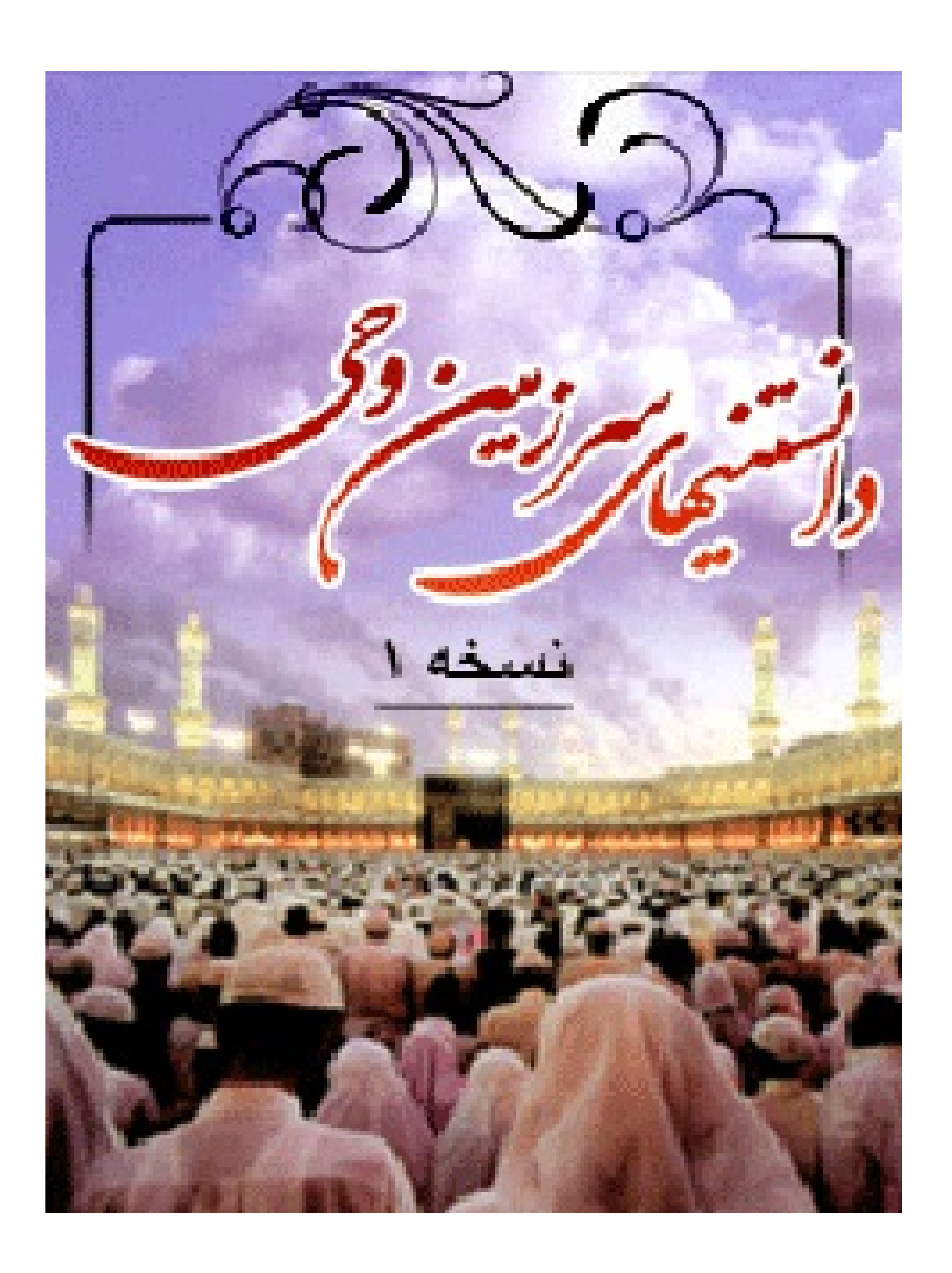


دانشمندان سرزمین وحی
نسخه ۱



دانستنی های سرزمین وحی (روضه رضوان)

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

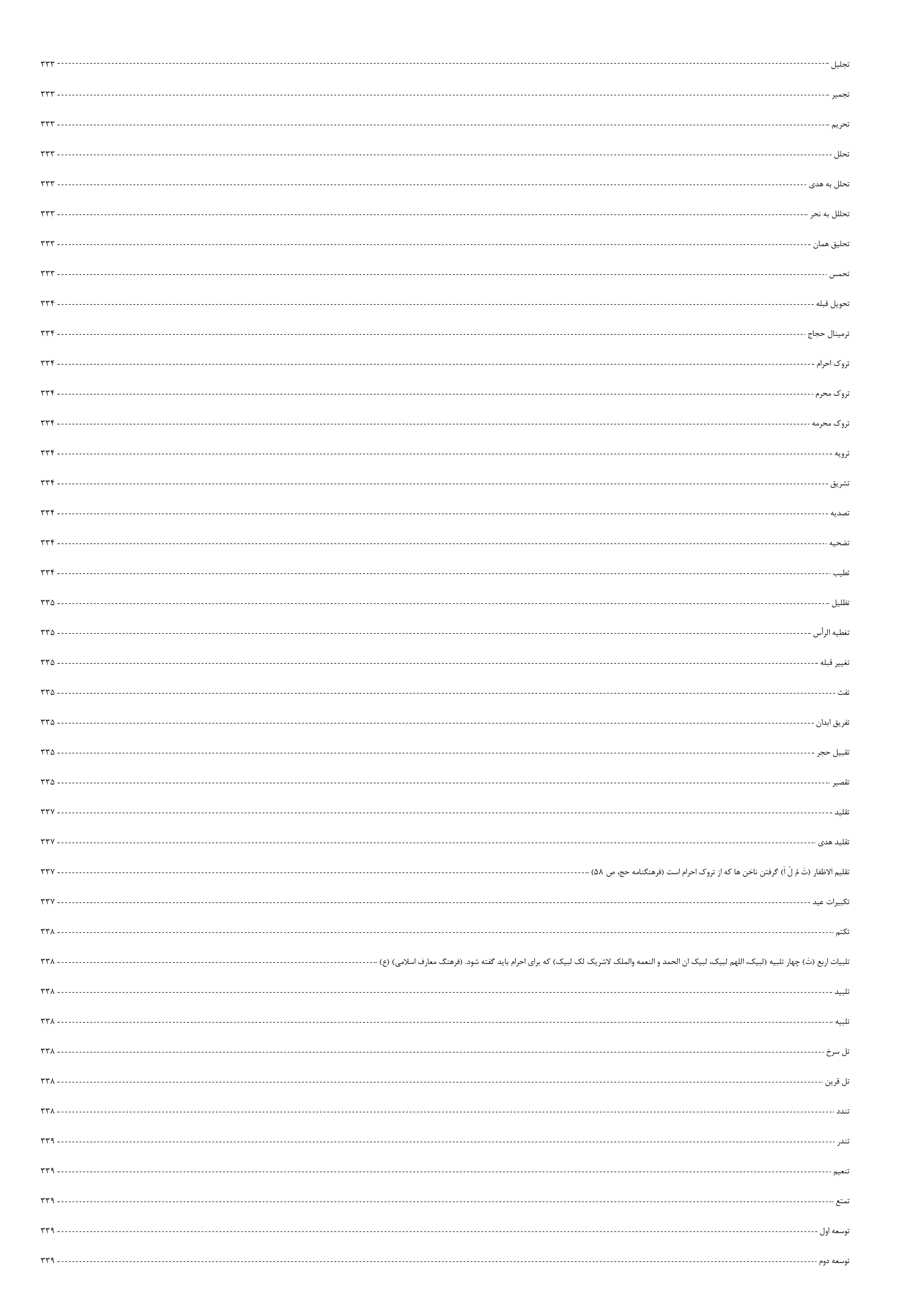
ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست













دانستنیهای سرزمین وحی (روضه رضوان)

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۷

عنوان و نام پدیدآور:دانستنیهای سرزمین وحی (روضه رضوان)/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

اعمال و ادعیه مکّه مکرّمه

پیشگفتار

دعا و اقسام آن

مرکز تحقیقات حج

دعا در لغت به معنای خواندن و در اصطلاح، درخواست حاجت از خداوند می باشد.

دعا بر دو قسم است:

۱. گاه دعا کننده مطالب و نیازهای خود را به زبان خود و به هر بیانی که قدرت بر آن دارد در پیشگاه خداوند اظهار می کند، این قسم را «دعاهای غیر وارده» می نامند.

۲. وگاه دعا کننده مطالب و خواسته های خود را با الفاظ مخصوصی که از معصومین(علیهم السلام) رسیده است اظهار می نماید، این قسم ادعیه را «دعاهای وارده» یا «ادعیه مأثوره» می نامند.

ادعیه مأثوره نیز بر دو قسم است:

الف ادعیه ای که باید در شرایط خاصّی خوانده شود، مثلاً در وقت مخصوص یا محل معلوم، و بالاخره آداب و شرایط ویژه ای از زبان معصوم علیه السلام برای آن ذکر شده باشد.

ب دعاهایی که از معصوم رسیده ولی برای آنها هیچ گونه شرطی ذکر نشده است.

البته هر نوع دعا و درخواست از پروردگار یکتا، مطلوب شارع است، و در روایت وارد شده: «الدُّعاءُ مُخُّ العِباده» (بحار، ج۹۳، ص۳۰۰) مغز و روح عبادت همان دعا است. همچنین در قرآن کریم در مناسبت های مختلف از زبان پیامبران و اولیای الهی

دعاهایی نقل شده است، لکن ثواب و فضیلت دعاهای مأثوره وارده از معصوم علیه السلام برای کسی که آشنا به معانی آنها باشد، به مراتب بیش از دعاهای معمولی است، زیرا معصومین(علیهم السلام) به امراض روحی فرد

و جامعه آشناتر و به کیفیّت راز و نیاز با حق تعالی آگاه تر هستند، و سایر انسان ها گاهی به جای خیر خویش شرّ، و گاهی به جای سود و سعادت، زیان و شقاوت می طلبند: " وَيَدْعُ الْإنسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الْانْسانُ عَجُولاً ".(اِسراء: ۱۱، ترجمه: «انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می کند آنگونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همیشه عجول بوده است.») بنابر این سزاوار است دعا کننده چگونگی درخواست مطالب و حاجات خود را از معصوم فرا گیرد.البته تشخیص دادن دعاهای وارده و آگاهی از سخن معصوم کار آسانی نیست. اگر کسی بتواند از مدارک موجود، و با موازین علمی صحّت صدور دعا از معصوم را به دست آورد، می تواند آن را به قصد ورود بخواند، ولی اگر دلیل معتبر و مدرک قابل اعتمادی پیدا نکند و در پژوهش ها و بررسی های خود به این نتیجه برسد که سند فلان دعا ضعیف و غیر قابل اعتماد است، نباید آن را به طور جزم به معصوم نسبت دهد، بلکه به امید درک ثواب و رسیدن به پاداش آن را بخواند، در این صورت حتّی اگر در تشخیص خود به خطا رفته باشد، به ثواب آن خواهد رسید.

رجاء مطلوبیت

گاهی دعا یا عملی که سند معتبر هم دارد مربوط به زمان یا مکان خاصّی است، مانند دعاهای ماه رمضان یا مناجات مسجد کوفه، در چنین مواردی اگر کسی بخواهد آنها را در غیر آن زمان یا آن مکان انجام دهد باید آنها را فقط به عنوان رجاء و احتمال مطلوبیت بجا آورد، نه به قصد

استحباب یا ثواب ثابت، یعنی چنین نیت کند: «این دعا را می خوانم و این عمل را انجام می دهم به امید آنکه مطلوب باشد و مأجور باشم».

شرایط استجابت و قبولی دعا:

در احادیث و روایات ما برای اجابت دعا شرایط متعدّدی بیان شده که برای آگاهی از آنها می توان به کتاب های مفصّل روایی مراجعه کرد که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم(نک: بحار، ج۹۳ طبع ایران.):امام صادق علیه السلام در جواب قومی که عرض کردند:ما دعا می کنیم ولی مستجاب نمی شود، فرمودند: چون کسی را می خوانید که نمی شناسید: «لِاَنَّکُمْ تَدْعُونَ مَنْ لا تَعْرِفُونَهُ».(بحار، ج ۹۰، ص۳۶۸)شرط اوّل استجابت دعا معرفت پروردگار است، زیرا هر کس را به قدر معرفتش مزد می دهند.از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: «فَما بالُنا نَدْعُوا فَلا نُجابُ؟» چرا دعای ما مستجاب نمی شود؟ حضرت فرمود:«إِنَّ قُلُوبَکُمْ خانَتْ بِثَمانِ خِصال: أَوَّلُها أَنَّکُمْ عَرَفْتُمُ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ کَما أَوْجَبَ عَلَیْکُمْ...». (بحار، ج ۹۰، ص۳۷۶)اوّلین علّت آن است که نسبت به خداوند معرفت و شناخت پیدا کردید، ولی حقّ معرفت را عملاً پیاده نکردید.رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس می خواهد دعایش مستجاب شود باید لقمه و کارش حلال باشد.(همان، ص۳۷۲)امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند دعای بنده ای را که برعهده اش، مظالم و حقوق مردم باشد یا غذای حرام بخورد، قبول نمی کند.(. همان، ص۳۷۲)رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند دعای کسی را که حضور قلب ندارد، قبول نمی کند. (همان، ص۳۲۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به عزّت و جلال خود قسم یاد کرده که من دعای

مظلومی را که خود در حقّ دیگری چنین ظلمی نموده است، مستجاب نمی کنم.(بحار، ج۹۰، ص۳۲۰) رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: دعایی که اوّلش «بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم» باشد، رَد نمی شود.(همان، ص۳۱۳)رسول گرامی صلی الله علیه وآله فرمود: صلوات شما بر من مایه اجابت دعای شما خواهد بود.(بحار، ج۹۱، ص۵۴)امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس پیش از خود به چهل مؤمن دعا کند، دعایش مستجاب می شود.(بحار، ج۹۰، ص۳۱۷)در حدیث قُدسی وارد شده است: خداوند به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای عیسی مرا بخوان همانند خواندن شخص اندوهناك و غرق شده ای که هیچ فریادرسی ندارد(همان، ص۳۱۴).

ملاحظه می کنید که برای اجابت دعا شرایطی بیان شده است، و از همه بیشتر بر روی خود سازی و آمادگی برای ضیافت پروردگار و شناخت میزبان حقیقی تکیه شده است.

آثار پذیرفته شدن دعا و زیارت در زندگی انسان

قبولی دعا و زیارت از دو جهت قابل بررسی است:الف: صحیح خواندن و قصد قربت داشتن ادعیه و زیارات و اگر غلط خوانده شود معنای آن به کلّی تغییر یافته و انسان را از رسیدن به اهداف آن دور می کند.

ب: قبولی دعا و زیارت و پذیرفته شدن عند الله. یعنی علاوه بر اینکه قربةً إلَی الله انجام داده است، حضور قلب و معرفت الهی هم داشته و توانسته از تمایلات نفسانی رهایی پیدا کند، و با خضوع و خشوع دعا و زیارت را انجام دهد، و در طول سفر خصلت های زشت درونی را یکی پس از دیگری ترک کرده و از سفره گسترده حق تعالی بهره مند شود، یعنی در مهمانی رسول خدا صلی الله علیه وآله و زهرای مرضیه(علیها السلام)

و ائمه بقیع(علیهم السلام) شرکت نماید و به قدر توان از غذاهای معنوی تناول کند. چنین فردی توانسته است درجاتی از تقوا را به دست آورد. قرآن کریم می فرماید: گوشت و خون قربانی به خدا نمی رسد، "...وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ... " (حج: ۳۷) بلکه تقوای حاصل از قربانی است که انسان را بالا می برد و به خدا نزدیک می کند. در آیه دیگر می فرماید: در روزهای مشخّص به یاد خدا باشید (اشاره به مَناسک منا).آنگاه می فرماید: "...وَاتَّقُوا اللَّهَ... "؛(بقره: ۲۰۳) «از خدا پروا کنید.» اگر زائر حرمین شریفین به یاد خدا باشد، خود را از گناه حفظ نماید، تمرین ترک معاصی داشته باشد، و حالت تقوا و پرهیزکاری پیدا کند، پس از حج مرتکب گناه نمی شود، و خصلت های خدایی در درونش جوانه می زند، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: «آیَهُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْکُ ما کانَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ مُقِیماً مِنَ الذُّنُوبِ»،(مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص۱۶۵، ح۱۱۷۶۷) نشانه قبولی حج، ترک گناهان گذشته است.بنابراین نشانه قبولی اعمال، دستیابی به تقوا و مراعات حدود الهی، پرهیز از گناه، و دوری از خصلت های زشت است، و این معنا امکان ندارد مگر اینکه انسان همیشه خود را در محضر حق سبحانه و تعالی ببیند، و مراقب اعمال و رفتار خود باشد، هر کاری را جهت رضای پروردگار انجام دهد، با مردم آن گونه رفتار نماید که دوست دارد مردم با او رفتار کنند، بندگان خدا از دست و زبانش در امان باشند، در سختی ها و گرفتاری ها تکیه گاه محکمی برای نزدیکان به حساب آید، به

اعمال عبادی بویژه نماز اهمیّت دهد، و سعی کند نمازهای واجب را اوّل وقت و به «جماعت» برگزار نماید.

چند توصیه در زمینه وحدت امّت اسلامی

اشاره

اگرچه درباره توصیه های لازم به حجّاج محترم کتاب های جداگانه ای نوشته شده و به طور مفصّل نکاتی را تذکّر داده اند، و ما هم در همین کتاب به مناسبت های مختلف به بعضی از آنها اشاره کرده ایم، لکن به خاطر اهمّیّت موضوع سزاوار است برخی از نکات یادآوری شود:

الف اهمیّت وحدت امّت اسلامی

یکی از اسرار اعمال و مناسک حج و زیارت مَشاهد مشرّفه، تمرین تواضع و اخلاص، متخلّق شدن به اخلاق الهی، نمایش وحدت و عزّت امّت اسلامی و ارتباط نزدیک با برادران دینی، و همدلی و تبادل نظر با آنها است. از این رو زائر بیت الله الحرام و حرم نبوی صلی الله علیه وآله باید به همه میهمانان خانه خدا با هر ملیّت و مذهب و از هر سرزمینی که باشند، با چشم عزّت و برادری بنگرد، و با برخورد مودّت آمیز، آنگونه که مایل است بندگان خدا با او رفتار نمایند، با دیگران رفتار کند، و با اقتدا به پیشوایان دینی خود مایه عزّت و زینت اسلام و رسول الله صلی الله علیه وآله و ائمّه اطهار (علیهم السلام) باشد، و در یک سخن اختلاف در مذهب نباید موجب بدبینی و تشتّت گردد؛ زیرا مشترکات موجود میان ما و مسلمانان فراوان است، و باید تمام مسلمین در برابر دشمنان قرآن و انسانیّت یَد واحده باشند، و از عظمت و عزّت قرآن و اسلام دفاع کنند، و شاید به همین دلیل است که در روایات ما توصیه های مؤکّد درباره شرکت در جماعات برادران دینی شده است.پس زائران محترم از انجام کارهایی که موجب بدبینی و تفرقه وجدایی امّت بزرگ اسلامی می شود

باید پرهیز نمایند.

ب میهمانان خدا در سفر الهی حج

زیارت خانه خدا وقبر مطهر پیامبر اکرم وائمّه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین سفر الهی و دارای ابعاد گوناگون می باشد، و چه بسا در زندگی تنها یک بار توفیق این سفر معنوی نصیب انسان گردد، لذا سزاوار است به اهمیّت و سازندگی آن بیش از پیش توجّه کنیم، و از هنگام تصمیم و عزم به مسافرت تا پایان آن قدم به قدم، الهی بودنِ این میهمانی را مدّ نظر داشته باشیم، و از ارزش و منزلت همسفران و رعایت حقوق آنها غفلت نکنیم، و در مواقع ازدحام و شلوغی روحیه عفو و اغماض و چشم پوشی از خطای دیگران را پیشه خود سازیم، و از کمک و همراهی و خدمت به میهمانان خانه خدا غفلت نورزیم، و این سنّت ارزشمند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمّه معصومین (علیهم السلام) را زنده نگه داریم.

ج فرصت را مغتنم بشماریم

عمر سفر کوتاه، و ایّام زیارت به زودی سپری می گردد، باید با برنامه ریزی منظم بهترین استفاده را از اوقات شبانه روز خود بنماییم، و به جای وقت گذرانی برای کارهای بی نتیجه یا کم نتیجه، بیشترین وقت خود را صرف شناخت احکام و آداب و اسرار حج و زیارت و بهره مندی از مَشاهد شریفه و مواقف کریمه نماییم، که از جمله آنها، حضور و شرکت به موقع در نمازهای جماعت مسجدالحرام و مسجدالنبی صلی الله علیه وآله و قرائت قرآن در این دو مسجد با عظمت (حداقل یک ختم قرآن در مسجدالحرام و یک ختم در مسجدالنبی صلی الله علیه وآله) و خواندن دعاها و مناجات های وارده از طرف معصومین (علیهم السلام)در ایّام و مناسبت

های مختلف می باشد.

د کیفیّت عبادت را فدای کمیّت آن نکنیم

همان گونه که قبلًا تـذکّر دادیم، روح و عظمت دعا و عبادت و مناسک حـجّ به معرفت و اخلاص و رعایت ادب و حضور در محضـر خداونـد متعـال بسـتگی دارد. لـذا بایـد تنهـا به مقـدار و کمیّت اعمال و عبادات خود اکتفا نکرده، بیشتر به کیفیّت آن بپردازیم؛ زیرا اگر یک دعا یا زیارت و یا نماز، از روی معرفت واخلاص باشـد، موجب شکسـتن دل و تحوّل درونی انسان می گردد، و باعث نجات از عذاب الهی و دست یافتن به بهشت جاوید خواهد شد. «رَزَقَنَا اللّهُ وَإِیّاکُمْ إِنْ شاءَ اللّهُ تَعالی».

جایگاه حج

حـج در لغت به معنـای: «قصـد» ودر اصـطلاح شـرع به معنـای: قصـد زیـارت خانه خـدا وانجام اعمال ومناسک مخصوص می باشد.حـجّ به معنـای زیـارت خانه خـدا وانجام اعمال مخصوصه و یکی از ارکان پنـج گانه اسـلام است، و به اتفاق نظر علمای فریقین، از ضـروریات دین، ومنکر آن کافر می باشد ولذا تارک حج مورد تهدید شدید خداوند واقع شده است.و رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده:«مَنْ سَوَّفَ الْحِجَّ حَتّی یَمُوتَ بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَهُودِیّاً «کسـی که حجّ رابه تأخیر اندازد تا مرگ او فرا رسـد، خداونـد در روز رسـتاخیز اورا یهودی ویـا أَوْ نَصْـرانِیّاً».(وسائـل الشـیعه، ج۵، ص۲۱ چاپ اسـلامیه تهران.) نصـرانی محشور سـازد.»و امیرالمؤمنین علیه السـلام در وصـیّت نـامه خود می فرمایـد: وَ اللّه، اللّهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لا ـ تُخَلُّوهُ مـا بَقِیتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُناظَرُوا».(نهـج البلاغه، نامه ۴۷ ؛ وسائل الشـیعه، ج۵، ص۱۵) وخـدا را، خـدا را، در مورد خانه خـدا «کعبه» تا هستید، مبادا آن را خالی بگذارید، که اگر ترک شود مهلت داده نمی شوید.»

فلسفه تشریع حجّ

دسـتور وجوب حـجّ، بعـد از هجرت رسول اکرم صـلی الله علیه وآله به مدینه نازل گردیده، واز هر مسـلمان مسـتطیعی در تمام دوران عمر یک بار به عنوان حج واجب (حَجَّهُ الإسـلام) خواسـته شده است. (صرف نظر از عناوین دیگری که موجب وجوب حـج می شود ماننـد نـذر و...).حـجّ گرچه جزو فروع دین به حساب می آیـد، ولی از افضل عبادات است. ودارای فوایـد وآثار بسیار عظیم دنیوی، اُخروی، فردی، اجتماعی، سیاسی ومعنوی است که در کمتر عبادتی دیده می شود.حجّ نمایش تعبّد محض وعبادت خالص خدا واظهار بندگی وایجاد ارتباط قلبی با

خداونـد است.حـجّ کلاس تعلیـم و تربیت است، زمینه ای است برای تحصـیل علم زنـد گی و حسن معاشـرت، وتحکیم مبـانی اخلاق اسلامی در عمل.حجّ درس جهاد و فداکاری بامال و جان و گسستن از خود و خودخواهی ها، و جدا شدن از تعلّقات و جـذبات زندگی مادّی، و رو آوردن به عالم معنا، و حرکت به سوی خدا است.حجّ به ما آموزش توحید در عقیده ووحدت در رویّه و ضرورت تبادل افکار و آرا و همکاری های اجتماعی، علمی، فرهنگی، اقتصادی وسیاسی را می دهد، و خلاصه حجّ در مجموعه اعمال ومناسک، تابلویی از تمامیّت دین مقدس اسلام وحیات دنیا وآخرت را به نمایش می گذارد، وانسان حج گزار را از عالَم خاکی به اوج می برد، وبه عالَم قـدس وملکوت پرواز می دهد، وحیاتی نوین از معنویت وارتباط با حقّ وحضور نزد ربّ، در کالبد خسته حاجی می دمد.امام صادق علیه السلام در بیان آداب باطنی حجّ می فرمایند:«إذا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلّهِ عَزَّ وَجَـلَّ مِنْ قَبْـلِ عَزْمِـکَ مِنْ کُلِّ شاغِلٍ وَحِجابِ کُلِّ حاجِب، وَفَوِّضْ أُمُورَکَ کُلَّها إلی خالِقِکَ، وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ ما یَظْهَرُ مِنْ حَرَکاتِکَ وَسَـکَناتِکَ، وَسَـلِّمْ لِقَضائِهِ وَحُکْمِهِ وَقَدَرِهِ، وَوَدِّعِ الدُّنْیا وَالرّاحَهَ وَالْخَلْقَ... ثُمَّ اغْتَسِلْ بِماءِ التَّوْبَهِ الْخالِصَهِ مِنَ الـذُّنُوبِ، وَ الْبَسْ کِسْوَهَ الصِّدْقِ وَالصَّفاءِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ أَحْرِمْ عَنْ کُلِّشَیْءٍ یَمْنَعُکَ مِنْ ذِکْرِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَیَحْجُبُکَ عَنْ طاعَتِهِ، وَلَبِّ بِمَعْنی إجابَه صـافِیَه خـالِصَه زاکِیَه لِلّهِ عَزَّ وَجَـلَّ فِی دَعْوَتِـکَ، مُتَمَسِّکـاً بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی، وَطُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلائِکَهِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوافِـکَ مَعَ الْمُسْـلِمِینَ بِنَفْسِکَ حَوْلَ الْبَیْتِ...».(مصباح الشـریعه، ص۱۶ و ۱۷) «هنگـامی که اراده حـج نمودی، پیش از هر تصمیم دل

خود را از هر چه غیر خدا است خالی،وهر حجابی راکه میان تو و او حاجب وحائل شده است برطرف کن، وتمام امور خویش رابه آفریدگارت واگذار.در تمام حرکات وسکنات خود، بر او تو کّل کن،وبر قضا و قدر الهی وحکم وتقدیر او تسلیم باش، و از آسایش دنیا و مردم منقطع شو...،سپس با آب زلال وخالص توبه گناهانت را شستشو کن، ولباس صداقت وراستی، پاکی، صفا، خضوع وخشوع را بر تن نما، واز آنچه که تو را از یاد وذکر خدا باز می دارد ومانع تو از اطاعت او میگردد، «اِحرام» بند، ولبّیکهایت، شفافترین وخالصانه ترین پاسخ واجابت دعوت خدای متعال باشد. در حالی کهبه ریسمان محکم الهی تمسّک جسته (از غیر او دل بریده ای). از صمیم قلب ودر عالَم دل،به همراهی فرشتگان عرش الهی طواف کن، هم چنان که خود با مسلمانان، دور کعبه طواف می کنی».

حضور قلب در دعا در مراسم حج

قبلًا اشاره کردیم که حجّ از اعظم عبادات اسلامی است، ومی دانیم که هر عبادتی را ظاهری است وباطنی.

وباطن عبادات را، توجّه خالص وارتباط دائم قلبی ومراقبت ومواظبت همیشگی تشکیل می دهد.که بنده خود را در محضر ربّ العالمین مشاهده کند.بر این اساس، دعا در لسان پیشوایان بزرگوار اسلام به «مُخُّ الْعِبادَهِ»، «أَفْضَلُ الْعِبادَهِ»، «سِلاحُ الْمُؤْمِنِ»، «عَمُودُ الدِّینِ»، «نُورُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ»، «تُرْسُ الْمُؤْمِنِ»، «سِلاحُ الْأَنْبِیاءِ»، «مَفاتِیحُ النَّجاحِ» و«مَقالِیدُ الْفَلاحِ» تعبیر شده است. (بحار، ج۹۳)

یعنی دعا مغز عبادت، برترین نیایش، سلاح مؤمن، ستون دین، فروغ آسمان و زمین، سپر مؤمن، سلاح انبیا، کلید پیروزی و رستگاری می باشد.و مرحوم کلینی در «اصول کافی» به اسناد خود از زراره از امام باقر علیه السلام ذیل آیه شریفه "

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ ".(مؤمن: ۶۰، ترجمه: «آنانی که از عبادت من تکبر ورزند به زودی با خفت و خواری وارد دوزخ گردند.»)آورده که حضرت فرمودند: منظور از عبادت در آیه شریفه دعا است. وبعد فرمودند: «وَأَفْضَلُ الْعِبادَةِ الدُّعاءُ»، «وبهترین عبادتها، دعا است».(اصول کافی، ج۲، ص۴۶۷)و آنچه از شیوه زندگی معنوی پیامبران الهی وائمه معصومین وبزرگان اسلام به ما رسیده نیز این معنا را تصدیق و تأیید می کند، که بالاترین مقام انسان، مقام عبودیّت است که توفیق بندگی حضرت ذوالجلال نصیبش می گردد، و اصلی ترین مرتبه و شیرین ترین مرحله عبادت، مرحله دعا و ایجاد ارتباط بنده با خدا، وتوفیق تضرّع و توبه، واظهار خضوع وخشوع، واعلان تقدیس وتسبیح وتحمید حقّ است، که اگر بنده اهل دعا نباشد مورد توجّه خدا نخواهد بود: "...قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّى لَوْ لا دُعاؤُكُمْ... ".(فرقان: ۷۷، ترجمه: «بگو: اگر دعای شما نبود، پروردگار من چه اعتنا وتوجهی به شما می کرد؟») و حاجی باید بداند که گرچه در عتبات عالیات ومَشاهد مشرّفه واماکن وازمنه حجّ، عرض حاجت دنیوی واُخروی به محضر حضرت حقّ بردن خلاف نیست ولی نزد اولیای خدا وشیفتگان جمال ذوالجلالش دعا برای رسیدن به مرحله «کمال الانقطاع» وتحصیل نورانیّت، بصیرت قلوب و وصول و اتّصال به معدن عظمت، وکنار زدن حجاب های ظلمت، وسر بر آستانش سودن، و آسودن است.ای برادران وخواهران، اینک که به توفیق حقّ عازم حریم حرم امن «الهی» وراهی سرزمین مقدّس وحی، گشته اید.به آوای آن شب زنده دار معصوم؛ حضرت سالار شهیدان، گوش فرا دهید، که در مناجات شعبانیه اش به درگاه واهب المواهب

عرض می کنـد:«...إِلهِی هَبْ لِی کَمالَ الإِنْقِطاعِ إِلَیْکَ، وَ أَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْکَ، حَتّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ،فَتَصِلَ إِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَ تَصِیرَ أَرْواحُنـا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِکَ...». «بـار الهـا کمال انقطاع وبریـدن از دیگران وپیوستن به خویش رابه من عنایت فرما، ودیـدگان دل های ما را به نور دیدارت روشن گردان. تا آنجا که دیدگان و بصیرت دل، حجاب های مانع نور را پاره کننـد،وبه معدن عظمت واصل گردند، و روح وجان ما (تنها وتنها) به پیشگاه مقدّس تو تعلّق و وابستگی بیابنـد، وبه مقام قـدس تو بیاویزند».وبه دعای امام حسین علیه السلام که در سرزمین عرفات به درگاه خداوند می نالد، توجه کنید:

«إِلهِی تَرَدُّدِی فِی الْآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِی إِلَیکَ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ، أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ،حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَکَ، مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إِلی دَلِیل یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَ مَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الْإِعْتِمادِ عَلَیْها، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً، إِلهِی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الْآثـارِ، فَارْجِعْنِی إِلَیْکَ بِکِسْوَهِ الْأَنْوارِ وَ هِدایَهِ الْإِسْتِبْصارِ، حَتّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ إِلَیْکَ مِنْها، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیْها، إِلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً، وَ خَسِرَتْ صِفْقَهُ عَبْد لَمْ «خداوندا جستجویم در آثار قدرت و عظمت تو، موجب دوریم از زیارت جمالت می گردد، پس مرا خدمتی فرماتا به مقام وصلت نایل گردم. چگونه برای قرب وجودت، به آثاری استدلال شود که خود در وجود خویش نیازمند تو می باشند. آیا ظهور وپیدایش برای غیر تو هست

که آن ظهور، از تو و برای تو نباشـد تـا در نتیجه دلیـل ظهور تو گردد؟ چه وقت غـایب از نظر بوده ای تـا برای ظهورت نیاز به دلیل و برهان باشد؟ و چه وقت دور بوده ای تا آثار وپدیده هایت دلیل نزدیکی و وصـلت باشند؟ کور است دیده ای که تو را نبیند، در صورتی که همواره مراقب او، با او و در کنار او هستی در خسـران و زیان است بنده ای که از عشق ومحبت تو نصیبی نـدارد معبـودا! همگـان را امر کردی که به آثـار قـدرت وعظمتت رجوع کننـد، ولی مرا به تجلّیـات انوار خودت رجوع ده، وبا مشاهده واسـتبصار، هدایتم فرما، تا از آثار بگذرم و به تو واصل گردم، همچنان که از آنها گذشـته ودر سِرّ درونم بدون توجّه به آنهـا، بر تو وارد گشـته. همّتم را چنـان بلنـد گردان که نیـاز واعتمـاد بر پدیـده و آثـار نداشـته بـاشم که تنهـا تو بر همه چیز توانایی...» وشـما زائران محترم خانه خدا در تمام مراحل ومواقیت ومواقف ودر ضـمن اعمال ومناسک، اذکار وادعیه ای دارید که سـزاوار است آنها را با توجّه وخلوص کامل بخوانید، و بدانید که روح حجّ، تزکیه وتعالی روحی است که با انجام مناسک حـجّ و ملاـزمت بر دعـوات و اذکـار وارده وقرائـت قرآن کریـم ودقّت در ثمرات معنـوی واسـرار بـاطنی و عمـل به واجبـات و مستحبّات، حاصل می گردد.

بخش اول اعمال وآداب حجّ

واجبات عمره تمتّع

در عمره تمتع پنج چیز واجب است:

۱. اِحرام.

۲. طواف کعبه.

۳. نماز طواف.

۴. سعی بین صفا و مروه.

۵. تقصیر (گرفتن قدری از مو یا ناخُن).

احکام مربوط به عمره تمتع را در مناسک بخوانید، وادعیه واذکار در

همین کتاب خواهد آمد.

واجبات عمره مفرده

در عمره مفرده هفت چیز واجب است:

۱. احرام.

۲. طواف کعبه.

۳. نماز طواف.

۴. سعی بین صفا ومروه.

۵. تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو).

۶. طواف نساء.

۷. نماز طواف نساء.

احکام مربوط به واجبات عمره مفرده را در کتاب های مناسک، وادعیه واذکار مربوطه را در همین کتاب بخوانید.

میقات های احرام

کسانی که به قصد حج یا عمره عازم بیت الله الحرام می باشند، باید با احرام وارد مکّه شوند. محلّی که برای احرام بستن معیّن شده «میقات» نامیده می شود. ومیقات حجّاج به اختلاف راههایی که از آنها به طرف مکّه می روند مختلف می شود، وآن پنج محلّ است:

۱. میقات کسانی که از طرف مدینه به مکه عازم

هستند «ذو الْحُلَیْفَه» است که همان «مسجد شجره»

می باشد.

۲. و برای کسانی که از طرف شام می آیند «جُحفه» است.

۳. و برای کسانی که از عراق ونجد عازمند «وادی عقیق» است.

۴. وبرای کسانی که از طرف طائف می آیند «قَرْنُ المنازل» است.

۵. و برای کسانی که از سوی یمن عازم هستند «یَلَمْلَم» می باشد.

واجبات احرام:

برای مُحرِم شدن سه امر واجب است.

۱. پوشیدن دو قطعه لباس اِحرام (لنگ و رِدا).

۲. نیّت: در نیّت باید به سه نکته توجّه شود:

الف: قربةً الی الله باشد.

ب: همراه با شروع پوشیدن لباس احرام باشد.

ج: تعیین نوع احرام که برای عمره، حجّ، برای خود یا به نیابت است.

۳. تلبیه: که گفتن این ذکر شریف می باشد:

«لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْک لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَهَ لَکَ وَالْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ». «اجابت کردم خداوند را! اجابت کردم، اجابت کردم، شریکی برایت نمی باشد، اجابت کردم، سپاس و نعمت و ملک هستی ترا است، شریکی برایت نیست، اجابت کردم.»

مستحبّات احرام

۱. غسل: مستحب است قبل از اِحرام، به قصد اِحرام غسل کنند، وبهتر است که بعد از ادای نماز فریضه اِحرام ببندند.شیخ صدوق فرموده: مستحب است این دعا هنگام غسل اِحرام خوانده شود: «بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزًا وَأَمْنًا مِنْ کُلِّ خَوْف، وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَسُقْم. اَللّهُمَّ طَهِّرْنِی وَطَهِّرْ لِی قَلْبِی، وَاشْرَحْ لِی صَدْرِی، وَ أَجْرِ عَلی لِسانِی مَحَبَّتَکَ وَمِدْحَتَکَ وَ الثَّناءَ عَلَیْکَ، فَإِنَّهُ لا قُوَّهَ لِی إِلاّ بِکَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِوامَ دِینِی التَّسْلِیمُ لِاَمْرِکَ، وَالاِْتِّباعُ لِسُنَّهِ نَبِیِّکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

سپس جامه های احرام را پوشیده واین دعا را بخواند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی رَزَقَنِی ما أُوارِی بِهِ عَوْرَتِی، وَأُؤَدِّی بِهِ فَرْضِی، وَأَعْبُدُ فِیهِ رَبِّی، وَأَنْتَهِی فِیهِ إِلی ما أَمَرَنِی، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی قَصَدْتُهُ فَبَلَّغَنِی، وَأَرَدْتُهُ فَأَعانَنِی وَقَبِلَنِی، وَلَمْ یَقْطَعْ بِی، وَوَجْهَهُ أَرَدْتُ فَسَلَّمَنِی، فَهُوَ حِصْنِی وَکَهْفِی وَحِرْزِی وَظَهْرِی ومَلاذِی وَمَلْجَئِیوَمَنْجایَوذُخْرِیوَعُدَّتِی فِی شِدَّتِی وَرَخائِی».

و مستحب است بعد از تلبیه واجب بگوید: «لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ داعِیًا إِلی دارِ السَّلامِ لَبَّیْکَ،

لَبَّیْکَ غَفّارَ الـذُّنُوبِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تُبْـدِئُ وَ الْمَعادُ إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَسْتَغْنِی وَیُفْتَقَرُ إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ مَرْهُوباً وَمَرْغُوباً إِلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ إِلهَ الْحَقِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا النَّعْماءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ کَشّافَ الْکُرَبِ الْعِظامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ یا کَرِیمُ لَبَّیْکَ.»

و خوب است این جملات را نیز بگوید:

لَبَّیْکَ أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ بِحَجَّه وَعُمْرَه مَعاً لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ هـذِهِ عُمْرَهُ مُتْعَه إِلَی الْحَجِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَلْبِیَهً تَمامُها وَبَلاغُها عَلَیْکَ.»

محرّمات اِحرام

پس از آنکه حاجی مُحرِم شد، بیست و چهار چیز بر او حرام می شود، که عبارتند از:

۱. شکار حیوان صحرایی (وحشی).

۲. جماع کردن با زن، وبوسیدن ونگاه به شهوت وهر نوع لذّت بردن از او.

۳. عقد کردن زن برای خود یا غیر.

۴. استمنا.

۵. استعمال عطریات وبوی خوش.

۶. پوشیدن پوشش های دوخته برای مردان.

۷. سرمه کشیدن به سیاهی که در آن زینت باشد.

۸. نگاه کردن در آیینه.

۹. پوشیدن کفشی که تمام روی پا را می گیرد.

۱۰. فسوق (اعمّ از دروغ گفتن وفحش دادن یا فخر ومباهات کردن).

۱۱. جدال وگفتن لا وَالله، وَبلَی وَالله (قسم یاد کردن به نام الله).

۱۲. کشتن جانورانی که در بدن ساکن می شوند.

۱۳. انگشتر به دست کردن به جهت زینت.

۱۴. پوشیدن زیور برای زن.

۱۵. روغن مالیدن به بدن.

۱۶. ازاله مو از بدن خود یا غیر چه مُحرِم باشد چه مُحِلّ.

۱۷. پوشانیدن مرد سر خود را، با هرچه که آن را بپوشاند.

۱۸. پوشانیدن صورت برای زنان.

۱۹. زیر سایه قرار گرفتن برای مردان، در حال راه رفتن وطیّ طریق.

۲۰. بیرون آوردن خون از بدن.

۲۱. ناخن

گرفتن.

۲۲. کندن دندان.

۲۳. کندن درخت یا گیاه از حرم.

۲۴. سلاح برداشتن (حمل سلاح).

مستحبات ورود به حرم:

۱. غسل کردن.

۲. پیاده شدن از وسیله نقليّه.

۳. خواندن این دعا:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ: " وَأَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجّ عَمِیق "،اَللّهُمَّ إِنِّی أَرْجُو أَنْ أَکُونَ مِمَّنْ أَجابَ دَعْوَتَکَ، وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه وَ مِنْ فَجّ عَمِیق، سامِعاً لِنِدائِکَ، وَمُسْتَجِیباً لَکَ، مُطِیعاً لاَمْرِکَ، وَکُلُّ ذلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی مَا وَفَّقْتَنِی لَهُ،أَبْتَغِی بِذلِکَ الزُّلْفَهَ عِنْدَکَ،وَالْقُرْبَهَ إِلَیْکَ، وَ الْمَنْزِلَهَ لَدَیْکَ، وَالْمَغْفِرَهَ لِذُنُوبِی، وَالتَّوْبَهَ عَلَیَّ مِنْها بِمَنِّکَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَحَرِّمْ بَدَنِی عَلَی النّارِ، وَ آمِنِّی مِنْ عَذابِکَ وَعِقابِکَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

آداب ورود به مسجد الحرام

۱. غسل کردن.

۲. پای برهنه با حالت متانت ووقار قدم برداشتن.

۳. ورود از باب بنی شیبه که مقابل باب السّلام کنونی می باشد.

ومستحب است بر در مسجدالحرام ایستاده، بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، بِسْمِ اللهِ

وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَماشاءَ اللهُ، اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ وَ آلِهِ، اَلسَّلاَمُ عَلی اِبْراهِیمَ وَآلِهِ، وَالسَّلامُ عَلی أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ».

و در روایت دیگر وارد است که نزد در مسجد بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَى اللهِ وَما شاءَ اللهُ وَعَلى مِلَّهِ رَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَخَيْرُ الْاسْماءِ لِلّهِ،

وَالْحَمْدُ لِلّهِ، وَالسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى أَنْبِياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلى إِبْراهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمانِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَعَلى عِبادِ اللهِ الصّالِحِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبارِكْ عَلى مُحَمَّد

وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد، كَماصَلَّيْتَ وَبارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلى إِبْراهِيمَ وَآلِ إِبْراهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَعَلى إِبْراهِيمَ خَلِيلِكَ وَعَلى أَنْبيائِكَ وَرُسُلِكَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ، وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَللّهُمَّ افْتَحْ لِى أَبْوابَ رَحْمَتِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِى فِى طاعَتِكَ وَمَرْضاتِكَ، وَاحْفَظْنِى بِحِفْظِ الْإِيمانِ أَبَداً ما أَبْقَيْتَنِى، جَلَّ ثَناءُ وَجْهِكَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى جَعَلَنِى مِنْ وَفْدِهِ وَزُوّارِهِ، وَجَعَلَنِى مِمَّنْ يَعْمُرُ مَساجِدَهُ،وَجَعَلَنِى مِمَّنْ يُناجِيهِ.اَللّهُمَّ إِنِّى عَبْدُكَ وَزائِرُكَ فِى بَيْتِكَ، وَعَلى كُلِّ مَأْتِيّ حَقٌّ لِمَنْ أَتاهُ وَزارَهُ، وَأَنْتَ خَيْرُ مَأْتِيّ وَأَكْرَمُ مَزُور، فَأَسْأَلُكَ يا اَللّهُ يا رَحْمانُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللّهُ الَّذِى لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ، بِأَنَّكَ واحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ] لَكَ[كُفُواً أَحَدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَعَلى أَهْلِ بَيْتِهِ، يا جَوادُ يا كَرِيمُ يا ماجِدُ يا جَبّارُ يا كَرِيمُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَكَ إِيّایَ بِزِيارَتِى إِيّاكَ أَوَّلَ شَىْء تُعْطِيَنِى فَكاكَ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ».

پس سه مرتبه بگويد: «اَللّهُمَّ فُكَّ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ».

آنگاه چنين ادامه دهد:

«وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ الطَّيِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ شَياطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَم». «اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ فِى مَقامِى هذا، فِى أَوَّلِ مَناسِكِى أَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتِى، وَ أَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِى وَ تَضَعَ عَنِّى وِزْرِى، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى بَلَّغَنِى بَيْتَهُ الْحَرامَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَشْهَدُ أَنَّ هذا بَيْتُكَ الْحَرامُ الَّذِى جَعَلْتَهُ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ إِنِّى عَبْدُكَ، وَالْبَلَدَ بَلَدُكَ، وَالْبَيْتَ بَيْتُكَ، جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَكَ، وَأَؤُمُّ طاعَتَكَ، مُطِيعًا لِاَمْرِكَ، راضِياً بِقَدَرِكَ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَهَ الْمُضْطَرِّ إِلَيْكَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِكَ. اَللّهُمَّ افْتَحْ لِى أَبْوابَ رَحْمَتِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِى بِطاعَتِكَ وَمَرْضاتِكَ».

بعد خطاب كند به كعبه

و بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَشَرَّفَکِ وَکَرَّمَکِ وَجَعَلَکِ مَثابَهً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ».

ومستحب است وقتی به محاذی «حجر الأسود» رسید، بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ،

وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللهِ، وَکَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّی، وَعِبادَهِ الشَّیْطانِ، وَعِبادَهِ کُلِّ نِدّ یُدْعی مِنْ دُونِ اللّهِ».

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: هنگامی که داخل مسجد شدی جلو برو تا روبروی «حجرالأسود» که رسیدی متوجّه آن شده، این دعا را بخوان:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللهُ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ، أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَکْبَرُ مِمّا أَخْشی وَأَحْذَرُ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ،یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَیُمِیتُ وَیُحْیِی، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبارِکْ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، کَأَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلی إِبْراهِیمَ وَآلِ إِبْراهِیمَ، إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ، وَسَلامٌ عَلی جَمِیعِ النَّبِیِّینَ وَالْمُرْسَلِینَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أُومِنُ بِوَعْدِکَ، وَأُصَدِّقُ رُسُلَکَ، وَأَتَّبِعُ کِتابَکَ». و در روایت معتبر وارد است که وقتی نزدیک حجرالأسود رسیدی دست های خود را بلند کن، وحمد وثنای الهی را بجا آور، وصلوات بر پیغمبر بفرست، واز خداوندِ عالَم بخواه که حجّ تو را قبول کند، پس از آن حَجَر را بوسیده واستلام نما. واگر بوسیدن ممکن نشد لمس کن، واگر آن هم ممکن نشد اشاره به آن کن، وبگو: «اَللّهُمَّ أَمانَتِی أَدَّیْتُها وَمِیثاقِی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوافاهِ، اَللّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،

آمَنْتُ بِاللهِ، وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّى، وَعِبادَهِ الشَّيْطانِ، وَعَبادَهِ كُلِّ نِدّ يُدْعى مِنْ دُونِ اللهِ». اَللَّهُمَّ إِلَيْکَ بَسَطْتُ يَدِی وَ فِيما عِنْدَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتِی فَاقْبَلْ سُبْحَتِی، وَاغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی،اَللّهُمَّ إِنّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَواقِفِ الْخِزْیِ فِی الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ».

مستحبات طواف

مستحب است حاجی در حال طواف، با کمال خلوص وتوجّه به خدا، در هر دوری از طواف های هفت گانه، راز و نیازی آهسته و آرام، با حضرت حق داشته باشد، پس علاوه بر اذکاری که دارد، می تواند در هر شوط این ادعیه را بخواند:

دعای اشواط طواف

اشاره

برای اینکه طواف کننده در تعداد دورهای طواف شک نکند، می تواند دعاهای وارده را تقسیم کرده و در هر دور طواف بخشی از آن را به قصد رجاء بخواند، واگر تکرار شد مانعی ندارد.

دعای دور اوّل

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی يُمْشى بِه عَلى طَلَلِ الْماءِ،کَما يُمْشى بِه عَلى جَدَدِ الْأَرْضِ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی يَهْتَزُّلَهُ عَرْشُکَ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدامُ مَلائِکَتِکَ،وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ مُوسى مِنْ جانِبِ الطُّورِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ، وَأَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّهً مِنْکَ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّد صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ، وَأَتْمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَکَ، أَنْ تَرْزُقَنِی خَيْرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ» و حاجات خود را می خواهی.

دعای دور دوم

«اَللّهُمَّ إِنِّی إِلَيْکَ فَقِيرٌ، وَإِنِّی خائِفٌ مُسْتَجِيرٌ، فَلا تُغَيِّرْ جِسْمِی وَلا تُبَدِّلِ اسْمِی».

سپس می گویی:سائِلُکَ فَقِيرُکَ مِسْکِينُکَ بِبابِکَ، فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّهِ. اَللّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُکَ، وَالْحَرَمُ حَرَمُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ الْمُسْتَجِيرِ بِکَ مِنَ النّارِ، فَأَعْتِقْنِی وَ والِدَیَّ وَ أَهْلِی وَوُلْدِی وَإِخْوانِیَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النّارِ، يا جَوادُ يا کَرِيمُ».

دعای دور سوم

«اَللّهُمَّ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ، وَأَجِرْنِی بِرَحْمَتِکَ مِنَ النّارِ، وَعافِنِی مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، يا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ، وَالْجُودِ وَالْکَرَمِ، اِنَّ عَمَلِی ضَعِيفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَتَقَبَّلْهُ مِنِّی، إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

دعای دور چهارم

«يـا اَللهُ يـا وَلِيَّ الْعـافِيَه، وَخـالِقَ الْعـافِيَه، وَرازِقَ الْعـافِيَه، وَالْمُنْعِـمَ بِالْعـافِيَه، وَ الْمَنَّانَ بِالْعـافِيَه، وَالْمُتَفَضِّلُ بِالْعـافِيَه عَلَيَّ وَعَلى جَمِيعِ خَلْقِكَ، يـا رَحْمانَ الـدُّنْيا وَالْآخِرَه وَرَحِيمَهُما، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْزُقْنا الْعافِيَه، وَ دَوَامَ الْعَافِيَه، وَتَمامَ الْعافِيَه، وَشُكْرَ الْعافِيَه فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَه، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

دعای دور پنجم

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي شَرَّفَكِ وَعَظَّمَكِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً نَبِيّاً، وَجَعَلَ عَلِيّاً إِماماً. اَللّهُمَّ اهْدِ لَهُ خِيارَ خَلْقِكَ، وَجَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِكَ».

آنگاه می گویی:" رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَه حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ ".

دعای دور ششم

«اَللّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ، وَ هـذا مَقـامُ الْعائِذِ بِكَ مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ مِنْ قِبَلِكَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعافِيَه. اَللّهُمَّ اِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضاعِفْهُ لِي، وَاغْفِرْ لِي مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي وَ خَفِيَ عَلى خَلْقِكَ، أَسْتَجِيرُ بِاللهِ مِنَ النّارِ».

دعای دور هفتم

«اَللّهُمَّ إِنَّ عِنْدِي أَفْواجاً مِنْ ذُنُوب، وَ أَفْواجاً مِنْ خَطايا وَعِنْدَكَ أَفْواجٌ مِنْ رَحْمَه، وَ أَفْواجٌ مِنْ مَغْفِرَه، يـا مَنِ اسْتَجابَ لِأَبْغَضِ خَلْقِهِ إِلَيْهِ إِذْ قالَ أَنْظِرْنِي إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، اِسْتَجِبْ لِي». سپس حاجاتت را بخواه و آنگاه بگو:

«اَللّهُمَّ قَنِّعْنِي بِما رَزَقْتَنِي، وَبارِكْ لِي فِيما آتَيْتَنِي». و هنگامی که مقابل مقام حضرت ابراهیم رسیدی، بگو:«اَللّهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النّارِ، وَوَسِّعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّفَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ». وامام سجّاد علیه السلام هنگام طواف، به ناودان نگاه می کرد، و عرضه می داشت:

«اَللّهُمَّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّه بِرَحْمَتِكَ، وَأَجِرْنِي بِرَحْمَتِكَ مِنَ النّارِ، وَعـافِنِي مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ».

مستحبات نماز طواف

در نماز طواف مستحب است بعد از حمد، در رکعت اوّل سوره «توحید» ودر رکعت دوّم سوره " قُلْ يـا أَيُّهَا الْكافِرُونَ " را بخوانـد، وپس از نماز، حمد وثنای الهی را بجا آورده وصلوات بر محمّد وآل محمّد بفرستد، واز خداوند عالم طلب قبول نماید، وبگوید:«اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي، وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي، اَلْحَمْدُ لِلّهِ بِمَحامِدِهِ كُلِّها عَلى نَعْمائِهِ كُلِّها، حَتّى يَنْتَهِيَ الْحَمْدُ إِلى ما يُحِبُّ رَبِّي وَيَرْضى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ، وَتَقَبَّلْ مِنِّي، وَطَهِّرْ قَلْبِي، وَزَكِّ عَمَلِي». و در روایت دیگر چنین آمده است: «اَللّهُمَّ ارْحَمْنِي بِطَواعِيَتِي إِيّاكَ، وَطَواعِيَتِي رَسُولَكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اَللّهُمَّ جَنِّبْنِي أَنْ أَتَعَدّى حُدُودَكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يُحِبُّكَ

وَیُحِبُّ رَسُولَکَ وَمَلائِکَتَکَ وَعِبادَکَ الصّالِحِینَ».

و در بعضـی از روایات است که حضـرت صادق علیه السلام بعد از نماز طواف به سجده رفته و چنین می گفت: «سَجَدَ وَجْهِی لَکَ تَعَبُّداً وَرِقّاً، لاإِلهَ إِلاّ أَنْتَ حَقّاً حَقّاً، اَلْأَوَّلُ

قَبْلَ كُلِّ شَيْء، وَالْاخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْء، وَها أَنَا ذا بَيْنَ يَدَيْكَ ناصِيَتِي بِيَدِكَ، فَاغْفِرْ لِي، إِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ غَيْرُكَ، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنِّي مُقِرٌّ بِذُنُوبِي عَلى نَفْسِي، وَلا يَدْفَعُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ غَيْرُكَ». و بعد از سجده، روى مبارك آن حضرت از گريه چنان بود كه گويا در آب فرو رفته باشد.

مستحبّات سعی

مستحب است پس از خواندن نماز طواف وپيش از سعى، مقدارى از آب زمزم بياشامد و به سر و پشت و شكم خود بريزد و بگويد:«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً، وَرِزْقاً واسِعاً، وَشِفاءً مِنْ كُلِّ داء وَسُقْم». پس از آن نزديك حجرالأسود بيايد، ومستحب است از درى كه روبروى حجرالأسود است به سوى صفا متوجه شود، و با آرامش دل وبدن بالاى صفا رفته، وبه خانه كعبه نظر كند، و به ركنى كه حجرالأسود در آن است رو نمايد، وحمد وثناى الهى را بجا آورد، ونعمت هاى الهى را به خاطر بياورد، آنگاه اين ذكر را بگويد: «اَللهُ أَكْبَرُ» هفت مرتبه.

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ» (سه مرتبه).پس صلوات بر محمّد وآل محمّد بفرستد، وسه مرتبه بگويد: «اَللهُ أَكْبَرُ عَلى ما هَدانا، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلى ما أَبْلانا، وَالْحَمْدُلِلّهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْحَيِّ الدّائِمِ».

پس سه مرتبه بگويد:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لا نَعْبُدُ إِلاّ إِيّاهُ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

پس سه مرتبه بگويد:

«اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعافِيَةَ وَالْيَقِينَ فِي الدُّنْيا وَالْاخِرَةِ».

و سه مرتبه بگويد:

«اَللّهُمَّ آتِنا فِي الدُّنْيا

حَسَنَةً وَفِی الْاخِرَهِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ».

پس بگويید:

«اَللهُ أَكْبَرُ» صد مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ» صد مرتبه. «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه. «سُبْحانَ اللهِ» صد مرتبه.

پس بگويید:«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الْأَحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَحْدَهُ. اَللّهُمَّ بارِكْ لِی فِی الْمَوْتِ وَفِيما بَعْدَ الْمَوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ ظُلْمَهِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ. اَللّهُمَّ أَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّکَ».

و بسيار دعای بعد را كه سپردن دين و نفس و اهل و مال خود به خداوند عالم است، تكرار كند، بگويید:

«اَسْتَوْدِعُ اللهَ الرَّحمنَ الرَّحِيمَ الَّذِی لا تَضِيعُ وَدائِعُهُ دِينِی وَنَفْسِی وَأَهْلِی. اَللّهُمَّ اسْتَعْمِلْنِی عَلى كِتَابِکَ وَسُنَّهِ نَبِيِّکَ، وَتَوَفَّنِی عَلى مِلَّتِهِ، وَاَعِذْنِی مِنَ الْفِتْنَهِ». پس «اَللهُ أَكْبَرُ» سه مرتبه بگويید.

بعد دعای سابق را دو مرتبه تكرار كند، آنگاه يک بار ديگر تكبير ودعا را بخواند، واگر تمام اين عمل رانتواند انجام دهد هر قدر كه می تواند بخواند. و مستحب است كه رو به كعبه نمايد، واين دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ قَطُّ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَیَّ بِالْمَغْفِرَهِ، فَإِنَّکَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. اَللّهُمَّ افْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، فَإِنَّکَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ تَرْحَمْنِی، وَإِنْ تُعَذِّبْنِی فَأَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابِی، وَأَنَا مُحْتَاجٌ إِلى رَحْمَتِکَ، فَيا مَنْ أَنَا مُحْتاجٌ إِلى رَحْمَتِهِ اِرْحَمْنِی. اَللّهُمَّ لا تَفْعَلْ بِی ما أَنَا أَهْلُهُ، فَإِنَّکَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنَا اهْلُهُ تُعَذِّبْنِی، وَلَمْ تَظْلِمْنِی، أَصْبَحْتُ أَتَّقِی عَدْلَکَ، وَلا أَخافُ جَوْرَکَ، فَيا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لا يَجُورُ اِرْحَمْنِی».

پس بگويید: «يا مَنْ لا يَخِيبُ سائِلُهُ، وَلا يَنْفَدُ نائِلُهُ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعِذْنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ».

و در حديث شريف وارد

شده است: ایستادن بر صفا را طول دهد، وهنگامی که از صفا پایین می آید رو به خانه کعبه کند و بگوید: «اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَتِهِ وَغُرْبَتِهِ وَوَحْشَتِهِ وَظُلْمَتِهِ وَضِیقِهِ وَضَنْکِهِ. اَللّهُمَّ اَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّکَ».

سپس می گویی:

«یا رَبَّ الْعَفْوِ، یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ هُوَ أَوْلی بِالْعَفْوِ،یامَنْ یُثِیبُ عَلَی الْعَفْوِ، اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ، یَا جَوادُ یَاکَرِیمُ یَا قَرِیبُ، یَا بَعِیدُ، اُرْدُدْ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ». و مستحب است پیاده سعی نماید، و از صفا تا مناره میانه، راه رود، واز آنجا تا جایی که محل بازار عطاران بوده است (این فاصله با چراغ سبز مشخص شده)، (هَرْوَلَه کند)، و اگر سوار باشد این فاصله را کمی تند نماید، و از برای زنها هَرْوَلَه نیست، و مستحب است در هنگامی که به این محل می رسد، بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَکْبَرُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَللّهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمُ، إِنَّکَ أَنْتَ الأَعَزُّ الأَکْرَمُ، وَاهْدِنِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ. اَللّهُمَّ إِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَتَقَبَّلْ مِنِّی. اَللّهُمَّ لَکَ سَعْیِی، وَبِکَ حَوْلِی

وَقُوَّتِی، تَقَبَّلْ عَمَلِی، یا مَنْ یَقْبَلُ عَمَلَ الْمُتَّقِینَ».

و چون از این قسمت گذشتی بگو:

«یا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْکَرَمِ وَالنَّعْماءِ وَالْجُودِ، اِغْفِرْ لِی ذُنُوبِی، إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ».

و هنگامی که به مروه رسید بالای آن برود، وبجا آورد آنچه را که در صفا بجا آورد، وبخواند دعاهای آنجا را به ترتیبی که ذکر شد. وپس از آن بگوید:

«یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ یُحِبُّ الْعَفْوَ، یا مَنْ یُعْطِی عَلَی الْعَفْوِ، یا مَنْ یَعْفُو عَلَی الْعَفْوِ، یارَبَّ الْعَفْوِ، اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ». و

مستحب است در گریه کردن بکوشد و خود را به گریه وا دارد، ودر حال سعی دعا بسیار کند، وبخواند این دعا را:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ حُسْنَ الظَّنِّ بِکَ عَلی کُلِّ حَال، وَصِدْقَ النِّیَّهِ فِی التَّوَکُّلِ عَلَیْکَ».

آداب تقصیر عمره

واجب است پس از اتمام دور سعی بین صفا و مروه، قسمتی از مو یا ناخن خود را به نیّت تقصیر کوتاه کند، وبهتر آن است که اکتفا به گرفتن ناخن نکند بلکه از موی خود هم قدری کوتاه کند، که موافق احتیاط است، وتراشیدن سر در تقصیر عمره تمتع کفایت نمی کند، بلکه حرام می باشد.و هنگام تقصیر مناسب است این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یَوْمَ الْقِیامَهِ».

اقسام حج

حجّ بر سه قسم است:

۱. «حجّ تمتّع» وآن وظیفه کسانی است که ۴۸ میل(یعنی شانزده فرسخ) از مکّه دور باشند، وحجّ تمتع همراه عمره تمتع است.

۲. «حجّ افراد» که عین حجّ تمتع است با این فرق که در حجّ تمتّع قربانی واجب است و در حجّ إفراد واجب نیست.

۳. «حجّ قِران» مانند حجّ افراد است با این تفاوت که در حجّ قِران، همراه آوردن قربانی لازم است. تفصیل مسائل اقسام حجّ را در مناسک مطالعه کنید.

واجبات حجّ تمتع

واجبات حجّ تمتّع ۱۳ عمل است:

۱. احرام بستن در مکّه.

۲. وقوف در عرفات.

۳. وقوف در مشعرالحرام.

۴. زدن سنگ بر جمره عقبه در روز عید.

۵. قربانی در منا.

۶. تراشیدن سر یا تقصیر کردن در منا.

۷. طواف زیارت در مکّه.

۸. دو رکعت نماز طواف.

۹. سعی بین صفا ومروه.

۱۰. طواف نساء.

۱۱. دو رکعت نماز طواف نساء.

۱۲. ماندن در منا شب یازدهم ودوازدهم (ودر بعضی موارد شب سیزدهم).

۱۳. رمی جمرات در روز یازدهم ودوازدهم.

ودعاهای وارده ضمن این اعمال از قرار زیر می باشد:

مستحبات إحرام حجّ تا وقوف به عرفات

اموری که در احرام عمره مستحب بود در احرام حجّ نیز مستحب است، وپس از این که شخص احرام بست واز مکه بیرون آمد، همین که بر «أَبْطَح» مشرِف شد، به آواز بلند تلبیه

گوید، وچون متوجّه منا شود بگوید:

«اَللّهُمَّ إِیّاکَ أَرْجُو وَإِیّاکَ أَدْعُو، فَبَلِّغْنِی أَمَلِی، وَأَصْلِحْ لِی عَمَلِی».

و با وقار و دل آرام، و در حال گفتن سبحان الله و ذکر حق تعالی حرکت کند، وچون به منا رسید بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَقْدَمَنِیها صالِحاً فِی عافِیَه وَبَلَّغَنِی هذَا الْمَکانَ».

پس بگوید:

«اَللّهُمَّ هذِهِ مِنًی وَهِیَ مِمّا مَنَنْتَ بِهِ مِنَ الْمَناسِکِ، فَأَسْأَلُکَ أَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ فِیها بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلی أَوْلِیائِکَ، فَإِنَّما أَنَا عَبْدُکَ وَفِی قَبْضَتِکَ».

ومستحب است شب عرفه را در منا بوده، وبه اطاعت الهی مشغول باشد، وبهتر آن است که عبادات وخصوصاً نمازها را در مسجد خَیفْ بجا آورد، وچون نماز صبح را خواند تا طلوع آفتاب تعقیب نماز بخواند، پس به سوی عرفات روانه شود، واگر خواسته باشد بعد از طلوع صبح برود مانعی ندارد، ولی سنّت آن است که تا آفتاب طلوع نکرده از وادی مُحَسَّر رد نشود، وروانه شدن پیش از صبح مکروه است، وچون به عرفات متوجّه شود،

این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ إِلَیْکَ صَمَدْتُ، وَإِیّاکَ اعْتَمَدْتُ، وَوَجْهَکَ أَرَدْتُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُبارِکَ لِی فِی رِحْلَتِی، وَأَنْ تَقْضِیَ لِی حاجَتِی، وَأَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ تُباهِی بِهِ الْیَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّی».

مستحبات واعمال شب عرفه

شب نهم ذی حجه که شب عرفه است در فضیلت و احیا و دعا وعبادت مانند روز عرفه است، و مستحب است که در آن شب این دعاها خوانده شود.

دعای شب عرفه

«اَللّهُمَّ یا شاهِدَ کُلِّ نَجْوی، وَمَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَعالِمَ کُلِّ خَفِیَّه، وَمُنْتَهی کُلِّ حاجَه، یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَم عَلَی الْعِبادِ،یا کَرِیمَ الْعَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجاوُزِ، یا جَوادُ، یا مَنْ لا یُوارِی مِنْهُ لَیْلٌ داج، وَلا بَحْرٌ عَجّاجٌ، وَلا سَماءٌ ذاتُ أَبْراج، وَلا ظُلَمٌ ذاتُ ارْتِتاج، یا مَنِ الظُّلْمَهُ عِنْدَهُ ضِیاءٌ،أَسْأَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الْکَرِیم، الَّذِی تَجَلَّیْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ دَکّاً وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً، وَبِاسْمِکَ الَّذِی رَفَعْتَ بِهِ السَّماواتِ بِلا عَمَد، وَسَطَحْتَ بِهِ الْأَرْضَ عَلی وَجْهِ ماء جَمَد، وَبِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ الْمَکْنُونِ الْمَکْتُوبِ الطّاهِرِ الَّذِی إِذا دُعِیتَ بِهِ اَجَبْتَ، وَإِذا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَیْتَ، وَبِاسْمِکَ السُّبُّوحِ الْقُدُّوسِ الْبُرْهانِ الَّذِی هُوَ نُورٌ عَلی کُلِّ نُور، وَنُورٌ مِنْ نُور، یُضِیءُ مِنْهُ کُلُّ نُور، إِذا بَلَغَ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ، وَإِذا بَلَغَ السَّماواتِ فُتِحَتْ، وَإِذا بَلَغَ الْعَرْشَ اهْتَزَّ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی تَرْتَعِدُ مِنْهُ فَرائِصُ مَلائِکَتِکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ جَبْرَئِیلَ وَمِیکائِیلَ وَاِسْرافِیلَ، وَبِحَقِّ مُحَمَّد الْمُصْطَفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلی جَمِیعِ الْأَنْبِیاءِ وَجَمِیعِ الْمَلائِکَهِ، وَبِالْاِسْمِ الَّذِی مَشی بِهِ الْخِضْرُ عَلی طَلَلِ الْماءِ کَما مَشی بِهِ عَلی جَدَدِ الْأَرْضِ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی فَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوسی، وَأَغْرَقْتَ فِرْعَونَ وَقَوْمَهُ، وَأَنْجَیْتَ بِهِ مُوسَی بْنَ عِمْرانَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّهً مِنْکَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی بِهِ أَحْیا عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ الْمَوْتی، وَتَکَلَّمَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً، وَأَبْرَءَ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِکَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ حَمَلَهُ عَرْشِکَ وَجَبْرَئِیلُ وَمِیکائِیلُ وَأِسْرافِیلُ، وَحَبِیبُکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَمَلائِکَتُکَ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَنْبِیاؤُکَ الْمُرسَلُونَ، وَعِبادُکَ الصّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضِینَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ ذُوالنُّونِ إِذْ

ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّیْتَهُ مِنَ الْغَمِّ، وَكَذلِكَ تُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ، وَبِاسْمِكَ الْعَظِیمِ الَّذِی دَعاكَ بِهِ داوُدُ وَخَرَّ لَكَ ساجِداً، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِی دَعَتْكَ بِهِ آسِیَةُ امْرَاَهُ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَكَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ، فَاسْتَجَبْتَ لَها دُعاءَها، وَبِاسْمِكَ الَّذِی دَعاكَ بِهِ أَیُّوبُ إِذْ حَلَّ بِهِ الْبَلاءُ، فَعافَیْتَهُ وَآتَیْتَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِكَ وَذِكْرى لِلْعابِدِینَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِی دَعاكَ بِهِ یَعْقُوبُ، فَرَدَدْتَ عَلَیْهِ بَصَرَهُ وَقُرَّهَ عَیْنِهِ یُوسُفَ، وَجَمَعْتَ شَمْلَهُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِی دَعاكَ بِهِ سُلَیمانُ، فَوَهَبْتَ لَهُ مُلْكاً لا یَنْبَغِی لِاَحد مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِی سَخَّرْتَ بِهِ الْبُراقَ لِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه، إِذْ قالَ تَعالی: " سُبْحانَ الَّذِی اَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرام إِلَی الْمَسْجِدِ الاَْقْصی "، وَقَوْلُهُ: " سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَما كُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَاِنّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ "، وَبِاسْمِكَ الَّذِی تَنَزَّلَ بِهِ جَبْرَئِیلُ عَلی مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِكَ الَّذِی دَعاكَ بِهِ آدَمُ، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ وَاَسْكَنْتَهُ جَنَّتَكَ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِیم، وَبِحَقِّ مُحَمَّد خاتَم النَّبِیِّینَ، وَبِحَقِّ اِبراهِیمَ وَبِحَقِّ فَصْلِكَ یَوْمَ الْقَضاءِ، وَبِحَقِّ الْموازِینِ إِذا نُصِبَتْ، وَ الصُّحُفِ إِذا نُشِرَتْ، وَبِحَقِّ الْقَلَم وَما جَری وَاللَّوْح وَما أَحْصی، وَبِحَقِّ الإْسْم الَّذِی كَتَبْتَهُ عَلی سُرادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِكَ الْخَلْقَ وَالدُّنْیا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ بِأَلْفَیْ عام، وَأَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ فِی خَزائِنِكَ الَّذِی خَلَقْتَهُ، لا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلا عَبْدٌ مُصْطَفیً، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِی شَقَقْتَ بِهِ

الْبِحارَ، وَقامَتْ بِهِ الْجِبالُ، وَاخْتَلَفَ بِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَبِحَقِّ السَّبْعِ الْمَثانِى وَالْقُرْآنِ الْعَظِيم، وَبِحَقِّ الْكِرام الْكاتِبِينَ، وَبِحَقِّ «طا ها» وَ «يا سين» وَ «كاف ها يا عين صاد» وَ«حا ميم عين سين قاف»،وَبِحَقِّ تَوْراهِ مُوسى، وَإِنْجِيلِ عِيسى، وَزَبُورِ داوُدَ، وَفُرْقانِ مُحَمَّد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلى جَمِيعِ الرُّسُلِوَبآهِيّاًوَشَراهِيّاً.اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ بِحَقِّ تِلْکَ الْمُناجاهِ الَّتِى کانَتْ بَيْنَکَ وَبَيْنَ مُوسَى بن عِمْرانَ فَوْقَ جَبَلِ طُورِ سَيْناءَ،وأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِى عَلَّمْتَهُ مَلَکَ الْمَوْتِ لِقَبْضِ الْأَرْواحِ، وأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِى كُتِبَ عَلى وَرَقِ الزَّيْتُونِ، فَخَضَعَتِ النِّيرانُ لِتِلْکَ الوَرَقَهِ، فَقُلْتَ: " يا نارُ كُونِى بَرْداً وَسَلاماً "، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِى کَتَبْتَهُ عَلى سُرادِقِ الْمَجْدِ وَالْکَرامَهِ، يامَنْ لايُحْفِيهِ سائِلٌ وَلا يَنْقُصُهُ نائِلٌ، يا مَنْ بِهِ يُسْتَغاثُ وَإِلَيْهِ يُلْجَأُ،أَسْأَلُکَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَهِ مِنْ كِتابِکَ، وَبِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ، وَجَدِّکَ الْأَعْلى، وَکَلِماتِکَ التّامّاتِ الْعُلى. اَللّهُمَّ رَبَّ الرِّياحِ وَما ذَرَتْ، وَالسَّماءِ وَما أَظَلَّتْ، وَالْأَرْضِ وَما أَقَلَّتْ، وَالشَّياطِينِ وَما اَضَلَّتْ، وَالْبِحارِ وَما جَرَتْ، وَبِحَقِّ كُلِّ حَقّ هُوَ عَلَيْکَ حَقٌّ، وَبِحَقِّ الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبِينَ وَالرَّوْحانِيِّينَ وَالْکَرُّوبِيِّينَ وَالْمُسَبِّحِينَ لَکَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ لا يَفْتُرُونَ، وَبِحَقِّ اِبْراهِيمَ خَلِيلِکَ، وَبِحَقِّ كُلِّ وَلِيّ يُنادِيکَ بَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَهِ، وَتَسْتَجِيبُ لَهُ دُعاءَهُ يا مُجِيبُ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ هذِهِ الْأَسْماءِ وَبِهذِهِ الدَّعَواتِ أَنْ تَغْفِرَ لَنا ما قَدَّمْنا وَما اَخَّرْنا وَما أَسْرَرْنا وَما أَعْلَنّا وَما أَبْدَيْنا وَما أَخْفَيْنا وَما أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا، إِنَّکَ عَلى كُلِّشَىْءٍ قَدِيرٌ، بِرَحْمَتِکَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، يا حافِظَ كُلِّ غَرِيب، يا مُونِسَ كُلِّ وَحِيد، يا قُوَّهَ كُلِّ ضَعِيف، يا ناصِرَ كُلِّ مَظْلُوم، يا رازِقَ كُلِّ مَحْرُوم، يا مُونِسَ كُلِّ مُسْتَوْحِش، يا صاحِبَ كُلِّ مُسافِر، يا عِمادَ كُلِّ حاضِر، يا غافِرَ كُلِّ ذَنْب وَخَطِيئَه، يا غِياثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، يا كاشِفَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ،

يـا فارِجَ هَمِّ الْمَهْمُومِينَ،يا بَـدِيعَ السَّماواتِ وَالْاَرَضـِينَ، يا مُنْتَهى غايَهِ الطّالِبِينَ، يا مُجِيبَ دَعْوَهِ الْمُضْـطَرِّينَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، يا رَبَّ الْعالَمِينَ، يا دَيّانَ يَوْمِ الدِّينِ، يا أَجْوَدَ الْاَجْوَدِينَ، يا أَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ، يا أَسْـمَعَ السّامِعِينَ، يا أَبْصَـرَ النّاظِرِينَ، يا أَقْدَرَ الْقادِرِينَ، اِغْفِرْ لِيَ الـذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ، وَاغْفِرْ لِيَ الـذُّنُوبَ الَّتِي تُـورِثُ النَّدَمَ، وَاغْفِرْ لِيَ الـذُّنُوبَ الَّتِي تُورِثُ السَّقَمَ، وَاغْفِرْ لِيَ الـذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ، وَاغْفِرْ لِيَ الـذُّنُوبَ الَّتِي تَرُدُّ الـدُّعاءَ، وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ قَطْرَ السَّماءِ، وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَناءَ، وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تَجْلِبُ الشَّقاءَ، وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَواءَ، وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تَكْشِفُ الْغِطاءَ، وَاغْفِرْ لِيَ الـذُّنُوبَ الَّتِي لا يَغْفِرُها غَيْرُكَ يا اَللهُ، وَاحْمِلْ عَنِّي كُلَّ تَبِعَه لِاَحَـد مِنْ خَلْقِكَ، وَاجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَيُسْـراً، وَأَنْزِلْ يَقِينَـكَ فِي صَـدْرِي، وَرَجـاءَكَ فِي قَلْبِي، حَتّى لا أَرْجُوَ غَيْرَكَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنِي، وَعـافِنِي فِي مَقامِي، وَاصْـحَبْنِي فِي لَيْلِي وَنَهارِي وَمِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِـمالِي وَمِنْ فَوْقِي وَمِنْ تَحْتِي، وَيَسِّرْ لِيَ السَّبِيلَ، وَأَحْسِنْ لِيَ التَّيْسِـيرَ، وَلا تَخْذُلْنِي فِي الْعَسِـيرِ، وَاهْدِنِي يا خَيْرَ دَلِيل، وَلا تَكِلْنِي إِلى نَفْسِـي فِي الْاُمُورِ، وَلَقِّنِي كُلَّ سُـرُور، وَاقْلِبْنِي إِلى أَهْلِي بِالْفَلاحِ وَالنَّجاحِ مَحْبُوراً فِي الْعاجِلِ وَالْاجِلِ، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَـيْء قَدِيرٌ، وَارْزُقْنِي مِنْ فَضْـلِكَ، وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ طَيِّبـاتِ رِزْقِـكَ، وَاسْـتَعْمِلْنِي فِي طاعَتِكَ، وَأَجِرْنِي مِنْ عَـذابِكَ وَنـارِكَ، وَاقْلِبْنِي إِذا تَوَفَّيْتَنِي إِلى جَنَّتِـكَ بِرَحْمَتِـكَ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِـكَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِـكَ، وَمِنْ تَحْوِيلِ عافِيَتِكَ، وَمِنْ حُلُولِ نَقِمَتِكَ، وَمِنْ نُزُولِ عَذابِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ، وَدَرَكِ الشَّقاءِ، وَمِنْ سُوءِ الْقَضاءِ وَشَماتَهِ الْاَعْداءِ، وَمِنْ شَرِّ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ، وَمِنْ شَرِّ ما فِي الْكِتابِ الْمُنْزَلِ.

اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْنِی مِنَ الْاَشْرارِ، وَلا مِنْ أَصْحابِ النّارِ، وَلا تَحْرِمْنِی صُحْبَةَ الْاَخْیارِ، وَأَحْیِنِی حَیاةً طَیِّبَةً، وَتَوَفَّنِی وَفاةً طَیِّبَةً تُلْحِقُنِی بِالْاَبْرارِ، وَارْزُقْنِی مُرافَقَةَ الْاَنْبِیاءِ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ وَصُنْعِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلَى الْاِسْلامِ، وَاتِّباعِ السُّنَّةِ، یا رَبِّکُما هَدَیْتَهُمْ لِدِینِکَ، وَعَلَّمْتَهُمْ کِتابَکَ، فَاهْدِنا وَعَلِّمْنا، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ، وَصُنْعِکَ عِنْدِی خاصَّةً، کَما خَلَقْتَنِی فَأَحْسَنْتَ خَلْقِی، وَعَلَّمْتَنِی فَأَحْسَنْتَ تَعْلِیمِی، وَهَدَیْتَنِی فَأَحْسَنْتَ هِدایَتِی، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی إِنْعامِکَ عَلَیَّ قَدِیماً وَحَدِیثاً، فَکَمْ مِنْ کَرْبٍ یا سَیِّدِی قَدْ فَرَّجْتَهُ، وَکَمْ مِنْ غَمٍّ یا سَیِّدِی قَدْ نَفَّسْتَهُ، وَکَمْ مِنْ هَمٍّ یا سَیِّدِی قَدْ کَشَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ بَلاءٍ یا سَیِّدِی قَدْ صَرَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ عَیْبٍ یا سَیِّدِی قَدْ سَتَرْتَهُ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی کُلِّ حالٍ فِی کُلِّ مَثْوىً وَزَمانٍ، وَمُنْقَلَبٍ وَمَقامٍ، وَعَلی هذِهِ الْحالِ وَکُلِّ حالٍ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أَفْضَلِ عِبادِکَ نَصِیباً فِی هذَا الْیَوْمِ، مِنْ خَیْرٍ تَقْسِمُهُ، أَوْ ضُرٍّ تَکْشِفُهُ، أَوْ سُوءٍ تَصْرِفُهُ، أَوْ بَلاءٍ تَدْفَعُهُ، أَوْ خَیْرٍ تَسُوقُهُ، أَوْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُها، أَو عافِیَةٍ تُلْبِسُها، فَإِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ، وَبِیَدِکَ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ، وَأَنْتَ الْواحِدُ الْکَرِیمُ الْمُعْطِی الَّذِی لا یُرَدُّ سائِلُهُ، وَلا یُخَیَّبُ آمِلُهُ، وَلا یَنْقُصُ نائِلُهُ، وَلا یَنْفَدُ ما عِنْدَهُ، بَلْ یَزْدادُ کَثْرَةً وَطِیباً وَعَطاءً وَجُوداً، وَارْزُقْنِی مِنْ خَزائِنِکَ الَّتِی لا تَفْنی، وَمِنْ رَحْمَتِکَ الْواسِعَةِ، اِنَّ عَطاءَکَ لَمْ یَکُنْ مَحْظُوراً، وَأَنْتَ عَلی کُلِّشَیْءٍ قَدِیرٌ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

ونیز این دعا را که جمعی از بزرگان علما آن را، از جمله اعمال شب و روز جمعه وعرفه ذکر کرده اند بخوانند. دعا به نقل مرحوم کفعمی در مصباح این است: «اَللّهُمَّ مَنْ تَعَبَّأَ وَتَهَیَّأَ وَأَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفادَةٍ إِلی مَخْلُوقٍ، رَجاءَ رِفْدِهِ وَطَلَبَ

نـائِلِهِ وَجائِزَتِهِ، فَإِلَيْکَ یارَبِّ تَعْبِیَتِی وَاسْتِعْدادِی، رَجاءَ عَفْوِکَ، وَطَلَبَ نائِلِکَ وَجائِزَتِکَ، فَلا تُخَیِّبْ دُعائِی، یا مَنْ لا یَخِیبُ عَلَیْهِ سائِلٌ وَلا یَنْقُصُهُ نائِلٌ، فَإِنِّی لَمْ آتِکَ ثِقَةً بِعَمَلٍ صالِحٍ عَمِلْتُهُ، وَلا لِوِفادَهِ إِلی مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ، أَتَیْتُکَ مُقِرّاً عَلی نَفْسِی بِالْإِساءَهِ وَالظُّلْمِ، مُعْتَرِفاً بِأَنْ لا حُجَّهَ لِی وَلا عُذْرَ، أَتَیْتُکَ أَرْجُو عَظِیمَ عَفْوِکَ، الَّذِی عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخاطِئِینَ، فَلَمْ یَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلی عَظِیمِ الْجُرْمِ، أَنْ عُدْتَ عَلَیْهِمْ بِالرَّحْمَهِ، فَیا مَنْ رَحْمَتُهُ واسِعَهٌ وَعَفْوُهُ عَظِیمٌ، یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ، لا یَرُدُّ غَضَبَکَ إِلاّ حِلْمُکَ، وَلا یُنْجِی مِنْ سَخَطِکَ إِلاَّ التَّضَرُّعُ إِلَیْکَ، فَهَبْ لِی یا إِلهِی فَرَجاً بِالْقُدْرَهِ الَّتِی تُحْیِی بِها مَیْتَ الْبِلادِ، وَلا تُهْلِکْنِی غَمّاً حَتّی تَسْتَجِیبَ لِی، وَتُعَرِّفَنِی الْإِجابَهَ فِی دُعائِی، وَأَذِقْنِی طَعْمَ الْعافِیَهِ إِلی مُنْتَهی أَجَلِی، وَلا تُشْمِتْ بِی عَدُوِّی، وَلا تُسَلِّطْهُ عَلَیَّ، وَلا تُمَکِّنْهُ مِنْ عُنُقِی. اَللّهُمَّ إِنْ وَضَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْفَعُنِی،وَإِنْ رَفَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَضَعُنِی، وَإِنْ أَهْلَکْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَعْرُضُ لَکَ فِی عَبْدِکَ، أَوْ یَسْأَلُکَ عَنْ أَمْرِهِ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَیْسَ فِی حُکْمِکَ ظُلْمٌ، وَلا فِی نَقِمَتِکَ عَجَلَهٌ، وَإِنَّما یَعْجَلُ مَنْ یَخافُ الْفَوْتَ، وَإِنَّما یَحْتاجُ إِلَی الظُّلْمِ الضَّعِیفُ، وَقَدْ تَعالَیْتَ یا إِلهِی عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ فَأَعِذْنِی، وَاسْتَجِیرُ بِکَ فَأَجِرْنِی، وَاَسْتَرْزِقُکَ فَارْزُقْنِی، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ فَاکْفِنِی، وَاَسْتَنْصِرُکَ عَلی عَدُوِّی فَانْصُرْنِی، وَاَسْتَعِینُ بِکَ فَأَعِنِّی، وَاَسْتَغْفِرُکَ یا إِلهِی فَاغْفِرْ لِی، آمِینَ آمِینَ آمِینَ».

مستحبات وقوف به عرفات

در هنگام وقوف در عرفات چند چیز مستحب است.

۱. با طهارت بودن.

۲. غسل نمودن وبهتر است نزدیک ظهر باشد.

۳. توجه قلبی به خدا، واز خود دور ساختن چیزهایی که موجب تفرقه حواس می شود.

۴. وقوف در طرف چپ جبل الرّحمه.

۵. وقوف در

زمین هموار.

۶. خواندن نماز ظهر وعصر با یک اذان ودو اقامه.

۷. خواندن دعاهای وارده وتضرع به درگاه خداوند.

ادعیه وقوف به عرفات

وآنها بسیار است از جمله گفتن «اَللّهُ أَکْبَرُ» صد مرتبه، و «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ» صد مرتبه، و«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه، و«سُبْحانَ اللهِ» صد مرتبه، و«ما شاءَ اللّهُ وَلا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّهِ» صد مرتبه، و«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد» صد مرتبه.

نیز صد مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَه الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَیُمِیتُ وَیُحْیِی، وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

هر کدام از سوره "قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ " و «آیه الْکُرْسِی» و سوره " إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ " را صد مرتبه بخواند.

ومستحب است خواندن این دعا:

«أَسْأَلُ اللّهَ بِأَنَّهُ هُوَ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ، سُبْحانَ اللهِ عَمّا یُشْرِکُونَ، هُوَ اللّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی، یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیمُ».

پس بگو: «اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی نَعْمائِکَ الَّتِی لا تُحصی بِعَدَد، وَلا تُکافَأُ بِعَمَل».

پس بخوان این دعا را:

«أَسْأَلُکَ یا اَللّهُ یا رَحْمانُ بِکُلِّ اسْم هُوَ لَکَ، وَأَسْأَلُکَ بِقُوَّتِکَ وَقُدْرَتِکَ وَعِزَّتِکَ وَبِجَمِیعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَبِأَرْکانِکَ کُلِّها، وَبِحَقِّ رَسُولِکَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِکَ الأَکْبَرِ الأَکْبَرِ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الَّذِی مَنْ دَعاکَ بِهِ کانَ حَقّاً عَلَیْکَ أَنْ لا تُخَیِّبَهُ، وَبِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الَّذِی مَنْ دَعاکَ بِهِ کانَ حَقّاً عَلَیْکَ أَنْ لا تَرُدَّهُ، وَأَنْ تُعْطِیَهُ ما سَئَلَ، أَنْ تَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی فِی جَمِیعِ عِلْمِکَ فِیَّ» و این دُعا را نیز بخوان:

«اَللّهُمَّ فُکَّنِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ

الطَّيِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ»، وبخواند این دُعا را:

«اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، فَلا تَجْعَلْنِی مِنْ أَخْیَبِ وَفْدِکَ، وَارْحَمْ مَسِیرِی إِلَیْکَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِیقِ. اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ کُلِّها، فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ. اَللّهُمَّ لا تَمْکُرْ بِی، وَلا تَخْدَعْنِی، وَلا تَسْتَدْرِجْنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَوْلِکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَمَنِّکَ وَفَضْلِکَ، یا أَسْمَعَ السّامِعِینَ، وَیا أَبْصَرَ النّاظِرِینَ، وَیا أَسْرَعَ الْحاسِبِینَ، وَیا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد.(وَأَنْ تَرْزُقَنِی خَیْرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ». پس حاجت خود را بخواهد، آنگاه دست به آسمان بردارد واین دُعا را بخواند:

اَللّهُمَّ حاجَتِی إِلَیْکَ الَّتِی إِنْ أَعْطَیْتَنِیها لَمْ یَضُرَّنِی ما مَنَعْتَنِی، وَالَّتِی إِنْ مَنَعْتَنِیها لَمْ یَنْفَعْنِی ما أَعْطَیْتَنِی، أَسْأَلُکَ خَلاصَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، وَمِلْکُ یَدِکَ ناصِیَتِی بِیَدِکَ، وَأَجَلِی بِعِلْمِکَ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُوَفِّقَنِی لِما یُرْضِیکَ عَنِّی، وَأَنْ تُسَلِّمَ مِنِّی مَناسِکِی الَّتِی اَرَیْتَها خَلِیلَکَ اِبراهِیمَ علیه السلام ، وَدَلَلْتَ عَلَیْها نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِمَّنْ رَضِیتَ عَمَلَهُ، وَأَطَلْتَ عُمُرَهُ، وَأَحْیَیْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَیاهً طَیِّبَهً».

ونیز مُستحبّ است در روز عَرَفه هنگام غرُوب آفتاب این دُعا خوانده شود:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفَقْرِ، وَمِنْ تَشَتُّتِ الْاَمْرِ، وَمِنْ شَرِّ ما یَحْدُثُ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ، أَمْسی ظُلْمِی مُسْتَجِیراً بِعَفْوِکَ، وَأَمْسی خَوْفِی مُسْتَجِیراً بِأَمانِکَ، وَأَمْسی ذُلِّی مُسْتَجِیراً بِعِزِّکَ، وَأَمْسی وَجْهِیَ الْفانِی مُسْتَجِیراً بِوَجْهِکَ الْباقِی، یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ، وَیا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطی، یا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، جَلِّلْنِی بِرَحْمَتِکَ، وَأَلْبِسْنِی عافِیَتَکَ، وَاصْرِفْ عَنِّی شَرَّ جَمِیعِ خَلْقِکَ وَارْزُقْنِی خَیْرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ».

ونیز مُستحبّ است بعد از غرُوب آفتاب این دُعا خوانده شود:

«اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هذَا الْمَوْقِفِ، وَارْزُقْنِیهِ أَبَداً ما

أَبْقَيْتَنِی، وَاقْلِبْنِی الْیَوْمَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِی،مَرْحُوماً مَغْفُوراً لِی، بِأَفْضَلِ ما یَنْقَلِبُ بِهِ الْیَوْمَ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ، وَحُجّاجِ بَیْتِکَ الْحَرام، وَاجْعَلْنِی الْیَوْمَ مِنْ أَکْرَمِ وَفْدِکَ عَلَیْکَ، وَأَعْطِنِی أَفْضَلَ ما أَعْطَیْتَ أَحَداً مِنْهُمْ مِنَ الْخَیْرِ وَالْبَرَکَهِ وَالْعافِیَهِ وَالرَّحْمَهِ وَالرِّضوانِ وَالْمَغْفِرَهِ، وَبارِکْ لِی فِیما أَرْجِعُ إِلَیْهِ مِنْ أَهْل أَوْ مال أَوْ قَلِیل أَوْ کَثِیر، وَبارِکْ لَهُمْ فِیَّ».

دعای امام حسین(ع) در روز عَرَفه

دعای امام حسین علیه السلام در روز عَرَفه: «اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ، وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ، وَلا کَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِع، وَهُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ، فَطَرَ أَجْناسَ الْبَدائِعِ، وَأَتْقَنَ بِحِکْمَتِهِ الصَّنائِعَ، لا تَخْفى عَلَیْهِ الطَّلائِعُ، وَلا تَضِیعُ عِنْدَهُ الْوَدائِعُ، جازِی کُلِّ صانِع، وَرائِشُ کُلِّ قانع، وَراحِمُ کُلِّ ضارِع، وَمُنْزِلُ الْمَنافِعِ، وَالْکِتابِ الْجامِعِ، بِالنُّورِالسّاطِع، وَهُوَلِلدَّعَواتِ سامِعٌ، وَلِلْکُرُباتِ دافِعٌ، وَلِلدَّرَجاتِ رافِعٌ، وَلِلْجَبابِرَهِ قامِعٌ، فَلا إِلهَ غَیْرُهُ، وَلا شَیْءَ یَعْدِلُهُ، وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَهُوَالسَّمِیعُ الْبَصِیرُ، اَللَّطِیفُ الْخَبِیرُ، وَهُوَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَرْغَبُ إِلَیْکَ، وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِیَّهِ لَکَ، مُقِرّاً بِأَنَّکَ رَبِّی، وَإِلَیْکَ مَرَدِّ ی، اِبْتَدَأْتَنِی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ أَنْ أَکُونَ شَیْئاً مَذْکُوراً، وَخَلَقْتَنِی مِنَ التُّرابِ، ثُمَّ أَسْکَنْتَنِی الْأَصْلابَ، آمِناً لِرَیْبِ الْمَنُونِ، وَاخْتِلافِ الدُّهُورِ والسِّنِینَ، فَلَمْ أَزَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْب إِلى رَحِم، فِی تَقادُمِ مِنَ الْأَیّامِ الْماضِیَهِ، وَالْقُرُونِ الْخالِیَهِ، لَمْ تُخْرِجْنِی رَأْفَتِکَ بِی، وَلُطْفِکَ لِی، وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فِی دَوْلَهِ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ، اَلَّذِینَ نَقَضُواعَهْدَکَ، وَکَذَّبُوا رُسُلَکَ، لکِنَّکَ أَخْرَجْتَنِی رَأْفَهً مِنْکَ وَتَحَنُّناًعَلَیَّ لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدى،الَّذِی لَهُ یَسَّرْتَنِی،وَفِیهِ أَنْشَأْتَنِی، مِنْ قَبْلِ ذلِکَ رَؤُفْتَ بِی بِجَمِیلِ صُنْعِکَ،وَسَوابِغ نِعَمِکَ، فَابْتَدَعْتَ خَلْقِی مِنْ مَنِیّ یُمْنى، وَأَسْکَنْتَنِی فِی ظُلُمات ثَلاث، مِنْ بَیْنَ لَحْم وَدَم وَجِلْد، لَمْ تُشْهِدْنِی خَلْقِی، وَلَمْ تَجْعَلْ لِی شَیْئاًمِنْ أَمْرِی، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِی لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدى إِلَى الدُّنْیا تامّاً سَوِیّاً، وَحَفِظْتَنِی فِی الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِیّاً،

وَرَزَقْتَنِی مِنَ الْغِذاءِ لَبَناً مَرِیّاً، وَعَطَفْتَ عَلَیَّ قُلُوبَ الْحَواضِنِ، وَکَفَّلْتَنِی الاُمَّهاتِ الرَّواحِمَ، وَکَلاَتَنِی مِنْ طَوارِقِ الْجانِّ، وَسَلَّمْتَنِی مِنَ الزِّ یادَهِ وَالنُّقْصانِ، فَتَعالَیْتَ یا رَحِیمُ یا رَحْمانُ. حَتّی إِذَا اسْتَهْلَلْتُ ناطِقاً بِالْکَلامِ، أَتْمَمْتَ عَلَیَّ سَوابِغَ الْإِنْعام، وَرَبَّیْتَنِی زائِداً فِی کُلِّ عـام، حَتّی إِذَا اکْتَمَلَتْ فِطْرَتِی، وَاعْتَدَلَتْ مِرَّتِی، أَوْجَبْتَ عَلَیَّ حُجَّتَکَ، بِأَنْ أَلْهَمْتَنِی مَعْرِفَتَکَ، وَرَوَّعْتَنِی بِعَجائِبِ حِکْمَتِکَ، وَأَیْقَظْتَنِی لِما ذَرَأْتَ فِی سَمائِکَ وَأَرْضِکَ مِنْ بَدائِعِ خَلْقِکَ، وَنَبَّهْتَنِی لِشُکْرِکَ وَذِکْرِکَ، وَأَوجَبْتَ عَلَیَّ طاعَتَکَ وَعِبادَتَکَ، وَفَهَّمْتَنِی ما جاءَتْ بِهِ رُسُلُکَ، وَیَسَّرْتَ لِی تَقَبُّلَ مَرْضاتِکَ، وَمَنَنْتَ عَلَیَّ فِی جَمِیعِ ذلِکَ بِعَونِکَ وَلُطْفِکَ. ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِی مِنْ حَرِّ الثَّرى، لَمْ تَرْضَ لِی یـا إِلهِی نِعْمَهً دُونَ أُخْرى، وَرَزَقْتَنِی مِنْ أَنْواعِ الْمَعاشِ، وَصُنُوفِ الرِّ یاشِ بِمَنِّکَ الْعَظِیمِ الْأَعْظَمِ عَلَیَّ، وَإِحْسانِکَ الْقَدِیمِ إِلَیَّ. حَتّی إِذا أَتْمَمْتَ عَلَیَّ جَمِیعَ النِّعَمِ، وَصَرَفْتَ عَنِّی کُلَّ النِّقَمِ، لَمْ یَمْنَعْکَ جَهْلِی وَجُرْأَتِی عَلَیْکَ أَنْ دَلَلْتَنِی إِلی ما یُقَرِّبُنِی إِلَیْکَ، وَوَفَّقْتَنِی لِما یُزْلِفُنِی لَدَیْکَ، فَإِنْ دَعَوْتُکَ أَجَبْتَنِی، وَإِنْ سَأَلْتُکَ أَعْطَیْتَنِی، وَإِنْ أَطَعْتُکَ شَکَرْتَنِی، وَإِنْ شَکَرْتُکَ زِدْتَنِی، کُلُّ ذلِکَ إِکْمالٌ لِأَنْعُمِکَ عَلَیَّ، وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فَسُبْحانَکَ سُبْحانَکَ، مِنْ مُبْدِئٍ مُعِیدٍ حَمِیدٍ مَجِیدٍ، تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُکَ، وَعَظُمَتْ آلاؤُکَ، فَأَیُّ نِعَمِکَ یا إِلهِی أُحْصِی عَدَداًوَذِکْراً، أَمْ أَیُّ عَطایاکَ أَقُومُ بِهاشُکْراً، وَهِیَ یا رَبِّ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ یُحْصِیَهَا الْعادّوُنَ، أَوْ یَبْلُغَ عِلْماً بِهَا الْحافِظُونَ، ثُمَّ ما صَرَفْتَ وَدَرَأْتَ عَنِّی اَللّهُمَّ مِنَ الضُرِّ وَالضَّرّاءِ أَکْثَرُ مِمّا ظَهَرَ لِی مِنَ الْعافِیَهِ وَالسَّرّاءِ. فَأَنَا أَشْهَدُ یا إِلهِی بِحَقِیقَهِ إِیمانِی، وَعَقْدِ عَزَماتِ یَقِینِی، وَخالِصِ صَرِیحِ تَوْحِیدِی،

وَباطِنِ مَکْنُونِ ضَمِیرِی، وَعَلائِقِ مَجارِی نُورِ بَصَرِی، وَأَسارِیرِ صَفْحَهِ جَبِینِی، وَخُرْقِ مَسارِبِ نَفْسِی، وَخَذارِیفِ مارِنِ عِرْنِینِی، وَمَسارِبِ صِماخِ سَمْعِی، وَما ضُمَّتْ وَأَطْبَقَتْ عَلَیْهِ شَفَتایَ، وَحَرَکاتِ لَفْظِ لِسانِی، وَمَغْرَزِ حَنَکِ فَمِی وَفَکِّی، وَمَنابِتِ أَضْراسِی، وَمَساغِ

مَطْعَمِی وَمَشْرَبِی، وَحِمالَهِ أَمِّ رَأْسِی، وَبُلُوغ فارِغ حَبائِلِ عُنُقِی. وَمَا اشْتَمَلَ عَلَیْهِ تامُورُ صَدْرِی، وَحَمائِلِ حَبْلِ وَتِینِی، وَنِیاطِ حِجابِ قَلْبِی، وَأَفْلاذِ حَواشِی کَبِدِی. وَما حَوَتْهُ شَراسِیفُ أَضْلاعِی، وَحِقاقُ مَفاصِلِی، وَقَبضُ عَوامِلِی، وَأَطرافُ أَنامِلِی وَلَحْمِی وَدَمِی، وَشَعْرِی وَبَشَرِی، وَعَصَبِی وَقَصَبِی، وَعِظامِی وَمُخِّی وَعُرُوقِی، وَجَمِیعُ جَوارِحِی، وَمَا انْتَسَجَ عَلی ذلِکَ أَیّامَ رِضاعِی، وَما أَقَلَّتِ الأَرْضُ مِنِّی، وَنَوْمِی وَیقْظَتِی وَسُکُونِی، وَحَرَکاتِ رُکُوعِی وَسُجُودِی، أَنْ لَوْ حاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَی الأَعصارِ وَالأَحْقابِ لَوْ عُمِّرْتُها أَنْ أُؤَدِّیَ شُکْرَ واحِدَه مِنْ أَنْعُمِکَ مَا اسْتَطَعْتُ ذلِکَ، إلاّ بِمَنِّکَ، اَلْمُوجَبِ عَلَیَّ بِهِ شُکْرُکَ أَبَداً جَدِیداً، وَثَناءً طارِفاً عَتِیداً. أَجَلْ، وَلَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَالْعادُّونَ مِنْ أَنامِکَ، أَنْ نُحْصِیَ مَدی إنْعامِکَ، سالِفِهِ وَآنِفِهِ ما حَصَرْناهُ عَدَداً، وَلا أَحْصَیناهُ أَمَداً. هَیْهاتَ أَنّی ذلِکَ وَأَنْتَ الْمُخْبِرُ فِی کِتابِکَ النّاطِقِ، وَالنَّبَأِ الصّادِقِ: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللهِ لا تُحْصُوها، صَدَقَ کِتابُکَ اللّهُمَّ وَ نَبَؤُکَ، وَبَلَّغَتْ أَنْبیاؤُکَ وَرُسُلُکَ، ما أَنْزَلْتَ عَلَیْهِمْ مِنْ وَحْیِکَ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دِینِکَ. غَیْرَ أَنِّی یا إِلهِی أَشْهَدُ بِجُهْدِی وَجِدِّی، وَمَبْلَغ طاقَتِی وَوُسْعِی، وَأَقُولُ مُؤْمِناً مُوقِناً، اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً فَیَکُونَ مَوْرُوثاً، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ فَیُضادَّهُ فِیمَا ابْتَدَعَ، وَلا وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ فَیُرْفِدَهُ فِیما صَنَعَ، فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ، لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا. سُبْحانَ اللهِ الْواحِدِ الأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، اَلْحَمْدُ للهِ حَمْداً یُعادِلُ حَمْدَ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ، وَأَنْبِیائِهِ الْمُرْسَلِینَ. وَصَلَّی اللهُ عَلی خِیَرَتِهِ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیِّینَ، وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ الْمُخْلَصِینَ».

آنگاه حضرت شروع کرد به درخواست از پیشگاه خداوند متعال و سعی و اهتمام نمود در دعا و اشک از دیدگان مبارکش جاری بود، پس گفت: «اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی أَخْشاکَ کَأَنِّی أَراکَ، وَأَسْعِدْنِی

بِتَقْواکَ، وَلا تُشْقِنِی بِمَعْصِیَتِکَ، وَخِرْ لِی فِی قَضائِکَ، وَبارِکْ لِی فِی قَدَرِکَ، حَتّی لا أُحِبَّ تَعْجِیلَ ماأَخَّرْتَ، وَلا تَأْخِیرَ ما عَجَّلْتَ.

اَللّهُمَّ اجْعَلْ غِنایَ فِی نَفْسِی، وَالْیَقِینَ فِی قَلْبِی، وَالْإِخْلاصَ فِی عَمَلِی، وَالنُّورَ فِی بَصَرِی، وَالْبَصِیرَهَ فِی دِینِی، وَمَتِّعْنِی بِجَوارِحِی، وَاجْعَلْ سَمْعِی وَبَصَرِیَ الْوارِثَیْنِ مِنِّی، وَانْصُرْنِی عَلی مَنْ ظَلَمَنِی، وَأَرِنِی فِیهِ ثارِی وَمَآرِبِی، وَأَقِرَّ بِذلِکَ عَیْنِی. اَللّهُمَّ اکْشِفْ کُرْبَتِی، وَاسْتُرْ عَوْرَتِی، وَاغْفِرْ لِی خَطِیئَتِی، وَاخْسَأْ شَیْطانِی، وَفُکَّ رِهانِی، وَاجْعَلْ لِی یا إِلهِی الدَّرَجَهَ الْعُلْیا فِی الْآخِرَهِ وَالْأُولی. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَما خَلَقْتَنِی فَجَعَلْتَنِی سَمِیعاً بَصِیراً، وَلَکَ الْحَمْدُ کَما خَلَقْتَنِی فَجَعَلْتَنِی خَلْقاً سَوِیّاً رَحْمَهً بِی، وَقَدْ کُنْتَ عَنْ خَلْقِی غَنِیّاً، رَبِّ بِمابَرَأْتَنِی فَعَدَّلْتَ فِطْرَتِی، رَبِّ بِما أَنْشَأْتَنِی فَأَحْسَنْتَ صُورَتِی، رَبِّ بِما أَحْسَنْتَ إِلَیَّ وَفِی نَفْسِی عافَیْتَنِی، رَبِّ بِما کَلَأْتَنِی وَوَفَّقْتَنِی، رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَهَدَیْتَنِی، رَبِّ بِما أَوْلَیْتَنِی وَمِنْ کُلِّ خَیْرٍ أَعْطَیْتَنِی، رَبِّ بِما أَطْعَمْتَنِی وَسَقَیْتَنِی، رَبِّ بِما أَغْنَیْتَنِی وَأَقْنَیْتَنِی، رَبِّ بِما أَعَنْتَنِی وَأَعْزَزْتَنِی، رَبِّ بِما أَلْبَسْتَنِی مِنْ سِتْرِکَ الصّافِی، وَیَسَّرْتَ لِی مِنْ صُنْعِکَ الْکافِی، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعِنِّی عَلی بَوائِقِ الدُّهُورِ، وَصُرُوفِ اللَّیالِی وَالْأَیّامِ، وَنَجِّنِی مِنْ أَهْوالِ الدُّنْیا وَکُرُباتِ الْآخِرَهِ، وَاکْفِنِی شَرَّ ما یَعْمَلُ الظّالِمُونَ فِی الْأَرْضِ. اَللّهُمَّ ما أَخافُ فَاکْفِنِی، وَما أَحْذَرُ فَقِنِی، وَفِی نَفْسِی وَدِینِی فَاحْرُسْنِی، وَفِی سَفَرِی فَاحْفَظْنِی، وَفِی أَهْلِی وَمالِی فَاخْلُفْنِی، وَفِی ما رَزَقْتَنِی فَبارِکْ لِی، وَفِی نَفْسِی فَذَلِّلْنِی، وَفِی أَعْیُنِ النّاسِ فَعَظِّمْنِی، وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فَسَلِّمْنِی، وَبِذُ نُوبِی فَلا تَفْضَحْنِی وَبِسَرِیرَتِی فَلا تُخْزِنِی، وَبِعَمَلِی فَلا تَبْتَلِنِی، وَنِعَمَکَ فَلا تَسْلُبْنِی، وَإِلی غَیْرِکَ فَلا تَکِلْنِی، إِلهِی إِلی مَنْ تَکِلُنِی، إِلی قَرِیب فَیَقْطَعُنِی، أَمْ إِلی بَعِید فَیَتَجَهَّمُنِی، أَمْ إِلَی الْمُسْتَضْعَفِینَ لِی، وَأَنْتَ رَبِّیوَمَلِیکُ أَمْرِی، أَشْکُو إِلَیْکَ غُرْبَتِی، وَبُعْدَ دارِی، وَهَوانِی عَلی

مَنْ مَلَّكْتَهُ أَمْرى. إِلهِى فَلا تُحْلِلْ عَلَيَّ غَضَبَكَ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلا أُبالِى سِواكَ، سُبْحانَكَ غَيْرَ أَنَّ عافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِى، فَأَسْأَلُكَ يا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِى أَشْرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ وَالسَّماواتُ، وَكُشِفَتْ بِهِ الظُّلُماتُ، وَصَلُحَ بِهِ أَمْرُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، أَنْ لا تُمِيتَنِى عَلى غَضَبِكَ، وَلا تُنْزِلْ بِى سَخَطَكَ، لَكَ الْعُتْبى حَتّى تَرْضى قَبْلَ ذلِكَ. لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرامِ، وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، الَّذِى أَحْلَلْتَهُ الْبَرَكَةَ، وَجَعَلْتَهُ لِلنّاسِ أَمْناً، يا مَنْ عَفا عَنْ عَظِيمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ، يا مَنْ أَسْبَغَ النَّعْماءَ بِفَضْلِهِ، يا مَنْ أَعْطَى الْجَزِيلَ بِكَرَمِهِ، يا عُدَّتِى فِى شِدَّتِى، يا صاحِبِى فِى وَحْدَتِى، يا غِياثِى فِى كُرْبَتِى، يا وَلِيِّى فِى نِعْمَتِى، يا إِلهِى وَإِلهَ آبائِى إِبْراهِيمَ وَإِسْماعِيلَ وَإِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ، وَرَبَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكائِيلَ وَإِسْرافِيلَ، وَرَبَّ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الْمُنْتَجَبِينَ، وَمُنْزِلَ التَّوْراةِ وَالْإِنْجِيلِ، وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقانِ، وَمُنَزِّلَ كهيعص، وَطه وَيس، وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، أَنْتَ كَهْفِى حِينَ تُعْيِينِى الْمَذاهِبُ فِى سَعَتِها، وَتَضِيقُ بِىَ الْأَرْضُ بِرُحْبِها، وَلَوْلا رَحْمَتُكَ لَكُنْتُ مِنَ الْهالِكِينَ، وَأَنْتَ مُقِيلُ عَثْرَتِى، وَلَوْلا سَتْرُكَ إِيّاىَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ، وَأَنْتَ مُؤَيِّدِى بِالنَّصْرِ عَلى أَعْدائِى، وَلَوْلا نَصْرُكَ إِيّاىَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ. يا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالْسُّمُوِّ وَالرِّفْعَهِ، فَأَوْلِياؤُهُ بِعِزِّهِ يَعْتَزُّونَ، يا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَذَلَّهِ عَلى أَعْناقِهِمْ، فَهُمْ مِنْ سَطَواتِهِ خائِفُونَ، يَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْيُنِ وَما تُخْفِى الصُّدُورُ، وَغَيْبَ ما تَأْتِى بِهِ الْأَزْمِنَهُ وَالدُّهُورُ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلاّ هُوَ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ ماهُوَ إِلاّ هُوَ، يامَنْ لايَعْلَمُ مايَعْلَمُهُ إِلاّهُوَ، يامَنْ كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى الْماءِ، وَسَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، يا مَنْ لَهُ أَكْرَمُ الْأَسْماءِ، يا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِى لا يَنْقَطِعُ أَبَداً، يا مُقَيِّضَ الرَّكْبِ لِيُوسُفَ فِى الْبَلَدِ الْقَفْرِ، وَمُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَجاعِلَهُ

بَعْدَ الْعُبُودِيَّهِ مَلِكاً، يا رآدَّهُ عَلى يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنِ ابيُضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، يا كاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلْوى عَنْ أَيُّوبَ، وَمُمْسِكَ يَدَىْ إِبْراهِيمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ، وَفَناءِ عُمُرِهِ، يا مَنِ اسْتَجابَ لِزَكَرِيّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيى، وَلَمْ يَدَعْهُ فَرْداً وَحِيداً، يامَنْ أَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِى إِسْرائِيلَ فَأَنْجاهُمْ، وَجَعَلَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقِينَ، يا مَنْ أَرْسَلَ الرِّياحَ مُبَشِّرات بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ، يا مَنْ لَمْ يَعْجِلْ عَلى مَنْ عَصاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يا مَنِ اسْتَنْقَذَ السَّحَرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ غَدَوْا فِى نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ، وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ،وَقَدْ حادُّوهُ وَنادُّوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ. يا اَللّهُ يا اَللّهُ يا بَدِئُ يا بَدِيعُ، لا نِدَّ لَكَ، يا دائِمُ لا نَفادَ لَكَ، يا حَيُّ حِينَ لا حَىَّ، يا مُحْيِىَ الْمَوْتى، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْس بِما كَسَبَتْ، يا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِى فَلَمْ يَحْرِمْنِى، وَعَظُمَتْ خَطِيئَتِى فَلَمْ يَفْضَحْنِى، وَرَآنِى عَلَى الْمَعاصِى فَلَمْ يَشْهَرْنِى، يا مَنْ حَفِظَنِى فِى صِغَرِى، يا مَنْ رَزَقَنِى فِى كِبَرِى، يا مَنْ أَيادِيهِ عِنْدِى لاتُحْصى، وَنِعَمُهُ لاتُجازى، يامَنْ عارَضَنِى بِالْخَيْرِ وَالْاِحْسانِ، وَعارَضْتُهُ بِالْاِساءَهِ وَالْعِصْيانِ، يامَنْ هَدانِى لِلْاِيمانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الْاِمْتِنانِ، يا مَنْ دَعَوْتُهُ مَرِيضاً فَشَفانِى، وَعُرْياناً فَكَسانِى، وَجائِعاً فَأَشْبَعَنِى، وَعَطْشانَ فَأَرْوانِى، وَذَلِيلاً فَأَعَزَّنِى، وَجاهِلاً فَعَرَّفَنِى، وَوَحِيداً فَكَثَّرَنِى، وَغائِباً فَرَدَّنِى، وَمُقِلاًّ فَأَغْنانِى، وَمُنْتَصِراً فَنَصَرَنِى، وَغَنِيّاً فَلَمْ يَسْلُبْنِى، وَأَمْسَكْتُ عَنْ جَمِيعِ ذلِكَ فَابْتَدَأَنِى. فَلَكَ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ، يامَنْ أَقالَ عَثْرَتِى، وَنَفَّسَ كُرْبَتِى، وَأَجابَ دَعْوَتِى، وَسَتَرَ عَوْرَتِى،وَغَفَرَ ذُنُوبِى، وَبَلَّغَنِى طَلِبَتِى، وَنَصَرَنِى عَلى عَدُوِّى، وَإِنْ أَعُدَّ نِعَمَكَ وَمِنَنَكَ وَكَرائِمَ مِنَحِكَ لاأُحْصِيها. يامَوْلاىَ أَنْتَ الَّذِى مَنَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَجْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَفْضَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَكْمَلْتَ،

أَنْتَ الَّذِی رَزَقْتَ، أَنْتَ الَّذِی وَفَّقْتَ، أَنْتَ الَّذِی أَعْطَیْتَ، أَنْتَ الَّذِی أَغْنَیْتَ، أَنْتَ الَّذِی أَقْنَیْتَ، أَنْتَ الَّذِی آوَیْتَ، أَنْتَ الَّذِی کَفَیْتَ، أَنْتَ الَّذِی هَدَیْتَ،أَنْتَ الَّذِی عَصَمْتَ،أَنْتَ الَّذِی سَتَرْتَ،أَنْتَ الَّذِی غَفَرْتَ، أَنْتَ الَّذِی أَقَلْتَ، أَنْتَ الَّذِی مَکَّنْتَ، أَنْتَ الَّذِی أَعْزَزْتَ، أَنْتَ الَّذِی أَعَنْتَ، أَنْتَ الَّذِی عَضَدْتَ، أَنْتَ الَّذِی أَیَّدْتَ، أَنْتَ الَّذِی نَصَرْتَ، أَنْتَ الَّذِی شَفَیْتَ، أَنْتَ الَّذِی عافَیْتَ، أَنْتَ الَّذِی أَکْرَمْتَ،تَبارَکْتَ وَتَعالَیْتَ، فَلَکَ الْحَمْدُدائِماً، وَلَکَ الشُّکْرُ واصِباً أَبَداً. ثُمَّ أَنَا یا إِلهِی اَلْمُعْتَرِفُ بِذُ نُوبِی فَاغْفِرْها لِی، أَنَا الَّذِی أَسَأْتُ، أَنَا الَّذِی أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِی هَمَمْتُ،أَنَاالَّذِی جَهِلْتُ،أَنَاالَّذِی غَفَلْتُ،أَنَاالَّذِی سَهَوْتُ، أَنَاالَّذِی اعْتَمَدْتُ، أَنَا الَّذِی تَعَمَّدْتُ، أَنَا الَّذِی وَعَدْتُ، أَنَا الَّذِی أَخْلَفْتُ، أَنَا الَّذِی نَکَثْتُ، أَنَا الَّذِی أَقْرَرْتُ، أَنَا الَّذِی اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِکَ عَلَیَّ وَعِنْدِی، وَأَبُوءُ بِذُ نُوبِی فَاغْفِرْها لِی. یا مَنْ لا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبادِهِ، وَهُوَ الْغَنِیُّ عَنْ طاعَتِهِمْ، وَالْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ إِلهِی وَسَیِّدِی، إِلهِی أَمَرْتَنِی فَعَصَیْتُکَ، وَنَهَیْتَنِی فَارْتَکَبْتُ نَهْیَکَ، فَأَصْبَحْتُ لا ذا بَراءَه لِی فَأَعْتَذِرُ، وَلاذا قُوَّه فَأَنْتَصِرُ، فَبِأَیِّ شَیْء أَسْتَقْبِلُکَ یامَوْلایَ،أَبِسَمْعِی أَمْ بِبَصَرِی، أَمْ بِلِسانِی،أَمْ بِیَدِی، أَمْ بِرِجْلِی، أَ لَیْسَ کُلُّها نِعَمَکَ عِندِی، وَبِکُلِّها عَصَیْتُکَ یا مَوْلایَ، فَلَکَ الْحُجَّهُ وَالسَّبِیلُ عَلَیَّ، یا مَنْ سَتَرَنِی مِنَ الْاباءِ وَالْاُمَّهاتِ أَنْ یَزْجُرُونِی، وَمِنَ الْعَشائِرِ وَالاْخْوانِ أَنْ یُعَیِّرُونِی، وَمِنَ السَّلاطِینِ أَنْ یُعاقِبُونِی، وَلَواطَّلَعُوا یامَوْلایَ عَلی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی إِذاً ما أَنْظَرُونِی، وَلَرَفَضُونِی وَقَطَعُونِی. فَها أَنَا ذا یا إِلهِی، بَیْنَ یَدَیْکَ یا سَیِّدِی، خاضِعٌ ذَلِیلٌ حَصِیرٌحَقِیرٌ، لا ذُو بَراءَه فَأَعْتَذِرُ، وَلا ذُو قُوَّه فَأَنْتَصِرُ، وَلا ذُوحُجَّه فَأَحْتَجُّ بِها، وَلا قائِلٌ لَمْ أَجْتَرِحْ، وَلَمْ أَعْمَلْ سُوءًا، وَما عَسَی الْجُحُودُ لَوْ جَحَدْتُ یامَوْلایَ یَنْفَعُنِی، کَیْفَ وَأَنّی ذلِکَ وَجَوارِحِی کُلُّها شاهِدَهٌ عَلَیَّ بِما قَدْ عَمِلْتُ، وَقَدْ عَلِمْتُ

يَقيناً غَيْرَ ذِى شَكٍ أَنَّكَ سائِلِى مِنْ عَظائِمِ الاُمُورِ، وَأَنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ الَّذِى لا تَجُورُ، وَعَدْلُكَ مُهْلِكِى، وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبِى، فَإِنْ تُعَذِّبْنِى يا إِلهِى فَبِذُنُوبِى بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ، وَإِنْ تَعْفُ عَنِّى فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ. لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْخائِفِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْوَجِلِينَ، لاإِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الرّاجِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الرّاغِبِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ السّائِلِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الْمُكَبِّرِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ رَبِّىوَرَبُّ آبائِيَ الْأَوَّلِينَ. اَللّٰهُمَّ هذا ثَنائِى عَلَيْكَ مُمَجِّداً، وَإِخْلاصِى لِذِكْرِكَ مُوَحِّداً، وَإِقْرارِى بِآلائِكَ مَعَدِّداً، وَإِنْ كُنْتُ مُقِرّاً أَنِّى لَمْ أُحْصِها لِكَثْرَتِها وَسُبُوغِها، وَتَظاهُرِهاوَتَقادُمِهاإِلى حادِثٍ،مالَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنِى بِهِ مَعَهامُنْذُخَلَقْتَنِى وَبَرَأْتَنِى مِنْ أَوَّلِ الْعُمُرِ مِنَ الْإِغْناءِ مِنَ الْفَقْرِ، وَكَشْفِ الضُّرِّ، وَتَسْبِيبِ الْيُسْرِ، وَدَفْعِ الْعُسْرِ، وَتَفرِيجِ الْكَرْبِ، وَالْعافِيَهِ فِى الْبَدَنِ، وَالسَّلامَهِ فِى الدِّينِ. وَلَوْ رَفَدَنِى عَلى قَدْرِ ذِكْرِ نِعْمَتِكَ جَمِيعُ الْعالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ،، ما قَدَرْتُ وَلاهُمْ عَلى ذلِكَ. تَقَدَّسْتَ وَتَعالَيْتَ مِنْ رَبٍّ كَرِيمٍ، عَظِيمٍ رَحِيمٍ، لا تُحْصى آلاؤُكَ، وَلا يُبْلَغُ ثَناؤُكَ، وَلا تُكافَأُ نَعْماؤُكَ، صَلِّعَلى مُحَمَّدوَآلِ مُحَمَّدٍ،وَأَتْمِمْ عَلَيْنانِعَمَكَ،وَأَسْعِدْنابِطاعَتِكَ. سُبْحانَكَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، أَللّٰهُمَّ إِنَّكَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ، وَتَكْشِفُ السُّوءَ، وَتُغِيثُ الْمَكْرُوبَ، وَتَشْفِى السَّقِيمَ، وَتُغْنِى الْفَقِيرَ، وَتَجْبُرُ الْكَسِيرَ، وَتَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَتُعِينُ الْكَبِيرَ، وَلَيْسَ دُونَكَ ظَهِيرٌ، وَلا فَوْقَكَ قَدِيرٌ، وَأَنْتَ

الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ. يا مُطْلِقَ الْمُكَبَّلِ الْاَسِيرِ، يا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ، يا عِصْمَةَ الْخائِفِ الْمُسْتَجِيرِ، يا مَنْ لا شَرِيكَ لَهُ وَلا وَزِيرَ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعْطِنِي فِي هذِهِ الْعَشِيَّهِ، أَفْضَلَ ما أَعْطَيْتَ وَأَنَلْتَ أَحَداً مِنْ عِبادِكَ، مِنْ نِعْمَه تُولِيها، وَآلاء تُجَدِّدُها، وَبَلِيَّه تَصْرِفُها، وَكُرْبَه تَكْشِفُها، وَدَعْوَه تَسْمَعُها، وَحَسَنَه تَتَقَبَّلُها، وَسَيِّئَه تَتَغَمَّدُها، إِنَّكَ لَطِيفٌ بِما تَشاءُ خَبِيرٌ، وَعَلى كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ. أَللَّهُمَّ إِنَّكَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِيَ، وَأَسْرَعُ مَنْ أَجابَ، وَأَكْرَمُ مَنْ عَفا، وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطى، وَأَسْمَعُ مَنْ سُئِلَ، يا رَحْمانُ الدُّنْيا والْاخِرَهِ وَرَحِيمَهُما، لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَسْؤُولٌ، وَلا سِواكَ مَأْمُولٌ، دَعَوْتُكَ فَأَجَبْتَنِي، وَسَأَلْتُكَ فَأَعْطَيْتَنِي، وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فَرَحِمْتَنِي، وَوَثِقْتُ بِكَ فَنَجَّيْتَنِي، وَفَزِعْتُ إِلَيْكَ فَكَفَيْتَنِي. اَللّهُمَّ فَصَلِّعَلى مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ، وَعَلى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَمِّمْ لَنا نَعْماءَكَ، وَهَنِّئْناعَطاءَكَ، وَاكْتُبْنا لَكَ شاكِرِينَ، وَلِالائِكَ ذاكِرِينَ، آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ يا مَنْ مَلَكَ فَقَدَرَ، وَقَدَرَ فَقَهَرَ، وَعُصِيَ فَسَتَرَ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ، يا غايَهَ الطّالِبِينَ، وَمُنْتَهى أَمَلِ الرّاجِينَ، يا مَنْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْء عِلْماً، وَوَسِعَ الْمُسْتَقِيلِينَ رَأْفَهً وَرَحْمَهً وَحِلْماً. اَللّهُمَّ إِنّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هذِهِ الْعَشِيَّهِ، الَّتِي شَرَّفْتَها وَعَظَّمْتَها بِمُحَمَّد نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ، وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَأَمِينِكَ عَلى وَحْيِكَ، اَلْبَشِيرِ النَّذِيرِ، اَلسِّراجِ الْمُنِيرِ، اَلَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَهً لِلْعالَمِينَ.اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، كَما مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لِذلِكَ مِنْكَ يا عَظِيمُ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى الْمُنْتَجَبِينَ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَغَمَّدْنا بِعَفْوِكَ عَنّا، فَإِلَيْكَ عَجَّتِ الْاَصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ، فَاجْعَلْ لَنا اللّهُمَّ فِي هذِهِ الْعَشِيَّهِ نَصِيباً مِنْ كُلِّ خَيْر تَقْسِمُهُ بَيْنَ عِبادِكَ، وَنُور تَهْدِي بِهِ، وَرَحْمَه تَنْشُرُها، وَبَرَكَه تُنْزِلُها، وَعافِيَه تُجَلِّلُها، وَرِزْق تَبْسُطُهُ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ أَقْلِبْنا فِي هذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غانِمِينَ، وَلا تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطِينَ، وَلا تُخْلِنا مِنْ

رَحْمَتِکَ، وَلا تَحْرِمْنا ما نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِکَ، وَلاتَجْعَلْنا مِنْ رَحْمَتِکَ مَحْرُومِینَ، وَلا لِفَضْلِ مانُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطائِکَ قانِطِینَ، وَلا تَرُدَّنا خائِبِینَ، وَلا مِنْ بابِکَ مَطْرُودِینَ، یا أَجْوَدَ الأَجْوَدِینَ، وَأَکْرَمَ الأَکْرَمِینَ، إِلَیْکَ أَقْبَلْنا مُوقِنِینَ، وَلِبَیْتِکَ الْحَرام آمِّینَ قاصِدِینَ، فَأَعِنّاعَلی مَناسِکِنا، وَأَکْمِلْ لَناحَجَّنا، وَاعْفُ عَنّا وَعافِنا، فَقَدْ مَدَدْنا إِلَیْکَ أَیْدِیَنا، فَهِیَ بِذِلَّهِ الاِعْتِرافِ مَوْسُومَهٌ. اَللّهُمَّ فَأَعْطِنا فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ ما سَأَلْناکَ، وَاکْفِنا مَا اسْتَکْفَیْناکَ، فَلا کافِیَ لَنا سِواکَ، وَلا رَبَّ لَنا غَیْرُکَ، نافِذٌ فِینا حُکْمُکَ، مُحِیطٌ بنا عِلْمُکَ، عَدْلٌ فِینا قَضاؤُکَ، اِقْضِ لَنَا الْخَیْرَ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَهْلِ الْخَیْرِ. اَللّهُمَّ أَوْجِبْ لَنا بِجُودِکَ عَظِیمَ الأَجْرِ، وَکَرِیمَ الذُّخْرِ، وَدَوامَ الْیُسْرِ، وَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا أَجْمَعِینَ، وَلاتُهْلِکْنامَعَ الْهالِکِینَ، وَلاتَصْرِفْ عَنّارَأْفَتَکَوَرَحْمَتَکَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی هذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَکَ فَأَعْطَیْتَهُ، وَشَکَرَکَ فَزِدْتَهُ، وَتابَ إِلَیْکَ فَقَبِلْتَهُ، وَتَنَصَّلَ إِلَیْکَ مِنْ ذُنُوبِهِ کُلِّها فَغَفَرْتَها لَهُ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرام. اَللّهُمَّ وَفِّقْنا وَسَدِّدْنا وَاعْصِمْنا وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنا، یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ، وَیا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، یا مَنْ لا یَخْفی عَلَیْهِ إِغْماضُ الْجُفُونِ، وَلا لَحْظُ الْعُیُونِ، وَلا مَااسْتَقَرَّ فِی الْمَکْنُونِ، وَلا مَا انْطَوَتْ عَلَیْهِ مُضْمَراتُ الْقُلُوبِ، أَلا کُلُّ ذلِکَ قَدْ أَحْصاهُ عِلْمُکَ، وَوَسِعَهُ حِلْمُکَ، سُبْحانَکَ وَتَعالَیْتَ عَمّا یَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاً کَبِیراً، تُسَبِّحُ لَکَ السَّماواتُ السَّبْعُ، وَالأَرَضُونَ وَمَنْ فِیهِنَّ، وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ، فَلَکَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ، وَعُلُوُّ الْجَدِّ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ، وَالْفَضْلِ وَالإِنْعامِ، وَالأَیادِی الْجِسامِ، وَأَنْتَ الْجَوادُ الْکَرِیمُ، الرَّؤُوفُ الرَّحِیمُ. اَللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَعافِنِی فِی بَدَنِی وَدِینِی، وَآمِنْ خَوْفِی، وَأَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ لا تَمْکُرْ بِی، وَلا تَسْتَدْرِجْنِی، وَلا تَخْدَعْنِی، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالإِنْسِ».

آنگاه صورت را به سوی آسمان کرد، درحالی که از دیده های مبارکش اشک می ریخت،

با صدای بلند عرضه می داشت: «یاأَسْمَعَ السّامِعِینَ، وَیاأَبْصَرَالنّاظِرِینَ، وَیاأَسْرَعَ الْحاسِبِینَ، وَیا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد السّادَهِ الْمَیامِینِ، وَأَسْأَ لُکَ اللّهُمَّ حاجَتِیَ الَّتِی إنْ أَعْطَیْتَنِیها لَمْ یَضُرَّنِی ما مَنَعْتَنِی، وَإِنْ مَنَعْتَنِیها لَمْ یَنْفَعْنِی ما أَعْطَیْتَنِی، أَسْأَ لُکَ فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لَکَ الْمُلْکُ، وَلَکَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ، یارَبِّ یا رَبِّ».

پس مکرّر می گفت: یا رَبِّ، و کسانی که دور آن حضرت بودند گوش به دعای آن حضرت فراداده، و به آمین گفتن اکتفا کرده بودند. و صدایشان همراه حضرت به گریه بلند شد تا آفتاب غُروب کرد، آنگاه روانه به سوی مشعرالحرام شدند. سیّد بن طاووس در اقبال بعد از «یارَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ» نقل کرده، که حضرت در ادامه عرضه داشت: «إِلهِی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنایَ فَکَیْفَ لا أَکُونُ فَقِیراً فِی فَقْرِی، إِلهِی أَنَا الْجاهِلُ فِی عِلْمِی فَکَیْفَ لا أَکُونُ جَهُولاً فِی جَهْلِی، إِلهِی إِنَّ اخْتِلافَ تَدْبِیرِکَ، وَسُرْعَهَ طَواءِ مَقادِیرِکَ، مَنَعا عِبادَکَ الْعارِفِینَ بِکَ عَنِ السُّکُونِ إِلی عَطاء، وَالْیَأْسِ مِنْکَ فِی بَلاء. إِلهِی مِنِّی ما یَلِیقُ بِلُؤْمِی، وَمِنْکَ مایَلِیقُ بِکَرَمِکَ. إِلهِی وَصَفْتَ نَفْسَکَ بِاللُّطْفِ وَالرَّأْفَهِ لِی قَبْلَ وُجُودِ ضَعْفِی، أَفَتَمْنَعُنِی مِنْهُما بَعْدَ وُجُودِ ضَعْفِی، إِلهِی إِنْ ظَهَرَتِ الْمَحاسِنُ مِنِّی فَبِفَضْلِکَ، وَلَکَ الْمِنَّهُ عَلَیَّ، وَإِنْ ظَهَرَتِ الْمَساوِئُ مِنِّی فَبِعَدْلِکَ، وَلَکَ الْحُجَّهُ عَلَیَّ. إِلهِی کَیْفَ تَکِلُنِیوَقَدْتَکَفَّلْتَ لِی، وَکَیْفَ أُضامُ وَأَنْتَ النّاصِرُ لِی، أَمْ کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ الْحَفِیُّ بِی، ها أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِفَقْرِی إِلَیْکَ، وَکَیْفَ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِما هُوَ مَحالٌ أَنْ یَصِلَ إِلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ أَشْکُوإِلَیْکَ حالِی وَهُوَ لا یَخْفی عَلَیْکَ،أَمْ کَیْفَ أُتَرْجِمُ بِمَقالِی، وَهُوَمِنْکَ بَرَزٌ إِلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ تُخَیِّبُ آمالِی

وَهِيَ قَدْ وَفَدَتْ إِلَيْكَ، أَمْ كَيْفَ لا تُحْسِنُ أَحْوالِي وَبِكَ قامَتْ يا إِلٰهِي ما أَلْطَفَكَ بِي مَعَ عَظِيمِ جَهْلِي وَما أَرْحَمَكَ بِي مَعَ قَبِيحِ
فِعْلِي إِلٰهِي ما أَقْرَبَكَ مِنِّي وَ قَدْ أَبْعَدَنِي عَنْكَ! وَما أَرْأَفَكَ بِي فَمَاالَّذِي يَحْجُبُنِي عَنْكَ، إِلٰهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثارِ، وَتَنَقُّلاتِ
الْأَطْوارِ، أَنَّ مُرادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، حَتّى لا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ. إِلٰهِي كُلَّماأَخْرَسَنِي لُؤْمِي أَنْطَقَنِي كَرَمُكَ،
وَكُلَّما آيَسَتْنِي أَوْصافِي أَطْمَعَتْنِي مِنَنُكَ. إِلٰهِي مَنْ كانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِيَ فَكَيْفَ لا تَكُونُ مَساوِيهِ مَساوِيَ، وَمَنْ كانَتْ حَقائِقُهُ
دَعاوِيَ، فَكَيْفَ لاتَكُونُ دَعاوِيهِ دَعاوِيَ، إِلٰهِي حُكْمُكَ النّافِذُ وَمَشِيَّتُكَ الْقاهِرَةُ لَمْ يَتْرُكا لِذِي مَقال مَقالاً، وَلا لِذِي حال حالاً.
إِلٰهِي كَمْ مِنْ طاعَه بَنَيْتُها، وَحالَه شَيَّدْتُها، هَدَمَ اعْتِمادِي عَلَيْها عَدْلُكَ، بَلْ أَقالَنِي مِنْها فَضْلُكَ. إِلٰهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي وَإِنْ لَمْ تَدُمِ
الطّاعَهُ مِنِّي فِعْلاً جَزْماً فَقَدْ دامَتْ مَحَبَّةً وَعَزْماً. إِلٰهِي كَيْفَ أَعْزِمُ وَأَنْتَ الْقاهِرُ،وَكَيْفَ لاأَعْزِمُ وَأَنْتَ الْآمِرُ،إِلٰهِي تَرَدُّدِي فِي الْآثارِ
يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِي إِلَيْكَ، كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِما هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيَكُونُ لِغَيْرِكَ
مِنَ الظُّهُورِ ما لَيْسَ لَكَ حَتّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَلَكَ، مَتى غِبْتَ حَتّى تَحْتاجَ إِلى دَلِيل يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَمَتى بَعُدْتَ حَتّى تَكُونَ الْآثارُ
هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَتْ عَيْنٌ لا تَراكَ عَلَيْها رَقِيباً، وَخَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْد لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً.إِلٰهِي أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ
إِلَى الْآثارِ،فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَهِ الْأَنْوارِ، وَهِدايَهِ الاِسْتِبْصارِ، حَتّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْها كَما دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْها، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ
النَّظَرِ إِلَيْها، وَمَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الاِعْتِمادِعَلَيْها، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍقَدِيرٌ. إِلٰهِي هٰذاذُلِّي ظاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَهٰذا حالِي لا يَخْفى
عَلَيْكَ، مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ، وَبِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ، فَاهْدِنِي بِنُورِكَ إِلَيْكَ، وَأَقِمْنِي بِصِدْقِ الْعُبُودِيَّهِ بَيْنَ يَدَيْكَ. إِلٰهِي

عَلِّمْنِی مِنْ عِلْمِکَ الْمَخْزُونِ، وَصُنِّی بِسِتْرِکَ الْمَصُونِ. إِلهِی حَقِّقْنِی بِحَقائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ، وَاسْلُکْ بِی مَسْلَکَ أَهْلِ الْجَذْبِ. إِلهِی أَغْنِنِی بِتَدْبِیرِکَ لِی عَنْ تَدْبِیرِی، وَبِاخْتِیارِکَ عَنِ اخْتِیارِی، وَأَوْقِفْنِی عَلی مَراکِزِ اضْطِرارِی. إِلهِی أَخْرِجْنِی مِنْ ذُلِّ نَفْسِی، وَطَهِّرْنِی مِنْ شَکِّی وَشِرْکِی قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِی، بِکَ أَنْتَصِرُ فَانْصُرْنِی، وَعَلَیْکَ أَتَوَکَّلُ فَلا تَکِلْنِی، وَإِیّاکَ أَسْأَلُ فَلا تُخَیِّبْنِی، وَفِی فَضْلِکَ رْغَبُ فَلا تَحْرِمْنِی، وَبِجَنابِکَ أَنْتَسِبُ فَلا تُبْعِدْنِی، وَبِبابِکَ أَقِفُ فَلا تَطْرُدْنِی. إِلهِی تَقَدَّسَ رِضاکَ أَنْ تَکُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْکَ، فَکَیْفَ یَکُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّی، إِلهِی أَنْتَ الْغَنِیُّ بِذاتِکَ أَنْ یَصِلَ إِلَیْکَ النَّفْعُ مِنْکَ، فَکَیْفَ لا تَکُونُ غَنِیّاً عَنِّی، إِلهِی إِنَّ الْقَضآءَ وَالْقَدَرَ یُمَنِّینِی، وَإِنَّ الْهَوی بِوَثائِقِ الشَّهْوَهِ أَسَرَنِی، فَکُنْ أَنْتَ النَّصِیرَ لِی، حَتّی تَنْصُرَنِی وَتُبَصِّرَنِی، وَأَغْنِنِی بِفَضْلِکَ حَتّی أَسْتَغْنِیَ بِکَ عَنْ طَلَبِی، أَنْتَ الَّذِی أَشْرَقْتَ الأَنْوارَ فِی قُلُوبِ أَوْلِیائِکَ حَتّی عَرَفُوکَ وَوَحَّدُوکَ، وَأَنْتَ الَّذِی أَزَلْتَ الأَغْیارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبّائِکَ حَتّی لَمْ یُحِبُّوا سِواکَ، وَلَمْ یَلْجَأُوا إِلی غَیْرِکَ، أَنْتَ الْمُونِسُ لَهُمْ حَیْثُ أَوْحَشَتْهُمُ الْعَوالِمُ، وَأَنْتَ الَّذِی هَدَیْتَهُمْ حَیْثُ اسْتَبانَتْ لَهُمُ الْمَعالِمُ. یا إِلهِی ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ؟ وَمَا الَّذِی فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ؟ لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِیَ دُونَکَ بَدَلاً، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغی عَنْکَ مُتَحَوِّلاً، کَیْفَ یُرْجی سِواکَ وَأَنْتَ ماقَطَعْتَ الإِحْسانَ، وَکَیْفَ یُطْلَبُ مِنْ غَیْرِکَ وَأَنْتَ ما بَدَّلْتَ عادَهَ الاِمْتِنانِ، یا مَنْ أَذاقَ أَحِبّاءَهُ حَلاوَهَ الْمُؤانَسَهِ، فَقامُوا بَیْنَ یَدَیْهِ مُتَمَلِّقِینَ، وَیا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِیاءَهُ مَلابِسَ هَیْبَتِهِ، فَقامُوا بَیْنَ یَدَیْهِ مُسْتَغْفِرِینَ. أَنْتَ الذّاکِرُ قَبْلَ الذّاکِرِینَ، وَأَنْتَ الْبادِی بِالإِحْسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعابِدِینَ، وَأَنْتَ الْجَوادُ بِالْعَطاءِ قَبْلَ طَلَبِ الطّالِبِینَ، وَأَنْتَ الْوَهّابُ ثُمَّ لِما وَهَبْتَ لَنا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِینَ. إِلهِی اُطْلُبْنِی بِرَحْمَتِکَ حَتّی أَصِلَ إِلَیْکَ، وَاجْذِبْنِی بِمَنِّکَ حَتّی أُقْبِلَ عَلَیْکَ. إِلهِی إِنَّ رَجائِی لا یَنْقَطِعُ عَنْکَ وَإِنْ

عَصَیتُکَ، کَما أَنَّ خَوْفِی لا یُزایِلُنِی وَإِنْ أَطَعْتُکَ، فَقَدْ دَفَعْتَنِی الْعَوالِمُ إِلَیْکَ، وَقَدْ أَوْقَعَنِی عِلْمِی بِکَرَمِکَ عَلَیْکَ. إِلهِی کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ أَمَلِی، أَمْ کَیْفَ أُهانُ وَعَلَیْکَ مُتَّکَلِی، إِلهِی کَیْفَ أَسْتَعِزُّ وَفِی الذِّلَّهِ أَرْکَزْتَنِی، أَمْ کَیْفَ لا أَسْتَعِزُّ وَإِلَیْکَ نَسَبْتَنِی، إِلهِی کَیْفَ لا أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی فِی الْفُقَراءِ أَقَمْتَنِی، أَمْ کَیْفَ أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی بِجُودِکَ أَغْنَیْتَنِی، وَأَنْتَ الَّذِی لا إِلهَ غَیْرُکَ تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَیْءٍ فَما جَهِلَکَ شَیْءٌ، وَأَنْتَ الَّذِی تَعَرَّفْتَ إِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْءٍ، فَرَأَیْتُکَ ظاهِراً فِی کُلِّ شَیْءٍ، وَأَنْتَ الظّاهِرُ لِکُلِّ شَیْءٍ، یا مَنِ اسْتَوی بِرَحْمانِیَّتِهِ فَصارَ الْعَرْشُ غَیْباً فِی ذاتِهِ، مَحَقْتَ الْآثارَ بِالْآثارِ، وَمَحَوْتَ الْأَغْیارَ بِمُحِیطاتِ أَفْلاکِ الْأَنْوارِ، یا مَنِ احْتَجَبَ فِی سُرادِقاتِ عَرْشِهِ عَنْ أَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصارُ، یا مَنْ تَجَلّی بِکَمالِ بَهائِهِ، فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الِاسْتِواءَ، کَیْفَ تَخْفی وَأَنْتَ الظّاهِرُ، أَمْ کَیْفَ تَغِیبُ وَأَنْتَ الرَّقِیبُ الْحاضِرُ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٍ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَحْدَهُ».

دعای امام سجّاد(ع) در روز عرفه

دعای امام سجّاد علیه السلام در روز عرفه «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ بَدِیعَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرامِ، رَبَّ الْأَرْبابِ، وَإِلهَ کُلِّ مَأْلُوهٍ، وَخالِقَ کُلِّ مَخْلُوقٍ، وَوارِثَ کُلِّ شَیْءٍ، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَ لایَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَیْءٍ، وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ، وَهُوَ عَلی کُلِّشَیْءٍ رَقِیبٌ، أَنْتَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ، اَلْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ، وَأَنْتَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْکَرِیمُ الْمُتَکَرِّمُ، اَلْعَظِیمُ الْمُتَعَظِّمُ، اَلْکَبِیرُ الْمُتَکَبِّرُ، وَأَنْتَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْعَلِیُّ الْمُتَعالِ، اَلشَّدِیدُ الْمِحالِ، وَأَنْتَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلرَّحْمنُ الرَّحِیمُ، اَلْعَلِیمُ الْحَکِیمُ، وَأَنْتَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلسَّمِیعُ الْبَصِیرُ، اَلْقَدِیمُ الْخَبِیرُ، وَأَنْتَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْکَرِیمُ الْأَکْرَمُ، اَلدّائِمُ الْأَدْوَمُ، وَأَنْتَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْأَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ أَحَدٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ

كُلِّ عَدَد، وَأَنْتَ اللهُ لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، اَلدّانى فى عُلُوِّهِ، وَالْعالى فى دُنُوِّهِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، ذُوالْبَهاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْدِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، الَّذى أَنْشَأْتَ الأَشْياءَ مِنْ غَيْرِ سِنْخ، وَصَوَّرْتَ ما صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثال،وَابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعاتِ بِلاَ احْتِذاء، أَنْتَ الَّذى قَدَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَقْديراً، وَيَسَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَيْسيراً، وَدَبَّرْتَ ما دُونَكَ تَدْبيراً، أَنْتَ الَّذى لَمْ يُعِنْكَ عَلى خَلْقِكَ شَريكٌ، وَلَمْ يُؤازِرْكَ فى أَمْرِكَ وَزيرٌ، وَلَمْ يَكُنْ لَكَ مُشاهِدٌ وَلا نَظيرٌ، أَنْتَ الَّذى أَرَدْتَ فَكانَ حَتْماً ما أَرَدْتَ، وَقَضَيْتَ فَكانَ عَدْلاً ما قَضَيْتَ، وَحَكَمْتَ فَكانَ نِصْفاً ما حَكَمْتَ، أَنْتَ الَّذى لا يَحْويكَ مَكانٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطانِكَ سُلْطانٌ، وَلَمْ يُعْيِكَ بُرْهانٌ وَلا بَيانٌ، أَنْتَ الَّذى أَحْصَيْتَ كُلَّ شَىْء عَدَداً، وَجَعَلْتَ لِكُلِّ شَىْء أَمَداً، وَقَدَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَقْديراً، أَنْتَ الَّذى قَصُرَتِ الأَوْهامُ عَنْ ذاتِيَّتِكَ، وَعَجَزَتِ الأَفْهامُ عَنْ كَيْفِيَّتِكَ، وَلَمْ تُدْرِكِ الأَبْصارُ مَوْضِعَ أَيْنِيَّتِكَ، أَنْتَ الَّذى لا تُحَدُّ فَتَكُونَ مَحْدُوداً، وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَ مَوْجُوداً، وَلَمْ تَلِدْ فَتَكُونَ مَوْلُوداً، أَنْتَ الَّذى لا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعانِدَكَ، وَلا عِدْلَ لَكَ فَيُكاثِرَكَ، وَلانِدَّ لَكَ فَيُعارِضَكَ، أَنْتَ الَّذى ابْتَدَأَ وَاخْتَرَعَ وَاسْتَحْدَثَ وَابْتَدَعَ، وَأَحْسَنَ صُنْعَ ما صَنَعَ، سُبْحانَكَ ما أَجَلَّ شَأْنَكَ، وَأَسْنى فِى الأَماكِنِ مَكانَكَ، وَأَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقانَكَ، سُبْحانَكَ مِنْ لَطيف ما أَلْطَفَكَ، وَرَؤُوف ما أَرْأَفَكَ، وَحَكيم ما أَعْرَفَكَ، سُبْحانَكَ مِنْ مَليك ما أَمْنَعَكَ، وَجَواد ما أَوْسَعَكَ، وَرَفيع ما أَرْفَعَكَ، ذُو الْبَهاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْدِ، سُبْحانَكَ بَسَطْتَ بِالْخَيْراتِ يَدَكَ، وَعُرِفَتِ الْهِدايَةُ مِنْ عِنْدِكَ، فَمَنِ الْتَمَسَكَ لِدين أَوْ دُنْيا وَجَدَكَ، سُبْحانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرى فى عِلْمِكَ، وَخَشَعَ لِعَظَمَتِكَ ما دُونَ عَرْشِكَ، وَانْقادَ لِلتَّسْليمِ لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ، سُبْحانَكَ لا تُحَسُّ وَلا تُجَسُّ وَلا تُمَسُّ، وَلا تُكادُ وَلا تُماطُ وَلا

تُنازَعُ، وَلا تُجارى وَلا تُمارى وَلا تُخادَعُ وَلا تُماكَرُ، سُبْحانَكَ سَبيلُكَ جَدَدٌ، وَأَمْرُكَ رَشَدٌ، وَأَنْتَ حَيٌّ صَمَدٌ، سُبْحانَكَ قَوْلُكَ حُكْمٌ، وَقَضاؤُكَ حَتْمٌ، وَإِرادَتُكَ عَزْمٌ، سُبْحانَكَ لا رادَّ لِمَشِيَّتِكَ، وَلا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِكَ، سُبْحانَكَ قاهِرَ الْأَرْبابِ، باهِرَ لْآياتِ، فاطِرَ السَّماواتِ، بارِئَ النَّسَماتِ، لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يَدُومُ بِدَوامِكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً خالِداً بِنِعْمَتِكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يُوازِي صُنْعَكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً يَزِيدُ عَلى رِضاكَ، وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً مَعَ حَمْدِ كُلِّ حامِد، وَشُكْراً يَقْصُرُ عَنْهُ شُكْرُ كُلِّ شاكِر، حَمْداً لا يَنْبَغِي إِلاّ لَكَ، وَلا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلاّ إِلَيْكَ، حَمْداً يُسْتَدامُ بِهِ الْأَوَّلُ، وَيُسْتَدْعى بِهِ دَوامُ الْآخِرِ، حَمْداً يَتَضاعَفُ عَلى كُرُورِ الْأَزْمِنَهِ، وَيَتَزايَدُ أَضْعافاً مُتَرادِفَةً، حَمْداً يَعْجِزُ عَنْ إِحْصائِهِ الْحَفَظَهُ، وَيَزِيدُ عَلى ما أَحْصَتْهُ فِى كِتابِكَ الْكَتَبَهُ، حَمْداً يُوازِنُ عَرْشَكَ الْمَجِيدَ، وَيُعادِلُ كُرْسِيَّكَ الرَّفِيعَ، حَمْداً يَكْمُلُ لَدَيْكَ ثَوابُهُ، وَيَسْتَغْرِقُ كُلَّ جَزاء جَزاؤُهُ، حَمْداً ظاهِرُهُ وَفْقٌ لِباطِنِهِ، وَ باطِنُهُ وَفْقٌ لِصِدْقِ النِّيَّهِ، حَمْداً لَمْ يَحْمَدْكَ خَلْقٌ مِثْلَهُ، وَلا يَعْرِفُ أَحَدٌ سِواكَ فَضْلَهُ، حَمْداً يُعانُ مَنِ اجْتَهَدَ فِى تَعْدِيدِهِ، وَيُؤَيَّدُ مَنْ أَغْرَقَ نَزْعاً فِى تَوْفِيَتِهِ، حَمْداً يَجْمَعُ ما خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ، وَيَنْتَظِمُ ما أَنْتَ خالِقُهُ مِنْ بَعْدُ، حَمْداً لا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلى قَوْلِكَ مِنْهُ، وَلا أَحْمَدَ مِمَّنْ يَحْمَدُكَ بِهِ، حَمْداً يُوجِبُ بِكَرَمِكَ الْمَزِيدَ بِوُفُورِهِ، وَتَصِلُهُ بِمَزِيد بَعْدَ مَزِيد طَوْلاً مِنْكَ، حَمْداً يَجِبُ لِكَرَمِ وَجْهِكَ، وَيُقابِلُ عِزَّ جَلالِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْمُنْتَجَبِ الْمُصْطَفى الْمُكَرَّمِ الْمُقَرَّبِ أَفْضَلَ صَلَواتِكَ، وَبارِكْ عَلَيْهِ أَتَمَّ بَرَكاتِكَ، وَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ أَمْتَعَ رَحَماتِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً زاكِيَةً لا تَكُونُ صَلاةٌ أَزْكى مِنْها، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلاةً نامِيَةً لا تَكُونُ صَلاةٌ أَنْمى مِنْها، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلاةً راضِيَةً لا تَكُونُ صَلاةٌ رِضاهُ، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلاةً تُرْضِيكَ وَتَزِيدُ عَلى

رِضـاكَ لَهُ، وَصَـلِّ عَلَيْهِ صَـلاةً لا ـ تَرْضـى لَهُ إلاّ ـ بِها، وَلا تَرى غَيْرَهُ لَها أَهْلاً، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَـلاةً تُجاوِزُ رِضْوانَكَ، وَيَتَّصِـلُ اتِّصالُها بِبَقائِكَ، وَلا يَنْفَـدُ كَما لا تَنْفَدُ كَلِماتُكَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَـلاةً تَنْتَظِمُ صَـلَواتِ مَلائِكَتِكَ وَأَنْبِيائِكَ وَرُسُـلِكَ وَأَهْلِ طاعَتِكَ، وَتَشْـتَمِلُ عَلى صَـلَواتِ عِبادِكَ مِنْ جِنِّكَ وَإِنْسِكَ وَأَهْلِ إجابَتِكَ، وَتَجْتَمِعُ عَلى صَـلاةِ كُلِّ مَنْ ذَرَأْتَ وَبَرَأْتَ مِنْ أَصْـنافِ خَلْقِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلاةً تُحِيطُ بِكُلِّ صَلاه سالِفَه وَمُسْتَأْنَفَه، وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلى آلِهِ صَلاةً مَرْضِيَّةً لَكَ وَلِمَنْ دُونَـكَ، وَتُنْشِـئُ مَعَ ذلِكَ صَـلَوات تُضاعِفُ مَعَها تِلْكَ الصَّلَواتِ عِنْـدَها، وَتَزِيـدُها عَلى كُرُورِ الاَْيّامِ زِيادَةً فِي تَضاعِيفَ لا يَعُـدُّها غَيْرُكَ، رَبِّ صَـلِّ عَلى اَطـائِبِ أَهْـلِ بَيْتِهِ، اَلَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لاَِـمْرِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَهَ عِلْمِكَ، وَحَفَظَهَ دِينِكَ، وَخُلَفاءَكَ فِي أَرْضِـكَ، وَحُجَجِـكَ عَلى عِبـادِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالـدَّنَسِ تَطْهِيراً بِإرادَتِـكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِـيلَهَ إلَيْكَ، وَالْمَسْـلَكَ إلى جَنَّتِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صَلاةً تُجْزِلُ لَهُمْ بِها مِنْ نِحَلِكَ وَكَرامَتِكَ، وَتُكْمِلُ لَهُمُ الاَْشْياءَ مِنْ عَطاياكَ وَنَوافِلِكَ، وَتُوَفِّرُ عَلَيْهِمُ الْحَظَّ مِنْ عَوائِدِكَ وَفَوائِدِكَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ صَـلاةً لا أَمَدَ فِي أَوَّلِها، وَلا غايَهَ لاَِمَدِها، وَلانِهايَهَ لاِخِرِها، رَبِّ صَـلِّ عَلَيْهِم زِنَهَ عَرْشِـكَ وَمـا دُونَهُ، وَمِلاَْـ سَـماواتِكَ وَمـا فَوْقَهُنَّ، وَعَـدَدَ أَرَضِـيكَ وَمـا تَحْتَهُنَّ وَما بَيْنَهُنَّ، صَـلاةً تُقَرِّبُهُمْ مِنْكَ زُلْفى، وَتَكُونُ لَـكَ وَلَهُمْ رِضـىً، وَمُتَّصِـلَهً بِنَظـائِرِهِنَّ أَبَـداً. اَللّهُمَّ إنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَـكَ فِي كُـلِّ أَوان بِإمام أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِكَ، وَمَناراً فِي بِلادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَـلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَهَ إلى رِضْوانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَحَذَّرْتَ مَعْصِـيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَمْرِهِ وَ الاِْنْتِهـاءِ عِنْـدَ نَهْيِهِ، وَأَلاّ ـ يَتَقَـدَّمَهُ مُتَقَـدِّمٌ، وَلا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَعِصْـمَهُ اللاّئِـذِينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَعُرْوَهُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَبَهاءُ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِيِّكَ شُكْرَ ما

أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَأَوْزِعْنا مِثْلَهُ فِيهِ، وَآتِهِ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِيراً، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً، وَأَعِنْهُ بِرُكْنِكَ الأَعَزِّ، وَاشْدُدْ أَزْرَهُ، وَقَوِّ عَضُدَهُ، وَراعِهِ بِعَيْنِكَ، وَاحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَانْصُرْهُ بِمَلائِكَتِكَ، وَامْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الأَغْلَبِ، وَأَقِمْ بِهِ كِتابَکَ وَحُدُودَکَ وَشَرائِعَکَ وَسُنَنَ رَسُولِکَ صَلَواتُکَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَحْيِ بِهِ ما أَماتَهُ الظّالِمُونَ مِنْ مَعالِمِ دِينِکَ، وَاجْلُ بِهِ صَداءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِکَ، وَأَبِنْ بِهِ الضَّرّاءَ مِنْ سَبِيلِکَ، وَأَزِلْ بِهِ النّاكِبِينَ عَنْ صِراطِكَ، وَامْحَقْ بِهِ بُغاةَ قَصْدِکَ عِوَجاً، وَأَلِنْ جانِبَهُ لِأَوْلِيائِكَ، وَابْسُطْ يَدَهُ عَلى أَعْدائِكَ، وَهَبْ لَنا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ، وَاجْعَلْنا لَهُ سامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَفِى رِضاهُ ساعِينَ، وَإِلى نُصْرَتِهِ وَالْمُدافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَإِلَيْکَ وَإِلى رَسُولِكَ صَلَواتُکَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذلِکَ مُتَقَرِّبِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى أَوْلِياءِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقامِهِمْ، اَلْمُتَّبِعِينَ مَنْهَجَهُمْ،اَلْمُقْتَفِينَ آثارَهُم، اَلْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، اَلْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلايَتِهِم، اَلْمُؤْتَمِّينَ بِإِمامَتِهِم، اَلْمُسَلِّمِينَ لِأَمْرِهِم، اَلْمُجْتَهِدِينَ فِى طاعَتِهِمْ، اَلْمُنْتَظِرِينَ أَيّامَهُم، اَلْمادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُم، اَلصَّلَواتِ الْمُبارَكاتِ الزّاكِياتِ النّامِياتِ الْغادِياتِ الرّائِحاتِ، وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلى أَرْواحِهِمْ، وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوى أَمْرَهُمْ،وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤُونَهُمْ، وَتُبْ عَلَيْهِمْ، إِنَّکَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ، وَخَيْرُالْغافِرِينَ، وَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِى دارِ السَّلامِ، بِرَحْمَتِکَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ هذا يَوْمُ عَرَفَه، يَوْمٌ شَرَّفْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَعَظَّمْتَهُ، نَشَرْتَ فِيهِ رَحْمَتَکَ، وَمَنَنْتَ فِيهِ بِعَفْوِکَ، وَأَجْزَلْتَ فِيهِ عَطِيَّتَکَ، وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلى عِبادِکَ. اَللّهُمَّ وَأَنَا عَبْدُکَ الَّذِى أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِکَ لَهُ، وَبَعْدَ خَلْقِکَ إِيّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِکَ، وَوَفَّقْتَهُ لِحَقِّکَ، وَعَصَمْتَهُ بِحَبْلِکَ، وَأَدْخَلْتَهُ فِى حِزْبِکَ، وَ أَرْشَدْتَهُ لِمُوالاةِ أَوْلِيائِکَ، وَمُعاداةِ أَعْدائِکَ، ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتَمِرْ، وَزَجَرْتَهُ فَلَمْ يَنْزَجِرْ، وَنَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِکَ، فَخالَفَ أَمْرَکَ إِلى نَهْيِکَ، لا مُعانَدَةً لَکَ وَلاَ اسْتِكْباراً عَلَيْکَ، بَلْ دَعاهُ هَواهُ إِلى ما زَيَّلْتَهُ وَإِلى ما حَذَّرْتَهُ، وَأَعانَهُ عَلى ذلِکَ عَدُوُّکَ وَعَدُوُّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عارِفاً بِوَعِيدِکَ، راجِياً لِعَفْوِکَ، واثِقاً بِتَجاوُزِکَ، وَكانَ أَحَقَّ

عِبادِکَ مَعَ ما مَنَنْتَ عَلَیْهِ أَلاّ یَفْعَلَ، وَها أَنَاذا بَیْنَ یَدَیْکَ صاغِراً ذَلِیلاً، خاضِعاً خاشِعاً، خائِفاً مُعْتَرِفاً بِعَظِیمٍ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتُهُ، وَجَلِیلٍ مِنَ الْخَطایَا اجْتَرَمْتُهُ، مُسْتَجِیراً بِصَفْحِکَ، لائِذاً بِرَحْمَتِکَ، مُوقِناً أَنَّهُ لا یُجِیرُنِی مِنْکَ مُجِیرٌ، وَلا یَمْنَعُنِی مِنْکَ مانِعٌ، فَعُدْ عَلَیَّ بِما تَعُودُ بِهِ عَلى مَنِ اقْتَرَفَ مِنْ تَغَمُّدِکَ، وَجُدْ عَلَیَّ بِما تَجُودُ بِهِ عَلى مَنْ أَلْقى بِیَدِهِ إِلَیْکَ مِنْ عَفْوِکَ، وَامْنُنْ عَلَیَّ بِما لا یَتَعاظَمُکَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلى مَنْ أَمَّلَکَ مِنْ غُفْرانِکَ، وَاجْعَلْ لِی فِی هذَا الْیَوْمِ نَصِیباً أَنالُ بِهِ حَظّاً مِنْ رِضْوانِکَ، وَلا تَرُدَّنِی صِفْراً مِمّا یَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لَکَ مِنْ عِبادِکَ، وَإِنِّی وَإِنْ لَمْ أُقَدِّمْ ما قَدَّمُوهُ مِنَ الصّالِحاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِیدَکَ، وَنَفْیَ الْأَضْدادِ وَالْأَنْدادِ وَالْأَشْباهِ عَنْکَ، وَأَتَیْتُکَ مِنَ الْأَبْوابِ الَّتِی أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتى مِنْها، وَتَقَرَّبْتُ إِلَیْکَ بِما لا یَقْرُبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْکَ إِلاّ بِالتَّقَرُّبِ بِهِ، ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذلِکَ بِالْإِنابَهِ إِلَیْکَ، وَالتَّذَلُّلِ وَالاِسْتِکانَهِ لَکَ، وَحُسْنَ الظَّنِّ بِکَ، وَالثِّقَهِ بِما عِنْدَکَ، وَشَفَعْتُهُ بِرَجائِکَ الَّذِی قَلَّ ما یَخِیبُ عَلَیْهِ راجِیکَ، وَسَأَلْتُکَ مَسْأَلَهَ الْحَقِیرِ الذَّلِیلِ، اَلْبائِسِ الْفَقِیرِ، اَلْخائِفِ الْمُسْتَجِیرِ، وَمَعَ ذلِکَ خِیفَهً وَتَضَرُّعاً وَتَعَوُّذاً وَتَلَوُّذاً، لامُسْتَطِیلاً بِتَکَبُّرِ الْمُتَکَبِّرِینَ، وَلا مُتَعالِیاً بِدالَّهِ الْمُطِیعِینَ، وَلا مُسْتَطِیلاً بِشَفاعَهِ الشّافِعِینَ، وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقَلِّینَ، وَأَذَلُّ الْأَذَلِّینَ، وَمِثْلُ الذَّرَّهِ أَوْ دُونَها، فَیا مَنْ لَمْ یُعاجِلِ الْمُسِیئِینَ، وَلایَنْدَهُ الْمُتْرَفِینَ، وَیا مَنْ یَمُنُّ بِإِقالَهِ الْعاثِرِینَ، وَیَتَفَضَّلُ بِإِنْظارِ الْخاطِئِینَ، أَنَا الْمُسِیءُ الْمُعْتَرِفُ الْخاطِئُ الْعاثِرُ، أَنَا الَّذِی أَقْدَمَ عَلَیْکَ مُجْتَرِئاً، أَنَا الَّذِی عَصاکَ مُتَعَمِّداً، أَنَا الَّذِی اسْتَخْفى مِنْ عِبادِکَ وَبارَزَکَ، أَنَا الَّذِی هابَ عِبادَکَ وَأَمِنَکَ، أَنَا الَّذِی لَمْ یَرْهَبْ سَطْوَتَکَ وَلَمْ یَخَفْ بَأْسَکَ، أَنَا الْجانِی عَلى نَفْسِهِ، أَنَا الْمُرْتَهَنُ بِبَلِیَّتِهِ، أَنَا الْقَلِیلُ الْحَیاءِ، أَنَا الطَّوِیلُ الْعِناءِ، بِحَقِّ مَنِ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِکَ، وَبِمَنِ اصْطَفَیْتَهُ

لِنَفْسِکَ، بِحَقِّ مَنِ اخْتَرْتَ مِنْ بَرِیَّتِکَ، وَمَنِ اجْتَبَیْتَ لِشَأْنِکَ، بِحَقِّ مَنْ وَصَلْتَ طاعَتَهُ بِطاعَتِکَ، وَمَنْ جَعَلْتَ مَعْصِیَتَهُ کَمَعْصِیَتِکَ، بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ مُوالاتَهُ بِمُوالاتِکَ، وَمَنْ نُطْتَ مُعاداتَهُ بِمُعاداتِکَ، تَغَمَّدْنِی فِی یَوْمِی هذا بِما تَتَغَمَّدُ بِهِ مَنْ جَأَرَ إِلَیْکَ مُتَنَصِّلاً، وَعاذَ بِاسْتِغْفارِکَ تائِباً، وَتَوَلَّنِی بِما تَتَوَلّی بِهِ أَهْلَ طاعَتِکَ، وَالزُّلْفی لَدَیْکَ، وَالْمَکانَهِ مِنْکَ، وَتَوَحَّدْنِی بِما تَتَوَحَّدُ بِهِ مَنْ وَفی بِعَهْدِکَ، وَأَتْعَبَ نَفْسَهُ فِی ذاتِکَ، وَأَجْهَدَها فِی مَرْضاتِکَ، وَلاتُؤاخِذْنِی بِتَفْرِیطِی فِی جَنْبِکَ، وَتَعَدِّی طَوْرِی فِی حُدُودِکَ، وَمُجاوَزَهِ أَحْکامِکَ، وَلا تَسْتَدْرِجْنِی بِإِمْلائِکَ لِی اسْتِدْراجَ مَنْ مَنَعَنِی خَیْرَ ما عِنْدَهُ، وَلَمْ یَشْرَکْکَ فِی حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِی، وَنَبِّهْنِی مِنْ رَقْدَهِ الْغافِلِینَ، وَسِنَهِ الْمُسْرِفِینَ، وَنَعْسَهِ الْمَخْذُولِینَ، وَخُذْ بِقَلْبِی إِلی مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقانِتِینَ، وَاسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدِینَ، وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهاوِنِینَ، وَأَعِذْنِی مِمّا یُباعِدُنِی عَنْکَ، وَیَحُولُ بَیْنِی وَبَیْنَ حَظِّی مِنْکَ، وَ یَصُدُّنِی عَمّا أُحاوِلُ لَدَیْکَ، وَسَهِّلْ لِی مَسْلَکَ الْخَیْراتِ إِلَیْکَ، وَالْمُسابَقَهَ إِلَیْها مِنْ حَیْثُ أَمَرْتَ، وَالْمُشاحَّهَ فِیها عَلی ما أَرَدْتَ، وَلا تَمْحَقْنِی فِیمَنْ تَمْحَقُ مِنَ الْمُسْتَخِفِّینَ بِما أَوْعَدْتَ، وَلا تُهْلِکْنِی مَعَ مَنْ تُهْلِکُ مِنَ الْمُتَعَرِّضِینَ لِمَقْتِکَ، وَلا تُتَبِّرْنِی فِیمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِینَ عَنْ سُبُلِکَ، وَنَجِّنِی مِنْ غَمَراتِ الْفِتْنَهِ، وَخَلِّصْنِی مِنْ لَهَواتِ الْبَلْوی، وَأَجِرْنِی مِنْ أَخْذِ الْإِمْلاءِ،وَحُلْ بَیْنِی وَبَیْنَ عَدُوّ یُضِلُّنِی، وَهَویً یُوبِقُنِی، وَمَنْقَصَه تَرْهَقُنِی، وَلا تُعْرِضْ عَنِّی إِعْراضَ مَنْ لا تَرْضی عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِکَ، وَلا تُؤْیِسْنِی مِنَ الْأَمَلِ فِیکَ فَیَغْلِبَ عَلَیَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِکَ، وَلا تَمْتَحِنِّی بِما لا طاقَهَ لِی بِهِ فَتَبْهَظَنِی مِمّا تُحَمِّلُنِیهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِکَ، وَلا تُرْسِلْنِی مِنْ یَدِکَ إِرْسالَ مَنْ لا خَیْرَ فِیهِ، وَلا حاجَهَ بِکَ إِلَیْهِ، وَلا إِنابَهَ لَهُ، وَ لاتَرْمِ بِی رَمْیَ مَنْ سَقَطَ مِنْ عَیْنِ رِعایَتِکَ، وَمَنِ اشْتَمَلَ عَلَیْهِ الْخِزْیُ مِنْ عِنْدِکَ، بَلْ خُذْ بِیَدِی مِنْ سَقْطَهِ الْمُتَرَدِّینَ،

وَوَهْلَهِ الْمُتَعَسِّفِينَ، وَزَلَّهِ الْمَغْرُورِينَ، وَوَرْطَهِ الْهالِكِينَ، وَ عافِنِى مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ طَبَقاتِ عَبِيدِکَ وَ إمائِکَ، وَبَلِّغْنِى مَبالِغَ مَنْ عُنِيتَ بِهِ، وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَرَضِيتَ عَنْهُ، فَأَعَشْتَهُ حَمِيداً، وَتَوَفَّيْتَهُ سَعِيداً، وَطَوِّقْنِى طَوْقَ الْإقْلاعِ عَمّا يُحْبِطُ الْحَسَناتِ، وَيَذْهَبُ بِالْبَرَكاتِ، وَأَشْعِرْ قَلْبِىَ الْإزْدِجارَ عَنْ قَبائِحِ السَّيِّئاتِ، وَفَواضِحِ الْحَوْباتِ، وَلا تَشْغَلْنِى بِما لا أُدْرِكُهُ إلّا بِکَ عَمّا لا يُرْضِيکَ عَنِّى غَيْرُهُ، وَأَنْزِعْ مِنْ قَلْبِى حُبَّ دُنْيا دَنِيَّه تَنْهى عَمّا عِنْدَکَ، وَتَصُدُّ عَنِ ابْتِغاءِ الْوَسِيلَهِ إلَيْکَ، وَتُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْکَ، وَزَيِّنْ لِىَ التَّفَرُّدَ بِمُناجاتِکَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ، وَهَبْ لِى عِصْمَهً تُدْنِينِى مِنْ خَشْيَتِکَ، وَتَقْطَعُنِى عَنْ رُكُوبِ مَحارِمِکَ، وَتَفُكَّنِى مِنْ أَسْرِ الْعَظائِمِ، وَهَبْ لِىَ التَّطْهِيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْيانِ، وَأَذْهِبْ عَنِّى دَرَنَ الْخَطايا، وَسَرْبِلْنِى بِسِرْبالِ عافِيَتِکَ، وَرَدِّنِى رِداءَ مُعافاتِکَ، وَجَلِّلْنِى سَوابِغَ نَعْمائِکَ، وَظاهِرْ لَدَىَّ فَضْلَکَ وَطَوْلَکَ، وَأَيِّدْنِى بِتَوْفِيقِکَ وَتَسْدِيدِکَ، وَأَعِنِّى عَلى صالِحِ النِّيَّهِ، وَمَرْضِىِّ الْقَوْلِ، وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ، وَلا تَكِلْنِى إلى حَوْلِى وَقُوَّتِى دُونَ حَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ، وَلا تُخْزِنِى يَوْمَ تَبْعَثُنِى لِلِقائِکَ، وَلا تَفْضَحْنِى بَيْنَ يَدَىْ أَوْلِيائِکَ، وَلا تُنْسِنِى ذِكْرَکَ، وَلا تُذْهِبْ عَنِّى شُكْرَکَ، بَلْ أَلْزِمْنِيهِ فِى أَحْوالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلاتِ الْجاهِلِينَ لِالائِکَ، وَأَوْزِعْنِى أَنْ أُثْنِىَ بِما أَوْلَيْتَنِيهِ، وَأَعْتَرِفَ بِما أَسْدَيْتَهُ إلَىَّ، وَاجْعَلْ رَغْبَتِى إلَيْکَ فَوْقَ رَغْبَهِ الرّاغِبِينَ، وَحَمْدِى إيّاکَ فَوْقَ حَمْدِ الْحامِدِينَ، وَلا تَخْذُلْنِى عِنْدَ فاقَتِى إلَيْکَ، وَلا تُهْلِكْنِى بِما أَسْدَيْتُهُ إلَيْکَ، وَلا تَجْبَهْنِى بِما جَبَهْتَ بِهِ الْمُعانِدِينَ لَکَ، فَإنِّى لَکَ مُسَلِّمٌ، أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّهَ لَکَ، وَأَنَّکَ أَوْلى بِالْفَضْلِ، وَأَعْوَدُ بِالْإحْسانِ، وَأَهْلُ التَّقْوى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَهِ، وَأَنَّکَ بِأَنْ تَعْفُوَ أَوْلى مِنْکَ بِأَنْ تُعاقِبَ، وَأَنَّکَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْکَ إلى أَنْ تَشْهَرَ، فَأَحْيِنِى حَياهً طَيِّبَهً تَنْتَظِمُ بِما أُرِيدُ، وَتَبْلُغُ ما أُحِبُّ مِنْ حَيْثُ لا آتِى ما تَكْرَهُ، وَلا أَرْتَكِبُ ما نَهَيْتَ عَنْهُ، وَأَمِتْنِى مِيتَهَ مَنْ يَسْعى نُورُهُ

بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ، وَذَلِّلْنِي بَيْنَ يَدَيْكَ، وَأَعِزَّنِي عِنْدَ خَلْقِكَ، وَضَعْنِي إِذا خَلَوْتُ بِكَ، وَارْفَعْنِي بَيْنَ عِبادِكَ، وَأَغْنِنِي عَمَّنْ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّي، وَزِدْنِي إِلَيْكَ فاقَةً وَفَقْراً، وَأَعِذْنِي مِنْ شَماتَهِ الْأَعْداءِ، وَمِنْ حُلُولِ الْبَلاءِ، وَمِنَ الذُّلِّ وَالْعَناءِ، تَغَمَّدْنِي فِيمَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي بِما يَتَغَمَّدُ بِهِ الْقادِرُ عَلَى الْبَطْشِ لَوْلا حِلْمُهُ، وَالْآخِذُ عَلَى الْجَرِيرَهِ لَوْلا أَناتُهُ، وَإِذا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَهً أَوْ سُوءاً فَنَجِّنِي مِنْها لِواذاً بِكَ، وإِذْ لَمْ تُقِمْنِي مَقامَ فَضِيحه فِي دُنْياكَ فَلا تُقِمْنِي مِثْلَهُ فِي آخِرَتِكَ، وَاشْفَعْ لِي أَوائِلَ مِنَنِكَ بِأَواخِرِها، وَقَدِيمَ فَوائِدِكَ بِحَوادِثِها، وَلا تَمْدُدْ لِي

مَدّاً يَقْسُو مَعَهُ قَلْبِي، وَلا تَقْرَعْنِي قارِعَةً يَذْهَبُ لَها بَهائِي، وَ لاتَسُمْنِي خَسِيسَةً يَصْغُرُ لَها قَدْرِي، وَلا نَقِيصَةً يُجْهَلُ مِنْ أَجْلِها مَكانِي، وَلا تَرُعْنِي رَوْعَةً أُبْلِسُ بِها، وَلا خِيفَةً أُوجِسُ دُونَها، اِجْعَلْ هَيْبَتِي فِي وَعِيدِكَ، وَحَذَرِي مِنْ إِعْذارِكَ وَإِنْذارِكَ، وَرَهْبَتِي عِنْدَ تِلاوَهِ آياتِكَ، وَاعْمُرْ لَيْلِي بِإِيقاظِي فِيهِ لِعِبادَتِكَ، وَتَفَرُّدِي بِالتَّهَجُّدِ لَكَ، وَتَجَرُّدِي بِسُكُونِي إِلَيْكَ، وَإِنْزالِ حَوائِجِي بِكَ، وَمُنازَلَتِي إِيّاكَ فِي فَكاكِ رَقَبَتِي مِنْ نارِكَ، وَإِجارَتِي مِمّا فِيهِ أَهْلُها مِنْ عَذابِكَ، وَلا تَذَرْنِي فِي طُغْيانِي عامِهاً، وَلا فِي غَمْرَتِي ساهِياً حَتّى حِينٍ، وَلا تَجْعَلْنِي عِظَةً لِمَنِ اتَّعَظَ، وَلا نَكالاً لِمَنِ اعْتَبَرَ، وَلا فِتْنَهً لِمَنْ نَظَرَ، وَلا تَمْكُرْ بِي فِيمَنْ تَمْكُرُ بِهِ، وَلا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي، وَلا تُغَيِّرْ لِي اِسْماً، وَ لا تُبَدِّلْ لِي جِسْماً، وَلا تَتَّخِذْنِي هُزُواً لِخَلْقِكَ، وَلا سُخْرِيّاً لَكَ وَلا تَبَعاً إِلاّ لِمَرْضاتِكَ، وَلا مُمْتَهَناً إِلاّ بِالانْتِقامِ لَكَ، وَأَوْجِدْنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَحَلاوَهَ رَحْمَتِكَ، وَرَوْحِكَوَرَيْحانِكَوَجَنَّه نَعِيمِكَ، وَأَذِقْنِي طَعْمَ الْفَراغِ لِما تُحِبُّ بِسَعَه مِنْ سَعَتِكَ، وَالاِجْتِهادِ فِيما يُزْلِفُ لَدَيْكَ وَعِنْدَكَ، وَ أَتْحِفْنِي بِتُحْفَه مِنْ تُحَفاتِكَ، وَاجْعَلْ تِجارَتِي رابِحَةً، وَكَرَّتِي غَيْرَ خاسِرَه، وَأَخِفْنِي مَقامَكَ، وَشَوِّقْنِي لِقاءَكَ، وَتُبْ عَلَيَّ تَوْبَةً نَصُوحاً، لا

تُبْقِ مَعَها ذُنُوباً صَغيرَةً وَلا كَبيرَةً، وَلا تَذَرْ مَعَها عَلانِيَةً وَلا سَريرَةً، وَانْزِعِ الْغِلَّ مِنْ صَدْرى لِلْمُؤْمِنينَ، وَاعْطِفْ بِقَلْبى عَلَى الْخاشِعِينَ، وَكُنْ لِى كَما تَكُونُ لِلصّالِحِينَ، وَحَلِّنِى حِلْيَةَ الْمُتَّقِينَ، وَاجْعَلْ لِى لِسانَ صِدْق فِى الْغابِرِينَ، وَذِكْراًنامِياً فِى الْآخِرِينَ، وَوافِ بِى عَرْصَةَ الْأَوَّلِينَ، وَتَمِّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِكَ عَلَىَّ، وَظاهِرْ كَراماتِها لَدَىَّ، إمْلَأْ مِنْ فَوائِدِكَ يَدِى، وَسُقْ كَرائِمَ مَواهِبِكَ إِلَىَّ، وَجاوِرْ بِىَ الْأَطْيَبِينَ مِنْ أَوْلِيائِكَ فِى الْجِنانِ الَّتِى زَيَّنْتَها لِأَصْفِيائِكَ، وَجَلِّلْنِى شَرائِفَ نِحَلِكَ فِى الْمَقاماتِ الْمُعَدَّهِ لِاَحِبّائِكَ، وَاجْعَلْ لِى عِنْدَكَ مَقِيلاً آوِى إِلَيْهِ مُطْمَئِنّاً، وَمَثابَةً أَتَبَوَّأُها وَأَقَرُّ عَيْناً، وَلا تُقايِسْنِى بِعَظِيماتِ الْجَرائِرِ، وَلا تُهْلِكْنِى يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ، وَأَزِلْ عَنِّى كُلَّ شَكّ وَشُبْهَه، وَاجْعَلْ لِى فِى الْحَقِّ طَرِيقاً مِنْ كُلِّ رَحْمَه، وَأَجْزِلْ لِى قِسَمَ الْمَواهِبِ مِنْ نَوالِكَ، وَوَفِّرْ عَلَىَّ حُظُوظَ الْإِحْسانِ مِنْ إِفْضالِكَ، وَاجْعَلْ قَلْبِى واثِقاً بِما عِنْدَكَ، وَهَمِّى مُسْتَفْرَغاً لِما هُوَلَكَ، وَاسْتَعْمِلْنِى بِما تَسْتَعْمِلُ بِهِ خالِصَتَكَ، وَ أَشْرِبْ قَلْبِى عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طاعَتَكَ، وَاجْمَعْ لِىَ الْغِنى وَالْعَفافَ وَالدَّعَةَ وَالْمُعافاةَ وَالصِّحَّةَ وَالسَّعَةَ وَالطُّمَأْنِينَهَ وَالْعافِيَهَ، وَلا تُحْبِطْ حَسَناتِى بِما يَشُوبُها مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَلا خَلَواتِى بِما يَعْرِضُ لِى مِنْ نَزَغاتِ فِتْنَتِكَ، وَصُنْ وَجْهِى عَنِ الطَّلَبِ إِلى أَحَد مِنَ الْعالَمِينَ، وَذُبَّنِى عَنِ الْتِماسِ ما عِنْدَ الْفاسِقِينَ، وَ لا تَجْعَلْنِى لِلظّالِمِينَ ظَهِيراً، وَلا لَهُمْ عَلى مَحْوِ كِتابِكَ يَداً وَنَصِيراً، وَحُطْنِى مِنْ حَيْثُ لا أَعْلَمُ حِياطَةً تَقِينِى بِها، وَافْتَحْ لِى أَبْوابَ تَوْبَتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ وَرِزْقِكَ الْواسِعِ، إِنِّى إِلَيْكَ مِنَ الرّاغِبِينَ، وَأَتْمِمْ لِى إِنْعامَكَ إِنَّكَ خَيْرُ الْمُنْعِمِينَ، وَاجْعَلْ باقِىَ عُمُرِى فِى الْحَجِّ وَالْعُمْرَهِ ابْتِغاءَ وَجْهِكَ يا رَبَّ الْعالَمِينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَبَدَ الْآبِدِينَ».

زيارت امام حسين عليه السلام در روز عرفه

از جمله مستحبات اين روز شريف، زيارت حضرت سيدالشهدا عليه السلام مى باشد و زيارتى

که برای آن حضرت دراین روز نقل شده است، اختصاص به کسانی دارد که در سرزمین مقدّس کربلا- توفیق زیارت آن حضرت را پیدا می کنند، علاقمندان به زیارت آن حضرت از راه دور، می توانند همان زیارت وارث یا جامعه را که در فصل نخست این کتاب آمده است در این روز بخوانند.

برخی از مستحبّات وقوف به مشعرالحرام

مستحبّ است حاجی با دلی آرام از عرفات به سوی مشعرالحرام حرکت کرده و در حال استغفار باشد، امام صادق علیه السلام فرمود: در راه رفتن نه تند رود و نه آهسته،بلکه به طور معمول حرکت کند و کسی را آزار ندهد، و مستحبّ است نماز را تا مزدلفه به تأخیر اندازد، اگر چه ثلث شب نیز بگذرد، و هر دو نماز را با یک اذان و دو اقامه جمع کند، و نوافل مغرب را بعد از نماز عشا بجا آورد، و درصورتی که از رسیدن به مزدلفه پیش از نصف شب مانعی رسید، باید نماز مغرب وعشا را به تأخیر نیاندازد، و در میان راه بخواند.

ومستحبّ است که در وسط وادی ازطرف راست نزول نماید، واگر حاجی صروره باشد (سال اوّل حجّ او باشد)، مستحبّ است که در مشعرالحرام قدم بگذارد، و آن شب را هر مقدار که ممکن باشد به عبادت واطاعت الهی بسر برد، واین دعا را بخواند:«اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ جَمْعٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْمَعَ لِی فِیها جَوامِعَ الْخَیْرِ. اَللّٰهُمَّ لا تُؤْیِسْنِی مِنَ الْخَیْرِ الَّذِی سَأَلْتُکَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِی فِی قَلْبِی، وَأَطْلُبُ إِلَیْکَ أَنْ تُعَرِّفَنِی ماعَرَّفْتَ أَوْلِیاءَکَ فِی مَنْزِلِی هذا، وَأَنْ تَقِیَنِی جَوامِعَ الشَّرِّ».

امام صادق علیه السلام فرمود: مستحبّ است بعد از نماز صبح در حال طهارت حمد

و ثنای الهی را بجا آورد، و به هر مقدار که بتواند از نعمتها وتفضّلات حضرت حق ذکر کند، و بر محمّد وآل محمّد صلوات بفرستد، آنگاه دعا نماید، واین دعا را نیز بخواند:

«اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِالْحَرام، فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ، اَللّهُمَّ أَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوب إِلَیْهِ، وَخَیْرُ مَدْعُوّ وَخَیْرُ مَسْؤُول، وَلِکُلِّ وافِد جائِزَةٌ، فَاجْعَلْ جائِزَتِی فِی مَوْطِنِی هذا أَنْ تُقِیلَنِی عَثْرَتِی، وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِی، وَأَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی، ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوی مِنَ الدُّنْیا زادِی».

مستحبّ است سنگ ریزه هایی را که در منا رمی خواهد نمود از مزدلفه بردارد، که مجموع آنها هفتاد دانه است. ومستحبّ است وقتی از مزدلفه به سوی منا حرکت کرد وبه وادی محسّر رسید، به مقدار صد قدم هَرْوَلَه کند و بگوید:

«اَللّهُمَّ سَلِّمْ لِی عَهْدِی، وَاقْبَلْ تَوْبَتِی، وَأَجِبْ دَعْوَتِی، وَاخْلُفْنِی فِیمَنْ تَرَکْتُ بَعْدِی».

مستحبّات رمی جمرات

در رمی جمرات چند چیز مستحبّ است:

۱. طهارت.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که سنگ ها را در دست

گرفته وآماده رمی است، این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ حَصَیاتِی، فَأَحْصِهِنَّ لِی، وَارْفَعْهُنَّ فِی عَمَلِی».

۳. با هر سنگی که می اندازد تکبیر بگوید.

۴. باهر سنگی که می اندازد این دعا را بخواند:

«اَللهُ أَکْبَرُ. اَللّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطانَ. اَللّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی حَجّاً مَبْرُوراً، وَعَمَلاً مَقْبُولاً، وَسَعْیاً مَشْکُوراً، وَذَنْباً مَغْفُوراً».

۵. در جمره عقبه میان او و جمره، ده تا پانزده ذراع فاصله باشد، و در جَمَره اُولی و وُسطی کنار جمره بایستد.

۶. جمره عقبه را رو به جمره وپشت به قبله رمی نماید، وجمره اُولی ووُسطی را رو به قبله رمی نماید.

۷. سنگ ریزه را

بر انگشت ابهام گذارده، وبا ناخنِ انگشت شهادت بیندازد.

۸. پس از برگشت به جای خود در منا، این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ بِکَ وَثِقْتُ، وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ، وَنِعْمَ الْمَوْلی وَنِعْمَ النَّصِیرُ».

آداب قربانی

مستحبّات قربانی چند چیز است:

۱. درصورت تمکّن، قربانی شتر باشد. اگر نبود گاو، واگر گاو هم نبود گوسفند باشد.

۲. قربانی بسیار فربه و چاق باشد.

۳. درصورت شتر یا گاو بودن از جنس ماده باشد. ودر صورت گوسفند یا بز بودن از جنس نر باشد.

۴. اگر قربانی شتر است ایستاده او را نحر کنند. و از سر دست ها تا زانوی او را ببندند. و شخص از جانب راست او بایستد. کارد یا نیزه و یا خنجر به گودال گردن او فرو بَرَد.

امام صادق علیه السلام فرمود: قربانی را رو به قبله قرار داده، وهنگام ذبح یا نحر این دعا را بخواند:

«وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ، اِنَّ صَلاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیایَ وَمَماتی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِذلِکَ اُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ، اَللّهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَکْبَرُ، اَللّهُمَ تَقَبَّلْ مِنِّی».

مستحبّات حلق وتقصیر

مستحبّ است رو به قبله نام خدا را بر زبان جاری کرده، و از جانب راست پیش سر را ابتدا کند، و این دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ أَعْطِنِیْ بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یَوْمَ الْقِیامَهِ، وَحَسَنات مُضاعَفات، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

ونیز مستحبّ است موی سر خود را در منا در خیمه خود دفن نماید، و بهتر این است که بعد از حلق از اطراف ریش و شارب خود گرفته، و هم چنین ناخن ها را بگیرد.

مستحبّات منا

۱. مستحبّ است حاجی ایّام تشریق یعنی یازدهم، دوازدهم وسیزدهم را در منا بماند، و این ماندن در منا

بهتر است از اینکه به مکه رفته، و طواف مستحبّی انجام

دهد.

۲. مستحبّ است حاجی در منا بعد از پانزده نماز واجب ودر غیر منا بعد از ده نماز که اوّل آن نماز ظهر روز عید است، این تکبیرات را بخواند:

«اَللهُ أَکْبَرُ اَللهُ أَکْبَرُ، لا ـ إلهَ إلاَّ ـ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ، اَللهُ أَکْبَر وَلِلّهِ الْحَمْـدُ، اَللهُ أَکْبَرُ عَلی ما هَـدانا، اَللهُ أَکْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعامِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما أَبْلانا».

مستحبّات مسجد خَیفْ

۱. مستحبّ است حاجی نمازهای شبانه روزی خود را چه واجب وچه مستحب در مسجد خَیفْ بخواند، و بهترین محلّ جایگاه نماز نبیّ اکرم صلی الله علیه وآله می باشد که از مناره تا سی ذراع از طرف قبله واز سمت راست وچپ و پشت سر قرار دارد.

۲. صد مرتبه سُبْحانَ الله گفتن.

۳. صد مرتبه لا إلهَ إلاَّ الله گفتن.

۴. صد مرتبه اَلْحَمْدُ لله گفتن.

۵. خواندن شش رکعت نماز در جایگاه اصلی مسجد، و بهتر است این نماز را هنگام مراجعت به مکّه روز سیزدهم انجام دهد.

مستحبّات برگشت به مکّه معظّمه

۱. غسل جهت ورود به شهر مکه معظّمه ومسجد الحرام.

۲. وارد شدن به مسجد الحرام ازباب السّلام.

۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده که اگر روز عید قربان به زیارت خانه خدا مشرّف شدی بر در مسجد بایست، واین دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی نُسُکِکَ، وَسَلِّمْنی لَهُ وَسَلِّمْهُ لِی، أَسْأَلُکَ مَسْأَلَهَ الْعَلِیلِ الذَّلِیلِ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَنْ تَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی، وَأَنْ تَرْجِعَنِی بِحاجَتِی. اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، وَالْبَلَدُ بَلَدُکَ، وَالْبَیْتُ بَیْتُکَ، جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَکَ، وَاَؤُمُّ طاعَتَکَ، مُتَّبِعاً لِاَمْرِکَ، راضِیاً بِقَدَرِکَ، أَسْأَلُکَ مَسْأَلَهَ الْمُضْطَرِّ إِلَیْکَ، اَلْمُطِیعِ لِاَمْرِکَ، اَلْمُشْفِقِ مِنْ عَذابِکَ، اَلْخائِفِ لِعُقُوبَتِکَ، أَنْ تُبَلِّغَنِی عَفْوَکَ، وَتُجِیرَنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ».

مستحبّات واعمال مکّه مکرّمه

۱. نمازهای واجب را در مسجد الحرام بجا آورد.

۲. ذکر خدا را بسیار بگوید، وحالت تذکّر وتنبّه را در خود حفظ نماید.

۳. قرآن را ختم نماید، تا نمیرد مگر اینکه جای خود را در بهشت دیده، وحضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را ببیند.

۴. بسیار به کعبه معظّمه نگاه کند، که موجب آمرزش گناهان می شود.

۵. به هر اندازه که بتواند برای خود وپدر و مادر و خویشاوندان طواف مستحبّی انجام دهد، واگر بتواند به تعداد ایّام سال طواف نماید ثواب بسیار دارد.

۶. از آب زمزم بنوشد.

۷. طواف وداع انجام دهد.

طواف وداع

بدان که برای کسی که می خواهد از مکه بیرون رود، مستحبّ است طواف وداع نماید، ودر هر دور حجرالأسود و رکن یمانی را درصورت امکان استلام کند، و چون به مستجار که نام دیگر آن ملتزم است و نزدیک رکن یمانی است رسد مستحبّاتی را که قبلاً برای آن مکان ذکر شد بجا آورد، وآنچه خواهد دعا کند. بعد حجرالأسود را استلام نموده، وشکم خود را به خانه کعبه بچسباند، یک دست را بر حَجَر ودست دیگر را به طرف در گذاشته، وحمد وثنای الهی نماید، وصلوات بر پیغمبر وآل او بفرستد، واین دعا را بخواند:«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ، وَنَبِیِّکَ وَأَمِینِکَ، وَحَبِیبِکَ وَنَجِیِّکَ، وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اَللّهُمَّ کَما بَلَّغَ رِسالاتِکَ، وَجاهَدَ فِی سَبِیلِکَ، وَصَدَعَ بِأَمْرِکَ، وَأُوذِیَ فِی جَنْبِکَ حَتّی أَتاهُ الْیَقِینُ. اَللّهُمَّ اقْلِبْنِی مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِی، بِأَفْضَلِ ما یَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ مِنَ الْمَغْفِرَهِ وَالْبَرَکَهِ وَالرِّضْوانِ وَالْعافِیَهِ، (مِمّا یَسَعُنِی أَنْ أَطْلُبَ أَنْ تُعْطِیَنِی مِثْلَ الَّذِی أَعْطَیْتَهُ أَفْضَلَ مَنْ عَبَدَکَ، وَتَزِیدُنِی عَلَیْهِ) اَللّهُمَّ إِنْ أَمَتَّنِی فَاغْفِرْ لِی وَإِنْ أَحْیَیْتَنِی

فَارْزُقْنِيهِ مِنْ قابِلٍ. اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ، حَمَلْتَنِي عَلى دابَّتِكَ، وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلادِكَ، حَتّى أَدْخَلْتَنِي حَرَمَكَ وَأَمْنَكَ، وَقَدْ كانَ فِي حُسْنِ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَلِي ذُنُوبِي، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ غَفَرْتَ لِي ذُنُوبِي فَازْدَدْ عَنِّي رِضىً، وَقَرِّبْنِي إِلَيْكَ زُلْفى، وَلاتُباعِدْنِي، وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَغْفِرْلِي فَمِنَ الْآنَ فَاغْفِرْ لِي قَبْلَ أَنْ تَنْأى عَنْ بَيْتِكَ دارِي، وَهذا أَوانُ انْصِرافِي، إِنْ كُنْتَ أَذِنْتَ لِي غَيْرَ راغِبٍ عَنْكَ وَلا عَنْ بَيْتِكَ، وَلا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلا بِهِ. اَللّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمالِي، حَتّى تُبَلِّغَنِي أَهْلِي، وَاكْفِنِي مَؤُونَةَ عِبادِكَ وَ عِيالِي، فَإِنَّكَ وَلِيُّ ذلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمِنِّي».

پس مقداری از آب زمزم بیاشامد، واین دُعا را بخواند:

«آئِبُونَ تائِبُونَ عابِدُونَ لِرَبِّنا حامِدُونَ،إِلى رَبِّنا راغِبُونَ، إِلى اللهِ راجِعُونَ إِنْ شاءَ اللهُ».

بخش دوّم: زیارت مزارهای متبرّکه مکّه مکرّمه

توضیحی کوتاه درباره مزارهای مکّه مکرّمه

یکی از اعمال مفید وسازنده که با تأکیدات فراوان مورد توجّه وتوصیه ائمّه اطهار وپیشوایان دین قرار گرفته، یاد گذشتگان وزیارت قبور آنان می باشد.

براین اساس محلّ مراقدی که در مکّه مشخص است و حجّاج محترم می توانند با حضور در کنار قبور آن بزرگواران یا از دور درک فیض نمایند، یادآوری می گردد:

۱. قبرستان ابوطالب

اشاره

قبرستان ابوطالب که به آن حُجُون وجنّه المُعلّی نیز گفته می شود پس از بقیع اشرف مقابر است، و رسول اکرم صلی الله علیه وآله مکرّر به آنجا رفت وآمد داشته اند.

و در آنجا حضرت عبدمناف جدّ اعلای پیامبر، حضرت عبدالمطّلب جدّ پیامبر، حضرت ابو طالب عموی پیامبر، حضرت خدیجه همسر پیامبر، وعدّه ای از علمای بزرگ وجمع بسیاری از مؤمنین، مدفون می باشند.

وبنابر قولی مدفن والده مکرّمه حضرت نبیّ اکرم «آمنه بنت وهب» نیز در این قبرستان قرار دارد. گر چه مشهور این است که قبر آن جناب در أبْواء بین مکّه و مدینه است.

زیارت عبد مناف علیه السلام جدّ اعلای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ النَّبِيلُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْغُصْنُ الْمُثْمِرُ مِنْ شَجَرَةِ إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا جَدَّ خَيْرِ الْوَرى،

اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْاَنْبِياءِ الْاَصْفِياءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْاَوْصِياءِ الْاَوْلِياءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْحَرَمِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ مَقامِ إِبْراهِيمَ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صاحِبَ بَيْتِ اللهِ الْعَظِيمِ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلى آبائِکَ الطّاهِرِينَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت عبدالمطّلب جدّ پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْبَطْحاءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ ناداهُ هاتِفُ الْغَيْبِ بِأَکْرَمِ نِداء، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ الذَّبِيحِ إِسْماعِيلَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ أَهْلَکَ اللهُ بِدُعائِهِ أَصْحابَ الْفِيلِ، وَجَعَلَ كَيْدَهُمْ فِى تَضْلِيل، وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجارَه مِنْ سِجِّيل، فَجَعَلَهُمْ كَعَصْف مَأْكُول، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ تَضَرَّعَ فِى حاجاتِهِ إِلَى اللهِ، وَتَوَسَّلَ فِى دُعائِهِ بِنُورِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنِ اسْتَجابَ اللهُ دُعاءَهُ،وَنُودِىَ فِى الْكَعْبَهِ، وَبُشِّرَ بِالْإِجابَهِ فِى دُعائِهِ، وَأَسْجَدَ اللهُ الْفِيلَ إِکْراماً وَإِعْظاماً لَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ أَنْبَعَ اللهُ لَهُ الْماءَ حَتّى شَرِبَ وَارْتَوى فِى الْأَرْضِ الْقَفْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الذَّبِيحِ وَأَبَا الذَّبِيحِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ساقِىَ الْحَجِيجِ وَحافِرَ زَمْزَمَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ نَسْلِهِ سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ وَخَيْرَ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ طافَ حَوْلَ الْكَعْبَهِ وَجَعَلَهُ سَبْعَهَ أَشْواط، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا مَنْ رَأى فِى الْمَنامِ سِلْسِلَهَ النُّورِ وَعَلِمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا شَيْبَهَ الْحَمْدِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلى آبائِکَ وَأَجْدادِکَ وَأَبْنائِکَ جَمِيعاً وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت حضرت ابوطالب عموى گرامى پيامبر صلى الله عليه وآلهو پدر بزرگوار اميرمؤمنان عليه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَ الْبَطْحاءِ وَابْنَ رَئِيسِها، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وارِثَ الْكَعْبَهِ بَعْدَ تَأْسِيسِها، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا كافِلَ الرَّسُولِ وَناصِرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا عَمَّ الْمُصْطَفى وَأَبَا الْمُرْتَضى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَيْضَهَ الْبَلَدِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الذّابُّ عَنِ الدِّينِ، وَالْباذِلُ نَفْسَهُ فِى نُصْرَهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلى وَلَدِکَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت حضرت خديجه، همسر گرامى پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا زَوْجَهَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِين، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا أُمَّ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ سَيِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا أَوَّلَ الْمُؤْمِناتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا مَنْ أَنْفَقَتْ مالَها فِى نُصْرَهِ سَيِّدِ الْأَنْبِياءِ، وَنَصَرَتْهُ مَااسْتَطاعَتْ وَدافَعَتْ عَنْهُ الْأَعْداءَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکِ يا مَنْ سَلَّمَ عَلَيْها جَبْرَئِيلُ، وَبَلَّغَهَا السَّلامَ مِنَ اللهِ الْجَلِيلِ، فَهَنِيئاً لَکِ بِما أَوْلاکِ اللهُ مِنْ فَضْل، وَالسَّلامُ عَلَيْکِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت حضرت قاسم فرزند رسول اكرم صلى الله عليه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا سَيِّدَنا يا قاسِمَ بْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ حَبِيبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ الْمُصْطَفى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَعَلى مَنْ حَوْلَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، رَضِىَ اللهُ تَعالى عَنْكُمْ وَأَرْضاكُمْ أَحْسَنَ الرِّضا، وَجَعَلَ الْجَنَّهَ مَنْزِلَكُمْ وَمَسْكَنَكُمْ وَمَأْويكُمْ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

۲. مزار شهداى فخّ

اشاره

در این مکان که نزدیک مسجد تنعیم است حدود صد نفر از فرزندان حضرت زهرا(علیها السلام) به دستور خلیفه عبّاسی «موسی الهادی» به شهادت رسیده، و به خاک سپرده شده اند با همان زیارت که امام زادگان زیارت می شوند، آنان زیارت می گردند:

مزار شهدای فخّ

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکُم الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی أَبِیکُمُ الْمُرْتَضَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَّیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ، اَلسَّلامُ عَلی خَدِیجَهَ اُمِّ الْمُؤْمِنِینَ اُمِّ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَهَ اُمِّ الأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَه، بُحُورِالْعُلُوم الزّاخِرَه، شُفَعائِی فِی الآخِرَهِ، وَأَوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَی الْعِظامِ النَّخِرَه، أَئِمَّهِ الْخَلْقِ وَوُلاهِ الْحَقِّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّها الأَشْخاصُ الشَّرِیفَهُ الطّاهِرَهُ الْکَرِیمَهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفاهُ، وَأَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأَنَّ الإِمامَهَ فِی وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقِینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

۳. حِجر اسماعیل: در داخل مسجد الحرام کنار خانه کعبه حدّ فاصل رکن شمالی ورکن غربی، خانه حضرت اسماعیل بوده است که در آن قبر مبارک حضرت اسماعیل ومادرش هاجر وقبور جمع زیادی از پیامبران(علیهم السلام) قرار دارد. واز برخی روایات استفاده می شود که اطراف خانه کعبه قبور انبیای الهی فراوان است، که در این مکان زیارت می شوند.

اشاره

ومستحبّ است اِحرام حجّ تمتُّع در حِجر اسماعیل زیر ناودان رحمت انجام گیرد، و آن جا مکان دعا واستغفار وطلب رحمت وحاجت می باشد.

زیارت حضرت اسماعیل وهاجر علیهما السلام در حِجر اسماعیل

«اَلسَّلامُ عَلی سَیِّدِنا إِسْماعِیلَ ذَبِیحِ اللهِ ابْنِ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللهِ وَابْنَ نَبِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللهِ وَابْنَ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَنْبَعَ اللهُ لَهُ بِئْرَ زَمْزَم حِینَ أَسْکَنَهُ أَبُوهُ بِواد غَیْرِ ذِی زَرْع عِنْدَ بَیْتِ اللهِ الْمُحَرَّم، وَاسْتَجابَ اللهُ فِیهِ دَعْوَهَ أَبِیهِ إِبْراهِیمَ حِینَ قالَ: " رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِواد غَیْرِ ذِی زَرْع عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّم رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَّمَ نَفْسَهُ لِلذَّبْحِ طاعَهً لاَِمْرِاللهِ تَعالی إِذْ قالَ لَهُ اَبُوهُ: " إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ماذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللهُ مِنَ الصّابِرِینَ "، فَدَفَعَ اللهُ عَنْهُ الذِّبْحَ وَفَداهُ بِذِبْح عَظِیم،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَعانَ أَباهُ عَلی بِناءِ الْکَعْبَهِ کَما قالَ اللهُ تَعالی: " وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ مَدَحَهُ اللهُ تَعالی فِی کِتابِهِ بِقَوْلِهِ: " وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَکانَ رَسُولاً نَبِیّاً وَکانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَکانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیّاً "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ مُحَمَّداً سَیِّدَ الْمُرْسَلِینَ وَخاتَمَ النَّبِیِّینَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی أَبِیکَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ، وَعَلی أَخِیکَ اِسْحقَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ الْمَدْفُونِینَ بِهذِهِ الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ الْمُعَظَّمَهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی

أَمِّكَ الطّاهِرَهِ الصّابِرَهِ هاجَرَ

وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، حَشَرَنَا اللهُ فِى زُمْرَتِكَمْ تَحْتَ لِواءِ مُحَمَّد صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِكَمْ، وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

پس دو ركعت نماز زيارت بخوان، و ثوابش را به آن حضرت اهدا كن.

زيارت ساير انبياى عظام(عليهم السلام) در حجر اسماعيل

به نيّت زيـارت ارواح طيّبه هريك از انبياى عظام الهى سـلام الله عليهم اجمعين يا به نيّت زيارت تمامى آنان مى خوانى زيارتى را كه مرحوم كُلينى در كتاب شـريف كافى، ومرحوم شـيخ طوسـى در تهـذيب، وابن قولويه در كامل الزّيارات آورده اند. اين زيارت كه اوّل آن «اَلسَّلامُ عَلى أَوْلِياءِ اللهِ وَأَصْفِيائِهِ...» مى باشد، ودر فصل اوّل اين كتاب به عنوان زيارت جامعه اوّل قرار داده شـده، در زيـارت همه مرقـدهاى متبرّكه جايز است، و پس از پايان آن بسـيار بر محمَّد و آل محمَّد صـلوات مى فرستى، وبراى خود ومؤمنين ومؤمنات به هر نحو كه بخواهى دعا مى كنى.

بخش سوّم: اماكن متبركه مكّه مكرّمه

اماكن متبركه مكّه مكرّمه

مركز جهانى اهل بيت عليه السلام

حدود حرم:

اطراف مكّه معظّمه، محـدوده اى به عنوان حرم در نظر گرفته شـده است، وحرم از هر جانب مكّه عبارت از آن حدّى است كه نمى شود بـدون احرام از آن حـدّ گـذشت، وخداونـد متعال آن حدّ را محلّ امن براى انسان و حيوان و گياهان قرار داده است. محدوده حرم از اين قرار مى باشد:

۱. از جانب شمال مسجد تنعيم است، كه در راه مدينه و حدود شش كيلومتر تا مسجدالحرام فاصله دارد.

۲. از جانب جنوب محلّ اِضائَهُ لِبْن است، كه سر راه يمن وفاصله آن تا مسجدالحرام حدود دوازده كيلومتر مى باشد.

۳. از جـانب شـرق جعرانـه اسـت كه سـر راه طـائف قرار گرفته، ورسـول اكرم صـلى الله عليه وآله از اين حـدّ براى عمره مُحرم شدند.

۴ از جانب غرب منطقه حُدَيبيّه (شُمَيسى) مى باشد، كه در كنار راه سابق جدّه، و محل بيعت رضوان است.

حرم در فقه داراى احكامى است كه حجّاج و واردين به اين

سرزمین باید بدان توجّه نمایند، ودر کتب فقهیه و مناسک ذکر شده است.

برخی از مساجد شهر مکّه

در شهر مکّه علاوه بر مسجد الحرام مساجد تاریخی زیادی وجود دارد، که از آن جمله است:

۱. مسجد جِنّ، که نزدیک بازار معروف به ابوسفیان است، و محلّ نزول سوره مبارکه جنّ بر پیامبر عظیم الشّأن می باشد، و سزاوار است در آن دو رکعت نماز تحیّت خوانده شود.

۲. مسجد الرّایه، که بعد از فتح مکّه رسول اکرم صلی الله علیه وآله دستور دادند آنجا پرچم پیروزی را به پا داشتند، وبه این مناسبت آن جا مسجدی ساخته اند به نام مسجد الرّایه.

مسجد الحرام وخصوصیات کعبه

مسجد الحرام مسجدی است بسیار با عظمت که در فضیلت و شرافت بی نظیر می باشد، یک نماز در آن برابری می کند با صد هزار نماز در مساجد دیگر، پس بایستی وقت را غنیمت شمرده واز فضیلت های معنوی مسجدالحرام حدّاکثر بهره را بُرد.

کعبه در وسط مسجد الحرام قرار دارد با بنایی ساده ومکعب شکل، به ارتفاع حدود ۱۵ متر.

وچون کعبه را می بینی بگو:«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَشَرَّفَکِ وَجَعَلَکِ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ».

ارکان کعبه

رکن شرقی: که حجر الأسود در آن منصوب است.

رکن عراقی یا شمالی، بعد از در کعبه قرار دارد.

رکن غربی: در طواف از حِجر اسماعیل که می گذری به آن می رسی.

رکن جنوبی: که به نام رکن یمانی معروف است، بعد از رکن غربی ومحاذی رکن شرقی است، امام صادق علیه السلام فرمود:

رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد.(مجمع البیان، ج۱، ص۴۷۸، رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد ۱)

حَجَر الأسود: سنگ سیاه رنگ بیضی شکلی است که در رکن شرقی کعبه قرار دارد، و به دست حضرت اِبراهیم علیه السلام نصب گردیده است. ارتفاع آن از سطح زمین یک متر ونیم می باشد.

مُلْتَزَم: نزدیک رکن یمانی مقابل در کعبه می باشد و آنجا جای دعا و استغفار است. ومستحبّ است انسان خود را به آنجا چسبانده، واین دعا را بخواند:

«اَللّٰهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ بِكَ مِنَ النّارِ...».

واز خدا طلب آمرزش نماید.

مُسْتَجار: همان ملتزم است و آن مکانی است که گناهکاران بدان جا پناه می برند.

ناودان رحمت: بالای کعبه در طرف حِجر اسماعیل قرار گرفته، وآنجا محلّ نزول رحمت وجای تضرّع واستغفار

است.

حَطِیـم: محلّی است که بین درب کعبه وحجر الأسود قرار دارد، وحطیم نامیـده انـد چـون در این جـا مردم تلاش می کننـد تا استلام حجر نموده وبه یکدیگر فشار می آورند.

وبرخی گفته اند حطیم نام دیوار منحنی نیم دایره ای است که حِجر اسماعیل را محصور نموده، وما بین دو زاویه شمالی وغربی خـانه کعبه به ارتفـاع ۳۱/۱ متـر وعرض ۵۲/۱ متـر از بالاـ و ۴۴/۱ متر از پـایین قرار دارد، وفاصـله نهـایی دیوار حِجر اسـماعیل (حطیم) تا دیوار خانه از قسمت وسط حدود ده متر است.

حِجر اسماعیل:

بنـایی است به شـکل نیم دایره بـا دیواری به ارتفاع یک متر و ۳۰ سانتیمتر که در جانب شـمالی کعبه قرار دارد، و قبر حضـرت اسـمعیل و هـاجر، مـادر آن حضـرت در آن جا می باشـد، وبنابر بعض روایات قبور جمعی از انبیا(علیهم السـلام) هم در آن جا است.

مقام ابراهیم:

محلی است در نزدیک کعبه، به فاصـله حـدود ۱۳ متر، دارای گنبـدی کوچک که با شـیشه احاطه شـده، و در آن سـنگی قرار دارد، که گفته می شود حضـرت ابراهیم خلیل علیه السـلام بر آن ایسـتاده، ومردم را به حجّ خدا دعوت کرده است، واثر پاهای مبارکش در آن پیدا می باشد، حجاج محترم نماز طواف خود را پشت این مقام بجای می آورند.

زمزم

نام چاه آبی است که خداوند به لطف خود در زیر پای حضرت اسماعیل جاری ساخت، و در طول تاریخ و پیش آمد حوادث، بارهـا مرمَّت ولاـیروبی گردیـده، وفعلاًـ آب آن نیز مـورد اسـتفاده حُجّـاج بیت الله الحرام قرار می گیرد، و آب آن مورد توجّه خاصّ نبیّ اکرم صـلی الله علیه وآله بوده است، و در طول تاریخ اسـلام مؤمنین بدان تبرّک می جسته اند. آب زمزم، مبارک و موجب شفاست.

رسـول خـدا صـلی الله علیـه وآلـه در مـدینه آب زمزم را درخـواست می فرمودنـد. ودر روایـت وارد شـده: وقـتی از آب زمزم نوشیدی، بگو:

«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً وَرِزْقاً واسِعاً وَشِفاءاًمِنْ کُلِّ داء وَسُقْم».

نوشیدن آب زمزم بعد از نماز طواف مستحب است.

صفا و مروه

صفا در سمت جنوب شرقی ومروه در سمت شمال شرقی کعبه قرار دارند.

منظره صفا ومروه بسیار زیبا و باشکوه می باشد، ومستحب است مردها قریب هفتاد متر از سعی را به طور «هَرْوَلَه» حرکت کنند، که حدود آن با رنگ وچراغ سبز مشخّص گردیده است.

شِعب ابی طالب

شعب ابی طالب در شمال شرقی مسجدالحرام و در نزدیکی صفا ومروه واقع شده، و محلّ ولادت رسول خدا صلی الله علیه وآلهو فاطمه زهرا(علیها السلام) است. خاندان بنی هاشم و عبدالمطلب در همین مکان زندگی می کرده اند و پس از بعثت توسط مشرکان حدود سه سال محاصره اقتصادی شدند. طبق نقل مورّخین

عده ای از سران قریش در دارالندوه گرد آمدند و عهدنامه ای تنظیم و پیمان بستند که نسبت به فرزندان عبدالمطلب سختگیری وآنها را تحریم اقتصادی وتحت اذیت و آزار قرار دهند، سرانجام بعد از گذشت سه سال از این پیمان پنج نفر از مشرکین پشیمان شده وعهدنامه را پاره کردند.

محلّ ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

در نزدیکی صفا و مروه می دانی است که در آنجا کتابخانه ای به نام «مکتبه مکّه المکرّمه» واقع شده، در این بقعه نور عالم تاب نبیّ اکرم صلی الله علیه وآله بر جهانیان تابید، ودر همین محل مدّتی در کنار مادرش آمنه زندگی نمود. حجّاج محترم این دعا را در این مکان مقدّس می خوانند:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ نَبِیِّکَ الْمُصْطَفی، وَرَسُولِکَ الْمُرْتَضی، وَأَمِینِکَ عَلی وَحْیِ السَّماءِ، طَهِّرْ قُلُوبَنا مِنْ کُلِّ وَصْف یُباعِدُنا عَنْ مُشاهَدَتِکَ وَمَحَبَّتِکَ، وَأَمِتْنا عَلی مُوالاهِ أَوْلِیائِکَ، وَمُعاداهِ أَعْدائِکَ، وَالشَّوْقِ إِلی لِقائِکَ، یا ذَاالْجَلالِ وَالْاِکْرام. اَللّهُمَّ إِنِّی أَوْدَعْتُ فِی هذَا الْمَحَلِّ الشَّرِیفِ مِنْ یَوْمِنا هذا إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ خالِصاً مُخْلِصاً، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

غار حِرا

جبل النور، اسم کوهی است در داخل شهر مکه، و در

آن غاری می باشد به نام غارِ حِرا که رسول اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بعثت در آن به تفکّر و عبادت خداوند می پرداخت، و در هر فرصتی به سوی آن می شتافت، تا اینکه در ۲۷ رجب، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد، وبا آوردن آیات سوره علق " اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ " آن حضرت به نبوّت مبعوث شد. مناسب است اگر موفّق به دیدن غار حرا شدی، با خواندن دو رکعت نماز وخواندن زیارت آن حضرت از راه دور یاد زحمات طاقت فرسای رسول اکرم صلی الله علیه وآلهرا گرامی داری.

کوه ثَوْر

کوهی است که در پایین شهر مکّه، تقریباً در دو فرسخی مسجدالحرام واقع شده، در آن کوه غاری است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در وقت مهاجرت به جانب مدینه در آن پنهان شدند، و این کوه را جبل الثّور نامیده اند،از آن جهت که ثور بن عبد مناف زمانی در آن نزول کرده است.

مرحوم شیخ انصاری(رحمه الله) در مناسک این دعا را برای کوه ثور نقل کرده، که به قصد رجاء می خوانی:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ مُحَمَّد وَأَمِینِهِ وَصِدِّیقِهِ یَسِّرْ اُمُورَنا، وَاشْرَحْ صُدُورَنا، وَنَوِّرْ قُلُوبَنا، وَاخْتِمْ بِالْخَیْرِ اُمُورَنا،اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ

سِرِّی وَعَلانِیَتِی فَاقْبَلْ مَعْذِرَتِی، وَتَعْلَمُ حاجَتِی وَتَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذُنُوبِی، فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَوْدَعْتُ فِی هذَا الْمَحَلِّ الشَّرِیفِ مِنْ یَوْمِنا هذا إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ خالِصاً مُخْلِصاً، أَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

عَرَفات

سرزمین عرفات بیابان وسیع وهمواری است که در شمال مکّه در مسافت حدود ۲۱ کیلومتری واقع شده است، واز حدّ حرم خارج است.

عرفات سرزمینی است که آدم و حوّا علیهما السلام بعد از جدایی طولانی، در این سرزمین به یکدیگر رسیدند، ونسبت به هم آشنا وعارف گردیدند.

عرفات سرزمینی است که آدم در این سرزمین اعتراف به گناه خویش کرده است.

عرفات سرزمینی است که دعا در آن مستجاب است، کوه عرفات را «جبل الرّحمه» می گویند، وامام حسین علیه السلام دعای معروف عرفه را در کنار همین کوه خواندند.

وقوف در عرفات از ارکان حج می باشد، و مستحبّات و دعاهای مربوط به آن قبلاً گذشت.

مُزدَلفه (مشعرالحرام)

از انتهای مأزَمَین در سمت عرفات تا وادی مُحَسِّر در سمت مِنی، مُزدلفه یا مَشعرالحرام نامیده شده است، در سال های اخیر حدود مشعرالحرام علامت گذاری شده. وقوف به مشعر در شب دهم ذی حجّه بین الطّلوعین از ارکان حج می باشد، مستحبّات و ادعیه مربوط به مشعر قبلاً بیان شد.

مِنا

منا، سرزمینی است میان وادی مُحَسِّر و جمره عقبه که جزو حرم می باشد، و در فاصله کمی در جانب شرقی بین مکّه و مشعرالحرام قرار دارد. از جمره عقبه که حدّ نهایی مکّه است تا وادی محسّر در طرف مُزدلفه، منا است، وطول آن حدود

«۳۶۰۰ متر» می باشد.

یکی از جهـاتی که این جـا را منـا گفته انـد آن است که جبرئیـل امین در این حصـار به حضـرت ابراهیم گفت از خـدا تمنّـا و درخواست کن.

مسجد خَیفْ

از مساجد بسیار باعظمت است و در منا قرار دارد.

رمی جمرات، قربانی، حلق یا تقصیـر وبیتوته شب یازدهم ودوازدهم، ودر بعض موارد شب سـیزدهم ذی حجه از اعمالی اسـت که باید در منا انجام شود. اعمال مستحبّ منا ومسجد خَیفْ قبلًا گذشت.

بخش چهارم: اماکن مقدّسه بین راه مکّه ومدینه

اماکن مقدّسه بین راه مکّه ومدینه

پایان بخش این قسمت یادی از اماکن ومَشاهد مقدّسه ای است که در مسیر راه مکّه ومدینه وجود دارد، مانند:

قبر عبدالله بن عبّاس در وادی طائف، قبر میمونه همسـر رسول اکرم صـلی الله علیه وآله در سَـرَف واقع در دو فرسـخی مکه، قبر حوّا در جـدّه، وآمنه در اَبواء، مسـجد غـدیر خم در نزدیکی جُحفه با فاصـله سه میل یا دو میل از جُحفه، و قبور شـهدا بـدر در بـدر، ومـدفن عبـدالله بن الحارث بن عبدالمطلب که در مراجعه از جنگ بدر در اثر زخم های زیادی شـهید شد، و در «رَوحاء» ۱۷ کیلومتری مدینه به خاک سپرده شد.

مناسب است در خاتمه کتاب درباره برخی از آنها بطور خلاصه مطالبی را یادآور شویم:

مسجد غدیر خم:

غدیر خم در سه میلی جُحفه و به روایت دیگر در دو میلی آن واقع شده است.

مرحوم شیخ صدوق در «فقیه» از امام صادق علیه السلام روایت کرده که نماز در مسجد غدیر خم مستحبّ است.

اَبواء

اَبواء، نـام قریه ای است در سـیزده میلی میقـات جُحفه، که مادر رسول خـدا جناب آمنه بنت وهب پس از زیارت قبر همسـرش عبدالله در مدینه، ومراجعت به سوی مکه در آن قریه مریض شد واز دنیا رفت، و در آن محل به خاک سپرده شد.

زیارت آمنه بنت وهب مادر گرامی حضرت رسول صلی الله علیه وآله

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الطّاهِرَهُ الْمُطَهَّرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ خَصَّهَا اللهُ بِأَعْلَی الشَّرَفِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ سَطَعَ مِنْ جَبِینِها نُورُ

سَیِّدِ الْاَنْبیاءِ، فَأَضاءَتْ بِهِ الْاَرْضُ وَالسَّماءُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ نَزَلَتْ لِاَجْلِهَا الْمَلائِکَهُ، وَضُرِبَتْ لَها حُجُبُ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ نَزَلَتْ لِخِدْمَتِهَا الْحُورُ الْعِینُ، وَسَقَیْنَها مِنْ شَرابِ الْجَنَّهِ، وَبَشَّرْنَها بِوِلادَهِ خَیْرِ الْاَنْبیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ حَبیبِ اللهِ، فَهَنِیئاً لَکِ بِما آتاکِ اللهُ مِنْ فَضْلٍ، وَالسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

بَدر

در رمضان سال دوّم هجری، جنگ بدر کبری در آنجا به وقوع پیوست که در جریان آن چهارده تن از اصحاب

آن حضرت به شهادت رسیدند، در زیارت آن شهدا می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الْاِیمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ قَدِ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَنَصَرْتُمْ لِدِینِ اللهِ وَسُنَّهِ رَسُولِهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الْاِسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ، وَعَرَّفَنا فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللهَ، وَأَنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، اَلَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَهُ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ

وَ بَرَکاتُهُ».

ربذه

«ربذه» در فاصله حدود ۲۰۰ کیلومتری شـمال شرقی مدینه در کوه های حجاز غربی، بر خط طولی ۴۱-۱۸ و خط عرضی ۲۴-۴۰ قراردارد. نزدیـک ترین راه برای رسیدن به آن، از راه قصیم به مـدینه است که حـدود ۷۰ کیلومتر از مـدینه فاصله دارد. (میقات حـج، ش۴۸، ربـذه کجـاست؟ سـید علی قاضـی عسـکر)جناب ابوذر غفاری و جمعی از صـحابه در آن جا مـدفون می باشند.ومستحبّ است ابوذر را به این عبارات زیارت کنید:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبا ذَرٍّ الْغِفارِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ قالَ فِی حَقِّهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ: ما أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ وَلا أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ عَلی ذِی لَهْجَه أَصْدَقَ مِنْ أَبِی ذَرّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ نَطَقَ بِالْحَقِّ، وَلَمْ یَخَفْ فِی اللهِ لَوْمَهَ لائِم، وَلا ظُلْمَ ظالِم، أَتَیْتُکَ زائِراً شاکِراً لِبَلائِکَ فِی الْإِسْلام، فَأَسْأَلُ اللهَ الَّذِی خَصَّکَ بِصِدْقِ اللَّهْجَهِ وَالْخُشُونَهِ فی ذاتِ اللهِ وَمُتابَعَهِ الْخَیِّرِینَ الْفاضِلِینَ أَنْ یُحْیِیَنِی حَیاتَکَ، وَیُمِیتَنِی مَماتَکَ، وَیَحْشُرَنِی مَحْشَرَکَ، عَلی إِنْکارِ ما أَنْکَرْتَ، وَمُنابَذَهِ مَنْ نابَذْتَ، جَمَعَ اللهُ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ وَبَیْنَ رَسُولِهِ وَآلِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ فِی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ، وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

اعمال و ادعیه مدینه منوره

آداب سفر

آداب و ادعیه سفر

مرکز تحقیقات حج

آداب و ادعیه سفر بسیار است، و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ وصیّت: مستحب است انسان قبل از شروع به سفر وصیّت کند، خصوصاً نسبت به حقوق واجبه و ادای دُیون. در روایات اهل بیت(علیهم السلام) نیز درباره وصیّت کردن به ویژه برای کسی که قصد سفر دارد، تأکید زیادی شده است.

۲ آگاه نمودن برادران دینی وآشنایان: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده

که فرمودند: از حقوق مسلمان بر برادر دینی خود، یکی این است که هرگاه خواست سفر کند آنان را مطّلع سازد، و او بر برادران ایمانی حق دارد که پس از مراجعت به دیدارش بیایند.

۳ دعای سفر: مجلسی در تحفه الزائر می فرماید: مستحب است که پیش از مسافرت غسل کند، و بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ وَعَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ وَالصّادِقِینَ عَنِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِی وَنَوِّرْ بِهِ قَبْرِی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَآفه وَعاهَه وَسُوء مِمّا أَخافُ وَأَحْذَرُ، وَطَهِّرْ قَلْبِیوَجوارِحِی وَعِظامِی وَدَمِی وَشَعْرِی وَبَشَرِی وَمُخِّی وَعَصَبِی وَما أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی شاهِداً یَوْمَ حاجَتِی وَفَقْرِی وَفاقَتِی إِلَیْکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ، " إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ "».

۴ خانواده خود را جمع کند و دو رکعت (و بنابر قولی چهار رکعت) نماز بگزارد، در رکعت اوّل حمد و سوره توحید و در رکعت دوّم حمد و سوره قدر را بخواند، و بعد از نماز تسبیحات حضرت زهراء(علیها السلام) را بگوید و از خداوند طلب خیر کند به این کیفیت که بگوید: «أَسْتَخِیرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خِیَرَهً فِی عافِیَه»، و آیه الکرسی را بخواند، و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و صلوات و تحیّات بر حضرت رسول و آل او بفرستد، و بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ نَفْسِی وَأَهْلِی وَمالِی وَوُلْدِی وَمَنْ کانَ مِنِّی بِسَبِیلِ الْإِیمانِ الشّاهِدَ مِنْهُمْ وَالْغائِبَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنا بِحِفْظِ الْإِیمانِ وَاحْفَظْ عَلَیْنا. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَلا تَسْلُبْنا فَضْلَکَ إِنّا إِلَیْکَ راغِبُونَ. اَللّهُمَّ إِنّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی

الْاهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ هذَا التَّوَجُّهَ طَلَباً لِمَرْضاتِکَ وَتَقَرُّباًإِلَیْکَ،اَللّهُمَّ فَبَلِّغْنِی ما أُؤَمِّلُهُ وَأَرْجُوهُ فِیکَ وَفِی أَوْلِیائِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و اگر خواست بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی خَرَجْتُ فِی وَجْهِی هذا بِلا ثِقَه مِنِّی لِغَیْرِکَ، وَلا رَجاء یَأْوِی بِی إِلاّ إِلَیْکَ، وَلا قُوَّه اَتَّکِلُ عَلَیْها، وَلا حِیلَه اَلْجَأُ إِلَیْها إِلاّ طَلَبَ رِضاکَ وَابْتِغاءَ رَحْمَتِکَ وَتَعَرُّضاً لِثَوابِکَ وَسُکُوناً إِلی حُسْنِ عائِدَتِکَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِما سَبَقَ لِی فِی عِلْمِکَ فِی وَجْهِی مِمّا أُحِبُّ وَأَکْرَهُ. اَللّهُمَّ فَاصْرِفْ عَنِّی مَقادِیرَ کُلِّ بَلاء وَمَقْضِیَّ کُلِّ لأْواء، وَابْسُطْ عَلَیَّ کَنَفاً مِنْ رَحْمَتِکَ وَلُطْفًا مِنْ عَفْوِکَ وَحِرْزاً مِنْ حِفْظِکَ وَسَعَهً مِنْ رِزْقِکَ وَتَماماً مِنْ نِعْمَتِکَ وَجِماعاً مِنْ مُعافاتِکَ، وَوَفِّقْ لِی یارَبِّ فِیهِ جَمِیعَ قَضائِکَ عَلی مُوافَقَهِ هَوایَ وَحَقِیقَهِ أَمَلِی، وَادْفَعْ عَنِّی ما أَحْذَرُ وَما لا أَحْذَرُ عَلی نَفْسِی مِمّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی، وَاجْعَلْ ذلِکَ خَیْراً لِی لِاخِرَتِی وَدُنْیایَ مَعَ ما أَسْأَلُکَ أَنْ تَخْلُفَنِی فِیمَنْ خَلَّفْتُ وَرائِی مِنْ وُلْدِی وَأَهْلِی وَمالِی وَإِخْوانِی وَجَمِیعِ حُزانَتِی بِأَفْضَلِ ما تَخْلُفُ فِیهِ غائِباً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی تَحْصِینِ کُلِّ عَوْرَه وَحِفْظِ کُلِّ مَضِیعَه وَتَمامِ کُلِّ نِعْمَه وَدِفاعِ کُلِّ سَیِّئَه وَکِفایَهِ کُلِّ مَحْذُور وَصَرْفِ کُلِّ مَکْرُوه وَکَمالِ ما تَجْمَعُ لِی بِهِ الرِّضا وَالسُّرُورَ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، ثُمَّ ارْزُقْنِی ذِکْرَکَ وَشُکْرَکَ وَطاعَتَکَ وَعِبادَتَکَ حَتّی تَرْضی وَبَعْدَ الرِّضا. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ دِینِی وَنَفْسِی وَمالِی وَأَهْلِی وَذُرِّیَّتِی وَجَمِیعَ إِخْوانِی. اَللّهُمَّ احْفَظِ الشّاهِدَ مِنّا وَالْغائِبَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنا وَاحْفَظْ عَلَیْنا. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی جِوارِکَ وَلا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَه وَعافِیَه وَفَضْل».

۵ روایت شده که مسافر پیش از سفر، سوره حمد و " قُل أَعوذُ بِرَبِّ النّاس " و " قُل أَعوذُ بِرَبِّ الفَلَق " و آیهٔ

الکَرسی و سوره " إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهِ القَدْرِ " و آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره آل عمران را که از این قرار است بخواند:

" إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لَایات لِأُولِی الْأَلْبابِ * الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ * رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَما لِلظّالِمِینَ مِنْ أَنْصار * رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الأَبْرارِ * رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلاتُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّکَ لاتُخْلِفُ الْمِیعاد ".

سپس بگوید:

«اَللّهُمَّ بِکَ یَصُولُ الصّائِلُ وَبِقُدْرَتِکَ یَطُولُ الطّائِلُ وَلا حَوْلَ لِکُلِّ ذِی حَوْل إِلاّ بِکَ وَلاقُوَّهَ یَمْتَلِدُها ذُو قُوَّه إِلاّ مِنْکَ، أَسْأَلُکَ بِصَفْوَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ مُحَمَّد نَبِیِّکَ وَعِتْرَتِهِ وَسُلالَتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلامُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَعَلَیْهِمْ، وَاکْفِنِی شَرَّ هذَا الْیَوْمِ وَضُرَّهُ، وَارْزُقْنِی خَیْرَهُ وَیُمْنَهُ، وَاقْضِ لِی فِی مُتَصَرِّفاتِی بِحُسْنِ الْعاقِبَهِ وَبُلُوغِ الْمَحَبَّهِ وَالظَّفَرِ بِالأُمْنِیَّهِ وَکِفایَهِ الطّاغِیَهِ الْغَوِیَّهِ وَکُلِّ ذِی قُدْرَه لِی عَلی اَذِیَّه، حَتّی اَکُونَ فِی جُنَّه وَعِصْمَه مِنْ کُلِّ بَلاء وَنِقْمَه، وَأَبْدِلْنِی فِیهِ مِنَ الْمَخاوِفِ أَمْناً وَمِنَ الْعَوائِقِ فِیهِ یُسْراً، حَتّی لایَصُدَّنِی صادٌّ عَنِ الْمُرادِ وَلایَحُلَّ بِی طارِقٌ مِنْ اَذَی الْعِبادِ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ، وَالأُمُورُ إِلَیْکَ تَصِیرُ، یامَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَالسَّمِیعُ الْبَصِیرُ».

۶ سپس با خانواده وداع کند، و بر درِ خانه بایستد، و تسبیح حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را بگوید، وسوره حمد و آیه الکرسی را از جلو و از طرف راست و چپ بخواند، و بگوید:

«اَللّهُمَّ إِلَیْکَوَجَّهْتُ وَجْهِی وَعَلَیْکَ خَلَّفْتُ أَهْلِی وَمالِی وَما خَوَّلْتَنِی

وَقَدْ وَثِقْتُ بِكَ، فَلا تُخَيِّبْنِي يا مَنْ لايُخَيِّبُ مَنْ أَرادَهُ وَلا يُضَيِّعُ مَنْ حَفِظَهُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وآلِهِ وَاحْفَظْنِي فِيما غِبْتُ عَنْهُ وَلاتَكِلْنِي إِلى نَفْسِي يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْنِي ما تَوَجَّهْتُ لَهُ وَسَبِّبْ لِيَ الْمُرادَ وَسَخِّرْ لِي عِبادَكَ وَبِلادَكَ وَارْزُقْنِي زِيارَةَ نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ أَمِيرالْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَجَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلامُ، وَمُدَّنِي مِنْكَ بِالْمَعُونَةِ فِي جَمِيعِ أَحْوالِي، وَلاتَكِلْنِي إِلى نَفْسِي وَلا إِلى غَيْرِي فَأَكِلَّ وَأَعْطَبَ، وَزَوِّدْنِي التَّقْوى، وَاغْفِرْلِي فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولى. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِي أَوْجَهَ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْكَ».

و باز می گویی:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ وَاسْتَعَنْتُ بِاللهِ وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَى اللهِ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللهِ رَهْبَةً مِنَ اللهِ وَرَغْبَةً إِلَى اللهِ وَلامَلْجَأَ وَلامَنْجا وَلا مَفَرَّ مِنَ اللهِ إِلاّ إِلَى اللهِ، رَبِّ آمَنْتُ بِكِتابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ لأَنَّهُ لايَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلهِي إِلاّ أَنْتَ، وَلا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلاّ أَنْتَ، عَزَّ جارُكَ وَجَلَّ ثَناؤُكَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْماؤُكَ وَعَظُمَتْ آلاؤُكَ وَلا إِلهَ غَيْرُكَ».

روایت شده: «هر کس هنگام صبح این دعا را بخواند و از خانه بیرون رود، تا شام بلایی به او نرسد تا به خانه برگردد، و اگر شام شود و این دعا را بخواند، بلایی به او نرسد تا صبح به منزل خود بازگردد.»(بحار، ج۷۶، ص۲۴۱)

۷ پس از آن سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» را یازده مرتبه، و سوره «إِنّا أَنْزَلْناهُ» و «آیه الکرسی» و سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را بخواند، و بعد دست بر بدن خود بکشد، و در لحظه سوار شدن به وسیله نقلیه بگوید: " سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لنا هذا وَما كُنّا لَهُ مُقْرِنِينَ " (زخرف: ۱۳)، پس هفت مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ

وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ».

۸ قبل از مسافرت صدقه دهد به هرچه ممکن باشد. «روایت شده: مردی از اصحاب امام باقر علیه السلام هنگامی که اراده سفر کرد، خدمت آن حضرت آمد تا خدا حافظی کند، حضرت به او فرمود: پدرم علیّ بن الحسین علیهما السلام هرگاه آهنگ سفر می کرد، سلامتی خود را با صدقه دادن از خداوند می خرید، و چون از سفر به سلامت مراجعت می کرد، خدا را شکر کرده و صدقه می داد.(بحار، ج۷۶، ص ۲۳۱ ؛ ج۹، ص۲۳۳)»

بعد از دادن صدقه بگوید:

«اَللّهُمَّ اِنِّی اشْتَرَیْتُ بِهذِهِ الصَّدَقَهِ سَلامَتِی وَسَلامَهَ سَفَرِی وَما مَعِی، فَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ ما مَعِی وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ ما مَعِی بِبَلاغِکَ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ».

پس بگوید:

«لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ، لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الاَْرَضِینَ السَّبْعِ وَما فِیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ. اَللّهُمَّ کُنْ لِی جاراً مِنْ کُلِّ جَبّار عَنِید وَمِنْ کُلِّ شَیْطان مَرِید، بِسْمِ اللّهِ دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللّهِ خَرَجْتُ. اَللّهُمَّ اِنِّی اُقَدِّمُ بَیْنَ یَدَیْ نِسْیانِی وَعَجَلَتِی بِسْمِ اللّهِ وَما شاءَ اللّهُ فِی سَفَرِی هذا ذَکَرْتُهُ اَمْ نَسِیْتُهُ. اَللّهُمَّ اَنْتَ الْمُسْتَعانُ عَلَی الاُْمُورِ کُلِّها وَاَنْتَ الصّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَالْخَلِیفَهُ فِی الاَْهْلِ. اَللّهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنا سَفَرَنا وَاطْوِ لَنَاالاَْرْضَ وَسَیِّرْنا فِیها بِطاعَتِکَ وَطاعَهِ رَسُولِکَ. اَللّهُمَّ اَصْلِحْ لَنا ظَهْرَنا وَبارِکْ لَنا فِیما رَزَقْتَنا وَقِنا عَذابَ النّارِ. اَللّهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الاَْهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ. اَللّهُمَّ اَنْتَ عَضُدِی وَناصِرِی. اَللّهُمَّ اقْطَعْ عَنِّی بُعْدَهُ وَمَشَقَّتَهُ وَاصْحَبْنِی فِیهِ وَاخْلُفْنِی فِی اَهْلِی بِخَیْر وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّهَ اِلاّ بِاللّهِ

الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

و هنگامی که سوار بر وسیله نقلیه شد، بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِلْإِسْلامِ وَمَنَّ عَلَیْنا بِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، " سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَما کُنّا لَهُ

مُقْرِنِینَ وَإِنّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ "، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْحامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعانُ عَلَی الْأَمْرِ، اَللّهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغاً یَبْلُغُ إِلی خَیْرِ بَلاغ وَیَبْلُغُ إِلی مَغْفِرَتِکَ وَرِضْوانِکَ. اَللّهُمَّ لا طَیْرَ إِلاّ طَیْرُکَ وَلا خَیْرَ إِلاّ خَیْرُکَ وَلاحافِظَ غَیْرُکَ».

۹ ازامام صادق علیه السلام منقول است کسی که در سفر هر شب آیه الکرسی را بخواند، خود و آنچه با اوست سالم بماند. (مکارم الاخلاق، ص۲۶۶ ؛ بحار، ج۷۶، ص۲۵۲)

۱۰ در سفر این دعا را بخواند تا در امان پروردگار باشد:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَی اللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ. اَللّهُمَّ إِلَیْکَ أَسْلَمْتُ نَفْسِی، وَإِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَجْهِی، وَإِلَیْکَ فَوَّضْتُ أَمْرِی، فَاحْفَظْنِی بِحِفْظِ الْإِیمانِ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَمِنْ خَلْفِی وَعَنْ یَمِینِی وَعَنْ شِمالِی وَمِنْ فَوقِی وَمِنْ تَحْتِی وَادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ، فَإِنَّهُ لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

۱۱ بر زائران محترم سزاوار است بیش از دیگران

به اخلاص در اعمال و مراقبت از حدود الهی اهتمام

داشته باشند، زیرا گذشته از اینکه به مهمانی پروردگار می روند، و مهمان باید رضایت صاحب خانه را فراهم

آورد، طبق حدیث شریف: «کُونُوا لَنا زَیْناً وَلا تَکُونُوا عَلَیْنا شَیْناً»، (وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۸) باید آیینه تمام نمای اسلام ناب محمّدی باشند، و لازم است مراقب اعمال خود بوده، و به نمازهای واجب در اوّل وقت اهتمام بیشتری دهند، در جماعات برادران اهل سنّت شرکت کنند، تا از ثواب جماعت بهره مند شوند، و خدای نخواسته نباید بعضی افراد ناآگاه کاری کنند که در شأن

یک زائر ایرانی نبوده و موجب نفرت دیگران گردد، و در نتیجه اعمال صالحه سایرین را هم تحت الشّعاع قرار دهد. خداوند به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم به وظایف دینی خود عمل نماییم و آنگونه باشیم که خداوند فرموده است.

۱۲ در سفر تأکید شده که مسافر بعد از هر نماز، سی مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ».

۱۳ اخلاق حسنه و کمک به یکدیگر: در سفر لازم است به همراهان کمک کرده، و در انجام کارها پیشقدم بوده، و از برآوردن احتیاجات دیگران روگردان نباشد، تا خداوند متعال او را از گرفتاری های دنیا و آخرت نجات دهد، در حدیث آمده است: در سفر، بدترین افراد آن کسی است که بتواند به دیگران کمک نماید ولی کوتاهی کند و منتظر کمک دیگران باشد. هم چنین اکیداً سفارش شده که با دوستان و همراهان، با اخلاق خوب وخوش، برخورد نموده و به آنان کمک نماییم، وبه ویژه در مشکلات و سختی ها صبور و بردبار باشیم.

فصل اوّل: ادعیه و زیارات

ادعیه و زیارات مشترکه

تعقیبات مشترکه نمازهای روزانه»:

از مصباح شیخ طوسی(رحمه الله) و غیره نقل شده هرگاه سلام نماز را دادی، سه مرتبه اَللهُ أَكْبَر بگو، و در هر یک دست ها را تا محاذی گوش ها بلند کن و سپس بگو:

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ إِلهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَلا نَعْبُدُ إِلاّ إِيّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، رَبُّنا وَرَبُّ آباءِنَا الْأَوَّلِينَ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَأَعَزَّ جُنْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي،

وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ».

پس بگو:

«أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ وَاَتُوبُ إِلَیْهِ».

آنگاه بگو:

«اَللّهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ، وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ، وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ، وَأَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکاتِکَ، سُبْحانَکَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اِغْفِرْ لِی ذُنُوبِی کُلَّها جَمِیعاً، فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ کُلَّها جَمِیعاً إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْر أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ شَرّ أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ عافِیَتَکَ فِی أُمُورِی کُلِّها، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیا وَعَذابِ الاْخِرَهِ، وَأَعُوذُ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَعِزَّتِکَ الَّتِی لا تُرامُ وَقُدْرَتِکَ الَّتِی لا یَمْتَنِعُ مِنْها شَیْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ وَمِنْ شَرِّ الاَْوْجاعِ کُلِّها وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّه أَنْتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها، إِنَّ رَبِّی عَلی صِراط مُسْتَقِیم، وَلاحَوْلَ وَلا قُوَّهَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ، تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیراً».

پس تسبیح حضرت زهرا(علیها السلام) را می گویی، و پیش از آنکه از جای خود حرکت کنی ده مرتبه بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، إِلهاً واحِداً أَحَداً

فَرْداً صَمَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَهً وَلا وَلَداً».

و برای این تهلیل، به خصوص در تعقیب نماز صبح و شام و هنگام طلوع و غروب آفتاب، فضیلت بسیار وارد شده است، پس می گویی:

«سُبْحانَ اللهِ کُلَّما سَبَّحَ اللهَ شَیْءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُسَبَّحَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ کُلَّما حَمِدَ اللهَ شَیْءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُحْمَدَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ،

وَلا إلهَ إلاّ اللهُ کُلَّما هَلَّلَ اللهَ شَیْءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُهَلَّلَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَم وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَاللهُ أَکْبَرُ کُلَّما کَبَّرَ اللهَ شَیْءٌ وَکَما یُحِبُّ اللهُ أَنْ یُکَبَّرَ وَکَما هُوَ أَهْلُهُ وَکَما یَنْبَغِی لِکَرَم وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إلهَ إلاَّ اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ عَلی کُلِّ نِعْمَه أَنْعَمَ بِها عَلَیَّ وَعَلی کُلِّ أَحَد مِنْ خَلْقِهِ مِمَّنْ کانَ أَوْ یَکُونُ إلی یَوْم الْقِیامهِ. اَللّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِ ما أَرْجُو وَخَیْرِ ما لا أَرْجُو، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ ما أَحْذَرُ وَمِنْ شَرِّ ما لا أَحْذَرُ».

پس می خوانی سوره حمد و آیه الکرسی " وَشَهِدَ اللهُ {وآیه " قُلِ اللّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ " و آیه سخره (و آن سه آیه است از سوره اعراف که اوّل آن " إنَّ رَبَّکُمُ اللهُ " و آخر آن " مِنَ الْمُحْسِنِینَ " است، پس سه مرتبه می گویی:

سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین ".

سپس سه مرتبه می گویی:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ

لا أَحْتَسِبُ».

واین دعایی است که جبرئیل تعلیم حضرت یوسف) علیه السلام) کرد هنگامی که در زندان بود، پس محاسن خود را به دست گیر، و کف دست چپ را به آسمان گرفته، هفت مرتبه بگو:

«یا رَبَّ مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّد».

به همان حال سه مرتبه بگو:

«یا ذَا الْجَلالِ وَالاِْکْرامِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِی وَأَجِرْنِی مِنَ النّارِ».

پس می خوانی دوازده مرتبه " قُلْ هُوَ

اللهُ أَحَدٌ " را و می گویی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَکْنُونِ الْمَخْزُونِ الطّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبارَکِ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ وَسُلْطانِکَ الْقَدِیمِ، یا واهِبَ الْعَطایا وَیا مُطْلِقَ الْاُسارى وَیا فَکّاکَ الرِّقابِ مِنَ النّارِ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَنْ تُخْرِجَنِی مِنَ الدُّنْیا سالِماً وَتُدْخِلَنِی الْجَنَّهَ آمِناً، وَأَنْ تَجْعَلَ دُعائِی اَوَّلَهُ فَلاحاً وَأَوْسَطَهُ نَجاحاً وَآخِرَهُ صَلاحاً، إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُیُوبِ».

و در صحیفه علویّه است که در تعقیب هر فریضه بخوان:

«یا مَنْ لا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْع، یا مَنْ لا یُغَلِّطُهُ السّائِلُونَ یا مَنْ لا یُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحِّینَ، أَذِقْنِی بَرْدَ عَفْوِکَ وَحَلاوَهَ رَحْمَتِکَ وَمَغْفِرَتِکَ».

و نیز می گویی:

«إِلهِی هذِهِ صَلاتِی صَلَّیْتُها لا لِحاجَه مِنْکَ إِلَیْها وَلا رَغْبَه مِنْکَ فِیها إِلاّ تَعْظِیماً وَطاعَهً وَإِجابَهً لَکَ إِلى ما أَمَرْتَنِی بِهِ، إِنْ کانَ فِیهاخَلَلٌ أَوْ نَقْصٌ مِنْ رُکُوعِها أَوْ سُجُودِها فَلا تُؤاخِذْنِی وَتَفَضَّلْ عَلَیَّ بِالْقَبُولِ وَالْغُفْرانِ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و نیز بعد از هر نماز این دعا را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تقویت حافظه تعلیم امیرالمؤمنین علیه السلام نمود، می خوانی:

«سُبْحانَ مَنْ لا یَعْتَدِی عَلى أَهْلِ مَمْلَکَتِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا یَأْخُذُ أَهْلَ الْاَرْضِ بِأَلْوانِ الْعَذابِ، سُبْحانَ الرَّؤُوفِ الرَّحِیمِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْ لِی فِی قَلْبِی نُوراً وَبَصَراً وَفَهْماً وَعِلْماً، إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

و در البلد الأمین است که سه مرتبه بعد از هر نماز بگو:

«اُعِیذُ نَفْسِی وَدِینِی وَأَهْلِی وَمالِی وَوُلْدِی وإِخْوانِی فِی دِینِی وَما رَزَقَنِی رَبِّی وَخَواتِیم عَمَلِی وَمَنْ یَعْنِینِی أَمْرُهُ بِاللهِ الْواحِدِ الْاَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی " لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ "، وَ " بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غاسِق إِذا وَقَبَ وَمِنْ

شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ "، وَ " بِرَبِّ النّاسِ مَلِکِ النّاسِ إِلهِ النّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ الَّذی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنّاسِ "».

و از شیخ شهید نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآلهفرموده: هر کس بخواهد خدا او را در قیامت بر اعمال بدش مطّلع نگرداند و دیوان گناهانش نگشاید، بعد از هر نماز این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَکَ أَرْجی مِنْ عَمَلِی، وَإِنَّ رَحْمَتَکَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ کانَ ذَنْبِی عِنْدَکَ عَظِیماً فَعَفْوُکَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ لَمْ اَکُنْ أَهْلاً تَرْحَمَنِی فَرَحْمَتُکَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَنِی وَتَسَعَنِی،لاَِنَّها وَسِعَتْ کُلَّ شَیء بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و از ابن بابویه(رحمه الله) نقل شده است که فرموده: چون از تسبیح حضرت فاطمه(علیها السلام) فارغ شوی، بگو:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ، وَمِنْکَ السَّلامُ، وَلَکَ السَّلامُ، وَإِلَیْکَ یَعُودُ السَّلامُ، " سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَی الاَْئِمَّهِ الْهادِینَ الْمَهْدِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیّ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدالصّادِقِ،اَلسَّلامُ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَر الْکاظِمِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ الْجَوادِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد الْهادِی، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ الزَّکِیِّ الْعَسْکَرِیِّ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْقائِمِ الْمَهْدِیّ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ».

پس هر حاجت که داری

از خدا بخواه. شیخ کفعمی فرموده: بعد از هر نماز می گویی:

«رَضیتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِالْاِسْلامِ دیناً، وَبِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَبِیّاً وَبِعَلِیّ إماماً وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعِلِیّ وَمُحَمَّد وَجَعْفَر وَمُوسی وَعَلِیّ وَمُحَمَّدوَعَلِیّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّد الْخَلَفِ الصّالِحِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ أَئِمَّهً وَسادَهً وَقادَهً، بِهِمْ أَتَوَلّی وَمِنْ أَعْدائِهِمْ أَتَبَرَّأُ».

پس سه مرتبه بگو:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعافِیَهَ وَالْمُعافاهَ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ».

دعای کمیل

این دعا از دعاهای معروفی است که حضرت علی علیه السلام آن را به «کمیل بن زیاد» که از اصحاب خاصّ وی بود تعلیم داد. نیایشی عاشقانه و عارفانه است که بنده ای به درگاه خدای غفّار انجام می دهد، و از پروردگار، رحمت و بخشایش می طلبد.

علامه مجلسی(رحمه الله) آن را از بهترین دعاها شمرده است.

این دعا در شب های نیمه شعبان و در هر شب جمعه خوانده می شود، و برای ایمنی از گزند دشمنان و افزایش روزی و آمرزش گناهان مفید است.

دعای ندبه

این دعای شریف، از معروف ترین دعاهای معتبر شیعه است، و مضامین بلند و مفاهیم والایی دارد، و نجوایی است که یک مسلمان منتظر، به یاد آن امام غایب از نظر، به درگاه خداوندی عرضه می کند. مروری بر اعتقادات و باورهای شیعه نسبت به فضایل اهل بیت ونوید آمدن حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف و اصلاح جهان و گسترش عدل در سایه حکومت جهانی آن دادگستر موعود است، و مستحب است که در چهار عید، یعنی روز های عید فطر، قربان، غدیر، و جمعه خوانده شود.

شیخ بزرگوار محمد بن مشهدی در کتاب «مزار» خود که از مدارک کتاب «بحار» علامه مجلسی است و سید بن طاوس در کتاب «مصباح الزائر» و میرداماد در کتاب «الأیام الأربعه» و دیگران روایت کرده اند که امام صادق علیه السلام دعای ندبه را در روز عید غدیر، فطر، قربان و جمعه قرائت می فرمود.

دعای سمات

دعای سمات که به دعای شبّور هم معروف است محتوایی اعتقادی و تاریخی دارد، و با اشاره به نامهای پروردگار و شگفتی های خلقت خدا و قدرت بی نظیر او که در بعثت پیامبران و معجزه ها آشکار می شد، و با یادی از حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت اسحاق، و حضرت محمّد صلی الله علیه وآله، و حوادث مربوط به پیامبران الهی، خداوند را

به همه مقدّسات سوگند می دهد، و مغفرت و رحمت او را می طلبد.

این دعا در «مصباح» شیخ طوسی و «جمال الأسبوع» سیّد ابن طاووس وکتاب های کفعمی از«محمّدبن عثمان عمری» که یکی از نوّاب چهارگانه حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف بود از

امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده، و مستحب است این دعا را در ساعات آخر روز جمعه بخوانند. بیشتر علمای گذشته بر خواندن این دعا مواظبت می کردند.

دعای توسّل

حاجتها را باید از خداوند خواست، امّا برای برآورده شدن آنها باید کسانی را که مقرّب درگاه خدایند، وسیله قرار داد، و خدا را به حق و مقام و منزلت آنان قسم داد، و آنان را شفیع ساخت. این کار «توسّل» نام دارد. مرحوم علامه مجلسی نقل می فرماید: دعای توسل را محمّد بن بابویه از معصوم علیه السلام روایت کرده و گفته است: در هیچ امری این دعا را نخواندم، مگر آن که به زودی اثر اجابت آن را یافتم.

دعای رفع گرفتاری

مرحوم شیخ کفعمی در بلدالأمین دعایی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر ملهوف و مکروب و محزون و گرفتار و ترسانی آنرا بخواند، حقّ تعالی او را فرج کرامت فرماید، و آن دعا این است:

«یا عِمادَ مَنْ لاعِمادَ لَهُ، وَیا ذُخْرَ مَنْ لاذُخْرَ لَهُ، وَیا سَنَدَ مَنْ لا سَنَدَ لَهُ، وَیا حِرْزَ مَنْ لا حِرْزَ لَهُ، وَیا غِیاثَ مَنْ لاغِیاثَ لَهُ، وَیا کَنْزَ مَنْ لا کَنْزَ لَهُ، وَیا عِزَّ مَنْ لا عِزَّ لَهُ، یا کَریمَ الْعَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجاوُزِ، یا عَوْنَ الضُّعَفاءِ، یا کَنْزَ الْفُقَراءِ، یا عَظِیمَ الرَّجاءِ، یا مُنْقِذَ الْغَرْقی، یا مُنْجِیَ الْهَلْکی، یا مُحْسِنُ یا مُجْمِلُ یا مُنْعِمُ یا مُفْضِلُ، أَنْتَ الَّذِی سَجَدَ لَکَ سَوادُ اللَّیْلِ وَنُورُ النَّهارِ وَضَوْءُ الْقَمَرِ وَشُعاعُ الشَّمْسِ وَحَفِیفُ الشَّجَرِ وَدَوِیُّ الْماءِ، یا اَللّهُ یا اَللّهُ یا اَللّهُ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لاشَرِیکَ لَکَ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَافْعَلْ بِنا ما أَنْتَ أَهْلُهُ».

پس هر چه حاجت داری طلب کن.

دعای فَرَج

مرحوم کفعمی در کتاب «مصباح» دعایی نقل کرده و فرموده است: این دعا را امام هادی علیه السلام به «یَسَع بن حمزه قمی» تعلیم داد، و فرمود که آل محمّد صلی الله علیه وآله هنگام پیش آمدن بلاها و مواجهه با دشمنان و خوف از خطر و فقر این دعا را می خوانند، و برای ایمنی مفید می باشد. و این دعا، از دعاهای صحیفه سجّادیه است:

«یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ الْمَکارِهِ، وَیا مَنْ یُفْثَأُ بِهِ حَدُّ الشَّدائِدِ، وَیا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلی رَوْحِ الْفَرَجِ، ذَلَّتْ لِقُدْرَتِکَ الصِّعابُ، وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِکَ الْأَسْبابُ، وَجَری بِقُدْرَتِکَ الْقَضاءُ،وَمَضَتْ عَلی إِرادَتِکَ الْأَشْیاءُ، فَهِیَ بِمَشِیَّتِکَ دُونَ

قَوْلِکَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَبِإِرادَتِکَ دُونَ نَهْيِکَ مُنْزَجِرَةٌ، أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهِمّاتِ، وَأَنْتَ الْمَفْزَعُ فِی الْمُلِمّاتِ، لا يَنْدَفِعُ مِنْها إِلاّ ما دَفَعْتَ، وَلا يَنْكَشِفُ مِنْها إِلاّ ما كَشَفْتَ، وَقَدْ نَزَلَ بِی يا رَبِّ ما قَدْ تَكَأَّدَنِی ثِقْلُهُ، وَأَلَمَّ بِی ما قَدْ بَهَظَنِی حَمْلُهُ، وَبِقُدْرَتِکَ أَوْرَدْتَهُ عَلَيَّ، وَبِسُلْطانِکَ وَجَّهْتَهُ إِلَيَّ، فَلا مُصْدِرَ لِما أَوْرَدْتَ، وَلا صارِفَ لِما وَجَّهْتَ، وَلا فاتِحَ لِما أَغْلَقْتَ، وَلا مُغْلِقَ لِما فَتَحْتَ، وَلا مُيَسِّرَ لِما عَسَّرْتَ، وَلا ناصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ، وَافْتَحْ لِی يا رَبِّ بابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِکَ، وَاكْسِرْ عَنِّی سُلْطانَ الْهَمِّ بِحَوْلِکَ، وأَنِلْنِی حُسْنَ النَّظَرِ فِيما شَكَوْتُ، وَأَذِقْنِی حَلاوَةَ الصُّنْعِ فِيما سَأَلْتُ، وَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَفَرَجاً هَنِيئاً، وَاجْعَلْ لِی مِنْ عِنْدِکَ مَخْرَجاً وَحِيّاً، وَلا تَشْغَلْنِی بِالاْهْتِمامِ عَنْ تَعاهُدِ فُرُوضِکَ وَاسْتِعْمالِ سُنَّتِکَ، فَقَدْ ضِقْتُ لِما نَزَلَ بِی يا رَبِّ ذَرْعاً، وَامْتَلأْتُ بِحَمْلِ ما حَدَثَ عَلَيَّ هَمّاً، وَأَنْتَ الْقادِرُ عَلى كَشْفِ ما مُنِيتُ بِهِ، وَدَفْعِ ما وَقَعْتُ فِيهِ، فَافْعَلْ بِی ذلِکَ وَإِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْکَ، يا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَذَا الْمَنِّ الْكَرِيمِ، فَأَنْتَ قادِرٌ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ».

دعای سريع الإجابه

مرحوم كفعمی در «مصباح» دعايی از حضرت امام موسی كاظم عليه السلام نقل كرده، و فرموده است: اين دعا منزلتی عظيم دارد، و زود به اجابت می رسد. متن دعا چنين است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَطَعْتُکَ فِی أَحَبِّ الأَشْياءِ إِلَيْکَ وَهُوَ التَّوْحِيدُ، وَلَمْ أَعْصِکَ فِی أَبْغَضِ الأَشْياءِ إِلَيْکَ وَهُوَ الْكُفْرُ، فَاغْفِرْ لِی ما بَيْنَهُما يا مَنْ إِلَيْهِ مَفَرِّی، آمِنِّی مِمّا فَزِعْتُ مِنْهُ إِلَيْکَ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الْكَثِيرَ مِنْ مَعاصِيکَ، وَاقْبَلْ مِنِّی الْيَسِيرَ مِنْ طاعَتِکَ، يا عُدَّتِی دُونَ الْعُدَدِ، ويا رَجائِی وَالْمُعْتَمَدَ، وَيا كَهْفِی وَالسَّنَدَ، وَيا واحِدُ يا أَحَدُ، يا قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ،

اَللّهُ الصَّمَدُ، لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنِ اصْطَفَیْتَهُمْ مِنْ خَلْقِکَ، وَلَمْ تَجْعَلْ فِی خَلْقِکَ مِثْلَهُمْ أَحَداً، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِالْوَحْدانِیَّهِ الْکُبْری، وَالْمُحَمَّدِیَّهِ الْبَیْضاءَ، وَالْعَلَوِیَّهِ الْعُلْیا، وَبِجَمِیعِ مَا احْتَجَجْتَ بِهِ عَلی عِبادِکَ، وَبِالاِْسْمِ الَّذِی حَجَبْتَهُ عَنْ خَلْقِکَ، فَلَمْ یَخْرُجْ مِنْکَ إِلاّ إِلَیْکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَمَخْرَجاً، وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ لا أَحْتَسِبُ، إِنَّکَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِساب».

دعای حضرت مهدی صلوات اللّه علیه

«اَللّهُمَّ ارْزُقْنا تَوْفِیقَ الطّاعَهِ، وَبُعْدَ الْمَعْصِیَهِ، وَصِدْقَ النِّیَّهِ، وَعِرْفانَ الْحُرْمَهِ، وَأَکْرِمْنا بِالْهُدی وَالاِْسْتِقامَهِ، وَسَدِّدْ أَلْسِنَتَنا بِالصَّوابِ وَالْحِکْمَهِ، وَامْلَأْ قُلُوبَنا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَهِ، وَطَهِّرْ بُطُونَنا مِنَ الْحَرامِ وَالشُّبْهَهِ، وَاکْفُفْ اَیْدِیَنا عَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَهِ، وَاغْضُضْ أَبْصارَنا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِیانَهِ، وَاسْدُدْ أَسْماعَنا عَنِ اللَّغْوِ وَالْغِیبَهِ، وَتَفَضَّلْ عَلی عُلَمائِنا بِالزُّهْدِ وَالنَّصِیحَهِ، وَعَلَی الْمُتَعَلِّمِینَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَهِ، وَعَلَی الْمُسْتَمِعِینَ بِالاِْتِّباعِ وَالْمَوْعِظَهِ، وَعَلی مَرْضَی الْمُسْلِمِینَ بِالشِّفاءِ وَالرّاحَهِ، وَعَلی مَوْتاهُمْ بِالرَّأْفَهِ وَالرَّحْمَهِ، وَعَلی مَشایِخِنا بِالْوَقارِ وَالسَّکِینَهِ، وَعَلَی الشَّبابِ بِالاِْنابَهِ وَالتَّوْبَهِ، وَعَلَی النِّساءِ بِالْحَیاءِ وَالْعِفَّهِ، وَعَلَی الاَْغْنِیاءِ بِالتَّواضُعِ وَالسَّعَهِ، وَعَلَی الْفُقَراءِ بِالصَّبْرِ وَالْقَناعَهِ، وَعَلَی الْغُزاهِ بِالنَّصْرِ وَالْغَلَبَهِ، وَعَلَی الأُسَراءِ بِالْخَلاصِ وَالرّاحَهِ، وَعَلَی الاُْمَراءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَهِ، وَعَلَی الرَّعِیَّهِ بِالاِْنْصافِ وَحُسْنِ السِّیرَهِ، وَبارِکْ لِلْحُجّاجِ وَالزُّوّارِ فِی الزّادِ وَالنَّفَقَهِ، وَاقْضِ ما أَوْجَبْتَ عَلَیْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَهِ، بِفَضْلِکَ وَرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

مناجات شعبانیّه

دعایی است سرشار از مضامین عرفانی و بلند، و این دعا از «ابن خالویه» روایت شده است. وی گفته است: این مناجات حضرت امیرالمؤمنین و دیگر امامان معصوم(علیهم السلام)بوده، و آنان بر خواندن این دعا در ماه شعبان مداومت می کردند. و بدین جهت بزرگان دین، مانند حضرت امام خمینی(قدس سره) به این مناجات علاقه خاصی داشتند.

خواندن این مناجات، با مفاهیم عالیه ای که دارد برای هر وقتی که انسان حضور قلب و توجّه داشته باشد مناسب است.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاسْمَعْ دُعائِی إِذا دَعَوْتُکَ وَاسْمَعْ نِدائِی إِذا نادَیْتُکَ، وَأَقْبِلْ عَلَیَّ إِذا ناجَیْتُکَ، فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ، وَوَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ،مُسْتَکِیناً [مِسْکِیناً] لَکَ مُتَضَرِّعاً إِلَیْکَ، راجِیاً لِمالَدَیْکَ ثَوابِی،وَتَعْلَمُ مافِی نَفْسِی،وَتَخْبُرُ حاجَتِی، وَتَعْرِفُ ضَمِیرِی، وَلا یَخْفی عَلَیْکَ أَمْرُ مُنْقَلَبِی وَمَثْوایَ، وَما أُرِیدُ أَنْ أُبْدِئَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِی وَأَتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِی، وَأَرْجُوهُ لِعاقِبَهِ أَمْرِی، وَقَدْ جَرَتْ مَقادِیرُکَ عَلَیَّ

ياسَيِّدِى فِيما يَكُونُ مِنِّى إِلى آخِرِ عُمُرِى مِنْ سَرِيرَتِى وَعَلانِيَتِى، وَبِيَدِكَ لا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيادَتِى وَنَقْصِى وَنَفْعِى وَضَرِّى، إِلهِى إِنْ حَرَمْتَنِى فَمَنْ ذَا الَّذِى يَرْزُقُنِى، وَإِنْ خَذَلْتَنِى فَمَنْ ذَا الَّذِى يَنْصُرُنِى، إِلهِى أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَحُلُولِ سَخَطِكَ، إِلهِى إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ، إِلهِى كَأَنِّى بِنَفْسِى واقِفَهٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقَدْ أَظَلَّها حُسْنُ تَوَكُّلِى عَلَيْكَ، فَفَعَلْتَ ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَغَمَّدْتَنِى بِعَفْوِكَ، إِلهِى إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلى مِنْكَ بِذلِكَ، وَإِنْ كانَ قَدْ دَنا اَجَلِى وَلَمْ يُدْنِنِى مِنْكَ عَمَلِى، فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِقْرارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِى، إِلهِى قَدْ جُرْتُ عَلى نَفْسِى فِى النَّظَرِ لَها، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَها، إِلهِى لَم يَزَلْ بِرُّكَ عَلَيَّ أَيّامَ حَياتِى، فَلا تَقْطَعْ بِرَّكَ عَنِّى فِى مَماتِى، إِلهِى كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِكَ لِى بَعْدَ مَماتِى، وَأَنْتَ لَمْ تُوَلِّنِى إِلَّا الْجَمِيلَ فِى حَياتِى، إِلهِى تَوَلَّ مِنْ أَمْرِى ما أَنْتَ أَهْلُهُ، وَعُدْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلى مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ، إِلهِى قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوباً فِى الدُّنْيا، وَأَنَا أَحْوَجُ إِلى سَتْرِها عَلَيَّ مِنْكَ فِى الْاُخْرى، إِلهِى قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْها لِاَحَدٍ مِنْ عِبادِكَ الصّالِحِينَ، فَلا تَفْضَحْنِى يَوْمَ الْقِيامَهِ عَلى رُؤُسِ الْاَشْهادِ، إِلهِى جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِى، وَعَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِى، إِلهِى فَسُرَّنِى بِلِقائِكَ يَوْمَ تَقْضِى فِيهِ بَيْنَ عِبادِكَ، إِلهِى اعْتِذارِى إِلَيْكَ اعْتِذارُ مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ، فَاقْبَلْ عُذْرِى يا أَكْرَمَ مَنِ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ، إِلهِى لا تَرُدَّ حاجَتِى وَلا تُخَيِّبْ طَمَعِى، وَلا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجائِى وَأَمَلِى، إِلهِى لَوْ أَرَدْتَ هَوانِى لَمْ تَهْدِنِى، وَلَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِى لَمْ تُعافِنِى، إِلهِى ما اَظُنُّكَ تَرُدُّنِى فِى حاجَه قَدْ أَفْنَيْتُ عُمُرِى فِى طَلَبِها مِنْكَ، إِلهِى فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَداً أَبَداً

دائِماً سَرْمَداً، يَزِيدُ وَلا يَبِيدُ كَما تُحِبُّ وَتَرْضى، إلهِى إنْ اَخَذْتَنِى بِجُرْمِى اَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ، وَإنْ اَخَذْتَنِى بِذُنُوبِى اَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ، وَإنْ أَدْخَلْتَنِى النّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَها أَنِّى أُحِبُّكَ، إلهِى إنْ كانَ صَغُرَ فِى جَنْبِ طاعَتِكَ عَمَلِى، فَقَدْ كَبُرَ فِى جَنْبِ رَجائِكَ أَمَلِى، إلهِى كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَيْبَهِ مَحْرُوماً، وَقَدْ كانَ حُسْنُ ظَنِّى بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِى بِالنَّجاهِ مَرْحُوماً، إلهِى وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِى فِى شِرَّهِ السَّهْوِ عَنْكَ، وَأَبْلَيْتُ شَبابِى فِى سَكْرَهِ التَّباعُدِ مِنْكَ، إلهِى فَلَمْ أَسْتَيْقِظْ أَيّامَ اغْتِرارِى بِكَ وَرُكُونِى إلى سَبِيلِ سَخَطِكَ، إلهِى وَأَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ قائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إلَيْكَ، إلهِى أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إلَيْكَ مِمّا كُنْتُ اُواجِهُكَ بِهِ مِنْ قِلَّهِ اسْتِحْيائِى مِنْ نَظَرِكَ، وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ، اِذِ الْعَفْوُ نَعْتٌ لِكَرَمِكَ، إلهِى لَمْ يَكُنْ لِى حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إلاّ فِى وَقْتٍ اَيْقَظْتَنِى لِمَحَبَّتِكَ، وَكَما أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ، فَشَكَرْتُكَ بِإدْخالِى فِى كَرَمِكَ وَلِتَطْهِيرِ قَلْبِى مِنْ أَوْساخِ الْغَفْلَهِ عَنْكَ، إلهِى أُنْظُرْ إلَيَّ نَظَرَ مَنْ نادَيْتَهُ فَأَجابَكَ، وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِكَ فَأَطاعَكَ، يا قَرِيباً لا يَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ، وَيا جَواداً لا يَبْخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَهُ، إلهِى هَبْ لِى قَلْباً يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ، وَلِساناً يُرْفَعُهُ إلَيْكَ صِدْقُهُ، وَنَظَراً يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ، إلهِى إنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ، وَمَنْ لاذَ بِكَ غَيْرُ مَخْذُولٍ، وَمَنْ أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ غَيْرُ مَمْلُولٍ، إلهِى إنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِكَ لَمُسْتَنِيرٌ، وَإنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِكَ لَمُسْتَجِيرٌ، وَقَدْ لُذْتُ بِكَ يا إلهِى، فَلا تُخَيِّبْ ظَنِّى مِنْ رَحْمَتِكَ وَلا تَحْجُبْنِى عَنْ رَأْفَتِكَ، إلهِى اَقِمْنِى فِى أَهْلِ وِلايَتِكَ مُقامَ مَنْ رَجَا الزِّيادَهَ مِنْ مَحَبَّتِكَ، إلهِى وَاَلْهِمْنِى وَلَهاً بِذِكْرِكَ إلى ذِكْرِكَ، وَهِمَّتِى فِى رَوْحِ نَجاحِ أَسْمائِكَ وَمَحَلِّ قُدْسِكَ، إلهِى بِكَ عَلَيْكَ إلاّ اَلْحَقْتَنِى بِمَحَلِّ أَهْلِ طاعَتِكَ، وَالْمَثْوَى

الصّالِحِ مِنْ مَرْضاتِکَ، فَإِنِّی لا أَقْدِرُ لِنَفْسِی دَفْعاً وَلا أَمْلِکُ لَها نَفْعاً، إِلهِی أَنَا عَبْدُکَ الضَّعِیفُ الْمُذْنِبُ وَمَمْلُوکُکَ الْمُنِیبُ، فَلا تَجْعَلْنِی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ، وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِکَ، إِلهِی هَبْ لِی کَمالَ الْاِنْقِطاعِ إِلَیْکَ، وَأَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْکَ، حَتّی تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَتَصِیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِکَ، إِلهِی وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ نادَیْتَهُ فَأَجابَکَ، وَلاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ، فَناجَیْتَهُ سِرّاً وَعَمِلَ لَکَ جَهْراً، إِلهِی لَمْ اُسَلِّطْ عَلی حُسْنِ ظَنِّی قُنُوطَ الْأَیاسِ، وَلَا انْقَطَعَ رَجائِی مِنْ جَمِیلِ کَرَمِکَ، إِلهِی إِنْ کانَتِ الْخَطایا قَدْ أَسْقَطَتْنِی لَدَیْکَ، فَاصْفَحْ عَنِّی بِحُسْنِ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ، إِلهِی إِنْ حَطَّتْنِی الذُّنُوبُ مِنْ مَکارِمِ لُطْفِکَ، فَقَدْ نَبَّهَنِی الْیَقِینُ إِلی کَرَمِ عَطْفِکَ، إِلهِی إِنْ أَنامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الْاِسْتِعْدادِ لِلِقائِکَ، فَقَدْ نَبَّهَتْنِی الْمَعْرِفَهُ بِکَرَمِ آلائِکَ، إِلهِی إِنْ دَعانِی إِلَی النّارِ عَظِیمُ عِقابِکَ فَقَدْ دَعانِی إِلَی الْجَنَّهِ جَزِیلُ ثَوابِکَ، إِلهِی فَلَکَ أَسْأَلُ وَإِلَیْکَ أَبْتَهِلُ وَأَرْغَبُ، وَأَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ یُدِیمُ ذِکْرَکَ، وَلا یَنْقُضُ عَهْدَکَ، وَلا یَغْفُلُ عَنْ شُکْرِکَ، وَلا یَسْتَخِفُّ بِأَمْرِکَ، إِلهِی وَأَلْحِقْنِی بِنُورِ عِزِّکَ الْأَبْهَجِ، فَأَکُونَ لَکَ عارِفاً وَعَنْ سِواکَ مُنْحَرِفاً وَمِنْکَ خائِفاً مُراقِباً، یا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد رَسُولِهِ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ وَسَلَّمَ تَسْلِیماً کَثِیراً».

مناجات امیر مؤمنان علیه السلام

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ «اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ إِلاّ مَنْ أَتَی اللهَ بِقَلْب سَلِیم، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَومَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصِی وَالْأَقْدامِ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلا مَوْلُودٌ هُوَ جاز عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ

لا يَنْفَعُ الظّالِمينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ، وَأَسْأَلُکَ الْأمانَ یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً وَالْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّهِ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخیهِ وَأُمِّهِ وَأَبیهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنیهِ لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنیهِ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدی مِنْ عَذابِ یَوْمَئِذٍ بِبَنیهِ وَصاحِبَتِهِ وَأَخیهِ وَفَصیلَتِهِ الَّتی تُؤْویهِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً ثُمَّ یُنْجیهِ کَلّا إِنَّها لَظی نَزّاعَةً لِلشَّوی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمَوْلی وَأَنَا الْعَبْدُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمالِکُ وَأَنَا الْمَمْلُوکُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَمْلُوکَ إِلَّا الْمالِکُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَزیزُ وَأَنَا الذَّلیلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الذَّلیلَ إِلَّا الْعَزیزُ، مَوْلایَ یا

مَوْلایَ أَنْتَ الْخالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلَّا الْخالِقُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَظیمُ وَأَنَا الْحَقیرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْحَقیرَ إِلَّاالْعَظیمُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْقَوِیُّ وَ أَنَا الضَّعیفُ، وَهَلْ یَرْحَمُ الضَّعیفَ إِلَّا الْقَوِیُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْغَنِیُّ وَأَنَا الْفَقیرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْفَقیرَ إِلَّا الْغَنِیُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعْطی وَأَنَا السّائِلُ، وَهَلْ یَرْحَمُ السّائِلَ إِلَّا الْمُعْطی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْحَیُّ، وَأَنَا الْمَیِّتُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَیِّتَ إِلَّا الْحَیُّ، مَوْلایَ یا

مَوْلایَ أَنْتَ الْباقی وَأَنَا الْفانی وَهَلْ یَرْحَمُ الْفانِیَ إِلَّا الْباقی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الدّائِمُ وَأَنَا الزّائِلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الزّائِلَ إِلَّا الدّائِمُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الرّازِقُ وَأَنَا الْمَرْزُوقُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَرْزُوقَ إِلَّا الرّازِقُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْجَوادُ وَأَنَا الْبَخیلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْبَخیلَ إِلَّا الْجَوادُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعافی وَأَنَا الْمُبْتَلی وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُبْتَلی إِلَّا الْمُعافی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْکَبیرُ وَأَنَا الصَّغیرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الصَّغیرَ إِلَّا الْکَبیرُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْهادی وَأَنَا الضّالُّ وَهَلْ یَرْحَمُ الضّالَّ إِلَّا الْهادی، مَوْلایَ

یا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّحْمانُ وَأَنَا الْمَرْحُومُ وَهَلْ یَرْحَمُ

الْمَرْحُومَ إِلَّا الرَّحْمانُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ السُّلْطانُ وَأَنَا الْمُمْتَحَنُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُمْتَحَنَ إِلَّا السُّلْطانُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الدَّلِیلُ وَأَنَا الْمُتَحَیِّرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُتَحَیِّرَ إِلَّا الدَّلِیلُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْغَفُورُ، وَأَنَا الْمُذْنِبُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُذْنِبَ إِلَّا الْغَفُورُ مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْغالِبُ وَأَنَا الْمَغْلُوبُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَغْلُوبَ إِلَّا الْغالِبُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْمَرْبُوبُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَرْبُوبَ إِلاَّ الرَّبُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُتَکَبِّرُ وَأَنَا الْخاشِعُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْخاشِعَ إِلَّا الْمُتَکَبِّرُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ اِرْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ، وَارْضَ عَنِّی بِجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَفَضْلِکَ یا ذَا

الْجُودِوَالْاِحْسانِوَالطَّوْلِوَالْاِمْتِنانِ بِرَحْمَتِکَ یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

چند مناجات از مناجات خمسه عشر

اشاره

پانزده مناجات از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که مرحوم علّامه مجلسی در بحار الأنوار فرموده: من این مناجات را در کتب بعضی از اصحاب دیدم. که چند نمونه آن را در اینجا ذکر می کنیم:

مناجات تائبین

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

«إِلهِی اَلْبَسَتْنِی الْخَطایا ثَوْبَ مَذَلَّتِی، وَجَلَّلَنِی التَّباعُدُ مِنْکَ لِباسَ مَسْکَنَتِی، وَأَماتَ قَلْبِی عَظِیمُ جِنایَتِی، فَأَحْیِهِ بِتَوْبَه مِنْکَ یا أَمَلِی وَبُغْیَتِی، وَیا سُؤْلِی وَمُنْیَتِی، فَوَعِزَّتِکَ ما أَجِدُ لِذُنُوبِی سِواکَ غافِراً، وَلا اَری لِکَسْرِی غَیْرَکَ جابِراً، وَقَدْ خَضَعْتُ بِالْاِنابَهِ إِلَیْکَ، وَعَنَوْتُ بِالْاِسْتِکانَهِ لَدَیْکَ، فَاِنْ طَرَدْتَنِی مِنْ بابِکَ فَبِمَنْ اَلُوذُ، وَإِنْ رَدَدْتَنِی عَنْ جَنابِکَ فَبِمَنْ أَعُوذُ، فَوا اَسَفاهُ مِنْ خَجْلَتِی وَافْتِضاحِی، وَوالَهْفاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِی وَ اجْتِراحِی، أَسْأَلُکَ یا غافِرَ الذَّنْبِ الْکَبِیرِ، وَیا جابِرَ الْعَظْمِ الْکَسِیرِ، أَنْ تَهَبَ لِی مُوبِقاتِ الْجَرائِرِ، وَتَسْتُرَ عَلَیَّ فاضِحاتِ السَّرائِرِ، وَلا تُخْلِنِی فِی مَشْهَدِ الْقِیامَهِ مِنْ بَرْدِ عَفْوِکَ وَغَفْرِکَ، وَلا تُعْرِنِی مِنْ جَمِیلِ صَفْحِکَ وَسَتْرِکَ، إِلهِی ظَلِّلْ عَلی ذُنُوبِی غَمامَ رَحْمَتِکَ، وَأَرْسِلْ عَلی عُیُوبِی سَحابَ رَأْفَتِکَ، إِلهِی هَلْ یَرْجِعُ الْعَبْدُ الْاَبِقُ إِلاّ إِلی مَوْلاهُ، أَمْ هَلْ یُجِیرُهُ مِنْ سَخَطِهِ أَحَدٌ سِواهُ، إِلهِی إِنْ کانَ النَّدَمُ عَلَی الذَّنْبِ تَوْبَهً فَإِنِّی وَعِزَّتِکَ مِنَ النّادِمِینَ، وَإِنْ کانَ الْاِسْتِغْفارُ مِنَ الْخَطِیئَهِ حِطَّهً فَإِنِّی لَکَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِینَ، لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی، إِلهِی بِقُدْرَتِکَ عَلَیَّ تُبْ عَلَیَّ، وَبِحِلْمِکَ عَنِّی اعْفُ عَنِّی، وَبِعِلْمِکَ بِی اِرْفَقْ بِی، إِلهِی أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبادِکَ باباً إِلی عَفْوِکَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَه، فَقُلْتَ تُوبُوا إِلَی اللهِ تَوْبَهً نَصُوحاً، فَما عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ، إِلهِی إِنْ کانَ قَبُحَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ، إِلهِی ما أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصاکَ فَتُبْتَ عَلَیْهِ وَتَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِکَ فَجُدْتَ عَلَیْهِ، یا مُجِیبَ الْمُضْطَرِّ، یا کاشِفَ الضُّرِّ،

يـا عَظِيمَ الْبِرِّ، يـا عَلِيماً بِما فِى السِّرِّ، يا جَمِيلَ السِّتْرِ، اِسْتَشْـفَعْتُ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيْكَ، وَتَوَسَّلْتُ بِحنانِكَ، وَتَرَحُّمِكَ لَـدَيْكَ، فَاسْتَجِبْ دُعائِى، وَلا تُخَيِّبْ فِيكَ رَجائِى، وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِى، وَكَفِّرْ خَطِيئَتِى، بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

مناجات شاكين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِى إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْساً بِالسُّوءِ اَمّارَةً، وَإِلَى الْخَطِيئَةِ مُبادِرَةً، وَبِمَعاصِيكَ مُولَعَةً، وَ لِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً، تَسْلُكُ بِى مَسالِكَ الْمَهالِكَ، وَتَجْعَلُنِى عِنْدَكَ أَهْوَنَ هالِكٍ، كَثِيرَةَ الْعِلَلِ طَوِيلَةَ الْأَمَلِ، إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجْزَعُ، وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ، مَيّالَةً إِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ، مَمْلُوَّةً بِالْغَفْلَةِ وَالسَّهْوِ، تُسْرِعُ بِى إِلَى الْحَوْبَةِ، وَتُسَوِّفُنِى بِالتَّوْبَةِ، إِلهِى أَشْكُو إِلَيْكَ عَدُوّاً يُضِلُّنِى، وَشَيْطاناً يُغْوِينِى، قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْواسِ صَدْرِى، وَأَحاطَتْ هَواجِسُهُ بِقَلْبِى، يُعاضِدُ لِيَ الْهَوى، وَيُزَيِّنُ لِى حُبَّ الدُّنْيا، وَيَحُولُ بَيْنِى وَبَيْنَ الطّاعَةِ وَالزُّلْفى، إِلهِى إِلَيْكَ أَشْكُو قَلْباً قاسِياً، مَعَ الْوَسْواسِ مُتَقَلِّباً، وَبِالرَّيْنِ وَ الطَّبْعِ مُتَلَبِّساً، وَ عَيْناً عَنِ الْبُكاءِ مِنْ خَوْفِكَ جامِدَةً، وَ إِلى ما يَسُرُّها طامِحَةً، إِلهِى لا حَوْلَ لِى وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِقُدْرَتِكَ، وَلا نَجاةَ لِى مِنْ مَكارِهِ الدُّنْيا إِلّا بِعِصْمَتِكَ، فَأَسْأَلُكَ بِبَلاغَةِ حِكْمَتِكَ، وَنَفاذِ مَشِيَّتِكَ، أَنْ لا تَجْعَلَنِى لِغَيْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضاً، وَلا تُصَيِّرَنِى لِلْفِتَنِ غَرَضاً، وَكُنْ لِى عَلَى الْأَعْداءِ ناصِراً، وَعَلَى الْمَخازِى وَالْعُيُوبِ ساتِراً، وَمِنَ الْبَلايا واقِياً، وَعَنِ الْمَعاصِى عاصِماً، بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

مناجات خائفين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِى أَتَراكَ بَعْدَ الْإِيمانِ بِكَ تُعَذِّبُنِى، أَمْ بَعْدِ حُبِّى إِيّاكَ تُبَعِّدُنِى، أَمْ مَعَ رَجائِى لِرَحْمَتِكَ وَصَفْحِكَ تَحْرِمُنِى، اَم مَعَ اسْتِجارَتِى بِعَفْوِكَ تُسْلِمُنِى، حاشا لِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ تُخَيِّبَنِى، لَيْتَ شِعْرِى اَلِلشَّقاءِ وَلَدَتْنِى أُمِّى، أَمْ لِلْعَناءِ رَبَّتْنِى، فَلَيْتَها لَمْ تَلِدْنِى وَلَمْ تُرَبِّنِى، وَلَيْتَنِى عَلِمْتُ اَمِنْ أَهْلِ السَّعادَةِ جَعَلْتَنِى، وَبِقُرْبِكَ وَجِوارِكَ خَصَصْتَنِى، فَتَقَرَّ بِذلِكَ عَيْنِى وَتَطْمَئِنَّ لَهُ نَفْسِى، إِلهِى هَلْ تُسَوِّدُ وُجُوهاً خَرَّتْ ساجِدَةً لِعَظَمَتِكَ، أَوْ تُخْرِسُ أَلْسِنَةً نَطَقَتْ بِالثَّناءِ عَلى مَجْدِكَ وَجَلالَتِكَ، أَوْ تَطْبَعُ عَلى قُلُوبٍ انْطَوَتْ عَلى مَحَبَّتِكَ، أَوْ تُصِمُّ أَسْماعاً تَلَذَّذَتْ بِسَماعِ ذِكْرِكَ فِى إِرادَتِكَ، أَوْ تَغُلُّ اَكُفّاً رَفَعَتْهَا الْآمالُ إِلَيْكَ رَجاءَ رَأْفَتِكَ، أَوْ تُعاقِبُ أَبْداناً عَمِلَتْ بِطاعَتِكَ حَتّى نَحِلَتْ

فِی مُجاهَدَتِکَ، أَوْ تُعَذِّبُ أَرْجُلاً سَعَتْ فِی عِبادَتِکَ، إِلهِی لا تُغْلِقْ عَلى مُوَحِّدِیکَ أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَلا تَحْجُبْ مُشْتاقِیکَ عَنِ النَّظَرِ إِلى جَمِیلِ رُؤْیَتِکَ، إِلهِی نَفْسٌ أَعْزَزْتَها بِتَوْحِیدِکَ کَیْفَ تُذِلُّها بِمَهانَهِ هِجْرانِکَ، وَضَمِیرٌ نْعَقَدَ عَلى مَوَدَّتِکَ کَیْفَ تُحْرِقُهُ بِحَرارَهِ نِیرانِکَ، إِلهِی أَجِرْنِی مِنْ أَلِیمِ غَضَبِکَ وَعَظِیمِ سَخَطِکَ، یا حَنّانُ یا مَنّانُ، یا رَحِیمُ یا رَحْمانُ، یا جَبّارُ یاقَهّارُ، یا غَفّارُ یا سَتّارُ، نَجِّنِی بِرَحْمَتِکَ مِنْ عَذابِ النّارِ، وَفَضِیحَهِ الْعارِ، إِذَا امْتازَ الْأَخْیارُ مِنَ الْأَشْرارِ، وَحالَتِ الْأَحْوالُ، وَقَرُبَ الْمُحْسِنُونَ، وَبَعُدَ الْمُسِیئُونَ، " وَوُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَهُمْ لایُظْلَمُونَ "».

زیارت اوّل جامعه

این زیارت در کتب کافی، تهذیب و کامل الزیارات نقل شده است، و در تمام زیارتگاه های ائمّه و انبیا واوصیا(علیهم السلام)خوانده می شود:

«اَلسَّلامُ عَلى أَوْلِیاءِ اللهِ وَأَصْفِیائِهِ، اَلسَّلامُ عَلى اُمَناءِ اللهِ وَأَحِبّائِهِ، اَلسَّلامُ عَلى أَنْصارِ اللهِ وَخُلَفائِهِ، اَلسَّلامُ عَلى مَحالِّ مَعْرِفَهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى مَساکِنِ ذِکْرِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى مُظْهِرِی أَمْرِ اللهِ وَنَهْیِهِ، اَلسَّلامُ عَلَى الدُّعاهِ إِلَى اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمُسْتَقِرِّینَ فِی مَرْضاهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمُخْلِصِینَ فِی طاعَهِ اللهِ، السَّلامُ عَلَى الْأَدِلّاءِ عَلَى اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَى الَّذِینَ مَنْ والاهُمْ فَقَدْ والَى اللهَ، وَمَنْ عاداهُمْ فَقَدْ عادَى اللهَ، وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللهَ، وَمَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللهَ، وَمَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ، وَمَنْ تَخَلّى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلّى مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَاُشْهِدُ اللهَ أَنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمْتُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبْتُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَعَلانِیَتِکُمْ، مُفَوِّضٌ فِی ذلِکَ کُلِّهِ إِلَیْکُمْ، لَعَنَ اللهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللهِ مِنْهُمْ، وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ».

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه، زیارتی است که به خاطر جامع بودن مطالب و تعبیرها و صفات و خصوصیات امامان (علیهم السلام) که در آن بیان شده، جامعیّت خاصّی دارد، و می توان هر یک از امامان و معصومین(علیهم السلام) را با آن زیارت کرد.

نمونه های متعدّدی به عنوان زیارت جامعه در کتاب ها آمده است، که «زیارت جامعه کبیره» مفصّل تر و جامع تر از همه است، و یک دوره «امام شناسی» به حساب می آید. صفات و فضایل و ویژگی های ائمّه معصومین(علیهم السلام) در این زیارت گرد آمده، و کتاب های متعدّدی هم در شرح آن نوشته شده است.

زائری که با معرفت و از روی بصیرت این زیارت

را با توجه به معنایش در کنار قبور ائمّه(علیهم السلام) بخوانـد، نوعی مرور بر اعتقادات و باورها و تجدید میثاق با اولیای دین کرده است.

زیارت امین اللّه

یکی از زیارت های بسیار معروف و معتبر است که در کتاب های زیارات نقل شده است. مرحوم علامه مجلسی آن را از نظر متن و سند از بهترین زیارات دانسته که مناسب است در همه حرمها و مزارهای ائمّه(علیهم السلام) بر آن مداومت شود.

این زیارت، هم از زیارتهای مطلقه محسوب می شود که در هر وقت می توان خوانـد، هم از زیارتهای مخصوصه روز غدیرخم است، و هم از زیـارات جـامعه ای است که در همه حرمهـای مقـدّس ائمّه(علیهم السـلام) خوانـده می شود. محتوایی عرفانی و سراسر شور و اشتیاق به قرب الهی دارد. کیفیّت آن چنان است که به سندهای معتبر روایت شده از جابر از امام محمّدباقر علیه السـلام که امام زین العابدین علیه السـلام به زیارت امیرالمؤمنین علیه السـلام آمد، و نزد قبر آن حضـرت ایستاد، و گریست، و گفت:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَحُجَّتَهُ عَلی عِبادِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ، أَشْـهَدُ أَنَّکَ جاهَـدْتَ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَعَمِلْتَ بِکِتابِهِ، وَاتَّبَعْتَ سُـنَنَ نَبِیِّهِ صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، حَتّی دَعاکَ اللهُ إِلی جِوارِهِ، فَقَبَضَـکَ إِلَیْهِ بِاخْتِیارِهِ، وَاَلْزَمَ أَعْداءَکَ الْحُجَّهَ مَعَ ما لَکَ مِنَ الْحُجَجِ الْبالِغَهِ عَلی جَمِیعِ خَلْقِهِ، اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِـی مُطْمَئِنَّهً بِقَدَرِکَ، راضِـیَهً بِقَضائِکَ، مُولَعَهً بِذِکْرِکَ وَدُعائِکَ، مُحِبَّهً لِصَفْوَهِ أَوْلِیائِکَ، مَحْبُوبَهً فِی أَرْضِکَ وَسَمائِکَ، صابِرَهً عَلی نُزُولِ بَلائِکَ، شاکِرَهً لِفَواضِلِ نَعْمائِکَ، ذاکِرَهً لِسَوابِغِ آلائِکَ، مُشْـتاقَهً إِلی فَرْحَهِ لِقائِـکَ، مُتَزَوِّدَهً التَّقْوی لِیَوْمِ جَزائِـکَ، مُسْـتَنَّهً بِسُـنَنِ أَوْلِیائِـکَ، مُفـارِقَهً لِأَخْلاقِ أَعْـدائِکَ، مَشْـغُولَهً عَنِ الـدُّنْیا بِحَمْدِکَ وَثَنائِکَ».

پس گونه

خود را بر قبر گذاشت و گفت:

«اَللّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِینَ إِلَیْکَ والِهَهٌ، وَسُبُلَ الرّاغِبِینَ إِلَیْکَ شارِعَهٌ،وَأَعْلامَ الْقاصِدِینَ إِلَیْکَ واضِحَهٌ، وَأَفْئِدَهَ الْعارِفِینَ مِنْکَ فازِعَهٌ، وَأَصْواتَ الدّاعِینَ إِلَیْکَ صاعِدَهٌ، وَأَبْوابَ الْاِجابَهِ لَهُمْ مُفَتَّحَهٌ، وَدَعْوَهَ مَنْ ناجاکَ مُسْتَجابَهٌ، وَتَوْبَهَ مَنْ أَنابَ إِلَیْکَ مَقْبُولَهٌ، وَعَبْرَهَ مَنْ بَکى مِنْ خَوْفِکَ مَرْحُومَهٌ، وَالْاِغاثَهَ لِمَنِ اسْتَغاثَ بِکَ مَوْجُودَهٌ، وَالْاِعانَهَ لِمَنِ اسْتَعانَ بِکَ مَبْذُولَهٌ، وَعِداتِکَ لِعِبادِکَ مُنْجَزَهٌ، وَزَلَلَ مَنِ اسْتَقالَکَ مُقالَهٌ، وَأَعْمالَ الْعامِلِینَ لَدَیْکَ مَحْفُوظَهٌ، وَأَرْزاقَکَ إِلَى الْخَلائِقِ مِنْ لَدُنْکَ نازِلَهٌ، وَعَوائِدَ الْمَزِیدِ إِلَیْهِمْ واصِلَهٌ، وَذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِینَ مَغْفُورَهٌ، وَحَوائِجَ خَلْقِکَ عِنْدَکَ مَقْضِیَّهٌ، وَجَوائِزَ السّائِلِینَ عِنْدَکَ مُوَفَّرَهٌ، وَعَوائِدَ الْمَزِیدِ مُتَواتِرَهٌ، وَمَوائِدَ الْمُسْتَطْعِمِینَ مُعَدَّهٌ، وَمَناهِلَ الظِّماءِ لَدَیْکَ مُتْرَعَهٌ. اَللّهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعائِی، وَاقْبَلْ ثَنائِی، وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبَیْنَ أَوْلِیائِی، بِحَقِّ مُحَمَّد وَعَلِیّ وَفاطِمَهَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ، إِنَّکَ وَلِیُّ نَعْمائِی وَمُنْتَهى مُنایَ وَغایَهُ رَجائِی فِی مُنْقَلَبِی وَمَثْوایَ». «أَنْتَ إِلهِی وَسَیِّدِی وَمَوْلایَ، اِغْفِرْ لِی وَ لِاَوْلِیائِنا، وَکُفَّ عَنّا أَعْداءَنا، وَاشْغَلْهُمْ عَنْ اَذانا، وَاَظْهِرْ کَلِمَهَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعُلْیا، وَأَدْحِضْ کَلِمَهَ الْباطِلِ وَاجْعَلْهَاالسُّفْلى، إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

زیارت وارث

زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام معروف به زیارت وارث این زیارت معتبر و پرمحتوا، ابراز علاقه و همبستگی با سیدالشّهدا و شهدای دیگر(علیهم السلام) کربلاست، و سلسله نورانی نیاکان امام حسین و دودمان رسالت(علیهم السلام) را به یاد می آورد. و پیوند زائر را با اهلبیت عصمت تحکیم می کند. پس چون قصد زیارت امام حسین علیه السلام نمودی بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ نُوح نَبِیِّ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یاوارِثَ مُوسى کَلِیمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ عِیسى رُوحِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُحَمَّد حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ

أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ مُحَمَّد الْمُصْطَفى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ عَلِيّ الْمُرْتَضى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ فاطِمَهَ الزَّهْراءَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ خَدِيجَهَ الْكُبْرى،اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا ثارَاللهِ وَابْنَ ثارِهِ وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاهَ، وَآتَيْتَ الزَّكاهَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللهَ وَرَسُولَهُ حَتّى أَتاكَ الْيَقِينُ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّهً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّهً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّهً سَمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ، يا مَوْلاىَ ياأَباعَبْدِاللهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُوراً فِى الْأَصْلابِ الشّامِخَهِ وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجاهِلِيَّهُ بِأَنْجاسِها،وَلَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِيابِها، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعائِمِ الدِّينِ وَأَرْكانِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهادِى الْمَهْدِيُّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَهُ التَّقْوى، وَأَعْلامُ الْهُدى، وَالْعُرْوَهُ الْوُثْقى، وَالْحُجَّهُ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، وَأُشْهِدُ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، أَنّى بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِاِيابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرائِعِ دِينِى وَخَواتِيمِ عَمَلِى، وَقَلْبِى لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ، وَأَمْرِى لِاَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْكُمْ، وَعَلى أَرْواحِكُمْ، وَعَلى أَجْسادِكُمْ، وَعَلى أَجْسامِكُمْ، وَعَلى شاهِدِكُمْ، وَعَلى غائِبِكُمْ، وَعَلى ظاهِرِكُمْ، وَعَلى باطِنِكُمْ، بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى يا أَباعَبْدِاللهِ، لَقَدْعَظُمَتِ الرَّزِيَّهُ، وَجَلَّتِ الْمُصِيبَهُ بِكَ عَلَيْنا وَعَلى جَمِيعِ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّهً أَسْرَجَتْ وَأَلْجَمَتْ وَتَهَيَّأَتْ لِقِتالِكَ، يا مَوْلاىَ يا أَباعَبْدِاللهِ، قَصَدْتُ حَرَمَكَ وَأَتَيْتُ مَشْهَدَكَ أَسْأَلُ اللهَ بِالشَّأنِ الَّذِى لَكَ عِنْدَهُ وَبِالْمَحَلِّ الَّذِى لَكَ لَدَيْهِ أَنْ يُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ يَجْعَلَنِى مَعَكُمْ فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ». «اَللّهُمَّ إِنِّى صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ، وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ، لِاَنَّ الصَّلاهَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَكُونُ إِلاّ لَكَ، لِاَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَأَبْلِغْهُمْ عَنِّى أَفْضَلَ السَّلامِ وَالتَّحِيَّهِ، وَارْدُدْ عَلَىَّ مِنْهُمُ السَّلامَ. اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّكْعَتانِ هَدِيَّهٌ مِنِّى

إلی مَوْلاىَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیّ علیهما السلام ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَعَلَیْهِ، وَتَقَبَّلْ مِنِّی، وَاجْزِنِی عَلی ذلِکَ بِأَفْضَلِ أَمَلِی وَرَجائِی فِیکَ وفِی وَلِیِّکَ، یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

آنگاه به قصد زیارت علیّ بن الحسین علیهما السلام بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ، السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الشَّهِیدُ بْنُ الشَّهِیدِ، السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمَظْلُومُ بْنُ الْمَظْلُوم، لَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْکَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّةً ظَلَمَتْکَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ. اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللهِ وَ ابْنَ وَلِیِّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصِیبَةُ وَ جَلَّتِ الرَّزِیَّةُ بِکَ عَلَیْنا وَ عَلی جَمِیعِ الْمُسْلِمِینَ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْکَ، وَ أَبْرَأُ إِلَی اللهِ وَ إِلَیْکَ مِنْهُمْ».

سپس به نیّت زیارت دیگر شهدای کربلا بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَوْلِیاءَ اللهِ وَ أَحِبّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَصْفِیاءَ اللهِ وَ اَوِدّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَنصارَ فاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ أَبِی مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ الْوَلِیِّ الزَّکِیِّ النّاصِحِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ أَبِی عَبْدِاللهِ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمِّی، طِبْتُمْ وَطابَتِ الْأَرْضُ الَّتِی فِیها دُفِنْتُمْ، وَفُزْتُمْ فَوْزاً عَظِیماً، فَیا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکُمْ فَأَفُوزَ مَعَکُمْ فِی الْجِنانِ مَعَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیاره آل یس

مرحوم مجلسی در کتاب بحار الأنوار به نقل از ناحیه مقدّسه چنین آورده است که هرگاه خواستی به وسیله ما به سوی خداوند تبارک وتعالی و به سوی ما توجه کنید، بگویید:

«سَلامٌ عَلی آلِ یس، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللهِ وَرَبّانِیَّ آیاتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ

اللهِ وَدَيّانَ دينِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا خَليفَهَ اللهِ وَناصِرَ حقِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا حُجَّهَ اللهِ وَدَليلَ إرادَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا تالِيَ کِتابِ اللهِ وَتَرْجُمانَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ فِي آناءِ لَيْلِکَ وَأَطْرافِ نَهارِکَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَقِيَّهَ اللهِ فِي أَرْضِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ميثاقَ اللهِ الَّذي اَخَذَهُ وَوَکَّدَهُ،اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا وَعْدَ اللهِ الَّذي ضَمِنَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَهُ الْواسِعَهُ وَعْداً غَيْرَ مَکْذُوب، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حِينَ تَقُومُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَقْعُدُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تُصَلِّي وَتَقْنُتُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حِينَ تَرْکَعُ وَتَسْجُدُ، اَلسَّلامُ

عَلَيْکَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُکَبِّرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ حينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ فِي اللَّيْلِ إِذا يَغْشى وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الإِمامُ الْمَأْمُونُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ بِجَوامِعِ السَّلامِ، أُشْهِدُکَ يا مَوْلايَ أَنّي أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عبْدُهُ وَرَسُولُهُ لا حَبِيبَ إِلاّ هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأُشْهِدُکَ يا مَوْلايَ أَنَّ عَلِيّاً أَميرَ الْمُؤْمِنينَ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ، وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيّ حُجَّتُهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَر حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسى حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيّ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ ابْنَ مُحَمَّد حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيّ حُجَّتُهُ،وَأَشْهَدُأَنَّکَ حُجَّهُ اللهِ، أَنْتُمُ الأَوَّلُ وَالآخِرُ، وَأَنَّ رَجْعَتَکُمْ حَقٌّ "لا رَيْبَ فِيها، يَوْمَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِي اِيمانِها خَيْراً "، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ ناکِراً وَنَکِيراًحَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّراطَ حَقٌّ، وَالْمِرْصادَ حَقٌّ، وَالْمِيزانَ حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ، وَالْحِسابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّهَ وَالنّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِما حَقٌّ، يا مَوْلايَ شَقِيَ مَنْ

خـالَفَکَمْ وَسَـعِدَ مَنْ أَطـاعَکَمْ، فَاشْـهَدْ عَلى ما أَشْـهَدْتُکَ عَلَیْهِ، وَأَنَا وَلِیٌّ لَکَ بَرِیءٌ مِنْ عَـدُوِّکَ، فَالْحَقُّ ما رَضِـیتُمُوهُ، وَالْباطِلُ ما سَخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ ما أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْکَرُ ما نَهَیْتُمْ عَنْهُ، فَنَفْسِی مُؤْمِنَةٌ بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَبِکُمْ یا مَوْلایَ اَوَّلِکُمْ وَآخِرِکُمْ، وَنُصْرَتِی مُعَدَّةٌ لَکُمْ، وَمَوَدَّتِی خالِصَةٌ لَکُمْ آمینَ آمینَ».

سپس بگو:

«اَللّهُمَّ اِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَـلِّیَ عَلی مُحَمَّد نَبِیِّ رَحْمَتِکَ وَکَلِمَهِ نُورِکَ، وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِی نُورَ الْیَقینِ، وَصَـدْرِی نُورَ الْإیمانِ، وَفِکْرِی نُـورَ النِّیّـاتِ، وَعَزْمِی نُـورَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتِی نُـورَ الْعَمَـلِ، وَلِسانِی نُورَ الصِّدْقِ، وَدِینِی نُورَ الْبَصـائِرِ مِنْ عِنْدِکَ،وَبَصَـرِی نُورَ الضِّیـاءِ، وَسَـمْعِی نُـورَ الْحِکْمَهِ، وَمَـوَدَّتِی نُـورَ الْمُوالاةِ لِمُحَمَّد وَآلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ حَـتّی أَلْقـاکَ وَقَـدْ وَفَیْتُ بِعَهْـدِکَ وَمیثاقِـکَ فَتُغَشِّیَنِی رَحْمَتَـکَ یـا وَلِیُّ یـا حَمِیـدُ. اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد حُجَّتِکَ فِی أَرْضِکَ، وَخَلیفَتِکَ فِی بِلادِکَ، وَالـدّاعِی إِلی سَبیلِکَ، وَالْقائِمِ بِقِسْـطِکَ،وَالثّـائِرِ بِأَمْرِکَ، وَلِیِّ الْمُؤْمِنِینَ وَبَوارِ الْکافِرِینَ، وَمُجَلِّی الظُّلْمَهِ، وَمُنِیرِ الْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالْحِکْمَهِ وَالصِّدْقِ، وَکَلِمَتِکَ التّامَّهِ فِی أَرْضِکَ، الْمُرْتَقِبِ الْخائِفِ وَالْوَلِیِّ النّاصِـحِ، سَـفِینَهِ النَّجاهِ وَعَلَمِ الْهُدی وَنُورِ أَبْصارِ الْوَری، وَخَیْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدی، وَمُجَلِّی الْعَمی الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَـدْلاً وَقِسْـطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَـیْء قَـدِیرٌ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ وَابْنِ أَوْلِیائِکَ الَّذِیـنَ فَرَضْـتَ طـاعَتَهُمْ، وَأَوْجَبْـتَ حَقَّهُـمْ، وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیراً، اَللّهُمَّ انْصُـرْهُ وَانْتَصِـرْ بِهِ لِـدِینِکَ، وَانْصُـرْ بِهِ أَوْلِیاءَکَ وَأَوْلِیاءَهُ وَشـیعَتَهُ وَأَنْصارَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْهُمْ. اَللّهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ کُلِّ باغ وَطاغ وَمِنْ شَرِّ جَمِیعِ خَلْقِکَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ یَمِینِهِ وَعَنْ شِـمالِهِ، وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ یُوصَلَ إِلَیْهِ بِسُوء، وَاحْفَظْ فِیهِ رَسُولَکَ وَآلَ رَسُولِکَ، وَاَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَاَیِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَانْصُرْ ناصِرِیهِ، وَاخْذُلْ خاذِلِیهِ، وَاقْصِمْ

قاصِمِیهِ، وَاقْصِمْ بِهِ جَبابِرَهَ الْکُفْرِ، وَاقْتُلْ بِهِ الْکُفّارَ وَالْمُنافِقِینَ وَجَمِیعَ

الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كانُوا مِنْ مَشارِقِ الْأَرْضِ وَمَغارِبِها بَرِّها وَبَحْرِها، وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلاً، وَاَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْنِى اللّهُمَّ مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَأَتْباعِهِ وَشِيعَتِهِ، وَأَرِنِى فِى آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلامُ ما يَأْمُلُونَ وَفِى عَدُوِّهِمْ ما يَحْذَرُونَ، إلهَ الْحَقِّ آمِينَ، يا ذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعای بعد از زیارت ائمّه(علیهم السلام)

این دعا به خاطر مفاهیم بسیار ارزشمند و عالی آن، به دعای عالیه المضامین معروف است که آن را سید بن طاوس در مصباح الزایر بعد از زیارت جامعه مذکوره نقل فرموده و آن دعای شریف این است:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی زُرْتُ هَذَا الْإِمامَ مُقِرّاً بِإِمامَتِهِ مُعْتَقِداً لِفَرْضِ طَاعَتِهِ فَقَصَدْتُ مَشْهَدَهُ بِذُنُوبِی وَ عُیُوبِی وَ مُوبِقاتِ آثامِی وَ کَثْرَهِ سَیِّئاتِی وَ خَطَایایَ وَ ما تَعْرِفُهُ مِنِّی مُسْتَجِیراً بِعَفْوِکَ مُسْتَعِیذاً بِحِلْمِکَ راجِیاً رَحْمَتَکَ لاجِئاً إِلَی رُکْنِکَ عَائِذاً بِرَأْفَتِکَ مُسْتَشْفِعاً بِوَلِیِّکَ وَ ابْنِ أَوْلِیَائِکَ وَ صَفِیِّکَ وَ ابْنِ أَصْفِیَائِکَ وَ أَمِینِکَ وَ ابْنِ أُمَنائِکَ وَ خَلِیفَتِکَ وَ ابْنِ خُلَفَائِکَ الَّذِینَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِیلَهَ إِلی رَحْمَتِکَ وَ رِضْوانِکَ وَ الذَّرِیعَهَ إِلَی رَأْفَتِکَ وَ غُفْرَانِکَ أَللَّهُمَّ وَ أَوَّلُ حَاجَتِی إِلَیْکَ أَنْ تَغْفِرَ لِی مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِی عَلی کَثْرَتِهَا وَ أَنْ تَعْصِمَنِی فِیما بَقِیَ مِنْ عُمُرِی وَ تُطَهِّرَ دِینِی مِمَّا یُدَنِّسُهُ وَ یَشِینُهُ وَ یُزْرِی بِهِ وَ تَحْمِیَهُ مِنَ الرَّیْبِ وَ الشَّکِّ وَ الْفَسَادِ وَ الشِّرْکِ وَ تُثَبِّتَنِی عَلی طَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ رَسُولِکَ وَ ذُرِّیَّتِهِ النُّجَباءِ السُّعَدَاءِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَتُکَ وَ سَلامُکَ وَ بَرَکَاتُکَ وَ تُحْیِیَنِی ما أَحْیَیْتَنِی عَلَی طَاعَتِهِمْ وَ تُمِیتَنِی إِذَا أَمَتَّنِی عَلی طَاعَتِهِمْ وَ أَنْ لا تَمْحُوَ مِنْ قَلْبِی مَوَدَّتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ بُغْضَ أَعْدَائِهِمْ وَ مُرَافَقَهَ أَوْلِیَائِهِمْ وَ بِرَّهُمْ وَ أَسْأَلُکَ یا رَبِّ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِکَ مِنِّی

وَ تُحَبِّبَ إِلَيَّ عِبادَتَک وَ الْمُواظَبَهَ عَلَيْهَا وَ تُنَشِّطَنِی لَهَا وَ تُبَغِّضَ إِلَيَّ مَعَاصِيَکَ وَ مَحَارِمَکَ وَ تَدْفَعَنِی عَنْهَا وَ تُجَنِّبَنِی التَّقْصِيرَ فِی صَلاتِی وَالْاِسْتِهَانَهَ بِهَا وَ التَّرَاخِیَ عَنْهَا وَ تُوَفِّقَنِی لِتَأْدِيَتِهَا كَما فَرَضْتَ وَ أَمَرْتَ بِهِ عَلی سُنَّهِ رَسُولِکَ صَلَواتُکَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَتُکَ وَ بَرَكَاتُکَ خُضُوعاً وَ خُشُوعاً وَ تَشْرَحَ صَدْرِی لِاِيتاءِ الزَّكَاهِ وَ إِعْطَاءِ الصَّدَقَاتِ وَ بَذْلِ الْمَعْرُوفِ وَ الْاِحْسَانِ إِلَی شِيعَهِ آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَ مُواسَاتِهِمْ وَ لا تَتَوَفَّانِی إِلاّ بَعْدَ أَنْ تَرْزُقَنِی حَجَّ بَيْتِکَ الْحَرَامِ وَ زِيارَهَ قَبْرِ نَبِيِّکَ وَقُبُورِ الْأَئِمَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَ أَسْأَلُکَ يا رَبِّ تَوْبَهً نَصُوحاً تَرْضَاهَا وَ نِيَّهً تَحْمَدُهَا وَ عَمَلاً صَالِحاً تَقْبَلُهُ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِی وَ تَرْحَمَنِی إِذَا تَوَفَّيْتَنِی وَ تُهَوِّنَ عَلَيَّ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ تَحْشُرَنِی فِی زُمْرَهِ مُحَمَّد وَ آلِهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ تُدْخِلَنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ وَ تَجْعَلَ دَمْعِی غَزِيراً فِی طَاعَتِکَ وَ عَبْرَتِی جَارِيَهً فِيما يُقَرِّبُنِی مِنْکَ وَ قَلْبِی عَطُوفاً عَلی أَوْلِيَائِکَ وَ تَصُونَنِی فِی هَذِهِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَاهَاتِ وَ الْآفَاتِ وَ الْأَمْرَاضِ الشَّدِيدَهِ وَ الْأَسْقامِ الْمُزْمِنَهِ وَ

جَمِيعِ أَنْواعِ الْبَلاءِ وَ الْحَوادِثِ وَ تَصْرِفَ قَلْبِی عَنِ الْحَرَامِ وَ تُبَغِّضَ إِلَيَّ مَعَاصِيَکَ وَ تُحَبِّبَ إِلَيَّ الْحَلالَ وَ تَفْتَحَ لِی أَبْوابَهُ وَ تُثَبِّتَ نِيَّتِی وَ فِعْلِی عَلَيْهِ وَ تَمُدَّ فِی عُمُرِی وَ تُغْلِقَ أَبْوابَ الْمِحَنِ عَنِّی وَ لا تَسْلُبَنِی ما مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ وَ لا تَسْتَرِدَّ شَيْئاً مِمَّا أَحْسَنْتَ بِهِ إِلَيَّ وَ لا تَنْزِعَ مِنِّی النِّعَمَ الَّتِی أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ وَ تَزِيدَ فِيما خَوَّلْتَنِی وَ تُضَاعِفَهُ أَضْعَافاً مُضَاعَفَهً وَ تَرْزُقَنِی مَالاً كَثِيراً وَاسِعاً سَائِغاً هَنِيئاً نَامِياً وَافِياً وَ عِزّاً بَاقِياً كَافِياً وَ جَاهاً عَرِيضاً مَنِيعاً وَ

نِعْمَهً سَابِغَهً عَامَّهً وَ

تُغْنِیَنِی بِذَلِکَ عَنِ الْمَطَالِبِ الْمُنَکّدَهِ وَ الْمَوارِدِ الصَّعْبَهِ وَ تُخَلِّصَنِی مِنْهَا مُعَافیً فِی دِینِی وَ نَفْسِی وَ وُلْدِی وَ ما أَعْطَیْتَنِی وَ مَنَحْتَنِی وَ تَحْفَظَ عَلَیَّ مَالِی وَ جَمِیعَ مَا خَوَّلْتَنِی وَ تَقْبِضَ عَنِّی أَیْدِیَ الْجَبَابِرَهِ وَ تَرُدَّنِی إِلَی وَطَنِی وَ تُبَلِّغَنِی نِهَایَهَ أَمَلِی فِی دُنْیَایَ وَ آخِرَتِی وَ تَجْعَلَ عَاقِبَهَ أَمْرِی مَحْمُودَهً حَسَنَهً سَلِیمَهً وَ تَجْعَلَنِی رَحِیبَ الصَّدْرِ وَاسِعَ الْحَالِ حَسَنَ الْخُلُقِ بَعِیداً مِنَ الْبُخْلِ وَ الْمَنْعِ وَ النِّفَاقِ وَالْکِذْبِ وَالْبَهْتِ وَ قَوْلِ الزُّورِ وَتُرْسِخَ فِی قَلْبِی مَحَبَّهَ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ شِیعَتِهِمْ وَ تَحْرُسَنِی یا رَبِّ فِی نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ وُلْدِی وَ أَهْلِ حُزَانَتِی وَ إِخْوانِی وَ أَهْلِ مَوَدَّتِی وَ ذُرِّیَّتِی بِرَحْمَتِکَ وَ جُودِکَ اللَّهُمَّ هَذِهِ حَاجَاتِی عِنْدَکَ وَ قَدِ اسْتَکْثَرْتُهَا لِلُؤْمِی وَ

شُحِّی وَ هِیَ عِنْدَکَ صَغِیرَهٌ حَقِیرَهٌ وَ عَلَیْکَ سَهْلَهٌ یَسِیرَهٌ فَأَسْأَلُکَ بِجَاهِ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ عِنْدَکَ وَ بِحَقِّهِمْ عَلَیْکَ وَ بِما أَوْجَبْتَ لَهُمْ وَ بِسَائِرِ أَنْبِیَائِکَ وَ رُسُلِکَ وَ أَصْفِیَائِکَ وَ أَوْلِیَائِکَ الْمُخْلَصِینَ مِنْ عِبَادِکَ وَ بِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ لَمَّا قَضَیْتَها کُلَّها وَ أَسْعَفْتَنِی بِهَا وَ لَمْ تُخَیِّبْ أَمَلِی وَ رَجَائِی، اَللَّهُمَّ وَشَفِّعْ صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ فِیَّ یا سَیِّدِی یا وَلِیَّ اللَّهِ یا أَمِینَ اللَّهِ أَسْأَلُکَ أَنْ تَشْفَعَ لِی إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی هَذِهِ

الْحَاجَاتِ کُلِّهَا بِحَقِّ آبَائِکَ الطَّاهِرِینَ وَ بِحَقِّ أَوْلادِکَ الْمُنْتَجَبِینَ فَإِنَّ لَکَ عِنْدَاللهِ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ الْمَنْزِلَهَ الشَّرِیفَهَ وَ الْمَرْتَبَهَ الْجَلِیلَهَ وَ الْجَاهَ الْعَرِیضَ اَللَّهُمَّ لَوْ عَرَفْتُ مَنْ هُوَ أَوْجَهُ عِنْدَکَ مِنْ هَذَا الْإِمامِ وَ مِنْ آبَائِهِ وَ أَبْنَائِهِ الطَّاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ الصَّلاهُ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِی وَ قَدَّمْتُهُمْ أَمامَ حَاجَتِی وَ طَلِبَاتِی هَذِهِ فَاسْمَعْ مِنِّی وَ اسْتَجِبْ لِی وَ

افْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ، اَللَّهُمَّ وَ ما قَصُرَتْ عَنْهُ مَسْأَلَتِی وَ عَجَزَتْ عَنْهُ قُوَّتِی وَ لَمْ تَبْلُغْهُ فِطْنَتِی مِنْ صَالِحِ دِینِی وَ دُنْیایَ وَ آخِرَتِی فَامْنُنْ بِهِ عَلَیَّ وَ احْفَظْنِی وَ احْرُسْنِی وَ هَبْ لِی وَ اغْفِرْ لِی وَ مَنْ

أَرَادَنِی بِسُوءٍ أَوْ مَکْرُوهٍ مِنْ شَیْطَانٍ مَرِیدٍ أَوْ سُلْطَانٍ عَنِیدٍ أَوْ مُخَالِفٍ فِی دِینٍ أَوْ مُنازِعٍ فِی دُنْیا أَوْ حاسِدٍ عَلَیَّ نِعْمَةً أَوْ ظالِمٍ أَوْ بَاغٍ فَاقْبِضْ عَنِّی یَدَهُ وَ اصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُ وَ اشْغَلْهُ عَنِّی بِنَفْسِهِ وَ اکْفِنِی شَرَّهُ وَ شَرَّ أَتْباعِهِ وَ شَیَاطِینِهِ وَ أَجِرْنِی مِنْ کُلِّ مَا یَضُرُّنِی وَ یُجْحِفُ بِی وَ أَعْطِنِی جَمِیعَ الْخَیْرِ کُلِّهِ مِمَّا أَعْلَمُ وَ مِمَّا لا أَعْلَمُ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِإِخْوانِی وَ أَخَواتِی وَ أَعْمامِی وَ عَمَّاتِی وَ أَخْوالِی وَ خَالاتِی وَ أَجْدَادِی وَ جَدَّاتِی وَ أَوْلادِهِمْ وَ ذَرَارِیهِمْ وَ أَزْوَاجِی وَ ذُرِّیَّاتِی وَ أَقْرِبَائِی وَ أَصْدِقَائِی وَ جِیرَانِی وَ إِخْوانِی فِیکَ مِنْ أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ لِجَمِیعِ أَهْلِ مَوَدَّتِی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، اَلْأَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَ الأَمْواتِ وَ لِجَمِیعِ مَنْ عَلَّمَنِی خَیْراً أَوْ تَعَلَّمَ مِنِّی عِلْماً، اَللَّهُمَّ أَشْرِکْهُمْ فِی صَالِحِ دُعَائِی وَ زِیَارَتِی لِمَشْهَدِ حُجَّتِکَ وَ وَلِیِّکَ وَ أَشْرِکْنِی فِی صَالِحِ أَدْعِیَتِهِمْ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَ بَلِّغْ وَلِیَّکَ مِنْهُمُ السَّلامَ وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ یا سَیِّدِی وَ مَوْلایَ یَا فُلانَ بْنَ فُلانٍ بجای «فلان بن فلان» نام امامی را که زیارت می کند و نام پدر آن بزرگوار را بگوید:

صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلی رُوحِکَ وَ بَدَنِکَ أَنْتَ وَسِیلَتِی إِلَی اللَّهِ وَ ذَرِیعَتِی إِلَیْهِ وَ لِی

حَقُّ مُوالاتِی وَ تَأْمِیلِی فَکَنْ شَفِیعِی إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْوُقُوفِ عَلَی قِصَّتِی هَذِهِ وَ صَرْفِی عَنْ مَوْقِفِی هَذَا بِالنُّجْحِ بِما سَأَلْتُهُ کُلِّهِ بِرَحْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی عَقْلًا کَامِلًا وَ لُبّاً رَاجِحاً وَ عِزّاً بَاقِیاً وَ قَلْباً زَکِیّاً وَ عَمَلًا کَثِیراً وَ أَدَباً بَارِعاً وَ اجْعَلْ ذَلِکَ کُلَّهُ لِی وَ لا تَجْعَلْهُ عَلَیَّ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».

دعا برای حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه الشریف

هر گاه بخواهی برای خویش یا دیگران دست به دعا برداری بهتر آن است که نخست به نیّت دعا برای حضرت ولی عصر (عجل اللّه فرجه الشریف) این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ، فِی هذِهِ السّاعَهِ وَفِی کُلِّ ساعَه، وَلِیّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِیلاً وَعَیْناً، حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً، وَتُمَتِّعَهُ فِیها طَوِیلاً».

دعای عهد

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که هر کس چهل بامداد این دعا را بخواند از یاوران قائم ما باشد و چنانچه پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند او را زنده سازد تا در خدمت آن حضرت باشد و خداوند به هر کلمه این دعا هزار حسنه به او کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند.

«اَللّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ، وَرَبَّ الْکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَمُنْزِلَ التَّوْراهِ وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ

وَالْحَرُورِ، وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، وَرَبَّ الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبِینَ وَالْأَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ،وَبِنُورِ وَجْهِکَ الْمُنِیرِ وَمُلْکِکَ الْقَدِیمِ، یا حَیُّ یا قَیُّومُ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ بِهِ السَّماواتُ وَالْأَرَضُونَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی یَصْلَحُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ، یا حَیُّ قَبْلَ کُلِّ حَیّ، وَیا حَیُّ بَعْدَ کُلِّ حَیّ،وَیا حَیُّ حِینَ لا حَیَّ، یا مُحْیِیَ الْمَوْتی وَمُمِیتَ الْأَحْیاءِ، یا حَیُّ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَاالْإِمامَ الْهادِیَ الْمَهْدِیَّ الْقائِمَ بِأَمْرِکَ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ الطّاهِرِینَ، عَنْ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ فِی مَشارِقِ الْأَرْضِ وَمَغارِبِها، سَهْلِها وَجَبَلِها وَبَرِّها وَبَحْرِها، وَعَنِّی وَ عَنْ والِدَیَّ مِنَ الصَّلَواتِ زِنَهَ عَرْشِ اللهِ وَمِدادَ کَلِماتِهِ وَما أَحْصاهُ عِلْمُهُ وَأَحاطَ بِهِ کِتابُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِیحَهِ یَوْمِی هذا وَما عِشْتُ مِنْ أَیّامِی عَهْداً وَعَقْداً وَبَیْعَهً لَهُ فِی عُنُقِی، لا أَحُولُ عَنْها

وَلا أَزُولُ أَبَداً. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ، وَالذّابِّينَ عَنْهُ، وَالْمُسارِعِينَ إِلَيْهِ فِی قَضاءِ حَوائِجِهِ، وَالْمُمْتَثِلِينَ لأَوامِرِهِ، وَالْمُحامِينَ عَنْهُ،وَالسَّابِقِينَ إِلی إِرادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اَللّهُمَّ إِنْ حالَ بَيْنِی وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتْماً مَقْضِيّاً، فَأَخْرِجْنِی مِنْ قَبْرِی، مُؤْتَزِراً کَفَنِی، شاهِراً سَيْفِی، مُجَرَّداً قَناتِی، مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدّاعِی فِی الْحاضِرِ وَالْبادِی. اَللّهُمَّ أَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ، والْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ، وَاکْحَلْ ناظِرِی بِنَظْرَه مِنِّی إِلَيْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُکْ بِی مَحَجَّتَهُ، وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ اَزْرَهُ، وَاعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَکَ، وَأَحْیِ بِهِ عِبادَکَ، فَإِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ: " ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَيْدِی النّاسِ "، فَأَظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَلِيَّکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّکَ الْمُسَمّی بِاسْمِ رَسُولِکَ حَتّی لا يَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْباطِلِ إِلاّ مَزَّقَهُ، ويُحِقَّ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِکَ، وَناصِراً لِمَنْ لا يَجِدُ لَهُ ناصِراً غَيْرَکَ، وَمُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ أَحْکامِ کِتابِکَ، وَمُشَيِّداً لِما وَرَدَ مِنْ أَعْلامِ دِينِکَ وَسُنَنِ نَبِيِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مِمَّن حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ. اَللّهُمَّ وَسُرَّ نَبِيَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلی دَعْوَتِهِ، وَارْحَم اسْتِکانَتَنا بَعْدَهُ، اَللّهُمَّ اکْشِفْ هذِهِ الْغُمَّهَ عَنْ هذِهِ الأُمَّهِ بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداًوَنَراهُ قَرِيباً، بِرَحْمَتِکَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

پس سه بار دست بر ران راست خود می زنی و هر بار می گویی:

«اَلْعَجَلَ، اَلْعَجَلَ يا مَوْلایَ يا صاحِبَ الزَّمانِ».

نماز شب

روایات وارده از سوی پیشوایان معصوم در فضیلت نماز شب فراوان است که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آن حضرت به وصیّش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

یا علی ترا به چند چیز سفارش می کنم به خاطر بسپار... و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب،(کافی، ج۸، ص۷۹) و از انس نقل شده است که گوید: از پیامبر شنیدم که می فرمود: دو رکعت نماز در دل شب بهتر است از دنیا و آنچه که در اوست. (بحار، ج۸۷، ص۱۴۸)

کیفیت نماز شب

نماز شب یازده رکعت است، و می توان در هر رکعت به حمد تنها اکتفا کرد، هشت رکعت آن را به نیت نماز شب باید خواند و بعد از هر دو رکعت سلام گفت، سپس دو رکعت به نیت نماز شَفْع و یک رکعت به نیت نماز وِتْر و بهتر است که نمازگزار در قنوت نماز وتر هفتاد مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَأَتُوبُ إِلَیْهِ» و سپس هفت بار: «هذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ» و بعد سیصد مرتبه «اَلْعَفْو» بگوید و آنگاه برای چهل نفر از مؤمنان دعا کند و بعد برای خویش دعا نماید و چون از قنوت فارغ شد رکوع و سجود گزارد و نماز را تمام نماید و پس از نماز، تسبیح حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را انجام دهد و بعد هر چه می خواهد دعا کند.

نماز حضرت فاطمه (علیها السلام)

روایت شده که حضرت فاطمه(علیها السلام) دو رکعت نماز می گزارد که جبرئیل علیه السلام تعلیم او کرده بود، در رکعت اوّل بعد از حمد صد مرتبه سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد صد مرتبه سوره توحید و چون سلام می گفت این دعا را می خواند:

«سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنِیفِ، سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِیم، سُبْحانَ ذِی الْمُلْكِ الْفاخِرِ الْقَدِیم، سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهْجَةَ وَالْجَمالَ، سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بِالنُّورِ وَالْوَقارِ، سُبْحانَ مَنْ یَری اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ یَری وَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا لا هکَذا غَیْرُهُ».

شیخ در مصباح المتهجدین فرموده: سزاوار است کسی که این نماز را بجا می آورد چون از تسبیح فارغ شود زانوها و ذراعها را برهنه نماید و بچسباند همه مواضِع سجود

خود را بزمین بدون حاجز و حایلی و حاجت خود را از خدا بخواهد و دعا کند آنچه می خواهد و در همان حال سجده بگوید:

«یا مَنْ لَیْسَ غَیْرَهُ رَبٌّ یُدْعی، یا مَنْ لَیْسَ فَوْقَهُ إلهٌ یُخْشی، یا مَنْ لَیْسَ دُونَهُ مَلِکٌ یُتَّقی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ وَزِیرٌ یُؤْتی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ حاجِبٌ یُرْشی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ بَوّابٌ یُغْشی، یا مَنْ لا یَزْدادُ عَلی کَثْرَهِ السُّؤالِ إلاّ کَرَماً وَ جُوداً وَعَلی کَثْرَهِ الذُّنُوبِ إلاّ عَفْواً وَصَفْحاً، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَافْعَلْ بی کَذا وَکَذا».و بجای کلمه «کذا و کذا» حاجات خود را از خدا بخواهد.

نماز دیگر از حضرت فاطمه(علیها السلام)

شیخ طوسی و سیّد بن طاوس روایت کرده اند از صفوان که محمّد بن علیّ حلبی روز جمعه خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: می خواهم مرا عملی تعلیم فرمائی که در این روز بهترین اعمال باشد.

حضرت فرمود: من کسی را بهتر از حضرت فاطمه(علیها السلام)، نزد پیامبر سراغ ندارم و چیزی را بهتر از آنچه حضرت به او آموخت نشان ندارم.

سپس فرمود: هر کس در روز جمعه غسل کند و چهار رکعت نماز گزارد بدو سلام و بخواند در رکعت اوّل بعد از حمد پنجاه مرتبه توحید، در رکعت دوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه " وَالْعادِیاتِ " در رکعت سوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه " إذا زُلْزِلَتْ " و در رکعت چهارم بعد از حمد پنجاه مرتبه (إذا جآءَ نَصْرُ اللهِ " چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: «إلهی وَسَیِّدِی مَنْ تَهَیَّأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ اَعَدَّ اَوِ اسْتَعَدَّ لِوِفادَهِ مَخْلُوق رَجاءَ رِفْدِهِ وَفَوائِدِهِ ونائِلِهِ وَفَواضِلِهِ وَجَوائِزِهِ، فَإِلَیْکَ یا

إِلهِی کانَتْ تَهْیِئَتِی وَتَعْبِئَتِی وَإِعْدادِی وَاسْتِعْدادِی، رَجاءَ فَوائِدِکَ وَمَعْرُوفِکَ وَنائِلِکَ وَجَوائِزِکَ، فَلاتُخَیِّبْنِی مِنْ ذلِکَ، یا مَنْ لا تَخِیبُ عَلَیْهِ مَسْأَلَهُ السّائِلِ، وَلا تَنْقُصُهُ عَطِیَّهُ نائِلٍ، فَإِنِّی لَمْ آتِکَ بِعَمَلٍ صالِحٍ قَدَّمْتُهُ، وَلا شَفاعَهِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِشَفاعَتِهِ، إِلاّ مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَیْتِهِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ، أَتَیْتُکَ أَرْجُو عَظِیمَ عَفْوِکَ الَّذِی عُدْتَ بِهِ عَلَی الْخاطِئِینَ عِنْدَ عُکُوفِهِمْ عَلَی الْمَحارِمِ، فَلَمْ یَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلَی الْمَحارِمِ أَنْ جُدْتَ عَلَیْهِمْ بِالْمَغْفِرَهِ، وَأَنْتَ سَیِّدِی الْعَوّادُ بِالنَّعْماءِ، وَأَنَا الْعَوّادُ بِالْخَطاءِ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ أَنْ تَغْفِرَ لِی ذَنْبِیَ الْعَظِیمَ، فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُ الْعَظِیمَ إِلاَّ الْعَظِیمُ،یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ یاعَظِیمُ».

نماز حضرت صاحب الزّمان علیه السلام

نماز حضرت صاحب الزّمان عَجَّلَ اللهُ تَعالی فَرَجَهُ دو رکعت است می خوانی در هر رکعت سوره حَمْد را و چون به " إِیّاکَ نَعْبُدُ وَإِیّاکَ نَسْتَعِینُ " رسیدی آن را صد مرتبه تکرار می کنی و سپس بقیه سوره را می خوانی و بعد " قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ " را یکبار می خوانی و چون از نماز فارغ شدی این دعا را می خوانی:

«اَللّهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ، وَبَرِحَ الْخَفاءُ، وَانْکَشَفَ الْغِطاءُ، وَضاقَتِ الأَرْضُ بِما وَسِعَتِ السَّماءُ، وَإِلَیْکَ یا رَبِّ الْمُشْتَکی،

وَعَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَهِ وَالرَّخاءِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلَّذِینَ أَمَرْتَنا بِطاعَتِهِمْ، وَعَجِّلِ اللّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقائِمِهِمْ، وَاَظْهِرْ إِعْزازَهُ، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ، اِکْفِیانِی فَإِنَّکُما کافِیایَ، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ، اُنْصُرانِی فَإِنَّکُما ناصِرایَ، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ، اِحْفَظانِی فَإِنَّکُما حافِظایَ، یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، اَلْغَوثَ الْغَوثَ الْغَوْثَ، أَدْرِکْنِی أَدْرِکْنِی أَدْرِکْنِی، اَلأَمانَ الأَمانَ الأَمانَ».

نماز حاجت

نماز حاجت به صورت های مختلفی روایت شده است و از جمله آنها نمازی است که مرحوم کلینی(رحمه الله) در کتاب کافی به سند معتبر از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: چون مشکلی به تو روی آورد، پناه بیاور به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سپس دو رکعت نماز بگزار و آن را به آن حضرت هدیه کن، و چون سلام گفتی این دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ وَمِنْکَ السَّلامُ، وَإِلَیْکَ یَرجِعُ السَّلامُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّد مِنِّی السَّلامُ، وَ أَرْواحَ

الاْئِمَّهِ الصادِقِینَ سَلامِی، وَارْدُدْ عَلَیَّ مِنْهُمُ السَّلامُ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ. اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی رَسُولِ اللهِ صلَّی اللهُ عَلَیْه وِ آله وسَلَّمَ فَأَثِبْنِی عَلَیْهِما ما أَمَّلْتُ وَرَجَوْتُ فِیکَ وَفِی رَسُولِکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنینَ». سپس سجده کن و چهل مرتبه بگو:

«یا حَیُّ یا قَیُّومُ، یا حَیُّ لایَمُوتُ، یا حَیُّ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

آنگاه گونه راست را بر زمین گذار و همین دعا را که در سجده گفتی چهل بار بگو بعد گونه چپ را به زمین بگذار و همین دعا را چهل بار تکرار کن، پس سر از سجده بردار و دست راست را بلند کن و چهل مرتبه آن را بخوان، بعد دست ها را روی گردن خود بگذار و با انگشت سبّابه اشاره کن و چهل مرتبه آن دعا را بگو، سپس محاسن خود را به دست چپ بگیر و شروع به گریه نما و چنانچه نتوانستی گریه کنی حالت گریه و زاری بخود بگیر و بگو:

«یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه وآله أَشْکُو إِلَی اللهِ وَإِلَیکَ حاجَتِی، وإِلی أَهْلِ بَیْتِکَ الرّاشِدِینَ حاجَتِی، وَبِکُمْ أَتَوَجَّهُ إِلَی اللهِ فِی حاجَتِی».

سپس سجده کن و در همان حال به اندازه یک نفس بگو: «یا اَللّهُ یا اَللّهُ»، بعد صلوات فرست وحاجتت را از خدا بخواه.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که این عمل را به جا آورد، من از سوی خدای عزّوجل ضمانت می کنم که از جای خود برنخیزد جز آنکه حاجت او برآورده گردد.

نماز جعفر طیّار

نماز جعفر طیّار علیه السلام با فضیلت وسند بسیار معتبر وارد شده، که مهمترین فضیلت آن،

بخشیده شدن گناهان کبیره است، و افضل اوقات آن پیش از ظهر روز جمعه است، وچگونگی آن چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، در هر رکعت پس از حمد و سوره، قبل از آن که رکوع کند، پانزده مرتبه بگوید:

«سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ»، و در رکوع پس از ذکر رکوع ده مرتبه آن را بگوید، و پس از رکوع در حال قیام ده مرتبه، و در سجده بعد از ذکر سجده ده مرتبه، و در جلوس بین دو سجده ده مرتبه، و در سجده دوم ده مرتبه، و پس از سجده دوم ده مرتبه بگوید، و در هر چهار رکعت به همین کیفیّت عمل کند، که مجموع آن سیصد تسبیح می شود، و سوره مخصوصی در این نماز معیّن نشده، ولی افضل است که در رکعت اوّل پس از حمد، سوره «إِذا زُلْزِلَت» و در رکعت دوّم بعد از حمد، سوره «وَالْعادِيات» و در رکعت سوّم «إِذا جاءَ نَصْرُ اللّه» و در رکعت چهارم «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را بخواند. و نیز مستحب است در سجده دوم از رکعت چهارم پس از اتمام تسبیحات بگوید:

«سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقارَ، سُبْحانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلاّ لَهُ، سُبْحانَ مَنْ أَحْصى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ، سُبْحانَ ذِي الْمَنِّ وَالنِّعَمِ، سُبْحانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِن كِتابِكَ، وَاسْمِكَ الأَعْظَمِ، وَكَلِماتِكَ التّامَّةِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقاً وَعَدْلاً، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَافْعَلْ بِي كَذا وَكَذا».

و به جای «وَافْعَلْ بِي كَذا وَكَذا» حاجت خود را از خدا بخواهد که برآورده

می شود إن شاء اللّه تعالی و مستحبّ است پس از اتمام چهار رکعت نماز دست ها را به دعا بردارد و بگوید:

«یا رَبّ یا رَبّ» به قـدر یک نفس و نیز کلمه «یا رَبّاهُ یا رَبّاهُ» را تکرار کنـد به قدر یک نفس، و «رَبِّ رَبِّ» به اندازه یک نفس، و «یـا اَللّهُ یـا اَللّهُ» به قـدر یک نفس، و «یا حَیُّ یا حَیُّ» به انـدازه یک نفس، و «یا رَحِیمُ یا رَحِیمُ» به انـدازه یک نفس، و بعـد «یا رَحْمانُ یا رَحْمانُ» هفت مرتبه، و «یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ» هفت مرتبه، بگوید و آنگاه این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَفْتَتِحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِکَ، وَأَنْطِقُ بِالثَّناءِ عَلَیْکَ، وَاُمَجِّدُکَ وَلا غایَهَ لِمَدْحِکَ، وَاُثْنِی عَلَیْکَ، وَمَنْ یَبْلُغُ غایَهَ ثَنائِکَ، وَأَمَدَ مَجْدِکَ وَأَنّی لِخَلِیقَتِکَ کُنْهُ مَعْرِفَهِ مَجْدِکَ؟ وَأَیَّ زَمَن لَمْ تَکُنْ مَمْدُوحاً بِفَضْلِکَ، مَوْصُوفاً بِمَجْدِکَ، عَوّاداً عَلَی الْمُذْنِبِینَ بِحِلْمِکَ تَخَلَّفَ سُکّانُ أَرْضِکَ عَنْ طاعَتِکَ، فَکُنْتَ عَلَیْهِمْ عَطُوفاً بِجُودِکَ، جَواداً بِفَضْلِکَ، عَوّاداً بِکَرَمِکَ، یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ الْمَنّانُ ذُوالْجَلالِ وَالْإِکْرامِ».

اعمال دهه اوّل ذی حجّه

ذی حجّه از ماه های شریف است، و از این رو چون این ماه داخل می شد صُلَحای صحابه و تابعین در عبادت و نماز و نیایش نهایت سعی و اهتمام را داشتند. و ایّام دهه اوّل آن «ایّام معلومات» است که در قرآن کریم ذکر شده است، و در نهایتِ فضیلت و برکت است. از رسول خـدا صلـی الله علیه وآلهروایت شـده: که عمـل خیر و عبادت در هیـچ ایّامی نزد حقّ تعالی از این دهه محبوبتر نمی باشد، و از برای این دهه اعمالی است:

اوّل: روزه گرفتن نُه روز اوّل این دهه که ثواب روزه تمام عُمر

را دارد.

دوّم: خواندن دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء در تمام شب های این دهه، در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه توحید، و آیه " وَواعَدْنا مُوسی ثَلثِینَ لَیْلَهً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْر فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیلَهً وَقالَ مُوسی لِاَخِیهِ هرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ " را بخواند تا با ثواب حاجیان شریک شود.

سوّم: از روز اوّل تا عصر روز عَرَفه بعد از نماز صبح و پیش از مغرب این دعا را، که شیخ و سیّد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ الْأَیّامُ الَّتِی فَضَّلْتَها عَلی غَیْرِها مِنَ الْأَیّام وَشَرَّفْتَها، وَقَدْ بَلَّغْتَنِیها بِمَنِّکَ وَرَحْمَتِکَ، فَأَنْزِلْ عَلَیْنا مِنْ بَرَکاتِکَ، وَأَوْسِعْ عَلَیْنا فِیها مِنْ نَعْمائِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهْدِیَنا فِیها لِسَبِیلِ الْهُدی وَالْعَفافِ وَالْغِنی، وَالْعَمَلِ فِیها بِما تُحِبُّ وتَرْضی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ یا مَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَیا سامِعَ کُلِّ نَجْوی، وَیا شاهِدَ کُلِّ مَلاء، وَیاعالِمَ کُلِّ خَفِیَّه، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَکْشِفَ عَنّا فِیهَا الْبَلاءَ، وَتَسْتَجِیبَ لَنا فِیهَا الدُّعاءَ، وَتُقَوِّیَنا فِیها وَتُعِینَنا، وَتُوَفِّقَنا فِیها لِما تُحِبُّ رَبَّنا وَتَرْضی، وَعَلی مَا افْتَرَضْتَ عَلَیْنا مِنْ طاعَتِکَ وَطاعَهِ رَسُولِکَ وَأَهْلِ وِلایَتِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهَبَ لَنا فِیهَا الرِّضا، إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ، وَلا تَحْرِمْنا خَیْرَ ما تُنْزِلُ فِیها مِنَ السَّماءِ، وَطَهِّرْنا مِنَ الذُّنُوبِ یا عَلّامَ الْغُیُوبِ، وَأَوْجِبْ لَنا فِیها دارَ الْخُلُودِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَلا تَتْرُکْ لَنا فِیها ذَنْباً إِلاّ غَفَرْتَهُ، وَلا هَمّاً إِلاّفَرَّجْتَهُ، وَلا دَیْناً إِلاّ قَضَیْتَهُ، وَلا غائِباً إِلاّ أَدَّیْتَهُ، وَلا حاجَهً مِنْ حَوائِجِ الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ إِلاّ

سَهَّلْتَها وَيَسَّرْتَها، إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِيرٌ. اَللّهُمَّ يا عالِمَ الْخَفِيّاتِ، يا راحِمَ الْعَبَراتِ، يا مُجِيبَ الدَّعَواتِ، يا رَبَّ الْأَرَضِينَ وَالسَّماواتِ، يا مَنْ لا تَتَشابَهُ عَلَيْهِ الْأَصْواتُ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْنا فِيها مِنْ عُتَقائِکَ وَطُلَقائِکَ مِنَ النّارِ، وَالْفائِزِينَ بِجَنَّتِکَ، النّاجِينَ بِرَحْمَتِکَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلى سَيِّدِنامُحَمَّدوَآلِهِ أَجْمَعِينَ، وَسَلَّمْ عَلَيْهِمْ تَسْلِيماً».

چهارم: در هر روز از دهه بخواند پنج دعايى را كه حضرت جبرئيل از سوى خداوند براى حضرت عيسى هديه آورده كه در اين دهه بخواند، و آن پنج دعا اين است:

(۱) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِيرٌ». (۲) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، أَحَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَداً». (۳) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، أَحَداًصَمَداً لَم يَلِدْ وَلَم يُولَدْ وَلَمْ يَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ». (۴) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِى وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَیٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِيرٌ». (۵) «حَسْبِیَ اللهُ وكَفى، سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعا، لَيْسَ وَراءَ اللهِ مُنْتَهى، أَشْهَدُ لِلّهِ بِما دَعا، وَأَنَّهُ بَرِیءٌ مِمَّنْ تَبَرَّءَ، وَأَنَّ لِلّهِ الْآخِرَةَ وَالْأُولى».

حضرت عيسى عليه السلام ثواب بسيارى براى خواندن هر كدام از اين پنج دعا را صد بار، نقل كرده است.

پنجم: بخواند در هر روزِ اين دهه اين تهليلات را كه از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت شده است با ثواب بسيار، و اگر روزى ده مرتبه بخواند بهتر است.

«لا إِلهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ اللَّيالِی وَالدُّهُورِ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ

أَمْواجِ الْبُحُورِ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ الشَّوْكِ وَالشَّجرِ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَبَرِ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ لَمْحِ الْعُيُونِ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ "فِى اللَّيْلِ إِذاعَسْعَسَ "، وَفِى " الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ "، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ الرِّ ياحِ فِى البَرارِى وَالصُّخُورِ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلى يَوْمِ " يُنْفَخُ فِى الصُّورِ "».

روز اوّل ذی حجّه: روز بسیار مبارکی است، و در آن چند عمل وارد است:

اوّل: روزه که ثواب روزه هشتاد ماه را دارد.

دوّم: خواندن نماز حضرت فاطمه(علیها السلام)، و طبق روایتی که شیخ نقل کرده، چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، مثل نماز امیرالمؤمنین علیه السلام ، در هر رکعت حمد یک مرتبه، و توحید پنجاه مرتبه، وبعد از نماز، تسبیح حضرت را بخواند، و بگوید:

«سُبْحانَ ذِى الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنِيفِ، سُبْحانَ ذِى الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِيمِ، سُبْحانَ ذِى الْمُلْكِ الْفاخِرِ الْقَدِيمِ، سُبْحانَ مَنْ يَرى اَثَرَ النَّمْلَهِ فِى الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ يَرى وَقْعَ الطَّيْرِ فِى الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هكَذا وَلا هكَذا غَيْرُهُ».

سوّم: نیم ساعت پیش از اذان ظهر، دو رکعت نماز گزارد، در هر رکعت حمد یک مرتبه، و بعد هر کدام از توحید و آیه الکرسی و سوره قدر، را ده مرتبه بخواند.

چهارم: هر کس از ظالمی بترسد در این روز بگوید:«حَسْبِى حَسْبِى حَسْبِى مِنْ سُؤالِى عِلْمُكَ بِحالِى».

و بدان که در این روز حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام متولّد شده، و به روایت شیخین تزویج حضرت فاطمه با امیر المؤمنین علیهما السلام در این روز می باشد.

روز هفتم:

سال صد و چهارده هجری قمری، شهادت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در مدینه واقع شده، که روز حُزن شیعه است.

روز هشتم: روز تَرْوِیَه است، وروزه اش فضیلت دارد، و روایت شده که کفّاره شصت سال گناه است، و شیخ شهید غسل این روز را مستحب دانسته است.

شب نهم: شب عرفه، که از لیالی متبرّکه و شب مناجات با قاضی الحاجات است، و توبه در آن شب مقبول، و دعا در آن مستجاب است، و کسی که آن شب را به عبادت به سر آورد اجر صد و هفتاد سال عبادت دارد، و از برای آن شب چند عمل است که در بخش اوّل فصل سوّم ذکر می شود.

روز نُهم: روز عرفه، و از اعیاد عظیمه است، اگر چه به اسم عید نامیده نشده است، و روزی است که حق تعالی بندگان خویش را به عبادت و اطاعت خود خوانده، و جود و احسان خود را برای ایشان گسترانیده، و شیطان در این روز خوار و حقیر و رانده تر و خشمگین تر از همه اوقات خواهد بود.

برای این روز چند عمل است، که بعضی از آنها در اعمال روز عرفه (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

شب دهم: از لیالی متبرّکه و از جمله چهار شبی است که احیای آنها مستحب است، و درهای آسمان در این شب باز است، و سنّت است در آن زیارت امام حسین علیه السلام و دعای:

«یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّهِ، یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّهِ، یا صاحِبَ الْمَواهِبِ السَّنِیَّهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ خَیْرِ الْوَری سَجِیَّه، وَاغْفِرْ لَنا یا ذَا الْعُلی فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ».

روز دهم: روز عید قربان

وبسیار روز شریفی است،وبعضی اعمال آن در (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

اعمال عید غدیر

عیـد غـدیر، برای پیروان اهل بیت (علیهم السـلام)، از اهمیّت خاصّـی برخوردار است، چرا که عید آل محمّد (علیهم السـلام)و عید عدالت و رهبری است، و نزد ائمّه دارای حرمت و قداست بسـیاری می باشد. در این روز رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم حضرت علی علیه السلام را به ولایت و جانشینی خویش منصوب فرمود.

اعمالی که برای این روز مبارک نوشته اند بسیار است، از جمله چند عمل زیر است:

اوّل: روزه، که کفّاره گناهان است و پاداش بسیار دارد.

دوّم: غسل.

سوّم: زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، بخصوص «زیارت امینُ اللّه».

چهارم: دو رکعت نماز و بهتر است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد سوره توحید را بخواند وپس از پایان نماز به سجده رود وصد مرتبه شکر خدا کند (شُکْراً لِلّهِ)، سپس سر از سجده بردارد واین دعارا بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِأَنَّ لَکَ الْحَمْـدَ وَحْـدَکَ لا شَـرِیکَ لَکَ، وَأَنَّکَ واحِـدٌ أَحَـدٌ صَـمَدٌ، لَمْ تَلِـدْ وَلَمْ تُولَدْ، وَلَمْ یَکُنْ لَکَ کُفُواً أَحَدٌ، وَأَنَّ مَحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، صَـلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، یا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْم فِی شَأْن، کَما کانَ مِنْ شَأْنِکَ أَنْ تَفَضَّلْتَ عَلَیَّ بِأَنْ جَعَلْتَنِی مِنْ أَهْـلِ إِجابَتِـکَ، وَأَهْـلِ دِینِـکَ، وَأَهْـلِ دَعْوَتِـکَ، وَوَفَّقْتَنِی لِـذلِکَ فِی مُبْتَـدَإِ خَلْقِی، تَفَضُّلاًـ مِنْکَ وَکَرَماً وَجُوداً، ثُمَّ أَرْدَفْتَ الْفَضْـلَ فَضْـلاً وَالْجُودَ جُوداً وَالْکَرَمَ کَرَماً، رَأْفَةً مِنْکَ وَرَحْمَةً، إِلی أَنْ جَـدَّدْتَ ذلِکَ الْعَهْـدَ لِی تَجْدِیـداً بَعْـدَ تَجْدِیـدِکَ خَلْقِی، وَکُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً ناسِیاً ساهِیاً غافِلاً، فَأَتْمَمْتَ نِعْمَتَکَ بِأَنْ ذَکَّرْتَنِی ذلِکَ، وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ، وَهَدَیْتَنِی لَهُ، فَلْیَکُنْ مِنْ

شَأْنِکَ یا إِلهِی وَسَیِّدِی وَمَوْلایَ أَنْ تُتِمَّ لِی ذلِکَ، ولا تَسلُبْنِیهِ حَتّی تَتَوَفّانِی عَلی ذلِکَ وَأَنْتَ عَنِّی راض، فَإِنَّکَ أَحَقُّ الْمُنْعِمِینَ أَنْ تُتِمَّ نِعْمَتَکَ عَلَیَّ. اَللّهُمَّ سَمِعْنا وأَطَعْنا وَاَجَبْنا داعِیکَ بِمَنِّکَ، فَلَکَ الْحَمْدُ، " غُفْرانَکَ رَبَّناوَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ "، آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ مَحَمَّد، وَصَدَّقْنا وَاَجَبْنا داعِیَ اللهِ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فِی مُوالاهِ مَوْلانا وَمَوْلَی المُؤْمِنِینَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، عَبْدِ اللهِ وَاَخِی رَسُولِهِ، وَالصِّدِّیقِ الْأَکْبرِ وَالْحُجَّهِ عَلی برِیَّتِهِ، اَلْمُؤَیِّدِ بِهِ نَبِیَّهُ وَدِینَهُ الْحَقَّ الْمُبِینَ، عَلَماً لِدِینِ اللهِ، وَخازِناً لِعِلْمِهِ، وَعَیْبَهَ غَیْبِ اللهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّ اللهِ، وَأَمِینَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ، وَشاهِدَهُ فِی بَرِیَّتِهِ. اَللّهُمَّ " رَبَّناإِنَّناسَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا، رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ، رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ "، فَإِنّا یارَبَّنا بِمَنِّکَ وَلُطْفِکَ اَجَبْنا داعِیکَ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، وَصَدَّقْناهُ وَصَدَّقْنا مَوْلی الْمُؤْمِنِینَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ، فَوَلِّنا ما تَوَلَّیْنا، وَاحْشُرْنا مَعَ أَئِمَّتِنا، فَإِنّا بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُوقِنُونَ، وَلَهُمْ مُسَلِّمُونَ، آمَنّا بِسِرِّهِمْ وَعَلانِیَتِهِمْ وَشاهِدِهِمْ وَغائِبِهِمْ وَحَیِّهِمْ وَمَیِّتِهِمْ، وَرَضِینا بِهِمْ أَئِمَّهً وَقادَهً وَسادَهً، وَحَسْبُنا بِهِمْ بَیْنَنا وَبَیْنَ اللهِ دُونَ خَلْقِهِ، لا نَبْتَغِی بِهِمْ بَدَلاً، ولا نَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِمْ وَلِیجَهً، وَبَرِئْنا إِلَی اللهِ مِنْ کُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَرْباً مِنَ الْجِنِّ وَالاِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَالْأَوْثانِ الْأَرْبَعَهِ وَأَشْیاعِهِمْ وَأَتْباعِهِمْ وَکُلِّ مَنْ والاهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ إِلی آخِرِهِ. اَللّهُمَّ إِنّا نُشْهِدُکَ أَنّا نَدِینُ بِما دانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّد، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ، وَقَوْلُنا ما قالُوا، وَدِینُنا ما دانُوا بِهِ، ما قالُوا بِهِ قُلْنا، وَما دانُوا بِهِ دِنّا،وَما أَنْکَرُوا أَنْکَرْنا، وَمَنْ والَوْا والَیْنا، وَمَنْ عادَوْا

عادَیْنـا، وَمَنْ لَعَنُوا لَعَنّا، وَمَنْ تَبَرَّءُوا مِنْهُ تَبَرَّأْنا مِنْهُ، وَمَنْ تَرَحَّمُوا عَلَیْهِ تَرَحَّمْنا عَلَیْهِ، آمَنّا وَسَـلَّمْنا وَرَضِـینا وَاتَّبَعْنا مَوالِینا، صَـلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ. اَللّهُمَّ فَتَمِّمْ لَنا ذلِکَ وَلا تَسْـلُبْناهُ، وَاجْعَلْهُ مُسْـتَقِرّاً ثابِتاً عِنْدَنا وَلا تَجْعَلْهُ مُسْـتَعاراً، وَأَحْیِنا ما أَحْیَیْتَنا عَلَیْهِ، وَاَمِتْنا إِذا أَمَتَّنا عَلَیْهِ، آلُ مُحَمَّد أَئِمَّتُنـا، فَبِهِمْ نَأْتَمُّ وَإِیّاهُمْ نُوالِی، وَعَـدُوَّهُمْ عَـدُوَّ اللهِ نُعادِی، فَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِی الـدُّنْیا وَالاْخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ، فَإِنّا بِـذلِکَ راضُونَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

بـاز به سـجده رود و صـد مرتبه «اَلْحَمْـدُ لِلّهِ» و صـد مرتبه «شُـکْراً لِلّهِ» بگویـد. و روایت شـده که هر کس این عمل را بجا آورد ثواب کسـی داشـته باشد که در روز عید غدیر نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله حاضر شده باشد، و با آن حضرت بر ولاـیت بیعت کرده باشـد، و بهتر آن است که این نمـاز را نزدیـک زوال گـذارد، که حضـرت در آن ساعت امیرالمؤمنین علیه السلام را در غدیر خم به امامت و خلافت برای مردم نصب فرمود.

پنجم: خواندن دعای ندبه.

ششم: خواندن این دعا، که سید بن طاوس از شیخ مفید نقل کرده است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُـکَ بِحَـقِّ مُحَمَّد نَـبِیِّکَ، وَعَلِیّ وَلِیِّکَ، وَالشَّأْنِ وَالْقَـدْرِ الَّذِی خَصَصْـتَهُما بِهِ دُونَ خَلْقِـکَ، أَنْ تُصَـلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَعَلِیّ، وَأَنْ تَبْـدَأَ بِهِمـا فِی کُـلِّ خَیْر عاجِـل. اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلاْـئِمَّهِ الْقـادَهِ، وَالـدُّعاهِ السّادَهِ، وَالنُّجُوم الزّاهِرَهِ، وَالْأَعْلامِ الْباهِرَهِ، وَساسَهِ الْعِبادِ، وَأَرْکانِ الْبِلادِ، وَالنّاقَهِ الْمُرْسَـلَهِ، وَالسَّفِینَهِ النّاجِیَهِ الْجارِیَهِ فِی اللُّجَجِ الْغامِرَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، خُزّانِ عِلْمِکَ، وَأَرْکانِ تَوْحِیدِکَ، وَدَعائِمِ دِینِکَ، وَمَعادِنِ کَرامَتِکَ، وَصَفْوَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ، وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، اَلْأَتْقِیاءِ الْأَنْقِیاءِ النُّجَباءِ الْأَبْرارِ، وَالْبابِ الْمُبْتَلی بِهِ النّاسُ، مَنْ اَتاهُ نَجا، وَمَنْ أَباهُ هَوی. اَللّهُمَّ

صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَهْلِ الذِّكْرِ الَّذينَ أَمَرْتَ بِمَسْأَلَتِهِمْ، وَذَوِى الْقُرْبَى الَّذِينَ أَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِمْ، وَفَرَضْتَ حَقَّهُمْ، وَجَعَلْتَ الْجَنَّةَ مَعادَ مَنِ اقْتَصَّ آثارَهُمْ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، كَما أَمَرُوا بِطاعَتِكَ، وَنَهَوْا عَنْ مَعْصِيَتِكَ، وَدَلُّوا عِبادَكَ عَلى وَحْدانِيَّتِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّد نَبِيِّكَ وَنَجِيِّكَ وَصَفْوَتِكَ وَأَمِينِكَ وَرَسُولِكَ إِلى خَلْقِكَ، وَبِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْسُوبِ الدِّينِ، وَقائِدِ الغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، الْوَصِىِّ الْوَفِىِّ، وَالصِّدِّيقِ الأَكْبَرِ، وَالْفارُوقِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ، وَالشّاهِدِ لَكَ، وَالدّالِّ عَلَيْكَ، وَالصّادِعِ بِأَمْرِكَ، وَالْمُجاهِدِ فِى سَبِيلِكَ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةُ لائِم، أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنِى فِى هذَا الْيَوْمِ الَّذِى عَقَدْتَ فِيهِ لِوَلِيِّكَ الْعَهْدَ فِى أَعْناقِ خَلْقِكَ، وَأَكْمَلْتَ لَهُمُ الدِّينَ مِنَ الْعارِفِينَ بِحُرْمَتِهِ، وَالْمُقِرِّينَ بِفَضْلِهِ، مِنْ عُتَقائِكَ وَطُلَقائِكَ مِنَ النّارِ، وَلا تُشْمِتْ بِى حاسِدِى النِّعَمِ. اَللّهُمَّ فَكَما جَعَلْتَهُ عِيدَكَ الأَكْبَرَ، وَسَمَّيْتَهُ فِى السَّماءِ يَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَفِى الأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثاقِ الْمَأْخُوذِ وَالْجَمْعِ الْمَسْؤُولِ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مَحَمَّد، وَأَقْرِرْ بِهِ عُيُونَنا، وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَنا، وَلاتُضِلَّنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا، وَاجْعَلْنا لأَنْعُمِكَ مِنَ الشّاكِرِينَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى عَرَّفَنا فَضْلَ هذَا الْيَوْمِ، وَبَصَّرَنا حُرْمَتَهُ، وَكَرَّمَنا بِهِ، وَشَرَّفَنا بِمَعْرِفَتِهِ، وَهَدانا بِنُورِهِ، يا رَسُولَ اللهِ، يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْكُما وَعَلى عِتْرَتِكُما وَعَلى مُحِبِّيكُما مِنِّى أَفْضَلُ السَّلامِ ما بَقِىَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَبِكُما أَتَوَجَّهُ إِلَى اللهِ رَبِّى وَرَبِّكُما فِى نَجاحِ طَلِبَتِى، وَقَضاءِ حَوائِجِى، وَتَيْسِيرِ أُمُورِى».

هفتم: آنکه در ديدار با برادران مؤمن، اين تهنيت را به يكديگر بگويند كه سپاس نعمت ولايت است:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلايَهِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ».

ونيز بخواند:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى أَكْرَمَنا بِهذَا الْيَوْمِ، وَجَعَلَنا مِنَ الْمُوفِينَ بِعَهْدِهِ إِلَيْنا وَمِيثاقِهِ الَّذِى واثَقَنا بِهِ مِنْ وِلايَهِ وُلاهِ أَمْرِهِ، وَالْقُوّامِ بِقِسْطِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنا

مِنَ الْجاحِدِینَ وَالْمُکَذِّبِینَ بِیَوْمِ الدِّینِ».

هشتم آنکه صد مرتبه بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَ کَمالَ دِینِهِ وَتَمامَ نِعْمَتِهِ بِوِلایَهِ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب علیه السلام ».

اعمال روز مباهله

طبق یـک سنّت دیرین، گـاه دو نفر یـا دو گروه با هم در مسأله ای اختلاف نظر داشـتند و هیـچ یک به گفته دیگری قانع نمی شدند، باهم «مباهله» می کردند، و از خداوند می خواستند که طرف باطل را با فرستادن عذابی هلاک کند و طرف حق پیروز شود.

مسیحیان نجران، چون به رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ایمان نداشتند، می خواستند که با مباهله، حق آشکار شود. نصارای نجران در تاریخ مقرّر و مکان معیّن با همه زیورها و آرایش ها و تشریفات حاضر شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله هم همراه با اهل بیت خاصّ خود برای مباهله حاضر شدند.

رسول خدا پیش از آنکه خواست مباهله کند، عبا بر دوش مبارک گرفت و سپس امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) را داخل در زیر عبا نمود، و گفت: پروردگارا! هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است که مخصوصترین خلق بوده انـد، بار خداوندا! اینها اهل بیت من می باشند، پس از ایشان برطرف کن شکّ و گناه را، و پاک کن ایشان را. پس جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر را در شأن ایشان آورد. پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله آن چهار بزرگوار را بیرون برد از برای مباهله، چون نگاه نصاری بر ایشان افتاد و حقّانیّت آن حضرت و آثار نزول عـذاب را مشاهده کردند، جرأت مباهله ننمودند، و درخواست مصالحه و قبول جزیه نمودند.

در این روز نیز حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام در حال رکوع انگشتری خود را به سائل داد، و آیه " إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ... " در شأنش نازل شد، وبالجمله این روز، روز شریفی است، ودر آن چند عمل وارد است:

اوّل: غسل، دوّم: روزه، سوّم: دو رکعت نماز، مثل نمازِ روز عید غدیر که از نظر وقت و کیفیّت و ثواب و خواندن آیه الکرسی مثل نماز روز عید غدیر است.

چهارم: خواندن دعای مباهله که شبیه به دعای سحر ماه رمضان است، و شیخ و سیّد هر دو دعای روز مباهله را از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل کرده اند:

«اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ مِنْ بَهائِکَ بِأَبْهاهُ وکُلُّ بَهائِکَ بَهِیٌّ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِبَهائِکَ کُلِّه. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَلالِکَ بِأَجَلِّه وَکُلُّ جَلالِکَ جَلِیلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِجَلالِکَ کُلِّه. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَمالِکَ بِأَجْمَلِه وَکُلُّ جَمالِکَ جَمِیلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِجَمالِکَ کُلِّه. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِأَعْظَمِها وَکُلُّ عَظَمَتِکَ عَظِیمَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ نُورِکَ بِأَنْوَرِه وَکُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِنُورِکَ کُلِّه. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِأَوْسَعِها وَکُلُّ رَحْمَتِکَ واسِعَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِرَحْمَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ کَمالِکَ بِأَکْمَلِه وَکُلُّ کَمالِکَ کامِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِکَمالِکَ کُلِّه. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ کَلِماتِکَ بِأَتَمِّها وَکُلُّ کَلِماتِکَ تامَّهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِکَلِماتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ أَسْمائِکَ بِأَکْبَرِها وَکُلُّ أَسْمائِکَ کَبِیرَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِأَسْمائِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ

كَما أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَما وَعَدْتَنِي. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِزَّتِكَ بِأَعَزِّها وَكُلُّ عِزَّتِكَ عَزِيزَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَشِيَّتِكَ بِأَمْضاها وَكُلُّ مَشِيَّتِكَ ماضِيَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ

بِمَشِيَّتِكَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ الَّتِي اسْتَطَلْتَ بِها عَلى كُلِّ شَيْءٍ وَكُلُّ قُدْرَتِكَ مُسْتَطِيلَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَما وَعَدْتَنِي. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِأَنْفَذِهِ وَكُلُّ عِلْمِكَ نافِذٌ، اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِأَرْضاهُ وَكُلُّ قَوْلِكَ رَضِيٌّ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقَوْلِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَسائِلِكَ بِأَحَبِّهاإِلَيْكَ وَكُلُّهاإِلَيْكَ حَبِيبَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَسائِلِكَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَما وَعَدْتَنِي. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ شَرَفِكَ بِأَشْرَفِهِ وَكُلُّ شَرَفِكَ شَرِيفٌ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِشَرَفِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ سُلْطانِكَ بِأَدْوَمِهِ وَكُلُّ سُلْطانِكَ دائِمٌ، اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِسُلْطانِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِأَفْخَرِهِ وَكُلُّ

مُلْكِكَ فاخِرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُلْكِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَما وَعَدْتَنِي. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَلائِكَ بِأَعْلاهُ وَكُلُّ عَلائِكَ عالٍ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَلائِكَ كُلِّهِ، اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ آياتِكَ بِأَعْجَبِها وَكُلُّ آياتِكَ عَجِيبَةٌ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِآياتِكَ كُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَنِّكَ بِأَقْدَمِهِ وَكُلُّ مَنِّكَ قَدِيمٌ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَنِّكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِي، فَاسْتَجِبْ لِي كَما وَعَدْتَنِي. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِما أَنْتَ فِيهِ مِنَ الشُّئُونِ وَالْجَبَرُوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ شَأْنٍ وَكُلِّ جَبَرُوتٍ. اَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَ

لُكَ بِما تُجيبُنِى بِهِ حِينَ أَسْأَلُكَ، يا اَللهُ يا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَ لُكَ بِبَهاءِ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، يا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَ لُكَ بِجَلالِ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، يا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،أَسْأَ لُكَ بِلا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِى، فَاسْتَجِبْ لِى كَما وَعَدْتَنِى. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ بِأَعَمِّهِ وَكُلُّ رِزْقِكَ عامٌّ، اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِرِزْقِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ عَطائِكَ بِأَهْنَئِهِ وَكُلُّ عَطائِكَ هَنِيئٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِعَطائِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِكَ بِأَعْجَلِهِ وَكُلُّ خَيْرِكَ عاجِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِخَيْرِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَ لُكَ مِنْ فَضْلِكَ بِأَفْضَلِهِ وَكُلُّ فَضْلِكَ فاضِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِفَضْلِكَ كُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَدْعُوكَ كَما أَمَرْتَنِى، فَاسْتَجِبْ لِى كَما وَعَدْتَنِى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِى عَلَى الْإِيمانِ بِكَ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَالْوِلايَهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِى طالِب، وَالْبَراءَهِ مِنْ عَدُوِّهِ، وَالْإِيتِمام بِالْأَئِمَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلامُ، فَإِنِّى قَدْ رَضِيتُ بِذلِكَ يا رَبِّ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ فِى الْأَوَّلِينَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد فِى الْآخِرِينَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد فِى الْمَلاَ الْأَعْلى، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد فِى الْمُرْسَلِينَ. اَللّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسِيلَهَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَهَ وَالدَّرَجَهَ الْكَبِيرَهَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَقَنِّعْنِى بِما رَزَقْتَنِى، وَبارِكْ لِى فِيما أَعْطَيْتَنِى، وَاحْفَظْنِى فِى غَيْبَتِى وَفِى كُلِّ غائِب هُوَ لِى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِى عَلَى الْإِيمانِ بِكَ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِكَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُكَ خَيْرَ الْخَيْرِ رِضْوانَكَ وَالْجَنَّهَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّرِّ سَخَطِكَ وَالنّارِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاحْفَظْنِى مِنْ كُلِّ مُصِيبَه، وَمِنْ كُلِّ بَلِيَّه، وَمِنْ كُلِّ عُقُوبَه، وَمِنْ كُلِّ فِتْنَه، وَمِنْ كُلِّ

بَلاء، وَمِنْ كُلِّ شَرّ، وَمِنْ كُلِّ مَكْرُوه، وَمِنْ كُلِّ مُصيبَه، وَمِنْ كُلِّ آفَه نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْاَرْضِ، فِى هذِهِ السّاعَهِ، وَفِى هذِهِ اللَّيْلَهِ، وَفِى هذَا الْيَوْم، وَفِى هذَا الشَّهْرِ، وَفِى هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاقْسِمْ لِى مِنْ كُلِّ سُرُور، وَمِنْ كُلِّ بَهْجَه، وَمِنْ كُلِّ اِسْتِقامَه، وَمِنْ كُلِّ فَرَج، وَمِنْ كُلِّ عافِيَه، وَمِنْ كُلِّ سَلامَه، وَمِنْ كُلِّ كَرامَه، وَمِنْ كُلِّ رِزْق واسِع حَلال طَيِّب، وَمِنْ كُلِّ نِعْمَه، وَمِنْ كُلِّ سَعَه نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْاَرْضِ، فِى هذِهِ السّاعَهِ، وَفِى هذِهِ اللَّيْلَهِ، وَفِى هذَا الْيَوْم، وَفِى هذَا الشَّهْرِ، وَفِى هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ إِنْ كانَتْ ذُنُوبِى قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِى عِنْدَكَ، وَحالَتْ بَيْنِى وَبَيْنَكَ، وَغَيَّرَتْ حالِى عِنْدَكَ، فَإِنِّى أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِى لايُطْفَأُ، وَبِوَجْهِ مُحَمَّد حَبِيبِكَ الْمُصْطَفى، وَبِوَجْهِ وَلِيِّكَ عَلِيّ الْمُرْتَضى، وَبِحَقِّ أَوْلِيائِكَ الَّذِينَ انْتَجَبْتَهُمْ، أَنْ

تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَغْفِرَلِى ما مَضى مِنْ ذُنُوبِى، وَأَنْ تَعْصِمَنِى فِيما بَقِىَ مِنْ عُمْرِى، وَأَعُوذُ بِكَ اَللّهُمَّ أَنْ أَعُودَ فِى شَيْء مِنْ مَعاصِيكَ أَبَداً ما أَبْقَيْتَنِى، حَتّى تَتَوَفّانِى وَأَنَا لَكَ مُطِيعٌ وَأَنْتَ عَنِّى راض، وَأَنْ تَخْتِمَ لِى عَمَلِى بِأَحْسَنِهِ، وَتَجْعَلَ لِى ثَوابَهُ الْجَنَّه، وَأَنْ تَفْعَلَ بِى ما أَنْتَ أَهْلُهُ، يا أَهْلَ التَّقْوى وَيا أَهْلَ الْمَغْفِرَه، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِى بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

فصل دوّم: اعمال مدينه منوّره

فضيلت زيارت پيامبر صلى الله عليه وآله و حضرت فاطمه زهرا و ائمّه بقيع عليهم السلام

مستحب مؤكّد است براى مردم، خصوصاً حُجّاج، مُشرّف شدن به زيارت روضه مُطهّره و آستانه منوّره فخر عالميان حضرت سيّد المرسلين محمّد بن عبداللّه صلى الله عليه وآله، و ترک زيارت آن حضرت باعث جفا در حقّ او مى شود.

و شيخ شهيد فرموده: اگر مردم ترک زيارت آن حضرت كنند، بر امام است كه ايشان را مجبور

کند به رفتن زیارت آن حضرت، زیرا که ترک زیارت آن حضرت موجب جفا در حقّ پیامبر صلی الله علیه وآله است.

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه کسی از شما حجّ کند، باید حَجّش را ختم کند به زیارت ما، زیرا که این از تمامی حجّ است. و نیز روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: تمام کنید حجّ خود را به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که ترک زیارت آن حضرت بعد از حجّ جفا و خلاف ادب است، و شما را امر به این کرده اند، و بروید به زیارت قبوری که حق تعالی لازم گردانیده است بر شما حقّ آنها و زیارت آنها را، و روزی از حق تعالی طلب کنید نزد آن قبرها، و نیز از ابو الصّلت هَرَوی روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که نظر شما درباره این حدیث که مؤمنین از منازل خویش در بهشت، زیارت می کنند پروردگارشان را چیست؟

حضرت در جواب او فرمودند: ای ابا الصّلت! حق تعالی پیغمبرش حضرت محمّد صلی الله علیه وآله را بر جمیع خلقش از پیغمبران و فرشتگان برتری بخشیده و اطاعت او را اطاعت خود، و بیعت با او را بیعت با خود، و زیارت او را زیارت خودش شمرده است، چنانچه در سوره نساء آیه ۸۰ فرمود: " مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّه "، و در سوره فتح، آیه ۴۸ فرموده: " إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ ".

حضرت رسُول صلی الله علیه وآله فرموده: «هر کس

مرا زیارت کند در حال حیات یا بعد از فوت من چنان است که حق تعالی را زیارت کرده باشد...».

و حِمیَری در «قرب الاسناد» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسُول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: هرکس مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از فوت من شفیع او گردم در روز قیامت.

و در حدیثی است که حضرت صادق علیه السلام روز عیدی رفت به زیارت رسول اللّه صلی الله علیه وآله و بر آن حضرت سلام کرد، و فرمود: ما به سبب زیارت و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اهل همه شهرها مکّه و غیر مکّه، فضیلت داریم.

و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب از یزید بن عبدالملک روایت کرده، و او از پدرش، از جدّش، که گفت: به خدمت حضرت فاطمه(علیها السلام) مشرّف شدم، آن حضرت بر من سلام کرد، سپس از من پرسید که برای چه آمده ای؟ عرض کردم: برای طلب برکت و ثواب. فرمود: خبر داد مرا پدرم، و اینک حاضر است که هر کس بر او و بر من سه روز سلام کند، حق تعالی بهشت را از برای او واجب گرداند، گفتم: در حال حیاتتان؟ فرمود: بلی، و هم چنین بعد از موت ما.

علاّمه مجلسی فرموده که در حدیث معتبر از عبداللّه بن عبّاس منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس امام حسن علیه السلام را در بقیع زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد و نلغزد در روزی که قدم ها بر آن بلغزد.

و در «مقنعه» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که

فرمود: هر کس مرا زیارت کند گناهانش آمرزیده شود و فقیر و پریشان نمیرد.

ابن قولویه در کامل الزیارات حدیث طولانی از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و از جمله فرازهای آن این است که: مردی به خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد، و عرض کرد: آیا باید زیارت کرد پدرت را؟ فرمود: بلی. عرض کرد: پاداش آن چیست؟ فرمود: اگر با اعتقاد و متابعت از امامت او باشد پاداش آن بهشت است. عرض کرد: کسی که اعراض کند از زیارت او چه خواهد داشت؟ فرمود: حسرت خواهد داشت در یوم الحسره که روز قیامت است... و احادیث در این باب بسیار است.

آداب زیارت

زیارت، دیدار با روحهای پاک و الگوهای کمال و آیینه های حق نماست. زائر، خود را در برابر وجودهای والا و پیشوایان معصومی دیده، با اعتراف به نقص خود و کمال آن اولیای الهی، به فضایل آنان اشاره می کند، و درودهای خود را نثارشان می نماید، و پیوند خویش را با آنان و با راه و تعالیم و فرهنگشان ابراز می دارد.

از این رو، نخستین شرط زیارت، «ادب» است، و ادب هم در سایه معرفت و محبّت پدید می آید.

خود را در محضر رسول الله صلی الله علیه وآله دیدن، و در برابر قبور پاک امامان ایستادن، هم آدابِ ظاهری دارد، هم آدابِ باطنی.

آنچه در منابع روایی مانند «بحار الأنوار» و نوشته های علما درباره آداب زیارت آمده، بسیار است، و در این جا برخی از آن آداب را نقل می کنیم:

۱ قبل از ورود به زیارتگاه، غسل کردن و باطهارت بودن و خواندن این دعا

هنگـام غسل زيارت مسـتحب است:«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِـفاءً مِنْ كُلِّ داء وَسُـقْم وَآفَه وَعاهَه. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِى،

وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِى، وَسَهِّلْ لِى بِهِ أَمْرِى».

۲ لباس هاى پاكيزه پوشيدن و عطر و بوى خوش استعمال كردن.

۳ هنگام رفتن به زيارت، قدم هاى كوتاه برداشـتن، با آرامش و وقار راه رفتن، با خضوع و خشوع آمدن، سـر به زير انداختن و به اين طرف و آن طرف و بالا نگاه نكردن، و ترک كلمات بيهوده و مخاصمه و مجادله نمودن در راه، تا رسيدن به حرم.

۴ هنگام رفتن به حرم و زيارت، زبان به تسبيح و حمد خدا گشودن، و صلوات بر محمّد و آل او فرستادن، ودهان را با ياد خدا و نام اهل بيت معطّر ساختن.

۵ بر درگاه حرم ايسـتادن، و دعا خواندن، و اجازه ورود خواسـتن، و سـعى در تحصيل رقّت قلب و خشوع دل نمودن، و مقام و عظمت صاحب قبر را تصوّر نمودن، و اين كه او ما را مى بيند، سـخن ما را مى شنود، و سلام ما را پاسخ مى دهد. هرگاه رقّت قلب حاصل شد و آمادگى روحى پديد آمد، در اين حال وارد شود، و زيارت نمايد

۶ در وقت داخل شدن، پاى راست را مقدّم داشـتن، و هنگام خروج از حرم پاى چپ را، آن گونه كه در ورود و خروج مسجد مستحب است.

۷ در برابر ضريح ايستادن و زيارت نامه هايى را كه از ائمه(عليهم السلام) رسيده، خواندن.

۸ در زيـارت قبر معصومين(عليهم السـلام) رو به قبر منوّر آنهـا ايسـتادن، و پس از فراغت از زيـارت، با تضـرّع دعا كردن، و از خداوند

حاجت خواستن، سپس به طرف بالای سر رفتن، و رو به قبله دعا کردن، و زیارت خواندن.

۹ صاحب قبر را برای بر آمدن حاجت و رفع نیاز نزد خداوند شفیع قرار دادن.

۱۰ ایستادن هنگام خواندن زیارت، اگر عذری و ضعفی ندارد.

۱۱ هنگام مشاهده قبر مطهّر و پیش از خواندن زیارت، (آرام) اَللّهُ أَکْبَر بگوید.

۱۲ خواندن دو رکعت نماز زیارت در حرم مطهّر، و اگر زیارت ائمّه است، بالای سر بهتر است. و پس از نماز، دعاهای منقول را خواندن، و حاجت طلبیدن، و تلاوت قرآن با آرامش و ترتیل و طمأنینه، و هدیه کردن ثواب آن به روح مقدّس آن معصوم.

۱۳ پرهیز از سخنان ناشایست، و کلمات لغو و بیهوده، و جدال های بی مورد در حرم ها و زیارتگاه ها.

۱۴ صدای خود را در نماز و زیارت خیلی بلند نکردن، که مزاحم زیارت دیگران نشود.

۱۵ وداع کردن با پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علیه السلام ، هنگام بیرون آمدن از شهر(زیارت وداع حضرت رسول صلی الله علیه وآله و ائمّه در همین کتاب آمده است).

۱۶ پس از زیارت، تعجیل در بیرون آمدن، تا هم شدّت شوق برای رجوع به زیارت بیشتر شود و هم نوبت و فرصت برای دیگران باشد، و پرهیز از اختلاط با زنان در مَشاهد مشرّفه، و رعایت حرمت و دوری از هر نوع خطا و گناه. هم چنین در صورت ازدحام و کثرت زوّار، رعایت حال آنان را کردن، و مکان و فرصت زیارت به آنان دادن.

۱۷ حضور قلب داشتن در تمام مراحل زیارت، و نیز توبه و استغفار و صدقه به نیازمندان و انفاق به مستحقّان.

۱۸ هنگام

زیارت، باید زمینه ای برای کمال روحی و رشد معنوی و تصفیه قلب انسان فراهم شود، تا زائر را در اخلاق و زندگی و عفاف و تقوا به اولیاء اللّه نزدیک سازد، و وسیله ای برای توبه، تطهیر، و تزکیه باطنی وی گردد. این جز با توفیق الهی و جز با داشتن «معرفت» و «محبّت» نسبت به این بزرگواران، فراهم نمی شود. اساس ارزش زیارت هم به معرفت است، و درباره زیارت ائمّه و معصومین (علیهم السلام) تعبیر «عارِفاً بِحَقِّهِ» اشاره به همین نکته است، و گرنه، زیارت بی معرفت، آن ثواب و کمال مطلوب را ندارد.

زیارت اوّل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

هرگاه به مدینه الرّسول وارد شدی، پس از غسل زیارت اذن دخول بخوان:

«اَللّهُمَّ اِنّی قَدْ وَقَفْتُ عَلی باب مِنْ اَبْوابِ بُیُوتِ نَبِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ مَنَعْتَ النّاسَ أَنْ یَدْخُلُوا إِلاّ بِإِذْنِهِ،

فَقُلْتَ: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»، اَللّهُمَّ إِنّی أَعْتَقِدُ حُرْمَةَ صاحِبِ هذَا الْمَشْهَدِ

الشَّرِیفِ فِی غَیْبَتِهِ، کَماأَعْتَقِدُها فِی حَضْرَتِهِ، وَاَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَکَ وَخُلَفاءَکَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ أَحْیاءٌ عِنْدَکَ یُرْزَقُونَ، یَرَوْنَ مَقامِی وَیَسْمَعُونَ کَلامِی وَیَرُدُّونَ سَلامِی، وَأَنَّکَ حَجَبْتَ عَنْ سَمْعِی کَلامَهُمْ، وَفَتَحْتَ بابَ فَهْمِی بِلَذِیذِ مُناجاتِهِمْ، وَإِنّی أَسْتَأْذِنُکَ یا رَبِّ أَوَّلاً، وَأَسْتَأْذِنُ رَسُولَکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثانِیاً... ءَاَدْخُلُ یارَسُولَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا حُجَّةَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَةَ اللّهِ الْمُقَرَّبِینَ اَلْمُقِیمِینَ فِی هذَا الْمَشْهَدِ، فَأْذَنْ لِی یا مَوْلایَ فِی الدُّخُولِ أَفْضَلَ ما اَذِنْتَ لاَِحَد مِنْ أَوْلِیاءِکَ، فَاِنْ لَمْ أَکُنْ أَهْلاً لِذلِکَ فَاَنْتَ اَهْلٌ لِذلِکَ»،

پس داخل شو، وبگو:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ، وَعَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی، وَتُبْ عَلَیَّ، اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ».

از در جبرئیل داخل

شو، و مُقـدّم دار پـای راست را، و صـد مرتبه اَللهُ أَكْبَرُ بگو. آنگـاه دو ركعت نمـاز تحيّت مسـجد «اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا نَبِيَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مُحَمَّدَبْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خاتَمَ

النَّبِيِّينَ، أَشْـهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّسالَهَ، وَأَقَمْتَ الصَّلاهَ، وَآتَيْتَ الزَّكاهَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصـاً حَتّى أَتاكَ الْيَقِينُ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ وَعَلى أَهْلِ بَيْتِكَ الطّاهِرِينَ».

سپس رو به قبله در كنار ستونى كه در سمت راست مرقد مطهّر است بايست، در حالى كه قبر مطهّر در سمت چپ تو و منبر در سمت راست تو باشد كه در اين حال در بالا سَرِ رسول خدا صلى الله عليه وآله قرار رفته اى و بگو:

«أَشْـهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَـرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ، وَأَنَّكَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْـهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّكَ، وَنَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ، وَجاهَدْتَ فِى سَبِيلِ اللهِ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّى أَتاكَ الْيَقِينُ بِالْحِكْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَـنَهِ،وَأَدَّيْتَ الَّذِى عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ، وَأَنَّكَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ، وَغَلُظْتَ عَلَى الْكافِرِينَ، فَبَلَغَ اللهُ بِكَ أَفْضَلَ شَـرَفِ مَحَـلِّ الْمُكْرَمِينَ، اَلْحَمْـدُ لِلّهِ الَّذِى اسْـتَنْقَذَنا بِـكَ مِنَ الشِّرْكِ وَالضَّلالَـهِ. اَللّهُمَّ فَاجْعَـلْ صَـلَواتِكَ وَصَـلَواتِ مَلائِكَتِـكَ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيائِـكَ الْمُرْسَـلِينَ وَعِبـادِكَ الصّـالِحِينَ، وَأَهْلِ السَّماواتِوَالْأَرَضـينَ، وَمَنْ سَـبَّحَ لَكَ يارَبَّ الْعالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، عَلى مُحَمَّد عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَأَمِينِكَ وَنَجِيِّكَ وَحَبِيبِكَ وَصَـفِيِّكَ وَخاصَّتِكَ وَصَـفْوَتِكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ. اَللّهُمَّ أَعْطِهِ الـدَّرَجَهَ الرَّفِيعَهَ، وَآتِهِ الْوَسِـيلَهَ مِنَ الْجَنَّهِ، وَابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُون وَالْآخِرُونَ. اَللّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ: " وَلَو أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِيماً "، وَإِنِّى أَتَيْتُكَ مُسْتَغْفِراً

تائِباً مِنْ ذُنُوبِی، وَإِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّی وَرَبِّکَ لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی».

و حاجت خود را بطلب، امید است که برآورده شود.

پس صلوات و درودهای مخصوص بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله را بخوان:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما حَمَلَ وَحْیَکَ وَ بَلَّغَ رِسالاتِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما أَحَلَّ حَلالَکَ، وَحَرَّمَ حَرامَکَ، وَعَلَّمَ کِتابَکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما اَقامَ الصَّلاهَ، وَآتَی الزَّکاهَ، وَدَعا إِلی دِینِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما صَدَّقَ بِوَعْدِکَ، وَأَشْفَقَ مِنْ وَعِیدِکَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما غَفَرْتَ بِهِ الذُّنُوبَ، وَسَتَرْتَ بِهِ الْعُیُوبَ، وَفَرَّجْتَ بِهِ الْکُرُوبَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما دَفَعْتَ بِهِ الشَّقاءَ، وَکَشَفْتَ بِهِ الْغَمّاءَ، وَأَجَبْتَ بِهِ الدُّعاءَ، وَنَجَّیْتَ بِهِ مِنَ الْبَلاءِ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما رَحِمْتَ بِهِ الْعِبادَ، وَأَحْیَیْتَ بِهِ الْبِلادَ، وَقَصَمْتَ بِهِ الْجَبابِرَهَ، وَأَهْلَکْتَ بِهِ الْفَراعِنَهَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما أَضْعَفْتَ بِهِ الأَمْوالَ، وَأَحْرَزْتَ بِهِ مِنَ الأَهْوالِ، وَکَسَرْتَ بِهِ الْأَصْنامَ، وَرَحِمْتَ بِهِ الْأَنامَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد کَما بَعَثْتَهُ بِخَیْرِ الْأَدْیانِ، وَأَعْزَزْتَ بِهِ الْإِیمانَ، وَتَبَّرْتَ بِهِ الْأَوْثانَ، وَعَظَّمْتَ بِهِ الْبَیْتَ الْحَرامَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ الْأَخْیارِ وَسَلِّمْ تَسْلِیماً».

زیارت دوّم حضرت رسول صلی الله علیه وآله

با سند صحیح و با دو روایت، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که رو به قبر مطهّر پیامبر صلی الله علیه وآله ایستاده، و چنین می خوانی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبِیبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِفْوَهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ. أَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِکَ، وجاهَدْتَ فِی سَبِیلِ رَبِّکَ، وَعَبَدْتَهُ

حَتّی اَتیکَ الْیَقِینُ، فَجَزاکَ اللهُ أَفْضَلَ ما جَزی نَبِیّاً عَنْ

أَمَّتِهِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اِبراهِیمَ وَآلِ اِبراهِیمَ، إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ».

سپس رو به قبله کن، و این دعا را که امام سجاد علیه السلام پس از زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله می خواند، بخوان:

«اَللّهُمَّ إِلَیْکَ اَلْجَأْتُ أَمْرِی، وَإِلی قَبْرِ نَبِیِّکَ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ أَسْنَدْتُ ظَهْرِی، وَالْقِبْلَهَ الَّتِی رَضِیتَ لِمُحَمَّد صلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اسْتَقْبَلْتُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَصْبَحْتُ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی خَیْرَ ماأَرْجُو لَها، وَلا أَدْفَعُ عَنْها شَرَّ ما أَحْذَرُعَلَیْها، وَأَصْبَحَتِ الْأُمُورُکُلُّهابِیَدِکَ، وَلا فَقِیرَ أَفْقَرُ مِنِّی، إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْر فَقِیرٌ. اَللّهُمَّ ارْدُدْنِی مِنْکَ بِخَیْر وَلا رَادَّ لِفَضْلِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ أَنْ تُبَدِّلَ اسْمِی، وَأَنْ تُغَیِّرَ جِسْمِی، أَوْ تُزِیلَ نِعْمَتَکَ عَنِّی. اَللّهُمَّ زَیِّنِّی بِالتَّقْوی، وَجَمِّلْنِی بِالنِّعَمِ، وَاغْمُرْنِی بِالْعافِیَهِ، وَارْزُقْنِی شُکْرَ الْعافِیَهِ».

در بسیاری از زیارات آمده که پس از آن یازده بار سوره «قدر» را بخواند، و اگر حاجتی دارد، رو به قبله دست ها را بالا ببرد، و حاجات خود را بطلبد، که إن شاءاللّه برآورده شود.

نماز زیارت و دعای بعد از آن

سپس دو رکعت نماز زیارت می خوانی، و ثواب آن را به پیامبر صلی الله علیه وآله اهدا می کنی و می گویی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی صَلَّیْتُ وَرَکَعْتُ وَسَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لِاَنَّ الصَّلاهَ وَالرُّکُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَکُونُ إِلّا لَکَ، لِاَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی سَیِّدِی وَمَوْلایَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَتَقَبَّلْهُما مِنِّی بِأَحْسَنِ قَبُولِکَ، وَأْجُرْنِی عَلی ذلِکَ بِأَفْضَلِ أَمَلِی، وَرَجائِی فِیکَ وَفِی رَسُولِکَ، یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

و نیز مستحب است بعد از نماز این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ لِنَبِیِّکَ مُحَمَّد صَلَّی

اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: " وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِيماً "، وَلَمْ أَحْضُرْ زَمانَ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَقَدْ زُرْتُهُ راغِباً تائِباً مِنْ سَيِّءِ عَمَلِي، وَمُسْتَغْفِراً لَكَ مِنْ ذُنُوبِي، وَمُقِرّاً لَكَ بِها، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِها مِنِّي، وَمُتَوَجِّهاً إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَهِ، صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَاجْعَلْنِي اللّهُمَّ بِمُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ عِنْدَكَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ، وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ، يا مُحَمَّدُ يا رَسُولَ اللهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يا نَبِيَّ اللهِ، يا سَيِّدَ خَلْقِ اللهِ، إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللهِ رَبِّكَ وَرَبِّي، لِيَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي، وَيَتَقَبَّلَ مِنِّي عَمَلِي، وَيَقْضِيَ لِي حَوائِجِي، فَكُنْ لِي شَفِيعاً عِنْدَ رَبِّكَ وَرَبِّي، فَنِعْمَ الْمَسْؤُولُ رَبِّي، وَنِعْمَ الشَّفِيعُ أَنْتَ يا مُحَمَّدُ، عَلَيْكَ وَعَلى أَهْلِ بَيْتِكَ السَّلامُ. اَللّهُمَّ أَوْجِبْ لِي مِنْكَ الْمَغْفِرَهَ وَالرَّحْمَهَ، وَالرِّزْقَ الْواسِعَ الطَّيِّبَ النّافِعَ، كَما أَوْجَبْتَ لِمَنْ اَتى نَبِيَّكَ مُحَمَّداً صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ حَيٌّ، فَأَقَرَّ لَهُ بِذُنُوبِهِ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُ رَسُولُكَ عليه السلام ، فَغَفَرْتَ لَهُ بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

بخشی از مستحبّات مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله

در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله بسیار نماز بگزار، چون که برای هر نماز در آن مکان شریف، معادل ثواب یک هزار نماز در نامه اعمال نمازگزار می نویسند، و خصوصاً بین منبر و مرقد منوّر آن حضرت افضل است. از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مروی است که فرمودند: بین قبر و منبر من باغی از باغ های بهشت است، و حدود روضه شریفه طولاً از قبر منوّر تا موضع منبر آن حضرت، و عرضاً از منبر تا ستون چهارم قرار گرفته، و مستحبّ است این دعا را در روضه مبارکه بخوانند:

«اَللّهُمَّ إِنَّ هذِهِ رَوْضَهٌ مِنْ رِياضِ جَنَّتِكَ، وَشُعْبَهٌ مِنْ شُعَبِ

رَحْمَتِکَ، الَّتِی ذَکَرَها رَسُولُکَ وَأَبانَ عَنْ فَضْلِها، وَشَرَفِ التَّعَبُّدِ لَکَ فِیها، فَقَدْ بَلَّغْتَنِیها فِی سَلامَهِ نَفْسِی، فَلَکَ الْحَمْدُ یا سَیِّدِی عَلی عَظِیم نِعْمَتِکَ عَلَیَّ فِی ذلِکَ، وَعَلی ما رَزَقْتَنِیهِ مِنْ طاعَتِکَ، وَطَلَبِ مَرْضاتِکَ، وَتَعْظِیم حُرْمَهِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، بِزِیارَهِ قَبْرِهِ وَالتَّسْلِیم عَلَیْهِ، وَالتَّرَدُّدِ فِی مَشاهِدِهِ وَمَواقِفِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ یا مَوْلایَ، حَمْداً یَنْتَظِمُ بِهِ مَحامِدُ حَمَلَهِ عَرْشِکَ، وَسُکّانِ سَماواتِکَ لَکَ، وَیَقْصُرُ عَنْهُ حَمْدُ مَنْ مَضی، وَیَفْضُلُ حَمْدَ مَنْ بَقِیَ مِنْ خَلْقِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ یا مَوْلایَ، حَمْدَ مَنْ عَرَفَ الْحَمْدَ لَکَ، وَالتَّوْفِیقَ لِلْحَمْدِ مِنْکَ، حَمْداً یَمْلأُ ماخَلَقْتَ وَیَبْلُغُ حَیْثُ ما أَرَدْتَ، وَلا یَحْجُبُ عَنْکَ وَلا یَنْقَضِی دُونَکَ، وَیَبْلُغُ أَقْصی رِضاکَ وَلا یَبْلُغُ آخِرَهُ أَوائِلُ مَحامِدِ خَلْقِکَ لَکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ ما عُرِفَ الْحَمْدُ، واعْتُقِدَ الْحَمْدُ، وَجُعِلَ ابْتِداءُ الْکَلامِ الْحَمْدُ، یا باقِیَ الْعِزِّ وَالْعَظَمَهِ، وَدائِمَ السُّلْطانِ وَالْقُدْرَهِ وَشَدِیدَ الْبَطْشِوَالْقُوَّهِ، وَنافِذَالْأَمْرِ وَالْإِرادَهِ، وَواسِعَ الرَّحْمَهِ وَالْمَغْفِرَهِ، وَرَبَّ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ، کَمْ مِنْ نِعْمَه لَکَ عَلَیَّ یَقْصُرُ عَنْ اَیْسَرِها حَمْدِی، وَلا یَبْلُغُ أَدْناها شُکْرِی، وَکَمْ مِنْ صَنائِعَ مِنْکَ إِلَیَّ لایُحِیطُ بِکَثْرَتِها وَهْمِی، وَلایُقَیِّدُها فِکْرِی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی نَبِیِّکَ الْمُصْطَفی، بَیْنَ الْبَرِیَّهِ طِفْلًا وَخَیْرِها شابّاً وَکَهْلًا، أَطْهَرِ الْمُطَهَّرِینَ شِیمَهً، وَأَجْوَدِ الْمُسْتَمْتَرِینَ دِیمَهً، وَأَعْظَمِ الْخَلْقِ جُرْثُومَهً، اَلَّذِی أَوْضَحْتَ بِهِ الدِّلالاتِ، وَأَقَمْتَ بِهِ الرِّسالاتِ، وَخَتَمْتَ بِهِ النُّبُوّاتِ، وَفَتَحْتَ بِهِ بابَ الْخَیْراتِ، وَ أَظْهَرْتَهُ مَظْهَراً، وَابْتَعَثْتَهُ نَبِیّاً وَهادِیاً أَمِیناً مَهْدِیّاً، داعِیاً إِلَیْکَ، وَدالاًّ عَلَیْکَ، وَحُجَّهً بَیْنَ یَدَیْکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْمَعْصُومِینَ مِنْ عِتْرَتِهِ وَالطَّیِّبِینَ مِن اُسْرَتِهِ، وَشَرِّفْ لَدَیْکَ بِهِ مَنازِلَهُمْ، وَعَظِّمْ عِنْدَکَ مَراتِبَهُمْ، وَاجْعَلْ فِی الرَّفِیقِ الْأَعْلی مَجالِسَهُمْ، وَارْفَعْ إِلی قُرْبِ رَسُولِکَ دَرَجاتِهِمْ، وَتَمِّمْ بِلِقائِهِ سُرُورَهُمْ، وَوَفِّرْ بِمَکانِهِ اُنْسَهُمْ».

دعا و نماز نزد ستون توبه

دو رکعت نماز نزدیک ستون ابولبابه که معروف به «ستون توبه» است بگزار، وبعد از

آن این دعا را بخوان:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم. اَللّهُمَّ لاتُهِنِّى بِالْفَقْرِ، وَلا تُذِلَّنِى بِالدَّيْنِ، وَلا تَرُدَّنِى إِلَى الْهَلَكَهِ، وَأَعْصِمْنِى كَىْ أَعتَصِمَ، وَأَصْلِحْنِى كَىْ أَنْصَلِحَ، وَاهْدِنِى كَىْ أَهْتَدِىَ. اَللّهُمَّ اَعِنِّى عَلَى اجْتِهادِ نَفْسِى، وَلا تُعَذِّبْنِى بِسُوءِ ظَنِّى، وَلا تُهْلِكْنِى وَأَنْتَ رَجائِى، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَغْفِرَلِى وَقَدْ أَخْطَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَعْفُوَ عَنِّى وَقَدْ أَقْرَرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُقِيلَ وَقَدْ عَثِرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُحْسِنَ وَقَدْ اَسَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوى وَ الْمَغْفِرَهِ، فَوَفِّقْنِى لِما تُحِبُّ وَتَرْضى، وَيَسِّرْ لِىَ الْيَسِيرَ، وَجَنِّبْنِى كُلَّ عَسِير. اَللّهُمَّ أَغْنِنِى بِالْحَلالِ مِنَ الْحَرام، وَبِالطّاعاتِ عَنِ الْمَعاصِى، وَبِالْغِنى عَنِ الْفَقْرِ، وَبِالْجَنَّهِ عَنِ النّارِ، وَبِالأَبْرارِ عَنِ الفُجّارِ، يا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، وَأَنْتَ عَلى كُلِّ شَىء قَدِيرٌ» پس حاجات خود را طلب كن، كه به خواست خدا مُستجاب مى شود.

استحباب روزه ودعا در مدينه منوّره ومسجدالنّبى صلى الله عليه وآله

مستحبّ است سه روز در مدينه منوّره به قصد برآورده شدن حاجات روزه بگيرند، گرچه مسافر باشند، و شايسته است روزهاى چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد، و نيز مستحب است شب چهارشنبه و روز آن نزديک ستون ابولبابه نماز گزارند، و شب پنجشنبه و روز آن نزد ستونى كه مقابل آن قرار گرفته نماز گزارند، و شب و روز جمعه نزد ستونى كه جنب محراب حضرت رسُول اكرم صلى الله عليه وآله واقع شده نماز گزارند، و جهت برآورده شدن حاجات دُنيوى واُخروى خود از درگاه الهى مسئلت نمايند، و ضمن دعاهايى كه مى خوانى اين دعا باشد:

«اَللّهُمَّ ما كانَتْ لِى إِلَيْکَ مِنْ حاجَه شَرَعْتُ أَنَا فِى طَلَبِها وَالْتِماسِها أَوْ لَمْ أَشْرَعْ، سَأَلْتُكَهاأَوْ لَمْ أَسْأَلْكَها، فَإِنِّى أَتَوَجَّهُ إِلَيْک بِنَبِيِّک مُحَمَّد نَبِىِّ الرَّحْمَهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِى قَضاءِ حَوائِجِى صَغِيرِها وَكَبِيرِها.

اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ وَقُوَّتِکَ وَقُدْرَتِکَ، وَجَمِیعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ، وأَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَکَذا». وآنگاه حاجات خودرا بطلب،که إن شاءالله مستجاب می شود.

نماز و دعا نزد مقام جبرئیل

مستحب است در مقام جبرئیل نماز گزارد، و دعا بخواند، و آن همان مقامی است که جبرئیل هنگام ورود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنجا که می رسید از ایشان اذن ورود می طلبید، و مکان آن زیر ناودانی است که بالای درِ خانه حضرت زهرا(علیها السلام) قرار گرفته، و درِ خانه آن حضرت بنابر روایاتی که قبر آن بانوی معظّمه را در خانه اش معیّن کرده است همان دری است که محاذی قبر آن حضرت است، و پس از نماز بگو:

«یامَنْ خَلَقَ السَّماواتِ، وَمَلَأَها جُنُوداً مِنَ الْمُسَبِّحِینَ لَهُ مِنْ مَلائِکَتِهِ، وَالْمُمَجِّدِینَ لِقُدْرَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَفْرَغَ عَلی أَبْدانِهِمْ حُلَلَ الْکَراماتِ، وَأَنْطَقَ أَلْسِنَتَهُمْ بِضُرُوبِ اللُّغاتِ، وَأَلْبَسَهُمْ شِعارَ التَّقْوی، وَقَلَّدَهُمْ قَلائِدَ النُّهی، وَجَعَلَهُمْ أَوْفَرَ أَجْناسِ خَلْقِهِ مَعْرِفَةً بِوَحْدانِیَّتِهِوَقُدْرَتِهِ وَجَلالَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَکْمَلَهُمْ عِلْماً بِهِ،وَاَشَدَّهُمْ فَرَقاً،وأَدْوَمَهُمْ لَهُ طاعَةً وَخُضُوعاً وَاسْتِکانَةً وَخُشُوعاً، یا مَنْ فَضَّلَ الْأَمِینَ جَبْرَئِیلَ علیه السلام بِخَصائِصِهِ وَدَرَجاتِهِ وَمَنازِلِهِ، وَاخْتارَهُ لِوَحْیِهِ وَسِفارَتِهِ وَعَهْدِهِ وَأَمانَتِهِ، وَإِنْزالِ کُتُبِهِ وَأَوامِرِهِ عَلی أَنْبیائِهِ وَرُسُلِهِ، وَجَعَلَهُ واسِطَةً بَیْنَ نَفْسِهِ وَبَیْنَهُمْ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَعَلی جَمِیعِ مَلائِکَتِکَ وَسُکّانِ سَماواتِکَ، أَعْلَمِ خَلْقِکَ بِکَ، وَأَخْوَفِ خَلْقِکَ لَکَ، وَأَقْرَبِ خَلْقِکَ مِنْکَ، وَأَعْمَلِ خَلْقِکَ بِطاعَتِکَ، اَلَّذِینَ لا یَغْشاهُمْ نَوْمُ الْعُیُونِ، وَلا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلا فَتْرَةُ الْأَبْدانِ، اَلْمُکَرَّمِینَ بِجِوارِکَ، وَالْمُؤْتَمَنِینَ عَلی وَحْیِکَ، اَلْمُجْتَنَبِینَ الْآفاتِ، وَالْمُوقِینَ السَّیِّئاتِ. اَللّهُمَّ وَاخْصُصِ الرُّوحَ الْأَمِینَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ بِأَضْعافِها مِنْکَ، وَعَلی مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ وَطَبَقاتِ الْکَرُّوبِیِّینَ وَالرُّوحانِیِّینَ، وَزِدْ فِی مَراتِبِهِ عِنْدَکَ، وَحُقُوقِهِ الَّتِی

لَهُ عَلی أَهْلِ الاَرْضِ، بِما کانَ یَنْزِلُ بِهِ مِنْ شَرائِعِ دینِکَ، وَما بَیَّنْتَهُ عَلی أَلْسِنَهِ أَنْبیائِکَ، مِنْ مُحَلَّلاتِکَ وَمُحَرَّماتِکَ. اَللّهُمَّ أَکْثِرْ صَلَواتِکَ عَلی جَبْرَئیلَ، فَإِنَّهُ قُدْوَهُ الاَنْبیاءِ، وَهادِی الاَصْفِیاءِ وَسادِسُ أَصْحابِ الْکِساءِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ وُقُوفی فِی مَقامِهِ هذا سَبَباً لِنُزُولِ رَحْمَتِکَ عَلَیَّ، وَتَجاوُزِکَ عَنِّی، أَی جَوادُ أَی کَریمُ، أَی قَریبُ أَی بَعیدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُوَفِّقَنی لِطاعَتِکَ، وَلا تُزیلَ عَنِّی نِعْمَتَکَ، وَاَن تَرْزُقَنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ، وَتُوَسِّعَ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ، وَتُغْنِیَنی عَنْ شِرارِ خَلْقِکَ، وَتُلْهِمَنی شُکْرَکَ وَذِکْرَکَ، وَلا تُخَیِّبَ یا رَبِّ دُعائی، وَلا تَقْطَعَ رَجائی، بِمُحَمَّد وَآلِهِ».

و سپس بگو:

«وَأَسْأَلُکَ بِأَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لَیْسَ کَمِثْلِکَ شَیْءٌ، أَنْ تَعْصِمَنی مِنَ الْمَهالِکِ، وَأَنْ تُسَلِّمَنی مِنْ آفاتِ الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ، وَوَعْثاءِ السَّفَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ، وَأَنْ تَرُدَّنی سالِماً إِلی وَطَنی، بَعْدَ حَجّ مَقْبُول وَسَعْی مَشْکُور وَعَمَل مُتَقَبَّل، وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ حَرَمِکَ وَحَرَمِ نَبِیِّکَ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که نزد مقام جبرئیل علیه السلام بایست و بگو:

«أَی جَوادُ أَی کَریمُ، أَی قَریبُ أَی بَعیدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ، وَأَنْ تَرُدَّ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ».

زیارت وداع رسول اکرم صلی الله علیه وآله

هرگاه خواستی از مدینه خارج شوی غُسل کن، و برو نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله برو و عمل کن آنچه را قبلاً انجام می دادی، پس وداع کن آن حضرت را، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ، أَسْتَودِعُکَ اللهَ وَأَسْتَرْعِیکَ وَأَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلامَ،آمَنْتُ بِاللهِ وَبِما جِئْتَ بِهِ وَدَلَلْتَ عَلَیهِ، اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزیارَهِ قَبْرِ نَبِیِّکَ، فَاِنْ تَوَفَّیْتَنی قَبْلَ ذلِکَ فَإِنِّی أَشْهَدُ فِی مَماتی عَلی ما شَهِدْتُ عَلَیْهِ فی حَیاتی، أَشْهَدُأَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ،وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، صَلَّی اللهُ

عَلَیْهِ وَآلِهِ».

حضرت صادق علیه السلام در وداع قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله به یونس بن یعقوب فرموده، بگو:

«صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِیمِی عَلَیْکَ».

در نقل دیگری آمده است: هرگاه خواستی از مدینه منوّره خارج شوی، پس از اتمام کلیّه اعمال غُسل کن، و پاک ترین لباسهایت را بپوش، و به زیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله مُشَرَّف شو، و به همان زیاراتی که قبلاً گفته شد زیارت کن، سپس در وداع آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْبَشِیرُ النَّذِیرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السِّراجُ الْمُنِیرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السَّفِیرُ بَیْنَ اللهِ وَبَیْنَ خَلْقِهِ، أَشْهَدُ یا رَسُولَ اللهِ أَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْأَصْلابِ الشّامِخَهِ وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیَّهُ بِأَنْجاسِهَا، وَلَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِیابِها، وَأَشْهَدُ یا رَسُولَ اللهِ أَنِّی مُؤْمِنٌ بِکَ وَبِالْأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِکَ مُوقِنٌ بِجَمِیعِ ما أَتَیْتَ بِهِ راضٍ مُؤْمِنٌ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِکَ أَعْلامُ الْهُدی، وَالْعُرْوَهِ الْوُثْقی، وَالْحُجَّهِ عَلی أَهْلِ الدُّنْیا. اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَهِ نَبِیِّکَ علیه السلام ، وَإِنْ تَوَفَّیْتَنِی فَإِنِّی أَشْهَدُ فِی مَماتِی عَلی ما أَشْهَدُ عَلَیْهِ فِی حَیاتِی، أَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لاشَرِیکَ لَکَ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، وَأَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ أَوْلِیاؤُکَ وَأَنْصارُکَ وَحُجَجُکَ عَلی خَلْقِکَ، وَخُلَفاؤُکَ فِی عِبادِکَ وَأَعْلامُکَ فِی بِلادِکَ، وَخُزّانُ عِلْمِکَ، وَحَفَظَهُ سِرِّکَ، وَتَراجِمَهُ وَحْیِکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ نَبِیِّکَ مُحَمَّد وَآلِهِ، فِی ساعَتِی هذِهِ وَفِی کُلِّ ساعَه تَحِیَّهً مِنِّی وَسَلاماً، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِیمِی عَلَیْکَ».

وبگو:

«اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَهِ قَبْرِ نَبِیِّکَ، فَإِنْ

تَوَفَّيْتَنِی قَبْلَ ذلِکَ، فَإِنِّی أَشْهَدُ فِی مَماتِی عَلی ما أَشْهَدُ عَلَیْهِ فِی حَیاتِی، أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، وَأَنَّکَ قَدِاخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِکَ، ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ الأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ، الَّذِینَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیرًا، فَاحْشُرْنا مَعَهُمْ، وَفِی زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ لِوائِهِمْ، وَلا تُفَرِّقْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَه، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

زیارت حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام)

حضـرت زهرا(علیها السـلام) نزد خداوند مقامی بس والا دارد، و در زیارت آن بانوی بزرگ و فداکار، پاداشی عظیم است. به نقل علامه مجلسـی در «مصباح الأنوار»، از حضرت فاطمه(علیها السلام): که پدرم به من فرمود: هر کس بر تو صلوات بفرستد، خداوند متعال او را بیامرزد، و در هر جای از بهشت که باشم، او را به من ملحق سازد.

مرحوم شـیخ طوسـی در «تهذیب» نوشـته است: آنچه در فضـیلت زیارت حضـرت زهرا(علیها السـلام) روایت شده، بیش از آن است که به شمار آید.

حضرت فاطمه(علیها السلام) در سال های اوّل بعثت به دنیا آمد، و در دامان پیامبر صلی الله علیه وآله، بزرگ شد، و در دوران سخت رسالت رسول خدا صـلی الله علیه وآله به مراقبت و یاری پدر پرداخت. با علیّ بن ابی طالب علیه السـلام ازدواج کرد، و پس از رحلت پدر بزرگوارش، به فاصله ۷۵ روز (یا ۹۵ روز) دار فانی دنیا را وِداع گفت.

جـای دقیق قبر آن حضـرت، معلوم نیست. برخی مـدفن او را در حرم پیامبر (بین قبر و منبر) می داننـد، برخـی گفته انـد در خانه خودش (کنار مرقد پیامبر) دفن شده، بعضـی هم مدفن او را در بقیع و در کنار قبر ائمّه(علیهم السلام) می دانند. آنچه بیشتر نزد اصحاب ما مطرح

است، زیارت آن حضرت در روضه و کنار قبر رسول اللّه صلی الله علیه وآله است، و بهتر است که در هر سه مکان، آن حضرت را زیارت کنی.

زیارت اوّل حضرت فاطمه(علیها السلام)

وقتی در هر یک از این مواضع ایستادی، خطاب به آن معصومه مطهّره و پاره تن پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله کرده، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یابِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَلِیلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ أَمِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِكَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا سَیِّدَهَ نِساءِ الْعالَمِینَ، مِنَ الْأَوَّلِینَ وَالْاخِرِینَ». «اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا زَوْجَهَ وَلِیِّ اللهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الصِّدِّیقَهُ الشَّهِیدَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُها الرَّضِیَّهُ الْمَرْضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الْفاضِلَهُ الزَّكِیَّهُ،اَلسَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الْحَوْراءُ الْإِنْسِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا التَّقِیَّهُ النَّقِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَا الْمُحَدَّثَهُ الْعَلِیمَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ أَیَّتُهَاالْمُضْطَهَدَهُ الْمَقْهُورَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا فاطِمَهُ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ»، صَلَّی اللهُ عَلَیْكِ وَعَلی رُوحِكِ وَبَدَنِكِ، أَشْهَدُ أَنَّكِ مَضَیْتِ عَلی بَیِّنَه مِنْ رَبِّكِ، وَأَنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ جفاكِ فَقَدْ جفا رَسُولَ اللهِ، وَمَنْ آذاكِ فَقَدْ آذی رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ قَطَعَكِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللهِ، لِأَنَّكِ بَضْعَهٌ مِنْهُ، وَرُوحُهُ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْهِ، كَما قالَ عَلَیْهِ أَفْضَلُ سَلامِ اللهِ

وَأَفْضَلُ صَلَواتِهِ، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ أَنّی راض عَمَّنْ رَضیتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَمَّنْ سَخِطْتِ عَلَیْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوال لِمَنْ والَیْتِ، مُعاد لِمَنْ عادَیْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَکَفی بِاللهِ شَهیداً وَحَسیباً وَجازِیاً وَمُثیباً».

سپس می گویی: «اَللّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلی عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ خاتَمِ النَّبِیّینَ، وَخَیْرِالْخَلائِقِ أَجْمَعینَ، وَصَلِّ عَلیوَصِیِّهِ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِب أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَاِمامِ الْمُسْلِمینَ، وَخَیْرِ الْوَصِیّینَ، وَصَلِّ عَلی فاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّد سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمینَ، وَصَلِّ عَلی سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، اَلْحَسَنِ والْحُسَیْنِ، وَصَلِّ عَلی زَیْنِ الْعابِدینَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِیّینَ، وَصَلِّ عَلَی الصّادِقِ عَنِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلی کاظِمِ الْغَیْظِ فِی اللهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَر، وَصَلِّ عَلَی الرِّضا عَلِیِّ بْنِ مُوسی، وَصَلِّ عَلَی التَّقِیِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلیّ، وَصَلِّ عَلَی النَّقِیِّ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلَی الزَّکِیِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ، وَصَلِّ عَلَی الْحُجَّهِ الْقائِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ.اَللّهُمَّ أَحْیِ بِهِ الْعَدْلَ، وَأَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ، وَ زَیِّنْ بِطُولِ بَقائِهِ الاَْرْضَ، وَأَظْهِرْ بِهِ دینَکَ وَسُنَّةَ نَبِیِّکَ، حَتّی لا یَسْتَخْفِیَ بِشَیْء مِنَ الْحَقِّ مَخافَةَ أَحَد مِنَ الْخَلْقِ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَعْوانِهِ وَ أَشْیاعِهِ، وَالْمَقْبُولینَ فِی زُمْرَهِ أَوْلِیائِهِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ، اَلَّذینَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهیراً»،

سپس دو رکعت نماز بگزار در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله، و ثواب آن را به روح منوّر حضرت زهرا(علیها السلام) هدیه کن، آنگاه این دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ إِنّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّنا مُحَمَّد، وَبِأَهْلِ بَیْتِهِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ الْعَظیمِ الَّذی لا یَعْلَمُ کُنْهَهُ سِواکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عِنْدَکَ عَظیمٌ، وَبِأَسْمائِکَ الْحُسْنَی الَّتی أَمَرْتَنی أَنْ أَدْعُوَکَ بِها، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الاَْعْظَمِ الَّذی

أَمَرْتَ بِهِ إِبْراهِيمَ، أَنْ يَدْعُوَ بِهِ الطَّيْرَ فَأَجابَتْهُ، وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِى قُلْتَ لِلنّارِ " كُونِى بَرْداً وَسَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ "، فَكانَتْ بَرْداً، وَبِأَحَبِّ الْأَسْماءِ إِلَيْكَ وَأَشْرَفِها وَأَعْظَمِها لَدَيْكَ، وَأَسْرَعِها إِجابَةً وَأَنْجَحِها طَلِبَةً، وَبِما أَنْتَ أَهْلُهُ وَمُسْتَحِقُّهُ وَمُسْتَوْجِبُهُ، وأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ، وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ، وأُلِحُّ عَلَيْكَ، وَأَسْأَلُكَ بِكُتُبِكَ الَّتِى أَنْزَلْتَها عَلى أَنْبِيائِكَ وَرُسُلِكَ صَلَواتُكَ عَلَيْهِمْ، مِنَ التَّوْرِيهِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، فَإِنَّ فِيهَا اسْمَكَ الْأَعْظَمَ، وَبِما فِيها مِنْ أَسْمائِكَ الْعُظْمى، أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وأَنْ تُفَرِّجَ عَنْ آلِ مُحَمَّد وَشِيعَتِهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ وَعَنِّى، وَتَفْتَحَ أَبْوابَ السَّماءِ لِدُعائِى، وَتَرْفَعَهُ فِى عِلِّيِينَ، وَتَأْذَنَ لِى فِى هذَا الْيَوْمِ وَفِى هذِهِ السّاعَةِ بِفَرَجِى وَإِعْطاءِ أَمَلِى وَسُؤْلِى فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ وَقُدْرَتَهُ إِلاّ هُوَ، يا مَنْ سَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، وَكَبسَ الْأَرْضَ عَلَى الْماءِ، وَاخْتارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْماءِ، يا مَنْ سَمّى نَفْسَهُ بِالْإِسْمِ الَّذِى تُقْضى بِهِ حاجَةُ مَنْ يَدْعُوهُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ ذلِكَ الْإِسْمِ، فَلا شَفِيعَ أَقْوى لِى مِنْهُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وأَنْ تَقْضِىَ لِى حَوائِجِى، وَتُسْمِعَ بِمُحَمَّد وَعَلِيّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَر وَعَلِيِّ بْنِ مُوسى، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّد، والْحَسَنِ بْنِ عَلِيّ والْحُجَّهِ الْمُنْتَظَرِ لِإِذْنِكَ، صَلَواتُكَ وَسَلامُكَ وَرَحْمَتُكَ وَبَرَكاتُكَ عَلَيْهِمْ صَوْتِى لِيَشْفَعُوا لِى إِلَيْكَ، وَتُشَفِّعَهُمْ فِيَّ، وَلا تَرُدَّنِى خائِباً، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ».

سپس حاجاتت را بخواه كه إن شاء اللّه برآورده مى شود.

زيارت دوّم حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يامُمْتَحَنَهُ امْتَحَنَكِ الَّذى خَلَقَكِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكِ، فَوَجَدَكِ لِما امْتَحَنَكِ صابِرَةً، وَ زَعَمْنا أَنّا لَكِ أَوْلِياءُ وَمُصَدِّقُونَ وَ صابِرُونَ، وَلِكُلِّ ما أَتانا بِهِ أَبُوكِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَتانا بِهِ وَصِيُّهُ عليه السلام

، فَإنّا نَسْأَلُكِ إنْ كُنّا صَدَّقْناكِ إلاّ أَلْحَقْتِنا بِتَصْدِيقِنا لَهُما لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنا بِأَنّا قَدْ طَهُرْنا بِوِلايَتِكِ».

آنگاه مى گويى:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ حَبِيبِ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَلِيلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ أَمِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَهِ الْعَلِيْمَهِ، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَلائِكَتَهُ أَنِّی راضٍ عَمَّنْ رَضِيتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَلى مَنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوالٍ لِمَنْ والَيْتِ، مُعادٍ لِمَنْ عادَيْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَكَفى بِاللهِ شَهِيداً وَحَسِيباً وَجازِياً وَمُثِيباً».

پس دو ركعت نماز زيارت بگزار، به همان ترتيبى كه در زيارت اوّل آن حضرت ذكر كرديم.

زيارت ائمّه بقيع عليهم السلام

چون خواستى اين بزرگواران را زيارت كنى آنچه در آداب زيارت ذكر شد (از غسل، طهارت، پوشيدن جامه هاى پاك و پاكيزه، استعمال بوى خوش و إذن دخول و امثال آن) اينجا نيز بجاى آور، و در اذن دخول بگو:

«يا مَوالِيَّ يا أَبْناءَ رَسُولِ اللهِ، عَبْدُكُمْ وَابْنُ أَمَتِكُم، اَلذَّلِيلُ بَيْنَ اَيْدِيكُمْ، وَالْمُضْعَفُ فِي عُلُوِّ قَدْرِكُمْ، وَالْمُعْتَرِفُ بَحَقِّكُمْ، جاءَكُمْ مُسْتَجِيراً بِكُمْ، قاصِداً إِلى حَرَمِكُمْ، مُتَقَرِّباً إِلى مَقامِكُمْ، مُتَوَسِّلاً إِلَى اللهِ تَعالى بِكُمْ، أَأَدخُلُ يا مَوالِيَّ، أَأَدخُلُ يا أَوْلِياءَ اللهِ، أَأَدخُلُ يا مَلائِكَةَ اللهِ الْمُحْدِقِينَ بِهذَا الْحَرَمِ، اَلْمُقِيمينَ بِهذَا الْمَشْهَدِ».

و بعد از خضوع و خشوع و رقّت قلب داخل شو و پاى راست را مقدّم دار، و بگو:

«اَللهُ أَكْبَرُ كَبِيراً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ كَثِيراً، وَسُبْحانَ اللهِ بُكْرَةً وَاَصِيلاً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، اَلْماجِدِ الأَحَدِ، اَلْمُتَفَضِّلِ الْمَنّانِ، اَلْمُتَطَوِّلِ الْحَنّانِ، اَلَّذِی مَنَّ بِطَوْلِهِ، وَسَهَّلَ زِيارَةَ سادَتِی بِإِحْسانِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنِی عَنْ زِيارَتِهِمْ مَمْنُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ».

پس نزديك قبور مقدّسه ايشان

برو، و رو به قبر آن بزرگواران بایست و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَئِمَّهَ الْهُدی، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ التَّقْوی، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الْحُجَّهُ عَلی أَهْلِ الدُّنْیا، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الْقُوّامُ فِی الْبَرِیَّهِ بِالْقِسْطِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الصَّفْوَهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ آلَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ النَّجْوی، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمُ الْعُرْوَهُ الْوُثْقی، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِی ذاتِ اللهِ، وَکُذِّبْتُمْ وَأُسِیَ إِلَیْکُمْ فَعَفَوتُمْ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمُ الأَئِمَّهُ الرّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَأَنَّ طاعَتَکُمْ مَفْرُوضَهٌ، وَأَنَّ قَوْلَکُمُ الصِّدْقُ، وَأَنَّکُمْ دَعَوْتُم فَلَمْ تُجابُوا، وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا، وَأَنَّکُمْ دَعائِمُ الدِّینِ وَأَرْکانُ الأَرْضِ، لَمْ تَزالُوا بِعَیْنِ اللهِ، یَنْسَخُکُمْ مِنْ أَصْلابِ کُلِّ مُطَهَّرٍ، وَیَنْقُلُکُمْ فِی أَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ، لَمْ تُدَنِّسْکُمُ الْجاهِلِیَّهُ الْجَهْلاءُ، وَلَمْ تَشْرَکْ فِیکُمْ فِتَنُ الأَهْواءِ، طِبْتُمْ وَطابَ مَنْشَؤُکُمْ، مَنَّ بِکُمْ عَلَیْنا دَیّانُ الدِّینِ، فَجَعَلَکُمْ فِی بُیُوت اَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَواتَنا عَلَیْکُمْ رَحْمَهً لَنا وَکَفّارَهً لِذُنُوبِنا، اِذِ اخْتارَکُمُ لَنا، وَطَیَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ بِهِ عَلَیْنا مِنْ وِلایَتِکُمْ، وَکُنّاعِنْدَهُ مُسَمِّینَ بِعِلْمِکُمْ، مُعْتَرِفِینَ بِتَصْدِیقِنا إِیّاکُمْ، وَهذا مَقامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَکانَ وَأَقَرَّ بِما جَنی، وَرَجی بِمَقامِهِ الْخَلاصَ، وَأَنْ یَسْتَنْقِذَهُ بِکُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْکی مِنَ الرَّدی، فَکُونُوا لِی شُفَعاءَ، فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَیْکُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْکُمْ أَهْلُ الدُّنْیا، وَاتَّخَذُوا آیاتِ اللهِ هُزُواً، وَاسْتَکْبَرُوا عَنْها، یا مَنْ هُوَ قائِمٌ لایَسْهُو، وَدائِمٌ لا یَلْهُو، وَمُحِیطٌ بِکُلِّ شَیْءٍ، لَکَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنِی، وَعَرَّفْتَنِی بِما إِئْتَمَنْتَنِی عَلَیْهِ، إِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبادُکَ وَجَحَدُوا مَعْرِفَتَهُ، وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ، وَمالُوا إِلی سِواهُ، فَکانَتِ الْمِنَّهُ لَکَ وَ مِنْکَ عَلَیَّ مَعَ أَقْوام خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنِی بِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ إِذْ کُنْتُ عِنْدَکَ فِی مَقامِی مَذْکُوراً مَکْتُوباً، فَلا تَحْرِمْنِی ما رَجَوْتُ، وَلا تُخَیِّبْنِی فِیما دَعَوْتُ».

پس دعا کن از برای خود هر چه خواهی.

به تصریح اکثر بزرگان بهترین زیارت

برای ائمّه بقیع همان زیارت جامعه کبیره است که در ادعیه و زیارات مشترکه ذکر شد و دارای مفاهیم عالی و بیان اوصاف و مناقب اهل بیت(علیهم السلام) است.

زیارت دیگر ائمه بقیع علیهم السلام

علامه مجلسی(رحمه الله) در «بحار الأنوار» گوید: این زیارت را به قصد ائمه بقیع بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَئِمَّهَ الْمُؤْمِنینَ، وَسادَهَ الْمُتَّقینَ، وَکُبَراءَ الصِّدِّیقینَ، وَأُمَراءَ الصّالِحینَ، وَقادَهَ الْمُحْسِنینَ، وَأَعْلامَ الْمُهْتَدینَ، وَأَنْوارَ الْعارِفینَ، وَوَرَثَهَ الْأَنْبیاءِ، وَصَفْوَهَ الْأَصْفِیاءِ، وَخِیَرَهَ الْأَتْقِیاءِ، وَعِبادَ الرَّحْمانِ، وَشُرَکاءَ الْفُرْقانِ، وَمَناهِجَ الْإیمانِ، وَمَعادِنَ الْحَقائِقِ، وَشُفَعاءَ الْخَلائِقِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ أَبْوابُ نِعَمِ اللهِ الَّتی فَتَحَها عَلی بَرِیَّتِهِ، وَالْأَعْلامُ الَّتی فَطَرَها لِإرْشادِ خَلیقَتِهِ، وَالْمَوازینُ الَّتی نَصَبَها لِتَهْذیبِ شَریعَتِهِ، وَإِنَّکُمْ مَفاتیحُ رَحْمَتِهِ، وَمَقالیدُ مَغْفِرَتِهِ، وَسَحائِبُ رِضْوانِهِ، وَمَفاتیحُ جِنانِهِ، وَحَمَلَهُ فُرْقانِهِ، وَخَزَنَهُ عِلْمِهِ، وَحَفَظَهُ سِرِّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْیِهِ، وَمَعادِنُ أَمْرِهِ وَنَهْیِهِ، وَأَماناتُ النُّبُوَّهِ، وَوَدائِعُ الرِّسالَهِ، وَفی بَیْتِکُمْ نَزَلَ الْقُرآنُ، وَمِنْ دارِکُمْ ظَهَرَ الْإِسْلامُ وَالْإیمانُ، وَإِلَیْکُمْ مُخْتَلَفُ رُسُلِ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ، وَأَنْتُمْ أَهْلُ إِبْراهیمَ علیه السلام الَّذینَ ارْتَضاکُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْإمامَهِ، وَاجْتَباکُمْ لِلْخِلافَهِ، وَعَصَمَکُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَأَکُمْ مِنَ الْعُیُوبِ، وَطَهَّرَکُمْ مِنَ الرِّجْسِ، وَفَضَّلَکُمْ بِالنَّوْعِ وَالْجِنْسِ، وَاصْطَفاکُمْ عَلَی العالَمینَ بِالنُّورِ وَالْهُدی، وَالْعِلْمِ وَالتُّقی وَالْحِلْمِ وَالنُّهی، وَالسَّکینَهِ وَالْوَقارِ، وَالْخَشْیَهِ وَالْإِسْتِغْفارِ، وَالْحِکْمَهِ وَالْآثارِ، وَالتَّقْوی وَالْعَفافِ، وَالرِّضا وَالْکَفافِ، وَالْقُلُوبِ الزّاکِیَهِ، وَالنُّفُوسِ الْعالِیَهِ، وَالْأَشْخاصِ الْمُنیرَهِ، وَالْأَحْسابِ الْکَبیرَهِ، وَالْأَنْسابِ الطّاهِرَهِ، وَالْأَنْوارِ الْباهِرَهِ لْمَوْصُولَهِ، وَالْأَحْکامِ الْمَقْرُونَهِ، وَأَکْرَمَکُمْ بِالْآیاتِ، وَأَیَّدَکُمْ بِالْبَیِّناتِ، وَأَعَزَّکُمْ بِالْحُجَجِ الْبالِغَهِ، وَالْأَدِلَّهِ الْواضِحَهِ، وَخَصَّکُمْ بِالْأَقْوالِ الصّادِقَهِ، وَالْأَمْثالِ النّاطِقَهِ، وَالْمَواعِظِ الشّافِیَهِ، وَالْحِکَمِ الْبالِغَهِ، وَوَرَثَکُمْ عِلْمَ الْکِتابِ، وَمَنَحَکُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَرْشَدَکُمْ لِطُرُقِ الصَّوابِ، وَأَوْدَعَکُمْ عِلْمَ الْمَنایا وَالْبَلایا، وَمَکْنُونَ الْخَفایا، وَمَعالِمَ التَّنْزیلِ، وَمَفاصِلَ التَّأْویلِ، وَمَواریثَ الْأَنْبیاءِ، کَتابُوتِ الْحِکْمَهِ، وَشِعارِ الْخَلیلِ، وَمِنْسَأَهِ الْکَلیمِ، وَسابِغَهِ داوُدَ، وَخاتَمِ الْمُلْکِ، وَفَضْلِ الْمُصْطَفی، وَسَیْفِ الْمُرْتَضی، وَالْجَفْرِ الْعَظیمِ، وَالْإِرْثِ الْقَدیمِ، وَضَرَبَ لَکُمْ فِی الْقُرآنِ أَمْثالاً،

وَامْتَحَنَكُمْ بَلْوىً، وَأَحَلَّكُمْ مَحَلَّ نَهْرِ طالُوتَ، وَحَرَّمَ عَلَيْكُمُ الصَّدَقَةَ، وَأَحَلَّ لَكُمُ الْخُمْسَ، وَنَزَّهَكُمْ عَنِ الْخَبائِثِ ماظَهَرَ مِنْها وَمابَطَنَ، فَأَنْتُمُ الْعِبادُ الْمُكْرَمُونَ، وَالْخُلَفاءُ الرّاشِدُونَ، وَالْأَوْصِياءُ الْمُصْطَفَوْنَ، وَالْأَئِمَّةُ الْمَعْصُومُونَ، وَالْأَوْلِياءِ الْمَرْضِيُّونَ وَالْعُلَماءُ الصّادِقُونَ، وَالْحُكَماءُ الرّاسِخُونَ الْمُبَيِّنُونَ، وَالْبُشَراءُ النُّذَراءُ الشُّرَفاءُ الْفُضَلاءُ، وَالسّادَةُ الْأَتْقِياءُ، اَلْامِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاللّابِسُونَ شِعارَ الْبَلْوى وَرِداءَ التَّقْوى، وَالْمُتَسَرْبِلُونَ نُورَ الْهُدى، وَالصّابِرُونَ فِي الْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ، وَلَدَكُمُ الْحَقُّ، وَرَبّاكُمُ الصِّدْقُ، وَغَذّاكُمُ الْيَقينُ، وَنَطَقَ بِفَضْلِكُمُ الدِّينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ السَّبِيلُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالطُّرُقُ إِلى ثَوابِهِ، وَالْهُداةُ إِلى خَليقَتِهِ، وَالْأَعْلامُ فِي بَرِيَّتِهِ، وَالسُّفَراءُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، وَأَوْتادُهُ فِي أَرْضِهِ، وَخُزّانُهُ عَلى عِلْمِهِ، وَأَنْصارُ كَلِمَةِ التَّقْوى، وَمَعالِمُ سُبُلِ الْهُدى، وَمَفْزَعُ الْعِبادِ اِذَا اخْتَلَفُوا، وَ الدّالُّونَ عَلَى الْحَقِّ إِذا تَنازَعُوا، وَالنُّجُومُ الَّتِي بِكُمْ يُهْتَدى، وَبِأَقْوالِكُمْ وَأَفْعالِكُمْ يُقْتَدى، وَبِفَضْلِكُمْ نَطَقَ الْقُرْآنُ، وَبِوِلايَتِكُمْ كَمُلَ الدِّينُ وَالْإِيمانُ، وَإِنَّكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْحَقِّ، وَمَنْ خالَفَكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْباطِلِ، وَأَنَّ اللهَ أَوْدَعَ قُلُوبَكُمْ أَسْرارَ الْغُيُوبِ وَمَقادِيرَ الْخُطُوبِ، وَأَوْفَدَ إِلَيْكُمْ تَأْيِيدَ السَّكِينَةِ وَطُمَأْنِينَةَ الْوَقارِ، وَجَعَلَ أَبْصارَكُمْ مَأْلِفاً لِلْقُدْرَةِ، وَأَرْواحَكُمْ مَعادِنَ لِلْقُدْسِ، فَلا يَنْعَتُكُمْ إِلاَّ الْمَلائِكَةُ، وَلا يَصِفُكُمْ إِلاَّ الرُّسُلُ، أَنْتُمْ اُمَناءُ اللهِ وَأَحِبّاؤُهُ، وَعِبادُهُ لِلْقُدْسِ وَأَصْفِياؤُهُ، وَأَنْصارُ تَوْحِيدِهِ، وَأَرْكانُ تَمْجِيدِهِ، وَدَعائِمُ تَحْمِيدِهِ، وَدُعاتُهُ إِلى دِينِهِ، وَحَرَسَةُ خَلائِقِهِ، وَحَفَظَةُ شَرائِعِهِ، وَأَنَا اُشْهِدُ اللهَ خالِقِي، وَاُشْهِدُ مَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، وَاُشْهِدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُعْتَقِدٌ لِاِمامَتِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِعِصْمَتِكُمْ، خاضِعٌ لِوِلايَتِكُمْ، مُتَقَرِّبٌ إِلَى اللهِ سُبْحانَهُ بِحُبِّكُمْ، وَبِالْبَراءَةِ مِنْ أَعْدائِكُمْ، عالِمٌ بِأَنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ قَدْ طَهَّرَكُمْ مِنَ الْفَواحِشِ ماظَهَرَ مِنْهاوَمابَطَنَ،وَمِنْ كُلِّ رَيْبِه وَ رَجاسَه وَدَنائَه وَنَجاسَه، وَأَعْطاكُمْ رايَةَ الْحَقِّ، الَّتِي مَنْ قَدَّمَها ضَلَّ،مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها ذَلَّ، وَفَرَضَ طاعَتَكُمْ وَمَوَدَّتَكُمْ عَلى كُلِّ أَسْوَدَ وَأَبْيَضَ مِنْ عِبادِهِ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلى أَرْواحِكُمْ وَأَجْسادِكُمْ».

آنگاه بگو:

«اَلسَّلامُ عَلى

أَبى مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِىّ، سَيِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّه، اَلسَّلامُ عَلى أَبى الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعابِدِينَ، اَلسَّلامُ عَلى أَبى جَعْفَر مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىّ باقِرِ عِلْمِ الدِّين، اَلسَّلامُ عَلى أَبى عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد الصّادِقِ الْأَمِينِ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، بِأَبى أَنْتُمْ وَأُمّى، لَقَدْ رُضِعْتُمْ ثَدْىَ الْإيمانِ، وَرُبِّيتُمْ فِى حِجْرِ الْإسْلام، وَاصْطَفَاكُمُ اللهُ عَلَى النّاسِ، وَوَرِثْكُمْ عِلْمَ الْكِتابِ، وَعَلَّمَكُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَجْرى فِيكُمْ مَوارِيثَ النُّبُوَّه، وَفَجَّرَ بِكُمْ يَنابِيعَ الْحِكْمَه، وَاَلْزَمَكُمْ بِحِفْظِ الشَّرِيعَه، وَفَرَضَ طاعَتَكُمْ وَمَوَدَّتَكُمْ عَلَى النّاسِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْحَسَنِ ابْنِ عَلِىّ، خَليفَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْإمام الرَّضِيِّ الْهادِى الْمَرْضِيِّ، عَلَمِ الدِّينِ وَإمامِ الْمُتَّقِينَ، اَلْعامِلِ بِالْحَقِّ وَالْقائِمِ بِالْقِسْطِ، أَفْضَلَ وَأَطْيَبَ وَاَزْكى، وَأَنْمى ما صَلَّيْتَ عَلى أَحَد مِنْ أَوْلِيائِكَ وَأَصْفِيائِكَ وَ أَحِبّائِكَ، صَلاةً تُبَيِّضُ بِها وَجْهَهُ، وَتُطَيِّبُ بِها رُوحَهُ، فَقَدْ لَزِمَ عَنْ آبائِهِ الْوَصِيَّه، وَدَفَعَ عَنِ الْإسْلامِ الْبَلِيَّه، فَلَمّا خافَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الْفِتَنَ رَكَنَ إِلَى الَّذِى إِلَيْهِ رَكَنَ، وَكانَ بِما أَتاهُ اللهُ عالِماً، وَبِدِينِهِ قائِماً، فَأَجْزِهِ اللّهُمَّ جَزاءَ الْعارِفِينَ، وَصَلِّ عَلَيْهِ فِى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَبَلِّغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَيْنا مِنْهُ السَّلامَ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْإمامِ الْوَصِىِّ، وَالسَّيِّدِ الرَّضِىِّ، وَالْعابِدِ الْأَمِينِ، عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعابِدِينَ، اِمامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، اَللّهُمَّ اخْصُصْهُ بِما خَصَصْتَ بِهِ أَوْلِياءَكَ مِنْ شَرائِفِ رِضْوانِكَ، وَكَرائِمِ تَحِيّاتِكَ، وَنَوامِى بَرَكاتِكَ، فَلَقَدْ بَلَّغَ فِى عِبادِهِ، وَنَصَحَ لَكَ فِى طاعَتِهِ، وَسارَعَ فِى رِضاكَ، وَسَلَكَ بِالْأُمَّهِ طَرِيقَ هُداكَ، وَقَضى ما كانَ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّكَ فِى دَوْلَتِهِ، وَأَدّى ما وَجَبَ عَلَيْهِ فِى وِلايَتِهِ، حَتّى انْقَضَتْ أَيّامُهُ، وَ كانَ بِشِيعَتِهِ رَؤُوفاً، وَبِرَعِيَّتِهِ رَحِيماً. اَللّهُمَّ بَلِّغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ مِنْهُ عَلَيْنا السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَيهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ. اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى الْوَصِيِّ الْباقِرِ، وَالْإمامِ الطّاهِرِ، وَالْعَلَمِ الظّاهِرِ،

مُحَمَّدِ بْنِ عِلِیّ، أَبِی جَعْفَر الْباقِرِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ، الصّادِعِ بِالْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالصِّدْقِ، الَّذی بَقَرَالْعِلْمَ بَقْراً وَبَیَّنَهُ سِرّاً وَجَهْراً، وَقَضی بِالْحَقِّ الَّذی کانَ عَلَیْهِ، وَأَدَّی الْأَمانَهَ الَّتی صارَتْ إِلَیْهِ، وَأَمَرَ بِطاعَتِکَ، وَ نَهی عَنْ مَعْصِیَتِکَ. اَللّهُمَّ فَکَما جَعَلْتَهُ نُوراً یَسْتَضِیُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَفَضْلاً یَقْتَدِی بِهِ الْمُتَّقُونَ، فَصَلِّ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ الطّاهِرِینَ، وَأَبْنائِهِ الْمَعْصُومینَ، أَفْضَلَ الصَّلاهِ وَأَجْزَلَها، وَأَعْطِهِ سُؤْلَهُ وَغایَهَ مَأْمُولِهِ، وَأَبْلِغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَیْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ. اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَی الْإِمامِ الْهادِی، وَصِیِّ الْأَوْصِیاءِ، وَوارِثِ عِلْمِ الْأَنْبِیاءِ، عَلَمِ الدِّینِ، وَالنّاطِقِ بِالْحَقِّ الْیَقِینِ، وَأَبِی الْمَساکِینِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ الْأَمِینِ. اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلَیْهِ کَما عَبَدَکَ مُخْلِصاً وَأَطاعَکَ مُخْلِصاً مُجْتَهِداً، وَاجْزِهِ عَنْ إِحْیاءِ سُنَّتِکَ وَاِقامَهِ فَرائِضِکَ خَیْرَ جَزاءِ الْمُتَّقِینَ، وأَفْضَلَ ثَوابِ الصّالِحِینَ، وَخُصَّهُ مِنّا بِالسَّلامِ، وَارْدُدْ عَلَیْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امام حسن مجتبی علیه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبِیبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِفْوَهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِراطَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَیانَ حُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناصِرَ دِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السَّیِّدُ الزَّکِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْبَرُّ الْوَفِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْقائِمُ الْأَمِینُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعالِمُ بِالتَّأْوِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْهادِی الْمَهْدِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الطّاهِرُ الزَّکِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُها التَّقِیُّ النَّقِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْحَقُّ الْحَقِیقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ الشَّهِیدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ وَ رَحْمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ».

زیارت امام زین العابدین علیه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا زَیْنَ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا زَیْنَ الْمُتَهَجِّدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اِمامَ الْمُتَّقِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ الْمُسْلِمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا قُرَّهَ عَیْنِ النّاظِرِینَ الْعارِفِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَصِیَّ الْوَصِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خازِنَ وَصایَا الْمُرْسَلِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ضَوْءَ الْمُسْتَوْحِشِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ الْمُجْتَهِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سِراجَ الْمُرْتاضِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ذَخِیرَهَ الْمُتَعَبِّدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِصْباحَ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفِینَهَ الْعِلْمِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَکِینَهَ الْحِلْمِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِیزانَ الْقِصاصِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفِینَهَ الْخَلاصِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَحْرَ النَّدی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَدْرَ الدُّجی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْأَوّاهُ الْحَلِیمُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصّابِرُ الْحَکِیمُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَئِیسَ الْبَکّائِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اِمصْباحَ الْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ یا أَبا مُحَمَّدٍ، أَشْهَدُ أَنَّکَ حُجَّهُ اللهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَأَبُو حُجَجِهِ، وَابْنُ أَمِینِهِ وَابْنُ اُمَنائِهِ، وَأَنَّکَ ناصَحْتَ فِی عِبادَهِ رَبِّکَ، وَسارَعْتَ فِی مَرْضاتِهِ، وَخَیَّبْتَ

أَعْداءَهُ، وَسَرَرْتَ أَوْلِياءَهُ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ عَبَدْتَ اللهَ حَقَّ عِبادَتِهِ، وَاتَّقَیْتَهُ حَقَّ تُقاتِهِ، وَأَطَعْتَهُ حَقَّ طاعَتِهِ، حَتّی اَتیکَ الْیَقِینُ، فَعَلَیْکَ یا مَوْلایَ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ أَفْضَلَ التَّحِیَّهِ، وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امام محمّد باقر علیه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْباقِرُ بِعِلْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْفاحِصُ عَنْ دِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمُبَیِّنُ لِحُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْقائِمُ بِقِسْطِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النّاصِحُ لِعِبادِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الدّاعِی إِلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الدَّلِیلُ عَلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْحَبْلُ الْمَتِینُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْفَضْلُ الْمُبِینُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النُّورُ السّاطِعُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْبَدْرُ اللاّمِعُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْحَقُّ الْأَبْلَجُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السِّراجُ الْأَسْرَجُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّجْمُ الْأَزْهَرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْکَوْکَبُ الْأَبْهَرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمُنَزَّهُ عَنِ الْمُعْضَلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمَعْصُومُ مِنَ الزَّلّاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الزَّکِیُّ فِی الْحَسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الرَّفِیعُ فِی النَّسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْقَصْرُ الْمَشِیدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ أَجْمَعِینَ، أَشْهَدُ یا مَوْلایَ أَنَّکَ قَدْ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ صَدْعاً، وَبَقَرْتَ الْعِلْمَ بَقْراً، وَنَثَرْتَهُ نَثْراً، لَمْ تَأْخُذْکَ فِی اللهِ لَوْمَهُ لائِم، وَکُنْتَ لِدِینِ اللهِ مُکاتِماً، وَقَضَیْتَ ما کانَ عَلَیْکَ، وَأَخْرَجْتَ أَوْلِیاءَکَ مِنْ وِلایَهِ غَیْرِ اللهِ إِلی وِلایَهِ اللهِ، وَأَمَرْتَ بِطاعَهِ اللهِ، وَنَهَیْتَ عَنْ مَعْصِیَهِ اللهِ، حَتّی قَبَضَکَ اللهُ إِلی رِضْوانِهِ، وَذَهَبَ بِکَ إِلی دارِ کَرامَتِهِ، وَإِلی مَساکِنِ أَصْفِیائِهِ، وَمُجاوِرَهِ أَوْلِیائِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امام صادق علیه السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْإِمامُ الصّادِقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْوَصِیُّ النّاطِقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْفائِقُ الرّائِقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السَّنامُ الْأَعْظَمُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّراطُ الْأَقْوَمُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِصْباحَ الظُّلُماتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا دافِعَ الْمُعْضَلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِفْتاحَ الْخَیْراتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَعْدِنَ الْبَرَکاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْحُجَجِ وَالدَّلالاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْبَراهِینَ الْواضِحاتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناصِرَ دِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناشِرَ حُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا

فاصِلَ الْخطاباتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا كاشِفَ الْكُرُباتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عَميدَ الصّادِقينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا لِسانَ النّاطِقينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خَلَفَ الْخائِفينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا زَعيمَ الصّادِقينَ الصّالِحينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَيِّدَ الْمُسْلِمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا هادِيَ الْمُضِلّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَكَنَ الطّائِعينَ، أَشْهَدُ يا مَوْلايَ إِنَّكَ عَلَى الْهُدى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقى، وَشَمْسُ الضُّحى، وَبَحْرُ الْمَدى، وَكَهْفُ الْوَرى، وَالْمَثَلُ الأَعْلى، صَلَّى اللهُ على رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، والسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْعَبّاسِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت وداع ائمّه بقيع(عليهم السلام)

مرحوم شيخ طوسى و سيّد بن طاوس گفته اند كه چون خواستى ائمّه بقيع را وداع كنى، بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّةَ الْهُدى وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، أَسْتَوْدِعُكُمُ اللهَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلامَ، آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِما جِئْتُمْ بِهِ وَدَلَلْتُمْ عَلَيْهِ. اَللّهُمَّ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ».

پس دعا بسيار كن، و از خداوند بخواه كه بار ديگر زيارت ايشان را نصيب تو گرداند، و اين آخرين زيارت تو نباشد.

زيارت عبّاس بن عبدالمطّلب عليهما السلام

عباس بن عبدالمطّلب، عموى پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله مقامى والا دارد، و در راه اسلام فداكارى هاى بسيار كرده و از حاميان رسول خدا صلى الله عليه وآله بوده، كه قبر او در قبرستان بقيع است. در مفتاح الجنّات اين زيارت براى آن بزرگوار نقل شده است:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عَبّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صاحِبَ السِّقايَهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت فاطمه بنت اسد مادر گرامى اميرالمؤمنين عليهما السلام

فاطمه بنت اسد، از زنان عالى مقام و مورد احترام خاصّ رسول خدا صلى الله عليه وآله بود، و فرزندى هم چون علىّ بن ابى طالب عليه السلام به دنيا آورد. قبر ايشان نزديك قبور ائمّه بقيع است، لكن بعضى گفته اند قبر آن مخدّره نزديك قبر حليمه سعديّه دايه پيامبر صلى الله عليه وآله مى باشد. نزد قبر آن بانوى مجلّله مى گويى:

«اَلسَّلامُ عَلى نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّد سَيِّدِ الْمُرْسَلينَ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّد سَيِّدِ الأَوَّلينَ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّد سَيِّدِ الآخِرينَ، اَلسَّلامُ عَلى مَنْ بَعَثَهُ اللهُ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى فاطِمَةَ بِنْتِ اَسَد الْهاشِمِيَّةِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصِّدّيقَةُ الْمَرْضِيَّةُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْكَريمَةُ الرَّضِيَّةُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا كافِلَةَ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا والِدَةَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مَنْ ظَهَرَتْ شَفَقَتُها عَلى رَسُولِ اللهِ خاتَمِ النَّبِيّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مَنْ تَرْبِيَتُها لِوَلِيِّ اللهِ الأَمينِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ وَعَلى رُوحِكِ وَبَدَنِكِ الطّاهِرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ وَعَلى وَلَدِكِ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكِ أَحْسَنْتِ الْكَفالَةَ، وَأَدَّيْتِ الأَمانَةَ، وَاجْتَهَدْتِ فِي مَرْضاهِ اللهِ، وَبالَغْتِ فِي حِفْظِ رَسُولِ اللهِ، عارِفَةً بِحَقِّهِ، مُؤْمِنَةً بِصِدْقِهِ، مُعْتَرِفَةً بِنُبُوَّتِهِ،

مُسْتَبْصِرَةً بِنِعْمَتِهِ، كافِلَةً بِتَرْبِيَتِهِ، مُشْفِقَةً عَلى نَفْسِهِ، واقِفَةً عَلى خِدْمَتِهِ، مُخْتارَةً رِضاهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكِ مَضَيْتِ عَلَى الْإيمانِ وَالتَّمَسُّكِ بِأَشْرَفِ الْأَدْيانِ، راضِيَةً مَرْضِيَّةً، طاهِرَةً زَكِيَّةً، تَقِيَّةً نَقِيَّةً، فَرَضِيَ اللهُ عَنْكِ وَأَرْضاكِ، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكِ وَمَأْواكِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْفَعْنِي بِزِيارَتِها، وَثَبِّتْنِي عَلى مَحَبَّتِها، وَلا تَحرِمْنِي شَفاعَتَها وَشَفاعَةَ الْأَئِمَّةِ مِن ذُرِّيَّتِها، وَارْزُقْنِي مُرافَقَتَها، وَاحْشُرْنِي مَعَها وَمَعَ أَوْلادِهَا الطّاهِرِينَ، اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِي إيّاها، وَارْزُقْنِى الْعَوْدَ إِلَيْها أَبَداً ما أَبْقَيْتَنِي، وَإِذا تَوَفَّيْتَنِي فَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِها، وَأَدْخِلْنِي فِي شَفاعَتِها، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ بِحَقِّها عِندَكَ وَمَنزِلَتِها لَدَيْكَ، اِغْفِرلِي وَلِوالِدَيَّ وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، وَآتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَهِ حَسَنَةً، وَقِنا بِرَحْمَتِكَ عَذابَ النّارِ».

زیارت دختران حضرت رسول صلی الله علیه وآله

رسول خدا صلی الله علیه وآله غیر از فاطمه زهرا(علیها السلام) دختران دیگری هم به نام های «زینب»، «امّ کلثوم» و«رقیّه» داشته است که قبرشان در بقیع می باشد.

برای زیارت آنان، نزدیک قبورشان می ایستی و به امید ثواب، چنین می گویی:«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صَفْوَةَ جَمِيعِ الْأَنْبِياءِ وَالْمُرْسَلِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَنِ اخْتارَهُ اللهُ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ السَّيِّدِ الْمُصْطَفى، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ النَّبِيِّ الْمُجْتَبى، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ مَنِ اصْطَفيهُ اللهُ فِي السَّماءِ، وَفَضَّلَهُ عَلى جَمِيعِ الْبَرِيَّهِ وَالْوَرى، اَلسَّلامُ عَلى ذُرِّيَّهِ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ، مِنْ نَسْلِ إِسْماعِيلَ، وَسُلالَهِ إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ النَّبِيِّ الرَّسُولِ، اَلسَّلامُ عَلى اَخَواتِ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ الْبَتُولِ، اَلسَّلامُ عَلى زَيْنَبَ وَأُمِّ كُلْثُومَ وَرُقَيَّهَ، اَلسَّلامُ عَلَى الشَّرِيفاتِ الْأَحْسابِ، وَالطّاهِراتِ الْأَنْسابِ، اَلسَّلامُ عَلى بَناتِ الْآباءِ الْأَعاظِمِ، وَسُلالَهِ الْأَجْدادِ الْأَكارِمِ الْأَفاخِمِ، عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَعَبْدِمَناف وَهاشِم، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیارت جناب عقیل وجناب عبدالله فرزند جعفر طیّار علیهما السلام

عقیل و جعفر طیّار هر دو برادران علیّ بن ابی طالب هستند. عبدالله پسر جعفر طیّار، همسر حضرت زینب(علیها السلام)است.

قبر عقیل و عبدالله بن جعفر در بقیع قرار دارد. در زیارت این دو بزرگوار چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَيِّدَنا يا عَقِيلَ بْنَ اَبيطالِب، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ عَمِّ نَبِيِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ عَمِّ حَبِيبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ عَمِّ الْمُصْطَفى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا أَخا عَلِيّ الْمُرْتَضى، اَلسَّلامُ عَلى عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيّارِ فِي الْجِنانِ، وَعَلى مَنْ حَوْلَكُما مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ رَضِيَ اللهُ تَعالى عَنْكُما وَ أَرْضاكُما أَحْسَنَ الرِّضا، وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكُما وَ مَسْكَنَكُما وَ مَحَلَّكُما وَمَأْويكُما، اَلسَّلامُ عَلَيْكُما وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیارت ابراهیم، فرزند رسول اکرم صلی الله علیه وآله

ابراهیم، پسر رسول الله صلی الله علیه وآله در کودکی از دنیا رفت و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله را داغدار کرد. درگذشت ابراهیم، پیامبر را به شدّت غمگین ساخت و آن حضرت در سوگ فرزند، اشک می ریخت و می فرمود: «چشم اشک فشان است و غمگین، ولی سخنی نمی گوییم که موجب ناخوشنودی پروردگارمان گردد».(بحار، ج۱۶، ص۲۳۵، ح۳۵ و ج۷۷، ص۱۴۲، ح۱)

این فرزند، که مورد علاقه شدید پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود، در بقیع به خاک سپرده شد. برای زیارت او، در قبرستان بقیع، نزدیک قبر او می ایستی و چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی حَبیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَجِیِّ اللهِ،اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، سَیِّدِ الْاَنْبیاءِ وَخاتَمِ الْمُرْسَلِینَ، وَخِیَرَهِ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ فِی أَرْضِهِ وَسَمائِهِ،اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی السُّعَداءِ وَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ،اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی

عِبـادِاللهِ الصّـالِحِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الرُّوحُ الزّاكِيَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الشَّرِيفَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا السُّلالَهُ الطّاهِرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا النَّسَمَهُ الزّاكِيَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ خَيْرِ الْوَرى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ النَّبِيِّ الْمُجْتَبى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْمَبْعُوثِ إِلى كـافَّهِ الْوَرى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ السِّراجِ الْمُنِيرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْمُؤَيَّدِ بِالْقُرْآنِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْمُرْسَلِ إِلَى الإِنْسِ وَالْجانِّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ صاحِبِ الرّايَهِ وَالْعَلامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الشَّفِيعِ يَوْمَ الْقِيامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ مَنْ حَباهُ اللهُ بِالْكَرامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَهُ اللهِ وبَرَكاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ اِخْتارَ اللهُ لَكَ دارَ إِنْعامِهِ قَبْلَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَيْكَ أَحْكـامَهُ، أَوْ يُكَلِّفَكَ حَلالَهُ وَحَرامَهُ، فَنَقَلَكَ إِلَيْهِ طَيِّباً زاكِياً مَرْضِيّاً طاهِراً مِنْ كُلِّ نَجَس، مُقَدَّساً مِنْ كُلِّ دَنَس، وَبَوَّأَكَ جَنَّهَ الْمَأْوى، وَرَفَعَكَ إِلَى الدَّرَجاتِ الْعُلى، وَصَلَّى اللهُ عَلَيْكَ صَلاهً تَقَرُّ بِها عَيْنُ رَسُولِهِ، وَتُبَلِّغُهُ أَكْبَرَ مَأْمُولِهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ أَفْضَلَ صَلَواتِكَ وَأَزْكاها، وَأَنْمى بَرَكاتِكَ وَأَوْفاها، عَلى رَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلى مَنْ نَسَلَ مِنْ أَوْلادِهِ الطَّيِّبينَ، وَعَلى ما خَلَّفَ مِنْ عِتْرَتِهِ الطّاهِرِينَ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّد صَفِيِّكَ، وَإِبْراهِيمَ نَجْلِ نَبِيِّكَ أَنْ تَجْعَلَ سَعْيِی بِهِمْ مَشْكُوراً، وَذَنْبِی بِهِمْ مَغْفُوراً، وَحَياتِی بِهِمْ سَعِيدَهً، وَعاقِبَتِی بِهِمْ حَمِيدَهً، وَحَوائِجِی بِهِمْ مَقْضِيَّهً، وَأَفْعالِی بِهِمْ مَرْضِيَّهً، وَأُمُورِی بِهِمْ مَسْعُودَهً، وَشُؤُونِی بِهِمْ مَحْمُودَهً. اَللّهُمَّ وَأَحْسِنْ لِیَ التَّوْفِيقَ، وَنَفِّسْ عَنِّی كُلَّ هَمّ وَضِيق. اَللّهُمَّ جَنِّبْنِی عِقابَكَ، وَامْنَحْنِی ثَوابَكَ، وَأَسْكِنِّی جِنانَكَ، وَارْزُقْنِی رِضْوانَكَ وَأَمانَكَ، وَأَشْرِكْ لِی فِی صالِحِ دُعائِی والِدَیَّ وَوُلْدِی وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، اَلأَحْياءَ مِنْهُمْ وَالأَمْواتَ، إِنَّكَ وَلِیُّ الْباقِياتِ الصّالِحاتِ، آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ».

زیارت اسماعیل فرزند امام صادق علیهما السلام

اسماعیل، فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام بود، و عدّه ای از شیعیان پس از

امـام صادق به امامت او اعتقاد پیـدا کردنـد و به «اسـماعیلیّه» معروف شدنـد، اگر چه خود به امامت برادرش امام موسـی کاظم عقیده داشت و مورد احترام آن حضرت بود. در زیارت اسماعیل می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکَ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی أَبیکَ الْمُرتَضی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، اَلسَّلامُ عَلی خَدیجَة أُمِّ الْمُؤْمِنینَ أُمِّ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَة أُمِّ الْأَئِمَّةِ الطّاهِرینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَةِ، بُحُورِ الْعُلُوم الزّاخِرَةِ، شُفَعائِی فِی الْآخِرَةِ، وَ أَوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَی الْعِظامِ النَّخِرَةِ، أَئِمَّةِ الْخَلْقِ وَوُلاةِ الْحَقِّ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الشَّخْصُ الشَّریفُ، الطّاهِرِ الْکَریم، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفیهُ، وَأَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأَنَّ الْإِمامَةَ فِی وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

زیارت حلیمه سعدیّه(علیها السلام)

حلیمه سعدیّه، دایه و مادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که آن حضرت را در کودکی از عبدالمطّلب (جدّ پیامبر) تحویـل گرفت و میـان قبیله خود در بیرون مکّه برد، و به او شیر داد و بزرگش کرد. زنی بـا عاطفه و مهربان که افتخار دایگی پیامبر صلی الله علیه وآله را داشت، و مورد احترام و علاقه حضرت بود.

در زیارت آن بانوی عظیم الشّأن چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ حَبیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا

أُمَّ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مُرْضِعَةَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا حَلیمَةَ السَّعْدِیَّةِ، فَرَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکِ وَأَرْضاکِ، وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَکِ وَ مَأْواکِ، وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت عمّه های رسول اکرم صلی الله علیه وآله

قبر این دو بانوی بزرگوار «صـفیّه و عاتکه»، دختران عبدالمطّلب و امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام در بقیع در کنار هم قرار دارند. صـفیّه، زنی شـجاع، با کمال و ادیب و شاعر بود، و در آغاز ظهور اسلام مسلمان شد، و با پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بیعت کرد، و به مـدینه هجرت نمود. در جنگ اُحُد و خندق هم حاضـر بود، و در سال ۲۰ هجری در سن ۷۳ سالگی از دنیا رفت.

عـاتکه نیز زنی با ایمان بود، و در ردیف صـحابه پیامبر قرار داشت، و همراه مسـلمانان مهاجر به مـدینه هجرت کرد. در زیارت دو عمّه حضرت رسول صلی الله علیه وآله صفیّه و عاتکه می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یـا عَمَّتَیْ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ حَبیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیِ الْمُصْطَفی، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُما وَجَعَلَ

الجَنَّهَ مَنْزِلَکما وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام

امّ البنین، که نامش «فاطمه» دختر حزام است، زنی رشید، شجاع و عارف و فاضل و نجیب و با اخلاص بود که پس از شهادت حضرت زهرا(علیها السلام)، به همسری امیرالمؤمنین در آمد، و صاحب چهار فرزند رشید به نامهای عباس، عبداللّه، جعفر و عثمان شد که هر چهار نفر در کربلا، در رکاب امام حسین علیه السلام جنگیدند، و شربت شهادت نوشیدند. امّ البنین برای شهدای کربلا و چهار شهید خود در مدینه عزاداری می کرد، و در رثایشان شعر می سرود، واز احیاگران یاد کربلا و شهدا بود.

در زیارت امّ البنین(علیها السلام) می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَهَ وَلِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَهَ أَمِیرِ المُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْبَنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْعَبّاسِ بْنِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِب، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکِ، وَجَعَلَ الجَنَّهَ مَنْزِلَکِ وَمَأْویکِ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت اهل قبور

این زیارت برای دیگر اموات مؤمن و مؤمنه مدفون در بقیع و در دیگر قبرستان ها خوانده می شود:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ «اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مِنْ أَهْلِ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، یا أَهْلَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، کَیْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مِنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، یا لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، اِغْفِرْ لِمَنْ قالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَهِ مَنْ قالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده هر کس به قبرستان برای زیارت اهل قبور برود، خداوند متعال ثواب پنجاه سال عبادت به او عطا فرماید، و گناه پنجاه ساله او و

والـدینش را ببخشـد. از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله نقل است هر کس هفت مرتبه سوره " إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْر " را نزد قبر مؤمنی بخواند، خداوند متعال فرشته ای را نزد قبر او می فرستد که پرستش خدا کند، و ثوابش را به نام آن میّت می نویسد. پس چون روز قیـامت شود به هر هولی از اهوال قیـامت برسـد، خداونـد آن هول را از او برطرف کنـد، تـا اینکه داخل بهشـت شود.

زیارت حضرت عبد اللّه بن عبدالمطّلب علیهما السلام

پدر گرامی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله پس از مراجعت از سفر شام و قبل از ولادت رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، قبر آن بزرگوار تقریباً روبه روی «باب السّـلام در محلّ مُصَـلّی» قرار داشت که پس از طرح توسعه حرم، در داخل شبستان مسجد قرار گرفت و هم اکنون جای دقیق آن معلوم نیست.

در زیارت آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یـا وَلِیَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُسْتَوْدَعَ نُورِ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یـا والِدَ خـاتَمِ الْأَنْبِیـاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یـا مَنِ انْتَهی إِلَیْهِ الْوَدِیعَهُ وَالْأَمانَهُ الْمَنِیعَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَوْدَعَ اللهُ فِی صُلْبِهِ الطَّیِّبِ الطّاهِرِ الْمَکِینِ نُورَ رَسُولِ اللهِ الصّادِقِ الأَمِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ سَیِّدِ الْأَنْبیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ حَفِظْتَ الْوَصِیَّهَ، وَأَدَّیْتَ الْأَمانَهَ عَنْ رَبِّ الْعالَمِینَ فِی رَسُولِهِ، وَکُنْتَ فِی دِینِکَ عَلی یَقِینٍ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ اتَّبَعْتَ دِینَ اللهِ عَلی مِنْهاجِ جَدِّکَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ فِی حَیاتِکَ وَبَعْدَ وَفاتِکَ، عَلی مَرْضاتِ اللهِ فِی رَسُولِهِ، وَأَقْرَرْتَ وَصَدَّقْتَ بِنُبُوَّهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَوِلایَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، وَالْأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ

عَلَیْهِمُ السَّلامُ، فَصَلَّی اللّهُ عَلَیْکَ حَیّاً وَمَیِّتاً، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرکاتُهُ».

زیارت دوم حضرت عبدالله بن عبدالمطّلب علیهما السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْمَجْدِ الأثیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَهَ فَرْع مِنْ دَوْحَهِ الْخَلیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ لِذَّبیحِ إسْماعِیلَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سُلالَهَ الأبْرارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أبَا النَّبِیِّ الْمُخْتارِ، وَعَمَّ الْوَصِیِّ الْکَرّارِ، وَوالِدَ الأئِمَّهِ الأطْهارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أضاءَتْ بِنُورِ جَبینِهِ عِنْدَ وِلادَتِهِ أطْرافُ السَّماءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا یُوسُفَ آلِ عَبْدِ مَناف، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَکَ مَسْلَکَ جَدِّهِ إسْماعِیلَ، فَأسْلَمَ لأبِیهِ لِیَذْبَحَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ فَداهُ اللّهُ بِما فَداهُ، فَتَقَبَّلَهُ فَأعْطاهُ اللّهُ وَأباهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حامِلَ نُورِ النُّبُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أشْرَفَ النّاسِ فِی الأُبُوَّهِ وَالْبُنُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ خاتَمِ النَّبِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أبَا الطّاهِرینَ بَعْدَ الطّاهِرینَ، وَابْنَ الطّاهِرِینَ، وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

فضیلت زیارت حضرت حمزه و سایر شُهدای اُحُد

در سال سوّم هجری در شمال مدینه، در دامنه کوه اُحُد جنگی میان مسلمانان و کفّار اتّفاق افتاد که ابتدا مسلمانان پیروز شدند، ولی در مرحله بعد در اثر تخلّف، عدّه ای از فرمان رهبری سرپیچی کردند، و در نتیجه بیش از هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند. فخر المحقّقین در رساله فخریّه نوشته: مُستحب است زیارت حضرت حمزه علیه السلام و دیگر شهدای اُحُد در قبرستان اُحد.

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل است که هر کس مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت ننماید، به من جفا کرده است. شیخ مفید(رحمه الله) فرموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به زیارت قبر حمزه امر می فرمود وبه زیارت ایشان و شهدا اهتمام می کرد.

حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر زیارت قبر آن بزرگوار مواظبت می نمود. و از زمان حضرت رسول صلی الله

علیه وآله سنّت شده است که مسلمانان به زیارت عموی گرامی آن حضرت می روند، و در کنار قبرش درنگ می کنند.

ودر حدیث است که حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از رحلت پدر روزهای دوشنبه و پنج شنبه هر هفته به زیارت قبور شُهدا می رفت و با اشاره به مواضع مسلمانان در صحنه جنگ اُحُد، می فرمود: این جا موضع رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، و در این مکان مشرکین، وبه نقلی دیگر در آن جا نماز می گزارد ودعا می کرد. شهدای اُحُد رضوان اللّه علیهم حدود هفتاد نفر می باشند.

زیارت حضرت حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

چون به زیارت آن حضرت در اُحُد رفتی نزد قبرش بایست و این زیارت را بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَیْرَ الشُّهَداءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَسَدَاللهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ جاهَدْتَ فِی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجُدْتَ بِنَفْسِکَ، وَنَصَحْتَ رَسُولَ اللهِ، وَکُنْتَ فِیما عِنْدَاللهِ سُبْحانَهُ راغِباً، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی، أَتَیْتُکَ مُتَقَرِّباً إِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِزِیارَتِکَ، وَمُتَقَرِّباً إِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِذلِکَ، راغِباً إِلَیْکَ فِی الشَّفاعَهِ، أَبْتَغِی بِزِیارَتِکَ خَلاصَ نَفْسِی مَتَعَوِّذاً کَ مِنْ نارِ اسْتَحَقَّها مِثْلِی بِما جَنَیْتُ عَلی نَفْسِی، هارِباً مِنْ ذُنُوبِی الَّتِی احْتَطَبْتُها عَلی ظَهْرِی، فَزِعاً إِلَیْکَ رَجاءَ رَحْمَهِ رَبِّی، أَتَیْتُکَ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه، طالِباً فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَقَدْ أَوْقَرَتْ ظَهْرِی ذُنُوبِی، وَأَتَیْتُ ما أَسْخَطَ رَبِّی، وَلَمْ أَجِدْ أَحَداً أَفْزَعُ إِلَیْهِ خَیْراً لِی مِنْکُمْ أَهْلَ بَیْتِ الرَّحْمَهِ، فَکُنْ لِی شَفِیعاً یَوْمَ فَقْرِی وَحاجَتِی، فَقَدْ سِرْتُ إِلَیْکَ مَحْزُوناً، وَأَتَیْتُکَ مَکْرُوباً، وَسَکَبْتُ عَبْرَتِی عِنْدَکَ باکِیاً، وَصِرْتُ إِلَیْکَ مُفْرَداً، وَأَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِیَ اللهُ بِصِلَتِهِ، وَحَثَّنِی عَلی بِرِّهِ، وَدَلَّنِی عَلی فَضْلِهِ،

وَهَدانِی لِحُبِّهِ، وَرَغَّبَنِی فِی الْوِفادَهِ إِلَیْهِ، وَأَلْهَمَنِی طَلَبَ الْحَوائِجِ عِنْدَهُ، أَنْتُمْ أَهْلُ بَیْت لا یَشْقى مَنْ تَوَلاَّکُمْ، وَلایَخِیبُ مَنْ أَتاکُمْ، وَلایَخْسَرُ مَنْ یَهْواکُمْ، وَلا یَسْعَدُ مَنْ عادیکُمْ».

پس رو به قبله مى كنى و مى گويى:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد. اَللّهُمَّ إِنِّی تَعَرَّضْتُ لِرَحْمَتِکَ بِلُزُومِی لِقَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، لِیُجِیرَنی مِنْ نِقْمَتِکَ وَسَخَطِکَ وَمَقْتِکَ فِی یَوْم تَکْثُرُ فِیهِ الاَْصْواتُ، وَتَشْغَلُ کُلُّ نَفْس بِما قَدَّمَتْ، وَتُجادِلُ عَنْ نَفْسِها، فَإِنْ تَرْحَمْنِی الْیَوْمَ فَلا خَوْفَ عَلَیَّ وَلاحُزْنَ، وَإِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلیً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلى عَبْدِهِ،وَلاتُخَیِّبْنِی بَعْدَ الْیَوْم، وَلاتَصْرِفْنِی بِغَیْرِ حاجَتِی، فَقَدْ لَصِقْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَیْکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِکَ وَرَجاءَ رَحْمَتِکَ، فَتَقَبَّلْ مِنِّی، وَعُدْ بِحِلْمِکَ عَلى جَهْلِی، وَبِرَأْفَتِکَ عَلى جِنایَهِ نَفْسِی، فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِی، وَما أَخافُ أَنْ تَظْلِمَنِی، وَلکِنْ أَخافُ سُوءَ الْحِسابِ، فَانْظُرِ الْیَوْمَ تَقَلُّبِی عَلى قَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ، فَبِهِما فُکَّنِی مِنَ النّارِ، وَلاتُخَیِّبْ سَعْیِی، وَلا یَهُونَنَّ عَلَیْکَ ابْتِهالِی، وَلاتَحْجُبَنَّ عَنْکَ صَوْتِی، وَلاتَقْلِبْنِی بِغَیْرِ حَوائِجِی، یا غِیاثَ کُلِّ مَکْرُوب وَمَحْزُون، وَیا مُفَرِّجاً عَنِ الْمَلْهُوفِ الْحَیْرانِ الْغَرِیقِ الْمُشْرِفِ عَلَى الْهَلَکَهِ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْظُرْ إِلَیَّ نَظْرَهً لا أَشْقى بَعْدَها أَبَداً، وَارْحَمْ تَضَرُّعِی وَعَبْرَتِی وَانْفِرادِی، فَقَدْ رَجَوْتُ رِضاکَ، وَتَحَرَّیْتُ الْخَیْرَ الَّذِی لایُعْطِیهِ أَحَدٌ سِواکَ، فَلا تَرُدَّ أَمَلِی، اَللّهُمَّ إِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلیً لَهُ الْقُدْرَهُ عَلى عَبْدِهِ وَجَزائِهِ بِسُوءِ فِعْلِهِ، فَلا اَخِیبَنَّ الْیَوْمَ، وَلاتَصْرِفْنِی بِغَیْرِ حاجَتِی، وَلا تُخَیِّبَنَّ شُخُوصِی وَوِفادَتِی، فَقَدْ أَنْفَدْتُ نَفَقَتِی، وَ أَتْعَبْتُ بَدَنِی، وَقَطَعْتُ الْمَفازاتِ، وَخَلَّفْتُ الاَْهْلَ وَالْمالَ وَما خَوَّلْتَنِی، وَآثَرْتُ ما عِنْدَکَ عَلى نَفْسِی، وَلُذْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ ابْتِغاءَ مَرْضاتِکَ، فَعُدْ بِحِلْمِکَ عَلى جَهْلِی، وَبِرَأْفَتِکَ عَلى ذَنْبِی، فَقَدْعَظُمَ جُرْمِی، بِرَحْمَتِکَ یاکَرِیمُ یاکَرِیمُ».

زيارت ديگر شهداى اُحُد

در زيارت شهداى جنگ اُحُد كه

در دامنه کوه اُحُد دفن هستند، چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الْإیمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ، عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ، وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَذَبَبْتُمْ عَنْ دِینِ اللهِ وَعَنْ نَبِیِّهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الْإِسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ،وَعَرَّفَنا وُجُوهَکُمْ فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ والصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللهَ، وَ إِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، الَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلائِکَهِ وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، أَتَیْتُکُمْ یا أَهْلَ التَّوْحِیدِ زائِراً وَبِحَقِّکُمْ عارِفاً، وَبِزِیارَتِکُمْ إِلَی اللهِ مُتَقَرِّباً، وَبِما سَبَقَ مِنْ شَرِیفِ الْأَعْمالِ وَمَرْضِیِّ الْأَفْعالِ عالِماً، فَعَلَیْکُمْ سَلامُ اللهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَکاتُهُ، وَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَةُ اللهِ وَغَضَبُهُ وَسَخَطُهُ، اَللّهُمَّ انْفَعْنِی بِزِیارَتِهِمْ، وَثَبِّتْنِی عَلی قَصْدِهِمْ، وَتَوَفَّنِی عَلی ما تَوَفَّیْتَهُمْ عَلَیْهِ، وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ فِی مُسْتَقَرِّ دارِ رَحْمَتِکَ، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ لَنا فَرَطٌ، وَنَحْنُ بِکُمْ لاحِقُونَ».

و سپس هر چه می توانی سوره " اِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ " بخوان و ثواب آن را به ارواح مطهّره این شهدا هدیه کن.

مساجد و اماکن متبرّکه در مدینه منوّره

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

آثار و بناهای ارزشمند اسلامی در مدینه منوّره بقدری زیاد است که توضیح و تشریح ویژگی های آن، نیاز به کتاب جداگانه ای دارد، و از آنجا که توسط معاونت

آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری، کتاب هایی در این زمینه تهیه و منتشر شده است، لذا از معرّفی اماکن، همراه کتاب ادعیه و زیارات، صرف نظر نموده، تنها به ذکر اسامی و مستحبّات برخی از آنان اکتفا می شود:

مسجد النّبی صلی الله علیه وآله

این مسجد، توسّط نبی اکرم صلی الله علیه وآله و با کمک و همراهی مسلمانان صدر اسلام بنا گردید. حدود آن در زمان آن حضرت از شمال به جنوب ۳۵ متر، و از مشرق به مغرب ۳۰ متر بود که با ده ستون از درخت خرما ساخته شد، و در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر به واسطه رسول خدا صلی الله علیه وآله توسعه یافت.

جاهای مهمّ مسجد عبارتند از

الف: حُجره مطهّره:

طول حجره مطهّره رسول اکرم صلی الله علیه وآله ۱۶ متر و عرض آن ۱۵ متر می باشد، و گنبدی به نام قبّه الخضرا بر روی آن قرار دارد.

ب: منبر رسول اللّه صلی الله علیه وآله:

در سال ۵ هجرت برای پیامبر منبری با سه پلّه ساختند که آن حضرت بر پله سوم نشسته و برای مردم سخن می گفتند.

ج: محراب: در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و خلفا، مسجدالنّبی محراب نداشت، امّا در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز محرابی در محلّ نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله ساختند، که هم اینک به نام محراب النّبی صلی الله علیه وآله معروف است.

د: روضه منوّره

ه: ستون های مسجد که به نام های توبه یا ابولبابه، حنّانه، مهاجرین، سریر و مخلّقه معروف است.

و: مقام جبرئیل

ز: محلّ اصحاب صفّه

ح: محراب تهجّد

ط: خانه حضرت فاطمه(علیها السلام)

قبرستان بقیع

در این قبرستان چهار امام معصوم یعنی: امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمّد باقر، امام جعفر صادق(علیهم السلام)، و بسیاری از صحابه، همسران و دختران، و ابراهیم فرزند رسول اکرم صلی الله علیه وآله، و تعداد زیادی از مردان و زنان صدر اسلام مدفونند.

مسجد قُبا

اوّلین مسجدی که بر اساس تقوا، توسّط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدینه ساخته شد، مسجد قُبا بود.

مَشرَبه اُم‌ابراهیم ومسجد فضیخ یا ردّ الشّمس

مَشرَبه اُم‌ابراهیم ومسجد فضیخ یا ردّ الشّمس که در نزدیکی قُبا بوده است.

مسجد الجمعه

مسجد الجمعه که در مسیر قُبا به مدینه قرار دارد.

قبرستان اُحد

قبرستان اُحد در این مکان حمزه سیّدالشّهدا و سایر شهدای جنگ اُحد مدفون هستند

مسجد العسکر

مسجد العسکر و مسجد ثنایای رسول اللّه که در اُحد قرار داشته است.

مساجد سبعه

مساجد سبعه این مساجد که شمارشان کمتر از هفت می باشد ولی به مساجد سبعه معروف است، و بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله در محلّ وقوع جنگ احزاب بنا گردیده است، عبارتند از:

الف: مسجد فتح

ب: مسجد علی علیه السلام

ج: مسجد فاطمه(علیها السلام)

د: مسجد سلمان(رحمه الله)

برخی از این مساجد در سال های اخیر تخریب گردیده است.

مسجد ذوالقبلتین

مسجد ذوالقبلتین در این مسجد قبله تغییر یافت، و مسلمین که به طرف مسجد الأقصی نماز می خواندند، موظّف شدند از آن پس به طرف کعبه نماز بگزارند.

مسجد غمامه یا مصلّی النّبی صلی الله علیه وآله

مسجد غمامه یا مصلّی النّبی صلی الله علیه وآله

مسجد حضرت علی علیه السلام و مسجد حضرت زهرا(علیها السلام)

مسجد حضرت علی علیه السلام و مسجد حضرت زهرا(علیها السلام) که در مناخه و نزدیک به یکدیگر قرار داشته اند.

مسجد مباهله

مسجد مباهله در محلّ این مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همراه با علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) برای مباهله با نصارای نجران آمدند.

مسجد شجره

مسجد شجره که همان میقات اهل مدینه و کسانی است که از مدینه عازم حجّ و زیارت بیت الله الحرام می باشند.

مسجد مُعَرَّس

مسجد مُعَرَّس که اینک از آن خبری نیست.

محلّه بنی هاشم

محلّه بنی هاشم خانه امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام و ذرّیّه رسول اکرم صلی الله علیه وآله در این محل بوده، و در توسعه حرم تخریب گشته و از بین رفته است.

مساجد دیگری

مسجد ابوذر، مسجد نفس زکیه، مسجد ظفر یا مسجد بنی ظفر، مسجد سُقیا، مسجد مُسَیْجِد، مسجد غزاله یا مسجد منصرف، مسجد بنی سالم، مسجد بنی قریظه، مسجد الرایه، و...

برخی از این اماکن اعمال و مستحبّات خاصّی دارند که به اختصار متذکّر می شویم:

مستحبّات مدینه منوّره و مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله

۱ غسل ورود به مدینه و مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله وزیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمّه بقیع(علیهم السلام)، که می

توان با یک غسل همه را نیّت کرد.

۲ اقامت در مدینه منوّره: صاحب جواهر می فرماید که اختلافی در استحباب سکونت و مجاورت مدینه منوّره نیست، و مرحوم شهید در دروس بر این مطلب ادّعای اجماع کرده است.

سمهودی از مالک بن انس امام مالکیه نقل می کند که از او سؤال شد: سکونت در مدینه نزد تو بهتر است یا در مکّه؟ گفت: مدینه، و چرا مدینه محبوب تر نباشد؟ و حال آنکه راهی در آن نیست مگر اینکه رسول خدا بر آن عبور فرموده، و جبرئیل از جانب پروردگار بر آن حضرت نازل شده است.

۳ مستحبّ است در مدّت اقامت یک ختم قرآن یا بیشتر در مدینه و به خصوص در مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله بخواند.

۴ مستحبّ است هر مقدار می تواند در مدینه صدقه بدهد، و مرحوم مجلسی روایت کرده که یک دِرهم صدقه در مدینه معادل ده هزار دِرهم در جای دیگر است. بنابراین سعی کند در کمک کردن به برادران دینی مخصوصاً سادات و ذرّیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کوتاهی نشود.

۵ مواظب اعمال و رفتار خود باشد، و فرصت را غنیمت شمرد، و هرچه می تواند نماز بخواند، به ویژه در مسجدالنّبی

صلی الله علیه وآله که هر رکعت نماز در مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله مساوی هزار رکعت نماز در غیر آن است مگر مسجد الحرام، و برای نماز افضل اماکن، روضه رسول اللّه صلی الله علیه وآله می باشد.

۶ در وقت ورود و خروج از مسجد صلوات بفرستد.

۷ هنگام ورود در مسجد دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آورد.

۸ از طرف والدین و برادران دینی و آشنایان، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله سلام کند.

۹ پس از زیارت چنانکه قبلاً گفته شد دو رکعت نماز زیارت بخواند، و ثوابش را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هدیه کند.

۱۰ نزدیک مرقد مطهر رسول خدا بایستد، و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، و دعا کند.

۱۱ در مقام جبرئیل نماز و دعا بخواند.

۱۲ در محراب رسول خدا در صورت امکان نماز بگزارد.

۱۳ در مسجد صدا را بلند نکند.

۱۴ دو رکعت نماز نزد ستون ابولبابه (ستون توبه) بجا آورد، و دعا کند.

۱۵ نماز و دعا در روضه مبارکه حضرت رسول و هم چنین در خانه حضرت زهرا(علیها السلام) مستحب است، و در صورتی که امکان نداشته باشد، مناسب است این کار هر چه نزدیک تر به این دو مکان شریف انجام گیرد.

قابل توجّه اینکه، روضه مبارکه مسجدالنّبی، ستون توبه و مقام جبرئیل هر کدام دعای مخصوصی دارند که در همین کتاب پس از زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله زیر عنوان خاصّ خود ذکر شده است.

مسجد قُبا

حضرت رسول صلی الله علیه وآله به هنگام هجرت از مکّه به مدینه، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل، سال اوّل هجری، وارد قریه قُبا (۵ کیلومتری جنوب

مـدینه) شـد، و تا روز جمعه (۴ روز) در ایـن محـل توقّف کرد، تـا حضـرت علی علیه السـلام در مکّه امانـات مردم را که نزد حضـرت رسول بود به آنان برگردانده، و سایر دسـتورهای حضـرت را اجرا، و چند تن از زنان که حضرت فاطمه(علیها السلام) در میانشان بود، به حضـرتش ملحق شود، و از طرفی دیگر مردم مـدینه خود را برای ورود حضـرت آماده کننـد. در این توقّف چهـار روزه، حضـرت رسول صـلی الله علیه وآله اوّلین مسـجد را بـا کمـک مسـلمانان بنـا نمود، که زمین آن را مردم قُبا هـدیه کردند، و حضرت با نوک سرنیزه خود حدود آن را روی زمین مشخّص کرد. گفته اند که هر ضلع آن ۶۶ ذراع بوده است.

در ساختن این مسـجد پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآلهماننـد دیگر مسـلمانان شـرکت داشت، و سـنگ و گِل حمل می نمود، و دوشـادوش دیگران کـار می کرد، و در جواب آنـان که از حضـرت می خواسـتند که گوشه ای بنشـیند و فقط فرمان دهـد می فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ یَعْمُرُ الْمَساجِدا *** یَقْرَأُ الْقُرآنَ قائِماً وَقاعِداً آیه شریفه " لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرینَ " ((توبه: ۱۰۸) در مورد همین مسجد نازل شده است.

مسـجد قبا بارها تجدیـد بنا و توسـعه یافته، زیرا نزد مسـلمین اهمّیّت بسـزایی داشـته، و رسول اکرم صـلی الله علیه وآله هر هفته روزهـای دوشـنبه به قبا تشـریف می برده، و در آنجا نماز می گزاردنـد. از آن حضـرت روایت شـده که: هر کس در خانه اش وضو بگیرد و به مسجد قبا

رود و دو رکعت نماز بخواند، ثواب یک عُمره را برای او می نویسند. و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز فرمود: هنگام زیارت مَشاهد و مساجد اطراف مدینه، ابتدا به مسجد قبا رفته و در آنجا بسیار نماز بخوان.

اعمال مسجد قبا

وقت تشرّف، دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آور،

بعد تسبیحات حضرت زهرا(علیها السلام) را بگو، و زیارت جامعه اوّل را بخوان آنگاه دعا کن، و بهتر است که به این جملات

دعا کنی:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلُ عَلی صَدْرِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ: "لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ ". اَللّهُمَّ طَهِّرْ قُلُوبَنا مِنَ النِّفاقِ، وَأَعْمالَنا مِنَ الرِّیا، وَفُرُوجَنا مِنَ الزِّنا، وَأَلْسِنَتَنا مِنَ الْکِذْبِ وَالْغَیْبَهِ، وَأَعْیُنَنا مِنَ الْخِیانَهِ، فَإِنَّکَ تَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ، رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ».

پشت این مسجد منزلی بوده متعلّق به امیرالمؤمنین علیه السلام ، و جلوی مسجد چاه آب شیرینی که فعلاً اثری از آن نیست.

گفته شده که انگشتر پیغمبر صلی الله علیه وآله در آن چاه افتاده و بدین جهت به «چاه انگشتر» نامیده ده، و نیز به «چاه آب دهان» هم معروف است، زیرا نقل شده پیغمبر صلی الله علیه وآله آب دهان مبارک را در آن چاه افکندند و آبش پس از شوری، شیرین شد.

نکته قابل توجّه اینکه: در سال نُهم هجری گروهی از منافقین مسجدی ساختند تا از آن به عنوان پایگاهی بر ضدّ اسلام و مسلمانان بهره گیرند، و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درخواست کردند که آن را افتتاح نماید

و برای تبرّک در آن نماز بخواند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم قول مساعد دادند که در فرصت مناسب چنین کند، ولی با نزول آیه شریفه "...وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرارا وَکُفْراً... " نقشه منافقین آشکار شد، و پیامبر صلی الله علیه وآله دستور تخریب آن را صادر فرمود.

مسجد ذو قبلتین

بنابر مشهور در نیمه رجب یا شعبان سال دوم هجری، رسول گرامی صلی الله علیه وآله به دعوت «اُمُّ بِشْر» به میان قبیله بنی سالم در شمال غربی مدینه رفتند، و هنگام نماز ظهر دو رکعت نماز را طبق معمول به سوی بیت المقدّس خواندند. فرمان الهی مبنی بر روگرداندن به سوی کعبه نازل شد، و بقیه نماز را به طرف کعبه گزاردند، و از آن پس کعبه مکرّمه قبله دائمی مسلمانان شد. بدین مناسبت این مسجد را مسجد ذو قبلتین یا مسجد قبلتین نامیده اند. این مسجد در جانب غربی مسجد فتح، با فاصله کمی واقع شده است.

یکی از آیات کریمه ای که به این مناسبت نازل شد آیه کریمه: "قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ «ما تورا که صورتت را به سوی آسمان می گردانی می بینیم، اکنون تو را به قِبْلَةً تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرام وَحَیْثُ ما سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی می گردانیم، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان، و هرجا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ» (بقره: ۱۴۴)می باشد.

سابقاً در این مسجد دو محراب، روبروی هم شمالی و جنوبی یکی به طرف کعبه و دیگری به طرف بیت المقدس قرار داشته، ولی متأسّفانه در سال های اخیر که مسجد را تجدید بنا

کرده اند، تنها جای یک محراب در آن باقی مانده، و آثار قبلی این حادثه بزرگ، محو شده است.

مستحب است در مسجد ذو قبلتین دو رکعت نماز تحیّت مسجد خوانده شود، و مناسب است بعد از آن این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ إِنَّ هذا مَسْجِدُ الْقِبْلَتَيْنِ، وَمُصَلّی نَبِيِّنا وَحَبِيبِنا وَسَيِّدِنا مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی كِتابِکَ الْمُنْزَلِ عَلی صَدْرِ نَبِيِّکَ الْمُرْسَلِ: "قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضيها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ". اَللّهُمَّ كَما بَلَّغْتَنا فِی الدُّنْيا زِيارَتَهُ وَمَآثِرَهُ الشَّرِيفَهَ، فَلا تُحْرِمْنا يا اَللهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ فَضْلِ شَفاعَهِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَتِهِ وَتَحْتَ لِوائِهِ، وَ أَمِتْنا عَلی مَحَبَّتِهِ وَسُنَّتِهِ، وَاسْقِنا مِنْ حَوْضِهِ الْمَوْرِدِ بِيَدِهِ الشَّرِيفَهِ، شَرْبَهً هَنِيئَهً مَرِيئَهً لا نَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً، إِنَّکَ عَلی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

مسجد فتح (مسجد احزاب)

در کنار رشته کوه سلع، چند مسجد کوچک است که موقعیّت جنگ احزاب (خندق) را نشان می دهد، و گفته می شود لشکر اسلام در این قسمت اردو زده بود. در همین محل بر فراز کوه، مسجدی بنا شده که معروف به مسجد فتح است، در سبب نامگذاری آن گفته شده: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این مکان برای پیروزی مسلمانان دعا کرد، و خبر فتح و پیروزی لشکر اسلام در همین مکان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید. در همین جنگ بود که به دست توانای علیّ بن ابی طالب علیهما السلام ، عَمْرِو بْن عبدوُدّ عامری پهلوان نامی عرب کشته شد، و نوشته اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این هنگام فرمود: «ضَرْبَهُ

عَلِیّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ خَیْرٌ مِنْ عِبادَهِ الثَّقَلَیْنِ (بحار، ج ۳۹، ص ۲)

مستحب است بعد از خواندن دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را بخوانی:

«یا صَرِیخَ الْمَکْرُوبِینَ، وَیا مُجِیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ، وَیا مُغِیْثَ الْمَهْمُومِینَ، إِکْشِفْ عَنِّی ضُرِّی وَهَمِّی وَکَرْبِی وَغَمِّی، کَما کَشَفْتَ عَنْ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هَمَّهُ، وَکَفَیْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ،وَاکْفِنِی ماأَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا وَالْآخِرَه، یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

دعا در مسجد الاجابه

مسجد اجابه همان مسجد مباهله است که در روز بیست و چهارم ذی حجّه داستان مباهله رسول اکرم صلی الله علیه وآله با نصارای نجران در آن مکان واقع شد.

در مسجد الإجابه پس از دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را می خوانی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ صَبْرَ الشّاکِرِینَ لَکَ، وَعَمَلَ الْخائِفِینَ مِنْکَ، وَیَقِینَ الْعابِدِینَ لَکَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، وَأَنَا عَبْدُکَ الْبائِسُ الْفَقِیرُ، وَ أَنْتَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ، وَأَنَا الْعَبْدُ الذَّلِیلُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَامْنُنْ بِغِناکَ عَلی فَقْرِی، وَبِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِقُوَّتِکَ عَلی ضَعْفِی، یا قَوِیُّ یا عَزِیزُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْأَوْصِیاءِ الْمَرْضِیِّینَ، وَاکْفِنِی ما أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

فرهنگ واژگان حج

مقدمه

فرهنگ اصطلاحات حج

گردآوری: محمّد یوسف حریری

بسم الله الرحمن الرحیم

حج عبادتی مقدس است و مکه و مدینه هم مقدس ترین دیار جهان، و آرزوی هر مسلمانی انجام حج است و زیارت این دو مهبط وحی الهی. این کتاب با این هدف و امید که بتواند اطلاعات عمومی مختصری را در اختیار علاقه مندان و زائران «بیت الله» قرار دهد، مدون شده است، با این تذکار که در مسائل فقهی ضمانت عملی ندارد. با مسئلت توفیقِ زیارت مقبول از درگاه الهی برای همه آرزومندان. ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا أو أخطانا تقدیم به پدر و مادرم، هستی دهندگان زندگی ام و همسرم، همراه و همسفر زندگی ام

۱

ائمه بقیع

چهار امام معصوم (امام دوم، چهارم، پنجم و ششم) مدفون در مدینه در قبرستان تاریخی بقیع.

آبار علی

نام دیگر منطقه (ک) مسجد شجره.

اباطح

(اَ طِ) شهرت قریشیان ابطحی که در داخل دره مکه مکان داشتند. (مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۲۰).

ابراج شهداء

اَ) شهرت برج (ساختمان) هایی است در شهر مکه جهت سکونت زائران واقع در منطقه () شهدای فخ.

ابطح

(اَ طَ) جـایی است بین مکه و منی و مسافت آن از هر دو به یک انـدازه است و شایـد به منی نزدیک تر است و از این جهت به مکه و منی هر دو نسبت داده می شود. (لغت نامه).

ابطحی

اهل مکه را می گفتند، منسوب به (ک) ابطح.

ابوا

(اَ) منطقه و زیارتگاهی است بین مکه و مدینه. این جا:

۱. محل ولادت حضرت امام کاظم (علیه السلام) است.

۲. محل دفن حضـرت آمنه مادر رسول الله است (به نظر بیشتر مورخین). نوشـته اند رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در سال حدیبیه در گذر از ابواء قبر مادرش را زیارت کرد و آن را مرمت نمود و بر سر مزار مادر گریست و مسلمین هم گریستند.

۳. محل وفات و دفن عبدالرحمن بن حسن مجتبی است که همراه امام حسین (علیه السلام) به حج مشرف می شد.

۴. محل وقوع غزوه ابواء است که طبق نقل، نخستین غزوه ای است که در صـفر سال دوم هجری رخ داد، اما کار بـدون جنگ به صلح انجامید. پرچمدار این غزوه حضرت حمزه سیدالشهداء بود.

نیروی مسلمین را دویست تن و شمار دشمن را نامعلوم ذکر کرده اند.

ابوقبیس

(ك) كوه ابوقبيس.

ابیار علی

(اَ) نام دیگر منطقه (ك) مسجد شجره.

اتمام حج

افعال حج را بدون خلل ونقص به جای آوردن. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اتمو الصف الاول فالاول (اَ تِ مُّ صَّ فَّ لْ اَ وَّ لْ فَ لْ اَ وَّ لْ).

امام جماعت اهل سنت قبل از گفتن تکبیره الاحرام. با این جمله و جملات دیگر نظیر «سدوا الخلل» و «سووا صفوفکم» و «استووا» نمازگزاران را به تسویه صفوف و منظم ایستادن در صف دعوت می کند. اگر در صف های جلو جای خالی وجود دارد، در صف بعد نایستید. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۶۵).

اثبره

(اَ بَ رَ) جمع ثبیر. عمده کوه های بزرگ مکه را گویند. از جمله اند: ثبیر غینا (که بلندترین این ثبیرهاست)، ثبیر الزنج، ثبیر الخضراء، ثبیرا التصح، ثبیر احدب. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۹۱ به بعد).

اثرب

اَ رِ) نام دیگری از یثرب (مدینه) است (لغت نامه، میقات حج، ش ۵، ص ۹۱).

اجازه

(اِ زِ) نامی برای انتقال سریع از عرفه به مزدلفه در (ك) حج جاهلی.

اجزی صوفه

نوعی اجازه گرفتن برای شروع (ك) حج جاهلی.

اجیاد

(اَ) یا «جیاد» در تلفظ گویش های عامیانه به دو دره از دره های مکه اطلاق می شود؛ یکی از جنوب امتدا یافته به سمت شمال می رود و دیگری از کوه اعرف در شرق آمده و سپس روبه روی مسجد الحرام از سمت جنوب به یکدیگر می پیوندد. این دره ها امروزه با پدید آمدن و گسترش محلات متعدد شهری، مسکونی شده است. (میقات حج، ش ۱۳، ص ۱۵۱).

احجاج

(اِ) به حج فرستادن (لغت نامه، فرهنگ جامع).

احجار الزیت

(اَ رُ زَّ) محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع و موضع نماز استسقاء است.

این جا مدفن قیامگر علوی از نوادگان امام مجتبی (علیه السلام) محمدبن عبدالله مشهور به نفس زکیه (متولد ۱۰۰ متوفی ۱۴۵ هجری) است. با سرکوبی علویان توسط عباسیان، نفس زکیه در زمان منصور به سال ۱۴۵ هجری به همراه عده ای از سادات و بزرگان در مدینه قیام نمود و اهل مدینه با وی بیعت کردند، اما در برخورد با عیسی بن موسی در «احجار الزیت» به شهادت رسید. لقب نفس زکیه را براساس خبری از رسول الله می دانند که فرمود: نفس زکیه از فرزندانم در احجار الزیت کشته می شود.

احجار المراء

(اَ رُ لْ مِ) (۱) قبا که در خارج مدینه منوره است (لغت نامه)

جایی است در مکه، در حدیث آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در محل احجار المراء جبرئیل را دیدار کرد. به نقلی دیگر احجار المراء در قبا، از توابع مدینه، قرار دارد. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۲).

احد

(اُ حُ) منطقه ای است در شمال مدینه (که امروزه به علت گسترش محلات شهری تقریباً متصل به مدینه شده است) این جا محل رویداد غزوه احد و مدفن شهدای این نبرد است.

کوه احد

کوهی است از دیگر کوه ها به مدینه نزدیک تر و کوهی است مستقل از دیگر کوه ها و طولانی ترین کوه در شبه جزیره عربستان است و احادیث متعددی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل آن نقل شده است. (ک) کوه احد.

غزوه احد: در پانزدهم شوال سال سوم هجری در دامنه کوه احد غزوه احد اتفاق افتاد. هفتصد (یا هزار) مسلمان در مصاف با سه (یا پنج) هزار کافر قریشی به سرکردگی ابوسفیان و صفوان بن امیه ابتدا آنها را گریزاندند و با این فتح ابتدایی عده ای از محافظان پنجاه (یا صد) نفری تنگه پشت سر مسلمین برخلاف فرمان رسول الله برای کسب غنایم جایگاه خود را ترک کردند. با این ترک سنگر، سواران کمین کرده قریش به فرماندهی خالد بن ولید با هجوم به باقی مانده محافظان تنگه و کشتن آنها از پشت سر به مسلمین حمله آوردند و آنها را پراکنده ساختند. در این موقعیت حضرت خود به نبرد پرداختند و با یاری پسر عمش حضرت علی (علیه السلام) و تنی چند از اصحاب، سپاه اسلام را از نابودی نجات دادند و کفار ناموفق در کشتن رسول

خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به مکه باز گشتند.

قبرستان احد: محاذات کوه احد، مدفن حضرت حمزه سیدالشهداء و دیگر مجاهدانی است که در غزوه احد به شهادت رسیدند. این جا به «مقبره الشهداء» و یا

«قبورالشـهداء» معروف است. مـدفن مقـدس آن حضـرت قبه و بار گـاهی داشت که در سال ۵۷۰ (یا ۵۹۰) هجری توسـط مادر ناصـرالدین بالله عباسی ساخته شد و سلطان اشرف قایتبای از ممالیک مصر (در اواخر قرن نهم) آن را تعمیر کرد و توسعه داد و نیز در زمان حکومت عبدالمجیـد عثمانی مرمت شـد. اما وهابیون آن را (مانند دیگر زیارتگاه های مدینه) تخریب کردند و قبر آن حضرت و سایر شهدا را با زمین مسطح ساختند و سرانجام برای عدم دسترسی زائران به آن مزارهای شریف، در سال ۱۳۸۳

۱. مِ (لغت نامه) مَ (میقات حج، ش ۳۶ ص ۱۱۲).

هجری قمری دور تـا دور «مقـابر شـهدای احـد» را به صورت صـحن مسـتطیل با دیواری سـیمانی و درب و پنجره های فولادی محصور ساختند. (درب این صحن تا سال های اخیر بر روی زائران گشوده بود، ولی از سال ۱۳۹۶ قمری در موسم حج مانع از ورود زائران به محوطه مزار شهدای احد می شوند).

در وسط این قبرستان صورت سه قبر مشخص است که مرقد مطهر حضرت حمزه (در قسمت شرقی) و مزار عبدالله بن جحش و مصعب بن عمیر (در قسـمت غرب) می باشد، و در ضـلع شـمالی قبر حضـرت حمزه، محوطه گود مربع شـکلی وجود دارد که سایر شهدا مدفونند.

زیارت شهدای احد: درباره فضیلت زیارت شهدای احد احادیث فراوانی نقل شده است؛ از جمله روایت شده که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسـلم) فرمودند: هر کس مرا زیارت کند و عمویم را زیارت نکند بر من جفاکرده است. و روایت است که آن حضرت فرمان دادند تا قبر آن حضرت زیارت شود و خود

به زیارت آن جناب و سایر شهدا می رفتند. حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز برای زیارت به احد می رفتند. زیارت شهدای احد در روزهای دوشنبه و پنجشنبه مستحب ذکر شده است.

مساجد احد: در این منطقه مساجد چندی وجود دارد، چون: مسجد حمزه، مسجد جبل احد (مسجد فسح)، مسجد جبل عینین (مسجد جبل الرماه)، مسجد ثنایا (قبه الثنایا)، مسجد الدرع (مسجد الشیخین مسجد البدائع)، مسجد المصرع (مسجد الوادی مسجد العسکر)، مسجد المستراح (مسجد استراحت).

احرام

(اِ) در لغت به معنی منع است و در اصطلاح عبارت است از آهنگ حج نمودن، به حرم در آمدن، دو پارچه نادوخته (احرامی)، حرام کردن اموری در مراسم حج.

احرام اولین عمل از واجبات حج (و عمره) است که از ارکان می باشد و با بیرون آمدن از لباس معمولی و در برکردن لباس احرامی و حرام شدن اموری بر مکلف (محرم) ضمن انجام آدابی صورت می گیرد. حالتی است که مکلف حج در آن ملتزم به ترک محرمات و حفظ آداب آن است.

واجبات احرام:

احرامی پوشیدن.

نیت احرام (حج عمره) نمودن.

ذکر تلبیه (لبیک) را گفتن.

مکان احرام: در بر کردن احرامی (لباس احرام) باید در میقات صورت گیرد و میقات (مکان احرام بستن) با توجه به نقطه ورود به حرم و با توجه به نوع عبادت (حج یا عمره) متعدد و متفاوت است و این مکان ها در:

۱. عمره تمتع عبارتند از: یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل، ذوالحلیفه (مسجد شجره)، جحفه، محاذی ادنی الحل، فخ (برای کودکان).

۲. حج تمتع عبارت است از مکه با افضلیت مسجدالحرام (در مقام ابراهیم، حجر اسماعیل زیر ناودان طلا).

۳. عمره مفرده، همان میقات های عمره، تمتع است، و

در مورد انجام عمره مفرده از داخل مکه میقات ها عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، اضأه لبن، وادی نحله، وادی عرفه، ادنی الحل.

زمان احرام: ۱. عمره تمتع طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است.

۲. حج طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است (در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است).

۳. عمره مفرده طول ایام سال است، بجز ایام اختصاصی حج.

لباس احرام: احرام (احرامی) مجازاً نام دو قطعه جامه است که زائران خانه خدا جهت اجرای مراسم حج (و عمره) برتن می کنند. و استفاده از لباس احرام اختصاصاً برای مردان است. آنها باید کلیه لباس های معمولی خود را از تن در آورند و لباس احرام (احرامی) بر تن نمایند. این لباس متشکل از دو تکه پارچه است که یکی به صورت «ازار» (مانند لنگ به کمر بسته شده و) از ناف تا زانو را می پوشاند و دیگری به صورت «ردا» که (به دوش افکنده می شده و کتف را در بر می گیرد و) شانه و بازو را پوشش می دهد (و استفاده بیش از دو قطعه پارچه احرامی و تبدیل آن را جایز دانسته اند) اما در مورد زنان همان لباس معمولشان، احرام به حساب می آید اگر چه به زعم بعضی از فقها و مراجع تقلید خانم ها باید لباس احرام را بپوشند و پس از نیت و تلبیه مجازند آن را در آورند و با همان لباس معمول خودشان باشند.

واجبات احرام:

طاهر بودن.

غصبی نبودن.

ندوخته بودن.

بافته بودن.

بدن نما نبودن.

گره

خورده نبودن.

از حلال تهیه شدن.

از طلا و ابریشم خالص و اجزای حیوان حرام گوشت نبودن.

مستحبات احرامی:

فراخ بودن.

سفید بودن.

بلند تا ساق بودن.

پنبه ای (خالص) بودن.

مکروهات احرامی:

چرک بودن.

سیاه و رنگی (غیر از سبز) بودن.

راه راه (رنگی) بودن (برای مردان).

از پارچه با تار و پود ابریشم بودن.

محرمات احرام:

یا «محرمات محرم»، «تروک محرمه»، «تروک احرام»، «محظورات احرام» اموری هستند که بر محرم (شخص احرام بسته) حرام بوده و باید ترک شوند (۱) و لذا ارتکاب عمدی اکثر این محرمات موجب کفاره است و ارتکاب برخی از آنها موجب ابطال حج است (و ارتکاب برخی نیز نه کفاره دارد و نه مبطل حج است و اما تعداد و شماره تروک (محرمات) احرام را متفاوت ذکر کرده اند از آن جهت که برخی از فقها محرمات فاقد کفاره را جزء تروک احرام محسوب نساخته اند و یا برخی از محرمات را تحت یک شماره ذکر نموده اند، در حالی که فقهای دیگر آنها را از هم تفکیک کرده اند. به هر حال فهرست محرمات احرام حسب مشهور (که اکثر آنها مشترک بین زن و مرد است و اندکی اختصاصی مردان یا اختصاصی زنان) چنین است.

۱. ناخن گرفتن.

۲. استمنا نمودن.

۳. روغن مالیدن.

۴. دندان کشیدن.

۵. سلاح به خود بستن.

۶. در آینه نگاه کردن.

۷. درخت و گیاه حرم کندن.

۸. خون از بدن خارج کردن.

۹. سرمه (زینتی) به چشم کشیدن.

۱۰. انگشتر (زینتی) به دست نمودن.

۱۱. جانور بدن را کشتن و انداختن.

۱۲. مو (از بدن خود و غیر) ازاله نمودن.

۱۳. جدال (با قسم خوردن به اسم خدا) نمودن.

۱۴. زن را عقد نمودن و شاهد عقد نکاح گردیدن.

۱۵. رفث (آمیزش و لمس و نگاه به شهوت) نمودن.

۱۶.

فسوق (دروغگویی، فحاشی، تفاخر، مباهات) نمودن.

۱۷. بوی خوش و عطریات بوییدن (۲) و مشام از بوی ناخوش گرفتن.

۱۸. صید حیوان صحرایی و کمک در این کار نمودن و گوشت آن را خوردن.

۱. بایـد توجه داشت که حتی در غیر حـالت احرام هم بعضـی از امور ذاتاً حرام هسـتند (مثل اسـتمنا) و بعضـی محرمات خاص حرم هستند (مثل صید).

۲. غیر از خلوق کعبه و گیاهان: اذخر و خزامی و شیح و قیصوم.

۱۹. سر خود را پوشانیدن (برای مردان).

۲۰. سر خود را به زیر آب فرو بردن (برای مردان).

۲۱. تمام روی پاهای خود را پوشانیدن (برای مردان).

۲۲. در مسیر راه زیر سایه حرکت کردن (برای مردان) (۱).

۲۳. زینت کردن (برای زنان).

۲۴. صورت پوشانیدن (برای زنان).

مستحبات احرام:

۱. نیت به زبان راندن.

۲. بلند تلبیه گفتن (مردان).

۳. تلبیه را تکرار نمودن.

۴. نماز نافله احرام به جا آوردن.

۵. پیش از احرام در میقات غسل نمودن.

۶. بعد از نماز ظهر (یا نماز واجب دیگر) احرام بستن.

۷. موی سر و صورت را از روز اول ذی قعده نتراشیدن.

۸. موی زیر بغل و صورت و شارب و ناخن قبل از احرام گرفتن.

۹. دعاهای وارده را هنگام غسل و نیت احرام و پوشیدنِ احرامی خواندن.

۱۰. با خداوند جهت مُحِلّ شدن (در صورت پیش آمدن مانعی جهت اتمام اعمال) شرط کردن.

مکروهات احرام:

۱. کشتی گرفتن.

۲. شعر خواندن.

۳. صورت ساییدن.

۴. زانو به بغل نشستن.

۵. در جواب کسی لبیک گفتن.

۶. در مسواک زیاده روی کردن.

۷. بر رخت و فرش و بالش زرد و سیاه خوابیدن.

۸. پیش از محرم شدن حنا بستن (در صورت باقی ماندن اثر تاحال احرام).

۹. حمام رفتن، بدن با آب سرد شستن، با دست و کیسه

و امثال آن بدن را ساییدن.

۱۰. هر کاری که در انجام آن بیم باشد از مجروح شدن یا موی از بدن افتادن.

تلبیه احرام:

ذکر تلبیه به هنگام پوشیدن لباس احرام و نیت احرام از واجبات احرام است و به واسطه ادای این ذکر احرام بسته شده و می توان وارد محدوده حرم و مکه گردید (بدون احرام و تلبیه نمی توان وارد محدوده حرم شد) و این دستور اختصاص به موسم حج ندارد بلکه در تمام دوران سال هر مسلمانی که بخواهد وارد این سرزمین شود باید احرام ببندد و تلبیه بگوید که ذکر آن عبارت است از:

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لا شریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لا شریک لک).

مستحبات تلبیه:

۱. بلند گفتن (برای مردان).

۲. تکرار کردن بعد از بیدار شدن از خواب، بعد از نمازهای واجب و مستحب، وقت سوار و پیاده شدن، هنگام زوال خورشید، هنگام بالا رفتن از بلندی و پایین آمدن از بلندی، موقع ملاقات سوارها، وقت سحر، تا موقع دیدن خانه های مکه (در احرام عمره) و تا ظهر روز عرفه (در احرام حج) و تا مسجد الحرام (در احرام عمره مفرده ای که از مکه صورت گرفته).

۳. ذکر خواندن لبیک ذا المعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسلام، لبیک لبیک غفار الذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذوالجلال و الاکرام...

رمز تلبیه:

تلبیه سرودی است برای اظهار بندگی نسبت به خداوند و جواب دادن دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در گفتن لبیک باید قصد آن داشت که از این پس فقط در موارد رضای حق سخن گفت و زبان به

گناه و معصیت نگشود.

بین الاحرامین:

فاصله بین دو احرام حج (احرام عمره تمتع و احرام حج

۱. نه در هنگام توقف در منزلگاه ها یا توقفگاه ها.

تمتع) است. در این زمان گرچه اعمالی (مثل متعه حج یعنی بهره مندی همسران از هم) مجاز است ولی برخی اعمال نیز مجاز نمی باشد مثل:

۱. عمره مفرده کردن.

۲. موی سر را تراشیدن.

۳. از شهر مکه بیرون رفتن.

۴. در حرم (برای همیشه) صید کردن.

۵. درخت و گیاه حرم (برای همیشه) کندن.

کفارات احرام:

کفاراتی است برای ارتکاب پاره ای از اعمال که در حال احرام ممنوع و حرام است. (ارتکاب بعضی اعمال در حرم مکه هم مطلقاً ممنوع است و کفاره دارد.) این کفارات با توجه به نوع عمل متفاوتند و عبارتند از:

۱. روزه گرفتن.

۲. اطعام مساکین نمودن.

۳. درهم و دینار پرداختن.

۴. شتر و گاو و گوسفند قربانی کردن.

وفات در احرام:

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمودند: «کسی که در حال احرام بمیرد، لبیک گویان از قبر برانگیخته می شود».

همراه با احرام:

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام):

هنگام بیرون کردن جامه، باید نیت آن را داشت که لباس گناه از تن بیرون می کنند و از ریا و نفاق و شبهات برهنه می شوند.

هنگام غسل براین اندیشه باید بود که گناهان خود را می شویند و به نور توبه خالص، خود را پاکیزه می کنند.

هنگام در برکردن جامه احرام باید قصد آن نمود که در بقیه عمر حرام می نمایند بر نفس خود آنچه را که خداوند حرام کرده است.

احرام بستن

پوشیدن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج (و عمره) نمودن.

احرام بند

آن که احرام بسته باشد. (لغت نامه).

احرام بیت الحرام

پرده های کعبه را بر چهار دیوار آن به اندازه یک قد و نیم بالا کشند و این عمل را احرام بیت الحرام خوانند و گویند کعبه احرام بسته است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۱۰).

احرام حج

همان (ک) احرام.

احرام گرفتن

مراسم احرام (در حج) به جای آوردن. (لغت نامه)

احرام گرفته

محرم است (لغت نامه).

احرامی

۱. حاجی محرم را گویند.

۲. جامه نادوخته که حاجیان در شروع احرام برتن کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

احصار (

اِ) و اتموا الحج و العمره لله فان احصرتم (بقره ۱۹۶).

از حصر است به معنی حبس و منع در سفر، و در باب حج منع حج گزار محرم از ادامه اعمال حج است. (لغت نامه دایره المعارف بزرگ اسلامی) (ک) حج محصور.

احکام حج

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، قرآن و تمتع) صورت می گیرد.

احکام عمره

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم عمره (مفرده و تمتع) صورت می گیرد.

احلال

(اِ) بیرون آمدن از حال احرام است با «حلق» یا با «تقصیر»

احمس

(اَم) قبایلی از عرب (قریش، کنانه و قیس) که (در مراسم حج جاهلی) از منطقه حرم بیرون نمی رفتند و می گفتند ما خویشاوندان خداییم. جمع آن حمس است و لغت نویسان عرب ریشه کلمه را به حماسه (شجاعت) می رسانند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، طبقات، ص ۳۵۱).

اختیاری عرفات

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در عرفات.

اختیاری مشعر

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در مشعر.

آخر مدینه

همان (ک) پس مدینه.

اخشبان

(اَ شَ) تثنیه اخشب به معنای کوه دشوار و سخت صعود و تعبیری است از:

۱. دو کوه منی.

۲. دو کوه ابوقبیس وقعیقعان.

۳. دو کوه مشرف بر مزدلفه از سمت مشرق (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۵).

اخوه

همان (ک) خاوه.

آداب حج

چگونگی انجام دادن فریضه حج (از ارکان و واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات) است.

اداره الحرام

(اِ رَ تُ لْ حَ رَ) سازمانی است که توسط حکومت سعودی برای اداره مسجد الحرام ایجاد شده و در باب السعود در جهت جنوب مسجد مستقر می باشد. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۱۴).

اداره شئون الحرمین الشریفین

اداره ای که بر مسجد الحرام و مسجد النبی نظارت دارد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۲).

ادراک و قوفین

همان (ک) درک و قوفین.

ادماء محرم

(اِ) بیرون آوردن خون از بدن محرم.

ادهان

(اَ) روغن مالی بدن است که از محرمات احرام است (فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۵).

ادنی الحل

(اَ نَ لْ حِ لَ) ادنی یعنی نزدیک تر، و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است. مراد نزدیک ترین محلی است که از حرم بیرون است. مکانی است که منتهی الیه حرم به آن متصل باشد یا اولین نقطه خارج حرم است و از آن جا ورود به داخل حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور

نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند. از جمله جاهای معروف ادنی الحل حدیبیه و تنعیم و جعرانه است.

اذاخر

(اَخِ) موضعی است نزدیک مکه، و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در عام الفتح از اذاخر داخل شد و به اعلای مکه فرود آمد و آن جا قبه خویش بر پا کرد. (لغت نامه)

اذخر

همان (ک) گیاه اذخر.

اراق المولد

محلی در مکه. محله ولادت نبی اکرم (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۸).

اراک

(اَ) محلی است در عرفه از جانب شام، از حدود عرفات است ولی خارج از آن است و وقوف در آن کفایت نمی کند از عرفات (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰).

ارض الله

(اَ ضُ لاّ) الم تکن ارض الله (نساء ۹۷).

به نقلی از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹).

ارض الهجره

(لْ هِ رِ) از نام های مدینه است به معنی زمینی که هجرت در آن تحقق پیدا کرد. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳).

ارکان بیت

همان (ک) ارکان کعبه.

ارکان چهارگانه

همان (ک) ارکان کعبه.

ارکان حج

اعمالی است که ترکش (عمدی یا سهوی) موجب بطلان حج است که عبارتند از:

احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

ارکان عمره

اعمالی است که ترکش موجب بطلان عمره است که عبارتند از: احرام، طواف و سعی.

ارکان کعبه

یا ارکان بیت. چهار رکن (چهار زاویه، چهار گوشه) خانه خدا را می گویند و هر یک از این ارکان به نامی مشهور هستند:

۱. رکن شرقی یا «رکن جنوب شرقی» (بین جنوب و شرق) آن زاویه است که حجرالاسود در آن نصب شده است و بدین اعتبار آن را «رکن حجر» و «رکن اسود» و «رکن حجرالاسود» نیز می گویند. برخی منابع به جهت آن که تقریباً در سمت عراق واقع شده به عنوان «رکن عراقی» نیز از آن یاد کرده اند. رکن شرقی مواجه با ایران و قسمتی از جنوب بلاد حجاز و استرالیا و جنوب هندوچین است. طواف خانه خدا از این رکن آغاز می شود و بدان هم طواف

ختم می شود. استلام این رکن مستحب است.

۲. رکن شمالی یا رکن «شمال شرقی» (بین شمال و شرق). آن زاویه است که در جهت طواف بعد از گذشتن از درب کعبه پیش از رسیدن به حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل عراق و شام است از آن به عنوان «رکن عراقی» و «رکن بصری» و «رکن شامی» هم یاد کرده اند.

۳. رکن غربی یا «رکن شمال غربی» (بین شمال و مغرب) آن زاویه است که در جهت طواف پس از گذشتن از حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل غرب (غرب روسیه و همه اروپا و مغرب) است آن را «رکن مغربی» هم می گویند.

۴. رکن جنوبی یا «رکن جنوبی غربی» (بین جنوب و مغرب) آن

زاویه است که در جهت طواف قبل از «رکن حجرالاسود» قرار دارد و چون مقابل یمن است آن را «رکن یمانی» هم می گویند. این رکن را بعد از «رکن حجرالاسود» شریف تر از دیگر رکن ها معرفی کرده اند و استلام این رکن مستحب است.

ازار

(اِ) آن قطعه از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشاند. (فقه فارسی با مدارک، ص ۹۳ و...)

اسباب تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آنچه که قاطع تروک احرام است و به یکی از آن اسباب محرم، مُحِلّ می گردد که عبارتند از اتمام مناسک حج یا عمره، حصر و صد (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استار کعبه

(اَ) همان (ک) پرده کعبه (لغت نامه).

استحلال کعبه

(اِتِ) حلال دانستن اموری که در حرم کعبه اقدام به آن حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که از گناهان به شمار می آید. (شرح اربعین، ص ۳۶۳).

استطاعت

(اِتِ) ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا (آل عمران ۹۷).

حجه الاسلام با وجود استطاعت واجب می شود (که باید در همان اولین سال وجود استطاعت برگزار.

گردد) و عبارت است از:

۱. استطاعت عقلی، یعنی داشتن عقل.

۲. استطاعت شرعی، یعنی داشتن سن تکلیف و عدم ابتلا به واجب یا حرام مهم تر.

۳. استطاعت عرفی، یعنی داشتن توانایی های راهی، بدنی، زمانی و مالی.

شرط استطاعت عرفی:

۱. استطاعت راهی، یعنی امن و بی مانع و باز بودن و امکان پیمودن راه سفر.

۲. استطاعت زمانی، یعنی وسعت و کفایت داشتن وقت برای انجام اعمال حج.

۳. استطاعت بدنی، یعنی داشتن توانایی برای پیمودن راه سفر و انجام مناسک.

۴. استطاعت مالی، یعنی داشتن امکانات اقتصادی مطابق با حال و شأن از جهات:

راحله: وسیله سواری جهت رفت و برگشت.

زاد: توشه راه (از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج) در رفت و برگشت.

مؤنه: مخارج عائله و خانواده و کسانی که خرجی آنها واجب است از زمان رفت تا برگشت.

رجوع به کفایت، که بعد از بازگشت زندگی عادی را کفایت کند، یا به زحمت نیفتادن به لحاظ کسب و کار و زراعت بعد از برگشت (مناسک حج، مسئله ۱۷؛ خلاصه مناسک حج؛ اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۳۲ الی ۴۴؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۳؛ فرهنگ علوم).

استطاعت بذلی

(ب) استطاعتی است (مالی) جهت انجام حج که بابذل (بخشیدن) هزینه آن توسط شخص دیگر ایجاد می شود.

استطاعت جعلی

(ج) استطاعتی است که با نذر و قسم و عهده برای انجام حج، ایجاد می شود.

استظلال

(اِ تِ) همان (ک) تظلیل.

استقرار حج

کسی که شرعاً قادر به اجرای مناسک حج یا عمره یا هر دو باشد (بی فرق بین حج واجب به اصل شرع

و یا به نذر) اگر در عام الاستطاعه در رفتن به حج اهمال ورزد تا حدی که اجرای مناسک از وی فوت شود با فوت آن، حج در ذمه او مستقر می گردد. پس استقرار حج بستگی دارد به گذشتن زمانی که در آن زمان ممکن باشد به جای آوردن همه افعال حج به اختیار و با بودن همه شروط حج رفتن و حج کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استقیموا

(اِ تَ) همان (ک) استووا.

استلام

(اِ تِ) در اصطلاح لمس کردن رکن کعبه است (ک).

استلام حَجَر

لمس کردن (ک) حجرالاسود.

استلام رکن

مسح و تماس شکم و دست با رکن کعبه است. برخی از فقها استلام رکن یمانی را مستحب می دانند و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «رکن یمانی بابی است که ما خانواده از آن باب وارد بهشت می شویم.» و برخی از فقهای استلام تمام ارکان کعبه را مستحب دانسته اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۵۱؛ و...)

استمتاع

(اِ تِ) عمره گزاردن با حج (لغت نامه).

استمتاع به عمره

گزاردن حجه الاسلام با مقدمه آن که عمره تمتع است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استنابه

(اِ تِ بِ) در حج یعنی نیابت به دیگری دادن که از جانب او حج کند (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استن

(اُ تُ) مخفف «استون» و «ستون». در مورد «استن های مسجدالنبی» که برخی از آنها نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استوانه (اسطوانه

) در مورد استوانه های مسجدالنبی که نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استون

در مورد «استون های مسجدالنبی». رجوع کنید به قسمت «ستون».

استووا

(اِ تَ وُ) پیشنمازهای اهل سنت قبل از تکبیر الاحرام با برگشت به سوی صفوف جماعت با صدای بلند با گفتن «استووا» یا «استقیموا» یا «اعتدلوا» فرمان منظم ساختن صف نماز را می دهند. (نکاتی در رابطه با حج و زیارت، ص ۲۰).

اسدال

(اِ) نقاب زدن زن است در حال احرام به طوری که روی صورت نیفتد. پوشانیدن صورت زن در حال احرام حرام است. (ثواب اعمال حج، ص ۱۰۶).

اسواف (

اَ) نام حرم مدینه، و گفته اند موضعی است به «عینه» در ناحیه بقیع و آن از حرم مدینه است. (لغت نامه)

اسواق الآخره

(اَ قُ خِ لْ رِ) تعبیری است از حج و عمره در روایتی منقول از امام صادق (علیه السلام).

اشعار

(اِ) نشان کردن قربانی فرستاده شده به مکه است و آن چنان است که کوهان شتر قربانی را از جانب راست بشکافند و با خون او آغشته کنند و از میقات بدین گونه به سوی منی سوق دهند. اشعار خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و در حج قرآن اگر قربانی شتر باشد در بستن احرام با تلبیه و یا با اشعار اختیار است و با اشعار، احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. (توضیح مناسك حج، ص ۱۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۷۳؛ حج و عمره، ص ۹؛ حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۹۳۹؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳).

اشعار البدن

(اِ رُ لْ بُ) تفصیل (ك) اشعار (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اشعار بدنه

(بَ دَ نِ) تفصیل (ك) اشعار.

اشواطه

(اَ) جمع (ك) شوط (لغت نامه).

اشواط سبعه

هفت (ك) شوط.

اشُهر حج

(اَ هُ رِ) ماه های حج که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (میقات حج، ش ۴، ص ۹۲).

اشهر حرم

(حُ رُ) فاذا انسلخ الاشهرالحرام (توبه ۶).

به گفته برخی مقصود چهار ماه حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم و رجب) است. یعنی همان چهار ماهی که کشتار در آن حرام شده و از این میان ماه های ذی قعده و ذی حجه ماه انجام مناسک حج هستند. (مجمع البیان؛ و...)

اشهر معلومات

(مَ) الحج اشهر معلومات (بقره ۱۹۷).

اشهر حج، ماه های حج، که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (مجمع البیان؛ و...)

اصحاب صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ک) صفه.

اصحاب عقبه

(عَ قَ بِ) اهل عقبه. اصحاب کید. شهرت ۱۳ (یا ۱۴ یا ۱۶) تن از صحابه که در مراجعت رسول الله از حجه الوداع در عقبه (گردنه) به نیت کشتن آن حضرت قصد رم دادن شتر ایشان یا قطع تسمه زیر شکم شتر و حمله به حضرت را نمودند. (برخی شکل گرفتن این نیت را در مراجعت از غزوه تبوک ذکر کرده اند) اما حضرت به وحی از این نیت آگاه شد و این عده نقاب پوش بر قصد خود موفق نشدند و حضرت نام اینان را برای حذیفه شمرد و فرمود تا زمان حیات پیامبر این اسامی را فاش نکند. (ریحانه الادب؛ حیوه القلوب، ج ۲، ص ۴۸۲؛ مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵۸؛ تبصره العوام).

اصحاب عقبه اول

شهرت دوازده تن از مردم یثرب (شش تن از قبیله اوس و شش تن از قبیله خزرج) که در سال دوازدهم بعثت در موسم حج در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب عقبه دوم

شهرت هفتاد (یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه) تن از مردم یثرب (از قبایل اوس و خزرج) که در سال سیزدهم بعثت در ایام تشریق از ماه ذی حجه (ماه حج) در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب فیل

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل (فیل ۱).

شهرت گروهی که همراه فیلان عازم مکه شدند جهت تخریب (ك) کعبه.

اصحاب معلقات

شهرت شاعرانی که اشعار خود را بر دیوار کعبه آویخته بودند، یعنی صاحبان (ك) معلقات.

اصناف الاسلام

(اَ فُ لْ اِ) همان اهل (ك) صفه (فهرست کشف الاسرار، ص ۸۰۲).

اضأه ابن عقش

همان (ك) اضأه لبن.

اضأه لبن

(اَ ء ه ل) یا اضأه ابن عقش (به معنی دره یا مسیل ابن عقش) محلی است که از جانب جنوب حد حرم مکه می باشد و در سر راه یمن در فاصله دوازده کیلومتری قرار دارد و میقات عمره مفرده (از داخل مکه) است. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۷۷).

اضحات

(اَ). ۱. روز اضحی (روز عید قربان).

۲. گوسفند که در روز اضحی ذبح کنند. (لغت نامه) (ع).

اضحی (اَ حا) روز عید قربان. دهم ذی حجه که حجاج در منی و مسلمانان در خانه خود قربانی کنند. «اضحی» از ماده «ضحی» است به معنای ارتفاع روز امتداد نور آفتاب و هنگامی است که خورشید بالا می آید (قبل از ظهر) و آن موقع را «ضحی» گویند. و چون قربانی قبل از ظهر (دهم ذی حجه) و در وقت گسترش نور آفتاب ذبح می شود آن را «اضحیه» یا «ضحیه» گویند.

اضحیه (اُ یَ ّ) قربانی مستحب روز عید (ك) اضحی.

اضطباع (اِ طِ) رداء (احرام) را از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن؛ در این صورت دوش راست برهنه ماند و دوش چپ پوشیده گردد. (لغت نامه).

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره قضیه دستور داد که ردای احرام را از زیر بغل راست بر روی شانه چپ بیفکنند و این تکلیف مخصوص عمره قضیه و اوضاع و احوال ویژه آن روز بوده است. اینک تکلیف احرام همان کیفیت معهود است که بازوی چپ و راست هر دو پوشیده باشد. (آداب عمره قرآن، ص ۴۰ و ۴۳).

اضطراری اول

همان (ک) اضطراری مشعر (۱).

اضطراری دوم

همان (ک) اضطراری مشعر (۲).

اضطراری روزانه

همان (ک) اضطراری مشعر (۲).

اضطراری شبانه

۱. همان (ک) اضطراری عرفات.

۲. همان (ک) اضطراری مشعر (۱).

اضطراری عرفات

یا اضطراری شبانه مراد وقوف در عرفات است در شب دهم ذی حجه برای شخص مضطر.

اضطراری مشعر

مراد وقوف در مشعر است (به دو گونه) برای شخص مضطر:

۱. اضطراری اول

یا اضطراری شبانه، وقوف در مقداری

از شب دهم ذی حجه است در مشعر.

۲. اضطراری دوم

یا اضطراری روزانه وقوف بعد از طلوع آفتاب دهم ذی حجه است تا پیش از ظهر در مشعر.

اطحل

(اَ حَ) همان (ك) کوه ثور

اطرست

حروفی رمزی است در اشاره به اعمال عمره تمتع که توسط شیخ بهایی وضع شد:

۱ احرام (بستن).

ط طواف (خانه کعبه نمودن).

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف گزاردن).

س سعی (رفت و برگشت میان صفا و مروه نمودن).

ت تقصیر (از مو یا ناخن چیدن) (حجه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ اصول فقه، فقه، ص ۹۴).

آطام

جمع «اُطم» نام دژهایی است که در عصر جاهلی در مدینه وجود داشته اند و تعداد آن ها زیاد بوده است. در حدیث آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از ویران کردن آطام اهل مدینه نهی کرد و فرمود: این ها زیور مدینه هستند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۹).

اعتدلوا

(اِ تَ دِ لُ) (ك) استووا.

اعتمار

(اِ تِ) عمره به جای آوردن (لغت نامه).

اعلام حرم

(اَ) نام ستون هایی بتونی مکعب مستطیل شکلی که به ارتفاع سه متر در انتهای هر یک از حدود حرم مکه نصب شده اند. (میعادگاه عشاق، ص ۱۱۹).

اعمال حج

(اَ) احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، تمتع و قرآن) انجام می دهند.

اعمال عمره

احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم عمره (تمتع، مفرده) انجام می گیرند.

اعمال منی

افعالی که در روز عید قربان (دهم ذی حجه) باید در سرزمین منی به جا آورد.

اعنه

(اَ عِ نَّ) از (ک) مناصب کعبه (۱).

آغاوات

خواجگان حرم مسجد النبی را گویند که از یادگارهای دوره عثمانی بودند. (حج آن طور که من رفتم، ص ۴۴).ع

اغوات

(اَ غَ) شهرت خواجگان حرم مدینه در میان مردم. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۵). ل

افاضه

(اِ ضِ) ثم افیضوا من حیث افاض الناس. (بقره ۱۹۹).

۱. افاضه از عرفات

کوچ کردن از عرفات و رفتن به مشعرالحرام است پس از غروب روز نهم ذی حجه.

۲. افاضه از مشعر

کوچ کردن از مشعرالحرام و رفتن به منی است پس از سر زدن خورشید روز دهم ذی حجه.

۳. افاضه از منی

کوچ کردن از منی و رفتن به مکه است در عصر روز دوازدهم ذی حجه.

آفاقی

همان (ک) اهل آفاق

افراد

همان (ک) حج افراد

افساد حج

(اِ) یعنی ابطال حج به وسیله زائر به این که کاری کند که حج خود را تباه و باطل گرداند. افساد حج ناشی از اخلال عمدی در افعال حج است. گاه اخلال سهوی هم به حکم شارع ملحق به اخلال عمدی می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

افعال حج

افعال واجبه حج

افعال عمره

افعال واجبه عمره

اقتراض مستطیع

قرض کردن مستطیع است برای حج گزاردن آن گاه که او را مالی باشد که نتواند با آن زاد و راحله تهیه کند. پس در وقت مناسب مال خود را بفروشد و آن قرض را بدهد و یا از محلی دیگر ادای دین کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج تمتع و حج قرآن (رساله نوین، ج ۱، ص ۲۱۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۰)

اقسام عمره عبارتند از: عمره مفرده و عمره تمتع (مناسک حج، مسئله ۱۳۵؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۸)

اکاله البلدان

(اَ کَّ لَ تُ لْ بُ لْ) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. بر سایر شهرها علو مقام و برتری دارد. (احکام حج و

اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. بر سایر شهرهای این منطقه از نظر ارتفاع مسلط بود. (حرمین شریفین، ص ۲۹۳)

۳. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات شهرهایی که توسط مسلمین فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

اکاله القری

(قُ را) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. شهرهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات های شهرهای دیگری که توسط مسلمانان فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹ و ۱۶۰)

۳. از آن جا به سایر شهرها و بلاد غیر مسلمان که درصدد توطئه علیه اسلام برمی آمدند حمله می شد و بعد از پیروزی اموال غنیمتی و اسیران به مدینه منتقل می شدند.

الال

(اَ) همان (ك) کوه رحمت

الحاد

(اِ) از حد در گذشتن در حرم (کعبه). میل به ظلم در آن و رعایت نکردن و هتک حرمت آن. به قولی ستم کردن در حرم. به قولی احتکار در حرم مکه (لغت نامه)

آل سعود

خاندان حاکم بر کشور (ك) عربستان سعودی

آل شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ك) سدانت

الملم

(اَ لَ لَ) همان (ك) یلملم

ام

(اُ مّ) از اسامی مکه است چون اعظم بلاد است یا قبله گاه امم است یا وسط کره ارض است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

امارت حج

سرپرستی قافله حج. منصبی که ارتباط مستقیم با حکومت اسلامی دارد و از زمان صدر اسلام حاکمان جامعه با تأسی به سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در موسم حج یا خود عازم زیارت بیت الله شده و امارت حج را برعهده داشتند و یا فردی را

به عنوان نماینـده خود امیرالحـاج منصوب می کردنـد. در سـال نهم هجری رسول خـدا امارت حجاج و انجام مراسم حـج را به حضـرت امیر علی (علیه السـلام) واگذار فرمود (ابتدا آن جناب ابوبکر را به سـرپرستی روانه کرد اما به فرمان خداوند حضـرت علی (علیه السـلام) را مـأمور ابلاـغ آیات سوره برائت به کفار مکه نمود و ایشان در راه آیات از راه ابوبکر گرفتنـد.) حضـرت امیر (علیه السـلام) طبق روایات منقول در یوم النحر خطبه ایراد فرمود که کسـی عریان طواف خانه نکند و مشرکی در این سال حـج به جای نیاورد و هر که مـدتی (برای پیمان) دارد همان مـدت محترم است و هر که مهلتی ندارد مهلت او چهار ماه است. در سال دهم هجری رسول الله خود شـخصاً سـرپرستی حـج را داشت و بعدها وظیفه امارت حج به خلفا اختصاص یافت که که شخصاً قافله حج را سـرپرستی می کردند و یا کسـی را به امیری حج منصوب می نمودند. و وظیفه امیر حج رهبری حجاج مکه و عودت و محافظت آنان و امنیت در اثنای سفر بوده است. ماوردی گوید «امیرحاج» باید مراقب ده

چیز باشد:

۱. فراهم بودن و پراکنده نشدن مردم هنگام عزیمت و حرکت و نزول.

۲. معین کردن رهبری برای هر طایفه تا در حرکت پیرو او باشند و در نزول اطراف او فرود آیند و از دور نشوند.

۳. آهسته رفتن کاروان تا واماندگان بتوانند بدان برسند و ضعیفان همراه بتوانند راه سپرند.

۴. بردن کاروان از راه آسانی که در آن آب و آذوقه فراوان باشد (نه از راه سخت و کم آب)

۵. جست و جوی آب و آذوقه در صورت کمبود و نبود.

۶. گماردن نگهبانان بر کاروان به هنگام حرکت و نزول تا دزدان در مال ایشان طمع نکنند.

۷. دور کردن مزاحمان سفر که مانع کاروان می شوند به جنگ یا به بذل.

۸. فیصله دادن اختلافات کاروانیان نه به اجبار، مگر آن که دو طرف به حکم او تسلیم شوند و او صلاحیت قضا داشته باشد.

۹. آرام کردن آشوبگران قافله و تأدیب نمودن خائنان (در حد تنبیه)

۱۰. رعایت وقت حرکت و مدت سفر تا کاروان به موقع به حج رسد و از تنگی وقت ناچار به شتاب نشود و چون به

میقات رسد فرصت احرام به کاروان دهد و اگر وقت باشد کاروان را به مکه برد تا با مکیان به مواقف روند، و اگر وقف تنگ باشد یکسر به عرفه رود که مبادا به موقع نرسد و حج فوت شود... و چون مردم حج بکردند روزی چند برای انجام کارهایشان فرصت دهد و در حرکت عجله نکند و به هنگام بازگشت کاروان را از مدینه ببرد تا قبر پیغمبر را زیارت کند که اقتضای حرمت پیغمبر و حقوق وی چنین است. تا به هنگام بازگشت نیز

همه شرایط رفتن را رعایت کند تا کاروان به شهر خود برسد آن گاه ولایت وی پایان پذیرد. (تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه پاینده، ج ۲، ص ۳۵۰؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۳، ص ۲۴۸؛ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۷۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۳۰، ص ۸۲)

ام الارضین

(اُ م لْ اَ) از نام های مکه است (فرهنگ نفیسی)

ام الدود

(د ُّ) موضعی است بر سر دو راهی ورود به مکه که یک راه به محله باب السعود در منطقه حرم و صفا و مروه منتهی می شود که آن را «طریق الحرام» می گویند؛ دیگری راهی است که معابده منتهی می گردد که آن را «طریق الخریق» می نامند و از نزدیکی ام الدود است که تلبیه قطع می شود. (با ما به مکه بیایید، ص ۲۸)

ام راحم

(اُ مَ ر) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحم

(رُ) از نام های مکه معظمه است به مناسبت رحمتی که خداوند به این شهر عطا فرموده و این که پناهندگان به این خانه در رحمت آفریدگار قرار می گیرند. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحمان (

رَ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام رحمه

(رَ مِ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام روح

از نام های مکه است به علت رحمت فراوان پیرامون آن (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام زحم

(زُ) از نام های مکه است به علت ازدحام مردم در آن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام صبح

(صُ) از نام های مکه است (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

ام صح

(۱) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۳ و ۱۴۵)

ام الصفا

(اُ م ص َ) از نـام هـای مکه است، چون برای کسـانی بـا خلوص ایفای فریضه حـج می کننـد گشایش خاطر و صـفا حاصل می گردد. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

ام القری

(لْ قُ را) لتنذر ام القری (انعام، ۹۲؛ شوری، ۷۰)

نام مکه معظمه است (به معنی مادر واصل قریه ها) و در جهت این نام وجوهی گفته اند چون:

۱. قبله مسلمین است.

۲. دارای مرکزیت است.

۳. مرکز آبادی های حجاز است.

۴. در وسط زمین (نزدیک خط استوا) است.

۵. مقام آن نسبت به شهرها و قرای دیگر بلندتر است. از لحاظ عظمت و قداست مهم ترین شهر روی زمین است.

۶. زیارتگاه خـدا پرسـتان است، چرا که در قلب خود خانه ای را جای داده که نخستین خانه برای همه انسان ها و مایه برکت و هدایتگر جهانیان است و این خود انگیزه ای است برای انسان های با ایمان که از تمام نقاط به سوی این دیار روی آورند.

۷. زمین از زیر آن گسترده شـده است. یعنی اولین محل منعقد شده و خشـکیده از زمین است. در آغاز آفرینش نخستین محلی که از زیر آب بیرون آمـد محل بیت الحرام بود و خشـکی های زمین از آن جا گسترش پیدا کرد. پس ۱. در «لغت نامه» کلمه «صـح» (صُ حّ) به معنی بهی و برائت از هر عیب آمده است. اصل و مبدأ هر سـرزمینی و هر دیاری است. (قاموس قرآن؛ دائره الفرائد؛ تاریخ مکه، ص ۱۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۲ به بعد، ش ۴، ص ۱۳۷ به بعد)

ام المشاعر

(لْ مَ عِ) از نـام های مکه است چون اصل مشاعر حـج و مرکز مواضع مسـعوده ای است که در آن امکنه ادای عبادت حـج می شود. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۰)

ام کوثی

(ثا) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۳)

امیر حاج

سرپرست قافله حج. صاحب منصب (ک) امارت حج

امیر حج

پیشوای حاجیان (فرهنگ آنندراج) صاحب منصب (ک) امارت حج

امین

(اَ) و هذاالبلد الامین (تین ۳)

لقـب مکـه معظمـه که از طرف خداونـد شـهر امن و دارای امنیت معرفی گردیـده و خداونـد به آن سوگنـد یـاد کرده است، و گویند مکه قبل از بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز محل امنیت بوده است. (دائره الفرائد، ج ۲، ص ۸۵۱)

امینه

(اَ نِ) از اسامی مکه است چون مطلع وجود حضرت نبی امین است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

انصاب

(اَ) جمع نصب، به تفاوت نقل:

۱. سـنگ های مخصوصی بوده اند که بت پرستان در اطراف کعبه نگهداری می کرده و قربانی های خود را برای بت روی آن ذبح می کردند.

۲ بت های مخصوصـی بوده انـد که در جایگاه خاصـی نگهـداری می شـده و قربانی ها را روی آن ذبـح می نمودند و با خون قربانی آن را رنگین می کردند.

انصاب الحرم

(اَ بُ لْ حَ رَ) حدهای حرم. سنگ ها که برکنار حرم نهاده بودند. علاماتی بود که عثمان

در سال ۲۶ هجری به وسیله آنها حرم را تحدید حدود کرد. (لغت نامه؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

انصار

(اَ) جمع نصیر و ناصر (یاری کننده) لقب آن دسته از مسلمانان اهل مدینه است که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه به او ایمان آوردند و نصرتش دادند و یاری کردند و در پیشرفت اسلام کمک های بسیاری نمودند. این صفت چنان بر این دسته غلبه یافت که حکم اسم پیدا کرد و این لقب چنان اهمیت یافت و موجب مباهات و مفاخره گردید که انصار آن را بر نام قبیله های خود (اوس و خزرج) ترجیح دادند. (دایره المعارف فارسی)

انقاب المدینه

(اَ بُ لْ) انقاب جمع «نَقب» است به معنای راه تنگ و باریک. و مراد از انقاب المدینه راه های مدینه منوره است. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۸)

اودیه المدینه

(اَ یِ تُ لْ) وادی های مدینه (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۹)

اوطاس

وادی عقیق که میقات است از اوطاس یا «بریدالبعث» شروع می شود تا مسلخ و از آن جا تا... (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۴)

اولاد شیخ

شهرت نسل شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه، مذهب حاکم در () عربستان سعودی.

اول مدینه

همان (ک) پیش مدینه.

او وار نحط رس طرمر

رمز حج تمتع است. حروف رمز در اشاره به اعمال حج که شیخ بهایی ترتیب داد:

ا احرام بستن

و وقوف (عرفات)

و وقوف (مشعرالحرام)

ا افاضه (کوچ از مشعر به منی)

ر رمی (جمره عقبه)

ن نحر (شتر یا ذبح گاو و یا گوسفند یا بز)

ح حلق (تراشیدن موی سر)

ط طواف (زیارت خانه خدا)

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

س سعی (بین صفا و مروه)

ط طواف (نساء)

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

م مبیت (بیتوته در منی)

ر رمی جمرات ثلاث (حجه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ حج برنامه تکامل)

اهل آفاق

آفاقی (منسوب به آفاق جمع افق، آنچه که از اطراف زمین ظاهر است) اصطلاحی است که در فقه شیعه توسط متأخران به کار برده شده، به معنی کسی است که از خارج از مواقیت به حرم می آید؛ در برابر اهل مکه. میقات آفاقیان برحسب اختلاف جهاتی که از آن به سوی حرم می آیند مختلف است. آفاقی حج تمتع را باید انجام دهد. (دایره المعارف فارسی، ذیل آفاقی؛ و...)

اهلال

(اِ) ۱. در احادیث مجازاً مترادف احرام به کار رفته. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۲. بانک لبیک زدن. بلند گفتن حاج لبیک را (مبسوط در ترمینولوژی حقوق؛ لغت نامه)

اهل الله

(اَ لُ لّا) اهل مکه را گویند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸؛مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل التلبیه

(ت یِ) «لبیک اهل التلبیه»

از اذکار «تلبیه مستحب» است و «اهل التلبیه» خداوند متعال است که شایسته است لبیکش گفته شود.

اهل الحاضره

(لْ ضِ رِ) از تاریخ هجرت پیامبر تا روز فتح مکه، سکنه شهر مدینه را اهل الحاضره نامیدند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حج

همان (ک) اهل موسم

اهل حرم

اهالی مکه را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حرمین

(حَ رَ مَ) اهل مکه و مدینه. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل اجماع)

اهل حله

همان (ک) حله

اهل حمس

همان (ک) حمس

اهل صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ک) صفه

اهل موسم

(مَ سِ) اهل حج، زائران بیت الله. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل موقف

(مَ قِ) آنان که در (موقف) عرفات و مشعر برای انجام مراسم حج حاضر می شوند.

اهل مکه

آنان که نوع حجشان افراد یا قرآن است. در مقابل اهل آفاق (که حج تمتع به جا می آورند.)

اهلّه قمر

(اَ هِ لَ ءِ قَ مَ) یسئلونک عن الأهله قل هی مواقیت للناس و الحج (بقره ۱۸۹)

اشکال مختلفه قسمت روشن ماه است در ضمن دوران به گرد زمین در ظرف یک ماه قمری، و از آن جا که بنای اکثر اعمال مسلمین از جمله حج برمبنای ماه های قمری است رؤیت هلال ماه جهت تعیین اول ماه ضروری و مورد احتیاج است.

اهلیه

صورتی به شکل هلال از برنج که بر سر هر گنبد در مسجدالحرام گذارده اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۳۲)

آیات بینات

(بَ یِّ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا (آل عمران ۶۷)

نشانه های آشکار کعبه و از نشانه های روشن خانه کعبه مقام ابراهیم و امنیت آن است و به گفته مفسرین آیات روشن عبارت است از مقام ابراهیم، حجرالاسود، حطیم، زمزم، مشعرها، ارکان بیت، ازدحام بیت و بزرگداشت آن. و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که درباره آیات بینات از مقام ابراهیم و حجرالاسود و حجراسماعیل نام بردند. (مجمع البیان؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۰۶؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۴۴)

آیات حج

(حَ جّ) برخی از آیات قرآن مجید در باب حج عبارتند از:

۱. و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

۲. واتمواالحج والعمره لله (بقره ۱۹۶)

۳. واذان من الله ورسول الی الناس یوم الحج الاکبر (توبه ۳)

۴. و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً (آل عمران ۹۷)

۵. ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر (بقره ۱۵۸)

ایام احرام

روزهایی که شخص در مراسم حج در حال

احرام به سر می برد و محرم است.

ایام تشریق

(تَ) روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه را گویند (۱) و به اختلاف نقل به جهت:

۱. تابش ماهتاب در طول شب

۲. رمی و قربانی بعد از طلوع آفتاب

۳. رفتن به سوی مشرق (به طرف مساکن خود)

۴. منع از قربانی گوسفند مشرقه (گوش شکافته)

۵. برق زدن خورشید بر خون هایی ریخته شده و تلألو و درخشندگی آنها

۶. خشک کردن گوشت قربانی در آفتاب ظرف سه روز پس از عید قربان برای ذخیره

ایام جمع

همان (ک) ایام منی (لغت نامه، ذیل جمع)

ایام حج

ماه های حج یعنی شوال، ذی قعده، ذی حجه.

ایام رمی

روزهای دهم و یازدهم ودوازدهم (و سیزدهم) ذی حجه که در مراسم حج، جمرات رمی می شوند. (روز سیزدهم ذی حجه برای کسی است که تاقبل از غروب آفتاب روز دوازدهم ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد.)

ایام رمی

الجمار یوم النحر و ایام تشریق (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) (ک)

ایام قربانی

روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه و در منی در روز دهم قربانی کنند. (ك)

ایام نحر

ایام معدودات

(مَ) واذکروالله فی ایام معدودات (بقره ۲۰۳)

۱. ماه رمضان است.

۲. روز عید قربان و دو روز بعد از عید است.

۳. سه روز بعد از عید قربان است یعنی ایام تشریق. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۲، ج ۱، ص ۱۵۵)

ایام معلومات

(مَ) لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم فی ایام معلومات (حج ۲۸)

۱. دهه اول ذی حجه را گویند.

۲. روز عید (قربان) است و سه روز بعد از آن یعنی ایام تشریق. (مجمع البیان؛ دائره المعارف تشیع)

ایام منی

(مِ نـا) روزهـای دهم و یـازدهم و دوازدهم ذی حجه که طی آن حجـاج در مراسم حـج در سـرزمین منی اعمـالی را انجـام می دهند:

۱. روز دهم، رمی جمره عقبه، قربانی و حلق (یا تقصیر)

۲. روز یازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

۳. روز دوازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

ایام نحر

(نَ) روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه (فرهنگ علوم)

پنجمین عمل از اعمال حج تمتع قربانی کردن در سـرزمین منی می باشد و اصطلاح نحر در مورد قربانی کردن شتر به کار برده می شود.

ایام وقفه

(وَ فِ) روزهای توقف حجّاج در مکه جهت انجام حج.

ایداع

واجب گردانیدن حج بر خود. واجب کردن حج را برخود به تطیب زعفران به جهت احرام. (لغت

نامه)

ایمان

والذین تبوّءوالدّار والایمان من قبلهم (حشر ۹)

نـام مـدینه است، زیرا مردم مـدینه الگو و مظهر ایمـان بودنـد. (میقـات حـج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ اعلاـق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

آینه نگاه کردن در آیینه (چه برای زینت باشد چه برای زینت نباشد) برای محرم حرام است ولکن اگر نگاه کرد به آیینه مســتحب است دوبار تلبیه بگوید. (توضیح مناسک حج، ص ۴۴)

ایوان صفه

همان (ك) صفه

۱. و اسم با مسـمایی است زیرا این ایام روشنی جان و روح انسان است و چه بسا انسان هایی که در پرتو این مراسم عالی و یاد خدا بودن روح و روانشان روشن گردد. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۱)

ب

بئر

(ب ءْ) در مورد انواع «بئر» رجوع فرمایید به قسمت «چاه»

باب آل محمد

از رکن یمانی (از ارکان کعبه) تا به حجر به باب آل محمد و شیعیان آنان معروف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

باب البقیع

۱. از باب های مسجد النبی در قسمت شرقی که جدیداً گشودند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۸)

۲. و از شـهر مدینه دروازه ای به سوی آن (بقیع غرقد) گشوده می شود که به باب البقیع شـهرت دارد. (سـفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۴)

باب بنی الشمس

همان (ک) باب بنی شیبه

باب بنی شیبه

(شَ بِ) یا باب بنی الشـمس از حدود مسجدالحرام در قبل از بعثت بوده است و دری بوده است در قسمت شرقی مسجد مقابل مقام ابراهیم بین مدخل چاه زمزم و منبری که سـلطان سلیمان عثمانی ساخته بود و طبق گفته ها مقابل باب السلام قرار داشت و ورود از این باب را مسـتحب می شمردند و مطابق نقل، رسول الله و بعضی از ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) از این باب وارد مسـجد می شدنـد. آورده انـد که بت هبل در این نقطه مـدفون شد. آثار این باب را که طاقی بوده است نیم دایره (و در میان مسجدالحرام قرار داشت) سعودی ها برداشتند.

باب البیت

همان (ک) باب الکعبه

باب التوبه

۱. یا «باب علی» شـهرت دری است در زاویه شـمال شـرقی داخل کعبه در برابر پلکانی که به بام کعبه ختم می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۷؛ میقات حج، ش ۲۰، ص ۱۱۳)

۲. یـا «بـاب الرسول» از باب های ضـریح مقـدس رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) است. در جهت قبله (جهت جنوبی) حجره، ضریحی از مس است که به صورت مشبک در حد میان دو ستون به دو قسمت مساوی و متحدالشکل تقسیم شده است و میان آنها درِ کوچکی است که باب التوبه است.

(مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الجبر (جَ) همان (ک) باب جبرئیل

باب الجبرئیل

از مهم ترین درهای مسجدالنبی است واقع در سمت شرق و از درهای اصلی زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که در توسـعه های بعد از غزوه خیبر و زمان عثمان و دوران عثمانی ازمکان اصـلی خود عقب تر رفته است. این باب به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. باب جبرئیل، از آن جهت که آن مأمور وحی از این راه به

حضور حضرت شرفیاب می شد و نزول وحی می نمود.

۲. باب جنائز، از آن جهت که پس از اقامه نماز بر میت وی را از این در خارج می ساختند.

۳. باب جبر، از آن جهت که خانـدان میت مجبور بودنـد مرده خویش را از این در خارج سازنـد. (تاریـخ و آثار اسـلامی، ص ۲۳۱ الی ۲۳۳ و ۲۳۷)

باب الجنائز

(جَ ءِ)

۱. همان (ک) باب جبرئیل

۲. نام بابی در طرف شرق مسجدالحرام که جنازه ها را به طرف قبرستان از آن جا خارج می کردند. (حرمین شریفین، ص ۸۷)

باب حجره طاهره

ضریح مقدس پیامبر اکرم دارای چهار در است:

۱. باب تهجد، در شمال

۲. باب فاطمه، در شرق

۳. باب وفود، در غرب

۴. باب توبه یا باب رسول، در جنوب (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الحرم

درِ حرم (مسجدالنبی و مسجد الحرام) را گویند.

باب الحناطین

(حَ نّ) از بـاب های مسـجدالحرام در برابر رکن شامی و داخل در مسـجد بوده است و جهت نام از آن جا است که نزدیک آن گندم فروشان یا حنوط فروشان بوده اند، و سنت است که از این

باب بیرون روند و عزم بر مراجعت داشته باشـند و در آن حین که بیرون روند دعا کنند و از خدا بخواهند که بار دیگر زیارت

خانه اش را روزی کند. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۸)

باب الرحمه

۱. رکن حجرالاسود را گویند (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

۲. دری است در درون کعبه که از آن جا به بام آن خانه مکرم بالا می روند. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱) (ک) باب التوبه (۱)

۳. دری است در دیوار غربی مسجدالنبی و از درهای اصلی مسجد در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است. این در بر اثر توسعه مسجد در همان ضلع غربی تغییر محل یافت ولی نامش باقی مانده است. در وجه تسمیه باب الرحمه گویند از این در عربی نزد حضرت آمد و طلب باران نمود و حضرت هم دعا فرمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱ و ۲۳۷)

باب الرسول

همان (ک) باب التوبه (۲)

باب السلام

۱. از درهای مسجدالحرام است در سمت شرق

۲. از درهای مسجد النبی است در سمت غرب که بعد از باب الرحمه قرار داشته و از افزوده های خلیفه دوم است و باب مروان هم گفته می شد چون نزدیک خانه مروان حکم بوده است.

باب عاتکه

از درهای مسجدالنبی است به جهت آن که مقابل خانه زنی به نام عاتکه قرار داشت. این در:

۱. در قسمت غرب مسجد واقع بود و همان باب الرحمه است. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۱)

۲. در دیوار جنوبی بود و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام تغییر قبله به سوی مکه آن را مسدود ساخت (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱)

باب قبله

از درهای مسحدالنبی بود و بعد که کعبه قبله گشت این باب مسدود شد. (راهنمای حرمین

شریفین، ج ۵، ص ۵۷)

باب الكعبه

یا «باب البیت» درِ خانه خداست که از آن وارد کعبه می شوند. این در بین رکن عراقی و رکن حجر یعنی بر ضلع شرقی خانه در جنب «حجرالاسود» (با فاصله حدود یک متری) به ارتفاع حدود دو متر از کف مسجد نصب گردیده است و برای رسیدن به آن از پلکان متحرک (۱)

۱. دَرَج یا مَدْرَج نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند. (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

استفاده می کنند. درِ کعبه با قفل بزرگی از نقره که سلطان سلیمان در سال **۹۵۹** هجری تقدیم داشته بود بسته می شد و هم اکنون قفل جدیدی از طلا ساخته اند که از آن استفاده می شود. درِ کعبه در تمام مدت سال بسته است ولی به طور معمول درموارد ویژه و در ایام و اوقاتی که مقرر می باشد گشوده می شود؛ از جمله برای شست وشوی خانه (که همه ساله قبل از موسم حج یا بعد از موسم حج انجام می گرفت. این مراسم در این سال ها معمولاً در روز هفتم ذی حجه انجام می گیرد و در برخی سال ها به مناسبت هایی روز شست و شو تغییر می یابد، مثلاً در بیستم ذی حجه و یا چند سالی در اول ذی حجه صورت گرفته است) واز جمله برای مواقعی که شخصیت های بزرگ اسلامی را به زیارت درون خانه خدا مشرف می سازند. کعبه در روزگاران پیشین در نداشت (و تنها در سمت

شرقی آن، قسمتی از دیوار را باز گذاشتند تا برای ورود به داخل کعبه از آن استفاده شود) و بعدها برای آن دری قرار داده شد که ابتدا همسطح زمین بود و در دوران جاهلیت در تجدید بنای کعبه جهت جلوگیری از نفوذ آب، قریش در را از سطح زمین بالاتر قرار داد. دری که کعبه داشت دری یک لنگه و یکپارچه بود تا این که:

۱. سال ۶۴ هجری، ابن زبیر در بازسازی کعبه درِ دو لنگه ای قرار داد و بر ضلع غربی هم دری نصب نمود.

۲. سال ۷۴ هجری، حجاج ثقفی در بازسازی کعبه درِ ضلع غربی را بست.

۳. سال ۵۵۰ هجری، جمال الدین محمد بن ابی منصور معروف به جواد اصفهانی (اصبهانی) وزیر اتابکان موصل دری نصب کرد که در آن صنعت ظریفکاری به کار رفته بود.

۴. سال ۵۵۱ هجری، مقتفی خلیفه عباسی دری کار گذاشت که آن را مزین به زیورآلات نمودند. (ابن جبیر از نوشته ای بر درِ کعبه یاد می کند که دستور ساخت آن توسط مقتفی به سال ۵۵۰ نگاشته شده بود)

۵. سال ۶۵۶ هجری، ملک مظفر امیر یمن دری نصب کرد که بر آن تکه های نقره قرار دادند.

۶. قرن هشتم هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون، امیر مصر دری از چوب سَلَم یا اَقاقیا قرار داد.

۷. سال ۷۶۱ هجری، ملک ناصر حسن، امیر مصر دری از چوب ساج نصب نمود و نیز در سال ۷۷۶ زیورآلاتی بر این در اضافه کرد.

۸. قرن نهم هجری، بر درِ کعبه تا سال ۸۱۶ هجری زیورآلات اضافه می شد و نیز زین الدین عثمانی در سال ۸۷۱ در را مزین

نمود.

۹. در سال ۹۶۱، از طرف سلطان سلیمان بر درِ کعبه ورقه هایی از نقره قرار دارد. دوباره به سال ۹۶۴ از طرف سلیمان عثمانی امر شد که در را تعمیر و بر آن الواحی از چوب آس سیاه رنگ که مزین به طلا و نقره بود قرار دهند.

۱۰. سال ۱۰۴۵ هجری، سلطان مراد عثمانی دری کار گذارد.

۱۱. سال ۱۳۶۳ هجری، دولت سعودی دری نصب نمود.

۱۲. سال ۱۳۸۹ هجری قمری به دستور خالدبن عبدالعزیز دری نصب گردید که در آن بالغ بر ۲۸۰ کیلوگرم طلاـ با عیار ۰/۹۹۹/۹ به کار رفته است (حرمین شریفین، ص ۸۹ و ۹۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۰؛ تاریخ مکه، ص ۱۱۲؛ عرشیان، ص ۵۱؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۸؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۴)

باب النبی

دری است که از منزل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به درون مسجدالنبی باز می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۲)

باب النساء

دری است در مسجدالنبی در سمت شرق که بعد از باب جبرئیل قرار دارد و از افزوده های خلیفه دوم است و بعضی آن را از درهای اصلی زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند. باب النساء هم اکنون (مقداری عقب تر از مکان اصلی آن) چسبیده به ایوان صفه بوده و زنان غالباً از این در داخل مسجد شده و فعلاً هم ساعاتی از روز مخصوص

عبور زنان است. این باب به جهاتی نام هایی دارد:

۱. باب النساء، از آن جهت که «عمره» گفت «هذا باب النساء» و این براساس فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که میل داشتند دری مخصوص زنان به مسجد باز شود.

۲. باب ریطه، از آن جهت که این در روبه روی خانه ریطه دختر ابی العباس سفاح قرار داشت.

۳. باب ابوبکر، از آن جهت که خانه ریطه را همان خانه ابوبکر دانسته اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۳۳)

باب های مسجدالحرام

از درهای مسجدالحرام در کتب و منابع مختلف متعدد و به اختلاف یاد شده است، چرا که با انجام تعمیرات و تغییرات در مسجد درها نیز کاهش و با افزایش می بافتند و یا تعویض می شدند و یا تغییر نام پیدا می کردند. اکثر درها در دوره سلاطین

آل عثمـان وامرای (خـدیوی) مصـر نامگـذاری شـده انـد و از جمله بـاب هایی که به نام هایی معروف بوده انـد عبارتنـد از در قسمت:

۱. شرق، باب السلام، باب قایتبای، باب علی (باب بنی هاشم) باب عباس، باب نبی (باب الجنائز)

۲. غرب، باب ابراهیم (باب الحناطین)، باب وداع (باب حزوره، باب حزامیه، باب قروه) باب داودیه،

باب عمره (باب بنی سهم).

۳. شمال، باب دریبه، باب محکمه (۱)، باب زیاده (۲) (باب سویقه)، باب باسطیه (باب عجله)، باب زمامیه، باب عتیق (باب سده)، باب مدرسه (باب مدرسه سلیمانیه، باب کتبخانه)، باب قبطی.

۴. جنوب باب بازان (باب نساء، باب القره قول)، باب بغله (باب بنی سفیان)، باب صفا (باب بنی مخزوم)، باب اجیاد (باب جیاد، باب اجیاد صغیر)، باب رحمه (باب اجیاد کبیر، باب مجاهدیه)، باب تکیه (باب مدرسه الشریف عجلان)، باب ام هانی (باب الفرج، باب حمیدیه). (حرمین شریفین، ص ۸۷ به بعد؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۲۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۲۹ الی ۱۳۱).

امروزه مسجدالحرام مجموعاً ۳۰ در دارد به نام های باب عبدالعزیز، اجیاد، بلال، حنین، اسماعیل، الصفا، بنی هاشم، علی، عباس، النبی، السلام، بنی شیبه، الحجون، معلاه، المدعی، المروه، المحضب، عرفه، القراره، الفتح، الزبیر، عمر، الندوه، الشامیه، القدس، المدینه المنوره، الحدیبیه، المهدی، العمره، ملک فهد، (میقات حج، ش ۱۴، ص ۱۹۹ که از هفته نامه «المسلمون» چاپ عربستان سعودی نقل می کند.)

باب های مسجدالنبی از هنگام بنای مسجدالنبی تاکنون با توجه به تغییرات و نوسازی و توسعه هایی که صورت گرفته تعداد درها و نام آنها در حال تغییر بوده است. به این ترتیب که از زمان خلیفه دوم به بعد تعداد درهای مسجد که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیه گردید تا دوران سلاطین عثمانی در تغییر بوده است و بعد از تجدید بنایی که توسط سلطان عبدالحمید عثمانی انجام شد در مسجدالنبی پنج در وجود داشت: باب جبرئیل و باب النساء (در شرق)،

بـاب السـلام (بـاب مروان) و بـاب الرحمه (در غرب)، بـاب مجیـدی یا همان باب توسل (در شـمال)، و اما با دو توسـعه ای که سعودی ها در مسجدالنبی انجام داده اند بر تعداد درهای مسجد افزوده شد که تا قبل از توسعه دوم عبارتند از در قسمت:

۱. شرق، باب جبرئیل، باب نساء، باب عبدالعزیز.

۲. غرب، باب الرحمه، باب السلام، باب ابوبکر، باب سعود.

۳. شـمال، باب مجیـدی (باب عبدالمجیـد، باب توسل) باب عثمان، باب عمر. (فلسـفه و اسـرار حج، ص ۱۹۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۰؛ فرهنگنامه حج وعمره، دفتر دوم، ص ۲۲)

بادی

«والمسجدالحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد» (حج ۲۵)

۱. در برخی منابع باب الحکمه.

۲. در برخی منابع باب الزیاره.

کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج آید و از اهل آن سامان نیست. (تفسیر نمونه؛ نهج البلاغه، ص ۱۰۵۳)

باره

(رَّ) از نـام های مـدینه است به علت کثرت احسان آن نسبت به همه جهانیان به ویژه اهالی آن شـهر، زیرا منبع اسـرار و اشـراق انوار و برکات نبویه است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

بازار عطاران

بازاری بود در فاصـله بین صـفا و مروه که در این قسمت هروله صورت می گرفت. اما امروزه این بازار در تعمیرات و تغییراتی که سعودی ها در مسجدالحرام صورت دادند از بین رفته و دیگر وجود

ندارد.

بازار عکاظ

(عُ) بازار بزرگی بود که در ایام جاهلیت سالی یک بار در ماه شوال یا به هنگام مراسم حـج در ماه ذی قعـده در بیابان وسـیعی بین طـایف و نخله و یـا بین طـایف و مکه برپـا می شـد. در این بـازار مردم به داد و سـتد می پرداختنـد و اشـعار خویش را می خواندند و بریکدیگر مفاخره می کردند و آن گاه به اجرای مناسک حج می پرداختند و سپس متفرق می شدند.

باسه

(سَّ) از نام های مکه است به معنای درهم شکننده، چون در عهد عَمالیق و جُرهُم جبارانی در مکه فرود آمدند و هر کدام از آنان که قصد سویی نسبت به بیت الحرام کرد خداوند او را نابود ساخت. (تاریخ مکه، ص ۲۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

باغ فدک

در اصطلاح حجاج به منطقه ای در مدینه گفته می شد با نخلستان ها و استخرهای بزرگ با چاه های عمیق، و محصول عمده این محله خرما و میوه و سبزیجات است. شیعیان اثنا عشری و سادات در این جا زندگی می کنند.

بحر

(بَ) از نام های مدینه منوره است، و بحر اطلاقی است به سرزمین وسیع و نیز روستا. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

بحره

(بَ ر) از نام های مدینه منوره است، و بحره زمینی است که نسبت به اطرافش پست و یا دارای بوستان ها و نخلستان ها است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

بحیره

(بُ حَ رِ) (بَ رِ) از نام های مدینه است، تصغیر (ک) بحر (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ لغت نامه)

بدر

(بَ) محلی است در ۱۵۰ کیلومتری جاده قدیمی مدینه به مکه و ۳۱۰ کیلومتری مکه و ۴۵ کیلومتری دریای سرخ. (بدر امروزه در تقسیمات اداری عربستان سعودی در جنوب غربی مدینه شهری است دارای امارت و روستاهای متعددی تابع آن است و جزئی از منطقه امارت مدینه منوره به شمار می آید) وجه تسمیه «بدر» را به مناسبت نام شخصی گفته اند. بدر محل رویداد غزوه بدر و مدفن شهدای این نبرد است.

بازار بدر

در جاهلیت سالی سه روز در بدر به هنگام حج بازاری تشکیل می شد و در این بازار اعراب ابتدا به معاملات و خرید و فروش اجناس دست می زدند و پس از آن به اجرای مراسم مذهبی خود می پرداختند.

غزوه بدر

در روز جمعه ۱۷ رمضان سال دوم هجری غزوه بدر در اراضی بدر اتفاق افتاد که اولین نبرد رسمی بین مسلمین و کفار قریش محسوب می شود. رهبری مشرکین در این جنگ با ابوسفیان بود. آنها ۹۰۰ یا ۹۵۰ تن بودند و ۱۰۰ اسب و ۷۰۰ شتر داشتند،

اما مسلمین ۳۱۳ تن بودند و ۲ اسب داشتند. این جنگ با کشته شدن ۷۰ تن از کفار و اسارت ۷۰ تن از آنها و شهادت ۱۴ تن از مسلمین به پیروزی سپاه اسلام انجامید.

زیارتگاه بدر

در فاصله کمی از محل درگیری مسلمین و کفار، شهدای غزوه بدر مدفونند. مزار شهدای بدر (در چهار صد متری چاه های بدر) با دیواری محصور شده است. در دوران اخیر به علت تغییر مسیر و احداث بزرگراه مکه به مدینه این سرزمین از راه عمومی به کنار شده است و زائران بیت الله از زیارت شهدای بدر محروم گردیده اند.

بدن

(بُ) والبدان جعلناها لکم من شعائرالله (حج ۳۶)

جمع بدنه است و بدنه از ماده بدن است و دلالت بر تنومندی دارد و مقصود قربانی حج است. شتر بزرگ و فربه و به قولی شتر و گاو که در مکه قربان کنند و ظاهراً شامل هر کشتاری که در حج کنند حتی فدا و کفاره. و در موارد متعدد از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به «بدنه» شده است. و از آن جا که چنین حیوانی (بزرگ و چاق و گوشت دار) برای مراسم قربانی و اطعام فقرا مناسب تر است مخصوصاً بر آن تکیه شده است. (تفسیر نمونه؛ لغات قرآن؛ لغت نامه؛ مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۳)

بدنه

(بَ دَ نَ) (ك) بدن

بدنه الافساد

(تُ لْ اِ) شتری که قربان کند آن که حج خود را تباه کرده است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

برش

(بُ) مستحب است ریگ ها برای رمی جمرات برش باشد یعنی در آنها رنگ مختلف باشد. (حج البیت، ص ۱۲۰)

برطله

(بُ طَ لِ) (۱) (بُ طُ لّ) (۲) (بَ طُ لِ) (۳) کلاه درازی (که زی یهودیان) است و در ایام پیشین مواقع طواف به سر داشتند و پوشیدن آن هنگام طواف کعبه از مکروهات است. (توضیح مناسك حج، ص ۷۹؛ حج و عمره، ص ۱۸۸؛ لغت نامه)

برقع

(بُ قَ) پرده درِ کعبه را گویند. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲؛ میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹)

برکه

(بِ كِّ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

بره

(بَ رِّ)

۱. نام زمزم است. به معنی پرمنفعت. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ طبقات، ص ۷۶)

۲. نام مکه است به علت بلدالابرار بودن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

۳. نام مـدینه است. مقصود از آن زیادی برکات و فیضـی است که شامل مردم مـدینه منوره و همه مردم جهان می شود، از آن جا که سرچشـمه اسرار معنوی و محل درخشش انوار الهی و برکات نبوی است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

بریدالبعث

یا (ک) اوطاس

بساسه

(بَ سِ) از نام های مکه است. وجه تسمیه بساسه (از بس به معنی راندن) از آن جهت است که:

۱. هر آن کس در آن جا پرهیزکار نبود شتران را بس بس می کرد. (لغت نامه)

۲. چون هر وقت ظلم در آن می کردند هلاک می شدند. (ثواب اعمال حج، ص ۷۱)

۳. آنها که قصد بی احترامی به کعبه را می کردند صاحب خانه آنها را رانده و هلاک می نمود مانند اصحاب فیل، و بعضی را آگاه می نمود مانند تبع اول. (میعادگاه عشاق، ص ۱۲۴)

بساق

(بُ)

۱. نام کوهی در عرفات (به زعم برخی)

۲. نام وادیی است بین مدینه و جار

۳. شهری است به حجاز. برخی از نام های مکه دانسته اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۴۶)

بست

(بَ) پناهگاه محوطه ای است که اگر مقصر در آن وارد شود در امان است. مسافت وسیعی که شهر مکه در آن واقع شده و روضه نبوی بست هستند.

بست حرم

یعنی حرم کعبه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بست مکه

مسافت نسبتاً وسیعی است که شهر مکه در آن واقع شده (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۳۱)

بشری

(بُ را) از نام های زمزم است. (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

بطحا

(بَ) نام مکه. نام وادی مکه (لغت نامه)

بطحیا

(بُ طَ) نامی که خلیفه دوم بر تالاری وسیع نهاد که به هنگام توسعه مسجدالنبی در جانب شمال شرقی از

۱. لغت نامه.

۲. لغت نامه ذیل «برطل».

۳. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

مسجد شریف نبوی بساخت (و آن را به ریگ های «عرصه الحمراء» فرش کردند) و مردم را گفت هر کس خواهد در امور دنیا صحبت کند به آن جا رود تا کسی در مسجد هیاهو نکند. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۱۰۲)

بطن عرنه

همان (ك) عرنه

بطن عقیق

همان (ک) وادی عقیق (۱)

بطن محسر

همان (ک) محسر

بطن مکه

داخل و درون مکه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بطن وج

(وَ جّ) شهر طایف است. (تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، ص ۴۲)

بعثه

(بِ ثِ)

۱. مکانی را گویند که سرپرست حجاج و دیگر مسئولین، در مکه و مدینه در آن جایند.

۲. افرادی را گویند که در رابطه با امور حج از طرف رهبر و مراجع تقلید به عربستان روانه شده و دارای

مسئولیتی هستند.

بقره

(بَ قَ رِ) در مواردی از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به بقره (گاو) شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۴)

بقعه ائمه اربعه

همان (ک) بقعه اهل بیت النبی

بقعه اهل بیت النبی

شهرت مقابر اهل بیت در بقیع که به صورت بقعه ای مرتفع مورد توجه و زیارت مسلمین بوده است. اصل بقعه ائمه اربعه از بناهای ناصربن المستضی (در قرن ششم) است. سعودی ها آن را تخریب کردند (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ میقات حج، ش ۱۶، ص ۱۵۳) (ق)

بقیع

اشاره

(بَ) یا «جنه البقیع» شـهرت گورسـتان مقدس و تاریخی مدینه است. مشهورترین قبرستان تاریخی جهان اسلام در قسمت شرق مدینه (و تقریباً در وسط شهر) و در فاصله حدود ۲۰۰ متری شرق مسجدالنبی قرار دارد و محدود است از:

شمال به شارع ملک عبدالعزیز

شرق به شارع ستین (شارع ملک فیصل)

غرب به شارع ابوذر (مقابل مسجدالنبی)

جنوب به شارع باب العوالی (شارع امام علی)

تسمیه بقیع

از بقعه گرفته شده است، زیرا مقابر این قبرستان دارای بقعه بود.

مکـان وسـیعی را می گفتنـد که در آن درخت فراوان باشـد (و یـا ریشه آن باشـد) و در این مکـان درختان خاردار معروف به «غرقد» وجود داشت و لذا آن را بقیع الغرقد می گفتند.

سابقه بقیع

این مکان که طی سال های متمادی در خارج از یثرب واقع شده بود طبق نقل، قبرسـتان اهل یثرب بود و قبل از اسـلام مردگان قبلایل در آن به خاک سپرده می شدند و پس از اسـلام به مناسبت دفن جسد عثمان بن مظعون (در سال دوم هجری) در بقیع، به این مکان توجه شد و صرفاً برای دفن مردگان مسلمان اختصاص و مردگان غیر مسلمان در منطقه ای در سمت جنوب شرقی آن به خـاک سپرده می شدنـد که «حش کـوکب» نـام داشت. (و بـاغی بود متعلق به مردی قـدیمی به نـام کوکب یـا مردی از اصحاب به نام کوکب و یا زنی یهودیه به نام کوکب) تا این که به د ستور معاویه بن ابی سفیان باغ و دیوار را ویران ساختند و این قطعه زمین به بقیع متصل شد و به نقلی مروان آن را ضمیمه بقیع کرد.

فضیلت بقیع

این قبرسـتان که مـدفن برخی از معصومین (علیهم السـلام) و بسـیاری از مقربان الهی و شـهدای صدر اسـلام است از قداسـت خاصـی برخوردار است. طبق روایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود کسی که در مقبره ما (بقیع) مدفون گردد از شفاعت من برخوردار خواهد شد و حضـرت خود بر اهل بقیع سـلام می فرستاد و برایشان طلب مغفرت می کرد و به زیارتشان

می رفت.

مشاهیر بقیع

۱. جانشینان پیامبر. قبور مقدس چهار امام معصوم (مجتبی، سجاد، باقر و صادق) (علیه السلام) در منتهی الیه سمت غرب در محوطه ای به مساحت حدود سی و دو متر (هشت در چهار) به ترتیب در کنار هم قرار دارد و تنها چهار سنگ روی مزار مقدسشان به جهت نشانه نصب است.

۲. فرزندان پیامبر. قبور بنات النبی (حضرت زینب، حضرت ام کلثوم و حضرت رقیه) در قسمت غرب قبرستان و مزار حضرت ابراهیم در قسمت شمال قبرستان و مزار حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به روایتی در محوطه قبور ائمه می باشد.

۳. همسران پیامبر. قبور نه تن از ازواج النبی (زینب بنت جحش، زینب بنت خزیمه (۱) صفیه، ام سلمه، ام حبیبه: حفصه، عایشه، سوده و جویره) در وسط این قبرستان (در قسمت غرب) واقع است (اگر چه تعداد آنها را دقیقاً مشخص ندانسته اند. بعضی از مورخان و محدثان پیشین نظرشان این است که چهار تن در این محل دفن شده اند.)

۴. بستگان پیامبر. قبور منسوبین به رسول الله در نقاط مختلف بقیع واقع است، از جمله اند: عباس عموی

حضرت (در محوطه قبور ائمه)، صفیه و عاتکه عمه های حضرت، حلیمه سعدیه دایه حضرت،

عقیـل پسـر عم حضـرت (طبـق نقلی)، عبـدالله بن جعفر طیـار فرزنـد پسـر عم حضـرت (طبـق نقلی)، محمـد حنفیه (طبق نقلی)، حضرت اسماعیل بن امام صادق (علیهما السلام)، حضرت فاطمه.

بنت اسد مادر حضرت امیر (به زعمی در محوطه قبور ائمه)، ام البنین همسر امیر (علیه السلام) و...

۵. اصـحاب پیـامبر. قبور اصـحاب بسـیار زیـاد است و نخستین کسـی که در اسـلام در بقیع مـدفون شـد از مهـاجرین عثمان بن مظعون است و از انصار، اسعدبن زراره.

مستحبات بقیع

زیـارت ائمه بقیع (و حضـرت ابراهیم و حضـرت فـاطمه بنت اسـد) مسـتحب مؤکـد است و برای زیارت ایشان آدابی است (۲) چون:

غسل

آهسته و آرام آمدن

با خضوع و خشوع آمدن

لباس های پاکیزه تر پوشیدن

عطر خوشبوتر استعمال کردن

در ورود اذن دخول خواندن

در ورود ابتدا پای راست گذاشتن

بعد از ورود نماز زیارت به جای آوردن

دعاها و زیارت های وارده را خواندن

وقت زیارت صدای خود را بلند ننمودن

ثواب تلاوت قرآن مجید به روح مطهر هدیه کردن

به جهت گناهان خود توبه کردن و استغفار نمودن

سخنان بیهوده نگفتن و سخنان دنیایی را ترک کردن

قسمت های بقیع

۱. محوطه حرم، قبور محوطه حرم در سمت غربی و منتهی الیه بقیع در زیر یک گنبد و دارای ضریح و صندوق زیبا بود. حرم مطهر هشت ضلعی و دارای دو درب بود اما صحن و سرا نداشت ولی دارای محراب بود. بنای اصلی گنبد و بارگاه حرم در قرن پنجم به دستور «مجدالملک براوستانی» صورت گرفت و تعمیرات چندی از جمله در قرن ششم به وسیله مستر شدبالله عباسی و در قرن هفتم به وسیله مستنصر بالله عباسی و در قرن سیزدهم قمری به دستور سلطان محمود عثمانی در آن انجام پذیرفت، اما وهابیون در شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری آن را تخریب کردند. (۳)

۱. برخی به جای او از میمونه یاد کرده اند در حالی که برخی قبر میمونه را در سَرِف می دانند.

۲. متأسفانه آل سعود درِ بقیع را به روی زائران بسته اند و از سال ۱۳۶۵ شمسی برای ساعاتی آن را می گشایند و زنان نیز از ورود محرومند.

۳. در بقیع برخی از قبور رواق و قبه و گنبدهای بزرگ و ضریح

های آهنی یا مسی یا نقره ای داشتند و بسیاری از قبور نیز دارای کتیبه و سنگ نوشته هایی بودند که نام و نشان صاحبان قبر را مشخص می نمود اما متأسفانه وهابیون برپایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

۲. روحاء، قسمتی در بخش میانی بقیع است که قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول الله و قبر عثمان بن مظعون در آن واقع است و وجه تسمیه روحا (به معنی جایگاه انبساط) از بیان حضرت رسول بود که هنگام دفن عثمان بن مظعون فرمودند: «هذه الروحاء».

۳. شهداء الجنه، قبور شهیدانی است که در قسمت شمالی بقیع مدفونند و دیوار کوتاهی در اطراف آرامگاه آنها کشیده شده بود. این شهیدان عبارت بودند از شهدای احد (یعنی آن دسته از شهیدان غزوه احد که در مدینه به خاک سپرده شدند) و شهدای حره (آنان که واقعه حره در سال ۶۲ یا ۶۳ هجری توسط سپاه یزیدبن معاویه به فرماندهی مسلم بن عقبه در مدینه به شهادت رسیدند).

۴. بقیع العمات، مقابر عمه های رسول الله (صفیه و عاتکه) است واقع در شمال (غربی) بقیع که ابتدا به عنوان جزئی از بقیع الغرقد به وسیله دیواری از آن جدا بود

ولی بعداً این دیوار برداشته شد و به صورت یک قبرستان در آمد، اما این را نیز نوشته اند که در این محل تنها «صفیه» مدفون است و تا نیمه قرن سیزدهم نه هیچ یک از نویسندگان از عاتکه یاد کرده اند و نه تعبیر بقیع العمات را آورده اند (و این خود حاکی از آن است که قبر دوم متعلق به هر کسی که باشد پس از این تاریخ به وجود آمده) و اصولاً از نظر تاریخی هجرت عاتکه به مدینه معلوم نیست.

۵. بیت الحزن یا (ک) بیت الاحزان. (حرمین شریفین، ص ۱۶۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۱۵ الی ۳۳۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۵۵، ج ۲، ص ۱۷۲؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۱و ۳۹۳؛ الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ توضیح مناسک حج؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶، ش ۱۹، ص ۹۱ و ۹۲ و ش ۴، ص ۱۷۷ و ۱۹۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳؛ و...)

بقیع خیل

(خَ) موضعی است در مدینه، عامه کشتگان احد در این مکان به خاک سپرده شدند. (لغت نامه)

بقیع العمات

(عَ مَ) شهرت مقابر عمه های پیامبر اکرم واقع در شمال غربی قبرستان (ک) بقیع

بقیع الغرقد

(غَ قَ) همان قبرستان (ک) بقیع

بقیع مصلی

(مُصَ لّا) موضعی در مدینه که طبق نقل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا

نماز عید به جای آوردند. (۱)

بکه

(بَ کَّ) «ان اول بیت وضع للناس للّذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین» (آل عمران ۹۷)

به اختلاف نقل: از نام های مکه است. همان مکه است (میم بدل به با شده. حجر است. محل حجر است. کعبه است. محل کعبه است. مطاف است. ساحت میان دو کوه و ساخت مسجدالحرام است. تمام

منطقه حرم است.

مبارک بودن بکه

مبارک، نمو یافتن و زیاد شدن پیوسته خیرات و طاعات و عبادات در بکه است، یعنی طاعات و عباداتی که در آن جا به جای

آورده می شود ثوابی فزون تر دارد. یـا بقـاء و دوام و ثبوت دایمی خیرات و عبـادات و طاعـات در بکه است یعنی هیـچ گاه از عبادت کنندگان خالی نیست و یا هیچ گاه از توجه نمازگزاران گوشه ای از این جهان پهناور منفک و جدا نیست.

وجه تسمیه بکه

از «بکاء» (گریه) است، به جهت گریه کردن مردم در مکه

۱. پـایه معتقـدات بی اسـاس خود بـا جسـارت نسـبت به قبور مقـدس بقیع و سـایر بقـاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

در داخل و اطراف کعبه.

از «تباک» (ازدحام و راندن) است، به جهت ازدحام جمعیت در جایگاه

کعبه و در هنگام طواف.

از «بک» (شکستن) است، به جهت شکسته شدن غرور و نخوت مغروران و گردنکشان و شکسته شدن ستمکاران در مکه. (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۱ و ۴۵۴؛ دائره الفرائد؛ تفسیر نمونه؛ مجمع البیان؛ تاریخ مکه، ص ۲۱، ۴۲ الی ۴۴؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۰، ش ۴، ص ۱۳۶)

بلاد العرب

(بِ دُ لْ عَ رَ) یا جزیره العرب، نامی است که عرب از همان اوان ظهور اسلام سرزمین مسکونی خویش را بدان می خواند. (کعبه، ص ۳)

بلاط

(بَ) سرزمین سنگفرش شده.

۱. از اسامی مدینه است چون زمینش مفروش بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. موضع خاصی است در مدینه مابین مسجد نبوی و بازار که در آن سنگ ها گسترده اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلاطه حمراء

(بَ طِ ءِ حَ) همان (ک) حجرالسماق

بلد

(بَ لَ) لااقسم بهذاالبلد و انت حل بهذا البلد (بلد ۱ و ۲)

۱. از نام های مکه است (تفسیر نمونه؛ تاریخ مکه، ص ۵؛ فرهنگ جامع)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلد استیطان

(اِ) اقامتگاه شخص، در باب حج از آن یاد کرده اند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلد آمن

(مِ) و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمنا (بقره ۱۲۶)

مکه است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از بنای کعبه امنیت آن را از خداوند در خواست نمود و خدا دعای او از اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماعی مردم است که به سوی آن می آیند و هم از نظر قوانین مذهبی امنیت آن، آن چنان محترم

شمرده شده که هرگونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است و افراد انسانی که به آن پناه می برند در امان هستند و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود. (تفسیر نمونه)

بلدالله

(بَ لَ دُ لاّ) نام مکه است چون شهر خداست (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلدالله تعالی

از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

بلدالامین

(لْ اَ) و هذاالبلد الامین (تین ۳)

شهر امن، کنایه از مکه معظمه است که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می شده و کسی در آن جاحق تعرض به دیگری نداشت حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن سرزمین می رسیدند در امنیت بودند. در اسلام این سرزمین اهمیت فوق العاده ای دارد. در این جا حیوانات و درختان و پرندگان تا چه رسد به انسان از امنیت خاصی برخوردار می باشند. منشأ امنیت این شهر کعبه و مناسک آن است که هسته مرکزی و اولین بنا و اجتماع آن بوده است. کعبه با آداب و احکامش صورت تمثل و تبلور یافته توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام) را شرح و بیان نموده تا از این طریق مردم حق جو به یکتایی ذات و صفات و اراده خداوند ایمان آرند و دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) را لبیک گویند و فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و خیر است گردند. همین توحید فکری و عملی مبدأ تشریع و تنظیم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است. (تفسیر نمونه؛ فرهنگ پرتوی از قرآن)

بلدالحرام

(لْ حَ) مکه است. به واسطه آن که:

۱. محل نقص و کم شدن گناه یا فانی شدن آن است.

۲. هر کس قصد آن کند، از روی ظلم و عدوان هلاک می گردد.

۳. ایمن است و مردم در آن مأمون می باشند. (شرح

اربعین، ص ۲۵۱؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلد رسول الله

از نام های مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلدالمساجد

(لْ مَ جِ) مدینه منوره را بلدالمساجد می شناسند (همشهری، ویژنامه ۷۵/۹/۲۰، ص ۷)

بلدالنذر

(نِّ) محلی که نذر حج کردن در آن شده باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلدالیسار

(لْ یَ) محلی که در آن جا برای حج کردن مستطیع شده باشند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلده (بَ لَ دَ) انما امرت ان اعبد رب هذه البلده (نمل ۹۱)

مکه معظمه را گویند. (تفسیر نمونه؛ دائره الفرائد)

بلده المروزقه

(تُ لْ مَ قِ) مکه را گویند چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) اهل مکه را دعا کرد به «و ارزق اهله من الثمرات» (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

بنی شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ک) سدانت

بوسیدن حجر (حَ جَ) در روایات، بوسیدن حجر (الاسود) مورد سفارش قرار گرفته و طبق نقل ها رسول الله مقیّد به استلام و بوسیدن آن بوده اند (همراه با زائران خانه خدا ص ۹۱)

بهره

(بَ رِ) همان (ک) حده (سفرنامه مکه ص ۲۴۶).

بیت

(بَ) نامی است در قرآن برای کعبه.

۱. ولله علی الناس حجّ البیت (آل عمران ۹۷)

۲. و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

۳. ان اول بیت وضع للناس ببکّه مبارکاً (آل عمران ۹۶)

بیت ابی النبی

(اَ بِ نَّ) همان (ک) دارالنابغه

بیت اسماعیل

حجر است در روایات از امام صادق (علیه السلام): «الحجر بیت اسماعیل» (میقات حج ش ۹ ص ۱۲۸)

بیت الاحزان

(بَ تُ لْ اَ) و یا «بیت الحزن» شهرت مکانی است در مدینه به جهت آن که محل اظهار حزن و اندوه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در فراق پدر و شِکوه از اوضاع زمانه بوده است. مورخان و سیاحان مدینه از «بیت الحزن» به عنوان یکی از بقاع و اماکن زیارتی یاد نموده اند. اما در تعیین مکان این نقطه تاریخی اختلاف شده (که این خود سند دیگری است بر استبداد رفته بر اهل بیت وحی). به نقل برخی «بیت الاحزان» در خارج مدینه و در سمت مشرق بقیع بوده است که با گسترش شهر مدینه در داخل شهر واقع شد (و سپس در این اواخر در توسعه های ساختمانی شهر مدینه، آثار این مکان از بین رفته است) اما برای این نظر که «بیت الاحزان» در خارج مدینه بوده مأخذ و مستندی از قرون گذشته وجود ندارد و به نقل بسیاری «بیت الحزن» در داخل مدینه و در بقیع و در مجاورت قبور ائمه و یا نزدیک قبر حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده و در دوران عثمانی ضریح کوچکی داشته که احتمالاً وهابیون آن را همانند رواق و بارگاه سایر قبور بقیع تخریب نموده اند (طبق نقلی در سال ۱۳۴۴ قمری به امر ملک عبدالعزیز منهدم گردید).

۱. عمر بن شبه نمیری (متولد ۱۷۳ متوفی ۲۶۲ هجری) از گفتارش در «تاریخ المدینه» (که قدیمی ترین تاریخ موجود درباره مدینه است) درباره بقیع دو مطلب به وضوح به دست می آید. یکی این که بیت الاحزان تا

سال ۶۱ هجری مانند حال حیات حضرت زهرا (علیها السلام) به صورت خیمه و چادر و محلی بوده است معین و مشخص و حضرت امام حسین (علیه السلام) بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشت و دیگر این که بیت الأحزان پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم دارای ساختمان بوده است.

۲. ابن جبیر (متولد ۵۴۰ متوفی ۶۱۴ هجری) سیاح معروف عرب که مدینه و بقیع را زیارت کرده در سفرنامه خود ضمن توضیح بقیع می گوید: «خانه ای است منسوب به فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که به بیت الحزن معروف است و گویند همین خانه است که آن بانو (علیها السلام) در سوگ رحلت پدر خود مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن مأوا گرفت و دیری ملازم آن خانه شد و به اندوه دایم نشست».

۳. سمهودی (متولد ۸۴۴، متوفی ۹۱۱ هجری) مورخ مشهور مصر بیت الاحزان را در بقیع می داند.

۴. فرهاد میرزا (معتمد السلطنه) در آخر قرن سیزدهم هجری و ابراهیم رفعت پاشا امیرالحاج مصری در اوایل ۱۴ هجری قمری از بیت الاحزان در بقیع یاد کرده اند.

(میقات حج، ش، ص ۱۲۱ و ۱۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۶۸؛ تاریخ و آثار اسلامی؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵)

بیت الارقم

(لْ اَ قَ) همان (ک) دارالارقم

بیت الاسلام

(لْ اِ) همان (ک) دارالارقم

بیت الله

(لّا) کعبه و از مشهورترین نام های آن می باشد و نشانه ای از شرافت این خانه است که به خداوند منتسب شده (لغت نامه؛ و...)

بیت الله الحرام

کعبه را گویند.

بیت الحرام

(لْ حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام (مائده ۹۷)

۱. کعبه است به جهت بزرگداشت حرمت آن.

۲. کعبه است به جهت حرمت شکار حیوانات و قطع اشجار آن.

۳. کعبه است به جهت حرام بودن داخل شدن مشرکین در آن. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸؛ ج ۷ ص ۱۸۶)

بیت الحرم

(لْ حَ رَ) بیت الحرام. بیت الله (لغت نامه) (ل)

بیت الحزن

(لْ حَ زَ) (۱) (لْ حُ) (۲) همان (ك) بیت الاحزان (لغت نامه؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۴)

بیت الدعا

(دُّ) مکه معظمه (فرهنگ آنندراج)

بیت الرسول

(رَّ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

بیت الشیخ

(شَ ِ) شهرت خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه. (فرقه وهابیه، ص ۳۰)

بیت الصلوه

(صَّ لا) شبستان مسجد پیغمبر که محراب و منبر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا است. (در راه خانه خدا، ص ۱۸۸)

بیت الضراح

(ضُّ) به روایتی خانه ای بود در موضع خانه کعبه و ملائکه طواف آن می کردند و چون حضرت آدم (علیه السلام) به زمین هبوط نمود مأمور حج و طواف آن شد و در زمان طوفان آن را به آسمان چهارم بردند (منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۷۷).

بیت العتیق

(لْ عَ) ولیطوفوا بالبیت العتیق (حج ۲۹)

۱. کعبه است، به جهت کرامت و شرافت، چون هر چیز مکرم و زیبا را عتیق می نامند و کعبه هم این دو مزیت را دارد.

۲. کعبه است، به جهت قدمت (عتیق). کعبه نخستین خانه ای است که برای پرستش خداوند در زمین بنا شد و قدیمی ترین کانون توحید است.

۳. کعبه است، به جهت آزادی (۳) (عتیق) و کعبه آزاد است از ملک مردم (و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است) یا از تسلط جباران یا از غرق گردیدن در طوفان (که به آسمان برده شد) یا این که زیارت کننده آن از آتش جهنم آزاد است. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ قصص قرآن؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۵۷)

بیت العروس

(لْ عَ) کنایه از مکه معظمه است. (فرهنگ آنندراج)

بیت المعمور

(لْ مَ) و البیت المعمور (طور ۴)

۱. خانه کعبه است که با انجام حج آباد است.

۲. حقیقت مثالی کعبه است در عوالم غیبی (خانه ای در آسمان است برابر کعبه) و آن مسجد ملائکه

است.

۳. خانه قلب مؤمن است که با ایمان و ذکر خدا آباد است. (لغات قرآن؛ تفسیر نمونه؛ فرهنگ آنندراج)

بیتوته در مشعر

در مراسم حج شب به سر بردن در

۱. ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵.

۲. ضبط لغت نامه.

۳. کعبه آزاد و مستقل و تملک ناپذیر است و هیچ شخصی و دولت و مرجع بین المللی نمی تواند و حق هم ندارد که برای کعبه تعیین تکلیف کند. حق و تکلیف کعبه را فقط و فقط اسلام معین کرده است و بس.

مشعر الحرام است (ک) وقوف در مشعر.

بیتوته در منی

در مراسم حج شب به سر بردن در منی است (ک) وقوف در منی.

بیداء

(بَ یْ) تلی است در یک میلی مسجد شجره. مردانی که محرم هستند هنگام عبور از این محل مستحب است صدا را به تلبیه (لبیک) بلند کنند. و از امام صادق (علیه السلام) روایت است که اگر سواری، از بیداء آواز تلبیه را بلند کن. (فقه فارسی با مدارک، ص ۹۰؛ گزیده از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۵۷)

بین الاحرامین

(بَ نُ لْ اِ مَ) فاصله بین دو احرام حج (یعنی احرام عمره تمتع و احرام حج تمتع) را گویند که طی آن اعمالی مثل سر تراشیدن، عمره مفرده، بیرون رفتن از مکه، صید در حرم (همیشه) کندن درخت و گیاه حرم (همیشه) جایز نیست. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۷۳)

بین الحرمین

(حَ رَ مَ) میان دو حرم (لغت نامه)

پ

اشاره

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

۲. از نام های کعبه است و اعراب بسیار «برب هذه البینه» قسم می خوردند. (تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، ص ۶۰)

پرده کعبه

(پَ دِ) «حجاب البیت»، «کسوت کعبه»، «جامعه کعبه»، «ستار کعبه»، «پیراهن کعبه»، پوشش (روپوش) قسمت خارجی کعبه را گویند، و در این که اول بار چه کسی درصدد پوشانیدن کعبه برآمد و جنس پوشش چه بود اختلاف زیادی وجود دارد و از کسانی چون حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر و عدنان (علیه السلام) نام برده اند. بر اساس روایتی، حضرت آدم (علیه السلام) که اساس خانه کعبه را نهاد آن را با پیراهن مویی پوشانید و حضرت ابراهیم (علیه السلام) پیراهن کعبه را از بافته خرما بساخت و حضرت سلیمان (علیه السلام) با پارچه قطبی پیراهنش کرد. اما سابقه تاریخی پوشش کعبه طبق نظر مورخان:

۱. پوشش کعبه به تُبَّع حمیری نسبت داده شده که درباره نام او (به نقلی اسعد ابو کرب) و زمان او (به نقلی در قرن پنجم میلادی یا حوالی ۲۲۰ سال قبل از هجرت) اختلاف است. به نوشته ارباب قصص، تبع از پادشاهان جهانگشای یمن وارد مکه شد و قصد ویران کردن کعبه را نمود لکن دچار زکام شدیدی شد به قسمی که اطباء از درمان او عاجز شدند. حکیمی از

ملازمانش تشخیص داد که اگر از قصد خود پشیمان شود و استغفار کند درمان خواهد شد و تبع منصرف از قصد شد و نذر کرد که خانه کعبه را محترم دارد و برای آن پوشش و پیراهنی ترتیب

دهـد. (به نقلی دیگر تبع قبـل از ورود به مکه بر اثر کسب آگـاهی از ارزش کعبه توسـط دو تن از کاهنان، با ایمان و احترام به مکه وارد شد). تبع اول بار کعبه را به طور کامل با پارچه ضـخیمی (به نام پلاس) و بعد با پارچه های بهتری (به نام های مَعافِر ملاء وصائل رَیْطَه) پوشانیـد (و به این نحو پوشانیـدن کعبه مورد پیروی جانشـینان تبع و مردم قرار گرفت.) به زعمی نیز عـدنان (جـد بیسـتم پیامبر اسـلام) اولین کسـی است که کعبه را پوشانیـد. به نظر می رسـد که بعـد از تبع کعبه پوشانیـده نشـد تا زمان عـدنان (البته اگر از لحاظ زمانی عـدنان بعـد از تبع بوده باشد) و چون عدنان پس از گذشت مدت زیادی برای کعبه پوششـی آماده کرد لذا او را نخستین کسی دانسته اند که کعبه را پوشش نمود.

۲. عهـد جاهلیت. از دوران تبع تا زمان اسـلام اطلاعات انـدکی از پوشانیدن کعبه در دست است. آورده اند که قبایل عرب در زمان جاهلیت در تهیه کسوت کعبه مشارکت داشتند و بعد از تجدید بنای کعبه توسط قریش، پوشش

توسـط آنهـا صورت می گرفت تـا این که قُصَی بن کِلاب برای تهیه پیراهن کعبه برای قبایل سـهمی قرار داد تا کعبه با هزینه عموم مردم پوشانده شود و لذا پوشش زمان قریش را عدل می نامیدند (و یا این که ابوربیعه بن مغیره به دلیل تجارت با یمن به درجه ای از ثروت رسـید که به قریش گفت سالی خود به تنهایی پوشـش کعبه را به عهده می گیرم و سالی دیگر شـما همگی آن را بپوشانید و از

آن پس تا زنده بود با پارچه حبری یمنی بسیار نیکویی کعبه را می پوشانید و قریش او را عدل نام نهاد). در دوران جاهلیت و پیش از اسلام خالد بن جعفر کلاب را نخستین کسی می دانند که کعبه را با دیباج (پارچه ابریشمی) پوشانید و از «نُتَیلَه» مادر عباس بن عبدالمطلب به عنوان نخستین زنی یاد می کنند که به علت نذرش (در پیدا کردن کودک گمشده اش عباس) کعبه را (با دیباج) پوشانید.

۳. صدر اسلام. در عصر اسلام اولین کسی که به کعبه کسوه کرد خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که بعد از فتح مکه کعبه را (با هزینه بیت المال) با پارچه یمانی پوشاند و ابوبکر نیز جامه قباطی (نوعی پارچه مصری) بر کعبه قرار داد. در زمان عمر، پرده کعبه از جنس قباطی بود. او به عامل خود در مصر نوشت که کسوه کعبه در آن جا بافته شود. نوشته اند او همه ساله پرده ای نو دستور می داد و پرده قدیمی در قطعات کوچکی میان حاجیان تقسیم می شد. در زمان عثمان کسوه از جنس قباطی و گاهی از برد یمانی بود تا این که در یکی از سال ها به جامه قباطی اکتفا نکرد و جامه دیگری از برد یمانی بر آن پوشانید (و لذا او را نخستین کسی می دانند که در اسلام دو جامه یکی بر دیگری بر کعبه قرار داد.) در زمان حضرت علی امیر مؤمنان طبق روایتی از امام صادق (علیهما السلام) کسوه بیت همه ساله از عراق فرستاده می شد.

۴. عهد امویان. معاویه ابتدا پرده ای از

کتان و حریر بیاویخت و بعداً با پارچه های یمانی راه راه پوشش نمود. نوشته اند او نخستین کسی است که جامه کعبه را در سال دو بار تعویض نمود. جامه قباطی (در پایان ماه رمضان) و جامه دیبا (در روز عاشورا) بر کعبه می پوشانید و دیگر خلفای اموی نیز کعبه را با پارچه های قباطی و دیبا می پوشانیدند.

۵. عهد عباسیان. به دستور خلفای عباسی، جامه کعبه از گرانبهاترین انواع ابریشم در مصر (در شهر «تنیس» و گاه در دو دهکده «تونه» و «شطا» که همگی در بافت منسوجات گران قیمت شهرت بسزایی داشتند) تهیه می شد. در سال ۱۶۰ هجری مهدی عباسی به درخواست خادمان کعبه (که از تراکم پوشش های بر روی هم کعبه از خوف فرو ریزی سقف بیت شکایت داشتند) دستور داد تا جز یک جامه همه پوشش ها را از روی کعبه بردارند و دستور داد تا پرده کعبه از قباطی مصر به صورت بافته های «تنیس» مهیا شود. در سال ۱۶۱ به امر مهدی جامه دیگری برای کعبه مهیا گردید. او نخستین کسی است که کعبه را به وسیله سه جامه (قباطی، خز و ابریشم) یکی بر دیگری پوشش داد. در سال ۱۹۰ به دستور هارون جامه از قباطی مصر بر کعبه انداختند. در سال ۲۰۶ به امر مأمون جامه ای از دیبای سفید بر کعبه آویختند، و از آن پس در هر سال سه جامه بر کعبه قرار می دادند؛ جامه ای از دیبای سرخ (در روز نهم ذی حجه)، جامه قباطی (در اول ماه رجب)، دیبای سپید (در ۲۷ رمضان). ازرقی تعداد جامه های کعبه

بین سال های ۲۰۰ تا ۲۴۴ قمری را ۱۷۰ جامه شمارش کرده و از این گفته چنین بر می آید که در یک سال بیش از یک جامه و گاه تا چهار جامه بر کعبه پوشانده می شد. از هنگامی که دولت عباسیان روبه ضعف نهاد جامه کعبه از سوی حکام و فرمانداران و پادشاهان همچنان ارسال می گردید. (گاه از سوی مصر، گاه از یمن، گاه از ایران) و در اوج رقابت خلفای عباسی و فاطمی نمایندگان رسمی آنها در حج، گاه در آن واحد پرده های خود را بر کعبه می آویختند. در سال ۵۳۲ هجری چون از سوی کشورهای اسلامی پرده ای برای کعبه فرستاده نشد، بازرگانی ایرانی الاصل به نام شیخ ابوالقاسم را مشت، کعبه را با جامه ای حبری (و جز آن) پوشانید. ناصرالدین الله عباسی (۵۷۳

۶۲۲) نخستین کسی بود که کعبه را به وسیله جامه ای از دیبای سیاه بیاراست و از آن هنگام دیبای سیاه به عنوان جامه ای برای کعبه معمول گردید.

۶. یمنی ها. ملک مظفر یوسف پادشاه یمن، نخستین پادشاهی است که بعد از سقوط بنی عباس جامه کعبه را (به سال ۶۵۹) فرستاد. او چندین سال به همراه پادشاهان مصر کعبه را جامه می پوشانید و در بعضی از سال ها به علت افزایش قدرت و نفوذش به تنهایی این کار را انجام می داد. ۷. عهد ممالیک مصر. با استیلای ملوک مصر بر حجاز (در قرن هفتم هجری قمری) پوشانیدن کعبه در انحصار آنها در آمد. سلطان بَیْبَرَس (۱) بند قُداری نخستین پادشاه مصری است که کعبه را (به سال ۶۶۱ هجری) پوشانید و

ملك صالح اسـماعیل (۷۴۳ ۷۴۶) سه دهکـده را در مصـر جهت تهیه پرده کعبه (و پرده حجره نبـوی) وقـف نمـود و سـلاطین ممالیک از آغاز این وقف همواره جامه سیاهی را ویژه کعبه در هر سال ارسال می داشتند و آخرین جامه کعبه دوران ممالیک از سوی اشرف طومان بای (در ۹۲۲ هجری) فرستاده شد.

۸. عهد عثمانیان. با تسلط عثمانی ها بر حجاز و مصر (از قرن دهم هجری) تهیه کسوه انحصاری آنان گردید. در دوران عثمانی ها پرده کعبه در مصـر از حریر و دیباج (و معمولاً به رنگ سیاه) تهیه می گردید. سلطان سلیم عثمانی با استیلا بر مصر نخستین سلطـان عثمـانی است که جامه کعبه را (در مصـر) تهیه و ارسال داشت (به سال ۹۲۳ هجری) و سـلطان سلیمان قانونی (در سال ۹۴۷ هجری) هفـت دهکـده مصـری را خریـداری و وقـف تهیه پرده کعبه (و پرده حجری نبـوی) نمـود (و به این ترتیب بر سـه دهکده وقف شده قبلی توسط ملك صالح اسماعیلی از ممالیک مصر برای تهیه پرده، هفت دهکده افزوده شد) (۲) جامه کعبه در طول دوران عثمانی از محل در آمد اوقاف یاد شده همه از مصر با تشریفات خاصی به مکه حمل می شد (جز در طول سال های ۱۲۱۳ الی ۱۲۱۵ که مصر توسط فرانسویان تصرف شده بود.)

۹. عهد سـعودی ها. با تسـلط آل سعود بر عربستان پرده کعبه همچنان در مصر ساخته می شد و به مکه حمل می گردید تا این که در اواخر قرن چهاردهم هجری کسوه کعبه در خود مکه (از حریر طبیعی مشـکلی) بافته شـده و هر ساله تعویض می گردد. با

این ترتیب از آن جا که بـافتن پرده کعبه از نظر سیاسـی بسـیار اهمیت داشـته (و برای بافنـده آن مـایه افتخار می باشـد) دولت سعـودی کوشـید تـا خـود این کـار را انجـام داده و به این وسـیله نفـوذ سـایر دولت هـا را در زمینه امـور دینی قطـع کنـد؛ پس عبدالعزیز سعودی در سال ۱۳۴۶ هجری قمری فرمان داد تا کارگاه ویژه ای برای تهیه و بافت جامه کعبه مشـرفه احداث گردد و بی درنـگ کـار احـداث آن در مـاه محرم همـان سـال (در محله اجیـاد مکه) آغـاز شـد و در مـاه رجب پایان یافت و از هند بافنـدگانی آوردنـد و به این ترتیب در این کارگـاه، جـامه کعبه به وسـیله عرب هـا و هنـدی هـا بافته می شـد و همه ساله یک پوشش تهیه می گردید تا این که در سال ۱۳۵۲ هجری قمری نخستین جامه کعبه فقط به وسیله خود عرب ها بافته شد. کارگاه جـامه بافی اجیاد همچنان تا سال ۱۳۵۸ هجری قمری به فعـالیت خویش ادامه داد تـا این که براساس یادداشت تفاهمی میان دو دولت مصـر و سـعودی در این سال، مصـر ارسال جامه به کعبه معظمه را از سـرگرفت. این وضع همچنان تا سال ۱۳۸۱ هجری قمری ادامه یـافت. عربسـتان در این سـال مـانع از پیـاده شـدن جامه از کشتی شـد و خود در سال ۱۳۸۲ هجری قمری اقـدام به بازگشایی کارگاه جامه بافی در جایگاه تازه ای به نام «جروَل» در مکه

۱. بَ بَ (ضـبط دایره المعارف فارسی) بِ بَ (ضبط لغت نامه، ذیل طاهر بیبرس) بَ (ضبط لغت نامه، ذیل بیبرس بدون اشاره به تلفظ حرف بعد) بَ

بُ (منبع دیگر).

۲. سلاطین مصری (ممالیک) و سلاطین عثمانی هنگام به سلطنت رسیدن جامه ویژه ای (به رنگ سرخ) برای درون کعبه ارسال می کردند. به نظر می رسد اولین بار در دوران عباسی از جامه درونی کعبه (در سفرنامه ابن جبیر به سال ۵۷۹ هجری) سخن به میان آمده و شاید به وسیله ناصرلدین الله عباسی جامه درون کعبه قرار داده شده باشد که به سال ۵۷۳ هجری خلافت را به دست گرفت. و شاید از پادشاهان عثمانی هیچ کس پیش از سلطان سلیمان جامه ای درون کعبه قرار نداده است.

مکرمه نمود.

این کارگاه تا سال ۱۳۹۷ هجری قمری به ساخت جامه کعبه مشرفه می پرداخت که در این سال ساختمان کارگاه جدید در منطقه «ام الجود» واقع در مکه مکرمه آغاز به فعالیت نمود و از آن زمان تاکنون این کارگاه به فعالیت در زمینه تهیه و ساخت جامه کعبه مشغول است.

مشخصات پرده

پرده حالیه کعبه تا پایین دیوار خانه می رسد و در آن جا با حلقه ها به شاذروان بسته می شود (اما در مراسم حج مقداری از پیراهن کعبه را از پایین لوله کرده و بالا می زنند تا در دسترس حجاج قرار نگیرد). این پرده هر ساله در روز نهم (یا دهم) ذی حجه طی مراسم و تشریفات با حضور پادشاه کشور و نمایندگان رسمی دیگر کشورهای اسلامی تعویض می گردد و بنی شیبه (کلیدداران کعبه) تحت نظارت حکومت، پرده تعویض شده را میان خود تقسیم می کنند و برخی از آنان سهم خود را به افراد و طبقات خاص و دوستان خود در داخل و خارج کشور هدیه می دهند.

و اما از جمله ویژگی های پرده حالیه کعبه این که:

۱. جنس آن از ابریشم ضخیم است و به رنگ سیاه (و آستری پرده به رنگ غیر سیاه است).

۲. در کل از ۵۴ قطعه ترکیب یافته که طول هر قطعه ۱۴ متر و عرض آن ۹۵ سانتی متر است و مساحت کلی آن به ۲۶۵۰ متر مربع بالغ می گردد.

۳. در حد یک سوم بالای پرده، کمربند مانندی (حزام) است که از ۱۶ قطعه ترکیب یافته با عرض ۹۵ سانتیمتر و طول ۴۷ متر و محیط آن ۴۵ متر می باشد.

۴. پرده درِ کعبه موسوم به برقع (چه ساخته مصر چه ساخت عربستان) از چهار قطعه متصل به هم تشکیل شده به ارتفاع ۶/۵ متر و عرض ۳/۵ متر. لیکن در دوران اخیر قطعه پنجمی را در پایین پرده قرار داده و عبارت اهدا را بر روی آن نقش کرده اند به طوری که با پیوستن قطعه پنجم اکنون طول پرده ۷/۵ متر و عرض آن به ۴ متر رسیده است.

۵. روی جامه کعبه کلمات «لا اله الا الله، محمد رسول الله» (در میان مربع ها) با رشته های ابریشمی بافته شده و در کنار راست و کنار چپ آن لفظ «جل جلاله» نقش گردیده است و در خالیگاه آن لفظ «یا الله» منقوش می باشد. روی کمربند پرده در قسمت شمالی عبارت «هذه السکوه صنعت فی مکه المکرمه بامر خادم الحرمین الشریفین» درج گردیده است و در قسمت های دیگر کمربند (حزام) آیاتی از قرآن کریم با رشته های نقره ای طلا فام نقش بسته است. در روی پره درب کعبه آیاتی از قرآن

کریم به اشکال گرد و مربع با رشته های طلا فام (نخ نقره مطلا) نوشته شده است.

۶. برای تهیه پرده به ۶۷۰ کیلوگرم ابریشم (حریر) طبیعی سفید خالص نیاز است (تا با ۷۲۰ کیلوگرم مواد رنگ آمیزی گردد) برای کمربند و پرده کعبه، رشته های نقره ای طلافام مورد احتیاج ۱۲۰ کیلوگرم می باشد.

فضیلت پرده

در روایات منقول از اهل بیت بوسیدن آن مستحب شمرده است.

در روایات منقول از اهل بیت، به گرفتن پرده کعبه و تضرع و دعا در این حال به درگاه خداوند تصریح

گردیده است.

حوادث پرده اشتیاق به پوشانیدن کعبه در میان سلاطین حوادث خواندنی را ایجاد کرده است، از جمله این که در سال ۷۵۱ هجری «ملک مجاهد» پادشاه یمن تصمیم گرفت تا جامه مصری کعبه را برداشته و جامه دیگری را (که نام او بر آن بود) برخانه بپوشاند، و لذا هنگام وقوف در عرفات جنگی میان او و «امیر طاز» (امیر الحاج محمل مصری) در گرفت که منجر به پیروزی امیرالحاج مصر شد و او «امیر مجاهد» را زنجیر بسته به قاهره برد. اما سلطان «ناصر حسن» وی را از زنجیر آزاد کرد و بااحترام فراوان به همراه «امیر قشتمر منصوری» به کشور خویش روانه ساخت.

در ینبع «ملک مجاهد» قصد کشتن امیر همراه خود را کرد، ولی امیر ینبع او را به زنجیر درآورد و در اختیار «امیر قشتمر» قرار داد و بار دیگر به قاهره برده شد. سلطان با آگاهی از جریان بر «ملک مجاهد» غضب کرد و فرمان داد تا در مرز اسکندریه زندانی اش کنند. هم چنین در سال ۸۳۸ هجری «شاهرخ میرزا» حاکم شیراز از «اشرف بَرْسبای»

پادشاه مصر تقاضا کرد تا کعبه را از درون یا بیرون جامه کند و چون تقاضایش پذیرفته نشد، بدین صورت تجدید تقاضا کرد که به علت نذری که نموده است درخواست دارد جامه را ابتدا به مصر ارسال کرده و آنها از سوی خود جامه را به مکه برند و کعبه را حتی برای یک روز به وسیله آن پوشش دهند.

«اشرف بَرْسبای» مطلب را با علما در میان گذارد. برخی از دادن پاسخ خودداری کردند و برخی دیگر از بیم ایجاد فتنه نظر دادند تا تقاضای «شاهرخ میرزا» عملی نشود و این مطلب عملی نشد، تا این که در سال ۸۴۸ هجری «شاهرخ میرزا» از «ظاهر چَقْمَق» (۱) جقمق) (۲) شاه مصر درخواست نمود که جامه کعبه را در آن سال برعهده گیرد و چون ظاهر پذیرفت، شاهرخ میرزا جامه کعبه را به مصر گسیل داشت و از آن جا به همراه کاروان محمل مصری به مکه روانه شد و در روز عید قربان درون کعبه را با آن جامه پوشش دادند، زیرا سلطان «ظاهر چقمق» (جقمق) اجازه نداد تا جامه ارسالی «شاهرخ میرزا» بر روی کعبه قرار داده شود، تا این که در رمضان سال ۸۵۶ هجری به فرمان سلطان جامه درونی کعبه (ارسالی شاهرخ میرزا) را برداشتند و کعبه را بدان پوشش دادند.

(میقات حج، ش ۱۲، ص ۸۴ الی ۹۹؛ ش ۱۵، ص ۸۵ الی ۹۰؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ ش ۱۷، ص ۱۲۲ الی ۱۲۴؛ ش ۲۵، ص ۸۴ الی ۹۵؛ ش ۲۶، ص ۱۱۴ الی ۱۲۲؛ ش ۲۷، ص ۵۶ الی ۶۵؛ ش ۲۸، ص ۷۵ و ۷۶؛ ش ۳۱، ص

۱۱۷؛ ش ۳۸، ص ۱۰۰؛ ش ۳۷، ص ۱۲۴؛ درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۲، ص ۱۱۶؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۵؛ میعادگاه عشاق، ص ۱۷۵؛ سیری در اماکن وحی، ص ۱۰۲؛ حرمین شریفین، ص ۶۰ و ۹۰؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶؛ اعلام قرآن، ص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ تاریخ مکه ص ۵۹ ش ۳۸ ص ۱۰۰).

پس مدینه

آخر مدینه، مدینه بعد، مدینه آخر، واژه هایی هستند که در سنوات اخیر در ایران در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدود اوایل ذی حجه) ابتدا به مکه معظمه مشرف شده و بعد از اتمام حج به مدینه منوره غزیمت می نمایند و توفیق زیارت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) را می یابند. روایات تقدم زیارت کعبه را افضل شمرده، و از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که «حج خودتان را به زیارت ما ختم کامل گردانید».

پشت کعبه

دبر الکعبه. آن قسمت از پشت خانه (درست پشت باب کعبه) که برای حضرت فاطمه بنت اسد به امر خدای تعالی شکافته شد. (حج البیت، ص ۱۴۸)

پشت مقام ابراهیم

آن جا که در مراسم حج و عمره نماز طواف به جای آورند.

پلاس

(پَ) نام پارچه ای از پشم ضخیم که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را به آن پوشانید. (حرمین شریفین، ص ۹۰)

پل جمرات

(جَ مَ) پلی است در سرزمین منی بر فراز سه جمره که توسط سعودی ها جهت تردد حجاج و کم کردن فشار جمعیت به هنگام رمی جمرات ساخته شد. ساختمان این پل طویل بدون پله از سطح زمین به صورت قوسی شکل به نحوی است که جمره ها از فراز آن قابل مشاهده است و بسیاری از حجاج اهل سنت از آن جا جمرات را رمی می نمایند. این پل با وجود وسعت و بزرگی، به علت ازدحام جمعیت در موقع رمی شاهد سقوط برخی حجاج بوده است.

پوشش کعبه

پارچه سیاهی که بر کعبه کشیده اند. (میقات حج، ش ۲۴، ص ۱۱۶)

پوشیدن احرام

در برکردن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج و عمره کردن.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی و لغت نامه ذیل ظاهر سیف الدین.

۲. ضبط لغت نامه.

پیراهن کعبه

همان (ک) پرده کعبه

پیش مدینه

اول مدینه، مدینه بعد، مدینه جلو، واژه هایی هستند که در سال های اخیر در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدوده دهه آخر ذی قعده) ابتدا به مدینه منوره جهت زیارت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) مشرف شده و بعد از مدتی برای انجام فرایض حج عازم مکه می شوند. برای این دسته از زائران توفیق محرم شدن از مسجد شجره به وجود می آید که محل احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و ثواب بسیاری برای آن روایت شده است.

ت

تاج

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸)

تارک الحج

(رِ کُ لْ حکَ جّ) ترک کننده فریضه حج با وجود استطاعت و شرایط انجام حج، از نظر روایات جزو مرتکبین گناه کبیره به شمار می آید.

تعزیر

(تَ ءْ) همان (ک) شاذروان

تبع

(تُ بَّ) طبق قصص از پادشاهان یمن و اول کسی است که کعبه را پوشش کرد.

تجرید در حج

حج بدون عمره کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تجلیل

(تَ) قربانی حـج (قرآن) را به جامه ای یا مانند آن پوشاندن تا این که معلوم شود قربانی است، و بعید نیست که تجلیل به جای تقلید کفایت کند. (مناسک حج، مسئله ۱۸۲)

تجمیر

(تَ) افکندن سـنگ جمره. یکی از واجبات مراسم حج سنگ انداختن به جمرات است در منی. (مبادی فقه و اصول، ص ۲۶۷؛ و...)

تحریم

(تَ)

۱. بستن (ک) احرام

۲. در حرم آمدن. (لغت نامه)

تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) طلب حلیت. مواضع تحلل مقاطعی است از حج که همه یا بخشـی از تروک احرام بر محرم روا گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلل به هدی

(هَ دْ) یعنی زائر کعبه به جهت برخورد به حَصْـِر یا صَـِدّ قربانی کنـد و از احرام حج یا عمره به در شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحللل به نحر

(نَ) حلال شدن تروک احرام به سبب قربانی کردن در منی (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلیق همان

(ک) حلق

تحمس

(تَ حَ مُّ) چیزهای تازه ای که حمس (قریش) در دین خود (در حج جاهلی) به وجود آورد. (طبقات، ص ۶۳)

تحویل قبله

برگشتن قبله از مسجد الاقصی به سوی کعبه (ک) مسجد قبلتین

ترمینال حجاج

(تِ) عنوان بخشی از فضا و سالن فرودگاه بین المللی تهران است که در ایام حج به پروازهای حج گزاران (ایرانی به عربستان) اختصاص می یابد.

تروک احرام

آنچه که باید ترک شود در حال (ک) احرام

تروک محرم

(مُ رِ) آنچه که شخص باید ترک کند در حال (ک) احرام

تروک محرمه

(مُ حَ رِّ مِ) آنچه که انجامش حرام است در حال (ک) احرام

ترویه

روز هشتم ذی حجه یا (ک) یوم الترویه

تشریق

همان (ک) ایام تشریق

تصدیه

(تَ یِ) کف زدن و غوغا کردن در طواف کعبه از مناسک (ک) حج جاهلی

تضحیه

(تَ یِ) ذبح و قربان کردن در روز اضحی (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

تطیب

(تَ طَ یُّ) عطر زدن و از تروک احرام است (دایره المعارف تشیع)

تظلیل

(تَ) یـا اسـتظلال. پنـاه بردن به سایه. سایه بر سر قرار دادن. به زیر سایه رفتن. و در اصـطلاح سایبان روی سـر قرار دادن محرم است به هنگام طی طریق. و یکی از تروک (محرمات) احرام برای مرد تظلیل است در حال حرکت و سـیر (پیاده یا سوار) مانند چتر بر سـر گرفتن، اسـتفاده از هواپیما و اتومبیل مسقف و واگن ترن مسقف. (دایره المعارف تشیع؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۲۳؛ احکام عمره، ص ۳۶؛ مبادی فقه و اصول، ص ۲۵۳؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۶)

تغطیه الرأس

(تَ طِ یَ تُ رَّ ءْ) سایه بر سر قرار دادن که در حین حرکت برای مردان از تروک احرام است. (ل)

تغییر قبله

برگشتن قبله از مسجدالاقصی به سوی کعبه (ک) مسجد قبلتین

تفث

(تَ فَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج ۲۹)

تقصیر کردن و بیرون آمدن از احرام است در روز عید قربان پس از قربانی. بعضی گویند مراد مطلق مناسک حج است. (لغات قرآن)

تفریق ابدان

(تَ قِ اَ) در باب حج عبارت است از این که زن و شوهر در حال احرام پیش از وقوف مشعرالحرام بی اکراه نزدیکی کنند پس از آن لحظه تا پایان مناسک حج باید جدا از یکدیگر باشـند و بدون حضور ثالث نزد هم نباشـند و آن ثالث نباید صـغیر و غیر ممیز و یا زوجه دیگر آن مرد و یا کنیز او باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تقبیل حجر

(تَ لِ حَ جَ) بوسیدن حجرالاسود که از مستحبات است.

تقصیر

(تَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج ۲۹)

یعنی چیدن مقداری از موی سر یا صورت یا شارب و یا چیدن مقداری از ناخن دست یا پا که یکی از واجبات (غیر رکنی) در

مراسم حج و عمره است. با انجام تقصیر محرم از حال حرام بیرون می آمد و محرمات احرام (جز برخی) بر او حلال می شود. (به این ترتیب تقصیر یکی از اسباب تحلیل محرم است)

زمان و مکان تقصیر

۱. در عمره. تقصیر در عمره تمتع (و عمره مفرده) پنجمین واجب است که در پایان سعی در مکه (و معمولاً ـ درکنار مروه) صورت می گیرد و با تقصیر تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم) حلال می شود. (در عمره مفرده زن همچنان جزو محرمات است. در عمره مفرده هم چنین می توان به جای تقصیر به حلق یعنی تراشیدن موی سر اقدام کرد).

۲. در حج. تقصیر ششمین واجب است که در دهم ذی حجه بعد از قربانی کردن و در منی صورت می گیرد و با تقصیر، تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم و زن و بوی خوش) حلال می شود. البته به جای «تقصیر» می توان به «حلق» (تراشیدن موی سر) اقدام کرد و به فرموده فقها «حلق» افضل است خصوصاً برای کسی که بار اول به حج می آید. و به حکم برخی از مراجع تقلید آنان که سال اول حجشان می باشد لزوماً باید اقدام به «حلق» کنند. (حلق برای زنان مطلقاً حرام است.)

مستحبات حلق و تقصیر

نیت به زبان آوردن

رو به قبله قرار

گرفتن

با بسم الله شروع کردن

بین مو و ناخن جمع نمودن

صلوات فرستادن و دعا نمودن

موقع و بعد تراشیدن سه بار تکبیر گفتن

از موی روی پیشانی و سپس از تمام جوانب چیدن

از طرف راست جلو سر و بعد طرف چپ را تراشیدن

موی سر را در خیمه مورد سکونت (در سرزمین منی) دفن نمودن

همراه با حلق

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام)، هنگام تراشیدن سر باید نیت پاک شدن از گناهان و مظالم بندگان داشت چون روز تولد پاک.

تقلید

(تَ) آن است که کفشی را که در آن نماز خوانده اند (۱) به گردن قربانی (گاو یا گوسفند) بیندازند و از میقاتگاه بدین گونه به سوی منی برانند. تقلید خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و با تقلید احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. بنابراین در حج قرآن اگر قربانی گاو یا گوسفند باشد، در احرام بستن با تلبیه یا با تقلید اختیار است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۵۰؛ حج و عمره، ص ۹)

در حج قرآن تقلید، بستن نعلین است به گردن شتر یا رشته به گردن گاو و گوسفند که نشانه قربانی باشد و با آن احرام منعقد می گردد. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۸)

تقلید هدی

(هَ دْ) اصطلاح تفصیلی (ک) تقلید

تقلیم الاظفار (تَ مُ لْ اَ) گرفتن ناخن ها که از تروک احرام است (فرهنگنامه حج، ص ۵۸)

تکبیرات عید

عبارت است از «الله اکبر، الله اکبر لاـ اله الاـ الله و الله اکبر... و الحمدلله علی ما ابلانا» که مستحب است در عید قربان خوانده شود. و از اعمال روز عید قربان برای کسی که در منی است آن است که عقب پانزده نماز از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم ذی حجه این تکبیرات را بخواند. (مفاتیح الجنان؛ معارف و معاریف)

تکتم

(تُ تَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

تلبیات اربع (تَ) چهار تلبیه (لبیک، اللهم لبیک، لبیک ان الحمد و النعمه والملک لاشریک لک لبیک) که برای احرام باید گفته شود. (فرهنگ معارف اسلامی) (ع)

تلبید

(تَ) گذاشتن ماده ای در میان موی سر جهت خودداری از مرتب کردن و کشتن شپش آن در مراسم حج جاهلی (ک)

تلبیه

(تَ یِ) لبیک گفتن در (ک) احرام

۱. تلبیه واجب. ذکر واجبی است که به واسطه گفتن آنها احرام بسته می شود و آن چهار لبیک است: لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک).

۲. تلبیه مستحب. ذکر مستحبی است که بعد از تلبیه واجب (ل) می خوانند: لبیک ذالمعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسلام، لبیک لبیک غفارالذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذالجلال والاکرام...

تل سرخ

(تَ لِّ سُ) کثیب الاحمر. تپه ای است از شن سرخ در جانب راست راه برای کسی که از عرفات به مشعر الحرام کوچ می کند و مستحب است با تن و دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شوند و همین که به تل سرخ رسند این دعا خوانند: «اللهم ارحم موقفی و زدنی عملی وسلم دینی و تقبل مناسکی». (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۹؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۱۴؛ خلاصه مناسک حج، ص ۶۲)

تل قرین

تلی است در بیرون قلعه مدینه در بالایش جایی ساخته اند که مردم بدان جا رفته شهر را تماشا می نمایند. (به سوی ام القری، ص ۳۲۰)

تندد

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تندر

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تنعیم

(تَ) مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه

۱. کفشی که امکان سجده صحیح را می داده.

مدینه به مکه و یکی از محدوده های حرم مکه است یعنی بدون احرام نمی توان از آن عبور کرد و وارد مکه شد (و امروزه با توسعه شهر مکه تنعیم متصل به مکه شده) تنعیم میقات عمره مفرده است برای کسی که بخواهد از مکه معظمه عمره مفرده به جا آورد.

تمتع

۱. همان (ک) عمره تمتع

۲. همان (ک) حج تمتع

توسعه اول

۱. توسعه مسجدالنبی است طی سال های ۱۳۷۲ الی ۱۳۷۵ قمری

۲. توسعه مسجدالحرام است طی سال های ۱۳۷۵ الی ۱۳۹۵ هجری قمری

توسعه دوم

۱. توسعه مسجدالنبی است که از سال ۱۴۰۶ هجری قمری آغاز شد.

۲. توسعه مسجدالحرام است که از سال ۱۴۰۹ هجری قمری شروع گردید.

توقیف

وقوف آوردن حج در پی یکدیگر.

تولیت کعبه

(ك) كعبه

تهامه

(تِ مِ)

۱. مکه معظمه را گویند. (لغت نامه؛ راهنمای دانشوران)

۲. زمینی است که مکه معظمه متصل به آن است. (لغت نامه)

۳. ناحیه ای است شامل مکه و شهرهای جنوبی حجاز. (فرهنگ فارسی)

۴. خطه ای است میان حجاز و یمن. (راهنمای دانشوران)

تهامه بخشی از شبه جزیره عربستان است که امروزه در خاك عربستان سعودی و در خاك یمن (قسمت شمالی) واقع شده و چون هوایی بسیار گرم دارد به تهامه موسوم شده است.

تین

والتین والزیتون (تین ۱)

۱. به نقلی مسجدالحرام است. (تفسیر ابوالفتوح رازی)

۲. مدینه است طبق حدیثی منقول از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم). (تفسیر نمونه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

ث

ثبیر

(ك) کوه ثبیر

ثج (ثَ جّ) رسول گرامی اسلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی از هر چیز چهار تا برگزید و از حج چهار چیز را برگزید: الثج (نحر و قربانی) العج (ضجه مردم به تلبیه) الاحرام والطواف (میقات حج، ش ۵، ص ۵۲)

ثنی

(ثَ) واجب است در قربانی (هدی تمتع) «جذع» از میش یا «ثنی» از غیر میش. و ثنی گاو نری است که به سال دوم در آمده و شتر به سال ششم در آمده. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

ثنیه البیضاء

(ثَ یَّ تُ لْ بَ) همان (ک) ثنیه الکدی

ثنیه الحل

(حِ لّ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

ثنیه الکدی

(کُ دَ یّ) ثنیه البیضاء. معبری است در قسمت سفلی مکه واقع بین دو کوه که در تنگنای آن تلی سنگی قرار داشت و هر کس از آن جا رد می شد سنگی بر آن می ا نداخت. می گویند قبر ابولهب و زن او در این محل واقع است و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع از این راه وارد شهر مکه شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

ثنیه العلیا

(عُ) در سنن ابن ماجه آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از ثنیه العلیا وارد مکه می شد و هرگاه می خواست خارج شود از ثنیه السفی خارج می شد. ثنیه علیا همان جایی است که امروزه به آن «معلاه» می گویند. ثنیه سفلی عبارت است از «مسفله» (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۶)

ثنیه المحدث

در حدیث تعیین حدود حرم مدینه آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) میان دولابه مدینه را تاعیر و تا ثنیه المحدث و تا ثنیه الحضیاء... را حرم قرار داد. (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۷)

ثنیه الوداع

(وَ) مکانی در مدینه که مسافران مدینه از آن حد، به سوی مکه و به سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند و چون پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جایگاه حضور مکرر داشتند ثنیه الوداع در تاریخ مدینه موقعیت خاصی پیدا نمود. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

ثواب

همان (ک) کوه سلع

ثور

همان (ک) کوه ثور

ثویه

(ثَ یِّ) از حـدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت نمی کنـد از عرفات (مناسک حج، از مسـئله ۳۶۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

ثیات لقی

(لَ قا) لباس دور انداختنی در حج جاهلی (ک)

حمس

ج

جابره

(بِ رِ) از اسامی مدینه است (در تورات و احادیث نبوی) که در آن فقیر و ورشکسته بی نیاز می گردید و این که شهرهای غیر مسلمان را مجبور به قبول اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جارالله

(رُ لّا) اهالی مکه اند. (ناسخ التواریخ؛ حضرت رسول، ج ۲، پاورقی ص ۳۹۵)

جامع ابراهیم

مسجد نمره (در عرفات) را گویند.

جامع خیف

مسجد خیف (در منی) را گویند.

جامع مدینه

مسجدالنبی (در مدینه) را گویند.

جامعه

از اسامی مکه است چون نقطه تجمع اقسام اقوام مسلمین است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جامه احرام

دو قعطه لباس ندوخته است که زائران خانه خدا از میقات بر تن کنند. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۵)

جامه کعبه

همان (كَ) پرده کعبه

جايزه

(يِ زِ) از اسامی مدينه است (ميقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جبار

(جُ) از اسامی مدينه است (ميقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲ و ۱۷۴؛ حرمين شريفين، ص ۱۱۶) (ع)

جباره

(جَ بّ رِ) از اسامی مـدينه است زيرا در اين شـهر فقير و ورشكسـته بی نياز می گرديد و اين كه ديگر شـهرها را مجبور به قبول دين مبين اسلام می نمود. (حرمين شريفين، ص ۱۱۶؛ ميقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جبل

(جَ بَ) برای آن چه كه ذيل «جبل» می جوييد مراجعه فرماييد به قسمت «كوه».

جحفه

(جُ فِ) مكانی است در شـمال غربی مكه به فاصله تقريبی ۱۵۶ كيلومتری و منطقه غـديرخم در نزديكی اش قرار دارد. اين جا (كه «مهيعه» نيز ناميـده می شـد) از جمله ميقـات هـا است. و ميقـات عمره تمتع و مفرده است برای اهل شام و مصـر و مغرب و ديگر كسـانی كه از اين راه و از راه جـده به مكه می رونـد در صورتی كه پيش از اين به ميقات ديگری برخورد نكرده باشـند والا بايد در همان ميقات پيشـين احرام بست، اما اگر بدون احرام از ميقات پيشين عبور شود و برگشتن به آن ممكن نباشد لازم است از جحفه محرم شد. در وجه تسميه نام ها گفته اند:

۱. جحفه، به معنی محلی است كه سـيل بر آن وارد شده يا چون در جاهليت سيلی در اين منطقه عده ای را هلاک كرد آن جا را جحفه گفتند، زيرا به ساكنان خود اجحاف كرد.

۲. مهيعه، به معنی با وسعت و اين منطقه را بدان علت كه از آغاز غدير خم تا ساحل دريای سرخ وسيع است مهيعه خوانده اند. (ميقات حج، ش ۷، ص ۱۵۰؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۴؛ لغت نامه ذيل مهيعه؛ توضيح مناسک

حج، ص ۳۴؛ و...)

جحفه الوداع

میقات است (ل) (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۹)

جد

(جُ دّ) ساحل دریای مکه (لغت نامه)

جدارالحجر

(جِ رُ لْ حِ) دیار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

جدال

(جِ) ولا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

از محرمات احرام است و قسم خوردن به نام خداوند متعال است در مقام رد و انکار و نزاع مانند والله. بالله. تالله. لاوالله. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

جده (جَ (۱) جُ (۲) دِّ) شهری است در منطقه حجاز در کنار دریای سرخ و بندر ورودی مکه است. جده در غرب مکه واقع شده (در حدود ۷۰ کیلومتری) و با مدینه حدود ۴۲۵ کیلومتر و با ریاض حدود ۹۵۰ کیلومتر فاصله دارد. جده بندرگاه و فرودگاه رسمی زائران مکه است. فرودگاه جده از غروب روز ۷ ذی حجه بسته می شود تا این که کار پروازهای برگشتی شروع گردد. جده بزرگ ترین شهر تجاری عربستان سعودی است و به علت وجود سفارتخانه های خارجی در آن، یک شهر سیاسی نیز می باشد. قسمت جدید این شهر را سعودی ها بسیار مدرن ساخته اند و وهابیون در قسمت شمالی شهر قبه و بارگاهی منسوب به حضرت حوا را تخریب نموده اند. (فاصله تهران تا جده ۲۲۰۰ کیلومتر هوایی است که معمولاً حدود دو ساعت و نیم این مسافت طی می شود.)

جدی

(جَ دْ) بزغاله که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزعه

(جَ زَ عِ) نام (ک) ستون حنانه

جزور

(جَ) عنوانی است برای شتر یا گوسفندی که باید در کفاره احرام قربانی شود در روایات. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزیره

(جَ رِ) از نام های مـدینه است. عباس می گوید: با رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) از مدینه خارج شدیم. آن حضـرت رو به سوی مدینه نموده فرمود: «ان الله تعالی قد برأ هذه الجزیره من الشرك» (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

جزیره العرب

۱. عربستان را گویند.

۲. از رسول الله نقل شده که فرمودند: «اخرجوا المشـرکین من جزیره العرب» و مقصود یا حجاز است یا از نام های مدینه اسـت (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جعرانه

(جِ عِ رّ نِ) (جِ، جُ (۳) نِ) مکـانی است بین مکه و طـایف و روسـتای کوچکی است در کنـاد وادی سَرِف در جـانب شـمال (شرقی) مکه و در حدود ۲۶ (یا ۲۹ یا...) کیلومتری آن قرار دارد و یکی از محدوده های حرم مکه (در جانب شـمالی) است و بـدون احرام نمی توان از آن جا عبور کرد وارد مکه شد. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بسـتن رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در سال هشـتم هجری در این مکان نقل گردیـده است. مسـجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجـدی است که در فضـیلتش روایـات زیـادی وارده شـده است و این مسـجد را یکی از قریش در مکان احرام بسـتن رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) با کشـیدن دیواری بر گرد آن بساخت، سـپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعـد مورد ترمیم و توسعه قرار گرفت و در سـال ۱۳۷۰ و ۱۳۸۴ هجری قمری توسـط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردیـد. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۱۳۰ و ۱۳۴؛ آثار اسـلامی مکه و مدینه، ص ۴۷؛ میقات حـج، ش ۶، ص ۱۴۰؛ و...)

جمار

(جِ) جمع (ك) جمره. اصـطلاحاً سه سـتون سـنگی واقع در سـرزمین منی را گوینـد که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمار ثلاث

۲. جمار ثلاثه

۳. جمار ثلث

۱. به اعتبار مدفن جده انسان ها حضرت حوا.

۲. به اعتبار واقع بودن در ساحل دریا.

۳. جِ ضبط واژه شناسان. جُ تلفظ امروزه مکیان (میقات حج، ش ۱۵،

ص ۹۶).

۴. جمار حج

جماوات

کوه های سه گانه ای هستند و در قسمت غرب حره غربی در راه وادی عقیق به سمت جرف.

جمرات

(جَ مَ) جمع (ك) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمرات ثلاث

۲. جمرات ثلاثه

۳. جمرات حج

۴. جمرات المناسک

جمره

(جَ مَ رِ) (جَ رِ) به معانی توده سنگریزه، محل سنگریزه، سرعت، اجتماع قبیله. در اصطلاح هر یک از سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که در مناسک حج باید به ترتیب خاصی رمی شوند (یعنی تعداد هفت سنگریزه به سوی هر کدامشان پرتاب نمود) این سه ستون سنگی که به جمار یا جمرات معروفند از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع و به طرف عمق منی تا طول ۲۷۱ متر پیش می روند. اینک هر یک از این جمار (جمرات) ثلاثه به صورت ستونی است چهارگوش از سنگ های برهم چیده شده با ملاطی از سیمان بارتفاع حدود ۹ متر و اطراف هر یک از این جمره ها را مانند حوض و کاسه ای بزرگ به ارتفاع ۱/۳۰ متر جهت جمع شدن سنگ ریزه های پرتاب شده ساخته اند. (فضای اطراف جمرات نیز باز است و اخیراً با ایجاد پل هوایی و دو طبقه شدن فضای اطراف جمرات برخی حجاج عمل رمی (پرتاب سنگریزه به جمره) را از طبقه فوقانی انجام می دهند و راه ها نیز طوری تعبیه شده که می توان از مسیری برای عمل رمی رفت و از مسیری دیگر نیز بازگشت).

تسمیه جمره در جهت نامیده شدن این ستون های سنگی به جمره به اختلاف گفته اند چون:

۱. به آن سنگ می اندازند.

۲. جای جمع سنگریزه است.

۳. مردم

به سوی آن شتاب می کنند.

نام جمره هر یک از جمرات ثلاثه منی نام های مخصوصی دارند که به ترتیب هنگام خروج از منی و

رفتن به مکه عبارتند از: جمره الاولی. جمره الوسطی. جمره الاخری. (ع)

جمره الاخری

(جَ مَ رَ تُ لْ اُ را) سومین (ک) جمره از جمرات ثلاث منی و نزدیک ترین آن به مکه است که در اول پیچ کوه منی به طرف مکه واقع شده و لذا به جمره العقبه (یعنی گردنه) مشهور می باشد و نام های دیگر آن «جمره الکبری» و «جمره العظمی» و «جمره الکبیره» می باشد. این جمره در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الاولی

(لْ اُ لا) اولین (ک) جمره از جمرات ثلاث منی است در نزدیکی مسجد خیف و شاید علت نام آن باشد که چون از دل منی به جمرات روی می آورند نخستین جمره ای است که به آن می رسند. و نام های دیگر آن «جمره الصغری» و «جمره الدنیا» می باشد. این جمره در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الدنیا

(دُّ) همان (ک) جمره الاولی

جمره الصغری

(صُّ را) همان (ک) جمره الاولی

جمره العظمی

(لْ عُ ما) همان (ک) جمره الاخری

جمره العقبه

(لْ عَ قَ بِ) همان (ک) جمره الاخری

جمره الکبری

(لْ کُ را) همان (ک) جمره الاخری

جمره الکبیره

(لْ كَ رِ) همان (ك) جمره الاخرى

جمره الوسطى

(لْ وُ طا) دومين (ك) جمره، از جمرات ثلاثه منى است كه در فاصله ۱۵۵ مترى از جمره بعد از خود و به فاصله ۱۱۶ مترى جمره قبل از خود قرار گرفته است و در هر يک از روزهاى يازدهم و دوازدهم ذى حجه رمى مى شود.

جمع

(جَ)

۱. نام روز عرفه است (لغت نامه)

۲. نام مزدلفه است. (لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۶)

جمعه خونين مكه

اشاره به كشتارى است كه رژيم آل سعود در جمعه ششم ذى حجه الحرام سال ۱۴۰۷ هجرى

قمرى (برابر با ۹ مرداد ۱۳۶۶ هجرى شمسى) از زائران ايرانى خانه خدا كه در مراسم برائت از مشركين شركت داشتند به عمل آورد. (فرقه وهابى)

جنه البقيع

(جَ نِّ تُ لْ بِ) همان (ك) بقيع

جنه الحصينه

(جُ نِّ تُ لْ حِ نِ) از اسامى مدينه است. به معنى سپر محم (براى مسلمين). رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در غزوه احد فرمود: «انا فى جنه حصينه» من در قلعه و حصار محافظت شده هستم. (ميقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ احكام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

جنه المعلى

(جَ نَّ تُ لْ مُ عَ لّا) قبرستان تاريخى شهر مكه است واقع در قسمت شمال شرقى شهر در منطقه سليمانيه و حجون (در انتهاى پل بزرگ هوايى) قريب يک كيلومترى مسجدالحرام و به نام هاى ديگرى نيز موسوم است چون: جنه المعلاه، مقبره المعلى (المعلاه)، مقبره الحجون، مقبره المطيبين، مقبره بنى هاشم، قبرستان معلاه، قبرستان حجون، قبرستان بنى هاشم، قبرستان ابوطالب، قبرستان قريش. اين جا شعبى بوده است موسوم به شعب جَزّارين و نيز شعب ابى دُبّ (به علت سكونت مردى بدين

نـام در آن) و دره ای است در دهانه کوه حجون که مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسـلام مردگان خود را در این دره (که بخشـی از حجون است) دفن می کردنـد و لـذا این دره را «شـعب المقبره» نیز می نامیدنـد. امروزه جنه المعلی به دو ناحیه مجزا (قدیمی و جدیدی) تقسیم شده است. قسمت جلوی آن قبرستان عمومی مکه است و قسمت عقب آن قبرستان قدیمی است که در دامنه کـوه قرار گرفته و از سه طرف به وسـیله کـوه احـاطه شـده است (و متأسـفانه درب این قسـمت قـدیمی از سـال **۱۳۹۶** هجری قمری توسط آل سعود بر روی زائران مسدود گردید).

در قسمت اصلی و قدیمی جنه المعلاه طبق مشهور بزرگان و آباء و اجداد

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و نیز وابستگان به آن جناب به خاک سپرده شده اند که شاخص ترین آنها عبارتند از:

۱. حضرت خدیجه (همسر رسول الله)

۲. قاسم و طیب (فرزندان رسول الله)

۳. قُصَی (۱) بن کِلاب (جد اعلای رسول الله)

۴. عبد مناف بن قصی (از اجداد رسول الله)

۵. هاشم (۲) بن عبد مناف (از اجداد رسول الله)

۶. عبدالمطلب بن هاشم (جد رسول الله)

۷. ابوطالب بن عبدالمطلب (عموی رسول الله)

۸. بعضی فرزندان و نوادگان ائمه اطهار (از نسل رسول الله)

۹. سمیه و یاسر والدین عمار یاسر (از اصحاب گران قدر رسول الله)

اهمیت معلی

طبق نوشته ها رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمانی که در مکه بودند در روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای زیارت بستگان خود به قبرستان قریش می رفتند و برای آنها طلب مغفرت می نمودند اما حکومت سعودی در جفا به آنان گنبد و بارگاه باشکوهی را که بنا بر مشهور بر مقابر حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب و حضرت عبدمناف و حضرت عبدالمطلب وجود داشت تخریب و محو کرد و سنگ های روی قبور نیز شکسته شد و زیارت آنان غیر ممکن گردید.

جواز السفر

(جَ زُ سَّ فَ) اعراب پاسپورت را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

جهت جنوبی

یا جهت قِبلی (قبله) در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به سوی مکه تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت شامی

همان (ک) جهت شمال

جهت شمالی

یا جهت شامی در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به

۱. نوشته انـد قصـی اولین کسـی بود که در این شـعب به خاک سپرده شـد و پس از وی مردم مردگان خود را در کنار او (در شعب ابی دب) مدفون ساختند.

۲. طبق نقلی.

سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت قبلی

(ق) همان (ک) جهت جنوبی

جیاد

همان (ک) اجیاد

جبیه

(جَ بِ) از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

جیران رسول الله

اهل مدینه را نامیده اند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸)

چ

چاه اریس

(اَ اُ) (۱) از چاه های مدینه است در کنار مسـجد قبا (به فاصله پنجاه متری غرب آن) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن وضو سـاخت و غسل کرد. این چاه در سال ۱۳۸۴ هجری قمری در توسعه میدان غربی مسجد قبا محو گردید. این چاه به جهاتی نام هایی دارد:

۱. اریس، چون منسوب بود به شخصی یهودی به نام اریس.

۲. تفله، چون آب شور آن با تفله (آب دهان) مبارک رسول الله گوارا گردید (و مردم آب آن را برای تبرک می نوشیدند).

۳. خـاتم، چون خـاتم (انگشتری) رسول الله در سـال شـشم خلافـت عثمـان از دست او (یـا از دست غلام او) درون چاه افتاد و

دیگر به دست نیامد. (حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۳؛ به سوی ام القری، ص ۳۲۲؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲۱۹ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

چاه اسماعیل

چاه زمزم. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۷)

چاه انس

(اَ نَ) از چاه های مدینه واقع در سمت شرق مسجدالنبی که به دست مالك بن انس خادم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حفر شد و حضرت از آن آشامید و خود را شست و شو داد. این چاه در دوران سعودی در توسعه شرق مسجدالنبی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱ و ۳۴۵)

چاه بضاعه

(بُ عِ) از چاه های مدینه است در سمت شمال غربی مسجدالنبی در فاصله پانصدمتری در محله بنی ساعده قرار داشت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن آشامید و با دست خود به مردم نوشانید. نقل شده که با این آب مریض ها غسل می کردند و سه روز نمی گذشت که عافیت می یافتند. این چاه در دوران عثمانی مورد توجه و استفاده مزارع اطراف بود اما اخیراً در توسعه مسجدالنبی محو گردیده است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ به سوی ام القری، ص ۳۰۳)

چاه بوصه

از چاه های مدینه در نزدیکی قبرستان بقیع در منطقه باب العوالی قرار داشته و به نقلی رسول خدا در آن غسل جمعه فرموده اند. امروز اثری از آن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۶)

چاه تفله

(ت لِ) همان (ك) چاه اریس

چاه حاء (۲) از چاه های مدینه واقع در سمت شمال مسجد النبی. این چاه را ابوطلحه انصاری به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱. اَ (ضبط لغت نامه) اُ (ضبط میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴).

۲. بعضی گفته اند حاء نام قبیله و یا شخصی است.

بخشید و حضرت از آن وضو ساخت و آن را صدقه قرار داد. آب این چاه بسیار شیرین بود و مریض ها خود را با آن شسته و

شفا می یافتند و تا دهه های گذشته همچنان مورد استفاده و سقایت زائران بود اما در دوران سعودی در توسعه مسجدالنبی تخریب و مکان آن در محدوده میدان مجیدی محو گردید (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۰ و ۳۴۵؛ میقات حج، ش ۲۴، ص ۸۱)

چاه خاتم

(تَ) همان (ک) چاه اریس

چاه ذوالهرم

(ذُ لْ هَ) نوشته اند چاهی است که عبدالمطلب (پس از حفر زمزم در مکه) آن را در طایف حفر نمود.

چاه رومه

(مِ) از چاه های مدینه در شمال شهر (و شمال مسجد ذوقبلتین) و آب مشروب مدینه پیش از اسلام و بعد از اسلام از آن بود. این چاه در میان بنی مازن حفر شده بود و به رومه غفاری تعلق داشت و چون عثمان آن را یا نیمی از آنرا (از یک یهودی) خرید و صدقه داد به نام عثمان نیز معروف شد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل این چاه سخنانی فرمود و از آب آن وضو می ساخت. در سال های اخیر مکان این چاه به مقر اداره حکومتی تبدیل شده و اثری از آن دیده نمی شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

چاه زمزم

(زَ زَ)

۱. همان چشمه معروف مکه به نام (ک) زمزم (لغت نامه)

۲. از چاه های مدینه واقع در اطراف مسجدالنبی در داخل خانه فاطمه بنت امام حسین (علیه السلام) و به دست او حفر شد. چاه زمزم یا چاه فاطمه در دوران سعودی در توسعه غربی مسجد تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۷)

۳. از چاه های مدینه واقع در حره غربی. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روزی ضمن استفاده از آن برای صاحبش دعا فرمودند. این چاه به مرور زمان از بین رفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۵)

چاه سقیا

(سُ) از چاه های مدینه واقع در حره غربی در باب عنبریه و در جنوب مسجد سقیا. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن آشامیدند و وضو ساختند و در کنارش نماز گزاردند و در مکان نماز آن حضرت مسجدی ساختند. اکنون اثری از این

چاه نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۸۱، ۳۴۵؛ و...)

چاه عثمان

همان (ک) چاه رومه

چاه عسیله

(عُ سَ لِ) از چاه هـای مکه واقـع در زاهر (محلی بین مکه و تنعیم که اکنون جزء شـهر مکه است) نقـل است جمعی از اهـالی زاهر نزد پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسلم) آمدند و از شوری آب چاهشان شکوه داشتند. حضرت به کنار آن چاه رفت و آب دهان مبارک در آن بیفکند و چاه که علاوه بر شوری کم آب نیز بود فوراً پرآب و شیرین شد. (معارف و معاریف، ذیل زاهر)

چاه علی

از چاه های مدینه. چاه هایی که حضرت علی (علیه السلام) در منطقه مسجد شجره برای آبیاری مزارع حفر فرمودند. آبار علی. ابیار علی.

چاه غرس

(غَ غُ) (۱) از چاه های مدینه واقع در شـرق مسـجد قبا. طبق نقل پیامبر اکرم آن را به پاکیزگی سـتود و مبارک شـمرد و از آب آن نوشـیدند و وضـو ساختنـد و بـه حضـرت علی (علیه السـلام) فرمودنـد پس از مرگ مرا از آب چـاه غرس غسـل بـده و آن حضـرت نیز چنین کرد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۵۶؛ لغت نامه ذیل غرس؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴)

چاه فخ

(فَ خّ) همان (ک) چاه میمون

چاه فضا

از چاه هـای مـدینه. این چـاه با آب دهان مبارک رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) برکت یافت و شـفای امراض شـد. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴)

چاه قراصه

از چاه های مدینه واقع در سـمت مساجد سبعه متعلق به جابربن عبدالله انصاری که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن آشامیـد و برای صـاحبش دعا فرمود. اکنون اثری از آن ۱.غُ (ضـبط تاریخ و آثار اسـلامی) غَ (ضبط لغت نامه و میقات حج). نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۲۶)

چاه میمون

از چاه های مکه است. چاهی است معروف در سرزمین ابطح و از مستحبات ورود به مسجدالحرام وطواف، غسل کردن از چاه میمون است پیش از ورود به مکه. چاه فخ هم گفته می شد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۶)

چتر

در احرام حج و عمره بر سر قرار دادن چتر در حال حرکت برای مردان مجاز نبوده و از محرمات است.

چهار تلبیه

از واجبات احرام گفتن چهار تلبیه است بعد از نیت. و صورت آن این است که بگوید: «لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک و الملک لا شریک لک لبیک) مکرر گفتن این چهار تلبیه مستحب است و بیش از یک مرتبه گفتن آن واجب نیست. (مناسک حج و احکام عمره، ص ۲۶ الی ۲۹؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۸)

چهار رکن

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود و این هر چهار از ارکان کعبه است. (فرهنگ آنندراج؛ فرهنگ غیاث اللغات)

چهار رکن کعبه

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود. (فرهنگ نفیسی)

چهار لبیک

همان (ک) چهار تلبیه

ح

حائط

نام کنونی فدک است. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲)

حاج

الحاج و المعتمر وفدالله (منقول از امام صادق).

حج رونده. حج کننده. عنوان کسی که اعمال و مناسک حج را به جای آورده است.

حاج صروره

به جا آورنده (ک) حج صروره

حاج قارن

به جا آورنده (ک) حج قرآن

حاج متمتع

به جا آورنده (ک) حج تمتع

حاج محصور

به جا آورنده (ک) حج محصور

حاج مصدود

به جا آورنده (ک) حج مصدود

حاج مفرد

به جا آورنده (ک) حج افراد

حاجه

(جِّ) زنی که به زیارت خانه کعبه توفیق یافته. (لغت نامه)

حاجی

آن که فریضه حج گزارده (لغت نامه)

حاج به معنی حج گزار و افزوده «یا» در آخر آن از اغلاط مشهور است (راهنمای دانشوران)

حاجیانه

(نِ) حجیه. مالی که از دارایی میت به نایب زیارت در حج داده می شود و از جمله واجبات مالی متوفی است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حاجی حرمین

(حَ رَ مَ) کسی که هم حج کرده باشد (حرم مکه) و هم به مدینه طیبه (حرم مدینه و مدفن رسول الله) مشرف شده باشد.

حاجیه

(ی) زنی حج گزارنده (لغت نامه)

حاشیه مطاف

جای طواف کعبه که با حاشیه ای از سنگ سیاه در کف حرم (مسجدالحرام) مشخص گردیده است.

حاضر

(ضِ) ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجدالحرام (بقره ۱۹۶)

اهل مکه. کسی که نزدیک مکه است. کسی که وطنش کمتر از شانزده فرسخ با مکه فاصله دارد و وظیفه اش به جای آوردن حج افراد یا حج قرآن است (نه حج تمتع)

حاطمه

(طِ مِ) از نام های مکه است از آن جهت که هر کس را که بدان اهانت روا دارد در هم شکند، و لذا اصحاب فیل را که قصد نابودی اصل کعبه را داشت با اعجاز غیبی به هلاکت نشاند. (لغت نامه؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ کتاب حج، ص ۴۵)

حبری

(حِ بَ یّ) روپوش یا پارچه سیاه رنگی که گاه کعبه را بدان می پوشانیدند (میقات حج، ش ۲۵، ص ۹۷)

حبش

(ک) کوه حبش

حبیبه

(حَ بِ) از اسامی مدنیه است به خاطر علاقه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

حج

(حِ جّ) و لله علی الناس حج البیت (آل عمران ۹۷)

نتیجه قصد است که زیارت مقصود باشد و حِج البیت زیارت قصد شده خانه خداست و حَج (قصد زیارت) مقدمه حِج

(زیارت قصد شده) است. (۱) (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۷)

حج

اشاره

(حَ جّ) و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

حج به معنی قصد و قصد زیارت و در اصطلاح فقها قصد خانه خدا و زیارت بیت الله است. حج انجام مراسم و تشریفات و مناسک خاصی است در مکانی (مکه) و زمانی خاص (ماه های حج)، و علت نامیده شدن مراسم و تشریفات زیارت بیت الله (کعبه) به «حج» برای آن است که در لغت حج به معنی قصد و رفتن به سوی کسی و جایی به منظور دیدار و زیارت است و هنگام حرکت به سوی مکه برای شرکت در این مراسم قصد زیارت بیت الله می شود. حج از واجبات و ضروریات است و از ارکان مهم دین اسلام است و در ترتیب متداول ابواب فقه، حج باب (و یا رکن) پنجم از ابواب و ارکان فروع احکام به اسلام به شمار رفته است. در سال وجوب حج (و نیز در تعداد حج رسول الله) گر چه اختلاف کرده اندولی آنچه مورد اتفاق است آن است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت حج نمودند. حج بر هر مسلمان (با وجود استطاعت) در تمام عمر یک بار واجب می گردد (و آن را «حجه الاسلام» گویند).

ترک حج

طبق روایات، ترک حج، ترک شریعت است، باعث هلاکت است، باعث نابینا محشور شدن است.

طبق فرموده فقها، ترک حج با اقرار به وجوب از گناهان کبیره است (و تارک حج در صورت عدم انکار وجوب آن مرتکب گناه کبیره شده است) و ترک حج با انکار وجوب (در صورتی که به انکار خدا و یا توحید و یا نبوت برگردد) موجب کفر

است (و تارك حج در صورت انکار وجوب حج کافر است).

فواید حج

(۲) برقراری دین

تندرستی بدن

پاکی از گناهان

وارد شدن به جنان

بی نیازی از دیگران

شفاعت کردن از دیگران

رهایی از فقر و نداشتن

جلوگیری از بدن مردن

در پناه خداوند در آمدن

از فشار قبر رهایی یافتن

از آتش جهنم آزاد شدن

مال و روزی را زیاد کردن

اهل و مال را حفظ نمودن (۳)

مستحبات سفر حج

صدقه دادن

وصیت کردن

غسل سفر حج کردن

دوستان راخبر کردن

دو رکعت نماز خواندن

اهل خود به خداوند سپردن

تربت سیدالشهداء همراه بردن

توبه و به واقع به خداوند برگشتن

نیت برای خداوند خالص کردن

خیر و برکت از خداوند طلب نمودن

انگشتر عقیق و فیروزه در انگشت کردن

توشه سفر خوب و کافی به همراه بردن

مال از حق الله و حق الناس پاک کردن (۴)

از ذمه حقوق اخلاقی دیگران به در آمدن

با خانواده و بستگان و دوستان وداع نمودن

همسفر صالح، دانا و خوش خلق انتخاب کردن

۱. و از نظر کسانی میان حَج و حِج تفاوتی ندارد. (میقات حج، ش ۴، ص ۲۰).

۲. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام).

۳. و نیز توجه کنیم به آثار اخلاقی واجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهانی حج.

۴. اصولاً هیچ عبادتی را خداوند با مال حرام نمی پذیرد.

همسفران را در راه سفر خدمتگزاری کردن

با همسفران مروت و جوانمردی و خوشرفتاری کردن

از مشکلات (مالی و بدنی) احتمالی سفر افسرده نشدن

در راه سفر ترک کلام بیهوده و خصومت و مجادله نمودن

دعاهای وارده (چون دعای فرج) را هنگام خروج از خانه خواندن

قرآن (آیه الکرسی، قدر، معوذتین و یازده قل هوالله) هنگام خروج از خانه خواندن

سخاوت کردن و به طور گروهی غذا خوردن و همسفران را بر سر سفره (غذا) دعوت کردن

در حال

سیر استغفار کردن و تسبیح و تهلیل و تکبیر گفتن و بر محمد و اهل بیتش صلوات فرستادن

رهاورد وسوغاتی سفر خریدن و در بازگشت از سفر حج ولیمه دادن

راه های وجوب حج

حج به یکی از سه راه واجب می شود: حجه الاسلام، حج بالنذر و حج استیجاری.

شرایط وجوب حج

عبارتند از: بلوغ، عقل، حریت و استطاعت (مالی، بدنی، راهی و زمانی)

مناسک حج

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادت مخصوص حج) را گویند، یعنی مجموعه آداب و افعالی که جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد. حج به طور کلی از دو عبادت عمره (۱) و حج تشکیل می شود. اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج قران و حج تمتع.

اعمال (واجبات) حج

۱. احرام (در میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعرالحرام

۴. رمی جمره العقبه (در منی)

۵. قربانی کردن (۲) (در منی)

۶. حلق یا تقصیر (در منی)

۷. طواف زیارت (کعبه)

۸. نماز طواف زیارت (کعبه)

۹. سعی صفا و مروه (در مکه)

۱۰. طواف نساء (کعبه)

۱۱. نماز طواف نساء (کعبه)

۱۲. بیتوته کردن (در منی)

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی)

نوع واجبات حج

۱. واجبات رکنی، عبارتند از: احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

۲. واجبات غیر رکنی، عبارتند از: نماز طواف زیارت، طواف نساء، نماز طواف نساء، رمی، قربانی، حلق (یا تقصیر) و بیتوته در منی.

زمان انجام حج

ماه های حج ماه های شوال و ذی قعده و ذی حجه است و شروع حج که با احرام است می تواند از اول ماه شوال به بعد انجام پذیرد.

تفاوت انواع حج

۱. در حج افراد و حج قران (که عبادت عمره مفرده بعد از عبادت حج صورت می گیرد) می توان هر موقع از اول ماه شوال به بعد احرام بست و از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه بقیه اعمال حج را انجام داد. اما در حج تمتع (که عبادت عمره تمتع (۳) قبل از عبادت حج صورت می گیرد) ابتدا عمره تمتع را هر موقع از اول ماه شوال به بعد تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه انجام می دهند و آنگاه احرام حج می بندند (۴) و بقیه اعمال حج را بعداز ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به جای می آورند.

۲. حج افراد و حج قران برای اهل مکه و حوالی آن است

۱. رجوع کنید به قسمت عمره».

۲. در حج افراد قربانی نیست.

۳. رجوع کنید به قسمت «عمره».

۴. و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند.

ولی حج تمتع برای غیر اهالی مکه (یعنی برای اهل آفاق) می باشد.

۳. احرام در حج افراد و حج تمتع با تلبیه منعقد می شود ولی در حج قران اختیار است بین تلبیه و اشعار و تقلید.

۴. میقات (جای احرام بستن) حج افراد و حج قران در غیر مکه و در نقاط مختلف است اما میقات حج تمتع در مکه است.

۵. قربانی در حج تمتع در اصل واجب است و

در حج قران به سبب اشعار یا تقلید واجب است و در حج افراد واجب نیست.

۶. دو طواف و نیز سعی را در حج قرآن و حج افراد می توان بدون عذر تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت ولی در حج تمتع تنها در مورد عذر جایز است.

۷. در حج افراد و حج قران عمره و حج دو عبادت هستند و استطاعتشان جداست ولی در حج تمتع یک عبادتند و استطاعتشان یک جا است.

۸. در حج افراد و حج قران پس از احرام و پیش از رفتن به عرفات می توان طواف مستحبی انجام داد ولی در حج تمتع تا حلق (یا تقصیر) در منی انجام نشود طواف مستحبی وجود ندارد.

۹. در حج افراد و حج قرآن می توان برای هر یک از عمره و حج نایبی جداگانه گرفت ولی در حج تمتع نایب برای عمره و حج تنها یک نفر است.

حجاب البیت

(حِ بُ لْ بَ) همان (ک) پرده کعبه

حجابت

(حِ بَ) همان (ک) سدانت. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج ابراهیمی

یعنی حج واقعی و حقیقی که خداوند تشریع کرد و به حضرت ابراهیم (علیه السلام)

دستور داد که «واذن فی الناس بالحج» و در عصر رسول الله این حج توسط آن جناب تجدید حیات یافت، و حجی است که با انگیزه ای خاص و جهت تحقق فلسفه مهم آن که اظهار عبودیت الهی و نفی شرک و الحاد و رسیدن به قله کمال و سعادت است انجام می گیرد. (میقات حج، ش ۲، ص ۳۲؛ ص ۲۳۹)

حجاج

(حُ جّ) حاجیان. حج کنندگان (لغت نامه)

حجاج مدینه بعد

واژه ای است برای معرفی آن دسته از زائران ایرانی بیت الله که بعد از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ک) پس مدینه

حجاج مدینه قبل

واژه ای است برای معرفی آن گروه از زائران ایرانی خانه کعبه که قبل از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ک) پیش مدینه

حجاز

(حِ)

۱. از اسامی مکه است از جهت واقع شدن در منطقه حجاز. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۲ و ۱۲۳)

۲. منطقه ای است در شمال شبه جزیره عربستان واقع میان نجد و تهامه، و گویند چون میان این دو جدایی انداخته آن را حجاز (از ماده حَجْز به معنای فاصله و حایل) نامیدند و سرزمینی است با بیابان های وسیع ولی بیشتر ریگزار و بی آب و حاصل. حجاز از نظر تاریخ اسلام مهم ترین قسمت عربستان می باشد، و تاریخ حجاز همان تاریخ مکه و مدینه است که در این قسمت واقعند. بعد از سقوط بنی عباس (سال ۶۵۶ هجری قمری) حجاز تابع دولت مصر شد و پس از استیلای دولت عثمانی بر مصر (به سال ۹۲۳ هجری قمری) حجاز به تابعیت عثمانی درآمد ولی حکومت آن عمدتاً در دست شرفای مکه باقی ماند و تا سال ۱۸۴۵ میلادی حجاز از طرف مصر اداره می شد و از آن پس دولت عثمانی مستقیماً بدان جا والی فرستاد. در سال ۱۹۱۶ میلادی شریف مکه به یاری متحدین جنگ جهانی اول حجاز را از تبعیت عثمانی آزاد کرد و مملکت مستقلی تشکیل داد اما فرمانروایی هاشمیان با شورش وهابیه و سعودیه در سال ۱۳۴۳ هجری قمری برافتاد و سعودی ها بر نجد و حجاز مسلط شدند.

حج الاسباب

(حَ جُّ لْ اَ) حجی است که به یکی از اسباب همچون نذر، عهد، یمین و غیر اینها بر کسی واجب گردد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج استحبابی

(حَ جِّ اِ تِ) یا حج مستحب. حج ثوابی،

حج غیر واجب است که از افضل مستحبات است و در هر سال انجام آن نیکو شمرده شده و ترک آن در پنج سال متوالی مکروه معرفی گشته. حتی فرموده اند تکرار آن در هر سال مطلوب است اگر چه موجب استقراض شود در صورتی که قدرت بر پرداخت آن باشد. در انجام حج مستحب چه اهل مکه و چه اهل آفاق در انتخاب هر یک از انواع سه گانه حج (افراد، تمتع و قرآن) مختارند (ولی انجام تمتع را افضل دانسته اند).

حج استطاله

(اِ تِ لِ) طبق روایت حجی است برای گدایی که تهیدستان کنند.

حج استیجاری

(اِ) حجی است که به خاطر اجیر شدن بر نایب واجب می شود. حجی است که اجیر از جانب میت به جای می آورد. اگر مکلف حجی را که بر او واجب بوده انجام نداده باشد پس از فوت او شخصی را اجیر می کنند تا از جانب وی حج کند. و حجه الاسلام از میقات برای میت کفایت می کند مگر آن که وصیت به خصوص حج بلدی کرده باشد.

حج اسلام

(اِ)

۱. همان (ک) حجه الاسلام

۲. همان (ک) حجه الوداع

حج اصغر

(اَ غَ) تعبیری است از «عمره» (مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵)

حج افراد

(اِ) یا «حج مفرده» از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی واجب است که:

۱. اهل مکه هستند.

۲. محل سکونت آنها تا مکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی) (۱) می باشد.

۳. وظیفه آنها انجام حج تمتع است ولی به عللی باید حج افراد انجام دهند، مثل این که دیر به مکه رسیده و فرصت عمره تمتع نباشد، یا در عمره مریض شوند و وقت وقوف به عرفات تنگ باشد به طوری که اگر عمره را به جا آورند تا آخر روز نهم به عرفات نمی رسند.

وجه تسمیه افراد

چون قربانی همراه قاصد حج نمی باشد.

چون حج از عمره جداست. (۲) (عمره را در نیت حج ضمیمه نکنند)

اعمال (واجبات) حج افراد

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. حلق (یا تقصیر)

۶. طواف زیارت کعبه

۷. نماز طواف زیارت

۸. سعی بین صفا و مروه

۹. طواف نساء کعبه

۱۰. نماز طواف نساء

۱۱. بیتوته کردن در منی

۱۲. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج افراد

اعمال حج افراد از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد. گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج افسادی

(اِ) حج باطل شده را گویند.

حج اکبر

(اَ بَ) واذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر. (توبه ۳)

۱. نام دیگر «حجه الوداع» است.

۲. تعبیری است از حج (در مقابل عمره)

۳. حج سالی است که عید قربان جمعه باشد.

۴. روز عرفه و یا روز عید قربان است.

۱. هر فرسخ حدود ۵/۵ کیلومتر است.

۲. حج افراد دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل و جداگانه ای است و بعد از حج افراد، عمره مفرده را در صورت استطاعت به جا می آورند.

۵. روز عید قربان سال نهم هجری که بزرگ ترین اجتماع مسلمانان و مشرکین بود. (۱)

۶. ظهور حضرت قائم (علیه السلام) است و اعلان دعوت مردم. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ کتاب حج، ص ۱۳۵؛ و...)

حج بالعهد

(بِ لْ عَ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنذر

(بَ نَّ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنیابه

(بَ نّ بِ)

۱. انجام مراسم حج به جای دیگری.

۲. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود.

حج بالیمین

(بِ لْ یَ) حجی که به وسیله قسم و سوگند واجب آید. (لغت نامه)

حج بذلی

(بَ) حجی که با پولی که دیگری بخشیده است به جای آورند و کفایت از حجه الاسلام می کند، و گیرنده اگر پس از این خودش مستطیع شد دیگر حجی بر او واجب نخواهد شد. و اگر مالی برای خصوص حج بخشیده شود واجب است قبول کردن (برای کسی که حجه الاسلام نکرده) و دین مانع از وجوب حج بذلی نیست (مگر آن که حال باشد و مانع از ادای آن گردد)، و در حج بذلی رجوع به کفایت شرط نیست. (مناسک حج، مسئله ۵۳؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۴۹)

حج بلاغ

(بَ) همان (ك) حجه الوداع

حج بلاغه

(بَ غِ) همان (ك) حجه الوداع

حج بلدی

(بَ لَ) مقابل حج میقاتی. حجی است نیابتی و نایب از شهر میت به قصد حج حرکت می کند.

حج بیت

(بَ) حج البیت، حجه الاسلام (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تبرع

(تَ بَ رُّ) همان (ك) حج تطوع

حج تجارت

(تِ رَ) طبق روایت حجی است برای تجارت که ثروتمندان کنند.

حج تطوع

(تَ تَ وُّ) حج تبرع. آن است که پس از وفات دیگری بدون اخذ اجرت و به نیابت وی حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تمام

همان (ك) حجه الوداع

حج تمتع

(تَ مَ تُّ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی (افراد مستطیعی) واجب است که فاصله محل سکونتشان تا مکه ۱۶ فرسخ شرعی یا بیشتر باشد (یعنی وطن آنها تا مکه تقریباً ۸۷ کیلومتر یا لااقل ۴۸ میل فاصله دارد) حج تمتع دارای دو عبادت متصل به هم عمره تمتع و حج تمتع است که هر دو در یک سال (و ابتدا عمره تمتع و سپس حج تمتع) صورت می پذیرد.

وجه تسمیه تمتع

جهت نامیدن این حج را به تمتع از آن جهت ذکر کرده اند که می توان در فاصله بین انجام اعمال عمره و انجام اعمال حج از آنچه که بر محرم حرام بوده متمتع و بهره منـد گردید. به این نحو که حاج پس از پایان اعمال عمره مُحِلّ شده (از احرام بیرون می آیـد) و در فاصـله ای که تـا احرام مجـدد برای عمل حـج موجود است از چیزهایی که بر محرم حرام بوده تمتع حاصل می نماید.

زمان انجام حج

۱. عمره: وسعت زمانی انجام عمره از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه است.

۲. حج: شـروع اعمال حج بعد از پایان یافتن عمره است که با احرام شـروع می شود. (و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند) (۲) و بقیه اعمال از بعد از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه انجام می شود.

اعمال عمره تمتع

۱. احرام (از میقات عمره)

۲. طواف زیارت خانه خدا

۳. نماز طواف زیارت خانه خدا

۴. سعی بین صفا و مروه (در مکه)

۱. و پس از آن سال

دیگر هیچ مشرکی حق شرکت در مراسم حج نیافت.

۲. احرام حج تمتع خوب است روز هشتم ذی حجه باشد (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۷)

۵. تقصیر (در مکه و معمولاً در کنار مروه)

اعمال حج تمتع

۱. احرام (از میقات مکه)

۲. وقوف در عرفات (از ظهرروز نهم ذی حجه)

۳. وقوف مشعر (از طلوع فجر تا سر زدن خورشید دهم ذی حجه)

۴. رمی جمره العقبه (در منی در روز دهم ذی حجه)

۵. قربانی کردن (در منی در روز دهم ذی حجه)

۶. حلق یا تقصیر (در منی در روز دهم ذی حجه)

۷. طواف زیارت خانه خدا

۸. نماز طواف زیارت خانه خدا

۹. سعی بین صفا ومروه

۱۰. طواف نساء خانه خدا

۱۱. نماز طواف نساء خانه خدا

۱۲. بیتوته در منی (شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه).

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی، روزهای یازدهم و دوازدهم)

حج جاهلی

(هِ) یا حج مشرکین، حجی که در جاهلیت آمیخته با آداب شرک آلود انجام می گرفت. زیارت بیت الله الحرام عبادتی است که سابقه تاریخی توحیدی آن به زمان بنای کعبه به دست توانای پیامبرعظیم الشأن الهی حضرت ابراهیم (علیه السلام) می رسد. زیارت بیت الله و انجام مراسم حج در طول زمان همچنان صورت می گرفت حتی در آن دوران که پایگاه توحیدی

کعبه به فراموشـی سپرده شـده بود، و به این ترتیب حـج را نه تنها موحـدان که مشـرکان نیز انجام می دادند و اعراب جاهلی به زیارت بیت الله می پرداختند که اگر چه با آداب شـرك آلود صورت می گرفت ولی با این همه در میان ایشان باز مانده هایی از رسوم عصر حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل (علیهما السلام)

بر جای مانـد که از آن پیروی می کردنـد همانند تعظیم و طواف کعبه و حج و عمره و وقوف بر عرفه و مزدلفه و قربانی شتران و تهلیـل و تلبیه در حـج و عمره بـا افزودن چیزهایی بر آن. اعراف جاهلی به هنگام موسم حـج، در بیابان وسـیعی بین طایف و نخله (یا بین طایف و مکه) در اول ذی قعده بازاری (به نام عکاظ) بر پا می کردند تا بیستم (یا بیست و یکم و یا سی ام) ماه به طول می کشـید. آنها در این بازار به داد و سـتد می پرداختند و اشعار خویش را می خواندند و بریکدیگر مفاخره می کردند و پس از آن در مـاه ذی حجه به اجرای مناسک حـج می پرداختنـد و در موقع حـج عرب ها خطاب به قوم «صوفه» با گفتن «اجز صوفه» یـا «اجیزی صوفه» اجازه (۱) حـج می گرفتنـد. اجـازه حـج و حرکت از عرفه به منی و از منی به مکه مخصـوص صـوفه (غوث بن مُر و اولاد او) بود (تا آن که طایفه «عدوان» آن را گرفتند و با اینان بود تا قریش آن مقام را به دست آورد) و اعراب جاهلی با توجه به برخی تفاوت و امتیازات بین خود، حج خاص خود را انجام می دادند (حج حمس، حج حله و حج طلس) و برخی از ویژگی های حج جاهلی عبارت بود از:

نسئی، عبارت بود از جا به جایی ماه ذی حجه (ماه حج) جهت رهایی از گرمای طاقت فرسای آن. (۲)

تلبید، آن بود که حج کننده مقداری از گیاه خطمی و آس و سدر را با کمی

کتیرا به هم می آمیخت و آن را در میان موی سرش می نهاد از برای آن که از مرتب کردن آن و کشتن شپش آن خودداری نماید.

تصدیه، آن بود که چون حج کننده به کعبه می رسید به کف زدن و غوغا کردن می پرداخت و تا پایان طواف بر گرد کعبه ادامه می داد.

مکاء، (۳) آن بود که حج کننده چون به کعبه می رسید به صفیر کشیدن و سوت زدن می پرداخت و این عمل را تا

۱. در حج جاهلی انتقال سریع از عرفه به مزدلفه را «اجازه» می گفتند و کسانی بودند که پیشاپیش، افراد را هدایت می کردند و طبق سیره ابن هشام «غوث بن مُرُبن اُدّ» مسئول اجازه عرفه بود و پس از او فرزندانش این مسئولیت را بر عهده داشتند و او و فرزندانش را صوفه می گفتند و در وجه این نامگذاری گفته اند هنگامی که مادرش او را به کعبه بست پارچه ای پشمین (صوف) بر او انداخت. و بنابر نقل ابن عباس، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از حرکت شتابان منع فرمود و دستور حرکت به آرامی صادر کرد.

۲. رجوع کنید به واژه «نسیئی».

۳. و ما کان صلاتهم عندالبیت الامکاء و تصدیه (انفال ۳۵).

پایان طواف بر گرد خانه کعبه ادامه می داد. (۱) (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۱ الی ۱۰۴، ص ۱۱۲؛ تلبیس ابلیس، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ و...)

حج جاهلیت

همان (ک) حج جاهلی

حج حله

(ک) حله

حج حمس

(ک) حمس

حج خدمه

(حَ دَ مِ) فقهای عظام در باب حج خدمه (که ضمن خدمت به حجاج، مناسک حج را نیز انجام می دهند) بابی از فقه گشوده اند و مسائل آن را تبیین کرده اند. (میقات حج، ش ۷۳، ص ۴۴)

حجر

(حِ) همان (ک) حجراسماعیل

حجر

(حَ جَ) همان (ک) حجرالاسود

حجرات

(حُ جُ) منظور منزل مسکونی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اطاق زنان آن حضرت است. (دایره المعارف قرآن کریم)

حجراسماعیل

(حِ) «حجر» یا «حجراسماعیل» یا «حجرالکعبه» مکانی (فضایی سطحی) است در قسمت شمالی دیوار خانه کعبه (در جانب ناودان طلا) که با دیواری قوسی و نیمدایره (حجرالحجر) محصور است. (۲) این دیوار به ارتفاع یک متر و سی (یا چهل) سانت از یک طرف به رکن شمالی (رکن شمال شرقی) و از طرف دیگر به رکن غربی (رکن شمال غربی) منتهی می گردد. اما امتداد آن در حدود دو متر مانده به دو رکن قطع می گردد تا به این ترتیب راه ورود و خروج (حجر) ممکن گردد. فاصله این فضا از وسط دیوار کعبه تا دیوار قوسی از داخل ۸/۳۶ متر و عرض خود دیوار قوسی ۱/۵ متر می باشد (و در نتیجه فاصله این فضا از دیوار کعبه تا دیوار قوسی شکل از خارج ۹/۸۶ متر است). دیوار حجر اسماعیل و نیز فضای حجر اسماعیل از سنگ مرمر پوشیده شده است. حجر به فرموده فقها:

۱. داخل در طواف است.

۲. هنگام طواف واجب نباید از آن عبور کرد.

۳. هنگام طواف حرکت روی دیوار جایز نمی باشد.

۴. نماز طواف واجب را نمی توان در درون آن به جای آورد.

اهمیت حجر

از آیات بینات است.

زیر ناودان طلا امکان استجابت دعا بیشتر است.

آب ناودان که به حجر می ریزد شفا دهنده بیمار است.

قبور جمعی از انبیا از جمله حضرت اسماعیل در این عرصه است.

نماز در این مکان به خصوص در زیر ناودان طلا فضیلت بیشتری دارد.

احرام بستن برای حج تمتع در این مکان استحباب و فضیلت

بیشتری دارد.

به زعم برخی قسمتی از خانه کعبه است (که در بازسازی کعبه از خانه خارج گردید) و قریش روی آن ساختمان بنا نکرد و در تجدید بازسازی کعبه توسط ابن زبیر این قسمت جزء خانه قرار گرفت ولی حجاج دوباره آن را به صورت قبلی در آورد و بیرون از خانه قرار داد و نیز طبق روایات متعدد حج اسماعیل جزء خانه نمی باشد و برخی از فقها نیز آن را جزء خانه نمی دانند.

تسمیه حجر

۱. این جا محل نزول و مأوای حضرت اسماعیل و مادرش حضرت هاجر بوده و طبق روایاتی منقول از امام صادق (علیه السلام) حجر خانه اسماعیل است و آن حضرت مادر خود را در آن دفن نمود و به خاطر این که زیر پای مردم قرار نگیرد اطراف آن را سنگ چین کرد.

۲. در جهت اضافه «اسماعیل» به «حجر» (حجر اسماعیل) گفته اند چون دیوارهای کعبه برافراشته شد آن حضرت از گرمای خورشید در کنار این دیوار در سایه می نشست و یا این که سایبانی در کنار آن برای خود بر می افراشت و یا

۱. حج جاهلی آمیزه ای از شرک، افتخارات قبیله ای و اغراض تجاری و اهداف سیاسی قومی بود، از این رو به هنگام گرد آمدن هر قبیله سعی داشت تا با بانگ بلند مظاهر این آمیزه های ناهمگن را در یک میدان رقابتی به نمایش بگذارد.

۲. و در برخی از کتاب ها خود این دیوار، حجر اسماعیل معرفی شده.

طبق برخی نقل ها ایشان در همین جا به خاک سپرده شدند. (میقات حج، ش ۸، ص ۱۱۰، ش ۱۳، ص ۵۶، ش ۲۰، ص ۱۱۱

الی ۱۱۴؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۹۶؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۷؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۷؛ لغت نامه، ذیل حجر الکعبه)

حجرالاسعد

(حَ جَ رُ لْ اَ عَ) به «حجرالاسود» گفته می شود. (فرهنگ آنندراج، ذیل محک زرایمان؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۳۳)

حجرالاسود

(لْ اَ وَ) «حجر» یا «حجرالاسود» یا «حجر الاسعد» یا «دره البیضاء» سنگی است منصوب بر دیوار کعبه در رکن شرقی (رکن جنوب شرقی) این سنگ بیضی شکل با قطری قریب به سی سانتیمتر در حدود ۱/۵ متری از کف مسجدالحرام بر دیوار کعبه نصب است و از اطراف با روپوشی از نقره خالص به صورت مستدیر (مدور) که بتوان با سر و صورت و دست آن را لمس نمود محصور گردیده است. این سنگ در ابتدا یکپارچه بود ولی به علت آسیب هایی که در طول زمان بر آن وارد آمد به صورت قطعاتی چند در آمد. طبق روایات تاریخی در سال ۶۴ هجری که سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر مکه را سنگباران کرد، حجرالاسود سه قطعه شد و عبدالله بن زبیر آن را در قابی نقره ای محصور ساخت، تا این که در سال ۱۸۹ هجری به علت سست شدن قاب نقره ای، به دستور هارون الرشید بالا و پایین قاب را سوراخ کرده و در آن سرب یا نقره مذاب ریختند و محکم نمودند. به نوشته «ابن جبیر» سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری قمری) که «حجرالاسود» را زیارت کرده حجر «چهار قطعه به یکدیگر پیوسته است که اطراف آن را با صفحه ای سیمین استوار کرده اند» ابن جبیر می نویسد: «گویند قرمطی (که خدایش لعنت کناد) آن را شکسته». طبق نقلی در سال ۱۲۹۰ هجری قمری حجر در ۱۷ قطعه (سه قطعه درشت

و بقیه ریزتر) به یکدیگر در درون قاب نقره ای پیوست داده شد و مطابق سفرنامه یکی از ایرانیان (و احتمالاً از وابستگان به دربار ناصرالدین شاه) که در سال ۱۲۹۶ هجری قمری نگاشته شد ()

«حجرالاسود» قریب بیست قطعه است در طوقی نقره ای (ولی در کتاب «سفرنامه مکه» آمده است که پنجاه قطعه است که درهم در قاب نقره محفوظ است) رنگ این سنگ سیاه متمایل به سرخ (با نقطه ها و لکه هایی سرخ و رگه هایی زرد) است و رگه های زرد آن در اثر جوش خوردن تَرَک ها می باشد. طبق روایات «حجر» در ابتدا سفید و روشن بود ولی در اثر تماس بدن کفار و مشرکین و گناهکاران و یا بر اثر آتش سوزی هایی که در کعبه روی داد به رنگ فعلی (سیاه متمایل به سرخ) در آمد. ابن جبیر در سفرنامه خود می نویسد: در بخش سالم مانده حجرالاسود (برابر سمت راست کسی که برای بسودن و بوسیدن مقابل آن قرار می گیرد) نقطه کوچک سپید درخشانی وجود دارد که گویی خالی بر این صفحه خجسته است و این لکه سپید را خاصیتی است که چشم را روشنی می بخشد.

احکام حجر طبق فتوای فقها در مراسم حج عمره:

۱. حجر مبدأ نیت و آغاز طواف کعبه می باشد.

۲. حجر مرحله پایانی و ختم طواف کعبه می باشد.

استلام حجر مراد از استلام حجر در روایات و اصطلاح فقها، مسح کردن و تماس بدن با حجرالاسود است از طریق: بوسیدن، مسح با دست، چسباندن شکم، تماس مقداری از بدن (و در صورت عدم امکان چسباندن شکم و مسح، به اشاره از

دور یا اشاره با سر و عصا) و در این رابطه:

۱. استلام حجر از مستحبات است و در طواف (و در تمام شوط ها) نیز مستحب است، و در شوط اول و شوط آخر مورد تأکید قرار گرفته است.

۲. مستحب است در استلام حجر: الله اکبر گفتن، صلوات فرستادن، دعا نمودن، بوسیدن، صورت بر آن قرار دادن، بلند کردن دست ها، با دست راست لمس کردن، بوسیدن دست و بوسیدن عصا اگر توسط آن استلام شود.

۳. و از آثار استلام حجر است: شعار طواف بودن، اجابت

دعا، شهادت حجر در قیامت، بیعت با خداوند طبق روایتی منقول از رسول خدا، حجر الاسود به منزله دست خداوند در زمین است که به وسیله آن با بندگان مؤمن مصافحه می کند (و مردم با دست کشیدن بر آن و بوسیدنش با خدا بیعت و اطاعت خدا را تثبیت می کنند) و از ابن عباس نقل شده که دست گذاردن بر سنگ به منزله بیعت با رسول خداست (۱) که از میان ما رفته است.

۴. به روایتی منقول از رسول الله «باید آخرین عهد با کعبه استلام حجر باشد.» و از امام کاظم درباره پیامبر اکرم (صلوات الله علیهما) آمده که در هر طوافی بدون آن که کسی را آزار دهد «حجرالاسود» را لمس می فرمود.

۵. با وجود سفارش های بسیاری که برای لمس و بوسیدن حجر شده است و ائمه نیز بر آن مواظبت عملی می کردند لیکن اگر به خاطر کثرت جمعیت انجام آن مشکل باشد و سبب مزاحمت دیگران گردد این تأکید برداشته شده و سزاوار دانسته اند که فرد با اشاره از دورتر اکتفا کند،

زیرا مصلحت جمع اقتضا می کند تا فرد از این وظیفه مستحبی به خاطر یک واجب اجتماعی (رعایت حقوق مردم) دست بردارد تا در مقابل خداوند اجر بیشتری نصیبش سازد.

اهمیت حجر طبق روایات:

از سنگ ها یا یاقوت ها بهشتی است.

حضرت آدم از بهشت روی آن فرود آمد.

از کوه ابوقبیس است که از جانب خدا فرود آمد.

دست کشیدن به آن گناهان شخص را از بین می برد.

چون دست خدا در زمین است که با بندگان به وسیله آن مصافحه فرماید.

آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را درک نکرده با مس آن مثل این است که با خدا و پیامبرش بیعت کرده.

شاخصه توحیدی حجر

این سنگ و کعبه در طول تاریخ نمودار آثار توحید و یگانه پرستی اند و مظهر مبارزه با شرک و نبرد با پس مانده های بت پرستی و جنگ با موهومات به شمار می روند. عرب های قبل از اسلام از مواد و اشیاء گوناگون بت و معبود می ساختند ولی کعبه و حجرالاسود تنها چیزهایی بودند که دور از جنبه الوهیت شرک آمیز قرار داشتند و هیچ عربی آن دو را به هیچ وجه به عنوان معبود یا بت مورد پرستش قرار نداده است و با ظهور اسلام کفر ستیز و مخالف با بت و بت پرستی، کعبه و حجرالاسود بار دیگر شاخصه توحید ابراهیمی گشتند.

نصب حجر کعبه با وجود آن که در ادوار مختلف تجدید بنا شد ولی جایگاه حجر (این تنها سنگ ثابت و تغییر نیافته کعبه از ابتدای بنا) هیچ گاه تغییر نکرده است و توسط شایستگانی در جای خود نصب شده است:

۱. حضرت ابراهیم خلیل

الله. حجر برای نخستین بار توسط آن پیامبر عظیم الشأن توحیدی هنگام بنای کعبه به دیوار کعبه گذارده شد.

۲. حضـرت محمـد رسول الله. حجر پنـج سـال قبـل از بعثت در تجدیـد بنای کعبه به علت تخریب ناشـی از سـیل، به دست نبی مکرم در دیوار کعبه جای گذاشـته شد. آن گاه که قسـمتی از دیوار کعبه بالا آمد و بین قبایل بر سر نصب حجر اختلاف افتاد، همگان بر قبول تصمیمی که آن امین خردمند بگیرد اتفاق کردند؛ پس به دستور آن ستوده بزرگ ردایی گستردند، حجر را به درون آن نهاد و بفرمود تا بزرگان قبایل گوشه های ردا را برداشته و پای دیوار کعبه آورند، آن گاه حضرت به دستان مبارک خود آن را نصب نمود.

۳. حضـرت سجاد ولی الله. حجر در سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری در تجدید بنای کعبه (به علت تخریب ناشـی از سـنگباران مکه) به دست امام سـجاد (علیه السـلام) کار گذاشته شد. در سال ۶۴ هجری سـپاه یزیـد در مقابله با ابن زبیر (که بر حجاز مسـلط شده بود) مکه را سنگباران کرد که در این درگیری قسمت هایی از کعبه آسیب دید و بعد از پایان محاصره، ابن زبیر کعبه را ترمیم و حجر اسماعیل را داخل کعبه

۱. و لذا آیا هدف از استلام حجر نمی تواند مجسم ساختن یک پیمان قلبی باشد؟!

نمود، ولی کعبه باز در جریان محاصره مکه توسط «حجاج» آسیب دید و چون ابن زبیر کشته شد، عبدالملک بن مروان دستور بازسازی آن را داد که در این تجدید بنا «حجاج» کعبه را به شکل قبلی اش در آورد. (حجر اسماعیل را در خارج

از خانه قرار داد) و حجرالاسود را امام زین العباد نصب فرمود.

۴. حضرت ولی الله اعظم. حجر در سال ۳۳۷ (یا ۳۳۹) هجری بعد از ربوده شدن توسط قرامطه به وسیله امام زمان حضرت حجت ولی عصر (علیه السلام) کار گذاشته شد. در ایام خلافت مقتدر بالله هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵ ۳۲۰) که از دوره های تیره و پرآشوب حکومت عباسی است در سال ۳۱۷ (یا ۳۱۰) هجری قرامطه با قوت گرفتن در بحرین با سپاهی به فرماندهی ابوطاهر سلیمان بن ابوسعید حسن جنّابی قرمطی به عنوان حج عازم مکه شدند ولی در روز نهم ذی حجه خانه های مکه و اموال حاج را غارت نمودند و مردم را در مسجدالحرام کشتند (۱) (و به طوری که نقل کرده اند، آنها طی مدت ۶ یا ۷ یا ۸ یا ۱۱ روزی که در مکه بودند تعداد هزار و هفتصد نفر را در حالی که از استار کعبه گرفته بودند، کشتند و تعداد کشتگان مجموعاً به حدود سی هزار نفر رسید). آنها در ۱۴ ذی حجه حجرالاسود را از کعبه جدا ساختند و به هَجَر (۲) از بلاد احساء بردند (طبق برخی نوشته ها بر این منظور که در آن جا عبادتگاهی بسازند و مردم را از کعبه منصرف کنند و به آن جا بکشانند). آنها مدت ها حجرالاسود را نزد خود نگه داشتند و پیشنهادات دو قطب سیاسی جهان اسلام یعنی بنی عباس در بغداد و فاطمی ها در افریقا را برای برگرداندن حجر، رد می کردند تا آن که مأیوس از موفقیت در جلب نظر مردم و هلاکت قرمطی (به علت ابتلا به بیماری

جذام و کرم افتادن به تنش) حاضر به برگشت دادن حجرالاسود گردیدند. به نقلی «الراضی بالله» حجر را به مبلغ ۵۰۰۰۰ دینار خرید ولی این قول را با توجه به سال وفات الراضی (۳۲۹) و سال نصب حجر (۳۳۷ یا ۳۳۹) صحیح نمی دانند. به قولی دیگر وکلای «المطیع لله» (خلیفه عباسی از ۳۳۴ تا ۳۶۳ هجری) در سال ۳۳۷ هجری حجرالاسود را به مبلغ ۳۰۰۰۰ دینار خریدند و خلیفه آن را به مکه فرستاد. به نقلی نیز در سال ۳۳۹ هجری قرامطه به دستور خلیفه فاطمی افریقیه حجر را برگرداندند و یا به وساطت شریف یحیی بن حسین از نسل امام حسین (علیه السلام) آن را باز پس فرستادند. همچنین نوشته اند چون عبیدالله نخستین خلیفه فاطمی به خلافت رسید، قرمطی به نام او خطبه خواند ولی عبیدالله در جواب نامه قرمطی او را به خاطر کشتار زائران و ربودن حجرالاسود لعنت کرد و در نتیجه قرمطی سر از فرمان وی پیچید تا آن که مبتلای به بیماری شد و قرامطه مأیوس از موفقیت حجر را به مکه حمل نمودند، و گفته اند پیش از حمل به مکه آن را به کوفه بردند و بر ستون هفتم از ستون های مسجد جامع آویختند تا این که به مکه فرستاده شد و از افرادی نام برده اند که حجر را نصب نموده اند ولی براساس شواهدی که در جریان نصب حجر روی داد فقهای شیعه مسلم گرفته اند که حجرالاسود به دست مبارک امام زمان (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) بر دیوار کعبه نصب شد. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶؛ سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ میقات حج،

ش ۱۲، ص ۴۵ الی ۵۸؛ ش ۱۹، ص ۱۷۵؛ نگرشـی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ همراه با زائران خانه خـدا، ص ۹۰، و منابع متعدد دیگر)

حجرالزیت

(زَّ) گویند از این سـنگ (در مدینه) برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روغن زیتون تراویده است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حجر السماق

(سَّ) یا «بلاطه حمراء» سنگی است درون کعبه که حضرت علی امیر المؤمنین (علیه السلام) بر روی آن به دنیا

۱. و پس از یازده قرن در روز هشتم ذی حجه سال ۱۴۰۷ هجری قمری حجاج ایرانی هنگام اظهار برائت از مشرکین و عزیمت به سوی بیت الحرام زیر رگبار گلوله های حکومت کشته و مجروح و هتک حرمت شدند.

۲. هجر مرکز بحرین بود و گـاهی هم به همه بلاد بحرین هجر گوینـد. در آن زمان به منطقه وسـیعی از شـمال عربسـتان فعلی بحرین یا هجر گفته می شد، و شهر احساء داخل همین منطقه قرار داشت (میقات حج، ش ۵، ص ۷۸ و ۸۱).

آمـد و الان این سـنگ در نزدیکی درب کعبه می باشـد. در روایت دارد که رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) بر بلاطه حمراء نماز خواندند و سپس روی کردند به ارکان خانه به هر رکنی تکبیر گفتند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱؛ حج و عمره، ص ۱۶۳)

حجر الکعبه

(حِ رُ لْ کَ بِ) همان (ک) حجر اسماعیل (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۴)

حجره شریفه

(حُ رِ ءِ شَ فِ) همان (ک) حجره طاهره

حجره طاهره

(هِ رِ) یا «حجره شـریفه» یا «حجره مطهره» یا «مقصوره شـریفه» اطلاقی است به مدفن حضـرت رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) واقع در خـانه مسـکونی آن جنـاب که فعلاً در زاویه جنوب شـرقی مسـجدالنبی واقع شـده است (ولی قبل از توسـعه در خارج از مسجد و در کنار آن بود) و از جمله اقداماتی که در مورد آن صورت گرفته طبقه نوشته ها عبارت است از:

۱. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم آن گاه که مقـداری بر مسـجد بیفزود، در پیرامون مرقد مطهر دیواری بالا برد تا مدفن حضـرت مستور ماند.

۲. سال ۸۸ هجری، عبدالملک مروان آن گاه که دستور تخریب خانه همسران رسول الله و توسعه مسجد را داد، برای این که مدفن حضرت در مسجد نمایان نباشد دیواری اطراف آن کشید که به نام حجره طاهره معروف شد. نخستین کسی که به عمران مرقد منور پرداخت و چهار درب برای ورود و خروج آن قرار داد عمربن عبدالعزیز بود

۳. سال ۵۷۷ هجری، به دستور نورالدین زنگی پادشاه شام اطراف حجره شریفه را کندند و سپس با آهن و فولاد دیواری بالا آوردند و بر روی این دیوارها شبکه ای از فولاد نصب نمودند و قبه و بارگاهی از فولاد بنا کردند.

۴. سال ۶۶۸ هجری، الملک الظاهر بَیْبَرس مقصوره ای از چوب ساخت که سه درب داشت.

۵. سال ۶۷۸ هجری، ملک مصر قبه ای بر روی مدفن بنا نمود.

۶. سال ۶۹۴ هجری، الملک العادل زین الدین کَتْبُغا بر دیواره های مقصوره افزود تا به سقف رسید.

۷. سال ۸۸۶ هجری، سلطان قایِتبای از ممالیک

برخی مصر بناهایی را که اکنون در حجره طاهره موجود است و ضریح مقدس و تزیینات آن را بساخت.

خصوصیات حجره

طول این حجره در هر یک از دو ضلع شمالی و جنوبی ۱۶ متر و عرض آن در هر یک از دو ضلع شرقی و غربی ۱۵ متر و مساحت کلی آن ۲۴۰ متر مربع است.

در گوشه های حجره طاهره ستون هایی از سنگ مرمر قرار دارد که قبه خضراء بر آنها استوار است.

حصار مشبک اطراف حجره به شکل ضریحی از مس و فولاد است که میناکاری و طلاکاری است مگر طرف جنوبی آن که برنجی می باشد.

ضریح شریف در طول دارای شش طاق نما و در عرض دارای سه طاق نما می باشد که چهار طاق نمای در طول مربوط به قسمتی است که مرقد حضرت در آن قرار دارد و دو طاق نمای دیگر مربوط به قسمتی است که منسوب به حضرت زهرا (علیها السلام) می باشد.

مرقد مطهر در قسمت جنوبی و مرقد حضرت فاطمه (بنابر روایاتی) در قسمت شمالی حجره واقع

است. داخل حجره قبر منور پیامبر مشخص است و اطراف آن دیوار کشیده شده که تا زیر گنبد ادامه دارد (و قبر شیخین خارج از این دیوار و داخل در محوطه پنجره های فولادی می باشد).

حجره طاهره دارای ۴باب می باشد. باب تهجد (در شمال)، باب فاطمه (در شرق)، باب وفود (در غرب)، باب توبه یا باب رسول الله (در جنوب).

جامه حجره

۱. دوران بنی العباس: اولین بار «حسین بن ابی الهیجا» داماد «طائع بن زریک» وزیر خلیفه العاضد فاطمی (۵۵۷ - ۵۶۷ هجری قمری) حجره نبوی را جامه پوشانید. او جامه ای بزرگ

و سفید تهیه کرد که روی آن با نقش و نگار و کمربندهایی از ابریشم زرد و سرخ آذین شده و با سوره یاسین مزین گردیده بود، اما امیر مدینه از قرار دادن آن در حجره نبوی امتناع کرد و اجازه خلیفه عباسی المستضئی بامرالله را ضروری دانست، و چون خلیفه اجازه داد جامه مزبور در حجره نبوی شریف آویزان گردید، تا این که بعد از حدود دو سال مستضئ بامرالله خلیفه عباسی، جامه ای از ابریشم بنفش را که گلدوزی و نقش و نگار و کمربندهای سفید نوشته شده داشت ارسال نمود و آن را جایگزین جامه «حسین بن ابی الهیجاء» کردند. سپس الناصرلدین الله عباسی (۵۷۳ ۶۲۲ هجری قمری) جامه ای از ابریشم سیاه ارسال کرد که آن را بر روی جامه قبلی (جامه مستضئی بامرالله) قرار دادند و چون مادر این خلیفه حج گزارد، جامه دیگری همانند جامه فرزندش را بر روی دو جامه پیشین در حجره نبوی آویخت و از آن پس خلفای بنی العباس (تا دوران انقراض خلافتشان) همواره جامه هایی را برای حجره نبوی می فرستادند.

۲. دوران ممالیک: سلاطین مصر جامه حجره نبوی را همچنان ولی به صورت نامنظم ارسال می کردند تا این که با وقف سه دهکده در مصر جهت تهیه پرده های کعبه و حجره نبوی توسط ملک صالح اسماعیل (۷۴۳ - ۷۴۶ هجری قمری) جامه حجره نبوی هر پنج سال یک بار بافته و فرستاده می شد و افزون بر آن سلاطین مصر به هنگام رسیدن به سلطنت جامه ای سبز رنگ برای حجره نبوی ارسال می نمودند.

۳. دوران عثمانی: در زمان خلفای عثمانی جامه

حجره نبوی هر پانزده سال یک بار در مصر تهیه و فرستاده می شد و علاوه بر آن هر یک از سلاطین عثمانی به هنگام جلوس بر کرسی خلافت جامه ای نیز برای حجره نبوی روانه می کردند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۷۲ الی ۷۷؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۷۳ الی ۷۶)

حجره فاطمه

(طِ مِ) حجره ای است متصل به حجره رسول الله که اکنون در داخل «حجره طاهره» واقع شده است و گفته اند این خانه همان است که:

در آن دو نور چشم پیامبر حسنین (صلوات الله علیهم) ولادت یافتند.

درِ آن به سوی مسجد، به فرمان خداوند از بسته شدن استثنا شد.

درِ آن جهت اخذ بیعت از شوی آن بانو به آتش کشیده شد.

در آن بانویِ سرای، در حمایت از همسرش در برابر حکومتیان بین درب و دیوار پهلو شکسته شد.

در آن سیده زنان دو عالم بنابر احتمالی به خاک سپرده شد و یکی از مواضع مزار آن بانوست.

حجره مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) همان (ك) حجره طاهره

حجرین

(حَ جَ رَ) مراد حجرالاسود و صخره ای (سنگی) است در بیت المقدس که مانند حجرالاسود آن را زیارت کنند. (فرهنگ فارسی، ذیل صخره)

حج سنتی

(حَ جِّ سُ نَّ) همان (ك) حج استحبابی

حج صروره

(صَ رِ) حج کسی است که سابقه حج کردن نداشته باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج طلس

»ك) طلس

حج عقوبه

(عُ بِ) آن که حج خود را تباه و باطل گرداند از احرام به در نشود وباید آن حج را به پایان برد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج عمره

۱. همان (ک) عمره تمتع

۲. همان (ک) عمره مفرده

حج فرضی

(فَ) حج واجب است (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴) (ع)

حج فریضه

(فَ ضِ) حج الاسلام است که زائر صحیحاً به پایان برد و تکلیف واجب به جای آورد.

(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج فقرا

(فُ قَ) تعبیری است از زیارت مرقد امام رضا (علیه السلام) در روایت.

حج قران

(قِ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و برکسانی واجب است که:

اهل مکه هستند.

محل سکونت آنها تامکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی) می باشد.

وجه تسمیه قران

حج گزار برای احرام حج و عمره (۱) دو نیت را مقارن می کند و به یک نیت احرام می بندد.

حج گزار قارن است یعنی از میقات و از آغاز احرام و حین احرام قربانی را قرین خود می کند.

اعمال (واجبات) حج قران

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. قربانی کردن

۶. حلق یا تقصیر

۷. طواف زیارت

۸. نماز طواف زیارت

۹. سعی بین صفا و مروه

۱۰. طواف نساء کعبه

۱۱. نماز طواف نساء

۱۲. بیتوته کردن در منی

۱۳. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج قران

اعمال حج قران از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد، گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج قضاء

(قَ) حجی که بابت قضای حج فوت یا تباه شده باید کرد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج کمال

(کَ) همان (ک) حجه الوداع

حج للناس

(لِ نّ) حجی که به خاطر مردم کنند و طبق روایت باید پاداش آن را از مردم گیرند. (ع)

حج لله

(لِ لّا) حجی که برای خاطر خدا کنند. طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام): «حج دو نوع است: حج لله و حج للناس. هر که برای خدا حج کند پاداش او بهشت است و هر که برای مردم حج رود در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد.» (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۲؛ و...)

حج مبدله

(مُ بَ دَّ لِ) حج تمتعی که بدل به حج افراد شود. اگر کسی از روی ندانستن مسئله، تقصیر عمره تمتع را ترک کند و چون احرام بسته است برای او قضای آن یا اعاده آن ممکن نیست بنابراین حج تمتع او به حج افراد مبدل می شود یعنی افعال حج را تماماً به جا آورده و سپس به میقات رفته عمره احرام مفرده می بندد و اعمال عمره را انجام می دهند. (حج البیت، ص ۱۰۳)

حج مبرور

(مَ) ان تکتبنی من حجاج بیتک الحرام، المبرور حجهم (مفاتیح الجنان، دعای بعد از فریضه در ماه رمضان).

حج نیکو و پسندیده است که در دعا به درگاه خداوند باید درخواست توفیق آن را داشت. طبق حدیث، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) «حج مبرور» را از دنیا و مافیها بهتر می داند و پاداش آن را تنها، بهشت ذکر می فرماید.

حج متسکع

(مُ تَ سَ کِّ) حج کسی است که استطاعت ندارد و به دریوزه و ستدن زاد و راحله از این و آن حج کند. این کار (۲) مسقط فریضه او نیست، یعنی اگر مستطیع گردد باید حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) همان (ك) حج تمتع

حج محصور

(مَ) ممنوع شدن حج به علت پیش آمدن مرض است. محصور کسی است که پس از محرم شدن برای حج (یا عمره) به علت بیماری و مریض شدن نتواند اعمال را انجام دهد و از حج باز ماند و محصور باید با

۱. حج قران دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل هستند و بعد از حج عمره مفرده را (در صورت استطاعت) به جا آورند.

۲. تسکع دریوزه کردن و یا بی زاد و راحله از خود حج کردن.

قربانی کردن از احرام به در آید. و اما در این که در چه جایی باید قربانی کند (مکه، منی، همان محل...) نظرها مختلف است. (نهایه، ص ۲۸۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مستحب

(مُ تَ حَ بّ) همان (ک) حج استحبابی

حج مستقر

(مُ تَ قَ رّ) هرگاه کسی با وجود شرایط استطاعت حج را ترک کند حج بر او مستقر می شود و باید به هر صورت که می تواند به حج برود. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج مشرکین

(مُ رِ) همان (ک) حج جاهلی

حج مصدود

(مَ) هم الذین کفروا و صدوکم عن السمجدالحرام والهدی (فتح ۲۵)

ممنوع شدن حج است به علت پیدا شدن دشمن. مصدود کسی است که پس از احرام (محرم شدن) برای حج (یا عمره) از به جا آوردن اعمال ممنوع شده باشد (کسی که دشمن او را از حج و عمره بازداشته باشد و نگذارد به مکه وارد شود یا در مکه مانع انجام اعمال حج او گردد. کسی که به عللی زندانی شده). و مصدود باید با قربانی کردن از احرام به در آید و درباره این که قربانی در چه جایی (مکه، منی، همان محل) باید صورت گیرد اختلاف نظر است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۸۱؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مفرده

(مُ رَ) همان (ک) حج افراد. (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۱۵)

حج مفرده

(مُ رَ دِ) همان (ک) حج افراد.

حج مقبول

(مَ) و ان تجعل فی عامی هذا الی بیتک الحرام سبیلاً حجه مبروره متقبله (مفاتیح الجنان).

حج پذیرفته شده است و در دعاها که از خداوند متعال باید طلب حج مقبول نمود.

حج منذور

(مَ) حج النذر. حجه النذر. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج میقاتی

حجی که هزینه سفر (ک) «حجه فروش» فقط از محل میقات تا مکه و بازگشت به میقات پرداخت می شود. (لغت نامه)

حج ندبی

(نَ) همان (ک) حج استحبابی (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴)

حج نذری

(نَ) حجی که بر اثر نذر بر نذر کننده واجب می شود.

اگر شخص بالغ عاقل با خواندن صیغه شرعی نذر و یا عهد و یمین را منعقد نماید که به حج برود انجام حج بر او واجب می شود و اگر نذر مقید به سال خاصی باشد در صورت تخلف با تمکن از انجام حج، حنث نذر کرده و علاوه بر انجام حج، کفاره بر او واجب می شود و در صورتی که نذر مقید به سال خاصی نباشد با داشتن تمکن تأخیر جایز نیست. (آداب واحکام حج، مسئله ۱۶۴، ص ۷۰)

حج نزهت

(نُ ه‌َ) طبق روایت، حجی است برای تفریح که پادشاهان کنند.

حج نیابتی

(بَ) همان (ک) حج بالنیابه

حج واجب

(جِ) حجی است که به یکی از سه راه واجب می شود:

۱. حجه الاسلام که در تمام عمر یک مرتبه واجب می شود.

۲. حجی که به واسطه نذر یا عهد یا قسم بر شخص واجب می شود.

۳. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود. (توضیح مناسک حج، ص ۴)

حج الوداع

همان (ك) حجه الوداع

حجول

(حُ) تلفظ امروز عامه مردم است از «حجون» (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۰ و ۱۰۲)

حجون

(حَ حُ)

۱. نام دیگر قبرستان تاریخی مکه است. (مقبره الحجون)

۲. نام کوهی است در شمال شرقی مکه مشرف بر گورستان تاریخی مکه «یعنی بر دامنه جنوب غربی آن مقبره الحجون (جنه المعلی) قرار دارد.

حجه الاسلام

(حَ جَ تُ لْ اِ)

۱. همان (ك) حجه الوداع

۲. حجی (اولین حج) که بر هر مسلمان مستطیع در طول عمر فقط یک بار واجب می گردد و از آن جهت حجه الاسلام نامیده شد که مانند نماز و روزه و خمس و زکات، اسلام بر آن بنا نهاده شده است، یا این که این حج به اصل شرع اسلام (و به تکلیف شارع) واجب شده نه به تکلیف مکلف بر ذمه مثل نذر و اجاره.

حجه البلاغ

(لْ بَ) همان (ك) حجه الوداع

حجه البلاغه

(لْ بَ غِ) همان (ك) حجه الوداع

حجه التمام

(تَّ) همان (ر) حجه الوداع

حجه الکمال

(لْ کَ) همان (ک) حجه الوداع

حجه الوداع

(لْ وَ) نام آخرین حجی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت (به اتفاق مسلمین) به جای آورد. طبق نقل، حضرت در ۲۵ ذی قعده حرکت فرمود و در ۴ ذی حجه به مکه رسید. برا ی این حج به جهاتی نام های مختلفی ذکر شده است:

۱. حجه الاسلام، چون حضرت احکام حج را طبق دستورات اسلام و وجوب آن را تا روز قیامت بیان فرمودند.

۲. حجه البلاغ (البلاغه)، چون حضرت با نزول آیه «یا ایها الرسول بلغ» (مائده ۹۷) در غدیر خم به امر الهی ولایت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را اعلام نموده و خطاب به مسلمین فرمودند: ای مردم آیا ابلاغ کردم؟ و یا خدا را شاهد گرفتند که: «اللهم هل بلغت».

۳. حجه التمام، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (مائده ۳) به دنبال خطبه رسول اللّه در روز عید غدیر خم، تمام نعمت بر مردم ارزانی شد و نعمت خداوندی به تمامیّت خود رسید.

۴. حجه الکمال، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» در روز عید غدیر، دین کامل شد.

۵. حجه الوداع، چون حضرت در عرفات یا در منی با مسلمانان وداع فرمود و خبر داد که بعد از این سال، آنها را در این موقف ملاقات نخواهد کرد. (التنبیه والاشراف، ص ۲۵۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲؛ امام شناسی، ج ۶، ص ۳۱ و ۳۲؛ کتاب حج، ص ۱۵۴ الی ۱۵۶)

حجه فروش

(حِ جٍّ) شهرت کسی که به نیابت از میت مستطیع و واجب الحج در ازای مزدی حج

گزارد. (لغت نامه)

حجیه

(حَ جَ یِّ) همان (ک) حاجیانه

حدا

(حَ دّ) نام قدیم (ک) حده (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۶)

حدائق الفتح

(حَ ءِ قُ لْ فَ) عنوان «مساجد سبعه» (به سوی ام القری، ص ۷۴)

حدائق سبعه

همان (ک) حوائط اسبعه

حد طواف

(حَ دِّ طَ) همان (ک) حد مطاف

حد عرفات

(عَ رَ) مواضعی در صحرای عرفات هستند که به گفته فقها ماندن در آن کافی نیست از عرفات که عبارتند از: نمره، عرفه، ثویه، ذوالمجاز، اراک. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۳؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۲۸) ق

حد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) از مأزمی تا حیاض وادی محسر می باشد. (فقه تطبیقی، ص ۱۹۲) (ک)

حد مشعر

(مَ عَ) از مأزمین (در جانب مشرق مشعر) و وادی محسر (طرف مغرب و مشعر) تا جایی به نام حیاض ادامه دارد. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

حد مطاف

(مَ) حد طواف. آن مقدار از اطراف کعبه که طواف در آن مجاز می باشد، که از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است.

حد منی

(مِ نا) از عقبه تا وادی محسر است. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۱)

حدود حرم

(ک) مکه

حده

(حَ دِّ) نام منزلی است میان جده و مکه (حدود چهار فرسنگی مکه) که نزدیک به حد حرم است و زائران خانه قبل از ورود مکه به این مکان می رسند و افراد غیر مسلمان حق عبور از این محل و ورود به مکه را ندارند. کسانی که از

راه جده وارد حجاز می شوند ولی به جحفه نمی روند واز جده محرم می شوند معمولاً در حده تجدید احرام می کنند.

حدیبیه

(حُ دَ یْ یِّ) سرزمینی است مابین جده و مکه در مغرب حرم نزدیک مکه (به نقلی حدود ۲۰

کیلومتری) که میقات عمره مفرده است و گفته اند نیمی از این محل جزء حل و نیمی دیگر جزء حرم است و وجه تسمیه از جهت نام چاهی است در این جا و یا به مناسبت وجود درخت خمیده (حدبا) و کهنسالی است که در این سرزمین در کنار چشمه ای قرار داشت. حدیبیه به لحاظ تاریخی محل وقوع یک جریان بزرگ در رابطه با عمره رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن گاه که حضرت در سال ششم هجری با حدود ۱۳۰۰ (یا ۱۵۰۰) مسلمان به قصد عمره عازم مکه گردید، قریش با ورود ایشان مخالفت ورزید و در نتیجه اصحاب در این نقطه برای دفاع از حضرت بیعتی با پیامبر انجام دادند که به خاطر نام این سرزمین به بیعت حدیبیه معروف شد (و نیز از آن جا که این بیعت در زیر درختی صورت گرفت به «بیعت شجره» و به خاطر وعده رسول الله به بهشت به «بیعت رضوان» و به دلیل عهد مسلمانان تا سرحد مرگ به «بیعت مرگ»

معروف گردید). در این سرزمین با مذاکرات دو طرف در ماه ذی قعده صلحی به مدت ده (یا بین دو تا ده) سال بین مسلمانان و کفار منعقد شد که به مناسبت نام این سرزمین به «صلح حدیبیه» یا «عهد حدیبیه» معروف است. طبق مفاد یکی از مواد صلحنامه قرار شد که در این سال مسلمین به مدینه برگردند و سال دیگر به حج آیند مشروط به این که بیش از سه روز در مکه اقامت ننمایند. و چون پس از دوسال، قریش با کمک کردن به قبیله بنوبکر در حمله به قبیله خزاعه (و نیز عدم قبول پرداخت خونبهای کشتگان و یا جدا ساختن خود از قبیله بنوبکر) یکی از مواد عهدنامه را زیر پاگذاشت و موجب لغو صلح حدیبیه شد، رسول اسلام در اواخر سال هشتم هجری به سوی مکه آمد و آن جا را فتح نمود.

حرا

همان (ك) کوه حرا

حرام

(حَ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

حرامان

(حَ) مکه و مدینه (لغت نامه)

حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ك) ستون محرس

حرم

(حِ) مرد محرم. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ) احرام به حج (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ رُ)

۱. احرام گرفتگان (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

۲. ده روز اول ماه ذی حجه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حرم

(حَ رَ) پناهگاه. چیزی که هتك حرمت آن سزاوار نیست.

۱. مکه معظمه را گویند.

۲. مدینه منوره را گویند.

حرم آمن

(مِ) اولم نمکن حرماً آمنا (قصص ۵۷)

حرم مکه است. از امام صادق (علیه السلام) نقل است کسی که داخل حرم گردد در حالی که به آن پناه آورده باشد از غضب پروردگار ایمن است و حیوانات وحشی و پرندگانی که به حرم داخل می گردند تا از حرم بیرون نرفته اند امنیت دارند و کسی حق ندارد آنها را رم بدهد یا اذیت کند. (مجمع البیان، ذیل آیه ۵۷ قصص و آیه ۱۲۶ بقره)

حرم ائمه بقیع

مزار چهار امام معصوم (امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق) واقع در مدینه در سمت غربی و منتهی الیه قبرستان تاریخ (ك) بقیع.

حرمات الله

(حُ رُ تِ لّا) ذلك ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه (حج ۳۰)

مراد از «حرمات»، حج، مسجدالحرام، کعبه و غیر آنهاست که بزرگداشت آنها سبب خیر است و می شود گفت «حرمات» اعم از اینهاست. (قاموس قرآن، ذیل حرام)

حرم الله

(حَ رَ مُ لّا)

۱. گرداگرد خانه کعبه.

۲. مکه. چون خداوند حرمتش را واجب شمرد. آن را ایمن و مردم را در آن مأمون قرار داده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ لغت نامه؛ دایره المعارف فارسی)

حرم الله تعالی

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶)

حرم الرسول

(رَّ) نام مدینه است. (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ۲۳)

حرم امن

(حَ رَ مِ اَ) شهرت مکه (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۹)

حرمان

(حَ رَ) دو حرم مکه و مدینه. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرمان شریفین

(شَ فَ) دو حرم شریف مکه و مدینه را گویند.

حرم اهل بیت

همان (ك) حرم ائمه بقیع (میقات حج، ش ۴، ص ۱۷۵)

حرم رسول الله

۱. از اسامی مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

۲. گرداگرد روضه مقدسه حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) را (در مسجدالنبی) گویند.

حرم مدینه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ك) مدینه

حرم مکه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ك) مکه

حرمه

(حُ مِ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

حرمی

(حَ رَ) منسوب به حرم (مکه مدینه)

حرمین

(حَ رَ مَ)

۱. مکه معظمه و مدینه منوره.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (فرهنگ غیاث اللغات)

حرمین شریفین

۱. حرم مکه و حرم مدینه.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (لغت نامه)

حره

(حَ رِّ) زمین سنگلاخ یا سنگریزه دار سیاه مدور. و بیشتر زمین های اطراف مدینه این چنین است که از سه طرف جنوب و شرق و غرب این شهر را احاطه کرده است (و در سمت شمال حره ای وجود ندارد) حره به صورت اضافه مستعمل شده است مانند:

۱. حره و بره، حره قسمت غربی شهر است.

۲. حره بنی سلیم، که جنگ بئر معونه در آن رخ داد.

۳. حره بنی حارثه، که طبق نقل، رسول الله در غزوه احد شبانه از آن جا گذشت.

۴. حره واقم، در قسمت شرق مدینه است و سپاه یزید در سال ۶۳ هجری به فرماندهی مسلم بن عقبه قیام مردم مدینه را در این نقطه سرکوب کرد و به قتل عام مردم پرداخت (و شهدای حره در قسمت شمالی قبرستان بقیع به خاک سپرده شدند).

حری

(حُ ر ا) کوهی است به مکه (لغت نام) (ک) کوه حرا

حریق اول

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ هجری قمری.

حریق دوم

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان سال ۸۸۶ هجری قمری.

حزام

(حِ) کمربند قسمت بالای پرده کعبه را گویند که به عرض ۹۵ سانتیمتر است و دور تا دور آن آیات قرآن باخطوط نقره آمیخته با طلا بافته می شود. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲)

حزوره

(حَ وَ رِ) محلی بین مسجدالحرام و مسعی (در کنار مروه) که قربانی (مستحب عمره) را در آن جا ذبح می کردند و فعلاً داخل در مسجد شده است. (احکام و آداب حج، زیرنویس، ص ۱۷۲؛ و...)

حسنه

(حَ سَ نِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

حش کوکب

(حُ حَ شِّ کُ کَ) حش (به معنی بستان) باغی بوده است در جنوب شرقی بقیع متعلق به کوکب (شخصی قدیمی، یکی از اصحاب، زنی یهودیه) در کنار گورستان یهودیان (و یا جایی که به گورستان یهودیان تبدیل شد) عثمان را در حش کوکب به خاک سپردند و معاویه حکم

داد تا مسلمانان مردگان خویش را در بقیع از آن سوی که عثمان مدفون بود به خاک سپردند تا مدفن او به بقیع متصل شد. (الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ نقش عایشه در اسلام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۸ و ۱۴۴)

حصاب

(حَ) همان (ک) محصب

حصبه

(حَ بِ)

۱. بطحاست.

۲. یوم نفر ثانی است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حصن العزاب

(حِ نُ لْ عُ زّ) دژی است بر کناره خنـدق مشـهور که اکنون ویران شـده. گویند عمر آن دژ را برای مردان عزب مدینه بساخت. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حصن کوکب

(حِ) شهرت باغی بیرون بقیع (محل دفن عثمان) که مروان آن را ضمیمه بقیع نمود. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۵) (ك) حش کوکب

حصوه

(حَ وِ) و در دوران عثمانی، صـحن هایی در شمال مسجدالنبی بود که رواق های مسقف با گنبدهایی بر آنها وجود داشت. این رواق ها و گنبدها که بر سـتون هایی بلند و مرتفعی درکناره ها اسـتوار بودند در توسعه شـمالی مسجدالنبی تخریب گردیدند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

حصی

(حَ صا) سنگریزه. و در مراسم حج در منی باید به جمرات سنگریزه پرتاب نمود و رمی کرد.

حصی الجمار

(حَ صَ لْ جِ) سنگ های جمرات (ل) (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حصی الخذف

(خَ) در رمی جمرات ریگ ها که پشت ناخن می گذارند و می افکنند. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۱۰)

حطاب

(حَ طّ) کسـی اسـت کـه برای آوردن هیزم و فروش آن از حرم خـارج و به حرم وارد شـود و از جمله کسـانی است که اجـازه دارند بدون احرام وارد حرم شوند. (احکام عمره، ص ۱۳؛ و...)

حطیم

(حَ) بنابر روایات یکی از اماکن با فضـیلت کعبه و از با شـرافت ترین قسـمت های مسـجد الحرام است که نماز خوانـدن در آن فضـیلت داشـته و بدان سـفارش شده است و اما در مقدار و محیط حطیم (در یک نیمدایره فرضـی در فاصله رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم و حجر اسماعیل) اختلاف قول است و به تفاوت گفته اند:

۱. حجر اسماعیل است. (۱)

۲. مقام ابراهیم است.

۳. دیوار قوسی حجراسماعیل است.

۴. فاصله بین رکن اسود و درِ کعبه است. (۲)

۵. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم است.

۶. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم است.

۷. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و حجراسماعیل است.

وجه تسمیه حطیم

در آن جا اگر کسی سوگند دروغ یاد می کرد عقوبتش فوری بود.

در آن جا با نفرین مظلوم و بر ظالم کمتر می شد که نفرینش ظالم را هلاک نکند.

آن جا (یعنی حجراسماعیل) از بیت الله جدا و شکسته (حطیم) است.

آن جا (یعنی دیوار قوسی حجراسماعیل) مستقیم نبوده و دارای انحنا و شکستگی است.

در آن جا (یعنی در حجراسماعیل) اعراب جاهلی به هنگام طواف لباس های کهنه خود را می انداختند که به تدریج فرسوده (محطوم) می شد.

در آن جا مردم برای خواندن دعا و استغاثه، ازدحام (حطم) نموده و یکدیگر را می فشردند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱،

ص ۱۹۴؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۹ و ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۳ و ۸۴؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۲)

۱. نوشته اند اهل سنت حجراسماعیل را حطیم نامیده اند.

۲. نوشته اند اهل تشیع برحسب روایات حطیم را در مکانی در حد فاصل میان درب کعبه و حجرالاسود می دانند.

حظیره رسول الله

(حَ رِ) در پهلوی منبر مسجد (النبی) است چون رو به قبله نمایند جانب چپ (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۷۰)

حفره توبه

حفره ای بود نزدیک در کعبه. گویند آن جا محلی است که حضرت آدم (علیه السلام) ایستاد و از خداوند طلب مغفرت کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۶)

حفیره عباس

(حُ فَ رِ) از نام های چاه زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

حفیره عبدالمطلب

از نام های زمزم است چون به دست آن حضرت حفر گردید. (ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

حل

(حِ لّ). حلال و حلال شدن.

۱. بیرون حرم مکه

۲. بیرون آمدن از حرم

۳. بیرون آمدن از احرام

۴. آن که از حرم بیرون آید

۵. آن که از احرام بیرون آید

۶. وقت بیرون آمدن از احرام

حلال

(حَ)

۱. از (ماه های) حرام بیرون آمدن.

۲. کسی که از احرام بیرون آمده باشد. (لغت نامه)

حلق

(حَ) ولا تحلقوا رءُوسکم حتی یبلغ الهدی محله (بقره ۱۹۶)

تراشیدن سر را گویند و یکی از اسباب تحلیل محرم در حج است (فرهنگ علوم) (ک) تقصیر

حله

(حِ لِّ) اهل حله، قبایل خارج از حرم بودند که در حل می زیستند. آنان در ایام حج برخلاف (ک) «حمس» روغن ذوب می کردند و خوراک «اقط» (شیر خشکانده) و گوشت می خوردند و بر خود روغن می مالیدند. از پشم و مو لباس می بافتند و چادر بر پا می کردند. در لباس خود مناسک به جای می آوردند. پس از فراغت چون داخل کعبه می شدند کفش و لباس را صدقه می دادند. آنان برای طواف (اول) از حمسیان لباس کرایه می کردند. (میقات حج، ش، ص ۱۰۹)

حلی الکعبه

(حَ لْ یُ لْ کَ بِ) زیور کعبه را می گفتند.

نقل شده که در زمان خلافت عمربن خطاب نزد او سخن درباره زیور کعبه و بسیاری آن به میان آمد. گروهی گفتند آن را برداشته صرف سپاه مسلمانان کنی ثواب و پاداشش بیشتر است و کعبه زیور می خواهد چه کند. عمر تصمیم گرفت بردارد و درباره آن از امیرالمؤمنین پرسید. آن حضرت فرمود قرآن بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرود آمد و دارایی ها چهار جور بود: اموال مسلمانان، غنیمت، خمس، صدقات... و زیور کعبه آن روز در آن بود خدا آن را به حال خود گذاشت (دستوری برای تصرف در آن نداد) و از روی فراموشی آن را رها نکرد و مکان و جای آن بر او پنهان و پوشیده نبود، پس بر جا گذار آن را همان طور که خدا و رسول قرار داد. عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم و زیور را به جای خود گذاشت. (نهج البلاغه، ص ۱۲۰۸)

حمام الحرم

(حَ مُ لْ حَ رَ) کبوتری که در حرم مکه خانه و لانه و مسکن دارد و شکار چنین کبوتری حرام است. (لغت نامه)

حمس

(حُ) یا اهل حمس قریش (و منسوبان به آنها یعنی خزاعه و جدیله و کنانه) را می گفتند به جهت:

نزول ایشان در حرم (حمساء)

التجای ایشان به کعبه (حمساء)

شدت (حمس) داشتن در دین

شدت (حمس) داشتن در شجاعت

(فرود آمدن از دیوار به خانه در ایام منی و عدم استفاده از غذاهای سرخ کردنی.

امتیازات حمس طوایف قریش از آن جا که خود را اولاد حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اهل حرم و والیان کعبه می دانستند در مراسم حج برای خود نسبت به سایرین امتیازاتی قائل بودند چون:

۱. ترک وقوف و افاضه. آنان از منطقه حرم بیرون نرفته و در عرفات وقوف نمی کردند و حداکثر تا مسافتی مانده به مزدلفه نمی بایست بیشتر می رفتند (و چون حج کنندگان در عرفه قرار می گرفتند اینان در اطراف حرم وقوف می کردند و شامگاهان به مزدلفه می رفتند).

۲. نزول از دیوار. در ایام منی از دیوار و پشت بام ها وارد خانه می شدند نه از درب خانه.

۳. سکونت در خیمه. در ایام منی و در حال احرام در خیمه هایی از چرم سرخ رنگ سکونت می کردند و داخل شدن در چادرهای پشمی و مویی را حرام می شمردند.

۴. خوراک خاص. آنها روغن داغ نمی کردند و «اقط» (شیر خشکانده) نمی پختند و گوشت نمی خوردند و از گیاه حرم مصرف نمی کردند (و غیر اهل حرم می بایست از طعام اهل حرم بخورند بر وجه مهمانی یا از راه خریدن).

۵. لباس خاص.

آنها از مو و پشم (شتر و گوسفند و بز) و پنبه پارچه نمی بافتند و لباس جدید بر تن می کردند و طواف می بایست در لباس حمس انجام شود. به این نحو هر کس (که اول بار به حج یا عمره می آمد) می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از حمس (به عاریه یا به اجاره) گرفته باشد و اگر کسی از آن لباس نمی یافت و با لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست به طور حتم پس از طواف لباس را در مکانی نزدیک مکه به دور افکند نه خود حق استفاده مجدد از آن را داشت و نه دیگران (و این لباس ها به «ثیات لقی» معروف بود) و چنان چه کسی نمی خواست از لباس خود چشم بپوشد و آن را دور افکند می بایست برهنه طواف نماید. (حرمین شریفین، ص ۳۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ کتاب حج، ص ۲۰۶، الی ۲۰۸؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۸؛ و...)

حمسا

(حُ) کعبه را می گفتند که با احجار سفید مایل به سیاه بنا شده بود. (لغت نامه؛ کتاب حج، ص ۲۰۶)

حمل

(حَ مَ) بره، که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلام، ص ۵۴)

حمله دار (حَ لِ) اصطلاحاً به رئیس کاروان حج گفته می شد که عده ای را به حج می برد و مناسک حج به راهنمایی او صورت می گرفت.

حنانه

همان (ک) ستون حنانه

حوائطه سبعه

(حَ ءِ طِ سَ عِ) یا حوائط النبی یا حدائق سبعه یا حیطان شیعه شهرت باغستان های هفتگانه ای در مدینه بوده است که یکی از علمای یهود به نام مُخَیْریق از بنی قَیْنُقاع یا بنی نَضیر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هبه نمود و به نقلی دیگر این اراضی متعلق به یهود بنی نضیر یا متعلق به سلام بن مشکم از بنی نضیر بود که پس از مصالحه به حضرت واگذار شد و چون مصالحه بدون جنگ صورت پذیرفت خاص آن جناب گردید و از ایشان به وقف (یا به میراث) خاص حضرت زهرا (علیها السلام) گشت و «مشربه ام ابراهیم» یکی از این باغات است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۰؛ جنایات تاریخ، ج ۲، ص ۳۴؛ مقدمه ای بر فرهنگ وقف، ص ۱۵ و ۱۳۸؛ و...)

حوائط النبی

(حَ ءِ طُ نَّ) همان (ک) حوائط سبعه.

حواج

(حَ جّ) زنان حج گزار (لغت نامه)

حیاض

جایی است از (ک) حد مشعر.

حیره

یا (ک) مسجد علی (۲).

حی الشهدا

(حَ یُّ شُّ هَ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

حیطان سبعه

همان (ک) حوائط سبعه.

خ

خاتون خیاب

مکه معظمه را گفته اند.

خاتون عرب

کنایه از مکه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ فرهنگ غیاث اللغات)

خاتون کائنات

۱. مکه معظمه (برهان قاطع؛ لغت نامه)

۲. کعبه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ لغت نامه)

خادم الحرمین (دِ مُ لْ حَ رَ مَ) خادم الحرمین الشریفین.

۱. لقب ملک فهد از سلاطین آل سعود (که در حال حاضر بر عربستان سعودی حکومت دارد).

۲. لقب سلاطین عثمانی. پس از این که سلطان سلیم بر مصر استیلا یافت و قاهره در سال **۹۲۳** هجری فتح گردید و آخرین خلیفه عباسی عنوان خلافت خود را واگذاشت و ترکان بر حجاز و بر دنیای اسلام مسلط شدند از این زمان لقب خادم الحرمین

(خادم الحرمین الشریفین) را گرفتند.

نوشته اند هنگامی که «سلیم» گفته سخنران را در تمجید خود شنید که می گفت «خادم الحرمین الشرفین» به درگاه الهی سجده شکر گزارد و گفت: «پروردگار را شکر گزارم که به من افتخار خادم الحرمین الشریفین را ارزانی داشت». او از ملقب شدنش به «خادم الحرمین» ابراز خرسندی و شادمانی نمود. (دایره المعارف فارسی، ذیل عربستان؛ حرمین شریفین، ص ۶۱؛ میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۱۳)

خادم الحرمین الشریفین

(ک) خادم الحرمین

خامه حمراء

(مِ ءِ حَ) سنگ نرم سرخ که در کعبه است. (ترجمه و شرح تبصره علامه، ج ۱، ص ۲۳۴) (ک) رخام حمراء

خانه جبرئیل

تعبیری است از (ک) مقام جبرئیل

خانه خدا

۱. مسجد

۲. مسجدالحرام

۳. کعبه معظمه

خانه کعبه

همان (ک) کعبه

خاوه

(وِ) اخوه. پولی (ورودیه ای) است که هنگام داخل شدن به عربستان باید پرداخت نمود.

خذف

(خَ) سنگ را بر باطن انگشت ابهام گذاردن و با ناخن انگشت سبابه آن را انداختن است که یکی از مستحبات در رمی جمره است. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

خزامی

یا (کَ) گیاه خزامی

خزانه الزیت

(خِ نَ تُ زَّ) خانه ای است در ساحت مسجدالحرام واندر و شمع و روغن و قنادیل است. (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۹؛ و...)

خزانه الکعبه

(لْ کَ بِ) حفره ای بوده است مانند چاه به

عمق سه ذرع که در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) بنا گردید. و هر کس متاع یا پارچه حریر و طلا و نقره ای به کعبه تقدیم می داشت در آن حفره نگاهداری می شد. هنگامی که قریش در کعبه تجدید بنا کرد هبل را در آن نصب کردند و هنگامی که عبدالله بن زبیر کعبه را تجدید بنا کرد آن چاه معدوم گردید. (کعبه، ص ۳۴)

خضراء قریش

(خَ) بندگان یا رعیت قریش، بیشتر مردم و ساکنین شهر مکه را می گفتند (میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۷)

خطبه وداع

(وَ) خطبه ای که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع خواند و در آن حضرت امیر علی (علیه السلام) را خلیفه خود کرد. (لغت نامه)

خطم الحجون

(خَ طَ مُ لْ حُ) در برگیرنده گورستان مکیان است، و خطم راهی میان بر از کوه به زمین است (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۸)

خل المقطع

(خِ لُّ لْ مُ قَ طَّ) حرم مکه از سمت عراق. وجه تسمیه این است که عبدالله بن زبیر برای ترمیم کعبه از این مکان قطعه های سنگ را برای امر عمارت کعبه حمل می نمود و نیز «المقطع» نام کوهی است در این حدود. (تاریخ و آثار مکه، ص ۱۳۰)

خلف مقام

(خَ فِ مَ) بیشتر فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «خلف مقام» (پشت مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳)

خلوق کعبه

(خَ) ماده ای که بخش عمده آن از زعفران است مخلوط با قضیب الذریره و اشنان و قرنفل و قرفه نرم (که کوبند و پزند با روغن و گلاب، گُل آلود کنند) و کعبه را با این ماده خوشبو می نمایند و از حرمت بوی خوش در حال احرام استثنا شده است. (فقه فارسی با مدرک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ و...)

خم غدیر

همان (ک) غدیر خم

خیرالبلاد

(خَ رُ لْ بِ)

۱. کنایه از مکه است

۲. کنایه از مدینه است (لغت نامه)

خیره

(خَ یَّ رِ) (خِ یَ رِ) نام مدینه منوره است از آن جهت که این شهر دارای خیرات زیادی است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

خیره الاصفر

(خَ رَ تُ لْ اَ فَ) نام یکی از کوه های مکه (لغت نامه)

خیره المدود (

مَ) نام یکی از کوه های مکه است. (لغت نامه)

خیف

همان (ک) مسجد خیف

خیمه جمانه

(جَ نِ) مکان مسجد تنعیم قبلاً به خیمه جمانه معروف بوده است، چرا که جمانه دختر حضرت ابی طالب (علیه السلام) برای سفیان بن حارث در این مکان فرزندی به دنیا آورد (تاریخ و آثار اسلام، ص ۱۳۳)

د

دایره حرم

دایره ای است کوچک تر از دایره میقات ها در اطراف مکه معظمه که مشخص کننده حدود حرم مکه است و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند. طبق نقل ها عبارتند از: تنعیم (در شمال)، نمره (در جنوب)، جعرانه (در شرق)، حدیبیه یا علمین (در غرب).

دایره طواف

یا دایره مطاف، دایره ای است که گرداگرد خانه کعبه که محیط آن بر روی زمین با مرمرهای سیاه مشخص می باشد و طواف باید در درون این دایره صورت گیرد. حد مطاف از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است. حد فاصل میان دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

دایره کعبه

دایره ای است محیط بر کعبه مانند مواقیت. دایره مسجدالحرام. دایره حرم.

دایره مطاف

همان (ك) دایره طواف

دایره مواقیت

همان (ك) دایره میقات ها

دایره میقات ها

یا دایره مواقیت، دایره ای است که وارد شونده به مکه نباید از آن عبور کند مگر این که محرم شود. (هر یک از مواضعی که باید در آن احرام بست و محرم شد به میقات مشهور است).

دار

والذین تبوء والدر (حشر ۹)

از نام های مدینه است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۶۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الابرار

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است که جایگاه انسان های شایسته هم چون مهاجرین و انصار است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵؛ حرمین شرفین، ص ۱۱۷)

دار ابو ایوب

سرایی بود در مدینه در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی و وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هجرت فرمود حدود هفت ماه در آن اقامت گزید. خانه ابو ایوب در دوران سعودی به سال ۱۴۰۷ هجری قمری تخریب گردید. (تاریخ آثار اسلامی، ص ۳۰۳)

دار ابوطالب

سرایی بود در مکه در ابتدای منازل بنی هاشم در چند متری مولد النبی محل زندگی حضرت ابوطالب و حضرت امیر و نیز محل رشد و زندگی پیامبر اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین)، در دوران سعودی در توسعه میدان پشت صفا و مروه تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۶)

دار ابو یوسف

(ك) دار البیضاء

دار الاخیام

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الارقم

(رُ لْ اَ قَ) خانه ای بود در مکه بر دامنه کوه صفا و زیارتگاه حاجیان به شمار می آمد چرا که در این خانه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مردم را نهانی به اسلام دعوت می نمود. این سرا در سال های مختلف از جمله در سال ۵۵۵ هجری به دست منصور اصفهانی وزیر شام و موصل تعمیر گردید و بعدهامبدل به کتابخانه گردید تا سال ۱۳۹۵ هجری قمری که در طرح توسعه مسجد، توسط سعودی های تخریب گشت. این خانه به جهاتی نام های مختلفی داشته است.

۱. دار الارقم، یا «بیت الارقم» به خاطر آن که متعلق بود به «ابو عبدالله ارقم بن ابی الارقم» (متوفی به سال ۵۵ هجری در بیش از هشتاد سالگی) او هفتمین یا هشتمین یا دهمین کسی بود که اسلام آورد و در سختی کار رسول الله در خانه را به روی ایشان گشود. او از مهاجرین اولیه و از صحابه بدری و متصدی صدقات حضرت بود.

۲. بیت الاسلام، چون رسول الله در این خانه مردم را به اسلام دعوت می فرمود.

۳. دارالخیزران، چون منصور عباسی این خانه را خرید و به فرزندش مهدی داد و او نیز آن را به همسرش خیزران بخشید (و به نقلی ا ین خانه را خیزران خرید) و از آن پس به دارالخیزران موسوم شد. (تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، ص ۴۴؛ ناسخ التواریخ، خلفا، ج ۳، ص ۲۸۹؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۹۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۴؛ آثار عجم، ص ۷۷؛ دایره المعارف فارسی، ذیل ارقم؛

لغت نامه، ذیل ارقم)

دار الاعنه

(لْ اَ عِ نّ) از مناصب مکه و اداره امور ستوران قریش و احشام و اغنام و مرکب های جنگی بود. (تاریخ جفرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار الایمان

(لْ) والذین تبوءوالدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم (حشر ۹)

از اسامی مدینه است، و در حدیث آمده است: المدینه قبه الاسلام و دار الایمان. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۴۹)

دار البیضاء

(لْ بَ) خانه محل تولد حضرت رسول (مولد النبی) را محمد بن یوسف ثقفی (برادر حجاج) از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه خویش ملحق ساخت و نام آن را دارالبیضاء (خانه سفید) نهاد، زیرا که آن را از گچ ساخته و اطراف آن را نیز گچ کشیده بودند و در نتیجه تمامی ساختمان به رنگ سفید بود و از آن پس به خانه ابو یوسف شهرت یافت. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۵)

دار الخیزران

(لْ خَ زُ) (ک) دارالارقم

دار السفاره

(سَّ رِ) از مناصب مکه است و فرستادن سفیر به کشورهای همجوار برای صلح و جنگ و اقتصاد بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار السلامه

(سَّ مِ) از اسامی مدینه است. خدای سبحان رسول گرامی اش را در مدینه منوره حفظ نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دارالسنه

(سُّ نِّ) از اسامی مدینه است. محلی که شریعت و قانون خدا در آن جا تدوین شده و لباس عمل پوشیده. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دار الشوری

(شُّ را) از مناصب اجتماعی مکه است که در دست بنی اسد قرار داشت و کارهای مهم قریش با صوا بدید و مشورت رجال اسد انجام می گرفت (تاریخ جفرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۶)

دار الصفا

(صَّ) خانه کعبه است. (فرهنگ آنندراج)

دار الضیافه

(ضّ فِ) قصری که آل سعود بر کوه ابو قبیس (با تخریب آثار تاریخی آن) ساخته است، این جا مخصوص میهمانان و سران کشورهای خارجی است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

دار الضیفان (

ضَّ) خانه عبدالرحمن بن عوف (در مدینه) به مناسبت این که محل ضیافت و پذیرایی مهمانان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. طبق شواهد تاریخی آن حضرت پس از ورود به مدینه زمین وسیعی را که در سمت غربی بقیع قرار داشت جهت ساختن منزل تقطیع و هر قطعه ای را در اختیار یکی از مهاجرین از صحابه قرار داد که یکی از این منزل ها متعلق به عبدالرحمن بن عوف بود، و خانه او

اولین خانه ای است که در این نقطه احداث گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۰۹)

دارالعجله

(لْ عَ جَ لِ) خانه سعیدبن سعد بود در مکه که خاندان او (بنوسعد) آن را نخستین بنای قریش می دانند و می گویند پیش از دارالندوه ساخته شده است. (لغت نامه)

دارالعجله

در سمت صفا و مروه قرار داشت و در دوران سعودی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۱)

دارالعماره

(لْ عِ رِ) از مناصب مکه است جهت نگهبانی و عمران و آبادی و مراقبت در حفظ بنا و ترمیم و تعمیر مسجدالحرام و کعبه و آیین حج و طواف وافدین و واردین که بدیت قریش بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دارالفتح

(لْ فَ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دارالقبه

(لْ قُ بِّ) از مناصب مکه است و انبار اسلحه (اسلحه خانه) بود از چادر و شمشیر و سپر و تیر و غیره و زیر نظر قریش قرار داشت. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷) (ک)

مناصب کعبه

دارالقراء

(لْ قُ رّ) خانه مَخْرَمه بن نوفل در مدینه که پایگاه قاریان قرآن بود. او از قریشی های مخالف اسلام بود و در مکه می زیست. در اوایل قاریان قرآن با اهل صفه یک جا می زیستند که تا حدود سال چهارم هجری به طول انجامید اما وقتی تعدادشان بیشتر شد خانه او را پایگاه ساختند به طوری که نام آن دارالقراء گشت. (تاریخ قرآن، ص ۲۴۶)

دارالکسوه

(لْ کِ وَ) کارگاه تهیه پرده کعبه که عبدالعزیز سلطان حجاز و نجد در مکه بنا نمود. (میقات حج، ش ۱۶، ص ۱۷۵)

دارالمختار

(لْ مُ) از نام های مدینه است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دارالمنتدی

(لْ مُ تَ دا) مؤسسه ای مشورتی در جاهلیت (ک) دارالندوه

دارالمهاجرین

(لْ مُ جِ) از این واژه که در حدیث نبوی آمده است بیشتر شهر مدینه در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) متبادر می شود که محل اجتماع و زندگی مهاجرین بوده است. (فقه سیاسی، ج ۳، ص ۳۰۱)

دارالنابغه

(لنّ بِ غِ) خانه ای در مدینه در میان خانه های قبیله بنی نجار ومتعلق به شخصی از این قبیله به نام نابغه و شهرت محل دفن حضرت عبدالله پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن حضرت به مناسبت سابقه قوم و خویشی میان قبیله بنی نجار و قبیله حضرت آمن بنت وهب و به هنگام مراجعت از سفر شام در مدینه به این قبیله وارد شد ولی در همان جا مریض گردید و از دنیا رفت و پیکرش طبق روال آن روزگار در داخل همان خانه (دار النابغه) به خاک سپرده شد. دار النابغه

که به «بیت ابی النبی» نیز معروف شد در کوچه ای به نـام «زقال الطوال» در خیابان مناخه مقابل دارالسلام قرار داشت و تا این اواخر زائران، مزار آن جناب را زیارت می کردنـد. در زمان عثمانی ها آرامگاه آن جناب به طور مجللی ساخته شد. و در سال ۱۳۹۶ هجری قمری (برابر ۱۳۵۵ شمسـی) در زمان خالـدبن عبـدالعزیز به تخریب آرامگاه اقدام شد و در سنوات اخیر (۱۳۶۳ شمسـی؟) تمـام کوچه ها و بازار مجاور و بقعه مبارکه تخریب و مسطح گشت و اینکه هیـچ اثری از خیابان و کوچه باقی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۲۲؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۸۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۹، به سوی

ام القری، ص ۳۱۷؛ میقات حج، ش ۲۲، ص ۱۰۸)

دارالندوه

(نَّ وِ) شـهرت مکـان انجمن شورایی قبایـل قریش در مکه است واقع در شـمال غربی خانه کعبه. تأسـیس دار النـدوه را توسـط زعیم قریش جد اعلای رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) یعنی قُصَی بن کلاب گفته اند و آن را اولین بنا (یا جزء اولین بناهایی) می داننـد که قریش در مکه ساخت. درِ دار النـدوه به سوی کعبه باز می شد و این محل با سابقه ای طولانی در تاریخ مکه، انجمن بزرگان قبایل بود (که

تعدادشان را مختلف و گاه تا صد ذکر کرده اند) در دارالندوه امور مهمی مربوط به زناشویی، سـلاح جنگی، معامله بزرگان و شئون اجتماعی مطرح می گردید وبعد از موافقت به مرحله اجرا در می آمد و سرپرستی آن مقارن ظهور اسلام به دست عثمان بن طلحه (از بنی عَبْدُ الدّار) بود. دارالندوه در دوران سـیزده ساله بعثت و قبل از فتح مکه همچنان از اهمیت خاصـی برخوردار بود. و به نقلی در این جا بود که تصـمیمات شومی علیه پیامبر اسـلام جهت محاصـره اقتصادی اجتماعی و سپس جهت قتل آن حضـرت گرفته شد که منجر به هجرت گردید. این خانه در دوران پس از حضـرت از اعتبار چندانی برخوردار نبود. معاویه در دوران سلطنت خود دارالندوه را از اولاد عبدالدار خرید و هرگاه به مکه می آمد در آن جا مسکن می گزید و بعد از او نیز در موسم حج محل نزول خلفا و امرا بود و معمولاً در آن جا به طواف و نماز می رفتند ولی در غیر موسم حج دارالندوه محل

قرآن پاره ها بود. بخشی از دارالندوه در توسعه مسجدالحرام توسط عبدالملک و فرزندانش، ضمیمه مسجدالحرام شد. این مکان در دوره عباسی نیز محل اقامت خلفا و حاکمان مکه بود. طبق نقل در زمان متعضد عباسی به سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، دارالندوه را به شکل مسجدی (داخل مسجدالحرام) ساختند و یا به دستور معتصم آن مکان را به مسجد تبدیل کردند. بعدها درهای دارالندوه را که به سوی مسجدالحرام باز می شد توسعه دادند به طوری که دارالندوه از صورت مسجد مستقل خارج و ضمیمه بیوتات مسجدالحرام گشت و نمازگزار می توانست از این جا کعبه را ببیند. در سال ۹۵۷ هجری امیر مکه آن را خراب نمود و به جای آن ساختمانی جهت امام مسجد و نمازگزاران ساخت و در حال حاضر هیچ اثری از آن نیست و جزء مسجدالحرام شده است.

دارالهجره

(لْ هِ رِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۹۴۱)

دبرالکعبه

(دُ بُ رُ لْ کَ بِ) همان (ک) پشت کعبه

درج

(دَ رَ) یا «مدرج» نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

پرده داران خانه از دودمان بنی شیبه پیش می آیند و یکی از ایشان به آوردن کرسی بزرگی که شبیه منبری عریض است می پردازد. (این پلکان متحرک) را نه پله مستطیل و پایه هایی چوبی است که آن را بر زمین استوار می دارند و چهار قرقره بزرگ پوشیده به ورق آهن دارد که به وسیله آنها بر زمین کشانیده می شود تا به بیت کریم (کعبه) می رسد و پله زیرین آن در محاذات آستانه مبارک درِ کعبه قرار می گیرد، آن گاه رئیس شیبیان که پیری کهنسال است و زیبا منظر و خوش هیئت و کلید قفل مبارک (کعبه) را به دست دارد بر فراز آن (پلکان چرخدار) می رود و یکی از پرده داران که همراه اوست و پرده ای سیاه رنگ به دست دارد هنگامی که رئیس شیبیان آن خجسته در را می گشاید... (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۹ و ۱۳۰)

درع (دِ) پیراهن. زیر جامه. قبا و هر لباسی است که دست های انسانی در دست او داخل گردد و بر مردان حرام است این گونه لباس ها را بپوشند (مناسک حج، ص ۹۴)

درک اختیاری

۱. درک اختیاری عرفات، عبارت است از وقوف اختیاری عرفات

۲. درک اختیاری مشعر، عبارت است از وقوف اختیاری مشعر

درک اضطراری

۱. درک اضطراری عرفات، عبارت است از وقوف اضطراری عرفات

۲. درک اضطراری مشعر، عبارت است از وقوف اضطراری مشعر

درک وقوف

درك وقوف عرفات. درك وقوف مشعر (ل ع)

درک وقوفین

(وُ فَ) درك وقوف عرفات و وقوف مشعر است. عرفات و مشعر هر كدام دو موقف اختیاری

و اضطراری دارند و حاجیان نسبت به ادراك دو وقوف هشت قسم می شوند:

۱. درك اختیاری عرفات

۲. درك اضطراری عرفات

۳. درك اختیاری مشعر

۴. درك اضطراری مشعر،

۵. درك اختیاری عرفات و مشعر

۶. درك اختیاری عرفات و مشعر

۷. درك اختیاری عرفات و اضطراری مشعر

۸. درك اضطراری عرفات و اختیاری مشعر. (فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۱۷۸)

دره البیضاء

(دُ رَ تُ لْ بَ) نام حجرالاسود كه در ابتدا سفید و براق و شفاف بود. (ارمغان كعبه، ص ۵۳)

دره هارون

(ك) قبه هارون

دست خدا

در اصطلاح «حجرالاسود» را نامند. (ارمغان کعبه، ص ۱۶۶)

دعا

همان (ک) کوه رحمت

دعای عرفه

دعـای مشـهوری است که حضـرت سیدالشـهداء (علیه السـلام) در روز عرفه در عرفـات خواندنـد. آن حضـرت در حالی که با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شـیعیان خود در جانب چپ کوه ایسـتادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست ها را در برابر رو داشـتند،ماننـد مسـکینی این دعا را خواندنـد: الحمـدالله الـذی لیس لقضائه... (مفاتیح الجنان؛ ناسخ التواریخ، حضرت سید الشهداء، ج ۴، ص ۲۸۵)

دکه الاغوات

(دَ کَّ تُ لْ اَ) ایوان صفه (محل اهل صفه) در مسجدالنبی است در اصطلاح مورخان و محدثان، زیرا این محل جایگاهی برای بیچارگان در جست و جوی چاره بوده است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۹؛ میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۹)

برخی از مورخان می پندارند که دکه الاغوات مکان «صـفه» بوده است حال آن که حقیقت این است که آن جا صفه ای است که در شـرق مکـان صـفه واقع شـده هنگامی که ولیـدبن عبـدالملک مسـجد نبوی را تا این مکان توسـعه داد. (تعمیر و توسـعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۷)

دکه الاقوات

(اَ) همان (ک) محراب عثمانی

دله

(دَ لّ) نام شرکتی است که مدتی کار اداره مسجد نبوی و مسجدالحرام را به عهده داشت.

دلیل

(دَ) یا «مزور» به افرادی گفته می شود که از طرف حاکم مـدینه مأمور رسـیدگی به وضع زائران مدینه اند. اینان هر یک دفتری دارنـد (که اکثر در شارع ابوذر بوده) و «اداره الحـج و الزیاره» نامیـده می شود. زائران با ورود به مـدینه بایـد گـذرنامه ها را به یکی از این دفاتر برده تا نمایندگانی که در آن دفاتر هسـتند گـذرنامه را گرفته، تاریـخ ورود به شـهر مـدینه را (که در مدخل شهر مأمورین سعودی ثبت کرده اند) در دفتر خودشان نیز ثبت و یادداشت کنند و گذرنامه را نزد خود نگه داشته و رسید داده

و روز حرکت را مشخص نمایند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۳۹)

دماء الحج

(دِ ءُ لْ حَ جّ) یعنی قربانی ها که در حج به دستور شرع کنند، خواه به اصل شرع باشد یا به سبب فعلی که حکم آن فعل قربانی باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم التحلل

(دَ مُ تَّ حَ لَ لْ) همان (ک) دم التمتع

دم التمتع

(تَّ مَ تُّ) قربانی در منی در روز دهم ذی حجه است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم المتعه

(لْ مُ عِ) دم التمتع است و آن را هدی المتعه و هدی تمتع هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم شاه

از گوسفند که در کفارات احرام باید قربانی شود در بسیاری از موارد به شاه یا دم شاه تعبیر شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۴)

دوایر کعبه

مانند دایره مواقیت. دایره حرم. دایره مسجدالحرام.

دوار

(دَ وّ)

۱. کعبه، بدان سبب که حاجیان به دور آن می گردند. (لغت نامه)

۲. نام طواف بت پرستان به دور انصاب (و اصنام و اوثان) کسی که نمی توانست بتی برپا دارد یا بتکده ای بسازد سنگی پیشاپیش حرم و یا پیشاپیش چیزی از آنچه می پسندید نصب می کرد و آن گاه به طواف آن می پرداخت همچنان که کعبه را طواف می کرد. (تاریخ و مقرارت جنگ در اسلام، ص ۱۳)

دم خون

مرا قربانی است در کفارات. و انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند و در بعضی موارد که به طور مطلق فرموده اند دو خون بر عهده مرتکب است با قربانی کردن دو گوسفند امتثال می شود.

دورق

(دَ رَ) نام سبویی یک دسته جهت استفاده از آب زمزم. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

دویره الاهل

(دُ وَ رَ تُ لْ اَ) منزل، خانه. فرموده اند میقات است برای کسانی که فاصله منزلشان تا مکه کمتر از فاصله میقات تا مکه است.

دیوار حجر

(حِ) دیوار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

دیوار مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه که در آن جا به خداوند مستجیر (و پناهنده) می شوند.

ذ

ذا

از اسامی مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

ذات انواط

(تُ اَ) نام درختی است به جاهلیت، قریش (یا اهل مدینه و یا مردم یمن) را که آن را چون بت و معبودی ستایش و پرستش می نمودند و همه ساله به روزی معین بر وی گرد می آمدند و سلاح خود را بدان می آویختند و بر آن طواف می کردند و قربان ها آورده ذبح می کردند. آنها این روز را خوش می خوردند و خوش می آشامیدند. (لغت نامه؛ ناسخ التواریخ، حضرت عیسی، ج ۳، ص ۸۰)

ذات الحجر

(لْ حُ جَ) از اسامی مدینه است که دارای خانه های زیادی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات الحرار

(لْ حِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که دارای سنگ های سیاه فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات السلقه

(سَّ لِ قِ) از اسامی مدینه (در تورات) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات السلیم

(سَّ) حد حرم مکه در طریق عرفات و طایف در یازده میلی بر رأس کوه ضحاضح (احکام عمره، ص ۸۱)

ذات عرق

(عِ) میقات است آخر (ك) وادی عقیق (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۱۵؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ذات النخل

(نَّ) از اسامی مدینه است چون دارای درخت های نخل (خرما) فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات الودع

(لْ وَ دَ) خانه کعبه از آن رو که بر پرده هایش ودعه (مهره های بحری) می آویختند (لغت نامه).

ذبح

(ذِ)

۱. سر بریدن گاو و گوسفند و مانند آنها.

۲. قربانی عید اضحی. (فرهنگ فارسی)

ذبح اکبر

ذبیح اکبر. گوسفند که به فدیه اسماعیل از بهشت آمد. (لغت نامه، ذیل ذبح)

ذبح قربانی

کشتن (سر بریدن) قربانی در اعمال حج.

ذبح اکبر

(ذَ) همان (ك) ذبح اکبر

ذکر تلبیه

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک. (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک)

ذوالحجه

(ذُ لْ حَ جِّ) ذوالحجه الحرام. ذی حجه. آخرین ماه سال قمری عرب و مسلمین است که پس از ماه

ذی قعده وجود دارد. وجه تسمیه:

۱. ذوالحجه، از آن جهت است که ماه حج است.

۲. ذوالحجه، از آن جهت است که جزو ماه های حرام است.

ذوالحجه الحرام

همان (ک) ذوالحجه

ذوالحلیفه

(حُ لَ فِ) میقات عمره تمتع است در چند کیلومتری مدینه و در این جا است (ک) مسجد شجره

ذوالخلصه

(خَ لَ صِ) (ک) کعبه یمانیه

ذوقبلتین

نام دیگر (ک) مسجد قبلتین

ذوالقعده

(قَ دِ) از ماه های سال قمری عرب و مسلمین. پس از ماه شوال و قبل از ماه ذوالحجه است و از ماه های حج است.

ذوالکعبات

همان (ک) کعبات

ذوالمجاز

(مَ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (مناسک حج، مسأله ۳۶۵؛

فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

ذوالندوه

(ذ نَّ وِ) همان (ک) دارلندوه (لغت نامه)

ذوالهرم

همان (ک) چاه ذوالهرم

ذی طوی

(طَ، طِ، طُ وا) موضعی است نزدیک مکه و بدان جا چاه هایی است که غسل با آب آنها مستحب است. در سال ششم هجری که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با پیروان خود آهنگ سفر حج نمود، بزرگان قریش درذی طوی اجتماع کردند و برای آگاهی از قصد آن حضرت فرستادگانی روانه نمودند. به روز فتح مکه حضرت در این نقطه فرمان داد که زبیر با مهاجر از اعلای مکه در آمده رایتی که بر دوش داشته در حجون نصب کند.

ذی المنزلین

(ذِ لْ مَ زِ لَ) همان (ک) ذی الوطنین

ذی الوطنین

(وَ طَ نَ) ذی المنزلین. یعنی آن که دو یا چند اقامتگاه دارد، و اقسام سه گانه حج (تمتع، افراد و قران) با تعدد اقامتگاه رابطه دارد. اگر مدت اقامت چنین کسی در یکی بیش از دیگری باشد در نوع حج تابع همان اقامتگاه است. اگر مدت اقامت در دو اقامتگاه مساوی باشد او در انتخاب نوع حج مخیر است. شرط تعدد اقامتگاه در رابطه با حج این است که بر اقامت و مجاورت او در مکه دو سال تمام بگذرد و وارد سال سوم شده باشد، خواه اقامت و مجاورت در مکه اختیاری باشد یا اضطراری. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

ر

الراء

از نام های زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

راحله

(حِ لِ) وسیله سواری. از شرایط وجوب حج داشتن راحله (یعنی وسیله سواری که مکلف بتواند طی مسافت رفت و برگشت را بنماید) است مطابق شأن. (مناسک حج، مسئله ۱۷)

رأس

(رَ ءْ) یا «رأسی» از نام های مکه است چون من جهه الشرف شبیه سر انسان است و در وسط دنیا واقع است و یا شریف ترین نقطه زمین است یا آن که نسبت به آسمان از بلاد سائره پیش تر خلق شده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

رأسی

همان (ک) رأس

راقصات

(قِ) به شترانی گفته می شد که زائران خانه خدا را از مکه به منی و عرفات می بردند (قصه کربلا، نظری منفرد، پاورقی، ص ۴۴۲)

ربذه

(رَ بَ ذِ) مکانی بر چهار منزلی از مدینه که ابوذر غفاری از آن جاست و به دستور خلیفه سوم به این مکان تبعید شد و در همین جا (به سال ۳۴ هجری) در گذشت و به خاک سپرده شد. سابقاً حجاج می توانستند در مسیر حرکت خود مزار این صحابه عالیقدر را زیارت کنند.

رتاج

(رِ) از نام های مکه است به معنی باب عظیم. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵، ش ۲۱، ص ۱۲۹)

رجوع به کفایت

در اصطلاح حج، مراد برخورداری از امکاناتی است که بعد از بازگشت حاج از حج زندگی عادی او (و اهل او) را کفایت کند. برخی از فقها در استطاعت، رجوع به کفایت را شرط می دانند.

رحم

از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

رخام حمراء

(رُ مِ حَ) سنگ های سرخی که زمین کعبه به آن فرش شده و مستحب است حاجی در وداع کعبه روی رخام حمراء نماز کند. درباره امام هفتم (علیه السلام) وارد است که داخل کعبه شد و دو رکعت نماز بر رخامه حمراء خواندند. (فلسفه و اسرار حج،

ص ۱۸۳؛ حج و عمره، ص ۱۶۳)

رداء

(رِ) قطعه ای از احرام (پوشش نادوخته) که محرم به دوش افکند.

رفادت

(رِ دَ) از (ک) مناصب کعبه

رفث

(رَ فَ) فلا رفث ولافسوق ولاجدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

توجه به نزدیکی با زن که در حال احرام حرام است و باید ترک گردد.

رفیق المرئه

(رَ قُ لْ مَ ءِ) کسی که به خاطر خون زن همراه وی به حج رفته باشد و نمی تواند از آن جدا شود.

(فرهنگ اصطلاحات فقهی)

رقطاء

جایی است در مکه. و اولی برای کسی که می خواهد از مسجدالحرام احرام ببندد این است که گفتن تلبیه را تا «رقطاء» به تأخیر اندازد. «رقطاء» قبل از «ردم» قرار گرفته و «ردم» نام جایی است در مکه در نزدیکی مسجد رایه (قبل از مسجد جن و در نزدیکی آن) و گفته شده که نام فعلی جایی که «ردم» به آن گفته می شد، «مدعی» است. (مناسک حج، مسئله ۱۸۵)

رکاز

(رِ) ولیمه بعد از سفر حج است که به خاطر ثواب زیادش (همچون غنیمت و رکاز) به آن سفارش گردیده.

رکضه جبرئیل

(رَ ضَ تُ) از نام های زمزم است. و رکضه به معنی زمین گود است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳؛ میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰)

رکن

(رُ)

۱. اختصاصاً، رکن اسود (کعبه) را گویند.

۲. عموماً، هر یک از ارکان (چهارگانه) کعبه را گویند.

۳. منظور در حج عملی است که ترک آن سبب بطلان حج می شود.

رکن اسود

(رُ نِ اَ وَ) همان (ك) رکن شرقی

رکن بصری

(ـَ بَ) همان (ك) رکن شمالی

رکن جنوبی

(جَ) از ارکان کعبه است که به «رکن یمانی» نیز موسوم است و از آن به عنوان دری از بهشت یاد شده و روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن حجر

(حَ جَ) همان (ك) رکن شرقی

رکن حجرالاسود

(حَ جَ رُ لْ اَ وَ) همان (ك) رکن شرقی

رکن شامی

همان (ك) رکن شمالی

رکن شرقی

(شَ) از ارکان کعبه است که به «رکن اسود» و «رکن حجر» و «رکن حجرالاسود» نیز موسوم (و در برخی منابع به عنوان «رکن عراقی» هم از آن یاد شده است.) روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن شمالی

(شِ) از ارکان کعبه است که به «رکن بصری» و «رکن شامی» و «رکن عراقی» نیز موسوم است.

رکن عراقی

(عِ) همان (ک) رکن شمالی

رکن غربی

(غَ) از ارکان کعبه است که به «رکن مغربی» نیز موسوم است.

رکن مغربی

(مَ رِ) همان (ک) رکن غربی

رکن یمانی

(یَ) همان (ک) رکن جنوبی

رمل

(رَ مَ) حالتی بین دویدن و راه رفتن عادی، سرعت گرفتن با قدم های نزدیک به هم.

۱. یعنی انجام (ک) هروله (آداب عمره قران، ص ۴۳)

۲. از آداب طواف است در سه شوط و مقصود اولیه از این نوع حرکت اظهار صلابت و قوت بود به کفار تا از مسلمانان قطع طمع کنند. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از صلح حدیبیه به مکه وارد شدند مردم را امر فرمودند که محکم و با صلابت باشند و آن گاه باحالت رمل طواف کردند تا به مشرکان نشان دهند که خستگی و تعب در آنها راه ندارد. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۶ الی ۲۵۸)

رمی

(رَ مْ) اصطلاحاً پرتاب (هفت) سنگریزه به هر یک از «جمرات ثلاث» در منی را در مراسم حج (تمتع، افراد و قران) رمی گویند. رمی از واجبات (غیر رکنی) حج می باشد و زمان رمی «جمار ثلاثه» از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب در ایام منی به توالی در:

۱. دهم ذی حجه رمی جمره اخری (که چهارمین واجب حج است و با آمدن از مشعرالحرام به منی و در لباس احرام انجام می پذیرد).

۲. یازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین (۱) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می گیرد).

۳. دوازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین (۲) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می پذیرد). (۳)

۱ در حج افراد دوازدهمین عمل.

۲ در حج افراد دوازدهمین عمل.

۳ و اگر کسی تا

قبل از طلوع آفتاب ۱۲ ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد باید شب را در منی مانده و در روز ۱۳ ذی حجه جمرات سه گانه را به ترتیب رمی نماید.

واجبات رمی

نیت کردن

پرتاب کردن

هفت بار پرتاب کردن

تک تک پرتاب کردن

پرتاب کردن (سنگ ها) نه گذاردن

مستقیماً سنگ را به جمره پرتاب نمودن

مستحبات رمی

پیاده رمی کردن

با طهارت رمی کردن

با هر رمی تکبیر گفتن

با هر رمی دعای «الله اکبر اللهم ادحر...» خواندن

هنگام آمادگی برای رمی دعای «اللهم هذه حصیاتی فاحصهن وارفعهن فی عملی» خواندن

هنگام رمی، سنگریزه را به دست چپ گرفتن و با دست راست انداختن

سنگریزه را برانگشت ابهام (بزرگ) گذاردن و با ناخن انگشت شهادت انداختن (خذف)

پشت به قبله (و از رو به رو) جمره عقبه (اخری) را رمی کردن ولی جمره های اولی و وسطی را رو به قبله رمی کردن

با فاصله (۵/۵ یا ۷/۵ متری) جمره اخری (عقبه) و بدون فاصله (و در کنار ایستادن) جمره های اولی و وسطی را رمی نمودن

واجبات سنگ رمی

ریگ بودن

بکر بودن

مباح بودن

از حرم بودن (ولی نه از ریگ های مسجدالحرام و مسجد خیف)

مستحبات سنگ رمی

سیاه بودن

شکسته نبودن

از مشعر بودن

به اندازه سرانگشت بودن

سست و نیز خیلی سخت نبودن

نقطه نقطه و رنگ های مختلف داشتن

دانه دانه از زمین جمع آوری گردیدن

در صورت کثیف بودن شست و شویش دادن

نیابت رمی

فرموده اند در صورت وجود مشقت و حرج در رمی می توان برای انجام آن نایب گرفت.

پاداش رمی

طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام) هر کس رمی جمره کند، خداوند به پاداش هر سنگی گناهی از وی پاک می کند. چون مؤمن سنگ اندازد فرشته ای آن را می گیرد و

اگر غیر مؤمن اندازد شیطان به او ناسزا گوید و می گوید تو سنگ نزدی.

همراه رمی

جمرات سمبل شیطان شمرده شده اند و رمی به آنها در مناسک حج به منزله طرد و نفی شیطان تلقی می شود و ابراز نوعی نفرت و انزجار از اوست و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) هنگام رمی بر این قصد باید بود که شیطان زده و رانده می شود.

سابقه رمی (۱)

۱. محل جمرات، در جاهلیت محل نصب سه بت بوده است.

۲. محل جمرات، محل سنگسار شدن سه تن از اهالی مکه است که در حمله ابرهه به مکه برای منافع شخصی با او همدست شده به جاسوسی مبادرت کردند.

۳. حضرت آدم (علیه السلام) در محل جمرات شیطان را که بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه براند.

۴. حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از ساختن خانه خدا شیطان را که در محل جمرات بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه

۱. طبق نقل ها

از خود براند (هم در روز قربانی و هم در دو روز بعد).

۵. حضرت ابراهیم (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن حضرت اسماعیل (علیه السلام) شیطان را که در صدد برآمد تا او را از این کار باز دارد در محل جمرات رمی نمود.

۶. حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر (علیهم السلام) شیطان را که در مواضع جمرات در قیافه ناصحی درصدد برآمد با وسوسه آنها را از قربانی نمودن (حضرت اسماعیل) باز دارد به ترتیب (در یکی از مواضع) با هفت سنگریزه براندند.

رمی جمار

(جِ) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

۱. رمی جمار ثلاث

۲. رمی جمار ثلاثه

۳. رمی جمار ثلث

۴. رمی جمار

رمی جمرات

(جَ مَ) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

۱. رمی جمرات ثلاث

۲. رمی جمرات ثلاثه

۳. رمی جمرات ثلث

۴. رمی جمرات حج

رمی جمره اخری

(جَ مَ رَ ءِ اُ را) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به سومین جمره در منی (یعنی جمره عقبه) در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه. در روز دهم (روز عید) فقط همین یک جمره رمی می شود و چهارمین عمل حج است و در دو روز بعد آخرین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره وسطی صورت می پذیرد (و آخرین عمل حج هستند).

رمی جمره اولی

(اُ لا ـ) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به اولین جمره در منی (جمره الصغری) در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و اولین رمی جمره ها نیز در این دو روز هست (که آخرین عمل حج می باشند).

رمی جمره وسطی

(وُ طا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به دومین جمره در منی در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و دومین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره اولی صورت می گیرد (و آخرین عمل حج می باشند)

رمی سه جمره

رمی جمار (جمرات) ثلاث (ل) همان (ک) رمی

رنک

(رِ) در پرده کعبه پره هایی هستند که در زمینه اش عبارات یاحنان، یا منان و یا سبحان نوشته شده و در جامه مصری در فاصله میان قطعه های کمربند قرار داده می شد اما در جامه سعودی از آن استفاده نمی شود. (میقات حج ش ۳۸ ص ۱۰۰).

رنوک

ابن جبیر در سفرنامه خود از ظهور نوشته های نوین بر جامه کعبه یاد کرده که آن «دو طغرای سرخ با دایره های سفید کوچک» است و نوشته هایی در متن دایره های یاد شده وجود داشته که شامل آیاتی از قرآن کریم و نام خلیفه بوده است. به نظر می رسد که این نوشته ها همان آذین های زربفت بوده که بعد از این به نام قطعه های طلایی نوشته شده یا به رنوک و یا کردشیات معروف گردیده. (میقات حج ش ۲۹ ص ۱۱۲).

الرواء

(رَ) از اسامی زمزم است به معنی آب گوارا و همواره جاری و جوشان (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

روپوش کعبه

نام دیگری برای (ک) پرده کعبه

روحاء

نام قسمتی در بخش میانی (ک) بقیع

روزه دم متعه

(دَ مُ مُ عِ) روزه بدل هدی در حج است.

«در صورت فقدان قربانی در حج تمتع در منی (که از واجبات است) بدل آن باید ده روز روزه گرفت. سه روز در حج و مکه و هفت روز بعد از مراجعت» (ترجمه و شرح تبصره علامه، ص ۱۷۶)

روضه

(رَ ضِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه بهشتی

(رَ ضِ ءِ بِ هِ) (ک) روضه النبی

روضه رسول

(رَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه شریفه

(شَ فِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مسجدالنبی

(َ مَ جِ دُ نًّ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه نبوی

(نَ بَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه النبی

(رَ ضَ تُ نًّ) مکانی است در ناحیه جنوبی مسجدالنبی به شکل مربع مستطیل به درازای حدود ۲۲ متر از غرب به شرق (بین حجره طاهره و منبر) و عرض حدود ۱۵ متر از جنوب به شمال (از آغاز حد اولیه قبله مسجد تا منتهی الیه دیوار شمالی حجره) مجموعاً به مساحت ۳۳۰ متر مربع. شهرت این مکان به «روضه» (و نیز روضه نبوی، روضه شریفه، روضه مطهره، روضه رسول، روضه النبی) بر اساس حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که فرمودند: «ما بین بیتی (۱) و منبری روضه من ریاض الجنه» و در معنی و تفسیر «روض الجنه» گفته اند مقصود این است که این قسمت در آخرت به بهشت منتقل می شود (و همانند سایر زمین ها از بین نمی رود) و عبادت کننده در آن همانند کسی است

که داخل باغی از باغ های بهشت شده است.

مقامات روضه در محدوده روضه النبی، منبر و محراب و خانه و مرقد رسول الله و خانه حضرت زهرا و مزار احتمالی آن بانو قرار دارد.

فضیلت روضه روضه النبی برترین مکان این مسجد و از بهترین اماکن روی زمین است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همه روزه در این جا برای اقامه نماز و جلوس بر منبر شریف رفت و آمد می فرمود و روایات زیادی از آن جناب در فضیلت این نقطه نقل شده و نماز خواندن و دعا نمودن و قرآن تلاوت کردن در روضه النبی افضل از دیگر مکان ها شمرده شده است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۷؛ راهنمای

حرمین

شریفین، ج ۵، ص ۷۹)

روماه

یا (ک) کوه عینین

رومه

یا (ک) چاه رومه

ریاض

شهری است در ناحیه نجد در شمال شرقی مکه و مشرق مدینه و در فاصله حدود ۹۵۰ کیلومتری جده. این شهر پایتخت کشور عربستان سعودی است.

ریال

واحد پول کشور عربستان سعودی است معادل ۲۰ قروش.

ریطه

(رَ طِ) پارچه ای لطیف و نرم (پارچه ای قرمز راه راه یمنی) که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را با آن پوشاند. (حرمین شریفین، ص ۹۰؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۶)

۱. و به روایتی دیگر «قبری».

ز

زائر

(ءِ) مقابل مجاور و مقیم. کسی است که به زیارت (و دیدار) مکان مقدسی می رود. مثلاً به زیارت بیت الله، به زیارت قبر نبی الله و به زیارت قبور ائمه هدی و غالب مسلمانان به زیارت مزار پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) می روند و با خواندن زیارتنامه ادای احترام می نمایند. گر چه وهابیه که بر عربستان سعودی حاکمند غالباً زیارت قبور و اقامه نماز در بقاع را ناروا می شمرند اما غالب اهل سنت زیارت قبور را جایز و سبب حصول تنبه و کسب ثواب می دانند. شیعه مخصوصاً در فضیلت و ثواب زیارت قبور معصومین و امامزاده ها اخبار بسیار نقل می کنند.

زائران بیت الله

مسلمانانی که بنابر وجوب دینی یا از روی استحباب به زیارت خانه خدا می روند.

زائران مدینه بعد

حاجیانی که بعد از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زائران مدینه قبل

مسلمانانی که قبل از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زاد توشه راه.

از شرایط وجوب حج داشتن زاد است مطابق شأن مکلف، از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج انسان در سفر یا پول نقد به اندازه ای که بتوان توشه رفت و برگشت را فراهم نمود. (مناسک حج، مسئله ۱۷)

زاد و راحله

از شرایط وجوب حج داشتن زاد (توشه راه) و راحله (وسیله سواری) است مطابق شأن

زقاق الحجر

(زُ قُ لْ حِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ك) مولد فاطمه

زقاق الطوال

(طُّ) کوچه ای (تخریب شده) در مدینه در محل (ك) دارالنابغه

زقاق العطارین

(لْ عَ طّ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ك) مولد فاطمه

زقاق المولد

(لْ مُ لِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (مولد نبی)

زمازم

(زَ زَ) از نام های زمزم است. (ع)

زمزم

(زَ زَ) (زُ مَ زَ) (۱) (زُ مَّ زِ) (۲) نام چاه (یا چشمه) مقدسی است داخل مسجدالحرام واقع در ۱۸ متری

جنوب شرقی کعبه مقابل زاویه ای که حجرالاسود در آن قرار دارد. طبق روایات این چشمه را حضرت جبرئیل آن گاه پدید آورد که تشنگی بر حضرت اسماعیل و حضرت

۱. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴).

۲. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴).

هاجر (که توسط حضرت ابراهیم از سرزمین فلسطین کنعان به صحرای خشک و بی آب عربستان کوچانده شدند) غلبه کرد. و برخی روایات جوشش آب زمزم را به سودن پاشنه پای حضرت اسماعیل (تشنه و بی قرار) به زمین نسبت داده اند. پیدایش چاه زمزم در مکه سبب شد تا قبایلی در آن سکنی گزینند و بعدها قبیله جُرهُم که حرمت حرم و خانه کعبه را رعایت ننمودند چون دانستند ولایت و ریاست کعبه از دستشان خارج می شود، چاه زمزم را پر کردند تا این که چند سال قبل از ولادت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این چاه به دست مبارک حضرت عبدالمطلب حفر گردید (و بعداً حوض هایی در پیرامون زمزم به طور مجزا ساخته شد که برای آشامیدن و وضو از آن استفاده می شد، حوضی در سمت رکن حجرالاسود برای آشامیدن و حوضی در مقابل صفا برای وضو ساختن). چاه زمزم در طی زمان کم آب شد به طوری که گاهی اوقات می خشکید، از جمله در عهد مهدی و هارون و امین عباسی حفاری به عمل آمد و در سال های ۲۲۳ و ۲۲۴

هجری نیز بر عمـق آن افزودنـد. در سـال ۳۲۲ هجری نیز بر عمـق آن افزودنـد. در سـال ۳۲۲ آب آن قطع گردیـد که پس از لایروبی قـدرت آبـدهی آن چندین برابر گردید. در سال ۸۲۲ هجری چـاه زمزم تعمیر و توسـعه یـافت و در سال ۱۳۸۳ هجری قمری آل سعود ساختمان دو طبقه روی زمزم را تخریب کردند و به صورت زیرزمینی در آوردند. در این تغییرات چاه زمزم به فاصله حدود ۵ متری از کف مسـجدالحرام واقع شـد و دهـانه یک متری آن وسـعتی دو و نیم متری یافت و عمق کم چاه نیز به ۳۰ (یا ۴۰) متر رسید. حالیه برای رفتن بر سر چاه زمزم دو ردیف پله های عریض جداگانه (جهت مردان و زنان) تعبیه شده که به زیر صـحن مسـجد منتهی می شود که محوطه ای نسبتاً وسیع است و در انتهای سمت چپ محوطه مردانه چاه زمزم قرار دارد که درون اتاقکی شیشه ای با نرده های آهنی محصور شده و روی چاه موتور پمپ برقی نصب گردیده که آب چاه را به درون مخازن زیرزمینی شبسـتان هدایت می کند و از آن جا توسط لوله های شـیرداری که در اطراف کشیده شده در درون محوطه و دیگر نقاط حرم در اختیار زائران است. زمزم معجزه بی پایان الهی است.

فضیلت زمزم

بهترین آبی که از زمین می جوشد آب زمزم است. (منقول از رسول الله)

خداوند زمزم را حایلی میان بهشت و دوزخ قرار داده است. (منقول از حضرت امیر)

زمزم نهری بهشتی است که جرعه ای از آن در زمین جوشیده است. (روایت)

تسمیه زمزم جهت نام را با توجه به معانی

مختلف زمزم (۱) متفاوت ذکر کرده اند. به خاطر:

زیادتی آب آن

گوارایی آب آن

حرکت و جوشش آب آن

زمزمه حضرت جبرئیل بر سر آن

زمزمه فارسیان در حج بر سر آن

زمزمه و نیایش عده ای بر سر آن

زمزمه شاپور شاه ایران بر سر آن

زمزمه ملایم آب در حال جوشش آن

جلوگیری کردن حضرت هاجر از پراکندگی آن (با ریختن خاک در اطراف چشمه)

خطاب حضرت هاجر به آن جهت ایستادن. آن گاه که آب جوشید و زیادتی کرد آن حضرت از بیم آن که پیش از پرکردن ظرف خود، آب پراکنده شود (و در زمین فرو رود) و یا این که زیادتی آب برای فرزندش خطر به بار آورد در مقام خطاب به آب دو واژه مشابه «زم» «زم» (به معنی بس است یا از حرکت بایست) را به کار برد.

استحباب زمزم طبق روایت مستحب است استفاده از زمزم:

۱. کثرت، حرکت، محل زمزمه اهل دعا، خواندن مجوس در هنگام نیایش و غذا خوردن، کنترل آب از پراکندگی، ایست کردن، آب گوارای شیرین اندکی شورطعم.

برای خوردن

برای بدن شستن

برای شفا نوشیدن

برای هدیه بردن

برای سعی (صفا و مروه) نوشیدن

برای پس از طواف و نماز، نوشیدن و سر و صورت شستن

همراه زمزم بـه مفهـوم کلاـمی از امـام سـجاد (علیه السـلام) بر سـر آب زمزم نیت آن بایـد داشت که از این پس نظر به انجـام اطاعت باشد و چشم بر گناهان بسته.

اسامی زمزم برای زمزم اسامی متعددی نقل شده که از جمله اند:

ابرار، برکه، بره، بشـری، تکتم، حفیره عباسی، حفیره عبدالمطلب، حرمیه، الراء، رکضه جبرئیل، الروا، زمازم، زمم، سالمه، سقیا، سقیاء اسماعیل، سقیاء الله اسماعیل، سیده، شافیه، شباعه، شباعه العیال، شراب الابرار، شفاء، شفاء

سقم، صافیه، طاهره، طعام، طعام الابرار، طعام طعم، طیبه، عافیه، عصمه، عونه، قریه النمل، کافیه، لا شرق، لا تدم، مبارکه، مرویه، مضمونه، مضنونه، مغذیه، مکتومه، مکنونه، مؤنسه، میمونه، نافعه، نقره الغراب، هزمه اسماعیل، هزمه جبرئیل، هزمه ملک. (حرمین شریفین، ص ۲۰ و ۲۳ و ۵۵ و ۱۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴؛ الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰ و ۶۱؛ حجه التفاسیر، ص ۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۰؛ ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ طبقات، ص ۶۷؛ میقات حج، ش ۴ و ۵ و ۱۰ و ۲۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ و...)

زمزمیین

(زَ زَ مَ) گروهی که به سقایت حجاج می پرداختند. گروه زمزمیه که در نزدیکی حرم وسایل کار خود را از قبیل کوزه و مخازنی (که آب را خنک نگه می داشت) به حجاج اجاره می دادند و علاوه بر این به انجام برخی خدمات برای حجاج (در مقابل دریافت پول) می پرداختند. (نگاه کنید به: میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۳۰ و ۱۳۱)

زمم

(زَ مَّ) از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹؛ ش ۲۸، ص ۱۲۱)

زیارت

رفتن به اماکن مقدسه مدینه و به جا آوردن آداب آن را «الزیاره» گویند.

زیارت حج

مقصود به جای آوردن اعمال حج است.

زیارت دوره

مقصود رفتن به اماکن زیارتی و دیدنی اطراف مدینه است. (حج آن طور که من رفتم، ص ۵۳)

زیارت عمره

مقصود به جای آوردن اعمال عمره است.

زینت کعبه

طواف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۱)

زیورهای کعبه

(ک) حلی الکعبه

س

سابقه الحاج

(بِ قُ لْ)

۱. کسی را گویند که بر حاجیان در رسیدن به مکه پیشی گیرد. (راهنمای دانشوران)

۲. آن که پیشاپیش کاروان حجاج به شهر آید و خبر فرا رسیدن آنان باز دهد. (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

سادات نخاوله

(ك) نخاوله

ساق

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سالار حاج

امیر حاج (ك) امارت حج

سالمه

(لِ مِ) از اسامی زمزم است (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

سبوحه

(سَ بُّ حِ) (سَ حِ) از اسامی مکه است و اسم دره ای است در قرب جبل الرحمه (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ستار کعبه

(س) همان (ك) پرده کعبه

ستون ابولبابه

(سُ نِ اَ لُ بِ) همان (ك) ستون توبه

ستون امامیه

(اِ یِّ) از ستون های مسجدالنبی است. بعضی از رسائل ستون پیش جانب غربی حجره طاهره را گویند که محاذی سرمقدس رسول الله است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۰۹)

ستون توبه

(تَ بِ) یا «ستون ابولبابه» از ستون های مسجدالنبی است واقع میان ستون عایشه و ستون حرس (و دومین ستون از حجره و چهارمین ستون از منبر می باشد) و دعا کردن و نماز خواندن در کنار آن معروف و مستحب است و رسول خدا نوافل خود را در این جا به جای می آورد و بعضاً «در این جا اعتکاف می فرموده اند» و اکنون نام «اسطوانه التوبه» بر آن است. شهرت این ستون به «ابولبابه» و «توبه» از آن جهت است که ابولبابه (رفاعه بن عبدالمنذر) از صحابه خود را به آن بست و از عمل خویش توبه نمود. عمل او به نقلی تخلف از غزوه تبوک بود و به نقلی دیگر نوعی اطلاع رسانی به دشمن بود، به این ترتیب که او به تقاضای یهود بنی قریظه که به علت خیانت در محاصره مسلمین قرار گرفته بودند روانه مذاکره شد و در جواب پرسش آنها که در صورت تسلیم چه اتفاق خواهد افتاد با اشاره به گلوی خود به کشته شدن آنها اشاره کرد. ابولبابه در بازگشت از این اطلاع رسانی به دشمن که برخلاف وظیفه اش بود آن چنان پشیمان شد که به قصد توبه مستقیماً به طرف مسجد رفت و خود را به ستونی بست و سوگند خورد تا آب و غذا نخورد مگر این که خداوند توبه اش را بپذیرد. ابولبابه مدت ۳ (یا ۶ یا

۷ یا ۱۵) شبانه روز تنها به جهت ادای فرایض از ستون (و به وسیله همسر یا دخترش) باز می شد تا به حالت بیهوشی در آمد.

و خداوند توبه اش را پذیرفت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) او را بگشاد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۹۷؛ منهج الصادقین، ج ۴، ص ۱۸۱ و ۳۱۱؛ النهایه، ص ۲۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۴)

ستون تهجد

(تَ هَ جُّ) از ستون های مسجدالنبی است و آخرین ستونی است که در دوران حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشت و این جا محل تهجد و شب زنده داری آن جناب بوده است. مکان این ستون در کنار محل اصلی باب جبرئیل قبل از توسعه مسجدالنبی قرار داشته که اکنون در داخل ضریح قرار گرفته است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸)

ستون جزعه

(جَ زَ عِ) همان (ک) ستون حنانه

ستون حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ک) ستون محرس

ستون حنانه

(حَ نّ نِ) از ستون های مسجدالنبی است واقع در سمت مغرب محراب نبوی و نزدیک ترین ستون ها به محراب نماز رسول اکرم است و چسبیده به دیوار قبلی مسجد. این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. علم رسول الله

۲. جزعه. نامی است که بعدها به آن داده شد.

۳. مخلقه. به جهت آن که عطر و خلوق بر آن می سوزانیدند و یا اصحاب قبل از ملاقات با حضرت در این مکان خود را خوشبو و عطرآگین می نمودند.

۴. حنانه. تا اوایل قرن چهاردهم بر بالای این ستون نام «استوانه حنانه» دیده شده است. حنانه به معنی نالنده است و گویند در این محل درخت خرمایی بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام خطبه بر آن تکیه می فرمود (و چون منبر ساخته شد، این درخت از فراق حضرت حنین (ناله) سرداد و لذا آن را حنانه (به معنی بانگ شتر ماده ای که از بچه خود جدا می شود) گفتند و حضرت این درخت را در بر گرفت تا آرام شد. طبق نقل ها، این درخت بعداً دفن گردیدیا به فرموده حضرت درخت را کندند (و در زیر منبر) مدفون نمودند و یا بنی امیه هنگام نوسازی مسجد این درخت را بریدند. (حیوه القلوب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳ و ۲۱۲ و ۲۱۳؛ و...)

ستون سریر

(سَ) از سـتون های مسجدالنبی است و اولین ستون از سمت قبله و متصل به ضریح و دیواره غربی حجره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است و تسمیه سریر از آن جهت است که:

تخت حضرت در کنار

آن قرار داشت و با تکیه بر آن به پاسخگویی مسائل مسلمین و برآورده ساختن نیازمندی های ایشان می پرداختند.

در این جا که مکان اعتکاف حضرت بود، برگ بزرگ خرمایی می گسترانیدند و آن جناب بر آن دراز می کشیدند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۶)

ستون عایشه

همان (ک) ستون مهاجرین

ستون علی

همان (ک) ستون محرس

ستون قرعه

(قُ عِ) همان (ک) ستون مهاجرین

ستون محرس

) مُ حَ رِّ) (مَ رَ) از ستون های مسجدالنبی است و دومین ستون مدوری است که متصل به ضریح از دیوار غربی است (و میان ستون های سریر و وفود قرار دارد). این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. ستون علی بن ابی طالب (ع)

۲. مصلی علی. به نقلی چون محل نماز حضرت علی (علیه السلام) بوده است.

۳. حرس. و امروزه نیز نام «استوانه الحرس» بر آن دیده می شود. ظاهراً هنگامی که گروه های ناآشنا به ملاقات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آمدند حضرت علی (علیه السلام) در کنار آن از آن جناب حراست می کردند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۱۲۲؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۶)

ستون مخلقه

(مُ خَ لَّ قِ) از ستون های مسجدالنبی.

۱. (ک) ستون حنانه

۲. (ک) ستون مهاجرین

ستون مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ک) ستون مقام جبرئیل

ستون مقام جبرئیل از ستون های مسجدالنبی است که ستون «مربعه القبر» هم نامیده می شود و به موازات ستون های محرس و وفود است. لیکن اکنون ستون «مربع قبر» در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد و قابل دیدن نیست. در کنار این ستون درِ خانه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) قرار داشت و هنگامی که دسترسی بدین محل ممکن بود به عنوان یکی از نقاط بسیار متبرک، محل عبادت به شمار می آمد ولی قرن ها است که قابل دسترسی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۸)

ستون مهاجرین

(مُ جِ) از ستون های مسجدالنبی است که در وسط ستون های اصلی دیگر مسجد و در کنار ستون توبه قرار دارد. (سومین ستون است از منبر و از قبر) نماز گزاردن در کنار این ستون مورد سفارش بسیار قرار گرفته است. این ستون به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مخلقه. به جهت آن که بر آن خلوق می آویختند.

۲. مهاجرین. چون مهاجرین گرداگرد آن نشسته و نماز می گزاردند و لذا محل این ستون «مجلس المهاجرین» هم نام گرفت.

۳. عایشه. به جهت آن که عایشه احادیثی در فضل این ستون روایت کرد و اکنون نیز بر بالای آن نام «اسطوانه العایشه» دیده می شود.

۴. قرعه. به جهت روایت منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمودند در مسجد من مکانی است قبل از این ستون که اگر مردم می دانستند در کنار آن نماز نمی گزاردند مگر آن

که بین خود (برای نماز خواندن) قرعه می زدند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳)

ستون وفود

(وُ) از ستون های مسجد النبی است. سومین ستون گرد و مدور از سمت قبله می باشد (که بعد از ستون های سریر و محرس) به ضریح حضرت (در ضلع غربی) متصل است. این جا محل جلوس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای دیدار با وفود و دسته ها و قبایل عرب بود که در این مکان اسلام می آوردند و یا با ایشان ملاقات می کردند. (و به این علت نام وفود به خود گرفته است) قبل از مسقف شدن قسمت صحن مسجد در زمان آن جناب، این ستون آخرین ستون شبستان از سمت شمال بوده است. رجال و بزرگان صحابه به ویژه بنی هاشم در کنار آن می نشسته اند و به این علت به محل آن «مجلس قلاده» نیز گفته می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۸۰)

سدانت

(سِ نَ) از (ک) مناصب کعبه و آن کلیدداری و پرده داری بیت الله می باشد و بعد از بنای بیت به دست حضرت ابراهیم (علیه السلام) سدانت کعبه با حضرت اسماعیل (علیه السلام) و سپس با اولاد آن حضرت بود. طبق نقل بنی جُرهُم آن را غصب نمودند و بنی خُزاعِه نیز آن را از بنی جرهم گرفتند و مدت پنج قرن متولی کعبه بودند تا آن که مبتلا به فساد شدند و قُصَی بن کِلاب آنان را راند و به پسر خود عَبْدُالدار سپرد و آن گاه به «شیبه» رسید. و قبل از فتح مکه سدانت کعبه را آل شَیْبَه (بنی شیبه) به عهده داشت و بعد از فتح مکه نیز

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کلید کعبه را به آنان سپرد و از آن زمان تاکنون کلید در دست خاندان «شبیه» است و بزرگ ترین فرد خانواده «کبیرالسدنه» است. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۲ و ۸۶ و ۱۰۱؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ و...)

سدنه البیت

(سَ دَ نَ تُ لْ بَ) پرده داران خانه کعبه. (ل)

سدنه کعبه

(سَ دَ نِ ءِ) خادمان کعبه (لغت نامه، ذیل سدنه) (ل)

سدوا الخلل

(سَ دُّ لْ خِ لَ لَ) اتموالصف الاول فالاول

سر تراشیدن

همان (ک) حلق

سعدیه

معروفیت میقات یلملم (ارمغان حج، ص ۲۷)

سعودی

شهر دودمان حاکم بر (ک) عربستان سعودی

سعی

اصطلاح خلاصه شده (ک) سعی صفا و مروه

سعی بین صفا و مروه

اصطلاح تفصیلی (ک) سعی صفا و مروه

سعی صفا و مروه

(سَ عْ یِ صَ وَ مَ وِ) ان الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البیت اواعتمر (بقره ۹۸ ۱۵۸)

سعی طی فاصله (رفت و برگشت) میان دو کوه صفا و مروه است در مکه جنب مسجدالحرام در مراسم حج و عمره با رعایت

شرایط خاص و از واجبات رکنی است. عبادت سعی در حج و عمره بعد از نماز طواف زیارت باید صورت گیرد و زمان انجام آن در حج و عمره متفاوت است:

۱. عمره. سعی چهارمین عمل عمره (ها) است که در لباس احرام صورت می گیرد. در عمره تمتع از اول شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه و در عمره مفرده در طول سال (جز ایام اختصاصی حج).

۲. حج. سعی نهمین (۱) عمل حج (تمتع وقران) است که در لباس غیر احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد و زمان آن از روز دهم تا روز دوازدهم (و یا تا آخر) ذی حجه است.

واجبات سعی

نیت کردن

از صفا شروع کردن

به مروه آن را ختم نمودن

هفت بار (۲) رفت و برگشت کردن.

از راه متعارف رفت و برگشت نمودن

به طور مستقیم و از جلو رفت و برگشت نمودن (نه به حالت عقبی و یا پهلو رفتن)

مستحاب سعی

به حال گریه بودن

با لباس طاهر بودن

با غسل و وضو بودن

پیاده رفت و برگشت کردن

ابتدا از باب صفا به کوه صفا رفتن

با سکینه و اعتدال رفت و برگشت نمودن

در قسمتی از مسیر حرکت (مردان) هروله کردن

رفت و برگشت را بدون ضرورت قطع ننمودن

در ابتدای رفتن به صفا حجرالاسود را بوسیدن و مس کردن

رفت و برگشت را بلافاصله بعد از نماز طواف

به جای آوردن

ماندن بر کوه های صفا و مروه (بالاخص صفا) را طولانی کردن

روی کوه ها و طول رفت و برگشت اذکار و ادعیه (وارده را) خواندن

بیش از رفت و برگشت از آب زمزم خوردن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

در آغاز سعی بر بالای کوه صفا رفتن و به جانب کعبه و رکن نظر کردن و ایمان خود و بستگان را به خداوند سپردن و نعمت های خدای تعالی را به خاطر آوردن و ذکر اذکار (وارده) نمودن.

هروله

نوعی راه رفتن و حرکت است از دویدن پایین تر و از راه رفتن معمولی بالاتر (کوتاه برداشتن قدم ها) همراه با تکان دادن شانه ها. و اما فاصله ای که در مسعی مستحب است به صورت هروله طی شود حدود هفتاد و پنج متر است که از طرف مسجد حد این مسافت از یک طرف برابر است با باب بازان و از طرف دیگر برابر است با باب علی و در هر یک از دو مسیر رفت و برگشت دو ستون سبز رنگ (که با چراغ مهتابی سبز رنگ هم مشخص شده) نقطه شروع و ختم هروله را مشخص کرده اند. و از جهت سابقه عمل هروله به اختلاف گفته اند:

در این قسمت شیطان بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) ظاهر شد و آن جناب این قسمت را تندتر پیمود.

در این قسمت حضرت هاجر (علیها السلام) در رفت و آمد برای جست و جوی آب، با اضطراب ناشی از تشنگی فرزند می گذشت.

ناشی از دستور حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره القضاء است از باب آن که مشرکین خبر دادند

که یاران پیامبر در

۱. هشتمین عمل حج افراد.

۲. هفت شوط.

سختی به سر برده و خسته اند و آن جناب برای خنثی نمودن این شایعه فرمان هروله و آشکار ساختن قدرت را صادر فرمود.

سابقه سعی

حضرت هاجر (علیهاالسلام) در جست و جوی آب برای رفع تشنگی فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام) فاصله صفا و مروه را طی کرد. (۱)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا به تعقیب شیطان که تجسم یافت پرداخت و او را از ساحت قدس خداوند دور ساخت.

نیابت سعی

فرموده اند در صورت مشقت و حرج در سعی، می توان برای انجام این عمل نایب گرفت.

همراه سعی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در سعی قصد آن باید داشت که از آن پس بین حالت خوف و رجا به سر برند، و بنابر روایات این جا محل بیدار کردن متکبران است.

سعی وادی محسر

یعنی هروله کردن در زمان عبور از وادی (ک) محسر (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

سعی هفت شوط

اصطلاح دیگری است از (ک) سعی صفا و مروه. چون هر رفت و یا برگشتی را بین صفا و مروه شوط گویند. و لذا چهار شوط از صفا به مروه است و سه شوط از مروه به صفا.

سعیین

(سَ یِ) مقصود دو سعی صفا و مروه است یکی در عمره و یکی در حج.

سفارت

(سَ رَ) یکی از (ک) مناصب کعبه

سفرالی الله

(اِ لَ لّا) سفر مکه را گویند. (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۰۳)

سقایت

(سِ یَ) آب دادن زائران کعبه از (ک) «مناصب کعبه» که در اختیار عباس بن المطلب بود. (ع)

سقایه الحاج

(سِ یَ تُ لْ حّ) یا (ک) سقایه العباس (مسالک و ممالک، ص ۱۸)

سقایه العباس

(َ عَ بّ) اتاقی بود در مسجدالحرام در فاصله ۸۰ ذراعی حجرالاسود (در شرق کعبه و جنوب زمزم) و گویند جایی بوده که عباس بن عبدالمطلب حاجیان را آب می داده است.

این اتاق بزرگ یا خانه به شکل مربع بوده و در بالای آن گنبد بزرگی قرار داشت و در چهار قسمت آن شبکه های آهنی قرار داده بودند و در جهت شمالی آن از خارج دو حوض وجود داشت که بین آن دو، در سقایه العباس قرار داشت. در وسط خانه (اتاق) حوض بزرگی بود که از آب زمزم پر شده بدین طریق که آب زمزم از مجرایی (به نام سماویه) از دیوار خانه گذشته و سپس از فواره حوض بزرگ وسط سقایه العباس خارج می گردید. ابن جبیر سیاح معروف عرب در قرن ششم که بیت الله را زیارت کرده از «قبه الشراب» یاد می کند که به عباس منسوب است که برای آب دادن به حاجیان ساخته شده و آب زمزم در آن جا خنک می شود و این که شبانگاه آن را برای آشامیدن حاجیان در کوزه هایی به نام دَوْرَق (که یک دسته دارد) بیرون می آورند. ناصر خسرو نیز از «سقایه الحاج» یاد می کند در برابر زمزم که اندر آن خم ها نهاده باشند که حاجیان از آن جا آب خورند. سقایه الحاج در سال ۸۰۷ هجری تعمیر گردید ولی امروزه اثری از آن نیست. (حرمین شریفین، ص ۲۳ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۵)

سقیاء

(سُ) آب دادن و خوردن.

۱. همان (ک) چاه سقیا

۲. از اسامی زمزم است که از طرف خداوند در برابر

تضرع هاجر به آن مادر و فرزندش اسماعیل عطا شد و لذا به آن سقیاء اسماعیل و سقیاء الله اسماعیل هم گفته اند. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰ و ۹۱؛ ش ۲۸، ص ۲۸، ص ۱۲۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

سقیاء اسماعیل

همان (ک) سقیاء (۲)

سقیاء الله اسماعیل

همان (ک) سقیاء (۲)

۱. و لذا گفته اند سعی تجسم حالت انسانی است که تلاش کرد و از رحمت خداوند مأیوس نشد.

سقیفه بنی ساعده

(سَ فِ ءِ بَ ع دِ) سایبانی از حصیر و شاخه های نخل متعلق به قبیله بنی ساعده از انصار که در باب شامی و درکنار چاه بضاعه قرار داشت و در این جا با هم به مشورت در امور مهم قبیله می پرداختند و در این جا بود که در سال یازدهم هجری با رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مهاجر و انصار با نادیده گرفتن جانشینی منصوص (حضرت علی امیرالمؤمنین) جانشینی انتخابی را شکل دادند و در این مکان بود که برای خلیفه منتخب بیعت گرفتند. در سال ۱۰۳۰ هجری قمری در محل سقیفه بنایی ساخته شد که تا اوایل سده سیزدهم هجری پا بر جا بود. اما اکنون مکان سقیفه (که در شمال غربی مسجدالنبی و به فاصله ۵۰۰ متری آن قرار داشت) در تخریب ساختمان های اطراف مسجد از بین رفته است.

سکوی خواجه ها

سکوی موجود در مسجدالنبی در سمت راست درب ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱)

سلام

(سَ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سلع

همان (ک) کوه سلع

سلقه

(سَ لِ قِ) از نام های مدینه (که در تورات آمده) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

سنگ زدن

همان (ک) رمی

سنگ مقام

۱. حجرالاسود است.

۲. مقام ابراهیم است.

سوق الطوال

(سُ قِ طُّ) بازار مجاور (ک) دارالنابغه

سوق هدی

(سَ قِ هَ دْ) همراه بردن قربانی از حین احرام در حج قران (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۵)

سویقه

(سُ وَ قِ) دهی بود در اطراف مدینه و پیوسته مرکز سکونت فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) بود تا این که در زمان متوکل سویقه را ویران کردند و نخل های آن را بریدند و دیگر آباد نشد. (مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۰ و ۴۶۲)

سه جمره

جمرات ثلاث، جمار ثلاثه، جمع (ک) جمره

سیاق هدی

(هَ دْ) همراه بردن قربانی در حج قران. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۶۴)

سیده

(سَ یِ دَ) از اسامی زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

سیده البلدان

(تُ لْ بُ) از اسامی مدینه است که سیدالمرسلین را در خود دارد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

سیل

از نام های مکه است. میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سیل ام نهشل

(اُ مِ نَ شَ) شهرت سیلی است که در زمان خلیفه دوم وارد مسجدالحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد و به زعم برخی به محلات پایین کعبه برده شود. وجه تسمیه آن است که صاحب این نام در این سیل غرق گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۶)

سیل کبیر

همان (ك) قرن المنازل

ش

شئون الحاج

(شُ ءُ نُ لْ) اداره ای است در مکه و جده و عرفات و منی برای راهنمایی و رسیدگی به اظهارات حجاج (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج و تاریخچه حرمین و مزارات، ص ۶۳)

شاخ داخلی

شاخ سفید و کوچکی است که درون شاخ معمولی حیوان قرار دارد و در قربانی اگر شاخ داخلی شکسته باشد کفایت نمی کند. (مناسك حج، مسئله ۳۸۴)

شاخ شیطان

تعبیری از فرقه مذهبی (وهابیه) حاکم بر (ك) عربستان سعودی

شادروان

همان (ك) شاذروان

شاذروان

(ذُ ذِ ذُ) یا «شادروان» (اصل این کلمه فارسی است و در عربی به صورت شاذروان وارد شده) نام قسمتی از بنای کعبه است و آن برآمدگی های کوتاهی می باشد که پایین دیوارهای خارجی کعبه را احاطه کرده است. این برآمدگی (یا سنگ نمای پایین خانه کعبه) در جهات شرقی و غربی و جنوبی بشکل پخ و سراشیب (مورب) می باشد و در جهت شمالی (طرف حجر اسماعیل) به صورت پله است. شاذروان را «تأزیر» هم می گویند، چون برای کعبه مانند ازاری است. شاذروان قسمت باقی مانده یا نشانه محل دیوار قبلی کعبه است و فقها آن را جزو خانه خدا و سطح اولیه آن می دانند که هنگام طواف واجب نباید

بر روی آن راه رفت و دست و یا پا روی آن گذاشت و به همین منظور سطح شاذروان را سراشیب ساخته اند و در اطراف حجر هم که سراشیب نیست از آن جهت است که در طواف نباید وارد حجر شد. حدود ارتفاع شاذروان را از سطح زمین و عرض آن را به نقلی چنین آورده اند:

شمال، ارتفاع ۱۵، عرض ۳۵ سانتیمتر

جنوب، ارتفاع ۲۴، عرض ۸۷ سانتیمتر

شرق، ارتفاع ۲۲، عرض ۶۶ سانتیمتر

غرب، ارتفاع ۲۸، عرض ۸۰ سانتیمتر (۱) (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۴۹؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۹؛ حرمین و شریفین، ص ۷۴؛ سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ حج و عمره، ص ۱۵۸؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۶؛ دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

شاعره

(عِ رِ) نشان های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شافیه (یِ)

۱. از نام های زمزم

است. و شفاء من کل سقم (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲)

۱. شاذروان در آخرین مرمت کعبه در سال ۱۴۱۷ هجری بازسازی شد و ارقام جدید در صورت تغییر به دست نیامد.

۲. از نام های مدینه است. ترابها شفاء من کل داء. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

شاه

یا (ک) دم شاه

شاهد

(هِ) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

۱. روز عید قربان است.

۲. حجر الاسود و یا... (تفسیر نمونه)

شاه مربع نشین

کنایه از خانه کعبه به اعتبار آن که مربع است (فرهنگ: رشیدی، نفیسی، برهان قاطع)

شباشعه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

شباعه

(شُ عِ) از نامهای زمزم در عهد جاهلیت چون سیر کننده خورنده است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شباعه العیال

(شُ بّ عَ تُ لْ عِ) از نام های زمزم. (میقات حج، ش، ص ۹۱)

شباک

(شُ بّ) بنای فعلی مقصوره یا حجره در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی دارای ضریح یا حصاری خارجی است که در اصطلاح اهل مسجد به «الشباک» معروف است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵)

شب ماندن در مشعر

همان (ك) وقوف در مشعر

شب ماندن در منی

همان (ك) وقوف در منی

شب های تشريق

(ك) ايام تشريق

شيبيين

(شَ يِّ) پرده داران كعبه اند (سفرنامه ابن جبير، ص ۱۳۰)

شجره

(شَ جَ رِ) نام درختی است در ذی الحليفه. حضرت رسول (صلی الله عليه وآله وسلم) هر وقت از مدينه به مكه می آمدند در آن جا محرم می شدند. (لغت نامه)

شجره

حنانه همان (ك) ستون حنانه

شراب الابرار

(شَ بُ لْ اَ) از اسامی زمزم است كه نوشيدنی پارسايان است. (ميقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شرط تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آن است كه زائر كعبه زمان احرام گرفتن از خدای می خواهد كه او را وقت احصار حلال كند و به تعهدات ناشی از احرام نگيرد. اما با صراحت سوره بقره (۱۹۶) كه آمره است و دستور داده كه هَدیْ تحلل (قربانی احلال) به قربانگاه فرستد و پيش از ذبح سر نتراشد شرط مذكور خلاف آيه و بی اعتبار است. قارن اگر شرط تحلل كند هدی سياق از او ساقط نگردد و بايد در سال آينده حج قران كند. (مبسوط در ترمينولوژی حقوق)

شرطه الحاج

(شُ طَ تُ لْ) سرپرستی حفاظتی حجاج (در عربستان سعودی) است.

شرفای مكه

(شُ رَ) حج (ك) شريف مكه

شريفه

(شَ رَ یِ ً) مـدينه الحـاج. آسايشـگاه هـايی بوده است نزديک فرودگاه سابق جـده، مختص اقامت موقت حجاج هنگام ورود و خروج.

شريف مكه

(شَ) لقب بزرگ و رئيس مكه. عنوان كسی كه در مكه حكومت می كرد. شريف امر نگهبانی و مراقبت و سرپرستی حجاج را عهده دار بود. در دوره شـرفاء مراسم حج بسيار باشكوه برگزار می شد. گويند در مراسم حج، شريف مكه لباس سفيد پوشيده به نشانه اطاعت از خـدا شمشـيری به گردن خود آويخته به طواف برگرد خانه كعبه می پرداخت و پس از آن كه شـريف مكه طواف خود را به پايان می رسانيد، ديگران طواف خانه خدا را آغاز می كردند.

شعائر

(شَ ءِ) نشان ها در حـج و طاعتی كه در آن جا كننـد. هر يک از مناسک حـج را گوينـد از وقوف به عرفات و مشـعر و منی و رمی جمرات و طواف و سعی و ديگر اعمال. (كتاب حج، ص ۱۲۵؛ لغت نامه؛ فرهنگ فارسی)

شعائرالله

(شَ ءِ رَ لّا) علامت هايی است كه انسان را به ياد خدا می اندازد. كلمه شعائر در قرآن معمولاً در مورد مراسم حج به كار رفته است. (تفسير نمونه، ج ۱، ص ۵۳۹؛ ج ۲، ص ۲۵۰)

۱. ذلک ومن يعظم شعائر الله. (حج - ۳۲)

۲. ان الصفا والمروه من شعائرالله. (بقره ۱۵۸)

۳. يا ايها الذين آمنوا لاتحلوا شعائرالله. (مائده ۲)

۴. والبدن جعلناها لكم من شعائرالله. (حج ۳۶)

شعائر حج

نشانه های حج و طاعت ها كه آن جا كنند. (لغت نامه)

شعار

(شِ) نشان در حج، طاعت در حج. (لغت نامه)

شعار الحج

(شِ رُ لْ حَ جّ) مناسک حج و علامات آن (فرهنگ نفیسی)

شعار محرم

(مُ ـِ رِ) تلبیه. امام اول فرماید: جبرئیل به پیغمبر گفت تلبیه شعار محرم است. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۹۱)

شعاره

(شِ رِ) اصل مناسک حج و معظم آن مانند وقوف و طواف و امثال آن (فرهنگ نفیسی)

شعاع حرم

(ك) دایره حرم

شعاع طواف

(ك) دایره مطاف

شعب ابی دب

(شِ بِ اَ دُ بّ) دره ای است در مکه در دهـانه کوه حجون به علت سـکونت مردی به نام «ابی دب» در آن. مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام مردگان خود را در این دره که بخشی از حجون است دفن می کردند و لذا این دره را «شعب المقبره» می گفتند و به «شعب جزارین» نیز موسوم بود. این قبرستان شناخته شده است به معلی. همان (ك) جنه المعلی (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۰؛ ش ۴، ص ۱۶۶)

شعب ابی طالب

شهرت دره ای است محل سکونت خانـدان بنی هـاشم که به آنهـا اختصـاص داشته است. این جـا محـل محاصـره اقتصـادی اجتمـاعی پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) و بنی هاشم و بنی عبـدالمطلب توسط کفار قریش و یادآور خاطره مقاومت شکوهمند هاشـمیان در برابر تحریم همه جانبه طی مدت سه سال (از محرم سال هفتم تا سال دهم بعثت) می باشد. سـران کفار قریش بـا اجتمـاع در دارالنـدوه عهـدنامه ای بین خود منعقـد نمودنـد تـا براساس آن هاشـمیان را تحریم کننـد تا مجبور گردند حضـرت محمد (صـلی الله علیه وآله وسـلم) را برای رهایی از محاصره به قریش بسپرند (تا قریش حضرت را به قتل برساند) و بـدین منظور مواد عهـدنامه را چنین تنظیم کردنـد که از آنان همسر نگیرنـد و به آنان همسـر ندهند. از آنان چیزی نخرند و به آنان چیزی نفروشـند. با ایشان رفت و آمدی نکنند و گفت و شـنودی نداشـته باشـند. در مدتی که هاشـمیان در محاصـره قرار داشتند سختی های بسیاری را متحمل شدند به طوری که تعدادی از آنان از شدت گرسنگی

از دنیا رفتند. آنها تنها در موسم که مقاتله حرام بود می توانستند با خروج از شعب با قبایل عرب که در مکه حاضر می شدند معامله نمایند، اما قریش این را نیز روا نمی داشت و چون یکی از آنها کالایی می خرید با پیشنهاد خرید به قیمت گران تر مانع خرید بنی هاشم می شد. طریق دیگر دستیابی به آذوقه چیزهایی بود که به وسیله ابوالعاص بن ربیع داماد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا هشام بن عمر و برادرزاده حضرت خدیجه (علیها السلام) بر پشت شتر در شعب رها می شد، اما این را نیز قریش تاب نمی آورد و اگر آگاه می شد کسی از قریش به سبب قرابت خوراکی به شعب فرستاده برای او ایجاد مزاحمت می کرد. اما به هر حال این سختی ها هیچ اثری در تصمیم حضرت ابی طالب به حمایت از برادرزاده اش نداشت و هاشمیان با صبر و تحمل خود سبب شدند تا برخی از محاصره کنندگان ناراحت از اقدام خود و مأیوس از موفقیت خود درصدد ابطال عهدنامه برآیند و با خبری که حضرت ابوطالب از سوی رسول الله مبنی بر محو متن عهدنامه (بجز نام خدا) به وسیله موریانه برای کفار برد بنی هاشم از محاصره رها گردید. اما موضع محاصره را برخی ها در شعب کنار قبرستان ابوطالب می دانند ولی بسیاری از مورخین مکان شعب مورد محاصره را در شعبی کنار کعبه ذکر کرده اند و می گویند شعب ابی طالب در نزدیکی مسجدالحرام و در سمت کوه صفا در فاصله کوه ابوقبیس و کوه خندمه قرار داشته

و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب همگی در این مکان زندگی می کردند. شعب مذکور در سال ۱۳۹۹ هجری قمری در وسعت شارع غزه تخریب گردید و با ساختمان سازی ها و تغییراتی که آل سعود در این قسمت داد این مکان تاریخی محو شده است. این شعب به جهاتی اسامی مختلفی داشته است چون:

۱. قشاشیه، نام امروزی آن است.

۲. شعب علی (علیه السلام)، شهرتی که در دوره فاطمیان یافت.

۳. شعب مولد، چون پیامبر اکرم در این مکان تولد یافت.

۴. شعب ابی یوسف، چون در دوران بنی امیه مردی به نام ابویوسف این دره را خرید. (طبقات؛ ناسخ التواریخ؛ منتهی الآمال؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۲؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

شعب ابی یوسف

همان (ک) شعب ابی طالب

شعب جزارین

(جَ زّ) همان (ک) ابی دب

شعب علی (علیه السلام)

همان (ک) شعب ابی طالب

شعب مقبره

(مَ بَ رِ) همان (ک) شعب ابی دب

شعب مولد

(مُ لِ) همان (ک) شعب ابی طالب

شعیره

(شَ رِ) علامت:

۱. قربانی حج

۲. افعال حج

۳. اصل عبادت حج

۴. آنچه بروی از برای حج نشان باشد (لغت نامه)

شفاء

(شِ) از اسامی زمزم است. «آنهاطعام طعم وشفاء سقم» (تاریخ و آثار اسلام، ص ۶۰؛ لغت نامه، ذیل طعم)

شفاء سقم

(شِ ءِ سُ) از اسامی زمزم است چون شفای بیماری هاست. (ل) (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شمیبی

گفته اند حدیبیه همان چاهی است که امروزه سر راه جده به نام چاه شمیبی معروف است و در بعضی نسخه ها شمیسی آمده و اکنون هم به همین نام معروف است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۳ و ۱۲۷)

شمیسی

(شُ مَ) حدیبیه را گویند. (مناسک حج، ص ۲۰۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۴۶).

شوال

(شَ وّ) ماه دهم سال قمری و اولین ماه از ماه های اختصاصی حج است. از اول شوال می توان برای حج احرام بست و عمره تمتع را انجام داد.

شوط

(شَ) به معین نهایت دویدن تا هدف، در اعمال حج:

۱. در طواف کعبه هر دور را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. شروع شوط از حجرالاسود است و به آن نیز ختم می شود.

۲. در سعی صفا و مروه، هر یک بار رفت یا برگشت را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. چهار شوط از صفا به مروه و سه شوط از مروه به صفا.

شهدا

(شُ هَ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

شهدای احد

(اُ حُ) شهرت مزار شهیدان غزوه احد است که در مدینه در دو نقطه مدفونند؛ یکی در سرزمین احد و دیگر در قسمت شمالی قبرستان بقیع.

شهدای بدر

(بَ) شهرت مزار شهیدان غزوه بدر، در سرزمین بدر است واز زیارتگاه هاست ولی امروزه به علت تغییر مسیر راه مدینه به مکه زائران از زیارت آنهامحروم گشته اند.

شهدای جنت

(جَ نَ) شهداءالجنه شهرت قبور شهدای حره و شهدای احد در بقیع است که در قسمت شمالی قبرستان واقع شده. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۷۲)

شهدای حره

(- حَ رّ) شهرت قبور شهیدان واقعه حره است در قبرستان بقیع در قسمت شمالی.

شهدای فخ

(- فَ خَّ) شهرت قبور شهیدان واقعه فخ در مکه در وادی (ک) فخ، که به «الشهداء» و «حی شهدا» (محله شهیدان) و «مسجد شهدا» معروف شده و اخیراً در این جا برج هایی ساخته اند که به «ابراج شهداء» موسوم است.

در هشتم ذی حجه سال ۱۶۹ هجری سپاهیان هادی عباسی در این وادی (که مدخل ورودی مکه و نزدیک مسجد تنعیم است) حسین بن علی بن مثلث از اعقاب امام مجتبی (علیه السلام) و بسیاری از علویان همراه او را (در حدود سیصدتن) که پس از تصرف مدینه (به علت ستم های نایب حاکم مدینه) به سمت مکه می آمدند قتل عام کردند و سپس سرهای بیش از یکصدتن از شهدا را همراه اسرا نزد خلیفه سفاک عباسی فرستادند. بدن های بی سر شهدای فخ پس از سه روز در همان محل دفن گردید. (و گفته اند پس از فاجعه کربلا هولناک تر از حادثه فخ واقع نگردیده است) امروزه مزار شهدای فخ به علت عقاید نادرست حکام سعودی مورد تعرض و بی حرمتی قرار گرفته و

صاف و مسطح شده و قابل تشخیص نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۴؛ دایره المعارف فارسی، ذیل فخ؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲۹؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۹۲؛ ش ۶، ص ۱۳۹؛ ش ۱۳، ص ۱۵۸)

شهر حرام

(حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس والشهر الحرام (مائده ۹۷)

مـاه حرام. ماهی که جنگ در آن حرام است و چهار ماه ذی قعـده، ذی حجه، محرم و رجب ماه های حرامنـد. عرب ها در ایام ماه های حرام کینه و کدورت ها را کنار می گذاشتند

و آزادانه به معاشرت و تجارت می پرداختند و چون از جنگ در این ماه ها خبری نبود آن را ماه های حرام می نامیدند.

اسلام در راستای ارزشی که برای کعبه قائل شده قسمتی از ایام سال را نیز از ارزشی برخوردار کرد تا مردم با استفاده از حرمت زمان و مکان مصالح و منافع خویش را تأمین کنند و با تفاهمی که در این دوران می یابند زمینه کنارگذاردن خوی تجاوزگری فراهم آید و به این ترتیب ماه حرام مایه قوام زندگی مردم قرار داده شده است. و مراسم حج و عمره نیز در این ماه هاست:

۱. عمره مفرده، در ماه رجب مورد تأکید فراوان قرار گرفته.

۲. عمره تمتع، در ماه ذی قعده و ذی حجه می تواند صورت گیرد.

۳. حج، اقسام حج (تمتع، افراد و قران) باید در ذی حجه انجام شود.

شیح

یا (ک) گیاه شیح

شیطان

اصطلاحاً جمره را گویند.

۱. شیطان بزرگ، مراد جمره عقبه (یا جمره کبری) است.

۲. شیطان کوچک، مراد جمره اولی (یا جمره صغری) است.

۳. شیطان میانه، مراد جمره وسطی است. (دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۳۰۰)

شیعیان نخاوله

(ک) نخاوله

ص

صاحب الرفاده

(حِ بُ رِّ دِ) شخصی را می گفتند که از نذورات و موقوفاتی که عرب به عنوان خانه کعبه می داد برای زائران و فقرا طعام فراهم می نمود.

صاحب السقایه

(سِ یِ) کسی را می گفتند که با مشک و شتر برای رفاه حجاج و زوار آب شیرین از خارج به مکه می آورد.

صافیه

(یِ) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

صحرای عرفات

همان (ک) عرفات

صحرای مشعر

همان (ک) مشعر

صحرای منی

همان (ک) منی

صد

(صَ) عبارت است از بازداشتن دشمن و مانند آن کسی را که در مسیر رفتن به حج یا عمره باشد از رسیدن به عرفات یا مکه. (معارف و معاریف)

صدر

(صَ دَ)

۱. بازگشت از حج

۲. روز چهارم از روزهای نحر (لغت نامه)

صرور

(صَ) حج ناکرده (لغت نامه) (ع)

صروره

(صَ رِ) آن که (زن و مردی که) برای اولین بار به حج مشرف شده. (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۴۸؛ میقات حج، ش ۸، ص ۵۵)

صفا

همان (ك) كوه صفا

صفاح

(صُ فّ) حد حرم (مكه) در طريق عراق در هفت ميلى بر كوهى به نام «مُقْطَع» قرار دارد. (احكام عمره، ص ٨١)

صفا و مروه

(صَ وَ مَ وِ) دو كوه هستند در مكه در جنب مسجدالحرام و فاصله بين اين دو كوه به نام (ك) «مسعى» محل انجام يكى از اعمال حج و عمره است به نام (ك) سعى صفا و مروه.

صفه

(صُ فِ) شهرت سكو و ايوانى است در مسجدالنبى واقع در جهت شمال حجره مطهر در مدخل باب جبرئيل به ارتفاع ۴۰ (يا ۵۰) سانتيمتر از كف مسجد و به مساحت ۹۶ متر مربع (به طول ۱۲ متر در عرض ۸ متر) و تلاوت قرآن واقامه نماز را در اين جا مستحب شمرده اند (و اكنون زائران روى ايوان صفه رحل هاى قرآن قرار مى دهند و به قرائت قرآن مجيد مشغول مى شوند) و امـا در زمـان رسول الله جماعتى از فقراى مهاجر به علت فقدان مسكن در اين ايوان (كه در آن موقع پشت ديوار مسجد اوليه محسوب مى شد) سكونت مى كردند و حضرت توانگران صحابه را ترغيب مى فرمود تا به آنها انفاق كنند و حضرت خود با آنها مى نشست و قرآن بديشان مى آموخت. اهل صفه را بر حسب تفاوت حال و مقتضيات زمان از ۱۰ تا ۹۳

نفر ذكر كرده انـد و آنچه مشهور است آن است كه آنها عبارت بودند از: بلال، ابوعبيده، عمار ياسر، عبدالله بن مسعود، عتبه بن مسعود. مقداد بن اسود، عتبه بن غزوان، زيدبن خطاب، ابوكبشه و... اهل صفه بعدها با توسعه و قدرت يافتن اسلام تاحدى بى نياز شدند ليكن عنوان اهل (اصحاب) صفه به عنوان امتيازى همچنان براى آنها باقى ماند. با پيدا شدن خواجگان حرم، آنها بر ايوان صفه مى نشستند. واما سكوى

موجود کنونی در سمت راست ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء که امروزه به آن «سکوی خواجه ها» گویند به گمان برخی از نویسندگان و پژوهشگران همان جای صفه است، اما به زعمی دیگر مکان اصلی صفه که در احادیث شریف نبوی آمده نمی باشد. طبق نوشته ها یک سوم قسمت جنوبی صفه (به سمت قبله) از دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشته و بقیه از افزوده های عمربن عبدالعزیز است. ایوان صفه را به نام (ک) «دکه الاغوات» نیز گفته اند.

(مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۷۴؛ دایره المعارف فارسی؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۱؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۷۲؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱ و ۷۲)

صلاح

(صُ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (حرمین شریفین، ص ۱۴؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

صما

(صَ مّ) سنگ کبود رنگ متمایل به سیاه است و نوشته اند که دیوارهای کعبه با سنگ های حجاری

شده «صما» بنا شده است.

صنابیر

(صَ) از قرن هفتم به بعد که سقاخانه های داخل صحن مسجدالنبی را برچیدند به جایش صنابیر (۱) حنفیات (حوضچه هایی با آب شیر) بین باب جبرئیل وباب النساء ساختند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۳ و ۱۴۸)

صوره

(رِ)

۱. مکانی است در صدر یلملم از اراضی مکه (لغت نامه)

۲. شهرت قسمت شمالی (شامی) مدینه. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۴)

صید

(صَ) یا ایهاالذین آمنوا لاتقتلوا الصید و انتم حرم (مائده ۹۵)

از محرمات احرام، شکار حیوان صحرایی (وحشی) است و همچنین اعانت در صید و خوردن گوشت آن حرام است و اصولاً صید در حرم حرام است. (ع)

صید احرامی

(اِ) صیدی است که به جهت احرام ممنوع است خواه آن صید در حرم باشد خواه بیرون حرم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

صید حرمی

(حَ رَ) صیدی است که به جهت حضورش در حرم قتل آن ممنوع است خواه کشنده مُحل باشد خواه مُحْرِم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۱. صناییر جمع صنبور به معنی دهانه کاریز، ناودان حوضی و سوراخی که آب حوض از آن بیرون رود. (فرهنگ نفیسی)

ط

طائب

(اِ) از نام های مدینه است در تورات. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طائف

(اِ)

۱. طواف کننده (لغت نامه)

۲. از شهرهای حجاز در عربستان در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه که از بهترین ییلاقات مکه به شمار می آید و قبر عبدالله بن عباس پسر عموی رسول خدا (صلوات الله علیه) در آن جاست. طایف در قدیم مرکز قبیله ثقیف بود و مقارن طلوع اسلام دومین شهر عربستان غربی به حساب می آمد.

اهالی آن پیامبر اکرم را که برای دعوت به میانشان رفته بود با آزار واذیت بیرون نمودند. در هجوم وهابیه شهرهای مختلف حجاز، طایف نیز تاراج گردید.

طائفین

(اِ) طهر بیتی للطائفین (بقره ۱۲۵)

کسانی هستند که بر گرد خانه کعبه مشغول طواف می باشند. به نقلی کسانی هستند که از آفاق به منظور ادای مراسم حج آمده اند. (مجمع البیان)

طابه

(بِ) از نام های مدینه است. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طاهره

(هِ رِ) از نام های زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

طبابا

(طِ) از نام های مدینه است که بر سرزمین مستطیل شکل اطلاق می شود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طراز

(ط) کمربند جامه (پرده) کعبه. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹ و ۱۲۰)

طعام

(طً) آب زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام الابرار

(طَ مُ لْ اَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام طعم

از اسامی زمزم است که غذایی از خوراکی هاست. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طلس

(طَ طِ طُ) قبایلی از اعراب که در مراسم حج بعضی از اعمال «حمس» (اهل حرم) و بعضی از

اعمال «حله» (قبایل خارج حرم) را انجام می دادنـد، و گفته اند اینان یمینان اهالی حَضْـرَموت و عَک و عجیب و ایاذبن نزارند. اینان در احرام بسان اهل حله اما در پوشـیدن لباس و دخول به خانه خـدا چون اهل حمس عمل می کردند. اهل طلس چون از مکان های دور می آمدند ودر حالی که غبار راه بر آنها نشسته بود به طواف خانه خدا

می پرداختند بدین نام خوانده شدند. (کتاب حج، ص ۲۰۸، سیره رسول الله، ص ۶۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۹)

طواف

(طَ) لیطوفوا بالبیت العتیق (حج ۲۹)

عبارت است از هفت بار دور زدن خانه کعبه در مراسم حج و عمره طبق شرایطی (و هر بار گردیدن را یک شوط گویند.) (۱). طواف در مراسم و مناسک زیارت بیت الله دو گونه است: «طواف زیارت» (که واجب رکنی است) و «طواف نساء» (که واجب غیر رکنی است) وقت انجام این طواف ها در حج و عمره متفاوت است.

۱. عمره تمتع. این عبادت یک «طواف زیارت» واجب دارد که در طول ماه شوال تا ظهر نهم ذی حجه می تواند انجام گیرد.

۲. عمره مفرده. این عبادت دو طواف زیارت و نساء واجب دارد که در طول سال (به جز ایام اختصاصی حج) می تواند انجام گیرد.

۳. حج. این عبادت (حج افراد، حج قران و حج تمتع) دوطواف زیارت و نساء واجب دارد که فرصت انجام آن از روز دهم ذی حجه تا دوازدهم (و گاه تا آخر) ذی حجه است.

واجبات طواف

نیت کردن

ختنه بودن (۲)

وضو

داشتن

ستر عورتین نمودن

مباح بودن لباس

طاهر بودن لباس و بدن

از حجرالاسود شروع نمودن

به رکن حجرالاسود ختم کردن

هفت دور (شوط) تمام زدن

دورها را پی در پی انجام دادن

حجر اسماعیل را در دورها داخل کردن

بدن را از کعبه و اجزای آن (درون کعبه، دیوار کعبه، شاذروان) خارج داشتن

کعبه را در سمت چپ قرار دادن (رو یا پشت یا شانه راست به کعبه نکردن. بنابراین طواف کعبه بیضی شکل است نه مربع و از غرب به شرق است) (۳).

در مطاف (محدوده مجاز طواف) دور زدن. یعنی در فاصله بین کعبه و مقام ابراهیم بودن. این فاصله از دیوار خانه حدود ۲۶/۵ ذراع (حدود ۱۳ متر) می باشد (و از طرف حجر، حد مطاف از دیوار حجر ۶/۵ ذراع است) و بر روی زمین اطراف بیت با حاشیه ای از سنگ سیاه مشخص گشته. به نظر برخی فقها طواف در خارج از این حد (در پشت مقام ابراهیم) در حال تقیه یا در حال اضطرار یا در صورت ازدحام طواف کنندگان (تا حدی که عرفاً اتصال آنان محفوظ باشد) صحیح است.

مستحبات طواف

پیاده بودن

پا برهنه بودن

نزدیک خانه بودن

چشم به زیر انداختن

موقع ظهر به جای آوردن

قدم ها را کوچک برداشتن

حجرالاسود را مس کردن و بوسیدن

به دعا و قرآن و تهلیل و تکبیر و صلوات مشغول بودن

در شوط هفتم در مستجار بر دیوار کعبه دست گشودن و شکم چسباندن

دعاهای وارده را در برابر درِ کعبه و برابر اسماعیل و در رکن یمانی خواندن.

مکروهات طواف

۱. طواف نزد قریش عددی نداشت، پس حضرت عبدالمطلب هفت شوط مقرر کرد و خدا چنین مقرر فرمود. (منتهی الآمال)

۲. برای مردان.

۳. با ایستادن بر بام کعبه می توان دید

که طواف کنندگان از طرف راست می آیند و به طرف چپ می روند و همان طور که جهت حرکت وضعی و انتقالی زمین و جهت حرکت خورشید و سیارات آن همه از غرب به شرق و همه در مدار بیضی است، طواف نیز همگام با حرکت سیارات از غرب به شرق و بیضی است. (قاموس قرآن، ذیل کعبه).

برطله گذاشتن (۱)

خوردن و نوشیدن

به قضای حاجت نیاز داشتن

به غیر ذکر خدا و آیات و دعا سخن گفتن

دهن دره و خمیازه کردن و خندیدن و انگشت به صدا در آوردن

نیابت طواف

به فرموده فقها در صورت مشقت و حرج می توان برای طواف نایب گرفت.

پاداش طواف (۲)

- عذاب نشدن

بالا رفتن درجات

بخشیده شدن گناهان

ثواب آزاد کردن بنده یافتن.

همراه طواف

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف باید قصد آن داشت که گشتن دور خانه گریزی است از همه چیز به سوی خدا و در پناه امن او در آمدن است.

طواف آخرالعهد

(خِ رُ لْ عَ) طواف وداع. طواف مستحبی خانه کعبه است در موقع بازگشت از آن جا و مستحب است از خداوند متعال توفیق مراجعت طلب کردن (لغت نامه)

و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف وداع نیت بر این باید داشت که با رحمت پروردگار کوچ می کنند و

بر این تصمیم باید بود که از این پس واجبات الهی را ادا کنند و به دنبال اعمالی باشند که آنها را به حضرت حق نزدیک تر کند.

طواف افاضه

(اِ ضِ) طواف زیارت حج را گویند چون برای این طواف از منی به مکه کوچ می کنند.

طواف اول طواف

زیارت را گویند. (که در عمره ها و حج اولین طواف است)

طواف اول عهد

طواف تحیت، طواف قدوم، طواف لقاء، طواف موقع دخول به مکه است. (لغت نامه)

طواف بیت الله

طواف خانه کعبه.

طواف تحیت

(تَ یَّ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف حامل و محمول

آن چنان است که یکی به ضرورتی دیگری را بر شانه یا پشت گیرد و حمل کند تا او طواف را صورت دهد. حامل می تواند ضمن حمل او برای خود نیت طواف کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف حج

طواف واجب خانه کعبه است در ضمن انجام مناسک حج (افراد، تمتع و قران) و دوبار انجام می شود: یکی (ک) «طواف زیارت» و دیگری (ک) «طواف نساء».

طواف دوم

طواف نساء را گویند. (که در عمره مفرده و حج دومین طواف است).

طواف رکن

طواف زیارت را گویند. (که واجب رکنی است)

طواف زنان

همان طواف نساء است. (لغت نامه)

طواف زیارت

طواف واجب (رکنی) بیت الله است در مراسم حج (و عمره) موسوم به طواف اول. طواف فرض، طواف فرضیه، طواف رکن، این طواف در:

۱. عمره مفرده،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد، و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد و زمان انجام آن از اول ماه شوال است تا قبل از روز نهم ذی حجه.

۳. حج،

هفتمین عمل حج (تمتع و قران) (۳) است که بعد از حلق یا تقصیر (در منی و بیرون آمدن از احرام) در روز دهم ذی حجه با کوچ (افاضه) از منی به مکه صورت می گیرد. (۴) این طواف را بعد از مراجعت از منی (در روز دوازدهم ذی حجه) نیز می توان انجام داد، ولی مستحب

۱. کلاه درازی است (که زی یهودیان است) و در ایام پیشین موقع طواف بر سر می کردند.

۲. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام).

۳. و ششمین عمل حج افراد.

۴. و لذا این طواف علاوه بر اسامی دیگرش به طواف افاضه نیز موسوم است.

است که در همان روز عید صورت گیرد. این طواف در غیر لباس احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد چون با انجام حلق (یا تقصیر) از لباس احرام بیرون می آیند.

طواف سنت

(سُ نَّ) (ک) طواف مستحب

طواف صدر

(صَ) (۱) (صَ دَ) (۲)

۱. طواف وداع را گویند. (لغت نامه؛ در راه خانه خدا، ص ۱۶۹)

۲. طواف افاضه. (پیامبر) «همچنان سواره طواف افاضه کرد واین طواف را طواف صـدر نیز گوینـد» (ناسـخ التواریـخ، حضـرت رسول، ج ۴، ص ۲۹)

طواف عریان

طوافی که عرب در حـج جاهلی می بایست در لباس حمس انجام دهـد؛ یعنی هر کس که اول بار به حـج یا عمره می آمد می بـایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهـد که از «حمس» «عاریه» و یا «اجاره» کرده باشـد و اگر در لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست آن را به دور افکند و اگر نمی خواست لباسش را از دست بدهد می بایست برهنه طواف نماید.

طواف عمره

طواف واجب خانه خداست ضمن انجام مناسک عمره:

۱. عمره تمتع،

یک طواف واجب دارد به نام (ک) «طواف زیارت».

۲. عمره مفرده،

دو طواف واجب دارد، یکی به نام (ک) «طواف زیارت» و دیگری به نام (ک) «طواف نساء».

طواف فرض

(فَ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف فریضه

(فَ ضِ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف قدوم

(قُ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف لقا

(لِ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف مستحب

هفت بار گردیـدن غیر واجب گرد کعبه است. و فرموده انـد مسـتحب است در ایام توقف در مکه ۵۲ یا ۳۶۰ طواف و یا ۳۶۰ شوط یا هر چه تواننـد طواف کردن. طواف وداع، طواف به نیابت معصومین و والدین و همسـر و اولاد و خویشان و دوسـتان و مؤمنین زنده و مرده و جنابان ابوطالب، عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، آمنه و فاطمه بنت اسد نیز مستحب معرفی شده اند. در طول مستحبی طهارت (با وضوع بودن) شرط نیست.

طواف متمتع

(مُ تَ مَ تِ) طواف آن کس که عمره تمتع کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف متعه

(مُ عِ) طواف عمره تمتع (فرهنگ معارف اسلامی، ذیل طواف)

طواف نساء

(نِ) طـواف واجب (غیر رکنی) بیت الله است در مراسم حـج (و عمره) موسـوم به طواف دوم و طواف زنـان. (۳) این طواف با لباس غیر احرام است و در:

۱. عمره تمتع،

وجود ندارد.

۲. عمره مفرده،

ششمین عمل است که بعد از حلق یا تقصیر صورت می گیرد و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۳. حج، دهمین عمل (حج تمتع و حج قرآن) (۴) است که بعد از خاتمه واجبات منی تا روز دهم (یا

دوازدهم) و مراجعت به مکه بعد از سعی صفا و مروه صورت می گیرد.

طواف نافله

(فِ لِ) طوافی که فرض نباشد چون طواف الوداع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف نیـابتی از جمله طواف هـای مسـتحبی است که به نیـابت از دیگران و یا به نیابت از معصومین (علیهم السـلام) انجام می

شود.

طواف واجب

هر یک از دو طواف زیارت و نساء است.

طواف وداع

(مِ) یا (کَ) طواف آخرالعهد

طوافین

(طَ فَ) دو طواف زیارت و نساء را گویند.

طیب

بوی خوش. استعمال و بوییدن طیب و عطریات از محرمات احرام است و در صورت ارتکاب موجب کفاره است.

۱. لغت نامه.

۲. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

۳. با انجام این طواف و خواندن نماز آن، زن که از محرمات احرام است حلال می گردد.

۴. نهمین عمل حج افراد.

طیبه

(بِ)

۱. نام زمزم است. (لغت نامه)

۲. نام مدینه است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طیبه

(طَ یِّ بِ)

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام زمزم است. (طبقات، ص ۶۷، میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

ظ

ظبایا

(ظ) از نام های مدینه است به معنای سرزمین گرم و داغ، و خدای سبحان، به برکت دعای رسول الله (صلوات الله علیه) گرمای شدید آن را منتقل به جحفه نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷).

ظلا

(ظُ لّ) سکویی در قسمت قدیمی مسجد النبی که آن را «صفه» یا «ظلا» می گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۹) (ع).

ظلال

از مضمون روایات و نقل مدینه شناسان استفاده می شود که مدتی طولانی و در زمان ائمه (علیهم السلام) بخشی از مسجد النبی (بیرون از مسجد اصلی) در سمت شمال و در نزدیکی صحن، دارای سایبانی بوده که از آن به «ظلال» و «مظله» تعبیر شده است. (میقات حج، ش ۲۶، ص ۱۰۲).

ع

عائر

همان (ك) کوه عائر

عاصمه

(صِ مِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که مهاجرین و انصار را حفظ کرد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عافیه

(ی) از اسامی زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

عاقر

(قَ) از اسامی مکه است، مسطور در کتاب شعیاء و در مفاد مسجد الحرام است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

عاکف

(کِ) و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواءً العاکف فیه و الباد (حج ۲۵)

عاکف کسی است که مجاور خانه کعبه باشد. بومی مکه. (مجمع البیان، ذیل آیه ۲۵ حج آیه ۱۲۵ بقره)

عالیه

(یِ)

۱. سرزمین حجاز که مشتمل بر بلاد واسعه و مواضع شریفه و یا آن قسمتی که از رمه تجاوز کند تا مکه و یا مشتمل بر همه آن قسمتی از قریه ها و آبادی های مدینه که از طرف نجد تا تهامه یافت می شود. (لغت نامه)

۲. نام محله ای در مدینه که در آن خانه هایی از قبیله بنی نضیر بود که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و حضرت، ماریه را در این محل در خانه ای سکونت داد که به مشربه ابراهیم معروف است. (نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۸۶)

عام الاستطاعه

(مُ لْ اِ تِ ع) سالی که استطاعت رفتن به حج فراهم می آید. سال مستطیع شدن برای عبادت حج.

عام الحصر

(حَ) سالی است که زائر کعبه به جهت بیماری از اتمام مناسک حج باز ماند و این در صورتی است که حصر را مختص مرض بدانیم. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبا

(عَ) رداء. قطعه ای از احرام که به دوش افکنند. (میقات حج، ش ۵، ص ۴۹؛ و...)

عبادت مختلط

حج کردن عبادتی است که دو جنبه مالی و بدنی دارد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبدالدار

(عَ دُ دّ) نامی است که در دوره جاهلی برخی از اقوام به جهت تعظیم و تکریم خانه کعبه بر فرزندان خویش می نهادند. (کعبه، ص ۴۴)

و بنی عبدالدار طایفه ای بودند که مقارن ظهور اسلام منصب حجابت و سدانت کعبه را در اختیار داشتند.

عتیق

(عَ) کعبه همان (ک) بیت العتیق

عج

(عَ جّ) ضجه و فریاد مردم به تلبیه (ک) ثج

عدل

(عَ) در زمان قریش نامی بود برای (ک) پیراهن کعبه

عذرا

(عَ)

۱. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳؛ میقات

حج، ش ۴، ص ۱۴۸)

۲. از نام های مدینه است (در تورات) زیرا از آن سرزمین با دشمنان اسلام سخت برخورد شد تا به دست رسول الله رسید. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷ ص ۱۶۷)

عراء

(عَ) از نام های مدینه است از آن جهت که ساختمان های شهر مدینه کوتاه بود و سعی می شد تا از خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مرتفع و بلندتر نگردد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عرب

(عَ رَ) اصلا نام مردم و قوم سامی عربستان یا جزیره العرب است (ولی اکنون نام همه مردمی است که زبان مادری آنها عربی است). مورخین عرب را به طور کلی به دو دسته تقسیم می کنند.

عرب منقرضه و عرب باقیه:

۱. عرب بائده

عرب منقرضه، عرب اصل و از نسل سام بوده اند؛ مثل قبایل عاد، ثَمود، عَمالِقِه، جُرهُم اولی، حَضْرَ موت، طَسم، جَدیس، اَمیم، جاسم، عَبیل، عبد ضَخْم، حَضورا. و همه این قبایل قبل از ظهور اسلام از بین رفته بودند.

۲. عرب باقیه

دو دسته هستند: عدنانی و قحطانی.

الف عرب عدنانی یا «عرب شمالی» عرب هایی هستند که به مناسبت سکونت در عربستان و مجاورت با قبایل خالص، عرب شده اند (عرب مستعربه اند). عدنانیان در تهامه و نجد و حجاز تا مرزهای شام و حدود عراق سکونت داشتند و اکثر آنان (بجز قریش و ثقیف) صحرا گرد و بیابان نشین بودند، و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام بودند. نسبت آنها را به مُضَربنِ نزاربنِ مَعَدّ بن عدنان از اخلاف حضرت اسماعیل پیغمبر (علیه السلام) رسانیده اند ولذا آنها را عرب مُضری و عرب نزاری و عرب مَعَدی و عرب اسماعیلی نیز می خوانند.

ب عرب قطحانی یا «عرب جنوبی» ساکن عربستان جنوبی به خصوص یمن بوده و به قولی قسمتی از ایشان به شمال عربستان مهاجرت کردند (مثلاـ اوس و خزرج از جمله عرب های یمانی و قحطانی هستند) و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام قحطانیان بودند. نسبت قحطانیان را به یَعرُب بن قَحطان (از اولاد سام) رسانیده اند و اما به قولی اینان نیز جزو عرب های خالص نبوده و مستعربه هستند.

عربستان

(سَ، سُ) کشوری است که مقدس ترین اماکن جهان (مکه و مدینه) در آن جا است. کشوری که سرزمین وحی است. کشوری که اعمال حج و عمره در آن صورت می گیرد. کشور عربستان سعودی (۱) با مساحتی حدود ۲۱۴۹۶۹۰ (و به نقلی دیگر ۲۲۶۰۰۰۰) کیلومتر مربع بزرگ ترین قسمت شبه جزیره عربستان (و تقریباً ۵۴) را تشکیل می دهد و در دورترین قسمت جنوب غربی آسیا قرار دارد. این کشور از چهار بخش (نَجد،

اَحساء، حِجاز و عَسیر) تشکیل یافته و دارای سیزده استان می باشد و جمعیتی حدود ۱۸ میلیون (۲) نفر دارد. مکه پایتخت دینی آن و ریاض پایتخت رسمی می باشد و جده محل سفارتخانه های کشورهای خارجی است. این کشور محدود است از جنوب به یمن، از شمال به اردن و عراق و کویت، از غرب به دریای سرخ، از شرق به خلیج فارس و امارات متحده عربی وقطر و عمان.

مذهب سعودی

مذهبی که امروزه در سرزمین مقدس وحی رواج دارد مذهب «وهابیه» است، منتسب به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تَمیمی (متولد ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۵ هجری قمری در «عُیَیْنَه» در وادی حَنیفه در نجد، متوفی سال ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۷ هجری قمری در «درْعیّه» از عرب های بیابانی نجد و شاگرد شیخ محمد مهدی بصری. ابتدا ظهور او به سال ۱۱۴۳ هجری بود که سخنانی علیه اعمال و عقاید متفق علیه مسلمین به میان آورد و پدرش که قاضی «عیینه» بود با

۱. و چه تأسف بار است این تخصیص و اضافه «سعودی» به سرزمین اسلام و مهبط وحی الهی!

۲. که ۴/۵ میلیون نفر خارجی می باشند. (روزنامه اطلاعات، ۳۱/ ۳/ ۷۹، ص ۱۲) ۲۲ میلیون نفر که ۵/۳ میلیون نفر از آنها مهاجرین خارجی هستند (روزنامه اطلاعات، ۳۱/ ۳/ ۷۹، ضمیمه، ص ۸).

وی مخالفت کرد بعد از مرگ پدر در سال ۱۱۵۳ هجری جرأت بیشتری به خود داد و به انکار قسمتی از اعمال مذهبی پرداخت تا این که در سال ۱۱۶۰ هجری از «عیینه» رانده شد و رهسپار شهرک «درعیه» گردید. وی در آن جا با جلب نظر حکمران شهر «محمد بن سعود» و در

پرتو کمک های نظامی سعودی ها داعیه خویش را گسترش داد و رهبر مذهبی گردید و بدین ترتیب وهابیه (۱) در طی دو قرن توانست مذهب رسمی عربستان سعودی گردد. اعتقادات وهابیت بر اساس ویرانه های عقاید «ابن تَیمیّه حرانی» (متولد سال ۶۶۱، متوفی سال ۷۲۸ هجری قمری) از فقهای ظاهر و مفسر مکتب حنبلی و شاگرد او «ابن قَیِم» (متولد سال ۶۹۱، متوفی سال ۷۵۱ هجری قمری) بنا شده است و در اصول و فروع پیرو تعالیم تقی الدین تیمیه هستند. آنها

برای خداوند جهت و جسمیت قائلند.

آنچه را که در کتاب خدا و سنت پیامبر نمی یابند بدعت می شمارند.

بر پا کردن یاد بود برای پیامبر و امام و ایجاد بنا بر قبور را حرام می دانند.

یاری و شفاعت طلبیدن از پیامبر و تبرک جستن به مزار حضرتش را کفر و شرک می دانند.

تقلید یکی از مذاهب اربعه را لازم نمی دانند بلکه احیاناً بر خلاف آن مذاهب اجتهاد می کنند.

تمام فرق اسلامی و مسلمین را به دلیل زیارت قبور اولیاء الله و طلب حاجت و شفاعت از ایشان به الحاد و شرک متهم ساخته و خونشان را روا شمرده و مالشان را حلال کرده اند.

حکومت سعودی

تاریخ سیاسی و حکومتی عربستان، تاریخ سر بر آوردن سلسله آل سعود است. از سال ۱۳۵۱ هجری قمری که ابن سعود عنوان سلطان عربستان را یافت) جریان پیدایی این دودمان در تاریخ با پیدایش وهابیه شروع می شود. آن گاه که محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰ هجری رهسپار «درعیه» گردید، محمد بن سعود حکمران آن جا را به سلطنت نجد تطمیع کرد و حاکم نیز با پذیرش

این دعوت به ترویج اعتقادات وی اهتمام نمود و با این توافق هم شیخ محمد توانست داعیه مذهبی خود را گسترش دهد و هم آل سعود موفق شد در طی دو قرن به پشتوانه آورده های وهابیت که قصد نابودی و قطعه قطعه کردن حکومت عثمانی را داشتند و با تاخت و تاز به شهرهای مختلف به تدریج در طی سه دوره مختلف به قدرت رسیدند:

۱. در دوره اول، مقر قدرت آل سعود در «درعیه» بود و محمد بن سعود «متوفی ۱۱۷۹ هجری قمری) اهالی «درعیه» را برای جنگ با مردم نجد فرا خواند و بارها با اهالی نجد و احساء جنگید. بعد از او پسرش عبد العزیز اول (طی سال های ۱۱۷۹ ۱۲۱۸ قمری) وسپس سعود (۲) بن عبد العزیز (طی سال های ۱۲۱۸ ۱۲۲۹ قمری) با تاخت و تاز به سرزمین های مختلف تصرفاتی در شبه جزیره و خلیج فارس انجام دادندو کشتارهای بسیاری نمودند (۳) تا این که با تصرف مدینه و مکه، حجاز را در تصرف خود در آوردند و قدرتشان به جایی رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان در تصرف خود در آورند و قدرتشان به جای رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابیگری کرد و مذهب آنان

۱. یا شاخ شیطان. بخاری روایت می کند پیغمر (صلی الله علیه وآله) فرمود: نجد جای زلزله و فتنه هاست و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید. (فرقه وهابی، ص ۲۳۱).

۲. او نوه دختری محمد بن عبدالوهاب هم می شود (یعنی حاصل پیوند سیاسی مذهبی).

۳. از جمله در سال ۱۲۱۶ قمری سعود

به فرمان پدرش عبدالعزیز با استفاده از تعطیلی شهر کربلا حمله غافلگیرانه ای به آن کرد و در روز عید غدیر مردم بسیاری را از دم تیغ گذرانید و اماکن مقدسه شیعه را ویران ساخت. (قبر امام ویران، ضریح از جای کنده و گنجینه ها به غارت برده شد). آنها در همین سال (و سال های ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ قمری) به نجف حمله کردند اما شکست خورده بازگشتند. در محرم سال ۱۲۱۸ قمری بدون جنگ بر مکه دست یافتند وقبه و بارگاه حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه وقبه زادگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگر قبه های اطراف کعبه (از جمله قبه زمزم) راخراب کردند. در سال ۱۲۲۰ قمری سعودبن عبدالعزیز با تصرف مدینه مقابر مقدسه را ویران و بارگاه ائمه شیعه را تخریب و ذخایر بارگاه شریف نبوی را غارت نمود.

را در حجاز رسمیت داد. سرانجام دولت عثمانی، حکمران جدید مصر محمد علی پاشا را مأمور براندازی ایشان کرد. ابراهیم پاشا ارتشی مرکب از سربازان ترک و آلبانی و عرب را به فرماندهی پسرش طوسوس پاشا به سوی حجاز اعزام داشت. طوسوس در سال ۱۲۲۷ قمری از بندر ینبع وارد مدینه شد و آن را گشود و مقاومت وهابیون مکه را در هم شکست اما موفق به فتح «درعیه» نشد. ابراهیم پاشا، پسر دیگرش را مأمور تسخیر نجد کرد و او در سال ۱۲۳۳ قمری «درعیه» پایتخت آل سعود را متصرف شد.

۲. در دوره دوم، آل سعود بعد از سرکوب شدن توسط «محمد علی پاشا» با کمک های نهانی دوباره جان گرفتند و حکومت آل سعود در ریاض

با سر بر آوردن «تُرکی بن عبدالله بن محمد» آغاز گردید. او در سال ۱۲۳۵ قمری با همراه ساختن جمعی از اعراب در «ریاض» دولت گونه ای تشکیل داد و چون (در سال ۱۲۴۹ قمری) در گذشت چند تن حکومت کردند، تا این که به علت جنگ خانگی سعودی ها، ریاض به دست آل رشید حکومت مورد حمایت عثمانی در «نجد» (که در جبل شَمَّر اقامت داشتند «حائل» را پایتخت قرار داده بودند) افتاد.

۳. در دوره سوم، ریاض در سال ۱۳۱۹ قمری توسط «عبد العزیز بن سعود» مشهور به «ابن سعود» (متولد ۱۲۹۳، متوفی ۱۳۷۳ هجری قمری) از آل رشید پس گرفته شد. و با غلبه او بر امیر نجد (عبد العزیز بن رشید) تمام نجد (به سال ۱۳۲۲ قمری) تسلیم وی شد. ابن سعود که خود را امام وهابیه و امیر نجد خواند، در سال ۱۳۲۴ قمری «ابن رشید» را شکست قطعی داد و به قتل رسانید و در سال ۱۳۲۶ قمری ارتش عثمانی را از «نجد» و در سال ۱۳۳۱ قمری از «احسا» بیرون راند. در جنگ جهانی اول، بریتانیا «ابن سعود» را به عنوان حکمران مستقل نجد شناخت و کمک های مالی زیادی به وی نمود و پس از جنگ جهانی اول «ابن سعود» ملک حسین (شریف مکه) را مغلوب کرد و راند و در سال ۱۳۴۰ قمری «آل رشید» را برانداخت. و چون در سال ۱۳۴۳ قمری بر دولت هاشمیان در حجاز مسلط گشت خود را رسماً پادشاه حجاز و نجد و در سال ۱۳۵۱ قمری پادشاه «عربستان سعودی» اعلام نمود و برای جلب نظر مسلمانان جهان زیارت مکه و مدینه

را آزاد ساخت.

(تاریخ مکه، ص ۱۷۰ الی ۱۹۰؛ تاریخ ادیان، ص ۲۹۸؛ ترجمه کشف الارتیاب، دایره المعارف فارسی ذیل عناوین مربوط، مکتب اسلام، ش ۳۳۷، فرقه وهابی).

عرش

(عُ رُ) (عُ عَ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

عرش اللّه

(عَ شُ لاّ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲۱۲، ص ۹۲)

عرفات

(عَ رَ) فاذا افضتم من عرفات (بقره ۱۹۸)

وادی عرفات بیابان و صحرای وسیع و همواری است بین مکه و طایف حدود ۲۰ (الی ۲۴) کیلومتری جنوب شرقی مکه (واقع در دامنه جبل الرحمه). عرفات از هر طرف با کوه های شیب دار و پلکانی مانند احاطه شده است. مساحت این وادی را حدود هشت کیلومتر مربع ذکر کرده اند و طول عرض آن را دو میل در دو میل نوشته اند. (۱) عرفات یکی از مواقف حج است و تنها موقفی است که خارج از محدوده حرم است (بخش عمده آن خارج از حرم است) و به نظر فقها چند موضع در اطراف صحرای عرفات (به نام های ثویه، عرنه، نمره، ذوالمجاز، اراک) سر حدات عرفات می باشند. در سمت مغرب مسجد نمره و از سمت شمال دو مناره ۵ متری با فاصله زیاد حدود عرفات را مشخص می کنند. سراسر مشرق عرفات را دامنه وسیع قوسی شکلی محصور کرده و در جنوب این قوس تا راه طایف پیش رفته و دنباله شمالی این قوس هم کمی به سمت مغرب جلو رفته تا جبل

۱. ارقام دیگری نیز ذکر کرده اند؛ چون طول و عرض ۲ کیلومتر در ۲ کیلومتر یا حتی طول ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ کیلومتر در عرض ۶/۵ یا ۸ یا ۸/۵ کیلومتر.

الرحمه که دامنه جنوبی حد دیگر عرفات است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در عرفات» است (یعنی توقف در آن از اول و ظهر روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز).

تسمیه

عرفات

جمع عرفه است به معنی کوه و بلندی.

از جهت رفعت و بلندی این موقف است.

محیط بسیار آماده است برای معرفت به خدا.

حضرت آدم (علیه السلام) در این نقطه اعتراف نمود.

حاجیان در این نقطه به گناه خودشان اعتراف می نمایند.

حضرت جبرئیل در این جا امت ها را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) معرفی کرد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا هنگام بیان جبرئیل در مورد اعمال حج می فرمود: «عرفت عرفت».

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا با خواب دیدن درباره فرزندش نسبت به وظیفه اش عارف گردید.

حضرت آدم و حضرت حوا (علیهما السلام) بعد از هبوط و جدایی در این جا یکدیگر را یافتند و نسبت به هم عارف گردیدند.

به علت صبر حاجیان بر وقوف در این نقطه (و یا به علت صبر حاجیان برای رسیدن به این نقطه) این مکان عرفات (به معنی صبر) نامیده شد.

عرفه

(عَ رَ فِ)

۱. سرزمین (ک) عرفات (طبقات، ص ۲۰)

۲. تلی است بر فراز کوه عرفات به ارتفاع ۶۰ متر که جبل الرحمه هم خوانده می شود (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۳. روز نهم ذی حجه که طی آن حجاج در مراسم حج در عرفات وقوف می کنند. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۰)

عرنه

(عُ رَ نِ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و ماندن در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰؛ مناسک حج، مسئله ۳۶۵)

عروس عرب

کنایه از مکه معظمه است (فرهنگ های: رشیدی، آنندراج، نفیسی، برهان قاطع)

عروش

(عُ عَ)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

عروض

(عَ) سرزمین دارای پستی هایی که سیل بر آن جاری می شود.

۱. مکه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ تاریخ مکه، ص ۱۵)

۲. مدینه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

۳. قمستی از شبه جزیره العرب و در دنباله نجد است که به کناره های خلیج فارس منتهی شده و مشتمل است بر یمامه و احساء و عمان و حوالی آن.

عری

(عُ را) از نام های مدینه است (به معنی مردان بزرگی که ضعفا به آنها پناه می برند) از آن جهت که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مردم مستضعف زیادی رو به مدینه آوردند تا در پناه آن حضرت زندگی سعاتمندی داشته باشند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عریش

(عَ)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

عسکران

(عَ کَ) عرفه و منی. (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

عسیله

(ک) چاه عسیله

عشره کامله

(عَ شَ رِ) و اتموا الحج و العمره لله فان احصر تم فما استیسر من الهدی... تلک عشره کامله (بقره ۱۶۹)

کنایه از ده روزه حاجیان که سه روز در ایام حج دارند و هفت روز بعد از حج و این حکم بر کسانی است که قدرت قربانی ندارند. (فرهنگ غیاث اللغات)

عصفر

(ک) گیاه عصفر

عصمه

(عَ صِ مِ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

عقبه

(عَ قَ بِ) ناحیه ای است واقع بین مکه و منی که در این محل جمره ای واقع شده است که در مناسک حج رمی می شود. فعلا عقبه برای شیطان آخر عَلَم شده و اگر به طور مطلق گفته می شود منصرف به جمره عقبه می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۱۰۶؛ فرهنگ فارسی؛ دایره المعارف فارسی)

عقبه اخری

همان (ک) جمره الاخری

عقبه اولی

همان (ک) جمره الاولی

عقبه وسطی

همان (ک) جمره الوسطی

عقیق

(ک) وادی عقیق

عکاظ

همان (ک) بازار عکاظ

علایم حرم

همان (ک) انصاب الحرم

علم اسلام

(عَ لَ) تعبیری از حـج در خطبه اول نهج البلاغه «و جعله سـبحانه و تعالی بالاسـلام علماً»، خداوند سـبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام قرار داد. (نهج البلاغه، ص ۳۲)

علمین

(عَ لَ مَ)

۱. ظاهراً مراد دو تنگنای واقع در بین عرفات و مشـعر و بین مکه و منی است که مأزمین نیز گفته می شود. (حـج برنامه تکامل، ص ۴۳۱)

۲. حـدود حرم مکه از طرف مغرب (که از جـانب جـده باشـد) جایی است که علمین (یا حـدیبیه) گفته می شود. در علمین دو ستون ساده و کوتاه (از گچ و آجر) مقابل یکدیگر روی زمین بر پا شده به عنوان علامت و نشانه آغاز محدوده و دوازده ورود به مکه می باشد. (توضیح مناسک حج، ص ۵۳؛ حج و عمره، ص ۱۳۴؛ احکام و آداب حج، ص ۱۸۹؛ با ما به مکه بیایید، ص ۲۸)

علمین حرم

علایم حرم همان (ک) انصاب الحرم

علیه دم

(عَ لَ هِ دَ) کسی است که به علت ارتکاب حرام در حال احرام و حرم باید قربانی کند.

عمار

(عُ مّ) عمره گزاردن (لغت نامه)

عمارت

(عِ رَ) از (ك) مناصب كعبه

عمره

(عُ رِ) و تموا الحج و العمره لله (بقره ۱۹۶)

در اصطلاح فقها انجام اعمال و مناسك خاصی است در زيارت خانه خدا (زيارت كعبه است با آداب و مناسك مخصوصه). عمره از واجباتی است كه در ارتباط با حج صورت می گيرد و در طول عمر مكلف يك بار به صورت عمره تمتع و يا عمره مفرده واجب می گردد.

تسميه عمره

عمره عنوانی است بر گرفته از كلمه عمارت به معنای:

۱. آبادی. كسانی كه به قصد زيارت به مكه معظمه مشرف می شوند با اجتماع خود موجب عمران آن شده و يا عمره باعث آباد بودن بيت الله است.

۲. زيادت. و عمره اضافه بر حج است.

زمان عمره

با توجه به اقسام حج، دو نوع عمره وجود دارد:

۱. عمره تمتع انجام آن برای كسانی است كه استطاعت حج تمتع پيدا می كنند يعنی برای اهل آفاق (غير اهالی مكه و ساكنين حوالی آن) می باشد و پيش از حج تمتع از اول ماه شوال تا قبل از روز نهم ذيحجه می تواند صورت گيرد.

۲. عمره مفرده، انجام آن برای كسانی است كه وظيفه شان حج افراد و قران است، يعنی برای اهالی مكه و ساكنين حوالی آن می باشد، كه بعد از انجام حج (در صورت تمكن) و در طول سال می تواند صورت گيرد. (غير از ايام اختصاصی حج)

واجبات عمره اين عبادت دو نوع واجبات دارد:

۱. واجب ركنی، احرام و طواف زيارت و سعی از واجبات ركنی هستند.

۲. واجب غير ركنی، تقصير و نمازطواف زيارت و طواف نساء و نماز طواف نساء از واجبات غير ركنی هستند.

تفاوت دو عمره

۱. عمره مفرده اختصاص به ماه های حج ندارد ولی عمره تمتع بايد در اشهر حج انجام شود.

۲. عمره مفرده را می توان جدا از حج به جا آورد ولی عمره تمتع همراه حج انجام می شود.

۳. عمره مفرده دارای طواف نساء و نماز طواف نساء

می باشد ولی عمره تمتع این دو عمل را ندارد.

۴. در عمره مفرده مرد مخیر است بین انجام حلق و تقصیر، ولی در عمره

تمتع این اختیار و جود ندارد و فقط باید تقصیر نمود.

۵. در عمره مفرده آمیزش جنسی قبل از فراغ از سعی، عمره را فاسد می کند و باید ضمن تمام کردن عمره آن را اعاده نمود اما در عمره تمتع فساد آن را محل حرف و بحث دانسته اند.

عمره استحبابی

(اِ تِ) عمره مفرده است که مستحب است برای همه مسلمانان جهان چه اهل مکه و چه اهل آفاق، و در ماه رجب، استحباب تاکید مؤکد دارد.

عمره الاسلام

(عَ رَ تُ لْ) عمره نخستین است (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۹)

عمره افراد

(اِ) عمره مفرده را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره اکمه

(اَ کَ مِ) عمره بیست و هفتم ماه رجب نزد اهل مکه. ریشه عمره اکمی نزد مکیان آن است که چون عبدالله بن زبیر از ساختمان کعبه مقدس بپرداخت عمره ای گزارد و اهل مکه همراه او بودند تا به محل «اکمه» رسید و از آن جا احرام بست و این واقعه روز بیست و هفتم ماه رجب بود. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۱۷۹)

عمره بتلا

(بَ) عمره بدون حج است. (فرهنگ جامع؛ دائره الفرائد، ج ۳، ص ۲۹)

عمره تطوع

(تَ طَ وُّ) همان (ک) عمره استحبابی

عمره تمتع

(تَ مَ تُّ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا که با واجب شدن حج تمتع واجب می شود (یعنی مخصوص اهل آفاق است، یعنی کسانی که وطن آنها تا مکه بیش از ۱۶ فرسخ شرعی یا ۸۷ کیلومتر می باشد). بنابراین وجوب این عمره برای کسانی است که استطاعت تمتع را پیدا می کنند.

تسمیه تمتع این عمره از آن جا که با حج تمتع در ارتباط است و باید در همان سال حج تمتع (و قبل از آن) انجام گیرد عمره

تمتع نامیده شده است.

زمان تمتع وقت مخصوص این عمره شـهر حـج است (یعنی از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه) و انجام این عمل طی این زمان خاص بیش از یک بار جایز نیست.

اعمال تمتع واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از (۱):

۱. احرام، در میقات محرم شدن.

۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام دور خانه کعبه هفت بار گردیدن.

۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

۴. سعی صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت نمودن.

۵. تقصـیر، در مکه (و معمولا جنب مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن.

میقات تمتع مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام عمره تمتع را بست عبارتند از:

۱. جحفه، در شمال غربی مکه

۲. یلملم، در جنوب شرقی مکه

۳. ذو الحلیفه، در جنوب مدینه

۴. وادی عقیق، در شمال شرقی مکه

۵. قرن المنازل، در شرق مکه

۶. محاذی،

با میقات (ل)

۷. ادنی الحل، نزدیک ترین موضع حل

۸. خانه، در صورت نزدیک تر بودن به مکه از میقات های پنجگانه

۹. فخ، در مکه برای کودکان (۲)

مکه و تمتع

بعد از خاتمه اعمال عمره تمتع، تا روز هشتم ذی حجه (زمان محرم شدن برای اعمال حج تمتع)

۱. در مورد توضیح بیشتر اعمال عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

۲. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه و یا قسمت «میقات».

خروج از مکه جایز نیست.

عمره جعرانه (جِ عِ رّ نِ) (جُ ِ نِ) عمره ای که احرام از جعرانه گرفته شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره حدیبیه

نام عمره ای از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که به جا آورده نشد و متوقف ماند به علت انعقاد صلح (ک) حدیبیه.

عمره رجبیه

(رَ جَ یِّ) شهرت عمره مفرده ای که در ماه رجب صورت گیرد. برای عمره این ماه فضیلت بسیاری ذکر شده است. از جمله از امام نهم (علیه السلام) منقول است که افضل عمره ها عمره رجب است.

عمره صلح

همان (ک) عمره قضا

عمره القصاص

(قِ) همان (ک) عمره قضا

عمره قضا

(قَ) نام عمره ای است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ذی قعده سال هفتم هجری (به اتفاق اصحاب) (۱) به

جای آورد و به اسامی دیگری هم معروف است.

۱. عمره الصلح - چون براساس صلح حدیبیه انجام شد.

۲. عمره القصاص چون به تلافی صلح حدیبیه انجام شد.

۳. عمره القضیه چون در صلح حدیبیه، حکم و فرمان (قضیه) شد که عمره در سال هفتم (هجری) انجام پذیرد.

۴. عمره القضا - چون در سال ششم هجری مشرکین مانع از ورود حضرت رسول برای ادای عمره شدند و اجرای آن به سال دیگر موکول گردید، گویی عمره سال هفتم قضای عمره سال ششم است، و نیز قضا به معنی حکم است، و درسال ششم در حدیبیه حکم بر آن قرار گرفت که عمره در سال هفتم انجام گیرد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۷۰)

عمره قضیه

همان (ک) عمره قضا

عمره مبتوله

(مَ لِ) عمره بریده شده یعنی عمره بدون حج، عمره افراد، عمره مفرده، عمره قران.

(فرهنگ معارف اسلامی؛ آداب عمره قران، ص ۵۴، فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۰؛ حج البیت، ص ۱۵۵)

عمره مستحبی

همان (ک) عمره استحبابی

عمره مفرده

(مُ رَ دِ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا، و وجوب آن (۲) برای کسانی است که:

۱. اهل مکه اند. (۳)

۲. در حکم اهل مکه اند و منزل آنان تا مکه کمتر از ۱۶ فرسخ شرعی (یا ۴۸ میل یا ۸۷ کیلومتر) می باشد (۴)

۳. در قید نذر و عهد و یمین و شرط ضمن عقد هستند و یا حج را فاسد کرده اند و یا حج از آنان فوت شده است. (۵)

تسمیه مفرده این عمره از آن جا که جدا از اعمال حج (افراد و قران) به جای آورده می شود مفرده نامیده شده است.

زمان مفرده این عمره پس از حج افراد و یا حج قران به جا آورده می شود و وقت مخصوصی برایش معین نشده و در طول

سـال (جز در ایام اختصاصـی حـج) می توان آن را به جای آورد. این عمره برای مکلف یک بار واجب است ولی تکرار عمره مفرده اسـتحبابی در طول سـال (جز در ایـام اختصاصـی حـج) مجـاز است و برای اهـل آفاق هم مجاز است (البته اهل آفاق در فاصله پایان عمره تمتع تا پایان حج نمی تواند عمره مفرده به جای آورد).

اعمال مفرده واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از: (۶)

۱. احرام، در میقات محرم شدن.

۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام هفت بار به دور کعبه گردیدن.

۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

۴. سعی بین صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت کردن.

۵. تقصیر صورت (یا حلق)، در مکه (و معمولا

جنب

۱. با همان عده از اصحاب که در حدیبیه شرکت داشتند جز چند نفری که در خیبر به شهادت رسیدند، یا وفات کردند (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۲۳).

۲. شروط و وجوب آن مانند شروط وجوب حج است.

۳. به عنوان واجب اصلی.

۴. به عنوان واجب اصلی.

۵. به عنوان واجب عرضی.

۶. برای توضیح بیشتر اعمال این عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن (تقصیر) و یا موی سر تراشیدن (حلق).

۶. طواف نساء، در مسجد الحرام هفت بار به دور خانه خدا (کعبه) گردیدن.

۷. نماز طواف نساء، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردن.

میقات مفرده مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام بست به تناسب آن که عمره از داخل مکه صورت می گیرد یا از خارج آن متفاوت است:

۱. میقات از خارج مکه، برای کسی که از مکه دور است و بخواهد در جهت و رود به مکه و انجام عمره مفرده احرام ببندد. میقات ها عبارتند از: ذو الحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فخ.

۲. میقات از داخل مکه، برای کسی که در داخل مکه است و بخواهد عمره مفرده به جای آورد.

میقات ها برای احرام بستن عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، أضأه لبن. وادی نخله، وادی عرفه.

ادنی الحل (۱)

عمره مفروضه

(مَ ضِ) عمره مفرده، عمره الاسلام. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره واجب

عمره الاسلام. عمره مفرده (در مقابل عمره مستحب)

عمود

از اسطوانه (های) مسجد النبی با عنوان «عمود» نیز نام برده اند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

عمور

(عُ) عمره به جای آوردن، زیارت خانه خدا کردن (لغت نامه)

عندالمقام

(عِ دَ لْ مَ) گروه زیادی از فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «عندالمقام» (نزد مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳).

عوالی

(عَ) از محله های مدینه است و فعلا خیابانی بدین نام (باب العوالی) در سمت قبله بقیع رو به طرف جنوب شهر کشیده شده (شارع علی بن ابی طالب) و منتهی به مسجد قبا می شود و اغلب ساکنین این حدود شیعه اثنا عشری هستند و بر مدارس و مغازه های آنان نام های ائمه دیده می شود عوالی قبلاً روستاهای پشت قلعه مدینه بود که باغ های پرمیوه و سرسبزی اطراف آن قرار داشت و گفته اند ظاهراً منظور همان حوائط سبعه بوده است.

عونه

(عَ نِ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

عید اضحی

(اَحا) همان (ک) عید قربان

عید قربان

عید اضحی، روز دهم ذی حجه و از بزرگ ترین اعیاد در اسلام است و وجه تسمیه این که:

۱. عید قربان گویند چون در این روز حاجیان در منی یکی از واجبات حج را که قربانی کردن. (شتر یا گاوه یا گوسفند) باشد انجام می دهند (و در سایر نقاط جهان اسلام نیز مسلمین در این روز به طور استحبابی قربان می کنند).

۲. عید اضحی گویند چون قربانی کردن (معمولا) قبل از ظهر و هنگام ضحی (موقع بالا آمدن آفتاب) انجام می پذیرد.

عیر

(ک) کوه عیر

عین ارزق

(عَ نِ اَ رَ) یا «عین زرقا» در قمست جنوب مدینه قرار داشته و از چاهی در قبا (در سمت غرب مسجد) سر چشمه می گرفت و آب مشروب مردم مدینه از آن بود. این چشمه را مروان بن حکم به دستور معاویه به شهر مدینه روان ساخت (و علت تسمیه آن است که چشمه را مروان بن حکم کبود چشم روان ساخت و یا این که این چشمه در ملک ازرق متعلق به بنی امیه واقع شده بود.) بعدها روی آن گنبدی بر پا کردند که از سمت شمال و جنوب باز بود و از هر طرف پلکانی قرار داده بودند که مردم از آن پایین می رفتند و از چشمه آب بر می داشتند. در قرن ششم قسمتی از آب این چشمه را از دهانه اش از زیر گنبد جدا و به سوی آستانه دری از مسجد النبی که در

۱. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از عناوین مربوطه و یا قسمت «میقات».

جهت باب السلام بود رسانیدند و در آن جا آبشخوری بنا کردند (و مردم مدینه از آن می نوشیدند) و بعداً از این آبشخوری مجرای کوچکی جدا ساخته به سوی صحن مسجد النبی برده و در آبشخوری که در وسط آن فواره ای داشت ظاهر ساختند. چشمه ارزق (زرقا) پیوسته در طول تاریخ اسلام مورد توجه پادشاهان و امراء و بزرگان بود و مورد تعمیر و تجدید بنا قرار می گرفت و آب چاه های دیگر نیز به منابع آب چشمه زرقا اضافه می شد. آب این چشمه را سقاها به وسیله مشک در خانه

های مدینه توزیع می نمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ و...)

عین زرقا

(زَ) همان (ک) عین ارزق

عین عرفه

(عَ رَ فِ) معاویه حدود ۱۰ رشته قنات آب به سوی مکه جاری ساخت تا این که در اواخر بنی امیه، عبدالله بن عامر دستور داد آب تمام چشمه های مکه را در یک مجرای واحد جاری سازند که آن را در میدان صحرای عرفات به نام چشمه عرفه ظاهر ساختند. بعدها در دوران عباسی و حکام مقتدر دیگر آب چشمه عرفه را از طریق مجاری متعددی به مکه روان ساختند. این چشمه در طول تاریخ بارها خراب و بارها تعمیر شد. (حرمین شریفین، ص ۲۶)

عینین

همان (ک) کوه عینین

غ

غار ثور

غار پناهگاه رسول الله در هجرت واقع در (ک) کوه ثور

غار حرا

غار عبادتگاه رسول الله قبل از بعثت واقع در (ک) کوه حرا

غار مرسلات

غار محل نزول سوره مرسلات بر رسول الله واقع در (ک) کوه صفایح

غاشه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

غبغب

(غَ غَ)

۱. کوهکی است در منی که محل نحر بوده است. گویند متعب بن قیس خانه ای موسوم به غبغب داشته که نزد مردم مانند

خانه کعبه محترم بود و در آن حج می کردند.

۲. جایگـاهی است در طـایف که در آن جا برای لات و عزی شتر نحر می کردنـد، و مخزن هـدایایی که به این دو بت تقـدیم شده در این محل بوده است. (لغت نامه)

غدیر جحفه

(غَ رِ جَ فِ) همان (ك) غدیر خم

غدیر خم

(خُ) منطقه ای است بین مکه و مدینه در ناحیه جحفه ۲۶ کیلومتری دهستان رابغ (و غدیر گودالی است که هنگام ریزش باران آب در آن جمع می شود و لذا این منطقه را غدیر خم یا خم غدیر گفته اند). در صدر اسلام از این نقطه حجاج عراق و شام و یمن و... برای بـازگشت به سـرزمین های خویش از یکـدیگر جـدا می شدنـد و مسـیرهای خاص خود را پیش می گرفتنـد. در حجه الوداع به روز هیجده ذی حجه سال دهم هجری رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در این منطقه با دسـتور توقف و تجمع حاجیان حضـرت علی (علیه السلام) را در میان آن جمع عظیم رسماً به جانشینی خویش منصوب نمودند و فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». در محل این واقعه شکوهمند بعدها مسجدی ساخته شد که به مسجد غدیر خم معروف گردید.

غرا

(غَ رّ) از اسامی مدینه است که بر سایر شـهرها شرافت و در مقابل آنها برجستگی و درخشندگی دارد. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ لغت نامه)

غرس

همان (ك) چاه غرس

غروب شرعی

زمانی است که حمره مشـرقیه از بالای سـر گذشـته باشد و حجاج باید در شـروع مناسک حج (بعد از احرام) تا غروب شـرعی روز نهم ذی حجه در عرفات بمانند.

غزال کعبه

(غَ) آهو بره ای طلایی که در جاهلیت آن را به کعبه آویختند. آورده اند که «مدد» فرمانروای مکه به خاطر بیم از نزول غضب خداونـد بر جُرهُم (به علت بی احترامی هـایی که در خـانه مقـدس می شـد) گنجینه های کعبه را (شامل دو غزال زرین و چند شمشیر) در چاه زمزم

پنهان کرد و عازم بادیه شد و یا «عمروبن حارث» رئیس جرهمی ها (که یقین داشتند ریاست مکه از ایشان فوت می شود) دستور داد تا آهو بره زرینی را که از آنِ مکه بود و دیگر سلاح هایی را که در خانه کعبه بود در چاه زمزم پنهان کردند و چاه را با خاک بیانباشتند، تا این که حضرت عبدالمطلب در صدد حفر زمزم بر آمد، آهویی طلایی و شمشیری مزین به جواهرات گرانبها بیرون آمد. قرعه زد که آن ها را چه کند. قرعه به نام کعبه در آمد و در کعبه آویختند و چون مدتی آویخته ماند اهل کعبه، غزال کعبه نامش کردند و این اولین زینتی بود که کعبه را بدان آراستند. نقل شده دو آهوی طلاـ که حضرت عبدالمطلب در چاه زمزم یافت از پیشکش های فارسیانی بود که به حج می آمدند. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۸؛ فقه فارسی با مدارک ج ۳، ص ۲۵)

غزه

(غَ زِّ) نام (ک) شعب ابی طالب (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

غسل سفَر (

سَ فَ) سفر حج و عمره غسل واجب ندارد اما اغسال مستحبی چندی را نام برده اند:

۱. زمانی، مانند غسل روز هشتم و نهم ذی حجه.

۲. مکانی، مانند غسل برای رفتن به اماکنی چون: حرم و شهر مکه، مسجد الحرام (و کعبه، حرم و شهر مدینه، مسجد النبی و بقیع).

۳. فعلی، مانند غسل برای افعالی چون احرام و یا وداع با پیامبر و معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین).

غلبه

(غَ لَ بِ) از اسامی مدینه است به خاطر:

۱. استیلا وبلندی آن بر بلاد دیگر.

۲. استیلای قومی بر قوم دیگر چون استیلای یهود بر عمالقه و اوس و خزرج بر یهود و مهاجرین و انصار بر اوس و خزرج (حرمین شریفین، ص ۱۱۸ و ۱۲۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

غمره (غَ رِ) میقات است وسط (ک) وادی عقیق. (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه ج ۱، ص ۱۱۵؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ف

فاران

از اسم های مکه و به قولی اسم کوه های مکه است و فاران یکی از سلاطین عمالقه بود که در تقسیم اراضی حجاز، مکه معظمه و اطراف آن سهم وی و به نام او نامیده شد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۸۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۶۱)

فاضحه

(ضِ حِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که افراد فاسد العقیده رسوا و مفتضح می گردند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

فتح مکه

در دهم رمضان سال هشتم هجری پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه شدند و بعد از ده روز به مکه رسیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت نمودند و هر کدام را از جهتی روانه شهر ساختند. مکیان که تاب مقاومت در خود ندیدند به پیشباز شتافتند و حضرت بدون خونریزی وارد مکه شد و براهالی مکه رحمت آورد و آزادشان ساخت. نقل کرده اند که آن حضرت در روز فتح مکه فرمودند: خداوند روزی که آسمان ها و زمین را آفرید مکه را محترم قرار داد تا روز قیامت و برای هیچ کس جایز نبود و نیست که احترام آن را بشکنند، تنها برای من در یک ساعت از روز جایز گردید که به قصد فتح و تسخیر آن با سپاه وارد آن گردم.

فخ

(فَ خّ) یا وادی فخ نام محلی است در مدخل ورودی مکه در محدوده مسجد تنعیم و یکی از نقاط آغازین حرم است و از این مکان کسی بدون احرام حق و ود به مکه را ندارد. فخ میقات بچه ها (کودکان و نابالغ ها) است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۴؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۶)

فدک

(فَ دَ) نام محلی بوده است (۱) متشکل از چند قریه در نزدیکی (حدود ۱۴۰ کیلومتری) مدینه. این منطقه قبل از اسلام حاصلخیز و یهودنشین بود. به اتفاق نظرمحدثین و سیره نویسان هنگامی که خبر شکست یهودیان به فدک رسید یهودیان آن حاضر به واگذاری فدک و مصالحه شدند. و به این نحو چون فدک بدون جنگ به دست آمد از مواد فَئْی و ملک رسول الله شد. دانشمندان شیعی و گروهی از محدثان سنی اتفاق نظر دارند که آن حضرت فدک را به دختر خود حضرت زهرا (علیها السلام) بخشیدند و آن معصومه در آمد فدک را بین نیازمندان تقسیم می نمودند اما بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فدک سرنوشتی دیگر پیدا کرد. (نگاه کنید به مکتب اسلام، ش ۱۹۳ به بعد)

فرار الی الله

ترک ما سوی الله و طلب الله است. حج را گویند. (صهبای صفا، ص ۳۳)

فراشان

(فَ رّ) شهرت گروهی از مردم مدینه که به

۱. امروزه «الحائط» نام دارد: (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲).

خدمت در مسجد مشغولند. این فراشان همزمان به کارهایی از قبیل راهنمایی زوار و زیارت دادن آنان و یا خواندن نماز غایب بر مردگان می پردازند. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۶).

فسخ حج

ابن اثیر گوید رخصتی بود از سوی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به اصحاب که نیت حج نکرده بودند پس آن را نقض کنند و مبدل به عمره نمایند سپس رجعت کرده و حج تمتع کنند یا در حکم حج تمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فسوق

(فُ) و لا فسوق و لا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

یکی از محرمات احرام است و مقصود دروغ گفتن (و فحاشی و...) می باشد که در هر حال حرام است لیکن حرمت آن در حال احرام شدیدتر است (مجمع البیان؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

فوات حج

(فَ) فوت حج. مربوط است به اوقات شرعی وابسته به آن، مانند این که در وقت اضطراری حضور در عرفات و مشعر الحرام در عرفات و مشعر الحرام حاضر گردد که بنا بر قول مشهور حج از او فوت شده و باید تحلل به عمره مفرده کند و سال بعد حج فوت شده را قضا نماید. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فوت حج

(ک) فوات حج

فی المقام

(فِ لْ مَ) جمعی از فقها در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «فی المقام» (در مقام) را به کار برده اند (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳)

ق

قادس

(د)

۱. از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی)

۲. از نام های مکه است چون گناهان را پاک می کنـد یا به علت واقع بودن در ارض مقدس. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قادسه

(دِ سِ) مکه است چون گناهان را پاک می کند (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴)

قادسیه

(دِ سِ) از نـام هـای مکه است، به علت واقع بودن در ارض مقـدس. (تاریـخ و آثـار اسـلامی، ص ۳۶؛ میقات حـج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قارن

(رِ) به جـا آورنـده حـج قران. کسـی که در حـج قران از برای قربـانی هـدی بـا خود ببرد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۵؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

قاصمه

(صِ مِ) از اسامی مـدینه است از آن جهت که دشـمنان سـتمگری که بـدان جا تجاوز کردنـد خود شـکست خوردنـد. (حرمین شریفین ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

قبا

ناحیه ای است در جنوب غربی مدینه با مسجد معروفش به نام (ک) مسجد قبا

قباطی

(قُ) پارچه سفید و ظریفی بود که به وسیله مصریان بافته می شد و از جمله پارچه هایی است که کعبه را بدان می پوشانیدند.

قبتین

(قُ بَّ تَ) تـا یـک قرن پیش دو بنـا در پیش بنـای زمزم قرار داشت که به منزله انبـار بوده است و هر یـک از این دو بنا قبه ای داشته و از این رو «قبتین» نامیده می شده است، ولی بعداً قبه ها را برداشته اند. (اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

قبرستان ابوطالب

همان (ك) جنه المعلی

قبرستان احد

واقع در (ك) احد

قبرستان بدر

واقع در (ك) بدر

قبرستان بقیع

همان (ك) بقیع

قبرستان بنی هاشم

همان (ك) جنه المعلی

قبرستان حجون

همان (ك) جنه المعلی

قبرستان قریش

همان (ك) جنه المعلی

قبرستان معلا

همان (ك) جنه المعلی

قبلتین

(قِ لَ تَ) دو قبله.

۱. همان (ك) مسجد قبلتین

۲. (مکه معظمه» و «بیت المقدس» را گویند از جهت آن که قبل از قبله شدن مکه، به سمت بیت المقدس نماز خوانده می شد. (لغت نامه، و...)

«بیت المقدس» یا «قدس» یا «قدس شریف» یا «اورشلیم» (شهر سلامتی و در اصل «اورسالم» شهر صلح) یا «دارالسلام» یا «قریه

السـلام» یـا «ایلیاء» یا «یبوس» (۱) طبق نقـل از بنـای «ایلیـا» پسـر سـام بن نوح است و از قرن پـانزدهم قبـل از میلاـد سابقه دارد. حضـرت داود (علیه السـلام) یازده قرن قبل از میلاد پس از نشستن بر تخت سلطنت در «حَبرون» «اورشلیم» را پایتخت خود قرار داد و حضـرت سـلیمان (علیه السـلام) در آن معبدی ساخت و بر شـکوهش افزود و پس از مرگ او و تجزیه دولت یهود، مصر اورشلیم را گرفت و سپس «سارگُن» پادشاه آشور همه فلسطین (از جمله اورشلیم) را متصرف شد و عده ای از اعراب را به این نواحی کوچانید. در سال ۵۸۶ قبل از میلاد «بُختُ النَّصـر» پادشاه بابل، اورشلیم را به تصرف درآورد و ۷۰ سال بعد یهودیان با کمـک «کورش» پادشـاه ایران به اورشـلیم بازگشـتند امـا دولت اسـرائیل دیگر احیا نشـد. یک قرن قبل از میلاد، حکومت روم اورشـلیم را گرفت و «سِزار» یک یهودی را به حکومت آن جا برگزید که به «هِرود کبیر» معروف شد. با ظهور حضرت مسیح (علیه السـلام) و گرایش مردم به آن حضـرت بر اثر سـعایت سـران قوم یهود در اورشـلیم حکـام رومی در تعقیب آن حضـرت برآمدند. در قرن هفتم میلادی «اورشلیم» توسط مسلمین فتح شد و از آن

تاریخ مسلمانان این شهر را بیت المقدس خواندند. در پایان قرن یازدهم میلادی «بیت المقدس» بار دیگر به تصرف مسیحیان اروپایی درآمد، ولی ۸۸ سال بعد دوباره آن را طی جنگ های صلیبی از دست دادند و بیت المقدس محل قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و اوتاد است و مشهورترین آن، منطقه خلیل الرحمن است که قبور حضرت ابراهیم و اسحاق و زکریا و یحیی (علیهم السلام) در آن جاست. بیت المقدس، این شهر مقدس و تاریخی، مراکز مقدس سه دین اسلام و مسیحیت و یهودیت را در خود جای داده و زیارتگاه مسلمانان و مسیحیان و یهودیان می باشد. «دیوار ندبه» نزد یهودیان مقدس است و مسیحیان مخصوصاً کلیسای قبر مقدس (یا کلیسای قیامت) را تقدیس می کنند و مسلمانان «قبه الصخره» و «مسجد الاقصی» را زیارت می نمایند و پیش از آن که کعبه قبله مسلمین شود، مسلمین به طرف بیت المقدس نماز می گزاردند. این شهر در ۵۵ کیلومتری غرب رود اردن و به فاصله ۸۰ کیلومتری سوی دریای مدیترانه بر روی ارتفاعات متوسط واقع شده است. بیت المقدس امروزه از نظر شهرسازی و معماری از دو قسمت تشکیل گردیده؛ یکی بیت المقدس قدیم که تماماً در داخل قلعه و حصاری محکم (که برای آخرین بار در زمان عثمانیان بازسازی و احداث شده و حرم شریف و مسجدالاقصی و کلیسا و معابد قدیمی یهود در آنند) قرار دارد که به چهار محله مسلمانان، مسیحیان، ارمنیان و یهودیان تقسیم شده است. دیگر بیت المقدس در منطقه جدید الاحداث که در خارج از حصار است و از نظر بافت و معماری

شهری دو بخش دارد. بخشی محل سکونت و بازار اعراب و یهودیانی است که در دو قرن اخیر در بیت المقدس سکونت گزیده اند و بخشی نوساز که از زمان اشغال دولت متجاوز اسرائیل احداث گردیده و ساکنان آن عموماً سرمایه داران و تحصیل کرده های یهودی هستند که از نقاط دیگر جهان به این شهر مهاجرت نموده اند. (به امید روز آزادسازی قدس شریف و به امید آنکه صدای همبستگی مسلمین جهان در پایگاه وحی الهی در مراسم حج بتواند زمینه ساز این رهایی بخشی گردد).

۳. (مسجدالحرام» و «مسجدالاقصی» از جهت آن که تا قبل از قبله شدن مسجد الحرام (کعبه)، به سوی مسجدالاقصی (بیت المقدس) نماز خوانده می شد (لغت نامه).

مسجدالاقصی (که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین سر می دهند) امروزه برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود. صخره ای و مسجدی. صخره مقدس صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و

۱. در لغت نامه با ضبط نامعلوم آمده.

حضرت سلیمان اولین معبد یهودیان را بر آن ساخت و صخره ای است که بر اساس روایت آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود. و مسجدالاقصی مسجدی است در جنوب (ک) «قبه الصخره» که عبدالملك بن مروان خلیفه پنجم اموی آن را بنا کرده و پسرش ولید آن را به پایان رسانده و مسجدی است که طبق روایات نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد.

قبله

(قِ لِ) اقبال کردن و مواجهه و ایستادن در برابر خانه کعبه است با تمام اعضا و اندام

بـا نظم و احترام و با حضور ذهن که کم کم این نام به خود خانه کعبه اطلاق شـده است و هر کس در هر نقطه از زمین اسـت در اقامه نماز باید رو به سوی کعبه کند و فقها در مورد قبله نظریاتی فرموده اند:

۱. کعبه معظمه قبله است.

۲. کعبه و مسجدالحرام قبله است.

۳. کعبه قبله برای مسـجدالحرام است و مسـجدالحرام قبله برای اهل شهر مکه و جمله شهر مکه قبله اهل حرم و سراسر حرم قبله اهل دنیا و هر کس که خارج از حرم است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۱۳۷ و ۱۳۸).

قبله انام

(اَ) و فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبله للانام.

خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید و آن را قبله مردم قرار داد (نهج البلاغه، خطبه اول).

قبله اول

کعبه را گوینـد که قبله حقیقی است (البته اولین قبله ای است که مسـلمین به سـوی آن نمـاز می خواندنـد بیت المقـدس بـوده است).

قبله دوم

اصـطلاحاً مـدینه (مزار رسول اکرم و ائمه معصوم بقیع) را گویند. (از باب اقبال و توجه به این بزرگان نه از باب نماز؛ همچنان که اصطلاحاً نجف را قبله سوم و کربلا را قبله چهارم و کاظمین را قبله پنجم و سامراء را قبله ششم گفته اند).

قبله مدینه

قبله مدینه طیبه (در مسـجدالنبی) تنها معجزه فعلی باقیه رسول الله است، چرا که معجزات فعلی (برخلاف معجزات قولی) موقت و محدود به زمان و مکان و زود گذرند و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سِمَتِ خبری دارند. رسول الله بدون آلات نجومی و قواعـد هیوی و یـا در دست داشـتن زیـج و دیگر منابع طول و عرض جغرافیایی آن را در غایت دقت و اسـتوا تعیین کرد و به سوی کعبه ایسـتاد و فرمود: «محرابی علی المیزاب» و قبله مـدینه آن چنان که پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) به سوی آن نماز خوانـده است تا امروز به حال خود باقی است و دانشـمندان ریاضـی، قبله مدینه را چنان یافتند که رسول الله بدون آنها یافت و این ممکن نیست مگر به وحی و الهام ملکوتی (میقات حج، ش ۲، ص ۴۴).

قبور الشهداء (

قُ رُ شُّ هَ) مزار شهدای (ک) احد (سفرنامه ناصرخسرو، ص ۷۷).

قبوه

(قُ و) همان (ک) قبا (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۹۱).

قبه

(قُ بَّ) از (ک) مناصب کعبه.

قبه آدم

(قُ بَّ ءِ دَ)

۱. قبه ای است در کوه جبل الرحمه که نماز گزاردن در آن جا مکروه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۱).

۲. قبه ای از یاقوت بهشتی که حضرت جبرئیل به موضع کعبه آورد و نصب نمود و حضرت آدم (علیه السلام) را که در این هنگام بالای کوه صفا بود در جوار قبه جای داد و آن حضرت به تعلیم جبرئیل طواف کرد و حج به جای آورد. و روایت است خدا قبه آدم را قبل از طوفان نوح به آسمان عروج داد. (فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۱۸۵ و ۱۹۹).

قبه الاحزان

(تُ لْ اَ) گنبد (ک) بیت الاحزان (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱).

قبه الاسلام (

تُ لْ اِ) از نام های مدینه. در حدیث آمده: المدینه قبه الاسلام (حرمین شرفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸).

قبه بنات الرسول

(ءِ بَ تُ رَّ) شهرت قبه ای بر مزار حضرت رقیه، حضرت ام کلثوم و حضرت زینب دختران رسول الله در قبرستان بقیع که به وسیله وهابیون تخریب

شد (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳).

قبه البیضاء

(تُ لْ بَ) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰)

قبه الثنایا

(تُ ثَّ) یا (ک) مسجد ثنایا.

قبه جده

(ءِ جَ دِّ) گنبدی بر روی تربت حضرت حوا در شهر جده که مورد زیارت مسلمانان بود و پس از تسلط آل سعود با خاک یکسان گردید. (گنجینه های ویران، ص ۱۸۴).

قبه الحزن

(تُ لْ حُ) (حَ زَ) همان (ک) بیت الاحزان، (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱؛ میقات حج، ش ۲، ص ۱۲۷).

قبه الخضراء

(تُ لْ خَ) شهرت گنبد حرم رسول الله است به علت پوشش سبزش. این گنبد با نام اولیه «قبه الزرقا»، «قبه البیضاء»، «قبه الضیحاء» در طول قرون تعمیرات و تغییرات مختلفی به خود دید:

۱. سال ۶۷۸ هجری به دستور ملک منصور قَلاوون از ممالیک بحری مصر (یا به دستور احمد بن برهان عبدالقوی والی شهر قوص از شهرهای مصر) بر ضریح مقبره شریف رسول الله گنبدی ساختند و آن را با الواح سربی روکش نمودند تا مانع نفوذ آب باران شود. این گنبد بر ستون های اطراف مقبره و در داخل و زیر سقف مسجد و بالای مقبره قرار داشت.

۲. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان الناصر حسن بن محمد قلاوون صفحات سربی این گنبد تجدید گردید.

۳. سال ۷۶۵ هجری، در زمان سلطان ناصرالدین شعبان حسین بن الناصر از ممالیک مصر گنبد با الواح سربی مورد مرمت قرار گرفت.

۴. سال ۸۸۷ هجری، قبه الزرقا در حریق (سال ۸۸۶) مسجدالنبی به کلی سوخت و لذا به دستور سلطان قایِتبای از ممالیک برجی مصر، گنبد را (ضمن قرار دادن پایه های ستون در داخل مقبره) بر روی مقبره رسول الله (در سال ۸۸۷ یا ۸۸۸) بنا نمودند.

۵. سال ۸۹۱ (۸۹۲) هجری، چون قسمت بالای گنبد شکاف برداشت به دستور سلطان قایتبای بنای گنبد با گچ سفید تجدید شد.

۶. سال ۸۹۸ هجری، به علت اصابت صاعقه سلطان قایتبای امر به مرمت گنبد داد.

۷. سال ۱۲۲۸ هجری، سلطان محمود بن سلطان عبدالحمید عثمانی در مرمت آرامگاه شریف، این گنبد

را نیز مرمت و تکمیل کرد. طبق نقلی چون در زمان سلطنت این پادشاه (۱۲۲۳ - ۱۲۵۵) گنبد شکاف برداشت او آن را برچید و گنبد تازه ای پوشیده در سرب (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۳۳ یا ۱۲۵۰) بنا نمود و رنگ آن را (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۵۳ یا ۱۲۵۵) سبز نمود و از این پس آن را «قبه الخضرا» نامیدند.

۸. سال ۱۲۶۵ هجری، در زمان عبدالمجید بن سلطان محمود سلطان عثمانی (۱۲۵۵ ۱۲۷۷) که طی سال های ۱۲۶۵ الی ۱۲۲۷ هجری قمری تعمیرات بزرگی در مسجدالنبی صورت گرفت گنبد را نوسازی کردند و به زعمی روپوش سربی آن را به رنگ سبز درآوردند و از این پس «قبه الخضراء» نام گرفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۴۳ و ۲۴۶ و ۲۴۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۲ و ۱۴۵ و ۱۶۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۶۰؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۶۲ و ۸۴ و ۸۵؛ و...).

قبه الخضراء

(تُ لْ خَ) بنایی است که منصور عباسی برای برگرداندن نظر مسلمانان از مکه و مدینه بساخت تا مردم بدان جا رفته اعمال حج به جا آورند و مقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. فقیه اهل تسنن مالک بن انس پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیت منصور به خلع او فتوا داد (تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۱۰۳).

در سال ۳۰۵ غریب دایی مقتدر مرد و مادر خلیفه در عزای وی دستور داد تا قصر وی، قبه الخضراء را ویران کنند. (نگاه کنید به: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ ج

۱، ص ۱۹).

قبه الرئوس

(تُ رُّ ءُ) شهرت (ک) مسجد سقیاء.

قبه الزرقاء

(تُ زَّ) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰).

قبه الزوجات

(تُ زّ) گنبد و بارگاه همسران رسول الله در بقیع (میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶).

قبه الزیت

(تُ زَّ) یا قبه الشمع، شهرت ساختمانی بود در مسجد النبی (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۶۸).

قبه السقایه

(تُ سِّ یِ) قبه عباسیه. گنبد آبرسانی در مسجد الحرام (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۳۷). (ع)

قبه الشراب

(تُ شَّ) قبه ای است در مسجدالحرام منسوب به عباس. برای آب دادن به حاجیان ساخته شد و آب زمزم در آن جا خنک می شود و شبانگاه آن را برای حاجیان در کوزه هایی به نام دَورَق که یک دسته دارد بیرون می آورند و اکنون خزانه قرآن ها و کتاب ها و شمعدان ها و دیگر چیزهاست البته قبه عباسیه صفت و نسبت آشامیدنی خود را از دست نداده است، (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵).

قبه الشمع

(تُ شَّ) همان (ک) قبه الزیت.

قبه الصخره

(تُ صَّ رِ) نام ساختمانی است در بیت المقدس که طی سال های ۶۹ الی ۷۲ هجری به وسیله عبدالملک بن مروان خلیفه اموی بر گرد تخته سنگی (صخره ای) بنا شد و هدف اولیه عبدالملک از ساختن این قبه آن بود که مردم به جای این که برای انجام مناسک حج به مکه (که در آن زمان در تصرف عبدالله بن زبیر رقیب امویان بود) بروند، به طواف «قبه الصخره» بیایند. قبه الصخره توسط مأمون ترمیم شد و در زمان سلطان سلیمان قانونی (پادشاه عثمانی) بنای آن کاملا تجدید شد و در زمان

سلاطین عثمانی گنبد مطلا گردید. قبه الصخره یکی از زیباترین اماکن مقدس روی زمین و در شمار ساختمان های بی نظیر جهان محسوب می گردد و عبارت است از ساختمان هشت ضلعی بلندی که یک گنبد بزرگ دارد و در وسط صحن حرم شریف واقع است.

این ساختمان چون از دو قسمت قبه «گنبد» و صخره «سنگ» ترکیب یافته «قبه الصخره» نامیده شده است. قطعه سنگ بزرگی که در زیر این گنبد واقع شده در حقیقت قله و بلندترین نقطه کوه طور یا موریا بود. صخره در نزد یهودیان و مسیحیان و مسلمانان مقدس است. در برخی روایات آمده که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سیر شبانه و معراج معروف خود پس از حرکت از مکه در بیت المقدس فرود آمد و پس از خواندن نماز در آن جا از فراز همین سنگ به معراج رفت و از این نقطه نظر سنگ قداست ویژه ای دارد (و بر قطعه ای از یک

ستون مرمرین در جنوب غربی صخره «قدم محمد» قرار دارد که جای پای حضرت است در شبی که به معراج رفت) قبه الصخره به نام «مسجد عمر» و «مسجد صخره» نیز نامیده شده است ولی با توجه به وجود مسجدی به نام «مسجد عمر» در سمت شرقی مسجدالاقصی اطلاق «مسجد عمر» به «قبه الصخره» هر چند که فعلا هم معمول است صحیح به نظر نمی رسد و نیز با توجه به این که داخل صخره مقدس به صورت غار زیرزمینی کوچکی درآمده که در حال حاضر جایگاه نماز و مسجد می باشد به نظر می رسد که «مسجد صخره» به همین محل نماز در داخل صخره اطلاق می گردد. (دایره المعارف فارسی؛ مکتب اسلام، س ۲۲؛ ص ۴۱۲ به بعد؛ روزنامه اطلاعات، ۷۷/۲/۲۴، ص ۱۲).

قبه الضیحاء

(تُ ض) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰).

قبه العباس عم النبی

(تُ لْ عَ بّ) یا «قبه العباسیه» شهرت قبه ای است بر مزار عباس در بقیع که در سال ۵۱۹ هجری توسط خلفای بنی العباس ساخته شد. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۶).

قبه عباسیه

(ءِ عَ بّ یِّ)

۱. (ک) قبه السقایه

۲. (ک) قبه العباس عم النبی

قبه العتیق

(تُ لْ عَ)

قبه و بارگاه قبر شریف حضرت حوا در مدافن المسلمین که توسط وهابی ها ویران گردید. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۲، ص ۱۲۴).

قبه علی (علیه السلام)

(ءِ عَ)

قبه امیر مؤمنان علی، قبه ای است در

سمت جنوب مسجد قبا. انتساب این مکان به آن حضرت بدان جهت است که هنگام هجرت، ایشان در این جا به پیامبر اکرم (

صلی الله علیه وآله وسلم) ملحق شدند و بعید نیست همین جا تا پایان ساختمان مسجد النبی و حجرات اطراف، خانه حضرت بوده باشد. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۶).

قبه فاطمه (ءِ طِ مَ)

۱. قبه الحزن است. (سفرنامه حج، صافی گلپایگانی، ص ۱۴۳).

۲. قبه ای بوده است در قبا. و بعضی علما فرموده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در موقع ورود به قبا در آن جا برای حضرت فاطمه (علیها السلام) خیمه زدند تا در آن سکونت کند. (حج البیت، ص ۲۱۳).

قبه الفراشین (تُ لْ فَ رّ)

سقایه الحاج، عباس آن را بنا کرد تا حاجیان از آن جا آب زمزم بیاشامند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۲۸).

قبه مصرع

قبه ای است در قسمت شرق مسجد مصرع (در احد) و آن جایی است که حضرت حمزه سیدالشهداء در آن جا از اسب خود فرود آمد و مشرکان او را احاطه کردند و وحشی حبشی او را با نیزه از ناحیه پهلو مجروح ساخت. گنبد را حاج «رمزی پاشا» بنا نهاد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۷ و ۱۴۱).

قبه الوحی (تُ لْ وَ)

قبه ای است که (بعدها) در خانه حضرت خدیجه در محل نزول حضرت جبرئیل بر نبی اکرم ساخته شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۰۳ و ۲۰۸).

قبه هارون

(ءِ)

قبه ای است در بالاترین نقطه کوه احد (در مدینه) به صورت سنگ های انباشته ای در ابعاد ۱/۵*۱ متر

و به ارتفاع ۱/۵ متر. روایت کرده اند که قبر هارون پیامبر (علیه السلام) است که در راه حج یا عمره در این نقطه درگذشت. و بعضی نیز در وجود قبر هارون پیامبر شک کرده اند و گفته اند شخصی به نام هارون در این مکان بوده و مردم پنداشته اند که برادر حضرت موسی (علیه السلام) بوده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۳۲ و ۱۳۳).

سمهودی می گوید در کوه احد دره ای است معروف به «دره هارون» و عوام الناس خیال می کنند قبر هارون در انتهای آن است. سمهودی این مطلب را تضعیف می کند. گفتنی است در این اواخر در بعضی از کتاب های فارسی که از این قبر خیالی (طبق نظریه سمهودی در «وفاء الوفاء») سخن به میان آمده به هنگام استنساخ و چاپ، کلمه «قبر» به «قبه» تبدیل شده است و

چون قبه و بقعه دارای یـک مفهوم هسـتند، به تدریـج همـان کلمه بقعه را به کار برده انـد. اگر اصل موضوع و دفن شـدن وی صحت داشته باشد اینک بعد از هزاران سال از این قبر و از این بقعه نام و نشانی نیست. (میقات حج، ش ۳۱، ص ۵۰).

قبیس

کوهی است به مکه (لغت نامه) (ک) کوه ابوقبیس.

قران

همان (ک) حج قربان.

قران طواف

(قِ)

یعنی دو طـواف را پشت سـر هم آوردن به طـوری که نمـاز طـواف در میـان آن دو برگزار نشـود. قران دو طواف واجب جـایز نیست و در طواف مستحب مکروه است. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۷).

قربانگاه

جایگاهی است در منی جهت ذبح حیوان (ک) قربانی.

قربانی (قُ)

والبدن جعلناها لکم من شعائر الله (حج، ۳۶).

مقصود از قربانی ذبح (و نحر) حیوان (گاو یا گوسفند یا شتر) است در مراسم حج (و به خود حیوانی که ذبح و یا نحر می شود نیز قربـانی گوینـد) و ذبـح (یـا نحر) حیوان پنجمین عمـل از واجبات حـج است (و واجبی غیررکنی است) که در روز دهم ذی حجه (روز عید قربان) بعد از عمل رمی جمره عقبه صورت می گیرد (که با وجود عذر تا آخر ماه ذی حجه فرصت ذبح و نحر است).

تسمیه قربانی

گفته اند از آن جهت است که موجب قرب انسان به خداوند است.

مکان قربانی

ذبح (و نحر) حیوان باید در سرزمین منی صورت گیرد و در هر نقطه ای از آن، قربان کردن جایز است. امروزه در سر راه

مشعر الحرام بـه منی در سـمت راست مکـان محصـور وسـیعی را برای قربـان نمـودن اختصـاص داده انـد. (۱) این قربانگـاه یا کشتارگاه (مذبح، مسلخ، منحر) را در خارج از منی دانسته اند و برخی از فقها قربانی در این محل را اجازه داده اند.

واجبات حیوان قربانی

پیر نبودن

لاغر نبودن

تام الاجزاء بودن. (در اصل خلقت بی دم و بی بیضه و بی شاخ و بی گوش نبودن به نظر برخی فقها)

صحیح الاعضاء بودن. (مریض، چلاق، اخته، دم بریده، شاخ داخلی شکسته یا بریده، کور و گوش بریده نبودن)

داخل سن قربانی بودن (شتر از ۵ سال تمام، گاو و بز از ۲ سال تمام و به زعمی یک ساله، گوسفند از ۱ سال و برخی کمتر از یک سال هم فرموده اند).

مستحبات حیوان قربانی

فربه و چاق بودن.

از صحرای عرفات در روز عرفه عبور داده شدن.

شتر ماده، بعد گاو ماده و گرنه گوسفند و بز نر و یا قوچ شاخدار بودن.

مستحبات عمل قربانی

در وقت ذبح یا نحر نمودن.

به هنگام ذبح یا نحر حیوان را آب دادن.

شتر را ایستاده و دست ها را از زانو بسته از طرف راست نحر نمودن.

شخصاً ذبح یا نحر کردن و در صورت نتوانستن، دست بر بالای دست کشنده گذاشتن.

دعای «وجّهت وجهی للذی فطر السموات و...» را در وقت ذبح و یا نحر خواندن.

دعای وارده «اللهم تقبل منی...» را پس از ذبح یا نحر خواندن.

نیابت عمل قربانی

ذبح یا نحر حیوان را خود محرم و یا شخص دیگری به نیابت او می تواند انجام دهد.

هدف از قربانی

فرموده اند بر اساس قرآن مجید (فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر) هدف از قربان نمودن حیوان تغذیه محرومین است «مردم را ندای حج داده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکبان سبک رو از دره های عمیق بیایند تا شاهد منافع خویشتن باشند و روزی چند، نام خدا را بر آن حیوانات بسته زبان که روزیشان داده است یاد کنند، از آن بخورید و به درمانده فقیر بخورانید» (حج، ۲۷ و ۲۸) و فرموده اند مستحب است تقسیم گوشت قربانی به سه قسمت جهت صدقه دادن و هدیه به همسفران نمودن و خود مصرف کردن و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «یک سوم آن را خود مصرف نما و یک سوم را هدیه کن و قسمت سوم را به فقیران و مستمندان بده» و فقها امروزه بیرون بردن گوشت قربانی را از منی جهت رسانیدن به نیازمندان بدون مانع می دانند.

کفاره و قربانی

عمل قربان کردن جهت کفاره ارتکاب برخی محرمات احرام از واجبات است.

همراه قربانی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن باید نیت آن داشت که حنجره حرص و طمع را با دست زدن به حقیقت می برند و پاره می کنند.

قرن (قَ)

۱. میان حج و عمره جمع کردن.

۲. کوهی است مشرف بر عرفات (لغت نامه).

قرن (قَ) (قَ رَ) اختصار (ک) قرن المنازل.

قرن الثعالب (نُ ثَّ لِ)

۱. و در این جا شتر و گاو و گوسفند و میش و بز بسیاری برای فروش آماده است.

۱. همان (ک) قرن المنازل

۲. نام محلی است در دامنه منی نزدیک مسجد خیف (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۱).

قرن المنازل (نُ لْ مَ زِ)

یا «قرن الثعالب» که در بسیاری از عبارات علما با حذف منازل و به اختصار «قرن» یاد می شود، یکی از منازل و مناطق سر راه حاجیان است و موضعی است نزدیک طایف واقع در شرق مکه به فاصله ۹۴ کیلومتری و میقات عمره (تمتع و مفرده) است برای اهل نجد و اهل طایف و کسانی که از این راه عازم مکه هستند و لذا «وادی محرم» هم به آن گفته می شود. امروزه قرن المنازل قریه کوچکی است که «سیل» و «سیل کبیر» نامیده می شود. در وادی سیل دو مسجد قدیمی و یک مسجد نوساز وجود دارد که برای احرام ساخته اند. این قریه از راه ریاض مکه حدود ۸۰ کیلومتر تا مکه فاصله دارد. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۷۳ الی ۷۸؛ ارمغان حج، ص ۲۷؛ و...)

قریتان (قَ یَ)

مکه و طایف (لغت نامه) (ع)

قریتین (قَ یَ تَ)

و قالوا لولانزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم (زخرف ۹)

مقصود دو شهر مکه معظمه و طایف است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

قریش (قُ رَ)

از قبایل معروف عرب عدنانی (و از اولاد حضرت اسماعیل پیامبر) است که در جاهلیت در حجاز اهمیت یافت و پیش از ظهور اسلام بر مکه مسلط شد و تولیت خانه کعبه را یافت و مناصبی برای کعبه قرار داد و بر کعبه پرده پوشانید و برای خود در انجام مناسک ویژگی های خاصی را نسبت به دیگران قائل گردید و یک بار ساختمان کعبه را تجدید بنا نمود.

قریش به دو قبیله عمده تقسیم می شود؛ قریش ابطحی و قریش ظواهر و در جهت نام این قبایل به قریش گفته اند:

۱. نسبت آنها به قریش نضربن کنانه (از اجداد پیامبر) می رسد.

۲. مشتق از قرش است به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده است.

۳. مأخوذ از تقریش است به معنی مجتمع ساختن؛ زیرا قصی بن کلاب (جد رسول الله») افراد قبیله را که در حدود حجاز پراکنده بودند جمع کرد.

قریش ابطحی

یا قریش بطحا یا قریش بطاح. قریشیانی بودند که در شهر مکه و مرکز آن (آن جا که آب زمزم جمع و بطحا نامیده می شد) سکونت گزیدند و به بازرگانی معروف بودند. بطون یا طوایف مهم قریش بطاح عبارت بودند از ده بطن بنی هاشم، بنی امیه، بنی نَوفَل، بنی زُهرِه، بنی مَخزوم، بنی اَسَد، بنی جُمَح، بنی سَهم، بنی تَیم، بنی عَدٌی.

قریش ظواهر

قریشیانی بودند که در پشت (خارج) شهر مکه و دامنه و شعب تپه های اطراف آن سکونت داشتند و ظاهراً با بعض قبایل مجاور مخلوط شده بودند. ظواهر از نفوذ کمتری برخوردار بودند اما در دلاوری و جنگجویی نام و آوازه بیشتری داشتند و تیره های آن عبارت بودند از بنی معیص، بنی تمیم، بنی محارب و بنی حارث. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۲؛ طبقات، ص ۶۲؛ و...).

قرین (قَ)

۱. ك کوه رحمت

۲. حج مقرون به عمره (لغت نامه)

قریه (قَ یِ)

۱. در حدیث بر مدینه اطلاق شده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

۲. در قرآن از نام های مکه معظمه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۰ و ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

قریه الانصار

(قَ یَ تُ لْ اَ) از اسامی مدینه منوره است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۳۴).

قریه الحمس (لْ حُ)

از نام های مکه است بعلت آن که قریش (حمس) در این شهر مقدس سکونت داشتند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص

۳۶).

قریه رسول الله

از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

قریه القدیمه (لْ قَ مَ)

از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه).

قریه النمل (نَّ)

۱. از اسامی (مجازی) زمزم است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰، ص ۹۱).

۲. از اسامی مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

قزح همان (ک) کوه قزح

قشاشیه (قَ شّ یِّ)

همان (ک) شعب ابی طالب

قصر الکسوه (قَ رُ لْ کِ وَ)

شهرت کارگاهی در مصر بود که برای بافت کسوه (پوشش کعبه) تأسیس گردید. (میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵).

قعیقعان همان (ک) کوه قعیقعان

قفازین (قُ فّ) نوعی دستکش است (دو پارچه پر از پنبه که زنان عرب برای دفع سرما به دست خود می پوشاندند) پوشیدن قفازین بر زنان در حال احرام حرام است. مناسک حج، ص ۹۵؛ احکام و آداب حج، ص ۱۵۶).

قلائد (قَ ءِ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام والهدی و القلائد ذلک لتعلموا... (مائده ۹۷).

قلائد جمع قلاده و برای آن دو معنی گفته اند: یکی به معنی مقلد است یعنی آن هَدْی ها که قلاده در گردن آن می افکنند. (چهارپایانی که برای قربانی در مراسم حج آنها را نشان می گذارند) و دیگر عین قلاده است یعنی آن گردن آویزی که بر حیوان قربانی در مراسم حج می گذارند.

قرآن مجید قلائد و هدی را در ردیف کعبه و ماه حرام را وسیله قوام زندگی معرفی می کند، چرا که اینها هم از اعمال حج هستند و به شئون خانه خدا بستگی دارند. و بدین جهت قلائد از دستبرد تجاوزگران و دزدان مصون بودند و این امر به گونه ای بود که گاه عربی از گرسنگی می مرد ولی متعرض هدی که نشانه گذاری شده بود نمی شد و صاحبش نیز متعرض او نمی گشت و همه اینها به خاطر این بود که خداوند عظمت خانه را در قلب هایشان قرار داد. (حج در قرآن، ص ۲۳؛ کشف الاسرار، ج ۳، ص ۹؛ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲ سوره مائده؛ مجمع البیان؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۸۴).

قلب الایمان

(قَ بُ لْ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

قلیس

(قُ لَّ) (قَ) نام کنیسه ای که اَبرَهِه حاکم (حبشی) یمن از مرمر و چوب های گرانبها در صنعاء بساخت تا مردم را از زیارت کعبه منصرف سازد و لذا همه طوایف و قبایل یمن را به طواف آن تکلیف کرد و چون فردی از کِنانه، شبانه آن را آلوده

ساخت (و یا بر اثر آتشی که عده ای از بازرگانان قریشی برای گرم شدن در این کنیسه افروخته بودند آتش گرفت) ابرهه خشمگین از این حادثه مصمم به تخریب کعبه شد (و یا نجاشی، ابرهه را با گروه بسیاری از حبشیان، به جنگ عرب فرستاد) ابرهه با لشکر و فیل عازم تخریب کعبه شد اما همگی نابود شدند. (الاصنام، ترجمه فارسی؛ منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۴۶؛ و...).

قیادت

(دَ) از (ک) مناصب کعبه.

قیام ناس

جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس (مائده، ۹۸).

در حالی که هر خانه معمولا برای قعود است، قرآن مجید خانه کعبه را قیام معرفی می کند و اغلب مفسرین اشاره کرده اند که کعبه مایه قوام و تأمین مصالح مردم در امور دینی و دنیوی (هر دو) است. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۷۸ و ۸۱).

قیصوم همان (ک) گیاه قیصوم

منوی اصلی

گ

گاو

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گروه مراجعات

جمعی از علما و افراد صلاحیت دار هستند که به دعوت سرپرست حجاج ایرانی در بعثه رهبری حضور دارند و روزانه در ساعات معینی آماده پاسخگویی مسلمانان از کشورهای مختلف هستند. (راهنمای حجاج، ص ۱۴۴).

گنبد

در مورد «گنبد»ها مراجعه فرمایید به قسمت «قبه».

گوسفند

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گیاه اذخر (اِ خَ)

گیاه خوشبویی است با شاخه های باریک و برگهای ریز سرخ یا زرد و با شکوفه هایی سفید و بامنافع متعدد. جویدن این گیاه در احرام به وقت ورود به حرم (مکه) مستحب است و بوییدنش در حال احرام بلامانع است و کندنش نیز بر محرم و غیر محرم جایز است (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰؛ راهنمای مصور حج، ص ۸۴؛ لغت نامه، ذیل اذخر).

گیاه خزامی (خُ مَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه شیح

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه عصفر (عُ فَ)

گیاهی است که از آن رنگی سرخ گرفته می شود و مکروه است احرام در جامه سیاه و رنگ شده به عصفر (لمعه، ج ۱، ص ۱۱۸)

گیاه قیصوم (قَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن)

لابه

زمین سنگلاخ سوخته سیاهرنگ که مشرق و مغرب مدینه را پوشانیده. حره نیز می گویند.

(روزنامه همشهری، ویژه نامه، ۲۰/ ۹/ ۷۵، ص ۷)

لاتدم

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لاشرق

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لباس احرام

همان (ک) (احرامی (۲)

لباس حمس

(ک) حمس

لباس درع

(ک) درع

لباس لقی (لَ قا)

جامه دور انداختنی در حج جاهلی (ک) حمس

لباس مصبوغ (مَ)

لباس رنگ کرده شده و در احرام کراهت دارد. (غیر از رنگ سبز)

لب الایمان (لُ بُّ لْ)

از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

لبیک (ل بً)

اجابت باد تو را. کلمه ای که به هنگام ادای احرام (در مراسم حج و عمره) گفته می شود (ک) تلبیه

لحیاجمل (لَ جَ مَ)

موضعی است میان مکه و مدینه و آن عقبه جحفه است. (لغت نامه)

لقطه حرم (لُ قَ طَء حَ رَ)

مالی که در حرم شریف مکه بیابند. جسته در حرم ملک جوینده نمی شود بلکه باید آن را بعد از یک سال تعریف نمودن یا صدقه داد یا امانت پیش خود نگه داشت (فقه فارسی با مدارک، ص ۳۴؛ و...)

لنگ (لُ)

ازار. قطعه ای از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشاند.

لوا (ل) (ک)

از مناصب کعبه

لوری

کامیون های غیر مسقفی را گویند که حجاج محرم (مرد) سوار آن می شوند.

لیله اضحی (لَ لَ ء اَحا)

شب عید اضحی (قربان) که مبارک شبی است.

لیله جمع (جَ)

شب عید قربان (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۴۷)

لیله حصبه (حَ بِ)

شب روز سیزدهم ذی حجه که آن را لیله نفر (نفر ثانی) هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

لیله مزدلفه (مُ دَ لَ فِ)

شب مشعر، شب جمع، شبی که حجاج در مشعر الحرام به سر می برند و در آن بیتوته می کنند.

لیله مشعر (مَ عَ)

همان (ک) لیله مزدلفه

لیله نفر (نَ) همان (ک) لیله حصبه

لیلی زمین سنگلاخی که حد حرم مدینه است. (مناسک حج، ص ۲۰۵)

لی لی (لَ لَ) با یک پا راه رفتن و هر وله را بعضی «لی لی» کردن تعبیر نموده اند و صحیح نمی باشد و در اعمال حج «لی لی» کردن وجود ندارد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۴)

م

ماحی

از نام های مکه معظمه است (فرهنگ نفیسی، آنندراج، لغت نامه)

مأذنه بلال (م ذَ ن)

همان (ک) مقام بلال

مأذنه مسجد الحرام

همان (ک) مناره مسجد الحرام

مأذنه مسجد النبی

همان (ک) مناره مسجد النبی

مأرز الایمان (مَ رِ زُ لْ)

از اسامی مدینه است. ملجأ ایمان (تعبیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۰)

مأزم

(مَ زِ) زمین تنگ، راه تنگ مابین دو کوه.

۱. تنگنایی میان مزدلفه و عرفه.

۲. تنگنایی میان مکه و منی. (لغت نامه)

مأزمان

تثنیه (ک) مأزم. (لغت نامه)

مأزمین

(مَ) تثنیه (ک) مأزم (لغت نامه)

۱. معمولاً وادی محسر را مأزمین گویند. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

۲. شعبی است میان دو کوه که آخرش به میدان عرفات پیوندد (حرمین شریفین، ص ۱۰۲؛ مسالک و ممالک، ص ۱۹)

تنگه ای است بین عرفات و مشعر الحرام و از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست (مناسک حج، ص ۲۶۶ و ۲۷۲؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۷۴)

مال الله

(لُ لّا) نوشـته انـد در سوق الليل (در مكه) خانه اى است كه مال الله ناميـده مى شود و در آن به مريض ها كمك كرده به آنها غذا مى دهند، نزديك شعب على. (ميقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶)

مال ام ابراهيم

همان (ك) مشربه ام ابراهيم (نگاهى به وقف، ص ۵۶)

مال الجهات

(لُ لْ جِ) مالياتى است كه به مصرف خواروبار كاروان حج مى رسيد (فرهنگ فارسى، ذيل جهات)

ماه حج

هر يك از ماه هاى شوال و ذى قعده و ذى حجه (توضيح مناسك حج، ص ۱۰؛ فقه فارسى با مدارك، ج ۳، ص ۷۲)

ماه حرام

همان (ك) شهر حرام

ماه خون

به نقلى ماه ذى حجه را گويند كه مسلمانان قربانى كنند. (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۰۵۶)

مبارك

توصيفى از (ك) بكه

مباركه

(مُ رَ كِ) ۱. از نام هاى زمزم است (تاريخ و آثار اسلامى، ص ۶۰؛ ميقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

۲. از نـام هـاى مـدينه است كه جايگـاه پر بركت و مبـارك است و پيامبر اكرم براى اين شـهر درخواست بركت نمود. (حرمين شريفين، ص ۱۱۸؛ ميقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مبرك

(مَ رَ) نشستنگاه. آن جاى از مدينه كه شتر حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) در هجرت در آن جاى خفت (لغت نامه)

مبرك الناقه

(کُ نّ قِ) محل نشستن شتر. در صحن مسجد (قبا) گنبد کوچکی قرار گرفته که به مبرک الناقه معروف است (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۱)

در میان آن مسجد (قبا) جای زانو زدن ناقه پیامبر است که بر آن سنگ چینی مدور و کوتاه شبیه به روضه ای کوچک بر آورده اند و مردم برای تبرک در آن نماز گزاردند. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

مبطلات حج

آنچه که باعث ابطال حج می شود.

مبوء الحلال و الحرام (مَ وَ ءُ لْ)

از نام های مدینه که محل احکام خدا (حلال و حرام) است.

(حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مبیت منی (مَ تِ مَ ِ نا) شب را در منی گذرانیدن. حضور حاجیان در منی است. پس از ختم مناسک حج که باید در شب های یازدهم و دوازدهم (و سیزدهم) در منی باشند از غروب تا نیمه شب و نیت مبیت کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

مبین الحلال و الحرام (مَ بَ یِّ نُ لْ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

متحفه از اسامی مکه است چون جیران بیت، از جانب حق به اتّحاف (تحفه فرستادن) بر سر افراز می شوند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۹)

متسکع به جا آورنده (ک) حج متسکع

متعبدات (مُ تَ عَ بِّ) اعمال و قربانی هایی که در ایام حج در مکه معظمه به جای می آورند.

(فرهنگ نفیسی)

متعتان (مُ عَ)

متعه حج و متعه نساء (الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۵)

متعود (مُ تَ عَ وِّ)

همان (ک) مستجار

متعه حج (مُ عِ)

جواز تمتع در فاصله عمره تمتع و حج تمتع است؛ یعنی در مدتی که شخصی از احرام عمره تمتع خارج می شود تا زمانی که برای حج محرم می شود می تواند از آنچه که هنگام احرام بستن حرام شده بود تمتع گیرد (و زن و شوهر از هم بهره مند می شوند). در فقه اهل سنت حج تمتع جایز نیست و طبق نقل تاریخ، خلیفه دوم (در مقابل فرمان خدا اجتهاد کرد و) گفت: دو متعه در زمان پیامبر بود و من آن دو را حرام و مرتکبش را مجازات می کنم؛ یکی حج تمتع و دیگر متعه نساء. و علت نهی او را این طور نقل می کنند که می گفت خوش ندارم مردم میان دو عمل زناشویی کنند و در حالی که قطرات غسل جنابت از موهایشان می چکد احرام ببندند.

متعه الحجه

(مُ عَ تُ لْ حَ جِّ) همان (ک) متعه حج (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متکرر

(مُ تَ کَ رِّ) برای دخول در مکه برای احدی جایز نیست که از میقات بدون احرام بگذرد، مگر بر متکرر مانند حطاب (جمع آورنده هیزم) وحشاش (جمع آورنده علف خشک) (حج البیت، ص ۱۵۷)

متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) آن که عمره با حج به جای می آورد. (لغت نامه)

متمتع به عمره الی الحج

اصطلاح تفصیلی (ک) متمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متمتعه

(ء) مؤنث (ک) متمتع

مثابه

(مَ بَ ِ) و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

کعبه است به معنای پناهگاه، محل اجتماع، مرجع (چون مردم هر سال به سویش روی می آورند، یا چون نوعاً مسلمانانی که از خانه کعبه باز می گردند قصد دارند دوباره به سوی آن بازگردند). محل استحقاق ثواب چون مردم هر سال به منظور انجام مراسم حج به زیارت آن می آیند و مستحق ثواب می گردند. (مجمع البیان)

مجبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است چون دیگر شهرهای غیر مسلمان را به قبول اسلام مجبور می نمود و یا این که فقیر و ورشکسته

در این شهر بی نیاز می گردد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

مجلس قلاده

محل (ک) ستون وفود

مجلس مهاجرین

محل (ک) ستون مهاجرین

محاذی

(مُ) مراد از آن در اعمال حج آن است که هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که اگر رو به قبله بایستند میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود. و اگر در راه محاذی با یکی از میقات ها شوند گذشتن از آن جا بدون احرام (مانند خود میقات) جایز نمی باشد.

محببه

(مُ حَ بِّ بِ) (۱) (مُ حَ بْ بِ) (۲) از نام های مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

محبوبه

(مَ بِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

مجبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است. وجه نامگذاری مدینه به مجبوره به معنی شاد با نعمت های فراوانش روشن و آشکار است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محبه

(مُ حَ بِّ) از نام های مدینه است (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

محراب تهجد

(مِ بِ تَ هَ جُّ) از محراب های مسجد النبی است واقع در پشت حجره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) یعنی در منتهی الیه حجره شریفه پیامبر و مقابل ایوان (صفه) و در سمت باب جبرئیل قرار داشت و محل تهجد و نماز شب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است و حضرت زهرا (علیها السلام) نیز در آن جا نماز می گزارد و لذا به همین علت، محراب تهجد نام گرفت. بنای محراب از دوران عثمانی بود و در دوران اخیر سعودی ها آن را برداشتند و به موازات آن در بیرون حجره شریفه

یعنی دقیقاً مقابل ایوان صفه، ایوانی به ارتفاع ۳۰ سانت و عرض حدود ۶ متر ساخته اند که زائران برای تبرک و درک فضیلت نماز در محراب تهجد به ناچار بر روی آن به اقامه نماز می پرداختند. این ایوان یا محراب امروزه به نام همان محراب تهجد معروف است.

محراب حنفی

(حَ نَ) از محراب های مسجد النبی، واقع در خارج از روضه النبی و در سمت غرب منبر در امتداد حد قبلی مسجد النبی (در عصر پیامبر) در محل ستون سوم غرب منبر و ستون هفتم از باب السلام. این محراب حوالی سال ۸۶۰ قمری توسط «طوغان شیخ» ساخته شد تا امام حنفی ها در مدینه در آن جا بایستد. این محراب توسط سلطان سلیمان عثمانی تجدید بنا شد و لذا به نام محراب سلیمانی نیز شهرت دارد. در دوران عثمانی یک شمع در این محراب روشن می شد. امروزه در این محراب نمازی اقامه نمی گردد.

محراب دکه الاقوات

(دَ کَّ تُ لْ اَ) همان (ك) محراب عثمانی

محراب سلیمانی

(سُ لَ) همان (ك) محراب حنفی

محراب عثمانی

(عُ) از محراب های مسجد النبی است متصل به دیوار جنوبی (قبله مسجد) و ساخته عثمان بن عفان است (طبق نقلی) و قسمتی که این محراب در آن قرار دارد از افزوده های دوران خلیفه سوم است. بنای کنونی محراب از آثار قرن نهم هجری است که توسط سلطان قایتبای از ممالیک مصر ساخته شد و اکنون امام جماعت مسجد النبی در این محراب اقامه نماز می کند. آن را «محراب دکه الاقوات» نیز می نامند.

محراب فاطمه (س)

از محراب های مسجد النبی واقع در داخل مقصوره حرم (و در جنوب محراب تهجد) محل اقامه نماز آن حضرت بوده و اکنون قابل رؤیت نیست.

محراب مشایخ حرم

از محراب های مسجد النبی و محرابی است در پشت ایوان صفه و در قسمت جنوب غربی مسجد که به صورت ایوانی می باشد و در قرون گذشته برای اقامت نمازهای تراویح توسط شیخ حرم ساخته شد. این محراب بعدها مخصوص اقامه زنان شد و امام جماعت آنان در این مکان ایستاده و نماز تراویح می خواند.

۱. ضبط (میقات حج).

۲. ضبط (لغت نامه).

محراب نبوی

از محراب های مسجد النبی. محراب پیامبر و محراب النبی، محرابی است که در داخل روضه النبی و در محل نماز آن حضرت بر طرف چپ (شرق) منبر و طرف راست قبر مطهر (میان حجره و منبر) قرار دارد. این محراب در دوران آن جناب وجود نداشت و طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری اولین محراب را بر مکان نماز ایشان عمر بن عبد العزیز والی مدینه در زمان خلافت ولید بن عبدالملک بساخت. این محراب به صورت حفره و تو خالی ساخته شد که در حریق دوم مسجد (در ۸۸۶ هجری قمری) از بین رفت و پس از آن محرابی از سنگ که دارای حفره ای مربع بود ساخته شد. در دوران سلطان اشرف قایتبای از ممالیک مصری (در اواخر قرن نهم هجری) محراب نفیسی از سنگ مرمر (که بر بالای آن آیات قرآنی با تذهیب بسیار زیبا به چشم می خورد) ساخته شد و بعدها حفره درون آن پر گردید و همسطح زمین شد. این محراب به زعم تزیینات و تغییرات در دوران عثمانی همچنان موجود است و به ستون مخلقه چسبیده است (به طوری که ستون در غرب آن قرار دارد) در فضیلت این محراب گفته اند که

به منزله کعبه است و کسی که به آن می نگرد مثل آن است که به کعبه نظر دوخته است.

محراب النبی

(۱) (مِ بُ نَّ) همان (ک) محراب نبوی

محرم (مُ حَ رَّ)

۱. گرداگرد کعبه

۲. گرداگرد مکه. (لغت نامه)

محرم

(مُ رِ)

کسی که قصد احرام کرده و لباس احرام پوشیده و بر او اعمالی واجب و اعمالی حرام است (فرهنگ علوم)

محرمات احرام (مُ حَ رَّ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ک) احرام

محرمات حج اموری که ارتکاب آن ها حرام است در مناسک حج در حال (ک) احرام

محرمات محرم اموری که ارتکاب آن ها حرام است بر محرم یعنی شخص در حال (ک) احرام.

محرمه

(مُ حَ رَّ مِ) از نام های مدینه است که از مصونیت و تقدس خاصـی برخوردار است (حرمین شـریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

محروسه

(مَ سِ) از نام های مـدینه است از جهت آن که مدینه حفظ و پاسداری می شود به واسـطه فرشـتگانی که بر سـر هر یک از راه های منتهی به آن نگهبانی می دهند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

محسر

(مُ حَ سَ ِ) (۲) راه تنگ و باریکی است به طول تقریبی نیم کیلومتری (با عرض صـد قـدم برابر صـد ذراع) بین دو کوه و میان مشعرومنی که به تفاوت نقل:

بخش از منی است.

بخشی از آن داخل منی و بخشی از آن در مزدلفه است.

جزء هیچ یکٔ از مزدلفه و منی نمی باشد (که قول مشهور و اکثریت است).

احکام و آداب محسر

۱. حجاج که بایـد در صـبح روز دهم ذی حجه (عیـد قربان) مشـعر را به سوی منی ترکٔ کنند تا نزدیکی وادی محسـر آمده و توقف می کنند و با طلوع خورشـید از این سرزمین می گذرند و به منی می روند. (محرم نباید قبل از طلوع آفتاب از این وادی عبور کند)

۲. مستحب است هنگام عبور از وادی محسر (چه سواره و چه پیاده) این فاصله را به سرعت طی نمود. (و رسول الله وقتی به این وادی می رسید مرکب خود را با شتاب می راند)

۳. دعایی هنگام عبور از محسر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده است: «اللهم سلم عهدی...»

۱. منابع مورد اسـتفاده در مورد محراب های مسجد النبی: حرمین شریفین، ص ۱۵۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۴ الی ۲۱۶؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹۴ الی ۲۰۲؛ تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۳۶۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج

۵ ص ۸۱.

۲. سَ (ضبط لغت نامه ذیل «وادی محسر» سِ (ضبط لغت نامه ذیل» بطن محسر، دایره المعارف فارسی؛ سفرنامه ابن جبیر).

تسمیه محسر این وادی به جهاتی اسامی متعددی دارد:

۱. وادی النار، نامی که مردم مکه آن را می خوانند.

۲. مهلل، زیرا وقتی مردم به این وادی می رسند، شتاب می گیرند.

۳. مهلهل، زیرا نزد مردم مشهور است و یا به این دلیل است که وقتی به این جا می رسند، شتاب می گیرند.

۴. محسر، یا بطن محسر یا وادی محسر. بر اساس روایات تاریخی اصحاب فیل (یاران ابرهه) در این نقطه شکست و هلاکت یافتند و به خاطر این شکست حسرت خوردند (تقویم البلدان، ص ۱۸۰؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۱۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۳؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۷۴ به بعد؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۷۷)

محصب (مُ حَ صَّ) یا «حصاب» جایی است در منی (بین مکه و منی). جای سنگریزه انداختن به منی است و سنت است که حاجی چون از منی آید در مسجد حصباء (که محل نزول رسول الله بوده است) قدری به پشت استراحت کند و سپس به سوی مکه برود، زیرا در عام الفتح، حضرت محل نزول خود را در محصب قرار دادند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را در محصب به جای آوردند و قدری کوتاه به پشت خوابیدند و استراحت کردند. وجه تسمیه یا:

۱. از جهت وجود حصا (ریگ های ریز و خرد آن جا) است.

۲. به مناسبت رمی جمرات (پرتاب سنگریزه به جمرات است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۴؛ امام شناسی، ۶،

ص ۲۲۸ الی ۲۳۱)

محصر

(مُ ص) همان (ک) محصور (حج و عمره، ص ۲۸۸)

محصور

(مَ) به جا آورنده (ک) حج محصور

محظورات احرام

(مَ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ک) احرام.

محفوظه

(مَ ظِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که خدای سبحان مدینه را مصون و محفوظ داشته (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۱)

محفوفه

(مَ فِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که مدینه را بر کات الهی و ملائکه رحمتش احاطه نموده اند. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محل

(مُ حِ لّ)

۱. آن که از احرام بیرون آمد.

۲. آن که از حرم بیرون آمد. (لغت نامه)

محل

(مَ حِ لّ)

۱. جای کشتن هدی

۲. زمان کشتن هدی (لغت نامه)

محل سعی

(مَ حَ لِّ سَ عْ) همان (ك) سعی

محل کفاره

(ك فّ رِ) جای ادای کفاره. آنچه از کفارات (قربانی) در مراسم حج بر شخص واجب می شود در:

۱. عمره، باید در مکه بکشد.

۲. حج، باید در منی ذبح کند.

۳. در صورتی که در مکان ذبح، فقیر (یا وکیل فقیر) یافت نگردد اختیار است بین ذبح در آن جا یا در شهر خود و تقسیم آن بین فقرا. (با توجه به «توضیح مناسک حج»، ص ۵۲)

محلل

(مُ حَ لِّ لْ) عملی است که محرم را از احرام بیرون می برد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۴)

محلل اول

شهرت تقصیر (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل دوم

شهرت سعی صفا و مروه (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل سوم

شهرت طواف نساء. (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محل الهدی

(مَ حِ لِّ لْ هَ دْ) هم به معنی مکان است و هم زمان. رسیدن هدی به محل یعنی وصول قربانی به مکان و زمان ذبح. محل هدی موضعی است که قربانی به حکم شرع برای حج صورت می گیرد. مواضع هدی عبارت است از:

۱. منی، در مورد حج

۲. مکه، در مورد عمره

۳. مکه یا منی، در مورد محصر (۱)

۴. محل صد، درمورد مصدود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

محله بنی هاشم

محله ای بسیار قدیمی در مدینه النبی (در مقابل باب جبرئیل و باب النساء) در فاصله بین حرم و قبرستان بقیع و در آن «کوچه بنی هاشم» مشهور است. در کوچه های تنگ و باریک با دیوارهای بلند این محله خانه بنی هاشم و ائمه اطهار (علیهم السلام) وجود داشت که در دوران مختلف همچنان محفوظ و بعضاً بازسازی می شد، اما در توسعه دوم حرم رسول الله، آل سعود (طی سال های ۱۳۶۴ الی ۱۳۶۶ شمسی) این محله و کوچه های آن را تخریب کردند به طوری که اثری از آن به جا نمانده است و به این ترتیب به دستاویزی توسعه اطراف حرم یکی دیگر از آثار ائمه شیعه محو گردید.

محله شهداء

همان (ک) شهدای فخ

محله نخاوله

محله ای در مدینه محل سکونت (ک) نخاوله

محمل

(مَ مِ) کجاوه (خالی از بار) زینت شده ای بود که (از قرن هفتم هجری) از جانب ایران و شاهان مسلمان پیشاپیش کاروان حج به مکه فرستاده می شد (۲) و علامت استقلال کشور فرستنده بود و به تدریج منحصر به فرستادن محمل از طرف مصر شد. محمل به صورت هودجی به شکل مربع از تخت چوب هایی ساخته می شد و دارای سقفی بود که از چهار طرف به سوی وسط محمل بالا می رفت تا به ستونی که به یک شکل هلالی منتهی می شد، برسد و معمولا آن را با پارچه های گران قیمت تزیین می کردند و هنگام سفر به مکه آن را پشت شتر می بستند. در شهرهایی که محمل از آن جا فرستاده می شد و مخصوصاً در مصر مردم مجالس جشن و سرور مجللی ترتیب می دادند و این محمل ها را به همراه گروهی می فرستادند. در محمل کسی سوار نمی شد و فقط نشانه جاه و جلال حکومت بود تا به مردم اعلام دارند حاکمی که آن را فرستاده است شایسته داشتن چنان منصبی است. سال ها حکومت مصر به همراه محمل پرده کعبه را هم به مکه فرستاد، اما در سال ۱۲۱۸ هجری قمری سعود بن عبد العزیز آوردن محمل را منع کرد. محملی که از مصر می آوردند منسوب به حضرت فاطمه (علیها السلام) بود و محملی که از شام می آوردند به عایشه منسوب بود. (در راه خانه خدا، ص ۵۵؛ عرشیان، ص ۶۶؛ سفر نامه مکه، ص ۲۵۴؛ مکتب اسلام، ش ۳۵۹ ص ۲۱؛

دایره المعارف فارسی)

محیط حرم

یا دایره (ک) حرم

محیط مواقیت

(مَ) یا (ک) دائره میقات ها

مخازن الزیت

(مَ زِ نُ زَّ) مخازن روغن برای روشن ساختن قندیل های مسجد النبی بودند که در سمت شمالی مسجد قرارداشت و از آثار دوره عثمانی بود. این مخازن در توسعه شمالی مسجد دردوران سعودی تخریب گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۲)

مختاره

(مُ رِ) از نام های مدینه است. رسول خدا مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مختبی

(مُ تَ با) مکانی در (ک) مولد فاطمه

مخرج صدق

(مُ رَ) رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق (اسرا - ۸۰)

مخلقه

مکه است (مجمع البیان، مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰) یا (ک) ستون مخلقه

مدار طواف

حد (ک) مطاف

مدخل

(مَ خَ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

۱ و ۲. در این که مصدود و محصر در چه جایی (مکه، منی، همان محل،...) باید قربانی کند نظرها مختلف است.

۳. تاریخ نگاران هر یک زمانی را به عنوان ظهور محمل یاد کرده اند. برخی از آنان گفته اند که تاریخ پیدایش آن، سال ۶۴۵ هجری قمری بوده است. در مقابل برخی دیگر معتقدند که محمل، تاریخی کهن تر از آن دارد و احتمالاً تاریخ آن به پیش از اسلام نیز می رسد. به سختی می توان زمان معینی را به عنوان تاریخ ظهور محمل یاد کرد؛ زیرا حرکت کاروان محمل که تنها حاصل هدایای ویژه ای برای بیت العتیق باشد، امری عادی بوده که ممکن است به پیش از اسلام برگردد. (میقات حج) ش ۳۶، ص ۷۶)

مدخل صدق

رب ادخلنی مدخل صدق (اسرا ۸۰)

مدرج

(مَ رَ) همان (ک) درج

مدینه

(مَ نِ) شهر هجرتگاه و اقامتگاه و آرامگاه حضرت محمد مصطفی رسول گرامی اسلام و پایگاه صدور اسلام در صدر اسلام می باشد. مدینه از شهرهای قدیمی عربستان و جزو استان حجاز است که راجع به بنای آن اطلاعاتی در دست نیست و تاریخ روشن آن با مهاجرت یهود به این ناحیه شروع می شود که در زمان شروع مهاجرت آنهابه این منطقه نیز اختلاف است (و بنا به برخی احتمالات از ویرانی اورشلیم به دست بُختُ النَّصر می باشد) دومین گروه ساکنان مدینه را مهاجران عرب یمنی (یعنی قبایل اوس و خزرج) تشکیل می دادند که پس از تسلط حبشی های به یمن و یا بعد از خرابی سد مَأرِب به مدینه کوچ کردند و از قرن چهارم میلادی به بعد دراین جا سکونت گزیدند. مدینه در دشتی وسیع به ارتفاع ۶۰۰ (یا ۶۲۵) متر از سطح دریا واقع است. این شهر در شمال شرقی جده به فاصله ۲۹۵ کیلومتری و در شمال مکه به فاصله ۴۲۰ کیلومتری قرارگرفته و با ریاض ۹۹۰ کیلومتر فاصله دارد و حدود است ازجهات شمال و مشرق و جنوب به دشت های لم یزرع و کوه های سیاه و از طرف مغرب به دریا. مدینه با سلسله کوه هایی درجنوب و شمال از فلات مرتفع عربستان جدا شده است. این جا در ابتدا صورت شهر نداشت و مجموعه خانه هایی بودکه باغ ها و مزارعی اطراف آن را فرا گرفته و زراعت منبع در آمد ساکنان آن به شمار می آمد. این شهر که در ابتدا «یثرب» نامیده می شد بعد از هجرت

نبی الله الاعظم از مکه بدان جا نام «مدینه النبی» و «مدینه الرسول» را به خود گرفت (که به اختصار به «مدینه مشهور شد). مدینه پایگاه نشراسلام و صدور فرامین و پایتخت حکومت اسلام شد. از این شهر بود که به فرمان رسول اکرم مسلمانان به نقاط مختلف عربستان گسیل گشتند و طوایف را به اسلام فرا خواندند. از مدینه بود که رسولان آن نبی اعظم به مراکز سیاسی بزرگترین حکومت های وقت اعزام شدند و نامه دعوت اسلام را به پادشاهان و امپراطوران جهان ابلاغ نمودند. سپاه مسلمین با حرکت از مدینه ستیز سپاهیان ابر قدرت های زمانه را در هم شکست و پرچم توحید را در سرزمین های دور و نزدیک به اهتزاز در آورد. مدینه جایگاه نشو و نشر علوم اسلامی نیز بود. در این دانشگاه دانش اسلام ریشه زد و به دیگر نقاط عالم شاخ و برگ گسترانید و ائمه معصومین در این شهر در راه نمود سیاست اسلام و تبیین معارف اسلام تن و جان به زخمه زهر سپردند.

فضایل مدینه

مأمن رسول الله از شر کفار است.

مدفن برترین موجود عالم خلقت است.

مهبط وحی و جایگاه نزول امین و حی الهی است.

نشاندار قدم ها و سنت های اشرف مخلوقات هستی است.

حرم امن شده و وامدار کلام تحسین سرور کائنات است.

زادگاه و منزلگاه و آرامگاه جانشینان و پاره های تن نبی اعظم اسلام است.

حرم مدینه

مدینه منوره حرمی دارد که در حدود آن اختلاف است. به نقلی کوه ثَور (در شمال) و کوه عَیر (در جنوب) مدینه، حد حرم است. و نیز گفته اند حدود آن از سمت مغرب و مشرق یک طرف «عائر»

است و از طرف دیگر «عَیر» (یا وعیر) و این دو کلمه اسم است از برای دو کوه که از مشرق تا مغرب محیط به مدینه است و در حقیقت بین این دو کوه حرم است. و چهار فرسخ در چهار فرسخ هم گفته اند. و اگر چه احرام در حرم مدینه واجب نمی باشد ولیکن درخت آن را (خصوصاً اگر سبز باشد) نباید قطع کرد (مگر در مواردی که در حدود مکه استثنا شده است) و صید در حرم مدینه کراهت شدید دارد.

مستحبات ورود به مدینه

غسل نمودن

صدقه دادن

جامه بهترین را پوشیدن

صلوات را مکرر فرستادن

– دعای بسم الله و علی مله رسول الله... را خواندن

مستحبات حضور در مدینه

سه روز روزه گرفتن

زیارت معصومین نمودن

غسل زیارت معصومین کردن

زیارت مزار بزرگان بقیع کردن

مشاهد مقدسه را زیارت کردن

آداب مسجد النبی را مراعات نمودن

اسامی و القاب مدینه

اثرب، ارض الله، ارض الهجره، اکاله البلدان، اکاله القری، ایمان، باره، بحر، بحره

بحیره، بره، بلاط، بلد، بلدرسول الله، بلد المساجد، بیت الرسول، تندد، تندر، تین، جابره،

جباره، جایزه، جنه الحصینه، حبیبه، حرم، حرم رسول، حرم رسول الله، حسنه، خیر البلاد،

دار، دار الابرار، دار الاخيار، دار الايمان، دار السلامه، دار السنه، دارالفتح، دارالمختار، دار الهجره،

ذاء، ذات الاحرين، ذات الاحرار، ذات الحجر، ذات النخل، سلقه، سيده البلدان، شافيه، طابه،

طبابا، طيبه، ظبايا، عاصمه، عذرا، عرا، عروض، عرى، غرا، غلبه، فاضحه، قاصمه، قبه الاسلام، قريه، قربه الانصار، قريه الرسول، قلب الايمان، لب الايمان، مأزر الايمان، مباركه،

حبوء الحلال، و الحرام، مبين الحلال، و الحرام، مجبوره، محببه، محبوره، محبه، محفوظه، محفوفه،

محرومه، محروسه، محرمه، مختاره، مدخل، مدخل الصدق، مدينه الرسول، مدينه السماء،

مدينه طيبه، مدينه العذراّ، مدينه مشرفه، مدينه مكرمه، مدينه منوره، مدينه

النبی،

مرحومه، مرزوقه، مسکینه، مسلمه، مضجع رسول الله، مطیبه، معصومه، مقدسه، مقر، مکینه، موفیه، مؤمنه، مهاجر رسول الله، ناجیه، نجر، هذراء، یثرب.

مساجد مدینه

آبار (ابیار) (علی شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه)، ابراهیم (مشربه ام ابراهیم)، ابوبکر، ابوذر (سجده، بحیر)، ابی بن کعب (بنی جدیله، بقیع)، اجابه (مباهله)، احد (جبل احد، فسح) احزاب (فتح، خندق، اعلی، اجابه)، بدائع، بغله (بنی ظفر، مائده)، بلال، بنی، زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه، (جبل العینین)، جمعه (بنی سالم، عاتکه، وادی)، حمزه (شهدا)، دارالنابغه (بنی عدی) درع، ذباب، رایت، رد شمس (نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (فاطمه)، سبق، سرف، سقیا سلمان، شمس (شمسی)، شیخین، عرفات، عریش، عسکر (مصرع) علی، عمر، غمامه (مصلی العید، استسقاء)، قبا، قبلتین (ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (منصرف، غزاله) مستراح (استراحت)، مصبح، معرس، منارتین، نبوی (نبی، مدینه).

مناطق و محلات مدینه

، ابوا، احد، بدر، بقیع، ربذه، سقیفه بنی ساعده، عالیه، عوالی، قبا، محله بنی هاشم، محله نخاوله، مشربه ام ابراهیم، مصلی استسقاء، حوائط النبی، فدک، ینبوع، خیبر، ثنیه الوداع، سویقه، لابه، وادی ابی جیده (وادی بطحان) وادی جن، وادی حصون النیق، وادی رانونا، وادی عقیق (وادی مبارک).

خانه های مدینه

، دار ابوایوب، دار الضیفان، دار القراء، دار النابغه.

چاه های مدینه

چاه اریس (تفله، خاتم)، چاه انس، چاه بضاعه، چاه حاء، چاه رومه (عثمان)، چاه سقیاء، چاه زمزم، چاه علی، چاه غرس، چاه فضا، عین ارزق.

کوههای مدینه

، کوه احد، کوه ثور، کوه سلع (ثواب) کوه عائر، کوه عیر، کوه عینین (رماه)، جماوات.

مدینه آخر

همان (ک) پس مدینه

مدینه اول

همان (ك) پیش مدینه

مدینه بعد

همان (ك) پس مدینه

مدینه جلو

همان (ك) پیش مدینه

مدینه الحاج

(مَ نَ تُ لْ) نام یک رشته ساختمان های چند ضلعی سه طبقه (دارای آب و برق و حمام و توالت) در حدود ۳ کیلومتری جده متصل به فرودگاه (سابق) جده که جهت اقامت موقت حجاج (هنگام ورود و خروج) اختصاص یافته بود. طبقه سوم این ساختمان ها دارای تختخواب بوده و هیئت های پزشکی و سرپرستی کشورها نیز در آنجا متمرکز می شدند. در جلو اطاق های طبقه دوم و سوم ایوان های بزرگی وجود داشت. درطبقه اول نمایندگی مطوفان و پاره ای از ادارات مورد لزوم قرار داشت. (اطلاق های طبقه دوم و سوم مخصوص سکونت زائران بود) در مدینه الحاج پولی از کسی دریافت نمی شد. اما امروزه در فضای بسیار وسیع متصل به فرودگاه جدید جده زیر چادرهای مخصوص و بسیار مرتفع و زیبا زائران از کشورهای مختلف پس از ورود به استراحت پرداخته و سپس عازم مکه و یا مدینه می شوند و بعد از بازگشت به جده در همین نقطه اطراق می کنند تا نوبت پروازشان بشود. در این جا در فواصلی چند مراکزی در اختیار هیئت های حج هر کشور قرار داده می شود و مؤسساتی نیز برای راهنمایی و درمان و سرویس غذا وجود دارند.

مدینه الرب

(رّ بّ) از اسامی مکه مسطوره در انجیل و به معنی بیت الحرام است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مدینه الرسول

(رَّ) از نام های شهر مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

مدینه السماء

(سَّ) از نام های مدینه الرسول است. (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدینه العذرا

(لْ عَ) لقب مدینه الرسول است. (لغت نامه، ذیل عذرا)

مدینه طیبه

(طَ يِّ بِ) نام دیگر مدینه الرسول است (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدینه قبل

همان (ک) پیش مدینه

مدینه مشرفه

(مُ شَ رَّ فِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه منوره

(مُ نَ وَّ رِ) نام دیگر مدینه الرسول (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳).

مدینه النبی

(مَ نَ تُ نَّ) لقب مدینه الرسول.

مدینه یثرب

(یَ رِ) حسان بن ثابت و کعب بن مالک از شعرای قدیم مدینه، از مدینه تحت عنوان مدینه یثرب نام برده اند. (اعلام قرآن، ص ۵۷۶)

مذاد

(مَ) نام موضعی است در مدینه که پیامبر اکرم در آن جا یا نزدیک آن جا خندق حفر نمود.

(لغت نامه؛ مقاتل الطالبیین، پاورقی ص ۲۴۹)

مذبح

(مَ بَ). قربانگاه. نام جایگاهی در منی برای قربانی کردن.

مذهب

(مُ هَ)

۱. از نام های کعبه است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۰)

مراهق

(مُ هِ) کسی که آخر وقت حج در مکه آید. (لغت نامه)

مراهقه

(مُ هَ قِ) قریب آخر وقت حج به مکه رسیدن. (لغت نامه)

مربد

(مِ بَ) نام مکانی در وسط شهر مدینه که در آن جا مسجد شریف نبوی ساخته شد. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۹ و ۴۱)

مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ك) ستون مقام جبرئیل

مرحومه

(مَ مِ) از نام های مدینه است (در تورات) زیرا جایگاه مبعوث و فرستاده پروردگار به همراه رحمت می باشد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرزوقه

(مَ ز) از نام های مدینه است چون در آن جا خداوند به برکت رسول خدا بهره و حظ اهل آن را زیاد

کرده و بهترین روزی را نصیب آنان نموده است. (حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرضوض الخصیتین

(مَ ضُ ضُ لْ خِ یَ تَ) حیوانی است که تخم های او را مالیده باشند و در حج احوط این است که قربانی مرضوض الخصیتین نباشد: (مناسک حج، ص ۱۶۸)

مرقد رسول الله

همان (ك) حجره طاهره

مرقد مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) همان (ك) حجره طاهره

مروتین

(مَ وَ تَ) دو کوه صفا و مروه واقع در مکه را گویند که یکی از اعمال حج و عمره به نام سعی بین این دو کوه انجام می شود.

مروه

همان (ك) کوه مروه

مرویه

از اسامی مکه است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مرید الاعتمار

(مُ دُ لْ اِ تِ) کسی که قصد انجام عمره دارد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ك) مشعر الحرام

مزور

(مُ زَ وّ)

۱. همان (ك) دلیل

۲. نام زیارت خوانانی در حرم پیغمبر که در قبال مبلغی، آداب زیارت را یاد داده و برای آن حضرت زیارت می خوانند و زائران تکرار می کنند. مشتریان مزورها بیشتر حجاج اهل تسنن هستند (حج آن طور که من رفتم، ص ۴۶)

مزوله

(مَ وَ لِ) ساعتی آفتابی در صحن مسجد النبی برای شناخت اوقات روز و پنجگانه. دو ساعت آفتابی (مزوله) ساخته بودند که در توسعه شمالی مسجد در دوران سعودی برداشته شد. این ساعت ها از لحاظ قدمت و فن و هنر اسلامی اهمیت بسزایی داشت که محتملا قبل از دوران عثمانی ساخته شده بود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

مساجد اربعه

(مَ جِ دِ اَ بَ عِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، مسجد بصره. (لمعه، ج ۱، ص ۹۹).

مساجد ثلاثه

(ثَ ثِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی.

مساجد دوره

(دَ رِ) مساجد سبعه است (راهنمای قدم به قدم حجاج، علوی، ص ۷۳)

مساجد سبعه

(سَ عِ) مساجد هفتگانه. شهرت هفت مسجد در شمال غربی مدینه در دامنه و بالای کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه خندق (احزاب). این مساجد را به یادبود افرادی که در آن جا در سنگر بوده اند و یا نماز خوانده اند ساختند. از این میان شش مسجد فتح (احزاب)، مسجد علی، مسجد فاطمه، مسجد سلمان، مسجد ابوبکر، مسجد عمر (یعنی مساجد سته) در این منطقه مشخص اند و هفتمین مسجد را برخی مسجد عثمان می دانند (که تخریب شده) و بعضی مسجد ذوقبلتین.

مساجد سته

(سِ تِّ) شهرت مساجد ششگانه (فتح، علی، فاطمه، سلمان، ابوبکر، عمر) واقع در منطقه غزوه احزاب.

مساجد فتح

یا (ک) مساجد سبعه (مدینه منوره، ص ۲۵۷)

مساجد مدینه

از جمله مساجد قدیمی عبارتند از مسجدهای: آبار (ابیار) علی (شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه) ابراهیم (مشربه ام ابراهیم)، ابوبکر، ابوذر (سجده بحیر) ابی بن کعب (بنی جدیله، بقیع)، اجابه (مباهله) احد، (جبل احد فسح) احزاب (فتح خندق اعلی اجابه) بدائع، بغله (بنی ظفر، مائده) بلال، بنی زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه (جبل العینین) جمعه (بنی سالم، عاتکه، وادی) حمزه (شهداء) دار النابغه (بنی عدی) درع، ذباب، رایت، ردشمس (نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (فاطمه)، سبق، سرف، سقیا، سلمان، شمس (شمسی) شیخَین، عرفات، عریش، عسکر (مصرع)، علی، عمر. غمامه (مصلی العید، استسقاء) قباء. قبلتین (ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (منصرف، غزاله). مستراح (استراحت) مصبح، معرس، منارتین، نبوی (مدینه)

مساجد مکه

از جمله مساجد قدیمی مکه عبارتند از

مسجد الحرام و مسجدهای: اجابه، انشقاق قمر (شق القمر)، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیت، (عقبه) تنعیم (عمره) جعرانه، جن (بیعت، حرس) حدیبیه. حمزه، خیف (منی). شجره، رأیت، صفایح، غدیر خم. کبش (قوچ، نحر، صخره)، کوثر، مختبی، مزدلفه (مشعر الحرام)، نمره (عرفه عرنه)

مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه (نزدیک رکن یمانی) است و این جا نقطه ای است که حضرت فاطمه بنت اسد به هنگام ولادت فرزند به خدا پناه برد و به اراده پروردگار دیوار کعبه شکافته شد و آن بانوی ارجمند به درون کعبه رفت و دیوار به هم آمد و چون نوزاد کعبه (علی مرتضی (علیه السلام» به دنیا آمد دیوار دوباره شکافته شد و آن گرامی مادر با فرزندش از کعبه بیرون آمد و دیوار نیز به هم آمد. و فرموده اند که مستحب است در شوط هفتم طواف کعبه، طواف کننده شکم خود را به مستجار چسبانده به گناهان خود یکایک اعتراف نموده توبه کند. این مکان به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مستجار، چون به خدا مستجیر می شوند.

۲. متعوذ، چون به خدا پناه می برند.

۳. ملتزم، چون بدان التزام می جویند.

۴. دبر الکعبه، چون پشت باب الکعبه قرار دارد.

مستحبات حج

اموری هستند که هنگام سفر حج و زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج و عمره به رعایت آنها تأکید شده است.

مستطیع

(مُ تَ) واجب الحج، کسی که برای رفتن به زیارت حج بیت الله دارای شرایط و امکانات لازم می باشد. دارنده (ک) استطاعت

مستطیعه

مؤنث (ک) مستطیع

مستلفه

(مُ تَ لَ فِ) مزدلفه را گویند (میقات حج، ش ۱۵، ص ۴۹)

مستمع

(مُ تَ تِ) عمره و یا حج گزارنده (فرهنگ نفیسی)

مستوفره

(مُ تَ ف رِ) حد حرم (مکه) در طریق جعرانه در نه میلی در محلی به نام شریر با اَعلام مشخص است (احکام عمره، ص ۸۱)

مسجد

(۱) آبار مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابراهیم

از مساجد مکه

۱. همان (ک) مسجد نمره

۲. مسجدی است در بالای کوه ابوقبیس به نقلی متأثر از نام شخصی است به نام ابراهیم قبیسی که در این مکان می زیست. در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز می خواندند. این مسجد به علت بنای دار الضیافه توسط سعودی ها تخریب گردید.

مسجد ابراهیم

از مساجد مدینه، مسجد ام ابراهیم، مسجد مشربه ام ابراهیم. مسجدی است که در مشربه ام ابراهیم ساخته شد که تا اواخر دوران عثمانی مورد توجه کامل بود و اکنون بصورت مخروبه ای در آمده است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مکه مسجدی است در منطقه مسفله و در مصادر تاریخی از قرن سوم به بعد از آن یاده شده. مسجد فعلی در محل قبلی بنا شده و فاصله آن تا مسجد الحرام حدود ۲۰۰ متر است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مدینه.

۱. مسجدی است در شمال غربی شهر در دامنه کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه احزاب و از مساجد سبعه است و بعد از مسجد سلمان در جهت غرب آن است و امام جماعت رسمی دارد.

۲. مسجدی است پایین تر از مسجد غمامه. گویند ابوبکر در دوران خلافتش در این مکان نماز عید به جای می آورد. بنای اولیه مسجد از عمربن عبدالعزیز است و سلطان محمود عثمانی در سال ۱۲۵۴ قمری و سلطان عبد المجید

۱. منابع مورد استفاده در معرفی مساجد:

تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره (با بیشترین سهم) مدینه شناسی (با بیشترین سهم) میقات حج (شماره های مختلف)، مدینه منوره؛ حرمین شریفین؛ راهنمای حرمین شریفین؛ آثار اسلامی مکه و مدینه؛ راهنمای حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ قبل از حج بخوانید؛ با راهیان قبله؛ فلسفه و اسرار حج؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه و...

عثمانی در سال ۱۲۶۷ هجری قمری آن را تجدید بنا و تعمیر کردند.

مسجد ابوذر

از مساجد مدینه. مسجدی است در جهت شمال شهر واقع درشارع ابوذر در فاصله حدود ۵۰۰ متری از شمال مسجد نبوی و جدیداً آن را از نو بنا کردند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. ابوذر. شاید این نامگذاری به دلیل قرار گرفتن این مسجد در خیابانی به همین نام باشد و به نقلی اینجا خانه ابوذر غفاری صحابه معروف بوده است.

۲. بحیر. به علت آن که در جنب باغی بوده به این نام. این نام به مرور زمان فراموش شده است.

۳. سجده. گویند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله

وسلم) در این محل نماز با سجده های طولانی به جای آورده اند و یک بار پس از تشهد فرمودند جبرئیل به من مژده داد هر کس بر من درود فرستند، خدا بر او درود خواهد فرستاد.

مسجد ابیار

(اَ) از مساجد مدینه به نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابی بن کعب

(اُ بَ یّ) از مساجد مدینه. و نیز موسوم است به مسجد بنی جدیله. مسجد بقیع مسجدی بود در داخل قبرستان بقیع متعلق به «ابی بن کعب» از صحابه بزرگ رسول الله و از یاران باوفای امیر المؤمنین. مکان آن تقریباً رو به روی قبور ائمه اطهار در سمت غرب و متصل به دیواره غربی بقیع (پایین تر از درب اصلی کنونی بقیع) بوده است (و لذا آن را مسجد البقیع هم می گفتند) حکومت عثمانی آن را تجدید بنا نمود و محرابی برای آن قرار داد لیکن در دوران سعودی پس از تخریب گنبد و بارگاه های موجود در بقیع و در بازسازی دیوار غربی بقیع، این مسجد (که پیامبر در آن بسیار نماز گزارده بود) تخریب و با زمین یکسان شد.

مسجد اجابه

(اِ بِ) از مساجد مکه. مسجدی است مشهور واقع در شمال شهر در شارع ابطح و نزدیک میدان معابده. آورده اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام عزیمت به طایف در این جا نماز گزاردند از بنای نخستین آن اطلاعی در دست نیست و برخی مورخان قرن سوم از آن یاد کرده و به عصر آن حضرت منسوب داشته اند. در سال ۱۳۹۴ قمری ساختمان قدیمی مسجد را خراب کردند و بنای جدید در همان محل قبلی در مساحتی ۴۰۰ متری ساخته شد.

مسجد اجابه

از مساجد مدینه

۱. نام دیگر (ک) مسجد احزاب

۲. مسجدی است در جانب شرقی بقیع در شارع ستین (ملک فیصل) و در شمال شرقی مسجد نبوی و در فاصله تقریبی ۶۵۰ متری آن واقع است. این مسجد در دوران عثمانی از نو بنا و باز سازی شده و امروزه نیز بنای آن تجدید گشته و نسبتاً بزرگ و مجلل ساخته شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: ملک فهد بن عبد العزیز؛ چون در این زمان تجدید بنا شد.

ب: اجابه؛ جهت آن را اجابت دعای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از درگاه الهی ذکر کرده اند.

ج: مباهله؛ به علت وقوع جریان مباهله در این نقطه (۱)

مسجد احد

(اُ حُ) از مساجد مدینه است. مسجد کوچکی است چسبیده به کوه که حدود ۱/۵ کیلومتر با مزار شهدای احد (در شمال شرقی) فاصله دارد. طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر روز نبرد احد را در این جا اقامه فرمودند. در دوران عثمانی این مسجد تعمیر شد ولی به مرور زمان رو به ویرانی نهاد و اکنون چیزی جز دیواره های خراب آن باقی نمانده و اطراف آن نیز حصاری آهنی کشیده شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. احد، به علت واقع بودن در احد.

۲. جبل احد، به علت متصل بودن به کوه احد.

۳. فسخ، به نقلی به جهت نزول آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا

۱. دلیل و مدرکی بر وجود مسجد مباهله اعم از شیعه و اهل سنت به دست نیامده و از نظر حدیثی و تاریخی وجود

چنین مسجدی را نمی توان مورد تأیید قرار داد. (میقات حج ش ۴۱ ص ۱۲۳، مقاله مسجد الاجابه یا مسجد مباهله، نوشته آقای محمد صادق نجمی).

قیل لکم تفسحوا فی المجالس» (مجادله ۱۱)

مسجد احرام

(اِ) از مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد احزاب

(اَ) از مساجد مدینه و از جمله مساجد سبعه است واقع در مرتفع ترین نقطه (در شمال غربی) کوه سلع (و برای رسیدن به آن باید از پله های طولانی بالا رفت) این مسجد توسط عمربن عبدالعزیز به سال ۸۸ هجری مرمت و معماری و در سال ۵۶۵ هجری توسط وزیر فاطمی «سیف الدین حسین بن ابی الهیجا» تجدید بنا شد و حکومت عثمانی نیز به عمران آن پرداخت. این مسجد حدود ۲۴ متر مربع مساحت و ۳ متر ارتفاع دارد. در جهت جنوبی (قبله) دارای شبستان و در قسمت شمالی دارای صحن است. در روایات اهل بیت نماز خواندن در این جا مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. احزاب، از آن جهت که در محل رویداد غزوه احزاب بنا شد.

۲. اعلی، شاید از آن جهت که نسبت به دیگر مساجد در ارتفاع بالاتری از کوه سلع قرار گرفته است.

۳. اجابه، از آن جهت که خداوند دعای پیامبرش را برای پیروزی در جنگ (و پیروزی حضرت علی بر عمربن عبدود) مستجاب فرمود.

۴. خندق، از آن جهت که در محل رویداد غزوه جهت جلوگیری از ورود کفار به مدینه خندق حفر گردید.

۵. فتح، از آن جهت که در این جا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای سپاه اسلام طلب فتح کرد و یا خداوند خبر فتح و پیروزی سپاه اسلام را در این محل به آن حضرت رسانید و به نقل برخی از آن جاست که سوره فتح در این مکان نازل گردید. (۱)

مسجد استسقاء

(اِ تِ) نام دیگر (ک) مسجد غمامه

مسجد استراحت

نام دیگر (ک) مسجد مستراح

مسجد اعلی

(اَلا) از مساجد سبعه (مدینه) به اختلاف نقل:

۱. مسجد احزاب است. (به سوی ام القری، ص ۳۱۸)

۲. مسجد سلمان فارسی است. (سیری در اماکن وحی، ص ۷۳)

مسجد الاقصی

(اَصا) سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی (بنی اسرائیل ۱)

مسجد الاقصی مسجدی است که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین و غاصبین سر می دهند و مسجد الحرام و مسجد الاقصی را «قبلتین» گویند از آن جهت که تا قبل از قبله شدن کعبه، به سوی مسجد الاقصی (بیت المقدس) نماز به جای آورده می شد. مراد از لفظ مسجد الاقصی مذکور در قرآن مجید بیت المقدس می باشد و به نقلی به اعتبار دوری آن از مکه «اقصی» (دورتر) خوانده شد و به اعتبار آن که بعداً از مساجد بزرگ مسلمین خواهد شد به عنوان «مسجد» وصف گردید (و لذا گفته اند که این خود از جمله معجزات قرآن مجید است. امروزه نام مسجد الاقصی برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود؛ برای صخره ای و برای مسجدی:

۱. صخره مقدس؛ صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و حضرت سلیمان (علیه السلام) اولین معبد یهودیان را بر روی آن ساخت. صخره ای که بر اساس روایات آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود.

۲. مسجد الاقصی؛ مسجدی است در جنوب قبه الصخره. این مسجد را عبدالملك بن مروان (و به نقلی در جای مسجد عمر که هنگام فتح قدس بنا شد) احداث کرده و پسرش ولید آن را به پایان رساند. مسجد الاقصی

بارها در طول تاریخ تجدید بنا شد و از جمله در سال ۱۱۸۷ هجری قمری توسط صلاح الدین ایوبی از نو بنا گردید. مسجد الاقصی در برخی روایات یکی از چهار مسجد پر فضیلت و با عظمتی است که نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد (و در ۲۱ اوت ۱۹۶۹ میلادی برابر با ۳۰ مرداد ماه ۱۳۴۸

۱. و برخی در جواب گفته اند که سوره فتح مربوط به صلح حدیبیه و فتح مکه است.

شمسی آتش سوزی عظیمی به دست غاصبین صهیونیست در مسجد الاقصی روی داد و خسارت عمده ای به بار آمد).

مسجد ام ابراهیم

از مساجد مدینه. همان (ك) مسجد ابراهیم

مسجدان

(مَ جِ) مساجد مکه و مسجد مدینه. (لغت نامه)

مسجد انشقاق قمر

همان (ك) مسجد شق القمر

مسجد بحیر

همان (ك) مسجد ابوذر

مسجد بدائع

همان (ك) مسجد درع

مسجد بغله

(بَ غَ لِ) از مساجد مدینه. مسجدی است در مشرق بقیع در ۵۰۰ متری خیابان ملك عبدالعزیز. آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا نماز گزاردند و بر سنگی در این مکان نشستند و قرائت قرآن نمودند و بر این سنگ شکافی قرارداشت که حضرت ضمن تکیه بر این سنگ سر مبارك خود را به خاطر آفتاب در آن می گذاشتند. ملك مصر در سال ۶۰۳ هجری قمری این مسجد را تعمیر کرد و در حکومت اخیر تخریب شد. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. بنی ظفر؛ چون متعلق به بنی ظفر از قبیله اوس بوده است.

۲. مائده؛ به نقلی از آن جهت که سوره مائده در این جا بر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردید.

۳. بغله؛ از آن جهت است که طبق نقل جای پای بغله (استر) پیامبر بر آن سنگ مانده و یا این که

این جا مکان دفن بغله آن حضرت بوده است.

مسجد بقیع

همان (ک) مسجد ابی بن کعب

مسجد بلال

(بَ) از مساجد مدینه. مسجدی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هفتم هجری در آن نماز عید اقامه فرمود و بعدها به نام مؤذن با وفای ایشان نامگذاری شد. این مسجد توسط حکومت فعلی تخریب گردید (اکنون در بازار بلال مسجدی به نام بلال در طبقه فوقانی بازارچه وجود دارد.

مسجد بلال

از مساجد مکه، مسجدی در بالای کوه ابوقبیس. در این مکان بلال مؤذن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) معمولا اذان می گفت. این مسجد در دوران سعودی ها تخریب و به جایش قصر چندین طبقه ای ساخته شد. بعضی مسجد بلال و مسجد شق القمر را یکی می دانند.

مسجد بنی جدیله

(جَ لِ) همان (ک) مسجد ابی بن کعب.

مسجد بنی زریق

از مساجد مدینه. مسجدی بود در مقابل باب السلام واقع در خیابان مناخه. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی ساعده

(عِ دِ) از مساجد مدینه. مسجدی بود واقع در بنی ساعده (نزدیک چاه بضاعه) و در شمال غربی مسجد النبی در خیابان سحیمی قرار داشت. نوشته اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی سالم

(لِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد بنی سلمه

همان (ك) مسجد قبلتین

مسجد بنی ظفر

(ظَ فَ) همان (ك) مسجد بغله

مسجد بنی عاتکه

(تِ كِ) همان (ك) مسجد جمعه

مسجد بنی عدی

(عَ یَّ) همان (ك) مسجد دار النابغه

مسجد بوعی

همان (ك) مسجد ردشمس

مسجد بیعت

از مساجد مکه

۱. همان (ك) از مسجد جن

۲. مسجدی است در ابتدای منی نزدیک جمره عقبه که به فرمان منصور عباسی ساخته شد و بعدها توسط مستنصر عباسی تعمیر گردید و اکنون مخروبه است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: بیعت؛ از جهت وقوع بیعت النساء و بیعت الحرب اهالی یثرب با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جا.

ب: عقبه؛ از جهت صورت گرفتن بیعت در این عقبه.

مسجد پیامبر

همان (ك) مسجد النبی

مسجد تقوی

از مساجد مدینه. مسجدی است که در حق آن آیه شریفه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم»

(توبه ۱۰۸) نازل شده که به اختلاف نقل:

۱. مسجد النبی

۲. مسجد قباست. (به احتمال بیشتر)

۳. هر دو مسجد قبا و مسجد النبی می باشد.

۴. همه مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵؛ تفسیر نمونه؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۲)

مسجد تنعیم

(تَ) از مساجد مکه در منطقه حرم در شمال (غربی) مکه و در جاده اصلی مدینه به مکه و به فاصله چند کیلومتری مسجد الحرام واقع است و از نزدیک ترین مساجد حدود حرم است که اکنون متصل به شهر مکه می باشد. از این مسجد به بعد کسی بدون احرام حق ورود به مکه را ندارد. این مسجد را والی مکه در سال ۲۴۰ هجری ترمیم نمود و بر چاه آن گنبدی ساخت. در سال های ۶۴۵ و ۶۷۸ و ۹۱۸ و ۱۰۱۱ هجری قمری نیز این مسجد ترمیم شد و در سال ۱۳۹۸ قمری توسط سعودی های با مساحتی حدود ۱۲۰۰ متر مربع بازسازی گردید و در توسعه اخیر با بنایی بسیار جدید و زیبا تجدید ساختمان گردید. مسجد تنعیم را مسجد عمره هم می گویند. با این وجه تسمیه ها:

۱. تنعیم؛ چون این منطقه نامش «نعمان» است؛ یا میان دو کوه به نام «ناعم» (در سمت راست) و «نعیم» یا «منعم» (در سمت چپ) قرار دارد، یا «تنعیم» نام درختی است که در بادیه شناخته شده است.

۲. عمره؛ چون این جا میقات عمره مفرده است (و برای انجام عمره مفرده از

مکه بیشتر در این مسجد محرم می شوند) و به نقلی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت عمره از تنعیم محرم شدند (و لذا در مکان احرام آن حضرت مسجد را ساختند).

مسجد ثنایا

(ثَ) از مساجد مدینه و از آن به نام قبه الثنایا نیز یاد شده. مسجد کوچکی بود در نزدیکی کوه احد (در ۲۰۰ متری شمال شرقی مقابر شهدای احد) نوشته اند در غزوه احد دندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه شکست. این مسجد بعدها ساخته شد و دارای گنبد بود و به مرور زمان منهدم گردید. گویند دیواره های مخروب این مسجد در دامنه کوه احد مشاهده می شود.

مسجد جبل احد

(جَ بَ ل) یا (ک) مسجد احد

مسجد جبل الرماه

(جَ بَّ لُ رُّ) یا (ک) مسجد جبل العینین

مسجد جبل العینین

(لْ عَ نَ) از مساجد مدینه. جبل الرماه هم نام دارد. مسجدی بود بر سمت شرقی کوه عینین که در سنگر گاه و یا عبادتگاه پنجاه تیر انداز سپاه اسلام در غزوه احد ساخته شد. این مسجد در دوران عثمانی ترمیم ولی به مرور زمان و در اثر بی توجهی تقریباً از بین رفت و اکنون جز دیوارهای کوتاه و خشتی آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد جحفه

(جُ فِ) مسجد واقع در جحفه که میقات است.

مسجد جعرانه

(جِ نِ) (جِ عِ رّ نِ) از مساجد منطقه حرم مکه است (بین مکه و طایف) به نقلی حدود ۲۹ کیلومتری مکه و در جانب شمال (شرقی) آن. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در جعرانه نقل گردیده است.

مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارد شده است. و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام رسول الله با کشیدن دیواری بر گرد آن بساخت. سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد توسعه و ترمیم قرار گرفت از جمله در سال ۱۲۶۳ هجری قمری توسط یکی از شاهان حیدرآباد هند باز سازی شد و در سال ۱۳۷۰ و بعد ۱۳۸۴ قمری توسط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردید.

مسجد جمعه

از مساجد مدینه. به مسجد بنی سالم و مسجد عاتکه و مسجد وادی (وادی رانونا) نیز موسوم است. بین قبا و مدینه واقع است. طبق برخی نوشته ها اولین نماز جمعه در تاریخ اسلام در این نقطه اقامه گردید

که در مسیر مهاجرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان قبیله بنی سالم بن عوف قرار داشت. این مسجد از گل و خشت ساخته شده بود و سقفی کوچک داشت و بعدها با سنگ تجدید بنا گردید و در دوره عثمانی اندکی بزرگ تر و از اساس بنا شد. امروزه سعودی ها به جای آن مسجد زیبایی ساخته اند. برخی معتقدند که برگشت قبله از بیت المقدس به

کعبه در این جا بوده است. (در مقابل مسجد جمعه در فضای باز، مسجد کوچکی هست که برخی معتقدند مسجد جمعه می باشد)

مسجد جن

از مساجد مکه و مسجدی تاریخی است واقع در مشرق خیابان مسجد الحرام در منطقه حجون حدود ۲۰۰ متری قبرستان ابوطالب. این مسجد در قرن دوم هجری وجود داشت و به جهاتی به نام هایی خوانده شد.

۱. جن؛ به علت نزول آیات سوره جن در این نقطه.

۲. بیعت؛ به علت بیعت طایفه جن با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه.

۳. حرس؛ به علت توقف و ملاقات حرس (گشتی های شبانه) مناطق مختلف مکه در این نقطه.

مسجد حدیبیه

(حَ دَ یِ) (یِّ) از مساجد منطقه حرم مکه است که در زمان خلیفه دوم ساخته شد و به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. حدیبیه؛ به علت واقع شدن در محل حدیبیه.

۲. رضوان؛ به علت آن که در محل بیعت رضوان ساخته شد. (امروزه در مجاورت این بنای قدیمی مسجد جدیدی به نام حدیبیه ساخته اند)

مسجد الحرام

و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه (بقره ۱۹۱)

مفسرین مراد از مسجد الحرام را در چند آیه مکه (یا حرم) دانسته اند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

مسجد الحرام

فول وجهک شطر المسجد الحرام (بقره ۱۴۴)

از مساجد مکه معظمه است که در وسط شهر واقع گشته و به شکل تقریبی مربع مستطیل بوده و کف آن نسبت به سطح خیابان های اطراف در جهات مختلف از ۱/۵ الی ۳ متر پایین تر است.

طبق برخی نقل ها مسجد الحرام اولین مسجد بنا شده روی زمین است ولی تاریخ آن با بنای کعبه به دست حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السلام) آغاز می شود. می گویند آن زمان که آن رسول منادی توحید، کعبه را بساخت فضایی را در

اطراف آن جهت طواف و نماز در نظر گرفت اما شکل و اندازه آن به درستی معلوم نمی باشد. اما در مورد سابقه اسلامی این مسجد آورده اند که:

۱. در زمان پیامبر، این مسجد بسیار محدود بود و تا دوره خلیفه اول دیواری نداشت.

۲. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم خانه های اطراف را خرید و جزو مسجد نمود و دیوار کوتاهی به ارتفاع کمتر از قامت انسان به دورش کشید و درب هایی کار گذاشته شد.

۳. سال ۲۶ هجری، خلیفه سوم صحن مسجد را افزایش داد و در اطراف آن شبستان بنا گردید.

۴. سال ۶۴ (یا ۶۶) هجری، عبدالله بن زبیر کار خلیفه سوم را ادامه داد.

۵. سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری، عبد الملک خلیفه اموی دیوارهای مسجد را بلندتر کرد و برای آن سقفی از چوب ساج

بساخت و در تزیین ستون ها از طلا استفاده نمود (و بخشی از دارالندوه نیز در زمان او و فرزندش ضمیمه مسجد گردید).

۶. سال ۸۸ (یا ۹۱) هجری، ولید بن عبدالملک به ترمیم مسجد دست زد و به صحن مسجد افزود و برای نخستین بار ستون های مرمرین به مسجد الحرام آورد و برای آن سقف یکپارچه ای که بر ستون های و پایه های مرمرین قرار داشت بساخت و آن گاه با چوب ساج آراسته و تزیین شده آن را پوشانید. سطح مسجد را سنگفرش کرد و برای اولین بار در مسجد الحرام کاشی به کار برد و کنگره ها و غرفه هایی بنا نمود.

۷. سال ۱۳۷ هجری، منصور عباسی در قسمت شمال و

غرب بر مساحت مسجد افزود و به کاشی کاری و تزیین مسجد اقدام نمود و رواق هایی در اطراف بساخت (که تا سال ۱۴۰ به طول انجامید).

۸. سال ۱۶۰ (یا۱۶۱) هجری، مهدی عباسی به توسعه و ترمیم مسجد اقدام نمود. تقریباً تمام خانه های بین مسجد الحرام و مسعی (محل سعی صفا و مروه) خراب گردید و رواقهایی در اطراف مسجد ساخته شد و به درها افزوده گشت و ستون های مرمرین زیادی بر پا شد و بر این ستون ها سقف های گنبدی شکل ساختند و با این توسعه، کعبه در وسط مسجد واقع گردید و هادی عباسی دنباله کار پدر را تکمیل نمود و به صحن مسجد افزود.

۹. سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، معتضد عباسی به پاره ای از تعمیرات دست زد و دار الندوه را به مسجدی (در داخل مسجد الحرام) تبدیل نمود.

۱۰. سال ۳۰۶ هجری، مقتدر عباسی

صحن را از جانب غربی توسعه داد.

۱۱. سال ۸۰۳ هجری، ناصر بن بَرقوق (۱) پادشاه مصر فرمان به تجدید بنای قسمتی از مسجد داد (چرا که آتش سوزی سال ۸۰۲ قریب یک سوم مسجد را از جانب رکن شامی فرا گرفت) این تجدید بنا در سال ۸۰۴ به اتمام رسید ولی چوب پوش سقف و رواقها تا سال ۸۰۷ هجری به طور انجامید.

۱۲. سال ۸۷۳ هجری، قایتبای از ممالیک برجی مصر بر تزیینات مسجد افزود

۱۳. سال ۹۷۹ هجری، سلطان سلیم دوم عثمانی فرمان به تخریب رواق شرقی مسجد که رو به انهدام بود داد و سقف چوبی این جانب و جوانب دیگر مسجد را بدل به قبه های خشتی نمودند.

۱۴. سال ۹۸۴ هجری، سلطان مراد (سوم) عثمانی دنباله کار سلطان سلیم را به پایان رسانید.

۱۵. سال ۹۹۰ هجری، ستون های موجود در رواق ها را با ستون های مرمرین عوض کردند و بدین نحو به جای یک سقف هموار برروی رواق ها، پانصد گنبد کوچک پیازی شکل به سبک عثمانی دیده می شود و در سال ۹۹۴ نیز تعمیرات و تزییناتی صورت گرفت (و در پایان دوره عثمانی وسعت مسجد را به اختلاف نقل حدود ۲۵۰۰۰ یا ۲۷۰۰۰ یا ۲۹۰۰۰ یا ۳۰۰۰۰ یا ۳۵۰۰۰ متر مربع ذکر کرده اند.

۱۶. سال ۱۳۷۵ هجری، در زمان ملک سعود با خرید خانه ها و اماکن اطراف، نوسازی مسجد الحرام از چهار سمت آغاز گردید و با توسعه ای که طی مدت ۲۰ سال به طول انجامید (معروف به توسعه اول) دور تا دور مسجد الحرام با شبستان های عظیم به صورت دو طبقه به ارتفاع ۲۲ متر در آمد

(۱۳ متر طبقه اول و ۹ متر طبقه دوم) و سطح مسجد با ۱۳۰ پله به بام شبستان های مسجد مربوط گردید و مسجد با اسلوبی جدید و با توجه به معماری سنتی اسلامی وسعتی حدود ۱۶۰۰۰۰ متر مربع یافت.

۱۷. سال ۱۴۰۹ هجری، در دوران ملك فهد توسعه دیگری (معروف به توسعه دوم) در مسجد صورت گرفت که سبب شد مساحت مسجد بیش از ۲۳۰۰۰۰ متر مربع گردد. در این توسعه علاوه بر احداث ساختمان های جدید از نظر تزیینات و وسایل رفاهی اقدامات متعددی صورت یافت (اما متأسفانه برخی از اماکن واجد ارزش تاریخی اسلام نیز محو گردید).

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان است.

از قصرهای بهشت در دنیا شمرده شده است.

در دل آن خانه خدا، (کعبه) جلوه گری می کند.

بر سایر اماکن دنیا (جز مکان دفن رسول الله) افضلیت دارد.

قسمتی از مناسك حج و عمره در فضای این مکان مقدس صورت می پذیرد.

نماز خواندن در آن معادل با صد هزار نماز و یا هر رکعت نماز در آن برابر با هزار رکعت نماز معرفی شده است.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی (و در لغت نامه بُ).

احکام مسجد

عدم جواز قصاص پناهنده به آن

عدم جواز عبور جنب و حایض از آن

جواز قصر و اتمام نماز برای مسافر در آن

حرمت خارج کردن سنگریزه و خاك آن

حرمت (یا کراهت) بنای بلندتر از کعبه در اطراف آن

زدن شخص عامل آلوده به نجاست کردن عمدی آن

متعلقات مسجد

کعبه، باب ها، حجر اسماعیل، حطیم، دار الندوه، زمزم، سقایه الحاج، مسعی، مقام ابراهیم، مناره ها منبر، و...

مستحبات مسجد

با غسل وارد شدن

با پای برهنه وارد شدن

از باب بنی شیبه وارد شدن. (۱)

باوقار و خشوع و تذلل وارد

شدن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد را به جای آوردن.

بر درب مسجد دعای «السلام علیك ایها النبی...» را خواندن.

بعد از ورود خطاب به کعبه «الحمد لله الذی...» را گفتن.

رو به کعبه دعای «اللهم انی اسألك فی مقامی...» را خواندن.

حجر الاسود را بوسیدن و لمس کردن و در برابرش دعای «اشهد ان لا اله الا الله...» و دعای «الحمد لله الذی هدانا...» را خواندن.

مسجد حرس

(حَ رَ) همان (ك) مسجد جن

مسجد حمزه

از مساجد مکه واقع در منطقه مسفله در نزدیکی تلاقی خیابان های ابراهیم و حمزه.

مسجد حمزه

از مساجد مدینه. مسجدی بود و در احد. در گذشته بر قبر حضرت حمزه ضریح و بارگاهی ساخته بودند و در آن جا مسجدی نیز وجود داشت که چون مورد توجه زائران بود ضریح و بارگاه تخریب گردید و پیرامون قبر آن حضرت نیز دیواری کشیده شد تا مانع ورود زائران باشد.

به مشهد شهداء نیز موسوم بود. مسجد حمزه ای که امروزه در کنار قبرستان وجود دارد مسجدی جدید است.

مسجد خندق

(خَ دَ) همان (ك) مسجد احزاب

مسجد خیف

(خَ) (۲) از مساجد مکه واقع در منی. مسجد خیف (مسجد منی) از محترم ترین مساجد است و اهمیتی تاریخی دارد. مسجد خیف در صدر اسلام از وسیع ترین مساجد به شمار می رفته (و حتی وسیع تر از مسجد الحرام معرفی گردیده) و مسجدی روباز بود و تا دوران عثمانی تنها در قسمت مصلای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مقداری از اطراف دیوارها، سقف و شبستان داشت قبه ای در وسط این مسجد موجود بود و داخل قبه محراب رسول الله بود که آن را «مسجد عیثومه» (۳)

می گفتند. و از جمله اقداماتی که جهت ساخت و تعمیرات در این مسجد صورت گرفته است

عبارت است از:

۱. سال ۲۴۰ هجری، و بعد در سال ۲۵۶ هجری، به علت تخریب بر اثر سیل توسط معتمد عباسی تجدید بنا و تعمیر اساسی شد و سیل بندی نیز برای حفاظ ساخته گردید.

۲. سال ۵۵۶ (و یا ۵۵۹) هجری، وزیر سلجوقی جواد اصفهانی آن را تجدید بنا کرد و وسعت داد.

۳. سال ۷۲۰ هجری، احمد بن عمر معروف به ابن مرجانی در آن تغییراتی داد.

۴. سال ۸۷۴ (یا ۸۹۴) هجری، سلطان قایتبای از ممالیک برجی مصر مسجد را ساختمانی تازه نمود (در زمان او مساحت مسجد تقریباً بیش از ۱۰۰۰۰ متر مربع بود)

۵. سال ۱۰۲۵ هجری، سلطان احمدبن سلطان محمد عثمانی آن را نوسازی کرد.

۱. طبق نقل پس از شکستن بت هبل آن را در این محل دفن کرده اند، و اگر چنین باشد مظهربت و بت پرستی زیر پای گذارده می شود.

۲. ضبط لغت نامه (تحت عناوین)

«مسجد خیف» و «خیف منی» و سفرنامه ابن جبیر (ص ۲۰۳)؛ اما در لغت نامه تحت عنوان «خیف» بدون فتح آمده است (بر وزن لیف).

۳. به معنی کندر و اسپنج (تاریخ و اماکن اسلامی، ص ۱۴۶).

۶. سال ۱۰۷۲ و ۱۰۹۲ هجری سلطان محمد تغییراتی در آن به عمل آورد.

۷. سال ۱۳۶۲ هجری، در دوران سعودی ها مسجد با ایجاد رواق های متعدد، مساحت بسیاری یافت.

۸. قرن پانزدهم، در بازسازی های سال های اخیر سعودی ها، این مسجد به کلی دگرگون شد و با وسعت زیادی به شکلی مدرن و مسقف ساخته شد (و متأسفانه در این بازسازی قبه معروف و محراب نبوی برداشته گردید).

تسمیه مسجد

خیف به معنی زمین بین دو کوه است و این مسجد میان دو کوه واقع است.

خیف به معنی زمین مرتفعی است که سیل به آن آسیب نمی رساند و این مسجد به علت واقع بودن در دامنه کوه منی، سیل گیر نمی باشد.

اهمیت مسجد

مدفن بسیاری از پیامبران (یا هفتاد پیامبر) است.

عبادتگاه حضرت ابراهیم و بسیاری از پیامبران (علیهم السلام) بوده است.

خداوند متعال در این مکان گوسفند قربانی را برای فدا به سوی حضرت ابراهیم فرستاد.

هفتاد پیامبر از جمله حضرت موسی کلیم الله و حضرت عیسی روح الله (علیهما السلام) در این جا نماز خواندند.

این جا محل نماز رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و آن حضرت هرگاه به منی می آمدند و در مواقع حج، در این مسجد حضور یافته نماز می گزاردند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از خطبه های مشهور خویش را در حجه الوداع در این جا برای جماعت مسلمین

ایراد فرمودند.

محل این مسجد در جریان فتح مکه (بسال هشتم هجری) اردوگاه ارتش اسلام بوده است.

فضیلت مسجد

هر رکعت نماز در آن ثوابش برابر صد رکعت معرفی شده (۱)

استحباب ادای نمازهای یومیه در آن در ایام تشریق و بیتوته در منی.

اجر بسیار صدبار خواندن هریک از تسبیح و تهلیل و تحمید در این جا.

مسجد دار النابغه

(رُ نّ بِ غِ) از مساجد مدینه. مسجد بنی عدی نیز گفته می شد و در خیابان مناخه مقابل دار السلام در دارالنابغه (یعنی در کنار مقبره حضرت عبدالله پدر گرامی رسول الله) قرار داشت و گفته اند که رسول الله در این جا نماز گزاردند. این مسجد در تعریض و توسعه این خیابان به همراه مقبره آن حضرت تخریب گردید.

مسجد درع

(دِ) از مساجد مدینه. مسجدی است واقع در احد (در سمت چپ کسی که به سوی کوه احد و مقابر شهدای احد می رود) بنای مخروبه و قدیمی مسجد الدرع از دوران عثمانی است. این مسجد به نام هایی موسوم است:

۱. بدایع

۲. درع؛ طبق روایت رسول الله هنگام عزیمت به سوی احد در شیخان (که به بدایع نیز معروف است) بیتوته فرمود و نماز صبح را خواند و هنگام بیتوته و اقامه نماز درع (زره) خود را که برای نبرد پوشیده بود در آورد و در آن جا نهاد (و یا در آن جا درع پوشیدند).

۳. شیخین؛ نامگذاری این جا به شیخین در انتساب به «اجمه الشیخین» صورت گرفت که در واقع جایگاهی متعلق به یهودیان بود و گفته اند از آن جهت «اجمه الشیخین» نام یافت که مرد و زنی که عمر آنها هر یک از صد سال گذشته بود در همین مکان به دیدار هم می آمدند و مردم از این موضوع تعجب کرده و این مکان را بدین اسم نامیدند (و یا این که این مسجد را زن و شوهری پیر و سالخورده بنا نهادند).

مسجد ذباب

(دِ) از مساجد مدینه. مسجدی است بر فراز

۱. به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با نماز خواندن در مسجد خیف باید قصد آن داشت که جز از خدا و از گناه خود نباید ترسید و جز به رحمت حق امید نباید بست.

کوه ذباب (درشرق کوه سلع) که آثار مخروبه آن همچنان موجود و بدون سقف است. نوشته اند رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بر فراز کوه ذباب هنگام جنگ خندق نماز گزارد

و یا در روزهای قبل از نبرد خندق بر این کوه بر امر تقسیم نیروها و کندن خندق ها نظارت می فرمود. در تسمیه این کوه به ذباب گفته اند مردی از یمن به نام ذباب به وسیله مروان بن حکم اموی بر فراز آن گردن زده شد.

مسجد ذو الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) از مساجد مدینه. همان (ک) مسجد شجره

مسجد ذوقبلتین

همان (ک) مسجد قبلتین

مسجد رایت

(یَ) از مساجد مکه. مسجدی است واقع در شرق شهر در محلی به نام جوردیه و وجه تسمیه به خاطر استقرار رایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان است برای فتح مکه این مسجد به دست یکی از نوادگان عباس بن عبدالمطلب بنا شد و معتصم عباسی در سال ۶۴۰ هجری آن را بازسازی کرد و امیر قطلبک عمارت آن را از نو برافراشت و در زمان سعودی ها به سال ۱۳۶۱ هجری قمری تعمیر شد، ولی در سال ۱۳۹۴ محل این مسجد (در طرح توسعه جاده حجون به ام لدود) تغییر پیدا کرد و مسجد دیگری در نزدیکی آن ساخته شد.

مسجد رایت

از مساجد مدینه و مسجدی است بر فراز کوه ذباب و برخی آن را همان مسجد ذباب دانسته اند. مسجد در شمال مسجد نبوی و در فاصله ۱۸۰۰ متری آن واقع است. در تسمیه به اختلاف گفته اند:

۱. در غزوه خندق، رایت مدنی ها در روی کوه ذباب به اهتزاز در آمد.

۲. در جنگ حره (قتل عام اهل مدینه توسط سپاه یزید) سپاه مدینه نخست بر فراز کوه ذباب صف کشید و در آن جا رایت نصب نمود.

۳. در قرن اول هجری یزیدبن هرمز که در پشت کوه ذباب با موالیان می جنگید پرچم خود را بر فراز این کوه مستقر ساخت.

مسجد رد شمس

(رَ دِّ شَ) از مساجد مدینه. مسجدی است در جنوب شرقی شهر در انتهای خیابان عوالی به مساحت اولیه پنج متر مربع که در دوران عثمانی تعمیر و بنای محکم بر آن ساخته و رواق هایی بر آن قرار داده شده و صحن بزرگی نیز در پشت داشت. این مسجد بارها بازسازی گردید.

این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. نخل، به خاطر وجود نخلی در این نقطه.

۲. بوعی، چون نزدیک باغی بوعی بود.

۳. شمس، به علت اولین تابش آفتاب بر آن.

۴. فضیخ، چون در این محل درخت فضیخ (خرما) زیاد بود. یا در این محل فضیخ می ریخته اند.

یا این جا مکان نزول آیات تحریم شراب است. یا در این جا عده ای از اصحاب با نزول آیات شراب کوزه های فضیح (شراب) را شکستند.

۵. ردشمس، از آن جهت است که رسول الله در این مکان سر بر زانوی حضرت علی (علیه السلام) به خواب رفتند و چون بیدار شدند وقت

نماز عصر (و به نقلی وقت فضیلت نماز عصر) گذشته بود و لذا دعا فرمودند که خداوند، اگر علی در طاعت تو و رسول توست خورشید را برای او باز گردان و خورشید برگشت و حضرت نماز عصر را به موقع به جای آوردند (و به نقلی این واقعه در خیبر اتفاق افتاد.

مسجد رسول از مساجد سبعه

۱. نام دیگر (ك) مسجد النبی

۲. مسجدی است در احد در شمال قبور شهدای احد.

مسجد زهرا

همان (ك) مسجد فاطمه

مسجد سبق

از مساجد مدینه. مسجدی است در شمال شرقی مسجد نبوی در فاصله ۵۰۰ متری.

علت نامگذاری را از آن جا ذکر کرده اند که در وسط میدان اسب دوانی واقع شده است که در زمان رسول الله وجود داشت.

مسجد سجده

همان (ك) مسجد ابوذر

مسجد سرف

(سَ رِ) مسجدی است واقع در میان راه مکه

و وادی مرو. سرف اردوگاهی برای لشکریان اسلام بوده است که عمدتاً در غزوه های خارج مدینه، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به همراه سپاه در این مکان اردو می زد.

مسجد سقیا

(سُ) ازمساجد مدینه. مسجدی است در حره غربی شهرمقابل میدان عنبریه. این مسجد که در غرب مسجد نبوی و درفاصله ۲۱۰۰ متری آن واقع است، (بعدها) در محل دعا و نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام حرکت به سوی بدر در کنار چاه سقیا ساخته شد. در دوران عثمانی بر پایه های اولیه، مسجد را مجدداً بنا کردند که اکنون با همان ساختمان به طول تقریبی چهار متر در عرض سه متر باقی مانده است. این مسجد به «قبه الرئوس» نیز مشهور است، (۱) از جمله به این علت که در پایان عصر عثمانی پس از جنگ، سرهای برخی اعراب در این مکان دفن شده است.

مسجد سلمان

از مساجد مدینه و از مساجد سبعه است که در کنار مسجد فتح و در سمت قبله آن در زمین مسطحی قرار دارد با شبستان وصحنی به طول ۸/۵۰ و عرض ۷ متر. این جا محل تهجد و دعای سلمان بود و نیز به خاطر نقش او در جریان حفر خندق این مسجد بنا گردید.

مسجد شجره

(شَ جَ رِ) از مساجد مکه

۱. مسجدی است واقع در حجون (کمی بالاتر از مسجد جن در تقاطع شارع مسجد الحرام و شارع نونه) به روایتی در این مکان شجره ای به نبوت پیامبر اکرم شهادت داد و این مسجد به یاد بود این معجزه ساخته شد.

۲. مسجدی است در حدیبیه، در جای شجره ای که صلح حدیبیه منعقد گردید. این مسجد در حکومت سعودی تخریب گردید.

مسجد شجره

از مساجد مدینه. مسجدی است در چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله ۴۸۶ کیلومتری مکه). این جا در روزهای نخست و مقارن با حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت مسجد در آمد. این مسجد در قرن هشتم دچار خرابی شد ولی مورد استفاده بود. در قرن هشتم و نهم تنها دیواری بر گرد آن قرار داشت. به سال ۹۶۱ (زین الدین الاستار» مسجد را از نو پایه گذاری کرد. در سال ۱۰۵۸ قمری یکی ازمسلمانان هند آن را بازسازی نمود و مناره ای بر آن ساخته شد. در دوران سعودی بار دیگر بازسازی گردید و بناهای جدید بر آن افزودند و در آخرین تجدید بنا در سال های اخیر مساحتی چندین برابر یافته است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مسجد محرم، به علت آن که زائر بیت الله در این جا محرم می شود. (ع)

۲. مسجد احرام، به علت آن که زائر بیت الله در این جا احرام می بندد. این جا میقات عمره (تمتع و مفرده) است و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر می باشد و افضل میقات ها از

نظر وثوق است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (در عمره حدیبیه سال ششم و در عمره القضا، سال هفتم و در فتح مکه به سال هشتم و در جحه الوداع سال دهم) احرام بست.

۳. مسجد شجره، به علت آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار و یا زیر سایه شجره سمره که در این مکان وجود داشت احرام بست. یا به علت وجود شجره (عطف) حلفا که تا زانو بلند می شود و یا از جهت مشاجره (مجادله) که درآخر منجر به تحالف شد. (ع)

۴. مسجد ذوالحلیفه، به علت نام این منطقه، از آن رو که «حلیفه» نام آبی بوده و یا حَلفا نام گیاهی بود و یا از حلف (قسم) است چون در جاهلیت جمعی در این نقطه هم قسم گردیدند.

۵. مسجد آبار علی، یا مسجد ابیار علی به علت آن که حضرت علی (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آبیاری مزارع چاه هایی (ابیار) در این جا حفر نمودند و این منطقه اکنون هم به آبار علی موسوم است.

مسجد شق القمر

(شَ قُّ لْ قَ مَ) اقتربت الساعه و انشق القمر. (قمر ۱)

۱. در کتاب «مدینه شناسی» (ج ۱، ص ۱۳۶ الی ۱۳۹) عللی برای این شهرت ذکر شده است.

یا مسجد انشقاق القمر از مساجد مکه. مسجدی است تاریخی که در بالای کوه ابوقبیس در محل انجام یکی از معجزات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی شکافته شدن ماه (شق القمر) ساخته شد. طبق روایات در اواخر دوران مکه به درخواست مشرکان یا به درخواست حقیقت جویان یثربی درشب سیزدهم

شوال یا در شب چهارم ذی حجه برفراز کوه ابو قبیس به اشاره حضرت و به اذن پروردگار ماه دو قسمت شد. برخی مسجد شق القمر را همان مسجد بلال (واقع بر فراز کوه ابوقبیس) می دانند و برخی ها مستقل از یکدیگر. امروزه حکومت سعودی با تخریب این مسجد تاریخی قصر دارالضیافه را بر فراز کوه ابوقبیس ساخته است.

مسجد شمس

(شَ) از مساجد مدینه. مسجد شمسی هم گفته می شود و بین قبا و عوالی بر تپه ای بر شرق قبا واقع است و چون خورشید در اولین زمان طلوع به آن می تابید نام شمس بر خود گرفته است و اکنون آثار آن از بین رفته. به زعم برخی این مسجد همان مسجد ردشمس (مسجد فضیخ) است.

مسجد شمسی

همان (ک) مسجد شمس

مسجد شهداء

همان (ک) مسجد حمزه

مسجد شیخین

همان (ک) مسجد درع (به نقلی مسجد المستراح را گویند)

مسجد صخره

همان (ک) مسجد کبش

مسجد صفایح

(صَ یِ) از مساجد مکه واقع در منی دامنه کوهی به نام صفایح. این مسجد در جنوب مسجد خیف قرار داشت ولی امروز اثری از آن نیست و احتمالاً در دوران سعودی تخریب شده است. درکنار و دامنه کوه صفایح غاری دایر مانند و مستدیر الشکل به اندازه سر یک انسان وجود داشت که به علت نزول سوره مرسلات در این جا بعدها به غار مرسلات معروف شد.

این نقطه را محلی می دانند که نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت مصونیت از تابش آفتاب سرخویش را در آن قرار داد و مردم به آن تبرک می جستند.

مسجد ضرار

(ضِ) والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین (توبه ۱۰۷)

از مساجد مدینه. توسط گروهی از منافقان اهل عقبه و به دستور ابوعامر (برای ضربه زدن به اسلام و برای ایجاد تفرقه و کمینگاهی برای دشمنان اسلام) در زمان غزوه تبوک ساخته شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از مراجعت گروهی را برای تخریب آن اعزام فرمود.

مسجد عاتکه

(تِ کِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد عرفات

(عَ رَ) از مساجد مدینه. در پشت مسجد قبا از سمت جنوب واقع بود که در دوران سعودی در توسعه میدان قبا تخریب شد. این مسجد در مکانی ساخته شده بود که طبق نقل رسول اکرم در روز عرفه سالی که عازم حج نبودند حاجیان را نظاره می کردند. (۱)

مسجد عرنه

(عُ رَ نِ) همان (ک) مسجد نمره

مسجد عریش

از مساجد مدینه. مسجدی است در کنار مزار شهدای بدر. این جا محل عبادت و نماز شب پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب غزوه بدر بوده است.

مسجد عسکر

(عَ کَ) از مساجد مدینه. در سمت شرقی پایین جبل الرماه در احد و در مکان شهادت حضرت حمزه سید الشهداء ساخته شد. دیواره های این مسجد تا دوران سعودی پا برجا بود لیکن پس از تخریب گنبد و بارگاه آن حضرت و قبور شهدای احد، این مسجد را نیز در تعریض محوطه اطراف تخریب نمودند. مسجد الوادی و یا مسجد المصرع نیز گفته می شد.

مسجد عقبه

(عَ قَ بِ) همان (ک) مسجد بیت

مسجد علی

(علیه السلام) از مساجد مدینه.

۱. از مساجد سبعه است که در مقابل مسجد فتح و در جنوب غربی آن بالاتر از مسجد فاطمه بر روی کوه سلع قرار دارد و برای رسیدن به آن باید از پله های متعدد بالا

۱. در آخر این روستا (قبا) و مشرف بر آن تپه ای است معروف به عرفات. این تپه را از آن رو عرفات خوانند که پیامبر به روز عرفه بر آن تپه درنگ کرد و از آن جا زمین برابر او جمع آمد و هموار شد و حضرتش عرفات (مکه) را به مردم نشان داد (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶).

رفت. این جا محل عبادت و دیده بانی و پاسداری آن حضرت از خطوط دفاعی مسلمین در غزوه خندق بوده است و طبق روایت نماز در این جا مستحب مؤکد است.

۲. مسجدی است در احد درجهت شرقی صحن مزار جناب حمزه سید الشهداء و در کتب تاریخی آن را «حیره» گفته اند، و انتساب این مسجد به آن حضرت یا از لحاظ دلاوری های ایشان در این مکان در غزوه احد است یا آن که محل عبادت ایشان بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و امام صادق (علیه السلام) زیارت آن را توصیه فرمودند. این مسجد کمی پایین تر از مکان قبلی و تاریخی خود نوسازی شده است. برخی آن را «مسجد عسکر» می دانند.

۳. مسجدی است در شمال غربی (و تقریباً در فاصله ۹۰ متری) مسجد غمامه و در حدود ۴۰۰ متری رو به روی باب السلام. رسول الله (صلی الله علیه

وآله وسلم) نماز عید را در این مکان اقامه می فرمود. طبق روایات حضرت امیر (علیه السلام) در این مکان نماز خواندند. در زمان عمربن عبدالعزیز این جا به صورت مسجد ساخته شد، و برخی گویند در این زمان مورد ترمیم و بازسازی قرار گرفته بود. حکمرانان دوره عثمانی اهتمام خاصی به تعمیر و حفظ این مسجد داشته و بنای کنونی از دوران عثمانی است و یک مناره دارد که متعلق به قرن نهم هجری می باشد.

مسجد عمر

از مساجد مدینه

۱. از مساجد سبعه است و ما بین مسجد ابی بکر و مسجد فاطمه (علیها السلام) قرار دارد.

۲. مسجدی است در جنوب مسجد غمامه (و نزدیک پل مَدرج) در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال سوم هجری نماز عید را اقامه فرمودند. به نقلی این مسجد را شخصی به نام شمس الدین پس از سال ۵۸۰ هجری ساخته است. نمای کنونی این مسجد از دوران عثمانی است که در سال ۱۲۶۶ (یا ۱۲۶۷) هجری قمری توسط سلطان عبدالمجید تعمیر (یا بازسازی) گردید و سپس مناره ای در آخر مسجد ساخت شد و به دوران سعودی نیز تعمیراتی در آن انجام گرفت.

مسجد عمره

همان (ک) مسجد تنعیم

مسجد غدیر خم

(خُ) مسجدی است واقع در منطقه غدیر خم در سه مایلی جحفه در محل واقعه عظیم نصب حضرت امیر علی (علیه السلام) اولین گرونده به رسول خدا به جانشینی حضرتش.

به موجب روایات نماز خواندن در این مسجد فضیلت بسیار دارد و سمت چپ این مسجد به سمت قبله از سایر نقاط مسجد برای نماز گزاردن افضل است (چون محل ایستادن رسول الله برای انتخاب و معرفی حضرت امیر (علیه السلام) بود است) ساختمان این مسجد را تعدادی از ملوک شیعی هند بازسازی کردند. این مسجد در دوران عثمانی بر اثر سیل خراب شد و گوشه هایی از آن همچنان بر جای مانده است.

مسجد غزاله

(غَ لِ) همان (ک) مسجد مسیجد

مسجد غمامه

(غَ مِ) از مساجد مدینه. در محلی به نام مناخه در ناحیه غرب (جنوب غربی) مسجد النبی و در ابتدای صحن جدید حرم نبوی

واقع است. این مسجد را عمربن عبد العزیز در دوران ولیدبن عبدالملک بنا نهاد و تعمیر نمود و در قرن دوم و هشتم و نهم نیز مجدداً تعمیر و اصلاح گردید. در زمان حکومت عثمانی هم عمارت آن تکمیل شد و دولت سعودی نیز در آن تعمیراتی انجام داد. این مسجد با مساحت ۳۳۸ متر مربع به طول ۲۶ و عرض ۱۳ متر) و ارتفاع ۱۲ متری دارای یک گنبد بزرگ و پنج گنبد کوچک است که آن را از سایر مساجد جدا و ممتاز می سازد مناره های بلند آن در قسمت شمال غربی مسجد قرار دارد. دیوارهای مسجد از سنگ های سیاه ضخیم ساخته شده و محراب آن نیز سنگی می باشد. دو مسجد علی (علیه السلام) و عمر در دو طرف این مسجد قرار گرفته اند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. استسقاء؛ چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام خشکسالی در این مکان نماز استسقاء گزاردند.

۲. غمامه؛ چون بر بالای سر رسول خدا که در هوای بسیار گرم مشغول نماز بودند قطعه ابری (غمام) ظاهر شد و تا پایان نماز باقی ماند و سپس ناپدید گردید. و یا این که حضرت از نماز استسقاء فارغ نشده بودند که ابر (غمام) سایه افکند و باران بارید.

۳. مصلی العید؛ چون این جا مصلای رسول الله در نمازهای عید بود و اولین نماز عیدی که حضرت در

مـدینه به جای آوردنـد نماز عیـد قربان بود که در این مکان برگزار شـد و بعدها به مصـلی العید شـهرت یافت و طبق نقل نماز عیدین تا اواخر قرن نهم هجری در این جا خوانده می شد.

مسجد فاطمه

(علیها السلام) از مساجد مدینه

۱. مسـجدی است در جهت شـمال شـرقی مسـجد غمـامه (در کنـار بـازار فرش فروش هـا در طبقه فوقـانی) و در نوسـازی اخیر تخریب شد.

۲. از مساجد سبعه است. مسجد کوچک و بدون سقفی است که دارای محراب کوچکی نیز می باشد و پایین ترین مساجد این منطقه بوده و در کنار خیابان اصلی واقع است و از آن جهت به نام آن بزرگوار نامگذاری شده که ظاهراً آن حضرت در غزوه خندق در این مکان برای پدر و همسرشان غذا می آوردند و یا شاید از آن سـبب است که آن معصومه به یاد روزهای سـخت این سرزمین و جنگ احزاب در این جا نماز شکر خوانده اند.

مسجد فتح

همان (ک) مسجد احزاب

مسجد فسخ

(فَ) همان (ک) مسجد احد

مسجد فضیخ

(فَ) همان (ک) مسجد ردشمس

مسجد قبا

(قُ) از مساجد مدینه. واقع در قبا (و بعضـی آن را قبوه نیز خوانده اند) که نام قریه و ناحیه ای (و به قولی نام چاهی) بوده است در نزدیکی جنوب (غربی) مـدینه که امروزه به هم متصـل شـده انـد. مسـجد در سال اول هجری بنا گردیـد. آن گاه که رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت از مکه در هشتم (یا دوازدهم) ربیع الاول به قبا (یعنی آخرین منزلگاه برای رسیدن به مـدینه) وارد شدند به مدت ۴ (یا ۱۲ یا ۱۳ یا ۱۷ یا ۲۰) روز در این منطقه ماندند تا حضـرت علی و حضـرت فاطمه (علیها السـلام) و دیگر بسـتگان از مکه وارد شونـد و طی این مـدت آن حضـرت به پیشـنهاد عمار یاسـر و یا به تقاضای ساکنان محل مسـجدی را در قبـا بنا نمود که در حقیقت اولین مسـجدی است که در اولین روزهای هجرت به دست مبارک آن نبی مکرم و صحابه برای عموم مسلمانان ساخته شد. دیوارهای این مسجد با سنگ و خشت بر پا گردید و سقف بر روی چند ردیف ستون اسـتوار گشت. آورده اند که حضـرت شخصاً کار می کردند و خشت ها را به دوش می کشیدند به طوری که اصحاب متأثر از

این حالت تقاضا نمودند تا ایشان فقط ناظر امور باشند اما آن بزرگوار نپذیرفتند و کار می نمودند. بعد از ساختمان زمان رسول اکرم تاکنون به تدریج بسیاری از حکومت های وقت در تعمیر این مسجد سهمی داشته اند و از جمله تجدید کنندگان بناهای اساسی این مسجد عبارتند از:

۱. عثمان؛ در زمان

این خلیفه مسجد مختصری گسترش یافت.

۲. عمربن عبد العزیز؛ والی مدینه به دستور ولید بنای اولیه مسجد را تخریب کرده و بنایی استوار از سنگ و گچ بر پا نمود. رواق هایی ساخت و ستون و مناره ایجاد کرد.

۳. ابویَعلی احمد حسینی در سال ۴۳۵ قمری تعمیر و مرمت در مسجد صورت داد.

۴. جمال الدین جواد اصفهانی از وزرای اتابکان موصل در سال ۵۵۵ قمری فرمان به تجدید بنای مسجد داد.

۵. ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُداری از ممالیک بحری مصر (۶۵۸ ۶۷۶) اقدام به اصلاحات وسیعی در مسجد کرد.

۶. ناصر محمد بن قَلاوون از ممالیک بحری مصر در سال ۷۳۳ هجری به تعمیرات اساسی مسجد همت گماشت.

۷. اشرف بَرْسبای از ممالیک بحری مصر در سال ۸۴۰ هجری قمری به تجدید و ترمیم برخی قسمت های مسجد فرمان داد.

۸. اشرف قایتبای از ممالیک برجی مصر در سال ۸۸۱ قمری به تجدید بنای مناره و قسمت هایی از مسجد دستور صادر کرد.

۹. آل عثمان؛ سلاطین عثمانی مسجد را مرمت می کردند و آخرین آنها توسط سلطان محمود و فرزندش سلطان عبدالحمید طی سال های ۱۲۴۰ الی ۱۲۴۵ قمری صورت گرفت و مسجد از نو بنا شد.

۱۰. آل سعود؛ در زمان ملک فیصل به سال ۱۳۸۸ قمری مساحت مسجد وسعت یافت (و از ۱۲۷۶ متر مربع به ۱۴۲۰ متر مربع رسید) و در دوران اخیر به کلی وضع مسجد دگرگون شد و تغییرات عمده ای در آن ایجاد گردید و با وسعت بیشتری (به مساحت ۶۰۰۰ متر مربع) ساخته شد (۱) و قبه های متعدد و مناره های طویلی بر پاگردید ولی متأسفانه در آخرین بازسازی مسجد، محرابی

که محل نزول آیه تقوی را نشان می داد برچیده شد.

فضیلت مسجد

دو رکعت نماز در مسجد قبا برابر با حج و عمره ذکر شده است.

برای آن دعای مخصوص و تسبیحات ویژه ای وارد شده است. (۲)

رسول الله روز شنبه (یا یکشنبه یا دوشنبه) برای نماز و عبادت به این جا می آمدند.

آیه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم» (توبه ۱۰۸) به نقل بسیاری از مفسران درباره این مسجد نزول یافته و محل نزول هم در جنب جنوب غربی مسجد بود (که محرابی برایش ساخته بودند).

مسجد قبلتین

(قِ لَ تَ) از مساجد مدینه. مسجد «قبلتین» و یا مسجد «ذوقبلتین» (که به نام بنی سلمه معروف بود) مسجدی است تاریخی (و به نقلی از جمله مساجد سبعه است) که دارای دو قبله بود و بر بلندی حره الوبر در طرف شمال غربی شهر واقع می باشد. این مسجد دارای دو محراب در برابر هم (شمالی و جنوبی) بود و وجه تسمیه از آن جهت است که در این جا مسئله تغییر قبله صورت گرفت و نیز یک نماز به دو قبله خوانده شد. رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در طول سیزده سال اقامت در مکه و پس از ورود به مدینه به مدت ۱۰ (یا ۱۶ یا ۱۷ یا ۱۹ و یا...) ماه نماز را به سوی شمال یعنی به سوی بیت المقدس به جای می آوردند. طبق آنچه که مشهور است آن حضرت در نیمه شعبان (یا نیمه رجب) در این مسجد در حال به جا آوردن نماز ظهر بودند که فرمان تغییر قبله رسید و ایشان دو رکعت آخر نماز را به

سوی کعبه خواندند. به نقلی نیز نماز ظهر تمام شده بود که فرمان رسید و نماز عصر به سمت کعبه ادا گردید. به گفته ای دیگر هنگام رکعت دوم نماز صبح بود که آیه نازل گردید و حضرت بقیه نماز را به سوی کعبه خواندند. (برخی مسجد قبلتین را مسجد قبا و برخی مسجد النبی و برخی مسجد جمعه یعنی مسجد بنی سالم می دانند) مسجد قبلتین در زمان عمربن عبد العزیز به احتمال زیاد بازسازی گردید (ولی منابع به بازسازی ها یا اصلاحات بنا قبل از زمان قایتبای اشاره ای ندارند). مسجد در دوره سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۵۰ قمری از نو بنا گردید و در آخرین بازسازی توسط سعودی ها به طرز زیبایی تجدید بنا گردید ولی محراب شمالی آن را برداشتند.

مسجد قشله عسکریه

از مساجد مدینه، واقع در نزدیکی میدان عنبریه در جنوب غربی مسجد النبی (به فاصله دو کیلو متری). در دوران عثمانی به سبک مساجد عثمانی در استانبول به یاد نماز عید رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (داخل پادگان نظامی) ساخته شد اما با تخریب پادگان در دوران سعودی مسجد داخل آن نیز تخریب گردید.

مسجد قوچ

همان (ک) مسجد کبش

مسجد کبش

(کَ) از مساجد مکه واقع در منی بین جمره اولی و جمره وسطی (یا در سمت شمال جمره عقبه به مسافت ۲۰۰ متری و در دامنه کوه ثبیر) که به خاطر احداث پل هوایی جمرات ثلاثه تخریب گردید. این مسجد به جهاتی به نامهایی موسوم است:

۱. مساحت مسجد قبا به ۱۳۵۰۰ متر مربع رسیده است (عرشیان، ص ۱۰۸).

۲. و از اعمال مسجد قبا «زیارت جامعه» و دعای «یا کائنا قبل کل شی...» است (فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۳).

۱. مسجد قوچ

۲. مسجد کبش، به خاطر ظاهر گردیدن کبش فدا (به جای حضرت اسماعیل) در این مکان.

۳. مسجد نحر، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در این جا.

۴. مسجد صخره، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در جوار صخره ای. صخره در جوار مسجد به دلیل لمس و مسح توسط مردم تخریب شد.

مسجد کبیر

از مساجد مدینه

۱. یا (ك) مسجد شجره (۱)

۲. یا مصلی استسقاء

مسجد کوثر

از مساجد مکه واقع در وسط منی (در جانب راست کسی که به عرفات می رفت) طبق نقلی سوره کوثر در این مکان نازل گردید. این مسجد در جریان احداث پل های هوایی مسیر منی عرفات تخریب شد.

مسجد مائده

همان (ك) مسجد بغله

مسجد مباهله

(مُ هِ لِ) از مساجد مدینه. همان (ك) اجابه (۲)

مسجد محرم

(مُ رِ) از مساجد مدینه. همان (ك) مسجد شجره

مسجد مختبی

(مُ تَ با) از مساجد مکه. مسجدی بود در سوق اللیل مجاور با ولادتگاه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم). گویند محل اختفای حضرت بود از شرّ مشرکین و کفار مکه.

مسجد مدینه

همان (ك) مسجد النبی

مسجد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ك) مسجد مشعر الحرام

مسجد مستراح

(مُ تَ) از مساجد مدینه. مسجد استراحت. مسجدی است واقع در منطقه احد.

این مسجد نسبتاً کوچک در سمت راست کسی قرار دارد که به سمت مقابر شهدای احد می رود.

این مسجد در مکان استراحت رسول الله هنگام باز گشت از غزوه احد و به دوران عثمانی ساخته شد.

مسجد مسیجد

(مُ سَ جَ) یـا مسـجد مسـیجید، مسـجد منصـرف، مسـجد غزاله، مسـجدی است در کنـار کوه شـرقی راه جـده نزدیکی مدرسـه الصحراء. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام ترک مدینه به سوی بدر در این مکان نماز گزاردند.

مسجد مشربه ام ابراهیم

همان (ك) مسجد ابراهیم

مسجد مشعر الحرام

(مَ عَ رُ لْ حَ) از مساجد مکه، واقع در مشـعر (مزدلفه) طبق نقل حضرت جبرئیل در این مکان بر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسـلم) نازل شد و در مورد مشعر الحرام و اهمیت اعمال آن دستورات و آیاتی ابلاغ کرد. بیشتر حجاج هنگام وقوف در همین مسـجد که بخشـی از مشـعر الحرام است نماز مغرب و عشا را برگزار می نمایند. مساحت اولیه مسجد مشعر الحرام (یا مسجد مزدلفه) حدود ۱۷۰۰ متر مربع بود که در عهد عباسی به ۴۰۰۰ متر مربع رسید و مسجد بی سقفی بود و تنها حصاری در اطراف داشت. عثمـانی ها در سال ۱۰۷۲ قمری آن را بازسازی نمودند و سـعودی ها در سال ۱۳۹۹ قمری بنای جدید آن را به پایان بردند و اکنون مساحت حدود ۶۰۰۰ متر مربع است.

مسجد مصبح

(مَ بَ) از مساجـد مـدینه. مسـجدی است در بالاـی تپه مرتفعی در جنوب غربی قبا و در راهی است که رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) هنگام هجرت به مدینه از آن جا عبور فرمودند و وجه تسمیه آن است که حضرت درهجرت در صبح ابتدا به این مکان وارد شدند. امروزه جز دیواره های مخروبه آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد مصرع

همان (ك) مسجد عسکر

مسجد مصلی

(مُ صْ لّا) همان (ك) غمامه

مسجد معرس

(مُ عّ رَّ) از مساجـد مـدینه. مسـجد معرس (یـا معرس البنی یا معرس ذی الحلیفه) نزدیک (مقابل) مسـجد شـجره در ذی الحلیفه است و طبق روایت مکانی است که رسول گرامی اسـلام (صلی الله علیه وآله وسلم) موقع هجرت برای استراحت در این مکان

تعریس فرمودند (یعنی در آخر شب فرود آمدند) و حضرت غالباً در راه حج یا پس از بازگشت از غزوه ای در این مکان استراحت می نمودند. پس از چندی دیواری برگرد این محل کشیده شد و نام

۱. میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۵.

مسجد معرس را به خود گرفت و به مرور زمان بقایای این مسجد رو به ویرانی گذاشت و امروزه جز چند تکه سنگ چیده شده از آن اثری باقی نمانده است. در روایات اهل بیت به بیتوته در این مسجد سفارش شده و برخی فقهای شیعه لزوم توقف در این مسجد را برای کسی که از آن جا عبور می کند، فتوا داده اند.

مسجد مکه

همان (ک) مسجد الحرام

مسجد منارتین

(مَ رَ تَ) از مساجد مدینه، واقع در غرب مسجد السقیا و در فاصله یک کیلومتری آن که حالت ویرانه ای یافته. در این محل نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز گزاردند و به همین خاطر در آن، مسجد احداث گردید.

مسجد منصرف

(مُ صَ رَ) همان (ک) مسجد مسیجد

مسجد منی

(مَ نا) همان (ک) مسجد خیف

مسجد نبوی

(نَ بَ) همان (ک) مسجد النبی

مسجد النبی

(نَ) مسجد نبوی، مسجد مدینه، مسجد پیامبر، مسجد تاریخی مدینه است که در قسمت شرقی (و در وسط) شهر مدینه بنا شده است. این مسجد را نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال اول هجری و در نخستین روزهای ورود به مدینه به دست خود و به همراهی مهاجر و انصار ساختند که به نقلی مربع شکل ۵۰ متر در ۵۰ متر (۱۰۰ ذراع در ۱۰۰ ذراع) بود و یا طبق اکثر نقل ها مسجدی مستطیل شکل به مساحت ۱۰۵۰ متر مربع (به طول تقریبی ۳۵ متر از شمال به جنوب و عرض تقریبی ۳۰ متر از شرق به غرب) بوده است که از سنگ و گل و بدون سقف ظرف مدت هفت ماه بنا گردید و پس از مدتی برای قسمتی از مسجد سقفی از شاخ و برگ های درخت خرما بر روی ستون هایی از تنه درخت خرما تعبیه شد. همزمان با ساختن

مسـجد حجراتی برای سـکونت حضـرت و همسرانش در شرق مسجد ساخته شد که بعداً بر تعداد آن افزوده گردید و اصحاب نیز حجراتی در کنـار مسـجد ساختنـد که درب هایی به مسـجد داشت و از همان جا وارد مسـجد می شدنـد تا این که به فرمان الهی درِ خانه صـحابه که به سوی مسـجد باز می شد بسـته گردید مگر درِ خانه حضرت علی (علیه السلام) و از آن پس مسجد تعمیر و توسعه متعددی به خود دید.

۱. سال ۷ هجری، در اولین توسعه و بعد از غزوه خیبر وسعت مسجد النبی به ۱۸۰۰ (یا ۲۴۳۳ یا ۲۴۷۵) متر مربع

رسید و شکل چهار گوش یافت.

۲. سال ۱۶ (یا ۱۷) هجری، خلیفه دوم با خرید خانه های اطراف بر مساحت مسجد از سمت جنوب و غرب (یا جنوب و شمال) و بر ستون درهای آن افزود و صحن نامسقف بساخت و تیرک های چوبی مسجد را تبدیل به ستون هایی از خشت نمود. مساحت مسجد در این زمان (به تفاوت نقل) به ۳۵۷۵ (یا ۳۶۴۹ یا ۴۰۸۷ یا ۴۸۷۵) متر مربع رسید.

۳. سال ۲۹ هجری، خلیفه سوم بر مساحت مسجد از جنوب و غرب (و به نقلی از سه جهت جنوب و شمال و غرب) افزود و مساحت مسجد (به تفاوت نقل) به ۴۰۷۱ (یا ۴۵۸۳ یا ۵۹۵۰) متر مربع رسید. او مسجد را نوسازی کرد و به نقلی محرابی بساخت که به نام او مشهور شد. و نیز می گویند عثمان نخستین کسی است که تزیینات مسجد کرد. او دیوارها را با سنگ های منقوش بازسازی کرد و ستون های مسجد را با سنگ های حجاری و منقش شده تجدید بنا کرد و سقف آن را با چوب ساج ترمیم نمود.

۴. سال ۸۸ هجری، عمربن عبدالعزیز والی مدینه به دستور عبد الملک و سپس در سال ۹۱ به دستور ولیدبن عبدالملک تعمیرات و توسعه عمده ای در قسمت های غرب و شمال و شرق مسجد انجام داد (و تا آن زمان توسعه در طرف شرق صورت نگرفته بود). او (بقایای خانه زوجات پیامبر و خانه های متصل و نزدیک به مسجد را خرید و خراب کرد و به مسجد افزود و مساحت مسجد به ۶۴۴۰ (و یا ۶۹۵۳) متر مربع رسید. او حجره و

مقبره حضرت را محصور ساخت و در چهار گوشه مسجد چهار مناره بنا نمود و محرابی در محل نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بنا کرد (که طبق نقلی نخستین محراب مسجد است) وی دیوارهای مسجد را کاشیکاری نمود و از جمله تزییناتی که برای اولین بار صورت می گرفت نقش آیات قرآنی بر روی کاشی ها و دیوار مسجد بود.

۵. سال ۱۶۰ (یا ۱۶۱ یا ۱۶۲) هجری، والی مدینه به دستور مهدی عباسی مسجد را در قسمت شمالی توسعه داد و در این توسعه که تا سال ۱۶۵ به طول انجامید بر شمارستون ها نیز افزوده شد و مساحت مسجد به ۸۸۹۰ (و یا ۹۴۰۳) متر مربع رسید.

۶. سال ۱۹۳ هجری، در عهد هارون و ۲۰۲ در عهد مأمون و ۲۴۶ در عهد متوکل و ۲۸۲ در عهد معتضد و ۵۷۶ در عهد ناصر الدین الله تعمیرات و اصلاحاتی درسقف و صحن و دیوارهای مسجد انجام پذیرفت.

۷. سال ۶۵۵ هجری، مستعصم بالله دستور تجدید بنای مسجد را صادر کرد، چرا که در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ به علت آتش گرفتن یکی از مشعل ها (یا افتادن آتش شمع) مسجد دچار حریق شد و (جز مدفن رسول الله گنبدی که در صحن بود) چیزی باقی نماند (۱) مستعصم مهندسین و کارگران و مواد و مصالح ساختمانی را در موسم حج به مدینه فرستاد و کار معماری آغاز شد.

۸. سال ۶۵۶، با سقوط مستعصم (آخرین خلیفه عباسی) و قطع ارتباط مدینه با مرکز خلافت و توقف کار ساختمانی وسایل لازم جهت ادامه کار از جانب امیر مصر منصور الدین ابن معز

اَبْیِک صالحی تأمین گردید و سپس از طرف امیر یمن المظفرشمس الدین یوسف (از بنی رسول) و سایل و بودجه و معماران یمنی به سوی مدینه گسیل گردید.

۹. سال ۶۵۷ هجری، در عهد سلطان سیف الدین قُطُز، کار نوسازی در سمت جنوب تا سال ۶۵۸ به بیابان رسید.

۱۰. سال ۶۶۱ هجری، و در عهد ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُبداری آنچه از کارها باقی مانده بود و نیاز به باز سازی داشت پایان گرفت.

۱۱. سال ۶۷۸ هجری، در زمان ملک منصور قَلاوون و یا به دستور احمد بن برهان والی شهر قوص (از شهرهای مصر) قبه ای بر ضریح پیامبر ساختند.

۱۲. سال ۷۰۱ هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون سقف روضه و سقف قسمت شرقی مسجد و آستانه درها و نیز قسمت غربی مسجد را (تا سال ۷۲۹) تعمیر نمود.

۱۳. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان ناصر حسن بن محمد قلاوون برخی اصلاحات در مسجد صورت گرفت.

۱۴. سال ۷۶۵ هجری، در عهد سلطان شعبان بن حسین بن ناصر محمد بن قلاوون گنبد مرقد تعمیر شد و برای مسجد شرفه هایی (کنگره هایی) ترتیب داده شد.

۱۵. سال ۸۳۱ هجری، اشرف بَرْسبای (از ممالیک برجی مصر) دو ردیف رواق مسقف در طرف قبله مسجد که در کنار صحن قرار داشت اضافه نمود و آنچه را که خراب بود تعمیر کرد.

۱۶. سال ۸۵۳ هجری، الملک الظاهر جَقْمَق (۲) (چَقْمَق) (۳) ازممالیک برجی مصر سقف آرامگاه شریف و بعضی از سقف های فرو ریخته مسجد را تعمیر کرد و قسمت هایی از زمین مسجد را به رخام (مرمر) مفروش نمود.

۱۷. سال ۸۷۹ (و ۸۸۱) هجری، ملک اشرف قایتبای از ممالیک

برجی مصر تغییرات مهمی را در مسجد النبی شروع کرد که شامل بعضی از ستون ها و سقف ها و دیوارها و حجره نبوی و مناره ها بود که تا ۸۸۴ هجری به طول انجامید.

۱۸. سال ۸۸۶ هجری، به علت اصابت صاعقه به مأذنه جنوب شرقی (مأذنه رئیسیه) در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان تمامی مسجد (جز آرامگاه شریف و گنبد وسط صحن) دچار آتش سوزی شد. (۴) و مردم مدینه از حاکم مصر سلطان قایتبای (از ممالیک برجی مصر) درخواست کمک کردند و به فرمان سلطان مرمت های فراوانی صورت گرفت که تا سال ۸۸۸ هجری

۱. این آتش سوزی به حریق اول شهرت یافته است.

۲. ضبط (لغت نامه).

۳. ضبط دایره المعارف فارسی) و لغت نامه، ذیل ظاهر سیف الدین.

۴. این آتش سوزی به حریق دوم موسوم شد.

به طول انجامید. او محدوده و سیعی به حجره شریف افزود و اطراف آن را با نرده و یا شبکه محصور ساخت و قبه ای بر قبر مطهر پیامبر بنا نمود و مناره رئیسیه را تجدید بنا کرد و مساحت مسجد در این زمان به ۹۰۱۰ (و یا ۹۵۲۳) متر مربع رسید.

۱۹. قرن دهم هجری، در عهد سلطان سلیم و سلیمان و سلیم ثانی و مراد ثانی (از سلاطین عثمانی) توسعه مختصر و تعمیراتی (از جمله ترمیم گنبدها و مناره ها و درها و ستون ها و محراب ها) صورت گرفت.

۲۰. قرون یازده و دوازدهم هجری، سلاطین عثمانی تعمیرات و نوسازی هایی در سقف و رواق و مناره و زمین مسجد صورت دادند.

۲۱. سال ۱۲۲۸ (یا ۱۲۳۳) هجری، سلطان محمود دوم به

تجدیـد بنای گنبد مسـجد همت گماشت و بنای گنبد که با مرمت هایی در قسـمت بام مسـجد توأم بود به نظر مورخان تا سال ۱۲۵۵ هجری به طول انجامید.

۲۲. سال ۱۲۶۵ هجری، سلطان عبد المجید اول تعمیرات و توسعه عمده ای در سراسر مسجد (جز حجره شریف و محراب های سه گانه و منبر و مناره اصلی) انجام داد که تا سال ۱۲۷۷ (یا ۱۲۸۰) به طول انجامید و کل مساحت مسجد به حدود ۱۰۳۰۳ (یا ۱۰۹۳۹) متر مربع رسید.

۲۳. سال ۱۳۰۷ هجری، سلطان عبد الحمید ثانی تعمیراتی در مسجد به عمل آورد.

۲۴. سال ۱۳۴۸ (و ۱۳۵۰) هجری، در زمـان حکومت عبـد العزیز از آل سـعود اصـلاحاتی در سـطح رواق ها اطراف صـحن و برخی ستون های رواق ها انجام شد.

۲۵. سال ۱۳۶۸ هجری، در زمان حکومت عبدالعزیز از آل سـعود در ۱۲ شـعبان این سال، تصمیم به توسعه مسجد النبی خطاب به مسـلمانان اعلام شد و با انهدام ساختمان های اطراف مسـجد در ۵ شوال ۱۳۷۰ امر توسـعه آغاز گردید و سنگ بنای عمده ترین توسعه مسجد (با حفظ بنای قبلی) عملاً از سال ۱۳۷۲ هجری قمری آغاز شد که تا آخر سال ۱۳۷۴ قمری به طول انجامید و در پنجم ربیع الاول سـال ۱۳۷۵ قمری مسـجد پس از توسـعه رسـماً افتتاح گردیـد. در این توسـعه (۱) (که در قسـمت های شمـالی و غربی و شـرقی صـورت گرفـت) به میزان ۶۰۲۴ (یا ۶۰۳۳) مترمربع بر وسـعت مسـجد اضـافه شـد و مجموع مساحت مسجد النبی به ۱۶۳۲۷ (یا ۱۶۹۶۳) متر مربع رسید.

۲۶. سال ۱۳۹۵ هجری، در عهد ملک فیصل و سپس در عهد ملک خالد

مصلایی با سایبان موقت در خارج و غرب مسجد النبی ساخته شد (این توسعه ساختمان مسجد را در بر نمی گرفت).

۲۷. سال ۱۴۰۶ هجری قمری، درزمان ملک فهد توسعه ای درقسمت های شمالی و غربی و شرقی مسجد شروع شد که آخرین سنگ بنای توسعه اش توسط فهد در سال ۱۴۱۴ هجری نصب گردید. در این توسعه ۸۲۰۰۰ متر مربع به مساحت مسجد افزوده شد و به این ترتیب مساحت مسجد به ۹۸۵۰۰ متر مربع رسید و با احتساب سطح توسعه (پشت بام مسجد) برای نماز (به مقدار ۶۷۰۰۰ متر مربع) مساحت تقریبی مسجد به ۱۶۵۵۰۰ متر مربع رسید و اما فضاهایی که محیط بر مسجد شریف نبوی تسطیح شده به مساحت ۲۳۵۰۰۰ متر مربع است که بخش بزرگی از آن (به مقدار ۱۳۵۰۰۰ متر مربع) دارای سایبان هایی است که به طور خود کار باز و بسته می شوند تا بر نماز گزاران هنگام نماز سایه افکنند و در نهایت مجموع مساحت مسجد و مساحت سطح نماز و مساحت میدان های محیط به مسجد ۴۰۰۵۰۰۰ متر مربع می گردد.

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان (بعد از مسجد الحرام) است.

طبق روایات نماز در آن معادل ده هزار نماز در جای دیگر است.

در بردارنده روضه النبی در دل خود است که باغی از باغ های بهشت است.

آداب مسجد

۱. معروف به توسعه اول.

غسل (ورود و زیارت) نمودن

عطر و بوی خوش استعمال نمودن

با لباس تمیز عازم حرم نبوی شدن

با قدم های کوتاه و سر به زیر رفتن.

از باب نساء وارد شدن (زنان)

از باب جبرئیل وارد شدن (مردان)

اذن دخول به حرم نبوی را خواندن.

در ورود با صلوات پای راست را مقدم

داشتن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد نبوی را به جای آوردن.

نمازهای فریضه را در وقت خودش به جای آوردن.

در محراب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز خواندن.

نزد منبر نبوی رفتن و آن منبر محترم را لمس کردن.

نزد مقام جبرئیل (و نیز برخی ستون های خاص) رفتن.

نزد مزار حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دعا و حمد خدا نمودن

از جانب والدین و دوستان خود به رسول خدا سلام دادن

زیارت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را به جای آوردن

در تمام مراحل زیارت حضور قلب داشتن و توبه و استغفار نمودن

هنگام خروج از مسجد به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) صلوات فرستادن.

اجزاء و اماکن مسجد

باب ها، حجره ها، روضه النبی، ستون ها، صفه، قبه، محراب ها، مقام بلال، مقام جبرئیل، مکان جنائز، مناره ها، منبر نبوی، مزوله، و...

مسجد نحر

) نَ) همان (ک) مسجد کبش

مسجد نحل

(نَ) همان (ک) مسجد رد شمس

مسجد نمره

(نَ م رِ) از مساجد مکه واقع در عرفات. طبق شهرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر را به جمع در این جا به جای آوردند. این مسجد که به نام مسجد عرفه و مسجد عرنه و مسجد ابراهیم و جامع ابراهیم نیز خوانده شده

همواره مورد توجه مورخان و سفرنامه نویسان بوده است و این مسجد در عهد عباسیان در سال ۱۵۰ هجری ساخته شد (ولی به احتمالی این مسجد از قرن اول هجری بر پا بود و بعداً در جای آن مجدداً مسجدی ساخته اند) طبق نقل مساحت مسجد در زمان مهدی عباسی حدود ۸۰۰۰ متر مربع بود. و جواد اصفهانی از وزرای حکام موصل در سال ۵۵۹ هجری آن را بازسازی کرد و وسعت داد. و به نقلی مساحت مسجد به ۱۴۴۰۰ متر مربع رسید. گویا این مسجد در این زمان بدون سقف و رواق بوده است و در عهد عثمانی رواق هایی برایش ساخته شد و در عهد سعودی ها بنای فعلی مسجد ساخته شد و مساحت آن به حدود ۱۸۰۰۰ متر مربع رسید و اما در جهت نام های مختلف این مسجد گفته اند:

۱. عرنه، چون عرنه از حدود عرفات است.

۲. عرفه، چون در ابتدای عرفات واقع شده است.

۳. نمره، چون در وادی نمره می باشد (و نمره نام کوهی است در عرفات که از یک سوی موقف عرفات را محدود می کند).

۴. ابراهیم، چون طبق نقل حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این مکان وقوف کردند و به نماز و عبادت پرداختند.

مسجد وادی

۱. همان (ك) مسجد جمعه

۲. همان (ك) مسجد عسکر

مسجد ین

(مَ جِ دَ) مسجد الحرام و مسجد النبی را گویند. (فرهنگ علوم؛ لغت نامه)

مس حجر

(مَ سّ) همان (ك) استلام حجر

مسعی

(مَ عا) محل سعی. فاصله بین دو کوه صفا و مروه را گویند که در شرق مسجد الحرام واقع است و یکی از واجبات حج و عمره در این جا صورت می گیرد. مسعی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت یک وادی بود که مقداری از آن مسیل بود و سطحش نسبت به سایر نقاط مسیر بین صفا و مروه عمیق تر بوده است و بعدها در طرفین فاصله بین صفا و مروه دکاکین و مغازه هایی ایجاد شد. مسعی که قبلا در خارج از محوطه مسجد الحرام بود در توسعه هایی که دولت سعودی در مساحت مسجد الحرام به وجود آورد

متصل به مسجد گردید و مسجد و مسعی پیوند خورده و درهایی از طریق مسجد به مسعی گشوده شد. مشخصات مسعی چنین

است:

۱. فاصله بین صفا و مروه به طول حدود ۴۲۰ متر و به عرض ۲۰ متر به صورت راهروی سر پوشیده ای در دو طبقه در آمده است.

۲. طبقه اول (تحتانی) ۱۳ متر و طبقه دوم (فوقانی) ۹ متر ارتفاع دارد و طبقه اول به وسیله پله هایی که حتی اشخاص پیر و ناتوان به آسانی می توانند از آن رفت و آمد نمایند به طبقه دوم متصل می گردد.

۳. در میانه خیابان طبقه اول (تحتانی) دو دیواره کوتاه (به ارتفاع نیم متری) با فاصله از هم تعبیه شده که قسمت رفتن از صفا به مروه و قسمت باز گشتن از مروه به صفا را مجزا می کند.

۴. در حد فاصل دو دیوار تعبیه شده در طبقه اول مسیری است

که برای رفت و آمد افراد بیمار و پیر و ناتوان با استفاده از چرخ های مخصوص اختصاص یافته است.

۵. در دو طرف از دیواره های مسعی نزدیک به صفا دو پایه سبز رنگ (و با نور چراغ های سبز)

محل هروله را مشخص می کنند.

۶. مسعی در جهت خارج (از مسجد) دارای ۸ باب است که به فضای بسیار بازی مرتبط می شود و رو به روی این ابواب نیز مداخل به جانب مسجد و فضایی که منتهی به باب السلام می شود دارد. (ممالك و مسالك، ص ۸ دایره المعارف فارسی، ذیل سعی، امام شناسی، ج ۶، ص ۴۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱ ص ۲۱۸؛ حج برنامه تکامل)

مسفله

(مَ فَ لِ) وادی مسفله. ادامه (ك) وادی ابراهیم

مسکینه

(م نِ) از نام ها و القاب مدینه منوره در تورات و نیز از نام هایی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نهاد. از سکن به معنی رحمت و برکت است و نیز از آن جهت است که مساکین به حضرت حق در آن می زیسته اند. (الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ لغت نامه، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مسلخ

(مَ لَ)

۱. نام قربانگاه منی.

۲. اول وادی عقیق که میقات است. (تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵؛ النهایه، ص ۱۱۷)

مسلمه

(مُ لِ م) از نام های مدینه است، زیرا مردم مدینه در مقابل خدا و رسولش مطیع بودند و آنها در یاری رسول خدا کوتاهی نکردند. (میقات حج، ش ۷، ۱۷۲)

مشاعر (

مَ عِ) همان (ك) مشاعر حج

مشاعر حج

نقـاط متبرک حـج از قبیل خانه خـدا و عرفات و منی (و جمرات و قربانگاه) و مشـعر الحرام و صـفا و مروه و میقات و مکه و... (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۹۶۶؛ و...)

مشاعر معظمه

نشـانه هـای با عظمت. تعبیری است از آثار مقـدسه ای که در مکه به جای مانـده، ماننـد زادگاه پیامبر و نیاکان ایشان، آرامگاه اجـداد پیامبر. زادگاه حضـرت امیر علی (علیه السـلام) و حمزه و جعفر طیار. آرامگاه اکثر وابسـتگان به رسول خـدا و حضـرت خدیجه (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۴۲)

مشربه ام ابراهیم

(مَ رَ بِ) شـهرت مکانی (غرفه ای، اطاقی، بستانی) (۱) در جهت شـرقی مـدینه در منطقه عوالی در نزدیکی (یا دو هزار قدمی) مسجد قبا (و به نقلی در جنوب شرقی مسجد قبا که اکنون در داخل صحن مسجد قرار گرفته است) طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت ماریه را در این جا سکونت دادند و آن گاه که پیامبر به مدت یک ماه از برخی از همسران خود کناره گرفته بودند در خانه ام ابراهیم ماندند. حضـرت در این جا نماز گزاردند. ماریه قبطیه حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در این مکان به دنیا آوردند و طبق نقل روایات، زیارت مشربه ام ابراهیم

۱. مشـربه را چند معنی است: صـفه، که با آن نوشتند، آبشخور، زمین نرمی که در آن رستنی روید وظاهراً به همین معنی است که بستانی بوده است؛ و معروف است که پیامبر در آنجا خمره های آب نهاده بود تا از آن بنوشد (عرشیان، ص ۱۱۷).

توصیه شده است.

مشرفه

از القاب مکه است چون اشرف از جمیع بلاد است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مشعر

اختصار (ک) مشعر الحرام

مشعر الاقصی

(مَ عَ رُ لْ اَ صا) عرفه را گویند.

مشعر الحرام

(حَ) فاذا افضتم من عرفات فاذکرو الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸)

مشـعر یـا مشـعر الحرام وادی طویـل وبیابـانی گسترده و شـنی است به طول ۴ کیلومتر (یـا بیشتر) که در خـارج شـهر مکه میـان سرزمین منی و عرفات واقع شـده است و جزو حرم است و یکی از مواقف حج است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در مشـعر» اسـت از شـب دهـم مـاه ذی حجـه تـا طلـوع آفتـاب روز دهم ذی حجه. و نیز مسـتحب است از این وادی برای رمی جمرات سـنگریزه برداشـتن. در مورد حد مشـعر برخی فقها فرموده اند مشـعر سرزمینی مشخص در مزدلفه است و برای مشعر و مزدلفه محـدوده ای معین کرده انـد به این نحو که از آخر وادی محسـر (که متصل به منی است) تا اول مأزمین (که محل عبور به عرفات است) از مزدلفه محسوب می شود و مشـعر در انتهای مزدلفه است (و یا این که حـد مشـعر از مأزمین است تا حیاض وادی محسر) این وادی به جهاتی به نام های چندی موسوم است.

۱. قزح؛ چون کوه های اینجا مانند قوس وقزح است.

۲. مشعر؛ چون مرکزی برای شعائر حج و نشانه ای از این مراسم عظیم است و نیز اسم مکان شعور است.

۳. مشعر الحرام؛ چون در محدوده حرم واقع شده است و برای حرمت و احترام این مکان است زیرا نشان حج است.

۴. جمع چون حضـرت آدم و حوا (علیهما السـلام) در این جا جمع آمدند و به یکدیگر رسـیدند. یا چون مردم در این جا برای عبادت جمع می شوند. یا

چون در این جا با سقوط اذان از نماز عشا، جمع بین الصلوتین می شود، یعنی با یک اذان و دو اقامه نمازهای مغرب و عشا به جای آورده می شود.

۵. مزدلفه؛ چون از زُلَف (به معنی شب) است و مردمان در شب به سوی این نقطه کوچ می کنند. یا از «اِزدِلاف» (به معنی تقرب و اجتماع) است و حضرت آدم و حوا در این جا اجتماع کردند و حاجیان در این جا اجتماع می کنند و به خدا تقرب می یابند و در قرب یکدیگر عبادت می نمایند و دو نماز مغرب و عشا با هم خوانده می شوند و یا سنگ های پراکنده را در این جا جمع می کنند.

مشهود

(مَ) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

روز عرفه است. یا حاجیان هستند که در کنار حجر می آیند و دست بر آن می نهند و یا... (تفسیر نمونه)

مصدود

به جا آورنده (ک) حج مصدود

مصلا

(مُ صَ لّ)

۱. نماز گاه در کعبه.

۲. جایی که مردم در عید قربان و عید فطر در آن نماز گزارند. (لغت نامه)

مصلی استسقاء

(مُ ص لّا) یا مسجد الکبیر شهرت محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع موضع نماز استسقاء.

مصلی علی

همان (ک) ستون محرس

مصلی عید

همان (ک) مسجد غمامه

مضجع رسول الله

(مَ جَ) از نام های مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مضمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است که مایه سلامت از هر درد است. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

مضنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است به معنی نفیس و گرانبها (طبقات، ص ۷۶، اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

مطاف

(مَ) جای طواف کردن. آن مقـدار از زمین اطراف کعبه که محل مجاز برای طواف خانه کعبه است. حـد فاصل بین دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

مطوف

(مُ طَ وِّ) طـواف دهنـده. کسـی که حاجیـان را به گرد کعبه طواف می دهـد. آن که راهنمـا و عهـده دار نشـان دادن مواضع و طواف دادن حجاج و سایر اعمال و مناسک حـج است. در سـنوات اخیر مطوفین (که از طرف دولت سـعودی تعیین می شوند) مسئول فراهم آوردن وسایل رفت و آمد حجاج از جده به مکه و مدینه و عرفات و مشعر و منی (طبق برنامه های دولتی) بوده و در منی و عرفـات خیمه حجـاج را آماده می سازنـد و انجام تشـریفات ثبت و ویزای ورودی و خروجی گـذرنامه ها با آنها می باشد و در حقیقت نماینده دولت و رابط بین حجاج و دولت سعودی هستند.

هر یک از مطوفین در نقاط مختلف دفتر و نماینـدگی دارنـد که حمله دارها (و کاروان ها) به آن ها مراجعه می کنند. در جده نماینـدگان هر مطوف گذرنامه مربوط به خود را جمع آوری می کند (نام مطوف مربوطه روی جلد گذرنامه نوشـته می شود) و از این پس گذرنامه در اختیار مطوف یا حمله دار است تا هنگام مراجعت که رد می کنند.

مطیبه

(مُ طَ یَّ بِ) از نام های مدینه منوره است. (فرهنگ آنندراج؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

مظله

(مَ ظَ لِّ) خیمه و سایبان

۱. همان (ك) ظلال

۲. در مراسم حج و عمره، در حالت احرام زیر خیمه و سایبان قرار گرفتن در توقفگاه ها و منزلگاه ها از محرمات نمی باشد.

معاد

(مَ) ان الذی فرض علیك القرآن لرادّك الی معاد (قصص ۸۵).

از نام های مکه مکرمه است. (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۳۸)

معافر

(مُ فِ) حجه فروش. آن که از بهر مردم حج کند. (لغت نامه)

معافری

(مَ فِ) نام پارچه ای (یمنی) کع تُبَّع کعبه را با آن پوشانیـد (تاریخ مکه، ص ۵۹؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۸؛ حرمین شریفین، ص ۹۰)

معتمر

(مُ تَ مِ) الجاج و المعتمر وفد الله (منقول از امام صادق (صلی الله علیه وآله وسلم»

به جای آورنده عمره (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۹)

معجم

فاصله بین درِ کعبه تا حجر اسماعیل (با راهیان قبله، ص ۱۹۶؛ فرهنگ دانستنی های پیش ازسفر به خانه خدا، ص ۲۳۱).

معجنه

(مُ جَ نِ) نام گودالی است نزدیک شاذروان میان باب کعبه و حجرالاسود که بعدها پوشانیده شد. گویند حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) در آن جا گل می ساخت (یُحَجَنُ فیه الملاط) تا در ساخت کعبه به کار گیرد. و نیز گفته شده حضرت جبرئیل با پیغمبر خدا در این جا نمازهای پنجگانه را برای اول دفعه به جای آوردند و این نقطه محراب آن جناب گردید. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۵۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ تاریخ مفصل اسلام، ص ۶۰)

معدودات

(ك) ایام معدودات

معرس النبی

(مُ عَ رَّ سُ نَّ) همان (ك) مسجد معرس

معرس ذی الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) همان (ک) مسجد معرس

معصومه

(مَ مِ) از نام های مدینه. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

معطشه

(مُ عَ طَّ شِ) از نام های مکه ذکر شـده است چون کعبه الله در موقع قلیل المائی اتفاق افتاده. (میقات حـج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ ش ۲۱)

معلا

(مُ عَ لّ) همان (ک) جنه المعلی

معلقات

(مُ عَ لَّ) شهرت اشعاری است که قبل از اسلام شاعران بر دیوار کعبه می آویختند. رسم عرب بر این بود که بهترین اشعار را بر دیوار کعبه می آویختنـد و تا شـعری نیکوتر نمی یافتند آنها را از دیوار کعبه بر نمی داشـتند. مهم ترین مسابقه شـعری در بازار عکاظ طرح می شـد و در این بازار به مـدت یک ماه تقریباً هر روز قبایل مختلف به زبان شاعران خود، هنرنمایی می کردنـد و بهترین قصایدی را که در این بازار خوانده می شد (طبق گفته روات) با

حروف طلاـ بر حریر مصری ثبت می کردنـد و بر دیوار کعبه می آویختنـد و بـدین جهت عربـان این قصایـد را معلقات (جمع معلقه به معنی آویخته شـده) می گفتنـد و برای مـدتی مدید معلقاتی چند (همگی بر محور معاشـقه، زن، جنگ، غارت، اسب، شتر جنگی و...) بر کعبه آویخته شـده بود که پـایین آورده نشـد تا این که با نزول آیات قرآن مجیـد و کلام وزین و زیبای آن اصـحاب معلقات اشـعار خود را شبانه و پنهانی از دیوار کعبه برداشتند. در تعداد معلقات اختلاف است، اما اکثراً ذکر کرده اند که تـا قبـل از نزول قرآن مجیـد هفت معلقه موسوم به «معلقـات سَبع» یـا «سـبعه معلقه» بر کعبه بود و اصـحاب «معلقات سـبعه» عبـارت بودنـد از: اِمرَؤ القَیسِ بـنِ حُجر، عَمرو بْنَ کُلثـوم ثَعلبی، طَرَفِهِ بنِ عَبـدِ بَکری، زُهَیربنِ اَبی سُـلمی مَزَنی، لَبیـدِ بنِ رَبیعَه عامری، عَنْتَرَهِ بن شَدّاد عَبَسی، حارِثِ بنِ حَلْزَه یَشْکُری. (فرهنگ اصطلاحات قرآنی)

معلومات

(ک) ایام معلومات

معلی

(مُ عَ لّا) همان (ك) جنه المعلى.

مغذیه

(مَ یِّ) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

مفخمه

(مُ فَ خَّ مِ) از القاب مکه است چون دارای عظمت و تفخیم است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مفداه

(از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

مفرد

(مُ رِ)

۱. به جا آورنده حج افراد.

۲. به جا آورنده عمره مفرد.

مفسدات حج

(مُ سَ) آنچه حج را فاسد می کند.

مقابر بنی هاشم

(مَ بِ) شهرت مجموع قبور ائمه و عباس و حضرت فاطمه بنت اسد و همسران و دختران و عمات رسول الله و ام البنین در قبرستان بقیع (میقات حج، ش ۴، ص ۱۷۷)

مقابر حجون

(حَ حُ) همان (ك) جنه المعلی

مقابر شهدای احد

مزار شهیدان غزوه (ك) احد

مقام اختصار

(ک) مقام ابراهیم

مقام ابراهیم

(مَ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم. (آل عمران ۹۷)

جایگـاهی است واقـع در کنـار کعبه. و آن سـنگی است تیره رنـگ (میـانه سـفید و سـیاه) بـا قطری حـدود دو وجب و به ابعـاد ۳۵*۴۵ سـانتیمتر بـا اثر دو کف پـای عمیق. این مقام به فاصـله قریب به ۱۳/۵ مـتری روبه روی در بیت الله (یعنی مقابـل دیـوار شرقی بیـت) درون محفظـه ای محصـور اسـت و جـای پاهـا بر روی سـنگ متعلـق به حضـرت ابراهیم پیـامبر عظیم الشـان (علیه السلام) است که به اراده خداوندی نرم گردید تا اثر پاها بر آن نقش بست و سپس به حالت سنگی درآمد و در طول قرون نیز به اراده الهی همچنان باقی مانده است. در جهت ظهور این اثر بر روی سنگ به تفاوت گفته اند که حضرت خلیل الله:

هنگام دیدار فرزندش بر آن ایستاد.

هنگام ساخت دیوار کعبه بر روی آن ایستاد.

هنگام اعلام دعوت مردم به حج بیت الله بالای آن ایستاد.

هنگام دیدار فرزند و ساخت کعبه و دعوت مردم بر بالای آن ایستاد.

فضیلت مقام

طبق قرآن از آیات بینات است.

طبق روایت از سنگ های بهشتی است.

طبق روایت افضل مقامات مسجد الحرام است.

طبق روایت نماز خواندن نزد آن مورد سفارش قرار گرفته است.

احکام مقام در مناسک حج و عمره

۱. طواف خانه کعبه باید در فاصله کعبه و مقام ابراهیم انجام شود.

۲. نماز طواف خانه کعبه باید در پشت و نزدیکی مقام ابراهیم به جا آورده شود. (و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی. بقره ۱۲۵)

مکان مقام

طبق گزارشات و روایت سـنگ مقام ابراهیم در کنار و چسبیده به خانه خدا قرار داشت و در جاهلیت آن را از خانه خدا جدا و

به مکان فعلی منتقل کردنـد و رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) بعد از فتح مکه آن را به خانه متصل نمود و خلیفه دوم برای وسیع تر کردن محل طواف و نماز دسـتور جا به جایی آن را به محل دوران جاهلیت (محل فعلی) صادر نمود و چون در زمان او سیلی عظیم (موسوم به سیل ام نهشل) وارد مسـجد الحرام شـد و سـبب گردیـد تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسـبد (و به نقلی به محلات پایین کعبه برده شـد) پس پایه ای ساختنـد و آن را به جای خود منتقل کردند (و این پایه تا به امروز بـاقی است) به نوشـته ابن جبیر سـیاح معروف عرب (در قرن شـشم و هفتم هجری) مقام ابراهیم در خانه کعبه بود و به هنگام حج آن را برای زیارت حاجیان بیرون آورده و در جای مخصوصش (که تا امروز همچنان باقی است) قرار می داده اند. (۱)

حصار مقام

ایـن سـنگ بـا طـوق زرینی بر گردش درون محفظـه ای کریسـتالی مسـتقر اسـت و ایـن محفظه خـود در میـان حجره و ضـریح کوچک و چهار گوش و مشبکی قرار گرفته است (ابتـدای پوشـش طلای این سـنگ از زمان مهـدی عباسـی ذکر شـده است. نقلی است که در سال ۱۶۱ هجری به دسـتور مهدی مقام را از بالا تا پایین به صورتی استوار در آوردند و در سال ۲۳۶ متوکل علی الله به وسیله طلا پوشش دیگری

را بر تزیین مهدی افزود و در سال ۲۵۶ به دستور علی بن حسن عباسی عهده دار امور مکه دو طوق از طلا به مقدار ۹۲۲ مثقال و طوقی دیگر از نقره ساختند و به وسیله جیوه سنگ مقام را در میان طوق ها قرار دادند) سابقاً بر روی محفظه این سنگ قبه ای از آجر و سنگ و چوب بنا شده بود (که اطراف آن را آیات قرآنی مزین می نمود) ولی از آن جهت که این قبه از فضای مطاف می کاست در سال ۱۳۸۵ هجری قمری به دستور دولت سعودی این قبه تخریب گردید و ضریح کوچک (فعلی) بر آن ساخته شد و بدین ترتیب طبق نوشته ها بر مساحت مطاف پنج متر اضافه گشت.

همراه مقام

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با قرار در مقام ابراهیم باید نیت آن داشت که با هر چه گناه است و عصیان، مخالفت ورزید و بر آنچه اطاعت است و فرمانبری مقاومت کرد.

مقام بلال

بنای مربع شکل مرمرینی است در مسجد النبی که به ارتفاع دو متر بر هشت پایه (ستون) سنگی و تقریباًدر محل اذان بلال (بر دیوار غربی مسجد اولیه) ساخته شده و در شروع اوقات پنجگانه نماز بر آن اذان می گویند و زائران مرقد شریف رسول لله برای درک ثواب در زیر این مکان چهارگوش به نماز می ایستند. به «مأذنه بلال» و «مکبریه» و «مقصوره المبلغین» نیز موسوم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج در مکه و مدینه؛ و...)

مقام جبرئیل

یا مهبط وحی مکانی است در مسجد النبی و جهت نام از آن جهت است که امین وحی الهی از این مکان بر رسولله وارد می شد و محل نزول وحی غالباً این جا بوده است. اما درباره محل مقام و مهبط جبرئیل به اختلاف گفته اند:

۱. داخل حجره است در منتهی الیه جنوب شرقی محل تلاقی دو دیواره جنوبی و شرقی (منبع؟)

۲. محل کوچک مربع مستطیل شکلی است با یک در که در زاویه جنوب شرقی (در محل تلاقی دو دیوار جنوبی و شرقی مسجد) قرار دارد، بین باب بقیع و دیوار جنوبی (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۸).

۳. محلی است داخل ضریح در چند متر بالاتر از دیواره شمال شرقی حجره مطهره چرا که حضرت جبرئیل هنگام غزوه بنی قریظه در مقابل باب آل عثمان (یعنی در نزدیکی موضع و مکان جنایز) بر آن حضرت نزول یافت و لذا این باب به باب جبرئیل مشهور گردید و ستون مقام جبرئیل

۱. سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱ و زیر نویس مترجم؛همچنین نگاه کنید به تحقیقی در این زمینه در فصلنامه «میقات حج»، ش

۷، ص ۵۸ الی ۶۴، ص ۴۶ الی ۴۸.

هم اکنون در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد که قابل دیدن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۲۹ و ۲۳۰)

مقام حنبلی

(حَ بَ) نام محلی (چارطاقی) بود در صحن مسجد الحرام (در محل دارالندوه) مخصوص نماز گزاردن حنبل مؤسس مذهب حنبلی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام حنفی

(حَ نَ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع شمال غربی مخصوص نماز گزاردن ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام شافعی

(فِ) نام محلی بود در صحن مسجد الحرام در بالای ساختمانی که چاه زمزم در آن قرار داشت مخصوص نماز گزاردن شافعی مؤسس مذهب شافعی. طبق نوشته ها مقام شافعی وجود نداشت. و او پشت مقام ابراهیم یا بر زمین اطراف زمزم نماز می خواند و مقام شافعی بعدها ساخته شد و فعلا نیز اثری از آن نیست.

مقام مالکی

(لِ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع جنوب شرقی مخصوص نماز گزاردن مالک مؤسس مذهب مالکی و فعلا اثری از آن نیست. (۱)

مقام ملتزم

(ک) ملتزم

مقام مصلا

(مُ صَ لّ) جایی را گویند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن جا نماز گزارده بود. (برهان قاطع) (ک) مقام ابراهیم

مقبره البقیع

(مَ بَ رَ تُ لْ بَ) همان (ک) بقیع

مقبره الحجون

(لْ حَ) همان (ك) جنه المعلی

مقبره الشهداء

(شُّ ةَ) مزار شهیدان غزوه احد در منطقه (ك) احد

مقبره المطیبین

(لْ مُ ط ی) شهرت مقبره معلاه. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۱۷)

مقبره المعلاه

(لْ مُ عَ لّ) همان (ك) جنه المعلی

مقبره بنی هاشم

همان (ك) جنه المعلی

مقدسه

(مُ قَ دَّ سِ)

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۴)

۲. از نـام هـای مـدینه است چون از شـرك و آلودگی هـا پاك شـد. چون در جوار رسول الله بودن سـبب می شود كه گناهان معصیتکار ریخته گردد. (حرمین شریفین؛ میقات حج، ش ۷؛ ص ۱۷۲)

مقدمات وجوبی حج

عبارتـند از اسـتطاعت مالی و اسـتطاعت بـدنی: بلوغ، عقل، حریت، باز بودن راه، زادو راحله. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقدمات وجودیه حج

مقـدماتی كه در وجود حـج دخالت دارنـد (نه در وجوب) مثل گذرنامه و كاروان. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقر

(مَ قَّ) از نـام هـای مـدینه است كه از قرار آمـده و روایت شـده هر گاه رسول الله از سـفری به مـدینه باز می گشت می فرمود:

«اللهم اجعل لنا بها قراراً و رزقاً حسناً («حرمین شریفین، ص ۱۱۸، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳)

مقصوره الشریفه

(مَ رَ تُ شَّ فِ) همان (ک) حجره طاهره

مقصوره المبلغین

(لْ مُ بَ لِّ) همان (ک) مقام بلال

مقطع

(مُ قَ طَّ) (مَ طَ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است، و وجه تسمیه به اختلاف نقل اینکه:

۱. در زمان عبدالله بن زبیر سنگ های آن را برای ساختن کعبه کنده و بریدند از این رو مُقَطَّع (بریده و کنده شده) نامیده گردید.

۲. در زمان جاهلیت اهل مکه که به سفر می رفتند از پوست درختان حرم بریده و به گردن شترشان و اگر پیاده بودند به گردن خود می آویختند (و از این رو هر جا می رفتند در امنیت بودند) و در برگشت از سفر در این محل پوست ها

۱. سابقاً هر یک از فرق چهارگونه (حنبلی، حنفی، شافعی، مالکی) در مقام خود نماز می خواندند و در سال ۱۳۴۳ هجری قمری دولت عربستان تعدد جماعات را ملغی ساخت و اکنون یک نماز جماعت بر پا می شود و امام جماعت از سعودی ها است که بین حجر الاسود و رکن شامی اقامه نماز می کند. (احکام حج و اسرار آن، ص ۹۷).

را از گردن شتر یا خودشان جدا می کردند و لذا این محل مقَطَع نامیده شد. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

مکا

(مُ) از جمله مراسم (ک) حج جاهلی

مکان احرام

میقات را گویند.

مکان الجنائز

(مَ نُ لْ جَ ءِ) «موضع الجنائز» نام محلی است در نزدیک خانه رسول الله که برای نماز میت اختصاص یافت و حضرت در این جا بر مردگان نماز می گزاردند. (مسلمانان گفتند به خدا سوگند بهتر این است که به سراغ پیامبر نفرستیم بلکه میت را در

کنار خانه پیامبر ببریم و بعـد خبر دهیم که برای نمازگزاردن بیایـد و این کار برای ایشان آسوده تر خواهد بود) و از این جهت است که آن جا به جایگاه جنازه نامگـذاری شـد زیرا جنازه ها را بدان جا می بردند. مکان الجنائز طبق نقلی نزدیک منبر پیامبر بود و بر اسـاس قول دیگر در کنـار و خارج دیوار شـرقی خانه پیامبر بود (که اکنون داخل ضـریح شـرقی قرار گرفته) و بعضـی گوینـد بعـداً نماز مردگان در دو محل مسـجد النبی انجام می شـد؛ بر سادات و علویین و امراء و بزرگان مدینه در روضه النبی (بین منبر و محراب) نماز می خواندند و بر سایر مسلمانان در مشرق مسجد یعنی کنار حجره و مرقد نماز می گزاردند به طوری که قبر مطهر در سـمت راست امام جماعت قرار می گرفت و تا سال ۹۴۲ قمری به این صورت عمل می شد و جز برای اشراف علوی بر کسـی از شـیعه در مسجد نماز نمی گزاردند و تا قرون بعد نیز اختلاف فتوایی بین مذاهب اسلامی در این مورد وجود داشـته است. در هر حـال این روش همچنـان تا امروز ادامه دارد و در این دوران نماز میت در کنار مکان الجنائز (که در داخل ضریح قرار گرفته) یعنی در سمت چپ مقبره

اقامه می گردد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۲۸؛ طبقات ص ۲۲۵؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۰و ۱۲۱).

مکبریه

(مُ کَ بِّ یِّ) همان (ک) مقام بلال

مکتان

(مُ کَّ) از نـام هـای مکه است. طبق نقلی چون مکه بالا و پایین داشـته (یعنی برخی از محله هایش در ارتفاعات و برخی دیگر در پایین واقع شده) و در اشعار عرب از مکه بالا و مکه پایین یاد شده است، به هر دو قسمت آن مکتان گفته اند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

مکتومه

(مَ مِ) از اسـامی زمزم اسـت بـه معنی پنهـان شـده و اشـاره بـه دورانی اسـت که در دل خـاک پنهـان بـود تـا به دست حضـرت عبدالمطلب حفر گردید. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ ش ۲۸)

مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) از القاب مکه است. در کتاب مبین به ذکر جمیل تکریم فرموده شده است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مکنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است. (لغت نامه)

مکه

مکه

(مَ کَ ِ) «و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه» (فتح ۲۴)

مکه شـهر کعبه و شهر مسجد الحرام است. شهری است کوهستانی و بسیار خشک و سوزان و مهم ترین شهر کشور عربستان و جزو اسـتان حجاز می باشد که در بخش غربی شبه جزیره عربستان قرار دارد. این شهر در بستر وادی ابراهیم و در دره ای تنگ و هلالـی شکل به نام ابطح میان رشـته کوه های مرتفعی (از طرف مشـرق و مغرب) محصور شـده است. ارتفاع تقریبی آن از سطح دریا ۳۳۰ متر ذکر شده. مکه در شرق دریای سرخ و به فاصله ۶۲ کیلومتری بندر جده قرار دارد و محدود است از شمال به مدینه و از غرب به جده و از شـرق به ریاض و نجد و از جنوب به یمن و عسیر. منطقه مکه از قدیم الایام در مسیر کاروانیان راه یمن و شام بود ولی تاریخ جغرافیایی و آبادانی اش با اسـکان حضرت هاجر و حضرت اسماعیل (علیه السلام) در آن شروع می شود. آن زمان که حضـرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السـلام) زن و فرزند خود را به امر الهی در بیابان غیرذی ذرع و

بی آب ساکن ساخت، به اراده الهی چشمه آبی زیر پای کودک حضرت هاجر (علیه السلام) جوشید و با پیدایش آب (زمزم) قوم جرهم (از قبایل یمنی) که در حدود مکه به سر می بردند در این نقطه اقامت گزیدند و آن گاه که کعبه به دست توانای پیامبر گران قدر حضرت ابراهیم و با کمک فرزندش حضرت اسماعیل

(علیه السلام) بنا گردید

مکه از جهت تشریفات مذهبی و از جهت امور بازرگانی ارزش و اعتبار یافت. و اما مکه شهری که پایگاه توحید قرار داده شده اهمیت حیاتی و جهانی اش را با ظهور پیامبر اسلام آغاز نمود. با تولد اسلام مکه جایگاه توحید ابراهیمی خود را که در سیر زمان فراموش شده بود دوباره به دست آورد. در ابتدا کفار و مشرکین با آزار و قصد قتل پیامبر اسلام سبب شدند که حضرت بعد از سیزدهمین سال بعثت در شب ربیع الاول به امر الهی مکه را ترک گوید و به مدینه مهاجرت فرماید. تا این که حضرت در دهم رمضان سال هشتم هجری با سپاهی متشکل از ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه گردیدند و بعد از ده روز به مکه رسیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت کردند که هر کدام از جهتی روانه شهر گشتند. مکیان تاب مقاومت در خود ندیدند و به پیشتاز شتافتند. مکه بدون خونریزی فتح گردید و حضرت برمکیان رحمت آورد و آزادشان ساخت. مکه از قید کفر آزاد گردید و پایگاه توحید گشت.

فضایل مکه

راه رفتن در آن ثواب عبادت دارد.

خواب کننده در آن مثل شب زنده دار دیگر شهرهاست.

طعام خوردن در آن فضیلت روزه گرفتن در دیگر جاها را دارد.

سجده کننده در آن مثل به خون خود غلطیده در راه خداست.

بهترین زمین نزد خداست و هیچ خاکی محبوب تر از خاک مکه نزد خداوند نیست.

هیچ سنگی و درختی و کوهی و آبی از مکه محبوب تر نزد پروردگار عالم نمی باشد.

محبوب ترین زمین خداوند نزد رسول الله است که اگر ناچار

نمی شدند هرگز از آن خارج نمی گردیدند.

هر که در حرم (مکه و مدینه) بمیرد به حساب عرضه نشود و در سلک مهاجران به خدا درآید و در قیامت با اصحاب بدر محشور گردد.

حرم مکه

مکه حرم است و حرم بودن مکه از آن جاست که بی احترامی بدان حرام است و این شهر و اهل آن در حمایت پروردگار متعال هستند و انجام چیزهایی که در سایر نقاط حرام نیست در این جا حرام است و اما حرم مکه محدوده خاصی است که اطراف آن را احاطه کرده است. این محدوده را حضرت جبرئیل برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) مشخص نمود و آن حضرت علایمی را برای شناسایی در آن حدود نصب نمود (و به نقلی نیز حضرت اسماعیل پس از پدر علایم را نصب فرمود) این علایم در اطراف مکه در پی هر تخریبی در اعصار مختلف تجدید بنا می شد تا این که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن علایم بار دیگر تثبیت گردید و تا به حال با ترمیم و تجدید بنا محفوظ نگاه داشته شده است که پاره ای از آنها جدید است و با سیمان و سنگ رخام ساخته شده و بعضی دیگر قدیمی است و با سنگ و آهک بنا گشته و بعضی دیگر سنگ چین می باشند (و آن را انصاب حرم گویند) محدوده حرم در مکه در تمام جهات یکسان نیست و دایره ای دارد به نام دایره حرم که حد و مرز مکه را مشخص می نماید و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند طبق نوشته

ها عبارتند از:

۱. شمال، در طریق مدینه، تنعیم است با فاصله حدود ۶کیلومتری مسجد الحرام.

۲. جنوب، در طریق عرفه، نمره است با فاصله حدود ۱۲کیلومتری مسجد الحرام.

۳. شرق، در طریق نجد، جعرانه است با فاصله حدود ۲۶کیلومتری (۱) مسجد الحرام.

۴. غرب، در طریق جده، حدیبیه (علمین) است با فاصله حدود ۲۰کیلومتری مسجد الحرام.

احکام حرم

وجوب احرام جهت ورود

۱. فاصله آن تا مکه را حدود نه مایل و بعضی دوازده مایل ذکر کرده اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰).

استحباب غسل جهت ورود

استحباب برهنه پایی هنگام ورود

استحباب جویدن گیاه اذخر هنگام ورود

استحباب دعای «اللهم انک قلت...»هنگام ورود

حرمت اخذ لقطه در آن

حرمت صید و شکار در آن

حرمت ورود غیر مسلمان به آن

حرمت جنگ و خونریزی در آن

حرمت دفن کردن کافران در آن

حرمت ورود با سلاح آشکار به آن

حرمت بیرون بردن سنگ و خاک آن

حرمت بریدن و شکستن و کندن درختان آن

حرمت تعقیب پناه برنده به آن (مگر مرتکب جرم در حرم)

کراهت مجاورت دایمی در مکه (طبق نظر مشهور فقها)

کراهت مطالبه قرض و سلام به مقروض که سبب یادآوری مقروض بودن و خجالت او شود

اختیار شکسته (قصر) و یا تمام خواندن نماز برای مسافران مکه (طبق نظر برخی فقها)

و...

مستحبات مکه

با غسل وارد شدن.

از بالای مکه (از راه مدینه) وارد شدن

کفش به دست و پا برهنه و آرام و فروتن وارد شدن

با خواندن دعای «اللهم البلد بلدک و البیت بیتک...» وارد شدن.

در مکه انفاق نمودن و روزه گرفتن و ذکر خدا نمودن و قرآن خواندن و ختم قرآن کردن و آب زمزم خوردن.

به زیارت غار حرا رفتن و در مولدالنبی دعا و نماز به جای آوردن و بستگان رسول الله رادر قبرستان معلی زیارت نمودن و آداب کعبه را انجام دادن و نمازهای فریضه را در مسجد الحرام به جای آوردن.

در خروج از مکه صدقه دادن و از پایین مکه بیرون رفتن.

تسمیه مکه به تفاوت نقل:

۱. از «مک»است به معنای از بین بردن، و مکه نخوت مستبدین را از بین می برد.

۲. از «مک»است

به معنای بسط، و مکه جایی است که خداوند کره زمین را از آن گسترش داده است.

۳. از «مک»است به معنای ازدحام، و مکه جایی است که مردم از هر جا به آن می آیند و در آن ازدحام می کنند.

۴. از «مک»است به معنای جذب، و مکه جایی است که (به دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام» مردم از هر دیاری به آن جذب می شوند.

۵. از «مک» است به معنای کم آبی، و مکه کم آب است (گویی آب آن را زمین مکیده است) یا علاقه مردم را با آخرین قطره آب نشان می دهد.

۶. از «مک»است به معنای مکیدن و کاستن و مکه گناهان را مکیده و نابود می کند (یا گناه شخص در مکه کاسته می شود. حالت تقوایی در شخص پیدا می شود که عامل پرهیز از گناه است).

۷. از «مَکّ»است به معنای نابودی و مکه جایی است که هر کس نسبت به آن قصد سویی داشته باشد نابود خواهد شد (یا در ابتدا در جاهلیت چنان بود که هر کس در مکه ظلم می کرد او را نابود می کردند و یا از مکه بیرون می راندند).

۸. از «تَمَکِّکتُ العظم» است به معنای درون مغز استخوان، و مکه گویی وسط زمین است همان گونه که مغز استخوان در وسط آن قرار دارد.

۹. از «مَکّوک» است به معنای ظرفی که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد و مکه در میان دو کوه مرتفع و در میان دره مثل ظرفی است که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد.

۱۰. از «مکا» است به معنای خانه (که لغتی بابلی است)

و چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) اهل بابل بود نام خانه را که بساخت مکه نهاد، این نام اول شهر باقی ماند.

۱۱. از «مُکا» است به معنای صدای نوعی پرنده و در مکه صدای مردم که خدای را می خوانند بلند است و زمزمه

ملکوتی حاجیان در اطراف کعبه همواره به گوش می رسد. یا در حج جاهلی هنگام حج می گفتند: حج ما به اتمام نخواهد رسید مگر آن که به کنار کعبه رویم و در آن جا سوت بکشیم.

۱۲. از «مَکوربا» (و به تلفظ یونانی «مقوروبا») است و به زعم برخی از محققین جدید یونانیان از آن نام، شهری را به معنی مکان تقرب به خدا مراد کرده اند که همان مکه است.

۱۳. از «مَهْگَه» است به معنی جایگاه ما و ریشه ای ایرانی دارد.

اسامی و القاب مکه

ام، ام الارضین، ام راحم، ام رحم، ام رحمان، ام رحمه، ام روح، ام زحم، ام صبح، ام الصفا، ام القری، ام کوثی، ام المشاعر، امین، امینه، باسه، بره، بساسه، بساق، بطحا، بکه، بلد، بلدامین، بلدالله، بلدالله تعالی، بلدالامین، بلد حرام، بلده، بلده المروزقه، بیت الدعا، بیت العروس، بینه، تاج، تهامه، جامعه، حاطمه، حجاز، حرام، حرم، حرم آمن، حرم الله، حرم الله تعالی، حرم امن، حرمه، خیر البلاد، رأس، رتاج، رحم، ساق، سبوحه، سلام، سیل، شباشعه، صلاح، طیبه، عاقر، عذراء، عرش، عرش الله، عروش، عروض، عریش، عزیز، غاشه، فاران، قادس، قادسیه، قریه، قریه الحمس، قریه النمل، کبیره، کریساء، کوثی، ماحی، مبارکه، متحفه، مخرج صدق، مدینه الرب، مذهب، مرویه، مشرفه، مسجد الحرام، معاد، معطشه، مفخمه، مقدسه، مکتان، مکرمه، مهابه، مهبط، نادره، ناسه، ناشته، ناشر، ناشه، نامیه، نجر، نساسه، نقره الغراب،

وادی، وادی، وادی غیر ذی ذرع، والده.

کوه های مکه

اثبره، ابوقبیس، اخشبان (امین)، ثبیر، ثور (اطحل)، حبش، حجون، حرا (جبل الاسلام جبل القرآن، جبل فاران)، رحمت (جبل نابت، جبل الدعا، جبل الال، جبل عرفات، جبل قرین، جبل المشاه،) صفا، صفایح، قزح، طیر، قعیقعان، مروه، نمره، نور.

خانه های مکه

دار الارقم (بیت اسلام، بیت الارقم، دارالخیزران) دار ابوطالب، دار البیضاء (دارابو یوسف)

دار خدیجه (مولد فاطمه)، دارالضیافه، دارالعجله، دارالمنتدی، دار الندوه، مولد النبیشعب های مکه

اجیاد (جیاد)، شعب ابی طالب (شعب مولد، شعب علی، شعب ابی یوسف، قشاشیه)، شعب جزارین (شعب ابی دب، شعب المقبره).

آب های مکه

چاه اسماعیل (زمزم)، چاه عسیله، چاه فخ (میمون)، عین جدیده، عین زبیده، عین عرفه، ذو طوی.

وادی های مکه

وادی ابراهیم، وادی عرفات، وادی عقیق، وادی فاطمه، وادی فخ، وادی محسر، وادی مشعر، وادی منی، وادی مسفله.

مساجد مکه

مسجد الحرام، اجابه، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیعت (عقبه)، تنعیم (عمره)، جن (حرس، بیعت)، جعرانه، حدیبیه، حمزه، خیف (منی)، رأیت، شجره، شق القمر (انشقاق قمر)، صفایح، غدیر خم، کبش (قوچ، صخره، نحر)، کوثر، مختبی، مزدلفه (مشعر الحرام) نمره (عرفه، عرنه).

حکومت مکه

حکمرانی شهر مکه یکی از مسائل مهم پیچیده تاریخ حجاز است. این شهر گاهی به دست مصر و گاهی به دست عراق و زمانی به دست یمن و گاهی به دست علویان و گاهی به دست مکیان و غیر آنها اداره می شد. ابتدا از سال هشتم هجری که رسول الله وارد مکه گردید پیوسته حاکمان مکه از جانب آن جانب منصوب می شدند و از آن پس توسط خلفای خمسه و اموی و عباسی انتخاب می گردیدند.

بعد از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری عبدالله بن زبیر که

خود را خلیفه خوانـد مکه را مرکز خلافت قرار داد تا سال ۷۳ هجری که کشـته شـد. و آن گـاه تا پایان دوره اموی یعنی سال ۱۳۲ هجری اداره مکه بـا امویـان بود و حاکمان شـهر از جانب خلیفه دمشق تعیین می شدنـد. و در دوره عباسـی حاکم مکه از سوی بغداد معین می گردید تا این که جعفر بن محمد حسـنی (از دودمان امام حسن مجتبی (علیه السـلام» در سال ۳۳۸ هجری به نام خلیفه فاطمی خطبه خواند و نفوذ عباسـی در مکه قطع گردید. به روایتی در سال ۳۵۸ هجری که معزالدین خلیفه فاطمی به مکه تشرف یافت اولین شریف مکه را به نام جعفر بن محمد حسنی (ملقب به ثائر) بر گزید و او چندین سال در

آن جا حکومت کرد. و پس از ثائر پسرش عیسی به حکومت مکه دست یافت و بدین گونه حکومت شرفا (به طور توارث) در مکه آغاز شد و یک شریف در مکه حکومت می کرد.

اما حکومت شرفا از شاخه سادات حسنی با مرگ شُکْر (که فرزندی نداشت) در سال ۴۵۳ هجری پایان یافت و پس از او بنوشَیَبه مدتی در مکه فرمانروایی کردند تا این که امیر یمن (علی بن محمد صُلَیحی) در کار مکه دخالت کرد و یکی از سادات حسنی به نام ابو هاشم محمد را به امارت برگزید و او تا سال ۴۸۷ هجری در مکه امارت کرد. حکومت این خاندان حسنی (که در تاریخ مکه به نام «هَواشِم» معروف شده اند) تا حدود سال ۵۹۷ هجری ادامه یافت و سپس شاخه ای دیگر از سادات حسنی در مکه فرمانروا شدند. حکومت شرفا تا سال ۶۳۰ هجری تا حدودی مستقل بود و از این تاریخ به بعد شرفا گاهی تابع پادشاهان مصر و زمانی تابع امرای یمن و شام بودند و چون در سال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم اول عثمانی بر مصر و حرمین تسلط یافت شرفا تابع سلاطین عثمانی گردیدند و حاکمی که برای مصر تعیین می شد بر حجاز نظارت داشت و چون در سال ۱۲۲۸ هجری قمری محمد علی پاشا والی مصر قصد کرد مصر را از عثمانی مستقل کند از این وقت حکومت حجاز تابع مصر گردید تا این که در سال ۱۲۵۶ قمری حجاز از مصر منتزع گردید و بار دیگر سلطان عثمانی (سلطان عبدالمجید) رسماً شریف مکه را برگزید. و آن گاه که در سال ۱۳۲۳

هجری قمری شریفی مکه به شریف حسین رسید او به یاری سردمداران جنگ جهانی اول حجاز را در سال ۱۳۳۴ هجری از تبعیت عثمانی (که با آلمان متحد و وارد جنگ شده بود) آزاد کرد (و بعد از جنگ) خود را خلیفه مسلمانان خواند، ولی طولی نکشید که در مقابله با ابن سعود (که مورد حمایت دول استعمارگر قرار گرفته و توسط بریتانیا به عنوان حکمران مستقل نجد به رسمیت شناخته شد) مغلوب گردید و سلسله شرفای مکه برافتاد و سلاطین سعودی حاکم شدند. (۱)

مکه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکه معظمه

(مُ عَ ظَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکینه

(مَ نِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۹).

ملاء

از بهترین پارچه های یمن که تبع کعبه را با آن پوشانید (مکه، ص ۵۹).

ملتزم

(مُ تَ زَ) نقطه ای در کعبه، قسمتی از دیوار کعبه، جای دعا و استغفار (جای اقرار به گناه و اعتذار جستن و جای پذیرفته شدن دعا) و در جهت تسمیه آن گفته اند که طبق روایات هیچ بنده ای به این مکان التجاء و پناه نمی گیرد و التزام نمی جوید جز آن که خداوند حاجتش را بر آورده می کند. پیامبر اکرم و ائمه اطهار (علیهم السلام) و صحابه بزرگ سر و صورت و دستها و سینه خود را به این مکان چسبانیده اند و زائران نیز در این قسمت به دیوار ملتزم شده و دعا می خوانند. اما در موضع این جایگاه دو نقل مختلف است به این که:

۱. بین حجرالاسود و در کعبه است در دیوار شرقی.

۲. مستجار است پشت در کعبه در دیوار غربی نزدیک رکن

۱. نگاه کنید به کتاب های: تاریخ مکه، ص ۱۵۱ به بعد؛ حرمین شریفین، ص ۵۹ الی ۶۸؛ دایره المعارف فارسی، ذیل مکه.

یمانی. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۳۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۲ و ۵۳؛ حرمین شریفین، ص ۷۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۱۶ و ۱۱۹).

ململم (مَ لَ لَ) همان (ک) یلملم.

منا

همان (ک) منی.

منار مسجد الحرم

(مَ رُ لْ حَ رَ) علامات منصوب به وسیله حضرت ابراهیم (علیه السلام) گرد حرم برای تمیز حدود حرم از حل (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناره مسجد الحرام

(مَ رِ) بر سر هر یک از سه باب اصلی مسجد (به نام های باب ملک عبدالعزیز، باب العمره، باب السلام) دو مناره به ارتفاع ۹۲ متر (از کف مسجد) با قاعده ای به ابعاد ۷*۷ متر واقع است (و بر تارک هر مناره هلالی به ارتفاع ۵/۶ متر از برنز طلا کاری نصب است) هفتمین مناره بر باب الصفا واقع است (و در سال های اخیر دو مناره دیگر ساخته شد و در نتیجه تعداد مناره ها به ۹ رسیده است) اسلوب ساختمانی مناره هایی که در زمان سعودی ها ساخته شد از هندوستان و چین اقتباس گردیده است و هر یک از این مناره ها دارای نامی هستند که عبارتند از:

۱. مناره باب علی

۲. مناره باب العمره

۳. مناره باب السلام

۴. مناره باب قایتبای

۵. مناره باب المحکمه (حکمه) (۱)

۶. مناره باب الزیاده (الزیاره) (۲)

۷. مناره باب الوداع یا حزوره (حرمین شریفین، ص ۱۱۲؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۲۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ عرشیان، ص ۴۸).

مناره مسجد النبی سابقه ایجاد مناره در مسجد النبی به دوران امویان مربوط می شود که توسط عمر بن عبدالعزیز والی مدینه ساخته شد. او در زمان والیگری خود در مدینه طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری چهار مناره در چهار گوشه مسجد بنا نمود و بعدها بر اثر تعمیرات و اصطلاحات مسجد توسط امرا و سلاطین تعداد مناره ها افزون گشت. در دوران سلاطین عثمانی تعداد مناره ها پنج

عدد بوده است. (مناره خمسه) و امروزه در زوایای مسجد نبوی مناره های عظیمی سر بر افراشته اند و ارتفاع شش مناره جدید که ساخته شده هر یک ۱۰۴ متر است و مجموع مناره های موجود مسجد النبی را ۱۰ عدد ذکر کرده اند. و از جمله مناره های آن عبارتند از:

مناره باب السلام

مناره ای است در زاویه جنوب غربی. ابتدا در زمان ولید و توسط والی مدینه عمر بن عبدالعزیز بنا شد ولی به علت اشراف بر منزل «مروان حکم» و به دستور «سلیمان بن عبد الملک» تخریب گردید تا این که در سال ۷۰۶ هجری مجدداً به دستور سلطان محمد بن قلاوون بنا گردید و برخی گویند از ساخته های شیخ الخدام شبل الدوله معروف به حریری است. این مناره توسط سعودی ها حفظ شده است.

مناره رئیسیه

(رأسیه) مناره ای است در زاویه جنوب شرقی و از آثار سلطان اشرف قایتبای است که (به سال ۸۸۶ هجری) به ارتفاع شصت متر در کنار «قبه الخضرا» ساخته شد و وجه تسمیه رئیسیه از آن جاست که رئیس مؤذنین بر آن اذان می گفت. سعودی ها آن را هر چند گاه تعمیر می کردند.

مناره باب الرحمه

مناره ای است که در ضلع غربی نزدیک باب الرحمه قرار داشت و توسط سلطان قایتبای در سال ۸۸۸ هجری ساخته شد اما در جریان توسعه اول مسجد در دوران سعودی تخریب گردید.

مناره سلیمانیه

(عزیزیه) مناره ای است که در زاویه شمال شرقی قرار داشت بر گرفته از نام سلطان سلیمان قانونی. سلطان سلیمان این مناره را به جای مناره سنجاریه (که ظاهراً از آثار امیر سَـنْجَر جاوُلی متوفی ۷۴۵ هجری بود) قرار داد. این مناره را «العزیزیه» هم می گویند زیرا عبدالعزیز خان بن محمود آن را تعمیر نمود. و سعودی ها

۱. و در برخی منابع باب حکمه.

۲. و در برخی منابع باب الزیاره.

آن را تخریب کردند و مناره دیگری در جای آن توسط ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گردید.

مناره مجیدیه

مناره ای است که در زاویه شمال غربی قرار داشت و توسط عبدالمجید عثمانی بنا شد اما توسط سعودی ها تخریب گردید و

مناره دیگری در جای آن در دوران ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گشت، اما این مناره هم اخیراً در توسعه شمالی مسجد تخریب گردید. به «التشکیلیه» (شکیلیه) و «اشکلیه» و «الخشیبه» نیز معروف بود. (حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۸ و ۲۶۲؛ با راهیان قبله، ص ۸۷؛ به سوی ام القری، ص ۳۱۵؛ و...)

مناسک

(مَ سِ) اختصار (ک) مناسک حج

مناسک حج

فَاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله (بقره ۲۰۰)

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادات مخصوص حج) را گویند. مجموعه آداب و افعالی که در زمانی خاص و در اماکنی خاص جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد و به طور کلی از دو عبادت عمره و حج تشکیل می شود و اعمال این دو، مقداری تفاوت دارد و در دو زمان مختلف صورت می پذیرد.

مناسک منی

عبادات یوم النحر (روز دهم ذی حجه) است که به ترتیب عبارت است از رمی جمره العقبه، ذبح و حلق رأس (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناصب قریش

(ک) مناصب کعبه

مناصب کعبه

اشاره

یا مناصب قریش، به مناصبی گفته می شود که در ارتباط با سرپرستی امور کعبه و مؤسسات مربوطه مورد عنایت وافر قریش بود و در حقیقت اقتصاد و سیاست قریش بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار بود. ریاست هر یک از مؤسسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قریش به عهده داشت. مقارن با ظهور اسلام (۱) مسئولیت این مناصب در دست ده طایفه مهم قریش (بنی هاشم، بنی سهم، بنی اُمَیه، بنی نَوفَل، بنی عَبُدالدّار، بنی اَسَد، بنی تَیْم، بنی مَخزوم، بنی عَدیّ و بنی جُمَح) بود و انواع مؤسسات قریش و کعبه عبارت بود از:

۱. اعنه

سر پرستی ستوران قریش در هنگام جنگ بود.

۲. ایسار و ازلام،

در رابطه با بخت آزمایی و فالگیری بود که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۳. حجابت

دربانی و کلید داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

۴. حفاظت

جمع آوری و نگهداری اموال متعلق به کعبه و بت ها که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۵. دیه

در مورد پرداخت غرامت بود که به دست طایفه بنی تمیم قرار داشت.

۶. رفادت

در رابطه با مهمانداری و پذیرایی از زائران کعبه بود به این نحو که قریش در مواقع معین مبالغی پول را از میان خود جمع می کرد و برای اطعام به متصدیان رفاده می داد. تصدی رفاده با حارث بن عامر از بنی نوفل بود و بعد در اختیار بنی هاشم قرار گرفت. (۲)

۷. سدانت

خادمی و پرده داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

۸. سفارت

در رابطه با روانه کردن نماینده برای انجام مذاکرات صلح یا جنگ یا اظهار مفاخرت در برابر اقوام

۱. با ظهور اسلام از مناصب کعبه و قریش چیزی باقی نماند جز آن که رسول خدا منصب تولیت و سدانت را به عثمان بن طلحه (و فرزندان او) و منصب سقایت را به عباس بن عبدالمطلب بخشید.

۲. هاشم هر موقع که هلال ذی حجه را می دید بامدادان به سوی کعبه می آمد. و به دیوار کعبه تکیه می کرد و می گفت: گروه قریش! شما بالاترین و گرامی ترین تیره جامعه عرب هستید. خدا شما را در خانه خود جای داده است و این فضیلت را

برای شـما از میان فرزنـدان اسـماعیل برگزیده است. هان ای مردم! زائران خانه خدا در این ماه با شور عجیبی به سوی شـما می آیند. آنان مهمانان خدا هسـتند. پذیرایی از آنان به عهده شـماست و در میان آنها افراد تهیدست که از نقطه دور به این جا می آینـد فراوانند. به صاحب این خانه سوگند، اگر قدرت و توانایی داشـتم همه را پذیرایی نموده از شـما کمک نمی طلبیدم ولی آنچه الان در توان دارم و از راه حلال به دست آورده ام در این راه خرج می کنم ولی همه شـما را به خـدا سوگنـد می دهم مبادا از زائران خانه خدا با مال حرام پذیرایی کنید، مالی که آن را از طریق ظلم و ستم به دست آورده اید و یا آن که در بذل مال حلال خود دچار ریا و اکراه

و اجبار شوید. آن کس که در بذل مال خود طیب نفس ندارد از انفاق خودداری کند (تاریخ اسلام، سبحانی، ص ۱۶).

دیگر که به دست عمر بن خطاب از بنی عدی بود.

۹. سقایت

آب دادن حاجیان و زائران کعبه که به دست عباس بن عبدالمطلب از بنی هاشم بود.

۱۰. عمارت

نگاهبانی مسجدالحرام و مراقبت به این که کسی در آن محل مقدس یاوه سرایی و بدگویی نکند و فریاد نزند که به دست شیبه بن عثمان از بنی عبدالدار بود.

۱۱. قبه

اسلحه خانه، خیمه ای چرمی بود که در مواقع معین و هنگام لزوم بر پا می شد و مهمات جنگی در آن فراهم می گشت و به دست خالدبن ولید از بنی مخزوم بود.

۱۲. قضا

داوری در خصومات بود.

۱۳. قیادت

سرداری و سرپرستی کاروان های بازرگانی و یا سپاهیان که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

۱۴. لواء

پرچمداری (با پرچمی به نام عقاب که در موقع جنگ بیرون می آوردند که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

۱۵. مشورت

مؤسسه ای مشورتی که به دست یزیدبن زمعه از بنی اسد بود.

۱۶. ندوه

انجمن شورای دارالندوه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود. (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۵ الی ۲۷؛ تاریخ تمدن

اسلام، ج ۱، ص ۲۰ به بعد؛ زندگانی محمد، ترجمه پاینده، ص ۵۸۳)

مناصب مکه

(ك) مناصب کعبه

منبر پیامبر

همان (ك) منبر نبوی

منبر مسجد الحرام

منبری بود به ارتفاع ۱۲ متر (از صحن مسجد الحرام) واقع در قسمت شمالی مقام ابراهیم که در سال ۹۹۶ قمری در زمان سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی از مرمر سفید ساخته شد (و قبل از آن نیز منبرهای کوچك تری وجود داشت) این منبر در توسعه و تعمیرات مسجد الحرام در زمان سعودی ها برداشته شد.

منبر مسجد النبی

همان (ك) منبر نبوی

منبر نبوی

منبری است در مسجد النبی واقع در جایگاه وعظ و خطابه رسول الله (و در غرب محراب نبوی مستقر است) طبق نقل آن حضرت در مسجد النبی پشت به ستونی یا تنه درخت خرمایی مردم را در امور دینی و اجتماعی ارشاد می فرمود تا این که در سال پنجم هجری برای تکیه دادن حضرت (به جای استفاده از تنه درخت) منبری ساخته شد (۱) و به نقلی اولین منبر از گل ساخته شد و تنها مرتفع بود و پله نداشت و به نقلی هم در سال هفتم هجری منبری از چوب جنگلی ساخته شد با دو سه پله (یك جایگاه و دو پله) و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر پله زبرین می نشست و پاهای مبارکش را بر پله میانین می گذاشت. در مورد نخستین کسی که برای حضرتش منبری از چوب بساخت به اختلاف از مروان و از غلام عباس بن عبدالمطلب و از غلام سعید بن عاص و از غلام زنی انصاری یاد کرده اند. بعضی منابع این فکر را به تمیم داری نسبت می دهند و می گویند وی منبر را ساخته است و برخی هم از «یا قوم رومی» یاد می کنند و اما در مورد تعمیرات و تغییرات منبر از جمله آورده اند:

۱. پس از رحلت، منبر همچنان باقی بود تا این که معاویه شش پله از پایین به آن افزود که مجموعاً نه پله شد. به نقلی دیگر این منبر همچنان بود و مروان حکم والی مدینه در زمان معاویه دستور داد منبر دارای شش درجه برای او ساختند.

۲. سال

۱۵۰ هجری، به دستور والی مدینه، منبر را با مرمر مفروش نمودند.

۳. سال ۶۵۴ هجری، منبر در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و لذا در این سال (یا سال ۶۵۶) الملک المظفر امیر یمن منبری از چوب صندل فرستاد که در جای منبر نبوی نصب گردید.

۴. سال ۶۶۴ هجری، الملک الظاهر بَیْبَرس بند قُداری منبر جدیدی فرستاد که به جای منبر قبلی گذاشته شد.

۵. سال ۷۹۷ هجری، الملک الظاهر برقوق منبری ارسال

۱. و در روایت آمده که بعد از ساخت منبر، آن تنه درخت در فراق حضرت حنین (ناله) سر داد و رسول خدا به سویش آمد و در برش کشید تا خاموش شد.

کرد که به جای منبر بیبرس نصب گردید.

۶. سال ۸۲۰ هجری، الملک المؤید شیخ محمودی منبری فرستاد که در محل نصب منبر برقوق گذاشته شد.

۷. سال ۸۸۶ هجری، منبر الملک المؤید شیخ در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و مردم مدینه منبری از آجر ساختند و آن را در گچ و آهک گرفتند و در مکان آن جای دادند.

۸. سال ۸۸۸ (یا ۸۸۹) هجری، منبری از مرمر و ظاهراً به دستور الملک قایِتبای روانه مدینه شد که آن را به جای منبر آجری قرار دادند.

۹. سال ۹۹۸ هجری، به دستور سلطان مراد سوم عثمانی منبری یکپارچه از سنگ مرمر ساخته شد و به جای منبر سلطان قایتبای نهادند. (۱) این منبر هم اکنون نیز در مسجد النبی و در سمت راست محراب النبی و در مقابل محل اذان بلال (و در ناحیه غربی روضه النبی مقابل ستون حنانه) در جایگاه اصلی منبر قرار دارد. این منبر ۱۲ پله بوده و با طلا

و نقره تذهیب شده و بین سه پله تحتانی و نه پله فوقانی آن دری نصب گردیده است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۸۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۳؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۹؛و...)

منحر

(مِ حَ) محل نحر. قربانگاه سرزمین منی را گویند.

منسک (مَ سَ)

۱. عبادت خاص حج.

۲. جای قربانی در حج (لغت نامه)

منی

(مَ، مِ، مُ، نـا) (۲) بیابـان وسـیعی است که در جانب شـرقی مکه و میان مکه و وادی مشـعر الحرام قرار گرفته است و در فاصـله حدود ۱۰ کیلومتری بیت الله بین دو رشته کوه با سنگ های سخت و درشت محصور می باشد. طول وادی منی حدود (۳/۵) ۳ کیلومتر بوده و وسـعتی حدود شـش کیلومتر مربع دارد و اخیراً با تراشیدن کوه ها بر فضای مورد استفاده اضافه می نمایند. منی جزء حرم مکه است و حـد آن از جمره عقبه است تـا وادی محسـر، در رابطه بـا حـج، منی محـل توقف حاجیـان و محـل انجام اعمالی است.

واجبات منی

پس از طلوع صـبح دهم ذی حجه که حاجیـان بـا حـال احرام از مشـعر به سوی منی می آینـد، طی سه روز و دو شب واجبـاتی (اعمالی و وقوف) به جای می آورند.

در روز دهم، چهـارمین و پنجمین و ششـمین عمل از اعمال حـج (یعنی رمی جمره عقبه، قربانی، حلق یا تقصـیر) را بایـد انجام داد.

در روز یازدهم و دوازدهم، سیزدهمین عمل حج (یعنی رمی جمرات ثلاث) را باید انجام داد.

در شب یازدهم و دوازدهم، دوازدهمین عمل حج (یعنی وقوف در منی) را باید به عمل آورد.

مستحبات منی

غسل روز عید نمودن

نماز روز عید خواندن

دعاهای روز عید خواندن

حمد خدا پس از اعمال روز عید کردن

نماز در مساجد کبش و بیعت خواندن

شب سیزدهم ذی حجه را در منی به سر بردن (۳)

ریگ های مازاد مشعر را در منی دفن نمودن

صد رکعت نماز مستحبی در مسجد خیف خواندن

مستحبات

هر یک از اعمال واجب (رمی، قربانی، حلق یا تقصیر) را به جا آوردن

هر یک از اذکار (سبحان الله)، (لا اله الا الله)، (الحمدلله) را صد بار در مسجد خیف گفتن

تکبیرات (الله اکبر... و الحمد علی ما ابلانا) را بعد از ۱۵ نماز (از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم) خواندن

تسمیه منی به تفاوت نقل:

نام کوهی است در این سرزمین.

۱. منبر سلطان قایتبای را به مسجد قبا منتقل کردند که هم اکنون نیز در آن جاست.

۲. (مَ) لغت نامه، (مِ) فرهنگ فارسی، (مَ مِ مُ) عرشیان، ص ۷۹.

۳. در این صورت باید در روز سیزدهم جمرات ثلاثه را رمی کند.

در این جا حضرت جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت: «تمنا» کن.

حضرت آدم و حضرت حوا در این نقطه آمرزش الهی را «تمنا» کردند.

حضرت آدم (علیه السلام) در این جا در پاسخ به سؤال جبرئیل که آیا تمنایی داری؟ گفت: تمنای جنت.

از «اِمناء» (به معنی خون ریختن) است، چرا که در این جا خون قربانی ریخته می شود.

از «منت» است و خداوند بر مردم منت گذاشت و در این جا اعمال حج را به آنان یاد داد.

اماکن منی

۱. مساجد، چون: مسجد خیف، مسجد صفایح، مسجد کبش، مسجد بیعت، مسجد کوثر.

۲. قربانگاه، موسوم به مسلخ و مذبح و منحر. محل وسیع و محصوری است در سر راه مشعر در ورود به منی (۱) در سمت راست که برای قربانی کردن اختصاص یافته است (گرچه قربان کردن در هر نقطه ای از منی جایز است).

۳. جمرات یا جمار (جمع جمره) سه ستون سنگی است که از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع شده و

به عمق منی تا طول ۲۷۱پیش می رود.

وقایع منی

– بعد از بعثت سه واقعه تاریخی مهم در وادی منی اتفاق افتاد.

۱. در این جا صحیفه ملعونه برای محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر و بنی هاشم تنظیم شد.

۲. در این جا در سال های دوازده و سیزده هجری اهالی یثرب با پیامبر اکرم (علیه السلام) بیعت کردند.

۳. در این جا بود که به سال هشتم هجری در فتح مکه سپاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اردو زد.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای مردم ایمنی باشد.

مواجهه

(مُ جَ هِ) جهت قبلی (قبله) حجره رسول الله یعنی المواجهه... (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵)

مواضع

اربعه (مَ ضِ) همان (ک) مواطن اربعه

مواطن اربعه

(مَ طِ) مواضع اربعه. مساجدی هستند که مسافر میان قصر (شکسته) یا اتمام نماز مخیر است و عبارتند از مسجد مکه (مسجد الحرام) مسجد مدینه (مسجد النبی) مسجد کوفه و حایر حسینی (منهج الصادقین، ج ۳، ص ۹۹؛ اصول فقه، ص ۹۱؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۹۹ و ۲۸۶).

مواقف

(مَ قِ) نقاطی که برای اجرای آداب و اعمال حج در آن جا باید توقف نمود، مانند: عرفات، مشعر الحرام، منی.

مواقیت

(مَ). جمع میقات. اختصار (ک) مواقیت حج

مواقیت احرام

همان (ك) مواقیت حج

مواقیت حج

یا مواقیت احرام، اماکن معینی هستند که جهت ورود به مکه و نیز جهت انجام حج باید در آن احرام بست.

مواقیت

یا (ك) «میقات»ها در نقاط مختلفی پراکنده اند.

مواقیت معروفه

میقات های پنجگانه (یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل، جحفه، مسجد شجره) را گویند.

موجوء

(مَ) حیوانی که رگ های او را مالیده باشند. در حج احوط این است که قربانی موجوء نباشد. (مناسك حج، ص ۱۶۸)

موسم

(مَ سِ) هنگام گردن آمدن حاجیان برای حج که نیمه اول ذی حجه است. (سفرنامه ناصر خسرو، ضمایم، ص ۱۸۹)

موسم الحاج

(مُ لْ حّ) همان (ك) موسم (مبسوط درترمینولوژی حقوق)

موضع الجنائز

(مَ ضِ عُ لْ جَ ءِ) همان (ك) مكان الجنائز

موفیه

(مُ وَ فّ یِ) از نـام های مـدینه است، زیرا حقوق میهمانان را ادا می کنـد و با نعمت های فراوان و معنویت از واردین پـذیرایی می نماید و خاکش دردها را شفا می بخشد و غبارش جزام را از بین می برد. (حرمین شرفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳؛ لغت نامه)

۱. گفته اند قربانگاه جدید بیرون از منی است.

موقف

(مَ قِ) آنجا که حج کنند. (لغت نامه)

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در عرفه توقف کرد، کوهی را که بر آن ایستاده بود موقف نامید، و همه عرفه موقف است و صبحگاه که بر قزح ایستاده بود فرمود این جا موقف است و همه مزدلفه موقف است (تاریخ طبری، ص ۱۲۷۹)

موقف اختیاری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اختیار وقوف شود.

موقف اضطراری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اضطرار وقوف شود.

موقف اول

عرفات را گویند.

موقف دوم

مشعر الحرام را گویند.

موقفین

(مَ قِ فَ) دو موقف عرفات و مشعر الحرام. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۵۳)

مولد سیده فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه در مکه زادگاه اولاد رسول اکرم. (حج یوسف، ص ۵۶) (ك) مولد فاطمه.

مولد علی

(علیه السلام) کعبه مکرمه است.

مولد فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه (علیها السلام) در مکه در نزدیکی «مولدالنبی» در محلی معروف به «القشاشیه» (در شرق مسجد الحرام) در کوچه ای به نام «زقاق الحجر» (زقاق العطارین) و رسول الله تا زمان هجرت در آن سکونت داشتند و سپس عقیل بن ابی طالب آن را گرفت. این خانه در طول تاریخ توسط سلاطین مختلفی تعمیر و تجدید بنا شد تا این که سعودی ها آن را تخریب کردند و مکان تقریبی آن حدود ۱۵۰متری مروه بود که اکنون داخل میدان ترمینال اتوبوس شهری

در پشت صـفا و مروه و خیابان غزه محو شده است. این خانه که از مشاهد متبرکه مکه بود حوادث متعددی به خود دیده است چون:

ازدواج رسول الله

تولد حضرت فاطمه

وفات حضرت خدیجه

نزول جبرئیل بر نبی اکرم

حادثه لیله المبیت و شروع هجرت

وجود مکـانی در این خـانه معروف به «مختبی» به جهت دعوت مخفیـانه به اسـلام در این جـا و یا به جهت اختفای حضـرت از سنـگ پرانی مشـرکان. نوشـته انـد حضـرت در پناه تخته سـنگی خود را از سـنگ پرانی از سوی خانه ابولهب در امان قرار می دادند و این تخته سـنگ تا قبل از تخریب خانه باقی بود. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶ و ۱۷۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۴)

مولد النبی

(مُ لِ دُ نَّ) شـهرت خانه محل تولد پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) یعنی خانه حضـرت آمنه بنت وهب همسر حضرت عبـدالله بن عبـدالمطلب (علیهم السـلام). این خانه بسـیار مقـدس و با ارزش در تاریخ اسـلام، از مشاهد متبرکه مکه است و در شعب ابی طالب در

کنار سوق اللیل (در کوچه ای مشهور به زقاق المولد) واقع است. این خانه بعد از هجرت حوادث چندی به خود دید که برخی از آنها عبارتند از:

عقیل آن رادر تصرف خود گرفت و به زعمی حضرت آن را به عقیل بخشید.

محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ثقفی آن را از فرزندان عقیل خرید و جزء خانه خود کرد.

خیزران مادر هارون الرشید در سال ۱۷۱هجری آن را گرفت و از خانه محمد بن یوسف ثقفی جدا ساخت و به مسجد تبدیل کرد (که در نزدیکی محراب آن به نشانه محل تولد رسول الله حفره ای کندند و با نقره تزیین نمودند) و در ی از آن به «زقاق المولد» باز نمود.

ناصر عباسی در سال ۵۷۶ و ملک مظفر امیر یمن در سال ۶۵۹ (یا۶۶۶) و ملک مجاهد نوه ملک مظفر در سال ۷۴۰ و امیر شیخون دولتمرد مصری در سال ۷۵۷ و ملک ناصرالدین اشرف شعبان از ممالیک بحری مصر در سال ۷۶۶ و ملک برقوق ظاهر از ممالیک برجی مصر (امارت طی سال های ۷۸۵ ۸۰۱ هجری قمری) آن را تعمیر نمودند.

در دوران عثمانی سلطان سلیمان در سال ۹۳۷ هجری بر آن گنبدی ساخت و در سال ۹۶۳ گنبد را تعمیر کردند و در سال ۱۰۰۹ هجری سلطان محمد (پسر سلطان مراد خان) عثمانی آن را از نو عمارت کرد و برای آن قبه و مناره ساخت.

در دوران آل سعود در زمان ملک عبدالعزیز این خانه مقدس و تاریخی که مورد توجه و زیارت زائران بود (به منظور محو آثار اسلامی) تخریب گردید ولی بعداً به علت بازتاب منفی این عمل در میان مسلمین

جهان به ناچار ساختمان دو طبقه ای به عنوان کتابخانه در آن ساختند که اکنون تابلوی «وزاره الحج و الاوقاف، المکتبه المکه المکرمه» بر آن دیده می شود. این ساختمان با نمایی سفید و پنجره های متعدد در سمت میدان صفا و مروه (که ایستگاه اتوبوس است) قرار دارد و تنها این بنا در میدان مذکور دیده می شود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۷ و ۸۸؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۷؛ عرشیان، ص ۷۱)

مؤمنه

(مُ مِ نِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مؤنسه

از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

مهابه

(مَ بَ) از القاب مکه است چون ملحدین و جبابره از مهابت خلقی و طبیعی کعبه خوف و هراس دارند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳).

مهاجر رسول الله

(مُ جَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

مهاجرین

(مُ جِ) عنوان مسلمانانی است که در عصر رسول الله در سال سیزدهم بعد از بعثت به فرمان آن حضرت از مکه به مدینه مهاجرت نمودند.

مهبط

(مَ بِ) از نام های مکه است. (لغت نامه)

مهبط جبرئیل

همان (ک) مقام جبرئیل

مهراس

(مِ) سنگلابی. به زعمی در راه احد واقع شده است. در پایان غزوه احد حضرت امیر با سپر خویش از مهراس (آبی که در گودی سنگ های کوه جمع شده بود) می آورد و به صورت رسول خدا می ریخت. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ میقات

حج، ش ۳۱، ص ۵۴)

مهل

(مُ هَ لّ) میقات (لغت نامه)

مهل

(مُ هِ لّ) احرام بسته. تلبیه (لبیک) گوینده (کتاب حج، ص ۲۵۴)

مهلل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهلهل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهیعه

(مَ یَ عِ) نام قدیم (ک) جحفه

میزاب نام

(ک) ناودان کعبه

میزاب رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

میقات

نشانگر زمانی مخصوص و بیانگر مکانی مخصوص است. محلی که در وقت معین در آن اجتماع می کنند و زمان خاصی که برای کار معینی قرار داده می شود و در مبحث حج میقات بر دو قسم است:

میقات زمانی مراد وقت مجاز برای محرم شدن و انجام اعمال حج و عمره است و این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) جهت محرم شدن و جهت انجام عمره.

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است جهت محرم شدن و جهت انجام

عمره.

۳. حـج، طول ماه های شوال و ذی قعـده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است برای محرم شدن (۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و تا آخر ذی حجه برای برخی از اعمال حج).

میقات مکانی موضع خاص محرم شـدن جهت ورود به مکه و جهت انجام عمره و حج است. میقات ها (۲) متعددند و با توجه به نوع عبـادت حـج و یا عمره و نیز با توجه به نقطه ورود به حرم متفاوتنـد وماننـد یک خط دایره ای اطراف مکه را فرا گرفته اند. و عبور از این میقات ها و یا محاذی

۱. در حـج تمتع بعد ازاتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر روز نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. و چون «میقات»به طور مطلق و بدون قید مکان آورند منظور میقات مکانی است.

آنها (برای مسافر یا ساکن

و برای قاصد حج و عمره یا فاقد قصد) بدون احرام، حرام است.

میقات حج تمتع

یعنی محل احرام بستن برای انجام حج تمتع است. میقات حج تمتع (که پس از انجام عمره تمتع صورت می گیرد) خود شهر مکه است با افضلیت در:

۱. مسجد الحرام

۲. مقام ابراهیم

۳. حجر اسماعیل و زیر ناودان طلا

میقات عمره تمتع

مکان احرام بستن برای ورود به مکه و انجام عمره تمتع است (و اجازه نیست که از میقات یا محاذی آن بدون احرام عبور نمود و وارد مکه شد) و در چند مکان (میقات) می توان احرام بست و این میقات ها (مواقیت) که در خارج از حرم واقع هستند عبارتند از:

۱. ذوالحلیفه؛ میقاتی است در حدود چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله تقریبی ۴۸۶ کیلومتری) و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر است و افضل همه میقات هاست از نظر وثوق. در این جا مسجد شجره قرار دارد که در هر جای آن می توان محرم شد. این جا میقات همه کسانی است که از راه مدینه عازم مکه هستند.

۲. وادی عقیق؛ میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از طرف عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره»و اواخر آن را «ذات عرق» گویند و در همه جای این وادی می توان احرام بست و افضل بستن احرام از «مسلخ»است. این جا میقات اهل عراق و نجد و همه کسانی است که از آن راه عازم مکه هستند.

۳. جحفه؛ میقاتی است در شمال غربی مکه (به فاصله تقریبی ۱۵۶ کیلومتری) جحفه (که در قدیم «مهیعه» نامیده می شد به معنی با وسعت)، میقات اهل شام و مصر و مغرب و همه

کسانی است که از این راه (و از راه جده) به مکه می روند در صورتی که پیش از آن به میقات دیگری برخورد نکرده باشند (و الا باید در همان میقات جلوتر احرام بست) اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد.

۴. قرن المنازل یا «قرن الثعالب» میقاتی است در شرق مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه ریاض حدود ۸۰ کیلومتری، این جا میقات اهل طایف و همه کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند.

۵. یلملم یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» کوهی است از کوه های تهامه، و وادی یلملم میقاتی است در جنوب شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه جدید ۵۴ کیلومتری)، این جا میقات یمن و کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند. (۱)

۶. محاذی؛ در مواردی محاذی، میقات است یعنی اگر هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که در صورت رو به قبله ایستادن، میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود گذشتن از آن جا بدون احرام جایز نیست.

۷. خانه، دویره الاهل؛ میقات اشخاصی که خانه هایشان به مکه نزدیک تر از میقات های پنجگانه (ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم) است خانه های خودشان است.

۸. ادنی الحل؛ جایی است که از دیگر مواضع حِلّ به مکه نزدیک تر است (نزدیک ترین محلی که از حرم بیرون می باشد) و از آن جا ورود

به حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند.

۹. فخ نقطه ای است در مدخل ورودی مکه (در محدوده

۱. چوادی های پنجگانه مسجد شجره (ذوالحلیفه)، وادی عقیق، قرن المنازل، جحفه و یلملم را رسول گرامی اسلام تعیین فرمودند. (میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۲).

مسجد تنعیم) که یکی از نقاط آغازین حرم است و به نظر برخی فقها میقات کودکان و نابالغ ها (که طاقت سرما و گرما را ندارند) می باشد. (میقات صبیان)

میقات عمره مفرده

مکان احرام بستن برای انجام عمره مفرده با توجه به ورود به مکه و یا حضور در مکه متفاوت است:

الف: میقات خارج مکه: کسی که از مکه دور است و بخواهد جهت ورود به مکه و انجام اعمال مفرده احرام ببندد، میقات ها همان میقات های عمره تمتع (یعنی: ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فخ) می باشد. (ق)

ب: میقات داخل مکه: کسی که در داخل مکه است و بخواهد جهت انجام اعمال عمره مفرده احرام ببندد باید به خارج از حرم رود و در میقات های خاصی احرام بندد که عبارتند از:

۱. تنعیم: مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه مدینه به مکه (که امروزه متصل به شهر مکه شده است).

۲. حدیبیه: سرزمینی است ما بین جده و مکه در مغرب حرم در نزدیکی مکه (به نقلی در فاصله حدود ۲۰ کیلومتری).

۳. جعرانه: سرزمینی است ما بین طایف و مکه در جانب شمالی حرم (در فاصله تقریبی ۲۶ یا ۲۹

کیلومتری) و روستای کوچکی است در کنار وادی سرف. (۱)

۴. اضأه لبن یا «اضأه ابن عقش» محلی است در سر راه یمن که از جانب جنوب (شرقی) حد حرم مکه است. (در فاصله دوازده کیلومتری)

۵. وادی نخله: مکانی است در شرق حرم

۶. وادی عرنه: مکانی است در شرق حرم.

۷. ادنی الحل: مراد اولین نقطه خارج از حرم است که از همه جوانب محقق است. «ادنی» یعنی نزدیک ترین و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است که منتهی الیه حرم به آن متصل است و یا اولین نقطه خارج حرم است و از جمله جاهای معروف «ادنی الحل» همان حدیبیه و تنعیم و جعرانه است. (۲)

میمون

(ک) چاه میمون

میمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است.

۱. افضل و قدر متیقن این میقات ها، تنعیم و حدیبیه و جعرانه است و رسول گرامی اسلام در این نقاط محرم شدند. پیدا کردن حد حرم در بقیه موارد مقداری مشکل است.

۲. منابع مورد استفاده درباره میقات:

لمعه، ج ۱، ص ۱۱۴؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۳ الی ۳۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۷ الی ۱۳۰؛ میقات حج، ش ۲ و ش ۶؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۶؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۸۶؛و...

ن

نائی

(ءِ) کسی است که منزل او ۴۸ میل (۱۶ فرسخ) از مکه فاصله دارد و بر نائی تمتع فرض می باشد. (احکام عمره، ص ۶؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

نابت

(بِ) یا (ک) کوه رحمت

نابیه

(یِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۳)

ناجیه

(یِ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

ناخن چیدن

همان (ک) تقصیر

نادره

(دِرِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناذر

(ذِ) نام کعبه در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

نارالغدر

(رُلْ غَ) هر گاه کسی با همسایه نیرنگ می کرد در ایام حج بر فراز یکی از دو کوه اخشب در منی آتش می افروختند و بانگ می زدند این نیرنگ فلان است. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش)

نار المزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) آتشی که اعراب در مزدلفه (از مشاعر حج) می افروختند برای راهنمایی کسی که راه عرفه را گم کرده بود و اول کسی که این آتش را برافروخت قصی بن کلاب بود. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش؛ لغت نامه)

ناسه

(سِّ) از نام های مکه است به علت کم آبی یا این که هر کس در آن الحاد ورزد خدا او را طرد کند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشته

(ش ت) از نام های مکه ذکر شده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناشر

(ش) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشه

(ش) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناظر الکسوه

(ظِ رُ لْ كِ وِ) رئیس دارالکسوه (کارگاه تهیه پوشش کعبه) را می گفتند. (میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵)

نافعه

(فِ عِ) از نام های زمزم است.

ناقل المیره

(قِ لُ لْ رِ) کسی است که برای نقل خواربار، رفت و آمد دارد چنین شخصی اجازه دارد بدون احرام وارد حرم شود. (احکام عمره، ص ۱۳، و...)

نامیه

(یِ) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ناودان رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

ناودان طلا

نام (ک) ناودان کعبه

نادوان کعبه

ناودانی است مستقر در بالای سقف کعبه در ضلع شمالی (طرف حجر اسماعیل) که آب باران را به میان حجر منتقل می کند. این ناودان بنام های متعددی موسوم است، چون: ناودان رحمت، ناودان طلا، میزاب رحمت، میزاب و در مورد کارگذاری این ناودان از جمله آورده اند:

۱. قریش اولین ناودان را ۵ سال پیش از بعثت (هنگام تجدید بنای کعبه) از چوب نصب نمود (و قبل از این کعبه ناودان نداشت).

۲. عبدالله بن زبیر در اسلام نخستین کسی بود که به سال ۶۴ هجری نصب ناودان نمود.

۳. حجاج بن یوسف در بازسازی کعبه به دستور عبدالملک به سال ۷۴ هجری ناودانی به بام کعبه گذاشت.

۴. خالد بن عبدالله قَسْرِیّ به دستور ولید بن عبدالملک ناودان خانه را از طلا بساخت یا این که با اوراق طلا ناودان نقره ای را از درون و بیرون طلا کاری کرد.

۵. شیخ ابوالقاسم را مشت فارسی صاحب رباط مشهور مکه ناودان را تغییر داد که در سال ۵۳۷ هجری پس از مرگش توسط خادم او نصب شد.

۶. مقتفی خلیفه عباسی در سال ۵۴۱ هجری ناودانی دیگر کار گذارد.

۷. ناصر عباسی ناودانی از چوب که با قلع اندود شده بود نصب نمود.

۸. در سال ۷۸۱ هجری ناودان تزیین شد.

۹. بعدها ناودان دیگری از مس کارگذاری شد.

۱۰. سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۵۴ (یا ۹۵۹) هجری ناودان مسی را برداشت و ناودانی نقره ای بر بام کعبه قرار داد.

۱۱. از مصر در سال ۹۶۲ هجری ناودانی از طلا فرستاده شد که به جای ناودان نقره ای نصب گردید.

۱۲. سلطان احمد خان عثمانی در سال ۱۰۱۲ هجری

ناودانی نقره ای منقش به طلا و مینا و لاجورد بر کعبه گذارد.

۱۳. سلطان مراد عثمانی در دوباره سازی کعبه به سال ۱۰۴۰ هجری ناودانی از چوب که بر آن صفحه های نقره زرین کاری شده بود نصب کرد.

۱۴. سلطان عبدالمجید عثمانی در سال ۱۲۷۰ (یا ۱۲۷۳ یا ۱۲۷۶) هجری قمری ناودانی یکپارچه از طلا (که در قسطنطنیه ساخته شده بود) قرار داد که همچنان باقی است. (حرمین شریفین، ص ۵۴و ۶۳و۶۹؛ کعبه، ص ۳۵؛ تاریخ مکه ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۰؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه، ص ۱۴۲)

نایب

(یِ)

۱. کسی که در حج نیابتی کلیه اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد.

۲. کسی که بعضی از اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد مثل نیابت برای رمی جمرات یا قربانی و...

نبلاء

(نُ بَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

نبیذ سقایه

(نَ) آبی است که در آن خرما یا کشمش می ریختند تا شیرین شود و حاجیان بنوشند. آمیزه این آب به حدی نبود که مسکر و حرام باشد (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۸)

نتف

(نَ) موی برکندن است و در احرام از محرمات است.

نتف الابط

(نَ فُ لْ اِ) ازاله موی زیر بغل و در احرام از محرمات است.

نجد

(نَ) بخشی از شبه جزیره العرب (و قلب صحرا) است و سرزمینی کوهستانی است که چون نسبت به نقاط مجاور بلندتر است نجد نامیده شد و حدودش به حجاز و یمن و شام و عراق متصل است. نجد موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی می باشد.

نجر

(نَ) حرارت، رنگ

۱. نام زمین مکه است.

۲. نام زمین مدینه است. (لغت نامه)

نحر

(نَ)

۱. نام مکه به جهت شدت حرارت

۲. نام مدینه به جهت شدت حرارت یا رنگارنگی بازارش. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳) (ل)

نخاوله

(نَ وِ لِ) طائفه ای از قبایل عربی اسلامی اصیل و ریشه دار در مدینه منوره هستند که طوایفی از سادات نیز مخلوط آنهایند و در قسمت جنوب شهر در محله ای به نام محله نخاوله ساکنند و عوام آنان را نخولی خوانند. این طایفه که از دیرباز در مدینه طیبه می زیسته اند و نیز سادات آنها (که از نسل حسنین (علیهما السلام) هستند) همه از شیعیان امامیه و دارای جمعیتی زیاد هستند. نخاوله در زمان عثمانی اتحادیه ای داشتند ولی سعودی ها اتحادیه کشاورزی آنها را منحل نموده و به علت تشیع مورد تحقیر و بدرفتاری قرار دادند. نخاوله در ربیع الثانی سال ۱۳۴۶ قمری قیام نمودند اما سعودی ها آن را سرکوب کرده و بیش از هفت هزار نفر را کشتند و بر زنان آنها به عنوان زنان کفار تعدی نمودند. پس از این نهضت ملی شیعی، آل سعود به تحقیر نخاوله ای ها پرداختند و فرمان دادند تا با آنان رفت و آمد و مصاحبت نشود و اجازه کسب و کار نیابند و جز در کارهای پست و بی ارزش استخدام نگردند. در سال ۱۳۷۱ قمری نخاوله ها خواستار رفتار منصفانه با خود شدند اما مورد حمله وزیر کشور قرار گرفتند. آنها در فقر به سر می برند و حجاج ایرانی در موسم حج به آنان کمک مادی می نمودند تا این که در اثر تحولات اخیر در اوضاع سیاسی منطقه، نخاوله ای ها وضع اقتصادی بهتری یافته

اند. در تسمیه اینان به تفاوت گفته اند:

۱. منسوب به قریه نخله (بین مکه و مدینه) هستند.

۲. از نسل ابونخلیه سعید یا لهبی (هر دو از صحابه) هستند.

۳. در کشاورزی نخل (در کارگاه گرده افشانی نخل) دارای مهارت هستند. (تاریخ مکه، ص ۲۷۱ الی ۲۷۷؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۴۴)

نخله

همان (ک) وادی نخله

نخولی

(نَ) یا (ک) نخاوله

نزول منی

(مَ نِـا) از واجبات افعال حج است که زائر پس از افاضه از مشعرالحرام روز دهم ذی حجه وارد منی شود تا مناسک آن جا (رمی جمره، ذبح، حلق) را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نساسه

(نَ سّ سِ) از نام های مکه است. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۹۲)

نسک

(نُ سُ) (نَ نِ - نُ) عبادت خدا. هر کاری که وسیله تقرب به خدا باشد، لکن غالباً در مورد قربانی به کار می رود. (برهان قاطع؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴)

نسکین

یعنی حج و عمره (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نسی ء

(نَ) انما النسی ء زیاده فی الکفر (توبه ۳۷)

نسی ء (به معنای تأخیر و افزودن) جا به جایی بعضی از ماه ها توسط اعراب جاهلی بود که (تا سال نهم هجری) طی مراسم

خاصی آن را انجام می دادند (ولی اسلام از آن نهی فرمود) این کار توسط متصدیان ویژه ای صورت می گرفت که به آنها «قلامسه» می گفتند از آن جهت که گویند اولین کسی که ماه ها را برای عرب نسی ء می کرد «قُلَمَّس» نام داشت، و در این که هدف از نسی ء و جا به جا کردن ماه ها توسط عرب چه بوده دو نظر وجود دارد:

۱. چون عرب در ماه های حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم، رجب) که سه ماه آن پشت سر هم بود، به علت تحریم جنگ و غارت دچار مضیقه مالی می شد لذا ماه های حرام را جا به جا می کرد به این نحو که حرام بودن ماه محرم را به ماه صفر واگذار می نمود تا فرصتی برای جنگ و کسب غنایم جنگلی پیدا شود.

۲. چون عرب می خواست حج را در هوای مناسب انجام دهد ماه ها را جا به جا می کرد یعنی از آن جا که حج باید در ماه ذی حجه انجام می شد و گاهی ذی حجه به فصل گرمای طاقت فرسای مکه می افتاد لذا هم حج گزاران در زحمت بودند و هم به علت نبودن میوه و پوست در بازار، مبادلات

به نحو مطلوب صورت نمی گرفت؛ این بود که با عمل نسئی کاری می کردند که موسم حج در یک

زمان معتدل باشد (تا بتوان با عرضه محصولات، بازار پر رونقی داشت) طبق این نظر نسئی فقط تأخیر یک ماه حرام به ماه دیگر نبود بلکه نوعی کبیسه کردن و تطبیق سال های قمری به سال های شمسی (توسط قلامسه) بود به این نحو که با توجه به اختلاف ده روز بین سال های قمری و شمسی که در هر سه سال یک ماه تفاوت می کرد سال سوم را یک ماه زیاد کرده و آن را سیزده ماه می گرفتند و روی این حساب مبدأ سال سوم اول ماه صفر می شد ولی آن را ماه محرم می نامیدند، و لذا حج این سال را قهراً در ماه محرم حقیقی انجام می دادند و با گذشتن دو سال حج در ماه صفر قرار می گرفت و همچنین تا یک دور تمام گردد. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۱۸ الی ۱۲۵؛ و...)

نسیکه

(نَ کِ)

۱. ذبح، قربانی

۲. خون قربانی

۳. ذبیحه. آن چه که قربان کنند به منی (لغت نامه)

نشانه

(نِ نِ) آن است که کفش خود را به خون شتر و قربانی بیالاید و بدان بر کوهان زند تا دانسته شود که قربانی است و یا رقعه ای مشعر بر این که آن قربانی است نویسد و آن را در شتر قربانی گذارد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۴، و پاورقی)

نصف درهم

پرداختی است در کفاره کشتن جوجه کبوتر توسط شخص مُحِلّ در حرم مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲)

نفر

(نَ فَ) (نَ) بیرون شدن حاجیان از منی در یوم النفر (لغت نامه) (ع)

نفر اول

بیرون رفتن از منی را به نیت ختم عمل روز دوازدهم (ذی حجه) نفر اول گویند که باید پس از ظهر باشد. (تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نفر ثانی

بیرون رفتن از منی را در روز سیزدهم (ذی حجه) نفر دوم گویند که پیش از ظهر جایز است. (تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نقره الغراب

(نُ رَ تُ لْ غُ)

۱. از اسامی مجازی زمزم است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰، ص ۹۱)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳)

نقع

(نَ قَ) گویند اسم است برای ما بین عرفات تا مزدلفه (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۲)

گاه به کعبه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «نگاه به کعبه از کنار آن، گناهان را نابود می سازد». (معارف و معاریف)

از آداب کعبه نگاه به آن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: نگاه کردن به خانه کعبه عبادت است (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۳۷)

نماز استداره ای

(اِ تِ رِ) نماز جماعت در مسجد الحرام در دایره کعبه.

نماز طواف

نمازی است که در مراسم حج و عمره بعد از انجام عمل طواف های (زیارت و نساء) می خوانند. نماز طواف از واجبات (غیر رکنی) است و نمازی دو رکعتی است بدون اذان و اقامه که (به طور بلند یا آهسته) در مسجد الحرام در پشت و نزدیک مقام ابراهیم ادا می شود به طوری که مقام ابراهیم بین نمازگزار و خانه کعبه قرار گیرد و در صورت (ازدحام جمعیت) و عدم امکان ادای آن به این حالت فرموده اند که در یکی از دو طرف و نزدیک مقام ابراهیم نماز به جای آورده شود. نماز طواف دو گونه است:

نماز طواف زیارت

این نماز بعد از انجام «طواف زیارت» باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره (تمتع و مفرده)، سومین عمل است و با لباس احرام خوانده می شود.

۲. در حج تمتع، هشتمین عمل است و بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخر) ذی حجه فرصت هست.

نماز طواف نساء

این نماز بعد از انجام «طواف نساء»

باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره مفرده (۱) هفتمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و با انجام آن عمره مفرده پایان می پذیرد.

۲. در حج تمتع یازدهمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخری) ذی حجه فرصت هست.

مستحبات نماز

بعد از طواف فوراً به جای آوردن

بعد از حمد رکعت اول، سوره توحید خواندن

بعد از حمد رکعت دوم، سوره کافرون خواندن

بعد از نماز، حمد و ثنای خداوند متعال به جای آوردن

بعد از نماز، بر معصومین (علیهم السلام) صلوات فرستادن

بعد از نماز، حجر الاسود را لمس کردن و آن را بوسه زدن

بعد از نماز، قبولی اعمال را از درگاه پروردگار طلب نمودن

بعد از نماز، از زمزم نوشیدن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

همراه نماز

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) باید توجه داشت که با نماز در مقام ابراهیم از این پس باید نمازهای ابراهیمی بر پا داشت و با نماز بینی شیطان را به خاك مالید.

نماز طواف زیارت

(ك) نماز طواف

نماز طواف نساء

(ك) نماز طواف

نمرات

(نَ مِ) نشانه های حرم که بالای کوه نمره منصوب است (بروشور «حقیقت حج»).

نمره

(نَ مَ رِ) (نَ رِ) نام کوهی (یا ناحیه ای) است در حد عرفات و یکی از حدود حرم مکه است که نشانه های حرم بر آن نصب است و بدون احرام نمی توان از آن جا وارد مکه شد. نمره از حدود عرفات هست ولی جزء موقف نیست.

همراه نمره

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) هنگام دیدار از وادی نمره باید قصد آن کرد که از این پس کسی را امر نکنند مگر این که خود بدان عامل باشند و کسی را از کاری نهی نکنند مگر آن که خود، آن فعل را ترک کرده باشند.

نواخله

(نَ خِ لِ) شهرت دیگری از (ك) نخاوله (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۸ و ۱۵۹)

نوحاجی

در تألیفات فقه فارسی به کسی گفته اند که حجه الاسلام را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

از آداب کعبه آن است که داخل خانه کعبه شود، خصوص اگر نوحاجی باشد. (فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۱۳۷)

نیابت

(بَ)

۱. نایب بودن (جانشینی) در انجام حج.

۲. نایب بودن (جانشینی) در انجام برخی از اعمال حج به خاطر مشقت و حرج آن برای زائر مثلا در سعی یا طواف یا رمی یا قربانی.

۱. در عمره تمتع این نماز نیست.

و

واجبات حج

احکام حج. اعمال حج. امور واجبی که در زیارت خانه خدا و در مراسم و مناسک حج باید رعایت شوند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر (حلق)، رمی، سعی، طواف، عرفات، قربانی، مشعر، منی، نماز طواف.

واجبات عمره

احکام عمره. اعمال عمره. افعال عمره. امور واجبی هستند که در زیارت بیت الله و در مراسم عمره (تمتع و مفرده) باید رعایت گردند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر، سعی، طواف، نماز طواف.

واجب الحج

(جِ بُ لْ حَ جّ) شخص دارای امکانات مالی و جسمی و امنیتی در حدی که حجه الاسلام بر او واجب شود. کسی که برای زیارت بیت الله الحرام مستطیع است. دارای (ک) استطاعت.

وادی

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

وادی ابراهیم

شهر مکه در بستر وادی ابراهیم قرار دارد که از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده می شود و پس از آن که از مسجدالحرام گذشت وادی مسفله نامیده می شود. (دایره المعارف فارسی، ذیل مکه)

وادی ابی جیده

(جَ دِ) همان (ک) وادی بطحان

وادی بطحان

(بَ طِ) (بَ بُ) مشهور به وادی ابی جیده از وادی های مدینه است ابتدای آن نزدیک ماجشویه و آخر آن نزدیک مسجد فتح می باشد. از پیامبر اکرم نقل شده که بطحان بر که ای از بر که های بهشت است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۹۵)

وادی جمع

همان (ک) مشعر الحرام

وادی جن

(جِ نّ) محلی نزدیک مدینه که پریان در آن جا اسلام آوردند. (لغت نامه)

وادی الحرم

(یُ لْ حَ رَ) از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

وادی حصون النیق

(ح نُ نّ) مساحت ما بین مسجد شجره تا مسجد ذو قبلتین را گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲)

وادی رانونا

مساحت ما بین شرق مدینه و جنوب آن را گویند. وادی رانونا جزئی از قبا در قطاع جنوبی به شمار می رود و مسجد جمعه در بنی سالم که پیامبر اکرم نخستین نماز جمعه را در آن برگزار کرد در میان این وادی قرار داشته

است. (سیری در اماکن وحی، ص ۱۲؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۵؛ تاریخ و آثار اسلامی)

وادی سیل

همان (ک) قرن المنازل

وادی عرفات

همان (ک) عرفات

وادی عقیق

اطلاقی است برای چند وادی در

عربستان. (و هر وادی را که سیل بشکافد و وسعت دهد عقیق گویند)

۱. میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از سمت عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره» و اواخر آن را «ذات عرق» گویند، و این جا (بطن عقیق) میقات اهل عراق و نجد و کسانی است که از این راه عازم مکه هستند و فرموده اند افضل آن است که از مسلخ احرام بندند. (توضیح مناسک حج، ص ۳۳؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۸۴)

۲. دره ای است در غرب مدینه و راه مدینه از آن می گذرد. این وادی پس از باران های سنگین چندان پر آب می شد که آن را به فرات تشبیه کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) عقیق را دوست می داشت. و آن را «وادی مبارک» می خواند. این وادی به بخش های صغیر و کبیر و اکبر تقسیم شده است و قسمت اکبر آن در دست حضرت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و حضرت چاه هایی در آن حفر نمود و این چاه ها در منطقه شجره کنونی قرار داشته و به همین جهت مسجد شجره به مسجد آبار و یا ابیار علی معروف است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۵۹؛ دایره المعارف فارسی، ذیل عقیق)

وادی غیر ذی ذرع

ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع (ابراهیم ۳۷)

وادی بی کشت و ذرع وادی مکه یعنی ابطح است که در آن زمان در وادی مکه آب و زراعتی وجود نداشت. اما همین وادی غیر قابل کشت که شاهد کمال بندگی و

طاعت حضـرت ابراهیم (علیه السـلام) در برابر خدای تعالی بود به برکت وجود حضـرت اسـماعیل و به دعای حضـرت ابراهیم (وارزقهـم من الثمرات ابراهیم ۳۷) جـدای از جنبه مقـدس ترین مکـان عبادی عالم، دارای آب و کشت شـد و چهره ای آبادان یافت.

وادی فاطمه (س)

در ۸۵ کیلومتری شـمال غربی مکه نرسـیده به محدوده حرم قرار دارد و در آن چشمه های فراوان و نحلستان های زیادی است. سنگ های معدنی بسـیار عالی این وادی در تعمیرات و نوسازی مسجد النبی و مسجدالحرام در سطح گسترده ای مورد استفاده قرار گرفته است. اکثر آب های گوارایی که در ظروف پلاستیکی در ایام حـج به زائران خانه خدا داده می شود از همین وادی تهیه شـده و نام وادی فاطمه نیز بر آن دیـده می شود. (راهنمای حرمین شـریفین، ج ۵، ص ۲۶۵؛ احکام حج و اسـرار آن، ص ۸۱؛ با راهیان قبله، ص ۱۷۴)

وادی فخ

همان (ک) فخ

وادی قرن

همان (ک) قرن المنازل

وادی مأزمین

همان (ک) مأزمین

وادی مبارک

همان (ک) وادی عقیق (۲)

وادی محرم

همان (ک) قرن المنازل

وادی محسر

پهمان (ک) محسر

وادی محصب

همان (ک) محصب

وادی مسفله

(۱) (مَ فَ لِ) ادامه (ک) وادی ابراهیم

وادی مشعر

همان (ک) مشعر الحرام

وادی منی

همان (ک) منی

وادی النار

همان (ک) محسر

وادی نخله

(نَ لِ) مکانی است در شرق مکه. میقاتی است برای عمره مفرده از داخل مکه.

وادی یلملم

همان (ک) یلملم

واقم

(قِ) زمین سنگلاخی که از حدود حرم مدینه است در شرق (مناسک ص ۲۰۵؛ دایره المعارف تشیع، ذیل حره).

والده

از القاب مکه است چون زوار و حجاج پس ازقضای مناسک حج (به آن جا عود و رجوع) مراجعت می کنند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

وشاح

(وِ) رداء. قطعه ای از احرام که محرم به دوش می افکند (میقات حج، ش ۵، ص ۵۰، و...)

وصائل

۱. از بهترین پارچه های بافت یمن که تبع کعبه را با آن پوشاند. (تاریخ مکه، ص ۵۹)

۱. مِ (ضبط دایره المعارف فارسی ذیل مکه) مَ (ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۴۷).

۲. چون پوشش کعبه با رنگ های گوناگون و وصله وصله بود عرب آن را وصائل نامیده است (احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶)

وصیت حج

یعنی کسی وصیت کند که دیگری از جانب او حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

وقت احرام

مراد وقت مجاز برای محرم شدن است. این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است.

۳. حج، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر (و در حج تمتع از بعد از اتمام عمره تمتع).

وقت احلال

وقت بیرون شدن از احرام (لغت نامه، ذیل حل)

وقت اختیاری

در اصطلاح مراسم حج:

۱. وقت اختیاری عرفات، وقت وقوف اختیاری در عرفات است، یعنی از روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز برای شخص مختار.

۲. وقت اختیاری مشعر، وقت وقوف اختیاری در مشعر است، یعنی از شب دهم ذی حجه تا طلوع آفتاب برای شخص مختار. (رساله نوین، ج ۱، ص ۲۴۵؛ توضیح مناسک، ص ۱۱۱)

وقت اضطراری

در مراسم حج:

۱. وقت اضطراری عرفات، وقت وقوف اضطراری در عرفات است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور.

۲. وقت اضطراری اول مشعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور از توقف بین الطلوعین.

۳. وقت اضطراری دوم مشعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی از طلوع آفتاب تا ظهر روز عید قربان حتی به مقدار اندک برای شخص معذور. (رساله نوین، ص ۲۴۵)

وقت حج

زمان انجام عبادت و مراسم حج است. و طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است برای محرم شدن (۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و برای برخی از اعمال حج تا آخر ذی حجه).

وقت عمره

زمان انجام عبادت و مراسم عمره است در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا (پیش از ظهر) است.

وقفه عرفیه

(عَ رَ یَّ) درنگ (وقوف) در عرفات است (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۷۱)

وقوف

(وُ) در اصطلاح حج، مراد توقف است در چند مکان به ترتیب:

۱. وقوف عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف اختیاری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اختیاری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات

۲. وقوف اختیاری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف اضطراری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اضطراری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات

۲. وقوف اضطراری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف در عرفات

فاذا افضتم من عرفات... (بقره ۱۹۸).

وقوف در عرفات عبارت است از توقف (و ماندن) در صحرای عرفات. (۲) و وقوف در عرفات از واجبات رکنی حج است و دومین واجب از مراسم حج است که پس از احرام در میقات و آمدن به عرفات انجام می پذیرد. و

۱. در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. رجوع کنید به «عرفات».

کیفیت وقوف در عرفات (که موقف اول در مراسم حج است) می تواند در حالات مختلفی باشد، چون راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف). وقوف در عرفات را در دو وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار زمان وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری، ماندن در عرفات است از اول ظهر عرفه (روز نهم ذی حجه) تا غروب شرعی این روز برای شخصی که مختار است.

وقوف اضطراری، ماندن در عرفات است در شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) از غروب شرعی تا طلوع فجر برای شخصی که مضطر است (یعنی کسی که تمکن ماندن در عرفات را از ظهر تا غروب روز نهم ذی حجه نداشته است) و این وقوف اضطراری عرفات را «اضطراری شبانه» هم گویند.

مستحبات وقوف

نیت به زبان آوردن

رو به قبله به سر بردن

با وضو

به سر بردن

در نمره قرار گرفتن

در حال گریه بودن

زیر آسمان به سر بردن

به حالت ایستاده بودن

با همسفران به سر بردن

به خیرات اقدام کردن

- از شیطان به خدا پناه بردن

یادآوری گناه و استغفار نمودن

حمد و ثنای الهی را به جای آوردن

زیارت حضرت سیدالشهداء را خواندن

بر پیامبر اکرم و آل او صلوات فرستادن

عطایای الهی را یادآوری و شکرگزاری کردن

حاجات دنیایی و آخرتی را از خداوند خواستن

هفتاد مرتبه از خداوند تقاضای بهشت نمودن

برای خود و والدین خود و دیگران دعا کردن

ذهن خود را از مانع توجه به خداوند دور داشتن

قبل از زوال (یعنی نزدیک ظهر) غسل به جای آوردن

دعای عرفه امام حسین و امام سجاد (علیه السلام) را خواندن

توفیق زیارت کردن هر ساله کعبه را از درگاه الهی طلب نمودن

دو نماز ظهر و عصر را در اول وقت به یک اذان و دو اقامه به جای آوردن

سُوَری از قرآن مجید را (مانند سوره های توحید و ناس و فلق) تلاوت نمودن

آیاتی از قرآن مجید را که در آنها حمد و تسبیح و تکبیر و اسمای نیکوی الهی است قرائت کردن

هر یک از اذکار «الله اکبر، لا اله الا الله، الحمدلله، سبحان الله، ماشاءالله و لاقوه الا بالله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد مرتبه گفتن.

در طرف پایین چپ کوه (نسبت به کسی که از مکه مکرمه به سوی عرفات می آید) در زمین هموار قرار گرفتن.

همراه عرفات

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در عرفات باید به معرفت خداوندی رسید و به این فکر باید بود که نامه کارها و کتاب اعمال نزد خداوند است و او بر پنهانی ها آگاه است. (تفسیر نمونه؛

مجمع البیان؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۸۳؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۲۸؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۷؛ میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۶۴؛ و...).

وقوف در مشعر

فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸).

وقوف در مشعر، عبارت است از توقف (و ماندن) در بیابان مشعر. (۱) و وقوف در مشعر از واجبات رکنی حج است و سومین واجب از مراسم حج است که (پس از وقوف در عرفات) با حرکت از عرفات و آمدن به مشعر

۱. رجوع کنید به «مشعر الحرام».

الحرام صورت می گیرد به این ترتیب که در حال احرام بعد از غروب شرعی روز عرفه (نهم ذی حجه) از عرفات به سمت مشعر حرکت می کنند. کیفیت وقوف در مشعر (که موقف دوم است) می تواند در حالات مختلفی باشد چون: راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف).

وقوف در مشعر را در سه وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار وقت، وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری؛ ماندن در مشعر است از شب دهم ذی حجه (شب عید قربان) تا طلوع آفتاب برای شخص مختار.

رکن واجب این وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب (و مدت قبل از آن واجب غیر رکنی است).

وقوف اضطراری اول؛ ماندن در مشعر است در مقداری از شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) برای شخص مضطر و معذور چون پیر و مریض و کسی که کار ضروری دارد (و به این ترتیب قبل از طلوع آفتاب

به منی می روند) این وقوف را «اضطراری شبانه» هم می گویند.

وقوف اضطراری دوم؛ مانـدن در مشـعر است بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان (دهم ذی حجه) تا پیش از ظهر برای شـخص مضـطر یعنی کسـی که از روی فراموشـی یـا عـذر دیگری از وقوف مـا بین طلوع فجر تـا طلوع آفتـاب متمکن نشـده است. این وقوف را «اضطراری روزانه» هم می گویند.

مستحبات وقوف

با وضو بودن

به حال احیا بودن

دعای مشلول خواندن

هفتاد عدد سنگریزه برداشتن (۱)

در دامنه کوه و رو به قبله بودن

حمد و ثنای پروردگار را به جای آوردن

نعمت ها و عظمت و بلای الهی را به نظر آوردن

دعای «اللهمَّ انی اسئلك ان تجمع...» را خواندن

دعای «اللهم ارحم موقفی...» را در تل سرخ خواندن

پا برهنه در بالای کوه قزح قدم زدن و ذکر خداوند نمودن

در حق خود و والدین و اولاد و اهل و مال دیگران دعا کردن

برای ائمه و تعجیل فرج دعا کردن و از اعدای ایشان بیزاری جستن

در وسط وادی مشعر الحرام و در طرف سمت راست جاده جای گزیدن

نمازهای مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه بدون فاصله به جای آوردن

هر یک از اذکار «الله اکبر، الحمدلله، سبحان الله، لا اله الا الله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد بار گفتن

نزدیک طلوع آفتاب بر بالای کوه ثبیر هفت مرتبه اعتراف به گناهان و هفت مرتبه استغفار کردن

پیش از طلوع آفتاب کوچ کردن و تا طلوع آفتاب از وادی محسر خارج نشدن

با آرامش و وقار و ذکر و استغفار راه افتادن و در وادی محسر هروله کردن

همراه مشعر

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به

هنگـام برداشـتن ریـگ در مزدلفه (مشـعر) بایـد قصـد کنـاره گیری از گناه و نادانی و اسـتواری بر دانش و عمل را داشت و با گذشتن از مشعر الحرام باید دل را به نشانه شعار تقوا و خوف از خدا نشانه گذاری کرد.

وقوف در منی

عبارت است از توقف (بیتوته) کردن در وادی منی. (۲) وقوف در منی از واجبات غیر رکنی حج است و دوازدهمین واجب از مراسم حج (۳) است که پس از حرکت از مشعرالحرام بعد از طلوع آفتاب روز دهم ذی

۱. ۴۹ ریگ برای رمی جمرات و ۲۱ ریگ جهت ذخیره.

۲. رجوع کنید به «منی».

۳. و در «حج افراد» یازدهمین واجب.

حجه و آمـدن به وادی منی صورت می گیرد و زمـان وقوف (بیتوته) در منی از غروب شـرعی تا نیمه شب است در هر یک از دو (یا سه) شب:

شب هـای یـازدهم و دوازدهم: حجـاج چه آنها که برای ادامه اعمال حـج از منی به مکه رفته انـد و چه آنها که نرفته انـد و در منی باقی مانـده اند باید شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه را در منی باشـند و بنابراین آنها که به مکه رفته اند باید قبل از غروب به منی باز گردند.

شب سـیزدهم: اگر حاج نتواند تا غروب روز دوازدهم ذی حجه از منی خارج شود در این صورت باید شب سیزدهم را هم در منی وقوف (بیتوته) کند و در روز سیزدهم رمی جمرات ثلاثه نموده از منی خارج شود.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای

مردم ایمنی باشد.

وقوف سه گانه

مراد است از:

۱. وقوف در عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف عرفات همان (ک) وقوف در عرفات

وقوف مشعر همان (ک) وقوف در مشعر

وقوف منی همان (ک) وقوف در منی

وقوفین

(و فَ)

۱. وقوف عرفات و وقوف در مشعر را گویند.

۲. وقوف اختیاری و وقوف اضطراری را گویند.

وهابیان

همان (ک) وهابیه (دایره المعارف فارسی)

وهابیه

(وَ ّه یِّ) مذهبی نو ساخته به نام اسلام و حاکم در سرزمین (ک) عربستان سعودی.

ه

هجرت

مراد آمدن رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه به مدینه است. آن جناب بر اثر شدت آزار کفار و مشرکین مکه این شهر را در پنجشنبه اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت به سمت مدینه ترک کردند و در دوازدهمین روز ماه ربیع الاول

(به قولی) وارد قبا شدند و پس از اندک توقفی با پیوستن حضرت امیر علی (علیه السلام) و همراهانش (فواطم ثلاثه) به اتفاق وارد مدینه گردیدند.

هدی

(ہَ دْ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام و الهدی و القلائد (مائده ۹۷) هدی قربانی مخصوص بیت الله الحرام است (حیوانی که در حج برای قربانی به مکه فرستند). هدی در قرآن در ردیف کعبه و ماه حرام، وسیله زندگی مردم معرفی شده و معلوم می شود که هدی قسمتی از اعمال حج است و به شئون خانه خدا بستگی دارد. هدی در مراسم حج در منی قربانی می شود و در مراسم عمره که قربانی مستحب است، در مکه قربانی می شود (در کنار مسجد در «حزوره» در کنار مروه که البته امروزه این امکان وجود ندارد) وجه تسمیه هدی را از آن جهت گفته اند که:

۱. قربانی به خانه کعبه اهدا می گردد.

۲. قربانی به سوی کعبه و حرم سوق داده و هدایت می گردد.

هدی تحلل

(ہَ دْ یِ تَ حَ لُّ لْ) قربانی که مصدود یا محصور می کند و از حال احرام بیرون می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی تمتع

(تَ مَ تُّ) قربانی زائر است در حج تمتع، هدی المتعه، دم المتعه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی السیاق

(سّ) همان (ک) هدی القران

هدی القران

(لْ قِ) هدی السیاق. شتری است که زائر در حج قران با خود براند، و همین راندن است که وجه تسمیه هدی السیاق است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی متعه

(مُ عِ) همان (ک) هدی تمتع

هدی مندوب

(مَ) هر قربانی است بر زائر کعبه که واجب نباشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی واجب

قربانی واجب است بر زائر کعبه، مانند قربانی در حج تمتع و قربانی که به نذر و یا به عنوان جزا (مانند کفاره) واجب گردد، و نیز قربانی در هدی القران که به اشعار و تقلید واجب گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی للعالمین

(هُ دَ نْ لِ لْ لَ) ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین (آل عمران ۹۶)

هدی للعالمین صفتی است که کعبه به آن متصف است، چرا که دلالت و هدایت جهانیان است به سوی خداوند و قبله جهانیان است، و بدین گونه آنان را به جهت نمازشان هدایت می کند. با حج و طواف آن به سوی جنت هدایت می کند و دلالت بر وجود خدای یکتا و صدق رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می کند.

آری کعبه عامل هدایت است و هدایتش به ساکنین مکه و یا به حجاجی که از دور و نزدیک به زیارت آن می آیند محدود نمی شود و همه جهانیان را در بر می گیرد و حتی محدود به دوران اسلام هم نمی شود. و قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هم علی رغم آن که مراسم حج آلوده به خرافات و نادرستی ها بود، مع ذلک جلو پاره ای از کج روی ها را می گرفت و جایگاه هدایت بود. کعبه مسلمانان را به سعادت دنیوی که همان وحدت کلمه و یگانگی امت باشد رهبری می کند و غیر مسلمانان را هم بیدار می کند تا به نتایج وحدت اسلامی و هماهنگی قوای مختلف و متشتت آن پی برده از خواب غفلت بیدار شوند.

(میقات حج، ش ۴، ص ۱۵۶؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن، ص ۴۰).

هذراء

(هَ) از نام های مدینه است به جهت زیادی شدت گرمایش یا به جهت زیادی آب هایش. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳).

هروله

(هَ وَ لِ) نوعی کوتاه قدم برداشتن همراه با تکان دادن شانه هاست که انجام آن مستحب است در فاصله ای از (ک) سعی بین صفا و مروه.

هزمه اسماعیل

(هَ مِ ءِ) از نام های زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱).

هزمه جبرئیل

از اسامی زمزم است چون جبرئیل آن را معرفی نمود. (حرمین شریفین، ص ۲۳، ثواب اعمال حج، ص ۳۵).

هزمه ملک

(مَ لَ) از اسمای زمزم است. (میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰؛ ش ۱۰، ص ۹۰).

هفت تکبیر

هفت بار تکبیر گفتن در سعی (از اعمال حج). پس از ایستادن در صفا هفت بار تکبیر گویند. (فرهنگ فارسی).

هفت تهلیل

هفت بار تهلیل گفتن در سعی (از اعمال حج). پس از ایستادن در صفا هفت بار تهلیل خدا کنند. (فرهنگ

فارسی).

هفت سنگ

رمی هفت سنگ از واجبات حج است. (فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون).

هفت شوط

۱. هفت بار گردیدن به دور خانه کعبه در طواف.

۲. هفت بار رفت و آمد کردن بین صفا و مروه در سعی.

هفت مسجد

همان (ک) مساجد سبعه.

هی برکه

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱).

ی

یثرب

(یَ رِ) و اذا قالت طائفه منهم یا اهل یثرب. (احزاب ۱۳)

یثرب نام مدینه (مدینه الرسول) قبل از هجرت رسول الله به آنجا بوده است (و به اقوالی دیگر نام ناحیه ای از مدینه بود یا نام ناحیه ای که مدینه جزو آن بود) و رسول خدا اسم یثرب را دوست نداشت و پس از ورود به آن فرمودند این کلمه به کار برده نشود و آن را طابه و یا طیبه نامیدند. در وجه تسمیه یثرب به اختلاف گفته اند:

۱. از ماده «ثَرَبَ» است به معنای عیب و فساد.

۲. از ماده «تَثریب» است به معنای جبران و مؤاخذه به واسطه گناهی که انجام شده.

۳. مأخوذ از نام شخص غیر موحدی است که این شهر را بنا کرد. از نام یثرب از نژاد ارم بن سام بن نوح (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۷۳؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۷؛ میقات حج، ش ۶ و ۷ ص ۹۱، ص ۱۷۴؛ الاتفاق، ج ۲، ص ۴۵۲؛ و...).

یرمرم (یَ رَ رَ) همان (ک) یلملم.

یک خون قربانی کردن است در کفارات حج. انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از شتر و گاو و گوسفند، و در بعضی موارد که مطلقاً فرموده اند یک خون بر عهده مرتکب (علیه دم) است با قربان کردن گوسفند امتثال می شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی ص ۵۳).

یک درهم پرداختی است در کفارات احرام و حرم.

۱. کفاره شکستن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محرم در حرم.

۲. کفاره کشتن کبوتر است

توسط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲).

یک ربع پرداختی است در کفارات و آن کفاره شکستن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲).

یک شتر

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند بوسیدن زن، آمیزش جنسی، استمنا، سوگند دروغ در مرتبه سوم، نگاهی که سبب خروج منی شود. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یک گاو

کفاره ارتکاب عملی است که در محرمات احرام باشد، مانند سوگند دروغ در مرتبه دوم، کندن درخت بزرگ حرم. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یک گوسفند

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند استعمال بوی خوش، ترک بیتوته منی،

پوشاندن سر برای مردان، پوشیدن صورت برای زنان (به نظر بعضی فقها) پوشیدن لباس دوخته برای مردان، خارج کردن خون از بدن، چیدن همه ناخن های دست، چیدن همه ناخن های پا، چیدن همه ناخن های دست و پا در یک نوبت، سایه بر سر قرار دادن در حال سیر برای مردان، روغن معطر مالیدن، سوگند دروغ در مرتبه اول، سوگند راست در مرتبه سوم، کندن و بریدن درخت کوچک حرم، کندن موی زیر بغل ها و... (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یلملم

(یَ لَ لَ) یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» از کوه های تهامه است. و وادی یلملم در جنوب شرقی مکه به فاصله تقریبی ۹۴ (و از راه جدید ۵۴) کیلومتری از میقات های عمره (تمتع و مفرده) است. برای اهل یمن و کسانی که از این راه عازم مکه اند. (میقات حج، ش ۶، ص ۱۵۰؛ ش ۱۹، ص ۱۰۲؛ ش ۲۳، ص ۱۱۸؛ لغت نامه؛ و...).

یمین الله

(یَ نُ لّا) عنوان حجرالاسود در روایات (میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۴۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶).

ینبع

(یَ بُ) همان (ک) ینبوع.

ینبوع

(یَ) یـا «ینبع» (چشـمه) قریه ای است در حـدود دویست کیلومتری راه مـدینه به مکه، و از آن جا که این قریه چشـمه ها و آب های فراوان دارد به این نام شهرت یافته است. در این جا مسجدی ساخته بودند که طبق نقل، رسول الله در آن نماز گزاردند، و ینبع هنگام تقسیم فَیْ ء توسط نبی اکرم (صـلی الله علیه وآله وسلم) سهم حضرت علی (علیه السلام) شد و آن حضرت با حفر چاه هایی به ایجاد نخلسـتان پرداخت و درآمد حاصـله را به یتیمان و مسـتمندان بنی هاشم اختصاص داد. آن حضرت تا قبل از خلافـت عمـدتاً در ینبع سـکونت داشت و به کـار مشـغول بود. ینبع در دست بنی الحسن بود و امروزه این جا یکی از زیارتگاه های مهم (ولی فراموش شده) است، چرا که چند تن از اولاد ائمه و سادات جلیل القدر در آن مدفون هسـتند که معروف ترین آنان عبارتند از:

۱. عمر الاطراف آخرین فرزند حضرت امیر (علیه السلام) است که فردی با تقواو با فضیلت بود.

۲. علی اصغر، نوه امام حسین و کوچک ترین فرزند امام سجاد (علیه السلام) است.

۳. داود بن محمد، از نوادگان حضرت ابوالفضل عباس (علیه السلام) که در مکه و مدینه علیه جور و ستم حکومت برخاست و در این جا به شهادت رسید.

۴. احمـد بن علی، از نوادگان محمد حنیفه که در این جا به شـهادت رسـید. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۱۵۸؛راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۲۳۶)

یندد

(یَ دَ) از اسامی مدینه است. (لغت نامه؛حرمین شریفین، ص ۱۱۹؛میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

یندر

(یَ دَ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

یوم استفتاح

(اِ تِ) یا «یوم افتتاح» روز پانزدهم رجب را گویند از آن جهت که در این روز درب کعبه را به روی زائران می گشودند (و در اقوال دیگر به جهت گشوده بودن درهای آسمان در این روز یا گشوده بودن درهای رحمت الهی در این روز).

یوم افتتاح

همان (ك) یوم استفتاح

یوم الاکارع

(یَ مُ ل اَ رِ) یـا «یوم الا ـکرع» روز دوازدهم ذی حجه را گوینـد چون در این روز حاجیـان «اکـارع» (جمع کراع به معنی پـاچه)

شتران و گوسفندان را می پزند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

یوم الاکرع

(ل اَ رُ) همان (ک) یوم الاکرع

یوم التحصیب

(تَّ) یوم الحصبه. روز نفرثانی (یعنی روز۱۳ذی حجه) را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

یوم الترویه

(تَّ یِ) روز هشتم ذی حجه را گویند که روز قبل از آغاز شروع اعمال حج است و معمولا در این روز حجاج (جهت رسیدن به موقع به عرفات) احرام بسته و به عرفات می روند و در وجه تسمیه آن به تفاوت گفته اند که از ریشه:

۱. تروی، به معنی فکر کردن است و حضرت خلیل الله به

جهت خواب در باب قربانی فرزند، متفکر بود تا آخر الامر ذبح او را در روز عید اضحی به خاطر مبارکش قرار داد.

۲. روایت، به معنی بیان کردن است و حضرت مناسک و احکام حج را در این روز برای مردم روایت (بیان) می فرمود.

۳. ریّ، به معنی سیراب شدن و آب دادن است.

۴. ارتوا، به معنی آب برداشتن است. در این روز حضرت جبرئیل نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمد و گفت: ای ابراهیم برای خود و خانواده ات آب بردار و برای عرفات آماده شو. و معمولاـ حاجیان به جهت آن که در عرفات آب نبود، آب آشامیدنی مورد نیاز خود را برای عرفات در این روز تهیه می کردند و در روز هشتم که از مکه آب بر می داشتند به هم که

می رسیدند می گفتند «ترویم»آب برداشتید. آب بردارید. (حجه التفاسیر، تعالیق، احکام حج و اسرار آن، ص ۱۴۲؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۱۰؛ کتاب حج، ص ۲۵۴؛ ثواب اعمال حج، ص ۷)

یوم الجمع

(لْ جَ) روز عرفه است. (لغت نامه، ذیل جمع)

یوم الحج

(ل حَ جّ) به نقلی روز عید قربان است. (میقات حج، ش ۲، ص ۱۷۵)

یوم الحج الاکبر

(ك) حج اکبر

یوم الحصبه

(ل حَ بِ) همان (ك) یوم التحصیب

یوم الرئوس

(رُّ ءُ) یا «یوم القر» روز یازدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حاجیان در این روز سرهای حیوانات ذبح و نحر شده را می پزند و می خورند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

یوم الصدر

(صَّ دَ) روز چهارم از روزهای نحر (با توجه به لغت نامه، ذیل صدر)

یوم العرفه

(لْ عَ رَ فِ) روز نهم ذی حجه را گویند. روزی که حاجیان در عرفات وقوف می کنند.

و حضرت سجاد (علیه السلام) می فرماید: «بار خدا این روز عرفه، روزی است که آن را شریف و گرامی و بزرگ داشته ای و رحمتت را در آن گسترده و عفوت را انعام نموده و عطایت را در آن بسیار کرده و به سبب آن بر بندگانت تفضل و احسان فرموده ای» (صحیفه کامله سجادیه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۳۴۰).

یوم الفتح

(لْ فَ) مراد روز فتح مکه است در سال هشتم هجری. طبق نقل تاریخ حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در دهم ماه رمضان این سال از مدینه حرکت فرمودند و بعد از ده روز به مکه رسیدند.

یوم القدر

(لْ قَ) روز دوازدهم ذی حجه (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۷).

یوم القر

(- لْ قَ رّ) همان (ك) یوم الرئوس.

یوم المزدلفه

(لْ مُ دَ لَ فِ) روزی که حجاج در مزدلفه هستند.

یوم مشهود

(مَ) روز عرفه. (لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲، ص ۶۴۳).

یوم النحر

(نَّ) روز دهم ذی حجه. روزی که حجاج در منی قربانی کنند.

یوم النفر

(نَّ) روز کوچ حاجیان از منی را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق). (ع)

یوم النفر الاول

(نّ رِ لْ ا وَّ) روز کوچ اول. روز دوازدهم ذی حجه که حجاج کارشان تمام شده از منی کوچ می کنند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹).

یوم النفر الثانی

(نَّ رِ ثّ) روز کوچ دوم. روز سیزدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حجاجی که در کوچ اول از منی نرفته اند در این روز کوچ خواهند نمود. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹).

یوم النفور

(نُّ) یوم النفر (لغت نامه، ذیل نفر).

روز کوچ حاجیان از منی و روز

منابع

۱. قرآن مجید، با ترجمه (های) فارسی.

۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام.

۳. اسرار حج – امام سجاد (علیه السلام) (۱)

۴. تفسیر منهج الصادقین – ملا فتح الله کاشانی.

۵. تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی ترجمه فارسی.

۶. تفسیر الروض الجنان ابوالفتوح رازی.

۷. تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی.

۸. حجه التفاسیر سید عبدالحجت بلاغی.

۹. قاموس قرآن سید علی اکبر قرشی.

۱۰. اعلام قرآن دکتر محمد خزائلی.

۱۱. قصص قرآن صدر بلاغی.

۱۲. دائره الفرائد در فرهنگ قرآن دکتر محمد باقر محقق.

۱۳. دائره المعارف لغات قرآن حاج میرزا ابوالحسن شعرانی.

۱۴. الاتقان فی علوم القرآن جلال الدین سیوطی ترجمه دکتر مهدی حائری.

۱۵. فهرست کشف الاسرار وعده الابرار دکتر محمد جواد شریعت.

۱۶. شرح اربعین ابن خاتون عاملی.

۱۷. حیوه القلوب علامه مجلسی.

۱۸. بحار الانوار علامه مجسلی ج ۱۳ ترجمه علی دوانی.

۱۹. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی.

۲۰. مبادی فقه و اصول دکتر علیرضا فیض.

۲۱. تبصره المتعلمین علامه حلی ترجمه و شرح شعرانی.

۲۲. لمعه محمد بن مکی ترجمه دکتر علیرضا فیض دکتر علی مهذب.

۲۳. النهایه شیخ طوسی ترجمه محمد تقی دانش پژوه سید محمد باقر سبزواری.

۲۴. ترجمه و شرح تبصره علامه حلی زین العابدین ذوالمجدین.

۲۵. فقه فارسی با مدارک فروع دین و نصوص احکام ج ۳ (راهنمای حج و مناسک) آیت الله محمد باقر کمره ای.

۲۶. خلاصه مناسک حج امام خمینی.

۲۷. مناسک حج آیت الله خویی.

۲۸. مناسک حج آیت الله سیستانی.

۲۹. توضیح مناسک حج آیت الله شاهرودی.

۳۰. آداب و احکام حج آیت الله گلپایگانی.

۳۱. مناسک حج و احکام عمره آیت الله گلپایگانی.

۱. گفت و گوی امام با شبلی درباره اسرار و

واقعیات حج.

۳۲. برنامه حج بعثه آیت الله گلپایگانی.

۳۳. احکام عمره آیت الله گلپایگانی نگارش علی افتخاری گلپایگانی.

۳۴. حج و عمره محمد رحمتی سیرجانی.

۳۵. آداب عمره قران محمد باقر بهبودی.

۳۶. اسرار، مناسک، ادله حج صادقی.

۳۷. کتاب حج جمعی از صاحب نظران.

۳۸. قبل از حج بخوانید علی افتخاری گلپایگانی.

۳۹. ثواب اعمال حج موسوی دهسرخی اصفهانی.

۴۰. احکام حج و اسرار آن حسن بیگلری.

۴۱. حج البیت محمد جواد آیت الهی.

۴۲. حج آن طور که من رفتم علی اصغر فقیهی.

۴۳. همراه با زائران خانه خدا محمد تقی رهبر.

۴۴. کعبه دکتر ناصرالدین شاه حسینی.

۴۵. به سوی ام القری رسول جعفریان.

۴۶. راهنمای مصور حجاج محمد حسین فلاح زاده.

۴۷. آموزش مناسک حج محمد حسین فلاح زاده محمود مهدی پور.

۴۸. آثار اسلامی مکه و مدینه رسول جعفریان.

۴۹. راهنمای مصور حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه جعفر وجدانی.

۵۰. آداب الحرمین سید جواد حسینی آل علی شاهرودی.

۵۱. در راه خانه خدا عزالدین قلوز ترجمه سید جعفر شهیدی.

۵۲. حج برنامه تکامل سید محمود ضیاء آبادی.

۵۳. فلسفه و اسرار حج ابوالقاسم سحاب.

۵۴. تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره اصغر قائدان.

۵۵. حرمین شریفین دکتر حسین قره چانلو.

۵۶. تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه حسین عمادزاده.

۵۷. نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن سید محمد حسینی کشکوئیه.

۵۸. تاریخ مکه دکتر محمد هادی امینی ترجمه محسن آخوندی.

۵۹. الاعلاق النفیسه ابن رسته ترجمه دکتر حسین قره چانلو.

۶۰. مدینه شناسی سید محمد باقر نجفی.

۶۱. عرشیان دکتر سید محمد جعفر شهیدی.

۶۲. سفر نامه مکه مهدیقلی هدایت به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی.

۶۳. سفر نامه ابن جبیر محمد بن احمد بن جبیر ترجمه پرویز اتابکی.

۶۴. سفرنامه ناصر

خسرو به کوشش نادر وزین پور. (به کوشش محمد دبیر سیاقی)

۶۵. راهنمای حرمین شریفین ابراهیم غفاری.

۶۶. با راهیان قبله علیرضا محمد خانی.

۶۷. میعادگاه عشاق احمد محدث خراسانی.

۶۸. سیری در اماکن سرزمین وحی علی اکبر حسنی.

۶۹. با ما به مکه بیایید دکتر عبدالمهدی یادگاری.

۷۰. مدینه منوره تحولات عمرانی و میراث معماری صالح لمعی مصطفی ترجمه صدیقه وسمقی.

۷۱. تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی در طول تاریخ ناجی محمد حسن عبدالقادر الانصاری ترجمه عبدالمحمد آیتی.

۷۲. گنجینه های ویران محمد عبایی خراسانی سید رضا حسینی نسب.

۷۳. گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج محمد افتخاری.

۷۴. الغدیر علامه مجلسی ترجمه فارسی.

۷۵. طبقات واقدی ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی.

۷۶. تاریخ مفصل اسلام ج ۱ عمادزاده.

۷۷. ناسخ التواریخ میرزا محمد تقی سپهر.

۷۸. تاریخ پیامبر اسلام - دکتر محمد ابراهیم آیتی.

۷۹. تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام.

۸۰. مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۱. مقاتل الطالبیین - ابوالفرج اصفهانی ترجمه رسولی محلاتی.

۸۲. التنبیه و الاشراف مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۳. منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی.

۸۴. فرقه وهابی علی دوانی.

۸۵. اصول فقه، فقه مرتضی مطهری.

۸۶. رساله نوین امام خمینی ترجمه و تنظیم بی آزار شیرازی.

۸۷. مسالک و ممالک ابواسحق ابراهیم اصطخری به اهتمام ایرج افشار.

۸۸. امام شناسی سید محمد حسین حسینی طهرانی.

۸۹. مجازات های مالی در حقوق اسلامی سید محمد حسینی.

۹۰. لفت نامه علی اکبر دهخدا.

۹۱. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین.

۹۲. فرهنگ جامع احمد سیاح.

۹۳. فرهنگ نفیسی دکتر علی اکبر نفیسی.

۹۴. فرهنگ آنندراج محمد پادشاه (شاد).

۹۵. فرهنگ رشیدی عبدالرشید حسین مدنی تتوی.

۹۶. فرهنگ غیاث اللغات غیاث الدین رامپوری.

۹۷. فرهنگ علوم دکتر سید جعفر سجادی.

۹۸. فرهنگ معارف اسلامی دکتر سید جعفر سجادی.

۹۹.

فرهنگ اصطلاحات فقهی محمد حسین مختاری علی اصغر مرادی.

۱۰۰. دایره المعارف تشیع – احمد صدر حاج سید جوادی.

۱۰۱. دایره المعارف بزرگ اسلامی کاظم موسوی بجنوردی.

۱۰۲. دایره المعارف فارسی غلامحسین مصاحب (و...)

۱۰۳. فرهنگنامه حج و عمره و اماکن مربوطه مهریزی.

۱۰۴. فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا مهدی ملتجی.

۱۰۵. معارف و معاریف سید مصطفی حسینی دشتی.

۱۰۶. راهنمایی دانشوران سید علی اکبر برقعی قمی.

۱۰۷. مبسوط در ترمینولوژی حقوق – دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی.

۱۰۸. ماهنامه مکتب اسلام.

۱۰۹. روزنامه همشهری و اطلاعات.

۱۱۰. فصلنامه (۱) میقات حج.

لطفاً توجه فرمایید:

۱. (ك) رجوع کنید به

۲. ممکن است آیه قرآن به طور کامل ذکر نشده باشد.

۳. ذکر منبع به معنی نقل بی کم و کاست از آن منبع نمی باشد.

۴. حرف ما قبل (ه) در آخر کلمه، بنا به تداول فارسی مکسور ضبط شده.

۱. و منابع متعدد دیگری که به برخی از آنها در متن اشاره شده است.

کتابخانه تخصصی

بهداشت کاروانهای حج

پیشگفتار

گردآوری: کتابخانه تبیان

وَ أذِّنْ فِی النّاس بِالحَجِّ یَأتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمیق. لِیَشهَدُوا مَنافِعَ لَهُم وَ یَذکُرُوا اسْمَ اللهِ فِی اَیّام مَعلُومات عَلی ما رَزَقَهُم مِن بَهیمَهِ الأنعامِ فَکُلُوا مِنها وَاَطعِمُوا البائِسَ الفَقیر

در طول قرن های متمادی، از زمان برخاستن نـدای ابراهیم خلیل الله ع تا دعوت پیامبر خاتم حضـرت محمد ص و از آن زمان تاکنون، انبوه خداجویان، گروه گروه لبیک گویان، دل از خانه و کاشانه خویش بریده و سـرا پا شوق و شور، به سوی معبود و معشوق می شـتابند و گردخانه او به طواف و راز و نیاز می پردازند و در این اقیانوس عظیم، بندگان دلباخته، روح خویش را با زلال

استغفار و استغاثه و ابراز اطاعت و بندگی تطهیر می کنند و با ره توشه تقوا، به دیار خویش باز می گردند و از شمیم صفای این سعی عاشقانه، فضای محیط زندگی را عطر آگین و اشتیاق عاشقان لقای معشوق را افزونتر می سازند.

اینک که پس از قرن ها، فرزندان اسلام یکبار دیگر با تأسی به اسوه حسنه، رسول خدا ص ، پیروزمندانه به قطع دست های شیاطین پرداخته و برشکستن و زدودن بت های پیدا و ناپیدا از دامان میهن اسلامی توفیق یافته اند. همچنین مفتخر به جانفشانی در راه آرمان های اسلامی آن فخر عالم امکان و تربیت یافته مکتب شهادت و ایثار، رهبر کبیر و همیشه جاوید انقلاب اسلامی، امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و شاگرد برگزیده و فرزندش، حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی عزم خویش را در برافراشتن پرچم «لااله الاّ الله» بر فراز گیتی به منصّه ظهور رسانده اند، حضور زائران سرزمین شهیدان گلگون کفن در کنار زائران دیگر ملل اسلامی، شکوهی دوباره به حج ابراهیمی داده و بت های مرئی و نامرئی را در سراسر جهان به لرزه افکنده و نوید فرا رسیدن صبح امید را پس از شام تیره حاکمیت شیاطین و ستم پیشگان، نوید می دهد.

به هر صورت، مدیریّت دشوار و سنگین کاروان های زائر خانه خدا و مسؤولیت سرپرستی این عاشقان خداجو، در ابعاد مختلف از لحظه حرکت به سوی سرزمین قبله تا لحظه رسیدن دوباره به وطن، بر عهده کسانی است که علی رغم همه سختی ها عزم خود را بر خدمت میهمانان خدا جزم کرده و به این خدمت بزرگ کمر

همّت بسته اند.

از آنجا که این مسؤولیت، همه جانبه است و پاسـداری از تنـدرستی این جمعیّت انبوه، که در میان آنان سالخوردگان، جوانان، افراد نیازمند به مراقبت های ویژه، همه با هم در سـرزمینی دور از خانه و خانواده، در دیاری با مسائل خاص اقلیمی، اجتماعی و فرهنگی، در کنار میلیون ها میهمان از شـرق و غرب و شمال و جنوب این جهان پهناور حضور دارند، ضرورت توجه به مسائل خاص بهـداشتی را به شـدت طلب می کند. در این مجموعه، تلاش می کنیم آنچه را که یک مدیر کاروان به عنوان بخشـی از مسؤولیت همه جـانبه خود بایـد بدانـد و بر اجرای آن نظارت کنـد و همه اعضای کاروان و همکاران خود را در این مسؤولیت مشترک یاری و ترغیب نماید به بیانی ساده و بی پیرایه عرضه کنیم. تا به یاری پروردگار و همّت و تلاش خستگی ناپذیر آنان و همکـاری و همراهی همکـاران آنهـا در کـاروان و نیز زائران بیت الله الحرام، در یـک کوشـش دسـته جمعی بـا پیشـگیری از بیماری ها و حوادث و تأمین آسایش جسـمی، روانی و اجتماعی راهیان خانه خدا، این سـفر پربرکت و این مهاجرت الی الله، با سرفرازی میهن اسلامی، تندرستی و رفاه زائران و خدمتگزاران آنها، و بالاتر از همه رضای پروردگار بیچون توأم گردد.

فصل اوّل مقدّمه

مسؤولیت کاروان در تأمین بهداشت زائران

درست است که هیأت پزشـکی حج با بسیج امکانات خود در طول این سفر، از آغاز تا پایان، در خدمت زائران و کاروان های حـج می باشـد لیکن مسؤولیت ویژه تأمین تنـدرستی زائران و حفظ آن، بر عهـده مدیر کاروان و همکاران او است که در طول این سفر، عهده

دار امور حمل و نقل، اسکان، تغذیه، انجام اعمال و مناسک، جابجایی های ایّام ترویه، عرفه، عید قربان و ایام تشریق می باشند.

همانگونه که مراقبت های بهداشتی و رعایت دستورالعمل های مربوط، می تواند از وقوع هر حادثه ناگوار و خطرات جانی به آسانی پیشگیری نماید. سهل انگاری در مسائل مربوط به تأمین تندرستی زائران نیز می تواند خطرات جدّی بدنبال داشته باشد لذا شایسته است با توجه به اهمیّت مسأله، مدیران محترم کاروان ها به مسؤولیت سنگین و دشواری که پذیرفته اند، توجّه خاصی نمایند و نسبت به مراعات اصول بهداشتی در کاروان توسط همه کارکنان کاروان و نیز زائران نظارت جدّی و مداوم داشته باشند. بدیهی است در هر مورد که لازم باشد هیأت پزشکی حج آماده همکاری و انجام خدمات لازم خواهد بود.

آماده سازی زائران برای سفر

نکات ساده ای وجود دارد که آموزش آنها به زائران، قبل از عزیمت به سرزمین حجاز، هم ضروری است و هم بسیار سودمند.بخشی از این آموزش ها درباره آشنایی با انجام واجبات حج، ادای دیون شرعی، دلجویی و حلالی خواستن از بستگان و معاشرین و مانند اینها است و بخش دیگری نیز در مورد تهیه لوازم ضروری؛ مانند لباس کافی و مناسب، ساک، پارچه احرام، خمیر دندان و مسواک، حوله، وسائل اصلاح، و غیره است.

همچنین اگر زائرانی به دلائلی، نیازمند مراقبت های درمانی ویژه و مداوم هستند، به منظور پیشگیری از مشکلات، لازم است نسبت به همراه داشتن توصیه های پزشکی خاص خود و احیاناً داروها و غیره اقدام نمایند.

گرمای فوق العاده هوا در جدّه، مکه و مدینه، همراه داشتن یک قمقمه کوچک آب و یک بادبزن دستی را

برای هر زائری ضروری می سازد. و نیز لازم است لیوان نشکنی را با خود داشته باشد تا او را از استفاده از لیوان های آلوده بی نیاز سازد. پس با توجه به آنچه که ذکر شد، فرصت مناسبی در اختیار مدیران محترم کاروان قبل از سفر وجود دارد تا به زائران، آموزش اوّلیه و ساده را جهت آمادگی آنان برای این سفر بدهند.

قطعاً همین سفارش های قبل از سفر می تواند موجب پیشگیری از مشکلات بعدی باشد.برخی از نکاتی که اینک ذکر می شود مربوط به آموزش زائران و مجموعه آنها بطور کلی در آموزش، اجرا و نظارت بر آنها در مسؤولیت کاروان و مدیریت آن است.

لباس مناسب

لباس های نخی و فاقد الیاف مصنوعی برنگ های سفید و یا روشن، از دیگر انواع لباس ها مناسب تر و با شرایط آب و هوای سرزمین حجاز بکارگیری آنها آسان تر است. از آنجا که گاهی مشاهده می شود تعداد اندکی از زائران ایرانی با تکیه بر گرمای هوا در انتخاب لباس رعایت شؤونات ملّی را نمی کنند لذا شایسته است مدیران کاروان ها این گونه افراد را متوجه اهمیّت مسأله و ضرورت پوشیدن لباس هایی که موجب تحقیر و بی احترامی آنان و هموطنانشان نشود بنمایند.

حمل غذا توسط زائران

همه ساله مشاهده می شود که تعدادی از زائران، هنگام حرکت از منزل تا فرودگاه، به همراه خود مقداری غذا حمل می کنند و پس از پرواز از ایران به فرودگاه جدّه و نیز حتّی در فاصله فرودگاه جده تا مدینه یا مکّه، از غذای همراه خود استفاده می کنند و این کار سبب مسمومیت غذایی آنان و مشکلات بعدی آن می گردد.لذا به نظر می رسد صرفنظر از ضرورت تذکّر به زائران در مورد خودداری از به همراه آوردن غذایی فاسد شدنی، نظارت بر این نکته و ممانعت از مصرف خوردنی هایی که احتمالاً زائر به همراه خود آورده نیز لازم باشد.

در فرودگاه جده

با هر هواپیمایی که از ایران وارد جدّه می شود، تقریباً ۲ تا ۳ کاروان پیاده می شود. معمولاً تشریفات گمرکی و آماده ساختن وسیله نقلیه برای حرکت زائران به مدینه یا مکّه چندین ساعت وقت می گیرد. در این ساعات، کارشناسان آموزش بهداشت هیأت پزشکی حج، خود را به محل تجمّع زائران می رسانند و نکات ساده و ضروری بهداشتی را به آنان تذکّر می دهند. همکاری روحانیون، مدیران و خدمه کاروان ها می تواند به ثمر بخشی این آموزش ها کمک مؤثر کند. زائران معمولاً یک وعده غذا را در فرودگاه جده صرف می کنند لیکن گاهی دیده می شود که برخی از زائران بدلیل عدم تمایل به صرف غذا در آن ساعت، غذای خود را تحویل می گیرند و آن را همراه خود به داخل اتوبوس می برند تا در فاصله میان جدّه تا مقصد، صرف کنند. این کار کاملاً خطرناک است و با کمال تأسف همه ساله چند

مورد مسمومیت غذایی به همین دلیل دیده می شود.بنابراین، بجز آب، میوه، نان و نوشابه حمل هیچگونه خوردنی دیگری برای زائران مجاز نیست و چنانچه به هر دلیل صرف غذا در فرودگاه جدّه میسر نباشد، نگهداری، حمل و توزیع مواد غذایی مصرف نشده، غیر از میوه، نان و نوشابه می تواند خطرناک باشد. از آنجا که به هر صورت، زائران با ورود به محیط جدید و خطرات آلودگی های مختلف می باید بسیار بیش از گذشته مراقب سلامت و نظافت خود باشند، تذکّر نکاتی، مانند شستشوی مکرّر با آب و صابون پس از استفاده از توالت یا قبل از خوردن غذا، همچنین آشامیدن آب و مایعات کافی برای جبران تعریق سودمند است و نیز با توجه به احتمال گم شدن آنها و سرگردانی آنان توصیه به فاصله نگرفتن از محلّ استقرار زائران کاروان ضروری است.

فصل دوم بهداشت مسکن و محل استقرار کاروان

بهداشت کلّی ساختمان

ساختمان های محل اسکان زائران، گرچه با تلاش فراوان و همکاری گروه های مختلف مهندسی و بهداشتی انتخاب شده اند لیکن بطور کلّی با شرایط استقرار تعداد زیادی زائر، بصورت کاروانی، در چند اتاق آنها و تهیه غذای آنها، آنهم یکجا، معمولاً مناسب نیستند لذا همین مسأله مشکلاتی را به دنبال دارد؛ از جمله محل آشپزخانه کاروان ها غالباً در حیاط خلوت یا بام ساختمان و یا در فضای سرپوشیده دیگری که به عنوان آشپزخانه ساخته نشده انتخاب می شود. همچنین محلّ انبار، تعداد توالت ها، دستشویی ها، حمام ها، وضعیت فاضلاب، محل رختشویی و مانند اینها پاسخگوی نیاز بصورت مطلوب نیست. با وجود این، رعایت چند نکته می تواند به رفع مشکلات کمک و از پیدایش برخی خطرات پیشگیری

نماید:

۱ بهداشت آب انبارها

با توجه به این که در طول سال، بسیاری از ساختمان های اجاره شده، بلا استفاده بوده اند، همچنین متأسفانه شرایط ساختمانی آب انبارها و دریچه های آنها به گونه ای است که احتمال آلودگی آب انبار و رخنه برخی حشرات و تجمع کثافات در آنها وجود دارد، لذا خدمه کاروان که قبل از ورود زائران به ساختمان، در محل حضور یافته و ساختمان را برای استقرار زائران آماده می سازند، لازم است ابتدا آب انبار را کاملاً تخلیه کرده و بخوبی شستشو نمایند و سپس برای آخرین بار دیوار و کف آب انبار را با محلولی شامل یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) پرکلرین در یک سطل آب (۱۰ لیتر) بشویند و با جمع آوری و تخلیه آب مورد اشاره، آب انبار را آماده بهره برداری نمایند.

تذکّر اوّل:

آب لوله کشی شهرهای مکّه و مدینه نیاز به کلرینه کردن مجدّد ندارد. بلکه اگر آب لوله کشی کافی نبود و کسانی خواستند از آب حمل شده در تانکرها استفاده کنند، باید در برابر هر ۱۰۰۰ لیتر (یک متر مکعب) آبِ کلرینه نشده، یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) پرکلرین را در مقداری آب حل کرده به داخل آب انبار بریزند؛ به عبارت دیگر، مثلاً اگر از یک تانکر ۱۴۰۰۰ لیتری، آب بداخل آب انبار تخلیه می شود، همزمان با تخلیه، ریختن ۱۴ قاشق مرباخوری پرکلرین به داخل آب انبار ضروری می باشد. مأمورین بهداشتی در هر بار مراجعه به کاروان، مقدار کلر باقیمانده آب مصرفی را با دستگاه کلر سنج اندازه گیری خواهند نمود و خدمه کاروان ها را راهنمایی خواهند کرد.

مجدداً یادآور می شود که کلرینه کردن

آب باید همیشه همزمان با تخلیه آب از تانکرها انجام شود.

تذکّر دوم:

قبل از ورود و استقرار زائران در ساختمان، لازم است خدمه پیش پرواز در صورت عدم مراجعه مأمورین بهداشتی، با مراجعه به نزدیکترین واحد بهداشتی درمانی هیأت پزشکی حج، یا به گروه بهداشت مستقر در بیمارستان مرکزی نسبت به تهیه پرکلرین و مواد ضد عفونی کننده لازم برای دستشویی ها و تهیه پوسترهای بهداشتی و نصب آنها در جاهای مناسب اقدام نمایند.

۲ دستشویی ها، توالت ها و حمام ها

نظافت مداوم و همیشگی توالت ها، دستشویی ها و حمام ها یک کار کاملاً ضروری و بسیار مهم است که هرگونه بی توجهی به آن می تواند برای سلامت زائران خطرات جدّی داشته باشد. ممکن است برخی از زائران به دلایلی، در رعایت نظافت محل های ذکر شده دقّت کافی نداشته باشند امّا از آنجا که استفاده تعداد زیادی از زائران با شرایط جسمی، عادات، آلودگی های احتمالی و نیز رفتار بهداشتی مختلف از آنها، ممکن است سبب بروز گرفتاری ها و شیوع بیماری ها شود لذا بهداشت این قسمت ها از ساختمان را باید به عنوان محلّ های بسیار مهمّ بطور جدّی و مداوم تحت نظر داشت و همه روزه محوطه مربوطه را با آب و پودرهای پاک کننده شستشو داد و از بکار بردن جاروب بکار گرفته شده در توالت برای شستشوی راهروها جداً خودداری نمود.

ریختن مواد ضد عفونی کننده در داخل کاسه توالت و اطراف آن مفید است. مأمورین بهداشتی هنگام تحویل این مواد راهنمایی لازم را خواهند نمود. مع الوصف اگر از کرئولین برای این مقصود استفاده می شود، محلول ۵ درصد آن را باید تهیه و بکار گرفت، به این ترتیب که در یک ظرف، ۱ پیمانه از

این ماده را در تقریباً ۲۰ پیمانه آب ریخت و با وسیله ای مثل آفتابه آن را در داخل کاسه توالت و محوطه اطراف آن پاشید.

برای ضد عفونی کردن حمام، وان حمام، و راهروهای اطراف دستشویی ها می توان از محلول کلردار به روش زیر استفاده کرد، ابتدا در یک سطل آب (۱۰ لیتر) یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) گرد پرکلرین ریخته و سپس با این محلول کف محوطه حمام و دستشویی ها را بشویید.

در هر توالت و حمام قرار دادن یک ظرف زباله در دار که لااقل روزی یکبار تخلیه شود، ضروری است. کنار دستشویی ها لازم است به اندازه کافی حوله کاغذی یا دستمال کاغذی وجود داشته باشد و بهر حال قرار دادن حوله معمولی در دستشویی ها و حمام ممنوع است.

نکته مهم: همیشه باید به مقدار کافی صابون در تمام دستشویی ها وجود داشته باشد.

۳ بهداشت اتاق ها

اتاق ها محل استراحت و خواب زائران است در هر اتاق به تناسب گنجایش آن، تعدادی از زائران اسکان داده خواهند شد. احتمال دارد بعضی از زائران به اندازه کافی مراعات اصول بهداشتی را نکنند و همین مسأله ممکن است سلامت سایرین را به خطر بیندازد، بنابراین لازم است بطریق صحیح و با زبان خوش موارد اشکال تذکر داده شود. نظافت اتاق ها دست کم روزی یکبار باید به دقت انجام شود. در هر اتاق قرار دادن یک سطل زباله دردار برای جمع آوری تدریجی مواد دور ریختنی و سپس جمع آوری همه آنها لااقل هر روز یکبار ضروری است.

یکی از چیزهایی که سبب اشکال در نظافت اتاق ها می شود، قرار دادن وسایل اضافی در اتاق

هـا است، لـذا شایسـته است تا حـد امکان، در کاروان محل هایی برای نگهـداری چمـدان ها و وسائل اضافی زائران پیش بینی شود.

نکته بسیار مهم دیگر، پـاکیزگی و نظـافت رختخواب ها است، البته هر زائر فقط از رختخواب مخصوص خود اسـتفاده خواهد کرد لیکن شسـتشوی ملافه ها و روبالشـی ها بایـد بطور مرتب و تقریباً هفته ای دو بار صورت گیرد، گاهی ممکن است بدلیل تعریق بیش از اندازه، تعویض ملافه ها به فاصله کمتر نیز ضرورت پیدا کند.

زائران پس از استراحت و برخاستن از خواب لازم است رختخواب های خود را جمع کنند.

محل صرف غذا باید جدا از اتاق های زائران باشد و بطور کلّی صرف غذا در اتاق ها درست نیست.

نکته بسیار مهم:

متأسفانه در میان زائران، کسانی وجود دارند که هنوز نتوانسته اند عادت زشت و زیان بخش سیگار کشیدن را ترک نمایند.

سیگار کشـیدن، حتی اگر بر اساس فتاوای موجود، صـریحاً تحریم نشـده باشـد، با انجام چنـد گناه آشـکار و آزار دهنـده توأم است.

ضرر رسانـدن به خـود، مزاحمت و آزار همسـفران و اسـراف و اتلاـف مـال نمونه هـای واضـحی از گناهـانی است که معمولاً معتادان به سیگار مرتکب می شوند.

به هر صورت، صـرفنظر از زشتی این عمل، لازم است به زائرانی که مبتلا به این بلا هسـتند تـذکر داده شود که به هیچ وجه در داخل اتاق ها مجاز به سیگار کشیدن نیستند.

۴ بهداشت انبارها، یخچال و فریزر

اصولاً محل انبار که در آن مواد غـذایی نگهداری می شود، باید از انباری که محلّ نگهداری وسایل و مواد دیگر است، کاملاً جدا باشد.

انبار باید خشک و خنک باشد. مواد غذایی در کیسه های سربسـته یا ظروف مخصوص روی سـکّو یا داخل جعبه های مناسب قرار بگیرد؛ بطوری که لااقـل ۲۰ سانتیمتر از سـطح زمین بالاتر گذاشـته شود. جایی که حلب های پنیر و میوه جات نگهـداری می شود، باید کاملاً خنک باشد. یخچال و فریزر در سرزمین حجاز از وسائل بسیار ضروری، مهم و اساسی هستند لذا نسبت به طرز کار آنها بایـد کاملاً مراقب بود، برای آن که یخچال و فریزر درست کار کننـد، باید اولاً بر سـطح کاملاً صاف و افقی در جای مناسب قرار داده شونـد (مورّب قرار داده نشوند) و ثانیاً پشت یخچال و فریزر که محلّ لوله های گاز آن ها است با دیوار فاصله داشته باشد تا تبادل حرارت به آسانی صورت گیرد.

گاهی حتی ممکن است

مجبور شویم نزدیک یخچال یا فریزر، پنکه ای را بکار اندازیم تا تبادل حرارت لوله های گاز آنها آسان شود و درست کار کنند.

داخل یخچال و فریزر هم باید کاملاً- تمیز باشد. از قرار دادن مواد غذایی بصورتی که دیگر مواد غذایی موجود در آنها را آلوده کند، باید خودداری نمود. ضمناً انباشتن مقدار زیادی مواد غذایی روی یکدیگر، مانع رسیدن سرمای کافی به بخشی از آن و سبب فساد آن خواهد گردید.

گوشت های آماده مصرف را باید در بسته بندی مناسب در داخل فریزر قرار داد.

توجه: هنگامی که مقدار قابل توجهی برفک در فریزر یا یخچال تولید می شود، انتقال سرما با اشکال توأم خواهد بود لذا باید نسبت به برطرف کردن بر فک اقدام نمود.

نکته مهم: نگهداری مواد غذایی پخته شده مازاد بر مصرف، در داخل یخچال و فریزر برای استفاده بعدی، ممنوع است.

۵ بهداشت آسانسور، دستگیره ها، نرده ها

با توجه به رفت و آمد مکرّر زائران به کمک آسانسور و استفاده آنها از دستگیره ها و نیز دست زدن به نرده ها، لازم است نسبت به ضد عفونی کردن دستگیره ها و نرده های مورد اشاره اقدام شود.

یک روش آسان برای این منظور، استفاده از محلول ۵٪ دتول است؛ به این ترتیب که تقریباً نصف ۱ پیمانه دتول را در ۵/۹ پیمانه آب حل کرده به کمک دستکش، ابر یا دستمالی را درآن قرارداده خیس می کنیم، سپس ابر یا دستمال را روی تمام دستگیره ها و نرده ها می مالیم.

۶ درها و پنجره های توری

اصولاً ارتباط میان داخل اتاق ها، انبار، آشپزخانه، توالت ها و محیط خارج ساختمان نباید بصورتی باشد که مگس و حشرات بتوانند داخل آنها شوند؛ به عبارت دیگر، یا باید درها و پنجره ها کاملاً بسته باشند و یا دریچه ها و درهای دارای توری سالم، در این محل ها قرار داشته باشند.

کاروان ها لازم است نسبت به ترمیم توری های پاره شده یا نصب دریچه های توری دار، با کمک مالکین ساختمان ها اقدام فوری نمایند و به هر صورت از ورود مگس و حشرات به داخل ساختمان، به عنوان یک خطر جدّی، با اهمیت بسیاری جلو گیری کنند.

۷ محل رختشویی

در شرایط فعلی، در هر کاروان می توان محلّ مناسبی را برای رختشویی اختصاص داد. در این صورت زائران نباید از

دستشویی ها جهت رختشویی استفاده نمایند.

همچنین شایسته است با توجه به امکانات، محل مناسبی برای آویختن رخت های شسته و خشک کردن آنها پیش بینی شود تا زائران تنها از همان محل برای این منظور استفاده نمایند.

۸ بهداشت آشپزخانه و وسایل آن

آشپزخانه در تأمین سلامت زائران تأثیر فوق العاده ای دارد؛ به نحوی که هرگونه بی دقّتی در این خصوص می تواند خطرات جدّی برای زائران و کارکنان کاروان به دنبال داشته باشد.

مهمترین نکاتی که قطعاً باید در شرایط فعلی ساختمان ها مراعات شود عبارتند از:

الف پاکیزگی همه قسمت های آشپزخانه:

پاکیزه نگاه داشتن آشپزخانه، جز با نظافت و شستشوی مکرّر با آب و مواد پاک کننده، جمع آوری سریع زباله و مواد زاید، خودداری از قرار دادن وسایل اضافی در آشپزخانه و کنترل رفت و آمد، جلوگیری از ورود افراد دیگر (بجز کارکنان آشپزخانه) میسّر نیست.

ب جلوگیری از ورود مگس و حشرات:

شاید بسیاری از آشپزخانه های کاروان، به دلایلی که قبلًا ذکر شد، به این منظور از پیش آماده نشده باشند، امّا به هر حال به محض این که محلّی نام آشپزخانه گرفت، باید در حد افراط و وسواس نسبت به پاکیزگی عمومی آن کوشید و به هر طریق که لازم باشد، از ورود مگس به داخل آن، بطور کاملاً جدّی جلوگیری بعمل آورد. ورود مگس به آشپزخانه به معنای ورود آلودگی و خطر بیماری و مرگ است. لذا به هیچ عنوان نباید پنجره ها یا درهای توری را باز گذاشت. همچنین با سرپوشیده نگاه داشتن زباله و

قرار نـدادن مواد غـذایی در جایی که اسـتفاده مگس از آن میسّـر شود، باید خطر آلودگی بوسـیله مگس را برطرف کرد و در صورت ضـرورت با دقت کافی، بدون آن که ظرفی یا ماده غذایی و وسـیله ای که با غذا سـرو کار دارد آلوده شود، از حشـره کش مناسب استفاده نمود.

ج مناسب بودن مجاری فاضلاب:

مجـاری فاضـلاب آشپزخانه بایـد سرپوشـیده باشـد و به نحوی فاضـلاب به مجرای اصـلی هـدایت شود که به هیـچ وجه محیط اطراف را آلوده ننماید. بسـیار دیده می شود که فاضـلاب آشپزخانه های کاروان ها به داخل کوچه و خیابان وارد شده فضایی را آلوده نموده است.

د بهداشت محل ظرفشویی:

بایـد محل مناسبی برای ظرفشویی پیش بینی شود؛ به نحوی که این محل از قسـمت تهیه و طبـخ مواد غـذایی کاملاً جـدا باشد. فاضلاب محل ظرفشویی باید به نحو صحیح دفع شود و از آلوده کردن اطراف آن جلوگیری گردد.

ه بهداشت ظروف زائران و وسایل آشپزخانه:

پس از شسـتشوی اولیه ظروف زائران؛ یعنی پس از آن که آنها را با آب گرم و مواد پاک کننده شسـتشو دادند و آبکشی اوّلیه انجام شـد، بایـد ظروف را در داخـل تشـت یـا ظرف منـاسبی قرار داد و در آن محلـولی از پرکلریـن شامـل ۵ گرم (۱ قاشق مربـاخوری) پرکلرین به ازاء هر ۱۰ لیتر آب (یـک سـطل یـا نصف یک حلب بزرگ) ریخت و پس از ۲۰ دقیقه تا نیم ساعت ظروف را از آن خارج کرده و مجـدداً با آب پاکیزه آبکشـی نماینـد و در محل مناسبی قرار دهنـد تا آب آن بچکـد و ظروف خشکك شوند. روی ظرف خشک شده را باید با

پـارچه تمیز پوشانـد و از دسترس مگس و گرد و غبار محفوظ داشت، بطور کلی استفاده از ظروف تَرَک دار و آسـیب دیـده، ممنوع است.

دیـگ ها و ظروف بزرگ آشپزخانه را نیز بایـد پس از اسـتفاده، به خوبی با آب گرم و مواد پاک کننـده پاکیزه کرد و پس از آبکشی، در جای مناسبی بصورت وارونه قرار داد همچنین سایر وسایل کار؛ مثل کفگیر و ملاقه و غیره را نیز باید کاملاً پاکیزه ساخت.

لازم به تذکر است که اسـتفاده از ظروف مسـی قرمز (سفید نشده) و ظروف تَرَک دار، کاردهای درزدار، کفگیر و کفگیره برّه دو تکه (دارای میخ پرچ) مجاز نیست.

تخته گوشت خُرد کنی باید سالم و بدون ترک باشد و پس از هر بار استفاده و پاکیزه کردن و شستن، روی آن را با نمک نرم فراوان بپوشاننـد برای خُرد کردن خیـار و پیـاز و غیره نبایـد از تخته گوشت خُرد کنی اسـتفاده شود بلکه برای این منظور، لازم است تخته دیگری تهیه شود.

و دفع بهداشتی زباله آشپزخانه

زباله آشپزخانه را باید بطور مرتب و بی وقفه از محیط آشپزخانه خارج کرد و در داخل کیسه های زباله، که سـر آن بسته شده باشد یا در داخل ظروف زباله در دار، ریخت.

بسـیار دیـده می شود که کـارتن های مقوایی مربوط به مرغ و گوشت و میوه جات، به همان صورت داخل ظروف زباله ریخته می شود و به همین دلیـل سـطل هـای زباله اغلب زود پر می شونـد و در آنها باز می مانـد لـذا مقوا و جعبه و نظایر آنها را باید ابتدا کمی فشرد و به هر حال طوری در ظروف زباله

قرار داد که سبب بازماندن در سطل زباله نشوند.

ز شستشو و ضدّ عفونی کردن آشپزخانه

اگر چه بایـد تأکیـد کرد که در آشپزخـانه به هیـچ وجه، بجز آب پـاکیزه و بهـداشتی، آب دیگری نبایـد به هیـچ منظور، حـتی شسـتشوی کف و دیوار آشپزخـانه بکـار رود، مع الوصف اضـافه می کنیم خوب است هر روز یکبـار پس از شسـتشو و پاکیزه سازی کامل آشپزخانه، محوطه آشپزخانه را با محلول پرکلرین بوسیله جاروی پاکیزه یا «ت» ضدّ عفونی نمایند.

محلول پرکلرین را، همانطور که قبلاً برای ضدّ عفونی کردن حمام گفتیم، به این ترتیب می توان تهیه نمود: در یک سطل آب (۱۰ لیتر آب)، یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) گرد پرکلرین می ریزیم و از این محلول برای ضـد عفونی کردن کف آشپزخانه استفاده می نماییم.

در خاتمه این بحث، تذکر این نکته سودمند است که آشپزخانه باید تمیزترین قسمت ساختمان باشد.

۹ بهداشت آبدارخانه

تقریباً اصول کلّی ذکر شـده در مورد آشپزخانه؛ ماننـد ضـرورت پاکیزگی، عـدم دسترسـی مگس، بهداشت مجاری فاضـلاب، داشـتن سـطل زباله در دار، بهداشت محل شستشوی استکان و نعلبکی. ضد عفونیِ گاه بگاه استکان ها با محلول پرکلرین (که ضمناً سبب رفع کدورت و باعث شفافیت استکان ها هم می شود) باید به همان صورت مراعات شود.

نکته خاص آبـدار خانه، قرار دادن قنـد و شـکر در قنـددان و ظروف در دار و قطع دسترسـی مگس به آن و جلوگیری از ورود افراد مختلف به آبدارخانه است.

ضمناً از آنجا که چای پر رنگ برای سـلامت انسان زیان بخش است و سـبب یبوست مزاج و مشـکلات دیگر می شود، توصیه می گردد چای را به صورت کمرنگ و به مقدار

فراوان در اختیار زائران قرار دهند.

۱۰ بهداشت کلمن های آب

با توجه به شرایط خاص سرزمین حجاز، اجباراً از کلمن های آب بسیار استفاده می شود پس از شستشوی یخ در داخل آبکش و ریختن آن در داخل کلمن، مقداری آب پاکیزه اضافه می شود تا زائران از آن استفاده کنند.

چند نکته قابل ذکر در این جا وجود دارد که در عین سادگی، دارای اهمیت است:

الف بهداشت یخ

یخ را از هنگام دریافت از کارخانه یخ، باید در جعبه ها یا ظروف مناسب، حمل نمود و سپس در جای مناسب و بهداشتی یا استفاده از نایلون و مشمع پاکیزه نگهداری کرد. گاهی دیده می شود که قالب های یخ را روی زمین یا در داخل وانت روی کف محل حمل بار قرار می دهند. این کار سبب می شود که مقداری از یخ که بتدریج آب می شود آلودگی ها را در خودش حل کند و به آسانی به داخل قسمت های دیگر یخ نفوذ کند شستشوی ظاهری یخ قادر به رفع این گونه آلودگی ها بطور کلی نیست، پس از شکستن قالب های یخ همانگونه که اشاره شد باید یخ را با آب پاکیزه در داخل آبکش شست و سپس به داخل ظروف آب ریخت.

ب عدم دستکاری داخل کلمن

متأسفانه گاهی دیده شده است که برخی افراد برای خنک کردن قوطی نوشابه، آن را داخل کلمن آب قرار داده اند! این کار سبب آلودگی آب و لطمه زدن به سلامت دیگران می شود.

ج کنترل درجه سرمای آب

از آنجا که به دلایل خاص، کاروان ها ناچارند مقدار زیادی یخ را در داخل کلمن قرار دهند و این کار موجب خواهد شد

که آب آشامیدنی بشدت سرد باشد و بسیاری از اوقات زائران تشنه و عرق کرده از آن استفاده نمایند لذا توصیه می شود کنار کلمن های آب، ظرف شیردار دیگری که در آن آب معمولی است نیز قرار داده شود تا زائران میزان سرمای آب مصرفی خود را کنترل نمایند.

د شستشوی کلمن ها

به هر صورت هنگام تعویض آب و یخ، کلمن ها باید آنها را از آب باقیمانده تخلیه کرد و هر چند یکبار با آب پاکیزه شستشو داد.

۱۱ بهداشت سفره و محل صرف غذا

محلی که برای صرف غذا در نظر گرفته می شود، باید کاملاً پاکیزه، دارای جای کافی و مانند سایر قسمت ها از دسترس مگس در امان باشد.

خوب است سفره ها را کمی با پهنای کمتر بگسترانند و به هیچ کس اجازه پاگذاشتن در سفره، به هر عنوان؛ مثل چیدن ظروف یا توزیع غذا و مانند اینها ندهند. همچنین هنگام جمع کردن سفره دو سر سفره را ابتدا روی هم قرار دهند سپس به دفعات لازم تا کنند، فایده این کار این است که هیچگاه قسمت زیر سفره که با فرش اتاق تماس دارد با داخل سفره که محل قرار دادن ظروف غذا است تماس پیدا نمی کند.

۱۲ کپسول های آتش نشانی

در داخل ساختمان باید به تعداد کافی کپسول آتش نشانی برای مقابله با حوادث احتمالی وجود داشته باشد. معمولاً به دلیل کنترلی که از جانب مسؤولین دولت حجاز وجود دارد، کم و بیش این کپسول ها را در داخل ساختمان ها می توان دید اما متأسفانه بسیاری از کارکنان کاروان ها طرز کار با آنها را به دقت نمی دانند و همین مسأله می تواند موجب خطراتی شود.

لازم است مدیران محترم کاروان ها به طریق مقتضی و با آموزش های لازم به کمک افرادی که با طرز کار آنها آشنایی دارند، از آمادگی خدمه کاروان برای استفاده صحیح از آنها در مواقع خطر مطمئن شوند.

پی نوشت ها:

۱–سوره حج آیه ۲۷ و ۲۸ – در میان مردم نداده که به نزد تو پیاده و سواره و از هر راه دور، برای انجام حج جمع شوند تا منافع بسیار برای خود ببینند و خدا را در روزهای معیّن بر آنچه

که از چهار پایان آنها را روزی داده یاد کنند، پس از آن بخورید و به درماندگان نیز بخورانید.

حج در قرآن

حج در قرآن

تفسیر المیزان: علامه طباطبایی

«اِنَّ اوّل بیت وضع للنـاس للّـذی ببکّه مبارکاً و هـدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا وللّه علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفرفانَّ اللّه غنی عن العالمین». ۱

«تحقیقاً اولین خانه ای که برای انتفاع عبادی مردم نهاده شد، خانه ای است که در سـرزمین بکّه(مکّه) قرار دارد. این خانه برای آن نهاده شـد که منشأ برکات فراوان و هـدایت جهانیان باشـد، در این خانه نشانه های فراوانی بر توحیـد خداست؛ از آن جمله «مقام ابراهیم» سـلام اللّه علیه است و هرکس وارد این سـرزمین شـد، شـرعاً در امان است و حج این خانه از طرف خدا بر آنان که قدرت رفتن به سوی آن را دارند لازم گردیده و هرکس اسـتطاعت داشته و مُشرّف نشود، کفر عملی ورزیده است. تحقیقاً ذات اقدس اله، از همه جهانیان بی نیاز است.»

ارتباط آیه، با آیات قبل:

خداونـد قبلاًـ فرمود: «فـاتّبعوا مله ابراهیم حنیفاً و ماکان من المشـرکین» ۲، از ملّت ابراهیم پیروی کنیـد و او از مشـرکین نبـوده است. بدیهی است یکی از بارزترین مصادیق پیروی ملت ابراهیم سلام اللّه علیه «حرمت نهادن به کعبه» است.

آنگاه فرمود: «اِنّ اوّل بیت وضع للناس...». خطاب به یهودی هایی که مدعی بودند بر دین ابراهیم خلیل هسـتند می فرماید: اگر شما بر ملّت ابراهیم هستیـد، بایـد بنای ابراهیمی را نیز گرامی بداریـد، آن را قبله و مطاف بدانیـد و اطرافش طواف کنیـد. روی این دو جهت آیه مزبور، بعد از

آیه «فاتبعوا ملّه ابراهیم...» آمده است.

شبهه اهل کتاب:

همچنین ظاهراً این آیه، ناظر به جواب شبهه دیگری است که از ناحیه اهل کتاب القا شد. آنها به مسلمانان می گفتند:

اولاـ نسخ روا نیست و نمی توان باطلی را در دین ابراهیم خلیل ع راه داد، قبله نمازگزاران بیت المقدس است، چنانکه شما مسلمانان نیز قبل از آمدن به مدینه به طرف آن نماز می خواندید، حال از این حکم خدا برگشته، به طرف کعبه نماز می خوانید، به این خیال که حکم قبله نسخ شده، در حالی که نسخ ممکن نیست.

ثانیاً: این را به دین ابراهیم ع نسبت می دهید و وی را مسلمان دانسته خود را پیرو او می دانید. شما امر باطلی را حق دانسته به ابراهیم استناد دادید و گفتید ما در این امر پیرو او هستیم علاوه برآنکه نسخ را مرتکب شدید.

جواب از شبهه اهل کتاب:

جوابی که از این شبهه داده می شود این است که: نسخ البته جایز بوده و هیچ استحاله ای در آن نیست. حکم اصلی، قبله بودن کعبه بود. «ان اول بیت وضع...» قبل از آن که سلیمان سلام اللّه علیه بیت المقدس را در فلسطین بنا کند، وجود مبارک ابراهیم خلیل ع کعبه را در مکه بنا نهاد و قبل از آن که بیت المقدس قبله باشد، کعبه هم قبله بود و هم مطاف؛ پس اگر ما از بیت المقدس به طرف کعبه برگشتیم، به همان قبله اول برگشته ایم؛ و این کار، سیره ابراهیم و انبیای ابراهیمی بود. ذات اقدس اله، وقتی جریان حضرت ابراهیم را شرح می دهد، می فرماید:

حضرت ابراهیم فرزند و همسر خود را در آن سرزمین سوزان و غیر قابل کشت آورده،

گفت: خدایا! من ذریه ام را در کنار خانه تو قرار دادم!، تا نماز را اقامه نمایند، یعنی بهترین دودمان در برجسته ترین سرزمین مأمور اقامه نماز شده اند.

اِعْراب «مبارکاً» و «هدی» جمله «مبارکا» و «هدی» یا منصوبند بنابر حال از متعلق «ببکّه»؛ یعنی در حال مبارک و هدایت. یا حال است برای ضمیر«وضع»؛ یعنی «وضع مبارکاً و هدیً.» یا «للناس مبارکاً و هدی» یا، «للذّی ببکه مبارکاً و هدی». بر همه این احتمالات قابل تطبیق می باشد، یعنی کعبه هدایت است برای جهانیان که همه می توانند از این هدایت و برکت طرفی ببندند.

موارد اولیّت در قرآن

اولیت در قرآن کریم در موارد فراوانی به کار رفته است که نوعاً نسبی است، لیکن اولیّت در آیه: «اوّل بیت وضع للناس» نفسی است. اما در سوره مبارکه «توبه» بعد از آنکه درباره حضور در مسجد اهل نفاق، می فرماید: «لاتقم فیه ابداً»؛ «در آن مسجد ضرار که اهل نفاق اتخاذ کردند، حضور پیدا نکن» می فرماید: «لمسجد أُسِّسَ عَلَی التّقوی من أوّل یوم اَحق ان تقوم فیه» ۳ «مسجدی که روز اوّل براساس تقوا نهاده شده (مسجد قبا و...) شایسته تر است که تو در آن اقامه کنی و قائم باشی.۴ نه مسجد ضِرّاری که براساس نفاق بنا شده است.» در این آیه «أول یوم» نسبی است نه نفسی یعنی در روز بنای آن، با تقوا و تقرب ساخته شده است. بیان شیخ طوسی(ره): مرحوم شیخ در «تبیان»۵ ذیل آیه شریفه می فرماید: گاهی چیزی اول دارد، و آخر ندارد مثل «واحد» که آخر ندارد چون پایانی برای عدد نیست (غیرمتناهی، لایَقفی). یا نعمت های بهشت که اول

دارد؛ زیرا مؤمنین بعد از ارتحال از دنیا، وارد بهشت می شوند ولی آخر ندارد، چون در آن، جاودانند (خالدین فیها) پس لازم نیست هرچه اول داشت آخر نیز داشته باشد تا کسی بپرسد: اگر اوّل بیت این خانه است، آخر بیت کدام است». مفسرین دیگر۶ نیز این نکته را دارند که لازم نیست اوّل، ثانی هم داشته باشد مانند کسی که می گوید: این اولین سفر من است که به حجّ مشرف شده ام؛ لازمه اش این نیست که حتماً موفق به سفر دوم هم بشود. اول است یعنی قبلا نبوده، پس لازم نیست ثانی بیت هم باشد. البته ثانی بیت و ثالث بیت به عنوان «فی بیوت أذن اللّه اَن ترفع و یذکر فیها اسمه» ۷ و مصادیق دیگر برای خانه هائی که جای عبادت بندگان است، هست اما نه این که در مقابل کعبه، ثانی بیت نیز داشته باشیم. این سخن شیخ طوسی (قده) فی نفسه خطاء نیست اما این که فرمود: «چیزی که اول دارد ولی آخر ندارد» نظیر نعمت های بهشت»، صحیح نیست؛ زیرا گرچه تنّعم نعمت های بهشت اول دارد و آخر ندارد اما خود نعمت های آن نه اول دارد نه آخر؛ بهشت الآن هم موجود است، نه اینکه بعد از دنیا خلق شود. نعمت های بهشت همواره بوده وهست و انقطاعی ندارد، مخصوصاً آن جنّت و بهشتی که «عِنْدَ ملیکٍ مُقْتَدِر» ۸ است. «اوّلیت» بالذّات و بالغیر: اولیت بالذّات، مخصوص خداوند است که: «هو الأوّل و الاخر» ۹ و چیزی مثل فیض حق، که نامحدود است؛«وکلّ مَنِّهُ قدیم» و (دائم الفضل) است، اول و آخر ندارد امّا

بـالعرض نه بالـذات، اولش به «هو الأول» وابسـته است و آخرش هم به «هو الآخر» ولی ذات اقـدس اله، اول و آخر نـدارد بلکه خود بالذات اول و آخر است.

کعبه اوّلین معبد

کعبه نه اولین خـانه مسـکونی، بلکه اولین معبـدی است که در روی زمین بنـا شـده و اسـتفاده این معنـا، از آیه که، اولین خـانه ساخته شده کعبه است، مشکل به نظر می رسد چون آیه اوّلیتش را مقید به مَعْبد بودن ساخته است.

گرچـه ممکن است گفته شـود، مکّه اولین سـرزمینی بـود که از زیر آب بیرون آمـد ولی اثبـات اولین خـانه بـودن کعبه از آیه مشـکل است. البته آیه، نفی هم نمی کنـد چون وصف و سـائر قیود مفهوم ندارنـد، همـانطور که اطلاق نیز ندارنـد. مقصود از «مفهـوم» نداشـتن وصـف و لقب آن است که اگر دلیـل مطلقی داشـتیم، جمله ای که مشـتمل بر لَقَب و وصـف باشـد مُقَیِّد آن اطلاق نیست نه اینکه می توان از جمله و صـفیّه یالقبیّه، اطلاق اصطیاد کرد، بین مفهوم نداشتن و مطلق بودن، فرق است؛ جمله ای که وصف یا لقب در آن است مفهوم ندارد مگر آنکه در مقام تحدید باشد.

در مورد بحث اگر دلیلی از خارج دلالت کرد که اولین خانه بنا شده در روی زمین، براساس. «دحو الأرض» و... کعبه بوده این آیه، مخالف با آن نیست. ولی اگر از این آیه بخواهیم اسـتفاده کنیم اولین خانه بنا شده چه برای عبادت یا استراحت کعبه بود، مشکل است.

بازسازی کعبه:

منظور از «بیت» نیز خصوص کعبه است که در سوره مائـده به این صورت بیان شـده: «جعل اللّه الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس ۱۰». «قیامـاً» مفعـول دوّم «جَعَـل» است کعبه ای که این صـفت را دارد که بیت حرام است خداونـد آن را عامـل قیـام برای همه مردم قرار داد: گرچه در آیه محل بحث فرمود: «مبارکاً

و هدی للعالمین» اما سرّ مبارک بودن، و هدایت جهانی را به دنبال داشتن، در آیات دیگر تشریح شد.

قبل از جریان حضرت ابراهیم سلام اللّه علیه این بیت و سرزمین آن، مشخص بود؛ امّا حوادث فراوانی از قبیل طوفان نگذاشت با همان وضع قبلی باقی بماند؛ آنچه فعلا تاریخ روشنی دارد ساختن این بیت توسط ابراهیم خلیل سلام الله علیه است وگرنه قبلا هم اصل خانه بوده است.

سوره مبارکه ابراهیم این قسمت را به عهده دارد: «ربنا إنی اسکنت من ذرّیتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرّم» ۱۱ وقتی ابراهیم ع همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل سلام اللّه علیهما را به این سرزمین آورد، هنگام تودیع، هاجر به ابراهیم عرض کرد: «الی من تدعنی»؟ ما را به چه کسی می سپاری؟ فرمود: «الی ربّ هذه البنیه» به پروردگار این بناء!

لذا ابراهیم ع عرض کرد: «ربنا انی اسکنت...» سپس خواسته خود را بیان نمود که: ربنا لیقیموا الصلاه فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرات لعلّهم یشکرون»۱۲ در این سرزمین که بحسب ظاهر، سوزان و غیر معمور است آنان را اسکان دادم تا نماز را اقامه کنند، برای موفقیت آنها، دل های گروهی از مردم را به سمت آنان متوجه ساز؛ چون تو «مقلّب القلوب» هستی و آنها را نیز از میوه ها روزی ده تا شاکر باشند.

طبری در ذیل آیه مزبور نقل می کند که: اگر حضرت خلیل ع گفته بود: افئده الناس همه مردم اعم از یهود و نصاری و... حج بجا می آوردند.

این دعا را حضرت ابراهیم سلام اللّه علیه در سرزمین سوزانی بیان فرموده که هیچ اثری از

آبـادانی در آن نبـود، مکّه تنهـا سـرزمین بـایر و موات مصـطلح نبود که به آن «لم یُزرع» می گوینـد، سـرزمین غیر مزروعی، به سرزمینی گفته می شود که قـابلیّت آبادشـدن را دارد ولی تاکنون آباد نشـده و «غیر ذی زرع» به سـرزمینی می گوینـد که نمی شود آن را آبـاد سـاخت چون کوهسـتانی، سـنگلاخ و بـدون آب است. زمینی که آب دارد ولی کسـی روی آن کـاری انجام نداده «لم یزرع» است از باب «عدم ملکه» یعنی شأنیّت آبادی و کشاورزی را دارد. ولی از سرزمینی که سنگ خارا است و آبی ندارد و کسی در آن ساکن نیست «غیر ذی زرع» تعبیر می شود.

از طرف دیگر چون قـدرت ذات اقـدس اله، بیکران است حضـرت ابراهیم ع عرض کرد: «ربنـا انی اسـکنت من ذریّتی بواد غیر زرع» یعنی پروردگـارا همه امکانـات عادی در آن سـرزمین منتفی است امّا تو هرچه بخواهی می توانی! در این مقطع چنـد دعا دارد:

۱ خدایا آنان را بر اقامه نماز موفق گردان «ربنا لیقیموا الصلوه» گرچه انگیزه است امّا خواسته ای ضمنی را به همراه دارد،

۲ دل های مردم را نیز به سمتشان متوجه کن که خواهان آنان باشند.

۳ آنان را نیز از ثمرات برخوردار ساز. در آخر وظیفه آنها را که حق شناسی است گوشزد نموده که: «لعلّهم یشکرون» ۱۳

دعاهای این مقطع در سوره مبارکه بقره۱۴ آمده که ابتدا عرض کرد: «ربّ اجعل هذا بلداً آمنا»؛ «خدایا این وادی غیر ذی زرع را شـهر امن قرار بـده» سـپس سالیان متمادی گذشت، چشـمه زمزم به برکت این دعا و اسـتغاثه هاجر علیها سـلام الله و ناله آن کودک؛ اسماعیل ع

جوشیدن گرفته، کم کم پرنده و غیر پرنده و قافله ها فراهم آمدند و آنجا «بَلد» شد و دعای اول مستجاب گردید. بار دوم که حضرت ابراهیم ع تشریف آورد ند آنجا را شهر یافتند خواسته قبلی را با تغییر سیاق، بار دیگر در سوره ابراهیم عرض کرد:

«و اذقال ابراهیم رب اجعل هـذا البلـد آمنا» ۱۵ که در اینجا کلمه بلـد بـا الف و لام تعریف ذکر شـد در هردو حال «أمن» را از خـدا خواست و این خواسته را نیز خداونـد برآورد لـذا درباره آن چنین فرمود: آیا نمی بینند همه جا قتل وغارت و آدمکشـی است جز سـرزمین مکه که بلـد امن است؟ «أولم یروا اناجعلنـا حرمـاً آمنـاً و یتخطّف الناس من حولهم أفبالباطل یؤمنون و بنعمه اللّه یکفرون».۱۶ بیرون مکّه جـای آدم ربـایی است («خطفه» یعنی ربودن، کـاری که کرکس و شـاهین نسـبت به گنجشـک و کبوتر انجام می دهنـد و آنها را در حال ناآگاهی و غفلت می ربایند) امّا ما اینجا را امن قرار دادیم. این امنیّت به دعای ابراهیم خلیل سلام اللّه علیه حاصل شد که حکم فقهی نیز چنین است: «من دخله کان آمناً». ۱۷

غرض آنکه از جمله «عنـدبیتک المحرم» معلوم می شود که قبـل از ابراهیم سـلام اللّه علیه نیز، کعبه به عنوان بیت حرام سـابقه داشـته، گرچه در اثر حوادث فراوانی قبل از آن حضـرت و بعد از وی چندین بار کعبه ویران شده، خواه به وسیله سیل یا حادثه دیگر همچون مورد هـدف قرار دادن حجّاج پلیـد کعبه را از بالاـی کوه ابوقـبیس توسـط منجنیق! و این سـنگ هـای سـیاه که دیوارهای کعبه را تشکیل

می دهند، عین همان سنگ های چند قرن قبل نیست.

از این که در زمان ظهور اسلام، وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع بر بالای دوش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پانهاده، بت ها را فرو ریخت معلوم می شود؛ بر حسب ظاهر و جریان طبیعی، کعبه تقریباً به اندازه قامت دو انسان متوسط بوده (یعنی دوبرابر قد یک انسان).

البته آن بخش معنوی از این حادثه که وقتی حضرت علی ع پا روی دوش مبارک پیامبر نهاد دستش به هرجا که می خواست برسد می رسید، حساب دیگری دارد.

این کعبه خراب شد. آنگاه خداوند دستور بازسازی کعبه را به ابراهیم خلیل داد: «و اذ بَوَّأْنا لابراهیم مکان البیت»؛ یعنی ما مهندسی کعبه را خود به عهده گرفتیم. نقشه آن را، که در کجا ساخته شود، تنظیم کرده به ابراهیم نشان دادیم سپس خطاب به او گفتیم: «ألاّتشرک بِی شیئاً و طهِّربیتی للطائفین و القائمین و الرّکع السجود»۱۸... به هیچ چیز به من شرک نورز و خانه ام را برای طواف کننده ها و نمازگزاران و راکعان ساجد پاکیزه نما تا هم معبد پاکان باشد هم قبله و هم مطاف پاکیزگان.

بیت المقدس و کعبه:

بیت المقدس، با همه قداستی که دارد، ذات اقدس اله در قرآن آن را به خود این چنین اسناد نداده است، تنها کعبه به خدا مستند است فرمود: «بیتی» خانه من: کعبه،«بیت اللّه» است.

سپس به ابراهیم خلیل سلام اللّه علیه فرمود: تو اعلام کن مردم هم به سوی تو برای زیارت کعبه می آیند. از تو گفتن و از مردم حضور بهم رساندن: «و أذّن فی الناس بالحج یا توک رجالا» جمله «یأتوک» جواب امر

است؛ یعنی سرانجام می آیند به هرنحو ممکن هم پیاده «و علی کل ضامر» هم با مرکوب های لاغراندام. معلوم می شود پیروان ابراهیم و آنان که دعوتش را اجابت می کنند یا پیاده ها هستند یا اگر مرکوب دارند لاغر اندام است؛ البته آنان که از امکانات بهتری برخوردارنـد، سواره هسـتند و مرکوب فربه دارنـد، کمتر توفیق می یابند، «یأتین من کل فّج عمیق» ۱۹ از هر درّه پرعمق می آیند.

حاصـل آنکـه، ابراهیم خلیـل سـلام اللّه علیه به دسـتور ذات اقـدس اله، مراحلی را طی کرد. ابتـدا این سـرزمین که معلـوم بـود سرزمین مکه است، جای آن شـناخته شده نبود بعد ابراهیم فرزند و همسـرش را در آنجا نهاد و از خدا خواست که آنجا را بلد امین قرار دهد.

بار دوم که تشـریف آوردنـد آن جا را «شـهر» یافتند ولی مأمن بودن را مجدّداً مسألت نمود، دسـتور رسـید که باید این خانه را نوسازی و بازسازی کنی جای آن را خداوند مشخص نمود، ایشان شروع به ساختن کردند، آنگاه در حین ساختن عرض کرد:

«تقبّل منّا اِنَّکَ أنت السّمیع العلیم» ۲۰ خداوند در باره کعبه ساخته شده فرمود: «جعل اللّه الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس» ۲۱ نه تنها خود کعبه را عامل قیام مردم قرار داده، محرّم کرد، بلکه آن محدوده وسیع حَرَم و ماهی که حج در آن انجام می شود همه آنها را به عنوان شعار و قیام مردمی قرار داد.«والشهر الحرام و الهدی و القلائد...» طبری در ذیل آیه مزبور می گوید: قوام مردم در جاهلیت که به دوزخ و بهشت معتقد نبودند به کعبه بود، خداوند آن را با اسلام تأیید

و تحکیم نمود، پناهنده به حَرَم از تعرّض مصون بود، اگر کسی قاتل پدر خود را در ماه حرام می دید متعرض وی نمی شد، و اگر قِلاده به گردن قربانی آویخته می شد آن حیوان از تعرض محفوظ بود گرچه علف دیگران را از گرسنگی می خورد. خلاصه آنکه: آهنگ زیارت خانه خدا مایه احساس امنیّت بود.

قبله بودن بیت مقدس:

شکی نیست که «بیت مقدس» از زمان سلیمان سلام اللّه علیه به بعد قبله بوده چون بانی و معمار آن، حضرت سلیمان است. وجود مبارک رسول خدا صلی اللّه علیه وآله نیز وقتی در مکّه نماز می خواندند به گونه ای می ایستادند که هم کعبه قبله ایشان باشد و هم بیت مقدس؛ زیرا بیت مقدس در شمال غربی کعبه است و آن حضرت در قسمت جنوب کعبه قرار می گرفت که هم به کعبه رو کرده باشد و هم به بیت مقدس. اما در مدینه وضع تفاوت کرد و چاره ای هم نبود.

چون در اوائل قبله بیت مقدس بود مدتی هم که رسول اکرم ص در مدینه به آن سو نماز می خواندند فقط رو به بیت مقدس بود و کعبه پشت سر قرار می گرفت! سرانجام در مسجد ذوقبلتین، در حال نماز وضع برگشت و تحویل قبله صورت گرفت.

مسجد حرام و مسجد اقصی:

در سوره مبارکه «اسراء» بین کعبه و بیت مقدس جمع کرده است: «سبحان الذی أسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الأقصی الذی بارکنا حوله» گرچه اطراف مسجد اَقصی پر برکت است؛ زیرا از نظر اقلیمی سرزمینش حاصلخیز و از آب خوب و هوای لطیف و... برخوردار است ولی امروزه همه آن نعمت ها یا بیش از آن در مکّه یافت می شود؛ بدون اینکه سرزمین سوزان مکه از خود چیزی داشته باشد، این در اثر استجابت دعای حضرت ابراهیم(«و ارزقهم من الثمرات») و جزو آیات الهی است که مکه همواره پر از نعمت های خدا باشد.

تفاوت کعبه و مسجد اَقصی:

بین مسجد اقصی و کعبه تنها این فرق نیست که یکی را ابراهیم

خلیل که از انبیاء اولوالعزم است ساخته و دیگری را سلیمان سلام اللّه علیه که از حافظان شریعت انبیای اولوالعزم است نه جزو آنان. بلکه فرق دیگر، آن که ظاهراً در باره بیت مقدس خدا وعده نداده که من آن را از خطر دشمنان حفظ می کنم ولی در باره کعبه این وعده داده شد عمل هم شده است.

اگر کسی بخواهد کعبه را محو سازد همان خدایی که با «طیر ابابیل» از آن حمایت کرد، با معجزه ای دیگر آن را مصون نگه می دارد ولی در باره مسجد اقصی و بیت مقدس چنین وعده ای نیست به همین جهت،...«بخت نصر» که تمام مسجد اقصی را ویران نمود، خطری نظیر جریان ابرهه متوجه او نشد.

بنای کعبه به سود مردم است:

ظاهر آیه شریفه این است که اولین خانه ای که به عنوان معبد برای مردم بنا شده خانه ای است که در مکه به سود آنان وضع شده است در اینجا فرمود: «وضع للناس» گرچه در باره تکلیف حج با کلمه عَلی می فرماید: «للّه علی الناس» که توضیحش خواهد آمد چون عبادت و تکلیف هرگز علیه مردم نیست بلکه به سود آنان است لذا آنها که اهل راهند در باره مکلّف شدن می گویند: «مشرّف می شوند نه مکلف»! هرگاه سنّ مرد به اول شانزده سالگی، و زن به اول ده سالگی رسید می گویند آنها مشرف شده اند به خطابات الهی. زیرا دستورات الهی کلفت نیست، شرافت است. کسی که قبلا این شایستگی را نداشت که خداوند به او خطاب کند «اقیموا الصلوه و آتوا الزکاه» **۲۲** همراه با بلوغ، این شایستگی را بدست

می آورد چون در باره دستورات دینی می فرماید: «ذلکم خیرلکم» ۲۳ و... از این رو در عبادت با «لام» تعبیر شده است.

عبـد سـایر پیامبران ظاهر اطلاق آیه این است که بیت حرام و کعبه معظّمه اولین معبـد جهانی است و هیـچ پیامبری غیر از کعبه قبله ای نداشـته است. همین معنا را می توان با بعضـی از آیات سوره مبارکه «مریم» تأییـد کرد. در این سوره گذشـته از این که در جریان حضـرت «مسیح» آمده است: «وجعلنی مبارکاً أینما کنت و أوصانی بالصـلوه و الزکوه مادمتُ حیّاً»۲۴ و نیز وصایایی که در باره انبیای دیگر دارد وقتی تعـدادی از انبیا را نام می برد، می فرمایـد: «اولئک الذین أنعم اللّه علیهم من النبیین من ذریه آدم و ممـن حملنـا مع نـوح و مـن ذریه ابراهیم و اسـرائیل و ممن هـدینا و اجتبینـا اذا تتلی علیهم آیـات الرحمن خرّوا سُجّدا و بکیّاً»۲۵ از آدم سـلام اللّه علیه تـا نوح و از نوح تـا ابراهیم و انبیـای بین ایشان تا ذراری دیگر،از همه این انبیا به نیکی یاد کرده می فرمایـد: «اذا تتلی علیهم...» همگی سـجده می کننـد. ناچار به سـمتی سـجده می کنند، اگر مقصود از این سـجده خصوص سجـده باشد بالأخره جهتی خواهد داشت و اگر مراد سـجده نماز باشد باز هم سـمت و قبله ای دارد. چنانکه از آیه بعد که می فرمایـد: «فخلف من بعـدهم خلف اضاعوا الصـلوه و اتبعوا الشـهوات فسوف یلقون غیّاً» گروهی ناصالـح، که بعد آمدند نماز را ضایع ساخته، پیروی از شهوات را سنّت سیّئه خود قرار دادند، معلوم می گردد که انبیا، اهل نماز بودند و نماز

و سجده هم سمت و قبله ای دارد؛ یا باید بگوییم همه جهت ها مساوی بوده، براساس: «أینما توَلّوا فثم وجه اللّه»۲۶ که بعید است و یا باید بگوییم جهت خاصی قبله آنان بوده. از ظاهر آیه چنین استفاده می شود که قبله همه انبیاء از آدم تا خاتم علیهم السلام ، کعبه بوده است؛ زیرا همه نماز و سجده داشته اند و این که بگوییم قبله مشخصی غیر از کعبه داشتند، با اطلاق آیه سازگار نیست.علّت نامگذاری مکّه به «بکّه» «للّذی ببّکه» هر آینه خانه ای است که در بکّه بنا نهاده شد. گفته اند منظور از «بکّه» همان «مکّه» است،گاهی «میم» تبدیل به «باء» می شود نظیر «لازب و لازم» یا اینکه مسأله تبدیل نیست، بلکه «لان لناس یَبُکُّ بعضهم بعضاً» ۲۷ «بکّ» یعنی کوبیدن، چون مردم در آنجا در اثر وفور و ازدحام جمعیت، مزاحم یکدیگر می شوند بکّه نامیده شده یا اینکه «بکَ» به معنای دفع و کوبیدن است از آن جهت که اعناق جبابره را می کوبد.

مبارک بودن کعبه

«مبارکاً و هدی للعالمین» اولین خانه ای که در مکّه به عنوان معبد نهاده شده منشأ برکات فراوان و وسیله هدایت جهانیان است. «برکت» مال و شی ثابت رامی گویند، چیزی که سهمی از ثبات و دوام داشته باشد. گودال های آب در بیابان که در آن آب جمع شده نمی گذارد هدر برود، را«بِرکْه» می گویند و به تعبیر شیخ طوسی سینه را نیز «برک» می نامند چون جایگاه حفظ اندیشه و اسرار و علوم است. و نیز کرک مخصوص سینه شتر را «برک» می گویند.

ذات اقدس اله، از آن جهت که

ثـابت و دائم است. «تبـارك» است و خير او از آن رو كه دوام دارد مبـارك. ولى در مكّه و كعبه، چون اين خير بيش از جـاى ديگر از ثبات برخوردار است فراوانتر و پايدارتر يافت مى شود لذا فرمود: «مباركاً».

از جهت ديگر كعبه وسيله هدايت جهانيان نيز هست؛ زيرا همه عابدان و سالكان به آن سمت متوّجهند و از آن جا دعوت حق توسط انبيـا به گوش جهانيـان رسـيده است. وجود مبارك پيغمبر صـلى اللّه عليه و آله و سـلم از آن جا نـداى لااله الااللّه را به گوش مردم رسانـد؛ و وجود مبـارک خاتم الاوصـياء سـلام اللّه عليه نيز هنگام ظهور از آن جا پيام خويش را به گوش جهانيان مى رساند و سخن حق از آن جا برمى خيزد، وسيله هاى فراوان ديگر براى هدايت مردم در آن جا وجود دارد. از آن جهت كه آيات بيشمارى را در مكّه برمى شمرد: «فيه ايات بيّنات» دراين خانه نشانه هاى فراوان و روشن خدا وجود دارد.

مقام ابراهيم «مَقامُ اِبراهيم»؛ بعضى خواسته اند بگويند. مقام ابراهيم بيان آيات بيّنات است و همانطور كه خود ابراهيم سلام اللّه عليه «كان امه واحـده» مقام او نيز به منزله آيات بينات است؛ يعنى آنجا كه اثر پاى حضـرت خليل سـلام اللّه عليه است بينات و معجزات فراوانى را به همراه دارد، خـود اين مقـام به منزله «امت واحـده» در بحث اعجـاز است. حـال چگـونه «مقـام ابراهيم» به تنهـايى آيـات بينـات است به (صـورت جمع) بـا اينكه «آيه بينّه» به (صورت مفرد) است؟ احتمـال نخست اين كه: اولاـ سـنگ سخت به شكل خمير درآيد خود آيت و معجزه

ای است. ثانیاً جای مشخص آن به صورت خمیر درآید نه همه آن. ثالثاً بعد از این، تا عمق و گودی معیّنی به صورت خمیر درآید سپس به حالت سنگ باقی باشد رابعاً دشمنان فراوانی خواستند این اثر را محو سازند ولی از دستبرد همه طاغیان محفوظ مانده است. خامساً عده ای در این فکرند که آثار هنری و باستانی و هرچه جنبه قدمت و حرمت خاص دارد را از دیار مسلمین بربایند ولی از دستبرد همه آنها محفوظ مانده باشد. هم اکنون نیز اثر این دو پا وجود دارد، نواری برنجی درلبه این دو قدم شریف تعبیه شده که بر چهره آن، با حسن انتخاب، این جمله از آیه الکرسی نوشته شده است: «ولایؤده حفظهما» ۲۸ شکل گیری مقام ابراهیم:آیا شکل گیری مقام ابراهیم که حضرت روی آن ایستاد هنگام چیدن بنای کعبه بود؟ یا وقتی که حضرت برای بار دوّم برگشت و همسر اسماعیل سلام اللّه علیه گفت: پیاده شوید تا من شما را شستشو کنم (سریا پایتان را بشویم) و حضرت پیاده نشد، پا روی سنگ گذاشت و پای مبارک در سنگ اثر کرد؟ یا هنگام امتثال «و اذّن فی الناس بالحج یأتوک رجالا...» ۲۹ بر بالای آن سنگ قرار گرفته، اعلان کرد که مردم به طرف کعبه آمده حج بجا آورند؟ در همه حالات، یا در یکی از این حالات بود که بر روی سنگ پانهاد و سنگ نظیر جسمی نرم، اثرپذیر شد؟ همه اینها محتمل است اما آنچه مسلم است اصل پاگذاشتن آن حضرت و ماندن اثر پا در آن سنگ است؛ حال کدامیک از این سه مقطع بوده، آن

را باید روایات خاصه مشخص کند. مشابه این خصیصه، در جریان حضرت داود سلام اللّه علیه در سوره «سبا» ۳۰ آمده که: «و لقد آتینا داود منّا فَضْلا یا جبال أوّبی معه و الطّیر و ألنّا له الحدید» در باره داود کارهای فراوانی انجام پذیرفت، یکی تعلیم صنعت زره سازی بود. «و علمّناه صنعه لبوس» ۳۱ یکی هم «و ألناله الحدید» بود که آهن سرد و سخت را ما در دست او نرم کردیم! تعبیر قرآن: «ألنّا» است یعنی ما برای او نرم کردیم اما در مسأله زره سازی سخن از تعلیم است چون زره سازی جزو علوم و حرفه های صناعی و قابل انتقال به دیگران نیز هست. اما دیگران نمی توانند آهن سخت و سرد را با انگشتان نرم کنند. در این جا سخن از تعلیم نیست. نفرمود: «و علمناه اِلانه الحدید» ما یادش دادیم چگونه آهن را نرم سازد، مثلاً اگر بصورت کارخانه ذوب آهن باشد! که علم است نه معجزه، بلکه فرمود: همانطور که شخصی عادی موم را به صورت دلخواه خود در می آورد، آهن در دست وجود مبارک داود ع مانند موم نرم بود و در دستش می چرخید، لذا روی این جهت تکیه می کند. مقام ابراهیم نیز از این قبیل است با این تفاوت که: «والنّا له الحجر» خواهد بود؛ یعنی سنگ را آنچنان نرم قرار دادیم که پاهای مبارک حضرت خلیل همین که روی آن قرار گرفت فرو رفت تا اثر پاها بماند. گذشته از این که مقام ابراهیم برای خلیل حق، یک نوع محفظه نیز برای پای مبارک بود، همان گونه که حدید برای داود سلام

اللّه علیه بود. در باره اینکه چگونه مقام ابراهیم به تنهایی آیات بینات است دو احتمال بود، احتمال اول ذکر شد و همان است که جناب «زمخشری» ذکر کرده است. احتمال دیگر اینکه: «آیات بیّنات» شماره های فراوانی دارد یکی از آنها مقام ابراهیم است و دیگری: «ومن دخله کان امناً». امنیت تکوینی و تشریعی بیت اللّه الحرام:خانه کعبه، یک امن تکوینی دارد، زیرا بسیاری از طاغیان خواستند آن را از بین برده به اهل مکه نیز آسیب وارد سازند ولی ذات اقدس اله آن جا را مأمن قرار داده فرمود: «الذی اطعمهم من جوع وامنهم من خوف» ۳۲ آن روز که از تشریع سخنی نبود مردم مشرک مکه از امنیت خاصی برخوردار بودند. یک امن تشریعی که: «من دخله کان امناً» یعنی کسی که وارد حرم شد شرعاً در امان است، طبری در ذیل آیه ۹۷ سوره آل عمران نقل می کند: در جاهلیّت اگر جانی به کعبه پناه می برد هیچ کس متعرض او نمی شد. نیازی نیست، به تکلف افتاده بگوییم منظور از «آیات بینات» خصوص «مقام ابراهیم» یا خصوص امنیّتی است که خدا قرار داده؛ جریان «زمزم»، «حجر اسماعیل» و «حجر اسود» نیز از آیات بیّنه است. به علاوه خود «بیت» آیه بیّنه و معجزه است؛ زیرا براساس آیات سوره «فیل» آنها که خواستند کعبه را از بین ببرند، با هجوم لشکریان الهی مواجه شدند: «ألم ترکیف فعل ربّک بأصحاب الفیل... فجعلهم کعصف مأکول» پس لازم نیست بگوییم «مقام ابراهیم» بیان آیات بینات است، بلکه از باب ذکر خاص بعد از عام است. در سوره مبارکه «بقره» می فرماید: «و اذ

جعلنا البيت مثابه للناس و أمناً و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلّى و عهدنا الى ابراهيم و اسماعيل أن طهّرابيتى للطائفين و العاكفين و الركع السجود»۳۳ طى بحث مبسوطى آمده است که چطور بيت الله مرجع جميع مردم و امن همگانى است هم امن تکوينى دارد؛ زيرا اگر کسى بخواهد کعبه را محو سازد خدا به او امان نمى دهد و هم امن «تشريعى»؛ زيرا هرکس به آن جا پناه برده نمى توان حدود الهى را در آن جا بر او جارى کرد. مگر خود او حرمت بيت را رعايت نکند: «والحرمات قصاص» ۳۴ اگر کسى حرمت کعبه و مسجد حرام و حرم يا ماه حرام را رعايت نکرد شما نيز مى توانيد او را و حرمت امور ياد شده را قصاص کرده، رعايت نکنيد. اگر جانى در خود حرم، جنايت کرد مى توان حد را بر او جارى کرد ولى اگر در خارج حَرَم مرتکب جرمى شده و به حرم پناهنده شد، بايد به او مهلت داد تا از حرم بيرون بيايد. البته خريد و فروش با او، احسان و اطعام به او ممنوع است تا با فشار آوردن به وى از آنجا خارج گردد. در بعضى از آيات به امنيتى که خداوند، نصيب سرزمين مکه کرده اشاره شده، نظير آيه سوره عنکبوت: «أولم يروا أنّاجعلنا حرماً آمناً و يتخطّف الناس من حولهم أفبالباطل يؤمنون و بنعمه اللّه يکفرون» ۳۵ مگر اينها نمى بينند همه جا آدمکشى و آدم ربايى و غارتگرى است ولى، ما اين سرزمين را امن قرار داديم! حتى در زمان جاهليّت نيز اين منطقه را امن قرار داديم، مردم در

جای دیگر اختطاف می شونـد ولی در این جا محفوظنـد. سرّش این است که اگر کسـی بخواهد به کعبه یا مردم آن سـرزمین آسـیب برسانـد خـدا به او مهلت نمی دهـد مخصوصـاً اگر بخواهـد به کعبه صـدمه برسانـد: «و من یردفیه بالحاد بظلم نـذقه من عذاب الیم»۳۶ و ایـن از خصـائص حرم است، اگر کسـی ملحـدانه بخواهـد سـتمی روا دارد مـا به او مهلت نمی دهیم. روایـتی مرحوم ابن بابویه قمی در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه» نقل کرده که اگر کعبه از حرمت خاص برخوردار است و اگر در جریـان ابرهه بـا «طیر ابابیـل» از کعبه حمـایت شـده چطور در جریان تحصّن ابن زبیر در درون کعبه، خـدا از او حمایت نکرد؟ آنگـاه که حجـاج بن یوسف به دسـتور عبـدالملک بالاـی کوه ابوقبیس منجنیق نصب نموده کعبه را از آن جـا زیرسـنگ های فراوان، در هم کوبیـد و ابن زبیر را دسـتگیر کرده به هلاکت رساند؟ مرحوم «صدوق» در جواب فرموده اند: حرمت کعبه برای آن است که دین محفوظ بمانـد و حافظ و ضامن دین، در زمان حضور، امام معصوم ع و ولی خـدا؛ و در زمان غیبت نایبان او هسـتند. حضـرت (ظاهراً امام سـجاد ع) فرمود: این زبیری که سیدالشـهدا سـلام اللّه علیه و امام زمانش را یاری نکرد و بعـد از شهـادت آن بزرگوار امـام زمـان دیگرش (امـام سـجاد ع) را نیز یاری ننمود و خود داعیه ای داشت، اگر به کعبه هم پناه ببرد، خدا او را پناه نمی دهد؛ چه اینکه خداوند در جریان ابرهه طیر ابابیل را اعزام کرد ولی در جریان منجنیق بستن حجاج چنین

لشکری را نفرستاد. بالاخره امویان ابن زبیر را که آدم فاسدی بود گرفته و کشتند بعد هم کعبه را ساختند، مشکلی هم پیش نیامد. اما ابرهه آمده بود که قبله و مطاف را بردارد خدا نیز به او امان نداد؛ پس جریان کار حَجّاج نقض آیه «من یرد فیه بالحاد بظلم...» نیست و با آن منافاتی ندارد. هم اکنون نیز این خطر وجود دارد! اگر خدای ناکرده آن سرزمین، سرزمین ستم بشود مادامی که مردم در صراط مستقیم نباشند چنین نیست که خدا دست ظالم را کوتاه سازد؛ بلکه ممکن است براساس «نُوَلّی بعض الظالمین بعضاً» ۳۷ ظالمی را بر ظالم دیگر مسلط گرداند! عمده آن است که مسلمین وظیفه اصلی خود را انجام دهند آنگاه و عیدالهی («من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم») تحقق پذیرفته به آن ظالم مهلت نمی دهد.

منسوب بودن «بیت» به خدا و مردم

شروع آیه با تأکید نشانه اهمیّت مطلب است فرمود: «إنّ أوّل بیت...»

این بیت، هم به ذات اقدس اله منسوب است و هم به مردم. اما با دو تفاوت أدبی و تفاوت معنوی: تفاوت ادبی آن که «بیت» بدون «لام» به خدا اسناد پیدا کرده می فرماید: «أن طهّرا بیتی...» ۳۸ لذا گفته می شود کعبه بیت اللّه است ولی وقتی به مردم اسناد پیدا می کند همراه با «لام» است. «... وضع للناس» کعبه بیت اللّه است نه بیت الناس ولی این بیت اللّه برای مردم وضع شده است.

و امّا تفاوت معنوی، آن است که این بیت در اثر اضافه به «اللّه» شرافت پیدا کرده و مردم در اثر اضافه به کعبه، شریف می شوند. شرف کعبه به خاطر ارتباط

بـا حق، شـرف مردم بر اثر ارتبـاط بـا کعبه است. فرمود. «وضع» للناس نه «بُنِیَ» للناس؛ یعنی تشـریعاً برای این که معبـد و قبله و مطاف مردم بشود، برای همه مردم وضع شده، اختصاص به گروهی معیّن ندارد.

قبله تنها کعبه است: این آیه شـریفه فرضاً به خود آن سـرزمین هم اشاره کند به این اعتبار است که خود آن سرزمین حرم است و آنچه مهم است آن محـدوده، آن بنـای خـاص و مبنای خاص می باشـد. این که می گوینـد کعبه قبله است در مقابل کسانی گفته می شود که می گوینـد. «برای افراد نزدیـک کعبه، و برای آنـان که در مکه هسـتند مسـجد حرام، و برای افرادی که دور هستند حرم قبله است»۳۹ که البته سـخنی است نـاصواب. قبله فقـط کعبه است چه برای دور یـا نزدیک، لیکن تفاوت در نحوه اسـتقبال است، صـدق اسـتقبال فرق می کنـد. اسـلام در همه مـوارد به پیـامبر و دیگران آموخت که در تمـام حالات بگوینـد: «والکعبه قبلتی».۴۰ در تمـام اذکـارِ تلقینی سـخن از این جمله است. تمـام زنـده هـا و مرده ها با کعبه سـرو کار دارنـد در حال احتضار، به نوعی و در حال دفن، به نوع دیگر، هیچ کس با مسجد حرام یا حرم کار ندارد و جمله «شطر المسجد الحرام» ۴۱ از آن جهت است که: «فلنولینـک قبله ترضـیها».۴۲ چون شـطر المسـجد حرام اسـتقبال کنی به کعبه رو کرده ای؛ پس تفـاوت در روگردانـدن و اسـتقبال است نه در قبله. افراد نزدیک متوجه جِرم کعبه و افراد دور به سـمت حرم که بایسـتند به کعبه رو کرده اند. و نیز آیه «و حیث ما

کنتم فولوا وجوهکم شطره» ۴۳ یعنی استقبالتان به آن سمت باشد نه اینکه قبله مسجد حرام است. هم اکنون نیز که به طرف حرم رو می کنیم به طرف جهت، استقبال داریم. تا این جا نزد محققین قطعی است که قبله، مسجدالحرام و حرم نیست بلکه خصوص کعبه است اما بعضی از بزرگان این نکته ظریف را نیز یادآور شده اند که: خود کعبه قبله نیست، بلکه فضای خاصّ آن قبله است. خدای رحمت کند استاد ما مرحوم محقق داماد، مکرر این جمله را می فرمود: خود کعبه قبله نیست زیرا روزی که کعبه به وسیله سیل و امثال آن ویران شد چنین نبود که مسلمانان بی قبله باشند بلکه آن فضا و آن بعد خاص «من تخوم الارض الی عنان السماء» ۴۴ قبله است، نه همین خانه چند ضلعی که ارتفاع خاص دارد! بلکه این بیت در جای قبله قرار گرفته، لذا کسانی که زیر زمین نماز می خوانند اگرچه چند طبقه هم زیر باشند باز استقبالشان همچون افرادی که بالا هستند محفوظ است سمت آن بعد و فضا که قبله است قابل تغییر و تبدیل نیست. این لطیفه نیز در کلام فخر رازی آمده و بعدها به کتاب های دیگر منتقل شده است که: «در شرف کعبه همین بس که عامرش ذات اقدس جلیل، مهندسش جبرئیل، و معمارش خلیل و دستیارش اسماعیل است!۴۵ «و کفی بذلک فضلا و شرفاً» ولی دلیلی بر ثبوت این شرافت در مورد بیت مقدس وجود ندارد.

مصادیق آیات بیّنات: در این سرزمین، آیات بینات، نشانه های روشنی برای غیب است. آیت یعنی علامت، به لسان و اصطلاح قرآن کریم

اینها علامت صدق انبیا، ربوبیت حقّ و خالقیت خالقند. در تفسیر فخر رازی نشانه های فراوانی، از کیفیت ساختمان کعبه و خصوصیت هایی که در آن محور و محدوده هست ذکر شده:۴۶

۱ جوشش زمزم آب زمزم گذشته از آن که شفاست، اگر مدت ها نیز بماند محفوظ است، و نیز چشمه ای است که هزاران سال جوشش دارد؛ باتوجه به این که آن جا سرزمین باران و برف نیست که براساس «فسلکه ینابیع فی الأرض» ۴۷ باشد جایی که بارانش بسیارکم، و بارش برف در آن کمتر سابقه دارد چشمه ای چندهزار سال بجوشد و هیچگاه نخشکد! از آیات بینه الهی بشمار می آید. برکاتی نیز در این آب وجود دارد تا جایی که وجود مبارک پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم آن را استهداء می کردند، یعنی از کسانی که از مکه می آمدند هدیه آب زمزم را طلب می نمودند: جوشش زمزم، دوام جوشش آن، شفابخشی وصیانتش از فساد و بو برداشتن، هر یک به نوبه خود معجزه است پس تنها در خود این آب آیات بیّناتی وجود دارد.

۲ مشعر حرام: آنچه در اطراف مکه قرار دارد (سرزمین مشعر، عرفات و منی) نیز از آیات بیّنه حق است با اینکه آن جا سیلی نیست که سنگریزه هایی به وسیله آن پدید آید (چون جایی که مسیل و سیل خیز باشد سنگ های بزرگ همراه با آبهای تند کوبیده شده به صورت ریگ در می آیند) فراهم بودن این همه ریگ، که هر زائر بطور متوسط یا حداقل هفتاد ریگ برمی دارد و هنوز تمام نشده، خود معجزه است: فخر رازی

در تفسیر خود می گوید: سالانه ششصد هزار نفر(درآن زمان) هرکدام هفتاد ریگ برمی دارند و با آن جمره ها را رمی می کنند اما معلوم نیست چه کسی آنها رابعد از رَمی جمع می کند؟! سپس می گوید: «جزء فضایل آن سرزمین است که طولی نمی کشد ریگ ها پس از جمع شدن برچیده می شوند»۴۸ هم اکنون می گویند مأموران سعودی آمده تسطیح می کنند ولی آن زمان چنین نبوده.

۳ حیوانات حرمت کعبه را نگه می دارند: پرندگان سعی می کنند بر بالای کعبه آرام نگرفته آنجا را آلوده نسازند: البته آلوده نکردن در مشاهد مشرفه نیز هست ولی اینکه پرنده آن جا ننشیند و اگر از بالا به سرعت پایین بیاید وقتی به کعبه رسید زاویه ای ایجاد کرده فاصله بگیرد خود نشانه آیه بیّنه بودن است. درباره حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین سلام اللّه علیه نیز چنین کرامتی گفته شده براساس «ینحد رعنی السیل و لایرقی الی الطیر» ۴۹ در آنجا نیز پرندگان ادب را رعایت می کنند. و نیز گفته شده: درنده ها در محور حرم به یکدیگر کاری ندارند و به حیوانات اهلی آسیب نمی رسانند: و بالاخره شواهد ظنّی فراوانی است که آن منطقه، سرزمین عادی نیست حیوانات در امن هستند انسان نیز از یک امن نسبی خوب برخوردار است «اطعمهم من جوع وامنهم من خوف» ۵۰ با این که «... یتخطف الناس من حولهم أفباطل یؤمنون و بنعمه اللّه هم یکفرون». ۵۱

۴ مقام ابراهیم: مقام حضرت خلیل سلام اللّه علیه که قرآن در بخش نماز و طواف روی آن تکیه می کند حرمت خاصی داشته از آیات بنیه الهی

است. فرمود «اذ جعلنا البيت مثابه للناس و أمْناً و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلّى و عهدنا الى ابراهيم و اسمعيل ان طهرّا بيتى للطائفين و العاكفين والرّكع السجود» ۵۲ آيا نماز بايد خلف المقام باشد يا عندالمقام كافى مى باشد بحث فقهى است كه براساس اختلاف روايات، بعضى احتياطاً گفته اند حتماً بايد پشت مقام باشد. عده اى هم عند المقام را كافى دانسته اند. بحث درباره معجزه بودن مقام، قبلا تحت عنوان شكل گيرى مقام ابراهيم، گذشت.

«و للّه على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا»

تقابل «لام» و «على» در اينجا گرچه «على الناس» است اما اين «على» در حقيقت «للناس» است نه على الناس كه به معناى ضرر باشد. چنانكه لام «للّه» نيز به معناى نفع نيست يعنى از طرف خدا بر مردم است... تنها وجوبى را مى رساند كه براى مردم خير است نظير «كتب عليكم القتال و هو كره لكم و عيسى ان تكرهوا شيئاً هو خير لكم»۵۳ و اگر چيزى خير شد البته به زيان كسى نيست. «لام» و «عَلى» وقتى در مقابل يكديگر قرار مى گيرند نشانه آن است كه از يک طرف حكمى برطرف ديگر جعل و واجب شده است نه اينكه بر ضرر او باشد.

عظمت و فضيلت حج بر ساير عبادات: ظاهراً در قرآن كريم، در بين عبادات، تنها خصوص حجّ است كه با تعبير «للّه على الناس» آمده است؛ در باره نماز، روزه و امثال آن، نيامده «لله على الناس اقامه الصلوه» يا «ايتاء الزكاه» و... اين خود نشانه عظمت و خصوصيتى است كه در حج نهفته و در ساير عبادات نيست. در باره نماز فرمود «اقيموا الصلوه» ۵۴ «نماز را به پاى

دارید» ولی در مورد حج نفرموده: حج کنید بلکه فرمود: «للّه علی الناس...»

لغت «حـج» «حـج» مصـدر است، بعضـی آن را اسم مصـدر می دانند به معنای آهنگ بیت، قصد خانه خدا. از دیر زمان، مسأله «حجّ البیت» رواج داشت، از زمان حضـرت ابراهیم سـلام الله علیه به بعد رسم بر آن بود که سال را با حج می شمردند حضرت شعیب به موسـی سـلام اللّه علیهما فرمود: «انی أریـد ان أُنکحکَ إحدی ابنتیَّ هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج» ۵۵ یعنی من یکی از ایـن دو دختـر را بـه نکـاح و عقـد تـو درمی آورم. بر این مهر که هشت حجّه اجیر من باشـی، یعنی هشت سـال، چـون هرسال یکبار حـج انجام می شـد لـذا به جای اینکه بگویند مثلا چهار سال می گفتند چهار حج. «ذوالحجه» را نیز که ذوالحجه می گوینـد برای آن است که «حـج البیت» در آن مـاه انجـام می پـذیرد. در این آیه («لله علی الناس حـج البیت...») تأکیـدهای فراوانی وجود دارد:

۱ در سراسر قرآن ظاهراً تنها حج است که با این تعبیر آمده.

۲ «للّه» مقدم شده و مبتداء را مؤخر آورده تا مفید حصر بوده و نشان بدهدکه فقط برای خداست.

۳ مطلب را با بـدل بیان فرموده و می گوینـد ابدال به منزله تکریر است: نفرمود للّه علی المسـتطیع... بلکه فرمود: «لله علی الناس حج البیت من استطاع».

۴ برای «الناس» که مشمول تکلیف هستند بدل «بعض من الکل» آورده شده: «من استطاع الیه سبیلا» که تفصیل بعد از اجمال یا تبیین بعد از ابهام مفید تکرار و تأکید است. و اگر می فرمود «للّه حج البیت علی المستطیع» یا

«لله علی المستطیع» یا «علی من استطاع الیه سبیلا- حج البیت» این معنا را نمی فهمانـد. «البیت»؛ مقصود همان «أول بیت وضع للناس» است و استطاعت عقلی و شرعی هر دو مطرح است. عقلا هرکس توان رفتن... را داشته باشد (و لو متسکِّعاً) می تواند مشرف شود گرچه حج وی حج واجب نبوده و مستحب است، و اگر مستحب هم نباشد زیارت است و معنای عام «مبارکاً و هدی للعالمین» برای همه هست، مستطیع باشد یا نه، حج باشد یا عمره، واجب باشد یا مستحب. اما حج واجب تنها بر مستطیع لازم است. در باب استطاعت بحثی فقهی است که آیا تنها استطاعت «الیه» لازم است یا استطاعت «الیه» و «عنه» هردو؟۵۶.

پاورقی ها

۱ آل عمران: ۹۶

۲ آل عمران: ۹۵

۳ توبه: ۱۰۸

۴ ج ۲، ص ۵۳۵

۵ مجمع البیان،ج۲، ص ۴۷۷.

۶ نور: ۳۶.

۷ قمر: ۵۵.

۸ حدید: ۳

۹ مائده: ۹۷

۱۰ ابراهیم: ۳۷

۱۱ ابراهیم: ۳۷

۱۲ ابراهیم: ۳۷

۱۳ بقره: ۱۲۶

۱۴ ابراهیم: ۳۶

۱۵ عنکبوت: ۶۷

۱۶ آل عمران: ۹۷

۱۷ حج: ۲۶

۱۸ حج: ۲۷

۱۹ بقره: ۱۲۷

۲۰ مائده: ۹۷

۲۱ اسراء: ۱

۲۲ بقره: ۴۳

۲۳ بقره: ۵۴، ۱۸۴، ۲۷۱

۲۴ مریم: ۳۱

۲۵ مریم: ۵۸

۲۶ بقره: ۱۱۵

۲۷ نورالثقلین، ج۱، ص ۳۶۷.

۲۸ بقره: ۲۵۵

۲۹ حج: ۲۷

۳۰ سبا: ۱۰

۳۱ انبیا: ۸۰

۳۲ قریش: ۴

۳۳ بقره: ۱۲۵

۳۴ مائده: ۴۵

۳۵ عنکبوت: ۶۷

۳۶ حج: ۲۵

۳۷ انعام: ۱۲۹

۳۸ بقره: ۱۲۹

۳۹ جواهر الکلام، ج ۷، ص ۳۲۰

۴۰ شرایع الأحکام، ج ۱، ص

۴۱ بقره: ۱۴۴

۴۲ بقره: ۱۴۴

۴۳ بقره: ۱۴۴

۴۴ وسائل، ج۳، ص ۲۴۷.

۴۵ تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۴۵.

۴۶ التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۴۵.

۴۷ زمر:۲۱

۴۸ التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۴۵

۴۹ نهج البلاغه خطبه ۳.

۵۰ قریش: ۴

۵۱ عنکبوت: ۶۷

۵۲ بقره: ۱۲۵

۵۳ بقره: ۲۱۶

۵۴ بقره: ۴۳

۵۵ قصص:

۵۶ جواهر الکلام، ج۱۷، ص ۲۷۳.

چهل حدیث پیرامون حج

پیشگفتار

نویسنده: مهدی مهدی پور

انسان در باتلاق روزمرگی ها غرق می شود نیازهای کاذب و صادق، گرفتاری های اداری و شغلی و اخبار و اطلاعات محدود محلی و منطقه ای، انسان را از آرمان های بلند و وظایف الهی و اساسی بازمی دارد. او را از هویت اصیل و وطن راستین غافل می سازد، و حج هجرتی است مقدس از وابستگی ها و عادت ها بسوی خدا و بسوی فطرت الهی خویش.

حج حضور در مجمع عمومی سالانه مسلمین است و دیداری الهی همراه با همه آنها که به یک دین معتقدند و به یک آرمان می اندیشند و خدای یگانه را می پرستند.

حضور در میقات و لبیک و طواف، نماز و سعی تقصیر همراه با وقوف در عرفات مشعر و منی، قربانی و سرتراشیدن هزاران راز و رمز نهفته دارد که بیان آن در ضمن چهل حدیث کوتاه میسر نیست. اما یادآوری گوشه ای از اسرار این عبادت سیاسی، الهی، می تواند راهگشای پژوهشی بیشتر و مایه شور و شوقی افروخته تر گردد.

اندیشه های خرد و آرمان های کوچک در اجتماع بزرگ و سراسری مسلمین رنگ می بازد و بینش و خواسته های عمومی و بزرگ سراسری جای آن را می گیرد.

حاجی با شرکت در اردوی ابراهیمی حج با تاریخ پیامبران پیوند می خورد و هویت تاریخی خویش را باز می یابد. فریاد مقدس لبیک اللهم لبیک عهد دیرین و میثاق فطرت را یادآوری می شود و انسان با پوشیدن جامه های سپید احرام از ظلمت خودخواهی ها، خودنمائی ها و لذت گرایی ها و عادات و رفتار زیانبار می

گریزد و ستایش و نعمت و قدرت را ویژه خدا می بیند.

آداب حرم، اخلاق شایسته حیم قدس ربوبی را می آموزد. در مانور بزرگ حج، وحدت، عبادت و سیاست، ایمان و اتحاد و آزادی و مبارزه با کفر و شرک و شیطان یکجا جلوه می کند.

انسان با طواف در کوی دوست با فرشتگان آسمان هماهنگ می شود. و در مقام ابراهیم می ایستد و نماز می گزارد.

و با سعی بین صفا و مروه، موهای زاید از سر می زداید و با طوافی دیگر بنام نساء دوباره پروانه وار گرد خانه یار می چرخد و در نزد جایگاه خلیل الله علیه السلام نماز می خواند.

با استلام حجر الاسود و بوسیدن آن عهد الست را با مقام ربوبی تجدید می کند و با نوشیدن آب خوشگوار زمزم، زمزمه زندگی را دوباره در اعماق روحش می شنود.

وقوف ها و حرکتها به فرمان خدا و با یاد خدا راه و رسم زندگی ابراهیمی را به انسان می آموزد و انسان با انجام قربانی حنجره آزمندی ها و زفتی را می برد و با تراشیدن سر، آماده حضور دوباره در مسجدالحرام و خانه دوست می شود و با رمی جمرات با شیطان های بزرگ و میانه و کوچک درگیر می گردد و از هرچه شیطان و شرک است اعلام برائت می کند.

آنچه در این دفتر گردآمده چهل حدیث برگزیده درباره این فریضه بزرگ - حج - است که آداب و اهداف حج، قداست و امنیت اماکن مقدسه حج و نقش سازنده آن را در زندگی مسلمین مطرح می سازد. پیشوایان معصوم علیهم السلام در این احادیث کوتاه روزنه هایی به

دنیای زیبای حج گشوده اند که برای زائران بیت الله الحرام و دیگر مشتاقان دیار یار، مطالعه آن آموزنده و چشم نواز است.

حجکم مقبول و سعیکم مشکور

محمود مهدی پور

۱– اهمیت حج

قال علی علیه السلام :

الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا.

علی(ع) فرمود:

خدا را! درباره خانه پروردگارتان در نظر داشته باشید تا هستید، آن را خالی نگذارید. زیرا اگر حج متروک شود نظر رحمت خدا از شما قطع خواهد شد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۱۶

۲– حج و توجه بسوی خدا

عن ابی جعفر الباقر علیه السلام فی قول الله تبارک و تعالی:

«ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین» (۲) قال: حجوا الی الله.

امام باقر(ع) درباره آیه شریفه «ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین» فرموده است: منظور از فرار بسوی خدا آن است که آهنگ حج کنید.

معانی الاخبار/ ص ۲۲۲

۳– لبیک و قربانی

عن علی علیه السلام قال:

نزل جبرئیل عی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: یا محمد مر اصحابک بالحج و الثلج، فالحج رفع الاصوات بالتلبیه و الثلج نحر البدن.

امام علی علیه السلام فرمود:

جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و گفت: ای محمد یارانت را به عج و ثج فرمان ده. عج یعنی فریاد و لبیک برآوردن و ثج یعنی قربانی کردن شتران.

معانی الاخبار/ ص ۲۲۴.

۴- حج اکبر و اصغر

عن معاویه بن عمار، قال:

سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن یوم الحج الاکبر فقال: هو یوم النحر و الاصغر العمره.

معاویه بن عمار گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم روز حج اکبر چه روزی است؟ حضرت فرمود: روز حج اکبر روز عید قربان است و حج اصغر عمره است.

معانی الاخبار/ ص ۲۹۵

۵- آثار حج

عن الرضا علیه السلام قال:

ما رایت شیئا اسرع غنا و لا انفی للفقر من ادمان الحج

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

هیچ چیزی را بیشتر از حج مداوم، در بی نیازی و فقر زدائی مؤثر ندیدم.

بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۸

۶- مرگ در راه حج

عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

من مات فی طریق مکه ذاهبا اوجائیا امن من الفزغ الاکبر یوم القیامه.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس در راه رفت و برگشت مکه بمیرد از اندوه بزرگ روز قیامت ایمن خواهد بود.

ملاذ الاخیار/ ج ۷/ ۲۲۳

۷- حرمت مهمانان خدا

عن ابی عبـد الله علیه السـلام قال: الحاج و المعتمر وفد الله ان سالوه اعطاهم و ان دعؤه اجابهم و ان شـفعوا شـفعهم و ان سـکتوا ابتداهم و یعوضون بالدرهم الف الف درهم

امام صادق علیه السـلام فرمود: حاجی و عمره گزار مهمان خدایند. اگر چیزی بخواهند به ایشان دهد. اگر او را بخوانند، پاسـخ می گوید. اگر شـفاعت کنند. شفاعت ایشان را می پذیرد، اگر سکوت کنند، با آنان آغاز سخن می کند و در برابر هر درهمی که خرج کرده اند، یک میلیون درهم به آنان می پردازد.

ملاذ الاخیار/ ج ۷/ ۲۲۶

۸- آمادگی برای احرام

عن حماد بن عیسی قال: سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن التهیؤء للاحرام، فقال: تقلیم الاظفار و اخذ الشارب و حلق العانه.

حماد بن عیسـی گوید: از امام صادق علیه السـلام پرسیدم. برای احرام چگونه باید آماده شد؟ فرمود: با گرفتن ناخن ها، کوتاه کردن شارب و تراشیدن موی بالای شرمگاه.

ملاذ الاخیار، ج ۷/ ۳۰۸

۹- نظر به کعبه

عن الباقر علیه السلام : من نظر الی الکعبه لم یزل یکتب له حسنه و یمحی عنه سیئه حتی یصرف بصره عنها.

امـام بـاقر -علیه السـلام- فرمود: هر کس به کعبه نگـاه کنـد. تا وقتی به آن می نگرد مـدام کار نیک برایش نوشـته می شود و گناهش پاک می شود تا وقتی دیده از آن برگرداند.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۶۵

۱۰- نیت حج

عن ابی عبـدالله -علیه السـلام- قال: الحـج حجان، حج لله و حج للناس، فمن حج لله کان ثوابه علی الله و الجنه و من حج للناس کان ثوابه علی الناس یوم القیامه.

امـام صـادق -علیه السـلام- فرمـود: حـج دو گونه است: حجی برای خـدا و حجی برای خلق، هر کس برای خـدا حـج گزارد، پاداشـش آنست که خـدا که وی را به بهشت درآورد و هر کس برای مردم حـج گزارد، پـاداش وی روز قیامت برعهـده مردم

خواهد بود.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۴

۱۱- روزه ایام تشریق در منی

سئل الصادق علیه السلام : لم کره الصیام فی ایام التشریق؟ فقال: لان القوم زوار الله و هم فی ضیافته و لا ینبغی للضیف ان یصوم عند من زاره و اضافه.

از امام صادق -علیه السلام- سئوال شد: چرا روزه ایام تشریق «۱۱ - ۱۲ - ۱۳ ذی حجه» نامطلوب است. حضرت فرمود: زیرا مردم، زائران خدا و مهمان وی هستند. و شایسته نیست که مهمان در نزد میزبان و کسی که به دیدارش رفته روزه بگیرد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۳۴

۱۲- حج یا جهاد

عن الصادق -علیه السلام- انه قال: ما سبیل من سبیل الله افضل من الحج الا رجل یخرج بسیفه فیجاهد فی سبیل الله حتی یستشهد.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: هیچ راهی از راههای خدا برتر از حج نیست مگر اینکه مردی شمشیر بردارد و در راه خدا جهاد کند تا شهید گردد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۴۹

۱۳- ثواب طواف

عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم انه قال: من طاف بهذا البیت اسبوعا و احسن صلاه رکعتیه غفر له.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: هرکس هفت بار به دور این خانه طواف کند و دو رکعت نماز طواف را بخوبی انجام دهد. گناهش آمرزیده شود.

بحارالانوار/ ج ۹۶/ ۴۹

۱۴- حج و تجدید میثاق

قال ابو جعفر علیه السلام : و الحجر کالمیثاق و استلامه کالبیعه و کان اذا استلمه قال: اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لیشهدلی عندک بالبلاغ.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: حجرالاسود مثل یک پیمان است و دست کشیدن بر آن چون بیعت [با خدا] است وقتی حضرت

دست بر حجرالاسود می کشید می فرمود: خدایا! امانتم را ادا کردم. میثاق خود را تجدید کردم، تو گواه باش که من وظیفه ام را بپایان رساند.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۴۸

۱۵– اهمیت حج

عن ابی عبد الله –علیه السلام– قال: لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبه.

اما صادق –علیه السلام– فرمود: تا کعبه برپاست دین برپاست.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۵۷

۱۶– فلسفه نام کعبه

عن ابی جعفر –علیه السلام– قال: قلت له: لم سمی البیت العتیق؟ قال: لانه حر عتیق من الناس و لم یملکه، احد.

از امام باقر –علیه السلام– سؤال شد، چرا کعبه را بیت العتیق نامیده اند؟

فرمود: زیرا این خانه آزاد است و رها شده و در ملکیت هیچ کس درنیامده است.

بحارالانوار/ ج ۹۶/ ۵۹

۱۷– مثلث مقدس

عن ابی عبد الله –علیه السلام– قال: ان الله عزوجل حرمات ثلاث لیس مثلهن شی ء کتابه و هو حکمه و نوره و بیته الذی جعله قبله للناس لایقبل من احد توجها الی غیره و عتره نبیکم.

امام صادق –علیه السلام– فرمود: خدای عزوجل سه ناموس محترم و مقدس دارد که هیچ چیز به حرمت آن نرسد. کتابش که فرمان او و نور اوست و خانه اش که آنرا قبله مردم قرار داده و توجه به جایی غیر آن از هیچ کس پذیرفته نیست و عترت پیامبر شما.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۶۰

۱۸– نذر کعبه

عن علی –علیه السلام– قال: لو کان لی وادیان یسیلان ذهبا و فضه ما اهدیت الی الکعبه شیئا لانه یصیر الی الحجبه دون المساکین.

امام علی –علیه السلام– فرمود: اگر دو رودخانه مواج از طلا و نقره داشته باشم هیچ چیز به کعبه اهدا نخواهم کرد، زیرا به پرده داران «ناشایست» می رسد نه به مساکین و مستمندان.

بحارالانوار/ ج ۹۶/ ۶۷

۱۹– امنیت حرم

عن عبد الله بن سنان، عن ابی عبد الله –علیه السلام– قال قلت: ا رایت قوله «و من دخله کان امنا» (۳) البیت عنی او الحرم؟ قال: من دخل الحرم من الناس مستجیرا به فهو امن و من دخل البیت من المؤمنین مستجیرا به فهو امن من سخط الله و من دخل الحرم من الوحش و السباع و الطیر فهو امن من ان یهاج او یؤذی حتی یخرج من الحرم.

عبد الله بن سنان گوید به امام صادق –علیه السلام– گفتم: بفرمایید منظور از آیه «و من دخله کان امنا» چیست؟ کعبه مورد نظر است یا حرم؟ فرمود: هر کس از مردم به حرم پناه آورد در امان است. هرکس از مؤمنین بر حرم پناه آورد از خشم خدا در امان است و هر حیوان وحشی و درنده و پرنده ای که داخل حرم شود. در امان است از ارعاب و اذیت تا از آن بیرون رود.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۷۴

۲۰– چهار شهر برگزیده

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الله اختار من البلدان اربعه فقال عز و جل: و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین. و التین المدینه و الزیتون بیت المقدس و طور سینین الکوفه و هذا البلدا الامین مکه.

رسول خدا –صلی الله علیه و آله– فرمود: خداوند از شهرهای چهار شهر برگزیده است و فرموده: والتین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین. منظور از تین مدینه و منظور از زیتون بیت المقدس است و مقصود از طور سینین کوفه و مقصود از این شهر امن، مکه معظمه است.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۷۷

۲۱– حج از مال حرام

قال ابو جعفر علیه السلام : لا یقبل الله عز و جل حجا و لاعمره من مال حرام

امام باقر –علیه السلام– فرمود: خداوند عز و جل، حج و عمره از مال حرام را قبول نمی کند.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۱۲۰

۲۲– آداب حج

عن ابی جعفر قال: ما یعبؤ بمن یؤم هذا البیت اذا لم یکن فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصـی الله و حلم یملک به غضـبه و حسن الصحابه لمن صحبه.

امام باقر –علیه السلام– فرمود: کسی که قصد این خانه می کند اگر سه خصلت نداشته باشد، مورد اعتنا قرار نخواهد گرفت:

۱– ورعی که او را از گناهان بازدارد.

۲– بردباری که جلو خشمش را بگیرد.

۳– حسن معاشرت با همراهان.

خصال/ ج ۱/ ۹۷ و بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۱۲۱

۲۳– معافیت بانوان در مناسک حج

عن ابی جعفر علیه السـلام قـال: لیس علی النسـاء اجهـار التلبیه و لاـ الهروله بین الصـفا و المروه و لاـ اسـتلام الحجر الاسود و لا دخول الکعبه و لا الحلق انما یقصرون من شعورهن...

امام باقر –علیه السلام– فرمود: برای زنان در حج این امور لازم نیست:

۱– بلند گفتن لبیک

۲– هروله بین صفا و مروه [که نوعی دویدن است]

۳– دست کشیدن بر حجر الاسود

۴– ورود به کعبه

۵– سر تراشیدن، تنها باید قدری از موی خود را کوتاه کنند.

بحارالانوار/ ج ۹۶/ ۱۸۹

۲۴– توزیع و رحمت در اطراف کعبه

عن ابی عبد الله –علیه السـلام– قال: لله تبارک و تعالی حول الکعبه عشـرون و مائه رحمه منها ستون للطائفین و اربعون للمصلین و عشرون للناظرین.

امام صادق –علیه السـلام– فرمود: خداوند تبارک و تعالی در پیرامون کعبه صدو بیست بخش رحمت دارد، شـصت قسمت آن برای طواف کنندگان چهل قسمت برای نمازگزاران و بیست قسمت برای ناظران کعبه است.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۰۲

۲۵- حجر اسماعیل

قال ابو عبد الله علیه السلام : ان اسماعیل دفن امه فی الحجر و جعل له حائطا لئلا یوطا قبرها.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: اسماعیل -علیه السلام- مادرش را در حجر دفن کرد و برای آن دیواری قرار داد تا قبرش زیر گامها قرار نگیرد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۰۴

۲۶- ۳۶۰ طواف

عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: یستحب ان تطوف ثلاث مائه و ستین اسبوعا عدد ایام السنه فان لم تستطع فما قدرت علیه من الطواف.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: مستحب است که ۳۶۰ طواف به تعداد روزهای ایام سال بجای آوری، اگر نتوانستی هر قدر که ممکن شد طواف کن.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۰۴

۲۷- دست کشیدن بر رکن حجر الاسود

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: طوفوا بالبیت و استلموا الرکن فانه یمین الله ارضه یصافح بها خلقه.

پیامبر خدا -صلی الله علیه و آله- فرمود: دور خانه خدا طواف کنید، رکن «حجر الاسود» را دست بسائید، زیرا به منزله دست راست خدا در زمین است که با بندگانش دست می دهد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۰۲

۲۸- نماز در مسجد الحرام

عن الباقر -علیه السلام- قال: صلاه فی المسجد الحرام افضل من مائه الف صلاه فی غیره من المساجد.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: یک نماز در مسجد الحرام از صد هزار نماز در مساجد دیگر برتر است.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۴۱

۲۹- آب زمزم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ماء زمزم شفاء لما شرب له.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: آب زمزم به هر قصدی بنوشد برای آن شفاست.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۴۵

۳۰- دعا در عرفات

عن الرضا -علیه السلام- قال: کان ابو جعفر یقول: ما من بر و لا فاجر یقف بجبال عرفات فیدعو الله الا استجاب الله له. اما البر ففی حوائج الدنیا و الاخره و اما الفاجر ففی امر الدنیا.

امام رضا-علیه السلام- فرمود: هیچ نیکوکا و بدکاری در کوههای عرفات دعا نمی کند مگر اینکه خدا دعایش را می پذیرد. دعای نیکوکاران را در حوائج دنیا و آخرت و دعای بدکاران را در کار دنیا می پذیرد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۵۱

۳۱- اهمیت عرفات

عنی النبی -صلی الله علیه و آله- قال: اعظم اهل عرفات جرما من انصرف و هو یظن انه لن یغفر له.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: گناه کسی از همه بزرگتر است که از عرفات برگردد و خیال کند آمرزیده نخواهد شد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۴۸

۳۲- ثواب رمی شیطان

عن ابی عبدلله -علیه السلام- فی رمی الجمار قال: له بکل حصاه یرمی بها تحط عنه کبیره موبقه.

امام صادق -علیه السلام- درباره رمی جمرات فرمود: با هر سنگریزه ای که حاجی می زند یک گناه کبیره هلاکت بار از وی فرو می ریزد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۷۳

۳۳- فلسفه رمی

عن علی بن جعفر عن اخیه موسی -علیه السلام- قال: سئلته عن رمی الجمار لم جعل قال: لان ابلیس اللعین کان یتراءی لابراهیم -علیه السلام- فی موضع الجمار. فرجمه ابراهیم -علیه السلام- فجرت السنه بذلک.

علی بن جعفر می گوید: از امام کاظم -علیه السلام- پرسیدم: چرا رمی جمرات واجب شده است؟

فرمود: چون ابلیس لعین در جایگاه این سنگها برای ابراهیم -علیه السلام- ظاهر شد و آن حضرت او را سنگسار کرد، این کار در حج سنت شد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۷۳

۳۴- قربانی حج

قال علی بن الحسین -علیه السلام- فی حدیث له: اذا ذبح الحاج کان فداه من النار.

امام سجاد -علیه السلام- در ضمن یک حدیث فرمود: وقتی حاجی قربانی را ذبح کند در برابر آتش جهنم فدیه او خواهد بود.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۲۸۸

۳۵- دفن مو در منی

عن جعفر عن ابیه -علیه السلام- قال: ان الحسن و الحسین کانا یامران بدفن شعورهما بمنی.

امام باقر -علیه السلام- از پدرش نقل کرده است که حضرت فرمود: امام حسن و امام حسین علیهم السلام دستور می دادند موهایشان در منی دفن گردد.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۳۰۲

۳۶- زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله

عن النبی -صلی الله علیه و آله- انه قال: من رای [زار] قبری حلت له شفاعتی و من زارنی میتا فکانما زارنی حیا.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او روا گردد. و هر کس پس از مرگ به زیارت من بیاید گویا در زندگی مرا دیدار کرده است.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۳۳۴

۳۷- وداع کعبه

عن ابراهیم بن محمود قال: رایت الرضا -علیه السلام- ودع البیت فلما اراد ان یخرج من باب المسجد خر ساجدا ثم قام فاستقبل الکعبه و قال: اللهم انی انقلب علی ان لا اله الا الله.

ابراهیم بن محمود گوید: اما رضا -علیه السلام- را در حال وداع کعبه دیدم. وقتی می خواست از در مسجد بیرون رود. به

سجده افتاد سپس برخاست و رو به کعبه کرد و گفت: خدایا! من با عقیده توحید «لا اله الا الله» بازمی گردم.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۳۷۰

۳۸- حج و رهبری

عن ابی جعفر -علیه السلام- قال: انما امر الناس ان یاتوا هذه الاحجار فیطوفو بها ثم یاتونا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم.

امام باقر -علیه السلام- فرمود: مردم مامور شده اند بیایند دور این سنگها طواف کنند سپس نزد ما بیایند و اعلام وابستگی و حمایت و یاری نمایند.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۳۷۴

۳۹- استقبال و مصافحه حاجیان

عن ابی عبد الله علیه السلام : من لقی حاجا فصافحه کان کمن استلم الحجر.

امام صادق -علیه السلام- فرمود: هر کس با حاجی دیدار کند و با او مصافحه نماید گویا بر حجر الاسود دست کشیده است.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۳۸۴

۴۰- ولیمه حج

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا ولیمه الا فی خمس فی عرس او خرس او عذار او وکار او رکاز فاما العرس فالتزویج، و الخرس النفاس بالولد و العذار الختان و الوکار الرجل یشتری الدار و الرکاز الذی یقدم من مکه.

رسول خدا -صلی الله علیه و آله- فرمود: ولیمه ای نیست مگر در پنج مورد:

۱- در عروسی

۲- در تولد کودک

۳- در ختنه سوران

۴- در خرید منزل

۵- در بازگشت از سفر مکه.

بحار الانوار/ ج ۹۶/ ۳۸۴

۱- آل عمران/ ۹۷

۲- سوره الذاریات آیه ۵۱

۳- سوره آل عمران آیه ۹۷.

فقه حج از نگاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام

پیشگفتار

نویسنده: عبدالله امینی

پیشگفتار کسی را سراغ نداریم که همچون علی بن ابی طالب علیه السلام فضایل را در خود گرد آورده باشد و به مانند او، فضایلش در دانش و فقه و چیره دستی اش بر احکام و سنن و قضایا ظهور کند. در منقبت او همین بس که رسول الله درباره اش فرمود: «اَنَا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بابُها» ۱. به رغم جفای زمانه و توطئه ها و خیانت هایی که منجر شد بر بسیاری از دانش ها و داده های پربار او برای اسلام و انسانیت او پرده «تجاهل و» تعاصب کشیده شود. او نخستین مفسر و متکلّم و فقیه اسلام است. اگر شخصی منطقی به دور از غوغا و هیاهوی سیاست ببیند صحیح بخاری و مسلم در موازین صحیح دینی و فقهی، به ذکر نام راویان ضعیف یا گمنام؛ مانند ابوهریره و عِکرمه و کعب الأحبار اهتمام تام می ورزند، اما در اسناد خود از علی بن ابی طالب علیه السلام جز گذرا و به گونه پیشامد، نامی نمی برند، قلبش

از درد پاره می شود! از آن رو که ایشان پیشوای فکری ِ مسـلمانان است، آنان باید در مشکلات فکری و مطالب دینی از جمله مطـالب فقهی بـدو رجوع کننـد. پژوهش حاضـر تلاـش دارد میراث فقهی امـام علیه السـلام را در ابواب مختلف حـج که به ما رسـیده است، تبیین کنـد. امیـدواریم در دستیابی به اهداف مورد نظر در مانا کردن میراث فقهی امام از یک سو و تاباندن پرتو علوی بر فقه حج از سوی دیگر موفق باشیم. به گونه اساسی، مصدر روایات و احادیث این پژوهش، منابع ذیل است:

۱ اخبار و روایاتی که منسوب به امام علی علیه السلام است و در وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی آمده و درباره جوانب گوناگون حج است.

۲ اخبار و روایاتی که از امام علی علیه السـلام مربوط به باب های مختلف حـج می باشد و از مصادر گوناگون حدیث و فقه و تفسـیر، بنا بر مـذهب جمهور، دکتر «محمـد روّاس قلعه چی» در کتاب «موسوعه فقه علی بن ابی طالب» گرد آورده است. منبع نخست، اساس پژوهش بوده، دوّمین مصـدر با هـدف مقارنه و افزایش مناسب به موضوع بحث است. تا آن انـدازه که توانسـته ایم این تحقیق را به گونه ابواب متعارف فقهی در کتاب حـج، تقسـیم کرده و باب هایی را که سـخنی از امام علی علیه السـلام در آن یافت نمی شود، حذف نموده ایم.

قسمت نخست مقدمات حج

این قسـمت در بردارنـده احکام مقدماتی فقهی فریضه حج است که مربوط به پیش از احرام می باشد. از امام علی علیه السـلام درباره این مرحله، احادیثی فقهی گفته شده، که در نکات آتی تقدیم می شود:

۱ وجوب

و فضیلت و ارکان حج در شریعت اسلام معروف است: حج از اعظم شعائر اسلام می باشد و از پیامبر نقل شده است: آن که مستطیع باشد و انجام حج را به تأخیر اندازد تا بمیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی برمی انگیزاند ۲. در این باره گفته های بسیاری از امیر مؤمنان علیه السلام هست؛ از جمله در خطبه ای فرمود: «آیا نمی بینید خداوند از نخستین آفریده های خود از آدم تا آخرین آنان را در این عالم، به سنگ هایی آزمود که ضرر و سودی نمی رساند و نمی بیند و نمی شنود؟! سپس به آدم و فرزندانش دستور داد توجه خود را بدان معطوف کنند.» ۳ و در خطبه دیگر فرمود: «خدای سبحان بر شما حج بیشتر را واجب کرد، تا نشانه تواضع آنان در برابر عظمت خداوند و اذعانشان به عزّتش باشد... حجّش را واجب و حقّش را لازم و کوچ بدان جا را بر شما فرض کرد.» ۴ و به فرزندانش فرمود: «توجه به بیت پروردگارتان داشته باشید که از شما خالی نماند، که در این صورت، سعادتمند خواهید شد.» ۵ این فرمایش ها درباره حج واجب است. در فضیلت و استحباب حج، در خبری به نقل از ایشان علیه السلام در علل الشرائع و عیون الاخبار و خصال به سندی که منتهی به امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش(علیهم السلام) می باشد آمده است: مردی از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید «حضرت» آدم چند بار حج گزارد؟ حضرت فرمود: هفتصد بار پیاده حج کرد. نخستین حجّی که گزارد، زنجره ای با او

بود که آب را به او نشان داد و با او از بهشت بیرون آمده بود. و از امام در باره اوّلین کسی که از اهل آسمان حج گزارد، پرسید. فرمود: جبرئیل بود.» ۶

و از ایشان روایت است: برای شش کس بهشت را ضمانت می کنم؛ از جمله کسی که در راه حج بمیرد. ۷ فضیلت حج نیاز به بیان ندارد، بلکه بحث در تعیین نوع افضل است و علمای مشهور اهل سنّت، به افضلیت اِفراد معتقدند و امامیه به افضلیت تمتّع. در جواهر الکلام آمده است: «اگر شخص مستطیع نباشد یا حَجّه الإسلام را به جا آورده باشد و حج برای او مستحب باشد، اختلافی نیست که تمتع به هر دو قسمش افضلیت دارد. نصوص در این باره مستفیض یا متواتر، بلکه از قطعیّات مذهب شیعه است و در برخی به نقل از صادق علیه السلام است: اگر دو هزار سال حج گزارم، جز به تمتع نیست.» ۸ از امام صادق علیه السلام در این باره پرسیده شد، فرمود: «علی علیه السلام می فرمود: برای هر ماهی عمره ای است. تمتّع به جاآر، که والله افصل است...» ۹ بر خلاف آنچه که مصادر سنی از ایشان روایت می کنند که می فرمود: «حج را به افراد گزار، که افضل است.» ۱۰

۲ نیّت معلوم است که در شریعت اسلام، نیّت در هر عبادتی شرط است و حج از شمار عباداتی است که جز با نیّت صحیح نیست. در این باره اشکال و شکی نیست. بحث فقها در جنبه نیّت است، که نیّت احرام است یا خروج به طرف مکه یا نیّت نوع (تمتع، اِفراد یا

قِران) یا جمع میان نیّت نوع و نیّت هر یک از افعال حج؟ صاحب جواهر وجوه متعددی را از فقها نقل کرده و سپس این قول را برگزیده است که نیّت نوع است. ۱۱ در موسوعه فقه علی بن ابی طالب، نصّی از امام به نقل از مسند زید آورده که فقهای سنّت از آن «نیت نوع» را استفاده کرده اند. امام علیه السلام فرمود: «هرکس حج نگزارده است، می تواند عمره تمتع به جاآورد یا اگر بخواهد قِران یا اِفراد گزارد.» ۱۲ اما در این حدیث، حکم مختصر کسی آمده که حج به جا نیاورده است و می فهماند که امام علیه السلام در صدد امر دیگری جز نیّت است؛ زیرا وجوب نیّت در عبادت واجب و مستحب، بر کسی که حج بسیار بجا آورده و می خواهد حج جدید مستحبی به جا آورد یا کسی که حج نرفته و اولین بار است که حج مشرّف می شود، ثابت است.

۳ وجوب حج برزن، گرچه همراهش محرم نباشد عبدالله بن جعفر در قرب الاسناد، از حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان از قول پدرش، امام باقر علیه السلام فرمود: «علی علیه السلام می فرمود: اگر همراه زنی که برای اولین بار به حج می رود، محرم یا شوهرش نباشد، بلکه گروهی صالح باشند، اشکالی ندارد.» ۱۳ در وجوب حج بر این زن، گمان وی به امنیّتش کافی است؛ زیرا اگر امنیت داشته و در گروه (کاروان)، معتمدانی باوی باشند، مستطیع خواهد بود، چنان که در جواهر گفته است. ۱۴ مفهوم فرمایش علی علیه السلام و دیگر روایات این

بحث، آن است که اگر ترس از راه بر او چیره شود، حج گزاردن بر او واجب نیست.

۴ حـج خردسـال و برده در فقه معروف است: حـج بر خردسـال و برده واجب نیست و اگر یکی از این دو حـج به جـاآورد، به هنگـامی که خردسال، بالغ شود و برده آزاد گردد، مجزی از حَجّه الإسـلام نیست. دراین باره روایات بسیاری از امامان(علیهم السلام) آمده؛ از جمله، از امام صادق علیه السلام که فرمودند:

«اگر خردسال را به حـج برنـد، حَجّه الإسـلام را وقتی بزرگ شـد، به جا می آورد، و اگر برده را به حج برند، حَجّه الإسـلام را وقتی آزاد شد، به جا می آورد.» ۱۵ فقهای امامیه در این باب به حدیثی از امام علی علیه السـلام استدلال نکرده اند، اما فقهای سنت از ایشان حدیثی آورده اند که فرمود:

«اگر خردسـال حـج بگزارد، تـا زمانی که طفل است، مجزی است، اما هنگامی که بالغ شـد، حَجّه الإسـلام بر او واجب است و اگر برده حج به جا آورد، تا وقتی که عبد است، مجزی است و زمانی که آزاد گردید،حَجّه الإسلام بر وی واحب است.» ۱۶

۵ حـج قِران حج، به «تمتع»، «اِفراد» و «قِران» تقسـیم می شود؛ آن که از مکه دور است، تمتع بر او واجب است و بر اهالی مکه، اِفراد و قِران فرض است. در مصادر حدیثی و فقهی ِ امامیه از علی علیه السـلام در این باب، چیزی نیامده، اما مصادر سـنی ذکر کرده انـد که ابا نصـر سـلمی گفت: «حـج را آغازیـدم و در این هنگام علی[علیه السـلام] را دیدم. پرسـیدم: حج را تازه آغاز کرده

ام، می توانم عمره را بدان ضمیمه کنم؟ فرمود: نه، اگر عمره را آغاز کرده بودی، می توانستی حج را بدان ضمیمه کنی، اما اگر حج را شروع کرده ای، عمره را بدان ضمیمه نکن. پرسیدم: اگر بخواهم این کار را انجام دهم، چه؟ فرمود: با چند ظرف آب غسل کن، سپس برای هر دو احرام بپوش و دو طواف به نیّت آن دو به جای آر.» ۱۷ همچنین روایت کرده اند: «مقداد در منطقه «سقیا» بر علی بن ابی طالب وارد شد، در حالی که ایشان به بچه شتران، مخلوطی از آب و آرد و گیاه را می خوراند. عرض کرد: عثمان بن عفّان از جمع میان حج و عمره نهی می کند. علی علیه السلام در حالی که بر دستانش اثر آرد نمایان بود، وارد بر عثمان شد و فرمود: تو از جمع میان حج و عمره نهی کرده ای؟ عثمان گفت: این اعتقاد من است. علی[علیه السلام] در حالی که خشمگین بود، بیرون آمد و «به نیت حج و عمره» می گفت: «لَبَّیْکَ اَللّهُمَّ لَبَّیک بِحَجٍّ وَ عُمْرَه مَعاً». ۱۸

ابن ابی شیبه از مروان بن حکم روایت می کند: «با عثمان بودیم که شنیدیم مردی به قصد هر دو «حج و عمره» لبّیک می گوید. عثمان پرسید: کیست؟ گفتند: علی است. عثمان نزد ایشان رفت و گفت: نمی دانی من از این کار نهی کرده ام؟ فرمود: می دانم، اما به خاطر حرف تو، فعل رسول الله را ترک نمی کنم.» ۱۹ روایات اهل سنت از امام علیه السلام ، درباره چگونگی این عمل، متفاوت است. در روایتی از ایشان

آمده است: «قارن» (جمع کننده حج و عمره) یک طواف و سعی می کند و در حدیثی دیگر است: دو طواف و یک سعی می گزارد. ۲۰ در فقه امامیه معروف است: قِران به یک سعی و دو طواف است ۲۱ و از ایشان علیه السلام نقل کرده اند: «هر کس بخواهد بین حج و عمره جمع کند، قربانی با خود ببرد.» ۲۲

۶ نیابت و احکام آن در باب نیابت در حج، از امام علی علیه السلام دو روایت در دو جا آمده است: نخست: نیابت از توانمند، به هنگامی که بیماری یا پیری یا دشمن مانع وی شود. روایت است: آن حضرت پیر مردی را دید که حج نگزارده بود و به دلیل پیری توان آن را نداشت. پس به وی دستور داد مردی را بفرستد تا به نیابت از او حج به جا آورد. ۲۳ بر خلاف حدائق که قائل به وجوب نیابت به دلیل این روایت است، صاحب جواهر، دلالت این حدیث و امثال آن را بر وجوب رد کرده است. مصادر سنی این مضمون را از امام علی علیه السلام نقل کرده و از ایشان روایت نموده اند: «پیر مردی که در شُرف موت است و نمی تواند حج به جا آورد، مردی را با هزینه خود می فرستد تا از طرف او حج بگزارد.» ۲۴ همچنین از ایشان روایت شده که معتقد بود اشکالی ندارد از طرف مردی که حج به جا نیاورده، حج گزارند. ۲۵. اگر نایب شرایط وجوب را در آن سال داشته باشد، قول اخیر موافق فقه امامی است. ۲۶ دوم: واجب است نایب طبق شرط، حج

تمتع یا قران یا افراد انجام دهد. در این باره روایتی آمده که صاحب وسائل به نقل از تهذیب و استبصار از حسن بن محبوب از علی علیه السلام آورده است که آن حضرت درباره مردی که به شخصی درهم هایی داد تا به نیابت از او حج مفرده به جاآورد، فرمود: «نمی تواند حج تمتع به جاآورد. با صاحب دراهم مخالفت نکند.» ۲۷ در این روایت، امامی که از او سؤال شده، معلوم نیست. روشن است که «حسن بن محبوب» از امام علی علیه السلام روایت نمی کند «زیرا معاصر ایشان نیست». اگر مقصود از «علی» امیر مؤمنان و روایت منقول از امام کاظم یا امام رضا علیهما السلام باشد که حسن بن محبوب معاصر ایشان بوده و از آنها روایت کرده است، بیش از یک واسطه در روایت ارسال هست. محتمل است که مقصود، از امام، علی بن موسی الرضا علیهما السلام باشد که حسن بن محبوب از ایشان روایت می کند و به سبب تردّد روایت میان این دو احتمال، شیخ طوسی در تهذیب آن را موقوفه و غیر مستند به یکی از ائمه(علیهم السلام)می داند. ۲۸ صاحب جواهر آن را مضمره شمرده، اما مسؤول در روایت را ناشناخته می داند، ۲۹ ولی اشتهار تعبیر از امام علی، در لسان روایات، به گونه ای که در این روایت آمده، واشتهار تعبیر از ائمه همنام ایشان به کنیه یا القاب یا اسم دوم یا سوم، به گونه ای است که تعبیر به اسم مفرد می شود و گویا این از خواص روایات مروی از اما علی علیه السلام است، که به

احتمال بسیار از ایشان باشد، و در این صورت مرسله خواهد بود.

۷ آن که نـذر کنـد پیاده به حج برود معروف در این مسأله، وجوب وفا به این نذر می باشد و ادعای اجماع بر آن شده است و به عنوان فرع این مسأله حکم جاهـایی که حاجی مجبور است سوار بر کشتی یاماننـد آن شود، مطرح گردیـده است. امام باقر علیه السلام از پدرانش روایت می کند: از علی علیه السلام در این باره پرسیدند و آن حضرت فرمود:

«در معبر می ایستد تا از آن جا بگذرد.» ۳۰

۸ مواقیت در مصـادر حـدیث و فقه امـامی، گفته ای از امـام علی علیه السـلام در بـاب مواقیت نیست، امـا برخی مصـادر سـنی، خبری از ایشان نقل کرده انـد که می فرماید: «میقات کسـی که از مدینه، حج یا عمره بگزارد «ذوالحُلیفه» است. می تواند پیش از رسـیدن بدان جا، از همسـرش بهره جوید یا هر لباسی بپوشد. میقات اهالی عراق، «عقیق»است و پیش از وصول به آن مکان، می توان از همسر و لباس بهره جست. اگر اهل شام بخواهنـد حـج یا عمره به جا آورند، میقاتشان «جُحفه» است. می توانند هر لباسـی را بپوشـند و از اهـل خود بهره جوینـد، تا به «جُحفه» برسـند. میقات اهل یمن، «یَلَمْلَم» است و تا آن جا، حق اسـتفاده از همسـر و لبـاسِ غیر احرام را دارنـد. میقـات اهـل نجـد «قَرْن المَنـازل»است. و میقـات هر که پس از مواقیت است، خانه اش می باشد.» ۳۱ این مواقیت جز با اندکی تفاوت مطابق فقه امامی است. ۳۲

۹ حکم احرام پیش از میقات جایی که پوشیدن لباس احرام واحب است،

«میقات» نام دارد. اما اگر حاجی پیش از میقات محرم شده باشد، حکمش چیست؟ در فقه سنی معروف است که این عمل جایز می باشد و حج درست است. در این باره روایتی از امام علی علیه السلام نقل کرده اند که در تفسیر آیه {...وَ اَتِمُّوا الْحَجَّ وَ العُمْرَةَ لِلهِ...} ۳۳ فرمود: «اتمام حج به این است که از خانه ات برای حج و عمره مُحرم شوی». مردی نزد عمر آمد و پرسید: من سوار بر کشتی و اسب و شتر آمده ام. کجا محرم شوم؟ عمر گفت: نزد علی برو و از وی بپرس. از علی علیه السلام پرسید، آن حضرت فرمود: «از جایی از وطنت که سفر را آغاز کردی، احرام بپوش» و او از مدینه منوره مُحرم شد. ۳۴ فقه امامی کاملا مخالف این اعتقاد است و احرام پیش از میقات را درست نمی داند و روا نمی شمرد. ۳۵ در این باره روایات بسیاری از امامان اهل بیت(علیهم السلام) آمده است؛ از جمله روایاتی از امام باقر و دو روایت از امام صادق علیهما السلام در رد آنچه اهل سنت از امام علی علیه السلام روایت می کنند. در آنها اعتقاد اهل سنت بعید شمرده شده است. اگر چنان بود که سنیان می گویند، رسول الله صلی الله علیه وآله این فضیلت را ترک نمی کرد و از مدینه محرم می شد، اما او از «ذی الحُلیفه» احرام بست. ۳۶

قسمت دوم: محرّمات احرام و کفاره کارهای خلاف در حال احرام

احادیث ذیل در باب محرّمات احرام، از مصادر شیعه و سنی روایت شده است:

۱ عدم جواز صید بَرّی توسط محرم و حرمت اکل آن بر مُحرم و مُحِلّ در

صحیحه محمدبن مسـلم از امام باقر علیه السـلام آمده است که فرمود: «علی علیه السلام به گروهی برخورد که ملخ دریایی می خوردنـد. فرمود: سـبحان الله! شـما در حال احرام هستیـد و چنین می کنیـد؟! گفتنـد: آن را از دریا صـید کرده ایم. فرمود: اگر چنین است، آن را در آب بیندازیـد.» ۳۷ مقتضای شـبهه آن گروه، این بود که خوردن گوشت ملـخ حلال است؛ زیرا قرآن ۳۸ بر حلیّت صید بحر تصریح کرده است: {أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ...} اما امام برای ردّ شبهه آنان فرمود: آن را در آب بیندازیـد؛ یعنی اگر بحری بود می توانست در آب زنـده بمانـد. در جواهر از منتهی و تـذکره علامه آمـده است: «بسـیاری از علمای ما و علمای عامه می گویند ملخ دریایی، صـید برّی است. مسالك می گوید: «در این باره اختلافی نداریم، ولی ابی سـعید خـدری و شـافعی و احمـد به روایتی با ما مخالفنـد.» ۳۹ نگارنـده موسـوعه فقه علی بن ابی طـالب در این بـاب روایـاتی از امـام گرد آورده که در مصـادر سـنی موجود است. وی می نویسـد: «کشـتن و اشـاره و نشان دادن و دنبال کردن و خوردن صـید بر محرم حرام است.» علی علیه السـلام فرمود: «محرم صـید را نمی کشد و بدان اشاره و راهنمایی نمی کند و آن را دنبال نمی نمایـد.» ۴۰ اگر یکی از این کارهـا را بکنـد و صـید را وی یـا غیر محرم بکشـند، محرم ضـامن است. ۴۱ خوردن گوشت صید بر محرم حلال نیست، چه غیر محرم آن را شکار کند، چه محرم و چه برای وی شکار شود یا

برای دیگری ۴۲. «حارث بن نوفل» جانشین عثمان در مکه بود. هنگامی که وی به مکه آمد، با غذای نمک سود از وی پذیرایی کردند. ماهیگیران کبکی را شکار کرده، پختند و در مقابل عثمان و همراهانش گذاشتند. اینان نخوردند، ولی عثمان گفت: ما آن را صید نکرده و دستور نداده ایم شکارش کنند. و غیر محرمان آن را صید کره و ما را بدان اطعام کرده اند. اشکالی ندارد بخوریم. به دنبال علی [علیه السلام] فرستادند و جریان را به ایشان گفتند. علی ناراحت شد و فرمود: شما را به خدا سوگند! یکی از شما سخن مرا تأیید کند. وقتی برای رسول الله [صلی الله علیه وآله] ران گور خری آوردند، رسول الله نفرمود: ما محرم هستیم و آن را به کسانی که غیر محرمند، بدهید؟! دوازده نفر از اصحاب رسول الله شهادت دادند. سپس علی فرمود: یکی از شما مردان برای خاطر خدا شهادت بدهد. وقتی برای رسول الله تخم شتر مرغی آوردند، ایشان نفرمود: ما محرم هستیم. به غیر ما بخورانید؟ از آن گروه دوازده نفری، عده ای شهادت دادند. حارث بن نوفل می گوید: «پس از شهادت اصحاب» عثمان خود را از سر سفره عقب کشید و به همراهانش پیوست و ماهی گیران غذا را خوردند. ۴۳ عبد الرزّاق روایت کرده که علی در حالی احرام، صید را مکروه می دانست و این آیه را می خواند:

{أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً...} ۴۴. کشتن کفتار که به انسان حمله نکند، صید شمرده شده و موجب کفاره است، اما اگر

بر محرم حمله کند و توسط وی کشته شود، بر محرم کفاره واجب نیست. علی علیه السلام فرمود: «اگر کفتار بر محرم حمله کند، می تواند آن را بکشد، اما اگر پیش از حمله، آن را بکشد، باید میش بالغی کفاره دهد.» ۴۵ کشتن مار سیاه و افعی و عقرب و سگ هار و حیوانی که بر محرم حمله آورد، رواست ۴۶ و نیز کلاغ ۴۷ و می تواند کنه های شترش را بگیرد و بکشد. در جواهر آمده است: اگر محرم، حیوان برّی را صید کند، میته بوده و بر محلّ و محرم حرام است، چنان که شیخ طوسی وحلّی (ابن ادریس) و قاضی ابن سراج و یحیی بن سعید حلّی و فاضلان محقق و علامه حلی) و دیگران آن گونه که از برخی از آنان نقل شده بدان تصریح کرده اند، بلکه در نهایه و مبسوط و تهذیب و وسیله و جواهر بنابر آنچه از بعضی نقل شده مانند میته است. در کتاب اخیر اجماع بر این اعتقاد است، و به دو خبر از امام علی علیه السلام در این مورد استدلال شده است: نخست: خبر وهب بن وهب از جعفر از پدرش از علی علیه السلام : «اگر محرم صید را ذبح کند، محرم و مُحل نمی توانند از آن بخورند و مانند میته است و اگر صید در حرم ذبح شود میته است، چه محلّ ذبحش کند و چه محرم.» دومین خبر از اسحاق از امام جعفر علیه السلام است که علی علیه السلام می فرمود: «اگر محرم صید را در غیر حرم ذبح کند، میته است و محل و محرم

نمی توانند از آن بخورند و اگر محل صید را در حرم بکشد، میته است و محل و محرم نمی توانند از آن بخورند.» ۴۸

۲ جواز روغن مالی پیش از احرام در فقه حج معروف است: حاجی پس از احرام نمی تواند روغن استعمال کند و اگر بوی آن پس از احرام باقی می مانـد، باز نمی تواند پیش از احرام روغن اسـتعمال نماید۴۹، اما اگر پس از احرام بویی باقی نمی مانـد، پیش از آن رواست. خبری که محمدبن مسـلم از امام صادق علیه السـلام روایت کرده، به همین معناست: «علی علیه السلام در این باره فرمود: «نبایـد محرم، عطر و روغن اسـتعمال کند. اگر پوسـتش ترک خورد، از غذایی «چرب» که می خورد، بر آن می مالد و اگر چشم درد داشته باشد، صبرزرد «که گیاهی دارویی است» به چشمش می کشد، نه زعفران.» ۵۰

۳ جواز احرام به لباس رنگ شـده با گل سـرخ بین فقها مشـهور است که احرام به لباس رنگ شـده کراهت دارد، مگر آنچه با دلیل اسـتثنا شـده است؛ از جمله لباسـی که با گِل سـرخ (خاکی سـرخ که با آن لباس را رنگ می کننـد) رنگ شـده باشد. از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است: «علی علیه السلام محرم بود و یکی از کودکانش با او بود که او لباس رنگی به تن داشت. عمر بن خطاب وی را دیـد و گفت: ای ابا الحسن! احرام با لباس رنگی رواست؟ فرمود: نیاز به کسـی نـداریم که به ما سنت آموزد! این لباس ها با گل سرخ رنگ شده است.» ۵۱ نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب مضمون این

خبر و احادیث دیگر را به عنوان «ما یَحْرُمُ عَلَی الْمُحْرِمِ مِنَ الِّلباس» آورده و می نویسد: «مرد نمی تواند لباس را که با زعفران یا ورس یا گل کاجیره (کافشه) رنگ شده، بپوشد.»۵۲، اما اگر با چیزی جز اینها رنگ شـده، می تواند بپوشد. محمدبن علی بن الحسـین می فرمایـد: عمربن خطاب، عبدالله بن جعفر را در حال احرام با دو لباس رنگی دید، پرسـید: این چیست؟ علی بن ابی طـالب «که در آن جـا بود» فرمود: فکر نمی کنم کسـی بتوانـد به مـا سـنت را بیـاموزد! عمر چیزی نگفت.۵۳ محرم نمی تـواند سرش را بپوشانـد. علی علیه السـلام فرمود: «احرام مرد این است که سـرش را نپوشاند۵۴، اما زن هر لباسـی را که بخواهد، می توانـد بپوشـد، جز آنچه رنگ شـده است. وی می توانـد کفش «غیر بنـدی» و شـلوار و روپوش بلنـد بپوشـد۵۵، ولی روبنـد بر صورتش نبایـد بینـدازد. اگر بخواهد صورتش را بپوشاند، لباسـش را بر رویش می کشد.» ابن ابی شـیبه از علی[علیه السـلام] روایت کرده که ایشـان زنـانی را که محرم بودنـد، از اسـتفاده از نقاب نهی می کرد، اما می توانسـتند لباسـشان را بر صورتشان بکشند۵۶، همچنان که از پوشیدن دستکش نهیشان نمود.۵۷ محرم می تواند انگشتر در دست کند. اسماعیل بن عبدالملک می گوید: علی را در حالی که محرم بود، دیدم انگشتر در دست دارد۵۸ و۵۹ نگارنده موسوعه احادیثی را از امام علی علیه السلام آورده که در مصادر سنی است و درباره حرمت نکاح محرم و نیز حرمت جـدا کردن دندان یا ناخن و... از بدن، و مباح بودن حجامت است. وی می

نویسد:

۴ نکـاح و محرّك هـای آن نکـاح بر محرم جایز نیست و اگر این کار را کرد، نکاحش باطل است. علی کرّم الله وجهه فرمود: «محرم نمی توانـد ازدواج کنـد و نمی توان بـا زن محرم ازدواج کرد. اگر این کـار انجـام شود، نکـاح باطـل است.» در روایتی دیگر فرمود: «اگر محرم ازدواج کند، همسـرش را از او جدا می کنیم.»۶۰ زیرا آمیزش با همسر، حج را باطل می کند. از علی[علیه السـلام] درباره حکم حجّ مرد محرمی که با همسـرش آمیزش کرد، پرسیدند، فرمود: «اعمال را به جا می آورند تا حج را به پایان برساننـد، مناسک را ادامه می دهنـد و در سال آینـده، بایـد دوباره حـج بگزارند و قربانی کنند. سال بعد که حج به جا می آورنـد، از هم جـدا خواهنـد بود تا اعمال را تمام کننـد.»۶۱ همچنـان که در حـج، جمـاع حرام است، محرّك هایش مانند بوسـیدن و امثـال آن هـم حرام می باشـد، ولی حـج را باطـل نمی کنـد. علی فرمـود: «اگر محرم زنش را ببوسـد، بایـد قربـانی کند.»۶۲

۵ جـدا کردن عضوی از بـدن؛ ماننـد دنـدان و ناخن و مو علی علیه السـلام فرمود: «محرم نبایـد دنـدان و ناخنش را بکند، مگر اینکه درد بکشَد.»۶۳ حسـین بن علی [علیه السـلام] در سفر به مکه همراه عثمان بود که در راه بیمار شد، عبدالله بن جعفر در «سقیا» به او برخورد و از وی پرستاری نمود، تا زمانی که ترسید حج را از دست بدهد. از این رو، به دنبال علی بن ابی طالب و اسمای بنت عمیس که در مدینه بودند، فرستاد و خود به

سوی مکه روانه شد. آن دو آمدند و «امام»حسین به سر درد خود اشاره کرد و علی دستور داد سرش را بتراشند، سپس در «سقیا» قربانی را به نیابت از او کشت و شتری را نحر کرد.۶۴

محرم می تواند بدن و سرش را بشوید۶۵ و حجامت کند. علی کرّم الله وجهه فرمود: «اگر محرم خواست، می تواند حجامت کند.»۶۶ و۶۷ آنچه گفته شد، سخنان امام علیه السلام درباره «محرمات احرام» بود، اما درباره «کفاره مخالفت با محرمات»، احادیثی دارند؛ از جمله:

قسمت سوم: کفاره مخالفت با محرمات

۱ روایت شده که از ایشان (علی علیه السلام) در باره حرمت و ضمان صید پرنده ای که بر شاخه درختی باشد که ریشه اش در حرم و شاخه اش در بیرون حرم است، پرسیدند و او فرمود: «اگر ریشه اش در حرم باشد، باید کفاره دهد.»۶۸

۲ کفاره کشتن کبوتر، میش است. در جواهر آمده است: «اگر محرم در غیر حرم، کبوتری را بکشد، بنابر مشهور میان اصحاب، باید میشی کفاره دهد.» در تذکره و منقول از خلاف و منتهی اجماع بر این مطلب است، بلکه در خلاف نیز اجماع هست. علی علیه السلام و عمر و عثمان و ابن عمر قائل به آنند...»۶۹ در وسائل خبری در این باره نیافتم. شاید چنان که خواهد آمد صاحب جواهر آن را از مصادر عامه نقل کرده است.

۳ کفاره کشتن مرغ سنگ خوار، یک برّه است. از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام یافتیم که اگر محرم، مرغ سنگ خوار را آسیب رساند، باید بره ای را کفاره دهد که از شیر بریده شده است وبرگ درختان را

می خورد.» خبری دیگر به مانند همین از امام باقر علیه السلام هست و فتوای فقها همین است ۷۰

۴ حکم محرم و غیر محرم، اگر صیدی را بکشند. از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «علی علیه السلام درباره محرم ومُحِل،که صیدی را بکشند،سخن می گفت و فرمود: محرم باید قربانی کاملی را بدهد و محل «قیمت» نیمی از قربانی را.»۷۱ در این مسأله میان فقها اختلاف است.۷۲

۵ شکستن تخم شتر مرغ. این مسأله دو صورت دارد: الف در تخم جوجه باشد که حرکت کند. در این باره امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب علی علیه السلام هست که کفاره شکستن هر تخم مرغ سنگ خوار توسط محرم، گوسفندی یکساله است وکفاره شکستن تخم شتر مرغ، شترِ جوانی است.»۷۳ ب پیش از حرکت جوجه، تخم بشکند یا اصلا در آن جوجه ای نباشد. از امام صادق علیه السلام در این باره روایت شده است: «امیر مؤمنان علیه السلام در این باره حکم کرد: به شمار تخم ها، شتر نر میان شتران ماده رها کنند. هر شتر ماده ای که حامله گردد و بچه شتری سالم به دنیا آید، بچه به عنوان قربانی به کعبه برده می شود.»۷۴ نظر فقها در هر دو صورت، طبق این حدیث است.۷۵

۶ اگر صیدی را مجروح کند و از حالش خبر نداشته باشد. اگر محرم صیدی را زخمی کند و آن را به حال خود واگذارد و نداند پس از زخمی شدن، در چه حالی است، قربانی کامل بر او واجب است. در این باره روایتی از امام باقر به نقل از پدرانش، از قول علی علیه السلام

وارد شـده است: «اگر محرم به صـیدی آسـیب رسانـد و آن را خونی کنـد، سـپس به حـال خود رهـا سازد، بایـد کفاره اش را بدهد.»۷۶

۱۷اگر محرم مضـطر شود و صـید یـا میته بخورد حکم محرمی که ناچـار صـید ما میته ای را که نزدش هست بخورد چیست؟ از امام علی علیه السـلام در این باره خبری آمـده که می فرمایـد: «اگر محرم به صـید و میته مضـطر شود، می توانـد میته ای را که خـدا برایش حلاـل کرده است بخورد.»۷۷ این روایت مخـالف مـذهب امـامیه مبنی بر اختیار صـید به شـرط تمکن ادای کفاره است، اما اگر نتوانـد کفاره (قربانی) دهد، صـید را کنار گذاشـته، از میته می خورد. صاحب جواهر ادعای اجماع بر این قول را به نقل از سـید مرتضـی کرده، گو این که صاحب جواهر الکلام احتمال داده روایت در موردی است که نتواند کفاره صـید را بدهد، گر چه بدان مضطر باشد.۷۸ آنچه مصادر سنی در مورد احکام فقهی امام علی علیه السلام در مورد مخالفت احرام ذکر کرده اند، نگارنده موسوعه فقهی علی بن ابی طالب گرد آورده است:

دربـاره شتر مرغ، علی [علیه السـلام] حکم به شتر قربانی نمود۷۹ و در مورد تخمش، به جنین ماده شتر. ابن عباس می گویـد: علی بن ابی طالب در مورد تخم شتر مرغی که محرم بدان آسیب رساند، حکم کرد: شتران نر را میان شتران ماده رها می کنی، وقتی معلوم شـد بـار دارنـد، تخم هایی را که شکسـته ای می شـمری [و به شـمار تخم ها بچه شتر می دهی] . گفتم این قربانی «کفاره» است و پس از

این ضامنِ آنچه از بین برده ای نیستی. ابن عباس می گوید: معاویه از قضاوت علی شگفت زده شد. وی می افزاید: چرا باید معاویه متعجب شود؟ در بازار، تخم را چنین می فروشند و بدان می بخشند.۸۰ در سنن بیهقی است که علی [علیه السلام] در زمان حیات رسول الله این گونه قضاوت کرد. مردی نزد پیامبر خدا رفت و آنچه را علی گفته بود، به عرض رساند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آنچه را شنیدی، علی به درستی گفت، اما کار دیگری هم می توانی بکنی. می توانی عوض هر تخم، یک روز روزه بگیری یا مسکینی را اطعام کنی.۸۱ کفاره کفتاری که محرم بکشد، بی آن که بر وی حمله کرده باشد، یک قوچ است، ولی اگر حمله کند، چیزی بر وی واجب نیست۸۲. کفاره آهو، گوسفند است۸۳ درباره کبوتر حرم که دو شخص عادل از مسلمانان باید حکم کنند فرمود: گوسفند بدهد۸۴ کفاره دو تخم کبوتر، یک درهم است.۸۵ کفاره تراشیدن مو؛ علی [علیه السلام] در مورد کسی که سر درد دارد و مویش را می تراشد، فرمود: «سه روز روزه بگیرد و می تواند به شش مسکین هر یک نیم صاع طعام دهد و اگر خواست قربانی کند، گوسفندی را می کشد.»۸۶ هرجا خواست حرم یا جای دیگر این کار را انجام می دهد. علی [علیه السلام] در «سیقا» هنگامی که موی پسرش حسین را تراشید، شتری را قربانی کرد، که بخشش مستحب توسط وی رضی الله عنه بود.۸۷ کفاره آمیزش؛ علی درباره مرد محرمی که با زنش آمیزش کند فرمود: «هر کدام

بایـد شتری بدهند»۸۸ و در سـال آینـده حـج بگزارنـد. کفـاره بوسـیدن و لمس شـهوت انگیز؛ علی فرمود: «اگر محرم زنش را ببوسد، باید قربانی کند»۸۹؛ یعنی گوسفند بدهد. آن که حیوانی را برای کفاره می کشد، نمی تواند از آن بخورد. علی فرمود: «از گوشت نذری و کفاره صید و آنچه مال مساکین است، نمی توان خورد.»۹۰ و ۹۱

قسمت چهارم افعال حج

دوازده کـار در حـج واجب است احرام، وقوف به عرفـات و مشـعر، منا، رمی، قربانی، حلق یا تقصـیر، طواف و دو رکعت نماز آن، سعی، طواف نساء و دو رکعت نماز آن. در مورد بسیاری از این افعال، سخنانی از امام علی علیه السلام آمده است:

۱ از واجبات احرام، تبلیغات اربع است عمره تمتع و حج جز با تلبیه درست نیست. یک بار تلبیه واجب است و تکرار و زیاده بر آن، تا زوال روز عرفه، برای حاجی مستحب است۹۲ در این باره دو خبر از امیر مؤمنان نقل شده؛ یکی در مورد استحباب تلبیه برای مردان با صـدای بلنـد است؛ علی علیه السـلام فرمود: «جبرئیل خـدمت پیامبر آمد و عرض کرد: شـعار محرم تلبیه است. به هنگام تلبیه صـدایت را بلند کن.»۹۳ فقهای مشـهور بر این رأی هسـتند و بر آن به اخبار دیگری نه این خبر اسـتدلال کرده اند، که شاید به سـبب مرسل بودن این خبر است.۹۴ دوّمین خبر آن است که فرمود: «تلبیه و شـهادت و قرائت قرآن در نماز توسـط گنگ، با تکان دادن زبان و اشاره به انگشـتان است.»۹۵ به نقل از مصادر سـنی، نگارنـده موسوعه فقه علی بن ابی طالب گفته است: ابن ابی شیبه و بیهقی و ابن

حزم اندلسی در المحلّی به سند خود روایت کرده اند که علی رضی الله عنه پیوسته تهلیل می گفت تا به جمره عقبه رسید. «عکرمه» می گوید: با حسین بن علی راه افتادم و تا رمی جمره عقبه می شنیدم که پیوسته تلبیه می گفت: به من فرمود: رسول الله این کار را می کرد. نووی در المجموع بیان می کند که علی [علیه السلام] تا پیش از وقوف در عرفات، تلبیه می گفت. این خبر معارض روایتی است که ابن ابی شیبه روایت می کند که به ابن عباس گفت: معاویه از تلبیه در روز عرفه نهی کرد و آمد تا عمود خیمه را گرفت آنگاه لبیک گفت. وی می افزاید: معاویه می دانست علی در این روز تلبیه می گفت. از این رو دوست داشت با ایشان مخالفت کند. ابن قدامه در المغنی ذکر می کند که علی تا زوال خورشید در روز عرفه تلبیه می گفت.۹۶

۲ وقوف در عرفات وقوف در عرفات از ارکان حج است و هر که به عمد وقوف در عرفات را به هنگام زوال روز عرفه از دست بدهد، حج را از کف داده است. از این رو، در برخی اخبار آمده است که «یوم حج اکبر» (بزرگترین روز حج) روز عرفه است. در این باره از امام صادق علیه السلام روایت است: «فضیل بن عیاض از ایشان از حج اکبر پرسید. فرمود: خودت چیزی می دانی؟ عرض کرد: آری، ابن عباس می گفت: حج اکبر روز عرفه است؛ یعنی کسی که روز عرفه را تا طلوع فجرِ روز قربانی درک کند، حج را درک کرده

است و آن که این روز را از دست بدهد، حج را از کف داده است. امام صادق علیه السلام بدو فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: حـج اکبر، روز قربـانی است و این آیه را دلیـل آورد: {فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ} که بیست روز از ذی الحجه و محرّم و صفر و ماه ربیع الأول و ده روز از ربیع الآخر است. اگر حج اکبر، روز عرفه بود، سیح (کوچیدن) چهار ماه و یک روز می باشد...»۹۷ در مسـند زید از ایشان علیه السلام روایت است: «هر که وقوف در عرفه با مردم را از دست بدهد و شب هنگام بیاید و در جمعی از مردم، پیش از انصراف امام باشد، حج را درک کرده است.»۹۸

۳ اعمال منا در منا سه کار بر حاجی واجب است: رمی و قربانی و حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر). در مورد دومین و سومین عمـل، احکـام فقهی از امیر مؤمنـان آمـده، ولی در مورد نخست، بر خبری از امـام دست نیـافتم. از امام درباره قربـانی (هَدْی) احکـام بسـیاری آمـده که در ضـمن مسائل آتی آن را ذکر می کنیم: کمترین قربانی که مجزی است از ایشان روایت است که فرمود: شـتر و گـاو و بز «ثنیه» و میش «ضـأن» باشـد۹۹؛ یعنی بنابر اعتقاد مشـهور، شتر پنـج سال را تمام کرده، وارد شـش سـال شـده باشـد. بز و گاو یکساله و داخل سال دوم شـده باشـند، جـذع، پس از یک سالگی و ورود به دو سالگی است. رأی فقها این است که کمترین قربانی که مجزی است، باید در این سن و سال باشد.۱۰۰

شروط

قربانی فقها شروطی را برای قربانی گفته اند. محقق در شرایع می گوید: «شرط سوم آن است که سالم باشد؛ پس یک چشم و لنگی که آشکارا بلنگد و آنچه شاخش از داخل شکسته یا گوشش بریده است، مجزی نیست. همچنین نرهایی که اخته شده اند یا لاغری که بر پهلوهایش پیه نباشد و...، مستحب است فربه باشد، که در علفزار نگهداری می شود و در آنجا می خوابد و می چرد...»۱۰۱ در این باره اخبار صحیحی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده که مورد استدلال فقهاست و احادیث ضعیفی نیز وجود دارد که در کنار ادله خود آورده اند،۱۰۲ مانند: «برای اطمینان از سلامت قربانی، چشم و گوشش وارسی شود، اگر چشم و گوش سالم باشند، قربانی کامل است و اگر شاخش شکسته باشد یا پایش را به طرف قربانگاه بکشد، مجزی نیست.»۱۰۳

و از ایشان است: «اگر مرد، قربانی لاغر بخرد، مجزی نیست و اگر فربه بخرد، ولی معلوم شود لاغر است مجزی است. در قربانی تمتع نیز همین حکم است.»۱۰۴ همچنین نقل شده است: «علی علیه السلام خوش نداشت گوش و بینی قربانی بریدگی داشته باشد اما اگر زمانی سوراخی داشت، اشکال نمی دانست.»۱۰۵ در صورت ضرورت، یک قربانی برای پنج و هفت نفر مجزی است اصل این است که یک قربانی، برای یک شخص مکلف مجزی است، اما اخباری وارد شده که به هنگام ضرورت و اگر چند نفر، همسفره باشند، یک قربانی، مجزی برای بیشتر از یک نفر است. از شمار این اخبار، روایتی از امیر مؤمنان است: گاو دوسه ساله مجزی برای سه نفری است که از یک خانواده باشند و

بـالغ مجزی برای هفت نفرِ متفرقه است و گـاو پیر مجزی برای ده نفرِ متفرقه است». صـاحب جـواهر این خـبر و مانـند آن را از دیگر امامان بر قربانی ِ مستحب حمل نموده؛ زیرا در آن تصریحی بر قربانی واجب نیست.۱۰۶

حکم اسـتفاده از شـیر قربانی و سوار شدن آن خبری از امام علی علیه السـلام درباره جواز اسـتفاده از شـیر قربانی و سوار شدن آمده است. روایت است که ایشان «شـیر قربانی را می دوشـید و اگر ضـرری نداشت، بر آن سوار می شد.»۱۰۷ و اگر می دید مردمی پیـاده راه رفته و خسـته انـد، بر (شـتر) قربـانی سوارشـان می کرد و می فرمـود: اگر مرکـوبِ سـوار گم یـا سـقط شود و همراهش (شتر قربانی باشد)، بر آن سوار شود.۱۰۸تمامی فقها به این حدیث فتوا داده اند.۱۰۹

احکام قربانی از جمله مسـتحبات اسـلام، قربانی است، علی علیه السـلام فرمود: «اگر مردم می دانستند قربانی چه ثمره ای دارد، قرض می گرفتنـد و قربانی می کردنـد. با اوّلین قطره خونی که از قربانی بریزد، قربانی کننـده بخشوده می شود.»۱۱۰ ایشان هر سال به نیّت رسول الله صلی الله علیه وآلهو برای خودشان، دو قوچ را می کشت۱۱۱و می فرمود:

«دو قربانی یا بیشتر بکش و آن را که گوش و چشـمش سالم باشـد؛ بخر و رو به قبله ذبح کن...»۱۱۲ و از رسول الله نقل است که فرمود: «شـما را از سه چیز نهی نمی کنم... این که گوشت قربـانی را پیش از سه روز از قربانگـاه خـارج کنیـد. پس از سـه روز، از آن بخورید و ذخیره کنید.»۱۱۳ و از ایشان است: «قربانی در سه روز است،

که بهتر، نخستین روز است.»۱۱۴ فقها بر این مطالب فقهی، به ادلّه ای از جمله این کلمات امیر مؤمنان استدلال کرده اند.۱۱۵

هر که قربانی نیافت، ده روز روزه بگیرد اگر حاجی قربانی نیابد یا نتواند بهایش را بپردازد، به عنوان بدل بر او واجب است ده روز روزه بگیرد؛ سه روز در حج و هفت روز در وطنش. سه روزِ حج واجب است پشت سر هم شد نه متفرقه امام علی درباره آیه: {فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّام فِی الْحَجِّ...} فرمود: «روز پیش از ترویه و روز ترویه و روز عرفه، و هر که این سه روز را از دست بدهد، از روز حصبه شب کوچ از منا شروع کند.»۱۱۶ تمام احادیثی که از امام علی علیه السلام درباره هدی بود گذشت. اما حلق (تراشیدن مو) که سومین کار در منا است؛ روایت است که امیر مؤمنان فرمود: «مستحب است تا محاذی گوش بتراشد.»۱۱۷ فقها نیز چنین فتوا داده اند.۱۱۸ مصادر امامیه درباره اعمال منا، فقط همین احادیث را در بر دارد، اما آنچه مصادر اهل سنت روایت کرده اند، توسط نگارنده موسوعه فقه علی بن ابی طالب جمع آوری شده است. وی می نویسد: از مزدلفه (مشعر الحرام) حاجیان به منا می روند و در اولین روز از ایام منا روز قربانی کردن به ترتیب چند کار می کنند: رمی جمره عقبه، قربانی کردن، تراشیدن مو و طواف خروج. علی[علیه السلام] فرمود: «نخستین کار در روز نحر، رمی جمره، سپس ذبح، بعد حلق و پس از آن طواف زیارت است.»۱۱۹

رمی جمره عقبه علی[علیه السلام] فرمود: «در روز دهم ذی الحجه، پس از

طلوع خورشید، با هفت سنگریزه رمی جمره عقبه می کند و با هر ریگی تکبیر می گوید. در این روز فقط بدین جمره رمی می شود.» ۱۲۰

ذبح هدی اگر حاجی قارن (جمع کننده میان حج و عمره) یا متمتّع باشد یا بخواهد کفاره کار خلافش را بدهد، واجب است قربانی کند، که وقتش روز دهم است. پس از ذبح، برخی چیزها بر او حلال خواهد شد.

حلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن مو) پس از ذبح، مویش را کوتاه می کند یا می تراشد، آنگاه مُحلّ می شود، اگر کسی مویش را تراشیده، یا بافته و یا پشت سرش بسته باشد، تقصیر مجزی نیست و باید حلق کند.۱۲۱ زن مویش را کوتاه می کند. نه اینکه بتراشد. ترمذی و نسائی از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «رسول الله نهی کردند زن مویش را بتراشد.»۱۲۲ در موسوعه درباره روز بدل قربانی، به نقل از امام علیه السلام آمده است: آخرین روز از سه روزی که واجب است در حج روزه بگیرد، باید روز عرفه باشد، علی[علیه السلام] در تفسیر آیه: {فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّام فِى الْحَجِّ...} فرمود: «آخرینش، روز عرفه است.» و فرمود: «روز ترویه و پیش از آن و روز عرفه را روزه بگیر.»۱۲۳ اگر این سه روز را حتی روز عرفه را روزه نگیرد، آیا باید بعداً بگیرد؟ علی[علیه السلام] معتقد است: نمی تواند در ایام منا روزه بگیرد؛ چرا که ایام تشریق، روزهای خوردن و آشامیدن است. در این باره علی[علیه السلام] می فرماید: «اگر روزه را از دست بدهد، پس از روزهای تشریق، روزه

بگیرد.»۱۲۴ و می افزاید: «پس از این، سه روز در حرم و هفت روز بعد از بازگشت (به وطن) روزه بگیرد.»۱۲۵

۴ طواف پس از اعمال منا، پنـج عمل بر حاجی واجب است: طواف حج و دو رکعت نماز آن، سعی میان صفا و مروه، طواف نساء و دو رکعت نماز آن. درباره طواف، احکام فقهی از امیر مؤمنان وارد شده که ضمن نکات آتی، ذکر می شود: استحباب برگزیدن طواف مستحب، به جای نماز مستحب در کعبه: «خداوند در بیت الحرام، صد و بیست رحمت دارد، که شصت رحمت از آنِ طواف کنندگان و چهل رحمت برای نماز گزاران و بیست رحمت برای ناظران است.»۱۲۶

استحباب استلام حجر الاسود به هنگام طواف از امام صادق علیه السلام روایت است: «عمربن خطاب از کنار حجرالاسود گذشت وگفت: به خدا قسم، ای سنگ! می دانیم تو سنگی بیش نیستی و نفع و ضرری نداری. فقط شاهد بودیم رسول الله تو را دوست داشت. ازاین رو ما نیز تو را دوست داریم. امیر مؤمنان فرمود: ای پسر خطاب! چگونه چنین می گویی، به خدا سوگند! در روز قیامت، خداوند حجرالاسود را در حالی بر می انگیزاند که زبان و لب دارد و به سود آن که بدان احترام کرده، شهادت می دهد. با این سنگ، خداوند عزّ وجلّ زمینیان را قسم می دهد و با آفرینندگانش بیعت می کند. عمر گفت: در شهری که علی بن ابی طالب در آن جا نباشد، خدا ما را عمر ندهد!»۱۲۷ این حدیث از جمله روایاتی است که دلالت دارد مستحب است طواف کننده در اثنای طواف، مقابل حجرالأسود بایستد، دست ها را

به دعا بالا ببرد و آن را لمس کند و ببوسد. صاحب جواهر این حدیث را به هنگام بحث در این مسأله آورده است.۱۲۸

دست بریـده، از موضع بریـدگی، حجرالأسود را لمس می کند امام صادق علیه السـلام روایت کرده است: از علی علیه السـلام پرسـیدند: چگونه دست بریده، حجر الأسود را لمس کند؟ فرمود: از موضع بریدگی سنگ را استلام کند. اگر از آرنج دستش بریده باشد، با دست چپش لمس کند ۱۲۹. برای فتوا در این مسأله، فقها بر این روایت تکیه کرده اند.۱۳۰

هر که یک دور بیفزایـد، دوبار طواف هفتگانه می کند هفت دور در طواف واجب است و حدّی برای مسـتحب نیست. اگر در طواف واجب، یک دور بیافزایـد، واجب است شـش دور دیگر کنـد، تا دو بار طواف هفتگانه کرده باشد.۱۳۱ دلایل عمده در این باب، روایاتی از امیرمؤمنان است؛ ماننـد صـحیحه محمـدبن مسـلم از امام صادق یا امام باقر علیهما السـلام : «در کتاب علی علیه السـلام است، اگر آدمی یقین کند، در طواف واجب هشت دور گشـته است، شش دور دیگر بدان می افزاید.»۱۳۲ و امام صادق علیه السـلام فرمود: «علی هشت دور طواف کرد. ازاین رو شش دور افزود، سپس چهار رکعت نماز گزارد.»۱۳۳ مصادر امامیه درباره طواف، از ایشان علیه السـلام همین احادیث را ذکر کرده اند و مصادر سـنی احادیث دیگری از ایشان آورده اند؛ مانند: «هرکه طواف را فراموش کند، بر می گردد حتی اگر در خراسان باشد» و «هر که حج گزارد، آخرین عملش طواف بیت باشد، مگر زنانی که حائض باشند، که رسول الله بدین سبب آنان را معاف کرد» و «حائض در

عرفات وقوف می کند و تمامی اعمال را انجام می دهد و به مشعرالحرام می آید و رمی جمره می کند و سعی میان صفا و مروه می نماید، ولی بیت را طواف نمی کند، تا پاک شود.»۱۳۴ و «اگر طواف بیت کنی و ندانی کامل کرده ای یا نه، آنچه را شک داری، تمام کن، که خداوند بر زیادی عذاب نمی کند» و درباره کسی که فراموش کند و هشت دور طواف نماید، فرمود: «شش دور به آن می افزاید تا چهارده دور شود و بعد چهار رکعت نماز می خواند» وروایت کرده اند هرگاه ایشان علیه السلام حجرالأسود را استلام می کرد، می گفت: «اَللّهُمَّ اِیماناً بِکَ وَ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَ وَفاءً بِعَهْدِکَ واتِّباعاً لِسُنَّهِ نَبِیِّکَ مُحَمَّد صلی الله علیه وآله»۱۳۵

پاورقی ها

۱. مصادر و نصوص این حدیث را در کتاب های سنی و شیعی در حاشیه شیخ حسین الراضی بر قسمت نهم از مراجعه ۴۸ المراجعات امام سید عبدالحسین شرف الدین ملاحظه کنید.

۲. وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۲۳، چاپ مؤسسه آل البیت.

۳. وسائل، ج۱۱، صص

۱۱ ۱۲

۴. وسائل، ج۱۱، ص۱۵

۵. وسائل، ج۱۱، ص۲۱

۶. وسائل، ج۱۱، ص۱۲۸، ح ۲۰

۷. وسائل، ج۱۱، ص۱۰۲، ح ۲۹

۸. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج۶، ص۴۴۲

۹. وسائل، ج۱۱، ص۲۵۱، ح۱۸

۱۰. موسوعه فقه علی بن ابی طالب، د. رواس قلعه چی، ص۲۰۵، به نقل از سنن بیهقی و کنز العمال و المجموع نووی.

۱۱. جواهر، ج۶، ص۴۴۲

۱۲. الموسوعه، ص۲۰۵

۱۳. وسائل، ج۱۱، ص۱۵۵

۱۴. جواهر، ج۶، ص۳۹۳

۱۵. وسائل، ب۱۶ (وجوب الحج)، ح۲

۱۶. الموسوعه، ص۲۴، به نقل از الروض النضیر، ج۳، ص۲۹۶

۱۷. سنن بیهقی، ج۴، ص۳۴۸ ؛ المغنی، ج۳، ص۴۸۴

۱۸. الموطأ، ج۱، ص۳۳۶ ؛ کنز العمال،

ح ۱۲۴۶۵

۱۹. الموسوعه، ص۲۰۷

۲۰. الموسوعه، ص۲۰۷، به نقل از ابن ابی شیبه، ج۱، ص۱۸۳ ؛ المحلی، ج۷، ص۱۷۴ ؛ سنن بیهقی، ج۵، ص۱۰۸ ؛ کنز العمال، ح۱۴۴۶۴

۲۱. جواهر، ج۶، صص۴۶۲ و ۴۶۳

۲۲. الموسوعه، ص۲۰۸، به نقل از المحلی، ج۷، ص۱۰ و المغنی، ج۳، ص۴۶۸

۲۳. وسائل، ج۱۱، ص۶۳، ح۱، حدیث سوم و پنجم و ششم این باب، همین گونه است.

۲۴. الموسوعه، ص۲۰۴، به نقل از مصنف ابن ابی شیبه، ج۱، صص۱۹۴ و ۱۶۹ ؛ المحلی، ج۷، ص۶۱ ؛ المجموع، ج۷، ص۸۰ ؛ المغنی، ج۳، ص۲۲۸

۲۵. الموسوعه، ص۲۰۴

۲۶. جواهر، ج۶، ص۴۱۰

۲۷. وسائل، ج۱۱، ص۱۸۲، ح۲

۲۸. وسائل، ج۱۱، ص۹۲

۲۹. جواهر، ج۶، ص۴۱۰

۳۰. وسائل، ج۱۱، ص۹۲

۳۱. الموسوعه، ص۲۰۴، به نقل از الروض النضیر، ج۳، ص۱۳۸

۳۲. جواهر، ج۶، صص

۴۸۹ ۴۹۸

۳۳. بقره: ۱۹۶

۳۴. الموسوعه، ص۲۰۸، به نقل از المغنی، ج۳، ص۲۶۶ و المحلی، ج۷، ص۷۵ و سنن بیهقی، ج۵، ص۳۰، و ج۴، ص۳۴۱ و مسند زید، ج۳، ص۱۴۴ و المجموع، ج۷، ص۲۰۱ و آثار ابی یوسف، ص۴۸۴ و ابن ابی شیبه، ج۱، صص

۱۶۴ ۱۶۲ و تفسیر ابن کثیر، ج۲، و ص۱۰۳

۳۵. جواهر، ج۶، ص ۵۰۰

۳۶. وسائل، ج ۱۱، ص ۳۲۱، ح۵، و ص۳۲۳، ح ۲ و ص۳۲۴، ح ۴

۳۷. وسائل، ج ۱۲، ص۴۲۸، ح ۱

۳۸. مائده: ۹۶

۳۹. جواهر، ج۶، ص ۵۹۰

۴۰. الروض النضیر، ج۳، ص ۲۲۱

۴۱. المغنی، ج۳، ص۳۰۹ ؛ المجموع، ج۷، ص۳۳۷

۴۲. المحلی، ج۷، ص ۲۵۰ ؛ المغنی، ج۳، ص ۳۱۲ ؛ المجموع، ج۷، ص ۳۳۱

۴۳. سنن بیهقی، ج۵، ص۱۸۲ ؛ سنن ابی داود، مناسک، باب لحم الصید للمحرم ؛ المغنی ج۳، ص۳۱۲ ؛ ابن ابی شیبه، ج۱، ص۱۸۵ ؛ الأم، ج۷، ص ۱۷۰

۴۴. عبد الرزاق، ج۴، ص۴۲۷ ؛ تفسیر طبری، ج۷، ص ۷۰، چاپ دوم.

۴۵. ابن ابی شبیه، ج۱، ص۲۰۳. ۱۹۱۱ ؛ الأم،

ج۷، ص ۱۷۱ ؛ الأوسط، ج ۲، ص ۳۱۲ ؛ الإشراف، ج ۲، ص ۳۱۹

۴۶. الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۹

۴۷. ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۲۰۴ ؛ الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۹

۴۸. جواهر، ج ۶، ص ۵۸۸ ؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۴۳۲، ح ۴ و ۵

۴۹. جواهر، ج ۶، ص ۶۳۳

۵۰. الموسوعه، ص ۲۱۰ به نقل از الروض النضیر، ج ۳، صص ۲۵۷ و ۲۶۵

۵۱. وسائل، ج ۱۲، ص ۴۸۲

۵۲. المحلی، ج ۲، ص ۸۲

۵۳. المحلی، ج ۷، ص ۲۶۰

۵۴. الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۱۷

۵۵. الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۱۶

۵۶. ابن ابی شیبه، ج ۱۲، صص ۱۸۱ و ۱۸۳

۵۷. المحلی، ج ۷، ص ۸۲ ؛ المغنی، ج ۳، ص ۳۲۹

۵۸. ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۸۱

۵۹. الموسوعه، ص ۲۱۰

۶۰. ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۴ ؛ المحلی، ج ۷، ص ۱۹۹ ؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۶۶ و ج ۷، ص ۲۱۳ ؛ کنز العمّال، ص ۱۲۸۴۵ ؛ المجموع، ج ۷، ص ۲۹

۶۱. الموطأ، ج ۱، ص ۳۸۱ ؛ المحلی، ج ۷، ص ۱۸۰ ؛ ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۵ ؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۷ ؛ الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۵۰ ؛ کنز العمّال، ص ۱۲۸۱۵ ؛ المجموع، ج ۷، ص ۳۸۰ ؛ المغنی، ج ۳، ص ۳۶۵ ؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۲۰

۶۲. ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۶۳ ؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۸ ؛ کنز العمّال، ص ۱۲۷۹۸

۶۳. الروض النضیر، ج ۳، ص ۲۶۵

۶۴. الموطأ، ج۱، ص۳۸۸ ؛ ابن ابی شیبه، ج۱، ص۱۶۷ ؛ المحلی، ج۷، ص۲۱۳ و ۲۰۵ ؛ سنن بیهقی، ج۵، ص۲۱۸ ؛ المغنی، ج۳، ص۴۹۸ و ۵۴۵

۶۵. المغنی، ج۳، ص۲۹۹

۶۶. الروض النضیر، ج۳، ص۲۶۷

۶۷. الموسوعه، ص۲۱۱

۶۸. وسائل، ج۱۲، ص۵۶۱

۶۹. جواهر، ج۷، ص۳۶۱

۷۰. جواهر، ج۷، ص۳۶۸

۷۱. وسائل، ج۱۳، ص۵۰

۷۲. جواهر، ج۷، صص۳۸۲ و ۳۸۳

۷۳. وسائل، ج۱۳، ص۵۵، ح۲ و ۴

۷۴. وسائل، ج۱۳، ص۵۲، ح۲ و ص۵۴، ح۶، و ص۵۳، ح۴

۷۵. جواهر، ج۷، صص۳۵۲ و ۳۵۳

۷۶. وسائل، ج۱۳، ص۶۳

۷۷. وسائل، ج۱۳، ص۸۷

۷۸. جواهر، ج۷، صص۴۱۹ و ۴۲۰

۷۹. المجموع، ج۷،

صص۴۰۳ و ۴۲۱ ؛ المغنی، ج۳، صص۵۰۹ و ۵۱۷ ؛ المحلی، ج۷، ص۲۲۷ ؛ الروض النضیر، ج۳، ص۲۶۶

۸۰. عبد الرزاق، ج۴، ص۴۲۲ ؛ المحلی، ج۷، ص۲۳۴

۸۱. سنن بیهقی، ج۵، ص۲۰۸

۸۲. ابن ابی شیبه، ج۱، صص۱۷۷ و ۱۹۱ و ۲۰۳ ؛ عبد الرزاق، ج۴، ص۴۰۳ ؛ المحلی، ج۷، ص۲۲۷ ؛ الروض النضیر، ج۳، ص۲۲۶ ؛ المجموع، ج۷، ص۴۰۱ ؛ المغنی، ج۳، ص۵۱۰

۸۳. المغنی، ج۳، ص۵۰۹ و ۵۱۱ ؛ الروض النضیر، ج۳، ص۲۲۶

۸۴. عبدالرزاق، ج۴، ص۴۱۸

۸۵. عبدالرزاق، ج۴، ص۴۲۰ ؛ المجموع، ج۷، ص۳۳۹

۸۶. الروض النضیر، ج۳، ص۲۴۸ ؛ تفسیر طبری، ج۲، ص۲۳۵

۸۷. تفسیر طبری، ج۲، ص۲۳۹

۸۸. ابن ابی شیبه، ج۱، ص۱۶۵

۸۹. ابی ابی شیبه، ج۱، ص۱۶۳ ؛ سنن بیهقی، ج۵، ص۱۶۸ ؛ کنز العمال، ص۱۲۷۹۸

۹۰. ابن ابی شیبه، ج۱، ص۱۶۶

۹۱. الموسوعه، صص۲۱۲ و ۲۱۳

۹۲. تحریر الوسیله، ج۱، ص۴۱۶

۹۳. وسائل، ج۱۲، ص۳۷۹

۹۴. جواهر، ج۶، ص۵۷۹

۹۵. وسائل، ج۱۲، ص۳۸۱

۹۶. الموسوعه، صص۲۱۳ و ۲۱۴

۹۷. وسائل، ج۱۴، ص۴۴

۹۸. الموسوعه، ص۲۱۵، به نقل از مسند زید، ج۳، ص۱۸۳

۹۹. وسائل، ج۴، ص۱۰۳، این مضمون از امام در دو روایت دیگر، ص۱۰۵ تکرار شده است.

۱۰۰. جواهر، ج۷، ص۷۷

۱۰۱. جواهر، ج۷، صص

۸۴ ۷۹ نک: به سخن محقق و استدلال صاحب جواهر.

۱۰۲. همان.

۱۰۳. وسائل، ج۱۴، صص ۱۱۰ و ۱۱۱

۱۰۴. وسائل، ج۱۴، ص۱۱۵

۱۰۵. وسائل، ج۱۴، ص۱۲۹

۱۰۶. جواهر، ج۷، ص ۷۰

۱۰۷. وسائل، ج۱۴، ص۱۴۶

۱۰۸. وسائل، ج۱۴، ص۱۴۷

۱۰۹. جواهر، ج۷، ص۱۱۵

۱۱۰. وسائل، ج۱۴، ص ۲۱۰

۱۱۱. وسائل، ج۱۴، ص۲۰۶

۱۱۲. وسائل، ج۱۴، ص۲۰۷

۱۱۳. وسائل، ج۱۴، ص ۱۷۰

۱۱۴. وسائل، ج۱۴، ص۹۳

۱۱۵. جواهر، ج۷، صص

۱۲۴ ۱۲۱

۱۱۶. وسائل، ج۱۴، ص۱۸۳، در همین مطلب، احادیث دیگر از ایشان در ص۱۸۴ آمده است.

۱۱۷. وسائل، ج۱۴، ص۲۲۹

۱۱۸. جواهر، ج۷، ص۱۳۴

۱۱۹. مسند زید، ج۳، ص۲۴۴

۱۲۰. مسند زید، ج۳، ص۱۹۴

۱۲۱. کنز العمال، ص۱۲۷۳۳

۱۲۲.

الموسوعه، ص۲۱۶

۱۲۳. ابن ابی شیبه، ج۱، ص۱۹۶ ؛ تفسیر طبری، ج۲، ص۲۴۷

۱۲۴. سنن بیهقی، ج۵، ص۲۵ ؛ المغنی، ج۹، ص۴۷۹

۱۲۵. الموسوعه، ص۲۰۶

۱۲۶. وسائل، ج۱۳، ص۳۱۲

۱۲۷. وسائل، ج۱۳، ص۳۲۰

۱۲۸. جواهر، ج۷، ص۱۸۴

۱۲۹. وسائل، ج۱۳، ص۳۴۳

۱۳۰. جواهر، ج۷، ص۱۸۷

۱۳۱. جواهر، ج۷، صص

۱۹۷ ۱۹۹

۱۳۲. وسائل، ج۱۳، ص۳۶۶

۱۳۳. وسائل، ج۱۳، ص۳۶۵

۱۳۴. الموسوعه، ص۲۱۷، به نقل از مسند زید بن علی، ج۳، ص۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۷۵ ؛ ابن ابی شیبه، ج۱، ص۱۶۵

۱۳۵. الموسوعه، ص۱۱۴، به نقل از ابن ابی شیبه، ج۱، صص۱۶۸ و ۲۰۵ ؛ مسند زید، ج۳، ص۱۶۹ ؛ مصنف عبدالرزاق، ج۵، ص۵۰۱ ؛ المجموع، ج۸، ص۳۴ ؛ کنز العمال، ح۱۲۵۱۹

پاسخ به شبهات وهابیّت

مقدمه

اشاره

در پرتو شریعت نویسنده: عباسعلی زارعی سبزواری

الحمد لله ربّ العالمين و الصلاه والسلام على سيد الأنبياء محمد و آله الطيبين.

پرسشگری و کنجکاوی انسان

حسّ پرسشـگری و کنجکـاوی یکی از ویژگی های روحی و روانی انسان است. وجود این ویژگی انسان را از حیوانات متمایز کند و او با طرح پرسـش های گوناگون درباره هستی خویش و دیگران به جسـتوجوی پاسخ آنها می پردازد و با گرفتن پاسـخ هر پرسشـی، پله های تکامل را طی می کند. انسان پاسخ بعضی از پرسش ها را نزد وجدان و عقل می یابد و پاسخ بعضی را با تجربه کسب می کنـد و پاسـخ بعضـی دیگر را نه با عقل درك می کنـد و نه با تجربه کسب می نماید، بلکه از نیرویی ماورای طبیعت می گیرد. نخستین پرسشـی که برای هر انسان با شعوری پدید می آید و عقل او پاسخ گوی آن می باشد، این است که آیـا من و آنچه در این جهـان پهناور وجود دارد نیازمنـد یك آفریننـده هستیم و یا تمام هستی، خود به خود، تصادفی و بـدون هیچ آفریننده ای وجود پیدا کرده است؟

هر انسان باوجـدان و عاقلی با بکارگیری انـدیشه و عقل، نیازمنـدی این جهان باعظمت را به مدبّری حکیم و آفریننده ای دانا و توانا درك می کند.

پرسـش دیگری که برای انسان پدیـد می آیـد و عقل پاسـخ گوی آن است، این که آیا آفریننـده جهان در آفرینش این جهان هـدف خاصـی را دنبال می کنـد یا این جهان را بدون هدف و پوچ آفریده است؟ اینجا نیز عقل انسان می گوید: آفریننده این جهان باعظمت و پر از رمز و راز، حکیم، دانا

و تواناست و هر حکیمی در کارهای خویش حکمت و هدفی را دنبال می کند؛ پس آفریننده این جهان نیز تمام هستی را هدفمند آفریده است.

پرسش سومی که پدید می آید، این است که هدف آفریننده حکیم و دانا از آفرینش موجودات عالم چیست؟

عقل در اینجا عاجز است و پاسخ این پرسش را باید آفریننده حکیم بدهد، لذا در کلام خود می فرماید: {هُوَ الَّذی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الأَرْضِ جَمیعاً}؛ (خداوند این جهان کسی است که تمام آنچه را که در زمین است برای شما انسانها آفریده است)(بقره: ۲۹).

پرسش چهارم این است که چرا و به چه هدفی خداوند ما انسان ها را آفریده است؟

اینجا نیز عقل تعطیل است و انسان باید پاسخ این پرسش را از خود آفریننده هدفدار بپرسد. از این رو خداوند متعال می فرماید: {وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلاَّ لِیَعْبُدُونِ}، (جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند)(ذاریات: ۵۶).

پرسش پنجم این است که چگونه خداوند را عبادت کنیم؟ پرستش خداوند با انجام چه کارهایی و اجتناب از چه کارهایی تحقق می یابد؟ پاسخ این پرسش را نیز نمی توان از عقل یا تجربه گرفت، بلکه پاسخ آن نیز در نزد خود آفریننده است. و از آنجا که انسان در مرتبه ای پایین از مراتب هستی است و آفریننده جهان در بالاترین مرتبه از مراتب هستی قرار دارد، به حکم عقل انسان به طور عامّ نمی تواند پاسخ این پرسش را مستقیماً از آفریننده جهان بگیرد؛ بنابراین وجود یک واسطه را میان خود و آفریننده برای دریافت این پاسخ ضروری می داند. از این رو خداوند

متعال پیامبرانی را از میان خود بشر برای برقراری ارتباط میان خود و بشر انتخاب کرد تا راه پرستش و اطاعت را به آنان بیاموزد. آخرین پیامبر از پیامبران الهی پیامبر اسلام حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله است، که رسالت خود را به خوبی انجام داد و مردم را تا آخرین لحظه عمر خویش، با ابلاغ کلام خدا و سنت خویش آگاه کرد و تنها راه عبودیت نجات بخش را تمسّک به قرآن کریم و عترت خویش پس از خود معرّفی نمود و فرمود: (انی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابداً)؛ (دو گوهر گران بها را در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و عترت من؛ چنانچه به آن دو چنگ زنید هرگز پس از من گمراه نمی شوید).در حقیقت خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله راه پرسشگری و پاسخ گویی پس از خود را به مردم معرفی نمود و قرآن کریم به همراه عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله را تنها مرجع برای پاسخ گویی به پرسش های مردم دانست. ولی متأسفانه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به دلایلی که اکنون فرصت بیان آن نیست، وصیت آن حضرت نادیده و یا ناکافی دانسته شد و راه برای اختلافات مذهبی هموار گشت و بسیاری از مردم با فاصله گرفتن از تنها مرجع صحیح برای پاسخ گویی یعنی قرآن به همراه اهل بیت (علیهم السلام) دچار سردرگمی شدند و رفته رفته با گذشت زمان، شبهه افکنی مغرضانه در بسیاری از موارد جایگزین پرسشگری معقول شد.

با این وجود اهل بیت عصمت و طهارت در طول زندگی به پرسش های معقول مردم پاسخ می دادند و شبهات دشمنان دین را با متانت و سعه صدر پاسخ می گفتند. امامان معصوم (علیهم السلام) با وجود تمام مشکلات اجتماعی، با تشکیل مجالس مناظره، از کیان اسلام دفاع می کردند و راه پرسشگری را که راه تکامل بشری است بر روی مردم باز می گذاشتند.

در زمان غیبت امام زمان علیه السلام مسئولیت پاسخ گویی به پرسش ها و شبهات بر عهده عالمان و دانشمندان جامعه گذاشته شده است. آنان باید خود را مصداق آیه شریفه: {الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلاَ یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللهَ وَکَفَی بِاللهِ حَسِیباً}،(۱) قرار داده، راه خدا و سیره پیامبران و امامان را ادامه دهند. آنان باید بحث و گفتمان برادرانه و منطقی درباره مسائل مختلف دینی را بدون تعصّب و هرگونه پیش داوری جانبدارانه در جامعه رواج داده، به پرسش های معقول دوستان و یا شبهات نامعقول دشمنان به صورت منطقی و با استفاده از قرآن کریم و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله پاسخ منطقی و قانع کننده بدهند.

پرسشگری معقول و پاسخ گویی منطقی

از دیرباز اندیشمندان در حوزه های مختلفی به تبادل آرا و نقد و بررسی آنها مشغول بوده اند؛ در حوزه مذهب و اعتقادات نیز تبادل افکار و نقد و بررسی آنها پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور گسترده ای وجود داشت و از آن به عنوان عاملی برای رشد و شکوفایی جامعه اسلامی یاد می شد. برگزاری مجالس مباحثه و مناظره میان امامان معصوم و افراد مختلف از

۱. احزاب / ۳۹

فرقه های

گوناگون، گواه بر این مطلب است و در اینجا به نمونه ای از این مناظرات به صورت فهرست اشاره می کنیم:

۱. مناظره امام علی علیه السلام با جاثلیق درباره دین شناسی و خداشناسی.

۲. مناظره امام علی علیه السلام با قدریّه درباره قضا و قدر.

۳. مناظره امام علی علیه السلام با مرد شامی درباره قضا و قدر.

۴.پاسخ امام علی علیه السلام به ذعلب درباره رؤیت خداوند و صفات او.

۵.مناظره امام باقر علیه السلام با هشام بن عبدالملک درباره حالت مردم در روز قیامت.

۶. پاسخ های امام باقر علیه السلام به پرسش های محمدبن مسلم.

۷.مناظره امام صادق علیه السلام با زندیق درباره خداشناسی.

۸. مناظره امام صادق علیه السلام با ابن أبی العوجاء درباره حدوث عالم.

۹. مناظره امام صادق علیه السلام با عبدالله دیصانی.

۱۰. پاسخ امام صادق علیه السلام به پرسش های ابوبصیر درباره صفات ذات خداوند.

۱۱. مناظره امام صادق علیه السلام با صالح نیلی درباره توان و قدرت بندگان.

۱۲. مناظره امام صادق علیه السلام با مرد شامی درباره اثبات ضرورت امامت.

۱۳. مناظره امام رضا علیه السلام با جاثلیق درباره اثبات نبوت محمد صلی الله علیه وآله و اثبات تحریف انجیل.

۱۴.مناظره امام رضا علیه السلام با رأس الجالوت درباره اثبات نبوت حضرت محمّد صلی الله علیه وآله.

۱۵.مناظره امام رضا علیه السلام با بزرگ هیربدان در ردّ زرتشتیان.

۱۶. مناظره امام رضا علیه السلام با عمران صابی درباره الهیات.

۱۷.مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی درباره بداء و اراده خداوند.

۱۸. مناظره امام رضا علیه السلام با ابن جهم درباره عصمت پیامبران (علیهم السلام).

۱۹. مناظره امام رضا علیه السلام با مأمون درباره عصمت انبیا.

بر تمام این مناظرات فضایی آرام و

به دور از تعصّب کورکورانه حاکم بوده است؛ پرسشگران به قصد پاسخ گرفتن از امامان معصوم (علیهم السلام) می پرسیدند و آنان، با ارائه برهان و استفاده از منطق پاسخ آنان را می دادند و نتیجه این پرسشگری معقول و پاسخ گویی منطقی، چیزی جز گرویدن اشخاص به دین مبین اسلام نبود. این فضا را در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی اندیشمندان شیعه و سنی پس از عصر غیبت نیز مشاهده می کنیم؛ آنان در جلسات و کتاب های خویش با رعایت احترام همدیگر، به نقد و بررسی اندیشه های یکدیگر می پرداختند، بدون اینکه شخص و یا فرقه ای را متهم به کفر و شرک کنند. و تا زمانی که این فضا بر مباحثات و مناظرات علمی حاکم باشد، شاهد روشنگری و هدایت بسیاری از افراد جامعه اسلامی می باشیم.

جایگزینی شبهه افکنی به جای پرسشگری

سرانجام حریم دوران حاکمیت فضای گفتوگو، منطق و استدلال بر جامعه اسلامی با ظهور فرقه وهابیّت و ترویج مبانی فکری ابن تیمیّه در قرن هفتم شکسته شد و پرسشگری معقول اهل سنت از اندیشمندان بزرگ شیعه تبدیل به شبهه افکنی مغرضانه در راستای تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان شد. در واقع ظهور فرقه وهابیّت پس از جریان سقیفه بنی ساعده، مهمترین گام دشمنان دین اسلام در راستای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و زدودن انسجام اسلامی بود؛ از این رو شایسته است مقداری درباره پیدایش این فرقه و مؤسس و مروّج آن و مبانی فکری و عواقب آن سخن بگوییم.

ابن تیمیّه بنیانگذار فکری وهابیت

برخی از مبانی فکری وهابیّت عبارتند از:

۱. توسل به انبیا و اولیا شرک به خداوند است.

۲. قصد زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه وآله گناه و بدعت است.

۳. درخواست شفاعت از اولیای الهی شرک است.

۴.زیارت قبور و ساختن گنبد بر روی آنان شرک به خداوند است.

۵.استغاثه به غیر خداوند شرک است.

۶. برگزاری مراسم سوگواری حرام است.

۷.برگزاری اعیاد و جشن میلاد پیامبر صلی الله علیه وآله و سایر اولیا حرام است.

همانطور که در آینده خواهد آمد، بنیان گذار فکری وهابیّت احمد بن عبدالحلیم بن تیمیّه حرّانی، معروف به (ابن تیمیّه) است. او در سال ۶۶۱ق. در حرّان، از توابع شام به دنیا آمد و تحصیلات اولیه را در این سرزمین به پایان برد. او پس از حمله مغول به اطراف شام، همراه خانواده اش به دمشق رفت و در آنجا اقامت نمود. در سال ۶۹۸ق. شروع به تبلیغ انحرافات اعتقادی

خویش و اثبات شرک و کفر فرقه های اسلامی بخصوص شیعه نمود.

افکار باطل ابن

تیمیّه همواره افکـار عمومی مسـلمانان را متشـنّج و اعتقـادات دینی آنـان را باطل می شـمرد. از این رو گروهی از اندیشـمندان خواسـتار محـاکمه وی شدنـد. جلال الـدین حنفی قاضـی دمشق، او را به دادگاه فرا خوانـد، ولی او از حضور در دادگاه امتناع ورزید. سرانجام در هشتم رجب سال ۷۰۵ق. قضات شـهر دمشق همراه با ابن تیمیّه در قصـر نایب السلطنه حاضر شدند و کتاب الواسـطیه وی محور منـاظره بـا کمـال الـدین زملکـانی قرار گرفت و پس از اثبـات انحراف فکری ابن تیمیّه او را به مصـر تبعید کردند. ابن تیمیّه در مصـر نیز مشغول تبلیغ مبانی فکری خویش شد و توسط ابن محلوف مالکی، محکوم به زندان گشت. پس از آزادی در ۲۳ ربیع الاول سال ۷۰۷ به خاطر پافشاری بر نشـر عقاید خویش، توسط قاضـی بدرالدین محاکمه و دوباره روانه زندان شد. او در سال ۷۰۸ق. از زندان آزاد شد، ولی فعالیت تبلیغی او در راسـتای نشر عقاید بی اساسش وارد مرحله جدیدی شد و قوی تر از گذشـته ادامه یافت تا اینکه در آخر ماه صـفر سال ۷۰۹ق. به اسـکندریه مصر تبعید شد و پس از هشت ماه، به قـاهره بازگشت. ابن تیمیّه در سال ۷۲۰ق. به دارالسـعاده احضار شـد و توسط قضات و مفتیان مـذاهب چهارگانه اهل سـنت به خاطر فتاوای خلاف مـذاهب اسـلامی محکوم به زندان گشت و در دوم محرم سال ۷۲۱ق. از زندان آزاد گردید و او سـرانجام در سال ۷۲۸ق. در داخل زندان درگذشت.

مخالفت صـریح اندیشـمندان اسـلامی با عناصـر فکری ابن تیمیّه مانع از آن شـد که افکار باطل او به عنوان یک مـذهب مطرح شود؛ اگر

چه شاگردش ابن قیّم برای ترویج افکار او تلاش بسیاری کرد. ذهبی (م۷۷۴) در نامه ای خطاب به ابن تیمیّه می نویسد:

(یا خیبه! من اتّبعک فإنّه معرض للزندقه والإنحلال، و لاسیّما اذا کان قلیل العلم و الدین باطولیّاً، شهوانیّاً لکنّه ینفعک و یجاهد عنک بیده و لسانه و فی الباطن عدوٌّ لک بحاله و قلبه، فهل معظم أتباعک إلا قعید مربوط، بالعدل.

إلی متی تمدح کلامک بکیفیه لاتمدح بها والله أحادیث الصحیحین، یا لیت أحادیث الصحیحین تسلم منک، بل فی کلّ وقت تغیر علیها بالتضعیف و الاهدار أو بالتأویل والانکار.

أما ان لک أن ترعوی؟ أما حان لک أن تتوب و تُنیب؟ أما أنت فی عشرالسبعین و قد قرب الرحیل.

بلی والله ما اذکر انّک تذکر الموت، بل تزدری بمن یذکر الموت، فما اظنّک تقبل علی قولی و تصغی إلی وعظی، فإذا کان هذا حالک عندی و أنا الشفوق المحبّ الوادّ، فکیف حالک عند أعدائک، وأعداؤک والله فیهم صلحاء و عقلاء و فضلاء کما أنّ اولیاءک فیهم فجره کذبه و جهله و عور و بقر).

(ای بیچاره، کسانی که از تو پیروی می کنند، در پرتگاه زندقه و کفر و نابودی قرار دارند. نه این است که عمده پیروان تو را یا افرادی عقب مانده و گوشه گیر و کم عقل تشکیل می دهند و یا بی سوادانی دروغگو و کودن و یا بیگانگانی فرومایه و مکّار، و یا خشک مقدسانی ظاهرالصلاح و نفهم. اگر سخن مرا قبول نداری آنان را امتحان کن و با رعایت عدالت بسنج.

تا چه زمانی می خواهی سخنان ناشایست خود را طوری تمجید نمایی که به خدا سوگند احادیث صحیح مسلم و صحیح بخاری

آن گونه تمجید نشده است؟! ای کاش احادیث این دو کتاب از دست تو در امان مانده بود! ولی تو در بعضی اوقات آنها را تضعیف کرده، بی ارزش می کنی و یا توجیه نموده، انکار می کنی!!

آیا وقت آن نرسیده که راه و روش خود را عوض کنی؟ آیا وقت آن نرسیده که توبه نموده، برگردی؟ بدان که مرگت نزدیک شده است. به خدا سوگند گمان نمی کنم تو به یاد مرگ باشی، بلکه کسانی را که به یاد مرگ هستند، کوچک می کنی! چگونه امیدوار

۱. السیف الصقیل، ۲۱۸.

باشم که سخنانم را پذیرفته، از نصیحت من پند گیری؟ دیدگاه من که دوستت هستم درباره تو چنین است، پس دشمنان تو درباره ات چه می گویند!

به خدا سوگند در میان دشمنان تو، افرادی صالح و شایسته و عاقل و دانشمند وجود دارند؛ همانطور که در میان دوستان تو، افراد آلوده، دروغگو و نادان زیاد به چشم می خورد).

ابن حجر عسقلانی درباره ابن تیمیّه می گوید:

(و منهم من ینسبه إلی النفاق، لقوله فی علیّ ما تقدم أی أنّه أخطأ فی سبعه عشر شیئاً ؛ و لقوله: أنّه أی علیّ کان مخذولا حیثما توجّه، و أنّه حاول الخلافه مراراً فلم ینلها، و إنّما قاتل للرئاسه لا للدیانه؛ و لقوله: أنّه کان یحب الرئاسه ؛ و لقوله: أسلم ابوبکر شیخاً یدری ما یقول، و علیّ أسلم صبیّاً، و الصبیّ لا یصحّ إسلامه؛ و بکلامه فی قصه خطبه بنت أبی جهل، فإنّه شنع فی ذلک، فألزموه بالنفاق، لقوله۹: و لا یبغضک إلّا منافق).

(و بعضی به خاطر سخنان زشتی که درباره علی علیه السلام بیان داشته است او را منافق

می دانند. او گفته است: علی بن ابی طالب در هفده مورد اشـتباه کرده است. و نیز گفته است: علی بن ابی طالب بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد ولی کسی او را یاری نکرد، جنگ های او برای دین نبود، بلکه برای ریاست طلبی بود، اسلام ابوبکر از روی آگـاهی بود و اسـلام علی بن ابی طالب در دوران طفولیت بود و ارزشـی نـدارد. نیز خواسـتگاری علی از دختر ابوجهـل را نقص بزرگی برای او دانسـته است. تمـامی این سـخنان موجب شـده که او را منـافق بداننـد؛ زیرا پیامبر می فرمایـد: کسی جز منافق با تو دشمنی نمی کند).

تقی الدین سُبکی، ابن تیمیّه را شخصـی بدعت گذار معرفی کرده است. او درباره ابن تیمیّه می گوید:(لمّا أحدث ابن تیمیه ما أحدث فی أصول العقائد، و نقض من دعائم الإسلام الأركان والمعاقد، بعد أن كان مستتراً بتبعیه الكتاب و السنه، مظهراً

۱. الدرر الكامنه فی أعیان المائده الثامنه ۱: ۱۵۵.

أنّه داع إلى الحقّ، هـاد إلى الجنّه، فخرج عن الاتّبـاع إلى الابتـداع)(ابن تیمیّه آنگاه که در پوشـش پیروی از کتاب و سـنت و با تظاهر به دعوت دیگران به حق، در عقاید اسـلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست، از پیروی کتاب و سنت به بدعت گذاری در دین روی آورد).حصنی دمشقی، ابن تیمیّه را زندیق می داند و می گوید:

(أنّ ابن تیمیّه الذی كان یوصف بأنّه بحر فی العلم، لا یستغرب فیه ما قاله بعض الأئمه عنه: من أنّه زندیق، و سبب قوله ذلک أنه تتّبع كلامه فلم یقف له على اعتقاد، حتى أنّه فی مواضع عدیده یكفّر فرقه و یضلّلها، و

فی آخر یعتقد ما قالته أو بعضه. مع أنّ کتبه مشحونه بالتشبیه و التجسیم، والإشاره إلی الازدراء بالنبی صلّی الله علیه و آله و سلم و الشیخین و تکفیر عبدالله بن عباس رضی الله عنه، و أنّه من الملحدین، و جعل عبدالله بن عمر رضی الله عنهما من المجرمین. و أنّه ضالّ مبتدع، ذکر ذلک فی کتاب له سمّاه (الصراط المستقیم) والردّ علی أهل الجحیم، و قد وقفت فی کلامه علی المواضع التّی کفّر فیها الائمه الأربعه، و کان بعض أتباعه یقول: أنّه أخرج زیف الأئمه الأربعه یرید بذلک اصلاح هذه الأمّه، لأنّها تابعه لهذه الأئمه فی جمیع الأقطار و الأمصار، و لیس وراء ذلک زندقه).

(ابن تیمّیه را دریای دانش معرفی می کنند، ولی اینکه بعضی از پیشوایان دین او را زندیق خوانده اند، ناآشنا نیست. و علت گفتار این پیشوایان این است که آثار علمی ابن تیمّیه را بررسی کرده، به یک اعتقاد صحیحی برخورد نکرده اند، بلکه در موارد گوناگونی برخی از مسلمانان را کافر دانسته، برخی دیگر را گمراه می داند. با این که کتاب های او آمیخته به تشبیه خداوند به مخلوقات و تجسیم ذات باریتعالی است و نیز در کتابهای او به

۱. السیف الصقیل، ۱۷۷، طبقات الشافعیه ۹: ۲۵۳.

۲. دفع الشبه عن الرسول: ۱۲۵ ۱۲۶.

ساحت مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و شیخین جسارت شده، عبدالله بن عباس را تکفیر کرده و عبدالله بن عمر را مجرم وگمراه و بدعت گزار دانسته است. این سخنان را در کتاب الصراط المستقیم بیان کرده است.

من در کتاب های ابن تیمّیه، با مواردی برخورد کردم که پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت را

تکفیر کرده است. و برخی از طرفداران ابن تیمیّه در توجیه این عمل می گفتند: از آنجا که در طول تاریخ، امت اسلامی پیرو این پیشوایان بودند، ابن تیمیّه خواسته با بیان انحرافات پیشوایان مذاهب، امت اسلامی را اصلاح کند. بنابراین نتیجه می گیریم که ابن تیمیّه بالاترین زندقه است).

ابن حجر مکّی، ابن تیمیّه را گمراه دانسته و سخنان او را فاقد ارزش می داند(۱).

شوکانی اطلاق شیخ الاسلام به ابن تیمیّه را کفر می داند(۲).

ابن بطوطه، ابن تیمیّه را دیوانه می خواند(۳).

موضع گیری به موقع اندیشمندان اهل سنت و شیعه در برابر افکار خطرناک ابن تیمیّه و عدم حمایت دولت ها از او، موجب انزوای ابن تیمیّه شد و افکار و عقاید او تا مدتی به فراموشی سپرده شد.

محمدبن عبدالوهاب، مجدد افکار ابن تیمیّه

در قرن دوازدهم دوباره افکار و عقاید ابن تیمیّه توسط محمدبن عبدالوهاب و به کمک خاندان آل سعود و پشتیبانی قدرت های استعماری منتشر شد. محمدبن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵، در شهر عُیَینه از توابع نجد عربستان به دنیا آمد و فقه حنبلی را در زادگاهش آموخت و برای ادامه تحصیل رهسپار مدینه منوره شد و نزد شیخ محمد سلیمان کردی شافعی و شیخ محمد حیاه سندی حنفی درس خواند. مهمترین کار او این بود که عقاید ابن تیمیّه را به صورت یک فرقه و مذهب جدید که با تمام مذاهب اسلامی تفاوت داشت درآورد.

۱. الفتاوی الحدیثه: ۸۶.

۲. البدرالطالع ۲: ۲۶۰.

۳. رحله ابن بطوطه ۱: ۵۷.

محمدبن عبدالوهاب ترویج عقاید ابن تیمیّه را در قالب مذهبی به نام وهابیت از شهر بصره آغاز کرد. مردم بصره و اندیشمندان اسلامی در مقابل افکار او قیام کرده، او را

از بصـره بیرون کردند. او سـپس به بغداد و کردستان و همدان و اصفهان رفت و سرانجام به حُریمله، اقامتگاه پدرش بازگشت. محمدبن عبدالوهاب تا زمانی که پدرش زنده بود، جرأت اظهار عقاید خویش را در زادگاهش نیافت، ولی پس از درگذشـت پـدرش در سال ۱۱۵۳، محیط را برای اظهـار عقایـد خـویش منـاسب دیـد و مردم را به پیوسـتن به فرقه وهـابیت دعوت نمود. اعتراض عمومی مردم او را نـاگزیر کرد تـا به زادگـاه خویش، عُیَینه باز گردد. ولی طولی نکشـید که حاکم عُیینه او را از شـهر اخراج کرد. محمـدبن عبـدالوهاب ناچار شـد به شـهر دِرعیه رود و با محمـدبن سـعود پیمان بنـدد که حکومت از آن محمدبن سعود و تبلیغ به دست محمـدبن عبـدالوهاب باشد. او با همکاری خاندان آل سـعود مسـلمانان را به جرم توسل به انبیا و اولیای الهی و بعضـی عقایـد دینی مشـرک دانست و فتوا به کـافر بودن آنان داد و خونشان را حلال دانست. و متأسـفانه هم اکنون نیز پیروان او در راسـتای تخریـب چهره مـذاهب اسـلامی و بـه خصـوص مـذهب شـیعه، از هر راهی جز راه منطـق و اسـتدلال فرو گذاری نکرده اند و با شبهه افکنی و تکفیر شیعیان، سعی در نابودی وحدت و انسجام اسلامی میان مذاهب گوناگون دارند.

تفکر وهابی و تفکر شیعی

تفکر وهـابیون از زمـان تأسـیس و ظهور فرقه وهـابیت تـاکنون چیزی جز بی منطقی و فرار از رویـارویی بـا اسـتدلال و برهان و گرایش به تکفیر فرقه های اسـلامی و به خصوص شـیعه نبوده است. آنان با شـعار توحید، به استفاده از خشونت و تهاجم روی آوردند. به مدینه منوره یورش بردند و حرم پیامبر صلی

الله علیه وآله را غارت کردند. در سال ۱۲۱۶ق. به عراق حمله کردند و با یورش به کربلا، بسیاری از اهالی این شهر را در کوچه و بازار کشتند، اموال آنان را غارت کرده، بارگاه امام حسین علیه السلام را ویران کردند. در همان سال به نجف اشرف نیز حمله کردند.

و اکنون نیز همایش های ضد شیعی تشکیل داده، کشتار شیعیان را واجب می دانند. توجه شما را به گزارشی جلب می کنیم که در پایگاه اینترنتی شبکه خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، در تاریخ ۳/۷/۱۳۸۶ درباره همایش ضد شیعی مفتی های سلفی در شهر ریاض درج شده است:(به گزارش المرصد العراقی، سلمان بن عبدالعزیز امیر منطقه ریاض، در این همایش که در آن مفتیانی چون: صالح الفوزان، عبدالله بن جبرین، ناصر العمر و برخی از چهره های مشهور ضد شیعی دیگر حاضر بودند در سخنانی التزام عربستان به مذهب سلفی را از اصول کشور خود دانست و از چنین اندیشه ای به عنوان تنها اندیشه صحیح اسلامی نام برد.

در این همایش سخنرانان به جای دعوت به وحدت در جهان اسلام، حاضران را به دوری و حتی قتل مسلمانانی که اندیشه سلفی را نمی پسندند ترغیب کردند.

شیخ صالح الفوزان در سخنانی در این همایش، خواستار دوری از شیعیان شد و پیروان مذهب شیعه را خطری اصلی برای کشور عربستان دانست و خواستار آن شد تا هیئت حاکمه کشور، شیعیان مقیم مناطقی چون القطیف، مدینه منوره و نجران را به اسلام (اندیشه سلفی) دعوت کنند و در صورتی که نپذیرفتند، آنان را برای پذیرش اندیشه سلفی مجبور نمایند.

عبدالله بن جبرین در سخنان خود در

این همایش خواستار دشمنی با شیعیان و اهانت و تحقیر آنان شد و گفت: نباید به شیعیان اجازه داد تا در مساجد نماز بخوانند، باید با آنان برخورد شدید داشت.

وی ادامه داد باید روش ملک عبدالعزیز در برخورد با شیعیان را ادامه داد و شیعیان را در سلک دیپلماتیک و نظامی نپذیرفت و به آنان اجازه نداد تا سمتهای مهمی را در کشور به دست گیرند، ضمن آنکه باید قربه الی الله با فرزندان شیعه در دانشگاه ها سخت گیری کرد و در صورت لزوم حتی کشتار شیعیان واجب است.

ناصر العمر نیز در سخنان خود خواستار برخورد با شیعیان عراق شد. وی پیشاپیش در یادداشتی خواستار ممانعت از حج شیعیان، تخریب مساجد و حسینیه های شیعیان و همچنین جلوگیری از انتشار کتاب، روزنامه و یا مجله هایی در کشور عربستان شد که شیعیان در نگارش آن نقش دارند، ضمن آنکه تعطیلی دادگاه شیعیان در منطقه القطیف و جلوگیری از مشغول شدن شیعیان در مشاغلی چون: مشاغل امنیتی، بهداشت و درمان، رسانه باید به شدت مورد توجه باشد و نباید اجازه داد که شیعیان در هیچ مقطعی به تدریس مشغول باشند).

تفکر شیعی درست در مقابل تفکر وهابی و عبارت است از تفکر منطق، گفتوگو و تحقیق و تفحّص در متون اصیل اسلامی و دعوت به انسجام اسلامی.

شیعیان همواره وحدت و برادری میان مسلمانان را به عنوان شعار اصلی خویش قرار داده، با استفاده از منطق و استدلال از کیان مذهب شیعه و باورهای دینی خویش با حفظ احترام مسلمانان دیگر دفاع کرده اند. در حالی که وهابیون همایش ضد شیعی تشکیل داده، بر طبل تکفیر شیعیان

می کوبند، رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای دام ظله، امسال را سال انسجام اسلامی نام گذاری می کند و در ایران اسلامی همایش های برقراری وحدت و مبارزه با تکفیریها برگزار می گردد. نتیجه تفکر وهابی و ترویج آن پیدایش گروه های خشونت طلب و تروریستی مانند طالبان و القاعده است که با کشتار و ترور، خون بسیاری از مسلمانان را در نقاط مختلف جهان می ریزند و از دین اسلام که دین رأفت و مهربانی است چهره ای خشن نزد جهانیان ترسیم نموده، موجب سرافکندگی مسلمانان شده اند. نتیجه تفکر شیعی و ترویج آن، پیدایش گروه های اصلاح طلب و شجاع و آزاده ای مانند حزب الله لبنان است که از یک سو خواستار وحدت مسلمانان است و از سوی دیگر در مقابل دشمن تمام مسلمانان با تمام توان مقاومت نموده، موجب ذلت و خواری اسرائیل و عزت و افتخار تمام مسلمانان جهان می شود.

اکنون وقت آن رسیده که تمام اندیشمندان شیعه و سنّی در یک صف و با یک صدا در مقابل تندروی های وهابیون قیام نموده، ضمن نقد و بررسی منطقی افکار و عقاید آنان، نارضایتی و انزجار خویش را از این فرقه افراطی به گوش جهانیان برسانند.

پاسخگویی به پرسشها و شبهات

وظیفه تمام اندیشمندان شیعه در این موقعیت حساس این است که به طور معقول و بدون تعصّب به پرسش های معقول برادران اهل سنت و نیز به شبهات نامعقول و مغرضانه وهابیون پاسخ داده، ضمن حفظ انسجام اسلامی در یک فضای سالم و آرام، به پیروی از پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان معصوم (علیهم السلام) با قوّت تمام

از کیان مذهب تشیّع و عقاید پیروان مکتب اهل بیت دفاع نموده، از حرکت های افراطی و نامعقول و راه یابی خرافات به جامعه اسلامی جلوگیری نمایند. در این راستا معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری با اجرای طرح ره آورد حج، اقدام به جمع آوری پرسش ها و شبهاتی نمود که روحانیون حج در ایام حج و عمره با آنها برخورد دارند و دشمنان اسلام با ترویج آنها سعی در تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان دارند. پس از جمع آوری، این پرسش ها و شبهات توسط کمیته تدوین برای پاسخ گویی در اختیار اینجانب قرار داده شد. و توفیق پیدا کردم با رعایت نکات ذیل به آنها پاسخ دهم:

۱.در پاسخ به پرسش ها و شبهات فقط از منابع اهل سنت استفاده شده است. در واقع سعی شده حقانیّت دیدگاه های شیعه با استفاده از متون حدیثی، تفسیری و رجالی اهل سنت ثابت شود. و در این راستا حدود سیصد منبع از منابع و مآخذ اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته است.

۲. هر یک از پرسش ها و شبهات، آنگونه که توسط پرسشگران یا طراحان شبهه مطرح شده ذکر می شود و پس از پرورش پرسش و شبهه و بیان استدلال پرسشگر، به نقد و بررسی آن پرداخته می شود.

۳.از هرگونه اظهارات نابخردانه و متعصبانه و دور از فضای منطق و گفتوگو پرهیز می گردد.

آنچه اکنون در اختیار شما عزیزان قرار گرفته، جلد اول از این مجموعه دو جلدی است که با همّت (معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری) به چاپ رسیده است.

امیدوارم این حرکت علمی پاسخ گوی پرسش

برادران اهل سنت و شبهات وهابیون بوده، گامی در راستای تحقق انسجام اسلامی و نزدیکی پیروان مذاهب اسلامی باشد.

عباسعلی زارعی سبزواری حوزه علمیه قم ۱۰/۷/۱۳۸۶

زیارت قبور

شبهه

زیارت قبور یکی از مسائلی است که همواره مورد اختلاف شیعه و سنّی بوده که نیازمند بررسی و تحقیق بیشتری است؛ اگر چه اهل سنت در مسئله زیارت قبور دیدگاهی نزدیک به دیدگاه شیعیان دارند، ولی وهّابیون همواره در تبلیغات خود نسبت به دو موضوع حسّاسیت داشته، شیعیان را تخطئه می کنند:

۱. می گویند: شما شیعیان به زیارت قبرهای مردگان می روید و گریه می کنید و این زیارت را برای مردان و زنان مستحب می دانید؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله از رفتن زنان به کنار قبرها نهی نموده و فرموده است:

(لَعَن الله زوّارات القبور.(۱)

(خداوند زنانی را که به زیارت قبرها می روند، نفرین کرده است.)

و در روایتی دیگر نقل شده است:

(لعن رسول الله صلی الله علیه وآله زوّارات القبور.(۲)

۱.کنز العمّال، ج ۱۶، ص ۳۸۸؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۳۲؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۳۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۱۰، ص ۳۱۴.

۲.مسند أحمد، ج۲، ص۳۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۲؛ سنن الترمذی، ج۲، ص۲۵۹؛ المستدرک، ج۱، ص۳۷۴؛ السنن الکبری (للبیهقی)، ج۴، ص۷۸؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص۳۵۷؛ المعجم الکبیر، ج۴، ص۴۲؛ تفسیر القرطبی، ج۲۰، ص۱۷۰.

(رسول خدا صلی الله علیه وآله زنهایی را که به زیارت قبرها می روند نفرین کرده است.)

۲. می گویند: شما مسافرت نمودن به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و امامزادگان را مستحب می دانید؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله شدّ رحال (بار بستن)

برای زیارت خود و دیگران را اجازه نداده و فرموده است:

(لاتشدّ الرِحال إلّا إلی ثلاثه مساجد، إلی المسجد الحرام، ومسجد الأقصی، ومسجدی.)

(باربندی و مسافرت نکنید مگر به سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الاقصی و مسجد من.(۱)

و نیز می فرماید:

(ولاتجعلوا قبری عیداً، وصلّوا علیَّ، فإنّ صلاتکم یبلغنی حیثما کنتم.(۲))

(قبر مرا مکان جشن و سرور قرار ندهید، بلکه بر من صلوات بفرستید؛ زیرا صلوات شما هر کجا باشید به من می رسد.)

پاسخ شبهه

حکم زیارت اهل قبور برای مردان

زیارت اهل قبور نزد فقها و اکثر مذاهب اهل سنّت مستحب است و غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن، توجّه به آخرت، دل نبستن به این دنیا، دعا برای اموات و قرائت قرآن در کنار قبور است.

برای استحباب زیارت قبور چند دلیل وجود دارد:

۱. صحیح مسلم، ج۴، ص۱۰۲ و ۱۲۶؛ صحیح البخاری،ج۲، ص۵۸ و ۲۵۰؛ مسند أحمد، ج۳، ص۷ و ج۶، ص۷؛ سنن الدارمی، ج۱، ص۳۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۵۲؛ سنن الترمذی، ج۱، ص۲۰۵؛ سنن النسائی، ج۲، ص۳۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۱۰، ص۸۲.

۲.مسند أحمد، ج۲، ص۳۶۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۱، ص۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج۴، ص۳.

۱.روایات

از پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله با سندها و عبارات گوناگون روایت شده است که آن حضرت ابتدا از زیارت قبور نهی می فرمودند، ولی بعدها مسلمانان را به زیارت قبور امر کردند.

روایاتی که در کتب حدیثی اهل سنّت در خصوص این مطلب از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است، سه دسته اند:

الف) روایاتی که تنها بیانگر این مطلب است که پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبرها را اجازه داده است. در این روایات این گونه نقل شده که

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها.(۱))

(من شما را در گذشته از زیارت قبرها نهی می کردم و اکنون [می گویم که] قبرها را زیارت کنید.)

ب) دسته دوم روایاتی است که علاوه بر دستور به زیارت قبرها، فواید و عواقب زیارت را نیز بیان کرده اند. در این روایات در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله آمده: (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) یکی از عبارات ذیل آمده است:

۱.(فانّها تزهد فی الدنیا وتذکّر الآخره(۲)؛ زیرا زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می گردد.)

۱.صحیح مسلم، ج۶، ص۸۲؛ سنن النسائی، ج۴، ص۸۹ و ج۸، ص۳۱۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۶۵۴ و ج۳، ص۲۲۵؛ المعجم الأوسط، ج۳، ص۱۳۳؛ نصب الرایه، ج۶، ص۲۳۹؛ کنز العمّـال، ج۱۲، ص۴۴۳؛ المصنّف (ابن أبی شعیبه)، ج۳، ص۲۲۳.

۲. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۱؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۷۵؛ صحیح ابن حبّان، ج۳، ص۲۶۱؛ سنن الدارقطنی، ج۴، ص۱۷۳؛ موارد الظمآن، ص۲۰۱؛ مسند الشامیّین، ج۳، ص۳۴۷؛ الجامع الصغیر، ج۲، ص۲۹۷؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص۶۴۶.

۲.(فانّ فیها تذکره(۱)؛ زیرا در زیارت قبور یادآوری هست.)

۳.(فانّها تذکّرکم الموت(۲)؛ زیرا زیارت قبور یادآوری مرگ را به همرا دارد.)

۴.(فإنّها تذکّرکم الآخره(۳)؛ زیرا زیارت قبور شما را به یاد آخرت می اندازد.)

۵.(فانّ فیها عبره(۴)؛ زیرا در زیارت قبور پندآموزی وجود دارد.)

۶.(انّها ترّق القلب وتـدمع العین وتذکّر الآخره فزوروها(۵)؛ زیرا زیارت قبور موجب دلسوزی و اشکبار شدن چشم و یادآوری آخرت می گردد، پس قبرها را زیارت کنید.)

و از این رو قرطبی ذیل تفسیر فرمایش خداوند متعال: (الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر) می گوید:

(لم یأت فی التنزیل ذکر المقابر إلاّ فی هذه السوره. وزیارتها من أعظم الدواء للقلب

القاسی، لأ نّها تذكّر الموت والآخره وذلک یحمل علی قصر الأمل والزهد فی الدنیا وترک الرغبه فیها.(۶))

در قرآن کریم فقط در این سوره ازمقبره ها یاد شده است. و زیارت مقبره ها بهترین دارو برای دلهای سخت است. زیرا زیارت آنها یادآور مرگ و آخرت است و یادآوری مرگ و آخرت، موجب کوتاه شدن آرزوها و زهد در دنیا و ترک اشتیاق به ماندن در آن می گردد.)

۱.سنن أبی داود (السجستانی)،ج۲،ص۸۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۹، ص۲۹۲؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص۶۴۸.

۲.مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۷۵؛ الجامع الصغیر، ج۲، ص۶۷۷؛ کنز العمّال، ج۵، ص۶۴۷.

۳.مسند أحمد، ج۱، ص۱۴۵؛ مجمع الزوائد، ج۳، ص۵۸؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۳، ص۲۲۳؛ مسند أبی یعلی، ج۱، ص۲۴۰؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص۶۵۲.

۴.مسند أحمد، ج۳، ص۳۸؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۷۵؛ مجمع الزوائد، ج۳، ص۵۸؛ المعجم الکبیر، ج۲۳، ص۲۷۸.

۵.مسند أحمد، ج۳، ص۲۳۷؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۷۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۷؛ مسند أبی یعلی، ج۶، ص۳۷۳ ۳۷۴؛ الجامع الصغیر، ج۲، ص۲۹۷؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص۶۴۶.

۶. تفسیر القرطبی، ج۲۰، ص۱۷۰.

قرطبی در ادامه می گوید:

(قال العلماء: ینبغی لمن أراد علاج قلبه وانقیاده بسلاسل القهر إلی طاعه ربّه أن یکثر من ذکر هادم اللذات ومفرّق الجماعات وموتم البنین والبنات ویواظب علی مشاهده المحتضرین وزیاره قبور أموات المسلمین. فهذه ثلاثه اُمور ینبغی لمن قسا قلبه ولزم ذنبه أن یستعین بها علی دواء دائه ویستصرخ بها علی فتن الشیطان وأعوانه، فإن انتفع بالإکثار من ذکر الموت وانجلت به قساوه قلبه فذاک، وإن عظم علیه ران قلبه واستحکمت فیه دواعی الذنب، فإنّ مشاهده المحتضرین وزیاره قبور أموات المسلمین تبلغ فی دفع ذلک ما لا یبلغه الأوّل، لأنّ ذکر الموت إخبار للقلب مما

إليه المصير وقائم له مقام التخويف والتحذير. وفى مشاهده من احتضر وزياره قبور من مات من المسلمين معاينه ومشاهده، فلذلک کان أبلغ من الأوّل، قال صلى الله عليه وآله: (الخبر کالمعاينه) رواه ابن عبّاس.

فأمّا الاعتبار بحال المحتضرين فغير ممکن فى کلّ الأوقات، وقد لا يتّفق لمن أراد علاج قلبه فى ساعه من الساعات.

وأمّا زياره القبور فوجودها أسرع والانتفاع بها أليق وأجدر، فينبغى لمن عزم على الزياره أن يتأدّب بآدابها ويحضر قلبه فى اتيانها ولا يکون حظّه منها التطواف على الأجداث فقط، فإنّ هذه حاله تشارکه فيها بهيمه ونعوذ بالله من ذلک، بل يقصد بزيارته وجه الله واصلاح فساد قلبه أوتقع الميّت بما يتلوا عنده من القرآن والدعاء، ويتجنّب المشى على المقابر والجلوس عليها، ويُسَلّم عليه أيضاً وأتاه من تلقاء وجهه، لأ نّه فى زيارته کمخاطبته حيّاً، ولو خاطبه حيّاً لکان الأدب استقباله بوجهه فکذلک هنا أيضاً)(۱).

۱.تفسير القرطبى، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

تمام سخن قرطبى در اين قسمت در چند نکته خلاصه مى شود:

الف) راه علاج سنگدلى و تسليم در برابر اوامر خداوند، عبارت است از: ۱. يادآورى مرگ. ۲. مشاهده افراد در حال مرگ. ۳. زيارت قبور اموات.

ب) از اين سه امر، زيارت قبور، بهترين راه براى علاج سنگدلى و دفع فتنه هاى شيطان است؛ زيرا يادآورى مرگ موجب توجّه نفس به عاقبت خويش است، ولى به اندازه مشاهده افراد در حال مرگ مؤثّر نخواهد بود. و مشاهده افراد در حال مرگ نيز براى همه افراد در هر ساعتى ممکن نيست. پس زيارت قبرها بهترين راه است؛ چون هم قابل ديدن است و هم در دسترس!

ج) بايد هدف از رفتن به مقبره ها اصلاح قلب و توجّه به

خدا و قیامت باشد و یا به قصد تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات.

وهمه می دانند که تمام شیعیان در رفتن به مقبره ها هدفی جز اصلاح قلب و توجّه به خدا و قیامت و تلاوت قرآن و قرائت فاتحه و دعا برای اموات ندارند.

۲.سیره پیامبر صلی الله علیه وآله

بی شکّ زیارت قبور سیره پیامبر صلی الله علیه وآله است. در کتب حدیثی اهل سنّت نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبر مادرش، آمنه می رفت و در آنجا می گریست.

از ابوهریره چنین نقل شده است:

(زار رسول الله صلی الله علیه وآله قبر امّه، فبکی وأبکی من حوله، وقال: استأذنت ربّی أن استغفر لها فلم یأذن لی، واستأذنته أن أزور قبرها فأذِنَ لی، فزوروا القبور، فإنّها تذکّرکم الموت(۱).)

(رسول خدا صلی الله علیه وآله قبر مادرش را زیارت کرده و در آنجا گریست و دیگران را نیز گریانید

۱.مسند أحمد،ج۲،ص۴۴۱؛صحیح مسلم،ج۳،ص۶۵؛سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۱؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۹، ص۸۷؛ سنن النسائی، ج۴، ص۹؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۲۷۵، السنن الکبری، ج۴، ص۷۰و۷۴.

و فرمود: از خداوند خواستم به من اجازه دهد برای مادرم طلب آمرزش کنم، ولی خداوند به من اجازه نداد؛ و از او خواستم قبر او را زیارت کنم و اجازه داد. پس قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبور یادآور مرگ است.)

روایات زیادی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله به صورت مکرّر از بقیع نقل شده است.

عایشه گفته است:

(فقدتُ رسول اللَه صلی الله علیه وآله فاتّبعُته، فأتی البقیع، فقال: السلام علیکم دار قوم مؤمنین.(۱))

رسول خدا صلی الله علیه وآله از خانه بیرون رفت، من او را

دنبال کردم تا به بقیع رسید و فرمود: السلام علیکم دار قوم مؤمنین.)

و نیز از عایشه نقل شده است:

(کان رسول الله صلی الله علیه وآله کلّما کانت لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وآله یخرج من آخر اللیل إلی البقیع، فیقول: السلام علیکم دار قوم مؤمنین، أتاکم ما توعدون غداً مؤجّلون، وأنّا إن شاء الله بکم لاحقون، اللّهمّ اغفر لأهل بقیع الغرقد(۲).)

هر شب که پیامبر صلی الله علیه وآله نزد او می آمد، آخر شب به بقیع می رفت و می فرمود: السلام علیکم دار قوم...)

ج) دسته سوم روایاتی است که در ادامه فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله که: (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها)، یکی از دو عبارت ذیل وجود دارد:

۱.(ولاتقولوا هجراً(۳)؛ و زبان به فحش و ناسزا نگشایید.)

۱.مسند أبی یعلی؛ ج۸، ص۶۹.

۲.صحیح مسلم، ج۳، ص۶۳؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۹ و ج۵، ص۲۴۹؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۶۵۶؛ مسند أبی یعلی، ج۸، ص۱۹۹؛ صحیح ابن حبّان، ج۷، ص۴۴۴؛ ریاض الصالحین، ص۳۰۸؛ ارواء الغلیل، ج۳، ص۲۱۳.

۳.کنز العمّال، ج۵، ص۸۵۹؛ مسند أحمد، ج۳، ص۲۳۷؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۷۶.

۲.(واجعلوا زیارتکم لها صلاهً علیهم واستغفاراً لهم(۱)؛ و زیارت خویش را همراه با نماز بر آنان و طلب آمرزش آنها قرار دهید.)

از مجموع این روایات استفاده می شود که اگرچه پیامبر صلی الله علیه وآله ابتدا مسلمانان را از زیارت قبور نهی کرده است، ولی این نهی، مصلحتی و به هدف اظهار مخالفت با مشرکانی بوده که به کنار قبرها می رفتند و قبرها را معبود خویش قرار داده، بر آنان سجده می نمودند. پس از ارتقای فرهنگ دینی مردم و آشنایی آنان با معارف الهی،زیارت قبرها

را اجـازه دادنـد و یادآور فوایـد مهمّ این عمل شدنـد. با صـرف نظر از این مطلب می گوییم: حکم اوّلی زیارت قبور در سنّت پیـامبر صـلی الله علیه وآله حرمت آن بـوده است، سـپس این حکم را پیـامبر صـلی الله علیه وآله نسـخ کرده و جـواز آن و بلکه اسـتحباب آن را صـادر فرمـوده است. در حقیقت این مورد یکی از موارد نسـخ سنّت به سنّت است و بسـیاری از اندیشـمندان اصولی اهل سنّت نیز این مورد را از مصادیق نسخ سنّت به سنّت دانسته اند.

در دلالـت این روایـات بر اسـتحباب زیـارت برای مردان، میان تمام فقهای اسـلام اتّفاق نظر وجود دارد و بعضـی ادّعای اجماع کرده اند.(۳) و امّا در دلالت آنها بر استحباب یا جواز زیارت برای زنان اختلاف دارند و تفصیل آن خواهد آمد.

بشیر بن خصاصه می گوید:

(أتیت النبی صلی الله علیه وآله فلحقتُه بالبقیع، فسمعته یقول: السلام علی أهل الدیار من المؤمنین.(۴)

۱. کنز العمّال، ج۱۵، ص ۶۵۲۶۵۳؛ المعجم الکبیر، ج۲، ص۹۴.

۲. الفصول فی الأُـصول (الجصّاص)، ج۲، ص۳۴؛ الإحکام (ابن حزم)، ج۴، ص۴۵۹؛ الإحکام (الآمدی)، ج۳، ص۱۴۶؛ اصول السرخسی، ج۲، ص۷۷؛ المستصـفی، ج۱، ص۱۰۳؛ المحصـول، ج۳، ص۳۳۱؛ إرشـاد الفحول، ج۱، ص۲۹۳؛ المعتمـد، ج۱، ص۳۹۰؛ روضه الناظر، ص۸۸.

۳.المجموع (نووی)، ج۵، ص۳۱۰؛ الإقناع، ج۱، ص۱۹۲؛ مغنی المحتاج، ج۱، ص۳۶۵؛ الشرح الکبیر، ج۲، ص۴۲۷.

۴.المعجم الکبیر، ج۲۲، ص۳۴۷.

(به دنبال پیامبر صلی الله علیه وآله رفتم و در بقیع به او رسیدم، شنیدم که می فرمود: السلام علی اهل الدیار من المؤمنین.)

در روایت دیگری نقل شده که:

(انّ رسول الله صلی الله علیه وآله خرج فی جوف اللیل یدعوا بالبقیع ومعه أبورافع فدعا بما شاءالله...(۱) (رسول خدا صلی

الله علیه وآله در نیمه شب به بقیع رفت و در بقیع دعا کرد.)

ابومویهبه، غلام پیامبر صلی الله علیه وآله نیز نقل می کند: به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله به بقیع رفتم، او برای آمرزش اهل قبور دعا کرد.

ابن ابی الحدید می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در هر سال به زیارت شهدای اُحد می رفت وبا صدای بلند می فرمود: (السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار)(۳).

همه این روایات بیانگر این است که زیارت قبور و دعا برای اموات، سنّت و سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بوده است.

۳. سیره متشرّعه

بی شکّ امّت پیامبر صلی الله علیه وآله همواره به زیارت قبرها می رفتند و برای اموات دعا می کردند و کسی آنها را از این عمل نهی نمی کرد.

ابوبکر کاشانی در کتاب (بدائع الصنائع) برای اثبات جواز زیارت قبور به این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) استدلال نموده و سپس می گوید:

۱.المعجم الکبیر، ج۱، ص۳۲۲.

۲. المعجم الکبیر، ج۲۲، ص۳۴۶.

۳. شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید)، ج۱۵، ص۴۰.

(ولعمل الأمّه من لدن رسول الله صلی الله علیه وآله الی یومنا هذا.(۱)

(و نیز به دلیل اینکه امّت پیامبر صلی الله علیه وآله از زمان آن حضرت تاکنون به زیارت قبور می رفته اند.)

حکم زیارت قبرها توسّط زنان

درباره حکم زیارت قبرها توسّط زنان چهار نظریه وجود دارد:

نظریه اوّل: حرمت زیارت قبرها

ابن تیمیّه نخستین کسی است که زیارت قبرها را برای زنان به طور مطلق حرام می داند. دلیل ایشان بر حرمت، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله است که می فرماید: (لعن الله زوّارات القبور.) خلاصه استدلال

ایشان در کتاب (مجموع الفتاوی) و (الفتاوی الکبری) از این قرار است: (دو روایت در کتابهای حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که در ظاهر با همدیگر تعارض دارند:

۱. (لعن الله زوّارات القبور.)

۲. (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها فإنّها تذکّر الآخره.)

بعضی گفته اند: روایت اوّل توسّط روایت دوم نسخ شده است؛ بنابراین روایت دوم دلالت بر جواز زیارت برای عموم مردان و زنان دارد.

ولی این گفتار غلط است، زیرا:

اوّلاـ روایت دوم بطور کلّی شامل زنان نمی شود تا بتواند روایت اوّل را نسخ کند؛ زیرا در این روایت کلمه (نهیتکم) و (فزوروها) جمع مذکّر آورده شده است و شامل زنان نمی شود.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که روایت دوم عمومیّت دارد و شامل زنان نیز می شود، در این صورت با یک روایت عامّ (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) که شامل زنان نیز

۱. بدائع الصنائع، ج۱، ص۳۲۰.

می شود و زیارت قبور را برای آنان جایز می داند و یک روایت خاصّ که فقط شامل زنان شده و زیارت قبور را برای آنان حرام می داند (لعن الله زوّرات القبور.) و در چنین صورتی از سه حالت خارج نیست:

الف) می دانیم روایت خاصّ پس از روایت عامّ صادر شده است.در این صورت روایت خاصّ روایت عامّ را تخصیص می زند. نتیجه این که در اینجا روایت اوّل، روایت دوم را تخصیص می زند و حرمت زیارت برای زنان ثابت می گردد.

ب) می دانیم روایت عامّ پس از روایت خاصّ صادر شده است. در این صورت اصولیون عامّ را ناسخِ خاصّ نمی دانند. و در نتیجه حرمت زیارت قبور برای زنان ثابت است.

ج)

نمی دانیم روایت عامّ بعـد از روایت خاصّ صادر شده است. در این صورت عموم اهل علم از اصولیون، خاصّ را مقدّم بر عامّ می کنند. در نتیجه، اینجا دلالت روایت اوّل بر حرمت زیارت قبور برای زنان پابرجاست.)

پاسخ استدلال ابن تیمیّه

پاسخ اوّل

ادّعـای اختصاص روایت دوّم (نهیتکم، فزوروها) به مردان به دلیل مـذکّر بودن این دو لفظ ادعای بی اساس و ناآگاهانه است، زیرا:

(بعضـی از دانشـمندان معتقدنـد حـدیث (زوّارات القبور) قبل از صـدور اجازه پیامبر صـلی الله علیه وآله نسـبت به زیارت قبور، صادر شده است و هنگامی که زیارت قبور را اجازه داد، مردان و زنان داخل در این اجازه شدند.)

و محمـدبن اسـماعیل کحلانی و مبارکفوری، سـخن ترمذی را با دو نکته تأیید کرده اند: ۱. اینکه پیامبر صـلی الله علیه وآله به عایشه چگونه زیارت کردن را آموخت. ۲. اینکه فاطمه (علیها السلام) بارها به زیارت قبر حمزه علیه السلام می رفت.

درباره این دو نکته بعداً سخن خواهیم گفت.

احتمال دوم: روایت اوّل (لعن الله زوّارات القبور) پس از روایت دوم (فزوروها) صادر شـده باشـد. در این صورت لازم می آید حکم اوّل (نهی عمومی از زیـارت قبور) یـک مرتبه توسّـط حکم سوم (امر به زیـارت عمومی) نسـخ شود و مرتبه دوم با حکم دوم (نهی خصوص زنان از زیارت قبور) نسخ گردد. و صدور چنین امری شایسته مولا و شارع حکیم نیست.

پاسخ سوم

بر فرض بپـذیریم که روایت اوّل و دوم متعارض هسـتند، باید میان آنها جمع نمود؛ چنانکه قرطبی و قاری و شوکانی و دیگران انجام داده اند.

شوکانی در کتاب (نیل الأوطار)، ابتدا کلامی را از قرطبی نقل کرده و می گوید:

۱. مجموع

الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۶۰؛ الفتاوی الکبری، ج۳، ص۴۲.

۲. البقره / ۱۸۳. ۳ البقره / ۴۳ ۴ المائده / ۵.

شکّ این آیات اختصاص به مردان ندارد.

ثانیاً: در روایت دوم سه جمله وارد شده است:

۱. (نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها، لأ نّها تذکّر الآخره؛ من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم، اکنون به زیارت قبرها بروید، زیرا زیارت قبور موجب یادآوری آخرت است.)

۲. (ونهیتکم عن لحوم الأضاحی فوق ثلاث، فکلوا وامسکوا ماشئتم؛ من شما را از خوردن بیشتر از سه گوشتِ قربانی نهی کرده بودم، اکنون هر مقدار که می خواهید بخورید.)

۳. (ونهیتکم عن الأشربه فی الأوعیه، فاشربوا فی أیّ وعاء شئتم، ولاتشربوا مسکراً؛ شما را از آشامیدن در هر ظرفی نهی کرده بودم، اکنون در هر ظرفی که خواستید بیاشامید، فقط مشروبات مست کننده را نیاشامید.)

ابن تیمیّه ادّعا می کند که در جمله اوّل کلمه (نهیتکم) خطابِ مذکّر است و اختصاص به مردان دارد. و کلمه (فزوروها) نیز جمع مذکّر است و اختصاص به مردان دارد. در نتیجه اگر چه ابتدا پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبور را برای عموم حرام کرد، ولی با این روایت، نهی از زیارت قبور برای خصوص مردان را نسخ کرده است، لذا حکم به حرمت زیارت برای زنان باقی است.

ایشان باید در جمله دوم نیز همین استدلال را پیاده کند، یعنی بگوید: کلمه (نهیتکم) و (فکلوا وامسکوا) لفظ مذکّر است و اختصاص به مردان دارد. لذا پیامبر صلی الله علیه وآله خوردن بیش از سه قربانی را برای مردان جایز نموده و حکم گذشته را در خصوص مردان نسخ کرده است، بنابراین خوردن بیش از سه

قربانی در حال حاضر برای زنان حرام است.

و نیز در جمله سوم با همین استدلال باید خوردن مشروبات مباح را برای زنان در هر ظرفی حرام بداند و در ظرف مخصوص پوست دبّاغی شده جایز بداند.

هیچ فقیهی از فقهای اسلامی چنین احکامی را صادر نکرده است.

ثالثاً: در آخر روایت دوم این جمله وجود دارد: (لأنّها تذکّرکم الآخره؛ زیرا زیارت قبرها یادآور آخرت است.) در حقیقت پیامبر صلی الله علیه وآله زیارت قبرها را برای هر کسی که متذکّر آخرت شود، جایز دانسته است و فرقی ندارد؛ چه مرد باشد چه زن. و به تعبیر اصولیون علّت عام است و شامل زنان نیز می شود.

بنابراین نتیجه می گیریم: روایت دوم (نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها) عامّ است و شامل زنان نیز می شود.

پاسخ دوم

با توجّه به پاسخ پیشین می توانیم از دو روایت گذشته سه حکم را استنباط کنیم:

۱. نهی از زیارت قبور برای مردان و زنان در صدر اسلام. این حکم از جمله (نهیتکم عن زیاره القبور) استفاده می شود.

۲. نهی از زیارت قبور برای زنان. این حکم از روایت (لعن الله زوّارات القبور) استفاده می شود.

۳. امر به زیارت قبور برای مردان و زنان پس از نهی سابق. و این حکم از جمله (فزوروها) استفاده می شود.

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اوّل: روایت نخست (لعن الله زوّارات القبور) قبل از روایت دوم (فزوروها) صادر شده باشد. در این صورت این روایت در حقیقت نهی از زیارت قبور را که در صدر اسلام نسبت به عموم صادر شده تأکید می کند، در واقع رسول خدا صلی الله علیه وآله در صدر اسلام فرموده است:

(تمام مردم، بخصوص زنان را از زیارت قبرها نهی می کنم.) در نتیجه ما در صدر اسلام یک حکم عامّ مبنی بر نهی از زیارت قبور داشته ایم و این حکم عامّ درباره زنان مورد تأکید قرار گرفته است. و یک حکم عامّ مبنی بر جواز زیارت قبور برای مردان و زنان داریم که بعداً صادر شده است. در این صورت به اتّفاق همه علمای اصولی حکم دوم ناسخ حکم اوّل است.

و همین احتمال را بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت تأیید کرده اند. ترمذی می گوید:

(وقد رأی بعض أهل العلم أنّ هذا كان قبل أن یرخّص النبی صلی الله علیه وآله فی زیاره القبور، فلمّا رخّص دخل فی رخصته الرجال والنساء.(۱))

۱. سنن الترمذی، ج۲، ص۲۵۹.

۲. سبل السلام، ج۲، ص۱۱۴؛ تحفه الأحوذی، ج۴، ص۱۳۷.

(قال القرطبی: اللعن المذكور فی الحدیث إنّما هو للمكثّرات من الزیاره، لما تقتضیه الصیغه من المبالغه. ولعلّ السبب ما یفضی إلیه ذلک من تضییع حقّ الزوج والتبرّج وما ینشأ من الصیاح ونحو ذلک، وقد یقال: إذا أمن جمیع ذلک فلا مانع من الإذن لهنّ، لأنّ تذكّر الموت یحتاج إلیه الرجال والنساء.(۱))

(قرطبی گفته است: نفرینی که در این حدیث آمده، اختصاص به زنانی دارد که زیاد به زیارت قبور می روند، صیغه مبالغه (زوّارات) به این معنا دلالت دارد. و شاید سبب نهی چنین زنانی از زیارت قبور عواقب آن باشد؛ مانند از بین رفتن حقّ همسر، زینت و خودنمایی، فریاد زدن و امثال آن. لذا گفته می شود: چنانچه از تحقّق نیافتن این عواقب مطمئن باشیم، مانعی ندارد که زنان به زیارت قبور روند. زیرا یادآوری آخرت چیزی است که هم مردان

و هم زنان نیازمند به آن هستند.)

و سپس می گوید:

(وهذا الکلام هو الّذی ینبغی اعتماده فی الجمع بین أحادیث الباب المتعارضه فی الظاهر.(۲))

(سخن قرطبی شایسته اعتماد در جمع بین احادیثی است که به ظاهر متعارض می باشند.)

مبارکفوری نیز در کتاب (تحفه الأحوذی) پس از نقل سخن قرطبی می گوید:

(آنچه قرطبی می گوید چیزی است که ظاهر حدیث بر آن دلالت دارد.)

پاسخ چهارم

حدیث (لعن الله زوّارات القبور) یا (لعن رسول الله صلی الله علیه وآله زوّارات القبور) از سه طریق روایت شده است:

۱. نیل الأوطار، ج۴، ص۱۶۶.

۲. همان.

۳. تحفه الأحوذی، ج۴؛ ص۱۳۷.

۱. أبو عوانه عن عمر بن أبی سلمه عن أبیه عن أبی هریره.

۲. سفیان عن عبدالله بن عثمان بن خثیم عن عبدالرحمن بن بهمان عن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت عن أبیه.

۳. عبدالوارث بن سعید عن محمد بن جحاده عن أبی صالح عن ابن عبّاس.

در سند اوّل عمر بن ابی سلمه وجود دارد که توسّط علمای رجالی تضعیف شده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب (تهذیب التهذیب) در شرح حال عمر بن ابی سلمه می نویسد:

(قال ابن سعد: کان کثیر الحدیث، و لیس یحتجّ بحدیثه.

وقال ابن المدینی عن یحیی بن سعید: کان شعبه یضعِّف عمرَ بن أبی سلمه.

وقال ابوقدامه: قلت لابن مهدی: إنّ شعبه أدرکه ولم یحمل عنه؟ قال: أحادیثه واهیه.

وقال ابن أبی خیثمه: سألت أبی عنه، فقال: صالحٌ ان شاءالله، وکان یحیی بن سعید یختار محمدَ بن عمروعلیه.

وقال أحمد: لم يسمع شعبه منه شيئاً.

وقال ابن معين: ليس به بأس. وفى روايه: ضعيف الحديث.

وقال أبوحاتم: هو عندى صالح صدوق فى الأصل، ليس بذلك القوى، يكتب حديثه ولايحتجّ به.

وقال العجلى: لابأس به.

١. مسند أحمد بن حنبل، ج٢،

ص۳۳۷؛ سنن الترمذی، ج۲، ص۲۵۹؛ السنن الکبری، ج۴، ص۷۸؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۲.

۲. مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۷۴؛ مسند أحمد، ج۳، ص۴۴۲۴۴۳؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۸؛ المعجم الکبیر، ج۴، ص۴۲.

۳. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۲.

وقال الجوزجانی: لیس بقویّ فی الحدیث.

وقال النسائی: لیس بالقوی.

وقال ابن خزیمه: لایحتجّ بحدیثه.)

ملاحظه می کنید که از عمر بن ابی سلمه با این عناوین یاد شده است: (کسی که نمی شود به حدیثش استدلال نمود)، (شعبه او را تضعیف کرده است)، (احادیث او پوچ است)، (ضعیف الحدیث است)، (قوی نیست، حدیثش نوشته نمی شود و قابل استدلال نیست) و (او در حدیث قوی نیست.) با وجود چنین شخصی در سند حدیث، این حدیث از اعتبار ساقط می شود.

و در سند دوم عبدالرحمن بن بهمان وجود دارد و از علی بن مدینی درباره شخصیّت او پرسیدند، او گفت: (شناخته شده نیست.)

در سند سوم ابوصالح قرار دارد، نام او باذان یا باذام است. این شخص را فقط عجلی توثیق کرده است(۳) و سایرین یا او را تضعیف کرده اند و یا نسبت به او بی تفاوت اند.

احمد بن حنبل می گوید: (عبدالرحمن بن مهدی به حدیث ابوصالح عمل نمی کرد.)

ابن عدی می گوید: (آنچه ابوصالح روایت می کند، تفسیر است نه روایت و در تفسیرش نیز اهل تفسیر از او متابعت نکرده اند. و هیچ کس از گذشتگان را ندیدم از او راضی باشد(۵).)

۱. تهذیب التهذیب، ج۷، ص۴۰۱. و نیز ر.ک: به کتابهای الجرح والتعدیل، ج۱، ص۱۴۶؛ العلل (أحمد بن حنبل)، ج۱، ص۴۱۹ و ج۳، ص۱۸۷؛ معرفه الثقات (العجلی)، ج۲، ص۱۶۸.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج۱، ص۲۸۹.

۳. معرفه

الثقات، ج۲، ص ۴۰۸.

۴. العلل ج۲، ص۵۰۲.

۵.الکامل (ابن عدی)، ج۲، ص۷۱.

زکریّا بن ابی زائده گفته است: (روزی شعبی از کنار ابوصالح می گذشت، گوش او را کشید و گفت: وای بر تو! قرآن را تفسیر می کنی در حالی که آن را حفظ نیستی.)

ابوحاتم گفته است: (حدیث او نوشته می شود، ولی به آن استدلال نمی شود.)

نسائی گفته است: (ضعیف است.)

عقیلی گفته است: (مغیره گفته که: ابوصالح فقط کودکان را تعلیم می داد، و تفسیرش ضعیف است.)

جوزقانی گفته است: (ابوصالح متروک است.)

ابن جوزی از ازدی نقل کرده است که او گفت: (ابوصالح بسیار دروغگو است.)

ابن حبّان گفته است: (ابوصالح از ابن عبّاس روایت کرده است، ولی روایاتش نشنیده گرفته می شود.)

بنابر این، بر فرض دلالت این حدیث کامل باشد، سند آن بسیار مخدوش است.

علاوه بر ابن تیمیّه، بن باز نیز زیارت قبرها توسط زنان را حرام و گناه کبیره دانسته است، ایشان گفته است:

(امّا زیاره المرأه للقبور فهی محرّمه، بل من کبائر الذنوب، لأنّ النبیّ صلی الله علیه وآله لعن زائرات القبور والمتّخذین علیها المساجد والسرج.)

(زیارت زنان از قبرها حرام و از گناهان کبیره است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله زنانِ زیارت کننده قبرها و کسانی را که بر روی قبرها مسجد می سازند و چراغ روشن می کنند، نفرین کرده است.)

۱. تهذیب التهذیب، ج۱، ص۳۶۴؛ ضعفاء العقیلی، ج۱، ص۱۶۵.

۲. تهذیب التهذیب، ج۱، ص۳۶۵.

۳. کتاب الضعفاء والمتروکین، ص۱۵۸.

۴. ضعفاء العقیلی، ج۱، ص۱۶۶.

۵.تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۶. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۵.

۷.کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۱۸۵.

۸.فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۷۲ و ۱۴۹ ۱۵۰.

با پاسخی که از کلام ابن تیمیّه دادیم، بی اساسی کلام بن باز

روشن می شود، و نیازی به تکرار نیست؛ بخصوص اینکه در سند روایتی که بن باز به آن استدلال کرده نیز ابوصالح وجود دارد، و روایات او همانطور که گذشت، قابل استدلال نیست.

نظریه دوم: کراهت زیارت قبرها

بسیاری از فقهای اهل سنّت زیارت قبور برای زنان را مکروه دانسته اند.(۱) و در مقام استدلال، به یکی از دو دلیل ذیل تمسّک کرده اند:

۱. روایت (لعن الله زوّارات القبور) دلالت بر کراهت دارد، زیرا در این روایت چند احتمال وجود دارد و در حقیقت مفاد آن دائر مدار حرمت یا جواز است که در این صورت روایت را حمل بر کراهت می کنیم.

۲. زنان در مصیبتها کم صبر و بی طاقتی می کنند. به همین دلیل رفتن آنان به زیارت قبرها مکروه است.

ردّ نظریه دوم

این نظریه از آن جهت مردود است که دلیلهای آنها بی اساس و مردود می باشد.

امّا دلیل اوّل، پاسخ آن در ردّ نظریه اوّل ذکر شد.

و دلیل دوم نیز بی اساس است؛ زیرا این دلیل اخصّ از مدّعاست، مدّعای آنان این است که زیارت قبرها به طور کلّی، در هر زمان و هر مکانی، مکروه است. و دلیل آنان نیز این است که زنان کم صبری و ناشکیبایی می کنند. این دلیل بر فرض بپذیریم که بی صبری زیاد در مصائب مکروه است تنها در صورتی دلالت بر کراهت می کند که زنان کم صبری زیاد نموده، بی اندازه شیون نمایند.

۱. فتح العزیز، ج۵، ص۲۴۸؛ الاقناع، ج۱، ص۱۹۲؛ مغنی المحتاج، ج۱، ص۳۶۵؛ المغنی، ج۲، ص۴۳۰؛ کشف القناع، ج۲، ص۱۷۴؛ الکافی فی فقه ابن حنبل، ج۱، ص۲۷۵.

نظریه سوم: جواز زیارت قبرها

برای اثبات این نظریّه

به چند دلیل استدلال شده است:

۱. هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت زیارت برای زنان وجود ندارد، بلکه از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضـرت فرمود: (کنت نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها.) این روایت دلالت دارد بر اینکه آن حضرت ابتدا همه مسلمانان زن و مرد را از زیارت قبرها نهی فرموده و سپس برای همه آنان چه زن و چه مرد جایزه کرده اند.

و روایت دیگری که از پیـامبر صـلی الله علیه وآله نقـل شـده است: (لعن الله زوّارات القبور)(۱) قبـل از روایتِ (فزوروها) صادر شده است. ترمذی می گوید:

(قد رأی بعض أهل العلم أنّ هذا کان قبل أن یرخّص النبیّ فی زیاره القبور، فلمّا رخّص دَخَلَ فی رخصته الرجال والنساء.(۲))

(بعضـی از دانشـمندان معتقدنـد روایت (لعن الله زوّارات القبور) قبـل از این بوده که پیـامبر صـلی الله علیه وآله زیـارت قبور را اجازه دهند و هنگامی که زیارت قبرها را اجازه دادند، تمام مردان و زنان در این اجازه داخل شدند.)

علاوه بر آن، حدیث (لعن الله زوّارات القبور) هم از نظر سند و هم از نظر دلالت بسیار ضعیف است.

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله چگونه زیارت کردن را به همسرش عایشه تعلیم داد.

در روایتی عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که آن حضرت به من فرمود:

(انّ ربَّک یـأمرک أن تأتی أهل البقیع، فتسـتغفر لهم. قلت: کیف أقول لهم یا رسول الله؟ قال: قُولی السـلام علی أهل الـدیار من المؤمنین والمسلمین، یرحم الله المستقدمین منّا والمستأخرین، وانّا إن شاءالله بکم لاحقون.(۳))

۱. مدرک این حدیث نیز قبلا ذکر شد.

۲. سنن الترمذی، ج۲، ص۲۵۹.

۳. صحیح مسلم،

ج۳، ص۶۴؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۶، ص۲۲۱؛ سنن النسائی، ج۴، ص۹۳؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص ۷۹؛ المصنف (الصنعانی)، ج۳، ص۵۷۶؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۶۵۶؛ صحیح ابن حبّان، ج۱۶، ص۴۶.

(پروردگارت به تو أمر می کند که به قبرستان بقیع آمده و برای آنان طلب آمرزش کنی. عرض کردم: در کنار قبرها چه چیزی بگویم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بگو: السلام علی اهل الدیار...)

این روایت دلالت بر جواز زیارت قبرهای برای زنان دارد.

۳. عایشه به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر می رفت.

عبدالله بن ابی ملیکه می گوید:

(إنّ عائشه أقبلت ذات یوم من المقابر. فقلت لها: یا أمّ المؤمنین من أین أقبلت؟ قالت: من قبر أخی عبدالرحمن بن أبی بکر. فقلت لها: ألیس کان رسول الله صلی الله علیه وآله نهی عن زیاره القبور؟! قالت: نعم کان نهی، ثمّ أمر بزیارتها(۱).)

روزی عایشه از قبرستان برمی گشت، به او گفتم: از کجا می آیی؟ گفت: از کنار قبر برادرم عبدالرحمن بن ابی بکر. گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله از زیارت قبور نهی نکرده بود؟! گفت: آری، ابتدا نهی کرده بود و سپس دستور به زیارت قبور داد.)

سیّد سابق در کتاب (فقه السنّه) می گوید:

(رخّص مالک وبعض الأحناف وروایهٌ عن أحمد وأکثر العلماء فی زیاره النساء للقبور، لحدیث عائشه: کیف أقول...(۲))

(مالک بن انس و بعضی از حنفی ها و به نقلی احمد بن حنبل و بیشتر علما زیارت زنان از قبرها را جایز دانسته اند؛ به دلیل حدیث عایشه که گفته است: در زیارت قبور چه بگویم؟!...)

در کتاب (التمهید) نقل کرده است که احمد بن حنبل به دلیل زیارت عایشه

از قبر برادرش، زیارت قبور را برای زنان جایز دانسته است.

۱. مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۷۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۸؛ أحکام الجنائز، ص۱۸۱، مسند أبی یعلی، ج۸، ص۲۸۴.

۲. فقه السنّه، ج۱، ص۵۶۶.

۳. التمهید (ابن عبدالبرّ)، ج۳، ص۲۳۴.

محمدبن اسماعیل کحلانی نیز روایت عبدالله بن ابی ملیکه را دلیل بر جواز زیارت قبور دانسته است.

۴. حضرت زهرا (علیها السلام) هر جمعه به زیارت قبر حمزه و شهدای اُحُد می رفت.

در روایتی امام سجّاد از امام حسین علیه السلام روایت کرده است:

(انّ فاطمه بنت النبیّ صلی الله علیه وآله کانت تزور قبر عمّها حمزه کلّ جمعه، فنصلّی وتبکی عنده.(۲))

(فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر صلی الله علیه وآله هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و در آنجا نماز می خواند و در کنار قبر گریه می کرد.)

طحطاوی در (حاشیه مراقی الفلاح) برای اثبات جواز زیارت قبور برای زنان به این روایت استدلال کرده است.

بعضی مانند محمّدبن اسماعیل کحلانی در مقام تضعیف این روایت گفته اند:

(وهو حدیث مرسل، فإنّ علیّ بن الحسین لم یدرک فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه وآله (۴).)

این حدیث مرسل است. زیرا علی بن حسین، زمانِ فاطمه را درک نکرده است.)

جای بسیار تعجّب است که چنین سخنی از مثل چنین شخصی صادر شود؛ زیرا در کتاب (مستدرک الصحیحین) و (السنن الکبری) سند روایت (علی بن الحسین عن أبیه) است. در واقع این روایت از امام حسین علیه السلام نقل شده است و مرسل دانستن این حدیث ناشی از بی دقّتی است.

۵.پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله زنی را که درکنار قبری گریه می کرد، فقط توصیه به صبر کرد و او را

از این عمل نهی نفرمود. و این دلالت بر جواز زیارت قبرها توسّط زنان دارد.

۱. سبل السلام، ج۲، ص۱۱۵.

۲. مستدرک الصحیحین ۱: ۳۷۷ و ۳: ۲۸، السنن الکبری (البیهقی) ۴: ۷۸، أحکام الجنائز (البانی): ۱۸۳.

۳. حاشیه مراقی الفلاح، ج۲، ص۶۱۹.

۴. سبل السلام، ج۲؛ ص۱۱۵.

انس بن مالک گفته است:

(مرّ النبیّ صلی الله علیه وآله بامرأه عند قبر وهی تبکی، فقال: اتّقی الله واصبری. قالت: إلیک عنّی، فانّک لم تصب بمصیبتی ولم تعرفه. فقیل لها: إنّه النّبیّ صلی الله علیه وآله. فأتت باب النبی صلی الله علیه وآله، فلم تجد عنده بوّابین، فقالت: لم اعرفک. فقال: إنّما الصبر عند الصدمه الاُولی

(روزی پیامبر صلی الله علیه وآله زنی را در کنار قبری دید که گریه می کند. به او فرمود: تقوای الهی پیشه کن و صبر نما. آن زن گفت: دور شو، تو که مبتلا به مصیبت من نشده ای تا بدانی گرفتار چه مصیبتی شده ام. شخصی به آن زن گفت: او پیامبر صلی الله علیه وآله بود. آن زن به درِ خانه پیامبر صلی الله علیه وآله آمد، هیچ نگهبانی نبود، به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: من شما را نشناختم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: صبر حقیقی صبر در مصیبت اوّل است.)

عینی در کتاب (عمده القاری) می گوید: (این حدیث دلالت بر جواز زیارت قبرها دارد؛ فرقی میان زن و مرد نیست.)

البانی نیز این حدیث را دلیلی بر جواز زیارت قبور برای تمام مردان و زنان دانسته است.

نظریه چهارم: استحباب زیارت قبرها

تحقیق در روایات بیانگر این مطلب است که زیارت قبرها نه تنها برای زنان جایز است، بلکه استحباب نیز دارد؛ زیرا:

اوّلا:

در روایت (نهیتکم عن زیـاره القبور فزوروهـا) کلمه (فزوروهـا) امر است. و از آنجـا که قرینه های گوناگون و اجماع فقها قائم است بر عدم وجوب زیارت قبور،(۴) این

۱. صحیح البخاری، ج۲، ص۷۹؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۶، ص۲۶۴؛ مسند أبی یعلی، ج۶، ص۱۷۶ و ج۱۰، ص۴۵۳.

۲. عمده القاری، ج۸، ص۶۸.

۳. أحکام الجنائز، ص۱۸۴.

۴. تنها شخصی که زیارت قبرها را یک بار واجب دانسته، ابن حزم در کتاب (المحلّی، ج۵، ص۱۶۰) است.

کلمه حمل بر استحباب می شود. لذا این روایت دلالت بر استحباب زیارت قبرها برای همه مسلمانان دارد.

ثانیـاً: در همین روایت علّت امر به زیـارت قبور، (یـادآوری آخرت)، (یادآوری مرگ)، (پنـد آموزی) و (زهـد در دنیا) معرّفی شده و همه این فواید قرینه است بر ظهور امر بعد از نهی در استحباب زیارت قبور.

ثالثاً: در روایت عایشه نیز این عبارت نقل شده است: (انّ ربَّک یأمرک أن تأتی أهل البقیع...) در اینجا نیز سـخن از امر خداوند به زیارت قبور بقیع مطرح شده است. و باید حمل بر استحباب شود.

رابعاً: از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است:

(من زار قبر والدیه أو أحدهما فی کلّ جمعه غفر[الله] له وکان بارّاً لوالدیه(۱).)

(هر کسـی که قبر پـدر و مادرش یا یا یکی از آنها را در روز جمعه زیارت کنـد، خداونـد گناهانش را آمرزیده، او را از نیکی کنندگان به پدر و مادر خواهد شمرد.)

(من زار قبر والدیه أو أحدهما فی کلّ جمعه فقرأ عنده یس غفرالله له بعدد کلّ حرف منها(۲).)

(هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنان را روز جمعه زیارت کند و سوره

یس را در کنار قبر آنها قرائت نماید، خداوند به عدد هر حرفی از این سوره گناهانش را می آمرزد.)

(من زار قبر والديه أو أحدهما احتساباً كان كعِدْل حجّه مبروره، ومن كان زوّاراً لهما زارت الملائكه قبرَه(۳)

۱. الجامع الصغیر، ج۲، ص۶۰۵؛ مجمع الزوائد (الهیثمی)، ج۳، ص۵۹؛ المعجم الصغیر، ج۲، ص۶۹؛ کنز العمّال، ج۶، ص۴۶۸؛ الدرّ المنثور، ج۴، ص۱۷۴.

۲. کنز العمّال، ج۱۶، ص۴۷۹؛ الدر المنثور، ج۵، ص۲۵۷.

۳. کنز العمّال، ج۱۶، ص۴۷۹.

(هر کسی که قبر پدر و مادرش یا یکی از آنها را زیارت کند، ثواب حجّ را کسب کرده است. و هر کسی که زیاد به زیارت آنها رود، ملائکه نیز در آینده قبر او را زیارت می کنند.)

این روایات، اگر چه توسّط بعضی از نظر سند مخدوش دانسته شده، ولی قاعده (تسامح در ادلّه سنن) به ما کمک می کند که با استناد به این احادیث، زیارت قبور برای همه مسلمانان چه مردان و چه زنان را مستحب بدانیم.

بنابر این نتیجه می گیریم که زیارت قبور برای زنان نه تنها حرام نیست، بلکه کراهت ندارد و مستحب هم است.

شرنبلانی و البانی از کسانی هستند که صراحتاً تفاوتی میان مرد و زن در استحباب زیارت قبرها نگذاشته اند.

زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله

شایسته است پیش از بررسی ادلّه جواز و استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله نظریه ابن تیمیّه و دلیلهای او را برشمریم:

نظریّه ابن تیمیّه: حرمت زیارت قبر پیامبران

بعضی تلاش می کنند ابن تیمیّه را در فتوا به حرمت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله تبرئه کنند. از این رو لازم است کلمات ابن تیمیّه و اظهارات بعضی از اندیشمندان اهل سنّت در باب اعتقادات او در زیارت پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله و سایر پیامبران گفته شود تا باورهای فاسد او بر همگان روشن شود.

ایشان در کتاب (مجموع الفتاوی) در پاسخ به سئوال از زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید:

(وأمّا الزياره البدعيّه فمن جنس زياره اليهود والنصارى وأهل البدع الّذين

۱. مراقی الفلاح، ج۱، ص۲۳۳؛ أحکام الجنائز، ج۱، ص۱۸۰.

يتّخذون قبور الأنبياء والصالحين مساجد... فالزياره البدعيّه مثل قصد قبر بعض الأنبياء والصالحين للصلاه عنده والدعاء عنده أوبه

أوطلب الحوائج منه أومن الله تعالى عند قبره أو الاستغاثه به أو الإقسام على الله تعالى به ونحو ذلك هو من البدع الّتى لم يفعلها أحد من الصحابه ولاالتابعين، ولاسنّ ذلك رسول الله، ولا أحد من خلفائه الراشدين، بل قد نهى عن ذلک أئمّه المسلمين الکبار

(زیارتی که بـدعت است مانند زیارت یهودیان و مسیحیان و بدعت گذارانی که بر روی قبرهای پیامبران و صلحا مسجد می سازنـد... زیارتی که بـدعت است، مانند اینکه شخصی قصد کند کنار قبر بعضی از پیامبران و افراد صالح برود تا در کنار قبر آنها نماز بخوانـد، یا دعا کنـد، یا به آنها متوسّل شود و نیازهایش را از آنها یا از خـدا در کنار قبر آنها بخواهـد یا از آنها مـدد جسته، یا

خداونـد را به آنها سوگنـد دهد. این کارها بدعتهایی است که هیچیک از صـحابه و تابعین انجام نداده اند و رسول خدا صـلی الله علیه وآله یا یکی از خلفای راشـدین دسـتور به آن نـداده اند، بلکه پیشوایان بزرگ مسـلمانان از انجام این کارها نهی کرده اند.)

در این عبارت ابن تیمیّه تصریح می کند زیارت کسـی که به قصد زیارت پیامبران و افراد صالح مسافرت می کند بدعت است و بدعت حرام است؛ لذا زیارت او حرام خواهد بود.

و در جای دیگر می گوید:

(فمَن قَصَد قبورَ الأنبیاء والصالحین لأجل الصلاه والدعاء عندها فقد قَصَد نفسَ المحرّم الّذی سدّ الله ورسوله ذریعته.(۲))

(هر کسـی که به قصـد نماز و دعا به کنار قبرهای پیامبران و صـلحا برود، در واقع حرامی را قصد کرده که خدا و رسولش مانع از واسطه قرار دادن آن شده اند.)

۱. مجموع الفتاوی، ج۲۴، ص۳۳۴.

۲. همان، ج۱، ص۲۳۷.

و نیز گفته است:

(الأحادیث المرویّه فی زیاره قبره کلّها ضعیفه، بل کذب.(۱))

(تمام احادیثی که درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده ضعیف و دروغ است.)

همچنین گفته است:

(نفس السـفر لزیاره قبر من القبور قبر نبیٍّ أو غیره منهی عنه عند جمهور العلماء، حتّی أ نّهم لا یجوّزون قصر الصلاه فیه بناءً علی أ نّه سـفر معصـیه، لقـوله الثـابت فی الصـحیحین: (لاتشـدّ الرحـال إلاّـ إلی ثلاـثه مساجـد: المسـجد الحرام، والمسـجد الأقصـی، ومسجدی هذا)...(۲))

(به نظر علما از مسافرت نمودن به قصـد زیارت قبری چه قبر پیامبر صـلی الله علیه وآله و چه سایر قبرها نهی شـده است، طوری که جایز نمی دانند کسی در این سفر نماز را شکسته بخواند؛ چون مسافرتش مسافرت معصیت است! به

دلیل اینکه پیامبر فرموده است: باربندی و مسافرت نمی شود مگر به سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الاقصی ومسجد من.)

و نیز گفته است:

(وأمّا الحدیث المذکور فی زیاره قبر النبیّ صلی الله علیه وآله فهو ضعیف، ولیس فی زیاره قبر النبیّ صلی الله علیه وآله حدیث حسن ولاصحیح، ولاروی أهل السنن المعروفه کسنن أبی داود والنسائی وابن ماجه والترمذی، ولا أهل المسانید المعروفه کمسند أحمد ونحوه، ولاأهل المصنّفات کموطأ مالک وغیره فی ذلک شیئاً، بل عامّه ما یروی فی ذلک أحادیث مکذوبه موضوعه، کما یروی عنه صلی الله علیه وآله أنّه قال: (من زارنی وزار أبی ابراهیم فی عام واحد ضمن له علی الله الجنّه)، وهذا حدیثٌ موضوعٌ کذبٌ باتّفاق أهل العلم. وکذلک ما یروی أنّه قال: (من زارنی بعد

۱. همان، ج۱، ص۳۵۵.

۲. همان، ج۴، ص ۵۲۰.

مماتی فکأ نّما زارنی فی حیاتی) و(من زارنی بعد مماتی ضمنتُ له علی الله الجنّه) لیس لشیء من ذلک أصل. وإن کان قد روی بعض ذلک الدارقطنی والبزار فی مسنده، فمدار ذلک علی عبدالله بن عمر العمری أومن هو أضعف منه ممّن لا یجوز أن یثبت بروایته حکم شرعیّ. وانّما اعتمد الأئمّه فی ذلک علی ما رواه أبوداود فی السنن عن أبی هریره عن النبیّ صلی الله علیه وآله أ نّه قال: (ما من رجل یسلّم علیّ إلاّ ردّ الله علیّ روحی حتّی أرد علیه السلام) وکما فی سنن النسائی عن النبیّ صلی الله علیه وآله أنّه قال: (إنّ الله وکّل بقبری ملائکه تبلغنی عن اُمّتی السلام)، فالصلاه والسلام علیه ممّا أمر الله به ورسوله، فلهذا استحبّ ذلک العلماء(۱)

امّا حدیثی که درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر شده

است ضعیف می باشد. درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله هیچ حدیثِ نیکو و صحیح وجود ندارد. و اهل سنن مانند ابوداود و نسائی و ابن ماجه و مسانید مانند مسند احمد و دیگران و مصنّفات مانند موطأ مالك و غیر او روایتی درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر نکرده اند. بلکه تمام روایاتی که در خصوص زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده دروغ و جعلی است. مثلا از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود: (هر کسی که من و پدرم ابراهیم را در یك سال زیارت کند، تعهّد می کنم خداوند او را به بهشت ببرد.) این حدیث به اتّفاق همه علما ساختگی و دروغ است. و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (هر کسی که پس از مُردن، مرا زیارت کند به مانند این است که مرا در حال زنده بودن زیارت کرده است)، این حدیث نیز اصل واساسی ندارد. البتّه بعضی از این احادیث را دارقطنی و بزار در مسندشان روایت کرده اند، ولی در سند آن احادیث، عبدالله بن عمر عمری یا کسانی ضعیف تر از او وجود دارد که نمی شود با روایت آنها حکم شرعی را ثابت نمود.

آری! پیشوایان دین در باب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله فقط به روایتی که ابوداود در سنن ابی داود از ابوهریره نقل می کند اعتماد کرده اند. ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است که

۱. همان، ج۲۴، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.

آن حضرت فرمود: (هیچ مردی نیست که به من سلام کند، مگر

اینکه خداونـد روح من را به جسدم برمی گرداند تا من جواب سـلام او را بدهم.) و نیز در سـنن نسائی از پیامبر صـلی الله علیه وآله روایت شـده است که آن حضـرت فرمود: (خداونـد در کنـار قبر من فرشـتگانی را گمـارده تـا سـلام امّت مرا به من ابلاغ کننـد.) لـذا درود و سـلام بر پیامبر صـلی الله علیه وآله چیزی است که خداونـد و رسولش به آن امر کرده انـد و به همین دلیل علما سلام دادن به پیامبر صلی الله علیه وآله را مستحب دانسته اند.)

از مجموع کلمات ابن تیمیّه استفاده می شود که ایشان در باب زیارت پیامبران مدّعی چند نکته است:

۱. زیارت قبر پیامبران در صورتی که شخصی به قصد زیارت آنان برود، عملی ساختگی و بدعت است.

این سـخن در حرمت زیارت قبر پیامبران برای هر کسـی که قصد زیارت کند کاملا صراحت دارد؛ زیرا به اعتقاد ابن تیمیّه این زیارت بدعت است و بدعت حرام می باشد.

۲. کسـی که به قصـد زیارت قبر پیامبران و افراد صالـح و برای انجام نماز و دعا به آنجا مسافرت کند، قصد انجام فعل حرام را کرده است.

این کلام نیز صراحت دارد که (زیارت قبر پیامبران و افراد صالح) حرام است.

۳. کسی که برای زیارت قبر پیامبران و افراد صالح مسافرت کند، سفر معصیت انجام داده و باید نمازش را تمام بخواند.

مسـافرت زمـانی سـفرِ معصـیت می شود که در آن مسـافرت فعـل حرام انجام گیرد، مثلا به قصـد فروش شـراب مسافرت انجام گیرد، یا به قصد غارت اموال مردم مسافرت انجام شود؛ از این رو این قسمت از سخن ابن تیمیّه صراحت دارد که

زیارت قبر پیامبران و اولیا از دیدگاه ابن تیمیّه حرام است.

۴. تمام احادیثی که درباره زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده، ساختگی و دروغ است، و هیچ یک از اهل علم متعرّض آن نشده اند.

۵.دلیل بر حرام بودن سفر برای زیارت قبر پیامبران و أئمّه (علیهم السلام) فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله است که می فرماید: (لاتشدّ الرحال...)

گفتنی است که این اظهارات نه تنها باطل و بی اساس است، بلکه بسیار زشت و بی ادبانه است. ابن حجر عسقلانی در کتاب (فتح الباری) می گوید:

(وهی من أبشع المسائل المنقوله عن بن تیمیّه(۱).)

(سخن ابن تیمیّه در منع زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از زشت ترین مسائلی است که تاکنون از او نقل شده است.)

و تعجّب است از کسانی که سعی می کنند ابن تیمیّه را تبرئه نموده، انتساب مطالب مذکور را به ایشان تهمت می دانند و می گویند: (ابن تیمیّه تنها مسافرت نمودن به قصد زیارت را حرام دانسته است، نه زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را، بلکه ایشان زیارت قبر پیامبران را مستحب می داند.)(۲) چگونه ابن تیمیّه مدّعی استحباب زیارت قبر پیامبران است، ولی قصد زیارت آنان را حرام می داند و مسافرت برای زیارت آنان را سفر معصیت می داند؟! آیا این تناقض گویی نیست؟! آیا تضعیف روایات زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله توسط ابن تیمیّه بهترین گواه بر عدم اعتقاد ایشان به استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؟ بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت از فتوای ابن تیمیّه به معصیت بودن زیارت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سایر

پیامبران پرده برداشته اند.

پاسخ به ابن تیمیّه

بی اساس بودن سخنان ابن تیمیّه زمانی روشن می شود که دو مطلب بررسی گردد:

۱. حدیث (لاتشدّ الرحال) و دلیل ابن تیمیّه بر گفتارش.

۲. دلیل بر مستحب بودن زیارت قبور پیامبران به خصوص قبر پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله و سایر اولیاء الله و سفر برای این زیارت.

۱. فتح الباری، ج۳، ص۵۴.

۲. شرح قصیده ابن القیّم، ج۲، ص۳۶۳ و ۳۶۴.

۳. رفع المناره، ص ۷۱؛ دفع شبه من شبّه و تمرّد، ص ۴۷؛ التوفیق الربانی، ص۲۱.

مطلب اوّل: حدیث (لاتشدّ الرحال...)

این حدیث در (صحیح البخاری) و (صحیح مسلم) با دو سند از ابوسعید خدری و ابوهریره نقل شده است:

۱. سفیان عن الزهری عن سعید عن أبی هریره عن النبیّ صلی الله علیه وآله، قال: لا تشدّ الرحال إلّا إلی ثلاثه مساجد: المسجد الحرام، و مسجد الرسول و مسجد الأقصی

(پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: باربندی نمی شود مگر به قصد سه مسجد: مسجدالحرام، مسجد الرسول و مسجد الاقصی.)

۲. شعبه عن عبدالملک عن قزعه عن أبی سعید الخدری عن النبیّ صلی الله علیه وآله قال: ولاتشدّ الرحال إلّا إلی ثلاثه مساجد: مسجدالحرام و مسجد الأقصی ومسجدی.)

این حدیث در سایر کتابهای حدیثی اهل سنّت نیز با سندهای دیگری روایت شده است،(۳) و در صدور آن اتفاق نظر دارند.

ابن تیمیّه همانطور که گذشت بر حرمت سفر برای زیارت قبور پیامبران و أئمّه (علیهم السلام) به این حدیث استدلال می کند، با این توضیح که در حدیث نبوی از هر گونه باربندی و سفر منع شده است، جز مسافرت به مساجد سه گانه. پس اگر کسی برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله

باربندی و مسافرت کند، با نهی پیامبر صلی الله علیه وآله مخالفت کرده و سفر معصیت انجام داده است. متن کلام ایشان در (مجموع الفتاوی) این است:

۱. صحیح البخاری، ج۲، ص ۵۶ و ۵۸؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۰۲.

۲. صحیح البخاری، ج۲، ص۵۶؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۲۶.

۳. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۵۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۶، ص ۷و۳۴و۴۵؛ سنن الدارمی، ج۱، ص۳۳۰؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۱، ص۴۵۱؛ سنن الترمذی، ج۱، ص۲۰۵؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص۱۹۲؛ مسند الحمیدی، ج۲، ص۳۳۰؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۲، ص۲۶۸ و ج۴، ص۵۱۸ ۵۱۹؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۲۵۸؛ مسند أبی یعلی، ج۲، ص۲۸۸؛ صحیح ابن حبّان، ج۴، ص۴۹۶.

(وربما کان مقصوده بالحج من زیاره قبره أکثر من مقصوده بالحج، وربما سوّی بین القصدین، وکلّ هذا ضلال عن الدین باتّفاق المسلمین، بل نفس السفر لزیاره قبر من القبور قبر نبیٍّ أوغیره منهی عنه عند جمهور العلماء، حتّی أ نّهم لایجوّزون قصر الصلاه فیه بناءً علی أنّه سفر معصیه، لقوله الثابت فی الصحیحین: لا تشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد: المسجد الحرام والمسجد الأقصی ومسجدی هذا(۱)

بعضی در سفر حج مقصود اصلی را زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله قرار می دهند، یا هر دو [یعنی زیارت خانه خدا و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله] را قصد می کنند، و تمام این کارها به اتّفاق تمام مسلمانان خروج از دین است. بلکه خود سفر برای زیارت قبری چه قبر پیامبری از پیامبران و چه قبر سایرین در نظر جمهور علما نهی شده است، طوری که شکسته خواندن نماز در این سفر را اجازه نداده اند، زیرا این سفر،

سفر معصیت است، به دلیل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده است: باربندی و سفر نمی شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد الاقصی و مسجد من، اینجا.)

جواب از حدیث (لاتشدّ الرحال)

این حدیث هیچ ارتباطی به مسئله زیارت قبر پیامبران و اولیا ندارد؛ زیرا:

اوّلا: استثنا در این حدیث استثنای مفرّغ است و نیازمند تقدیر در مستثنی منه می باشد و در اینجا سه احتمال متصوّر است:

۱. احتمال اوّل این است که در مستثنی منه، یک کلمه عامّ و فراگیری در تقدیر گرفته شود، مثلا کلمه (شیء) در تقدیر باشد. در این صورت معنای حدیث این است: (مسافرت و باربندی به قصد هر چیزی انجام نمی شود مگر به قصد مساجد سه گانه.)

طبق این احتمال، حدیث مذکور دلالت بر حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبران و امامان دارد. ولی به طور قطع، این احتمال مردود است و هیچ یک از علمای

۱. مجموع الفتاوی، ج۴، ص ۵۲۰.

اسلام این احتمال را مطرح نکرده اند؛ زیرا طبق این احتمال، حدیث (لاتشدّ الرحال) دلالت دارد بر حرمت هر مسافرتی به جز مسافرت به مساجد سه گانه. در نتیجه باید گفت: مسافرت به قصد تجارت، تحصیل علم، صله رحم، تفریح و... جایز نباشد، و یا باید همه این موارد حدیث (لاتشدّ الرحال) را تخصیص بزنند. و معلوم است که مسافرت به قصد تجارت و تحصیل علم و صله رحم و... جایز و گاهی واجب و یا مستحب است؛ و تخصیص این امور نیز تخصیص اکثر است و تخصیص اکثر در نزد علما و فقها مستهجن و مرجوح است. بنابر این، چنین احتمالی از اساس مردود است.

۲. احتمال

دوم این است که کلمه (مکان) در تقـدیر باشـد؛ یعنی در واقع رسول خدا صـلی الله علیه وآله فرموده است: (لاتشدّ الرحال إلی مکـان إلاّ ـ..) در این صورت حـدیث مـذکور دلالت دارد بر اینکه باربنـدی و مسافرت به قصـد هر مکانی جایز نیست، مگر به قصد مکانهای سه گانه مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالاقصی.

ابن تیمیّه نیز همین احتمال را پذیرفته است و می گوید:

(إنّ قوله: (لاتشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد) یتناول المنع من السـفر إلی کل بقعه مقصوده. بخلاف السفر للتجاره وطلب العلم ونحو ذلک(۱).)

(سـخن پیـامبر صـلی الله علیه وآله: (لاتشـدّ الرحال) شامل سـفر به هر بقعه ای می شود که به قصـد آن بقعه مسافرت شود. ولی شامل سفر برای تجارت و تحصیل علم و امثال آن نمی گردد.)

این احتمـال نیز مردود است؛ زیرا اگر چه گفته انـد: (در مسـتثنای مفرّغ لاـزم است عمومی ترین مفهوم در مقایسه با مسـتثنا در تقدیر گرفته شود)، ولی هم نوع و هم صنف بودن مقدَّر با مستثنا لازم و ضروری است.

و بر فرض بپـذیریم که کلمه مقـدَّر (مکـان) است، در این صورت حـدیث دلاـلت دارد بر اینکه برای زیارت بقعه یا مکانی جز مساجـد سه گانه باربندی و مسافرت نشود. امّا اگر کسـی به قصد زیارت رسول خدا صـلی الله علیه وآله و اولیای الهی و سـلام دادن به آن حضرات

۱. همان، ج۲۷، ص۲۱.

مسافرت کنـد، نه به قصد زیارت ضـریح و مکانی که آن حضـرات در آنجا مدفون اند، این حدیث شامل آن نمی شود. شـکّی نیست که مسلمانان از دورترین شهرهای اسلامی با اعتقاد به زنده بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان

و به قصد عرض ارادت و اخلاص و سلام، به مدینه و شهرهای دیگر می روند، نه برای زیارت ضریح و یا مکانی که آنان در آنجا دفن شده اند.

۳. احتمال سوم این است که کلمه (مسجد) در تقدیر باشد. در این صورت معنای حدیث این است: (باربندی و مسافرت به قصد مسجدی نکنید، مگر به قصد مساجد سه گانه.)

طبق این احتمال حدیث مذکور هیچ ارتباطی به زیارت قبور و اولیا ندارد. بدون شکّ این احتمال به واقع نزدیکتر است؛ زیرا هیچ یک از محذورات دو احتمال گذشته را ندارد، علاوه بر اینکه دو قرینه بر تأیید این احتمال وجود دارد:

الف) پیامبر صلی الله علیه وآله در این حدیث در مقام معرّفی اهمّیت و برتری مساجد سه گانه نسبت به مساجد دیگر است و در حقیقت می خواهد بفرماید که این مساجد سه گانه به حدّی فضیلت دارند که شایسته است انسانها کار و زندگی را رها کرده، برای درک فضیلت آنها بار بسته، مسافرت کنند، همچنان که درک فضیلت حج و عمره چنین است و امّا مساجد دیگر این اهمّیت را ندارند و شایسته نیست که افراد زندگی را رها کرده، به قصد آنها مسافرت کنند.

و گواه بر این مطلب این است که در تمام کتابهای اهل سنّت جز در یک مورد این حدیث به صورت نفی (لاتشدّ) وارد شده و این قرینه است بر نفی فضیلت شدّ رحال به قصد مساجد دیگر. علاوه بر اینکه در بعضی از نقلها این روایت با کلمه (لاینبغی الرحال) (مسافرت شایسته نیست) آمده است. البتّه در خصوص این دو موضوع در پاسخ بعدی بطور مفصّل سخن خواهیم

گفت.

ب) مستثنا در این روایت، (مساجد ثلاثه) است و تقدیر کلمه (مسجد) در مستثنا منه از جنس خودِ مستثنا بوده و مناسب می باشد.

ابن حجر عسقلانی در کتاب (فتح الباری) می گوید:

(ومنها: أنّ المراد حكم المساجد فقط، وأنّه لاتشدّ الرحال إلی مسجد من المساجد الولاء فیه غیر هذه الثلاثه. وأمّا قصد غیر المساجد لزیاره صالح أو قریب أو صاحب أو طلب علم أوتجاره أونزهه فلا یدخل فی النهی. ویؤیّده ما روی أحمد من طریق شهر بن حوشب، قال: سمعت أباسعید وذكرت عنده الصلاه فی الطور، فقال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: (لا ینبغی للمصلّی أن یشدّ رحاله إلی مسجد تبتغی فیه الصلاه غیر المسجد الحرام والمسجد الأقصی ومسجدی). وشهر حسن الحدیث وإن كان فیه بعض الضعف(۱)

(و یكی از پاسخهای حدیث (لاتشدّ الرحال) این است كه مراد از این حدیث فقط بیان حكم مساجد سه گانه است. و معنای حدیث این است كه باربندی و مسافرت نمی شود به مسجدی از مساجدی كه دوست دارید، مگر به این مساجد سه گانه. و امّا اگر كسی قصد سفر به غیر از این مساجد را كند تا شخص صالح یا قریب یا دوستی را زیارت كند و یا مقصودش تحصیل علم یا تجارت و یا گردش تفریحی باشد، داخل در این حدیث نمی شود. و مؤیّد آن، روایتی است كه احمد بن حنبل از طریق شهر بن حوشب نقل كرده است. شهر بن حوشب گفته است: از ابوسعید خواستم نظرش را درباره نماز در كوه طور بگوید. از او شنیدم كه گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (شایسته نیست كه نمازگزار قصد رفتن به

مسجدی و آرزوی نماز در آن مسافرت کند، مگر به قصد رفتن به مسجدالحرام و مسجدالاقصی و مسجد من.) شهر بن حوشب حسن الحدیث است، اگر چه مقداری ضَعف هم دارد.)

در ادامه می گوید:

(قال بعض المحقّقین: فی قوله: (إلاّ إلی ثلاثه مساجد) المستثنی منه محذوف. فإمّا أن یقدّر عامّاً فیصیر: (لاتشدّ الرحال إلی مکان فی أیّ أمر کان إلاّ إلی الثلاثه)، أو أخصّ من ذلک. لا سبیل إلی الأوّل، لإفضائه إلی سدّ

۱. فتح الباری، ج۳، ص۵۳.

باب السفر للتجاره وصله الرحم وطلب العلم وغیرها. فتعیّن الثانی. والأولی أن یقدّر ما هو أکثر مناسبةً، وهو (لا تشدّ الرحال إلی مسجد الولاء فیه إلاّ إلی الثلاثه) فیبطل بذلک قول من منع شدّ الرحال إلی زیاره القبرالشریف وغیره من قبور الصالحین(۱).)

(بعضی از محقّقین گفته اند: در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله (إلاّ إلی ثلاثه مساجد) مستثنی منه محذوف است. لذا یا یک مفهوم عامّی در تقدیر گرفته می شود و معنای حدیث این است: (باربندی و مسافرت نمی شود به مکانی به قصد هر امری مگر به مساجد سه گانه)، و یا یک مفهومی اخّص از آن در تقدیر گرفته می شود. احتمال اوّل ممکن نیست، زیرا موجب می شود باب سفر برای تجارت، صله رحم، تحصیل علم و سایر موارد بسته شود. پس احتمال دوم درست است. و بهتر این است که لفظی در تقدیر گرفته شود که با مستثنا مناسبت بیشتری داشته باشد و آن لفظ این است که (باربندی و مسافرت نمی شود به مسجدی مگر مساجد سه گانه.) در این صورت نظر کسانی که مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه

وآله و صلحا را ممنوع می دانند، باطل می شود.)

ثانیاً: حدیث (لاتشدّ الرحال) در صحیح بخاری از ابوهریره و ابوسعید خدری به صورت نفی (لاتشدّ) وارد شده است.(۲) و در صحیح مسلم از ابوسعید به صورت نهی (لاتشدّوا) و از ابوهریره به صورت نفی (لاتشدّ) روایت شده است.

و به احتمال بسیار زیاد روایت مسلم از ابوسعید به صورت نهی غلط است و امکان دارد نسخه نویسان اشتباه کرده باشند.

دلیل بر این مطلب این است که در تمام کتابهای حدیثی، تفسیری، فقهی و رجالی اهل سنّت این حدیث از ابوسعید و ابوهریره به صورت نفی نقل شده است.

۱. فتح الباری، ج۳، ص۵۴.

۲. صحیح البخاری، ج۲، ص۵۶ و ۵۸ و ۲۲۰ و ۲۵۰.

۳. صحیح مسلم، ج۴، ص ۱۰۲ و ۱۲۶.

۴. مسند أحمد بن حنبل، ج۳، ص ۷ و ۳۴ و ۴۵ و ۷۸ و ج۶، ص ۷ و ۳۹۸؛ سنن الدارمی، ج۱، ص۳۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۵۲؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۱، ص۴۵۱؛ سنن الترمذی، ج۱، ص۲۰۵؛ سنن النسائی، ج۲، ص۳۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۱۰، ص۸۲؛ مجمع الزوائد، ج۴، ص۳۴؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص۱۹۲؛ مسند الحمیدی، ج۲، ص۳۳۰ و ۴۲۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۲۵۸.

تنها ابن ابی شیبه این حدیث را به چند طریق با کلمه (لاتشدّوا) به صورت نهی ذکر کرده است. ولی او نیز همین حدیث را در جای دیگر به همان سندهای پیشین به صورت نفی ذکر کرده است.

نووی نیز در (شرح صحیح مسلم) روایت ابوسعید را از صحیح مسلم به صورت نهی ذکر کرده است. و در همین کتاب دوباره این حدیث را به صورت نفی ذکر کرده است.

و کلمه نفی

ظهور در تحریم ندارد، بلکه برای اثبات استعمال نفی در مقام نهی نیازمند به قرینه می باشیم. و در حدیث (لاتشدّ الرحال) هیچ قرینه ای بر استعمال نفی در مقام نهی وجود ندارد. بلکه وجود کلمه (لا تنبغی) در روایت شهر بن حوشب قرینه است بر اینکه کلمه (لاتشدّ) در این روایت جهتِ توصیه ای دارد و فضیلت سفر به مکان دیگر را نفی می نماید و هیچ دلالتی بر حرمت سفر برای زیارت قبور ندارد.

ملاّ علی قاری می گوید:

(و(لاتشدّ الرحال) أی لاینبغی أن یسافر أحدٌ للتبرّک إلی المشاهد(۳).)

(معنای لاتشدّ الرحال این است که شایسته نیست کسی برای تبرّک جستن به مشاهد مشرّفه مسافرت کند.)

ابن قدامه نیز می گوید:

(فإن سافر لزیاره القبور والمشاهد، فقال ابن عقیل لایباح له الترخیص، لأ نّه منهی عن السفر الیها، قال النبی صلی الله علیه وآله: (لاتشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد) متّفق علیه. والصحیح اباحته وجواز القصر فیه، لأنّ النبیّ صلی الله علیه وآله کان یأتی قباء راکباً وماشیاً، وکان

۱. المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۲، ص ۲۶۸ و ج۴، ص ۵۱۸.

۲. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج۹، ص ۱۰۵ و ج۹، ص ۱۶۷.

۳. شرح مسند أبی حنیفه، ص۲۵۰.

یزور القبور وقال: (زوروها تذکّرکم الآخره). وأمّا قوله صلی الله علیه وآله (لاتشدّ الرحال إلاّ إلی ثلاثه مساجد) فیحمل علی نفی التفضیل، لا علی التحریم(۱).)

اگر کسی به قصد زیارت قبرها و مشاهد مسافرت کند، ابن عقیل آن را مباح نمی داند، به دلیل اینکه از مسافرت به قصد زیارت قبور و مشاهد نهی شده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: (باربندی نمی شود مگر به سه مسجد)، و این حدیث

مورد اتّفاق است. ولی نظریّه صحیح این است که مسافرت به قصد زیارت قبرها و مشاهد مباح و در این مسافرت نماز شکسته است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله گاهی سواره و گاهی پیاده به مسجد قبا می رفت و قبرها را زیارت می کرد و می فرمود: (قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها یادآور آخرت است.) و امّا سخن دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله که می فرماید: (لاتشدّ الرحال...) حمل بر نفی فضیلت می شود نه حرمت.)

بهوتی در کتاب (کشف القناع) می گوید:

(و اگر کسی به قصد مشهدی از مشاهد مشرّفه یا مسجدی غیر از مساجد سه گانه یا زیارت قبر پیامبری یا زیارت قبر یکی از اولیا مسافرت کند، اشکالی ندارد. و حدیث (لاتشدّ الرحال...) معنایش این است که مسافرت به جایی غیر از مساجد سه گانه مانند مسافرت به مساجد سه گانه مطلوب نیست؛ از این رو این حدیث از باربندی و مسافرت به غیر مساجد سه گانه نهی نمی کند به خلاف بعضی که چنین پنداشته اند زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله گاه سواره و گاه پیاده به مسجد قبا مسافرت می کرد و نیز قبرها را زیارت می کرد و می فرمود: قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت قبرها شما را به یاد آخرت می اندازد)(۲).

نووی در (شرح صحیح مسلم) درباره حکم سفر به قصد زیارت قبر پیامبران و أئمّه (علیهم السلام) می گوید: (نظریه صحیح نزد اصحاب ما که امام الحرمین و محقّقین نیز آن را برگزیده اند، این است که مسافرت به قصد زیارت قبور افراد صالح و مکانهای با فضیلت حرام و مکروه

نیست. آنان گفته اند: مراد از حدیث (لا تشدّ الرحال) این

۱. المغنی، ج۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. کشف القناع، ج۱، ص۶۱۸.

است که فضیلت تامّ فقط در سفر به مساجد سه گانه است)(۱).

کلام نووی صراحت دارد که نظر محقّقین اهل سنّت این است که در سفر به مساجد سه گانه فضیلت تامّ و کامل وجود دارد. و امّا در سفر به غیر مساجد سه گانه یعنی قبور انبیا و مشاهد مشرّفه فضیلت هست، ولی فضیلت تامّ نیست.

دو روایت دیگر وجود دارد که سخن نووی را تأیید می کند.

روایت اوّل روایتی است که جابر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است:

(إنّ خیر ما رکبتْ إلیه الرواحل مسجدی هذا والبیت العتیق(۲).)

(بهترین مکانی که مسافران به قصد آنجا سوار بر وسائل نقلیه می شوند، مسجد من و بیت عتیق (خانه کعبه) است.)

والترهیب(۵)) از روایات صحیحه ذکر کرده است. ابن حبّان نیز آن را در کتاب (صحیح ابن حبّان(۶)) ذکر می کند.

این روایت گویای این واقعیّت است که مسجدالنبی و مسجدالحرام بهترین مقصد مسافرت اند، نه تنها مقصد مسافرتی. پس مسافرت به قصد زیارت اماکن و مشاهد مشرّفه اگر چه بهترین مسافرت نیست، ولی مسافرتِ خوبی است.

۱. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج۹، ص۱۰۵.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج۳، ص۳۵؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۶، ص۴۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج۴، ص۱۸۳.

۳. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴.

۴. السلسله الصحیحه، ج ۴، ص ۲۰۴.

۵.صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۲۸.

۶. صحیح ابن حبّان، ج ۴، ص ۴۹۵.

روایت دوم روایتی است که عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است:

(قال رسول الله صلی الله علیه وآله: أنا خاتم الأنبیاء

ومسجدی خاتم مساجد الأنبياء. أحقّ المساجد أن يُزار وتشدّ إليه الرواحل المسجد الحرام ومسجدی. صلاه فی مسجدی أفضل من ألف صلاه فيما سواه من المساجد إلاّ المسجد الحرام(۱).)

(رسول خدا صلی الله عليه وآله فرمود: من خاتم پيامبران و مسجد من، خاتَم مسجدهای پيامبران است. شايسته ترين مسجد برای زيارت و مسافرت مسجدالحرام و مسجد من است. نماز در مسجد من برتر از هزار ركعت نماز در مساجد ديگر، جز مسجدالحرام است.)

اين روايت نيز مسجدالحرام و مسجدالنبی را شايسته ترين مكان برای باربندی و سفر به قصد زيارت معرّفی كرده و شايستگی ساير اماكن و مشاهد مشرّفه مانند قبر پيامبران بخصوص بارگاه رسول مكرّم اسلام كه (أفضل بقاء الأرض) معرّفی شده يا بارگاه امامان معصوم و اولياء را نفی نكرده است، بلكه اشاره به شايستگی اين اماكن برای مسافرت و زيارت دارد.

اينجا است كه می بينيم كسانی مانند ابن تيميّه برای اثبات نظريات خويش از بسياری روايات صحيحه چشم پوشی نموده، به دروغ پردازی و فريبكاری رويگردان می شوند. ابن قدامه (م.۶۲۰) نظريّه حرمت سفر به قصد زيارت قبور پيامبران را تنها به ابن عقيل نسبت می دهد. و نووی (م.۶۷۶) كه مورد توجّه تمام انديشمندان اهل سنّت است می گويد: (نظريّه محقّقين اهل سنّت اين است كه سفر به قصد زيارت اماكن و مشاهد مشرّفه حرام يا مكروه نيست، بلكه تنها فضيلت سفر به قصد مساجد سه گانه را ندارد.) و ابن تيميّه (م.۷۲۸) كه توسّط بسياری از علمای اهل سنّت فاسق و كافر و بدعت گذار معرّفی شده، می گويد: (محقّقين اهل سنّت سفر به قصد زيارت قبر پيامبران و ديگران را سفر معصيت

و حرام می دانند)!.

۱. مجمع الزوائد،ج۴،ص۴؛ کنز العمّال،ج۱۲، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج۲، ص۵۴؛ تهذیب الکمال، ج۸، ص۴۵۱.

مطلب دوم: استحباب سفر برای زیارت قبر پیامبران و اولیا

۱. استحباب سفر به قصد زیارت قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

در استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر مکرّم اسلام دلیلهای گوناگونی وجود دارد:

دلیل اوّل: قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(وَلَو أَنَّهُمْ اذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُم جاؤكَ فَاسْتَغْفَرُوا الله وَاسْتَغْفَر لَهُمُ الرَّسولُ لَوَجَدوا الله تَوّاباً رَحيماً)

(و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر برای آنان آمرزش می خواست، خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند.)

این آیه دلالت بر ترغیب مردم به آمدن نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و استغفار نزد آن حضرت و استغفار رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آنان دارد. و در این جهت تفاوتی میان زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله در میان مردم بود و زمانی که در ظاهر از دنیا رفته، وجود ندارد. زیرا در حدیث است که (الأنبیاء أحیاءٌ فی قبورهم(۲)؛ پیامبران در قبرها[یشان] زنده هستند.)

علاوه بر آن در جمله (إذ ظلموا) فعل در سیاق شرط واقع شده است و به اعتراف علمای علم اصول، یکی از صیغه های عموم عبارت است از صیغه ای که در سیاق شرط واقع شود،(۳) بنابر این آیه شریفه عامّ است و شامل حالت زنده بودن پامبر صلی الله علیه وآله

۱. النساء/ ۶۴.

۲. مجمع الزوائد، ج۸، ص۲۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج۶، ص۱۴۷؛ الجامع الصغیر، ج۱، ص۴۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۱۳، ص۳۲۶.

۳. الإبهاج، ج۲، ص۱۰۶؛ الاعتصام، ج۱، ص۴۶۷؛ البرهان فی اُصول الفقه، ج۱، ص۲۳۲؛ التمهید(الأسنوی)، ج۱، ص۳۲۴.

و حالت رحلت

او می شود.

و مفسّران نیز از آیه شریفه عموم را فهمیده اند، و بسیاری از آنان در تفسیر این آیه، داستان اعرابی را نقل کرده اند. و آن داستان این است که علی علیه السلام و به نقلی عتبی می گوید:

(السلام علیک یا رسول الله! سمعت الله یقول: (ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفَرَ لهم الرسول لوجدوا الله توّاباً رحیماً) وقد جئتک مستغفراً لذنبی مستشفعاً بک إلی ربّی...(۱)

(سلام بر تو ای رسول خدا! از خداوند متعال شنیدم که می فرماید: (و لو أنّهم إذ ظلموا...). و من آمدم در حالیکه آمرزش گناهانم را می طلبم و تو را شفیع خود در نزد پروردگارم قرار می دهم.)

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی درباره زیارت پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده است. در اینجا ترجمه بعضی از آنها را می آوریم:

۱. (ابن عبّاس گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی که مرا پس از مردنم زیارت کند، مانند کسی است که در حال زنده بودنم زیارتم نماید. و هر کسی که به زیارت من آید و به کنار قبر من برسد در روز قیامت برای او گواهی می دهم.)

۲. عبدالله بن عمر از قول پیامبر گفته: (هر کسی که به حجّ آید و سپس قبر مرا پس از وفات من زیارت کند، گویا مرا در زندگی زیارت کرده است.)

۱. تفسیر القرطبی، ج۵، ص۲۶۵ ۲۶۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۵۳۲، الدرّ المنثور، ج۱، ص۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج۲، ص۲۵۷.

۲. الضعفاء (العقیلی)، ج۳، ص۴۵۷؛ میزان الاعتدال، ج۳، ص۳۴۸.

۳. شعب الإیمان، ج۳، ص۴۸۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۵، ص۲۴۶؛ الکامل (ابن عدی)، ج۲،

ص۳۸۲؛ میزان الاعتـدال، ج۱، ص۵۵۹؛ الـدر المنثور، ج۱، ص۲۳۷؛ المعجم الأوسـط، ج۳، ص۳۵۱؛ المعجم الکـبیر، ج۱۲، ص۳۱۰؛ کنز العمّال، ج۵، ص۱۳۵.

۳. (انس بن مالک گفته است: رسول خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود: هر کسـی که با توجّه و قصـد زیارت به مدینه آمده، مرا زیارت کند، در قیامت شفیع او خواهم بود و به نفع او گواهی خواهم داد.)

۴. (رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله فرموده است: هر کسی که پس از مردنِ من به زیـارتم آیـد، گویـا در حـال حیـات من به زیـارتم آمـده اسـت. و هر کسـی کـه در یکی از دو حرم (مسـجدالحرام، مسـجدالنبی) بمیرد، در روز قیـامت بـا آسـوده خـاطر برانگیخته می شود.)

۵.(عمر گفت: از رسول خدا صـلی الله علیه وآله شـنیدم که می فرماید: هر کسـی که قبر مرا زیارت کند یا گفت: هر کسی که مرا زیارت کند شفیع او یا گواه بر او خواهم بود.)

۶. (رسول خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود: هر کسـی که بـا قصـد [نه به صورت اتّفـاقی و گـذرا] به زیارت من آیـد، در قیامت همسایه من خواهد بود.)

۷.(ابن عمر گفته است: رسول خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود: هر کسـی که به حـج آیـد و مرا زیارت نکنـد، به من جفا کرده است.)

۸. (ابن عمر از پیامبر صـلی الله علیه وآله نقل کرده است که آن حضـرت فرمود: هر کسـی که قبر مرا زیارت کند، شفاعتِ من برای او واجب می شود.)

۱. شـعب الإیمان، ج۳، ص۴۸۹؛ تاریـخ جرجان، ص۲۲۰؛ الشـفاء، ص۸۲؛ الجامع الصـغیر، ج۲، ص۶۰۵؛ الـدرّ المنثور، ج۱، ص۲۳۷؛ کنز العمّال، ج۱۲، ص۲۷۲؛ میزان الاعتدال، ج۱، ص۵۳.

۲. شعب الإیمان، ج۳، ص۴۸۸؛ کنز

العمّال، ج۵، ص۱۳۵؛ الدرّ المنثور، ج۱، ص۲۳۷؛ لسان المیزان، ج۶، ص۱۸؛ میزان الاعتدال، ج۴، ص۲۸۵.

۳. السنن الکبری (البیهقی)، ج۵، ص۲۴۵؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص۱۳؛ شعب الإیمان، ج۳، ص۴۸۸؛ الدرّ المنثور، ج۱، ص۲۳۷.

۴. شعب الإیمان، ج۳، ص۴۸۸؛ کنزالعمّال، ج۵، ص۱۳۶؛ میزان الاعتدال، ج۴، ص۲۸۵؛ لسان المیزان، ج۶، ص ۱۸۰.

۵.الدرّ المنثور، ج۱، ص۲۳۷.

۶. مجمع الزوائد، ج۴، ص۲؛ الجامع الصغیر، ج۲، ص۶۰۵.

این احادیث از دو زاویه قابل بررسی و دقّت است:

الف) بدون شکّ، این روایات دلالت بر استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله دارد؛ زیرا در آنها برای زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله فواید و برکات معنوی زیادی ذکر شده، و هیچ اثری از وجود تفاوت میان ساکنان مدینه و سایر شهرها در این روایات مشاهده نمی شود، بلکه بعضی از آنها به زیارت ساکنان سایر شهرهای دور اشاره دارند.

ب) اگر چه بسیاری از این روایات از نظر سند مورد نکوهش قرار گرفته اند، ولی به چند دلیل قابل اعتماد و استدلال اند:

۱. این احادیث اگر چه به صورت جداگانه قابل اعتماد نیستند، ولی بعضی از آنها سندهای مناسبی دارند وموجب تقویت بعضی دیگر می شوند.

درباره حدیث اوّل، عقیلی می گوید: (این حدیث با سند دیگری از طریقی که کمترین ضعف را دارد نقل شده است.)

و نیز ذهبی می گوید: (این حدیث با سندی بهتر از این سند نقل شده است.)

ابن حجر عسقلانی می گوید: (تمام سندهای این احادیث ضعیف است، ولی این حدیث را ابوعلی بن سکن به اسناد ابن عمر صحیح دانسته و آن را در کتاب (السنن الصحاح) نقل کرده است. عبدالحقّ نیز در کتاب (الاحکام) آن را صحیح دانسته است، به

دلیل این که آن را نقل می کند و درباره ضعف سندی آن سخن نمی گوید. و شیخ تقی الدین سبکی نیز به اعتبار مجموعه سندها آن را صحیح دانسته است.)

عبدالحی لکنوی از اندیشمندان قرن دوازدهم نیز در کتاب (شرح موطأ مالك) می گوید: (اگر چه بیشتر سندهای این احادیث ضعیف است، ولی بعضی از سندهای آن از چنان ضعفی برخوردار نیست که به اعتبار حدیث ضرر برساند، بلکه با در نظر گرفتن مجموع سندها برخوردار از قوّت می شود، همانطور که ابن حجر در کتاب

۱. الضعفاء (العقیلی)، ج۳، ص۴۵۷.

۲. میزان الاعتدال، ج۳، ص۴۴۹.

۳. تلخیص الحبیر، ج۷، ص۴۱۷.

(تلخیص الحبیر) و تقی الدین سبکی در کتاب (شفاء السقام فی زیاره خیر الأنام) چنین گفته اند. و بعضی از معاصرین سبکی یعنی ابن تیمیّه که گمان کرده است تمام این احادیث ضعیف یا ساختگی می باشد سخت در اشتباه است.)

۲. بسیاری از فقهای اهل سنّت به این احادیث برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله استدلال کرده اند.

رافعی در کتاب (فتح العزیز) می گوید:

(ویستحبّ أن یشرب من ماء زمزم وأن یزور بعد الفراغ من الحجّ قبرَ رسول الله صلی الله علیه وآله. وقد روی عنه أنّه قال: من زارنی بعد موتی فکأ نّما زارنی فی حیاتی و... من زار قبری فله الجنّه...(۲))

(مستحب است کسی که به حج می رود، از آب زمزم بیاشامد، و پس از انجام مناسک حجّ قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله را زیارت کند؛ زیرا از آن حضرت روایت شده است که فرمود: هر کسی که پس از مرگ من، به زیارت من آید، مثل این است

که در زندگی به زیارت من آمده است و... هر کسی که قبر مرا زیارت کند، پاداشش بهشت است...)

ابن قدامه می گوید: (و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله مستحب است، به دلیل روایتی که دار قطنی از ابن عمر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی پس از مرگ من، قبر مرا زیارت کند، مانند این است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی وارد شده است (هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می شود)...)

بهوتی نیز در (کشف القناع) می گوید: (هر گاه حاجی مناسک حج را تمام کرد، مستحب است به زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله و دو همراه او ابوبکر و عمر برود، به دلیل حیث دار قطنی از ابن عمر که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی حج انجام دهد و

۱. شرح موطأ مالک (الکنوی)، ج۳، ص۴۴۸.

۲. فتح العزیز، ج۷، ص۴۱۷.

۳. المغنی، ج۳، ص۵۸۸.

پس از آن قبر مرا پس از مرگ من زیارت کند، مانند آن است که مرا در زندگی زیارت کرده است. و در روایتی دیگر فرموده است: هر کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او لازم می شود...)

ایشان در ادامه می گوید: (ابن نصرالله گفته است: لازمه استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله استحباب باربندی و مسافرت به قصد زیارت آن حضرت است؛ زیرا برای حاجی پس از حج زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله بدون باربندی و مسافرت به مدینه ممکن نیست.)

و در جایی دیگر زیارت قبر پیامبر صلی الله

علیه وآله را برای زنان و مردان مستحب می داند به دلیل عموم روایت ابن عمر.

ملّا علی قاری در (مراقی الفلاح) می گوید: (از آنجا که زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از برترین راههای نزدیک شدن به خدا و از نیکوترین اعمال مستحبی است و بلکه مرتبه ای نزدیک به واجبات دارد، پیامبر صلی الله علیه وآله امّت خویش را به زیارت قبرش واداشت و در استحباب آن تأکید ورزید و فرمود: هر کسی که بتواند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است، و نیز فرمود: کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او لازم می شود، و فرمود: هر کسی که مرا پس از مرگم زیارت کند، مانند آن است که در حیاتم مرا زیارت کرده است و...)

محمّد بن شربینی نیز می گوید: (زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله مستحب است، به دلیل فرمایش آن حضرت که می فرماید: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برای او واجب می شود. ابن خزیمه این روایت را در صحیح خودش از ابن عمر نقل کرده است.)

۱. کشف القناع، ج۲، ص۵۹۸.

۲. کشف القناع، ج۲، ص۵۹۸.

۳. همان، ج۵، ص۳۷.

۴. مراقی الفلاح، ج۱، ص۲۹۸.

۵.مغنی المحتاج، ج۱، ص۵۱۲.

بسیاری دیگر از فقهای اهل سنّت نیز به این روایت استدلال کرده اند. و این دلیل بر آن است که ضعف سندی این روایات، در حدّی نیست که بتواند آنان را از اعتبار ساقط کند.

۳. بر فرض بپذیریم که سند این احادیث ضعیف است، قاعده (تسامح در ادلّه سنن) حکم می کند که برای اثبات استحباب سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله

علیه وآله به این روایات استدلال شود.

نووی در مقام بیان مستحبات مسجدالحرام به چند روایت ضعیف السند استدلال می کند و می گوید:

(وقد سبق مرّات أنّ العلماء متّفقون علی التسامح فی الأحادیث الضعیفه فی فضائل الأعمال ونحوها(۱).)

(و به صورت مکرّر در گذشته عرض کردیم که علما بر تسامح در احادیث ضعیفی که درباره فضیلت اعمال و مانند آن وارد شده، اتّفاق نظر دارند.)

دلیل سوم: عمل اصحاب و تابعین

مسافرت نمودن به قصد زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله چیزی است که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله و تابعین در طول تاریخ به آن عمل می کرده اند.

از کسانی که به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از شام به مدینه مسافرت نمود، بلال ابن ریاح (معروف به بلال حبشی) مؤذّن رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

ابن عساکر می گوید:

(بلال، پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دید که به او می فرماید: این چه جفایی است که تو می کنی؟! آیا وقت آن نرسیده که مرا زیارت کنی؟ بلال از خواب برخاست در حالی که غمگین بود و بر خود می ترسید. سپس سوار بر مرکب شد و به قصد مدینه حرکت

۱. المجموع، ج۸، ص۲۶۱.

کرد و نزد قبر پیامبر آمد. در کنار قبر گریه می کرد و صورت خود را به قبر می مالید که ناگهان حسن و حسین آمدند و بلال آنها در آغوش گرفت و بوسید. حسن و حسین به او گفتند:

(علاقه داریم أذانی را که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله در سحر می خواندی از تو بشنویم...)

شوکانی در (نیل الأوطار) به داستان

مسافرت بلال برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به نقل از ابن عساکر اشاره می کند و می گوید: (سند داستانی که ابن عساکر نقل می کند سند خوبی است.)

معروف است که عمر بن عبدالعزیز، همواره از شام قاصدی به مدینه می فرستاد تا به مدینه برود و بر پیامبر صلی الله علیه وآله سلام کند و برگردد.

و نیز مشهور است که عمر بن خطاب به کعب الاحبار که تازه مسلمان شده بود گفت:

(آیا دوست داری با من به مدینه آمده، قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را زیارت کنی و از زیارت او بهره مند شوی؟.)

او گفت: (آری! این کار را انجام می دهم) وبه همراه عمر به مدینه مسافرت کرد.

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج۷، ص۱۳۷.

۲. نیل الأوطار، ج۵، ص۱۸۰.

۳. إعانه الطالبین، ج۱، ص۲۶۷.

۴. أسدالغابه، ج۱، ص۲۰۸.

(سیر أعلام النبلاء)(۵) نیز این داستان را آورده اند.

۵.سیر أعلام النبلاء، ج۱، ص۳۵۸.

۶. البدایه والنهایه، ج۹، ص۲۱۴.

۷.دفع الشبه عن الرسول، ص۱۳۰.

اینها نمونه هایی از مسافرت اصحاب و تابعین به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله است که در تاریخ ثبت شده است.

۲. استحباب سفر برای زیارت قبر امامان و اولیا

اگر چه در کتابهای حدیثی اهل سنّت روایتی درباره زیارت قبر امامان معصوم (علیهم السلام) و سایر اولیا به طور صریح ذکر نشده، ولی پس از چشم پوشی از روایات گوناگون و معتبری که از طریق شیعه در خصوص زیارت قبور امامان وارد شده است، و نیز چشم پوشی از آثار و برکاتی که بسیاری از مسلمانان شیعه و سنّی در مسافرت به این مشاهد مشرّفه دیده اند ، سفر برای زیارت اولیاء الله بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) به چند دلیل

استحباب دارد:

الف) در روایت (نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها) فلسفه و علّت تأکید پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبرها، پندآموزی، یادآوری آخرت و مرگ، زهد در دنیا، دلسوزی و اشک آلود شدن چشم معرّفی شده بود. و شکّی نیست که این آثار در زیارت قبر امامان معصوم (علیهم السلام) و اولیا بیشتر احساس می شود؛ زیرا زیارت آنها یادآور مبارزات شهادت طلبانه و زهد و پارسایی آنان می شود و نیز یادآور مظلومیت آنان و موجب دلسوزی و اشک آلود شدن چشم ها می شود.

بنابر این روایت (فزوروها) به طریق اولی و به طور مؤکّد، دلالت بر استحباب زیارت این بزرگواران دارد.

و لازمه استحباب زیارت آنان، استحباب سفر به قصد زیارت آن بزرگواران است.

ب) بی شکّ اهتمام به زیارت اولیای خداوند بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) و مسافرت نمودن برای زیارت قبور آنان، بزرگداشت نام و سیره آن بزرگواران است و بزرگداشت آنها یکی از مصادیق قطعی بزرگداشت شعائر خداوند متعال است؛ زیرا بزرگداشت علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی بزرگداشت عدالت، تقوا، پارسایی، شهامت، کمک به تهیدستان؛ و بزرگداشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام یعنی بزرگداشت مبارزه با ظلم، احیای امر به معروف و نهی از منکر، فرهنگ شهادت و نپذیرفتن ذلّت؛ و بزرگداشت امام سجّاد علیه السلام یعنی بزرگداشت تقوی، زهد، پارسایی، عبادت خالصانه خداوند، سجده در برابر خداوند؛ و بزرگداشت امام باقر و امام صادق و سایر ائمّه (علیهم السلام) یعنی بزرگداشت علوم اسلامی و مبارزه با هجمه های فرهنگی دشمنان. و همه این اوصاف از شعائر خداوند متعال است و خداوند فرموده است: (وَمَن یُعَظِّم شَعائرَ

الله فإنَّها مِنْ تَقْوى القلوب)(۱)؛ و هر کسی که شعائر خداوند را بزرگ شمارد، این بزرگداشت از پرهیزکاری دلهاست.)

ج) زیارت قبور اولیا و بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) همواره به عنوان سیره عملی مسلمانان بوده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب (تهذیب التهذیب) به نقل از حاکم نیشابوری می گوید:

(قال: وسمعت أبابکر محمّد بن المؤمّل بن الحسن بن عیسی یقول: خرجنا مع إمام أهل الحدیث أبی بکر بن خزیمه وعدیله أبی علیّ الثقفی مع جماعه من مشایخنا، وهم إذ ذاک متوافرون إلی زیاره قبر علیّ بن موسی الرضا بطوس قال: فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمه لتلک البقعه وتواضعه لها وتضرّعه عندها ما تحیّرنا(۲))

(ابوبکر محمدبن مؤمّل بن حسن بن عیسی می گوید: به همراه پیشوایان اهل حدیث؛ ابوبکر بن خزیمه و ابو علی ثقفی و گروه زیادی از بزرگان به زیارت قبر علی بن موسی الرضا در طوس حرکت کردیم. وقتی به کنار قبر آن حضرت رسیدیم، ابن خزیمه را دیدم که طوری در برابر بارگاه او تعظیم و تواضع و تضرّع می کرد که همه ما تعجّب کردیم.)

۱. حج / ۳۲.

۲. تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹.

ایجاد گنبد و بارگاه روی قبرها

شبهه

یکی از موضوعاتی که همواره در قالب یک شبهه توسّط وهّابی ها مطرح شده، مسئله ساختن بنا و گنبد بر روی قبور پیامبران و اولیا و علما و سایرین است. آنان در تبلیغات خویش بخصوص در موسم حج و عمره این مسئله را از ابداعات شیعه دانسته بر حرمت آن تأکید کرده و تخریب مزار بزرگوارانی مانند: ابن عبّاس در طائف، عبدالمطلب و ابوطالب و خدیجه در مکّه و ائمّه شیعه در بقیع و سایر اصحاب در مدینه را مطابق

با احکام اسلام و از واجبات می دانند. آنان برای اثبات مدّعای خویش به چند دلیل استدلال می کنند:

دلیل اوّل: اجماع

در سال ۱۳۴۴ ق. از علمای مدینه درباره ساختن بنا بر قبور چنین سئوال شد:

(ما قول علماء المدینه (زادهم الله فهماً وعلماً) فی البناء علی القبور واتّخاذها مساجد، هل هو جائز أم لا؟...)

(نظر علمای مدینه درباره بنای بر قبور و مسجد قرار دادن آنها چیست؟ آیا جایز است یا نه؟.)

پانزده نفر از علمای مدینه در پاسخ به این سئوال نوشتند:

(أمّا البناء علی القبور فهو ممنوع إجماعاً...(۱)

(امّا بنای بر قبور، به اجماع علما ممنوع است.)

دلیل دوم: روایت ابی الهیّاج

در کتاب (صحیح مسلم) روایت ابی الهیّاج را چنین نقل کرده است: (از أبی الهیّاج أسدی نقل شده است: علی بن ابیطالب علیه السلام به من فرمود:

(آیا تو را برنینگیزم به کاری که رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا بدان برانگیخت؟ و آن اینکه از هیچ تمثالی نگذری، مگر اینکه آن را نابود سازی و از هیچ قبرِ برآمده ای عبور نکنی، مگر این که آن را مساوی و مسطّح گردانی.)

این روایت در بسیاری از کتابهای حدیثی اهل سنّت با اندکی اختلاف در عبارات نقل شده است.(۳) و دلالت دارد بر اینکه جایز نیست هیچ بنا و ساختمانی بر روی قبرها ساخته شود.

دلیل سوم: روایات دیگر

روایات دیگری نیز وجود دارد که به حرام بودن بنا بر روی قبور و واجب بودن تخریب آنها دلالت دارد.

در کتاب (صحیح مسلم) نوشته است: (ابوبکر ابن ابی شیبه از حفص بن غیاث از ابن جریج و او نیز از ابی الزبیر از جابر روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله از گچ کاری قبر و نشستن بر روی قبر و ایجاد ساختمان بر روی آن نهی فرموده است.)

این روایت در بسیاری از کتابهای اهل سنّت نقل شده است.

۱. به نقل از کتاب کشف الإرتیاب، ص۲۸۷.

۲. صحیح مسلم، ج۳، ص۶۱.

۳. مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۹۶ و ۱۲۹؛ سنن النسائی، ج۴، ص۸۸؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۶۹؛ السنن الکبری (للنسائی)، ج۱، ص۶۵۳.

۴. صحیح مسلم، ج۳، ص۶۲.

۵.نیل الأوطار، ج۲، ص۱۳۸ و ج۴، ص۱۳۳؛ فقه السنّه، ج۱، ص۵۵۴؛ المصنَّف (ابن أبی شیبه)ج۳، ص۲۱۸؛ إرواء الغلیل،ج۳،ص۲۰۷؛ سنن النسائی، ج۴، ص۸۶؛ تاریخ بغداد، ج۳، ص۳۱۴؛ تفسیر القرطبی،ج۱۰،ص۳۸۰.

احمد بن حنبل نیز از امّ سلمه نظیر

این حدیث را روایت کرده است. متن حدیث در کتاب (مسند احمد) چنین است:

(حدّثنا عبدالله حدّثنی أبی حدّثنا حسن حدّثنا ابن لهیعه حدّثنا یزید بن أبی حبیب عن ناعم مولی اُمّ سلمه عن اُمّ سلمه، قالت: نهی رسول الله صلی الله علیه وآله أن یبنی علی القبر أو یجصّص

(عبدالله از پدرم، از حسن، از ابن لهیعه، از یزید بن ابی حبیب، از ناعم از امّ سلمه روایت کرده است که امّ سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله از ساختن بنا بر قبر و یا گچ کاری آن نهی کرده است.)

و ابن ماجه نیز از ابوسعید نقل کرده که: (پیامبر صلی الله علیه وآله از ساختن بنا بر روی قبر نهی کرده است.)

این روایات دلالت دارد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله از ایجاد بنا و ساختمان بر روی قبر نهی کرده است، و این نهی ظهور در حرمت دارد.

دلیل چهارم: ایجاد بنا بر قبور شرک است

بعضی ایجاد بنا و گنبد بر روی قبور را مانند ساختن لات و عزّا (دو بت معروف زمان جاهلیت) دانسته، آن را موجب شرک می دانند.

و در شرح این رساله نوشته شده است: (در صورتی بنا بر روی قبرها مکروه است که در زمین موات یا مملوک باشد و مقصود از ساختن بنا، تعظیم صاحب قبر یا تشخیص قبر او نباشد. امّا در صورتی که مقصود فقط تشخیص قبر باشد ساختن بنا بر روی آن جایز است و در صورتی که مقصود تعظیم صاحب قبر باشد، حرام است.)

در کتاب (الفقه علی المذاهب الأربعه) آمده: (مکروه است که بر قبر، اتاق یا گنبد یا مدرسه یا مسجد یا دیواری ساخته شود که آن را

احاطه کند.)

مناوی در کتاب (فیض القدیر) می نویسد:

(نهی أن یقعد علی القبر وأن یجصّص وأن یُبنی علیه قُبَّهٌ أو غیرها، فیکره کلّ من الثلاثه تنزیهاً، فإن کان فی مسبَّله أوموقوفه حرم بناؤه والبناء علیه(۴)

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج۶، ص۲۹۹.

۲. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۹۸.

۳. منهاج السنّه، ج۲، ص۳۹.

۴. چنانکه در کتاب کشف القناع، ج۲، ص۱۶۲ نقل شده است.

۵.نیل الأوطار، ج۴، ص۱۳۱.

۶. همانطور که در کتاب فقه السنّه، ج۱، ص۵۴۹ نقل شده است.

مشاهد و گنبدها را واجب دانسته اند؛ به این دلیل که چنین بناهایی مانند لات و عزّا بود، موجب شرکی عظیم می باشند.

پاسخ شبهه

همانطور که گذشت، وهّابیون برای اثبات حرمت ایجاد بنا بر قبور و توجیه تخریب مزار بزرگان دین، به چهار دلیل استدلال کردند. اما تمام این استدلالها بی اساس و پوچ است.

الف) بررسی ادّعای اجماع در تخریب قبور

یقیناً منظور مدّعیان اجماع این است که همه فقهای مذاهب چهارگانه شافعیّه، مالکیّه، حنفیّه و حنابله، فتوا به حرمت ساختن بنا و گنبد بر روی قبور داده اند و تخریب هر گنبد و مزاری را واجب می دانند. با مراجعه به کتب فقهی و روایی، بی اساسی این ادّعا وگزاف بودن آن روشن می شود.

در کتاب (رساله ابن أبی زید) می نویسد: (ساختن بنا بر قبرها و گچکاری آنها مکروه است.)

۱. رساله ابن أبی زید، ص۲۷۵.

۲. الثمر الدانی (شرح رساله ابن أبی زید)، ص۲۷۵.

۳. الفقه علی المذاهب الأربعه، ج۱، ص ۵۳۶.

۴. فیض القدیر، ج۶، ص ۴۰۲.

(از نشستن روی قبر و گچ کاری آن و ساختن گنبد یا چیز دیگری بر روی آن نهی شده است. لذا هر یک از این سه امر مکروه است. و اگر قبر در زمین وقفی، باشد ساختن بنا بر روی آن حرام است.)

نوَوی در (شرح صحیح مسلم) می نویسد:

(وأمّا البناء علیه فإن کان فی ملک البانی فمکروه، وإن کان فی مقبره مسبّله فحرام، نصّ علیه الشافعی والأصحاب.(۱)

(اگر کسی در ملک خودش بر روی قبر ساختمانی بسازد، مکروه است و اگر در گورستانی وقفی بسازد، حرام است. شافعی و اصحاب به این مطلب تصریح کرده اند.)

در کتاب (مواهب الجلیل) نام بسیاری از علمای اهل سنّت که ساختن بر روی قبر را به قصد تشخیص قبر جایز دانسته اند، ذکر می کند.

بنابر این بسیاری از فقهای اهل سنّت ساختن بنا بر

روی قبر را فقط در دو مورد حرام می دانند:

۱. در صورتی که قبر در گورستان وقفی باشد. و شاید دلیل آن این باشد که در این صورت گورستان فقط برای دفن کردن افراد وقف شده و ساختن بنا بر روی قبر، خارج از موقوف له می باشد، و الوقوف علی حسب ما یوقف اهلها؛ یعنی: اموال وقفی در همان مواردی که وقف شده، قابل تصرّف می باشند.

۲. در صورتی که ساختن بنا به منظور تعظیم در برابر قبر و مباهات کردن به آن باشد.

و در غیر این دو صورت یا حکم به کراهت کرده اند و یا حکم به جواز نموده اند.

سئوال ما از مدّعیان اجماع این است که با وجود مخالفت بسیاری از فقهای اسلام، چگونه ادّعا می کنید که همه فقهای اسلام ساختن بنا بر روی قبور را حرام می دانند و تخریب آنها را نیز واجب می دانند؟!

۱. شرح صحیح مسلم، ج۷، ص ۲۷.

۲. مواهب الجلیل، ج۳، ص ۶۰ ۶۱.

ب) بررسی استدلال به روایت ابی الهیّاج

استدلال به این روایت از دو جهت مخدوش است:

۱. سند روایت

در سند این روایت نام پنج روای وجود دارد که در کتابهای حدیثی و رجالی اهل سنّت مورد مذمّت قرار گرفته اند.

الف) وکیع: اگرچه در کتابهای رجال اهل سنّت از حافظه وکیع بن جرّاح تمجید شده، ولی عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید:

(سمعت أبی یقول: أخطأ وکیع ابن الجرّاح فی خمسمائه حدیث(۱).)

(از پدرم احمد بن حنبل شنیدم که می گوید: وکیع بن جرّاح در پانصد مورد نقل حدیث اشتباه کرده است.)

و از محمّد بن نصر مروزی نیز نقل شده که: (وکیع بن جرّاح حدیث را تا آخر از حفظ می خواند

و الفاظ حدیث را تغییر می داد؛ گویا نقل به معنا می کرد و از اهل زبان عربی نبود.)

ب) سفیان: درباره سفیان ثوری نقل شده است که او در احادیث تدلیس می کرد.

ج) حبیب بن ابی ثابت: در مورد او نیز گفته شده است: در احادیث تدلیس می کرد.

د) ابووائل: شقیق بن سلمه ابووائل اسدی در بسیاری از کتابهای رجالی اهل سنّت توثیق شده است،(۵) ولی در بعضی از کتابها به عنوان یکی از منحرفین از

۱. تاریخ بغداد، ج۲، ص۳۴۸؛ تهذیب التهذیب، ج۱۱، ص۱۱۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج۹، ص۱۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۶۳، ص۹۸؛ تهذیب الکمال، ج۲۳، ص۲۰۸ و ج۳۰، ص۴۷۱.

۲. تهذیب التهذیب، ج۱۱، ص۱۱۴.

۳. همان، ج۴، ص۱۰۲ و ج۱۱، ص۱۹۲.

۴. التبیین لأسماء المدلّسین، ص۱۹؛ تهذیب التهذیب، ج۲، ص۱۵۷.

۵.الجرح و التعدیل، ج۴، ص۳۷۱؛ الثقات (ابن حبّان)، ج۴، ص۳۵۴؛ معرفه الثقات، ج۱، ص۴۵۹؛ تهذیب الکمال، ج۱۲، ص۵۴۷۵۵۴؛ سیر أعلام النبلاء، ج۴، ص۱۶۱۱۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج۴، ص۳۱۷.

علی علیه السلام مطرح شده است.

ه) ابوالهیّاج: حیّان بن حصین ابوالهیّاج اسدی نیز توثیق شده است و از اصحاب امیر المؤمنان علی علیه السلام معرّفی گشته است.(۲) ولی اگر در تمام کتابهای حدیثی جستوجو کنیم، تنها این حدیث از او نقل شده است. سیوطی نیز در (شرح سنن النسائی) می گوید: (در تمام کتابهای حدیث تنها همین حدیث از او نقل شده است.)

با توجّه به آنچه بیان شد، یک فقیه و محقّق در مقام استناد نمی تواند به حدیثی که راویان آن در کتابهای رجال مورد جُرح و قدح واقع شده اند، اعتماد کند.

۲. دلالت روایت

این روایت از نظر دلالت نیز مخدوش است و مدّعای وهّابی ها را اثبات نمی کند.

آنـان مـدّعی هسـتند سـاختن بنـا بر روی قبر حرام است و تخریب قبور و گنبـدها وبناها واجب! ولی این روایت هیـچ دلالتی بر مدّعای آنان ندارد؛ زیرا:

اوّلاـ در این روایت هیـچ اشـاره ای به تخریب قبور و بناهـای سـاخته شـده بر روی آنها نشـده است، بلکه می فرمایـد: (ولا قبراً مشرفاً إلاّ سويّتَه.) توضیح مفهوم این روایت، نیازمند بررسی معنای (مُشرف) و (تسویه) است.

کلمه (مشرف) از (الشَّرَف) اشتقاق یافته است. و کلمه (الشَّرَف) به معنای بلندی و مکان بلند است.(۴) و بعضی گفته اند:

(الشَّرَفُ كلُّ نشر من الأرض قد أشرف على ما حوله(۵).)

(هر برآمدگی از زمین که نسبت به اطرافش بلندتر باشد، شَرَف است.)

و کلمه (تسویه) به معنای برابر قرار دادن، مساوی و متعادل ساختن است.

۱. شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید)، ج۴، ص۹۹.

۲. معرفه الثقات (العجلی)، ج۲، ص۴۳۵؛ الثقات (ابن حبّان)، ج۴، ص ۱۷۰.

۳. شرح سنن النسائی، ج۴، ص۸۹؛ حاشیه السندی علی النسائی، ج۴، ص۸۸.

۴. الصحاح، ج۴، ص۱۳۷۹،؛ النهایه (ابن أثیر)، ج۲، ص۴۶۲؛ القاموس المحیط، ج۳، ص۱۵۷.

۵.لسان العرب، ج۹، ص ۱۷۰.

۶. القاموس المحیط، ج۴، ص۳۴۵.

حنابله و حنفيّه ومالكيّه(۳) فتوا به استحباب تسنیم قبر (کوهانی شکل قرار دادن قبر) داده اند.

و مستند فقهـا در اسـتحباب اصـل مرتفع سـاختن قبر علاوه بر روایت ابی الهیّاج، روایت ابوداود از قاسم بن محمّـد بن ابی بکر است.

(امر سوم: مسـطّح نمودن قبر و کوهانی شـکل کردن آن است، و اینکه کـدام افضل است، دو نظریه وجود دارد: نظریه صـحیح این است که مسطّح کردن افضل است و به این مطلب شافعی در کتاب الامّ و در مختصـر مزنی تصـریح کرده است. و جمهور اصحاب ما از متقدّمین و گروه هایی از

متأخّرین یقین به افضل بودن تسطیح دارند، مانند: ماردوی فورانی و بغوی و دیگران مانند مصنّف این کتاب نیز این مطلب را پذیرفته و استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر را تضعیف کرده اند. و قاضی حسین، مدّعی استحباب کوهانی شکل قرار دادن قبر به اتّفاق اصحاب است، ولی این ادّعا درست نیست. و جمهور فقها در برابر ابن ابی هریره که مدّعی افضل بودن تسنیم بود و دلیلش این بود که مسطّح کردن شعار رافضی هاست مقاومت کرده اند. از این رو موافقت با

۱. تذکره الفقهاء، ج۲، ص۹۷؛ ریاض المسائل، ج۲، ص۲۲۳.

۲. الأمّ، ج۱، ص۳۱۷.

۳. الفقه علی المذاهب الأربعه، ج۱، ص۵۳۵.

۴. إرشاد الساری، ج۲، ص۴۷۷.

۵.تلخیص الحبیر، ج۵، ص۲۲۵.

۶. المجموع، ج۵، ص۲۹۵.

۷.المغنی (ابن قدامه)، ج۲، ص۳۸۴.

متن روایت چنین است:

(روی أبوداود بإسناد صحیح أنّ القاسم بن محمّد بن أبی بکر قال: دخلتُ علی عائشه، فقلت لها: اکشفی لی عن قبر النبیّ صلی الله علیه وآله وصاحبَیْه فکشفتْ عن ثلاثه قبور، لامشرِفهً ولا لاطئهً مبطوحه ببطحاء العرصه الحمراء.)

(ابوداود به سند صحیح روایت کرده است که قاسم بن محمّد بن ابی بکر گفت: به نزد عائشه رفتم و به او گفتم: پرده را از روی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و دو قبر دیگر بردار. او چنین کرد و دیدم آن سه قبر نه مشرف (با ارتفاع زیاد) و نه آنچنان صاف بود که با زمین یکسان باشد.)

شیعه معتقد است مسطّح کردن روی قبر و خارج کردن آن از حالت کوهانی شکل سنّت بوده و کوهانی شکل کردن آن چنانکه اهل سنّت انجام می دهند بدعت است. و محیی الدین نووی، از فقهای بزرگ اهل سنّت، به

این مطلب اعتراف کرده و می گوید:

(الثالثه: تسطیح القبر وتسنیمه، وأیّهما أفضل؟ وجهان: الصحیح التسطیح أفضل، وهو نصّ الشافعی فی الامّ ومختصر المزنی، وبه قطع جمهور أصحابنا المتقدّمین وجماعات من المتأخّرین، منهم الماردی والفورانی والبغوی وخلائق. وصحّحه جمهور الباقین، کما صحّحه المصنّف، وصرّحوا بتضعیف التسنیم کما صرّح به المصنّف... وادّعی القاضی حسین اتّفاق الأصحاب [علی أفضلیّه التسنیم] ، ولیس کما قال. وردّ الجمهور علی ابن أبی هریره فی دعوه أنّ التسنیم أفضل، لکون التسطیح شعار الرافضه. فلا یضرّ موافقه الرافضی لنا فی ذلک(۱).)

۱. المجموع، ج۵، ص۲۹۷.

رافضی در این حکم ضرری به ما نمی رساند.)

و در جای دیگر می گوید: (سنّت این است که قبر بسیار بلندتر از سطح زمین و مانند کوهان شتر ساخته نشود، بلکه آن را یک وجب از زمین بالاتر و به طور مسطّح بسازند.)

از تمام مطالبی که تاکنون درباره سند و دلالت روایت ابی الهیّاج گفته شد، روشن می شود که این روایت هیچ ارتباطی به ادعای وهابیّون و حرمت ساختن بنا بر قبور و وجوب انهدام آنها ندارد.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که تسویه قبر، به معنای انهدام و ویران کردن قبور باشد، این احتمال وجود دارد که مراد خصوص قبرهای مشرکان باشد، به قرینه عطف جمله: (ولاـ تمثالاً إلّا طمسته)؛ زیرا مشرکان بر روی قبرها بت می گذاشتند و آنها را مورد پرستش قرار می دادند. پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می خواست با دستور خراب کردن آنها، آثار شرک و بت پرستی را محو کند. ماردینی در کتاب (الجوهر النقی)همین احتمال را مطرح کرده و پذیرفته است.

ج) بررسی روایات نهی از بنای بر قبر

این روایات نیز از دو جهت قابل بررسی است:

۱. سند

روایات

امّا روایت جابر به لحاظ وجود (ابن جریج) و (ابی الزبیر) از نظر سند ضعیف است.

در مورد ابن جریج (عبدالملك بن عبدالعزیز بن جریج) سخنان متضاد و گوناگونی وجود دارد. بعضی مانند عجلی و ابن حبّان و ابن معین او را ثقه و مورد اطمینان دانسته اند و بسیاری دیگر مانند یحیی ابن سعید، احمدبن حنبل، مالك بن انس و

۱. شرح صحیح مسلم، ج۷، ص۳۶.

۲. الجوهر النقی، ج۴، ص۲.

دارقطنی او را ضعیف ومدلِّس و بی دقّت می دانند.

و در مورد ابی الزبیر از احمد بن حنبل نقل شده است که گفت: (از پدرم پرسیدم آیا ایّوب، ابوالزبیر را در نقل حدیث ضعیف می دانست؟ او گفت: آری.)

اگر چه ابوالزبیر نیز توسّط بعضی توثیق گشته، ولی تضعیف او توسّط بعضی دیگر اعتماد به روایت او را متزلزل می سازد.

وامّا روایت احمد بن حنبل به لحاظ وجود (ابن لهیعه) از نظر سند ضعیف است.

در کتاب (تاریخ ابن معین) آمده است:

(قلت: کیف روایه ابن لهیعه عن أبی الزبیر عن جابر؟ فقال: ابن لهیعه ضعیف السند(۳).)

(گفتم: روایه ابن لهیعه از ابی الزبیر از جابر چگونه است؟ گفت: ابن لهیعه ضعیف السند است.)

از یحیی بن سعید درباره تضعیف ابن لهیعه این عبارات نقل شده است: ۱. ضعیف الحدیث. ۲. ضعیف. ۳. لایتحجّ بحدیثه. ۴. لایراه شیئاً. ۵.ضعیف قبل ان یحترق کتبه و بعد ما احترقت.

ابن حبّان می گوید:

(کان شیخاً صالحاً، ولکنّه یدلّس عن الضعفاء قبل احتراق کتبه(۵).)

(ابن لهیعه شیخ صالحی بود، ولی در نقل روایت از افراد ضعیف تدلیس می کرد.)

و امّا روایت ابن ماجه از آن جهت که در سند آن شخصی بنام (وهب) ذکر شده و

۱. تهذیب التهذیب،

ج۶، ص ۳۵۷۳۶۰.

۲. همان، ج۹، ص ۳۹۱.

۳. تاریخ ابن معین، ص۱۵۳.

۴. الکامل (ابن عدی)، ج۴، ص۱۴۴ ۱۴۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص۳۲۷ ۳۳۱.

۵.کتاب المجروحین (ابن حبّان)، ج۲، ص۱۱.

۶. منظور از تدلیس این است که او خبری را که با واسطه شنیده بود و افراد ضعیفی در سند آن روایت وجود داشت، بدون ذکر واسطه های ضعیف نقل می کرد.

این نام میان هفده نفر که بعضی کذّاب و وضّاع هستند مشترک می باشد، این روایت از نظر سندی مورد اعتماد نیست.

۲. دلالت روایات

اینگونه روایات با متنهای متفاوتی که دارند، دلالت بر مدّعای وهّابیون مبنی بر حرمت ساختن بنا بر روی قبور یا وجوب انهدام آنها ندارد؛ زیرا:

اوّلا: در این روایات چند چیز نهی شده است: ۱. ساختن بنا بر روی قبرها. ۲. گچ کاری قبرها. ۳. راه رفتن بر روی آنها. ۴. نشستن روی آنها.

بی شکّ انجام هر یک از این امور در نظر مردم بی احترامی به صاحب قبر است و نهی شارع مقدّس، بیانگر این است که اسلام همانطور که احترام به اشخاص را در زندگی لازم می داند، احترام به جسد بی روح آنان را نیز لازم می داند. از این رو برای حفظ احترام میّت دستور به غسل دادن، کفن کردن، تشییع، نماز خواندن و دفن نمودن آن می دهد. و از همین رو، از راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی آن که موجب تخریب و نابودی قبر می گردد، منع کرده است. بعید نیست منظور از ساختن بنا بر روی قبر، ساختن خانه و ساختمان شخصی باشد؛ زیرا این امر مستلزم راه رفتن بر روی قبر و نشستن بر روی

آن و نابودی تـدریجی آن و در نهایت، باعث بی احترامی به قبر و صاحب آن خواهد شد. و امّا اگر ایجاد ساختمان برای حفظ حرمت قبر و یا راحتی زائران قبر و یا به عنوان علامت قبر انجام گیرد، مشمول این روایات نخواهد بود.

و مؤیّد آن این است که قبل و بعد از اسلام قبور پیامبرانی مانند: ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف در بیت المقدّس و بعضی از پیـامبران در عراق، و حضـرت حوّا در جـدّه دارای بنـا بوده است و هیـچ اشاره ای در متون اسـلامی به لزوم تخریب آنها نشـده است.

و مؤیِّـد دیگر آنکه در طول هزار و سـیصد سال پس از اسـلام، مسـلمانان بر روی قبور انبیا و اولیا و ائمّه و علما، گنبد و بارگاه می ساختنـد و یـاد و خاطره آنها را زنـده نگه می داشـتند و تا زمان عبـدالوهّاب هیـچ کس از علمای اسـلام به ساختن گنبـد و بارگاه اعتراض نکرد.

و مؤیّد سوم اینکه جسد مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و ابوبکر و عمر، در داخل خانه عایشه دفن شد و اکنون پس از گـذشت چهارده قرن، آن مکان بـدون هیچ گونه تغییری، بلکه پس از تعمیر و آبادانی پابرجاست. از طرفی هیچ یک از علما و فقهای اسلام لزوم تخریب آن را از روایات استنباط نکرده اند.

و مؤیِّد چهـارم این است که در حـدیث دیگری ابوهریره از پیـامبر صـلی الله علیه وآله نقل کرده است که آن حضـرت فرمود: (لاتجعلوا بیوتکم مقابر(۱)؛ خـانه هـای خود را مکـانی برای قبرهـا قرار ندهیـد.) و این قرینه است بر اینکه پیامبر صـلی الله علیه وآله از احداث خانه

های شخصی بر روی قبر و مقبره قرار دادن آنها که موجب بی احترامی به قبر می گردد نهی نموده است، نه از احداث هر بنا و ساختمانی.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که این روایات از پیامبر صلی الله علیه وآله صادر شده و بپذیریم که جمله (یُبنی علیه) انصراف به ساختمان مسکونی ندارد، بلکه هر گونه بنا و ساختمانی را شامل می شود، یقیناً نهی در این روایات حمل بر کراهت می شود، زیرا متفاهم از این جمله، کراهت بنا بر روی قبر است و بسیاری از فقهای مذاهب اربعه اهل سنّت ایجاد بنا بر روی قبر را مکروه دانسته اند. و در گذشته ثابت کردیم که نه تنها اجماعی بر حرمت ساختمان بنا بر روی قبور وجود ندارد، بلکه اکثر فقهای اهل سنّت فتوا به کراهت داده اند.

بنابر این معلوم می شود این روایات پس از چشم پوشی از سند آنها و بعضی

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج۲، ص۲۸۴؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۱۸۸؛ سنن الترمذی، ج۴، ص۲۳۲؛ فتح الباری، ج۱، ص۴۴۱؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۶، ص۲۴۰؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص۳۹۱.

اشکالهای دیگر تنها ممکن است دلالت بر کراهت ایجاد بنا بر روی قبور داشته باشد. و هرگز دلالت بر حرام بودن آن و وجوب تخریب آنها ندارد.

د) بررسی دلیل چهارم: شرک بودنِ بنا بر روی قبور اولیا

وهّابی ها می گویند: شیعیان بر روی قبور پیامبران و امامان و امامزادگان و علما ساختمان های مجلّل و گنبدهای بزرگ و بارگاه های عظیم می سازند و با حضور در این مکانها در و ضریح را می بوسند و در مقابل قبور آنان تعظیم می کنند و به تضّرع و گریه می پردازند، همه این کارها شرک

به خداوند و بزرگتر از پرستش (لات و عزّا) است.

در پاسـخ این تهمت بزرگ می گوییم: بی شک در دین اسـلام جنازه افراد پس از مردن مورد احترام ویژه ای است و در شـرع مقدّس اسلام دستور داده شده که:

۱. مرده را غسل بدهیـد و حنوط کنید. ۲. او را با پارچه ای تمیز کفن کنیـد. ۳. بر جنازه او نماز بخوانیـد. ۴. جنازه او را تشییع کنید. ۵.برای میّت عزاداری کنید. ۶. روی قبر را به انـدازه یک وجب یا چهار انگشت مرتفع قرار دهیـد.(۱) آیا همه این امور حکـایت از لزوم حفـاظت از میّت و رعـایت احترام و تکریم آن نیست؟ بی شـکّ رعـایت احترام جنـازه اولیـا و امامزادگـان از اهمیّت بیشتری برخوردار است. بنـابراین چه اشـکالی دارد که از بـاب احترام و تکریم از قبور آنهـا حفاظت شـده، بر روی آنها بارگاه بسازند؟!

اکنون از آنان می پرسیم: منظور شما از تعظیم شیعیان در برابر قبور و شرک بودن آن چیست؟

اگر منظور شـما این است که شیعیان به این اماکن پناه می برند و به جای پرستش خداوند یکتا، این قبور را پرستش می کنند و از خداوند متعال غافل می شوند، یقیناً

۱. أحکام الجنائز (الألبانی)، ص۴۷۱۶۲.

چنین چیزی اگر وجـود خـارجی داشت، شـرک است و همه مسـلمانان موظّـف به مقـابله بـا آن هسـتند، ولی به طور قطع چنین چیزی وجود خـارجی نـدارد، بلکه فقـط تبلیغـات دروغینی است که ابن تیمیّه و ابن قیّم و بعضـی دیگر از متعصّبین اهل سـنّت، کورکورانه به آن دامن زده اند. ما وقتی به حرم پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و امامزادگان ومقابر اولیای خدا مراجعه

می کنیم، چیزی جز عبادت خداوند یکتا در این اماکن مشاهده نمی کنیم. مردم با حضور در این اماکن نه تنها از عبادت خداوند غافل نمی شوند، بلکه با یادآوری حالات روحی و معنوی و مجاهدتهای آنان در راه خدا مشغول دعا و پرسش خداوند می شوند. در زیارتنامه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله یا امام علیه السلام می گویند: (اشهد أنّک قد أقمت الصلاه وآتیت الزکاه وأمرت بالمعروف ونهیت عن المنکر.) چگونه شما این بندگان خدا را متّهم به شرک می کنید، در حالیکه همه آنان در این اماکن به سمت یک قبله (کعبه) نماز می گذارند؟! و چگونه ساختن این اماکن را شرک می دانید، در حالیکه بر در و دیوار آنها آیات قرآن و نام خداوند متعال نوشته شده است؟!

و اگر منظور شما این است که ایجاد ساختمان بر روی قبور و ساختن گنبد و بارگاه موجب تعظیم و تکریم آنها و پاس داشتن مقام آنان و بزرگداشت نام آنان می شود، این نه تنها قابل مذمّت نیست، بلکه امری پسندیده و لازم است؛ زیرا تعظیم و تکریم قبور پیامبران و امامان و اولیاءالله که یادآور جهاد در راه خدا و ترسیم کننده بندگی خالص خداوند می باشد در واقع تعظیم شعائر الله است و خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(وَمَن يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ)

(و کسی که نشانه های خداوند را بزرگ دارد، این بزرگداشت از پرهیزگاری دلهاست.)

۱. حج / ۳۲.

و نیز از آنان می پرسیم: چرا در حرم پیامبر صلی الله علیه وآله نام رسول الله و خلفای چهارگانه و صحابه و تابعین پس از

نـام مبارک الله بر روی دیوارها نوشـته شـده است؟ و چرا در بیت الله الحرام نام پیامبر صـلی الله علیه وآله و خلفای اربعه نوشـته شـده است؟ و چرا نـام بسـیاری از خیابانهای مکّه و مـدینه و سایر شـهرهای اسـلامی به نام اصـحاب و تابعین نام گـذاری شـده است؟ آیـا همه اینهـا جز به خـاطر ابراز علاقه به آنـان و تکریم و تعظیم نـام آنان و پاس داشـتن مقام آنان است؟! ساختن بنا و گنبـد و بارگـاه بر روی قبور آنـان نیز تکریم و تعظیم مقـام آنان و نوعی ابراز علاقه به مرام و راه آنان است. آیا شایسـته اسـت شیعیـان بـه خـاطر تعظیـم و تکریـم پیـامبران و امامـان و اولیـاءالله کـه در حقیقـت تکریم و تعظیم خداونـد و سـبب خوشـنودی پروردگار می شود، متهّم به شرک شوند؟!

و نیز از آنـان می پرسـیم: اگر سـاختن بنـا و گنبـد بر روی قبور اولیاءالله حرام است، چرا در طول هزار و سـیصد سال و تا زمان عبـدالوهّاب، مسـلمانان بر روی قبور انبیـا، امامـان و علمـا گنبـد و بارگاه می ساختنـد و هیـچ شخصـیّت علمی و مـذهبی از آن جلوگیری نمی کرد؟ مگر قبر ابوحنیفه در بغـداد بارگاه نـدارد؟ مگر قبر مالک در بقیع گنبـد نـداشت؟(۱) مگر قبر شـافعی در مصـر بارگـاه نـدارد؟ مگر قبور أئمه بقیع امـام حسن، امـام سـجّاد، امـام باقر و امام صادق (علیهم السـلام) سالها گنبـد و بارگاه نـداشت؟ مگر قبر عبـدالمطلب، ابوطالب و خدیجه (علیهم السـلام) در قبرسـتان ابوطالب (معلاه) دارای ساختمان نبود؟ مگر قبر امثال احمد بن محمد بن غالب و ابن الباجی گنبد نداشت؟(۲).

ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبور بزرگان

دین سیره عملی مسلمانان بوده است. چطور ممکن است ساختن همه این گنبدها شرک و حرام بوده باشد و علمای اسلام در کشورهای اسلامی نسبت به آن سکوت کرده باشند؟!

۱. مواهب الجلیل، ج۱، ص۳۹.

۲. تاریخ بغداد، ج۵، ص۲۸۵؛ لسان المیزان، ج۱، ص۲۷۳؛ میزان الاعتدال، ج۱، ص۱۴۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج۲۳، ص۲۹.

نقد استدلال به روایات ارتفاع قبر

در پایان شایسته است به نقد و بررسی استدلال دیگری بپردازیم که نابخردانه و مغرضانه در جهت تقویت افکار وهّابیون و اثبات حرمت ایجاد گنبد و بارگاه برروی قبور پیامبران و امامان (علیهم السلام) در کتابی به نام (المزار عند أئمّه الأطهار (علیهم السلام)) نوشته شده است. این کتاب در سالهای أخیر ترجمه شده و با عنوان (زیارت از دیدگاه ائمه (علیهم السلام)) بطور گسترده ای منتشر و میان زائران بیت الله الحرام توزیع می گردد.

در قسمتی از این کتاب روایاتی که دلالت دارند بر مستحب بودن بلند ساختن قبر به اندازه چهار انگشت یا یک وجب، در مسیر استدلال بر جایز نبودن ایجاد گنبد وبارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان (علیهم السلام) مطرح شده است.

با کمی دقّت دراین نوشتار، روشن می شود نویسنده و مترجم آن نسبت به فهم متون روایی و اجتهاد در آنها کاملاً بیگانه بوده و هدف آنها فقط فریب افکار عمومی با تحریف لفظی و معنوی در روایات موجود در کتابهای شیعه است. از این رو شایسته است متن این نوشتار را ذکر کرده و سپس به نقد و بررسی آن بپردازیم.

متن استدلال

نویسنده در قسمتی از این کتاب نوشته است:

(از خلال روایات وارده در کتب تشیع آنچه بر می آید این است که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند میشود، که از چهار انگشت کمتر، و از یک وجب بیشتر جایز نیست.

روشن است که اگر بلند ساختن قبر طوری که در بعضی جوامع رایج است درست بود، نیازی نبود که امامان از بلند کردن آن منع کنند، یا برای آن مقداری مشخّص کنند، ما در اینجا

چند روایت بر می گزینیم.

روایت اول: از امـام باقر علیه السـلام روایت است که گفت: رسول گرامی صـلی الله علیه وآله به امیر المؤمنین (علیهم السـلام) فرمودند:

(یا علی، ادفنی فی هذا المکان وارفع قبری من الأرض أربع أصابع، ورشّ علیه الماء).

(ای علی مرا در اینجا دفن کن، و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن، آنگاه بر آن آب بپاش).

روایت دوم: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که ایشان از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند:

(أنّ قبر رسول الله صلی الله علیه وآله رفع شبراً من الأرض، و أنَّ النبی صلی الله علیه وآله أمر برشّ القبور).

(قبر رسول الله صـلی الله علیه وآله یک وجب از زمین بلند شد، و پیامبر صلی الله علیه وآله دستور دادند که پس از دفن مُرده بر قبر آب پاشیده شود).

روایت سوم: از امام صادق و ایشان از پـدرش و پدرش از امیرالمؤمنین علی علیه السـلام روایت می کند که قبر پیامبر صـلی الله علیه وآله یک وجب و چهار انگشت از زمین بلند شد و برآن آب پاشیده شد، و فرمود:

(و السنّه أن یرشّ علی القبر الماء).

(سنت این است که بر قبر آب پاشیده شود).

روایت چهارم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

(إنَّ أبی قال لی ذات یوم فی مرضه: أذا أنا متّ فغسّلنی وکفّنی وارفع قبری أربع أصابع ورشّه بالماء).

(هنگـامی که پـدرم مریض بود روزی به من فرمود: هرگـاه مُردم مرا بشوییـد و کفن کنیـد و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن و آنگاه بر آن آب بپاش).

روایت پنجم: امام صادق علیه السلام فرمود:

(إنَّ أبی أمرنی أن أرفع

القبر عن الأرض أربع أصابع مفرّجات، و ذكر أنَّ رشّ القبر بالماء حسن).

۱.وسائل الشیعه، ج۲، ص۸۵۶

۲.همان، ج۲، ص۸۵۷

۳. همان، ج۲، ص۸۵۸

۴.وسائل الشیعه، ج۲، ص۸۵۷

(پدرم به من دستور داده است که قبرش را چهارانگشت جدا از یکدیگر از زمین بلند کنم، و فرمود که آب پاشیدن بر قبر خوب است).

روایت ششم: همچنین از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

(إنَّ أبی أمرنی أن أرفع القبر عن الأرض أربع أصابع مفرّجات، و ذكر أنَّ رشّ القبر بالماء حسن، قال: توضّأ إذا أدخلت الميّت القبر).

(پدرم به من دستور داد که ارتفاع قبر ایشان را از زمین چهار انگشت باز قرار دهم. و فرمودند: که پاشیدن آب بر قبر خوب است. و فرمود: پس از اینکه جنازه را داخل قبر گذاشتی وضو بگیر).

روایت هفتم: از محمّد بن مسلم روایت است که گفت: از یکی از دو امام(باقر وصادق) درباره میت پرسیدم، فرمود:

(تسلم من قبل الرجلين و تلزق القبر بالأرض إلاً قدر أربع أصابع مفرّجات، تربّع وترفع قبره).

(ازطرف پاها بگیر و آنرا داخل قبر بگذار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را با زمین هموار کن).

روایت هشتم: از طریق محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت:

(يُدعى للميّت حين يدخل حفرته و يرفع القبر فوق الأرض أربع أصابع).

(برای میت دعا شود و قبر به اندازه ی چهار انگشت از زمین بلند شود).

روایت نهم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

(يستحب أن يدخل معه فى قبره جريده رطبه، و يرفع قبره من الأرض قدر أربع أصابع مضمومه، و ينضح عليه الماء و يخلى عنه)

۱. همان.

۲. همان.

۳. الکافی، ج۳، ص۱۹۵

۴.الکافی، ج۳، ص۲۰۱

(مستحب است که

بـا او شـاخه تری در قبر گذاشـته شود و قبرش به انـدازه چهـار انگشت بسـته، از زمین بلنـد شود، آنگاه بر او آب پاشـیده شود، سپس به حال خودش رها شود).

محمـد آخونـدی شـارح کـافی در شـرح جمله (یخلی عنـه) مینویسـد: (أی لایعمـل علیه شـی ء آخر من جصّ و آجر و بنـاء و لایتوقف عنده بل ینصرف عنه).

(هیچ چیز دیگری بر او گذاشته و ساخته نشود، نه گچ، نه آجر،و نه دیوار، و کنار قبر نایستند بلکه بلافاصله برگردند).

سپس اضافه می کند روایات دیگری وجود دارد که هر کدام از این امور را تأیید می کند.

روایت دهم: در روایت طولانـی که درآن وفات موسـی بن جعفر علیه السـلام ذکر شـده، آمـده است: (فإذا حملت إلی المقبره المعروفه بمقابر قریش فألحدونی بها و لاترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرّجات)(۲).

(هنگامی که جنازه مرا بر دوش گرفتیـد و به قبرسـتان معروف قریش بردیـد در قبری دفنم کنیـد که لحـد داشـته باشد و قبرم را چهار انگشتِ باز، بیشتر از زمین بلند نکنید).

روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شـهید اول می نویسد: (ورفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفرجات إلی شبر، لا أزید، لیعرف فیزار فیحترم).

(قبر فقط بایـد به انـدازه چهار انگشتِ باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبادا شـناخته شود و مورد رفت و آمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد).

روایت دوازدهم: شیخ طائفه أبو جعفر طوسی می نویسد: (فإذا أراد الخروج من القبر فلیخرج من قبل رجلیه ثمّ یطم القبر و یرفع من الأرض مقدار أربع أصابع و لا یطرح فیه من غیر ترابه).

۱. وسائل الشیعه، ج۲، ص۸۵۶

۲. وسائل

الشیعه، ج ۲، ص۸۵۸

۳. شرح اللمعه، ج ۱، ص ۴۴۰

۴.النهایه، ص ۳۹

(کسی که جنازه را در قبر می گذارد هنگامی که می خواهد از قبر بیرون بیاید از طرف پا بیرون بیاید، سپس قبر پر شود و به اندازه ی چهار انگشت از زمین بلند شود، وغیر از خاک خود قبر چیز دیگری برآن ریخته یا گذاشته نشود).

و در چند صفحه بعدی می نویسید:

(از بعضی ها که از گنبد و بارگاههای مدرن امروز دفاع می کنند و به دلائل نامعلومی! آنرا وسیله ی نزدیکی بسوی الله می دانند، روایات ذکر شده ای را که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل کردیم تأویل های جور وا جور می کنند، از جمله اینکه: قبور ائمه و انبیاء (علیهم السلام) از روایات مذکور مستثنی هستند.

پاسخ این است که در روایات مذکور بارها ذکر شده که پیامبران و امامان (علیهم السلام) صراحتاً از بلند کردن قبور شان منع کردند، و حد آن را چهار انگشت تا یک وجب تعیین نمودند، پس با توجه به این صراحت، چگونه می توان ادعا کرد که قبور پیامبران و امامان مستثنی است، بلکه قبور این بزرگواران بیش از قبور دیگران مورد نهی قرار گرفته است)

نقد استدلال

این نوشتار ازچند زاویه قابل نقد است:

۱ این روایات از نظر موضوع هیچ ارتباطی به ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرهای پیامبران و امامان و أولیا ندارد، زیرا موضوع تمام این روایات بلند ساختن قبر یعنی مکان دفن جسد به مقدار چهار انگشت و یا یک وجب است. در حقیقت این روایات بیانگر تشویق مردم به مرتفع ساختن قبر از سطح زمین و اجتناب از همسان سازی قبر با زمین

به هدف امکان تشخیص قبر در هنگام زیارت است.

نویسنده به هدف فریب افکار عمومی موضوع بلند ساختن قبر را به آن مقدار خاص با موضوع ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبر یکی دانسته و تعیین آن مقدار خاصّ را دلیل بر حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبور پیامبران و امامان علیه السلام معرّفی کرده، و این نوعی مغالطه است.

۱. زیارت از دیدگاه ائمّه، ص۱۲ ۲۶

۲. همان: ۴۲

۲. اگر از نقد پیشین چشم پوشی نموده و بپذیریم که جمله (رفْع القبر= بلند ساختن قبر) شامل ایجاد گنبد و بارگاه بر بالای قبرها نیز می شود، این روایاتی که نویسنده نقل می کند هیچ دلالتی بر ممنوعیت بلند ساختن قبر، بیش از چهار انگشت یا یک وجب، و ایجاد گنبد و بارگاه ندارد، زیرا آنچه ایشان در این نوشتار به عنوان دلیل بر ممنوع و حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه ذکر می کند به سه گروه تقسیم می شود:

گروه اوّل: روایاتی که در مجموع دلالت بر استحباب بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت یا یک وجب دارند.

گروه دوم: روایاتی که نهی کرده است از بلند ساختن قبر بیش از مقداری که ذکر شد.

گروه سوم: بعضی از کلمات فقها که به عنوان روایت ذکر شده است.

هر کسی که آشنائی مختصری با مبانی اجتهادی داشته باشد پی به بی اساسی استدلال به این سه گروه برده و از بیگانه بودن نویسنده نسبت به فهم متون روایی و تحریف لفظی و معنوی روایات توسّط او و مترجم پرده برمی دارد. ازاین رو شایسته است به نقد استدلال به هر یک از گروه های سه

گانه بپردازیم.

گروه اوّل:

این گروه از روایات به پنج دسته تقسیم می شوند:

۱. روایت اوّل: دراین روایت، پیامبر صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور می دهد قبر آن حضرت را به مقدار چهار انگشت از سطح زمین بلند کند.

۲. روایت دوم و سوم: در روایت دوم خبر داده شده است از بلند بودن قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به مقدار یک وجب. و در روایت سوم خبر داده شده است از ارتفاع قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به مقدار یک وجب و چهار انگشت.

۳. روایت چهارم، پنجم و ششم: در این روایات امام باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق علیه السلام امر می کند قبر آن حضرت را به مقدار چهار انگشت از سطح زمین بلند بسازد.

۴. روایت هشتم: دراین روایت توصیه شده است به بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت، همانطور که توصیه شده است به دعا برای میّت در هنگام دفن.

۵.روایت نهم: دراین روایت صراحتاً حکم به استحباب بلند کردن قبر به مقدار چهار انگشت شده است.

روایت هشتم و نهم حکایت دارد از اینکه دستور پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام و دستور امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام دستور وجوبی نبوده، بلکه دستور استحبابی بوده است. بنابراین از مجموع این گروه از روایات استفاده می شود که بلند ساختن قبر به مقدار چهار انگشت مستحب است. و امّا نسبت به بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت، این روایات ساکت بوده و هیچ دلالتی بر جایز نبودن آن ندارند، چنانکه هیچ دلالتی بر مستحب نبودن آن ندارند، زیرا درصورتی

این روایات دلالت بر مستحب نبودن بلند ساختن قبر بیش از چهار انگشت و ایجاد گنبد و بارگاه بر روی آن خواهد داشت که معتقد به ثبوت مفهوم برای عدد و حجّیت مفهوم عدد باشیم. درحالی که بسیاری از اندیشمندان شیعه و اهل سنّت مفهوم عدد را حجّت نمی دانند.

دلیل بر این گفتار روایات گوناگونی است که از پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شده است.

یکی از آن روایات این است:

۱. الجوهر النقی، ج۳، ص ۱۸۰.

۲. البحر الرائق، ج۱، ص۲۰۰.

۳. شرح صحیح مسلم، ج۱۱، ص۱۲۰ و ج ۱۳، ص ۸۸.

۴.السنن الکبری، ج۳، ص ۱۸۰.

۵.تحفه الأحوذی، ج۷، ص ۱۴۷.

۶. فیض القدیر، ج۱، ص ۲۵۹و ۴۹۷.

اندیشمندان علم اصول دانسته اند.

۱. فتح الباری، ج۳، ص ۹۷.

۲. فتح الباری، ج۱۱، ص ۲۳۷.

۳. روح المعانی، ج۱، ص ۲۱۷.

۴.الدیباج علی مسلم، ج۵، ص ۲۵۵.

۵.فیض القدیر، ج۱، ص ۱۹۸.

دیگر از اندیشمندان اهل سنت مفهوم عدد را حّجت ندانسته و گفته اند: ذکر یک عدد (مانند چهار انگشت) دلیل بر نفی بیش از آن نیست.

۶. وسائل الشیعه، ج۸، ص ۸۸.

۷.بحارالأنوار، ج۶۱، ص ۲۶۳.

۸.قوانين الأُصول، ج۱، ص ۱۶۱.

دانشمندان اصولی شیعه نیز مفهوم عدد را حجّت نمی دانند.

علاوه بر آن، در روایت دوم، ارتفاع قبر پیامبر صلی الله علیه وآله یک وجب، و در روایت سوم یک وجب و چهار انگشت معّرفی شده است، و این دلالت دارد بر اینکه استحجاب بلند ساختن قبر اختصاص به چهار انگشت ندارند.

و بر فرض بپذیریم که عدد، مفهوم دارد، تنها چیزی که از این روایت استفاده می شود عبارت است از مستحب نبودن ارتفاع قبر بیش از مقدار چهار انگشت یا یک وجب، نه حرام بودن ارتفاع بیش

از آن مقدار.

با این وجود، نویسنده در نوشتار خود با کمال بی شرمی نوشته است:

(از خلال روایات وارده در کتُب تشیع بر می آید که قبر فقط از چهار انگشت تا یک وجب بلند می شود که از چهار انگشت کمتر و از یک وجب بیشتر جایز نیست).

گروه دوم:

در گروه دوّم دو روایت در اثبات حرام بودن ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرها ذکر شده است. ولی استدلال به هر دو روایت (روایت هفتم و روایت دهم) مخدوش است.

در روایت هفتم نویسنده در لفظ روایت و مترجم در معنای آن تحریف کرده اند. آن دو می نویسند:

(از محمد بن مسلم روایت است که گفت از یکی از دو امام(باقر یا صادق) درباره میّت پرسید، فرمود: (تسلّم من قبل الرجلین و تلزق القبر بالارض إلّا قدر أربع أصابع مفّرجات تربّع و ترفع قبره؛ ازطرف پاها بگیر و آن را داخل قبر بگزار، و جز مقدار چهار انگشت باز، قبر را بازمین هموار کن).

مترجم و نویسنده، این روایت را از کتاب (الکافی) و(وسائل الشیعه) آدرس می دهند. در حالی که متن این روایت در کتاب (الکافی) و نسخه ای از (وسائل الشیعه) چنین است: (تسلّه من قبل الرجلین و تلزق القبر بالأرض إلی قدر أربع أصابع مفرّجات و تربّع قبره؛ میّت را از طرف پاها آهسته داخل قبر بگذار، و قبر را تا مقدار چهار انگشتِ باز به زمین بچسبان، وقبر را چهار گوش کن).

ملاحظه می کنید نویسنده، کلمه (تسلّم) را جایگزین کلمه (تسلّه) یا (یسلّ) کرده، و کلمه (إلاّ) را دلالت بر حصر دارد جایگزین کلمه (إلی) نموده، و کلمه (ترفع) را اضافه کرده است.

البتّه

در بعضی از نسخه ها کلمه (إلّا) وارد شده است، چنانکه در بعضی نسخه ها بجای کلمه (تربّع) کلمه (ترفع) وارد شده است، ولی در هیچ روایتی کلمه (تربّع) و (ترفع) در کنار همدیگر وارد نشده است.

و مترجم نیز در معنای روایت تحریف کرده است.

علاوه برآن، بر فرض کلمه (إلّا) درست باشد، این روایت دلالت دارد بر حصر استحباب بلند ساختن قبر در اندازه چهار انگشت، و نسبت به بیش از آن اندازه ساکت است و هیچ دلالتی بر حرام بودن آن ندارد.

علاوه برآن، سند این روایت ضعیف است، چون درسند این روایت سهل بن زیاد وجود دارد و او ضعیف است.

و روایت دهم (لا ترفعوا قبری فوق أربع أصابع مفرّجات) اگر چه در ظاهر دلالت دارد بر اینکه قبر امام علیه السلام نباید بیشتر از چهار انگشت ارتفاع یابد، و نهی دلالت بر حرمت دارد، ولی این روایت از نظر سند بسیار ضعیف بوده و شایسته استدلال نیست، زیرا عمر بن واقد که در سند این روایت بوده مجهول است و در کتابهای رجالی درباره او سخن گفته نشده است.

گروه سوم:

در گروه سوم نویسنده و مترجم کلمات بعضی از فقها را ذکر کرده و از آنها به عنوان روایت یازدهم و دوازدهم یاد می کنند. آنها می نویسند:

(روایت یازدهم: محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شهید اول می نویسد: (رفع القبر عن وجه الأرض بمقدار أربع أصابع مفّرجات إلی شبر، لاأزید، لیعرف فیزار فیحترم؛ قبر فقط باید به اندازه چهار انگشت باز تا یک وجب بلند شود از ترس اینکه مبادا شناخته شود و مورد رفت وآمد و احترام (خلاف شرع) قرار گیرد).

توجّه

شما را به چند نکته درمورد این سخن جلب می کنم:

۱. آنچه نویسنده و مترجم نوشته اند روایت نیست، بلکه سخن یک دانشمند شیعه است. از این رو طرح آن به عنوان روایت، غلط و دروغ است.

۲. این فرمایش، سخن شهید اوّل نیست. سخن شهید اول در مقام بیان مستحبات این است: (و رفع القبر أربع أصابع). آنچه نویسنده ذکر می کند سخن شهید ثانی (زین الدین جبعی عاملی) است. از این رو نسبتِ این سخن به شهید اوّل دروغ دیگری است.

۳. شهید ثانی می فرماید: مستحب است قبر به مقدار چهار انگشتِ باز و تا یک وجب بلند ساخته شود، و زیادتر از آن مستحب نیست، نه آنکه زیادتر از آن خلاف شرع است.

۴- مترجم نفهمیده است که جمله (لیعرف فیزار فیحترم) متعلّق به (رفع القبر...إلی شبر) است، و متعلّق به (لا ـ أزید) نیست. معنای سخن ایشان این است: (بلند ساختن قبر از روی زمین به مقدار چهار انگشتِ باز تا یک وجب مستحب است تا قبر شناخته شده و بتوان آن را زیارت نموده و احترام کرد).

در ادامه، سخن شیخ الطائفه نیز به دروغ و به هدف فریب افکار به عنوان روایت دوازدهم معّرفی شده است.

از آنچه تا کنون ذکر شده، چند مطلب روشن می شود:

۱. کسانی که این نوشتار را تهیه کرده اند نسبت به فهم متون روایی کاملاً بیگانه و نا آشنا هستند.

۲. آنان با توسّل به تحریف لفظی و معنوی روایات معصومین علیه السلام قصد فریب افکار عمومی را دارند.

۳- آنچه در این نوشتار آمده هیچ دلالتی بر حرمت ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبور پیامبران و امامان و

اولیا ندارد.

(۳)

احداث مسجد بر روی قبرها

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که توسّط اهل سنّت مطرح می شود و وهّابی ها در تبلیغات خویش، بخصوص در موسم حج و عمره، به عنوان یک شبهه و به قصد تشویش ذهن مسلمانان مطرح می نمایند، ساختن مسجد بر روی قبرها و احداث عبادتگاه بر روی قبور پیامبران، امامزادگان و اولیا است.

آنان می گویند: ساختن مسجد بر روی قبور و یا دفن کردن میّت در مساجد و روشن نگه داشتن چراغ در جایی که قبر وجود دارد، مخالف با شریعت اسلام و سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله است. چرا شما شیعیان بر روی قبرها مسجد می سازید و تا پاسی از شب بر بالای آنها چراغ روشن می کنید و در آن اماکن نماز می گذارید؟! مسجدی که بر روی قبرها بنا شده، باید تخریب شود، همان طور که اگر مرده ای در مسجد دفن گردد باید نبش قبر شده، خارج گردد. در دین اسلام مسجد و قبر با یکدیگر جمع نمی شود، بلکه هر کدام بعد از دیگری احداث شده باشد، از آن منع شده و تخریب می گردد و هر کدام که زودتر بنا شده، باقی می ماند. و نماز در مسجدی که بر روی قبر احداث شود باطل است.

۱. زاد المعاد، ج۱، ص۵۰۶؛ الفتاوی الکبری، ج۳، ص۳۲.

(عن عطاء بن یسار، أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله قال: اللّهم! لاتجعل قبری وَثَناً یُعبد. اشتدّ غضب الله علی قوم اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد(۱).)

(از عطاء بن یسار روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: پروردگارا! قبر مرا بُتی قرار نده که عبادت شود. غضب خداوند نسبت

به قومی که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، بسیار شدید است.)

و در روایت دیگر، ابوعبیده بن جرّاح می گوید:

(آخر ماتكلّم به النبی صلی الله علیه وآله: اخرجوا یهود أهل الحجاز وأهل نجران من جزیره العرب، واعلموا أنّ شرار الناس الّذین اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد(۲).)

(آخرین سخن پیامبر صلی الله علیه وآله این بود: یهودیان حجاز و نجران را از جزیره العرب بیرون کنید و بدانید که بدترین مردم در نزد خداوند کسانی هستند که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.)

و ابوهریره می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرماید:

(قاتل الله الیهود والنصاری اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد(۳).)

(خداوند یهودیان را بکشد، آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.)

و نیز از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود:

(لعن الله الیهود والنصاری اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد(۴).)

۱. الموطأ، ج۱، ص۱۷۲؛ مسند أحمد، ج۲، ص۲۴۶؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج۱، ص۴۰۶.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۱۹۵؛ کنز العمّال، ج۴، ص۳۸۲.

۳. صحیح مسلم، ج۲، ص۶۷؛ صحیح البخاری، ج۱، ص۱۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۲، ص۲۸۴و۲۸۵ و۳۹۶؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۲، ص۸۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۸۰؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۴، ص۲۵۷؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج۱، ص۴۰۶؛ الجامع الصغیر، ج۲، ص۳۹۶؛ کنزالعمّال، ج۷، ص۱۴۷.

۴. صحیح مسلم، ج۲، ص۶۷؛ صحیح البخاری، ج۱، ص۱۱۰و۱۱۲ و ج۲، ص۹۱ و ج۵، ص۱۳۹؛ مسند أحمد، ج۱، ص۲۸۵ و ج۵، ص۲۰۴؛ سنن النسائی، ج۲، ص۴۱؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۲، ص۴۳۵؛ مجمع الزوائد، ج۲، ص۲۷ ۲۸؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص۸۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۲۶۰؛ کنز العمّال، ج۷، ص۲۳۶؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۲، ص۲۶۹. (نفرین خداوند بر یهود و

نصاری باد؛ زیرا آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار داده اند.)

و ابن عبّاس گفته است: (رسول خدا لعنت کرده زنانی را که قبرها را زیارت کنند و کسانی را که بر قبرها مساجد می سازند و در کنار آنها چراغهایی می افروزند.)

در این روایات، سازندگان مسجد بر روی قبرها به عنوان (مغضوب = مورد خشم) و (ملعون = نفرین شده) و (شرار الناس= بدترین مردم) در نزد خداوند و رسولش معرّفی شده اند و این دلالت دارد بر اینکه ساختن مسجد بر روی قبور حرام است.

پاسخ شبهه

پاسخ اوّل

در اینجا باید جمله (اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد) از نظر مفهومی مورد بررسی قرار گیرد.

این جمله به دو صورت ممکن است معنا شود:

۱. یهودیان و نصاری بر روی قبور یا در کنار قبور پیامبرانشان مسجد می ساختند و در آنجا به سمت قبله اصلی و در برابر خداوند یکتا سجده می نمودند؛ بنابر این روایات دلالت دارد بر اینکه نباید در روی قبر و یا کنار قبر مسجد ساخت.

۲. یهودیان و نصاری قبر پیامبرانشان را قبله قرار می دادند و در برابر آنها سجده می کردند؛ مانند بت پرستان که در برابر بت های چوبی و سنگی سجده می نمودند. از این رو روایات، سجده شرک آمیز و پرستش قبور انبیا و اولیا را مورد نکوهش قرار می دهد، نه ساختن مسجد بر روی قبور و یا در کنار قبور را.

بی شکّ مراد از جمله مذکور، معنای دوم است. و شواهد و قرائن گوناگونی در

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۲۲۹؛ سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج۲، ص۸۷؛ سنن الترمذی، ج۱، ص۲۰۱؛ سنن النسائی، ج۴، ص۹۵؛ مستدرک الصحیحین،

ج۱، ص۳۷۴؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۶۵۷؛ صحیح ابن حبّان، ج۷، ص۴۵۲۴۵۳.

تأیید این مطلب وجود دارد.

اوّلاً: اگر معنای کلمه (اتّخاذ) و (مسجد) از نظر لغوی و اصطلاحی بررسی گردد، روشن می شود که مراد از جمله مذکور، معنای دوم است.

کلمه (اتّخاذ) هم در لغت و هم در اصطلاح قرآن و احادیث، به معنای (قرار دادن) و (گردانیدن) است.

در کتاب (المنجد) می نویسد: (اتَّخَذَه وتَخِذَه تَخْذاً: صیَّره. نقول: اتّخذه صدیقاً: جعله صدیقاً له(۱)؛ اتّخذه و تَخِذَه، یعنی: گردانید او را. می گوییم: اتّخذه صدیقاً، یعنی: او را دوست خودش قرار داد.)

قرآن کریم نیز می فرماید:

(أفَرَأیْتَ مَنْ اِتَّخَذَ اِلهَهُ هَواه)

(آیا دیدی کسی را که خدای خود را هوای نفس خود قرارداد؟.)

(وَقالُوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَداً)

(و گفتند: خداوند برای خویش فرزند قرار داده است.)

و نیز گفته می شود:

(الحمد لله الّذی اتّخذ محمّداً نبیّاً.)

(سپاس خداوندی را که محمد را پیامبر قرار داد.)

و کلمه (مسجد) در اصل به جایی گفته می شود که در آن سجده می شود.(۴) و در عُرف به محلّی گفته می شود که در آن دعا و سایر عبادات انجام می گیرد.

با توجّه به معنای این دو کلمه، نتیجه می گیریم که در معنای جمله (اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد) دو احتمال است:

الف) آنها بر قبور پیامبرانشان مسجد بنا کردند.

۱. المنجد فی اللغه، ص۴.

۲. الجاثیه / ۲۳.

۳. البقره / ۱۱۶.

۴. تاج العروس، ج۲، ص۳۷۱؛ لسان العرب، ج۳، ص۳۰۴.

ب) آنها قبور پیامبرانشان را سجده گاه قرار می دادند و در برابر آنان خضوع می کردند.

سیاق روایت، همین معنای دوم را می فهماند. و اگر مراد معنای اوّل باشد، شایسته بود بگوید: (اتّخذوا علی قبور أنبیائهم مساجد)، یعنی: (آنان بر

قبور پیامبرانشان مسجدهایی ساختند.) همانطور که در قرآن کریم درباره داستان اصحاب کهف می فرماید:

(قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی أمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِم مَسْجِداً)

(کسانی که بر امر آنها غلبه یافتند، گفتند: بر روی آنها مسجدی قرار می دهیم.)

بـدیهی است که معنـای سازگـار بـا لعن و نفرین معنای دوم است، نه معنای اوّل. یهود و نصاری از آن جهت مورد لعن خـدا و رسولش هستند که قبرهای پیامبرانشان را قبله خویش قرار می دادند و در برابر آنان سجده می نمودند؛ مانند سجده بت پرستان در برابر بتها.

بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت نیز از روایاتی که ذکر شد همین معنای دوم را استنباط کرده اند.

از بیضاوی نقل شـده است: (چون یهود و نصاری به منظور بزرگـداشت مقام پیامبران بر قبور آنان سـجده می کردند و قبرها را قبله قرار داده. در نماز به سوی آنها می ایسـتادند و آنها را بُت قرار می دادند، پیامبر اسـلام مسلمانها را از این کار منع کرد. امّا اگر کسـی مسـجدی در کنار قبر شخص صالحی بسازد و قصدش تبرّک و نزدیک شدن به آن شخص باشد، نه تعظیم در برابر قبر و قبله قرار دادن آن، این کس مشمول وعده عذاب نیست.)

و سـندی بن عبـدالهادی در حاشـیه بر سـنن نسائی می نویسـد: (منظور پیامبر صـلی الله علیه وآله این است که امّتش را از آنچه یهود و نصاری با قبرهای پیامبرانشان انجام دادند بر

۱. کهف / ۲۱.

۲. فتح الباری، ج۱، ص۴۳۸؛ شرح سنن النسائی، ج۲، ص۴۲.

حذر دارد، زیرا آنان قبرهای پیامبرانشان را مسـجد قرار دادند، یا به سـمت آن قبرها به قصد تعظیم سـجده می کردند، و یا آنها را قبله

قرار می دادند و در نماز به سمت آنها می ایستادند.)

و بکری در کتاب (اعانه الطالبین) درباره معنای این روایت می نویسـد: (آنچه از آن نهی شـده است قبله قرار دادن این قبرها به قصد تبرّک و مانند آن است.)

و در جای دیگر می نویسد: (آنان قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار می دهند، یعنی؛ با نماز خواندنشان به سمت آن قبرها.(۳))

قرطبی در تفسیر آنچه ابومَرثد غنوی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند (لا تصلّوا إلی القبور ولاتجلسوا علیها) می گوید: (این قبرها را قبله قرار نده و بر آنها یا بسوی آنها نماز نخوانید چنانکه یهود و نصاری انجام داده اند.)

ابن عبدالبر در کتاب (التمهید) می گوید: (و احتمال می رود معنای حدیث این باشد: قبرهای پیامبران را قبله ای که به سمت آن نماز خوانده می شود قرار نده.)

ثانیاً: در روایت عطاء بن یسار، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابتدا می فرماید: (اللّهم! لاتجعل قبری وَثَناً یُعبد؛ پروردگارا! قبر من را بُت قرار نده...) و این قرینه است بر اینکه مرادش از (قوم اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد) این است که چون قوم یهود و نصاری قبرهای پیامبرانشان را بُت قرار می دادند، خداوند بر آنها غضب کرده است.

ثالثاً: وقتی پیشینه اعتقادی و عملی یهود و نصاری را بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم که آنان درباره پیامبران خویش غلوّ می کردند و به قصد تعظیم آنان، سخنهای شرک آمیز می گفتند، و به همین جهت همواره مورد نکوهش خداوند قرار می گرفتند؛ از این رو در قرآن کریم می فرماید:

۱. حاشیه السندی علی سنن النسائی، ج۲، ص۴۱.

۲.

إعانه الطالبين، ج ۱، ص۲۲۷.

۳. همان، ج۲، ص ۱۵۱.

۴. تفسير القرطبی، ج ۱۰، ص ۳۸۰.

۵.التمهيد، ج۶، ص۳۸۳.

(قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَـرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَا لِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَا هِهِمْ يُضَهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَ نَّى يُؤْفَكُونَ)

(قوم يهود: گفتند: عُزير پسر خداوند است. و قوم نصارا گفتند: مسيح پسر خداوند است. اين چيزی كه بر زبان می آوردند، همانند سخن كسانی است كه بيش از اين كافر شده بودند. خداوند آنها را بُكشد. به كدام بيراهه رانده می شوند؟!.)

توجّه داريد كه جمله (قاتلهم الله) در نكوهش يهود و نصاری صادر شده است، به خاطر اينكه آنان درباره پيامبرانشان غلوّ كرده، سخنان شرك آميز می گفتند. و همين جمله نيز در حديث ابوهريره درباره يهود نقل شده است و دليل آن را (اتّخذوا قبور أنبياهم مساجد) قرار داده است و اين قرينه است بر اينكه منظور از (مساجد) ساختن مسجد بر روی قبر نيست، بلكه منظور اين است كه آنان به قصد تعظيم پيامبرانشان در كنار قبور آنان كارهای شرك آميز انجام می دادند، اين قبرها را مسجود قرار می دادند و برای آنها سجده می كردند.

پاسخ دوم

بر فرض بپذيريم كه مراد از اتّخاذ مسجد اين است كه يهود و نصاری بر روی قبرهای پيامبرانشان مسجد می ساختند و به همين جهت لعن شده اند. ولی بايد توجّه داشت كه لعن در همه موارد دلالت بر حرمت ندارد؛ زيرا معنای لعن خداوند دور شدن شخص از رحمت خداوند است، بلكه در بسياری از موارد كلمه (لعن) برای بيان كراهت استعمال شده است، مانند اين روايت: (لعن الله كلّ مذواق مطلاق(۲)؛ خداوند هر كسی را كه

زیاد طلاق می دهد، نفرین می کند.) بی شکّ طلاق همواره جایز است، اگر چه زیاد طلاق دادن کراهت دارد.

بنابراین، روایات مذکور دلالت بر کراهت ساختن مساجد بر روی قبور و خواندن نماز در آنجا دارد. و کراهت در این گونه موارد به معنای اقلّ ثواباً (ثواب کمتر) است.

۱. التوبه / ۳۰.

۲. البحر الرائق، ج۳، ص۴۱۲.

پاسخ سوم

چگونه ممکن است بگوییم: (قبر و مسجد قابل جمع نمی باشند)، در حالیکه قبر اسماعیل علیه السلام در مسجدالحرام داخل حجر اسماعیل است و قبر هفتاد پیامبر در مسجدالحرام بین حجرالأسود و چاه زمزم واقع شده است.

طحطاوی در حاشیه بر شرح مراقی الفلاح، در دفاع از کراهت نداشتن نماز در مقبره پیامبران می گوید:

(لأ نّهم أحیاء فی قبورهم، ألا ترى أنّ مرقد اسماعیل علیه السلام فی الحجر تحت المیزاب وأنّ بین الحجر الأسود وزمزم قبر سبعین نبیّاً(۱).)

(زیرا پیامبران در داخل قبرها نیز زنده اند. آیا نمی بینی که مرقد اسماعیل علیه السلام در حِجر زیر ناودان طلا و قبر هفتاد پیامبر در فاصله میان حجرالاسود و چاه زمزم می باشد؟.)

پاسخ چهارم

مسجدالنبی به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله در مکانی ساخته شد که گورستان مشرکان بود. واین مطلبی است که تمام اندیشمندان اهل سنّت پذیرفته اند.(۲) در روایتی انس بن مالك گفته است: (پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه آمد و در بالای مدینه در منطقه ای به نام بنو عمرو بن عوف فرود آمد. پیامبر صلی الله علیه وآله در آن منطقه چهارده شب اقامت کرد. سپس شخصی را به نزد قبیله بنی النجّار فرستاد و آنها را فراخواند. بنی النجّار شمشیرها را به کمر بسته، به

محضـر پیامبر صـلی الله علیه وآله آمدند. ناگهان دیدم پیامبر صلی الله علیه وآله حرکت کرد، ابوبکر پشت سر او بود و بزرگان بنی النجّار در اطراف آن حضـرت حرکت می کردنـد، تـا رسـیدند به حیـاط خـانه ابوایّوب. پیامبر صـلی الله علیه وآله دوسـت داشت هرگاه هنگام نماز می شود

۱. حاشیه الطحطاوی، ج۲، ص۳۱۵.

۲. ابن قـدامه می گویـد: (در مسـجد رسـول الله صـلی الله علیه وآله قبرهـای مشـرکان وجود داشت و این مطلب اتّفـاقی است.) المغنی، ج۱، ص۷۱۸.

نماز بخوانـد و [اگر هنگام نماز می شـد] در آغل گوسـفندان هم نماز می خوانـد. از این رو پیامبر صـلی الله علیه وآله به یاران خویش دسـتور احداث مسـجدی را دادند. شخصـی را به نزد بنی النجّار فرسـتاد و به آنان فرمود: ای قبیله بنی النجّار! قیمت این مکان را که دیوار چینی کرده ایـد ارزیابی کنیـد. بنی النجّار گفتنـد: به خـدا سوگنـد قیمت آن را جز از خداوند نمی خواهیم. أنس می گویـد: در داخـل آن محوطه قبرهـای مشـرکان و خـانه های خراب و درختان خرما وجود داشت پیامبر صـلی الله علیه وآله دسـتور داد قبرهای مشـرکان ویران گردد و خرابه ها همسان شود و درختان خرما قطع گردد. اصحاب درختان خرما را در قبله مسـجد به طور منظّم و در یک ردیف گذاشـتند و در دو طرف نخلها سـنگ ریزه هایی را جاسازی کردند (تا غلتیدن آنها آسان شود) و سـنگهای بزرگ را بر روی آنها به مکان دیگری منتقل ساختند، پیامبر صـلی الله علیه وآله نیز در کنار آنها بود و می فرمود:

پروردگارا! خیر و نیکی جز نیکی آخرت نیست، پس انصار و مهاجرین را

بیامرز.)

این روایت را بسیاری از محدّثین و فقهای اهل سنت ذکر کرده اند(۲) و گواه بر این است که ساختن مسجد بر روی قبور اشکالی ندارد.

بنابر این هیچ دلیل معتبری بر حرام بودن احداث مسجد در روی قبور یا کنار قبور وجود ندارد، بلکه احداث مسجد بر روی قبرهای انبیا و امامان و اولیا امری پسندیده و از مصادیق تعظیم شعائر خداوند است.

آری، احداث مسجد در گورستانی که فقط برای گورستان وقف شده است، یا احداث قبر در مسجدی که فقط برای مسجد وقف شده جایز نیست؛ زیرا در موقوفات، آنگونه که وقف شده اند تصرّف جایز است.

۱. صحیح البخاری، ج۱، ص۱۱۱.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج۳، ص۲۱۲و۲۴۴؛ نیل الأوطار، ج۲، ص۱۵۲؛ صحیح البخاری، ج۴، ص۲۶۶؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۱، ص۱۱۱؛ سنن النسائی، ج۲، ص۴۰؛ السنن الکبری (البیقهی)، ج۲، ص۴۳۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۲۵۹؛ مسند أبی یعلی، ج۷، ص۱۹۴؛ صحیح ابن خزیمه، ج۲، ص۶؛ صحیح ابن حبّان، ج۶، ص۹۷؛ الطبقات الکبری، ج۱، ص۲۴۰؛ البدایه و النهایه (ابن کثیر)ج۳، ص۲۶۱؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج۲، ص۳۰۳.

دعا و نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرّفه

شبهه

یکی از دیگر شبهاتی که توسّط مبلّغان اهل سنّت مطرح می شود، خواندن دعا و نماز در کنار مرقد پیامبران، امامان، علما و قبور سایر مسلمانان است. همواره در بقیع و مزار شهدای اُحد و سایر اماکن از خواندن نماز و دعا جلوگیری کرده، خواندن قرآن یا فاتحه برای اموات را کاری بیهوده و بلکه بدعت و حرام می دانند. البتّه اینگونه تبلیغات برگرفته از آموزه های ابن تیمیّه و ابن قیّم است.

ابن تیمیّه می گوید:

(نماز در کنار قبور مشروع نیست.)

و نیز می گوید: (نماز در مقبره و

یا به سوی مقبره صحیح نیست.)

و ابن قیّم می گوید:

(از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه وآله نیست که برای عزاداری اجتماع شود و برای میّت قرآن خوانده شود، نه در کنار قبرش و نه در جای دیگر. همه این کارها بدعتهای جدیدی است که اسلام نمی پسندد.)

۱. مجموع الفتاوی، ج۳، ص ۳۹۸.

۲. الفتاوی الکبری، ج۵، ص۳۲۶؛ الاختیارات العلمیه، ص۲۵ به نقل از أحکام الجنائز (البانی)، ص۲۱۴.

۳. زاد المعاد، ج۱، ص۵۰۸.

آنان در مقام استدلال به چند روایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله استدلال کرده اند:

روایت اوّل: (ابوسعید خدری گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: همه زمین مسجد است، جز مقبره و حمّام.)

روایت دوم: (پیامبر صلی الله علیه وآله از نماز در میان قبرها نهی فرموده است.)

روایت سوم: (ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند: در خانه های خود جایی را برای خواندن نماز اختصاص دهید و آنها را قبر قرار ندهید.)

روایت چهارم: (ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است: خانه های خود را گورستان قرار ندهید.)

روایت پنجم: (زید بن جبیره از داود بن حصین از ابن عمر روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وآله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زباله، کشتارگاه، مقبره، وسط راه، حمام، آغلهای شتران و پشت بام کعبه.)

از مجموع این روایات استفاده می شود که نماز خواندن در کنار قبرها حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله از خواندن نماز در کنار قبرها نهی کرده است، و نهی پیامبر صلی الله علیه وآله ظهور در حرمت دارد. در این جهت تفاوتی میان قبرهای

افراد معمولی و قبرهای پیامبران و امامان و شهدا نیست، زیرا روایات مطلق است و شامل همه این موارد می شود.

۱. نیل الأوطار، ج۲، ص۱۳۵؛ مسند أحمد، ج۳، ص۸۳؛ سنن الدارمی، ج۱، ص۳۲۳؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۴۶؛ سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج۱، ص۱۱۹؛ سنن الترمذی، ج۱، ص۱۹۹؛ مستدرک الحاکم، ج۱، ص۲۵۱، السنن الکبری (البیهقی)، ج۲، ص۴۳۵؛ کنز العمّال، ج۷، ص۳۴۳.

۲. صحیح ابن حبّان، ج۶، ص۹۰؛ کنز العمّال، ج۸، ص۱۹۵؛ مسند أبی یعلی، ج۵، ص۱۷۵؛ مجمع الزوائد، ج۲، ص۲۷.

۳. صحیح البخاری، ج۱، ص۱۱۲ و ج۲، ص۵۶، سنن أبی داود (ابن الأشعث)، ج۱، ص۲۳۵.

۴. مسند أحمد بن حنبل، ج۲، ص۲۸۴؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۱۸۸؛ سنن الترمذی، ج۴، ص۲۳۲.

۵.نصب الرایه، ج۲، ص۳۷۷؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۴۶؛ سنن الترمذی، ج۱، ص۲۱۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۲، ص۳۲۹.

پاسخ شبهه

الف) نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرّفه

۱. اصل اوّلی این است که اقامه نماز اختصاص به مکان خاصّی ندارد؛ پس هر مسلمانی می تواند در هر مکانی نمازهای واجب و مستحب خود را بخواند، مگر اینکه شارع مقدّس در مورد مکانی خاصّ از اقامه نماز نهی کرده باشد. مراجعه به قرآن کریم و احادیث، بیانگر وجود یک قاعده کلّی و اصل اوّلی در اسلام است به نام (صحّه الصلاه فی کلّ مکان إلاّ ما خرج بالدلیل)؛ (نماز در هر مکانی صحیح است مگر اینکه دلیل خاصّی درباره بطلان نماز در یک مکان خاصّ وجود داشته باشد.)

خداوند متعال می فرماید:

(أَقِمِ الصَّلاهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَقُرءانِ الْفَجْرِ)

(نماز را در وقت زوال خورشید تا ابتدای تاریکی شب و هنگام طلوع فجر به پا دارید.)

(وَحَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَه)

(و هر کجا بودید صورتتان را هنگام نماز بسوی

قبله بر گردانید)

در آیه اوّل برای اقامه نماز، وقت خاصّی را معیّن کرده است، ولی از مکان خاصّ هیچ سخنی به میان نیاورده، پس آیه نسبت به مکانها اطلاق دارد.

و در آیه دوم خداوند متعال تصریح کرده است که در هر مکانی که بودید، نماز را به سمت قبله اقامه کنید.

و همچنین علاوه بر روایات موجود در کتابهای ما شیعیان روایتی را اباذر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است و بخاری و مسلم آن را در صحاح خود ذکر کرده اند که دلالت آن بر وجود این قاعده کلّی بسیار واضح و روشن است.

اباذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

۱. الإسراء / ۷۸.

۲. البقره / ۱۴۴.

(حیثما أدركتْك الصلاه فصلّ والأرض لك مسجد(۱).)

(هر کجا که هنگام نماز شد، نماز را اقامه کن؛ زیرا همه زمین برای تو مسجد است.)

این روایت با تعبیرهای گوناگون در کتابهای حدیثی اهل سنّت نقل شده است، در بعضی عبارتی را که ذکر کردیم، و در بعضی دیگر: (أینما ادركتْك الصلاه فصلّ، فهو مسجد) یا (قال: جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً، فحیثما أدركتْك الصلاه فصلِّ) یا (حیثما أدركتك الصلاه فصلّ، فإنّه مسجد) وجود دارد.

مضمون همه این عبارات یک مطلب است و آن مطلب عبارتست از صحیح بودن نماز در هر مکانی، مگر اینکه یک دلیل گویا و صریح درباره مکان خاصّی وارد شده باشد که ادای نماز در آن مکان حرام باشد.

فقهای اهل سنّت نیز روایت ابوذر را یک قانون کلّی و اصل اوّلی معرّفی کرده و برای اثبات صحّت نماز در بسیاری از مکانها به این روایت استناد کرده اند.

ابن حزم

در کتاب (المحلّی) می نویسد:

(الصلاه فی البیعه والکنیسه وبین النار والمجزره... وفی کلّ موضع جائزهٌ ما لم یأت نصٌّ أو إجماع متیقّن فی تحریم الصلاه فی مکان مّـا، فیوقف عند النهی فی ذلک،... عن أبی ذرّ، قال قلت: یارسول الله! أیّ مسجد وضع فی الأرض أوّل؟ قال: المسجدالحرام. قلت: ثمّ أیّ؟ قال: المسجد الأقصی. قلت: کم بینهما؟ قال: أربعون سنه، ثمّ حیثما ادرکتْک الصلاه فصلِّ، فهو مسجد(۳).)

نماز در معبدِ یهودیان و کلیسای مسیحیان و میان آتش و کشتارگاه و... در هر مکانی جایز

۱. صحیح البخاری، ج۴، ص۳۶.

۲. صحیح مسلم، ج۲، ص۶۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۵، ص۱۵۶و۱۶۰؛ نیل الأوطار، ج۲، ص۱۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۴۸؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج۵، ص۲؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۲۵۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج۲، ص۵؛ صحیح ابن حبّان، ج۴، ص۴۷۵؛ کنز العمّال، ج۱۴، ص۹۸.

۳. المحلّی، ج۴، ص۸۱۸۲.

است، تا زمانی که روایت یا اجماع مستحکمی بر حرام بودن نماز در مکان خاصّی وارد نشده باشد، در غیر این صورت باید از خواندن نماز در آن مکان خودداری کرد. ابوذر می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: یا رسول الله! نخستین مسجدی که در روی زمین تأسیس شد کدام مسجد است؟ فرمود: مسجدالحرام. عرض کردم: پس از آن چه مسجدی تأسیس شد؟ فرمود: مسجد الاقصی، و شما باید هر کجا هنگام نماز شد، نماز را اقامه کنی؛ زیرا همانجا مسجد است.)

و نیز می گوید: (نماز جایز است در معابد و کلیساها و آتشکده ها و محلّ نگهداری بتها و خانقاه ها، در صورتی که آنچه اجتناب از آن در هنگام نماز واجب است مانند خون یا

شراب یا... در آنجا نباشد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است، پس هنگام نماز هر کجا بودی نماز بخوان.)

و نیز می گوید: (این مطلب درست است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده، پس هر کجا وقتِ نماز رسید نماز بخوان. لذا جایز نیست کسی را از خواندن نماز در مکانی منع کرد، مگر مکانی که روایتی درباره منع نماز در آنجا وارد شده باشد.)

سیّد سابق در کتاب (فقه السنّه) می نویسد: (از نعمتهای ویژه ای که خداوند به امّت اسلام داد، این است که زمین را برای آنان پاک و مسجد قرار داد. بنابراین هر کسی از مسلمانان در هر کجا که وقت نماز شد، در همانجا باید نماز بخواند، ابوذر گفته است...)

نووی در (شرح صحیح مسلم) می نویسد: (فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله (أینما ادرکتک...)

۱. همان، ص۱۸۵ ۱۸۶.

۲. همان، ج۵، ص۷۶.

۳. فقه السنّه، ج۱، ص۲۴۶.

دلالت بر جواز نماز در تمام مکانها دارد، مگر مکانهایی که شرع استثنا کرده است.)

قرطبی نیز در (تفسیر القرطبی) درباره روایت ابوذر از پیامبر صلی الله علیه وآله مطالبی خواندنی و بدون تعصّب دارد. ایشان ابتدا اشاره ای به گفتار بعضی از علما دارد که از اقامه نماز در بعضی مکانها منع کرده اند. سپس روایت ترمذی از ابن عمر را نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از اقامه نماز در هفت مکان نهی فرموده است: جای زباله، کشتارگاه، گورستان، وسط راه، حمّام، آغلهای شتران و بر بام خانه خدا. و

در ادامه اشاره می کند به اقوال علما درباره نماز خواندن در این مکانها. آنگاه می گوید:

(الصحیح إن شاء الله الّذی یدلّ علیه النظر والخبر أنّ الصلاه بکلّ موضع طاهر صحیحهٌ.

وما روی من قوله صلی الله علیه وآله: (إنّ هذا واد به شیطان)، وقد رواه معمّر عن الزهری، فقال: (واخرجوا عن المواضع الّذی أصابتکم فیه الغفله)، وقول علی: (نهانی رسول الله صلی الله علیه وآله أن اصلّی بأرض بابل فإنّها ملعونه)، وقوله علیه السلام حین مرّ بالحجر من ثمود: (لا تدخلوا هؤلاء المعذّبین إلاّ أن تکونوا باکین)، ونهیه عن الصلاه فی معاطن الإبل، إلی غیر ذلک ممّا فی الباب فإنّه مردود إلی الأُصول المجتمع علیها والدلائل الصحیح مجیئها. قال الإمام الحافظ أبوعمر: المختار عندنا فی هذا الباب أنّ ذلک الوادی وغیره من بقاع الأرض جائز أن یصلّی فیها کلّها ما لم تکن نجاسه متیقّنه تمنع عن ذلک.

ولا معنی لاعتلال من اعتلّ بأنّ موضع النوم عن الصلاه موضع شیطان، وموضع ملعون لایجب أن تقام فیه الصلاه.

وکلّ ما روی فی هذا الباب من النهی عن الصلاه فی المقبره وبأرض بابل وأعطان الأبل وغیر ذلک ممّا فی هذا المعنی، کلّ ذلک عندنا منسوخ ومدفوع

۱. شرح صحیح مسلم (النووی)، ج۵، ص۲.

لعموم قوله صلی الله علیه وآله: (جعلت لی الأرض کلّها مسجداً وطهوراً).

وبقوله صلی الله علیه وآله: (جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً) أجزنا الصلاه فی المقبره والحمام وفی کلّ موضع من الأرض إذا کان طاهراً من الأنجاس. وقال صلی الله علیه وآله لأبی ذرّ: (حیثما ادرکتْک الصلاه فصلّ، فإنّ الأرض کلّها مسجد)، ذکره البخاری ولم یخص موضعاً من مواضع.

وأمّا من احتجّ بحدیث ابن وهب قال: أخبرنی یحیی بن ایّوب عن

زیـد بن جـبیره عن داود بن حصـین عن نـافع عن أبی عمر حـدیث الترمـذی الّـذی ذکرنـاه، فهو حـدیث انفرد به زیـد بن جبیره وأنکروه علیه، ولایعرف هـذا الحـدیث مسـنداً إلّا بروایه یحیی بن ایّوب عن زید بن جبیره. وقد کتب اللیث بن سـعد إلی عبدالله بن نـافع مولی ابن عمر یسأله عن هـذا الحـدیث، وکتب إلیه عبـدالله بن نـافع: لاـ أعلم من حـدَّث بهـذا عن نافع إلّا قـد قال علیه الباطل(۱).)

نظریه صحیح و مستدل این است که نماز در هر مکانی که پاک باشد صحیح و جایز است.

و امّا اینکه می بینیـد روایت شده است از رسول خدا صـلی الله علیه وآله که فرمود: در این مکان شـیطان وجود دارد، و یا معمّر از زهری روایت کرده است که پیـامبر صـلی الله علیه وآله فرمود: از مکانهـایی که موجب غفلت می شود خارج شویـد، و یا از علی علیه السـلام روایت شده که: پیامبر صـلی الله علیه وآله مرا از خواندن نماز در سـرزمین بابل نهی فرمود، زیرا این سـرزمین نفرین شـده است، و یـا فرمـایش آن حضـرت در هنگام برخورد با فردی از قوم ثمود در کنار حجرالاسود: بر این عـذاب شـده گان وارد نشوید، مگر اینکه گریان باشـید، و یا اینکه پیامبر صـلی الله علیه وآله از نماز در آغلهای شتران نهی کرده است، و یا احادیث دیگری که در این باب وارد شده است،

۱. تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص۴۸ ۵۰.

همه اینها به احکام اصولی اسلام که مورد اتّفاق می باشد و نیز به دلیلهای درستی که در آینده می آید برگشت داده می شود. امام حافظ ابوعمر(۱) گفته است: نظر ما در این

بـاب ایـن است که نمـاز در آن وادی درّه ای که قـوم ثمـود در آنجـا می زیسـتند و سـایر مکانهـای روی زمین جـایز است، در صورتی که یقین به نجاست آن مکان نباشد.

و معنا ندارد که کسی عذر آورد که مکان خواب جای شیطان و نفرین شده است.

و هر آنچه در این بـاب روایت شـده ماننـد نهی از نمـاز در مقبره یـا سـرزمین بابـل یا آغلهای شتران و... به نظر ما منسوخ و بی اساس است؛ زیرا عموم فرمایش رسول خدا صـلی الله علیه وآله: (جعلت لی الأرض کلّها مسـجداً وطهوراً) شامل همه آن موارد می شود.

و به دلیل فرمایش آن حضـرت: (جعلت لی الأرض...) نماز در مقبره و حمّام و هر مکان دیگری که آلوده به نجاست نباشـد را جایز می دانیم.

و پیـامبر صـلی الله علیه وآله به ابوذر فرمود: حیثمـا ادرکتْک الصـلاه فصلّ، فإنّ الأرض کلّها مسـجد. این روایت را بخاری نقل کرده و اختصاص به مکان خاصّی نداده است.

در پاسخ از کسانی که برای اثبات عدم جواز، به حدیث ابن وهب که گفته است: یحیی بن ایّوب، از زید بن جبیره، از داود بن حصـین، از نافع از ابن عمر برای من روایت کرد حدیثی که ترمذی ذکر کرده است، استدلال می کنند، می گوییم: این حدیث را تنها زید بن جبیره نقل کرده است و از او نپذیرفته اند.

و نیز این حدیث فقط به روایت یحیی بن ایّوب از زید بن جبیره مسـند است. لیث بن سـعد به عبدالله بن نافع نامه ای می نویسد و از این حدیث می پرسد. عبدالله ابن نافع در جواب می نویسد: من کسی را

که این حدیث را از نافع نقل کرده است، بهتان زننده به او می دانم.)

۱. منظورش ابن عبدالبر در کتاب (التمهید) است. ر.ک: کتاب التمهید ج۵، ص۲۰۳.

۲. در خصوص ضعف زید بن جبیره به طور مفصّل سخن خواهیم گفت.

در مجموع قرطبی معتقد به استواری قاعده کلّی (صحّت نماز در هر مکان) است و عموم فرمایش رسول الله صلی الله علیه وآله (جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً، فحیثما ادرکتك الصلاه فصلّ) را پایدار می داند و روایات معارض را حمل بر کراهت می کند.

بنابر این از آیات قرآن کریم و روایت پیامبر صلی الله علیه وآله استفاده می شود که اصل اوّلی درباره اقامه نماز در مقبره و مشاهد مشرّفه و نیز هر مکان دیگری جواز آن است. مگر اینکه روایت معتبر و دلیل مستحکمی در خصوص موردی عدم جواز را ثابت کند؛ مانند روایاتی که اقامه نماز در مکان غصبی یا نجس را ثابت می کند.

و امّا روایات پنجگانه ای که درباره نهی اقامه نماز در کنار قبور ذکر شده همانطور که خواهد آمد از استحکام لازم برخوردار نبوده، قدرت تخصیص عمومات را نداشته و دلالت بر حرمت ندارند.

۲. در خصوص روایت اوّل (روایت ابو سعید خدری) باید گفت که این روایت با سندهای نامتوازن و مضطرب از ابو سعید نقل شده است. ترمذی می گوید: (حدیث أبوسعید از عبدالعزیز بن محمّد به دو روایت نقل شده است. بعضی ابوسعید را در سند روایت ذکر کرده اند، و بعضی ذکر نکرده اند و این حدیث اضطراب دارد.)

البتّه این حدیث در منابع حدیثی شیعه با سند معتبر نقل شده است. عبید بن زراره می گوید: (از

امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: تمام زمین مسجد است، مگر چاه مدفوع یا مقبره یا حمّام.)

بنابر این بایـد از ضـعف سـندی این روایت چشم پوشـی کنیم. ولکن دلالت آن بر مشـروع نبودن نماز در کنار قبور و مشاهـده مشرّفه پذیرفتنی نیست، زیرا:

اوّلاـ: کلمه (مسـجد) در اصل به معنای مکانی است که بر روی آن در برابر خداونـد سـجده می شود، لـذا معنای (الأرض کلّها مسـجد) ایـن است که تمـام نقـاط روی زمین شایسـته سـجده کردن در برابر خداونـد متعـال است. از این رو معنـای جمله (إلاّ المقبره

۱. سنن الترمذی، ج۱، ص۱۹۹.

۲. وسائل الشیعه، الباب۱ من أبواب مکان المصلّی، ح ۴.

أو الحمّام) این است که بر روی قبر یا در حمام که در معرض نجاست می باشند، سجده نشود. امّا درباره سجده کردن در برابر خداوند در کنار قبور و مشاهد مشرّفه، این روایت ساکت است.

ثانیاً: در روایت زراره جمله (بئر غائط) اضافه شـده است و جمله (مقبره أو حمام) بر آن عطف شده است. و در روایت ابن عمر کلمه (مقـبره) عطف بر (مزبله و مجزره) شـده است. اینهـا قرینه است بر اینکه مقصود پیـامبر صـلی الله علیه وآله از نهی در این موارد اشـاره به در امان مانـدن از نجاست در هنگام نماز می باشـد، پس این روایت اقامه نماز در این اماکن را، در صورتی که به همراه نجاست باشد، حرام و باطل می داند و در غیر این صورت حمل بر کراهت می شود.

ابن قـدامه نیز می گویـد: (علّت نهی از نماز در این مکانها این است که احتمال نجس شـدن لباس یا بدن نمازگزار بسـیار زیاد است، لذا

شارع مقدّس حکم به بطلان نماز را مشروط به نجس شدن کرده است، نه وجود نمازگزار در آن مکانها.)

ثالثاً: در این حدیث کلمه (مقبره) ذکر شده است. و مقبره به معنای گورستان است. این روایت تنها دلالت بر کراهت اقامه نماز در گورستان دارد و شامل مشاهد مشرّفه مانند مشهد امام علی علیه السلام و مشهد امام حسین علیه السلام و... نمی شود؛ زیرا گورستان بر آنها صدق نمی کند.

۳. روایت دوم (روایت أنس) نیز نمی تواند حرمت نماز خواندن در کنار قبرها را ثابت کند؛ زیرا این روایت اگر چه موافق با مضمون بعضی روایات در کتابهای حدیثی ماست مانند روایت عمّار ساباطی از امام صادق که می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که میان قبرها نماز می خواند پرسیدم؟ آن حضرت فرمود: (جایز نیست مگر اینکه از چهار طرف ده ذراع با قبر فاصله داشته باشد.)(۲) ولی روایات دیگری نیز

۱. المغنی، ج۱، ص۷۱۸.

۲. الکافی، ج۳، ص ۳۹۰، ح۱۳.

روایت علی بن یقطین(۲) از امام رضا علیه السلام . این روایات متعارض هستند، و راه علاج تعارض آنها حمل روایت أنس و عمّار بر کراهت است.

البتّه کلمه (بین القبور) اشاره به گورستانی دارد که در آنجا قبرهای فراوانی وجود دارد. پس شامل نماز در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و قبرهای انفرادی نمی شود.

۴. روایت سوم (روایت ابن عمر) و روایت چهارم (روایت ابوهریره) نیز ربطی به مدّعای شما ندارد؛ زیرا مضمون این دو روایت این است که در خانه های خویش نماز بخوانید و مشغول ذکر شوید، این خانه ها را مانند قبرها و گورستانهایی که اموات را

در درون خود جای داده و اثری از عبادت و ذکر خداوند در آنها نیست، قرار ندهید.

و روایات دیگری که در همین باب وارد شده است همین معنا را تأیید می کند.

متقی در (کنز العمّال) روایت کرده است:

(اجعلوا فی بیوتکم من صلاتکم واعمروها بالقرآن، فإنّ أفقر البیوت بیتٌ لا یقرأ فیه کتاب الله(۳).)

(در خانه ها نماز بخوانیـد و آنها را با قرائت قرآن آباد کنید؛ زیرا فقیرترین خانه ها، خانه ای است که در آن کتاب خدا قرائت نشود.)

و بعضی از محقّقین اهل سنّت نیز روایت ابن عمر و ابوهریره را آنگونه که ذکر شد معنا کرده اند.

۵.روایت پنجم به لحاظ وجود زید بن جبیره در سند آن، ضعیف است. درباره زید بن جبیره این عبارات از فقها و محدّثین نقل شده است: (منکر الحدیث)، (اتفّقت الناس علی ضعفه)، (لیس بثقه)، (ضعیف الحدیث)، (عامّه ما یرویه لایتابعه

۱. التهذیب، ج۲، ص۲۲۸، ح۸۹۷.

۲. همان، ص۳۷۴، ح ۱۵۵۵.

۳. کنز العمّال، ج۱۵، ص۳۹۳.

۴. تنویر الحوالک (سیوطی)، ص۱۸۵؛ تحفه الأحوذی، ج۲، ص۴۳۶.

علیه أحد)، (متروک)، (منکر الحدیث جدّاً، لا یکتب حدیثه.)

۶. در صحیح بخاری می گوید:

(رأی عمرُ أنسَ بن مالک یصلّی عند قبر، فقال: القبر القبر! ولم یأمره بالإعاده(۲).)

(عمر دید که انس بن مالک در کنار قبری نماز می خواند. به او گفت: قبر قبر!. ولی دستور نداد نماز را اعاده کند.)

این حدیث نیز گویای این حقیقت است که اقامه نماز در کنار قبر در گورستان موجب بطلان نمی شود.

۷.و نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله در روز عید قربان به بقیع آمد ودو رکعت نماز خواند.(۳) واین دلالت بر جواز اقامه نماز در گورستان است.

ب) دعا در کنار قبرها و مشاهد مشرّفه

دعا

در کنار قبرها چند صورت دارد:

۱. اینکه کسی به گورستان برود و در کنار قبرها برای آمرزش گناهان خود ومردگان طلب مغفرت نماید و برای شادی ارواح آنان قرآن بخواند.

بدون شکّ دعا و طلب آمرزش برای خود و سایرین در هر مکانی که باشد، ستودنی و جایز است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(ادْعُونی أَسْتَجِب لَكُمْ)

۱. نیل الأوطار، ج۲، ص۱۴۲؛ مجمع الزوائد، ج۸، ص۱۵۹ و ج۱۰، ص۵۳؛ التأریخ الكبیر، ج۳، ص۳۹۰؛ التأریخ الصغیر، ج۲، ص۶۰؛ ضعفاء العقیلی، ج۲، ص۷۱؛ کتاب المجروحین (ابن حبّان)، ج۱، ص۳۰۹؛ تقریب التهذیب، ج۱، ص۳۲۷؛ تحفه الأحوذی، ج۲، ص۲۷۱؛ نصب الرایه، ج۲، ص۳۷۷؛ الجرح و التعدیل، ج۳، ص۵۵۹؛ الكامل (ابن عدی)، ج۳، ص۲۰۲؛ تهذیب الكمال، ج۱۰، ص۳۴ ۳۵؛ میزان الاعتدال، ج۲، ص۹۹؛ تهذیب التهذیب، ج۳، ص۳۴۶.

۲. صحیح البخاری، ج۱، ص۱۱۰.

۳. مسند ابن الجعد، ص۳۹۸؛ أحكام القرآن (الجصّاص)، ج۳، ص۶۴۴؛ السنن الكبری (البیهقی)،ج۳،ص۳۱۱.

۴. الغافر / ۶۰.

(شما مرا بخوانید تا اجابت کنم.)

در این آیه شریفه برای انجام دعا، مکان خاصّی را معیّن نفرموده است. و در هیچ روایتی از دعا و قرائت قرآن در کنار قبور نهی نشده، بلکه در بسیاری از روایات دعا و قرآن در کنار قبور موجب تخفیف عذاب برای صاحب قبر و ثواب برای دعاکننده دانسته شده است.

از پیامبر مکرّم اسلام نقل شده است:

(مَن دَخَل المقابر فقال: اللّهمّ ربّ الأجساد البالیه والعظام النخره الّتی خرجت من الدنیا وهی بک مؤمنه، ادخل علیها رَوْحاً من عندک وسلاماً منّی استغفر له کلّ مؤمن مذ خلق الله(۱).)

(هر کسی که داخل گورستان ها بگوید: ای پروردگار، جسدها و استخوانهای پوسیده ای که از دنیا خارج شدند، در حالیکه به تو ایمان

داشتند! بر آنان آسودگی را از طرف خود و سلام را از طرف من عنایت کن برای این شخص، هر مؤمنی که تا آن زمان خلق شده استغفار می کند.)

و در روایت دیگری انس بن مالك می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی وارد گورستان ها شود و سوره (یس) را بخواند، خداوند در آن روز عذاب را از صاحبان قبر برمی دارد و برای خودش به تعداد قبرها نیکویی و حسنه نوشته می شود.(۲))

و در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل شده است: (هر کسی به گورستان رود و سوره های: فاتحه الکتاب، قل هو الله أحد و الهکم التکاثر را بخواند و بگوید: پروردگارا! ثواب آیاتی را که قرائت کردم به اهل این قبرها مؤمنین و مؤمنات هدیه می کنم آنان در نزد خداوند برای او وساطت می کنند.)

۱. إعانه الطالبین، ج۲، ص۱۶۳؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۷، ص۱۸۸؛ التمهید، ج۲۰، ص۲۴۱؛ مراقی الفلاح، ج۱، ص۲۳۳؛ المستطرف، ج۲، ص۵۳۳.

۲. مراقی الفلاح، ج۱، ص۲۳۳؛ المغنی، ج۲، ص۴۲۵؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۱۷۱؛ عمده القاری،ج۳،ص۱۱۸.

۳. تحفه الأحوذی، ج۳، ص۲۷۵.

و نیز روایات دیگری در کتابهای اهل سنّت نقل شده است(۱) که حاکی از استحباب دعا در کنار قبور دارد.

۲. کسی به گورستان رود و با اعتقاد به اجابت دعا در گورستان، اموات را واسطه قرار داده، دعا نماید.

یقیناً شیعیان معتقد به این موضوع نیستند، بلکه تنها زیارت قبور و دعا برای اموات را مستحب می دانند.

۳. کسی به مشاهد مشرّفه مانند حرم پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان و اولیا برود و حضور در این اماکن

را مبارک دانسته، و پیامبران و امامان و اولیا را که به اعتقاد همه مسلمانان زنده هستند شاهدِ خود بداند و از آنان به اعتبار مقامی که در نزد خداوند دارند، تمنّای دعا برای آمرزش گناهانش داشته باشد. یقیناً این عمل یک عمل عقلایی و پسندیده است. ذهبی در کتاب (سیر أعلام النبلاء) می نویسد:

(الدعاء مستجاب عند قبور الأنبیاء والأولیاء وفی سایر البقاع، لکن سبب الاجابه حضور الداعی وخشوعه وابتهاله. وبلا ریب فی البقعه المبارکه وفی المسجد وفی السحر ونحو ذلک، یتحصّل ذلک الداعی کثیراً، وکلّ مضطر فدعاؤه مجاب(۲).)

(دعا در کنار قبور پیامبران و اولیا و سایر بارگاه ها مستجاب است. ولی سبب اجابت، حضور و خشوع و تضرّع دعاکننده است و بدون شکّ در بقعه مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله و در مسجد و در وقت سحر، دعا مستجاب است. و دعای هر مضطرّی اجابت می شود.)

بنابراین نتیجه می گیریم که نماز در کنار قبور در گورستانها جایز و مکروه است و در مشاهد مشرّفه جایز است و کراهت ندارد، بلکه روایاتی در کتب حدیثی شیعه وجود دارد که چه بسا دلالت بر استحباب نماز در این مشاهد داشته باشد. و دعا در کنار قبور و مشاهد مشرّفه جایز و پسندیده است.

۱. التمهید، ج۲۰، ص۲۴۱.

۲. سیر أعلام النبلاء، ج۱۷، ص۷۷.

ازدواج موقّت

شبهه

در مذهب شیعه، ازدواج موقّت با زنان جایز است و در مذهب اهل سنّت، این ازدواج حرام! اهل سنّت همواره شیعیان را تخطئه نموده، بخصوص در موسم حج و عمره شبهه افکنی کرده، می گویند: (شما شیعیان، حرامِ خداوند را حلال کرده اید.) آنان در دفاع از نظریه خویش و برای تشویش افکار

مسلمانان به چند دلیل استدلال می کنند:

دلیل اوّل: قرآن کریم و نسخ آیه متعه

در قرآن کریم می فرماید:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً)

(و زنانی را که متعه کرده اید، مهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید.)

مراد از (ما استمتعم به منهنّ) نکاح متعه است.(۲) این آیه اگر چه دلالت بر جواز ازدواج موقّت دارد، ولی روایات گوناگونی دلالت بر نسخ این آیه به آیات دیگر دارد. در زیر به برخی از آنها می پردازیم:

۱. نساء / ۲۴.

۲. جامع البیان، ج۵، ص۱۸؛ الناسخ و المنسوخ (ابن حزم)، ص۳۳؛ تفسیر القرطبی، ج۵، ص ۱۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۸۵.

۱. آیات سوره مؤمنون

در سوره مؤمنون خداوند متعال می فرماید:

(وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ* إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* فَمَنِ ابْتَغَى وَرَآءَ ذَا لِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ)

(و کسانی که شهوات خود را حفظ می کنند * مگر از همسران یا مالکان خود، زیرا آنان قابل سرزنش نیستند*پس اگر کسانی غیر از آن را برگزینند، برگشت کنندگان هستند.)

ابن عبّاس گفته است: متعه در اوّل اسلام وجود داشت، هر گاه مردی از دیاری به شهری دیگر مسافرت می نمود و در آنجا آشنایی نداشت، با زنی ازدواج موقّت می کرد تا اثاث او را حفظ نموده، سرمایه اش را زیر نظر داشته باشد و زندگی او را اداره کند. این حکم ادامه داشت تا هنگامی که آیه: (إلاّ عَلى أزْواجِهِمْ أوْما مَلَكَتْ أيْمانُهُم...)نازل شد. خداوند آیه پیشین را به این آیه نسخ کرد و متعه حرام گردید. و به حکم این آیه هر زنی که غیر از همسر دائم یا کنیز باشد، حرام است.

عبدالله

بن ابی ملیکه نیز گفته است: من از عایشه درباره متعه زنان پرسیدم. او گفت:

(بین من و شما کتاب خدا حکم می کند، خداوند در قرآن می فرماید: (والّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُون * إلاّ عَلی أَزْواجِهِمْ...)، پس کسی که از این دو (همسری دائم و کنیزی) تجاوز کند، مشمول آیه (فَمَنْ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئک هُمُ الْعادُون)می گردد(۳).)

۱. المؤمنون / ۵ ۷.

۲. السنن الکبری (البیهقی)، ج۷، ص۲۰۶؛ الدرّ المنثور، ج۲، ص۱۳۹۱۴۰؛ مستدرک الصحیحین، ج۲، ص۲۰۵؛ سنن الترمذی، ج۲، ص۲۹۵.

۳. الدرّ المنثور، ج۵، ص۶؛ مستدرک الصحیحین، ج۲، ص۳۰۵.

۲. آیات طلاق و عدّه

آیه متعه به آیات طلاق و عدّه نسخ گردیده است؛ زیرا در متعه نیازی به طلاق و عدّه نبوده است. ابن عبّاس می گوید:

نتیجه: بنابراین استدلال بر جواز متعه به آیه (فما استمتعتم به منهنّ...) باطل است.

دلیل دوم: روایات

روایات گوناگونی در اثبات حرمت ازدواج موقّت نقل شده است.

از علی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز فتح قلعه خیبر، از متعه نهی کرده است.

۱. الطلاق / ۱.

۲. البقره / ۲۲۸.

آیه (وَالِّی یَئِسْنَ مِنَ ا لْمَحِیضِ مِن نِّسَآئِکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَثَهُ أَشْهُر)(۳) نسخ شده است.

۳. الطلاق / ۴.

۴. الدرّ المنثور، ج۲، ص۱۴۰.

۳. آیه میراث زن ومرد

زنی که با ازدواج موقّت به همسری شخصی درآید، وارث آن مرد نخواهد بود، چنانکه آن مرد نیز از آن زن ارث نمی برد.

لذا آیه متعه با آیه میراث زن از مرد و مرد از زن نسخ گردیده است.

سعید بن مسیّب گفته است: آیه میراث، آیه متعه را نسخ کرده است.

۵.همان.

ابن عبّاس متعه را اجازه می داد، علی علیه السلام به او

فرمود:

(رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر از دو چیز نهی نمود: گوشت الاغهای اهلی و متعه زنان)(۲).

در روایت دیگری از سبره جهنی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکّه ازدواج موقّت با زنان را اجازه داد. لکن قبل از خروج از مکّه دوباره ازدواج موقّت را حرام گردانید.

و نیز روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکّه فرمود: (ای مردم! من به شما اجازه دادم زنان را متعه کنید، اکنون بدانید که خداوند متعه زنان را تا روز قیامت حرام گردانید، لذا هر کسی که زنی متعه نموده است و در کابین دارد، رها کند.)

دلیل سوم: دلیل عقلی

غرض از تشریع ازدواج، زاییدن فرزندان و محافظت از نسل انسان است، در متعه، تنها برآوردن نیازهای شهوانی دنبال می شود و در حقیقت متعه شبیه زنا است.

دلیل چهارم: تحریم متعه توسّط عمر، و مخالفت نکردن اصحاب

عمر بن خطّاب در هنگام خلافت، متعه را حرام کرد و صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در این جهت با او مخالفت نکردند؛ این دلیل است بر اینکه عمر بن خطاب در صدور حکم اشتباه نکرده، زیرا اگر این حکم اشتباه بود، صحابه با او مخالفت می کردند.

۱. سنن النسائی، ج۶، ص۱۲۶.

۲. سنن النسائی، ج۶، ص۱۲۶؛ صحیح البخاری، ج۵، ص۷۸؛ صحیح مسلم، ج۶، ص۶۳؛ سنن الترمذی، ج۳، ص۱۶۳؛ مسند أحمد، ج۱، ص۱۴۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۷، ص۲۰۱؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج۹، ص۱۸۹؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۶۳۰.

۳. نیل الأوطار، ج۶، ص۲۶۹.

۴. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۶۳۱.

۵.فقه السنّه، ج۲، ص۴۲.

پاسخ شبهه

الف) جواز متعه در قرآن

یکی از مهمترین دلیلها بر جواز عقد و ازدواج

موقّت این آیه شریفه است که می فرماید:

(وَا لْمُحْصَنَتُ مِنَ النِّسَآءِ إلاَّ مَامَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ كِتَبَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّاوَرَآءَ ذَا لِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَا لِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَفِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِى مِنْهُنَّ فَاَتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَجُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَا ضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ ا لْفَرِيضَهِ)

(و زنان شوهردار بر شما حرام شده است، به جز زنانی که مالك آنها شده اید، این فریضه الهی است که بر شما مقرّر گردیده. و سایر زنان برای شما حلال است که با اموال خود آنها را طلب کنید تا پاکدامن باشید و زناکار نباشید. و زنانی را که متعه کرده اید، واجب است مهرشان را بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از وقت مقرّر با یکدیگر توافق کنید.)

مراد از (فما استمتعتم به منهنّ) به طور قطع نکاح متعه است. علاوه بر روایات گوناگونی که از طریق شیعه در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است، چند نکته دیگر نیز این مطلب را تأیید می کند:

۱. بسیاری از اندیشمندان و مفسّران اهل سنّت تصریح کرده اند که مقصود از آیه شریفه، نکاح متعه است.

نووی در کتاب (المجموع) می گوید: (در تفسیر کلام خدا؛ (فما استمتعتم...) گفته

۱. همان.

۲. نساء / ۲۴.

شده است: مراد از آن نکاح متعه است.)

طبری و ابن کثیر از مجاهد روایت کرده اند که مقصود از آیه شریفه نکاح متعه است.

قرطبی می گوید: (جمهور گفته اند: مراد از آیه شریفه، نکاح متعه است که در صدر اسلام عملی می شد.)

۲. در روایتی از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عبّاس نقل شده است که آن دو این آیه را اینگونه قرائت می نمودند: (فَما اسْتَمْتَعْتُمْ

بِهِ مِنْهُنَّ إلى أَجَلٍ مُسَمّى). ودر این صورت دلالت آیه بر نکاح متعه بسیار واضح است. این روایت را بسیاری از مفسّران و محدّثان اهل سنّت نقل کرده اند.

و نیز از أبی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی نیز این قرائت روایت شده است.

۳. در اوّل سوره خداوند متعال حکم ازدواج دائم را بیان فرموده است: (فَانكِحُواْ مَاطَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَآءِ مَثْنَى وَثُلَثَ وَرُبَعَ... وَءَاتُواْ النِّسَآءَ صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً)(۶). اگر مراد از این آیه نیز نکاح دائم باشد، تکرار مطلب لازم می آید. بنابر این در اصلِ دلالت این آیه بر جواز نکاح متعه، اکثر مفسّران و محدّثان اهل سنّت نیز با شیعه موافقت دارند. تنها در این جهت اختلاف دارند که آیا این آیه شریفه با سایر آیات نسخ گردیده است یا نه؟

۱. المجموع، ج۱۶، ص۲۵۳.

۲. جامع البیان، ج۵، ص۱۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۸۶.

۳. تفسیر القرطبی، ج۵، ص۱۳۰.

۴. همان؛ الکشّاف، ج۱، ص۵۱۹؛ أحکام القرآن (ابن عربی)، ج۱، ص۳۸۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۸۶؛ التفسیر الکبیر، ج۱۰، ص۵۰؛ الدرّ المنثور، ج۲، ص۱۴۰؛ نیل الأوطار، ج۶، ص۲۷۵؛ مستدرک الصحیحین، ج۲، ص۳۰۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۷، ص۲۰۶؛ المعجم الکبیر، ج۱۰، ص۳۲۰؛ جامع البیان، ج۵، ص۱۸۱۹.

۵.الدرّ المنثور، ج۲، ص۱۴۰؛ فتح القدیر، ج۱، ص۴۴۹؛ جامع البیان، ج۵، ص ۱۸.

۶. النساء / ۳ و ۴.

ما معتقدیم هیچ دلیلی بر نسخ این آیه شریفه به وسیله آیات طلاق و میراث و عدّه وجود ندارد. و امّا روایاتی را که اهل سنّت به عنوان دلیل بر نسخ این آیه به آیات مذکور ذکر کرده اند، از چند جهت مخدوش می دانیم:

اوّلا: این روایات که به عنوان دلیل بر نسخ ذکر

شده، اخبار آحادی است که قدرت اثبات نسخ را ندارند. فخر رازی و ابن جوزی نیز به این مطلب تصریح کرده اند.

ثانیاً: این اخبار با روایاتی که دلالت بر نسخ نشدن آیه شریفه دارند، در تعارض است، پس از اعتبار ساقط می شوند.

روایت کرده اند که ابن عبّاس برای اثبات جواز متعه به این آیه شریفه (فَما اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ...) استدلال می کرد و می گفت: (نکاح متعه، رحمتی از طرف پروردگار بود که به امّت محمّد صلی الله علیه وآله داده بود و اگر عمربن خطاب از انجام آن ممانعت نمی کرد، هیچ شخصی بجز افراد شقی زنا نمی کردند.)

در تفسیر طبری و الدرّ المنثور این حدیث را از عبدالرزاق، و ابن جوزی در کتاب (نواسخ) از حِکَم روایت کرده اند که شخصی از او پرسید: آیا این آیه نسخ شده است؟ گفت: (نه. علی علیه السلام فرمود: اگر عمر بن خطاب از متعه نهی نکرده بود، هیچ کس گرفتار زنا نمی شد، مگر شقی ترین افراد)(۳).

و نیز از ابن عبّاس پرسیدند که آیا متعه زنا است یا نکاح؟ او گفت: (نه نکاح است و نه زنا.) پرسیدند: پس چیست؟ گفت: (متعه است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: (فما استمتعتم...))(۴).

۱. التفسیر الکبیر، ج۱، ص۵۴؛ نواسخ القرآن، ص۱۲۵.

۲. بدایه المجتهد، ج۲، ص۴۷؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج۷، ص۴۹۷.

۳. جامع البیان، ج۵، ص۱۹؛ الدرّ المنثور، ج۲، ص۱۴۰؛ نواسخ القرآن (ابن جوزی)، ص۱۲۴.

۴. نیل الأوطار، ج۶، ص۲۷۰؛ تفسیر القرطبی، ج۵، ص۱۳۲.

ثالثاً: شواهد و دلیلهای فراوانی وجود دارد بر اینکه نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله رایج بوده و در زمان خلافت ابوبکر و ابتدای خلافت عمر

نیز عمل می شده است. تفصیل این شواهد در صفحه های بعدی می آید. و این مهمترین شاهد بر عدم نسخ آیه نکاح متعه است.

رابعاً: بعضی از اندیشمندان اهل سنّت تصریح کرده اند که آیه (فَما اسْتَمْتَعْتُمْ...)محکّمه است، یعنی این آیه ثابت است و تا قیامت به آن عمل می شود. نووی در (المجموع) و فیّومی در (المصباح المنیر) از کسانی هستند که به این موضوع اعتراف کرده اند.

نتیجه: بنابراین آنچه اهل سنّت به عنوان دلیل قرآنی بر حرمت نکاح متعه ذکر کرده اند، کاملا بی اساس و باطل است.

ب) بررسی نکاح متعه در روایات و سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله

اشاره

روایاتی که در توضیح شبهه مورد اشاره قرار گرفت، هیچ دلالتی بر حرمت ابدی نکاح متعه ندارد؛ زیرا:

اوّلا: وجود نکاح متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله امری قطعی است.

عطا می گوید: جابر بن عبدالله از سفر عمره آمد، ما به دیدنش رفتیم. هر کسی از او چیزی می پرسید، تا آن که سخن درباره متعه مطرح شد. جابر گفت: ما در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله و در عهد ابوبکر و عمر متعه می کردیم، و عمر از آن نهی کرد.

از عمر بن خطّاب نقل شده است که در یکی از خطبه هایش گفت:

(متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا أنهى عنهما واعاقب عليهما: متعة الحجّ ومتعة النساء(۱)

۱. المجموع، ج۱۶، ص۲۵۳؛ المصباح المنیر، ج۲، ص۹۷.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج۳، ص۳۸۰؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۳۱؛ فتح الباری، ج۹، ص۱۴۱؛ المصنّف (الصنعانی)، ج۷، ص۴۹۷؛ کنز العمّال، ج۱۶، ص۵۲۳.

(دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود داشت و من شما را از آن دو نهی می

کنم و کسی که مرتکب شود، مجازاتش می کنم: متعه حجّ و متعه زنان.)

این سخن عمر بهترین شاهد بر سنّت بودن نکاح متعه در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است.

در کتاب (کنز العمّال) از سلیمان بن یسار، از امّ عبدالله، دختر ابوخیثمه نقل کرده که او گفت: مردی از شام به مدینه آمد و در خانه امّ عبدالله منزل کرد و به او گفت: تنهایی مرا در فشار قرار داده، از تو می خواهم زنی را برای من متعه کنی. امّ عبدالله می گوید: من او را به [متعه با] زنی راهنمایی کردم. مرد شامی با او قرار بست و چند نفر عادل را شاهد گرفت و مدّتی را با او گذراند و از مدینه خارج شد. عمر بن خطّاب از این موضوع آگاه شد و مأموری را نزد من فرستاد و پرسید: آیا این مطلب صحّت دارد؟ گفتم: آری. گفت: پس هر گاه آن مرد از شام آمد، مرا خبر کن. وقتی مرد شامی آمد، به عمر اطّلاع دادم. عمر مأموری را نزد آن مرد فرستاد تا او را به نزد خود آورد. سپس به او گفت: چه چیز تو را وادار به چنین کاری نمود؟ او گفت: من در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله متعه می کردم و آن حضرت تا زنده بود مرا از این کار نهی نکرد؛ و بعد از درگذشت آن حضرت، در عهد ابوبکر نیز متعه می کردم و او نیز مرا از این کار نهی نکرد؛ و در زمان تو نیز مرتکب این عمل شده بودم و تاکنون مرا نهی نکرده بودی. عمر گفت:

قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر با آگاهی از نهی من اقدام به این عمل کرده بودی، تو را سنگسار می کردم.

مسلم القری می گوید: من از ابن عبّاس درباره متعه پرسیدم. ابن عبّاس گفت:

۱. المبسوط (السرخسی)، ج۴، ص۲۷؛ المغنی (ابن قدامه)، ج۷، ص۵۷۲؛ المحلّی (ابن حزم)، ج۷، ص۱۰۷؛ کنز العمّال، ج۱۶، ص۵۲۱؛ تفسیر القرطبی، ج۲، ص۳۹۲.

۲. کنز العمّال، ج۱۶، ص۵۲۲.

هیچ اشکالی ندارد. این در حالی بود که عبدالله بن زبیر از متعه نهی می کرد. ابن عبّاس در تأیید فتوای خویش گفت: مادر عبدالله بن زبیر زنده است و شهادت می دهد که رسول خدا صلی الله علیه وآله متعه را اجازه داده است، بروید و از او بپرسید.

مسلم القری می گوید: ما به خانه مادر عبدالله بن زبیر (دختر ابوبکر) رفتیم، او زنی تنومند و نابینا بود. از او پرسیدیم. در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله متعه را اجازه داد.

ثانیاً: روایاتی که درباره نهی پیامبر صلی الله علیه وآله از متعه وارد شده، مختلف و مضطرب است. بعضی دلالت دارند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله از انجام متعه در روز فتح خیبر نهی کرد. و بعضی دلالت دارند بر اینکه در روز فتح مکّه از آن نهی نمود. و بعضی روایات بیانگر این معناست که پیامبر صلی الله علیه وآله در غزوه تبوک از متعه نهی کرد. و بعضی حاکی از نهی پیامبر صلی الله علیه وآله در حجّه الوداع است.

در تحلیل این روایات سه احتمال وجود دارد:

۱. پیامبر مکرّم اسلام متعه را که قبل از روز خیبر حلال بود در این روز حرام

کرد و پس از آن روز حلال نمود، همچنین سه سال بعد در فتح مکّه حرام نمود و سپس حلال کرد و در حجّه الوداع حرام نمود.

این احتمال مستلزم آن است که بگوییم پیامبر صلی الله علیه وآله چند بار حکم به حلال بودن متعه را نسخ کرده است. ولی کسی آن را نگفته است.

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله در روز خیبر متعه را حرام کرد و سه سال بعد، در فتح مکّه آن را تأکید و تأیید نمود.

۱. صحیح مسلم، ج۴، ص۵۵، مسند أحمد بن حنبل، ج۶، ص۳۴۸؛ المعجم الکبیر، ج۲۴، ص۷۷و۷۸.

۲. بدایه المجتهد، ج۲، ص۴۷.

۳. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج۹، ص۱۷۹.

این احتمال اگر چه معقول است، ولی در صورتی صحیح خواهد بود که حکم به حرمت متعه از روز خیبر تا فتح مکه تداوم داشته باشد و ابن سبره جهنی همانطور که گذشت تصریح کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکّه، متعه را اجازه داد و قبل از خروج از مکّه آن را حرام کرد.

۳. پیامبر صلی الله علیه وآله در چند مورد روز فتح قلعه خیبر و فتح مکه و... بطور مصلحتی و به صورت موقّت به امر حکومتی مانع از انجام متعه شده است، در حالیکه متعه، فی نفسه در همان موارد جایز بوده است. البتّه مخالفت امر پیامبر صلی الله علیه وآله از آن جهت که مخالفت امر اوست، حرام می باشد. ولی این حرمت ابدی متعه را ثابت نمی کند. بنابراین، روایات مذکور نمی تواند حرمت ابدی متعه را اثبات کند.

ج) بررسی نکاح متعه از دیدگاه عقل

اگر کسی بدون تعصّب و با انصاف، نکاح متعه را از منظر عقل مورد

بررسی قرار دهد، یقیناً حکم به جواز آن می کند، بلکه وجود آن را در جامعه های کنونی ضروری می داند. اگر کورکورانه با این مسئله برخورد نکنیم و لجبازی را کنار بگذاریم، خواهیم دید که هر فایده ای که بر ازدواج دائم مترتّب است، بر ازدواج موقّت نیز مترتّب می شود.

با ازدواج دائم، عفاف بر جامعه حاکم می شود و جوانان از چشم داشت به ناموس مردم منصرف می شوند؛ با ازدواج موقّت نیز مرد و زن به همسری همدیگر درمی آیند و عفاف و پاکدامنی و حفظ ناموس دیگران تحقّق می یابد.

با ازدواج دائم از اختلاط نطفه ها جلوگیری می شود؛ ازدواج موقّت نیز چنین است.

در ازدواج دائم، راه تولید نسل و تشکیل خانواده فراهم می گردد؛ با ازدواج موقّت نیز افراد دارای فرزند شده، زمینه تشکیل خانواده های بیشتر در جامعه محقّق می گردد.

با ازدواج دائم از رواج زنا در جامعه جلوگیری می شود؛ با ازدواج موقّت نیز چنین می شود.

در این راستا جای این سؤال است که اگر کسی فقط برای نیاز شهوانی و دفع شهوت اقدام به ازدواج موقّت کند، گناه و حرام است؟! ولی اگر کسی به همین قصد اقدام به ازدواج دائم نماید، گناه و حرام نیست؟!

د) بررسی مخالفت یا موافقت صحابه با فتوای عمر

شکّی نیست که عمر بن خطاب، حکمِ خداوند و سنّت رسول الله صلی الله علیه وآله را در مورد حجِّ تمتّع و نکاح متعه تغییر داده است. عامّه و خاصّه با سندهای مختلف و به طور متواتر روایت کرده اند که عمر بر روی منبر با صدای بلند گفت:

(متعتان کانتا علی عهد رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم)، وأنا أنهی عنهما

واعاقب عليهما: متعه الحج ومتعه النساء.)

این سخن صراحت دارد در اینکه حجّ تمتّع و نکاح متعه، در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله حلال بوده و به آنها عمل می شده است. ولی عمر، این دو حکم را تغییر داد و مردم را از انجام آن نهی کرده است. شیعیان و بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله و تابعین، هم در فتوا و هم در عمل با او مخالفت کردند.

کسانی که در میان صحابه با فتوای عمر به حرمت نکاح متعه مخالفت کرده اند عبارتند از: امیر مؤمنان علی علیه السلام ، جابر بن عبدالله انصاری، مسلمه بن أکوع، اسماء بنت ابی بکر، ابن مسعود، ابن عبّاس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حریث، مغیره ابن شعبه و ابوسعید خدری.

و کسانی که در میان تابعین با این فتوا مخالفت کرده اند عبارتند از: ابن جریج، عطاء، مجاهد، طاووس، سعید بن جبیر، گروهی از اهل مکّه و مدینه و اهل کوفه.

و در فتوای عمر به حرمت حجّ تمتّع، همه مسلمانان هم در فتوا و هم در عمل، با او مخالفت کرده اند.

عجیب است کسانی که در فتوا به حرمت نکاح متعه به کلام عمر استناد کرده اند، در حج تمتّع کاملا کلام او را نادیده گرفته و مردود دانسته اند!

فتوای مذاهب اربعه اهل سنّت در حجّ تمتّع از این قرار است:

شافعیّه گفته اند: شخص مخیّر است حجّ إفراد یا تمتّع یا قران انجام دهد، و افضل إفراد است، پس از آن تمتّع افضل است.

مالکیّه گفته اند: افضل إفراد است و پس از آن قران.

حنابله گفته اند: افضل، تمتّع است و پس از

آن إفراد.

حنفیّه گفته اند: قران افضل است، و پس از آن تمتّع.

بنابر این حمایت صحابه از فتوای عمر و تأیید او در حکم به حرمت حج تمتّع و نکاح متعه مردود است، بلکه در فتوا به حرمت نکاح متعه، بسیاری از صحابه و تابعین و در حرمت حجّ تمتّع تمام فرقه های اسلامی با او مخالفت کرده اند.

از تمام آنچه تاکنون بحث شد، روشن می شود که نظریه شیعیان درباره ازدواج موقّت و حکم به حلال بودن، یک نظریه استدلالی و موافق با کلام خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله است. و تبلیغات مسموم وهّابیون با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان انجام می گیرد.

۱. نیل الأوطار، ج۲، ص۱۳۵ و ج۶، ص ۲۷۰۲۷۱؛ المغنی (ابن قدامه)، ج۷، ص ۵۷۱؛ شرح صحیح مسلم (نووی)، ج۹، ص۱۷۹؛ نصب الرایه، ج۳، ص۱۸۱؛ الجامع لأحکام القرآن، ج۵، ص ۱۳۰؛ تفسیر الطبری، ج۵، ص ۱۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۸۶؛ فتح القدیر، ج۱، ص۴۵۵.

۲. الفقه علی المذاهب الأربعه، ج۱، ص۶۸۸.

۳. همان، ج۱، ص ۶۹۰.

۴. همان، ج۱، ص۶۹۲.

۵.همان، ج۱، ص۶۹۳.

اسناد خیانت به جبرئیل

شبهه

در بعضی از کتابهای اهل سنّت اعتقاد به خیانت جبرئیل را یکی از باورهای دینی شیعیان دانسته اند. مؤلّف کتاب (تبدید الظلام) می نویسد:

(یَزْعَمُون أَنَّ الله أَمَرَ (أی جبرئیل الأمین) بِأنْ یُبلِغَ رسالَه الإسلام إلی عَلِیّ علیه السلام فَخالَفَ أَمْرَ الله وأبلَغَها إلی مُحَمَّد صلی الله علیه وآله (۱).)

(شیعیان می پندارند که خداوند به جبرئیل امین دستور داد تا رسالت اسلام را به علی علیه السلام ابلاغ نماید، ولی جبرئیل توجّهی به دستور خداوند ننمود و رسالت را به محمّد صلی الله علیه وآله ابلاغ کرد.)

و ابن تیمیّه در کتاب (منهاج

السنّه) در صدد تشابه بین شیعه و یهود برآمده و می گوید: همانطور که یهود نقص و عیب بر جبرئیل وارد کرده اند و او را دشمن خود می دانند، شیعه نیز جبرئیل را متّهم به خیانت در وحی کرده است(۲).

و نیز در محافل اهل سنّت شایع است که شیعیان پس از سلام هر نمازی سه مرتبه دستهای خود را بلند کرده و می گویند: (خان الأمین.)

از این رو اعتقاد به خیانت جبرئیل در اعتراض به باورهای دینی شیعیان، بخصوص در موسم حج توسّط اهل سنّت مطرح می شود.

۱. تبدید الظلام، ص۲۲۲.

۲. منهاج السنّه، ج۱، ص۲۷.

پاسخ شبهه

۱. بدون شک اعتقاد به خیانت جبرئیل یکی از تهمتهای بزرگی است که گروهی متعصّب برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان در کتابهای خود نسبت به شیعه روا داشته اند و وهّابیون آن را در کشورهای اسلامی ترویج داده اند. دلیل و گواه این مطلب این است که در اکثر قریب به اتّفاق کتابهای اهل سنّت، هیچ اثری از طرح این اعتقاد و منسوب نمودن آن به شیعیان وجود ندارد. بلکه بعضی از اندیشمندان اهل سنّت، طرح این اعتقاد و منسوب کردن آن را به شیعه توطئه ای برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان دانسته اند. شیخ محمد غزالی در کتاب (دفاع عن العقیده والشریعه)(۱) می نویسد:

(گروهی از دروغ پردازان، کسانی هستند که این مطالب را انتشار می دهند که شیعه پیروان علی علیه السلام و اهل سنّت پیروان محمّد صلی الله علیه وآله می باشند، و شیعه معتقدند علی علیه السلام برای رسالت شایسته تر از محمّد صلی الله علیه وآله بوده است و مقام رسالت اشتباهاً به محمّد صلی

الله علیه وآله ابلاغ شده است. و این مطالب زشت و ساختگی، بی اساس و با هدف بدنام کردن شیعه مطرح شده است. در حقیقت کسانی که همواره پی گیر تقسیم امّت اسلامی به گروههای گوناگون هستند و برای تقسیم امّت اسلام به پیروان علی علیه السلام و پیروان محمّد صلی الله علیه وآله دلیل معقولی نیافتند، متوسّل به پردازش اسباب تفرقه میان مسلمانان شدند؛ از این رو وقتی میدان راستگویی بر آنها تنگ آمد میدان دروغگویی را روبه روی خویش باز دیدند.)

۲. شیعه معتقد به عصمت ملائکه است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(عَلَيْهَا مَلائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لايَعْصُونَ اللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُون)

(برآتش جهنم فرشتگانی درشت خو و سخت گیر هستند که با آنچه خداوند به آنها فرمان

۱. دفاع عن العقیده والشریعه، ص ۲۵۳ و ۲۶۴ ۲۶۵.

۲. التحریم / ۶.

دهد مخالفت نمی کنند و به فرمان او عمل می نمایند.)

و نیز می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)

(بلکه فرشتگان بندگانی گرامی اند که بر گفتار خداوند پیشی نمی گیرند وبه فرمان او عمل می کنند.)

ملائکه خداوند طوری آفریده شده اند که جز آنچه را که خداوند بخواهد انجام نمی دهند. و جبرئیل نیز یکی از ملائکه است و به اعتقاد شیعه، دارای ملکه عصمت می باشد و امکان ندارد در امر خداوند خیانت کرده باشد.

با توجّه به این مطلب، ناروا بودن این نسبت که شیعه معتقد به خیانت جبرئیل است روشن می شود.

۳. مراجعه به روایات و فتاوای فقهای شیعه، ناروا بودن این نسبت را کاملاً روشن می سازد. شیخ طوسی در کتاب (النهایه) می فرماید:

(فإذا انصرف من

صلاـته یستحبّ له أن یقول قبل قیامه من مصلّاه: الله أکبر ثلاث مرّات یرفع بها یـدیه إلی شحمتی اُذنیه. ثمّ یقول: لا إله إلاّ الله واحـداً ونحن له مسـلمون... ثُمّ یُسَـبّح تَسبیـح الزهراء (علیهـا السـلام) وهو أربع وثلاثون تکبیره وثلاث وثلاثون تحمیـده وثلاث وثلاثون تسبیحه...(۲))

(برای نمـازگزار مسـتحب است که پس از تمام شـدن نماز و پیش از برخاسـتن از مکانی که نماز خوانـده، سه مرتبه (الله اکبر) بگویـد و در هر تکبیر دست هـایش را تـا لالـه های گوش بالا ببرد؛ و سـپس بگویـد: لا إله إلاّ الله واحـداً ونحن له مسـلمون؛ و آنگاه تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) را بخواند؛ تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) سی و چهار مرتبه (الله اکبر)، سی و سه مرتبه (الحمدلله) و سی و سه مرتبه (سبحان الله) است...)

۱. الأنبیاء / ۲۶ و۲۷.

۲. النهایه، ص ۸۴ ۸۵.

در هیـچ روایتی از روایات موجود در کتابهای روایی و در هیچ مسـئله ای از مسائل موجود در کتابهای فقهی شـیعه، توصـیه به گفتن جمله (خان الأمین) بعد از سلام نماز نشده است.

۴. به کسانی که این گونه تهمتها را به شیعیان نسبت می دهند، توصیه می کنیم تا در موسم حجّ و در هنگام نماز کنار حاجیان بنشینند، آنگاه درمی یابند که هیچ یک از شیعیان، پس از سلامِ نماز، جمله (خان الأمین) را نمی گویند.

نام گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن

شبهه

یکی از شـبهات یـا پرسشـهایی که در اعتراض به شـیعیان مطرح می شود، این است که شـیعیان، نام فرزنـدان خود را عبـدالنبی (بنـده پیامبر)، عبدالحسـین (بنـده حسـین)، عبدالعلی (بنده علی) و امثال آن می گذارند. می گویند که این نام گذاری ها حرام است، زیرا پرستش

و عبودیّت مختصّ به خداست و معنا ندارد کسی خود را بنده پیامبر یا هر شخص دیگری بنامد.

سلیمان بن عبدالله بن محمّد بن عبدالوهّاب می نویسد: (تمام علما اجماع کرده اند بر حرام بودن نام گذاری افراد به عبدالنبی و عبدالرسول و عبدالمسیح و عبدالعلی و عبدالحسین و عبدالکعبه.)

و نیز از ابن حزم نقل شده: (تمام علما اتّفاق دارند بر حرام بودن هر اسمی که کلمه (عبد) در آن به غیر خداوند اضافه شود، مانند عبد عزّی و عبد هبل و عبد عمرو و عبدالکعبه و مانند آن، مگر اسم عبدالمطلب.)

پاسخ شبهه

کلمه (عبد) از نظر کاربردی به اعتبار مضاف الیه خودش دارای دو معناست:

اگر این کلمه به (الله)، (الرحمن)، (الرحیم)، (الخالق) و سایر نام های خداوند اضافه شود، یقیناً به معنای (پرستش) است.

۱. تیسیر العزیز الحمید، ج۱، ص۵۶۷.

۲. کشف القناع، ج۳، ص۲۸؛ فقه السنّه، ج۳، ص ۳۲۹.

و اگر این کلمه به اسم دیگری اضافه شود، به معنای (پرستش) نیست؛ بلکه به معنای (غلام و مملوک) در مقابل (مولا و سیّد) است.

در قرآن کریم کلمه (عبد) به معنای دوم نیز استعمال شده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

(وَانْكِحُوا الأيامى مِنْكُمْ وَالصّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَإمائِكُم...)

(مردان و زنان بی همسرِ خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را...)

شیعیان به جهت ابراز علاقه و اظهار محبّت خود به پیامبر صلی الله علیه وآله و پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، فرزندان خود را غلامان و کنیزان این بزرگواران دانسته، نام فرزندان خود را منسوب به نام آنها نموده اند تا نام آن بزرگواران پاس داشته شود.

و ادّعای اتّفاق علما بر حرام بودن نام گذاری به عبدالنبی و

عبدالحسین و مانند آن، ادّعایی پوچ و بی اساس است. بلکه بسیاری از اندیشمندان اهل سنّت نام گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن را جایز دانسته اند.

مناوی در کتاب (فیض القدیر) می گوید:

(قال الأذرعی من أجلّاء الشافعیّه: ووقع فی الفتاوی أنّ انسان یسمّی بعبدالنبیّ، فتوقّفتُ فیه، ثمّ ملتُ إلی أ نّه لایحرم إذا قصد به التشریف بالنسبه إلی النبیّ صلی الله علیه وآله. ویعبّر بالعبد عن الخادم. ویحتمل المنع من ذلک خوف التشریک من الجهله أو اعتقاد أو ظنّ حقیقه العبودیّه. وقال الدمیری: التسمّی بعبد النبیّ، قیل یجوز إذا قصد به النسبه إلی رسول الله صلی الله علیه وآله. ومال الأکثر إلی المنع خشیه التشریک واعتقاد حقیقه العبودیّه...(۲)

۱. النور / ۳۳.

۲. فیض القدیر، ج۱، ص۲۱۹.

(اذرعی از بزرگان مذهب شافعیه گفته است: در میان فتاوی این مطلب وجود داشت که انسانی با نام عبدالنبی نام گذاری شده است. من ابتدا در حکم آن توقّف نمودم و سپس این نظریّه را برگزیدم که چنانچه به قصد مفتخر شدن به نام پیامبر صلی الله علیه وآله باشد حرام نیست، زیرا از خادم نیز با کلمه (عبد) یاد می شود. و احتمال حرمت از آن جهت است که ترس شرک ورزی از افراد نادان یا اعتقاد به حقیقت عبودیّت وجود دارد. و دمیری گفته است: گفته اند: نام گذاری افراد به عبدالنبی در صورتی که قصد منسوب شدن به نام پیامبر صلی الله علیه وآله شود جایز است. و بیشتر فقها آن را از باب ترس شرکورزی و اعتقاد به حقیقت عبودیّت حرام دانسته اند...)

عبدالحمید شروانی در حواشی تحفه المحتاج می گوید:

(برهانی ترین نظریه جواز نام گذاری

به همراه کراهت است، به خصوص در صورتی که مقصود، منسوب ساختن خود را به نام رسول الله صلی الله علیه وآله باشد.)

شربینی نیز می گوید:

(نام گذاری افراد به عبدالنبی جایز است در صورتی که مقصود نام گذاری به نام پیامبر صلی الله علیه وآله باشد، نه خود پیامبر صلی الله علیه وآله واکثر افرادی که آن را منع کرده اند از باب ترس از شرکورزی در برابر حقیقت عبودیّت است.)

از مجموعه این سخنان استفاده می شود که اگر مقصود از اضافه کلمه (عبد) به این اسامی، به معنای غلام و خادم باشد، نه پرستش و معبود قرار دادن آن اسامی، نام گذاری به این نامها هیچ اشکالی ندارد. از این رو بسیاری از راویان و علمای اهل سنّت موسوم به این اسامی هستند. مانند: عبدالنبی بن احمد القدّوسی الحنفی، عبدالنبی المغربی المالکی، عبدالنبی الرهان المکیّ الحنفی، قاضی ابو عبدالحسین بن علی البیهقی، ابوعبدالحسین بن عبدالرحمن، عبدالعلی بن أحمد، عبدالعلی محمد بن نظام الدّین الأنصاری و...

۱. حواشی الشروانی، ج۹، ص۳۷۳.

۲. مغنی المحتاج، ج۴، ص۲۹۵.

شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان و اقامه

شبهه

شما شیعیان در اذان و اقامه جمله (أشهد أنّ علیّاً ولیّ الله وأشهد أنّ علیّاً حجّه الله) را اضافه کرده اید. و این از سه جهت اشکال دارد:

۱. یقیناً این جمله در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله و خلفا، در اذان و اقامه قرائت نمی شده است، پس این جمله جزء اذان و اقامه نبوده و اضافه نمودن آن بدعت است و بدعت نیز حرام است.

۲. اضافه نمودن این جمله به اذان و اقامه موجب می شود میان اجزای اذان فاصله شود و این فاصله به اذان و اقامه

خلل می رساند.

۳. کلمه (ولیّ الله) به معنای این است که علی علیه السلام ولیّ و قیّم خداوند است، در حالی که خداوند ولیّ و قیّم ندارد، او قادر مطلق و ولیّ همه مخلوقات است.

پاسخ شبهه

۱. شیعه جمله (أشهد أنّ علیّاً ولیّ الله...) را به عنوان جزئی از اجزای اذان و اقامه ذکر نمی کند تا بدعت لازم آید، بلکه اذان و اقامه بدون ذکر این جمله را نیز صحیح می داند، فقط این جمله را به عنوان شعار شیعه در اذان و اقامه ذکر می کند.

شیخ صدوق در کتاب (من لا یحضره الفقیه) می فرماید:

(روی أبوبکر الحضرمیّ وکلیب الأسدیّ عن أبی عبدالله علیه السلام أ نّه حکی لهما الأذان فقال: الله أکبر، الله أکبر، الله أکبر، الله أکبر، أشهد أن لا إله الاّ الله، أشهد أن لا إله إلاّ الله، أشهد أنّ محمّداً رسول الله، أشهد أنّ محمّداً رسول الله، حیّ علی الصلاه، حیّ علی الصلاه، حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح، حیّ علی خیر العمل، حیّ علی خیر العمل، الله أکبر، الله أکبر، لا إله الاّ الله، لا إله الاّ الله، والإقامه کذلک...(۱)

و سپس می فرماید:

(هذا هو الأذان الصحیح، لا یُزادُ فیه ولا یُنْقَص منه. والمفوِّضه(۲) لَعَنَهم الله قد وَضَعوا أخباراً وزادُوا فی الأذان (مُحمّدٌ وآل مَحَمّد خیرُ البَرِیَّه) مرَّتین؛ وفی بعض روایاتِهم بعد أَشْهَد أنّ محمّداً رَسُول الله (أشهد أنّ علیّاً ولیّ الله) مرّتین؛ منهم من روی بدل ذلک (أشهد أنّ علیّاً أمیر المؤمنین حقّاً) مرّتین. ولا شکّ أنّ علیّاً ولیّ الله وأ نّه أمیرالمؤمنین حقّاً وأنّ محمّداً وآله خَیرُ البریّه. ولکن لَیسَ ذلک فی أصل الأذان.(۳)

شیخ طوسی نیز در کتاب (المبسوط)

می فرماید:

(فأمّا قول أشـهد أنّ عليّاً أمير المؤمنين وآل محمّـد خَيرُ البَرِيّه عَلى ماوَرَد فی شَواذّ الأخبار فلَيس بِمُعَوَّل عليه فی الأَذان ولو فَعَله الإنسان لم يَأثِم به)(۴).

علاّمه حلّی در کتاب (منتهی المطلب) می فرماید:

(وأمّا ما رُوِی فی الشاذّ مِنْ قولِ أنّ عَلِيّاً ولیّ الله ومحمّداً وآل محمّد خيرُ البريّه فَمِمّا لا يُعَوّلُ عَليه)(۵).

۱. من لايحضره الفقيه، الحديث ۸۹۷.

۲. مراد از مفوّضه، بعضـی از شـیعیانی هسـتند که معتقـد بوده انـد خداونـد امور عـالم را به علی علیه السـلام و سـایر اهـل بیت واگذار کرده است. و اعتقاد این فرقه باطل است.

۳. من لا يحضره الفقيه، الحديث ۸۹۷.

۴. المبسوط، ج۱، ص۹۹.

۵.منتهی المطلب، ج۴، ص۳۸۱.

و صاحب کتاب (العروه الوثقی) می فرماید:

(وأمّا الشهادهُ لِعَلِیّ علیه السلام بالولايه وإمْرَهِ المُؤمِنین فليست جزءاً منهما)(۱).

بنابراین، مشـهور فقهای شـیعه، شـهادت به ولایت علی علیه السـلام را جزء اذان و اقامه نمی دانند. با این وجود ذکر شـهادت به ولایت علی علیه السـلام را در اذان به عنوان شـعار شیعه(۲) و از بـاب اینکه ولاـیت از متمّمـات رسالت و مقوّمات ایمان است، ممدوح دانسته اند.

۲. ذکر جمله (أَشْـهد أنّ عليـاً ولیُّ الله وأَنّ عَليّاً حجّهُ الله) هیـچ خللی به ترتیب اذان و اقـامه نمی رسانـد. و به تعبیر دیگر فصـل مخلّ نیست. و گواه بر این مطلب وجدان و عرف است.

از ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه این عبارت نقل شده است:

(لاـ أرى بأسـاً بـأن يقـول المـؤذّن السـلام عليـک أيّهـا الأـمير ورحمه الله وبركـاته، حیّ علی الصـلاه، حیّ علی الفلاـح، الصـلاه يرحمک الله.(۳)

(اشـکالی ندارد مؤذّن (بعد از شهادت به رسالت) بگوید: السلام علیک أیّها الأمیر ورحمه الله وبرکاته (مراد از امیر ظاهراً خلیفه وقت بوده است)...)

وقتی

ذکر این جملات در اذان خللی به ترتیب اذان نمی رساند، چگونه ذکر شهادت به ولایت علی علیه السلام فصل مخلّ است؟

۳. تشکیک کنندگان در اذان شیعیان، شایسته است به این نکته توجّه داشته باشند که این صورت از اذان و اقامه که در میان اهل سنّت مرسوم است، در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله قرائت نمی شده است، بلکه آنان در اذان و اقامه ای که سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده، تصرّف نموده و تغییراتی داده اند.

۱. العروه الوثقی، ج۲، ص۴۱۲.

۲. گفته شده از زمانی که معاویه دستور به لعن و سبّ علی علیه السلام بر بالای منبرها و مأذنه ها داد، شیعه برای جلوگیری از مکتوم شدن ولایت علی علیه السلام شهادت به آن را در اذان به عنوان شعار گنجانید.

۳. بدائع الصنائع، ج۱، ص۱۴۸.

اوّلاً: کلمه (حیّ علی خیر العمل) جزء اذان و اقامه بوده و امروزه اهل سنّت آن را حذف کرده اند و این بدعت است و بدعت حرام می باشد.

ابن ابی شیبه در کتاب (المصنّف) روایت کرده است:

(اِنّ عَلیّ بن الحسین کان یُؤذّن، فإذا بلغ حیّ علی الفلاح قال: حیّ علی خیر العمل، ویقول: هو الأذان الأوّل. وکان ابن عمر زاد فی أذانه: حیّ علی خیرِ العمل.(۱)

(علی بن حسین در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد و می فرمود: این اذانی است که در صدر اسلام خوانده می شد. و ابن عمر در اذان، جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد.)

و مُتْقی در کتاب (کنز العمّال) می گوید:

(عَنْ بِلال کانَ بِلال یُؤذّن بالصُبح فیقول: حیّ علی خیرالعمل.(۲)

(از خود

بلال روایت شده است که او در اذان صبح جمله (حیّ علی خیر العمل) را ذکر می کرد.)

ابن حزم در کتاب (المحلّی) می گوید:

(قد صحّ عن ابن عمر و أبی أمامه بن سهل بن حنیف انّهم کانوا یقولون فی أذانهم حیّ علی خیر العمل.(۳)

(از ابن عمر و ابوامامه بن سهل بن حنیف با سند صحیح روایت شده است که آنان در أذان جمله حیّ علی خیر العمل را ذکر می کردند.)

و بیهقی نیز در کتاب (السنن الکبری) روایات گوناگونی با سندهای معتبر نقل می کند که گویای این واقعیّت است که جمله (حیّ علی خیر العمل) را بسیاری از صحابه و تابعین مانند: ابن عمر و ابوامامه و بلال و امام سجّاد علیه السلام در اذان ذکر می کرده اند.

۱. المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۱، ص۲۴۴.

۲. کنز العمّال، ج۸، ص۳۴۲.

۳. المحلّی، ج۳، ص۱۶۰.

ثانیاً: جمله: (الصلاه خیر من النوم) را در اذان صبح اضافه کرده اند. در حالی که یقیناً این جمله در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله جزء اذان صبح نبوده است. اگر چه بعضی از علمای اهل سنّت ذکر این جمله را به جای (حیّ علی خیر العمل) از دستورهای پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته اند. ولی این دروغ است؛ زیرا مستند آنان روایتی است که در سند آن بعضی از راویان حذف شده اند، پس این روایت مرسَل است. علاوه بر آن در سند این روایت شخصی به نام عبد الرحمن بن سعد وجود دارد که مجهول می باشد.

حذف جمله (حَیَّ عَلی خَیرِ العَمل) و اضافه جمله (الصلاهُ خَیرٌ من النّوم) از ابداعات عمر بن خطّاب، خلیفه دوم بوده

است.

قوشجی در (شرح التجرید) می گوید:(عمر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! سه چیز در عهد پیامبر صلی الله علیه وآله بود و من آنها را منع و حرام می کنم، وهر کس را که مرتکب آنها شود، عقاب می کنم و آنها عبارتند از: عقد موقّت، متعه حجّ و گفتن حیّ علی خیر العمل.)

امام مالک در کتاب (الموطأ) می گوید:(مؤذّن نزد عمر آمد و اذان صبح گفت، در حالی که او خواب بود، مؤذّن گفت (الصلاه خیر من النوم) یعنی: نماز بهتر از خواب است. سپس عمر امر کرد که این جمله در اذان صبح گنجانده شود.)

و شوکانی در (نیل الأوطار) به نقل از کتاب (البحر الزخّار) می گوید: (أَحْدَثَه عُمَر، فقال ابنُه: هذه بِدْعَه(۵)؛ جمله (الصلاه خیر من النوم) را عمر به اذان اضافه کرد. و پسرش به او گفت: این بدعت است.)

۱. السنن الکبری (البیهقی)، ج۱، ص۴۲۴.

۲. السنن الکبری (البیهقی)، ج۱، ص۴۲۵؛ مجمع الزوائد، ج۱، ص ۳۳۰.

۳. شرح التجرید (قوشجی)، ص۴۰۸.

۴. الموطأ، ج۱، ص۷۲.

۵.نیل الأوطار، ج۱، ص۱۹۲.

ودارقطنی نیز در کتاب (السنن) از عمری نقل کرده است که عمر بن الخطّاب به مؤذّن دستور داد جمله (الصّلاهُ خیرٌ مِنَ النّوم) را پس از جمله (حیَّ علی خَیر العمل) بگوید.

در هر حال اگر جمله (الصلاه خیر من النوم) را به عنوان جزء اذان صبح ذکر کرده اند، بدعت و حرام است و اگر به عنوان شعار ذکر می کنند، خصوصیتی در این شعار دیده نمی شود. به خلاف شعار شهادت به ولایت علی علیه السلام که در حقیقت شعار رسول الله صلی الله علیه وآله در روز غدیر است که فرمود: (مَنْ کُنتُ مَولاه

فَهذا عَليٌّ مَولاه.)

۴. در پاسخ از قسمت سوم شبهه عرض می کنیم: کلمه (ولیّ) در لغت، به معنای دوست در مقابل (عدوّ)، به معنای دشمن است(۲). و (ولیّ الله) به کسی گفته می شود که دوست و فرمانبردار خداوند باشد.

در کتاب (المنجد) می گوید: (المُؤمِنُ وَليُّ الله، أی: مطیع له تعالی.)

و در اصطلاح نیز ولیّ الله به کسی گفته می شود که با اطاعت تامّ و رعایت تقوا مقرَّب عندالله باشد.

حاکم نیشابوری در کتاب (مستدرک الصحیحین)(۴) روایتی را نقل کرده است که این مطلب را تأیید می کند. آن روایت این است:

(زید بن أسلم از پدرش روایت کرده است: عمر بن خطّاب به مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله می رفت که دید معاذ بن جبل در کنار قبر پیامبر گریه می کند. عمر به معاذ گفت: سبب گریه تو چیست؟ معاذ گفت: سبب گریه من چیزی است که از صاحب این قبر شنیدم.

۱. سنن الدارقطنی، ج۱، ص۲۴۳، ح۴۰.

۲. الصحاح، ج۶، ص۲۵۲۸.

۳. المنجد فی اللغه، ص۹۱۹.

۴. مستدرک الصحیحین، ج۴، ص۳۲۸.

عمر گفت: چه چیزی از صاحب این قبر شنیدی؟

معاذ گفت: از او شنیدم که می فرماید: ریا، هر چند کم باشد شرک است، و هر کسی که با ولیّ خدا دشمنی کند، آشکارا به جنگ با خداوند برخاسته است، چون خداوند پرهیزگاران پنهان کار را دوست دارد؛ آنان که غیبت ظاهری آنان سبب فقدان واقعی آنها نیست و در صورت حضور در مکانی ناخوانده و ناشناخته می باشند، و قلبهای آنان چراغ هدایت بشر می باشد و از هر زمین تاریکی، نمایان می گردند.)

سپس حاکم نیشابوری می گوید: (هذا حديثٌ صَحيح الإِسناد.)

در این روایت زیبا که

به نـوعی کنـایه به عمر بن الخطّـاب و غصب خلافت و گـوشه نشـین کردن علیّ ولیّ الله علیه السـلام است، جمله (ولیّ الله) به معنای پرهیزگار و کسی که مصباح هدایت بشر است آورده شده است.

و ابن حجر در کتـاب (فتـح الباری)(۱) به نقـل از طوفی می گـویـد: (لمّـا کـان ولیّ الله من تولّی الله بالطـاعه والتقوی تولاّـه الله بالحفظ والنّصره؛ چون ولیّ الله کسـی است که با اطاعت و تقوا به خـدا نزدیک شده است، خداوند هم او را حفظ و یاری می کند.)

بنابراین ولیّ الله یعنی دوست خداوند، فرمانبردار خداوند، نزدیک به خداوند.

و شکّی نیست که بهترین مصداق برای (ولیّ الله) پس از پیامبر اسلام، علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد.

۱. فتح الباری، ج۱۱، ص۲۹۴.

استفاده از مُهر در سجده

شبهه

یکی از پرسشـهایی که شـیعیان با آن مواجه هسـتند، این است که چرا شـما بر مُهر سـجده می کنید؟ بعضـی از دشمنان تشیّع و متعصّبین اهل سنّت مانند وهّابیون شایع کرده اند که شیعیان به جای سجده بر خداوند و خضوع در برابر او، بر مهر و بخصوص تربت حسین علیه السلام سجده می کنند؛ در حالیکه سجده بر غیر خداوند شرک است.

و بر همین اساس اگر کسی در مجامع و مساجد اهل سنّت از مُهر استفاده کند، شدیداً با او برخورد می کنند.

پاسخ شبهه

۱. هر فرد با انصافی با مراجعه به متون فقهی و حـدیثی شیعه درمی یابـد که شـیعیان هماننـد سایر مسـلمانان فقط برای خداوند سجده می کنند و در هر نمازی به جز خداوند متعال (مسـجود له) آنان نیست. البتّه در فقه شیعه شرط صحّت نماز این است که (مسـجود علیه) زمین باشـد. ودلیـل بر این شـرط فرمـایش پیـامبر مکرّم اسـلام است که می فرمایـد: (جُعِلَتْ لِیَ الأرضُ مسـجداً وطهوراً)(۱) یعنی: (برای من زمین

۱. صـحیح البخاری، ج۱، ص۱۱۳؛ مسـند أحمد بن حنبل، ج۱، ص ۲۵۰؛ سنن الترمذی، ج۳، ص۵۶؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۲۶۷؛ کنز العمّال، ج۱۱، ص۴۰۷.

محل سجده و تیمّم قرار داده شده است.) یقیناً مراد از (الأرض) خاک است.

بنابر این در شبهه مذکور میان تربت (مسجود علیه) و خدا (مسجود له) اشتباه شده است.

و در اینجا بایـد از کسانی که این گونه شـبهات را مطرح می کننـد، پرسـید: شـما چگونه ادّعای مسـلمانی داریـد، در حالی که برادران مسـلمان خود (شـیعیان) را مشـرک می دانیـد؟ مگر خداونـد متعال در قرآن کریم نفرموده است: (وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا)(۱)؟

در آیه

شریفه می فرماید: (به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید تو مؤمن نیستی.) شما چگونه شیعیانی را که همواره در اذانها شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله را بانگ می زنند و همیشه قرآنی را تلاوت می کنند که شما تلاوت می کنید و به سوی قبله ای نماز می خوانند که شما نماز می خوانید، مشرک می خوانید؟ آیا نمی دانید که ورود مشرك به مکّه حرام است؟

۲. روایات گوناگونی از طریق اهل سنّت نقل شده که دلالت دارند بر اینکه سیره پیامبر صلی الله علیه وآله و سنّت آن حضرت سجده بر زمین بوده است.

الف) (روی عن النبیّ صلی الله علیه وآله یقول: إذا سَجَدتَ فَمَكِّن جَبْهَتَك وأَنْفكَ من الأرض(۲)؛ از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است: هرگاه سجده کردی، پیشانی و بینی را بر زمین گذار.)

ب) (روی وائل بن حجر، قال: رأيتُ النّبیّ صلی الله علیه وآله إذا سَجَد وضع جبهَتَه وأنفَه على الأرض(۳)؛ وائل بن حجر می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله را دیدم که در هنگام سجده پیشانی و بینی خود را بر زمین می گذاشت.)

ج)(روی أبوسلمه بن عبدالرحمن عن أبی سعید الخدری أنه رأی الطین فی أنف

۱. النساء / ۹۴.

۲. أحكام القرآن (الجصّاص)، ج۳، ص۲۷۲؛ إعانه الطالبین، ج۱، ص۱۹۲؛ تلخیص الحبیر، ج۳، ص۴۵۱.

۳. أحكام القرآن (الجصّاص)، ج۳، ص۲۷۲.

رسول الله صلی الله علیه وآله وأرنَبَتِهِ مِن أَثَر السُجود، وكانوا مُطِروا من اللَّيل(۱)؛ ابوسعید خدری دید که بر اثر سجود، گِل روی بینی پیامبر صلی الله علیه وآله مانده است؛ و شب گذشته باران آمده بود.)

د) (روی جابر بن عبدالله

الأنصاری، قال: کنت أُصَلّی مع النبیّ صلی الله علیه وآله الظهرَ، فآخذُ قَبضَةً من الحِصی، فَأَجْعَلها فی کفّی، ثُمّ أحَوّلُها إلی الکفّ الآخر، حتّی تَبْرد ثمّ أضَعُها لِجَبینی حتّی أسْجُدَ علیها مِن شِدّه الحَرّ(۲)؛ جابر بن عبدالله انصاری می گوید: در هنگام ظهر خواستم به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله نماز بگذارم، یک مشت ریگ برداشته، از این دست به آن دست کردم تا خنک شد، سپس پیشانی را برای سجده بر آن ریگها گذاشتم، چون حرارت زیاد بود.)

ه) (روی خباب بن الأرت، قال: (شکونا إلی رسول الله صلی الله علیه وآله حَرَّ الرَّمضاء فی جِباهِنا وأکُفِّنا فَلم یَشْکینا(۳)؛ خباب بن أرت می گوید: از گرمای سوزان در پیشانی و دستهایمان، از پیامبر صلی الله علیه وآله دادخواهی کردیم، آن حضرت به ما توجّهی نکرد.)

سه روایت اوّل صراحت دارد که باید پیشانی را بر روی زمین گذاشت.

و روایت چهارم نیز دلالت بر این مطلب دارد، زیرا اگر سجده بر غیر زمین جایز بود، خنک کردن ریگها ضرورتی نداشت، بلکه می توانست با گذاشتن عمامه و سجده بر آن از گرمای سوزان جلوگیری کند.

و دلالت روایت پنجم هم واضح است. نَوَوی در کتاب (المجموع) می گوید: (اَسناده جیّدَه)، و سپس می گوید: (ولو کان الکَشْفُ غیر واجب لقیل لهم اُستُرُوها، فلمّا لم یقل

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج۳، ص۹۴؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج۲، ص۱۸۱؛ أحکام القرآن، (الجصّاص)، ج۳، ص۲۷۲.

۲. مسند أحمد، ج۳، ص۳۲۷؛ سنن أبی داود (السجستانی)، ج۱، ص۱۰۰؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۱۹۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۲، ص۱۰۵؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۱، ص۳۵۸، صحیح ابن حبّان، ج۶، ص۵۳؛ کنزل العمّال، ج۸، ص۳۷.

۳. صحیح مسلم، ج۲،

ص۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۲۲؛ سنن النسائی، ج۱، ص۲۴۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۱، ص۴۳۸؛ مجمع الزوائد، ج۱، ص۳۰۶؛ السنن الکبری، (النسائی)، ج۱، ص۴۶۶؛ المعجم الکبیر، ج۴، ص۷۹؛ کنز العمّال، ج۸، ص ۲۲۰.

ذلک لابدّ من کشفها(۱)؛ اگر نپوشانیدن پیشانی (حائل نشدن بین پیشانی و زمین) واجب نبود، به آنها گفته می شد: پیشانی خود را با چیزی بپوشانید. چون پیامبر صلی الله علیه وآله این را نگفت پس باید پیشانی را نپوشانید.)

۳. هیچ یک از علمای اهل سنّت و فقهای سلف، سجده بر زمین و آنچه از زمین می روید را باطل نمی دانند، بلکه به اتّفاق آن را افضل می دانند.

بنابر این سجده بر زمین و آنچه از زمین می روید، هم در نزد فقهای شیعه و هم نزد فقهای اهل سنّت صحیح است. پس شیعه بر چیزی سجده می کند که همه سجده بر آن را صحیح می دانند.

۴. شکّی نیست که سجده بر زمین و خاک با مقام عبودیّت و پرستش، تواضع و خضوع در برابر خداوند سازگارتر است. هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: (سجده بر زمین بهتر است؛ زیرا تواضع و خضوع در برابر خداوند را بهتر جلوه می دهد.)(۳) بنابر این عمل شیعیان و پیشانی بر زمین ساییدن بهترین مظهر عبودیّت و پرستش خداوند متعال است.

۵.شیعه سجده بر تربت امام حسین علیه السلام را در صورتی که تربت آن حضرت شرایط محلّ سجده را داشته باشد مثلاً پاک باشد جایز می دانند. بعضی از وهّابیون شایع کرده اند که شیعیان شرط صحّت نماز را سجده بر تربت امام حسین علیه السلام می دانند.

مؤلّف کتاب (تبدید

الظلام) می نویسد: (شیخ طوسی در (مصباح التهجّد) گفته است: سجده بر تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را می زداید و نماز کسی که بر تربت حسین علیه السلام سجده نکند قبول نمی افتد.)

با مراجعه به کتاب (مصباح المتهجّد) دروغ بودن این نسبت روشن می شود.

۱. المجموع، ج۳، ص۴۸۳.

۲. تفسیر القرطبی، ج۱، ص۳۴۷؛ رسائل وفتاوی ابن تیمیّه، ج۲۲، ص۱۷۰.

۳. وسائل الشیعه، ج۳، ص۶۰۸.

۴. تبدید الظلام، ص۵۵.

۶. در روایات گوناگونی از طُرُق اهل سنّت وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر خمره نماز می خواند.

خمره به حصیر کوچکی به اندازه محلّ سجده از جنس شاخه خرما می گویند.

عایشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام نماز به من می فرمود: (ناولینی الخمره من المسجد(۳)؛ آن حصیری را که پیشانی بر آن می گذارم از مسجد برای من بیاور.)

بسیار واضح است که پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه می توانست بر روی فرش و پوست نماز بخواند و درخواست خمره اشعار دارد به اینکه بر هر چیزی نمی شود سجده کرد.

۱. صحیح البخاری، ج۱، ص۱۰۰؛ مسند أحمد، ج۶، ص۳۷۷؛ سنن الدارمی، ج۱، ص۳۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۳۲۸؛ سنن الترمذی، ج۱، ص۲۰۷؛ سنن النسائی، ج۲، ص۵۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۲، ص۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج۲، ص۵۶ ۵۷.

۲. غریب الحدیث (ابن سلام)، ج۱، ص۲۷۷؛ الصحاح، ج۲، ص۴۸۴؛ النهایه (ابن الأـثیر)، ج۲، ص۷۷؛ لسان العرب، ج۳، ص۲۰۵؛ مختار الصحاح، ص۱۵۴؛ مجمع البحرین، ج۱، ص۷۰۱.

۳. صحیح مسلم، ج۱، ص۱۶۸؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۶، ص۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۰۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۱، ص۶۵؛ سنن الترمذی، ج۱، ص۹۰؛ سنن النسائی،

ج۱، ص۱۴۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۱، ص۱۸۶؛ صحیح ابن حبّان، ج۴، ص۱۹۱.

لعن و دشنام به صحابه

شبهه

در اعتراض به شیعیان، گفته می شود: چرا شما صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله را لعن (نفرین) و سبّ (دشنام) می نمایید؟ در حالی که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله مورد احترام او بوده، آن حضرت از آنان با القاب و اوصاف ویژه ای تقدیر نموده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است:

(لَعَنَ الله مَن سَبّ أصحابی.(۱))

(خداوند کسی را که اصحاب مرا دشنام دهد نفرین می کند.)

و نیز فرموده است:

(اِنّ النّاسَ یَکْثرون وأصحابی یَقِلّون فلا تَسُبُّوا أصحابی، فمَنْ سَبَّهم فَعَلیه لَعْنَه الله(۲).)

(مردم زیاد می شوند و اصحاب من کم می شوند، پس اصحابم را دشنام ندهید، هر کسی آنان را دشنام دهد لعنت خداوند بر او باد.)

۱. مجمع الزوائد، ج۱۰، ص۲۱؛ المعجم الأوسط، ج۵، ص۹۴؛ المعجم الکبیر، ج۱۲، ص۳۳۲؛ کنز العمّال، ج۱۱، ص۵۳؛ فیض القدیر، ج۵، ص۳۵۰.

۲. کنز العمّال، ج۱۱، ص۵۲۸.

و در روایت دیگری فرموده است: (خداوند مرا به پیامبری برگزید و برای من اصحابی انتخاب نمود و از میان آنان وزرا و یاران و خویشانی برای من قرار داد؛ هر کسی به آنان دشنام دهد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.(۱))

با توجّه به این احادیث شیعیان حقّ ندارند اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله را لعن کنند، و دشنام به صحابه موجب کفر می گردد چنانکه لعن و نفرین آنها موجب فسق می شود(۲).

پاسخ شبهه

امّا لعن به صحابه

۱. اگر منظور این است که شیعیان همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله را لعن و سبّ می کنند، یقیناً این یک تهمت بزرگی به شیعیان است؛ زیرا علی علیه السلام یکی از صحابه رسول خدا

صلی الله علیه وآله است، ابوذر و مقداد و سلمان و عمّار و... نیز از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله هستند و همه آنان از برگزیدگان مکتب اسلام و پیروان حقیقی پیامبر صلی الله علیه وآله و مورد احترام ویژه ای نزد شیعیان می باشند.

و اگر منظور این است که شیعیان بعضی از صحابه را لعن و سبّ می کنند، باید چند مطلب بررسی شود:

۱) آیا لعن و نفرین این اشخاص واقعیّت دارد؟

۲) در صورتی که واقعیّت دارد، چرا شیعیان آنان را نفرین می کنند؟

۳) آیا لعن این اشخاص موجب کفر می شود؟

۴) آیا شیعیان این اشخاص را سبّ می کنند ودشنام می دهند؟

۱. مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۶۳۲؛ مجمع الزوائد، ج۱، ص۱۷؛ المعجم الأوسط، ج۱، ص۱۴۴؛ المعجم الکبیر، ج۱۷، ص۱۴۰؛ کنز العمّال، ج۱۱، ص۵۲۸؛ الکامل (ابن عدی)، ج۳، ص۲۳۹؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص۲۲۴، اسد الغابه، ج۳، ص۲۴؛ البدایه والنهایه، ج۸، ص۱۴۸.

۲. الصارم المسلول، ص۵۷۵؛ إعانه الطالبین، ج۴، ص۳۳۳.

۵) آیا دشنام و سبّ این اشخاص موجب کفر می شود؟

۶) و از همه مهمتر، آیا حکمت لعن درقرآن و روایات دوری از زشتیها نیست؟

پاسخ همه این امور در ذیل جوابهای بعدی خواهد آمد.

۲. یقیناً القاب و اوصافی که پیامبر صلی الله علیه وآله برای صحابه نقل کرده است و نیز وعده های بهشتی که به آنان داده، درباره کسانی صادق است که تا واپسین لحظات عمر مرتکب عملی نشوند که موجب سلب آن فضایل گردد، نه درباره کسانی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله به سفارش های آن حضرت بی توجّه بودند و منحرف شدند.

۳. لعن به صحابه نه موجب فسق می

گردد و نه از گناهـان محسوب می شود، زیرا کلمه (لعن) در صورتی که از طرف خداونـد متعـال صـادر شود، به معنای طرد و دور ساختن شـخص از رحمت الهی و گرفتار نمودن او به عـذاب قیامت است، و در صورتی که از بنـدگان نسبت به همدیگر صادر شود، به معنای درخواست زیان برای شخص و نفرین اوست.

و نیز در روایـات پیـامبر صـلی الله علیه وآله بیش از سـیصد مورد لعن وارد شـده است(۶). و ایـن دلیـل بر ایـن است که لعن به صورت کلّی ومطلق قابل مذمّت نیست.

۴. بعضـی از صـحابه توسّط خود پیامبر صلی الله علیه وآله لعن و نفرین شده اند؛ آنگاه که جیش اُسامه آماده حرکت برای نبرد با کفّار بود و پیامبر صلی الله علیه وآله به همه اصحاب دستور پیوستن

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص۴۵۱.

۲. خداوند در قرآن ۳۷ بار لعن را با انتساب به خودش و یک بار با انتساب به مردم به کار برده است.

۳. هود / ۱۸.

کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَائیلَ)(۴)، (إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکَافِرِینَ).

۴. المائده / ۷۸.

۵.الأحزاب / ۶۴.

۶. موسوعه أطراف الحدیث النبوی، ص ۵۹۴ ۶۰۶.

به جیش اسامه و حضور در اردوگاه لشـکر اسـلام را صادر کرده بود کسانی بودند که پس از دسـتور پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه ماندند و آن حضرت وقتی متوجّه نرفتن آنان شد فرمود:

(لَعَنَ الله مَنْ تَخَلّف عَنْ جیش اُسامه.(۱)

۵.چگونه شـیعه را در نفرین و لعن به بعضـی صحابه مذمّت می کنید، در حالی که شیعیان با استناد به مآخذ اهل سنّت معتقدند که بعضی از صحابه به علی و فاطمه علیهما السلام ظلم کردند و بذر تفرقه میان

مسـلمانان پاشـیدند و به آرمانهای رسول الله صـلی الله علیه وآله بی اعتنایی نمودند؛ طوری که حضـرت زهرا (علیها السلام) نیز در نمازها آنان را لعن می کرد.

در اینجا مناسب است روایتی را که ابن قتیبه در کتاب (الإمامه والسـیاسه) درباره وقایع پس از رحلت پیامبر صـلی الله علیه وآله نقل کرده، مورد توجّه قرار دهیم.

ابن قتیبه دینوری می نویسد:

(فقال عمر لأبی بکر: اِنْطَلِق بنا إلی فاطِمَه، فأ نّا قَد أغْضَبْناها.

فَانطَلقا جمیعاً، فَاستَأذنا علی فاطمه، فَلَم تَأذَنِ لهما، فَأَتَیا عَلِیّاً، فَکلَّماه، فأدخلهما علیها. فلمّا قَعَدا عِنْدَها حَوَّلَتْ وَجْهَها إلی الحائِط، فَسَلّما علیها، فلم تَرُدَّ علیهما السلام .

فَتَکلَّم أبـوبکر، فقـال: یـا حَـبیبهَ رسـول الله! واللهِ إنَّ قَرابهَ رسُـولِ الله اَحَبّ إلیّ من قَرابـتی، وانّـکَ لاَـحبّ إلیّ مِن عـایشَه اِبْنَـتی، ولَوَدَدْتُ یَومَ مـاتَ أبُوک أ نّی مَتُّ ولاـ أبقی بعـده، أفتَرانی أعْرِفُـکِ وأعرِفُ فضـلکِ وشـرفَک واَمْنَعُـکِ حقّکِ ومیراثِکِ من رسول الله، إلاّ اَنّی سمعتُ أباک رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: لا نُوَرِّث، ما تَرَکنا فهو صدقه.

۱. (خداوند لعنت کند کسانی را که به جیش اسامه نپیوستند.) شواهد التنزیل، ص۳۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ج۶، ص۵۶.

فقالَتْ: أرأیتُکما إن حدّثتُکما حدیثاً عن رسول الله صلی الله علیه وآله تَعرفانه وتَعمَلان به؟

قالا: نعم.

فقـالت: نشـدتُکُما اللهَ ألَم تَسْـِمَعا رسولَ الله صـلی الله علیه وآله یقول: رضـا فاطمه مِن رِضائی، وسَـِخَطُ فاطِمَه مِن سَـِخَطی، فَمَن أَحبَّ فاطمه ابنتی فَقَد أحبّنی، ومن أرضی فاطمه فَقَدأرضانی، ومن أسخطَ فاطمَه فقد أسخطنی؟

قالا: نعم، سمعَناه من رسول الله صلی الله علیه وآله.

قالَتْ: فإنّی اُشهدالله وملائکتَه أ نّکما أسخَطتُمانی وما أرضَیْتُمانی، ولئن لقَیتُ النبیّ لَاَشْکُوَنّکُما إلیه.

فقال أبوبکر: أنا عائِذٌ بالله تعالی من سخطِه وسخطِکِ یا فاطمه.

ثُمّ

انتحب أبوبکر یَبْکی حتّی کادتْ نفسُه أن تزهَق، وهی تَقُول: والله لأدعُونّ اللهَ علیكَ فی کلِّ صلاه اُصلّیها...)

(عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به نزد فاطمه رویم، زیرا ما او را خشمگین کردیم.

عمر و ابوبکر به نزد فاطمه رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه به آنها اجازه نداد. به نزد علی آمده، با او در این زمینه صحبت کردند (تا فاطمه را راضی کند).

علی آنها را نزد فاطمه برد. وقتی وارد خانه شد، روبه روی فاطمه نشستند، فاطمه صورتش را به سمت دیوار کرد.

ابوبکر و عمر به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه جواب سلام آنها را نداد.

ابوبکر به فاطمه گفت: حبیبه رسول الله! به خدا سوگند نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله در نزد من از نزدیکان خودم محبوب تر هستند، و تو در نزد من از عایشه دخترم نیز محبوب تری. روزی که پدرت از دنیا رفت، آرزو کردم من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو بر این باوری که من فضل وشرف تو را می دانم ولی حقّ تو را از تو و میراث تو از رسول خدا صلی الله علیه وآله را باز می دارم؟ ولی من از پدرت رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم می فرماید: آنچه را ما واگذاریم ارث نیست، بلکه صدقه است.

۱. الإمامه والسیاسه (ابن قتیبه)، ج۱، ص۲۰.

فاطمه فرمود: آیا باور کنم که اگر حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کنم آن را شناخته و بدان عمل می کنید؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله

علیه وآله نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است؟ پس هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده است، و هر کسی فاطمه را اذیّت و ناراحت کند من را اذیّت و ناراحت کرده است؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری شنیده ایم.

فاطمه فرمود: خداوند و ملائکه اش را گواه می گیرم که شما مرا اذیت و ناراحت کردید و خشنودم ننمودید و هرگاه پیامبر صلی الله علیه وآله را ملاقات نمایم، از شما دو نفر به او شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان گفت: ای فاطمه من از اذیّت کردن رسول الله صلی الله علیه وآله و شما به خدا پناه می برم.

سپس ابوبکر آنقدر گریه کرد که نزدیک بود نفسش بند آید. و این در حالی بود که فاطمه فرمود: به خدا سوگند! در هرنمازی که بخوانم شما را نفرین خواهم نمود.)

شیعیان به پیروی از خداوند متعال و تبعیّت پیامبر صلی الله علیه وآله و دخترش فاطمه (علیها السلام) که دارای ملکه عصمت هستند، کسانی را که از رسول الله صلی الله علیه وآله پیروی نکرده، او را اذیّت کردند، نفرین نموده و می گویند: (اللّهمّ العن مَنْ ظَلَم مُحَمّداً وآل محمّد)، زیرا در قرآن کریم می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)

(کسانی که پیامبر صلی الله علیه وآله را اذیّت می کنند، خداوند آنها در دنیا و آخرت نفرین می کند.)

آیا اذیّت و آزار فاطمه اذیّت و آزار پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؟ و آیا اذیّت بالاتر از اینکه

به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند و او را تهدید به آتش زدن کردند؟!

آیا اذیّت و آزار علی علیه السلام اذیّت و آزار پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؟ و آیا اذیّت بالاتر از این که علی علیه السلام را برای بیعت گرفتن تهدید به قتل کردند؟!

۶. پیامبر صلی الله علیه وآله در مواردی بعضی از صحابه مانند حکم بن أبی العاص را لعن کرده اند(۴) و شجره ملعونه در آیه ۶۰ سوره إسراء، تفسیر به حکم بن أبی العاص و فرزندان او شده است.

(از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرماید: هر کسی که علی علیه السلام را دشنام دهد مرا دشنام داده است و هر کسی که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است.)

و نیز روایت شده است:

(عن عبدالله بن عبّاس وکان سعید بن جبیر یَقُوده، فمَرَّ علی صُیفَه زمزم، فإذاً قوم من أهل الشام یشتمون علیّاً علیه السلام . فقال سعید بن جبیر: رُدَّنی إِلَیهم، فَوَقَفَ علیهم، فقال: أیُّکم السابّ لله عزّوجلّ؟

فقالوا: سبحانَ الله! ما فینا أحدٌ سَبّ الله.

۱. الأحزاب / ۵۷.

۲. الإمامه والسیاسه، ج۱، ص۱۹.

۳.همان، ص۲۰.

۴. مستدرک الصحیحین، ج۴، ص۴۸۱؛ الصواعق المحرقه، ج۲، ص۵۲۸؛ کنزالعمال، ج۱۱، ص۳۵۷.

۵.فتح القدیر، ج۳، ص۲۴۰؛ الدرّ المنثور، ج۴، ص۱۹۱؛ تفسیر روح المعانی، ج۱۵، ص۱۰۷.

۶. مروج الذهب، ج۲، ص۵۴.

۷.تاریخ الطبری، ج۲، ص۲۴۱؛ شرح نهج البلاغه، ج۲۰ ص ۱۷-۱۸.

۸.جامع بیان العلم وفضله، ج۱۶، ص۴۱۴.

و همه این امور گواه بر جواز لعن است.

و شاید حکمت لعن در قرآن و روایات این باشد که لعن در حقیقت بیزاری از بدیهاست و انسان با تکرار لعن دوری از زشتیها را به خود تلقین می کند.

و امّا

سبّ و دشنام به صحابه

۱. در مورد ناسزا گویی به صحابه توسّط شیعیان، می گوییم: این تهمتی بیش نیست. شما با مراجعه به کتابهای شیعه درمی یابید که مکرّراً از عمر و ابوبکر و عثمان نام برده شده است، ولی اثری از دشنام به آنان نیست.

۲. دشنام به اشخاص زمانی موجب کفر می گردد که برگشت به دشنامِ خداوند متعال کند.

یقیناً دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآله دشنام به خداوند است و دشنام به علی علیه السلام نیز دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآله. پس دشنام به علی علیه السلام دشنام به خداوند است و موجب کفر می گردد.

و دلیل بر این مطلب روایتی است که با سندهای معتبر از امّ سلمه روایت شده است که او گفت:

(فإنّی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من سَبَّ علیّاً فقد سَبَّنی، ومن سبَّنی فقد سَبَّ الله تعالی.(۱)

۱. مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۳۰؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۵، ص۱۳۳؛ خصائص أمیر المؤمنین (النسائی)، ص۹۹؛ الجامع الصغیر، ج۲، ص۶۰۸؛ کنز العمّال، ج۱۱، ص۵۷۳ و۶۰۲؛ فیض القدیر، ج۶، ص۱۹۰؛ البدایه والنهایه، ج۷، ص۳۹۱؛ فضائل الصحابه، ج۲، ص۵۹۴؛ تاریخ دمشق، ج۳۰، ص۱۷۹؛ الصواعق المحرقه، ج۲، ص۳۶۰.

قال: فأیّکم السابُّ لرسول الله صلی الله علیه وآله؟

قالوا: سبحان الله ما فینا أحدٌ سبّ رسول الله صلی الله علیه وآله؟

قال: فأیّکم السابّ لعلیّ بن ابیطالب؟

قالوا: أَمّا هذا فَقَد کان.

قال: فَأَشْهَد عَلی رسولِ الله صلی الله علیه وآله سَمعتُه بأُذنای ووَعاه قلبی، یقول لعلیّ بن أبیطالب: یا علیّ! مَن سبّک فقد سَبَّنی ومن سَبَّنی فقد سبَّ الله ومن سبَّ الله أَکَبَّه الله علی مِنْخَریَه فی النار.(۱)

(عبدالله بن عبّاس به همراه

سعید بن جبیر از کنار زمزم می گذشتند که به گروهی از مردم شام برخورد کردند که علی علیه السلام را دشنام می دادند.

سعید بن جبیر به عبدالله بن عبّاس گفت: پاسخ آنها را به من واگذار.

سعید بن جبیر نزد آنها رفت و گفت: چه کسی از شما جرأت ناسزاگویی به خداوند را دارد؟

گفتند: سبحان الله! در میان ما هیچ کسی نیست که خداوند را دشنام داده باشد.

سعید بن جبیر گفت: چه کسی از شما جرأت ناسزاگویی به پیامبر صلی الله علیه وآله را دارد؟

گفتند: سبحان الله! هیچ کس در میان ما رسول خدا صلی الله علیه وآله را دشنام نداده است.

سعید بن جبیر گفت: چه کسی از شما به علی بن ابیطالب ناسزا می گوید؟

گفتند: ناسزا به علی را انجام داده ایم.

سعید بن جبیر گفت: در نزد رسول الله صلی الله علیه وآله حاضر بودم، گوشهای من از ایشان شنید و قلب من آن را ضبط نمود که به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: ای علی! هر کسی که تو را دشنام دهد، مرا دشنام داده است و هر کسی که مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده و هر کسی که خدا را دشنام دهد، پروردگار او را به صورت واژگون در آتش جهنم می اندازد.)

۱. ینابیع الموّده، ج۲، ص۲۷۸؛ جواهر المطالب، ج۱، ص۶۵، المناقب (الخوارزمی)، ص۱۳۷.

از این رو دشنام به علی علیه السلام به طور قطع موجب کفر است و فقهای اهل سنّت نیز به اجماع دشنام دهنده به خداوند و پیامبرش را کافر و مرتد دانسته، قتل او را واجب می دانند(۱). اکنون این پرسش از اهل سنّت و اندیشمندان

آنان مطرح می شود که چرا از کافر دانستن معاویه امتناع میورزید و بلکه او را تمجید می کنید، در حالی که او دشـنام بر علی صلی الله علیه وآله را بر منبرها و در خطبه های جمعه لازم گردانید؟ چرا مسلمانان مدینه و سایر شهرهای اسلامی در برابر معاویه قیام نکرده او را به قتل نرسانیدند؟ مگر به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآله و دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآله دشنام به خدا نبود؟

با این وجود ابن تیمیّه که چشمان خود را بر روی احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله بسته و با دلی آکنده از بغض نسبت به علی علیه السلام و خاندان او قلم فرسایی نموده و سخن می گوید، در کتاب (منهاج السنّه) می نویسد:

(ومن سبّ ابابکر وعمر وعثمان فهو أعظم إثماً ممّن سبّ عليّاً.(۲))

(گناه کسی که به ابوبکر و عمر و عثمان ناسزا بگوید، بیشتر از گناه کسی است که علی را دشنام دهد؟!.)

(علیها السلام) در پاسخ از روایت: (صلی الله علیه وسلم)(رحمهما الله)می گوییم:

اوّلاً: شیعیان به هیچ یک از صحابه دشنام نداده اند، و بلکه دشنام به هیچ انسانی گرچه کافر و مشرک باشد را جایز نمی دانند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

(لَاتَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ)

(کسانی که مشرک هستند و غیر خدا را می خوانند (و عبادت می کنند) مورد سبّ وناسزا قرار ندهید.)

۱. المحلّی، ج۱۱، ص۴۱۰ و۴۱۵؛ أحکام القرآن(للجصّاص)، ج۳، ص۸۵.

۲. منهاج السنّه، ج۴، ص۴۶۸.

۳. الأنعام / ۱۰۸.

بنابر این ناسزاگویی شیعیان به صحابه، تهمتی است که دشمنان اسلام برای ایجاد شکاف

میان مسلمانان ترویج کرده اند.

ثانیاً: بعید نیست که مراد رسول الله صلی الله علیه وآله این باشد که اگر کسی همه صحابه را دشنام دهد ملعون است.

ثالثاً: خوب است اهل سنّت همین حساسیّت را نسبت به بعضی از رهبران مذهبی خویش اعمال کنند؛ مثل ابن تیمیّه که تمام کتاب (منهاج السنّه) او را فحش و ناسزاگویی به بزرگان شیعه و مسلمان پر کرده است.

۴. چگونه ناسزاگویی به اشخاص عادی غیر از رسول الله صلی الله علیه وآله یا کسی که دشنام به او، دشنام به رسول الله صلی الله علیه وآله می شود موجب کفر است، در حالی که اگر چنین باشد باید شما ابوبکر را نیز کافر بدانید. احمد بن حنبل و دیگران در کتابهای روایی و تفسیری واقعه ای را نقل می کنند که ثابت می کند ابوبکر به مسلمانی فحش داده است. او می نویسد:

(سعید بن أبی سعید عن أبی هریره: انّ رَجُلاً شَتَم أبابکر، والنبیّ جالسٌ، فجعل النبیّ یتبسّم، فلمّا أکثر ردّ علیه بعض قوله، فغضب النبیّ صلی الله علیه وآله وقام، فلحقه أبوبکر، فقال: یا رسول الله! کان یَشْتِمُنی وأنتَ جالس، فلمّا رَدَدْتُ عَلیه بعضَ قوله غَضبْتَ وقُمتَ؟!(۱))

(مردی به ابوبکر دشنام داد. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز نشسته بود و پس از شنیدن دشنام آن مرد، تبسّم کرد. وقتی دشنام آن مرد زیاد شد، ابوبکر بعضی از دشنامهای او را به خود او برگردانید، پیامبر صلی الله علیه وآله ناراحت شد و حرکت کرد. ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و گفت: یا رسول الله! آن مرد به من دشنام داد در حالی که شما نشسته بودید،

همین که من پاسخش را دادم و بعضی از دشنامهای او را به او برگرداندم، ناراحت شدید و حرکت کردید؟!)

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج۲، ص۴۳۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۱۰، ص۲۳۶؛ مجمع الزوائد، ج۸، ص۱۸۹؛ مسند الشهاب (ابن سلامه)، ج۲، ص۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج۴، ص۱۲۹؛ الدرّ المنثور، ج۶، ص۱۱.

اگر دشنام به افراد عادی موجب کفر است، چرا پیامبر این دو را نهی نکرد، بلکه به حرف اوّلی تبسّم کرد و چون توقّع از ابوبکر نبود، پیامبر ناراحت شد و از مجلس بیرون رفت؟

اگر سبّ به صحابه موجب کفر بود، باید رسول الله صلی الله علیه وآله مردی را که به ابوبکر سبّ کرد کافر می شمرد، و اگر آن مرد از صحابه بود باید ابوبکر را هم کافر می دانست.

۵.شخصی در زمان خلافت ابوبکر به او ناسزا گفت: ابوبرزه اسلمی گفت: این شخص را به من واگذار تا گردن او را با شمشیر بزنم.

ابوبکر گفت: (لیس هذا الاّ لمن شتم النبی صلی الله علیه وآله (۱)؛ بنشین، فقط ناسزای به پیامبر صلی الله علیه وآله موجب جواز کشتن گوینده آن است.)

ظاهراً مرادش این است که اگر کسی به پیامبر صلی الله علیه وآله دشنام دهد، مرتد می شود و باید به قتل برسد. ولی دشنام به اشخاص دیگر موجب کفر نخواهد شد.

در مجموع شایسته است برادران اهل سنّت میان لعن و سب تفکیک کنند و متوجّه توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان باشند.

۱. مستدرک الصحیحین، ج۴، ص۳۵۴ و ۳۵۵.

دیدگاه شیعه درباره عایشه و حفصه

شبهه

یکی از پرسشهایی که اهل سنّت در اعتراض به مذهب شیعه مطرح می کنند، این است که چرا شیعیان به عایشه و حفصه،

همسـران پیامبر صـلی الله علیه وآله بی احترامی می کننـد، به آنان سبّ و ناسـزا می گوینـد، آنان را لعن و نفرین می کنند؟ در حـالی که عـایشه و حفصه از همسـران پیـامبر صـلی الله علیه وآله و مورد احترام آن حضـرت بوده انـد، بخصوص عایشه حافظ هزاران حدیث نبوی و محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است و مسلمانان او را (امّ المؤمنین) می خوانند!

پاسخ شبهه

۱. ناسـزاگویی به عـایشه و حفصه در محافل شـیعی دروغ است، در حقیقت ترویـج این مطلب و منسوب نمودن آن به شـیعیان، توطئه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان است.

و امّا لعن به عایشه و حفصه طبق ادلّه ای که در شـبهه قبلی گـذشت و ادلّه ای که خواهد آمد، قابل مذمّت نیست. البتّه شـیعیان لعن آن دو را افضل اعمال نمی دانند، هر چند بعضی از متعصّبین اهل سنّت چنین مطلبی را به شیعیان نسبت داده اند.

۱. مؤلّف کتاب (تبدید الظلام) نوشـته است: (شـیعیان معتقدند نفرین صـحابه و همسـران پیامبر صلی الله علیه وآله از بزرگترین اعمال برای نزدیکی به خداوند است)؛ تبدید الظلام، ص۴۹۶.

احترام به همسـران پیـامبر صـلی الله علیه وآله از سوی شـیعیان بیشتر از اهـل سـنّت است. خـدیجه، سوده، امّ سـلمه، زینب دختر خزیمه بن حارث، امّ حبیبه و ماریه قبطیه همگی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و مورد احترام شیعیان می باشند. احترام به آنـان موجب شـده که هرگاه به قبرسـتان بقیع می رونـد، قبر آنان را زیارت کننـد و برای آنان طلب مغفرت نماینـد و هرگاه به قبرستان معلاه می روند، یادآور فداکاریهای خدیجه شده، به او عشق بورزند

و به پاس زحمات او قبرش را زیارت کنند و او را افضل همسران پیامبر صلی الله علیه وآله بدانند، و وقتی به مشربه امّ ابراهیم می روند، یادآور بزرگواری ماریه قبطیه شوند.

۲. اعتقاد شیعه در باره عایشه و حفصه این است که نزد خداوند و رسولش دارای منزلت و احترام نیستند، بلکه خداوند متعال با لحنی تهدیدآمیز آنان را مذمّت و سرزنش کرده و به خاطر فاش نمودن اسرار پیامبر صلی الله علیه وآله گناهکار دانسته است.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(إِنْ تَتُوبَآ إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ ا لْمُؤْمِنِينَ وَا لْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ)

(اگر شما (دو زن) به خدا باز گردید و توبه کنید [بهتر است]، زیرا دلهای شما به گناه آلوده شده است. و اگر بر ضدّ پیامبر همپشتی کنید، همانا خداوند یاور اوست و جبرئیل و شایستگان از مؤمنان و فرشتگان پشتیبان او هستند.)

در این آیه، خداوند متعال دو تن از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله را نکوهش نموده و گناهکار می داند.

و در آیه ای دیگر از آیات همین سوره و ادامه نکوهش آن دو زن می فرماید:

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ امْرَأَتَ نُوح وَامْرَأَتَ لُوط كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَا هُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيًّا وَقِيلَ ادْخُلاَ النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ)

۱. التحریم / ۴.

(خداوند برای کسانی که کافر شدند، مثال زده است به زن نوح و زن لوط که زیر فرمان دو بنده شایسته ما بودند و آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت

و گفته شد: به همراه دیگران وارد آتش شوید.)

در این آیه خداوند متعال عملِ آن دو زنِ پیامبر صلی الله علیه وآله را از سنخ عمل همسر نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام شمرده است که اسرار حضرت نوح و لوط را فاش ساخته و برای کفّار جاسوسی می کردند.

این دو آیه شریفه در باره عایشه و حفصه نازل شده است.

این آیات حکایت از این دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله اسرار مهمّی را به حفصه و عایشه گفته و آنان آن اسرار را فاش کرده اند.

زمخشری در تفسیر آیه اوّل می گوید: (کلمه (إن تتوبا) خطاب به حفصه و عایشه است که به روش کنایه ذکر شده تا در سرزنش آنان رساتر باشد)(۲).

قرطبی می گوید:

(إن تتوبا إلی الله یعنی حفصه وعائشه)

(مراد از دو زنی که توبه کنند حفصه و عایشه است.)

همچنین شوکانی، بغوی، بیضاوی، جلال الدین محلّی، جلال الدین سیوطی، واحدی، ابوالسعود و ثعالبی در تفسیر این آیه شریفه کلمه (إن تتوبا) را خطاب به عایشه و حفصه دانسته اند.

و روایتی از ابن عبّاس در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهلِ سنّت نقل

۱. التحریم / ۱۰.

۲. الکشّاف، ج۴، ص۵۶۶.

۳. تفسیر القرطبی، ج۱۸، ص۱۸۸.

۴. فتح القدیر، ج۵، ص۲۵۱؛ تفسیر البغوی، ص۱۶۵؛ تفسیر البیضاوی، ج۲، ص۵۰۵؛ تفسیر الجلالین، ص۷۵۲؛ الوجیز، ص۱۱۱۲؛ تفسیر أبی السعود، ج۸، ص۲۶۷؛ تفسیر الثعالبی، ج۵، ص۴۵۱.

شده است که تأیید می کند مراد از آن دو زن در آیه شریفه، عایشه و حفصه می باشد. آن روایت چنین است:

(ابن عباس گفته است: همواره در پی آن بودم تا از آن دو زنی که در آیه شریفه به آنان اشاره

شـده، از عمر بپرسم؛ تا آنکه عمر به حجّ رفت و من نیز به همراه او به حجّ رفتم، در وسط راه به گوشه ای رفت تا وضو بگیرد، مـن نیز مشـک آب را برداشـته بـا او همراه شـدم، آب روی دسـت او ریختم و او وضـو گرفت. آنگـاه پرسـیدم: آن دو زن چه کسانی هسـتند؟ عمر گفت: شـگفتا از ابن عبّاس گویا از پرسـش ابن عبّاس ناراحت شده بود ؛ و سـپس گفت: آن دو حفصه و عایشه هستند.(۱)

و نیز زمخشری در تفسیر آیه دوم می گوید:

(وفی طِیِّ هـذین التمثیلَین تَعریضٌ بأُمَّیِ المؤمنین المـذکورتین فی السوره، و ما فرط منهما من التظاهر علی رسول الله بما کرهه، وتَحـذیرٌ لهمـا علی أغْلَظ وجه وأشـدّ، لما فی التمثیل من ذکر الکفر، والتعریض بحفصه أرجـح، لأنّ امرأهَ لُوط اَفْشَت علیه، کما افشت حفصه علی رسول الله.(۲))

(این دو مثـال اشاره دارنـد به عایشه و حفصه که در اول سوره نیز ذکر شـد. و نیز اشاره دارنـد به اشـتباه آن دو در همکاری بر انجـام آنچه پیـامبر صـلی الله علیه وآله از انجـام آن ناراحت می شـد. و در حقیقت اخطاری است به آنان با شدیـدترین لحن و غلیظ ترین صورت؛ زیرا در مثال سـخن از کفر به میان آمـده است. و مناسب تر آن است که اشاره به حفصه باشد؛ زیرا همسـر لوط اسرار او را فاش نمود همانطور که حفصه اسرار پیامبر صلی الله علیه وآله را فاش کرد.)

با توجّه به آنچه در این آیه شـریفه در باره عایشه و حفصه وارد شده است، ثابت می شود آن دو گناهکار و فاش کننده اسـرار پیامبر صلی الله

علیه وآله بوده و خداوند متعال با لحنی

۱. صحیح البخاری، ج۳، ص۱۰۳ و ج۶، ص۱۴۸؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۱۹۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۳۳.

۲. الکشّاف، ج۴، ص۱۳۱.

شدید آنان را سرزنش کرده و به زنان نوح و لوط تشبیه نموده است. با این وجود نه تنها در نزد خداوند منزلت و مقام ویژه ای ندارند، بلکه نسبت به سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وآله دارای هیچ گونه احترامی نیستند. پس بی توجّهی شیعیان به آن دو بدون علّت نیست.

خود علی علیه السلام ترغیب نمود و تعدادی از منافقان را جمع کرد و در جنگ جمل با علی علیه السلام جنگید؛ و جنگ با علی علیه السلام جنگ با پیامبر صلی الله علیه وآله است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) فرموده است: (أنا حرب لمن حاربکم، وسلم لمن سالمکم)(۲). چگونه انتظار دارید شیعه برای کسی که به جنگ با رسول الله صلی الله علیه وآله برخاسته است، ارزش و احترام قائل باشد؟!

عایشه با اقدام به این عمل زشت مورد بی توجّهی سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وآله نیز قرار گرفت. امّ سلمه سوگند یاد کرد که تا ابد با عایشه سخن نگوید.

بیهقی در کتاب (المحاسن) می گوید: (از عایشه روایت شده است که پس از جنگ جمل به دیدار اُمّ سلمه رفت. امّ سلمه سوگند یاد کرده بود که تا ابد با عایشه سخن نگوید، زیرا به جنگ با علی بن ابیطالب رفته بود.

وقتی عایشه به نزد اُمّ سلمه رفت، گفت: سلام بر تو ای اُمّ المؤمنین.

امّ سلمه گفت: مگر تو را

از جنگ با علی نهی نکردم؟! مگر به تو نگفتم نرو؟!

عایشه گفت: اکنون از خداوند طلب بخشش می کنم و توبه می نمایم، با من هم سخن شو.

۱. احزاب / ۳۲.

۲. مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۴۹؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۳، ص۴۴۲؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۶۹؛ کنزالعمّال، ج۱۲، ص۹۷؛ المعجم الکبیر (الطبرانی)، ج۳، ص۴۰.

اُمّ سلمه گفت: آیا نگفتم به جنگ با علی نرو؟! آیا تو را از این کار نهی نکردم؟!

(اُمّ سلمه تا هنگام مرگ با عایشه سخن نگفت).

و عایشه گریه کنان از نزد اُمّ سلمه بیرون رفت و با خود می گفت: تأسّف می خورم بر اشتباهی که انجام دادم.(۱)

می بینید که اُمّ سلمه قسم می خورد با عایشه تا ابد سخن نگوید و عذر خواهی عایشه و اظهار توبه اش نیز نزد اُمّ سلمه پذیرفته نشد.

شیعیان نیز عذرخواهی و توبه عایشه را اصلاح کننده شخصیّت عایشه نمی دانند و همواره او را سرزنش نموده، مذمّت می کنند؛ زیرا جنگ جمل سرنوشت حکومت اسلامی را تغییر داد و مسلمانان را به گروههای مختلف تقسیم نمود و در حقیقت نخستین جنگ میان خود مسلمانان بود. با این وجود چگونه می شود عایشه را اُمّ المؤمنین خطاب کرد، در حالی که با بهترین فرزندان خود جنگید؟

۴. و در خصوص حفصه، پدرش عمر بن خطّاب اعتراف می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله حفصه را دوست نداشت.

در (صحیح مسلم) از عمر بن خطّاب نقل می کند که خطاب به دخترش حفصه گفت:

(والله لقد علمت انّ رسول الله صلی الله علیه وآله لا یحبّک، ولو لا أنا لطلّقک.(۲)

(به خدا سوگند یقین دارم رسول خدا صلی الله علیه وآله

تو را دوست ندارد و اگر به خاطر من نبود، تو را طلاق می داد.)

بـا توجّه به اینکه پیامبر صـلی الله علیه وآله حفصه را دوست نـداشت و در فاش نمودن اسـرار پیامبر صـلی الله علیه وآله همکار عایشه بود، بر چه اساسی شیعیان را بر سرزنش کردن او مذمّت می کنید؟

۱. المحاسن (البیهقی)، ج۱، ص ۱۴۵ ۱۴۹.

۲. صحیح مسلم، ج۱، ص۱۸۸.

توسّل به اولیای الهی

شبهه

یکی دیگر از مسائلی که محور شبهه افکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان قرار گرفته، مسأله توسّل به اولیای الهی است.

بی شـک مسأله توسّل از مسائلی است که در میان خـدا پرسـتان و مسـلمانان جهان و به خصوص در میان شـیعیان رواج داشـته است. در واقع همه انسانهای موحّد و پیروان ادیان و مذاهب به نوعی توسّل را پذیرفته اند. ولی در کیفیّت توسّل و آنچه وسـیله قرار می گیرد، اختلاـف است. و منشـأ این اختلاـف در میان مسـلمانان چیزی جز تبلیغات مسـموم و آموزه های غلط و نظریّات دور از واقع سـردمداران مسـلک وهّـابیّت نیست، به گونه ای که آنان بعضـی از انواع توسّل را که در میان شـیعیان رواج دارد، کفر و شـرک دانسته اند و بر همین اساس سایر مسلمانان را بر ضدّ شیعیان تحریک نموده، به خصوص در موسم حج و عمره با هدف ایجاد تفرقه و بدبینی نسبت به مذهب شیعه مسئله توسّل را مطرح کرده، شیعیان را متّهم به کفر و شرک می کنند.

آنـان در تبلیغـات خویش ادّعا می کننـد: توسّل به پیامبر صـلی الله علیه وآله و سایر اولیا پس از مرگ آنان، با آموزه های دین اسلام مخالفت دارد و بدعت است وبدعت حرام است.

این

گونه تبلیغات ریشه در عقاید و آیین وهابیّت دارد که اشخاصی مانند ابن تیمیّه و بن باز، سالها آن را ترویج نموده و اسباب انحراف بعضی از مسلمانان را ایجاد نموده اند. در اینجا شایسته است بعضی از سخنان آن دو را در باب توسّل ذکر کنیم تا اصل شبهه از زبان و قلم خودشان توضیح داده شود.

ابن تیمیّه می گوید:

(لفظ التوسّل قد یراد به ثلاثه اُمور. یراد به أمران متّفق علیهما بین المسلمین:

أحدهما: هو أصل الإیمان والإسلام، وهو التّوسل بالإیمان به وبطاعته.

والثانی: دعاؤه وشفاعته وهذا أیضاً نافع یتوسّل به من دعا له وشفع فیه باتّفاق المسلمین.(۱))

(از کلمه توسّل سه معنا ممکن است اراده شود. دو معنای آن به اتّفاق تمام مسلمانان صحیح است:

۱. معنایی که اصل ایمان و اسلام است و آن عبارت است از توسّل با ایمان به پیامبر و اطاعت از او.

۲. دعا و شفاعت پیامبر. و این نیز مفید است؛ زیرا کسی که پیامبر برای او دعا کند و درباره او شفاعت کند، به پیامبر توسّل کرده است و به اتّفاق همه مسلمانان مفید است.)

و سپس معنای سوم توسّل را، توسّل به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله و واسطه قرار دادن آن حضرت و سایر اولیا معرّفی کرده و می گوید:

(ومنهم من یتأوّل قوله تعالی: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا) ویقولون: إذا طلبنا منه الاستغفار بعد موته کنّا بمنزله الّذین طلبوا به الاستغفار من الصحابه. ویخالفون بذلک إجماع الصحابه والتابعین لهم بإحسان وسائر المسلمین، فإنّ أحداً منهم لم یطلب من النبیّ صلی الله علیه وآله بعد موته أن یشفع له

ولا سأله شیئاً ولا ذکر ذلک أحدٌ من أئمّه المسلمین فی کتبهم. فهذه الأنواع من

۱. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص۱۵۳.

خطاب الملائکه والأنبیاء والصالحین بعد موتهم عند قبورهم وفی مغیبهم وخطاب تماثیلهم هو من أعظم أنواع الشرک الموجود.(۱)

(و بعضی در تفسیر آیه شریفه (وَلو أنّهم إذ ظلموا...) گفته اند: هر گاه ما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله از او طلب استغفار نماییم، به منزله صحابه آن حضرت هستیم که در حال زنده بودن آن حضرت از او طلب استغفار می نمودند. اینها با این سخن به مخالفت با اجماع صحابه و تابعین و سایر مسلمانان برخاسته اند؛ زیرا هیچ یک از صحابه و تابعین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله طلب شفاعت از او نکرده، چیزی از او درخواست ننمودند. و هیچ یک از پیشوایان مسلمین نیز آن را در کتابهای خویش ذکر نکرده اند. لذا این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صالحان پس از مرگ آنها و در کنار قبر آنان از بزرگترین انواع شرک به خداوند متعال است.)

و در جایی دیگر می گوید:

(فلفظ التوسّل یراد به ثلاثه معان:

أحدها: التوسّل بطاعته. فهذا فرض لا یتمّ الإیمان إلّا به.

والثانی: التوسّل بدعائه وشفاعته. وهذا کان فی حیاته ویکون یوم القیامه یتوسّلون بشفاعته.

الثالث: التوسّل بمعنی الإقسام علی الله بذاته والسؤال بذاته. فهذا هو الّذی لم تکن الصحابه یفعلونه فی الاستقاء ونحوه، ولا فی حیاته، ولا بعد مماته، ولا عند قبره ولا یعرف هذا فی شیء من الأدعیه المشهوره بینهم، وإنّما ینقل من ذلک فی أحادیث ضعیفه مرفوعه وموقوفه أو عمن لیس قوله حجّه.(۲)

(از کلمه توسّل سه معنا ممکن است اراده شود:

۱. توسّل

به اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله. اینگونه توسّل واجب است، زیرا ایمان جز با آن کامل نمی شود.

۱. همان، ص۱۵۹. ۲. همان، ص۲۰۲.

۲. توسّل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله. و اینگونه توسّل در هنگام زنده بودن پیامبر صلی الله علیه وآله وجود داشته و در قیامت نیز به شفاعت او متوسّل می شوند.

۳. توسّل به معنای قسم دادن خداوند را به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله و درخواست حاجت از خداوند با واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه وآله. و این همان چیزی است که صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله در حیات ایشان، پس از رحلت او و در کنار قبر آن حضرت انجام نداده اند، و در هیچ دعای مشهوری نیز وارد نشده است، بلکه فقط یا در احادیث ضعیف و یا توسّط کسانی که سخنشان حجّت نیست نقل شده است.)

و بن باز می گوید:

(توسّل به صلحا دو قسم است:

قسم اوّل: توسّل به دعای آنها. و این اشکالی ندارد، زیرا صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله در زمانی که آن حضرت زنده بود به دعای آن حضرت توسّل می جستند و پیامبر صلی الله علیه وآله درباره آنان دعا می کرد و آنان به فیض می رسیدند. و نیز عمر بن خطاب در طلب باران متوسّل به دعای عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه وآله شد.

قسم دوم: توسّل به خود آنها. این گونه توسّل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از جهتی دیگر شرک است؛ زیرا هر کسی که معتقد باشد شخصی در تحقّق امری تأثیر گذار است، نوعی از انواع

شرک را اظهار کرده است.

بنابر این توسّل به خود پیامبر صلی الله علیه وآله و اینکه کسی بگوید: (أسألك بنبيّك محمّد) جایز نیست، مگر اینکه منظورش این باشد که با ایمان به رسول الله صلی الله علیه وآله و محبّت به او توسّل به خدا می جوید؛ زیرا این گونه توسّل در دین خدا وارد شده و برای بندگان خدا مفید است. و امّا خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسیله ای نیست که برای بندگان مفید باشد.

و همچنین به نظر من توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در نزد خداوند نیز جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله برای خودش مفید است نه برای دیگران...(۱)و در جای دیگر می گوید:

(توسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله سه قسم است:

۱. فتاوی مهمّه، ج۱، ص۹۰.

قسم اوّل: توسّل به ایمان به پیامبر صلی الله علیه وآله و اطاعت از او. این گونه توسّل هم در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و هم پس از او جایز است.

قسم دوم: توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله، یعنی: از رسول خدا صلی الله علیه وآله بخواهد تا در حقّ او دعا کند. این قسم از توسّل در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله جایز است، ولی پس از رحلت آن حضرت جایز نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله پس از مردن نمی تواند برای او دعا کند.

قسم سوم: توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در نزد خداوند. این قسم چه در زمان زنده بودن پیامبر صلی الله علیه وآله و چه در زمان

پس از رحلت او جایز نیست، زیرا مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسیله ای برای رسیدن به مقصود نیست، به این دلیل که مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله عمل او نیست.

اگر کسی بگوید: من به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله آمدم و از او خواستم تا برای من در نزد خداوند استغفار و شفاعت کند، آیا این کار جایز است یا نه؟

می گویم: جایز نیست.

و اگر کسی بگوید: مگر خداوند متعال نفرموده است: (ولو أنّهم إذ ظلموا...)؟

می گویم: آری خداوند متعال چنین فرموده است، ولی باید توجّه داشت که خداوند می فرماید: (لو انّهم إذ ظلموا)، و کلمه (إذ) ظرف برای گذشته است، نه ظرف برای آینده. خداوند نفرمود: (ولو انهم إذا ظلموا)، بلکه فرمود: (إذ ظلموا.) لذا آیه از آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله رخ داده سخن می گوید. رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از مردن نمی تواند برای دیگران استغفار کند؛ زیرا هرگاه بنده خدا از دنیا برود، عملش نیز قطع می گردد...(۱))

سخنان ابن تیمیّه و بن باز در چند مطلب خلاصه می گردد:

۱. اگر کسی ایمان خود به پیامبر صلی الله علیه وآله و اطاعت از او را واسطه میان خود و خداوند قرار دهد، هیچ اشکالی ندارد.

۲. اگر کسی دعای پیامبر صلی الله علیه وآله را واسطه و وسیله برای بر آورده شدن حاجات

۱. همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

خویش توسّط خداوند قرار دهد و از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست کند تا برای او دعا نماید، جایز نیست؛ زیرا این عمل در صورتی ممکن است که پیامبر

صلی الله علیه وآله زنـده باشـد و بتوانـد دعا کنـد. پیامبر صـلی الله علیه وآله پس از مردن مانند سایر بندگان خدا از دنیا فاصـله گرفته و نمی تواند برای کسی دعا کند.

۳. واسـطه قرار دادن شـخص پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله و سایر پیامبران و امامان و صلحا چه در زمان حیات و چه پس از مردن آنان جایز نیست. و دلیل بر آن عبارت است از:

الف) وسـیله قرار دادن آنان برای برآورده شدن نیازها به معنای روی گرداندن از خداوند و روی آوردن به کسـی دیگر است، و این شرک به خداوند متعال می باشد.

ب) توسّل به شخص پیامبران و اولیای در هیچ زمانی از صحابه صادر نشده است.

ج) توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله در هیچ یک از دعاهای مشهور وارد نشده است.

د) روایتی که دلالت بر جواز توسّل به شخص پیامبران و اولیای داشته باشد وجود ندارد.

۴. واسـطه قرار دادن مقام و منزلت پیامبران و صـلحا و قسم دادن خداوند را به مقام و منزلت آنان در نزد خود جایز نیست، زیرا مقام و منزلت آنان فقط برای خودشان مفید است و از این مقام سودی به دیگران نمی رسد.

نکـات دیگری نیز در سـخنان آن دو و بعضـی دیگر از پیروانشان در دفاع از نظریّه خویش دیـده می شود که در ذیل پاسـخ به شبهه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

پاسخ شبهه

برای پاسـخ به این شـبهه لازم است معنـای توسّل و بیگانگی آن با انواع شـرک وجایگاه آن در قرآن و روایات و سـنّت پیامبر صلی الله علیه وآله و سیره مسلمانان مورد بررسی قرار گیرد.

معنای توسّل و وسیله

کلمه (توسّـِل) در لغت به معنـای تقرّب و نزدیـک کردن است. و کلمه (وسـیله) به معنـای منزلت و درجه و نزدیکی به پادشـاه است.

ابن منظور در کتاب (لسان العرب) می گوید: (وسیله یعنی منزلت نزد پادشاه. وسیله یعنی درجه. وسیله یعنی نزدیکی. گفته می شود: وسل فلان إلی وسـیله وقتی که شـخص با انجام عملی خود را به شـخص دیگری نزدیک کنـد. و گفته می شود: وتوسّـِل إلیه بوسـیله وقتی که با انجام عملی خود را به شـخص نزدیک گرداند. و گفته می شود: توسّل إلیه بکذا یعنی با رشته محبّت و احترامی که شخصی در نزد شخص دیگر دارد، خود را به او نزدیک کند. و وسیله یعنی پیوند و نزدیکی.)

(گرامی ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است.)

و نیز می فرماید:(فَأَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّلِحَتِ فَیُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِی رَحْمَتِهِ ذَا لِکَ هُوَ ا لْفَوْزُ ا لْمُبِینُ)

(کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، پروردگارشان آنان را در رحمت خویش داخل می کند، و این کامیابی آشکار است.)

این اشخاص هر مقدار که عمل کنند به درجات آنان در نزد خداوند افزوده می شود، خداوند متعال می فرماید:(الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ یُنفِقُونَ * أُوْلَبِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ)

۱. لسان العرب، ج۱۱، ص۷۲۴.

۲. الصحاح، ج۵، ص۱۸۴۱.

۳. القاموس المحیط، ج۴، ص۶۴.

معنای توسّل را تقرّب و معنای وسیله را منزلت و درجه دانسته اند.

بنابراین

توسّل به خدا به وسیله چیزی یا شخصی، یعنی تقرّب به خدا به واسطه آنچه که دارای مقام و منزلت و درجه در نزد خداوند است. و نیز معنای وسیله بودن، مقام و منزلت داشتن است؛ و معنای (صاحب الوسیله) عبارتست از کسی که مقام و منزلت دارد.

بی شکّ مقام و منزلت و درجه اوصافی هستند که برای هر چیزی قابل ثبوت است. فرقی ندارد که آن چیز یکی از اعمال مانند نماز، روزه، حج و... باشد و یا یکی از اشخاص باشد؛ از این رو هر عمل و یا هر شخصی که در نزد خداوند متعال دارای مقام و منزلت باشد، (صاحب الوسیله) است و می توانیم به واسطه مقام و منزلت و احترامش در نزد خداوند تقرّب به ذات اقدس الهی جسته، او را برای برآورده شدن حاجات التماس نماییم.

البتّه تفاوت عمل و شخص در این جهت است که هر عملی از اعمال صالحه خود به خود دارای مقام و درجه و منزلت در نزد خداست، طوری که انجام آن عمل مستلزم تقرّب به خداوند متعال است. مثلاً ایمان به خداوند یا ایمان به نبوت انبیا یا انجام نماز و روزه وسیله هایی برای تقرّب به خداوند هستند.

و امّا اشخاص دو گروه اند:

۱. کسانی که تنها با انجام اعمال صالحه برخوردار از مقام و منزلت و درجه در نزد خداوند می شوند، مانند عموم بندگان خدا که با ایمان به خدا و پیامبرش و انجام عملهای نیک در رحمت خداوند داخل شده، بارعایت تقوای الهی در نزد خداوند، گرامی می شوند؛ همانطور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَلكُمْ)

۱. الحجرات/ ۱۳.

۲.

الجاثیه/ ۳۰.

۳. الأنفال/ ۳ و ۴.

(کسانی که نماز بر پا می دارند و از آنچه روزیشان کردیم انفاق می کنند، حقیقتاً مؤمن هستند و در نزد پروردگارشان درجاتی دارند و آمرزیده می باشند و از نعمت خداوند برخوردارند.)

۲. کسانی که علاوه بر برخورداری از درجات با انجام اعمال نیک، خداوند متعال ذاتِ آنان را بر سایر ذوات برتری داده و خود آن اشخاص از مقام و منزلت ویژه ای در نزد خداوند برخوردار هستند؛ مانند: پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) و بعضی اولیای الهی.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَا هِيمَ وَءَالَ عِمْرَا نَ عَلَى ا لْعَلَمِينَ)

(خداوند حضرت آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را بر همه برگزیده است.)

و نیز درباره شخصیت والای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید:

(وَمَآ أَرْسَلْنَكَ إِلَّا رَحْمةً لِّلْعَلَمِينَ)

(تو را جز به عنوان رحمتی بر جهانیان نفرستادیم.)

(وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ ا لْكِتَبَ وَا لْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَالَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَليْكَ عَظِيمًا)

(خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل گردانید و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت. و فضل خدا بر تو بسیار بزرگ است.)

و درباره سایر پیامبران (علیهم السلام) می فرماید:(وَإِسْمَعِيلَ وَا لْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى ا لْعَلَمِينَ)

(اسماعیل و یسع و یونس و لوط، تمام آنها را بر جهانیان برتری دادیم.)

۱. آل عمران/ ۳۳.

۲. الأنبیاء/ ۱۰۷.

۳. النساء/ ۱۱۳.

۴. الأنعام/ ۸۶.

و درباره اهل بیت (علیهم السلام) می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكَمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

(خداوند خواسته است هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک گرداند.)

یقیناً پیامبران و امامان معصوم (علیهم

السلام) شخصیت های برتر عالم امکان هستند که خداوند متعال ذات اقدس آنان را با نور عصمت، معرفت و اعطای درجه نبوّت و امامت بر همه جهانیان برتری داده است. و این برتری به ذات این شخصیت ها بر می گردد. علاوه بر آن با انجام واجبات و مستحبات و ترک محرّمات و مکروهات و رعایت تقوای تامّ الهی به بالاترین درجه ای که ممکن است از این طریق کسب شود، دسترسی پیدا می کنند.

بنابر این پیامبران و امامان و اولیا از دو کانال دارای وسیله و منزلت و مقام در نزد خداوند می باشند و خداوند متعال از دو جهت به آنان وسیله و درجه عنایت فرموده است؛ از این رو یکی از بهترین راههای تقرّب به خداوند این است که صاحبان حقیقی وسیله و مقام و درجه یعنی پیامبران و امامان و بعضی اولیا را واسطه قرار دهیم و ازخداوند به واسطه مقام و منزلت آنان در نزد خودش آمرزش گناهان و بر آورده شدن حاجات و نزدیک شدن به خودش را طلب کنیم.

پس از روشن شدن معنای توسّل و وسیله، می پردازیم به پاسخ از شبهه ای که مطرح شد.

پاسخ اوّل: بیگانگی توسّل از شرک

یکی از شگردهای وهّابیون در مبارزه با عقاید شیعه این است که این عقاید را شرک به خداوند متعال می دانند. توسّل به شخصیتهای معنوی مانند پیامبران، امامان و صلحا را نوعی از انواع شرک دانسته اند. ابن تیمیّه و بن باز، طوری درباره توسّل قلم فرسایی می کند و آن را از انواع شرک می دانند که گویا درباره معنای توسّل و آنچه در میان مسلمانان رواج دارد، فقط به تبلیغات

مسموم دیگران بر ضد شیعه توجّه داشته، هیچ گونه تحقیقی در این خصوص نکرده اند.

۱. الأحزاب/ ۳۳.

ابن تیمیّه می گوید:

(این گونه خطاب به ملائکه و پیامبران و صلحا پس از مردن آنها بزرگترین نوع شرک است.(۱))

و بن باز درباره توسّل می گوید:

(رفتن به کنار قبرها چه قبر عموم مردم و چه قبر کسانی که آنان (شیعیان) گمان می کنند اولیای خدا هستند به قصد کمک گرفتن از آنان و پناهنده شدن به آنان و مطالبه آسان شدن امور زندگی شرک اکبر و خارج کننده از دین است، زیرا خداوند می فرماید: هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند هیچ دلیلی برای آن ندارد، و حساب او با خداوند است، به راستی که خداوند کافران را رستگار نمی گرداند. این آیه دلالت دارد بر این که هر کسی که به همراه خداوند، پروردگار دیگری را بخواند، هیچ برهان و دلیلی بر این کار ندارد. و نیز دلالت دارد بر این که خداوند این اشخاص را تهدید می کند. و دلالت دارد بر این که چنین اشخاصی جز با دعای خداوند رستگار نمی شوند. و نیز دلالت دارد بر اینکه این اشخاص کافر می باشند.(۲))

و در جای دیگر می گوید: (یکی از انواع شرک عبارت است از شرک اکبر که انسان را از اسلام خارج می گرداند، مانند کمک خواستن از غیر خداوند در امور خارق العاده. و یکی دیگر از انواع شرک عبارت است از عملی که سبب شرک می گردد، مانند توسّل به خداوند به واسطه مقام و منزلت صلحا.)

و در جای دیگر نیز گفته است: (قسم دوم از اقسام توسّل عبارت

است از توسّل به خود پیامبران و اولیا، و این قسم از توسل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از جهتی دیگر شرک است.)

۱. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۷۶.

۳. فتاوی مهمّه، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳.

جای بسیار تأسّف است شخصی که مفتی یکی از کشورهای اسلامی است، با چشم پوشی از واقعیات موجود در جوامع اسلامی و بدون توجّه به توسّلِ رایج در میان مسلمانان، این گونه سخن بگوید و بسیاری از مسمانان و بزرگان دین و بعضی از علمای اهل سنّت مانند: شیخ عزالدین عبدالسلام و خطابی و آلوسی و... و بلکه افرادی مثل: احمد بن حنبل و مالک را مشرک بشمارد.

در گذشته توضیح دادیم که معنای توسّل به خداوند عبارت است از تقرّب و نزدیکی به خداوند، و معنای وسیله عبارت است از مقام و منزلت؛ بنابراین معنای توسّل به خدا به وسیله پیامبر صلی الله علیه وآله عبارت است از تقرّب و نزدیکی به خداوند به واسطه مقام و منزلتی که پیامبر صلی الله علیه وآله در نزد خداوند متعال دارد.

روشن می شود که توسّل نه تنها با شرک به طور کامل بیگانه است، بلکه به نوعی تظاهر به وحدانیت خداوند متعال است؛ زیرا در توسّل (مسئولٌ عنه) در حقیقت کسی جز خداوند متعال نیست، وقتی می گوییم: (اللّهمّ أتوسّل إلیک بنبیّک أن تقضی حاجاتی) منظور این است که پروردگارا! مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله را که در نزد تو محترم است، واسطه قرار داده و می خواهم حاجاتم را برآورده سازی.

آیا شایسته است کسی که محبوب خداوند را واسطه فیض خداوند قرار

می دهد، مشـرک خوانده شود و در اعتراض به او از آیاتی که در مذمّت مشرکان و ملحدان نازل شده است استفاده گردد؟! و آیا کسـی که مقام و منزلت اولیا و امامان و حرمت علما و صـلحا را واسـطه توجّه خداوند به خودش قرار داده و بر آورده شدن حاجاتش را از خداوند می طلبد، شایسته مقایسه با ملحدان و مشرکان است؟!

شوکانی برای اثبات واسطه بودن پیامبران و اولیا، در کتاب (نیل الأوطار) می گوید:

(أردف الحمدلله بالصلاه علی رسوله صلی الله علیه وآله، لکونه الواسطه فی وصول

۱. همان، ص ۹۰.

الکمالات العلمیّه والعملیّه إلینا من الرفیع عزّ سـلطانه وتعالی شأنه. وذلک لأنّ الله تعالی لمّا کان فی نهایه الکمال ونحن فی نهایه النقصـان لم یکن لنـا اسـتعداد لقبول الفیض الإلـهی، لتعلّقنـا بالعلاـئق البشـریّه والعوائق البـدنیّه وتدنُّسـنا بأدناس اللـذات الحسّـیه والشهوات الجسمیّه وکونه تعالی فی غایه التجرّد ونهایه التقدّس، فاحتجنا فی قبول الفیض منه جلّ وعلا إلی واسطه له وجه تجرّد ونوع تعلّق، فبوجه التجرّد یسـتفیض من الحقّ وبوجه التعلّق یفیض علینا. وهذه الواسـطه هم الأنبیاء، وأعظمهم رتبهً وأرفعهم منزلهً نبیّنا صلی الله علیه وآله (۱).)

(مصـنّف کتـابِ (منتقی الأخبـار) پس از حمـد خداونـد شـروع به صـلوات بر پیامبرش می کنـد، زیرا پیامبر صـلی الله علیه وآله واسـطه در رسـیدن کمالاـت علمی و عملی به مـا از طرف خداونـد است. و دلیـل بر این مطلب این است که خداونـد متعال در بالاـترین مرتبه کمـال قرار دارد، و مـا در پـایین ترین مرتبه کمـال قرار داریم؛ از این رو اسـتعداد پـذیرش فیض الهی را به طور مستقیم نداریم، زیرا ما وابسته به دلبستگی های بشری، حجابهای بدنی و

آلوده به لـذّتهای ظـاهری و شـهوتهای جسـمانی هستیم؛ در حـالی که خداونـد متعـال در نهایت تجرّد و تقـدّس است. پس در پـذیرش فیض از خداونـد نیـاز به واسـطه ای داریم که برخـوردار از حقیقـتی معنـوی دنیوی باشـد، تـا بـا معنویت و تجرّدش از خداونـد فیض را بطلبـد و بـا دنیـایی بودنش به مـا فیض او را برسانـد. و این واسـطه انبیا هسـتند و در میان انبیا بالاترین مرتبه و منزلت را پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دارد.)

اگر بن باز مقداری در حقیقت پیامبران و امامان و مقداری در معنای وسیله بودن آنان و مقداری در توسّل رایج میان مسلمانان می نگریست، هرگز کسانی را که به واسطه آنان توسّل می جویند متّهم به شرک نمی کرد.

شوکـانی در کتـاب (الـدرّ النضـید) نیز مطـالبی دارد که در واقـع پاسـخ قـاطعی به کسـانی است که چشم هـای خود را بر روی واقعیتهای خارجی بسته اند و به همه چیز رنگ شرک می دهند. او می گوید: (به نظر من دلیلی بر اختصاص جواز توسّل به

۱. نیل الأوطار، ج۱، ص۸.

پیامبر صلی الله علیه وآله آن گونه که شیخ عزّالدین عبدالسلام نوشته وجود ندارد، زیرا:

اوّلاً: عرض کردیم که صـحابه رسول خدا صـلی الله علیه وآله اجماع دارند که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله به عباس عموی پیامبر علیه السلام توسّل جسته شد.

و ثانیاً: توسّل به خداوند به واسطه اهل فضل و دانش در واقع توسّل به عملهای نیک و امتیازات درونی آنان است؛ زیرا شخص فاضـل و پاکـدامن تنهـا بـا انجـام کارهـای نیـک، فاضل و پاکـدامن می گردد. اگر کسـی بگویـد: (اللّهمّ أتوسلّ إلیک بالعالم الفلانی) به

خاطر جایگاه و منزلت علمی او است.

و در کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری و کتابهای دیگر وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله حکایت کرده است که تخته سنگ بزرگی بر روی سه نفر فرود آمد و آنها را زندانی کرد، هریک از آنها به واسطه بهترین عمل نیکی که انجام داده بودند به خداوند متوسّل شدند و آن تخته سنگ کنار رفت.

اگر توسّل به کارهای نیک جایز نبوده و شرک باشد آنگونه که تنگ نظرانی مانند ابن سلام و پیروانش پنداشته اند خداوند خواسته آن سه نفر را اجابت نمی کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله پس از نقل آن، ساکت نمی شد.

و از همین جا در می یابیم کسانی که توسّل به خداوند را با واسطه قرار دادن پیامبران و صلحا جایز نمی دانند و استدلال می کنند به آیاتی مانند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) و (فَلَا تَدْعُواْ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) و (لَهُو دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَيَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ) ایرادهای این افراد با استدلال به این آیات مردود است؛ زیرا در آیه اوّل تصریح شده است که آنان بتها را فقط با هدف نزدیک شدن به خداوند می پرستیدند؛ و کسی هم که به عالِم متوسّل می شود، او را نمی پرستد، بلکه چون می داند برای دانشمندی که حامِل علم باشد، امتیاز و احترامی در نزد خداوند هست، به او متوسّل می شود تا خدا را عبادت کند. و در آیه دوم نیز نهی شده است از اینکه بندگان کسی دیگر را در کنار خداوند قرار داده و بگویند: (یا الله) (یا

فلان) ؛ و کسی که به عالم متوسّل می شود، تنها به واسطه عمل نیکی که بعضی بندگان خدا انجام داده اند، به خداوند تقرّب می جوید، آن گونه که آن سه نفر به واسطه عملهای نیکشان متوسّل به خداوند شدند. و در آیه سوم تصریح شده است که آن افراد به کسی روی آوردند که قدرت پاسخ گویی به آنان را ندارد و از پروردگارشان که پاسخ گوی آنان است، روی گردان شدند؛ و امّا متوسّل به علم کسی، جز خداوند را نمی خواند و هیچ کس دیگری را در مرتبه ای پایین تر و یا مساوی با خداوند قرار نمی دهد.(۱)

شوکانی در حقیقت می خواهد به کسانی مانند بن باز در (فتاوی مهمّه) و البانی در کتاب (التوسّل) و دیگران هشدار بدهد که واژه توسّل از نظر مفهومی و خارجی کاملاً با واژه شرک مغایرت دارد و اتّهام شرک به کسانی که جز خداوند متعال را نمی پرستند و تنها برای تقرّب به خداوند اشخاصی را واسطه قرار می دهند که یا با انجام اعمال نیک در نزد خداوند احترام پیدا کرده اند و یا علاوه بر انجام اعمال نیک به خاطر امتیازات الهی مانند نبوّت و امامت دارای مقام و منزلت ویژه ای در نزد خداوند شده اند، بی اساس است.

پاسخ دوم: زنده بودن پیامبران و اولیا و شهدا

ابن تیمیّه و بن باز و پیروان آنها معتقد بودند توسّل به خداوند به واسطه دعای پیامبر صلی الله علیه وآله در حال زنده بودن آن حضرت جایز است، ولی پس از رحلت آن حضرت جایز نیست؛ زیرا (بعد مماته متعذّر)؛ پس از مردنش توان دعا کردن برای دیگران را ندارد،

و (لأنّه اذا مات العبد انقطع عمله)؛ هر بنده ای که می میرد عملش نیز قطع می گردد.

اکنون از آنان می پرسیم: اگر در حال حاضر پیامبران و امامان و شهدا زنده باشند، توسّل به خداوند به واسطه دعای آنان جایز است یا نه؟ یقیناً پاسخی جز جواز توسّل ندارند؛ زیرا خودشان تصریح کردند که دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله در حال زنده بودن، برای هر کسی که انجام گیرد مفید است و همه مسلمانان در این امر اتفاق نظر دارند.و حقیقت این است که پیامبران و امامان و شهدا در حال حاضر زنده هستند.

۱. الدرّ النضید، ص ۹ و ۱۰؛ تحفه الأحوذی، ج ۱۰، ص۲۶.

امّا پیامبران

درباره زنده بودن پیامبران روایات گوناگونی نقل شده است:

۱. (عن أنس بن مالك: أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله قال: الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون(۱).)

(انس بن مالک گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: پیامبران زنده هستند و در قبرهایشان نماز می خوانند.)

ابن حجر عسقلانی در کتاب (فتح الباری) درباره سند این حدیث می گوید: (بیهقی کتاب زیبایی درباره زنده بودن پیامبران در قبرهایشان تألیف کرده است. در این کتاب حدیث انس بن مالك (الأنبیاء أحیاء...) را ذکر کرده و آن را از طریق یحیی بن ابی کثیر که از رجال صحیح مسلم محسوب می شود، از مسلم بن سعید که احمد بن حنبل و ابن حبّان او را ثقه دانسته اند، از حجّاج اسود که توسّط احمد بن حنبل وابن معین توثیق شده است، از ثابت، از انس بن مالك روایت می کند. و ابویعلی نیز این حدیث را در مسندش با همین سند ذکر

می کند.)

مناوی نیز در کتاب (فیض القدیر) می گوید: (این روایت از انس بن مالک روایت شده است و این حدیث صحیح است.(۳)

۱. مسند أبی یعلی، ج۶، ص۱۴۷؛ الجامع الصغیر، ج۱، ص۴۷۷؛ فیض القدیر، ج۳، ص۲۳۹؛ الکامل (ابن عدی)، ج۲، ص۳۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۱۳، ص۳۲۶؛ میزان الاعتدال، ج۱، ص ۴۶۰؛ مجمع الزوائد، ج۸، ص۲۱۱.

۲. فتح الباری، ج۶، ص۳۵۲.

۳. فیض القدیر، ج۳، ص۲۳۹.

هیثمی در کتاب (مجمع الزوائد) می گوید: (این روایت را ابویعلی و بزار روایت کرده اند. راویانی که در سند روایتِ ابویعلی ذکر شده همگی ثقه می باشند.)

عظیم آبادی نیز در کتاب (عون المعبود) و شوکانی در کتاب (نیل الأوطار) می گویند: (در حدیث ثابت شده است که پیامبران در قبرهایشان زنده هستند. این روایت را منذری ذکر کرده و بیهقی آن را روایت صحیحی دانسته است.)

شعیب ارنؤوط در حاشیه بر (سیر اعلام النبلاء) می گوید: (حدیث الأنبیاء أحیاء فی قبورهم صحیح بطرقه(۳)؛ حدیث (الأنبیاء أحیاء فی قبورهم) با سندهای موجود، صحیح است.)

و ألبانی در کتاب (أحکام الجنائز) گفته است:

(ثبت عنه صلی الله علیه وآله انّه قال: (الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون). أخرجه أبویعلی بإسناد جیّد. وقد خرجته فی الأحادیث الصحیحه.(۴)

(ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (الأنبیاء أحیاء...). وابویعلی این روایت را با سند خوبی روایت کرده است. و من نیز آن را در حدیثهای صحیح ذکر کرده ام.)

بنابراین روایت مذکور از نظر سند مشکلی ندارد. و از نظر دلالت نیز بسیار واضح است.

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (شبی که معراج رفتم موسی علیه السلام را در کثیب أحمر (توده ریگ سرخ) دیدم که در قبرش ایستاده و

نماز می خواند.)

۳. بسیاری از روایات دلالت دارد بر اینکه صلوات بر پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله توسّط آن

۱. مجمع الزوائد، ج۸، ص۲۱۱.

۲. عون المعبود، ج۳، ص۲۶۱؛ نیل الأوطار، ج۳، ص۳۰۵.

۳. سیر أعلام النبلاء، ج۹، ص۱۶۱.

۴. أحکام الجنائز (الآلبانی)، ص۲۱۳.

۵.صحیح مسلم، ج۷، ص۱۰۲؛ مسند أحمد، ج۳، ص۱۴۸؛ سنن النسائی، ج۳، ص۲۱۵؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۲۰۵؛ صحیح ابن حبّان، ج۱، ص۲۴۲؛ مسند أبی یعلی، ج۶، ص۷۱؛ نیل الأوطار، ج۳، ص۳۰۵؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۴۱۹؛ کنزالعمّال، ج۱۱، ص۵۱۱؛ الدرّ المنثور، ج۴، ص۱۵۰.

حضرت پاسخ داده می شود: اکنون بعضی از آنها را ذکر می کنیم.

الف) (ابوهریره گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بر من صلوات فرستید، زیرا صلوات شما هرکجا باشید به من می رسد.)

بسیاری از دانشمندان اهل سنّت این حدیث را حدیث صحیح دانسته اند(۲).

ب) (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در روز جمعه زیاد صلوات بر من بفرستید، چون صلوات شما برمن عرضه می گردد. گفتند: چگونه صلوات ما بر تو عرضه می گردد، در حالیکه بدن شما پوسیده شده است؟! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند متعال به زمین اجازه نمی دهد بدنهای پیامبران را فاسد کند.)

(به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده نگویید، بلکه آنان زنده هستند و شما نمی فهمید.)

(وَلَاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَا تًا بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)

(کشته شدگان در راه خدا را مرده نپندارید، بلکه آنان زنده اند و نزد خداوند روزی داده می شوند.)

امامان معصوم (علیهم السلام) نیز شهید هستند.

البتّه معنای زنده بودن پیامبران، امامان و شهدا این است که آنان در قبرهایشان به اذن خداوند

متعال شاهد کردار مردم هستند. در این صورت توسّل به خداوند به واسطه آنان، درخواست دعا در نزد خداوند و طلب مغفرت از خداوند در حال حاضر جایز است.

شوکانی در کتاب (نیل الأوطار) می گوید: (استاد ابومنصور بغدادی گفته است: (محقّقین و متکلّمین گفته اند: پیامبر صلی الله علیه وآله پس از وفاتش زنده است.) و مؤیّد آن، فرمایش خداوند متعال است که می فرماید: (شهدا در قبرهایشان زنده هستند و روزی داده می شوند)، و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز از شهداست. و هنگامی که ثابت شد آن حضرت در قبرش زنده است، آمدن به نزد او پس از مرگش مانند آمدن به نزد او قبل

۱. مسند أحمد، ج۲، ص۳۶۷؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۱، ص۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج۱۰، ص۱۶۲؛ المعجم الأوسط، ج۸، ص۸۲.

۲. المجموع، ج۸، ص۲۷۵؛ فقه السنّه، ج۱، ص۶۱۲؛ أحکام الجنائز، ص۲۱۹؛ فتح الباری، ج۶، ص۳۵۲؛ ریاض الصالحین، ص۵۵۶.

۳. مسند أحمد، ج۴، ص۸؛ سنن الدارمی، ج۱، ص۳۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص ۳۴۵ و ۵۲۴؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۱، ص ۲۳۶ و ۳۲۴؛ سنن النسائی، ج۳، ص۹۱؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص ۲۷۸ و ج۴، ص۵۶۰؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۳، ص۲۴۹.

۴. فتح الباری، ج۶، ص۳۵۲.

۵.شرح سنن النسائی، ج۴، ص ۸۲.

۶. عون المعبود، ج۶، ص۲۰۱.

۷.فیض القدیر، ج۶، ص ۲۲۰.

والرشاد)(۸)، و شوکانی در کتاب (نیل الأوطار)(۹) و...

۸.سبل الهدی والرشاد، ج۱۲، ص ۳۶۰.

۹. نیل الأوطار، ج۳، ص۳۰۵.

شهدا و امامان

در قرآن کریم به طور صریح زنده بودن شهدا را متذکّر شده است. خداوند متعال می فرماید:

(وَلاَتَقُولُواْ لِمَن یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَا تٌ بَلْ أَحْیَآءٌ وَلَکِن لَّاتَشْعُرُونَ)

۱. البقره/ ۱۵۴.

۲. آل عمران / ۱۶۹.

از مرگش است.)

بکری دمیاطی می گوید:

(پیامبر صلی الله علیه وآله در قبرش زنده است و به اذن خداوند از ظواهر و اسرار خلق اطلاع دارد.)

نتیجه: افرادی مانند ابن تیمیّه و بن باز، توسّل به معنای درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه وآله را در حال زنده بودنش جایز دانستند. وقتی ثابت شد پیامبران و امامان اکنون نیز زنده اند، پس توسّل به خداوند متعال به واسطه آنان به معنای درخواست دعا از آنان برای برآورده شدن حاجات جایز است.

پاسخ سوم: توسّل نکردن صحابه دلیل بر حرمت نیست

در کلمات ابن تیمیّه مهمترین سند برای اثبات حرمت توسّل به خداوند به واسطه مقام و منزلت پیامبران، معهود نبودن این عمل در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و توسّل نکردن صحابه و تابعین و ائمّه چهارگانه مذاهب به مقام و منزلت آن حضرت معرّفی شده است. در پاسخ از این سند به ذکر دو مطلب بسنده می کنیم:

۱. توسّل نکردن صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله دلیل بر حرمت نیست، همانطور که آلوسی در تفسیر (روح المعانی) پس از نقد و بررسی بعضی از ادلّه ای که درباره جواز توسّل به مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در نزد خداوند ذکر شده، اینگونه نتیجه گیری می کند: (پس از آنچه ذکر شد، به نظر من هیچ اشکالی در توسّل به خداوند به واسطه منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در حال زنده بودن و یا پس از رحلت آن حضرت نیست. و منظور از جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله معنا و مفهومی است که به یکی از صفات خداوند برمی گردد، مثلاً

منظور این است که محبّت تامّ خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله موجب می شود تا خواسته او را رد نکرده، شفاعتش را بپذیرد؛ بنابر این معنای (إلهی أتوسّل بجاه نبیّک أن تقضی لی حاجتی) این است: پروردگارا! محبتّ خود

۱. نیل الأوطار، ج۵، ص۱۷۸.

۲. إعانه الطالبین، ج۲، ص۳۵۶.

به پیامبر صلی الله علیه وآله را وسیله ای برای بر آوردن حاجت من قرار بده. و فرقی بین این جمله و جمله (أتوسّل برحمتک أن تفعل کذا) نیست، زیرا معنای این جمله نیز این است: پروردگارا! رحمت خویش را وسیله ای در انجام فلان کار قرار بده.

بلکه به نظر من اشکالی ندارد که انسان به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله به معنایی که ذکر شده خداوند را قسم بدهد.

آری! توسّل به جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله از صحابه نقل نشده است. و شاید علّت دوری نمودن آنان از توسّل به منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله این بوده است که نمی خواستند پیامد بد و ترسناکی داشته باشد و در اذهان مردم آن زمان، طور دیگری نقش بندد؛ زیرا توسّل به منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله در زمانی تحقّق پیدا می کرد که نزدیک به زمان توسّل به بتها بود. از این رو سایر امامان پس از صحابه نیز به همین دلیل توسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله را ترک کرده اند.

دو نکته دیگر باقی است:

اوّل: توسّل به مقام و منزلت کسانی دیگر غیر از پیامبر صلی الله علیه وآله نیز اشکالی ندارد، در صورتی که بدانیم آن شخص نزد خداوند دارای مقام و منزلت است، مثلاً یقین

داشته باشیم شخص صالحی است و خداوند او را دوست دارد. و امّا کسانی که درباره آنان یقین به این موضوع نداریم توسّل به آنان جایز نیست.)

۲. ابن تیمیّه در همان کتاب (مجموع الفتاوی) که ادّعا می کند توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله از اصحاب و تابعین و ائمّه مذاهب نقل نشده است به صدور توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله از سوی گذشتگان اعتراف می کند. ایشان می گوید: (و مطالبی در باره توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله از بعضی پیشینیان ذکر شده است، مانند حکایتی که ابن ابی الدنیا در کتاب (مجابی الدعاء) نقل کرده و گفته: ابوهاشم گفته است: از کثیر بن محمد بن کثیر بن رفاعه شنیدم که می گوید: مردی برای مداوا نزد عبدالملک بن سعید بن ابجر آمد. عبدالملک دستی به شکم او مالید و گفت: (تو

۱. تفسیر روح المعانی، ج۶، ص۱۲۸.

مبتلا به مرضی شده ای که مداوا نمی شود.) آن مرد گفت: (مریضی من چیست؟) عبدالملک گفت: (دبیله(۱) است.)

ابوهاشم می گوید: آن مرد مبادرت به خواندن این جملات کرد: (الله الله الله، پروردگار من است که هیچ کس را شریک او قرار ندهم. پروردگارا! من به واسطه پیامبرت محمّد، پیامبر رحمت، به سوی تو روی آورده ام. ای محمّد! من به واسطه تو به سوی پروردگارت و پروردگارم روی آورده ام تا نسبت به مرضی که به آن مبتلا شدم بر من ترحّم نماید.)

ابوهشام می گوید: عبدالملک دوباره شکم او را مالید و گفت: تو اکنون خوب شده ای.

من می گویم: این دعا و مانند آن از دعاهایی است که

پیشینیان در هنگام دعا استفاده می کردند. و در منسک مردوذی نیز نقل شده است که احمد ابن حنبل در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه وآله متوسّل می شد.)

پاسخ چهارم: دلیل های قرآنی بر جواز توسّل

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که دلالت بر جواز توسّل دارد:

۱. خداوند متعال می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا)

(اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کرده بودند، نزد تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش می نمود، خداوند را توبه پذیر و بخشنده می یافتند.)

۱. ابن اثیر در کتاب (النهایه، ج۲، ص۹۹) درباره معنای (دبیله) می گوید: (دبیله دمل بزرگی است که در داخل شکم پدیدار می شود و می ترکد و شخص را غالباً می کشد.)

۲. مجموع الفتاوی، ج۱، ص ۲۶۳ ۲۶۴.

۳. النساء/ ۶۴.

بسیاری از مفسّران و محدّثان در تفسیر این آیه شریفه، داستان معروف اعرابی را نقل کرده اند که بیانگر این مطلب است که درخواست طلب آمرزش توسّط پیامبر صلی الله علیه وآله از خداوند متعال اختصاص به قبل از رحلت آن حضرت ندارد، بلکه شایسته است مردم پس از رحلت آن حضرت نیز به آن حضرت متوسّل شده و از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست استغفار نمایند.

عتبی و به روایتی علی علیه السلام نقل می کند: (در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته بودم که مردی اعرابی آمد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: السلام علیك یا رسول الله. از خداوند متعال شنیده بودم که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ...)، اکنون

من در حالی آمده ام که طلب آمرزش گناهانم را نموده، به واسطه تو از پروردگارم طلب شفاعت می کنم.

سپس مرد اعرابی دو بیت شعر سرود که ترجمه آن چنین است:

ای بهترین کسی که در بهترین دشت دفن شدی از عطرش دشت و تپّه عطر آگین گشته

جانم فدای قبری که تو ساکن آن هستی که در این قبر پاکدامنی و جود و کرم هست

پس از سرودن این اشعار از آنجا رفت. در همان وقت بود که به خواب رفتم و پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که می فرمود:

(ای عتبی! خودت را به اعرابی برسان و به او مژده بده که خداوند او را آمرزیده است.)

همانطور که گذشت بن باز (مفتی عربستان) در مقام ردّ دلالت این آیه شریفه بر جواز توسّل به واسطه مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: (خداوند متعال این آیه را نازل کرده است، ولی فرموده: (ولو أنّهم إذ ظلموا.) و کلمه (إذ) ظرف برای گذشته است و

۱. تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۵۳۲؛ الدرّ المنثور، ج۱، ص۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج۲، ص۲۵۷؛ المجموع، ج۸، ص۲۷۴؛ إعانه الطالبین، ج۲، ص۳۵۷؛ المغنی (ابن قدامه)، ج۳، ص۵۸۹؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج۳، ص۴۹۴، کشف القناع، ج۲، ص۵۹۹؛ الأذکار النوویّه، ص۲۰۶.

به عنوان ظرف برای آینده استعمال نمی شود. خداوند نفرموده است: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذا ظَّلَمُواْ)، بلکه فرموده است: (إذ ظلموا.) لذا آیه از آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله رُخ داده، سخن می گوید.)

ایشان طوری سخن می گوید که گویا هیچ اطّلاعی نسبت به ادبیّات عرب ندارد. تمام اندیشمندان ادبیّات عرب تصریح کرده اند که کلمه (إذ) اگر

چه غالباً برای ظرف ماضی استعمال می شود، ولی گاه برای ظرف مستقبل (آینده) نیز استعمال می گردد، همانطور که کلمه (إذا) اگر چه غالباً برای ظرف مستقبل (آینده) استعمال می شود، ولی گاه برای ظرف ماضی نیز استعمال می گردد(۲)؛ از این رو تعیین یکی از دو وجه نیاز به قرینه دارد. و درباره آیه شریفه قرینه وجود دارد که کلمه (إذ) در مطلق زمان ماضی و مستقبل استعمال شده است، زیرا مراجعه اصحاب به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله و درخواست دعا از ایشان قرینه برای زمان گذشته است، همانطور که داستان اعرابی قرینه برای مستقبل است.

۲. خداوند متعال می فرماید:

(يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَهِدُواْ فِى سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)

(ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و به سوی او دستاویز بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.)

در گذشته توضیح دادیم که وسیله عبارت است از هر عمل و یا شخصی که در نزد خداوند دارای مقام و منزلت و احترام باشد.

پس معنای (وَابْتَغُواْ إِلَيْهِ ا لْوَسِيلَةَ) این است که در پی عمل و یا شخص با ارزشی برای تقرّب به خداوند متعال باشید. بی شک همانطور که انجام یک عمل صالح

۱. فتاوی مهمّه، ج۱، ص۱۰۲.

۲. شرح الرضی علی الکافیه، ج۳، ص۱۸۴؛ مغنی اللبیب، ج۱، ص۸۰ ۸۶.

۳. المائده/ ۳۵.

انسان را به خداوند نزدیک می کند، دعای شخص محترمی مانند پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) در تقرّب به سوی خدا و آمرزیده شدن گناهان توسّط خداوند بی تأثیر نیست.

۳. برادران حضرت یوسف پس از پشیمانی نزد حضرت یعقوب آمدند و گفتند:

(يَأَبَانَا اسْتَغْفِرْ

لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَطِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكَمْ رَبِّى)

(پدر جان! ما خطاكار بوديم، تو درباره گناهان ما از خداوند طلب آمرزش كن. يعقوب گفت: به همين زودى براى شما از پروردگارم طلب آمرزش مى كنم.)

اين آيه دلالت دارد بر اينكه واسطه قرار دادن پيامبران و اوليا از ديرباز در ميان مؤمنان وجود داشته است و پيامبران و اوليا اين درخواست مردم را اجابت مى كردند و ميان آنان و خداوند واسطه مى شدند.

از طرفى پيامبران و امامان و شهدا پس از مرگ نيز در قبرهايشان زنده هستند و ناظر كسانى هستند كه به كنار قبرهاى آنان مى روند؛ از اين رو واسطه قرار دادن آنها و درخواست استغفار از خداوند در حال حاضر نيز جايز است.

۴. خداوند متعال خطاب به پيامبر صلى الله عليه وآله درباره زنانى كه در گذشته مرتكب گناهانى شده و مى خواهند با پيامبر صلى الله عليه وآله بيعت نموده، كارهاى گذشته را ترک كنند، مى فرمايد:

(وَاستَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)

(از خداوند براى آنان طلب آمرزش كن، زيرا خداوند بخشنده و مهربان است.)

اين آيه نيز بيانگر اين است كه خداوند متعال دعاى پيامبر صلى الله عليه وآله را واسطه اى براى بخشيده شدن ديگران قرار داده است. و از اين جهت تفاوتى ميان زمانى كه آن حضرت در دنيا زندگى مى كرد و زمانى كه از دنيا رفته وجود ندارد.

۱. يوسف/ ۹۷ و ۹۸.

۲. الممتحنه/ ۱۲.

پاسخ پنجم: دليلهاى روايى بر جواز توسّل

روايات گوناگونى وجود دارد كه دلالت بر جواز توسّل دارند.

روايت اوّل: حديث غار

در صحيح بخارى روايتى را در چند مورد از عبدالله بن عمر از رسول خدا صلى الله عليه

وآله نقل کرده است.

متن روايت اين است:

(بينما ثلاثه نفر يتماشون أخَذَهم المطر، فمالوا إلى غار فى الجبل، فانحطتْ على فم غارهم صخره من الجبل، فأطبقتْ عليهم، فقال بعضهم لبعض: انظروا أعمالاً عملتموها لله صالحه فادعوا الله بها لعلّه يفرّجها.

فقال أحدهم: اللّهمّ إنّه كان لى ولدان شيخان كبيران، ولى صبيّه صغار، كنت ارعى عليهم؛ فأذا رحتُ عليهم فحلبتُ بدأتُ بوالدىّ أسقيهما قبل ولدى. وأنّه نأى بى الشجر، فما أتيتُ حتّى أمسيتُ فوجدتهما قد ناما، فحلبت كما كنت احلب، فجئت بالحلاب، فقمت عند رؤسهما، أكره أن أُوقظهما من نومهما واكره أن أبدأ بالصبيّه قبلهما والصبيّه يتضاغون عند قدمى، فلم يزل ذلك دأبى ودأبهم، حتّى طلع الفجر. فإن كنت تعلم أنّى فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج لنا فرجةً نرى منها السماء. ففرَّجَ الله لهم فرجه حتّى يرون منها السماء.

وقال الثانى: اللّهمّ إنّه كانت لى ابنه عمّ أحبها كأشدّ ما يحبّ الرجال النساء، فطلبت إليها نفسها، فأبتْ حتّى آتيها بمائه دينار، فسعيت حتّى جمعت مائه دينار، فلقيتها بها، فلمّا قعدت بين رجليها قالت: (يا عبدالله اتّق الله ولا تفتح الخاتم)، فقمت عنها. اللّهمّ فإن كنت تعلم أنّى قد فعلت ذلك ابتغاء وجهك فاخرج لنامنها. ففرَّجَ لهم فرجةً.

وقال الآخر: اللّهمّ إنّى كنت استأجرت أجيراً بفرق أرُز، فلمّا قضى عمله قال: (اعطنى حقّى). فعرضت عليه حقَّه، فتركه ورغب عنه، فلم أزل أزرعه حتّى جمعتُ منه بقراً وراعيها، فجاءنى فقال: (إتّق الله ولا تظلمنى واعطنى حقّى). فقلت: (اذهب إلى ذلك البقر وراعيها)، فقال: (إتّق الله ولا تهزأ بى). فقلت: (إنّى لا أهزأ بك، فخذ ذلك البقر وراعيها) فأخَذَه فانطلق. فإن كنتَ تعلم أنّى فعلتُ ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما بقى. ففرّج الله

عنهم.(۱)

(سه نفر در بین راه می رفتند که باران شروع به باریدن کرد؛ به داخل غاری که در دامنه کوهی بود پناه بردند. ناگهان از بالای کوه، سنگ بزرگی افتاد و دهانه غار را بست. آنها به همدیگر گفتند: هر کس عملهای نیکی را که برای رضای خداوند انجام داده، در نظر بگیرد و خداوند را به آن عملهای صالح بخواند تا شاید خدا گشایشی حاصل کند.

یکی از آنان گفت: پروردگارا! من پدر و مادری پیر و بچه هایی کوچک دارم که از آنها سر پرستی می کنم. هرگاه به آنها مهربانی می کنم و برای آنان شیر تهیه می نمایم، قبل از آنکه به بچه هایم بنوشانم ابتدا به پدر و مادرم می نوشانم. یک بار به علت دوری راه، شب به خانه برگشتم؛ پدر و مادرم خوابیده بودند. من کاسه شیر را برداشته، بر بالین آنها حاضر شدم، ولی راضی نشدم آنها را از خواب بیدار کنم. از طرفی راضی نبودم که قبل از آنها به بچّه هایم که به پاهای من چسبیده بودند شیر بدهم، این عادت من و آنها نبود که پیش از پدر و مادر غذایشان را بدهم؛ از این رو صبر کردیم تا اینکه روز شد و پدر و مادرم بیدار شدند. پروردگارا! اگر تو می دانی که این عمل را فقط به خاطر تو انجام داده ام، اکنون برای ما روزنه ای بگشا تا از آن جا آسمان را ببینیم. خداوند برای آنها روزانه ای گشود تا آسمان را ببینند.

نفر دوم گفت: پروردگارا! من دختر عمویی داشتم که او را بسیار دوست داشتم، از او خواستم تا خود

را در اختیار من قرار دهـد، ولی او امتناع ورزیـد مگر اینکه صـد دینار به او بـدهم. من تلاش نمودم و صد دینار را جمع کرده، نزد او رفتم. هنگامی که خواسـتم عمل را انجام دهم به من گفت: (ای بنـده خـدا! از خـدا بترس و چیز مُهر شده را به ناحق باز نکن.) من از جـا برخاسـتم و از انجام این عمل پرهیز کردم. پروردگارا! اگر می دانی که من این کار را فقط برای اطاعت از تو انجام دادم، پس برای ما گشایشی و راه نجاتی قرار ده. خداوند یک روزنه دیگر گشود.

۱. صحیح البخاری، ج۷، ص۶۹.

نفر سوم گفت: پروردگـارا! من شخصـی را برای چیـدن برنـج اجیر نمودم. وقتی کارش تمام، شـد گفت: حقّ مرا بپرداز، و من حقّش را به او دادم، ولی او به آن مقـدار راضـی نشـد ونگرفت. من با آن مقـدار برنـج زارعت کردم و از ثمره آن یک گاو و گاوچران خریـدم. پس از مـدّتی آن مرد آمد و گفت: از خدا بترس و به من ظلم نکن و حقّ مرا بده. گفتم: برو آن گاو و گاو چران را بردار. او گفت: از خـدا بـترس و من را مسـخره نکن. گفتم: تـو را مسـخره نمی کنم، این گـاو و گـاوچران را بگیر. او گرفـت و رفـت. پروردگـارا! اگر تـو می دانی کـه من به خـاطر تـو چنین کردم، پس گشایشـی در آنچه بـاقی مانـده قرار بـده. خداوند برای آنها گشایشی ایجاد کرد و از غار بیرون رفتند.)

بسیاری از محقّقین این روایت را بیانگر جواز توسّل به هر نوع عمل صالح و خالص دانسته اند(۴). ولی بی شک

یک عمل صالح تا انجام نشده است، موجبات خوشنودی خداوند را فراهم نمی سازد. و هنگامی که انجام شود، ارزشی است که به

۱. صحیح مسلم، ج۸، ص۸۹؛ مسند أحمد، ج۲، ص۱۱۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۶، ص۱۱۷؛ مجمع الزوائد، ج۸، ص۱۴۳؛ مسند الشامیّین، ج۴، ص۲۲۸؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص ۱۵۴ ۱۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۱۲، ص۲۰۳؛ کرامات الأولیاء، ج۱، ص۸۴؛ کتاب الدعاء (الطبرانی)، ص۸۲؛ الأحادیث الطوال، ص۱۱۰؛ المعجم الأوسط، ج۸، ص۳۴.

۲. البتّه واقعه غار ثور نیز معروف به (حدیث الغار) می باشد.

کتابهای ما نیز با کمی تغییر در بعضی عبارات ذکر شده است.

۳. المحاسن، ج۱، ص۲۵۳؛ الأمالی (الطوسی)، ص۳۹۶؛ بحارالأنوار، ج۶۷، ص۳۸۳.

۴. الدیباج علی مسلم، ج۶، ص۸۵؛ الأذکار النوویّه، ص۳۹۸؛ تفسیر روح المعانی، ج۶، ص۱۲۵.

برابر درجه ای که کسب کرده، جزا داده می شود)، (کُلُّ نَفْس بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ)(۴)؛ (هر کسی در گرو آنچه است که کسب کرده است.)

این مطلب (حدیث غار) بیانگر این مطلب است که آن سه نفر در حقیقت، مقام و درجه ای را که با انجام آن عملهای صالح در نزد خداوند کسب کرده بودند، واسطه ای برای اجابت دعایشان قرار دادند؛ بنابراین این روایت دلالت بر جواز توسّل به شخصیتهای معنوی دارد.

روایت دوم: حدیث مرد نابینا

(عن عثمان بن حنیف أنّ رجلاً ـ ضریراً أتی النبیّ صلی الله علیه وآله. فقال: یا نبی الله! ادع الله أن یعافینی. فقال صلی الله علیه وآله: وإن شئتَ دعوتُ لک وإن شئت أخّرت ذلک فهو خیر. فقال: لا، بل ادع الله لی. فأمره أن یتوضّأ وأن یُصلّی وأن یدعو بهذا الدعاء: (اللّهمّ إنّی أسئلک وأتوجّه إلیک بنبیّک محمّد نبیّ الرحمه. یا محمّد! إنّی توجّهت بک إلی

ربّی فی حاجتی هذه فتقضی وتشفّعنی فیه وتشفّعه فیّ). قال

۱. الحجرات/ ۱۳.

۲. الأحقاف/ ۱۹.

۳. غافر/ ۱۷.

۴. المدثّر/ ۳۸.

(ابن حنیف): ففعل الرجل فبرأ.(۱))

(مردی نابینا خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! از خداوند بخواه تا به من عافیت بخشد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اگر بخواهی دعا می کنم و اگر خواستی صبر کن که این بهتر است. آن مرد گفت: از خداوند بخواهید به من عافیت دهد. پیامبر صلی الله علیه وآله به او دستور داد تا وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و اینگونه دعا کند: (پروردگارا! من از تو درخواست می کنم به واسطه پیامبرت محمّد که پیامبر رحمت است، ای محمّد! من به واسطه تو به پروردگارم در مورد حاجتی که دارم روی می آورم تا حاجتم را برآورده سازی و شفاعت او را درباره من بپذیری و او را شفیع من قرار دهی.) عثمان بن حنیف می گوید: آن مرد این کار را انجام داد و خوب شد.)

این حدیث با اندکی اختلاف در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و فقهی و اعتقادی اهل سنّت آمده است(۲).

این حدیث باید از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرد.

اما سند روایت:

در صحّت سند این حدیث هیچ گونه اختلاف و ایرادی نیست. زیرا در سند حدیث (عن عثمان بن عمر عن شعبه عن أبی جعفر عن عمّاره بن خزیمه عن عثمان بن حنیف) یا (عن روح عن شعبه عن أبی جعفر...) وجود دارد.

مقصود از (ابوجعفر) ابوجعفر خطمی است که ثقه می باشد. در بعضی از کتابها کلمه (ابوجعفر) به صورت مطلق در سند حدیث

ذکر شده است(۳). و در بعضی دیگر با

۱. مسند أحمد، ج۴، ص۱۳۸.

۲. سنن الترمذی، ج۵، ص۳۲۹؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص ۳۱۳ و ۵۲۶؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۶، ص۱۶۹؛ صحیح ابن خزیمه، ج۲، ص۲۲۶؛ الأربعین البلدانیه، ص۸۵؛ البدایه والنهایه (ابن الأثیر)، ج۶، ص۱۷۹؛ الجامع الصغیر، ج۱، ص۲۲۷؛ کنز العمّال، ج۶، ص۵۲۱؛ عمل الیوم واللیله، ص۴۱۷.

۳. مسند أحمد، ج۴، ص۱۳۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۶، ص۱۶۹.

وصف (الخطمی) آمده است(۱). و در بعضی دیگر با وصف (المدینی) یا (المدنی) ذکر شده است(۲). و منظور از (المدینی) یا (المدنی) همان ابوجعفر خطمی است.

و ترمذی در کتاب (سنن الترمذی) پس از تصریح به صحیح بودن این حدیث می گوید:

(لا نعرفه إلّا من هذا الوجه من حدیث أبی جعفر، وهو غیر الخطمی(۳).)

(این حدیث را تنها از طریق ترمذی از ابوجعفر می شناسم. و او غیر از ابوجعفر خطمی است.)

شاید منظور ترمذی از ابوجعفر در سند این روایت ابوجعفر رازی تیمی باشد و او نیز شیخ شعبه است و ثقه می باشد.

حاکم نیشابوری می گوید:

(هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه.(۵)

(این حدیث صحیح الاسناد است و آن را شیخین نقل نکرده اند.)

البانی در کتاب (التوسّل) می نویسد:

(أخرج أحمد وغیره بسند صحیح عن عثمان بن حنیف.(۶)

(این حدیث را احمد و سایرین با سند صحیح از عثمان بن حنیف روایت کرده اند.)

ابن تیمیّه نیز این حدیث را ذکر می کند و در سند آن هیچ ایرادی نمی گیرد. بلکه می گوید: (مراد از ابوجعفر در این روایت ابوجعفر خطمی است.(۷)

۱. مسند أحمد، ج۴، ص۱۳۸؛ تهذیب الکمال، ج۱۹، ص۳۵۹.

۲. صحیح ابن خزیمه، ج۲، ص۲۲۶؛ الأربعین البلدانیه، ص۸۶؛ البدایه والنهایه، ج۶، ص۱۷۸؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص ۵۱۹ و

.۵۲۶

۳. سنن الترمذی، ج۵، ص۲۲۹.

۴. معارج القبول، ج۲، ص۵۲۱.

۵.مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۵۱۹ و ۵۲۶.

۶. التوسّل، ص۶۹.

۷.مجموع الفتاوی، ج۱، ص ۱۰۵ و۲۶۶.

رفاعی از نویسندگان معاصر وهّابیون می گوید:

(لا شکّ أنّ هذا الحدیث صحیح ومشهور وقد ثبت فیه بلا شکّ(۱)

شکّی نیست که این حدیث صحیح، مشهور و ثابت است.)

بنابر این در سند این روایت هیچ اشکالی وجود ندارد.

و امّا دلالت روایت:

بعضی از اندیشمندان اهل سنّت و بخصوص پیروان آیین وهّابیت سعی کرده اند دلالت این روایت بر جواز و استحباب توسّل به شخصیّت مقام والا و صاحب منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله را ردّ کنند. آنان این روایت را دلیل بر جواز توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته اند.

ابن تیمیّه می گوید:

(وحدیث الأعمی لا حجّه لهم فیه، فإنّه صریح فی أنّه إنّما توسّل بدعاء النبیّ وشفاعته وهو طلب من النبیّ الدعاء.(۲)

(در حدیث مرد نابینا هیچ برهانی برای کسانی که توسّل به شخصیّت پیامبر صلی الله علیه وآله را جایز می دانند نیست، زیرا این حدیث صراحت دارد به اینکه آن مرد متوسّل به دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله شده و از آن حضرت تقاضای دعا نموده است.)

و در جای دیگر نیز می گوید:

(انّ معنی قوله: اسألک وأتوجّه إلیک بنبیّک محمّد أی بدعائه وشفاعته.(۳)

(معنای کلام مرد نابینا که می گوید: (أسألك واتوجّه...) این است که به دعا و شفاعت پیامبر محمّد صلی الله علیه وآله از تو می خواهم و به تو روی می آورم.)

البانی سعی کرده است در دفاع از پندار ابن تیمیّه مسئله را به صورت برهانی مطرح کند، لذا می گوید: (مراد از دعای نابینا: (اللّهمّ إنّی أسألك...)

عبارت است از

۱. التوصل إلی حقیقه التوسّل، ص۱۵۸.

۲. مجموع الفتاوی، ج۱، ص۲۲۳.

۳. مجموع الفتاوی، ج۱، ص ۳۲۵ و۳۲۶؛ الفتاوی الکبری، ج۲، ص۴۳۹؛ اقتضاء الصراط، ج۱، ص۴۱۵.

(أتوسّل إلیک بدعاء نبیّک)، یعنی مضاف در این جمله حذف شده است. و حذف مضاف در لغت معروف است. ما و مخالفینمان در این جهت که مضاف در این جمله در تقدیر است، اتّفاق نظر داریم. این جمله مانند جمله ای است که در توسّل عمر به عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است.

بنابراین در دعایی که از مرد نابینا نقل شده، یا یکی از کلمات: (جاه، ذات و منزلت) در تقدیر است و معنای آن دعا این است: (من به تو روی آور می شوم) و این همان معنایی است که مخالفین ما پنداشته اند. و یا کلمه (دعاء) در تقدیر است و معنای آن این است: (من به تو روی می آورم به واسطه دعای پیامبرت؛ ای محمّد! من بواسطه دعای تو به پروردگارم روی می آورم)، و این معنایی است که ما قبول داریم.

و ترجیح یکی از دو احتمال نیازمند دلیل است.

امّا تقدیر کلمه (جاه) بدون دلیل است و کسانی که این احتمال را پذیرفته اند، دلیلی بر آن ندارند؛ نه دلیل حدیثی و نه دلیل دیگر، زیرا در چینش و ترتیب دعا نه به طور صریح و نه با اشاره، کلمه (جاه) و آنچه به معنای آن باشد، وجود ندارد. همانطور که مدرکی از قرآن یا سنّت و یا فعل صحابه را که بتواند دلالت بر جواز توسّل به جاه کند، در اختیار ندارند. پس این احتمال بدون مرجّح است و از اعتبار

ساقط می شود.

و امّا تقدیر کلمه (دعاء) چیزی است که دلیلهای زیادی که در گذشته نقل شد دلالت بر آن دارد.)

در نقـد و بررسی کلام البانی که سعی می کند نظریه خویش را برهانی و نظریه ما را غیر برهانی معرّفی کند، توجّه شما را به نکات زیر جلب می کنیم:

۱. شکّی نیست که مقام و منزلت و درجه از اوصاف مربوط به ذات است و از ذات انفکاک پیدا نمی کنند. و به تعبیری مقام و منزلت و جاه برگشت به شخصیت شخص می کند؛ همانطور که ذات شیء، چیزی جز خود آن شیء نیست. و امّا دعا یکی از افعالی است که گاه از ذات صادر می شود و قابل انفکاک از ذات است؛ از این رو ذکر یک شیء مستلزم ذکر مقام و درجه و ذات آن شیء است و نیازی به تقدیر و اضافه نیست. اما ذکر یک شیء مستلزم ذکر فعل و کارهای او نیست. پس اگر مراد، ذکر فعلِ آن شیء باشد، نیازمند تقدیر هستیم.

۱. التوسّل، ص ۷ ۷۷.

در جمله (نبیّک محمّد) اگر مراد خود نبیّ (کسی که دارای مقام نبوّت است) و ذات او مقصود باشد، به طور قطع نیازی به تقدیر نیست؛ زیرا خود کلمه (نبیّک) معرِّف مقام و ذات پیامبر صلی الله علیه وآله است. و امّا اگر مراد، دعای پیامبر صلی الله علیه وآله باشد، به ناچار باید کلمه (دعا) در تقدیر گرفته شود، زیرا کلمه (نبیّک) نه به طور صریح و نه به طور اشاره، معرِّف دعای پیامبر صلی الله علیه وآله نیست.

بنابر این در جمله (نبیّک محمّد) و جمله (بک إلی ربّی) دو

احتمال مطرح است:

الف) مقصود مقام و منزلت و ذات پیامبر صلی الله علیه وآله باشد؛ در این صورت نیازی به تقدیر کلمه ای نیست، بلکه به ظاهر آن دو جمله توجّه می شود و معنای حدیث این است: (پروردگارا! من به واسطه ذات و شخصیت معنوی پیامبرت محمّد صلی الله علیه وآله از تو طلب عافیت نموده، رو به تو می نمایم.)

ب) مقصود دعای پیامبر صلی الله علیه وآله باشد؛ در این صورت باید کلمه (دعا) در تقدیر گرفته شود و از ظاهر دو جمله چشم پوشی گردد.

می توانیم بگوییم: در دو جمله (نبیّک محمّد) و (بک إلی ربّی) سه احتمال وجود دارد:

۱. مقصود ذات و شخص پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد.

۲. مقصود مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد.

۳. مقصود دعای پیامبر صلی الله علیه وآله باشد.

در صورت اوّل هیچ نیازی به تقدیر کلمه ای نیست؛ زیرا هر شخصی خودِ ذات آن شخص است. و در صورت دوم و سوم نیاز به تقدیر کلمه (جاه) و (دعا) است.

در هر صورت چه در صورت دوم بگوییم نیاز به تقدیر هست و چه بگوییم نیاز به تقدیر نیست امر دائر است بین تقدیر و عدم تقدیر. و در این گونه موارد فقها اصل عدم تقدیر را جاری می کنند(۱). و در ادبیات عرب نیز اصل عدم تقدیر است(۲).

الف) مرد نابینا به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد تا برای او دعا کند، لذا عرض کرد: (ادع الله أن یعافینی.) و این قرینه است بر اینکه آن مرد متوسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله شده است. و اگر مقصودش توسّل

به جاه و ذات پیامبر صلی الله علیه وآله بود، نیازی به آمدن به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله نبود، بلکه در خانه می نشست و می گفت:

(اللّهمّ إنّی أسألک بجاه نبیّک ومنزلته عندک أن تشفعنی وتجعلنی بصیراً.)

پاسخ: واسطه قرار دادن شخص پیامبر صلی الله علیه وآله اختصاص به زمان یا مکان خاصّی ندارد؛ همانطور که آن مرد می توانست در خانه این کار را انجام دهد، می توانست به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، چنین کند. علاوه بر آن، اگر چه ممکن است آن مرد نابینا به قصد دعا کردن پیامبر صلی الله علیه وآله آمده باشد، ولی پیامبر صلی الله علیه وآله برای او دعا نکرد و نفرمود: (اللّهمّ اشفه، اللّهمّ اجعله بصیراً)، بلکه به او آموخت که خودش در نزد پروردگار با واسطه قرار دادن پیامبرِ رحتمش دعا کند و بینا شدنش را از خداوند بخواهد.

ب) پیامبر صلی الله علیه وآله به مرد نابینا وعده داد که برای او دعا کند، لذا فرمود: (إن شئتَ دعوتُ.) و این دلیل بر این است که آن مرد نابینا متوسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله شده است.

پاسخ: اگر چه پیامبر صلی الله علیه وآله وعده داد برای او دعا کند، ولی دعا نکرد؛ بلکه راه بهتری را پیش روی او قرار داد و آن توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله و واسطه قرار دادن او بود. شاید پیامبر صلی الله علیه وآله می خواست به این صورت شیوه توسّل را به دیگران نیز بیاموزد.

ج) آن مرد نابینا اصرار داشت که پیامبر صلی الله علیه وآله او را دعا

کند و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز وعده داد

۱. حواشی الشروانی، ج۱، ص۴۱۲؛ سبل السلام، ج۱، ص۸۱؛ فتح الباری، ج۲، ص ۲۸ و ج۱۰، ص ۴۳ و ج۱۲، ص۲۸۵.

۲. شرح الرضی علی الکافیه، ج۱، ص ۳۰۳ و ج۴، ص۳۰۹؛ مغنی اللبیب، ج۱، ص۱۷۳.

بر این اساس، واهی بودن سخن البانی (نحن ومخالفونا متّفقون علی ذلک) روشن می شود، زیرا همه فقها و علمای اصول اتّفاق نظر دارند بر اینکه اصل عدم تقدیر مضاف است و برای اثبات تقدیر نیاز به دلیل است.

۲. البانی می گوید احتمال اوّل (اینکه مراد از این دعا توسّل به ذات و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد) توسّط قرینه و یا دلیلی تأیید نمی شود.

همانگونه که گذشت، نیازی به تقدیر کلمه (ذات) نیست، بلکه جمله (نبیّک محمّد) کاملاً ظهور در ذات پیامبر دارد. اگر جمله (اللّهمّ إنّی أسألك وأتوجّه إلیك بنبیّك محمّد) را به دست یک فردی آشنا به زبان عربی بدهیم اینگونه معنا می کند: (پروردگارا! از تو می طلبم و به تو روی می آورم به واسطه شخص پیامبرت محمّد صلی الله علیه وآله.)

بنابر این اثبات دلالت این جمله بر جواز توسّل به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله نیاز به تأیید و قرینه ندارد، بلکه اثبات دلالت آن بر خصوص جواز توسّل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله نیازمند تأیید وقرینه است.

علاوه بر آن، جمله (محمّد نبی الرحمه) نیز کاملاً ظهور دارد در اینکه مقصود، سئوال از خداوند به واسطه شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است، البتّه شخصی که دارای شخصیت عظیم است.

و در جمله (یا محمّد إنّی أتوجّه بك إلی ربّی) ضمیر در

(بـكَ) به خـود شـخص محمّـد صـلی الله علیه وآله بـاز می گردد و این نیز قرینه است بر دلالـت این روایت بر جـواز توسّـل به واسطه ذات پیامبر صلی الله علیه وآله.

در جمله (فشفّعه فی) نیز ضـمیر به شـخص محمّـد صـلی الله علیه وآله برگشت می کنـد و مفـاد آن این است که: پروردگـارا! محمّد صلی الله علیه وآله را شفیع من قرار بده و شفاعت او را در مورد من بپذیر.

۳. البانی ادّعا می کند در این روایت کلماتی وجود دارد که قرینه است بر تقدیر کلمه (دعا)(۱).

۱. التوسّل، ص ۷۱ ۷۵.

برای او دعا کند. و این اقتضا دارد که پیامبر صـلی الله علیه وآله حتماً برای او دعا نماید؛ زیرا او (خیرُ مَنْ وفی بما وعد) بهترین وفا کننـده به وعده های خویش است. این قرینه است بر اینکه در جمله (نبیّک) کلمه (دعا) در تقدیر گرفته شود تا وعده پیامبر صلی الله علیه وآله محقّق گردد.

پاسخ: خواسـته مرد نابینا عافیت و سـلامت چشمش بود. لذا از پیامبر صلی الله علیه وآله خواست دعا کند، همانطور که دیگران از او می خواسـتند دعـا کنـد. و پیامبر صـلی الله علیه وآله راه بهتری را به او و دیگران یاد داد تا لازم نباشـد هر کسـی برای هر حاجتی به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، درخواست دعا نماید و آن راه، توسّل به خداوند به واسطه پیامبر رحمت است. و آن مرد از این راه به مقصود خودش رسید و خُلف وعده نشد.

د) در دعایی که پیامبر صلی الله علیه وآله به آن مرد نابینا آموخت جمله (اللّهمّ فشفّعه فیّ) وجود داشت و

این جمله ممکن نیست حمل بر توسّل به ذات و منزلت پیغمبر صلی الله علیه وآله شود؛ زیرا شفاعت به معنای دعاست، و معنای جمله مزبور می شود: (اللّهمّ اقبل دعاءه فی أن ترد علیّ بصری؛ پروردگارا! دعای او را در برگرداندن بینایی به من بپذیر.)

پاسخ: کلمه شفاعت هرگز در لغت به معنای دعا نیامده است، بلکه همانطور که در بحث شفاعت به طور مفصّل بیان خواهیم کرد شفاعت به معنای همراهی کردن است و شفیع به همراه می گویند. بنابراین معنای جمله (اللّهمّ فشفّعه فیّ) این است که: پروردگارا! او را که شخصی آبرومند و دارای احترام است، همراهی برای من در طلب عافیت و سلامت قرار بده.

و معنای جمله (وشفِّعنی فیه) این است که: پروردگارا! مرا به اعتبار ایمانی که دارم و بنده تو هستم همراهی دیگر، در طلب عافیت و سلامت قرار بده.

در حقیقت مرد نابینا برای طلب بینایی دو همراه را واسطه قرار داده است: ۱. شخص پیامبر اعظم. ۲. خودش را بعنوان بنده ای از بندگان خدا.

نتیجه: این روایت به طور قطع دلالت بر استحباب توسّل به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله برای همه انسانها دارد.

در کتاب (قطف الثمر فی بیان عقده أهل الأثر) چنین آمده:

(وفی التوسّل خلاف. والحق أنّ ما صحّ عن النبیّ وجب اتّباعه والعمل به، کحدیث الأعمی الّذی فی السنن، وهو حدیث حسن لا موضوع. وفیه (یا محمّد إنّی أتوجّه بک إلی ربّی)...(۱))

در مسئله توسّل اختلاف است. به نظر من حق این است که پیروی از آنچه از پیامبر صلی الله علیه وآله به ما رسیده واجب است، مانند حدیث مرد نابینا که در کتابهای سُنن

ذکر شـده است؛ و این حـدیث نیکو است و ساختگی نیست. و در این حدیث جمله (یا محمّد إنّی أتوجّه بکَ إلی ربّی) وجود دارد.)

روایت سوم: توسّل حضرت آدم علیه السلام به پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله

حاکم نیشابوری در کتاب (مستدرک الصحیحین) از عمر بن الخطّاب نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

(لمّـا اقترف آدم الخطیئه قـال: (یا ربّ أسألک بحقّ محمّـد لما غفرت لی.) فقال الله: (یا آدم! کیف عرفت محمّـد، ولم أخلقه؟) قـال: (یـا ربّ لأنّـک لمّـا خلقتنی بیـدک ونفخت فیّ من روحـک رفعتُ رأسـی، فرأیت علی قوائم العرش مکتوبـاً لاـ إله إلاّ الله محمّـد رسول الله، فعلمت إنّک لم تضف إلی إسـمک إلاّ أحبّ الخلق إلیک.) فقال الله: (صـدقت یا آدم، انّه لأحبّ الخلق إلیّ، ادعنی بحقّه فقد غفرت لک، ولولا محمّد ما خلقتک.) هذا حدیث صحیح الإسناد.(۲))

(وقتی آدم علیه السـلام مرتکب خطـا شـد، به پرودگـار عرض کرد: پرودگـارا! به حقّ محمّـد از تو می خواهم که مرا ببخشـی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! چگونه محمّد را که هنوز نیافریده ام شـناختی؟ آدم گفت: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست خود آفریدی و از روح خود در پیکر من دمیدی، سرم را به سوی عرش بلند کردم، آنگاه دیدم بر ستونهای

۱. قطف الثمر، ص۱۰۲.

۲. مستدرک الصحیحین، ج۲، ص۶۱۵.

عرش نوشـته شده است (لاإله إلاّالله، محمّدرسول الله.) آنجا فهمیدم که تو در کنار نام خود، جز نام کسی را که دوست داشتنی ترین شـخص نزد توست، نمی گـذاری. خداونـد فرمود: ای آدم! راست گفـتی، محمّـد از تمـام آفریـده هـا در نزد من محبوبتر است. مرا به حقّ او بخوان تا

تو را ببخشم. و اگر محمّد نبود تو را خلق نمی کردم. این حدیث از نظر سند صحیح است.)

این روایت با کمی تغییر در بعضی عبارات، در بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنّت ذکر شده است.

محمّد شربینی در کتاب (مغنی المحتاج)(۲) این روایت را دلیل بر استحباب توسّل به حقّ پیامبر صلی الله علیه وآله در هنگام زیارت قبر آن حضرت دانسته است.

حاکم نیشابوری تصریح به صحیح بودن این حدیث کرد و خود ابن تیمیّه در مبحث خلقت آدم و ثبت نام مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله بر روی عرش الهی، همین روایت را ذکر کرده و به آن استناد می کند.(۴) و این یک تناقض گویی آشکار است. البتّه این گونه اشتباهات و تناقض گویی در کلمات ابن تیمیّه فراوان است.

روایت چهارم: توسّل به حقّ سائلین

روایت دیگری که دلالت بر استحباب توسّل دارد، روایتی است که عطیه عوفی از ابوسعید خدری نقل کرده است. در این روایت از پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

۱. مجمع الزوائد، ج۸، ص۲۵۳؛ المعجم الأوسط، ج۶، ص۳۱۳؛ کنز العمّال، ج۲، ص۳۵۹ و ج۱۱، ص۴۵۵؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۰۱؛ الدرّ المنثور، ج۱، ص ۵۸ و ۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۷، ص۴۳۷؛ البدایه والنهایه، ج۱، ص۹۱؛ ینابیع المودّه، ج۲، ص۳۳۶؛ الشریعه، ص ۴۲۸ و ۴۳۱.

۲. مغنی المحتاج، ج۱، ص۵۱۲.

۳. مجموع الفتاوی، ج۱، ص ۲۵۴ ۲۵۵.

۴. همان، ج ۲، ص۱۵۱.

(من قال حین یخرج إلی الصلاه : (اللّهمّ إنّی أسألک بحقّ السائلین علیک وبحقّ ممشای، فإنّی لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا ریاءً ولا سمعه، خرجتُ اتقاءَ سخطک وابتغاء مرضاتک، فاسئلک أن تنقذنی

من النار وان تغفر لی ذنوبی إنّه لا یغفر الذنوب إلاّ أنت) وکّل الله به سبعین ألف ملك یستغفرون له وأقبل الله علیه بوجهه حتّی یفرغ من صلاته(۱).)

(هر کسی که هنگام رفتن به مسجد برای نماز بگوید: پروردگارا! از تو درخواست می کنم به حقّ سؤال کنندگان از درگاهت و به حقّ گامهایی که به سوی تو برمی دارم، من از روی نافرمانی و یا برای خوش گذرانی و یا ریا و شهرت از خانه بیرون نیامده ام، بلکه برای پرهیز از خشم تو و تحصیل رضای تو بیرون آمده ام، از تو می خواهم مرا از آتش جهنّم نجات داده، گناهان مرا ببخشی؛ زیرا کسی جز تو گناهان را نمی بخشد. خداوند هزار فرشته را مأمور می سازد که برای او طلب آمرزش کنند و نیز با رحمتش به او روی می آورد تا زمانی که نمازش تمام شود.)

این حدیث دلالت دارد بر اینکه انسان در مقام درخواست حاجت از خداوند، می تواند مقام و منزلت صالحان را واسطه ای برای برآورده شدن حاجت قرار دهد.

۱. مسند أحمد، ج۳، ص۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۵۶؛ مسند ابن الجعد، ص۲۹۹؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۷، ص۲۹؛ کتاب الدعاء (الطبرانی)، ص۱۴۹؛ الأذکار النوویّه، ص۳۰؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص۳۹۶؛ الدرّ المنثور، ج۲، ص۳۶؛ میزان الاعتدال، ج۲، ص۴۴۷.

۲. إعانه الطالبین، ج۲، ص۳۵.

۳. حاشیه ردّ المختار، ج۶، ص۷۱۶.

۴. الشرح الکبیر، ج۱، ص۵۰۱؛ کشف القناع، ج۱، ص۳۸۸.

دعا هنگام رفتن به مسجد(۵) ذکر کرده اند.

۵.فقه السنّه، ج۱، ص۲۴۷.

همانطور که ذکر شد بسیاری از فقهای اهل سنّت به این حدیث استدلال کرده اند. و صدها حدیث از عطیه عوفی از ابو

سعید در کتابهای معتبری مانند: (سنن ابی داود)، (سنن الترمذی)، (سنن ابن ماجه)، (صحیح ابن ماجه)، (مسند احمد بن حنبل)، (مستدرک الصحیحین) و... نقل شده است. و جالب آن است که آلوسی در (تفسیر روح المعانی) در موارد زیادی از عطیّه عوفی حدیث نقل می کند و به آن استدلال می نماید(۳). همچنین ابن تیمیّه در بعضی موارد به حدیث عطیّه عوفی استناد کرده است.

روایت پنجم: توسّل به حقّ پیامبران

در روایتی نقل شده هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بالین او آمد و فرمود: (ای مادر من پس از مادرم! خدا تو را رحمت کند.) سپس اسامه و ابو ایّوب و عمر بن الخطّاب و غلام سیاهی را خواست تا قبری را آماده سازند. وقتی قبر آماده شد، پیامبر صلی الله علیه وآله با دستان خود لحدی ساخت و خاک آن را درآورد و در درون قبر به پهلو دراز کشید و فرمود:

(الله الّذی یحیی ویمیت وهو حیّ لا یموت، اغفر لأُمّی فاطمه بنت أسد، ووسِّع علیها مدخلها بحقّ نبیّک والأنبیاء الّذین من قبلی. (۵))

۱. تمام المنّه فی التعلیق علی فقه السنّه، ص۲۸۹؛ روح المعانی، ج۶، ص۱۲۷؛ اقتضاء الصراط، ص۴۱۸.

۲. تاریخ ابن معین، ج۱، ص۳۶۳؛ معرفه الثقات، ج۲، ص۱۴۰؛ تاریخ أسماء الثقات، ص۱۷۲.

۳. روح المعانی، ج۵، ص ۴۹ و ج۹، ص ۶۰ و ج۲۶، ص۱۲۵.

۴. اقتضاء الصراط، ص۴۵.

۵.المعجم الأوسط، ج۱، ص۶۸؛ المعجم الکبیر، ج۲۴، ص۳۵۲؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۲۵۷؛ کنز العمّال، ج۱۲، ص۱۴۸.

(پروردگاری که زنده می کند و می میراند، و زنده ای که نمی میرد! مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و جایگاه او را وسیع

قرار بده، به حقّ پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بوده اند.)

هیثمی در کتاب (مجمع الزوائد) پس از نقل این حدیث می گوید: (طبرانی این حدیث را در کتاب (المعجم الأوسط) و (المعجم الکبیر) نقل کرده است. و در سند حدیث روح بن صلاح وجود دارد که ابن حبّان و حاکم او را ثقه دانسته اند. البتّه در او مقداری ضعف هست. و بقیّه راویان این سند صحیح هستند.)

محمود سعید ممدوح در کتاب (رفع المناره) می گوید: (در باره روح بن صلاح اختلاف است. بعضی مانند: حاکم وابن حبّان و یعقوب سفیان فسوی او را ثقه دانسته اند. و کسانی که او را ضعیف دانسته اند مانند دارقطنی و ابن ماکولا و ابن عدی هیچ اشاره ای به علّت ضعف او نکرده اند. و در چنین مواردی جُرح و تضعیف در مقابل توثیق و تعدیل دیگران پایدار نیست.)

رسیره مسلمانان در توسّل به اولیا و پیامبران

یکی دیگر از دلیلهایی که استحباب توسّل به اولیا را ثابت می کند، پیشینه توسّل و جایگاه آن نزد مسلمانان است. تحقیق در سیره مسلمین در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و پس از او گویای این مطلب است که آنان به ذات اولیای الهی و مقام و منزلت آنان توسّل می جسته اند. و ما در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱. توسّل عمر بن خطّاب به عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

معروف و مشهور است که عمر بن خطّاب برای طلب باران به عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله متوسّل شد.

در کتاب (صحیح البخاری) نقل شده است:

۱. مجمع الزوائد، ج۹، ص۲۵۷.

۲. رفع المناره، ص ۱۱۶.

(عن أنس أنّ عمر بن الخطّاب کان إذا قحطوا استسقی بالعبّاس

بن عبدالمطّلب، فقال: (اللّهمّ إنّا كنّا نتوسّل إليک بنبيّنا صلى الله عليه وآله فتسقينا، وإنّا نتوسّل إليک بعمّ نبيّنا، فاسقنا.) قال: يسقون.(۱)

(أنس می گويد: هرگاه قحطی می شد، عمر بن خطّاب به وسيله عباس بن عبد المطّلب طلب باران می نمود و می گفت: (پروردگارا! ما در گذشته به پيامبرمان توسّل می کرديم و تو ما را سيراب می نمودی. و اکنون به عموی پيامبرمان توسّل می کنيم، پس ما را سيراب کن.) أنس می گويد: برای آنان باران می باريد.)

اين مطلب در بسياری از کتابهای اهل سنّت نقل شده است(۲) و هيچ اشکالی در آن نيست.

و حاکم نيشابوری در (مستدرک الصحيحين) حديث ديگری را نقل کرده، می گويد:

(عن زيد بن أسلم عن بن عمر، قال: استسقی عمر بن الخطّاب عام الرماده بالعبّاس بن عبد المطّلب، فقال: (اللّهمّ هذا عمّ نبيّک العبّاس، نتوجّه إليک به، فاسقنا)، فما برحوا حتّی سقاهم الله. قال: فخطب عمر فی الناس، فقال: أيّها الناس إنّ رسول الله کان يری للعبّاس ما يری الولد لوالده، يعظّمه ويفخمه ويبر قسمه، فاقتدوا أيّها الناس برسول الله صلی الله عليه وآله فی عمّه العبّاس واتّخذوه وسيله إلی الله فيما نزل بکم.(۳)

(زيد بن اسلم از ابن عمر نقل کرده است که او گفت: در سال رماده، عمر بن خطاب به وسيله عباس بن عبد المطّلب از خداوند طلب باران نمود و گفت: (پروردگارا! اين عباس عموی پيامبرت است، به وسيله او به تو روی می آوريم، پس ما را سيراب کن)؛ مکان دعا را ترک نکرده بودند که خداوند آنها را سيراب نمود

۱. صحيح البخاری، ج۲، ص۱۶ و ج۴، ص۲۰۹.

۲. السنن الکبری (البيهقی)، ج۳، ص۳۵۲؛

الطبقات الکبری ج۴، ص۲۹؛ تاریـخ مدینه دمشق، ج۲۶، ص۳۵۵؛ البـدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج۷، ص۱۰۵؛ نیل الأوطار، ج۴، ص۳۲؛ الصواعق المحرقه، ج۲، ص۵۱۸؛ کرامات الأولیاء، ج۱، ص۱۳۵.

۳. مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۳۳۴؛ کنز العمّال، ج۳، ص۵۰۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۲۶، ص ۳۲۸ ۳۲۹؛ الصواعق المحرقه، ج۲، ص۵۱۹؛ کتاب الدعاء (الطبرانی)، ص ۶۰۷.

ابن عمر گفت: عمر بن خطّاب پس از آمـدن باران، خطبه ای خواند و گفت: ای مردم! پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله به عبّاس به عنوان پدر می نگریست و او را تعظیم می نمود، شـما مردم نیز به رسول خدا صـلی الله علیه وآله در باره عمویش عباس اقتدا کنید و او را وسیله ای به سوی خدا در آنچه بر شما فرود آمد قرار دهید.)

این داسـتان که یکی از واقعیـات ثبت شـده در تاریـخ است، دلالـت دارد بر اسـتحباب توسّل به شخصـیتهای الهی و معنوی که مقرّب عندالله می باشـند. بسـیاری از علمای اهل سنّت نیز به این مطلب اعتراف کرده اند. ما در اینجا بعضی از اعترافات را ذکر می کنیم:

ابن حجر عسقلانی می گوید:

(یستفاد من قصّه العبّاس استحباب الاستشفاع بأهل الخیر والصلاح وأهل بیت النبوّه.(۱))

(از قصّه عباس اسـتفاده می شود که طلب همراهی و وساطت اهل خیر و صـلاح و اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه وآله مسـتحب است.)

قسطلانی می گوید:

(ففیه التصـریح بالتوسّل. وبهـذا یبطل قول مَنْ مَنَعَ التوسّل مطلقاً بالأحیاء والأموات، وقولُ مَنْ مَنَع ذلک بغیر النبیّ صـلی الله علیه وآله.(۲)

(در داسـتان عبّاس بن عبـدالمطّلب تصـریح به توسّـل شـده است. و بـا این داسـتان نظریّه کسانی که توسّل را به طور مطلق چه توسّل به افراد زنده و چه

افراد مرده و کسانی که توسّل به غیر پیامبر را ممنوع می دانند باطل می شود.)

مناوی در کتاب (فیض القدیر) می گوید:

۱. فتح

(وفیه ندب الاستشفاع بأهل الخیر والصلاح وأهل بیت النبوّه(۱)

(این داستان دلالت دارد بر اینکه طلب همراهی و واسطه قرار دادن اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله مستحبّ است.)

حطاب رعینی می گوید:

(فعل سیّدنا عمر لذلک إنّما کان بمحضر الصحابه ولم ینکره أحد، فدلّ علی جوازه(۲).)

(آنچه عمر انجام داد در حضور صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله بود، وهیچ کس او را از این کار منع نکرد، لذا دلالت برجوازتوسّل دارد.)

حسن بن علی سقّاف می نویسد:

(فی الحدیث إثبات التوسّل به صلی الله علیه وآله، وبیان جواز التوسّل بغیره کالصالحین من آل البیت ومن غیرهم(۳)

(این حدیث اثبات می کند جواز توسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگرانی را مانند افراد صالح از میان اهل بیت و غیر اهل بیت.)

عبدالرحمن احمد بکری می نویسد:

(من الغریب أنّ الوهّابیین یحکمون علی المسلمین الّذین یتّخذون الوسیله بالکفر مع العلم انّ عمر بن الخطّاب قد توسّل بغیر الله کما مرّ فی الحدیث المتقدّم(۴)

(شگفت انگیز است که وهّابی ها مسلمانانی را که متوسّل به وسیله می شوند کافر دانسته اند، در حالی که می دانند عمر بن خطّاب متوسّل به اشخاصی غیر از خداوند شده است؛ همانطور که در حدیث گذشته ذکر شد.)

محمود سعید ممدوح می گوید:

۱. فیض القدیر، ج۵، ص۲۷۳.

۲. مواهب الجلیل، ج۴، ص۴۰۵.

۳. إرغام المبتدع الغبی، ص۵.

۴. حیاه عمر بن الخطّاب، ص۳۵۶.

(وفیه أیضاً انّ التوسّل کان بالعبّاس ولیس بدعائه، بدلیل قول عمر: واتّخذوه وسیله إلی الله فیما نزل بکم.(۱)

(در این حدیث

نیز توسّل به شخص عبّاس، نه به دعای او وجود دارد، به دلیل سخن عمر که گفت: عباس را وسیله ای به سوی خدا قرار دهید.)

وابن اثیر در کتاب (اسد الغابه) در آخر این داستان می گوید: (فقال عمر: هذا والله الوسیله إلی الله والمکان منه(۲)؛ به خدا سوگند! عباس وسیله ای به سوی خدا است و در نزد خداوند دارای منزلتی است.) و این جمله تأیید می کند که توسّل در این مورد توسّل به شخص یا شخصیت عبّاس است.

۲. توسّل احمد بن حنبل به پیامبر صلی الله علیه وآله

احمد بن حنبل می گوید که در هنگام دعا به پیامبر صلی الله علیه وآله توسّل می جست.

بهوتی در کتاب (کشف القناع) می نویسد:

(ولا بأس بالتوسّل بالصالحین ونصّه فی منسکه الّذی کتبه للمروزی انّه یتوسّل بالنبیّ فی دعائه وجزم به فی المستوعب وغیره.(۳)

(توسّل به صلحا جایز است. واحمد بن حنبل در رساله (منسک) که به مروزی نوشته است تصریح می کند که در دعاهایش متوسّل به پیامبر صلی الله علیه وآله می شود. و در کتاب (مستوعب) و کتابهای دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است.)

(چرا چهره از پیامبر صلی الله علیه وآله برمی تابی، در حالیکه او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم علیه السلام در روز رستاخیر است؟!.)

۴. توسّل شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله

البانی که سعی دارد احادیث توسّل را ردّ کند این حدیث را از نظر سندی صحیح می داند(۲).

و نیز معروف است که ضحّاک بن قیس نیز یک بار به یزید بن اسود متوسّل شده است(۳).

۶. توسّل بلال بن حرث به پیامبر صلی الله علیه وآله

معروف است که در زمان خلافت عمر بن خطّاب، خشکسالی شد و مردم گرفتار قحطی شدند. مردی کنار قبر پیامبر آمد و گفت: (یا رسول الله! استسق لاُمّتک فإنّهم قد هلکوا؛ ای رسول خدا! برای امّت خود طلب باران کن که در حال هلاکت هستند.) سپس آن مرد رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خواب دید که می فرمود: به عمر بن خطّاب خبر بده که به زودی مردم سیراب خواهند شد.

ابن حجر در کتاب (فتح الباری) می نویسد: (سیف در کتاب (الفتوح) روایت کرده است که آن شخصی که پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دید، بلال بن حارث مزنی، یکی از صحابه بود.)

و نیز هنگام ذکر داستان می گوید: (ابن شیبه با سندی صحیح از ابوصالح سمان

۱. رفع المناره، ص۹۲.

۲. اسد الغابه، ج۳، ص۱۱۱.

۳. کشف القناع، ج۲، ص۸۴.

۴. مجموع الفتاوی، ج۱، ص ۱۴۰.

۵.الفتاوی الکبری، ج۲، ص۴۲۲.

ابن حنبل به پیامبر صلی الله علیه وآله را ذکر کرده است.

۳. توصیه مالک به منصور دوانقی

قاضی عیاض در کتاب (الشفاء بتعریف حقوق المستطفی) می گوید: منصور به مالك گفت:

(یا أبا عبدالله! استقبلُ القبله وادعو أم استقبلُ رسول الله صلی الله علیه وآله؟)

(آیا رو به قبله کرده و دعا نمایم و یا رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؟.)

مالك گفت:

(لِمَ تصرف وجهك عنه وهو وسیلتك ووسیله أبیك آدم علیه السلام إلی الله یوم القیامه؟)

۱. الشفا، ج۲، ص۴۱.

۲. الصواعق المحرقه، ج۲، ص ۵۲۴ ۵۲۵.

۳. ینابیع المودّه، ج۲، ص۴۲۸.

نقل کرده اند که شافعی این دو شعر را سروده است:

(آل النبیّ ذریعتی هم إلیه وسیلتی

ارجوا بهم أُعطی غدا بیدی الیمین صحیفتی)

(خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسیله من به سوی خدا

می باشند، و به وسیله آنها امیدوارم نامه عمل من در قیامت به دست راست من داده شود.)

۵.توسّل معاویه به یزید بن الأسود

معروف و مشهور است که مردم در منطقه شام گرفتار قحطی و خشکسالی شدند. معاویه یزید بن اسود را واسطه ای برای طلب باران نمود و گفت: (پروردگارا! ما متوسّل به بهترین شخص در میان ما یزید بن اسود می شویم...)(۱).

۱. فتح العزیز، ج۵، ص۹۷؛ المجموع، ج۵، ص۶۵؛ تلخیص التحبیر، ج۵، ص۹۷؛ حواشی الشروانی، ج۳، ص۷۹؛ کشف القناع، ج۲، ص۷۸؛ إرواء الغلیل، ج۳، ص۱۴۰؛ الطبقات الکبری، ج۷، ص۴۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۶۵، ص۱۱۱؛ الإصابه، ج۶، ص۵۴۸؛ کرامات الأولیاء، ج۱، ص۱۹۱؛ المغنی (ابن قدامه)، ج۲، ص۲۹۵؛ مقدّمه ابن الصلاح، ص۲۱۱.

۲. التوسّل، ص۴۱.

۳. ارواء الغلیل، ج۳، ص۱۴۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج۴، ص۱۳۷؛ الشرح الکبیر، ج۲، ص۲۹۵.

۴. المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۷، ص۴۸۲؛ کنز العمّال، ج۸، ص۴۳۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۴۴، ص۳۴۵ و ج۵۶، ص۴۸۹؛ الإصابه، ج۶، ص۲۱۶؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج۷، ص۱۰۵.

۵.فتح الباری، ج۲، ص۴۱۲.

از مالک الداری روایت کرده است.)

ابن کثیر نیز پس از ذکر این داستان می گوید: (سند این حدیث صحیح است.)

از مجموع آنچه تاکنون گفته شد، روشن می شود که گفتار ابن تیمّیه و شاگردانش در مسئله توسّل بسیار بی اساس و گزافه گویی است. هر مسلمان با انصافی پس از مطالعه آنچه ذکر کردیم، درمی یابد که توسّل به انبیا، اولیا و امامان معصوم (علیهم السلام) چیزی است که قرآن و روایات و سیره مسلمانان دلالت بر استحباب آن دارد.

و چه زیبا گفته است شیخ تقی الدین سبکی:

(یحسن التوسّل بالنبیّ صلی الله علیه وآله إلی ربّه. ولم ینکره أحد من السلف ولا الخلف إلاّ

ابن تیمیّه، فابتدع مالم یقله عالم قبله(۳).)

(توسّل به خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله عمل نیکی است که هیچ کس از گذشتگان و آیندگان منکر آن نیست، مگر ابن تیمیّه که بدعت گذار آنچه است که هیچ دانشمندی پیش از او نگفته است.)

به دعای قرطبی سخن را خاتمه می دهیم که می گوید:

(نجانا الله من أهوال هذا الیوم بحقّ محمّد نبیّ الرحمه(۴).)

(خداوند ما را از وحشت و ترس روز قیامت، به حقّ محمّد، پیامبر رحمت، نجات دهد.)

۱. همان.

۲. البدایه والنهایه، ج۷، ص۱۰۵.

۳. حاشیه درّ المختار، ج۶، ص۱۷۶.

۴. التذکره، ج۱، ص۲۵۴.

درخواست شفاعت از غیر خداوند

شبهه

مسئله شفاعت یکی از باورهای دینی تمام مسلمانان است. اندیشمندان اسلامی همواره درباره این مسئله در محورهای گوناگون بحث کرده اند و درباره معنا، گستردگی و حدود آن، زمان و مکان آن و شرایط و لوازم آن به طور مفصّل در کتابها و مقالات و گفتارهای خویش اظهار نظر کرده اند؛ بدون اینکه شخص و گروهی از مخالفان خود را متّهم به شرک، کفر و بدعت کنند. ولی در چند قرن گذشته و مخصوصاً در زمان ما، بعضی از گروه های افراطی و متعصّب اهل سنت (وهّابیون) موضوع شفاعت در اعتقادات شیعه را در قالب یک شبهه مطرح نموده، در کشورهای اسلامی بخصوص در موسم حج شیعیان را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران، اولیا و مقرّبان الهی متّهم به شرک و کفر و بدعت می کنند.

اساس این تهمت ناروا توسّط ابن تیمیّه طراحی شد و پیروان متعصّب او مانند: ابن قیّم و محمّد بن عبدالوهّاب و بن باز و دیگران به ترویج آن کمک کردند.

برای آشنایی با اساس فکری ابن تیمیّه و

دلایلی که ارائه کرده، بعضی از گفته های او را یادآور می شویم.

او درباره شفاعتی که قرآن کریم آن را نفی کرده، می گوید: (شفاعتی را که قرآن نفی می کند، شفاعتی است که مشرکان باور دارند و این شفاعت از نوع شرکی است که نصاری و کسانی که خود را مسلمان می دانند، مرتکب می شوند؛ زیرا آنان معتقدند که فرشتگان، پیامبران و بزرگان برای آنها نزد خداوند شفاعت می کنند.)

در خصوص شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در قیامت، می گوید: (تمام مسلمانان باور دارند که پیامبر ما در قیامت شفاعت می کند و نیز باور دارند که تمام مردم از آن حضرت درخواست شفاعت می کنند؛ البتّه به اعتقاد اهل سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله از کسانی شفاعت می کند که گناه کبیره انجام داده اند. به اعتقاد فرقه (وعیدیّه) آن حضرت فقط در زیاد شدن ثواب مردم شفاعت می کند.)

همچنین در معنای شفاعت گفته است: (خداوند متعال شفاعت فرشتگان و پیامبران را چیزی جز شفاعت به اذن خودش نمی داند. و معنای شفاعت دعاست. و شکّی نیست که دعای بعضی از مردم درباره بعضی دیگر مفید است و خداوند به انجام آن دستور داده است، ولی [شخص] دعا کننده و شفاعت کننده، نمی تواند بدون اجازه خداوند درباره شخصی دعا و شفاعت کند؛ از این رو نمی تواند کسانی را که از شفاعت آنان نهی شده است شفاعت کند، مانند مشرکان.)

و درباره درخواست شفاعت از پیامبران در دنیا می گوید: (جایز است هر شخص بلند مرتبه ای درباره شخص پایین مرتبه و شخص پایین مرتبه درباره شخص بلند مرتبه

دعـا کنـد. لـذا درخواست شـفاعت و دعا از پیامبران به این معنا جایز است؛ همانطور که مسـلمانان از پیامبر صـلی الله علیه وآله برای طلب باران درخواست شفاعت کرده، از او خواستند دعا نماید. و همچنین پس از پیامبر صلی الله علیه وآله عمر بن خطاب و مسـلمانان به واسـطه عبّاس عموی پیامبر طلب باران کردنـد. و نیز مردم در روز قیامت از پیامبران و محمّد صـلی الله علیه وآله درخواست شفاعت می کنند. پیامبر صلی الله علیه وآله سرور شفاعت کنندگان و دارای شفاعت ویژه است.)

۱. الردّ علی المنطقیین، ج۱، ص۵۲۷.

۲. مجموع الفتاوی، ج۱، ص۱۰۴.

۳. همان، ص ۱۳۰.

۴. همان، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

و نیز درباره شـفاعت مشـروع و شـفاعت نامشـروع می گوید: (امّا شـفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله و دعای او برای دنیا و دین مردم مؤمن به اتّفاق همه مسـلمانان مفید است. و نیز به اتّفاق تمام مسـلمانان شـفاعت پیامبر صـلی الله علیه وآله برای زیاد شدن ثواب مؤمنان در قیامت مفیـد است. و امّا شـفاعت پیامبر صـلی الله علیه وآله درباره کسانی که مرتکب گناه شـده انـد، به اتّفاق صحابه و تابعین مفید می باشد.

صحابه و تابعین و پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنّت و دیگران به مضـمون احادیث معتبری که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده، اعتراف دارند. در این احادیث از پیامبر صـلی الله علیه وآله نقل شده است که خداوند متعال گروهی از مردم را پس از مقداری عذاب، با شـفاعت محمّد صـلی الله علیه وآله و گروهی را با شـفاعت دیگران و گروهی را بدون شـفاعت کسـی از آتش جنهّم بیرون می آورد.

و کسانی که شفاعت

را انکار می کنند به این آیات استدلال کرده اند: ۱. خداوند متعال فرموده است: بپرهیزید از روزی که هیچ کسی نمی تواند به کسی دیگر پاداش دهد و از هیچ کسی شفاعت دیگران پذیرفته نمی شود و جایگزینی نمی گردد. ۲. خداوند فرموده است: از آنان جایگزینی پذیرفته نشده، شفاعت دیگران برای آنان مفید نمی باشد. ۳. و خداوند فرموده است: پیش از آن که روزی فرا برسد که در آن روز خرید و دوستی و شفاعتی نیست. ۴. وخداوند فرموده است: برای ستمگران دوست و شفاعت کننده ای نیست که فرمان برد. ۵.خداوند فرموده است: شفاعتِ شفاعت کنندگان برای آنان مفید نیست.

پاسخ اهل سنّت این است: از این آیات دو چیز ممکن است اراده شود:

اوّل: اینکه شفاعت برای مشرکان مفید نیست.

دوم: اینکه منظور از شفاعت در این آیات، شفاعتی است که مشرکان و بدعت گذاران کافر و یا مسلمان معتقد به آن هستند. آنان معتقدند که مخلوقات در نزد خداوند دارای مقامی هستند که می توانند بدون اذن خداوند برای دیگران شفاعت کنند؛ همان طور که بعضی از مردم از بعضی دیگر در نزد افرادی شفاعت می کنند و آنان شفاعت او را می پذیرند.)

ابن تیمیّه برای اثبات مشروع نبودن درخواستِ شفاعت و دعا از پیامبران پس از رحلت آنان، می گوید: (یادآوری فرشتگان و پیامبران پس از مردن آنان یا در حال غیبت آنان، درخواستِ از آنها، یاری طلبیدن از آنان و درخواست شفاعت آنان از احکام دینی است که خداوند آن را تشریع نکرده و برای آن پیامبر و کتابی نفرستاده است، و این امور به اتّفاق تمام مسلمانان واجب یا

مستحب نیست؛ هیچ کسی از صحابه و تابعین هم انجام نداده اند و هیچ پیشوایی از پیشوایان مسلمین به انجام این امور دستور نداده است. اگر چه بسیاری از مردمی که در ظاهر اهل عبادت و زهد هستند، این امور را انجام داده، داستانها و خوابهایی را درباره این موضوعات بازگو می کنند. تمام این امور کارهای شیطان است و مشروعیت ندارد، نه واجب است و نه مستحب. و اگر کسی خداوند را به عبادتی که واجب یا مستحب نیست پرستش نماید و معتقد به واجب یا مستحب بودن آن باشد، گمراه و بدعت گذار بدعتی بد است.)

ایشان در جایی دیگر درخواست شفاعت از پیامبران را در هنگام زنده بودن آنان جایز دانسته ولی درخواست شفاعت از آنان را پس از مرگ آنها شرک می داند، و می گوید: (قرآن نهی کرده است از اینکه کسی غیر از خداوند یعنی ملائکه، پیامبران و دیگران خوانده شود؛ زیرا این شرک یا وسیله ای به سوی شرک است. امّا درخواست دعا و شفاعت از ملائکه یا پیامبران و دیگران در هنگام زنده بودن آنان، موجب شرک نمی شود؛ چرا که هیچ کس از پیامبران یا بندگان صالح در حضور خودش پرستش نمی شود، چون خود او دیگران را از این عمل نهی می کند. و امّا درخواست از آنان پس از مرگ، وسیله ای به سوی شرک است. از این رو اگر شخصی یکی از پیامبران را ببیند و یا یکی از فرشته ها را زیارت کند و به او بگوید: (از تو درخواست می کنم) موجب شرک نیست، ولی اگر همین جمله را در حالی که

آن پیامبر یا فرشته غایب است بگوید، موجب شرک می شود.

۱. همان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲. همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

و ما می دانیم که ملائکه برای مؤمنان دعا کرده، طلب مغفرت می کنند، همانطور که خداوند متعال می فرماید: کسانی که عرش خداوند را حمل می کنند، و در اطراف عرش، خداوند را تنزیه و ستایش می نمایند و به خدا ایمان دارند، برای کسانی که ایمان آورده اند و در زمین هستند طلب بخشش می کنند.

بنابراین ملائکه برای مؤمنان طلب بخشش می کنند بدون اینکه کسی از آنها بخواهد. و دعا و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگران پیامبران و بندگان صالح درباره برگزیدگان از امّتش از این نوع است؛ یعنی آنان به مقداری که خداوند اذن داده، شفاعت می کنند بدون اینکه کسی از آنها طلب شفاعت کند.

وقتی درخواست از ملائکه مشروع نباشد، پس درخواست از پیامبران و بندگان شایسته ای که مرده اند نیز جایز نیست و نباید از آنان درخواست دعا و شفاعت کنیم.)

و در جایی دیگر در مقام استدلال بر مشروع نبودن درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید: (روشن است که اگر درخواست دعا و شفاعت و استغفار از پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار قبرش جایز باشد، صحابه و تابعین بهتر از ما به این موضوع آگاه بودند و زودتر از ما انجام می دادند و یا پیشوایان مسلمانان یادآوری می کردند.)

در قسمتی دیگر می گوید: (شفیع همانطور که شفاعت کننده و همراه درخواست کننده شفاعت در طلب حاجت اوست، همراه و در کنار (مشفوع إلیه) (کسی که در نزد او

شفاعت می شود) نیز قرار می گیرد، زیرا او پس از شفاعتِ شفیع، حاجتِ درخواست کننده شفاعت را برآورده می سازد. پس در واقع طالب و مطلوب در کنار هم قرار می گیرند. ولی خداوند یکی است و هیچ کس در کنار او قرار نمی گیرد؛ از این

۱. همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲. همان، ص ۲۴۰.

رو هیچ کسی بدون اذن او نمی تواند شفاعت کند.(۱)

مقصود از ذکر این عبارات علاوه بر بیان عناصر فکری ابن تیمیّه درباره شفاعت، اشاره به وجود تناقض در تمام این عبارات است که در قسمت پاسخ به شبهه ذکر می کنم.

نظیر این سخنان را ابن تیمیّه در موارد گوناگون دیگری نیز گفته است(۲)، وابن قیّم و محمّد بن عبدالوهاب و بن باز و پیروان متعصّب آنها نیز در گفته ها، مقالات و کتابهای خویش سخنان ابن تیمیّه را مورد استناد قرار داده اند(۳).

خلاصه عناصر فکری ابن تیمیّه و پیروانش عبارتند از:

۱. شفاعت به معنای دعاست.

۲. درخواست شفاعت از پیامبران، ملائکه و صلحا در هنگامی که زنده هستند، اشکالی ندارد؛ زیرا موجب شرک نیست.

۳. درخواست شفاعت از پیامبران و دیگران پس از مرگ آنان حرام است و درخواست کنندگانِ شفاعت در این حال مشرک و بدعت گذار اند، زیرا آیات قرآن و سیره اصحاب آن را نفی کرده است.

۴. اعتقاد به اینکه بعضی از بندگان در نزد خداوند دارای مقام ویژه ای بوده و می توانند در نزد خداوند برای دیگران شفاعت کننده عقیده مشرکان و بدعت گذاران است.

۵.پیامبران و ملائکه در روز قیامت بدون درخواست دیگران، شفاعت می کنند.

اکنون روشن می شود که ریشه و اساس اتّهام بدعت و شرک

و کفر به پیروان اهل

۱. همان، ج ۱۴، ص ۳۸۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۲ و۳۸۲؛ ج۱۴، ص۴۰۲ ۴۱۴؛ ج۲۴، ص۳۴۱ و ۳۴۲ و ۷۶؛ الفتاوی الکبری، ج۳، ص۴۲؛ اقتضاء الصراط، ج۱، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

۳. إغاثه اللهفان، ج۱، ص۲۲۰ ۲۲۳؛ فتاوی مهمّه، ج۱، ص۳۴؛ شرح العقیده الطحاویّه، ج۱، ص۲۲۹؛ مؤلّفات ابن عبدالوهّاب، ص ۱۱۲ و ۲۱۳؛ تیسیر العزیز الحمید، ص ۱۸۷ ۱۸۸.

بیت (علیهم السلام) چیزی جز عناصر فکری ابن تیمیّه و پیروان او نیست. گروهی از افراطیّون متعصّب که باورهای غلط ابن تیمیّه را بدون مطالعه و دقّت پذیرفته وتبلیغ می کنند، شیعه را به دلیل اعتقاد به شفاعت پیامبران و امامان و اولیای الهی متّهم به کفر و شرک و بدعت می نمایند و همواره به دنبال ایجاد تفرقه میان مسلمانان و حرکت در مسیر نابودی انسجام اسلامی آنان اند.

ما در پاسخ این شبهه، مسئله شفاعت در پرتو شریعت محمّدی را مورد بررسی قرار می دهیم تا گامی در مسیر احیای انسجام اسلامی باشد.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه چند موضوع را باید تحقیق کرد:

۱. معنای شفاعت

کلمه شفاعت در اصطلاح قرآن و روایات چه معنایی دارد؟

در پاسخ این پرسش برای کلمه (شفاعت) چند معنا ذکر شده است.

بعضی گفته اند: (کلمه شفاعت به معنای دعاست.)

و بعضی دیگر گفته اند: (شفاعت به معنای کمک کردن به دیگران است.)

و بعضی گفته اند: (شفاعت یعنی درخواست برداشتن ضرر از دیگران.)

و بعضی نیز گفته اند: (شفاعت به معنای وساطت و میانجیگری برای رسیدن دیگران به منافع دنیوی و اخروی و نجات آنان از ضرر است.)

به نظر ما کلمه (شفاعت) دارای حقیقت شرعیّه نیست؛ یعنی در قرآن و روایات

۱. مجموع الفتاوی، ج۱، ص۱۳۰.

۲. منهاج السنّه، ج۶، ص۱۱۷؛ مجموع الفتاوی، ج۱۵، ص۳۴۱؛ الصفدیّه، ج۲، ص۲۹۱.

۳. رسائل الشریف المرتضی، ج۲، ص۲۷۳.

۴. تفسیر روح المعانی، ج۵، ص۹۷؛ تفسیر أبی السعود، ج۲، ص۲۱۰.

برای این کلمه، تعریف خاصّی ذکر نشده است. بنابراین برای کشف معنای آن باید به لغت عرب و موارد استعمال آن در قرآن و روایات مراجعه کرد.

مراجعه به لغت و موارد استعمال این کلمه، بیانگر این واقعیت است که شفاعت عبارت است از: (همراه کردن دیگران با خود)، و طلب شفاعت عبارت است از: (درخواست از کسی برای همراهی کردن با خود به نزد کسی.)

کلمه (شفاعت) از کلمه (شفع = زوج) در مقابل کلمه (وتْر = فرد) گرفته شده است.

و شفیع به کسی گفته می شود که فردی دیگر را همراه خود سازد و زوج گردند.

ابن جریر طبری درباره معنای شفاعت گفته است:

(الشفاعه مصدر من قول الرجل: (اشفع لی فلان إلی فلان شفاعةً). وانّما قیل للشفیع شفیع وشافع لأنّه ثنّی المستشفع به، فصار به شفعاً، فکان ذوالحاجه قبل

استشفاعه به فی حاجته فرداً، فصار صاحبه له فیها شافعاً وطلبه فیه وفی حاجته شفاعهً، ولذلک سمّی الشفیع فی الدار وفی الأرض شفیعاً، لمصیر البایع به شفعاً(۲).)

(کلمه شفاعت مصدر است، آنجا که شخصی می گوید: به همراه گرفتم فلانی را به نزد فلانی. و علّت نام گذاری همراه کننده به شفیع و شافع این است که او درخواست کننده همراهی را همراه خود می سازد و زوج می گردند. بنابراین فردی که نیازمند همراهی است، قبل از درخواست همراهی فرد است و رفیقش همراه او می گردد و با همدیگر نیازش را درخواست می کنند. شریک در خانه یا زمین را نیز شفیع می گویند چون خریدار به همراه شریکش زوج می گردند.)

و قرطبی نیز در تفسیرش می گوید: (کلمه شفاعت و شُفْعه و مانند آن، از کلمه شَفْع گرفته شده است، و شَفْع به عدد زوج می گویند. و شفیع از همین معنا اشتقاق

۱. لسان العرب، ج۸، ص۱۸۳ ۱۸۴؛ تاج العروس، ج۵، ص۴۰۱.

۲. تفسیر الطبری، ج۱، ص۳۸۱.

یافته است؛ زیرا او با رفیق نیازمندش جفت می شود. و به شتری که در یک بار، دو بچه اش را شیر می دهد می گویند: (ناقه شفوع). و شَفْع یعنی ضمیمه نمودن یکی به یکی دیگر. و شُفْعه یعنی ضمیمه کردن ملک شریک را به ملک خود؛ بنابراین شفاعت یعنی دیگران را ضمیمه کردن به مقام و احترام خود. شفاعت در واقع عبارت است از اظهار منزلت همراهی کننده (شفیع) در نزد کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می شود، و نیز رساندن منفعت به همراهی شونده.)

بیضاوی می گوید:

(الشفاعه من الشفع، کأن المشفوع له کان

فرداً فجعله الشفيع شفعاً بضمّ نفسه إليه(۲).)

(شفاعت از شَفْع اشتقاق یافته است، همراهی شده ابتدا فرد بود و سپس همراهی کننده (شفیع) او را با ضمیمه به خودش زوج قرار داد.)

و بسیاری دیگر از مفسّران نیز کلمه شفاعت را به همین معنا تفسیر کرده اند.

بنابراین نتیجه می گیریم که شفاعت عبارت است از همراه نمودن دیگران با خود. و شفیع به کسی می گویند که کسی را به اعتبار مقام و احترامی که در نزد شخصی دیگر دارد، با خود به سوی آن شخص همراهی می کند. و طلب شفاعت یعنی درخواست همراهی شخصی در حرکت به مسیری و یا به جایی!

این معنا همانطور که خواهد آمد، با ظاهر آیات قرآن کریم و روایات کاملًا سازگاری دارد و راه را برای پاسخ گویی به مغالطه های دیگران هموار می سازد.

۲. شفاعت در قرآن کریم

آیات قرآن کریم درباره شفاعت به چند گروه تقسیم می شود:

۱. آیاتی که شفاعت در قیامت را نفی می کند و یا مفید نمی داند.

۱. تفسیر القرطبی، ج۵، ص۲۹۵.

۲. تفسیر البیضاوی، ج۱، ص۳۱۹.

۳. فتح القدیر، ج۱، ص۸۲؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۶۳؛ مجمع البیان، ج۱، ص۲۰۰.

خداوند متعال می فرماید:

(وَاتَّقُواْ يَوْمًا لاَّ تَجزِى نَفْسٌ عَن نَّفْس شَيًا وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلاَ تَنفَعُهَا شَفَعَةٌ)

(بپرهیزید از روزی که کسی به کار کسی نیاید و برای او جایگزینی پذیرفته نشود و هیچ شفاعتی سود ندهد.)

(يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَكُم مِّن قَبْلِ أَن يأْتِىَ يَوْمٌ لَّابَيْعٌ فِيهِ وَلاَخُلَّةٌ وَلاَشَفَعَةٌ)

(ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه روزی شما کردیم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی برسد که در آن روز داد و ستدی و یا دوستی و

یا شفاعتی نباشد.)

۲. آیاتی که شفاعت را اختصاص به خداوند داده و فقط او را شفیع می داند.

خداوند متعال می فرماید:

(وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِینَ یَخَافُونَ أَن یُحْشَرُواْ إِلَی رَبِّهِمْ لَیْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِیٌّ وَلاَ شَفِیعٌ)

(و با قرآن به کسانی که از برانگیخته شدن به سوی پروردگارشان می ترسند هشدار ده، در حالی که هیچ کس جز خداوند ولی و شفیع آنان نیست.)

(وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَیْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِیٌّ وَلاَشَفِیعٌ)

(و با قرآن یادآوری کن تا کسی با آنچه انجام داده گرفتار نماند، برای هر کسی جز خداوند ولیّ و شفاعت کننده ای نیست.)

(مَالَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِیّ وَلاَ شَفِیع)

۱. البقره/ ۱۲۳.

۲. البقره / ۲۵۴.

۳. الأنعام/ ۵۱.

۴. الأنعام / ۷۰.

۵.السجده/ ۴.

(برای شما کسی جز خداوند ولیّ و شفاعت کننده نیست.)

(أَمِ اتَّخَذُواْ مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَآءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُواْ لاَ یَمْلِكُونَ شَیًا وَلاَ یَعْقِلُونَ * قُل لِلَّهِ الشَّفَعَهُ جَمِیعًا لَّهُو مُلْكُ السَّمَوَا تِ وَالْأَرْضِ)

(شفاعت کنندگانی غیر از خداوند گرفته اند، بگو: آیا هر چند آنان به چیزی توانایی نداشته باشند و چیزی در نیابند؟ بگو: همه شفاعت برای خداست، پادشاهی آسمان ها و زمین برای اوست.)

۳. آیاتی که شفاعت کردن درباره کفّار و مشرکان را نفی می کند.

(مَا لِلظَّلِمِینَ مِنْ حَمِیم وَلاَ شَفِیع یُطَاعُ)

(برای ستمکاران (کافران) هیچ دوست نزدیک و هیچ شفاعت کننده ای نیست که شفاعتش پذیرفته شود.)

منظور از (ظالمین) کافران هستند؛ همانطور که در سوره بقره می فرماید:

(وَلاَشَفَعَهٌ وَا لْکَفِرُونَ هُمُ الظَّلِمُونَ)

(و شفاعتی نیست و کافران همان ظالمان هستند.)

(فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَعَهُ الشَّفِعِینَ)

(پس شفاعت شفیعان به آنها سود نمی دهد.)

۴. آیاتی که شفاعتِ دیگران را مشروط می کند.

(مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ

عِندَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ)

(کیست آن که جز با اذن خداوند نزد او شفاعت کند؟)

۱. الزمر / ۴۳ و ۴۴.

۲. الغافر / ۱۸.

۳. البقره / ۲۵۴.

۴. المدثّر / ۴۸.

۵.البقره / ۲۵۵.

(وَلاَ تَنفَعُ الشَّفَعَهُ عِندَهُو إِلاَّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ)

(و شفاعت نزد او سودی ندارد مگر برای کسی که او اجازه دهد.)

(مَامِن شَفِیع إِلاَّ مِن بَعْدِ إِذْنِهِ)

(هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر پس از اذن او.)

(لَّایَمْلِکُونَ الشَّفَعَهَ إِلاَّ مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)

(دارای شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان پیمانی گرفته باشد.)

(یَوْمَبِذ لَّاتَنفَعُ الشَّفَعَهُ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِیَ لَهُو قَوْلا)

(در این روز شفاعت سود ندارد، مگر شفاعت کسی که خداوند به او اجازه دهد و سخن او را بپسندد)

(وَلاَ یَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَضَی)

(و ملائکه شفاعت نمی کنند جز برای کسی که او بپسندد)

(وَلاَ یَمْلِکُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَعَهَ إِلاَّ مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ)

(و کسانی که جز خداوند را می خوانند دارای شفاعت نیستند مگر کسانی که به حق گواهی داده باشند)

(وَکَم مِّن مَّلَک فِی السَّمَوَا تِ لَا تُغْنِی شَفَعَتُهُمْ شَیًا إِلاَّ مِن بَعْدِ أَن یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن یَشَآءُ وَیَرْضَی)

(و چه بسیار فرشتگانی در آسمانها هستند، [که] شفاعت آنها هیچ سودی ندارد، مگر پس از آنکه بر هرکس بخواهد و پسندد، اجازه دهد.)

۱. سبأ / ۲۳.

۲. یونس / ۳.

۳. مریم / ۸۷.

۴. طه / ۱۰۹.

۵.الانبیاء / ۲۸.

۶. الزخرف / ۸۶.

۷.النجم / ۲۶.

مطالعه و دقّت در این آیات بیانگر چند مطلب است:

مطلب اوّل: گروه دوم از آیات ثابت می کند خداوند متعال شـفیع (شفاعت کننده) است. و این دلالت دارد بر اینکه شفاعت و شفیع به معنای دعا، دعا کننده، درخواست کننده، وساطت و واسطه نیست؛ زیرا

خداونـد متعـال (مـدعوٌّ به) (کسـی که به نزد او دعـا می شـود) و (مطلـوبٌ منه) (کسـی که از او درخـواست می شـود) و (ذی الواسطه) (کسی که در نزد او وساطت می شود) است.

معنـای شـفیع در این آیات همراهی کننـده مسـتقلّ، فراگیر و همیشـگی است؛ زیرا او تنها کسـی است که بنـدگان را همواره و همیشه بـا رحمت و قـدرت و روزی خویش در مسـیر حرکت به جهـان آخرت و بهشت همراهی می کنـد. این نوع از همراهی مخصوص خداوند است؛ چنانکه نیرو و عزّت حقیقی و فراگیر مخصوص خداوند است در قرآن کریم می فرماید:

(أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)

(ا لْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)

(لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا)

مطلب دوم: گروه سوم از آیـات دلالـت دارد بر اینکه شـفاعتِ کسـی دربـاره مشـرکان پـذیرفته نیست؛ زیرا آنان قابل همراهی کردن و نجات نیستند و همیشه در جهنّم هستند، همان طور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لاَيَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَادُونَ ذَا لِكَ)

(خداوند شرک را نمی بخشد، و گناهان دیگر را می بخشد.)

مطلب سوم: گروه چهارم از آیات، دلالت دارد بر اینکه کسانی دیگر غیر از

۱. البقره / ۱۶۵.

۲. النساء / ۱۳۹.

۳. الزمر / ۴۴.

۴. النساء / ۴۸ و ۱۱۶.

خداوند نیز با حفظ چند شرط از حقّ شفاعت و همراهی نمودن برخوردار می باشند:

۱. شـفاعتِ آنـان هنگـامی پـذیرفته می شود که خداونـد اجـازه دهـد. لـذا آنان از شـفاعتی که گروه دوم آیات دلالت داشـت (شفاعت مستقلّ، فراگیر و همیشگی) برخوردار نیستند.

۲. شفاعت کننده مشرک و کافر نباشد، بلکه گواهی به حقّ بدهد.

۳. برای کسانی شفاعت کنند که مورد پسند خداوند است.

۴. ملائکه می توانند با اذن خداوند شفاعت کنند.

باتوجّه به

این گروه از آیات درمی یابیم که مراد از شفاعت در گروه اوّل، شفاعتِ مستقلّ و بدون اذن خداوند است.

و اکنون از ابن تیمیّه و پیروان متعصّب او (وهّابیون) می پرسیم در کدام آیه از آیات قرآن کریم برخورداری دیگران از حقّ شفاعت و تأثیر گذاری شفاعت آنان درباره افراد، مشروط شده است به اینکه شفاعت کننده زنده باشد و کسی از او درخواست شفاعت نکرده باشد؟!

و در کدام آیه از آیات قرآن شفاعت توسّط دیگران به طور کلّی (هر چند محدود و پس از اجازه خداوند باشد) نفی شده و دخالت در افعال خداوند متعال دانسته شده است، تا درخواست شفاعت از غیر خدا به طور کلّی مستلزم شرک باشد؟!

و از برادران اهل سنّت می پرسیم آیا شایسته است شیعیانی که به حکم قرآن معتقد به شفاعت پیامبران، امامان و اولیای الهی به طور محدود هستند و در همین دنیا درخواست شفاعت آنان در قیامت را دارند، متّهم به شرک و کفر شوند؟!

آیا شایسته است درباره آنان بنویسند:

(ما حدث من سؤال الأنبیاء والأولیاء من الشفاعه بعد موتهم من حوادث الامور الّتی أخبر بها النبی صلی الله علیه وآله امّته وحذّر منها، کما فی الحدیث عنه صلی الله علیه وآله قال: لا تقوم الساعه حتّی یلحق حیّ من امّتی بالمشرکین وحتی تعبد فئام من امّتی الأوثان.(۱)

(موضوع درخواست شفاعت از پیامبران و اولیا پس از مرگ آنان از حوادثی است که پیامبر صلی الله علیه وآله از وقوع آن خبر داده و امّت خویش را از آن منع کرده است. همانطور که در حدیثی می فرماید: پیش از قیامت عدّه ای از امّت من به مشرکان

می پیوندند و بتها را می پرستند؟!)

و آیا سزاوار است کسانی که در کنار قبور پیامبران و امامان و اولیای چیزی جز ذکر خداوند متعال و درخواست شفاعت از این بزرگواران را اظهار نمی کنند، متّهم به شرک و کفر و بدعت شوند؟!

۳. شفاعت کنندگان

به اعتقاد ما هر کسی که نزد خداوند متعال دارای مقام و منزلتی باشد، می تواند از گناهکاران شفاعت کند و آنان را با خود همراه نماید و شفیع آنان گردد. البتّه تأثیر شفاعتِ آنان مشروط به شرایطی است که در بخش پیش گفته شد. و هیچ شرط دیگری در آیات و روایات برای تأثیر گذاری شفاعت ذکر نشده است.

آیات و روایات بیانگر این واقعیّت است که شفاعت کنندگان عبارتند از: پیامبران به طور عام، پیامبر اسلام به طور خاص، اولیا و امامان، ملائکه، شهدا، افراد صالح، قرآن، مؤمنان، اطفال و بعضی از اعمال صالح.

الف) شفاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

درباره شفاعت پیامبر اسلام به طور خاص، احادیث فراوانی نقل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(من قال حین یسمع النداء: (اللّهمّ ربّ هذه الدعوه التامّه والصلاه القائمه آتِ محمّداً الوسیله والفضیله وابعَثْه مقاماً محموداً الّذی وعدْتَه) حلّت له

۱. عجائب الآثار، ج۲، ص۵۹۰.

شفاعتی یوم القیامه.(۱)

(هرکسی آنگاه که اذان را بشنود بگوید: (اللّهمّ رب هذه الدعوه...) شفاعت من برای او در قیامت کارگشا است.)

(لکلّ نبیّ دعوه قد دعا بها فاستجیب، فجعلت دعوتی شفاعهً لاُمّتی یوم القیامه

(هر پیامبری از یک خواسته مستجاب برخوردار است و من خواسته ام را شفاعت امّت خویش در قیامت قرار دادم.)

(لکلّ نبیّ دعوه یدعوها، فارید أن اختبیء دعوتی شفاعهً لاُمّتی یوم القیامه

(هر پیامبری خواسته ای دارد که آن را از خداوند می طلبد، و من اراده نمودم که خواسته ام را برای شفاعت امّت خویش در قیامت پنهان کنم.)

این حدیث در کتابهای حدیثی اهل سنّت نیز با سندهای مختلف و عبارات گوناگون نقل شده است(۴).

ترمذی همین حدیث را نقل کرده و به آخر

حدیث این جمله را اضافه کرده است: (وهی نائله إن شاء الله من مات منهم لا یشـرک بالله شیئاً(۵)؛ شفاعت من شامل هر کسی از امّت می شود که مشرک نمیرد.)

۱. صـحیح البخاری، ج۱، ص ۱۵۲ و ج۵، ص۲۲۸؛ سـنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۳۹؛ سـنن أبی داود (السجستانی)، ج۱، ص۱۲۹؛ سنن الترمـذی، ج۱، ص۱۳۶؛ سـنن النسائی، ج۲، ص۲۷؛ الـدر المنثور، ج۴، ص۲۹۸؛ المعجم الصـغیر، ج۱، ص ۲۴۰؛ تفسیر القرطبی، ج۱۰، ص ۳۱۰.

۲. صحیح البخاری، ج۷، ص۱۴۵.

۳. صحیح مسلم، ج۱، ص ۱۳۰ ۱۳۲؛ صحیح البخاری،ج۷،ص۱۴۵وج۸،ص۱۹۲؛مسند ابن المبارک،ص۶۵.

۴. المصنّف (الصنعانی)، ج۱۱، ص۴۱۳؛ مسند أبی یعلی، ج۴، ص۱۶۷، ج۵، ص ۲۲۹ و ۳۰۶؛ صحیح ابن حبّان، ج۱۴، ص۷۶، المعجم الاوسط، ج۲، ص۲۰۳؛ مسند الشامیّین، ج۴، ص۱۷۵؛ مسند الشهاب، ج۲، ص۱۳۱ ۱۳۳، الجامع الصغیر، ج۱، ص۳۷۲؛ کنز العمّال، ج۱۴، ص۳۹۱.

۵.سنن الترمذی، ج۵، ص۲۳۸.

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

(یخرج قوم من النار بشفاعه محمّد فیدخلون الجنّه یُسمّون الجهنمیّین.(۱))

(گروهی که جهنّمیون نام دارند، با شفاعت محمّد صلی الله علیه وآله از آتش خارج شده، به بهشت وارد می شوند.)

نیز از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که آن حضرت فرمود:

(خیّرتُ بین الشفاعه وبین أن یدخل نصف اُمّتی الجنّه، فاخترت الشفاعه لأ نّها أعمّ وأکفی.(۲)

(من مخیّر شدم بین شـفاعت و اینکه نصف امّت من وارد بهشت شود، و من شـفاعت را برگزیدم، زیرا با شـفاعت افراد بیشتری قابل ورود به بهشت می شوند.)

و ترمـذی همین حـدیث را با کمی اختلاف در عبارات ذکر نموده و به آخر حـدیث این جمله را اضافه کرده است: (وهی لمن مات لایشرک بالله شیئاً(۳)؛ شفاعت

اختصاص به کسانی دارد که مشرک نشده باشند.)

حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است؛ این حدیث معروف به (حدیث شفاعت) است و در بسیاری از کتابهای معتبر اهل سنّت با سندهای بسیار جالب و عبارات گوناگون همراه با یک مضمون نقل شده است.

ما در اینجا این حدیث را از کتاب صحیح بخاری نقل نموده، شما را به مطالعه کتابهای دیگر ارجاع می دهیم.

معبد بن هلال عنزی می گوید: با گروهی از مردم بصره جمع شده نزد انس بن مالک رفتیم و قرار شد درباره حدیث شفاعت از او بپرسیم. وقتی از مضمون حدیث شفاعت پرسیدیم، در جواب گفت:

۱. صحیح البخاری، ج۷، ص۲۰۳؛ سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۴۴۳؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۲، ص۴۲۲؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۴، ص۴۳۴؛ کنز العمال، ج۱۴، ص۵۰۶.

۲. سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۴۴۱.

۳. سنن الترمذی، ج۴، ص۴۷.

(حدّثنا محمّد صلی الله علیه وآله، قال: إذا کان یوم القیامه ماج الناس بعضهم فی بعض، فیأتون آدم فیقولون: اشفع لنا إلی ربّک. فیقول: لست لها ولکن علیکم بابراهیم، فإنّه خلیل الرحمن.

فیأتون إبراهیم، فیقول: لست لها، ولکن علیکم بموسی، فإنّه کلیم الله.

فیأتون موسی، فیقول: لست لها، ولکن علیکم بعیسی، فإنّه روح الله وکلمته.

فیأتون عیسی، فیقول: لست لها، ولکن علیکم بمحمّد صلی الله علیه وآله.

فیأتونی، فأقول: أنا لها، فأستأذن علی ربّی، فیؤذن لی ویلهمنی محامد أحمِدُه بها لا تحضرنی الآن، فأحمِدُه بتلک المحامد وأخرُّ له ساجداً، فیقال: (یا محمّد! ارفع رأسک وقل یُسمع لک، وسلْ تُعط، واشفع تُشفع).

فأقول: یا ربّ اُمّتی اُمّتی.

فیقال: انطلق فاخرج منها من کان فی قلبه مثقال شعیره من ایمان.

فأنطلقُ فافعلُ، ثمّ أعوذ فأحمده بتلک المحامد، ثمّ أخرُّ

له ساجداً.

فيقال: يا محمّد! ارفع رأسک، وقل يُسمع لک، وسِلْ تُعط، واشفعْ تُشفع.

فأقول: يا ربّ اُمّتی اُمّتی.

فيقال: انطلق، فاخرج منها من كان فی قلبه مثقال ذرّه أو خردله من إيمان. فأنطلقُ فأفعلُ، ثمّ أعوذ، فأحمده بتلک المحامد، ثمّ أخرُّ له ساجداً.

فيقال: يا محمّد! ارفع رأسک، وقلْ يسمع لک، وسلْ تُعْط، والشفع تشفع.

فأقول: يا ربّ! اُمّتی اُمّتی.

فيقول: انطلق فاخرج من كان فی قلبه أدنی أدنی مثقال حبّه من خردل من إيمان.

فاخرجه من النار.)

(رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در روز قیامت گروهی از مردم به سوی گروهی دیگر هجوم برده، به صورت یک موج به نزد حضرت آدم علیه السلام می آیند و می گویند: ما را به سوی پروردگارت شفاعت و همراهی کن.

۱. صحیح البخاری، ج۸، ص ۲۰۰ ۲۰۱.

حضرت آدم علیه السلام می فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد ابراهیم علیه السلام ، زیرا او خلیل الرحمن است.

آنان به نزد ابراهیم علیه السلام می آیند و درخواست شفاعت می کنند.

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد موسی علیه السلام ، زیرا او کلیم الله است.

مردم به نزد موسی علیه السلام می آیند و درخواست شفاعت می کنند. او نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، بروید به نزد عیسی علیه السلام ، زیرا او روح الله و کلمه الله است.

همه مردم به نزد عیسی علیه السلام می آیند و او نیز می فرماید: من برای این کار نیستم، شما بروید به نزد محمّد صلی الله علیه وآله.

آنگاه مردم به نزد من می آیند و من می گویم: من شما را شفاعت می

کنم.

آنگاه از پروردگارم اجازه شفاعت می خواهم و او به من اجازه می دهد و الفاظی را برای ستایش خویش به قلب من الهام می کند و من او را با آن الفاظ سپاس می گویم و در برابر او به سجده می افتم.

در این حال به من گفته می شود: ای محمّد! سر از سجده بردار و هر چه می خواهی، بر زبان جاری کن که اکنون شنیده می شود و درخواست کن که اکنون عنایت می گردد و شفاعت کن که اکنون پذیرفته می شود.

من می گویم: پروردگارا! امّت من، امّت من.

در این حال گفته می شود: هر کسی را که در قلبش به مقدار یک دانه جو ایمان هست از جهنّم آزاد کن.

و من آنها را آزاد می کنم و دوباره برمی گردم و به همان صورت خداوند را با آن الفاظ ستایش کرده، در مقابل او سجده می کنم.

دوباره گفته می شود: ای محمّد! سر خود را بلند کن و هرچه می خواهی...

من دوباره می گویم: پروردگارا! امّت من، امّت من.

در جواب گفته می شود: برو و هرکسی را که در قلبش ذرّه ای یا خردلی ایمان باشد از جهنّم خارج کن.من می روم و چنین می کنم.

و برای مرتبه سوم برمی گردم و با همان الفاظ خداوند را ستایش کرده و سجده می کنم.

و در جواب گفته می شود: ای محمّد! سرت را بلند کن و...

من می گویم: پروردگارا! امّت من، امّت من.

خداوند می فرماید: برو و هرکسی را که در قلبش کمتر از مثقالی ایمان باشد، از آتش خارج کن.

من می روم و چنین می کنم.)

این حدیث در بسیاری

از کتابهای حدیثی اهل سنّت با تعابیر گوناگون آمده است.(۱) و بیانگر این مطلب است که پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله به لحاظ اینکه سیّد المرسلین و خاتم الانبیاست، برخوردار از شفاعتی است که سایر پیامبران برخوردار از آن نوع شفاعت نیستند.

ب) شفاعت پیامبران، ملائکه و مؤمنان

در قرآن کریم می فرماید:

(وَلاَ يَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَضَى)

(و جز برای کسی که خداوند اجازه دهد شفاعت نمی کنند.)

فاعل کلمه (لا یشفعون) کسانی هستند که کفّار آنان را فرزندان خداوند می دانستند و آنها عبارتند از: ملائکه و عیسی علیه السلام و عزیر علیه السلام ، پس آیه ثابت می کند که آنان برخوردار از حقّ شفاعت هستند.

۱. مسند أحمد، ج۱، ص۲۸۲ و ۲۹۵، ج۲، ص۴۳۶؛ صحیح البخاری، ج۵، ص۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج۱، ص۱۲۷ و ۱۲۸؛ سنن الترمذی، ج۴، ص۴۳؛ مجمع الزوائد، ج۱۰، ص۳۷۲؛ مسند ابن المبارک، ص۶۲ ۶۳؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۷، ص ۴۱۵ ۴۱۶؛ مسند ابن راهویه، ج ۱، ص۲۲۸ ۲۲۹، السنن الکبری (النسائی)، ج۶، ص۳۷۹؛ مسند أبی یعلی، ج۱، ص۵۷ ۵۸؛ تعظیم قدر الصلاه، ج۱، ص۲۸۹؛ صحیح ابن حبّان، ج۱۴، ص۴۰۰؛ تهذیب الکمال، ج۲۸، ص۲۴۲.

۲. الأنبیاء / ۲۸.

۳. جامع البیان، ج۲۵، ص۱۳۵.

و در سوره (النجم) می فرماید:

(كَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَا تِ لاَ تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيًّا إِلاَّ مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَآءُ).

این آیه دلالت دارد بر اینکه ملائکه برخوردار از حقّ شفاعت هستند.

و در آیه دیگری می فرماید:

(وَلاَ يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَعَهَ إِلاَّ مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ).

و مراد از جمله (من شهد بالحق) کسانی اند که ایمان آورده و گواهی به شهادتین بدهند.

قرطبی در تفسیر این آیه می گوید: (مراد از جمله (من شهد

بالحقّ) مؤمنان هستند. البتّه در صورتی که خداونـد به آنان اجازه شـفاعت دهد. ابن عبّاس گفته است: (مَنْ شـهد بالحقّ) یعنی کسی که به وحدانیّت خداوند و رسالت محمّد صلی الله علیه وآله شهادت بدهد.)

و در تأیید این تفسیر می گوییم: خداوند متعال در قرآن کریم مؤمنان را به شهدا تعبیر کرده و می فرماید:

(وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِی أُوْلَبِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَدآءُ عِندَ رَبِّهِمْ)

(کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند راستگویان و شهدا در نزد پروردگارشان هستند.)

بنـابراین از مجموع این آیـات اسـتفاده می شود که پیامبران و ملائکه و شـهدا به معنای کسانی که گواهی به وحـدانیّت خـدا و رسالت پیامبر صـلی الله علیه وآله بدهنـد و مؤمنان می تواننـد شـفاعت کننـد، البتّه شـفاعتِ آنان مشـروط به اذن خداوند متعال است.

۱. النجم / ۲۶.

۲. الزخرف / ۸۶.

۳. تفسیر القرطبی، ج۱۶، ص۱۲۲.

۴. الحدید / ۱۹.

درباره شفاعت پیامبران و ملائکه و مؤمنان روایات بسیار زیادی نقل شده است.

در روایتی آمده است که وقتی پیامبران و ملائکه و مؤمنان از افراد جهنّمی شفاعت می کنند، خداوند متعال می فرماید:

(شـفعَتْ الملائکه وشَـفَع النبیّون وشَـفَع المؤمنون ولم یبق إلّا أرحم الراحمین، فیقبض قبضه من النار فیخرج منها قوماً لن یعملوا خیراً قطّ...(۱)

(ملائکه و پیـامبران و مؤمنـان شـفاعت کردنـد، و کسـی برای شـفاعت کردن جز خداونـد باقی نمانـده است. در اینجاست که خداوند گروهی از اهل جهنّم را جمع می کند و کسانی را از جهنّم نجات می دهد که هرگز عمل نیکی انجام نداده اند...)

ج) شفاعت قرآن و قاری قرآن

روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

(الصیام والقرآن یشفعان للعبد یوم القیامه. یقول الصیام: أی ربّ! منعته الطعام والشهوات بالنهار

فشفّعنی به. ویقول القرآن: منعته النوم باللیل فشفّعنی فیه. فیشفعان.(۲))

(روزه و قرآن در روز قیامت برای بندگان خدا شفاعت می کننـد. روزه می گویـد: پروردگـارا! مـن ایـن بنـده را در روز از خـوردن طعـام و اسـتفاده از شـهوات منـع کردم، پس مرا شـفیع او قرار بـده. و قرآن می گویـد: من او را در شب از خواب بـاز داشـتم، پس مرا شفیع او قرار بده. و هر دو شفاعت می کنند.)و در روایتی از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

۱. مسـند أحمـد بن حنبل، ج۳، ص۹۴؛ صـحیح مسلم، ج۱، ص۱۱۶؛ مسـتدرک الصحیحین، ج۴، ص۵۸۳؛ فتـح الباری، ج۱۱، ص۳۷۲؛ مسـند أبی داود الطیالسـی، ج۲۹۰؛ المصـنّف (الصنعانی)، ج۱۱، ص۴۱۰؛ تفسـیر الثعالبی، ج۴، ص۶۹؛ تفسیر البغوی، ج۱، ص۱۹۸.

۲. مسـند أحمد بن حنبل، ج۲، ص۱۷۴؛ مسند ابن المبارک، ص۵۹؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۵۵۴؛ الجامع الصغیر، ج۲، ص۱۲۳؛ کنز العمّال، ج۸، ص۴۴۵؛ فقه السنّه، ج۱، ص۴۳۲.

(من قرأ القرآن فاستظهره شفع فی عشره من أهل بیته قد وجبت لهم النار(۱)

(هر کسی که قرآن را با صدای بلند بخواند، درباره ده نفر از خویشاوندانش که جهنّم بر آنها واجب شده، شفاعت می کند.)

د) شفاعت شهدا و اطفال

قرطبی از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره شفاعت شهدا روایت کرده است:

(أنّ الأنبیاء تعطی لهم الشفاعه یوم القیامه، وشفاعتی أیضاً یوم القیامه. وأمّا الشهداء فإنّهم فی کلّ یوم فیمن یشفعون.(۲)

(پیـامبران در روز قیـامت برخوردار از شـفاعت می شونـد. و من نیز در روز قیامت شـفاعت می کنم. ولی شـهدا در هر روز می توانند افرادی را شفاعت کنند.)

و در روایتی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که

اطفال، پدر و مادر خویش را شفاعت می کنند(۳).

۴. شفاعت شوندگان

(خداوند شرک به خودش را نمی بخشد، و سایر گناهان را می بخشد.)

و در روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است: (فهی لمن لایشرک بالله شیئاً(۲)؛ شفاعت مخصوص کسانی است که به خداوند شرک نورزند.)

و همچنین از حدیث شفاعت نیز استفاده می شود که ایمان شرط اساسی برای امکان بهره مندی از شفاعت اولیا است.

و درباره امکان بهره مندی اهل ایمان از شفاعت اولیا الهی دو دلیل وجود دارد، یکی عامّ است و دیگری خاصّ می باشد. بعضی از روایات امکان بهره مندی از شفاعت را حقّ هر مسلمانی می داند.

سلیم بن عامر می گوید: از عوف بن مالک اشجعی شنیدم که می گوید:

(قال رسول الله صلی الله علیه وآله: أتدرون ما خیّرنی ربّی اللیله؟ قلنا: الله ورسوله أعلم. قال: فإنّه خیّرنی بین أن یدخل نصف اُمّتی الجنّه وبین الشفاعه، فاخترت الشفاعه. قلنا: یا رسول الله! ادع الله أن یجعلنا من أهلها. قال: هی لکلّ مسلم.(۳)

(رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آیا می دانید در امشب خداوند مرا میان چه چیز مخیّر نمود؟

عرض کردیم: خدا و رسولش بهتر می دانند.

آن حضرت فرمود: خداوند مرا مخیّر کرد بین اینکه نصف امّت من به بهشت بروند و یا توسّط من شفاعت شوند. من شفاعت آنان را انتخاب نمودم.

عرض کردیم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه تا ما را از اهل شفاعت قرار دهد.

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۱۴۸.

۲. تفسیر القرطبی، ج۴، ص۲۷۶.

۳. مسند ابن راهویه، ج۴، ص۲۵۱.

۴. طه / ۱۰۹.

۵.سبأ / ۲۳.

حدیث شفاعت استفاده می شود.

از این رو شفاعت اولیا شامل

مشرکان نمی شود؛ زیرا آنان قابل بخشش نبوده، همیشه در جهنّم باقی می مانند، همانطور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لاَيَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِى وَيَغْفِرُ مَادُونَ ذَا لِكَ)

۱. النساء / ۴۸ و ۱۱۵.

۲. السنن الکبری (البیهقی)، ج۳، ص۱۳؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۳۰۱ و ج۵، ص۱۴۹؛ شرح سنن النسائی، ج۱، ص۲۱۱؛ موارد الظمآن، ص۷۵؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج۲، ص۸۸؛ قصص الأنبیاء (ابن کثیر)، ج۲، ص۴۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص۱۲۵؛ کنز العمّال، ج۱، ص۴۳۷.

۳. مستدرک الصحیحین، ج۱، ص ۱۵؛ المعجم الکبیر، ج۱۸، ص۶۹؛ مسند الشامیّین، ج۱، ص۳۲۷؛ کنزالعمّال، ج۴، ص۴۰۲.

آن حضرت فرمود: شفاعت حقّ هر مسلمانی است.)

حاکم نیشابوری درباره این حدیث می گوید: (این حدیث صحیح است و تمام راویان آن ثقه هستند و هیچ ضعفی در این حدیث نیست.)

و ابن منده نیز می گوید: (سند این حدیث صحیح است.)

البانی می گوید: (سند این حدیث صحیح است؛ زیرا تمام راویان موجود در سند آن ثقه و از روایان بخاری می باشند.)

ولی در روایات بسیاری که هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنّت نقل شده است، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید:

(انّما شفاعتی لأهل الکبائر من اُمّتی(۴)

(شفاعت من اختصاص به کسانی از امّت من دارد که مرتکب گناه کبیره شده باشند.)

جمع بین این روایات به این است که روایات گذشته با این روایات تخصیص می خورد؛ از این رو شفاعت شامل خصوص کسانی می شود که دین حقّ را پذیرفته و مرتکب گناهان کبیره شده اند.

امّا کسانی که مرتکب هیچ گناه کبیره ای نشده اند، از دو حالت خارج نیست: یا مرتکب گناه صغیره نیز نشده اند، در این

صورت نیازی به شفاعت ندارند، بلکه برخوردار از حقّ شفاعت نسبت به دیگران هستند. و یا مرتکب گناه صغیره شده اند، در این صورت خداوند متعال گناهان آنان را پیش از قیامت می بخشد؛ زیرا می فرماید:

(إِنْ تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَاتُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا)

۱. مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۱۵.

۲. الایمان (ابن منده)، ج۲، ص۸۷۴.

۳. ظلال الجنّه، ج۲، ص۸۴.

۴. مسند أحمد،ج۳،ص۲۱۳؛صحیح ابن حبّان،ج۱۴، ص۳۸۶ ۳۸۷؛سنن ابن ماجه،ج۲،ص۱۴۴۱؛سنن أبی داود السجستانی،ج۲،ص۴۲۱؛سنن الترمذی،ج۴،ص۴۵؛السنن الکبری(البیهقی)، ج۸، ص۱۷؛ مسند أبی یعلی، ج۶، ص۴۰؛ مجمع الزوائد، ج۱۰، ص۳۷۸؛ کنزالعمال، ج۱۴، ص۳۹۸؛ مستدرک الصحیحین، ج۲، ص۳۸۲.

(اگر از انجام گناهان کبیره ای که نهی شده اید اجتناب ورزید، گناهان (کوچک) شما را می زداییم و شما را به جایگاهی گرامی درمی آوریم.)

بنابراین نتیجه می گیریم که شفاعت اولیای الهی شامل کسانی می شود که پس از پذیرش دین حقّ، مرتکب گناهان کبیره شده باشند. و البتّه تأثیر شفاعت درباره آنان مشروط به اجازه خداوند متعال است.

۵.درخواست شفاعت از اولیا الهی

تاکنون چند مطلب روشن شد:

۱. شفاعت یعنی همراهی کردن دیگران با خود.

۲. مسئله شفاعت از باورهای دینی تمام مسلمانان است.

۳. شفاعت اولیای الهی زمانی مؤثّر و مفید است که خداوند متعال اجازه دهد و شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان شرایط تأثیر گذاری شفاعت را داشته باشند.

۴. شفاعت خداوند فقط درباره مشرکان انجام نمی گردد و هیچ شرطی برای تأثیر گذاری آن نیست.

آنچه اکنون برای ما اهمیّت دارد و در واقع قسمت اصلی پاسخ به وهابیّون را تشکیل می دهد، موضوع درخواستِ شفاعت از پیامبران، امامان، ملائکه و دیگران است.

به اعتقاد ما درخواست شفاعت از اولیای الهی، جایز و بلکه عملی بسیار پسندیده است. ولی این

تیمیّه و پیروان متعصّب او در تضعیف اعتقادات شیعه و اثبات حرام بودن درخواستِ شفاعت از اولیای الهی به دلیلهایی استدلال کرده اند که حکایت از سردرگمی آنان دارد. اکنون دلایل آنها را ذکر کرده، در پرتو شریعت اسلام و با استفاده از سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله به آنها پاسخ می دهیم.

۱. النساء / ۳۱.

دلیلهای وهابیّون بر حرمت درخواست شفاعت

دلیل اوّل: شرک بودن درخواست شفاعت

ابن تیمیّه درخواست شفاعت را دو قسم کرده است:

۱. درخواست شفاعت از اولیا در حالی که زنده هستند.

۲. درخواست شفاعت از آنان پس از مرگ آنها.

قسم اوّل را شرک نمی داند و قسم دوم را شرک می داند.

اگر چه کلام وی قبلاً ذکر شد، ولی شایسته است دوباره آن را ذکر کنیم. ایشان می گوید:

(القرآن ینهی أن یدُعی غیر الله، لا من الملائکه ولا الأنبیاء ولا غیرهم، فإنّ هذا شرک أو ذریعه إلی الشرک. بخلاف ما یطلب من أحدهم فی حیاته من الدعا والشفاعه، فإنّه لا یفضی إلی ذلک، فإنّ أحداً من الأنبیاء والصالحین لم یعبد فی حیاته بحضرته، فإنّه ینهی من یفعل ذلک. بخلاف دعائهم بعد موتهم، فإنّ ذلک ذریعه إلی الشرک بهم، وکذلک دعائهم فی مغیبهم هو ذریعه إلی الشرک. فمن رأی نبیّاً أو ملکاً وقال له: (ادع لی) لم یفض ذلک إلی الشرک به، بخلاف من دعاه فی مغیبه، فإنّ ذلک یفضی إلی الشرک به)(۱).

و در قسمتی دیگر می گوید:

(الشفیع کما أ نّه شافع للطالب شفاعته فی الطلب فهو أیضاً قد شفع المشفوع إلیه فبشفاعته صار المشفوع إلیه فاعلاً للمطلوب، فقد شفع الطالب والمطلوب، والله تعالی وتْرٌ لایشفعه أحد)(۲).

خلاصه سخنان ایشان این است:

۱. درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه ودیگران در حقیقت درخواستِ از

غیرخداوند است و این، شرك یا وسیله ای به سوی شرك است. و در قرآن کریم از

۱. مجموع الفتاوی، ج۱، ص۱۷۹ و ۱۸۰. ترجمه آن در ابتدای طرح شبهه گذشت.

۲. مجموع الفتاوی، ج۱۴، ص۳۸۱.

درخواستِ از غیر خداوند نهی شده است.

۲. چنانچه شفاعت کننده زنده باشد، درخواست شفاعت از او موجب شرك نمی شود؛ زیرا خود شفاعت کنندگان افراد را از شرك نهی می کنند. ولی اگر زنده یا حاضر نباشند، درخواست شفاعت از آنان موجب شرك می شود.

۳. شفیع قرار دادن افراد در حقیقت همراه قرار دادن آنها با خداوند است، در حالی که خداوند متعال واحد است و هیچ کس همراه و زوج او نیست.

پاسخ

۱. شما گفتید: (القران ینهی أن یُدعی غیر الله.) و این تصرّف در قرآن کریم و تحریف در کلمات خداست؛ زیرا قرآن کریم از خواندن و درخواست از غیر خدا نهی نکرده است، بلکه (القرآن ینهی أن یدعی غیر الله مع الله)، قرآن از خواندن و درخواست از غیر خداوند در عرض خداوند و به عنوان شریك او نهی کرده است و می فرماید:

(فَلاَ تَدْعُواْ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)

(أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ ءَالِهَةً أُخْرَى)

(لَّا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ)

(فَلاَ تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ)(۴).

در تمام این آیات کلمه (مع) وجود دارد و معنای این آیات این است که نباید در عرض خداوند و به طور مستقلّ از کسی دیگر پیامبران، ملائکه و دیگران درخواست شود و برای خداوند شریک و همکار قرار داده شود. لذا اگر کسی بگوید:

۱. الجنّ / ۱۸.

۲. الانعام / ۱۹.

۳. الإسراء / ۲۲.

۴. الشعراء / ۲۱۳.

(یا نبیّ الله اغفر ذنبی) یا بگوید: (یا الله و یا

نبیّ الله اغفرا ذنبی)؛ این خواندن و درخواست کردن از غیر خدا در عرض خداوند و یا به همراه خداوند است و این شرک است.

و امّا درخواست شفاعت از پیامبران یا ملائکه و دیگران به معنای این است که ما از شما که دارای مقام و منزلتی در نزد خداوند متعال هستید، درخواست می کنیم در قیامت، چنانچه خداوند به شما اجازه شفاعت داد، ما را همراه خود گردانید تا از عذاب جهنّم در امان بمانیم و یا نجات پیدا کنیم.

این درخواست اگر چه درخواست از بنده خداست، ولی درخواست از او در عرض خداوند نیست.

۲. اگر درخواست شفاعت از دیگران موجب شرک باشد، تفاوتی میان زمانی که شفاعت کننده زنده و حاضر باشد و یا زنده و حاضر نباشد وجود ندارد؛ زیرا اگر شفاعت کننده زنده یا حاضر باشد و کسی از او درخواست شفاعت کند و مقصودش این باشد که شفاعت کننده در شفاعت استقلال دارد، این شرک است و نهی کردن شفاعت کننده از شرک، تأثیری در مشرک نبودن درخواست کننده شفاعت ندارد؛ چون شرک از اعمال قصدی است و ربطی به نهی و یا امر دیگری ندارد.

۳. ایشان شرط درخواست شفاعت از ملائکه را زنده و حاضر بودن آنها دانسته است. و شکّی نیست که ملائکه زنده اند. و امّا درباره دیدن ملائکه باید خود ابن تیمیّه و پیروانش توضیح دهند.

۴. بی شکّ، شهدا و پیامبران زنده هستند؛ زیرا خداوند در قرآن درباره شهدا می فرماید:

(بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)

و رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

۱. آل عمران / ۱۶۹.

(الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون.(۱))

(پیامبران در قبرها زنده هستند و

نماز می خوانند.)

بنابراین اگر کسی به کنار قبور شهدا و پیامبران برود و از آنان درخواست شفاعت نماید طبق نظر ابن تیمیّه نیز اشکالی نخواهد داشت. شیعیان نیز با اعتقاد به زنده بودن پیامبران و شهدا بخصوص امامان معصوم (علیهم السلام) در کنار قبور آن بزرگواران تقاضای شفاعت در قیامت را می کنند.

۵.شفیع قرار دادن افراد، در حقیقت همراه قرار دادن آنان با شفاعت کننده است؛ نه همراه قرار دادن آنان با کسی که به نزد او شفاعت و همراهی می شود. و این معنا را در گذشته با استناد به سخنان مفسّران اهل سنّت توضیح دادیم. پس ابن تیمیّه معنای شفیع را وارونه فهمیده است.

دلیل دوم: درخواست شفاعت بدعت است

ابن تیمیّه درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه را در حالی که زنده یا حاضر نباشند، بدعت می داند. وی گفته است:

(الاستشفاع بهم من الدین الّذی لم یشرّعه الله، ولا ابتعث به رسولاً ولا انزل به کتاباً، ولیس هو واجباً ولا مستحبّاً. ومن تعبّد بعباده لیست واجبه ولا مستحبّه وهو یعتقدها واجبه أو مستحبّه فهو ضالّ مبتدع بدعه سیّئه.(۲))

(درخواست شفاعت از پیامبران و ملائکه درحالی که زنده یا حاضر نیستند از اعتقاداتی است که خداوند آنها را مشروع نکرده و هیچ پیامبری را برای ابلاغ آنها مبعوث ننموده و هیچ کتاب آسمانی درباره آنها نازل نکرده است، نه واجب است و نه مستحب. و هر کسی که خود را ملتزم به عبادتی کند که واجب یا مستحبّ نیست و معتقد به وجوب یا استحباب آنها باشد، گمراه وبدعت گذار است.)

۱. مجمع الزوائد (الهیثمی)، ج۸، ص۲۱۱؛ مسند أبی یعلی، ج۶، ص۱۴۷؛ السیف الصقیل (السبکی)، ص۱۸۲؛ تاریخ بغداد، ج۵، ص۱۵۷.

۲. مجموع

الفتاوى، ج۱، ص ۱۶۰.

پاسخ

بـا انـدکی تأمّل در خواهیم یافت که بـدعت گـذار حقیقی کسـی جز ابن تیمیّه و پیروان وهّابی او نیست؛ زیرا بـدعت به معنای جعل حکم واِسـناد آن به خداوند است؛ هرکسی که آنچه را مستحبّ یا مکروه یا واجب و یا حرام نیست، مستحب یا مکروه یا واجب و یا حرام بداند، بدعت گذار است. خود ابن تیمیّه در کتاب (منهاج السنّه) می نویسد:

(البـدعه الشـرعیّه الّتی هی ضـلاله هی مـا فعل بغیر دلیل شـرعیّ، کاسـتحباب مالم یحبّه الله وایجاب مالم یوجبه الله وتحریم مالم یحرّمه الله(۱)

(بـدعت شـرعی که گمراهی و خروج از دین است، عبـارت است از آنچه بـدون دلیـل شـرعی انجـام گیرد؛ مثلاًـ حکم شود به استحباب آنچه خداونـد دوست نـدارد، یـا حکم شود به وجوب آنچه که خداونـد واجب نکرده و یـا حکم شود به حرام بودن آنچه که خداوند حرام نکرده است.)

شیعه استشـفاع (درخواست شـفاعت) را واجب یـا مستحبّ نمی دانـد، بلکه درخواست شـفاعت از پیـامبران، امامـان، ملائکه و دیگران را عملی جایز و پسـندیده می داند؛ به این دلیل که در قرآن کریم و روایات، هیچ جمله ای که بیانگر حرمت استشـفاع باشد وجود ندارد و هر عملی که در اسلام حکم به حرمت آن نشده باشد، حلال و جایز است.

ابن حزم اندلسـی در کتـاب (الإحکـام) برای اثبـات حلاـل و مبـاح بودن هر عملی که در اسـلام از آن نهی نشـده است، به این آیات استناد می کند:

(خَلَقَ لَكُم مَّا فِى الْأَرْضِ جَمِيعًا)

(وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّاحَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلاَّمَااضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ)

۱. منهاج السنه، ج۸، ص۳۰۸.

۲. البقره / ۲۹.

۳. الأنعام / ۱۱۹.

(يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لاَتُحَرِّمُواْ طَيِّبَتِ مَآأَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلاَتَعْتَدُواْ إِنَّ

اللَّهَ لاَيُحِبُّ ا لْمُعْتَدِينَ).

و سپس می گوید:

(فبيّن الله تعالى أنّ كلّ شـىء حلال لنا إلاّ ما نصّ على تحريمه ونهانا عن اعتداء ما أمرنا به، فمن حرّم شيئاً لم ينصّ الله تعالى ولا رسوله صلى الله عليه وآله على تحريمه والنهى عنه ولا اجمع على تحريمه فقد اعتدى وعصى الله تعالى. ثمّ زادنا تعالى بياناً فقال: (هَلُمَّ شُـهَدَآءَكُمُ الَّذِينَ يَشْـهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا)فصحّ بنصّ هذه الآيه صـحّه لا مريّه فيها أنّ كلّ مالم يأت النهى فيه باسمه من عندالله تعالى على لسان رسوله صلى الله عليه وآله فهو حلال، لا يحلّ لأحد أن يشهد بتحريمه.(۳)

(خداوند متعال فرموده كه هر چيزى براى مسلمانان حلال است مگر اينكه تصريح به حرمت آن شود. و نيز خداوند متعال ما را از طغيانگرى و تجاوز از آنچه به ما امر كرده، نهى مى كنـد. از اين رو هركسـى كه حكم به حرمت چيزى كنـد كه خداونـد يا رسولش تصريح به حرمت آن نكرده و مسلمانان نيز در حرمت آن اجماع ندارند، طغيانگرى و معصيت كرده است.

و خداونـد در آيه اى ديگر مى فرمايـد: كسـانى را كه گـواهى مى دادنـد بر اينكه خداونـد اين چيز را حرام كرده است حاضـر گردانيـد... و اين آيه به طور قطع دلالـت دارد بر اينكه هر آنچه دربـاره او از طرف پروردگـار و از زبـان پيـامبرش نهى نشـده، حلال است و جايز نيست كسى گواهى به حرام بودن آن بدهد.)

اكنـون از ابن تيميّه و پيروانش مى پرسـيم: در كـدام آيه از آيـات قرآن كريم از درخواستِ شـفاعت از اوليـاى الهى نهى شـده است؟ و در كدام روايت از روايات نبوى

۱. المائده / ۸۷.

۲.

الأنعام / ۱۵۰.

۳. الإحکام فی اصول الأحکام (ابن حزم)، ج۸، ص۱۰۵۸ ۱۰۵۹.

درخواست شفاعت از اولیای الهی حرام شده است؟ آیا حکم به حرمتِ درخواست شفاعت بدون هیچ دلیل قرآنی و روایی، بدعت و طغیانگری و تجاوز از دین نیست؟

بنابراین بدعت گذار حقیقی ابن تیمیّه و پیروانش هستند؛ زیرا به اعتراف خود ابن تیمیّه تحریم آنچه را خداوند حرام نکرده، بدعت است.

دلیل سوم: درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و توسّط دیگران انجام نگرفته است

ابن تیمیّه در قسمتی از سخنانش می گوید:

(ولا فَعَله أحدٌ من الصحابه والتابعین لهم باحسان ولا أمر به إمام من أئمّه المسلمین(۱).)

(درخواستِ شفاعت توسّط هیچ یک از صحابه و تابعین انجام نگرفته و هیچ یک از پیشوایان مذاهب اسلامی به انجام آن توصیه نکرده اند.)

پاسخ

۱. در علم اصول انجام یک عمل توسّط متشرّعه و مسلمانان به عنوان دلیل بر جواز آن عمل ذکر شده است. ولی انجام نگرفتن یک عمل توسّط مسلمانان به عنوان دلیل بر جایز نبودن آن عمل ذکر نشده است؛ بنابراین انجام نگرفتن درخواست شفاعت توسّط صحابه و تابعین، دلیل بر جایز نبودن آن نخواهد بود.

۲. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث اعرابی، از درخواست شفاعت خداوند به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله منع می کند، ولی از درخواست شفاعتِ پیامبر صلی الله علیه وآله به نزد خداوند منع نکرده و این حدیث دلالت دارد بر وجود درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و جواز آن.

بسیاری از کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت به نقل از جبیر ابن مطعم نوشته اند:(مردی صحرانشین نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت: ای رسول خدا! ما

۱. مجمع الفتاوی، ج۱، ص۱۵۹ ۱۶۰.

صحرانشینان، از پا درآمده، خانواده های ما گرسنه شده اند و اموال ما نابود شده است. از پروردگارت برای ما درخواست

باران کن، ما درخواست شفاعتِ خداوند به نزد تو و درخواست شفاعتِ تو به نزد خداوند را داریم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: سبحان الله! سبحان الله! این جمله را آنقدر تکرار کرد که اثر آن در چهره اصحاب نمایان گشت ،

و آنگاه فرمود: وای برتو! آیا خداوند را می شناسی؟! جایگاه خداوند بالاتر از آن است و کسی نمی تواند درخواست شفاعت خداوند به نزد کسی را داشته باشد.)

این حدیث بر دو مطلب دلالت دارد:

الف) پیامبر مکرّم اسلام از درخواست شفاعتِ خداوند به نزد کسی دیگر نهی کرده است، پس کسی نمی تواند بگوید: (استشفع بالله إلی محمّد صلی الله علیه وآله) یا (استشفع بالله إلی الملائکه)؛ زیرا خداوند متعال پناهگاه تمام بندگان و همراه کنندگان است.

ب) آن حضرت از اینکه اعرابی شفاعتِ پیامبر صلی الله علیه وآله به نزد پروردگار را درخواست نمود نهی نمی کند، بلکه با سکوت خود آن را تأیید می کند، لذا اشکالی ندارد که کسی بگوید: (یا رسول الله! استشفع بک إلی الله)، (یا ایّتها الملائکه المقرّبون استشفع بکم إلی الله) و (یا أولیاء الله استشفعت بکم إلی الله.) و این دقیقاً همان چیزی است که شیعیان در زمانها و مکانهای مورد احترام به عنوان دعای توسّل انجام می دهند که متأسّفانه توسّط وهّابیون متّهم به کفر و شرک و بدعت می شوند!

بعضی سعی در مخدوش دانستن سند این حدیث دارند. ولی ابن تیمیّه در کتاب (بیان تلبیس الجهمیّه) می گوید: (این حدیث از گذشته در میان اهل علم پذیرفته شده

۱. سنن أبی داود (السجستانی)، ج۲، ص۴۱۸؛ تفسیر روح المعانی، ج۱۶، ص۱۵۳؛ الدر المنثور، ج۱، ص۳۴؛ تاریخ بغداد، ج۴، ص۲۶۰؛ تهذیب الکمال، ج۴، ص۵۰۵؛ البدایه والنهایه، ج۱، ص۱۱؛ اصول الایمان (محمّد بن عبدالوهّاب)، ج۱، ص۶۷؛ عون المعبود، ج۱۳، ص ۸ ۱۰؛ کتاب العرش (ابن أبی شیبه)، ص ۵۶ ۵۷؛ إثبات صفه العلو، ج۱، ص۶۰؛ العظمه، ج۲، ص۵۵۵؛ رساله التوحید

(الدهلوی)، ج۱، ص۱۳۷؛ شرح العقیده الطحاویّه، ج۱، ص ۲۸۰؛ التوحید (ابن خزیمه)، ج۱، ص۲۳۹.

است و دو شخصیّت مهمّ به آن استناد کرده اند: ۱. ابن خزیمه در کتاب (التوحید). ایشان در این کتاب شرط کرده است که جز به احادیثی که دارای راویان ثقه و پی در پی باشد استناد نکند. ۲. ابو محمّد بن حزم در مسئله استداره الأفلاک. و ابن حزم فقط به احادیثی استناد می کند که به نظر خودش از نظر سند صحیح باشد.(۱)

۳. احمد بن حنبل در کتاب (مسند) و ترمذی در کتاب (سنن) از انس بن مالک نقل کرده اند:

(سألت النبیّ أن یشفع لی یوم القیامه، فقال: أنا فاعل. قلت یا رسول الله! فأین أطلبک؟ قال: اطلبنی أوّل ما تطلبنی علی الصراط... (۲)

(از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست نمودم که در روز قیامت درباره من شفاعت کند. او فرمود: من این کار را انجام می دهم. به پیامبر عرض کردم: آنجا شما را در کجا بیابم؟ فرمود: نخستین جایی که می توانی مرا دریابی در کنار [پل] صراط است.)

۴. مصعب اسلمی نقل می کند: نوجوانی از ما به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و به او گفت: من از تو چیزی می خواهم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آن چیست؟

او گفت: (أسألک أن تجعلنی ممّن تشفع له یوم القیامه؛ من از تو می خواهم که مرا از کسانی قرار دهی که در روز قیامت درباره آنان شفاعت می کنی.)

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چه کسی تو را به این کار راهنمایی نموده است؟

او گفت: هیچ کس، من خودم به این فکر افتادم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

تو از کسانی هستی که من در روز قیامت درباره آنان شفاعت می کنم)(۳).

۱. بیان تلبیس الجهمیّه، ج۱، ص۵۶۹ 571.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج۳، ص۱۷۸؛ سنن الترمذی، ج۴، ص۴۲؛ الدرّ المنثور، ج۳، ص۷۰؛ تهذیب الکمال، ج۵، ص۵۳۷.

۳. مجمع الزوائد، ج۱۰، ص۳۶۹؛ أسد الغابه، ج۴، ص۳۶۸؛ المعجم الکبیر، ج۲۰، ص۳۶۵.

هیثمی پس از ذکر این حدیث می گوید: (این حدیث را طبرانی روایت کرده است، و سند آن صحیح است)(۱).

۵.نضر بن انس از انس نقل می کند: در یکی از جنگها وقتی شب شد و پیامبر صلی الله علیه وآله خوابید، در کنار او انس و ابوطلحه و دو نفر دیگر نیز خوابیدند. پاسی از شب گذشت و آنها بیدار شدند و پیامبر صلی الله علیه وآله در آنجا نبود. همگی به دنبال پیامبر صلی الله علیه وآله رفتند. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله را یافتند، گفتند: کجا بودی؟ ما وقتی تو را در جایگاه خویش ندیدیم، نگران شدیم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل به دیدار من آمد و گفت: ای محمّد! خداوند مرا به نزد تو فرستاد تا تو را مخیّر کنم میان اینکه [خدا] نصف امّت تو را به بهشت ببرد و یا تو از شفاعت آنان در قیامت برخوردار شوی. و من شفاعت را انتخاب کردم.

آن چهار نفر گفتند: (یا نبی الله! اجعلنا ممن تشفع لهم) ای پیامبر خدا! ما را از کسانی قرار ده که درباره آنان شفاعت می کنی.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

(شفاعت برای شما لازم شد.(۲))

۶. سواد بن قارب از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله در محضر آن حضرت اشعاری را سروده و می

گوید:

وکن لی شفیعاً یوم لا ذوشفاعه سواک بمغن عن سواد بن قارب

(ای پیامبر خدا! در روز قیامت شفیع من باش، روزی که شفاعت کسی جز شفاعت تو سواد بن قارب را بی نیاز نگرداند.)

از آنچه ذکر شد، واهی بودن ادّعای ابن تیمیّه کاملاً روشن می شود.

۱. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۲. المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۱۰۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۰؛ کتاب السنّه، ص ۳۷۷.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۸۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۰؛ الأحادیث الطوال، ص ۸۵؛ دلائل النبوّه، ص ۳۲؛ الإصابه، ج ۳، ص ۱۸۲.

دلیل چهارم: شفاعت اولیا از نوع استغفار ملائکه است

ابن تیمیّه ادّعا می کند شفاعت اولیای الهی در قیامت همانند استغفار ملائکه برای مؤمنان در دنیاست، یعنی ملائکه برای مؤمنان دعا و طلب آمرزش می کنند، بدون اینکه کسی از آنان درخواست دعا و استغفار نماید؛ زیرا در قرآن کریم می فرماید:

(وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ)

روایاتی که درباره شفاعت پیامبران و صلحا وارد شده، از همین قبیل است. یعنی پیامبران و اولیا پس از اینکه خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد، بدون اینکه کسی از آنان درخواست شفاعت نماید، شفاعت می کنند.

وی اینگونه نتیجه می گیرد: (وإذا لم یشرع دعاء الملائکه لم یشرع دعاء من مات من الأنبیاء والصالحین، ولا أن نطلب منهم الدعاء والشفاعه(۲)؛ وقتی درخواست دعا از ملائکه مشروع نباشد، درخواست دعا و شفاعت از پیامبران و اشخاص صالح نیز مشروع نیست.)

پاسخ

۱. دعا و طلب آمرزش توسّط ملائکه برای دیگران بدون درخواست آنان، هیچ منافاتی با دعا و طلبِ آمرزش آنان پس از درخواست دیگران ندارد. همچنین شفاعتِ اولیای الهی بدون درخواست دیگران منافاتی با شفاعت آنان پس از درخواستِ از آنان ندارد.

۲. روایـاتی که دربـاره شـفاعتِ اولیـای الهی (پیـامبران، ملاـئکه و دیگران) و بخصوص روایـاتی که درباره شـفاعت پیامبران و رسـول مکرّم اسـلام وارد شـده است، بیـانگر درخـواست شـفاعت توسّـط گناهکـاران است؛ همـانطور که در حـدیث شـفاعت گذشت.

۱. الغافر / ۷.

۲. مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۸۰.

و جـالب این که خود ابن تیمیّه در مواردی، درخواست شـفاعت از پیـامبر صـلی الله علیه وآله را توسّـط مردم در قیـامت مطلبی مورد اتّفاق میان مسلمانان می داند و می گوید:

(قد اتّفق المسلمون علی أنّ نبیّنا شفیع یوم القیامه وأنّ الخلق یطلبون منه الشفاعه.(۱)

(به اتّفاق همه

مسلمانان، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز قیامت شفاعت می کند و مردم از آن حضرت درخواست شفاعت می نمایند.)

(انّه یشفع فی الخلائق یوم القیامه وأنّ الناس یستشفعون به یطلبون منه أن یشفع لهم إلی ربّهم.(۲)

(به اتّفاق امّت اسلام، پیامبر صلی الله علیه وآله در روز قیامت از مردم شفاعت می کند و مردم از او درخواست شفاعت کرده، می خواهند که همراه آنان به سوی پروردگار باشد.)

(إنّ الخلائق یوم القیامه یأتون إلیه یطلبون منه أن یشفع إلی الله

(مردم در روز قیامت نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، از او درخواست شفاعت به نزد خداوند را دارند.)

نتیجه

هر مسلمان با انصافی، با مراجعه به قرآن کریم و کتابهای تفسیری، حدیثی، فقهی و رجالی اهل سنّت صرف نظر از روایات و کتابهای شیعه در خواهد یافت که آنچه شیعیان در موضوع شفاعت به آن اعتقاد دارند، مطابق با آموزه های شریعت اسلامی است و سخنان وهّابیون، چیزی جز فتنه ای بزرگ برای تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمان نیست.

۱. همان، ص۱۰۴.

۲. همان.

۳. همان، ج ۲۷، ص۱۵۴.

مصحف علی وفاطمه علیهما السلام

شبهه

از ابتدای قرن چهارم بعضی از عالمان اهل سنّت اعتقاد به تحریف قرآن را به بعضی از شیعیان نسبت داده اند(۱). ولی این موضوع در سالهای اخیر بیش از گذشته مطرح شده و دست آویزی تبلیغاتی برای وهّابیون، در راستای تخریب چهره پیروان اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته است.

آنان اعتقاد تمام شیعیان به تحریف قرآن کریم را در میان مسلمانان بخصوص اهل سنّت به طور گسترده و بی سابقه در سخنرانیها و مقالات خویش تبلیغ نموده، موجب بدبینی نسبت به شیعه شده اند؛ به طوری که یکی از پیشگامان ایجاد تفرقه میان مسلمانان و یکی از دشمنان پیروان اهل بیت (علیهم السلام) به نام (ابراهیم سلیمان جبهان) در نامه ای به شیخ الأزهر می نویسد:

(علی أیّ شیء نتّفق ونتّحد یا سیدی؟! علی کتاب الله الّذی یدّعی الشیعه أ نّه حُرِّف وبدّل وأنّ القرآن الّذی نسیر علی هدیه غیر القرآن الّذی نزل علی محمّد صلی الله علیه وآله...(۲)

(بر چه چیزی با شیعه اتّفاق واتّحاد داشته باشیم؟! آیا بر کتاب خدا با آنها اتّحاد داشته

۱. مقالات الإسلامیّین، ج۱، ص۴۷؛ شرح الاُصول الخمسه، ص۶۰۱؛ الانتصار، ص۲۴۰ ۲۴۱؛ الفصل (ابن حزم)، ج۴، ص ۱۱۵ و ۱۳۹.

۲. به نقل

از کتاب (الشیخ الزنجانی والوحده الاسلامیّه) ص۱۰۵.

باشیم در حالی که شیعه ادّعا می کند قرآن کریم تحریف و جابه جا شده است وقرآنی که هم اکنون در دسترس ما و راهنمای ماست، غیر از قرآنی است که بر محمّد صلی الله علیه وآله نازل شده است؟!...)

و برخی دیگر از مؤلّفان اهل سنّت مانند قفازی می کوشند با تکیه بر عنوان (مصحف امام علی) و (مصحف فاطمه) اعتقاد به تحریف قرآن کریم را به عنوان یک اصل مسلّم به شیعه نسبت دهند(۱).

این اشخاص در تبلیغات مسموم خویش روی سه نکته تأکید دارند:

۱. تمام شیعیان اعتقاد به تحریف قرآن دارند.

۲. اندیشمندان شیعه در اثبات تحریف قرآن کتابهای زیادی نوشته اند.

۳. شیعیان، قرآنی غیر از قرآن موجود با نام (مصحف علی) یا (مصحف فاطمه) دارند.

پاسخ شبهه

برای پاسخ به این شبهه و دفاع از اعتقادات شیعه، لازم است مطالب خود را جهت جواب از سه پرسش مرتّب کنیم:

۱. اعتقاد شیعه پیرامون تحریف یا عدم تحریف قرآن چیست؟

۲. فعّالیّتهای علمی اندیشمندان شیعه، در جهت اثبات تحریف قرآن بوده است یا در راستای اثبات عدم تحریف قرآن؟

۳. دیدگاه شیعه درباره مصحف علی و فاطمه علیهما السلام چیست؟

۱. شیعه معتقد به عدم تحریف قرآن است

از نظر شیعه، قرآن تنها کتاب آسمانی است که بدون هیچ گونه کاستی و یا افزونی و به همان صورت اوّلیه در اختیار انسانهای جهان قرار دارد.

۱. اصول مذهب الشیعه الامامیّه، ج۱، ص۲۰۲.

کلمات امامان معصوم (علیهم السلام) و اظهارات عالمان بزرگ شیعه گویای باور شیعه به عدم تحریف قرآن است.

الف) امام حسن علیه السلام در گفتوگویی با معاویه، نظریه کاسته شدن و از میان رفتن بخش زیادی

از قرآن را ردّ کرده و می فرماید:

(فمن قال یا معاویه انّه ضاع من القرآن شیء فقد کذّب هو عند أهله مجموع.(۱)

(ای معاویه! کسی که می گوید: بخش عظیم قرآن تباه شده است، در نزد تمام خویشانش دروغ گفته است.)

ب) امام باقر علیه السلام در پاسخ به شایعه تحریف الفاظ قرآن توسّط حکومت، می فرماید:

(أقاموا حروفه وحرّفوا حدوده.(۲)

(آنان حروف و الفاظ قرآن را پابرجا نگه داشته اند، فقط در معانی قرآن تحریف کرده اند.)

ج) ابن شاذان (م ۲۶۰) بر اهل سنّت به دلیل اعتقاد به تحریف قرآن کریم ایراد گرفته است(۳).

د) شیخ صدوق (م ۳۸۱) می گوید: (اعتقاد ما این است: قرآنی را که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل کرده، همان است که اکنون میان جلد و در اختیار مردم قرار دارد، قرآن کریم بیش از آنچه موجود است نمی باشد و هرکسی افزون بودن آن را به ما نسبت دهد، دروغگو است)(۴).

ه) شیخ مفید (م ۴۱۳) می گوید: (گروهی از امامیّه می گویند: هیچ کلمه و آیه و

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص۳۶۹.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج۱، ص۱۰۶.

۳. الإیضاح، ص۲۱۰ ۲۲۲.

۴. الاعتقادات، ص۵۹.

سوره ای از قرآن کریم حذف نشده است. ولی مطالبی که در قرآنِ امیرمؤمنان وجود داشت و همگی مربوط به تفسیر معانی قرآن بود و از کلام الله به شمار نمی رفت، حذف شده است. و این سخن در نزد من به حق نزدیک تر است تا سخن کسانی که ادّعا می کنند کلماتی از خود قرآن حذف شده است)(۱).

و) سیّد مرتضی (م ۴۳۶) می گوید: (یقین به صحّت قرآن مانند یقین به وجود شهرها و حوادث بزرگ و

کتابهای مشهور است. قرآن معجزه پیامبر صلی الله علیه وآله و مأخذ علوم شرعی و احکام دینی است. قرآن همواره تدریس می شده و تمام آن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله حفظ می شد. گروهی از صحابه مانند: عبدالله بن مسعود و ابیّ بن کعب و دیگران قرآن را چند بار برای پیامبر صلی الله علیه وآله از ابتدا تا آخر خوانده اند. تمام این امور حکایت از آن دارد که قرآن کریم در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله گرد آوری شده و کاستی و پراکندگی ندارد)(۲).

ز) شیخ طوسی (م ۴۶۰) نیز می گوید: (فزونی در قرآن به اتّفاق تمام مسلمانان باطل است. و کاهش قرآن نیز بر خلاف مذهب مسلمانان می باشد. و همین مذهب ماست)(۳).

ح) طبرسی (م ۵۶۰) نیز در تفسیر مجمع البیان اعتقاد به عدم تحریف قرآن را مذهب اصحاب امامیّه می داند(۴).

ط) آیه الله خویی نیز می گوید: (مشهور میان علما و محقّقین شیعه و بلکه مورد اتّفاق تمام آنان عدم تحریف قرآن است)(۵).

و بسیاری دیگر از متکلّمین، مفسّران و فقهای شیعه اعتقاد به عدم تحریف قرآن

۱. أوائل المقالات، ص۸۱.

۲. به نقل از الاحتجاج، ج۱، ص۳۷۸.

۳. التبیان، ج۱، ص۳.

۴. مجمع البیان، ج۱، ص۴۲ و ۴۳.

۵.البیان، ص۲۰۱.

کریم را از باورهای مسلّم شیعه دانسته اند.

و از این رو بعضی از دانشمندان اهل سنّت نیز شیعه را از اتّهام تحریف قرآن مبرّا دانسته اند(۱).

۲. فعّالیّتهای علمی شیعیان در اثبات عدم تحریف

در دوره های اخیر کتابی توسّط محدّث نوری در اثبات تحریف قرآن با نام (فصل الخطاب) نوشته شد. ولی بی شکّ نگارش یک کتاب توسّط یکی از اندیشمندان شیعه در

اثبات تحریف قرآن، دلیل بر اعتقاد شیعه به تحریف قرآن نیست. چنانکه ابن الخطیب مصری نیز کتاب (الفرقان فی تحریف القرآن) را نگاشته و دلیل بر اعتقاد اهل سنّت به تحریف قرآن نمی باشد.

علاوه بر آن وقتی کتاب (فصل الخطاب) چاپ شد، از سوی اندیشمندان بزرگ شیعه مورد نقد و بررسی قرار گرفت و بسیاری از عالمان شیعه کتابهای متعدّدی در ردّ آن نوشتند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱. (کشف الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب)؛ به قلم شیخ محمود ابوالقاسم معروف به معرّب طهرانی، م. ۱۳۱۳.

۲. (حفظ الکتاب الشریف عن شبهه القول بالتحریف)؛ از علّامه سید محمّد حسین شهرستانی، م. ۱۳۱۵.

۳. (تفسیر آلاء الرحمن.) در این کتاب علّامه بلاغی (م. ۱۳۵۲) در یک فصل، مطالب کتاب فصل الخطاب را مورد نقد قرار داده است.

همچنین کتابهای متعدّدی به صورت مستقل و مقالاتی در ضمن بعضی کتابهای تفسیری در إثبات عدم تحریف قرآن نوشته شده است، مانند کتاب (صیانه القرآن عن التحریف)(۲).

۱. إظهار الحقّ (دهلوی)، ج۲، ص۱۲۸؛ مع الصادقین، ص ۲۰۱.

۲. این کتاب تألیف آیه الله معرفت، از اندیشمندان معاصر است.

بنابراین فعّالیّتهای علمی دانشمندان شیعه در جهت اثبات عدم تحریف قرآن متمرکز بوده است.

۳. مصحف امام علی علیه السلام چیست؟

کلمه (مصحف) اگر چه ابتدا به معنای کتاب و یا دفترِ مجلّد بوده است، ولی به مرور زمان بر خصوص قرآن کریم اطلاق می شده است.

هر یک از صحابه که قرآن کریم را می نوشتند، آن قرآن به عنوان مصحف فلانی شناخته می شد؛ مانند: مصحف عبدالله بن عباس، مصحف عبدالله بن مسعود، مصحف عایشه، مصحف سالم و مصحف اُبیّ بن کعب.

مصحف امام علی علیه

السلام یکی از آن مصحف هاست. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که طول این مصحف هفتاد ذراع بوده است.

بنـابراین مصـحف امام علی علیه السـلام چیزی نیست جز همین آیات و سوره هایی از قرآن کریم که در دسترس ماست، با این تفاوت که برای این مصحف دو خصوصیّت ذکر شده است:

۱. در این مصـحف افزودنیهـایی غیر از آیات قرآن وجود داشـته است. و این افزودنیها، تفسـیر و توضـیح آیات و بیان مصادیق آنها بوده است. لذا ادّعای وجود سوره یا آیاتی از سنخ قرآن کریم در این مصحف، سخنی باطل است.

شیخ مفید می فرماید:

(لکن حُـذِف مـا کـان مثبتاً فی مصـحف أمیرالمؤمنین علیه السـلام من تأویله وتفسـیر معانیه علی حقیقه تنزیله. وذلک کان ثابتا منزلاً، وإن لم یکن من جمله کلام الله الّذی هو القرآن المعجز...(۱))

(ولی آن مقدار از تفسیر و توضیح معانی قرآن که در مصحف امیرالمؤمنان علیه السلام به ترتیب نزول سوره ها وجود داشت، حذف شده است. و آن مقدار از توضیحاتی که در مصحف

۱. أوائل المقالات، ص۸۱.

امام علی علیه السلام ثابت بود و توسّط جبرئیل علیه السلام نازل شده بود، اگر چه از جنس کلام خدا و قرآن نبود.)

۲. این مصحف بر اساس نزول سوره های قرآن تنظیم شده بود.

جلال الدین سیوطی می گوید:

(منهم من رتّبهـا علی النزول، وهو مصـحف علی علیه السـلام ، کـان أوّله (إقرأ) ثمّ (المـدثّر) ثمّ (ن) ثمّ (المزمّـل) ثمّ (تبّت) ثمّ (التکویر) وهکذا إلی آخر المکّی والمدنی. وکان أوّل مصـحف ابن مسعود (البقره) ثمّ (النساء) ثمّ (آل عمران)، وکذا مصحف اُبی وغیره.(۱))

(بعضی از صحابه سوره های قرآن را به ترتیب نزول تنظیم کردند؛ مصحف

علی علیه السلام چنین است. یعنی ابتدا سوره اقرأ و سپس مدثّر و مزمّل و تبّت و تکویر و... می باشد. و ابتدای مصحف ابن مسعود سوره بقره و سپس نساء و آل عمران است. مصحف اُبیّ بن کعب و دیگران نیز همینطور است.)

این مصحف اگر چه الآن در دسترس نیست، ولی بی شکّ وجود چنین مصحفی هیچ منافاتی با عدم تحریف قرآن ندارد.

ناگفته نماند که علی علیه السلام دو اثر دیگر به نام (کتاب علی علیه السلام) و (صحیفه علی علیه السلام) دارد که مربوط به حلال و حرام و احکام است.

۴. مصحف فاطمه (علیها السلام) چیست؟

همانطور که در گذشته اشاره شد، کلمه (مصحف) در لغت به معنای کتاب و دفترچه است. وقتی اوراق پراکنده ای در داخل جلد گردآوری می شود، به آن مصحف می گویند. با این وجود بیشترین مورد استعمال کلمه (مصحف) قرآن کریم بوده است، طوری که اگر این کلمه مطلق ذکر شود، انصراف به قرآن کریم دارد و اگر اضافه به شخصی شود، به معنای قرآنی است که شخص آن را نوشته است، مانند:

۱. الإتقان، ج۱، ص۱۷۱.

مصحف ابن مسعود، مصحف عبدالله بن عباس، مصحف علی علیه السلام و...

در روایات معصومین (علیهم السلام) از وجود مصحف فاطمه (علیها السلام) پرده برداشته شده است. و از آنجا که کلمه (مصحف) انصراف به قرآن کریم داشته است و از طرفی مصحف فاطمه (علیها السلام) کتابی غیر از قرآن بوده است، امامان معصوم (علیهم السلام) حقیقت این مصحف را به دیگران معرّفی کرده اند تا دستاویزی برای دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در راستای تخریب چهره مذهب امامیّه قرار نگیرد. با

این وجود، در حال حاضر وهّابیّون مصحف فاطمه (علیها السلام) را قرآن شیعه در مقابل قرآن موجود معرّفی کرده، شیعه را متّهم به اعتقاد به تحریف قرآن موجود می کنند.

اکنون روایاتی که از امامان معصوم شیعه در تعریف مصحف فاطمه (علیها السلام) وارد شده را ذکر می کنیم تا فتنه طرّاحی شده توسّط وهّابیّون خنثی گردد.

۱. عن أبی عبیده عن أبی عبدالله علیه السلام : (إنّ فاطمه مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله خمسه وسبعین یوماً، وکان دَخَلَها حزنٌ شدید علی أبیها، وکان جبرئیل یأتیها فیحسن عزاءها علی أبیها، ویطیب نفسها ویخبرها عن أبیها ومکانه، ویخبرها بما یکون بعدها فی ذرّیتها، وکان علی علیه السلام یکتب ذلک، فهذا مصحف فاطمه (علیها السلام).(۱))

(فاطمه (علیها السلام) پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله هفتاد و پنج روز زنده بود و در غم از دست دادن پدر بزرگوارش بسیار محزون بود. جبرئیل در این مدّت نزد فاطمه (علیها السلام) می آمد و ضمن تسلیت گفتن، با خبر دادن از پیامبر صلی الله علیه وآله و جایگاه او، فاطمه را خوشحال می نمود. و نیز فاطمه (علیها السلام) را از حوادث آینده درباره ذریّه اش با خبر می کرد. علی علیه السلام تمام این خبرها را می نوشت. و این نوشته، مصحف فاطمه (علیها السلام) است.)

۲. عن أبی حمزه عن أبی عبدالله علیه السلام قال: (مصحف فاطمه ما فیه شیء من کتاب الله، وانّما هو شیء اُلقی إلیها بعد موت أبیها.(۲))

۱. الکافی، ج۱، ص۲۴۱.

۲. بصائر الدرجات، ص۱۷۹.

(در مصحف فاطمه (علیها السلام) هیچ آیه ای از آیات قرآن نیست، بلکه در این مصحف مطالبی است که پس

از مرگ پدرش به او القا شد.)

۳. عن محمّد بن عبدالملک عن أبی عبدالله علیه السلام : (وعندنا مصحف فاطمه (علیها السلام)، أما والله ما هو بالقرآن.(۱)

(مصحف فاطمه (علیها السلام) نزد ماست. آگاه باشید که به خدا سوگند این مصحف، قرآن نیست.)

۴. علیّ بن ابی حمزه از امام علیه السلام نقل کرده است:

(عندی مصحف فاطمه (علیها السلام)، ما فیه شیء من القرآن.(۲)

(مصحف فاطمه (علیها السلام) نزد من است، هیچ آیه ای از آیات قرآن در آن نیست.)

۵.ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: مصحف فاطمه (علیها السلام) چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: (در این مصحف مانند قرآن شماست.) این جمله را سه بار تکرار کرد، و سپس فرمود: (به خدا سوگند! در این مصحف یک حرف از قرآن شما نیست)(۳).

شاید منظور امام علیه السلام از اینکه می فرماید: (در این مصحف مانند قرآن شماست) این باشد که اندازه ورقه های این مصحف به اندازه ورقه های قرآن است.

۶. حمّاد بن عثمان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: (وقتی خداوند پیامبرش را قبض روح نمود، فاطمه (علیها السلام) در غم وفات پدرش به اندازه ای غمگین شد که فقط خدا می داند. خداوند فرشته ای را فرستاد تا به او تسلیت گفته، با او سخن بگوید. فاطمه (علیها السلام) امیرمؤمنان را از این موضوع آگاه ساخت و علی علیه السلام فرمود: هرگاه احساس کردی آن فرشته به دیدارت می آید و صدایش را شنیدی، مرا آگاه کن. فاطمه (علیها السلام) چنین کرد و امیرمؤمنان هر آنچه را از آن فرشته می شنید، می نوشت. تمام آن مطالب تبدیل به یک

مصحف گردید، ولی در آن چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه تنها گزارشاتی از آینده است.)

۱. همان، ۱۷۱.

۲. همان، ۱۷۴.

۳. الکافی، ج۱، ص۲۳۹.

۴. همان، ص۲۴۰.

از مجموع این روایات چهار نکته درباره مصحف فاطمه (علیها السلام) استفاده می شود:

۱. این مصحف، نسخه ای از قرآن کریم نیست.

۲. در این مصحف، احکام شرعی نیست.

۳. در این مصحف گزارشهایی از حوادث آینده است.

۴. مطالب موجود در این مصحف توسّط جبرئیل یا فرشته ای دیگر به فاطمه (علیها السلام) منتقل می شده و علی علیه السلام پس از شنیدن، آنها را می نوشته است. لذا فاطمه (علیها السلام) محدَّثه است، یعنی فرشته با او حدیث می گفته است.

یک شبهه و پاسخ آن

شبهه: بعضی نکته چهارم را دستاویزی برای تبلیغات مسموم خود قرار داده، می گویند: بنابراین شما شیعیان معتقد به ارتباط ملائکه و سخن گفتن آنان با فاطمه و علی علیهما السلام هستید. در حالی که ملائکه فقط با پیامبران سخن می گویند. در واقع شما آنچه را که فقط برای پیامبران ثابت است، برای علی و فاطمه علیهما السلام ثابت کردید(۱).

پاسخ: هیچ ملازمه ای میان محدَّث بودن و نبوّت وجود ندارد. همواره افرادی در میان مسلمانان بوده اند که فرشتگان با آنان سخن گفته اند و سخن آنان را شنیده اند. سخن گفتن ملائکه با حضرت مریم و همسر ابراهیم علیه السلام گواهی بر این مطلب است(۲).

بخاری نیز در مناقب عمر بن خطاب، حدیثی را درباره محدَّث بودن او نقل می کند(۳).

(میّت با گریه بستگانش در عذاب می افتد.)

ابن تیمیّه می گوید:

(الصواب أ نّه یتأذّی بالبکاء علیه، کما نطقت به الأحادیث الصحیحه عن النبیّ صلی الله علیه وآله، أ نّه

قال: (إنّ الميّت يعذّب ببكاء أهله عليه) وفی لفظ (من ينح عليه يعذّب لما نيح عليه)...(۲)

۱. الصراع بين الإسلام والوثنيّه (عبدالله القصيمی)، ج۲، ص۳۵.

۲. ر.ك: سوره آل عمران / ۴۲ و هود / ۶۹ ۷۳.

۳. صحيح البخاری، ج۴، ص۲۰۰.

۴. البدايه والنهايه (ابن كثير)، ج۸، ص۶۶؛ عون المعبود، ج۲، ص۳۴۰.

۵.المنتظم (ابن الجوزی)، ج۹، ص۱۳۶.

۶. همان، ج۶، ص۸.

كرده اند كه فرشتگان با آنان سخن گفته اند.

بنابر اين هيچ ملازمه ای ميان سخن گفتن ملائكه با اشخاص و نبوّت آنان نيست.

و ما معتقديم تمام امامان دوازده گانه شيعه، محدَّث اند؛ زيرا روايات معتبری در اين باره وارد شده است. و نيز خود اين رواياتی كه نقل شد، بيانگر محدّثه بودن فاطمه، سيّده نساء العالمين است.

۱۵)

گريه كردن در فراق عزيزان

شبهه

يكی ديگر از موضوعاتی كه در قالب يك شبهه و در جهت تحقير و مذمّت شيعيان مطرح می شود، گريه و نوحه سرايی و عزاداری آنان در فراق از دست دادن عزيزان و دوستانشان است.

آنان در هنگام رويارويی با شيعيان بخصوص درايّام برگزاری مناسك حج و عمره گريه، نوحه سرايی و عزاداری برای اموات را عملی مخالف با سنّت پيامبر صلی الله عليه وآله معرّفی می كنند.

دستاويز آنان برای نهی از گريه و نوحه سرايی و عزاداری عبارت است از:

۱. پيامبر صلی الله عليه وآله فرموده اند:

(إنّ الميّت يعذَّب ببكاء أهله.(۱)

۱. صحیح البخاری، ج۲، ص۸۵؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۴۱ ۴۴؛ مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۴۱ و۴۵.

۲. مجموع الفتاوی، ج۲۴، ص۳۶۹.

(حق این است که میّت با گریه بستگانش بر او اذیّت می شود، همانطور که در حدیثهایی با سندهای صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است: (میّت با گریه بستگانش

بر او، در عذاب می افتد) یا (کسی که برای او نوحه سرایی می شود به خاطر این نوحه سرایی عذاب می شود...)

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله به عیادت عبدالله بن ثابت رفت و او را خاموش دید، صدایش کرد ولی جواب نداد، آنگاه فرمود: (انا لله وانا إلیه راجعون.) زنانی که آنجا بودند با شنیدن صدای پیامبر صلی الله علیه وآله بلند گریه می کردند. ابن عتیک خواست آنان را ساکت کند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

(دعهنّ فإذا وجب فلا تبکین باکیه

(آنان را به حال خود واگذار، ولی هنگامی که وجوب پیدا کرد هیچ زنی گریه نکند.)

از پیامبر صلی الله علیه وآله پرسیدند: وجوب چیست؟

آن حضرت فرمود: مرگ است(۱).

۳. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله از اُحد برگشت، شنید زنانی از قبیله بنی عبدالأشهل بر کُشته شدگان خویش گریه می کنند. آنگاه فرمود: ولی حمزه گریه کننده ای ندارد.

زنان انصار آمدند و در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله بر حمزه گریه کردند.

پیامبر صلی الله علیه وآله با شنیدن گریه زنان از خواب بیدار شد و فرمود:

(ویحهنّ، أتین هاهنا یبکین حتّی الآن، مروهنّ فلیرجعن ولا یبکین علی هالک بعد الیوم.(۲))

(وای بر آنان! آمده اند در اینجا و تا این زمان گریه می کنند! آنها را ببرید و برگردانید، و از این پس بر هیچ کُشته ای نگریید.)

۱. کتاب المسند، ص۳۶۲؛ سنن أبی داود (السجستانی)، ج۲، ص۶۰؛ سنن السنائی، ج۴، ص۱۳؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۵۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۰؛ شرح معانی الآثار، ج۴، ص۲۹۱.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج۲، ص۹۳.

پاسخ شبهه

بی شکّ گریه و اندوه در هنگام از دست دادن دوستان یا

بستگان از دیدگاه قرآن و روایات جایز است و هیچ یک از روایاتی که ذکر شد، دلالت بر حرام بودن و یا مکروه بودن گریه ندارد.

و شایسته است برای بررسی حکم این موضوع در سه جهت سخن بگوییم:

الف) پاسخ استدلال به سه روایات پیشین

روایت اوّل:

این روایت به سه دلیل قابل استناد نیست:

۱. این روایت توسّط عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله بن عمر نقل شده است. ولی عایشه وجود چنین روایتی را به طور کلّی انکار می کند و آن دو را خطاکار و فراموش کار معرّفی می کند.

در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است:

(قال ابن عباس: فلمّا مات عمر ذکرتُ ذلک لعائشه، فقالت: یرحم الله عمر، والله ما حدث رسول الله صلی الله علیه وآله (أنّ الله لیعذّب المؤمن ببکاء أهله)، لکن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: (انّ الله لیزید الکافر عذاباً ببکاء أهله علیه)...(۱)

(ابن عباس می گوید: وقتی عمر بن خطاب از دنیا رفت، حدیثی را که او از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده بود برای عایشه خواندم. عایشه گفت: خدا رحمت کند عمر را، به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه وآله نفرموده که خداوند مؤمن را به گریه بستگانش عذاب می کند، بلکه آن حضرت فرمود: خداوند عذاب کافر را با گریه بستگانش بر او زیاد می کند...)

و در روایت دیگری نقل شده است:

(هشام بن عروه عن أبیه، قال: ذکر عند عائشه قول ابن عمر: (المیّت یعذَّب

۱. صحیح البخاری، ج۲، ص۸؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۴۳؛ صحیح ابن حبّان، ج۷، ص۴۰۵؛ کنزالعمال، ج۱۵، ص۶۱۰.

ببکاء أهله علیه)، فقالت: رحم الله أباعبدالرحمن، سمع شیئاً فلم یحفظه، إنّما مرّت علی رسول الله صلی الله علیه

وآله جنازه یهودی وهم یبکون علیه، فقال: أنتم تبکون وأ نّه لیعذّب.(۱))

(هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است: سخن ابن عمر که می گوید: (المیّت یعذّب...) برای عایشه نقل شد. عایشه گفت:

خداوند ابوعبدالرحمن را رحمت کند، چیزی از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده، ولی آن را خوب حفظ نکرده است. واقع این است که روزی پیامبر صلی الله علیه وآله از کنار جنازه ای یهودی گذشت، در حالی که همراهانش بر او گریه می کردند، آنگاه فرمود: شما گریه می کنید در حالی که او عذاب می کشد.)

در روایت دیگری نقل شده است:

(هشام عن أبیه، قال: ذکر عند عائشه أنّ ابن عمر یرفع إلی النبی صلی الله علیه وآله أنّ المیت یعذّب فی قبره ببکاء اهله. فقالت: وهل إنّما قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إنّه لیعذّب بخطیئته أو بذنبه وأنّ أهله لیبکون علیه الآن.(۲)

(هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است: به عایشه گفتند: عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است که میّت در قبرش با گریه بستگانش عذاب می شود. عایشه گفت: آیا جز این است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: میّت به خاطر گناهانش عذاب می شود، و اکنون بستگانش بر او می گریند؟!.)

ترمذی و دیگران از عمرو بن حزم و او از پدرش از عمره نقل کرده اند:

(أنّها أخبرتْه أ نّها سمعَتْ عائشه وذکر لها أنّ ابن عمر یقول: إنّ المیت لیعذّب ببکاء الحی. فقالت عائشه: غفر الله لأبی عبدالرحمن، أما أ نّه لم یکذب ولکنّه نسی أو أخطأ، إنّما مرّ رسول الله صلی الله علیه وآله علی یهودیّه یبکی علیها

۱.

صحیح مسلم، ج۳، ص۴۳.

۲. صحیح مسلم، ج۳، ص۴۴؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۲.

أهلها، فقال: انّهم لیبکون علیها وانّها لتعذّب فی قبرها.(۱)

(عمره می گوید: از عایشه در حالی که به او گفته شد: ابن عمر می گوید: (انّ المیّت لیعذّب...) شنیدم که می گوید: خداوند ابوعبدالرحمن را رحمت کند، او دروغ نمی گفت، ولی گاهی فراموش و یا اشتباه می کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله از کنار جنازه یک زن یهودی گذشت در حالی که بستگانش بر او می گریستند، آنگاه فرمود: آنان بر او می گریند، و او در قبرش عذاب خواهد شد.)

بنابراین صدور این روایت با این عبارت از پیامبر صلی الله علیه وآله نامعلوم است.

۲. در بعضی روایات، عایشه دلیل درست نبودن روایت عمر بن خطاب و فرزندش را تعارض آن با قرآن کریم دانسته و می گوید:(حسبکم القرآن: (وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی)...

(کافی است مراجعه کنید به قرآن که می فرماید: هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد...)

امام شافعی در تأیید عایشه می گوید:

(آنچه را عایشه از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده، از آنچه ابن عمر روایت کرده، بیشتر به کلام پیامبر صلی الله علیه وآله شباهت دارد. به این دلیل که روایت عایشه مطابق با قرآن و سنّت است.

اگر بگویید: دلیل شما از قرآن چیست؟

می گوییم: دلیل ما این آیات است:

(وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی)

(أَن لَّیسَ لِلْاِنسَنِ إِلاَّ مَا سَعَی)

۱. مسند أحمد، ج۶، ص۱۰۷؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۴۵؛ سنن الترمذی، ج۲، ص۲۳۶؛ سنن النسائی، ج۴، ص۱۸؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۲؛ مسند الحمیدی، ج۱، ص۱۰۸؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۱، ص۶۰۹؛ إثبات عذاب القبر،

ص۷۳.

۲. کتاب المسند (شافعی)، ص۱۸۲؛ صحیح البخاری، ج۲، ص۸۱؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۴۳؛ السنن الکبری، ج۴، ص۷۳.

۳. الفاطر / ۱۸.

۴. النجم / ۳۹.

(فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه خَیْرًا یَرَهُو) * (وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه شَرًّا یَرَهُ)

(لِتُجْزَی کُلُّ نَفْس بِمَا تَسْعَی)(۲).

و اگر بگویید: دلیل شما از سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله چیست؟

می گوییم: رسول خدا صلی الله علیه وآله از مردی پرسید: آیا این شخص پسر تواست؟ او پاسخ داد: آری. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: أما أ نّه لا یجنی علیك ولا تجنی علیه؛ او نباید تو را آزار دهد و تو نیز نباید او را آزار دهی.

پیامبر صلی الله علیه وآله با ذکر این جمله مطلبی را یادآوری می کند که خداوند در قرآن تذکّر می دهد، یعنی اینکه خوبی و بدی هرکسی برای خود اوست نه برای دیگری)(۳).

بنابراین نتیجه می گیریم روایتی که عمربن خطاب و فرزندش نقل کرده اند، بی اساس است.

۳. این روایت از عمر بن خطاب و فرزندش با تعبیرهای گوناگون و متضادّ نقل شده است. عبارتهایی که درباره این روایت نقل شده عبارتند از:

(انّ المیّت لیعذّب ببکاء أهله علیه.(۴)

(میّت به گریه بستگانش بر او عذاب خواهد شد.)

(انّ المیّت یعذّب ببعض بکاء أهله علیه.(۵))

میّت به بعضی از گریه های بستگانش در عذاب می افتد.)

(انّ المیّت یعذّب ببکاء الحی.(۶))

میّت به گریه افراد زنده در عذاب می افتد.)

(انّ المیّت یعذّب فی قبره بما نیح علیه.(۷))

۱. الزلزله / ۷ و۸.

۲. طه / ۱۵.

۳. اختلاف الحدیث، ص۵۳۷.

۴. ر.ک: به صفحات گذشته.

۵.صحیح البخاری، ج۲، ص۷۹ و ۸۱؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۴۳؛ سنن النسائی، ج۴، ص ۱۸.

۶. صحیح البخاری، ج۲، ص۸۱؛ السنن الکبری، ج۴، ص۷۱

۷۲؛ المصنَّف (الصنعانی)، ج۳، ص۵۶۱.

۷.صحیح البخاری، ج۲، ص۸۱ و ۸۲؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۸.

میّت در قبرش با نوحه سرایی بر او عذاب می شود.)

(من یبک علیه یعذّب.(۱))

(هر کسی که بر میّت گریه کند عذاب می شود.)

هریک از این تعبیرها معنای بخصوصی دارد.

تعبیر اوّل از مشهورترین تعبیرها است، ولی مضمون آن با آیات قرآن مخالفت دارد.

تعبیر دوم نیز علاوه بر اینکه با قرآن کریم تعارض دارد، فقط بعضی از گریه ها را موجب عذاب دانسته است.

تعبیر سوم نیز مشکل تعبیر اوّل را دارد.

تعبیر چهارم درباره نوحه سرایی است و ربطی به موضوع ندارد.

و تعبیر پنجم اگر چه دلالت بر نهی از گریه دارد، ولی در هیچ یک از صحاح و سنن و مسانید أئمه حدیث نقل نشده است، تنها ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری آن را نقل کرده است.

از این رو فقها و عالمان اهل سنّت درباره استناد به این روایات دو گروه شده اند؛ گروهی آن را انکار کرده اند. و گروهی متوسّل به توجیهاتی نامعقول و یا خلاف ظاهر شده اند(۲).

روایت دوم:

۱. این روایت درخصوص گریه زنان وارد شده است و قسمت نخست آن (دعهنّ) دلالت دارد بر اینکه گریه بر میّت، فی نفسه اشکالی ندارد. و قسمت دوم آن (فلا تبکینَّ...) هیچ دلالتی بر حرام بودن گریه ندارد.

۱. الطبقات الکبری (ابن سعد)، ج۳، ص۳۶۲.

۲. فتح الباری، ج۳، ص ۱۲۲ ۱۲۴؛ کشف الخفاء، ج۱، ص۲۵۷؛ عون المعبود، ص۲۷۸؛ شرح صحیح مسلم(نووی)، ج۶، ص۲۲۸.

محیی الدین نووی می گوید:

(قال الشافعی والأصحاب البکاء علی المیّت جائز قبل الموت وبعده، ولکن قبله أولی، لحدیث جابر بن عتیک.(۱)

(شافعی و اصحاب گفته اند: گریه

بر میّت قبل از مردن یا بعد از مردن جایز است، ولی گریه بر او قبل از مُردن بهتر است به دلیل حدیث جابر بن عتیک.)

شوکانی می گوید:

(هو محمول علی الأولویّه. والمراد لا ترفع صوتها.(۲)

(این روایت حمل می شود بر بهتر بودن ترک گریه پس از مُردن شخص. و منظور از (لا ـ تبکین باکیه) این است که زنان صدایشان را بلند نکنند.)

ابن عبدالبر می گوید:

(قوله صلی الله علیه وآله: (فإذا وجب فلاتبکینّ باکیه) یعنی بالوجوب الموت، فإنّ المعنی والله أعلم : أنّ الصیاح والنیاح لا یجوز شیء منه بعد الموت. وأمّا دمع العین وحزن القلب فالسنّه ثابته بإباحته، وعلیه جماعه العلماء.(۳)

(منظور از وجوب در این حدیث مرگ است و معنای روایت این است: جیغ کشیدن و نوحه سرایی پس از مرگ شخص جایز نیست. و امّا اشک آلود شدن چشم و غمگین شدن قلب چیزی است که مباح بودن آن در سنّت رسول الله صلی الله علیه وآله ثابت شده و علما پذیرفته اند.)

۲. این روایت بر فرضی که دلالت بر حرام بودن گریه زنان بر میّت بکند با روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است، تعارض دارد.

روایت شده که وقتی زینب، دختر رسول الله صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، زنان گرد هم آمده، بر او گریه کردند. عمر بن خطاب آنان را از این کار نهی کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

۱. المجموع، ج۵، ص۳۰۷.

۲. نیل الأوطار، ج۴، ص۱۳۵.

۳. الاستذکار، ج۳، ص۶۷.

(دعهنّ یا عمر! فإنّ العین تدمع والقلب مصاب والعهد قریب.(۱)

(ای عمر! آنان را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و قلب سوگوار و عهد

نزدیک است.)

روایت سوم

سیاق این روایت به گونه ای است که دو مطلب از آن استفاده می شود:

۱. گریه زنان بر اموات جایز و پسندیده است، زیرا فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله: (ولکن حمزه لا بواکی له) ظهور دارد در اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله مشتاق گریه کردن بر حمزه علیه السلام بود، ولذا زنان عبدالأشهل به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفته، تا مدّتی بر حمزه علیه السلام گریه کردند و پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را از این کار منع نکرد.

۲. در این روایت عباراتی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است و بیانگر آن است که زنان عبدالأشهل به مدّت یک شبانه روز، خانه و کاشانه خویش را ترک کرده، پی درپی بر حمزه علیه السلام گریه می کردند. و با توجّه به اینکه پیش از آن بر کشته های خویش گریه کرده بودند، پیامبر صلی الله علیه وآله برای برگرداندن آنان به زندگی خویش از ادامه گریه و شیونِ گروهی آنان بر کشته های اُحد منع کرد. به عبارات ذیل توجّه کنید:

(أتین هاهنا تبکین حتّی الآن.(۲)

(آنان اینجا آمده و تا الآن گریه می کنند!)

(ویحهن! ما انقلَبن بعد!.(۳)

(وای بر آنان! هنوز بر نگشته اند!.)

(ویحهن! ما زلن یبکین منذ الیوم!.(۴)

(وای برآنان! امروز هم گریه آنان ادامه دارد!.)

۱. سنن النسائی، ج۴، ص۱۹؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۰؛ صحیح ابن حبّان، ج۷، ص۴۲۹؛ الجامع الصغیر، ج۱، ص۶۴۹.

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج۲، ص۹۲.

۳. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۷.

۴. مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۸۱؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۰.

بنابراین روایت مذکور دلالت بر حرام بودن گریه بر اموات ندارد.

و

شوکانی می گوید:

(ذلک یعارض ما فی الأحادیث المذکوره فی الباب من الإذن بمطلق البکاء بعد الموت.(۱)

(این روایت در ظاهر معارض است با روایاتی که دلالت بر جواز گریه پس از مرگ افراد دارد.)

ب) دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان

سیره پیامبران، صحابه و تابعین بهترین دلیل بر جواز گریه در فراق عزیزان و دوستان است. اینک برخی از رفتارهای بزرگان دین را در فراق عزیزان خویش نقل می کنیم:

۱. حضرت یعقوب علیه السلام در فراق یوسف علیه السلام ، سالها گریه کرد، طوری که بر اثر گریه چشمان آن حضرت، سفید (نابینا) گشت.

در قرآن کریم می فرماید:

(قَالَ یَأَسَفَی عَلَی یُوسُفَ وَابیُضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ)

(یعقوب گفت: ای دریغا بر یوسف! و دو چشم او از اندوه سفید شد، و او خشم خویش را فرو می خورد.)

شوکانی، ابن کثیر، آلوسی و بسیاری از عالمان و مفسّران اهل سنّت در تفسیر آیه شریفه: (وَابیُضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ) گفته اند: منظور آن است که چشمان یعقوب به خاطر زیاد گریستن سفید شد.

۱. نیل الأوطار، ج۴، ص۱۵۳.

۲. یوسف / ۸۴.

۳. فتح القدیر،ج۳، ص۴۸؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج۱، ص۲۴۷؛ قصص الأنبیاء (ابن کثیر)، ج۱، ص۳۴۶؛ تفسیر البیضاوی، ج۱، ص۴۹۳؛ تفسیر الجلالین، ج۱، ص۳۱۶؛ الوجیز (الواحدی)، ج۱، ص۵۵۷؛ تفسیر أبی السعود، ج۴، ص۳۰۱؛ تفسیر النسفی، ج۲، ص۲۰۱؛ روح المعانی، ج۱۳، ص۴۰؛ عمده القاری، ج۵، ص۲۵۲.

۲. جابر بن عبدالله می گوید: در جنگ اُحد کنار جنازه پدرم رفتم و در حالی که گریه می کردم، جامه را از روی صورتش برداشتم. مردم مرا از گریه نهی می کردند، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا نهی نکرد. عمّه ام فاطمه را بر بالین جنازه آوردم

و او نیز می گریست. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: در سوگ او بگریید یا نگریید، تا زمانی که او را از زمین بلند نکرده اید، ملائکه با بالهای خود بر او سایه افکنده اند.

۳. أسماء بنت یزید می گوید: وقتی ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله فوت کرد، آن حضرت بر او گریست.

ابوبکر یا عمر به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: شما برترین کسی هستید که حقّ خداوند را پاس می دارید! (چرا گریه می کنید؟!).

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

(تدمع العین، ویحزن القلب، ولا نقول ما یُسخط الربّ، لو لا أ نّه وعد صادق وموعد جامع وأنّ الآخر تابع للأوّل، لوجدنا علیک أفضل ما وجدنا، وأنّا بک لمحزونون.(۲)

(چشم می گرید و قلب غمگین می شود و آنچه خشم خداوند را موجب گردد بر زبان نرانیم. اگر نبود که مرگ وعده ای صادق و جایگاهی است که همه باید بروند، دلدادگی ما به تو بیشتر از این دلدادگی بود، و ما در فراق تو در اندوه هستیم.)

۴. عایشه می گوید: وقتی سعد بن معاذ فوت کرد، رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراه ابوبکر و عمر بر بالین او حاضر شدند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! من در حالی که در داخل خانه ام بودم، صدای گریه ابوبکر را از گریه عمر تشخیص می دادم.

۱. صحیح مسلم، ج۷، ص۱۵۲؛ صحیح البخاری، ج۲، ص۷۱.

۲. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۶ ۵۰۷.

۳. مسند أحمد بن حنبل،ج۶،ص۱۴۲؛مجمع الزوائد،ج۶،ص۱۳۸؛المصنّف (ابن أبی شیبه)،ج۳،ص۲۶۷؛ مسند ابن راهویه،ج۲،ص۵۴۸؛ صحیح ابن حبّان، ج۱۵، ص۵۰۱؛ المعجم الکبیر (الطبرانی)، ج۶، ص۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج۳، ص۴۸۸؛ الدرّ

المنثور، ج۶، ص۸۲؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص۴۲۳؛ اُسد الغابه، ج۲، ص۲۹۷؛ تاریخ الطبری، ج۲، ص۲۵۳؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج۴، ص۱۴۲؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج۳، ص۲۳۸.

۵.ابوهریره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در تشییع جنازه ای شرکت داشت، عمر نیز در تشییع جنازه حضور داشت و متوجّه زنانی شد که در تشییع جنازه گریه می کنند، بر سر آنها فریاد زد و آنها را از گریه کردن نهی نمود. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (ای عمر! آنها را به حال خود واگذار؛ زیرا چشم گریان و دل مصیبت دیده و عهد قریب است.(۱)

۶. أنس بن مالك می گوید: در یکی از جنگها زید پرچم را به دست گرفت و پس از مدّتی شهید شد، پس از او عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و او نیز شهید شد، آنگاه جعفر پرچم را گرفت و شهید شد. در این حال از دو چشمان رسول خدا صلی الله علیه وآله اشک جاری شد.

۷.ابن عبّاس می گوید: رقیّه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت. زنان بر او گریه می کردند. عمر بن خطّاب با تازیانه اش به آنها می زد و آنان را از این کار باز می داشت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به عمر فرمود: (آنها را به حال خود واگذار تا گریه کنند.)

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به زنان فرمود: (از گریه به صورت صدای شیطان (به صورت لغو و لقلقه) بر حذر باشید.) و سپس فرمود:

(مهما یکون من العین والقلب فمن الله والرحمه، وما یکون من اللسان والید فمن الشیطان.)

(کاری که مربوط به چشم

و قلب است (گریه کردن) از طرف خداونـد و از بـاب رحمت و عطوفت است. و کـاری که مربوط به زبـان و دست می باشـد (صدای نغمه لهوآمیز و یا خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان) از طرف شیطان است.)

۱. مسـند أحمـد بن حنبـل، ج۲، ص۱۱۰ و۲۷۳؛ سـنن ابن مـاجه، ج۱، ص۵۶۰؛ سـنن النسائی، ج۴، ص۱۹؛ المسـتدرک، ج۱، ص۳۸۱.

۲. صحیح البخاری، ج۲، ص۷۲ و ج۴، ص۲۱۸؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۸، ص۱۵۴؛ مسند أبی یعلی، ج۷، ص۲۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۲، ص۱۸؛ تهـذیب الکمال، ج۱، ص۳۸؛ البـدایه والنهـایه (ابن کثیر)، ج۴، ص۲۷۹؛ السـیره النبویّه (ابن کثیر)، ج۳، ص۴۶۳.

آنگاه پیامبر صـلی الله علیه وآله در کنار قبر رقیّه نشست، فاطمه (علیها السلام) نیز در کنار او گریه می کرد. در این حال پیامبر صلی الله علیه وآله اشکهای فاطمه (علیها السلام) را با جامه (یا دست) پاک می نمود.

شوکانی پس از ذکر این حـدیث می گویـد: (این حـدیث دلالت دارد بر جواز گریه کردنی که به همراهش کارهای نامشروع انجـام نگیرد، نظیر کارهـایی که بـا دست انجـام می گیرد، ماننـد: گریبـان پـاره کردن و سیلی زدن به صورت، و یـا کارهـایی نامشروع که با زبان انجام می گیرد، مانند: نعره زدن و نفرین کردن.)

۸.پیامبر صـلی الله علیه وآله به همراه عبـدالرحمن بن عوف و سـعد بن أبی وقّاص و عبـدالله بن سـعود به عیادت سـعد بن عباده رفتند. وقتی وارد خانه شدند او را بیهوش دیدند.

پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: فوت کرده است؟

گفتند: خیر. (و در بعضی کتابها نوشته شده است: به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کردند که سعد بن عباده فوت کرده

است).

در این حال پیامبر صلی الله علیه وآله گریه کرد و دیگران نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله گریه کردند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ألا تسمعون أنّ الله لا یعذّب بدمع العین ولا بحزن القلب؟! ولکن یعذّب بهذا أشار إلی لسانه أو یرحم.)

(آیا همه می شنوید؟! به راستی که خداوند اشخاص را به اشک چشم و اندوه قلب عذاب نمی کند، بلکه به این اشاره کرد به زبانش عذاب می کند و یا می بخشد)(۳).

۹. پیامبر صلی الله علیه وآله در مرگ أمیمه، دختر دخترش زینب، گریه می کرد. سعد بن عباده

۱. السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص ۷۰ و ۷۱.

۲. نیل الأوطار، ج۴، ص۱۵۰.

۳. صحیح البخاری، ج۲، ص۸۵؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۴۰؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۶۹؛ صحیح ابن حبّان، ج۷، ص۴۳۱؛ کنزالعمّال، ج۵، ص۶۱۱؛ إرواء الغلیل، ج۳، ص۲۲۱؛ مشکاه المصابیح، ج۱، ص۳۸۸؛ عمده القاری، ج۴، ص۱۰۴؛ شعب الایمان، ج۶، ص۲۴۲؛ تفسیر الثعالبی، ج۳، ص۳۴۶.

به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می کنید؟ آیا خود شما نبودید که زینب را از این کار نهی کردید؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (این گریه رحمتی است که خداوند آن را در قلبهای بندگانش قرار داده است، خداوند رحم می کند به بندگانی که رحم کنند.)

۱۰. هنگامی که ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله در حال احتضار بود، آن حضرت وارد خانه شد و ابراهیم را در دامن مادرش دید. او را گرفت و در دامان خود خوابانید و فرمود:

(یا إبراهیم انّا لن نُغنی عنک من الله شیئاً ثمّ ذرفت عیناه وقال: إنّا بک یا إبراهیم لمحزونون،

تبکی العین ویحزن القلب ولا نقول ما یُسخط الربّ، ولو لا أ نّه أمر حقّ ووعْد صدق وأ نّها سبیل مأتیّه، لحزّنا علیک حزناً شدیداً أشدّ من هذا.)

(ای ابراهیم! کاری از ما ساخته نیست. سپس چشمان آن حضرت پر از اشک شد و فرمود: ما در فراق تو اندوهگین هستیم، چشم، گریان است و قلب سوزان، و آنچه خشم خداوند را موجب شود بر زبان نرانیم. و اگر نبود که مرگ حقّ است و وعده ای صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو بیش از این بود.)

در این هنگام عبدالرحمان بن عوف به آن حضرت گفت: مگر شما از گریه بر اموات نهی نکردید؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (خیر! بلکه من از دو صدای جاهلانه و دو کار نهی کرده ام:

یکی داد و فریاد به هنگام مصیبت، خراش دادن صورت، پاره کردن گریبان و پیچش صدا که کار شیطان است.

دیگری صدای نغمه لهوآمیز. امّا این گریه من از جهت رحمت و عطوفت است و کسی که رحم نکند، بر او رحم نشود.)

۱. فقه السنّه، ج۱؛ ص۵۰۵.

۲. مستدرک الصحیحین، ج۴، ص۴۰؛ سیره ابن اسحاق، ج۱، ص۲۵۱؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۶۹؛ مجمع الزوائد، ج۳، ص۱۷؛ نصب الرایه، ج۵، ص۸۹؛ الطبقات الکبری، ج۱، ص۱۳۸؛ السیر الکبیر، ج۱، ص۱۰۹؛ سنن الترمذی، ج۲، ص۲۳۷.

۱۱. پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله وقتی به زیارت قبر مادرش رفت، در کنار قبرش بر او گریست و همراهان او نیز گریه کردند.

۱۲. هنگامی که عثمان بن مظعون یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه وآله بر جنازه او

بوسه زد و گریست، به گونه ای که اشک آن حضرت بر گونه های مبارکش جاری شد.

۱۳. حضرت زهرا (علیها السلام) پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله گریه می کرد و می فرمود: (ای پدر! تو به پروردگارت نزدیک شدی و دعوتش را لبّیک گفتی. پدرجان! اینک بهشت فردوس مأوای توست.)

۱۴. ابوبکر خلیفه اوّل پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله او را بوسید و گریست و دیگران را نیز به گریه انداخت.

۱۵.هنگامی که ولید بن ولید از دنیا رفت، امّ سلمه بر او گریست و اشعاری را در سوگ او خواند و پیامبر صلی الله علیه وآله او را از گریه کردن نهی نکرد.

۱۶. وقتی خالد بن ولید فوت کرد، زنان بنی مغیره در خانه او اجتماع کردند و بر او گریستند.

۱. صحیح مسلم، ج۳، ص۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۱؛ مسند أحمد، ج۲، ص۴۴۱؛ سنن النسائی، ج۴، ص۹؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۲۵۷؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۰.

۲. کنزالعمّال، ج۱۳، ص۵۲۵؛ تفسیر الثعالبی، ج۲، ص۴۱۴؛ التمهید (ابن عبدالبرّ)، ج۳، ص۱۲۰؛ العاقبه فی ذکر الموتی، ج۱، ص۱۶۹؛ کشف القناع، ج۲، ص۹۹؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج۲، ص۳۴۳.

۳. الطبقات الکبری، ج۲، ص۳۱۲؛ سنن الدارمی، ج۱، ص۴۱؛ صحیح البخاری، ج۵، ص۱۴۴؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۵۲؛ مستدرک الصحیحین، ج۱، ص۳۸۲؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۱؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص۱۹۷؛ صحیح ابن حبّان، ج۱۴، ص۵۹۲؛ المعجم الکبیر، ج۲۲، ص۴۱۶.

۴. صحیح البخاری، ج۲، ص۷۰ و ج۵، ص۱۴۳؛ مسند أحمد، ج۶، ص۱۱۷؛ سنن النسائی، ج۴، ص۱۱؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۳، ص۴۰۷.

۵.الدرّ المنثور، ج۶، ص۱۰۵.

برخی به عمر بن خطاب گفتند: کسی را به نزد آنان بفرست

تا آنها را از گریه کردن باز دارد.

عمر بن خطاب گفت: بر زنان بنی مغیره باکی نیست که بر ابوسلیمان (خالد بن ولید) گریه کنند، مگر آنکه جیغ بکشند(۱)، و یا داد و فریاد کنند(۲).

(گریه بر میّت قبل از بیرون رفتن روح از بدنش و پس از آن جایز است.)

نووی می گوید:

(قال الشافعی والأصحاب: البکاء علی المیّت جائز قبل الموت وبعده ولکن

۱. در این روایت جمله (ما لم یکن نقع ولقلقه) وجود دارد. و در معنای کلمه (نَقْع) اختلاف است. فراهیدی می گوید: (منظور از نَقْع صدایی است که وقتی از زدن گونه ها ایجاد می شود.) کتاب العین، ج۱، ص۱۷۳.

ابن أبی الحدید می گوید: (گفته اند: منظور از نَقْع در اینجا غذایی است که در مجلس عزا داده می شود. ولی بهتر آن است که به معنای بلند کردن صدا باشد.) شرح نهج البلاغه، ج۱۲، ص۱۳۳.

ابن سلام، ابن اثیر، ابن منظور و زبیدی این کلمه را به معنای بلند کردن صدا دانسته اند. غریب الحدیث (ابن سلام)،ج۳،ص۲۷۴؛ النهایه (ابن الأثیر)، ج۵، ص۱۰۹؛ لسان العرب، ج۸، ص۳۶۳؛ تاج العروس، ج۵، ص۵۲۸.

۲. السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۷۱؛ المصنّف (الصنعانی)، ج۳، ص۵۵۹؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۳، ص۱۷۵؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص۷۳۰؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج۷، ص۱۳۱.

نمونه های دیگری نیز در کتابهای اهل سنّت درباره گریه بزرگان و صحابه در فراق عزیزان و دوستان خود وجود دارد. بنابراین نتیجه می گیریم که گریه کردن در فراق عزیزان برای تمام مردان و زنان جایز است.

ج) دیدگاه تعدادی از فقهای اهل سنّت در تأیید نظر شیعه

دیدگاه بسیاری از فقهای اهل سنّت موافق با دیدگاه شیعه است؛ یعنی گریه در فراق عزیزان را برای تمام مردان و زنان

جایز می دانند.

عبدالکریم رافعی می گوید:

(البکاء علی المیّت جائز قبل زهوق الروح وبعده(۳).)

۳. فتح العزیز، ج۵، ص۲۵۴.

قبله أولی(۱)

(شافعی و اصحاب گفته اند: گریه بر میّت، قبل از مرگ و بعد از مرگ جایز است، لکن قبل از مرگ بهتر است.)

ابن قدامه می گوید: (گریه بر میّت جایز است و نیز کسی که عزادار است، می تواند جامه ای را بر روی سرش اندازد تا معلوم شود که او عزادار است و گریه کردن بدون نوحه سرایی اصلاً کراهت ندارد.)

ابن حزم می گوید: (گریه کردن بر میّت چنانچه همراه با نوحه نباشد جایز است.)

بهوتی می نویسد:

(ولا یکره البکاء علی المیّت قبل الموت وبعده، لکثره الأخبار بذلک... وذکر الشیخ تقی الدین فی التحفه العراقیّه؛ البکاء علی المیّت علی وجه الرحمه حَسَنٌ مستحبٌ(۴)

(گریه بر میّت، قبل از مرگ و پس از آن، مکروه نیست؛ زیرا روایاتی که دلالت بر جواز آن دارد بسیار است... و شیخ تقی الدین در کتاب التحفه العراقیّه می گوید: گریه بر میّت چنانچه از باب ترحّم و عطوفت باشد، نیکو و مستحب است.)

ابن قیّم جوزی نیز می نویسد:

(الباکی قبل الموت یبکی حزناً، وحزنه بعد الموت أشدّ، فهو أولی برخصه البکاء من الحاله الّذی یرجی فیها. وقد أشار النبی صلی الله علیه وآله إلی ذلک بقوله: تدمع العین ویحزن القلب، ولا نقول مایُسخط الربّ، وأ نّا بک یا إبراهیم لمحزونون.(۵)

۱. المجموع، ج۵، ص۳۰۷؛ روضه الطالبین، ج۱، ص۶۶۵.

۲. الشرح الکبیر، ج۲، ص۴۲۹.

۳. المحلّی، ج۵، ص۱۴۶.

۴. کشف القناع، ج۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۵.عدّه الصابرین، ص۸۳.

(کسی که قبل از مرگ عزیزش (در حال احتضار) بر او می گرید، به خاطر اندوه و ناراحتی گریه می کند؛ پس

از مرگ او، غم و انـدوهش فزونتر می گردد. از این رو جواز گریه کردن برای او در این حـالت نسـبت به حـالتِ قبل از مرگ اولویّت دارد. و رسول خدا صـلی الله علیه وآله نیز به این مطلب اشاره نموده و می فرماید: چشم گریان است و قلب غمگین؛ ما آنچه را که موجب خشم خدا گردد، بر زبان جاری نمی سازیم، و ای ابراهیم! ما در فراق از دست دادن تو اندوهگین هستیم.)

سیّد سابق نیز می گوید: (چنانچه گریه بر میّت بدون جیغ زدن و نوحه سرایی باشد، به اتّفاق تمام علما جایز است.)

نتیجه: اگر کسـی با رعایت انصاف و بدون تعصّب، منابع روایی، فقهی و تاریخی اهل سنّت را بررسی کند، نتیجه می گیرد که دیـدگاه پیروان اهـل بیت (علیهم السـلام) در جواز گریه بر فراق عزیزان چه برای مردان و چه برای زنان در صورتی که مقرون به عدم رضایت به خواست خدا نباشد ، بر حق است.

۱. فقه السنّه، ج ۱، ص ۵۰۵.

عزاداری و نوحه سرایی در فراق عزیزان

شبهه

نوحه سـرایی و عزاداری شـیعیان در فراق عزیزان و نزدیکـان یکی از محورهـایی است که وهّـابیون همواره در تبلیغات تخریبی خـویش، از آن به عنـوان دسـتاویزی برای شـبهه افکنی در راسـتای تخریب چهره پیروان اهـل بیت (علیهم السـلام) اسـتفاده می کنند.

آنان شـیعیان را در برگزاری مراسم عزاداری سرزنش نموده، بعضی از کارهای آنان را حرام می دانند و نوحه سرایی را به طور مطلق برای مردان و زنان کاری حرام معرّفی می کنند.

ابن تیمیّه می گوید: (نوحه سرایی بر مردان و زنان حرام است. واین فتوای پیشوایان معروف اهل سنّت است. در صحیح مسلم و صحیح بخاری از پیامبر

صلی الله علیه وآله نقـل شـده که: زنـانی که نوحه سـرایی می کننـد، چنانچه قبل از مرگ توبه نکننـد، در قیامت مبتلا به مرض پیسـی شـده، بـدن آنها با جامه ای از قیر پوشانـده می شود. و در سـنن نقل شـده است که رسول خدا صـلی الله علیه وآله زنان نوحه خوان و زنانی را که نوحه آنان را گوش می کنند نفرین کرده است. و در صـحیح مسـلم و صـحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقـل شـده است: از ما نیست کسـی که گونه های خویش را مجروح کرده، گریبان پاره کرده و آنچه را در زمان جاهلیت می خواندند، بخواند.

و کسانی که آنان را از این کارها نهی نکننـد، در گناه آنان شـریک انـد، بخصوص نوحه سـرایی زنان در کنار قبرها؛ زیرا این کار معصیت است و خدا و رسولش از آن ناراحت هستند.)

پاسخ شبهه

کارهایی که عزاداران در فراق عزیزان خویش انجام می دهند، به دو گروه تقسیم می شود:

۱. کارهـای ناپسـندی که به اتّفاق تمام مسـلمانان حرام است،ماننـد: خراشـیدن صورت، سـیلی زدن به صورت خود، کنـدن یا قیچی کردن مو. تمـام فقهای شـیعه انجام این امور را در مراسم عزاداری حرام می داننـد(۲)، همانطور که فقهای اهل سـنّت نیز آن را حرام می دانند(۳).

و از این رو، این کارها از افراد متدیّن و آگاه صادر نمی شود، اگر چه بعضی از افراد جاهل ممکن است انجام دهند.

۲. کارهایی که از دیـدگاه اجتهادی بعضـی از فقهای شـیعه و اهل سـنّت حرام و از دیدگاه بعضـی دیگر از فقهای شـیعه و اهل سنّت جایز است، مانند: نوحه سرایی، طعام دادن

به دیگران و برپایی مراسم فاتحه و موعظه.

شایسته است حکم این کارها، جداگانه بررسی شود:

۱. نوحه سرایی

از فقهای شیعه مانند شیخ طوسی و ابن حمزه حرام است(۱)، و به نظر بعضی از فقهای اهل سنّت مانند بعضی از فقهای مالکیّه جایز است(۲).

البتّه اگر نوحه سرایی همراه با کارهای نامشروع مانند: خواندن نوحه با حالت غنا، یا استفاده از کلمات باطل و کذب، خراشیدن صورت و... باشد به اتّفاق همه فقهای شیعه و اهل سنّت حرام است.

بنابراین مسئله نوحه سرایی باید توسّط اندیشمندان مذاهب اسلامی بررسی شود و درباره حکم آنها به صورت اجتهادی نظر خویش را اعلام کنند و مقلّدان از آنها پیروی نمایند. مذمّت و سرزنش پیروان یک مذهب در چنین مسئله اجتهادی و اختلافی، کاری ناپسند و غیر اخلاقی است. همانطور که اظهار نظر درباره این موضوع بدون تحقیق و اعمال فنّ اجتهاد چنانکه ابن تیمیّه اظهار نظر کرد کاری جاهلانه و غیر منطقی است.

اکنون برای روشن شدن این موضوع لازم است ابتدا دلیلهای فقهای اهل سنّت بر حرمت نوحه سرایی ذکر شود و سپس ضعف و یا قوّت این دلیلها بررسی گردد. آنگاه دلیلهای ما شیعیان بر جواز نوحه سرایی در صورتی که همراه با مفاسد نباشد بیان شود و اندیشمندان را به قضاوت دعوت کنیم.

الف) دلیلهای اهل سنّت بر حرمت نوحه سرایی

فقهای اهل سنّت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به چند روایت استناد کرده اند. تمام این روایات به سه گروه تقسیم می شود:

۱. روایاتی که نوحه سرایی را موجب عذاب شدن میّت می دانند. مانند روایت

۱. مجموع الفتاوی، ج۲۴، ص۳۸۲.

۲. المبسوط، ج۱، ص۱۸۹؛ السرائر، ج۱، ص۱۷۳؛ تحریر الأحکام، ج۱، ص۲۱؛ البیان، ص۳۱؛ جواهر الکلام، ج۴، ص۳۶۷؛

العروه الوثقی، ج۱، ص۴۴۸؛ تحریر الوسیله، ج۱، ص۹۳.

۳. فتح العزیز، ج۵، ص۲۵۹؛ المجموع، ج۵، ص۳۰۷؛ الإقناع، ج۱، ص۱۹۳؛ الثمر الدانی، ص۲۶۶؛ المغنی (ابن قدامه)، ج۲، ص۴۱۱.

۴. فتح العزیز، ج۵، ص۲۵۹؛ روضه الطالبین، ج۱، ص۶۳۰؛ الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج۲، ص۴۳۰؛ کشف القناع، ج۲، ص۱۸۹؛ سبل السلام، ج۲، ص۱۱۵.

۵.المعتبر، ج۱، ص۳۴۴؛ مجمع الفائده، ج۲، ص۵۰۸؛ مختلف الشیعه، ج۲، ص۳۲۳؛ العروه الوثقی، ج۱، ص۴۴۸؛ تحریرالوسیله، ج۱، ص۹۳؛ منهاج الصالحین، ج۲، ص۹.

۱. المبسوط، ج۱، ص۱۸۹؛ الوسیله، ص۹۹.

۲. عمده القاری، ج۱۹، ص۲۳۲.

عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله که می فرماید:

(المیت یعذّب فی قبره بما نیح علیه.(۱)

(میّت بر اثر نوحه سرایی، در قبرش عذاب می شود.)

۲. روایاتی که نوحه سرایی را یکی از کارهای دوران جاهلیّت معرّفی می کند.

ربعی بن ابراهیم از عبدالرحمن بن اسحاق، از سعد مقبری، از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ثلاث من عمل الجاهلیّه، لا یترکهنّ أهل الإسلام: النیاحه والاستسقاء بالأنواء والتعایر.(۲))

(سه چیز از کارهای دوران جاهلیّت است و مسلمانان ترک نکرده اند: نوحه سرایی و طلب باران به ستارگان و نکوهش دیگران.)

و در بعضی روایات نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در یکی از خطبه های خویش فرمود:

(والنیاحه من عمل الجاهلیّه.(۳)

(نوحه سرایی از کارهای دوران جاهلیت است.)

۳. روایاتی که پیرامون نوحه سرایی زنان وارد شده است.

ابوسعید خدری گفته است:

(لعن رسول الله النائحه والمستمعه.(۴)

(خداوند زنان نوحه خوان و کسانی را که صدای آنان را گوش می کنند نفرین کرده است.)

۱. مسند أحمد، ج۱، ص۵۰؛ صحیح البخاری، ج۲، ص۸۱؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۰۸.

۲. صحیح ابن حبّان ۷: ۴۱۰، موارد الظمآن:

.۱۸۹

۳. مسند الشهاب، ج۱، ص۶۶؛ الأمثال فی الحدیث، ج۱، ص۲۹۵؛ کتاب الزهد (هنّاد)، ج۱، ص۲۸۶؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص۹۲۰؛ الجامع الصغیر، ج۱، ص۲۴۵؛ السیره النبویّه (ابن کثیر)، ج۴، ص۲۴.

۴. مسند أحمد، ج۳، ص۶۵؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۲، ص۶۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۶۳.

این حدیث ازطریق ابن عبّاس(۱) و ابن عمر(۲) و ابوهریره(۳) نیز نقل شده است.

(زن نوحه خوان در صورتی که پیش از مرگش توبه نکند، در روز قیامت در حالتی برانگیخته می شود که به بدنش جامه ای از قیر پوشانده شده و مبتلا به مرض پیسی است.)

ام عطیّه می گوید: (أخذ علینا فی البیعه أن لا ننوح(۵)؛ زمانی که خواستیم با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کنیم، آن حضرت از ما تعهّد گرفت که نوحه سرایی نکنیم.)

بسیاری از فقهای اهل سنّت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق یعنی چه نوحه خوان مرد باشد و چه زن، مشتمل بر کلام باطل و دروغ باشد یا نباشد به این روایات استناد کرده اند.

ب) پاسخ دلیلهای مذکور

اگر کسی با نگاهی دقیق و اجتهادی این روایات را مطالعه کند، درمی یابد که این روایات دلالت بر مدّعای اهل سنّت مبنی بر حرام بودن هر گونه نوحه سرایی، ندارد. پیش از نقد و بررسی این روایات شایسته است به معنای کلمه (النیاحه) و (النوح) اشاره کنیم.

اندیشمندان اهل سنّت درباره معنای این دو کلمه دیدگاه روشنی ارائه نکرده اند.

۱. مجمع الزوائد، ج۳، ص۱۳.

۲. مجمع الزوائد، ج۳، ص۱۴.

۳. الکامل (ابن عدی)، ج۷، ص۲۹؛ میزان الاعتدال، ج۳، ص۲۳۱؛ لسان المیزان، ج۴، ص۳۴۰.

ابومالك اشعری از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است:

(النائحه إذا لم تتب قبل موتها تقام

يوم القيامه عليها سرابيل من قطران ودرع من جرب.(۴))

۴. صحيح مسلم، ج۳، ص۴۵؛ مسند أحمد، ج۵، ص۳۴۴؛ السنن الكبرى (البيهقى)، ج۴، ص۶۳؛ المفاريد عن رسول الله صلى الله عليه وآله، ص۸۸.

۵.صحيح البخارى، ج۲، ص۸۶؛ سنن النسائى، ج۷، ص۱۴۹؛ المعجم الكبير، ج۲۴، ص۵۸.

بهوتی گفته است: (نیاحه عبارت است از بلند کردن صدا با قلقله و پیچش)(۱).

محمّد بن اسماعیل کحلانی می گوید: (معنای کلمه (النوح) عبارت است از بلند کردن صدا به همراه برشمردن خصوصیّات و خوبیهای میّت)(۲).

شروانی می گوید: (معنای کلمه (النوح) مرکّب است از بلند کردن صدا و گریه و زاری)(۳).

علاء الدین بن عابدین می گوید: (نوحه سرایی زن عبارت است از اینکه او بر میّت گریه کند و خوبیها و امتیازات او را ذکر نماید)(۴).

مناوی در تعریف نوحه سرایی که در روایات از کارهای جاهلیّت معرفی شده، می گوید: (نوحه سرایی بر میّت با گفتن: (واکهفاه واجبلاه) از عادتهای جاهلیت است)(۵).

بنابر این برای کلمه (النیاحه) و (النوح) در روایات معنای روشنی ذکر نشده است. و این کلمه در نظر اهل سنّت اجمال دارد.

همانطور که خواندید، فقهای اهل سنّت برای اثبات حرام بودن نوحه سرایی به طور مطلق، به سه گروه از روایات استناد کرده اند. ولی دقّت در این روایات بیانگر ضعف استدلال به آنهاست.

پاسخ گروه اوّل

روایت (المیّت یعذّب فی قبره بما نیح علیه) به طور کلّی قابل استدلال نیست؛ زیرا مفهوم این روایت با آیات قرآن کریم منافات دارد. خداوند متعال می فرماید:

۱. کشف القناع، ج۲، ص۱۸۹.

۲. سبل السلام، ج۲، ص۱۱۵ و ج۶، ص۲۳۱.

۳. حواشی الشروانی، ج۳، ص۱۸۰.

۴. تکمله حاشیه ردّ المختار، ج۱، ص۵۵۷.

۵.فیض القدیر، ج۲، ص۲۲۲.

(وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)

(أَن لَّيْسَ لِلْإِنسَنِ

إِلاَّ مَا سَعَى)

(فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه خَيْرًا يَرَهُ) * (وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه شَرًّا يَرَهُ)

این آیات، عقاب و ثواب را نتیجه عمل خود اشخاص می داند و عذاب شدن شخصی را به معصیت دیگران نفی می کند. در حالی که در روایت عبدالله بن عمر نتیجه نوحه خوانی دیگران در فرضی که گناه باشد عذاب شدن میّت دانسته شده است. بنابراین استدلال به این روایت کاملاً بی اساس است.

پاسخ گروه دوم

روایاتی که نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیّت می دانند، در واقع دو روایت اند: یکی از طریق ابوهریره نقل شده و دیگری از طریق ابومالک اشعری.

این دو روایت به چند دلیل قابل استناد برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق، نیست:

۱. روایت ابوهریره از لحاظ متن، هیچ استقامت و استحکامی ندراد.

در بعضی کتابها کلمه (یترکهنّ) به جای کلمه (لا یترکهنّ) ذکر شده است(۴).

و در بعضی دیگر از کتابها این روایت چنین نقل شده است:

(لایترکهنّ الناس أبداً: الطعن فی النسب والنیاحه علی المیّت و الاستمطار بالنجوم)(۵).

و در بعضی دیگر از کتابها چنین نقل شده است:

۱. الفاطر / ۱۸.

۲. النجم / ۳۹.

۳. الزلزال / ۷ و۸.

۴. مسند أحمد، ج۲، ص۲۶۲.

۵.کنزالعمّال، ج۱۶، ص۵۵.

(أربع من الجاهلیّه لن یدعها الناس: النیاحه والتعایر...(۱)

۲. در این روایات نوحه سرایی در کنار چند موضوع دیگر به عنوان یکی از کارهای باقیمانده از دوران جاهلیّت معرّفی شده

است، ولی در آنها از انجام این کار نهی نشده است. پس دلالت بر حرمت ندارند.

اگر کسی بگوید: پیامبر صلی الله علیه وآله نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیّت دانسته، آیا همین در اثبات حرام بودن آن کافی نیست؟!

در پاسخ می گوییم: اگر

ثابت شود هر کاری که از کارهای دوران جاهلیّت شمرده می شود، در اسلام حرام شده، آنگاه ممکن بود بگوییم که این روایات نوحه سرایی را از کارهای دوران جاهلیّت شمرده اند، پس حرام است.

اما در هیچ آیه و یا روایتی چنین مطالبی ثابت نشده است، بلکه کارهای دوران جاهلیّت در اسلام احکام گوناگونی دارند.

بعضی از کارها به عنوان کارهای دوران جاهلیّت معرّفی شده است و در اسلام حرام است، مانند ربا، خال کوبی، نکاح شغار(۲) و مانند آنها.

و بعضی از کارها در دوران جاهلیّت رایج بوده است، و در اسلام نیز جایز است. مانند: سعی میان صفا و مروه، بردن قربانی برای حج، عقیقه و چند امر دیگر.

بسیاری از محدّثان و مفسّران در شأن نزول آیه (إِنَّ الصَّفَا وَا لْمَرْوَهَ مِن شَعَآئِرِ اللَّهِ...)(۳) گفته اند: اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله می گفتند: سعی میان صفا و مروه و بردن قربانی برای حج از کارها و شعائر جاهلیّت است. و به همین جهت انجام آن را خوش نداشتند. خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند و درباره حکم آن پرسیدند. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود و این عمل را از شعائر خداوند دانست(۴).

۱. صحیح ابن حبّان، ج۷، ص۴۱۲.

۲. نکاح شغار عبارت است از اینکه کسی دختر یا خواهرش را به ازدواج کسی درآورد، در مقابل اینکه او دختر یا خواهرش را به ازدواج او درآورد.

۳. البقره / ۱۵۸.

۴. تفسیر الطبری، ج۲، ص۶۳؛ زاد المسیر (ابن الجوزی)، ج۱، ص۱۴۷؛ تفسیر القرطبی، ج۲، ص۱۷۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۲۰۴؛ الدرّ المنثور، ج۱، ص۱۵۹؛ تفسیر مجاهد، ج۱، ص۹۲ و۱۸۴؛ الاتقان، ج۱، ص۸۹؛ مناهل العرفان،

ج۱، ص۷۹؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۲، ص۴۱۰ ۴۱۱؛ مسند أحمد، ج۶، ص۱۴۴؛ صحیح البخاری، ج۲، ص۱۶۹؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۶۸ ۸۰؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۱، ص۴۲۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج۴، ص۲۳۴.

ابن دمیاطی می گوید: (ابوحنیفه گفته است: عقیقه از کارهای دوران جاهلیّت است. همه می دانند که عقیقه در شریعت ابراهیم علیه السلام وجود داشته و این کار در دوران جاهلیّت استمرار پیدا کرد، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله مبعوث شد و مردم را به انجام آن امر نمود و ما اکنون به آن عمل می کنیم. و بعضی کارها مانند قربانی از کارهای دوران جاهلیّت است و پیامبر صلی الله علیه وآله می داند که در شریعت ابراهیم صلی الله علیه وآله نبوده است)(۱).

و بعضی از کارها در دوران جاهلیّت رواج داشته و فقهای اهل سنّت انجام آنها را مکروه دانسته اند. حنبلی در کتاب (فقه العبادات) می نویسد:

(یکره لطخ رأس الصبی بعد الأضحیه، لأ نّه تنجیس له وهو من عمل الجاهلیّه.(۲))

(آغشته نمودن سر بچه به خون قربانی کراهت دارد، زیرا موجب نجس شدن سر می شود و این کار از کارهای دوران جاهلیّت است.)

و محیی الدین نووی می گوید: (آغشته کردن سر بچه به خون عقیقه مکروه است، زیرا عایشه روایت کرده است که در دوران جاهلیّت مردم پنبه ای را آغشته به خون عقیقه می کردند و روی سر نوزاد می گذاشتند، پیامبر صلی الله علیه وآله به مردم دستور داد که به جای خون، خلوق نوعی عطر را جایگزین کنند.)

حصفکی می گوید: (کراهت دارد وقتی هلال ماه را دیدید به آن اشاره کنید، چون این کار از کارهای

دوران جاهلیّت است.)

۱. المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ج۲، ص۸۸.

۲. فقه العبادات حنبلی، ص۴۹۳.

۳. المجموع، ج۸، ص۴۲۷.

۴. الدرّ المختار، ج۲، ص۴۳۳.

بنابراین روشن می شود هیچ کاری از کارهای جاهلیّت محکوم به حرمت نیست، مگر آنکه در شرع مقدّس اسلام از آن نهی شده باشد. و در این روایات از نوحه سرایی به عنوان یکی از کارهای باقیمانده از دوران جاهلیّت یاد شده است ولی از آن نهی نشده است.

۳. پیامبر صلی الله علیه وآله در این روایات می فرماید: (ثلاثٌ من عمل الجاهلیّه) یا (أربع من عمل الجاهلیّه.) بنابراین، موضوع، در این روایات خصوص این امور به گونه ای است که در دوران جاهلیّت مرسوم بوده و اگر فرضاً بپذیریم که کلمه (لا یترکونهنّ) دلالت بر حرمت یا کراهت دارد، یقیناً متعلّق آن خصوص این امور است به گونه ای که در دوران جاهلیّت مرسوم بوده است، از این رو دلالت بر حرمت یا کراهت هرگونه نوحه سرایی ندارد.

جالب است که اعلام فوت اشخاص در بعضی از روایات به عنوان یکی از کارهای دوران جاهلیّت معرّفی و از انجام آن نهی شده است. پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید: (إیّاکم والنعی، فإنّ النعی من عمل الجاهلیّه(۱)؛ از اعلام فوت اشخاص برحذر باشید، زیرا اعلام فوت از کارهای جاهلیّت است.) و در اینجا اکثر فقهای اهل سنّت به قرینه (من عمل الجاهلیّه) حکم به حرمت یا کراهت اعلام فوت را اختصاص داده اند به اعلام فوت به گونه ای که در دوران جاهلیّت مرسوم بوده است، و اعلام فوت به صورتهای دیگر را جایز می دانند.

محیی الدین نووی می گوید: (تنها اعلام فوت به گونه

مرسوم در دوران جاهلیّت نهی شده است. و احادیثی که ذکر کردیم، ثابت می کند که اعلام فوت اشخاص به کسانی که از فوت او اطلاع ندارند مکروه نسیت، بلکه اگر منظور از اعلام فوت این باشد که جمعیّت نمازگزار بیشتر شود، اعلام فوت مستحب است. تنها چیزی که کراهت دارد، این است که گروهی به میان مردم رفته، با ذکر آثار و افتخارات میّت در حال چرخش باشند، این اعلام به گونه مرسوم در جاهلیّت است.)

۱. الجامع الصغیر، ج۱، ص۴۴۹؛ کنز العمّال، ج۱۵، ص۶۱۴؛ سنن الترمذی، ج۲، ص۲۲۸.

۲. المجموع، ج۵، ص۲۱۶.

نووی در شرح صحیح مسلم نیز همین سخنان را تکرار کرده است.

ومناوی(۷) حکم به کراهت اعلام فوت را اختصاص داده اند به اعلام فوت به گونه ای که در زمان جاهلیّت مرسوم بوده است.

اکنون از فقهای اهل سنّت امروزی می پرسیم: چه تفاوتی میان (نعی)؛ اعلام فوت، و(نوح)؛ نوحه سرایی، وجود دارد؟ چگونه شما کلمه (نعی) را در روایات نهی از اعلام فوت، به قرینه (من عمل الجاهلیّه) حمل بر اعلام فوت به گونه مرسوم در دوران جاهلیّت می کنید، ولی کلمه (نیاحه) و(نوح) را در این گروه از روایات به قرینه (من عمل الجاهلیّه)، حملِ بر خصوص نوحه سرایی دوران جاهلیّت نمی کنید، بلکه می گویید: مراد از (نیاحه) و (نوح) هرگونه نوحه سرایی است؟!

۴. از بعضی روایات استفاده می شود مراد از نوحه سرایی که از آن نهی شده، خصوص نوحه سرایی مشتمل بر دروغ است.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است:

(انّما ننهی الناس عن النیاحه وأن یندب الرجل بما لیس فیه.(۸)

(ما مردم را فقط از نوحه سرایی

و یادآوری مرد به آنچه در او نیست، نهی کرده ایم.)

بنابراین نتیجه می گیریم که این گروه از روایات دلالت بر حرام بودن نوحه سرایی به طور مطلق ندارد، زیرا:

۱. شرح صحیح مسلم (نووی)، ج۷، ص۲۱.

۲. فتح الوهاب، ج۱، ص۱۶۲.

۳. مغنی المحتاج، ج۱، ص۳۵۷.

۴. حاشیه ردّ المختار، ج۲، ص۲۵۹.

۵.أحکام الجنائز، ص۳۲.

۶. حاشیه السندی علی النسائی، ج۴، ص۲۶.

۷.فیض القدیر، ج۶، ص ۴۲۰.

۸.الطبقات الکبری (ابن سعد)، ج۱، ص۱۳۸؛ کنز العمّال، ج۵، ص۶۲۵.

اوّلاً: استقامت متن ندارد.

ثانیاً: در آنها نهی از نوحه سرایی نشده است، بلکه فقط به عنوان کاری باقیمانده از دوران جاهلیّت معرّفی شده است.

ثالثاً: به قرینه (من عمل الجاهلیّه) این روایات فقط شامل نوحه سرایی به گونه مرسوم در دوران جاهلیّت می شود.

رابعاً: به قرینه بعضی روایات، حمل می شوند بر نوحه سرایی که مشتمل بر دروغ باشد.

پاسخ گروه سوم

در گروه سوم از روایات، سه روایت نقل شد. تمام این سه روایت قابل نقد و پاسخ هستند:

۱. موضوع تمام این روایات زنان نوحه خوان است. و اگر فرض کنیم سند این روایات هیچ مشکلی ندارد و دلالت آنها نیز کامل است و از آنها حرمتِ نوحه سرایی استفاده می شود، فقط شامل زنان نوحه خوان می گردد و شامل مردان نوحه خوان نمی شود. در حالی که فقهای اهل سنّت این روایات را دلیل بر حرام بودن مطلق نوحه سرایی برای زنان و مردان ذکر کرده اند!

۲. روایت (لعن رسول الله صلی الله علیه وآله النائحه والمستمعه) از طریق ابوسعید خدری وابن عمر و ابن عبّاس و ابوهریره نقل

شده است و تمام این سندها ضعیف اند.

محمد ناصر البانی درباره این حدیث می گوید: (در صحیح مسلم

روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه وآله زنان نوحه خوان و کسانی را که نوحه های آنان را می شنوند، نفرین کرده است. این حدیث ضعیف است و آن را به صحیح مسلم نسبت داده اند. البتّه نمی دانم به چه جهت این حدیث به صحیح مسلم نسبت داده شده است.

این حدیث از طریق ابو سعید خدری و ابن عمر و ابن عبّاس و ابو هریره روایت شده است.

امّا حدیث ابوسعید: این حدیث را محمّد بن حسن بن عطیّه از پدرش و او از جدّش روایت کرده است. ابو داود و بیهقی و احمد این حدیث را با این سند نقل کرده اند. ولی این سند ضعیف است؛ زیرا زنجیره ای از راویان ضعیف در سند آن وجود دارد همچون عطیه عوفی، پسر و نوه اش.

و امّا حدیث ابن عمر: این حدیث را بقیه بن ولید از ابو عائذ (عفیر بن معدان) از ابو رباح روایت می کند که نزد ابن عمر بود و او چنین گفت.

این حدیث را بیهقی نقل می کند. وعفیر بن معدان جدّاً ضعیف است.

طبرانی نیز در کتاب (المعجم الکبیر) از طریق ابن عمر این حدیث را نقل کرده است چنانکه در مجمع الزوائد هست و گفته است: در سند این حدیث، حسن بن عطیّه ضعیف است.

در چند سطر قبل عرض کردیم که حسن بن عطیّه همین حدیث را از طریق پدرش از ابو سعید روایت کرده است؛ معلوم می شود حسن بن عطیّه این حدیث را یک مرتبه از پدرش از أبو سعید روایت کرده و یک مرتبه از ابن عمر. و این دلالت بر ضعف او دارد.

و امّا

حدیث ابن عباس: این حدیث را بزار و طبرانی در کتاب المعجم الکبیر نقل کرده اند. در سند این حدیث مصباح ابو عبدالله وجود دارد و هیثمی گفته: من ندیده ام کسی از او در کتابهای رجالی یاد کند.

و امّا حدیث ابو هریره: این حدیث را عمر بن یزید مدائنی روایت کرده و گفته است: (حسن بن ابی حسن سری از ابوهریره روایت کرده است. ابن عدی این حدیث را ذکر می کند و می گوید: این حدیث به یاد من نمی آید و عمر بن یزید کسی است که حدیثش نزد علما قابل پذیرش نیست.)

و انس بن مالك می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام بیعت، از زنان تعهّد گرفت تا نوحه سرایی نکنند. زنان گفتند: ای رسول خدا! زنانی در زمان جاهلیّت با ما در نوحه سرایی برای عزیزانمان کمك و همراهی کردند، آیا اجازه می دهید که ما نیز آنان را در این جهت کمك و همراهی کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در اسلام کمك و همراهی در نوحه سرایی وجود ندارد.)

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله به زنان اجازه نوحه سرایی پس از بیعت را داده است.

۱. إرواء الغلیل، ج۳، ص۲۲۲.

۲. تهذیب التهذیب، ج۲، ص۲۵۵.

۳. تلخیص الحبیر، ج۵، ص۲۶۰.

بودن سند این روایت تصریح کرده است.

بنابر این، استدلال به این روایت برای اثبات حرمت نوحه سرایی به طور مطلق، مخدوش و مردود است.

۳. روایت ابو مالک اشعری: (النائحه إذا لم تتب...) با روایاتی که در باره جواز نوحه خوانی زنان ذکر می شود، تعارض دارد، لذا حمل می شود بر نوحه

خوانی بگونه ای که در زمان جاهلیّت مرسوم بوده است، و یا نوحه ای که مشتمل بر دروغ و همراه با گناه باشد.

۴. روایت امّ عطیّه نیز ادّعای فقهای اهل سنّت را ثابت نمی کند؛ زیرا روایاتی که در خصوص بیعت گرفتن پیامبر صلی الله علیه وآله از زنان وارد شده، سه گروه اند:

در بعضی از روایات تصریح شده که پیامبر صلی الله علیه وآله از زنان تعهّد گرفت نوحه سرایی را ترک کنند. این روایات مطلق است و هرگونه نوحه سرایی زنان را شامل می شود.

امّ عطیّه می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام بیعت کردن زنان با او، از ما تعهّد گرفت تا نوحه سرایی نکنیم.)

۱. مسند أحمد، ج۵، ص۸۵؛ صحیح البخاری، ج۲، ص۸۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۶۲؛ مسند ابن راهویه، ج۵، ص۲۱۴؛ السنن الکبری (النسائی)، ج۴، ص۴۲۸.

۲. سنن النسائی، ج۴، ص۱۶؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۴، ص۶۲؛ المصنّف (الصنعانی)، ج۶، ص۸.

عبد بن حمید از ضحّاک نقل می کند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله از زنان تعهّد گرفت تا نوحه سرایی نکنند، یکی از آنها گفت: ما ناچار به نوحه سرایی هستیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ان کنتنّ لابدّ فاعلات فلا تخمشن وجهاً، ولا تخرقن ثوباً، ولا تحلقن شعراً، ولا تدعون بالویل، ولا تقلن هجراً، ولا تقلن إلاّ حقّاً.(۱)

(اگر از انجام نوحه سرایی چاره ای ندارید، پس صورتهای خود را خراش ندهید وجامه خود را پاره نکنید و موهای خود را نتراشید و نفرین ننمایید و سخنان زشت بر زبان نرانید و چیزی جز سخن حقّ نگویید.)

و در بعضی دیگر از روایات، پیامبر صلی الله علیه

وآله از زنان تعهّد می گیرد نوحه سرایی زمان جاهلیّت را ترک کنند. این روایات مقیّد است و فقط نوحه سرایی دوران جاهلیّت را ممنوع کرده است.

عبد بن حمید و ابن منذر از عکرمه روایت کرده اند: آیه شریفه (إِذَا جَآءَكَ ا لْمُؤْمِنَتُ يُبَايِعْنَكَ... وَلَا يَعْصِينَكَ فِى مَعْرُوف) نازل شد و مراد از نافرمانی نکردن در معروف، دو چیز بود: یکی این که زنان با مردان نامحرم در یک مکان خلوت نکنند و دیگر این که نوحه را به صورتی که در دروان جاهلیّت انجام می گرفت، ترک کنند.

تنها راه جمع میان این روایات این است که بگوییم اطلاق گروه اوّل و اطلاق گروه دوم به وسیله گروه سوم تقیید می خورد و نتیجه می گیریم که اگر نوحه سرایی زنان از قبیل نوحه سرایی دوران جاهلیت باشد (همراه با سخنان زشت و دروغ، به صورت متقابل و همراه با گناه باشد) حرام است. و اگر نوحه سرایی آنان از این قبیل نباشد جایز است.

و این همان فتوایی است که بعضی از فقهای مالکیّه و اکثر فقهای شیعه صادر کرده اند.

۱. الدرّ المنثور، ج۶، ص۲۱۱.

۲. الدرّ المنثور، ج۶، ص۲۱۱؛ فتح الباری، ج۸، ص۴۹۰.

ج) دلیل ما بر جواز نوحه سرایی

اکثر فقهای شیعه نوحه سرایی در عزاداریها را برای مردان و زنان در صورتی که همراه با مفسده ای نباشد، جایز می دانند.

دلیل ما بر جواز نوحه سرایی این است:

اوّلاً: هیچ آیه و روایتی که دلالت بر ممنوعیت نوحه سرایی داشته باشد وجود ندارد. و تمام روایاتی که فقهای اهل سنّت به آن استدلال کرده اند مخدوش است.

ثانیاً: نقل شده است: واثله بن اسقع و ابو وائل از اصحاب پیامبر صلی الله

علیه وآله به نوحه سرایی گوش می کردند و گریه می نمودند.

ثالثاً: حضرت زهرا (علیها السلام)، پس از رحلت رسول صلی الله علیه وآله این گونه نوحه سرایی کرد: (یا ابتاه، أجاب ربّاً دعاه، یا أبتاه من جنّه الفردوس مأواه؛ ای پدر! تو دعوت پروردگارت را اجابت نمودی. پدر جان! اینک، بهشت فردوس جایگاه توست.)

رابعاً: نقل شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله رحلت فرمود، ابوبکر کنار جسد مبارکش نشست و لبهایش را میان دو چشمان آن حضرت و دستهایش را بر روی شقیقه های او گذاشت و گفت: (وا نبیّاه، واخلیلاه، واصفیّاه؛ ای پیامبر خدا! ای خلیل خدا! ای صفیّ خدا!.)

بعضی از دانشمندان اهل سنّت مانند: بدرالدین عینی و کرمانی با رعایت انصاف تصریح کرده اند که نوحه سرایی حضرت زهرا (علیها السلام) و ابوبکر دلیل روشنی است بر اینکه اگر نوحه سرایی از نوع مرسوم در دوران جاهلیّت نباشد (همراه با دروغ و سیلی زدن به صورت و سایر مفاسد نباشد) جایز است.

۱. الشرح الکبیر (ابن قدامه)، ج۲، ص۴۳.

۲. همان و المغنی (ابن قدامه)، ج۲، ص۴۱۱.

۳. تیسیر العزیر الحمید، ص۴۵۶.

۴. عمده القاری، ج۱۸، ص۷۵؛ نیل الأوطار، ج۴، ص۱۶۱.

و بعضی دیگر مانند شوکانی با کمال بی انصافی گفته اند: نوحه سرایی حضرت زهرا علیه السلام و ابوبکر دلیلی برای جواز نوحه سرایی نیست، بلکه توجیه صدور این عمل از آنان این است که آنان هنگامی این عمل را انجام داده اند که هنوز روایات نهی از نوحه سرایی به آنان نرسیده بود.

از شوکانی باید پرسید: چگونه ممکن است روایاتی که در ظاهر بعضی از آنها هنگام بیعت با پیامبر صلی الله علیه وآله

صادر شده، به اشخاصی مانند حضرت زهرا (علیها السلام) وابوبکر نرسیده باشد؟!

۲. طعام خوردن در عزاداریها

نظر تمام فقهای شیعه این است که اهل مصیبت به شرکت کنندگان در عزا و خوردن شرکت کنندگان در خانه صاحب عزا استحباب ندارد، بلکه بسیاری از آنها این عمل را مکروه می دانند(۲)؛ به دلیل فرمایش امام صادق علیه السلام (الأكل عند أهل المصيبه من عمل الجاهليّه؛ غذا خوردن نزد اهل مصیبت از کارهای دوران جاهلیّت است.)

فقهای اهل سنّت نیز در این جهت با فقهای شیعه توافق دارند.

و برعکس طعام دادن به صاحب عزا و اهل مصیبت تا سه روز استحباب دارد، به این دلیل که وقتی جعفر بن ابیطالب کشته شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت زهرا (علیها السلام) و در روایتی به زنان دستور داد تا سه روز برای اسماء بنت عمیس غذا ببرد.

لذا شایسته است مبلّغان محترم این موضوع را در سخنرانیها تذکّر دهند و مردم را نسبت به این مطلب آگاه سازند. البتّه انجام آن شرعاً ممنوع نیست، ولی از آنجا که این عمل استحباب ندارد، شایسته است مردم را به انجام کارهایی که دارای ثواب برای خود و میّت است، تشویق نمایند.

۱. نیل الأوطار، ج۴، ص۱۶۱ ۱۶۲.

۲. جامع المقاصد، ج۱، ص۴۶۶؛ مجمع الفائده، ج۲، ص۵۰۹.

۳. مواهب الجلیل، ج۳، ص۳۷؛ نیل الأوطار، ج۴، ص۱۴۸؛ فقه السنّه، ج۱، ص۵۰۸.

۴. وسائل الشیعه، ج۲، ص۸۸۸ ۸۸۹؛ مسند أحمد، ج۱، ص۲۰۵؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۱۴؛ سنن أبی داود السجستانی، ج۲، ص۶۵.

۳. برپایی مراسم عزا

تعزیه یعنی تسلیت گفتن و دلداری دادن اهل مصیبت و دعا برای میّت با حضور در خانه و مکان عزاداری به اتّفاق تمام مسلمانان، سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله است و استحباب دارد. و شیعیان همواره این

سنّت را در طول تاریخ پاس داشته اند.

روایات استحباب برگزاری مراسم عزا بسیار فراوان است و نیازی به ذکر نیست؛ کافی است به کتابهای فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنّت مراجعه شود.

۱. الکافی (الحلبی)، ص ۲۴۰؛ السرائر، ج ۱، ص ۱۷۱؛ شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۳۶؛ المعتبر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۱۲۳؛ جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۴۵؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۹۵.

گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام

شبهه

یکی دیگر از دستاویزهای وهّابیون برای تخریب چهره شیعیان، گریه و عزاداری پیروان اهل بیت (علیهم السلام) برای امام حسین علیه السلام و یاران او در عاشوراست.

آنان در تبلیغات خویش، حقیقت سوگواری و عزاداری در تاسوعا و عاشورای حسینی را واژگون و به صورتی انحرافی بازگو می کنند و شیعه را متّهم به انجام کارهای نامشروع در ایام محرّم می کنند.

ابن تیمیّه می گوید:

(شیطان به سبب شهادت حسین بن علی علیه السلام دو بدعت را در میان مردم ایجاد کرد:

یکی بدعت اندوه و نوحه سرایی در روز عاشوراست. در این روز مردم به سر و صورت می زنند، نعره و فریاد می کنند، گریه می کنند، تشنگی را تحمّل می کنند، مرثیه خوانی می کنند و در اشعار خود به بزرگان صدر اسلام ناسزا می گویند و آنان را نفرین می کنند و کسانی را که در شهادت حسین علیه السلام بی تقصیر بوده اند، با کسانی که تقصیر داشته اند، یکی کرده، حتّی صحابه و تابعین را دشنام می دهند؛ آنان حکایتهایی را بازگو می کنند که بسیاری از آنها دروغ است. و مقصود کسانی که این کارها را ترویج می کنند، ایجاد اختلاف و تفرقه میان امتّ اسلامی است. این کارها

به اتّفـاق مسـلمانان نه واجب است و نه مسـتحبّ؛ بلکه بر گزاری مراسم ناله و فغان و نوحه سـرایی برای مصـیبتهای گذشـته، از بزرگترین اموری است که خداوند و پیامبرش آن را حرام کرده اند. و بدعت اظهار خوشحالی و سرور نیز چنین است.(۱)

امروزه وهّـابیون در راسـتای ترویـج افکـار و عقایـد بی اسـاس ابن تیمیّه و بـا هـدف تخریب چهره شـیعیان و ایجـاد تفرقه میـان مسـلمانان، حقیقت سوگواری و عزاداری در عـاشورای حسـینی را با ارائه گزارشـهایی از بعضـی کارهای ناپسـندی که توسّـط بعضـی افراد جاهـل و در بعضـی از منـاطق انجام می گیرد، وارونه معرّفی می کننـد و اهل سـنّت را به فاصـله گرفتن از شـیعیان تحریک می نمایند.

پاسخ شبهه

برای پاسـخ بـه پرسشـها و شـبهاتی کـه دربـاره سوگـواری در عـاشورای حسـینی مطرح می شـود و در راسـتای معرّفی حقیقت سوگواری شیعیان در عاشورا و زدودن اتّهامهای بی اساس، لازم است در محور سه موضوع بحث شود:

۱. شهادت امام حسین علیه السلام چه امتیازی دارد که شیعیان همه ساله به مدّت ده روز به طور گسترده برای او عزاداری می کنند؟

۲. اهـداف شـیعیان از برگزاری مراسم عزاداری به صورت گسترده برای امـام حسـین علیه السـلام و یـارانش چیست؟ و آیا این اهداف مورد تأیید قرآن و سنّت نبوی است؟

۳. شـیعیان در سوگواری امام حسـین علیه السـلام از چه شـیوه هایی اسـتفاده می کننـد؟ آیا تمام کارهایی که شـیعیان به عنوان مراسم عزاداری انجام می دهند مطابق با شریعت اسلام است؟

پاسخ به این سه پرسش، پاسخی جامع به اشخاصی معاند مانند: ابن تیمّیه، و راهنمایی برای برادران اهل سنّت خواهد بود.

الف) امام حسین علیه السلام و امتیازات شهادت او به روایت اهل سنّت

برای شهادت امام حسین علیه السلام در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنّت امتیازاتی

۱. منهاج السنّه، ج ۴، ص ۵۵۴.

ذکر شده که برای هیچ شخصیّتی ذکر نشده است؛ اکنون ما به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

۱. گریه آسمان در شهادت امام حسین علیه السلام

از نضره الأزديّه با سند صحیح نقل شده است:

(لَمّا قتل الحسین بن علیّ مطرت السماء دماً.(۱)

(وقتی حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، آسمان خون بارید.)

و ابن عساکر از قرّه بن خالد نقل کرده است:

(ما بکت السماء علی أحد إلاّ علی یحیی بن زکریّا والحسین بن علی، وحمرتها بکاؤها.(۲)

(آسمان فقط بر مرگ دو نفر گریه کرده است: ۱. یحیی فرزند زکریّا. ۲. حسین بن علی علیه السلام . و گریه آسمان، قرمزی آن است.)

و در روایات گوناگونی نقل شده است:

(لَمّا

قتل الحسين بن علی أحمرت آفاق السماء.(۳)

(هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، اُفق های آسمان قرمز شد.)

۲. گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بر شهادت حسین علیه السلام

در روایات گوناگون و با سندهای بسیار قوی نقل شده است که جبرئیل علیه السلام خبر شهادت امام حسین علیه السلام به دست مردم را به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) داد و آن حضرت بر او گریه کرد.

۱. الثقات (ابن حبان)، ج ۴، ص ۳۲۹؛ ج ۵، ص ۴۸۷؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۱۳؛ سیر اعلام النبلاء ج ۳، ۳۱۲.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۴، ص ۲۱۷.ر. ک: الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۲۶۴؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

۳. الدرّ المنثور ج ۶، ص ۳۱؛ الصواعق المحرقه ج۲، ص ۵۷۰؛ تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴، ص ۲۲۷.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

(دخلتُ علی النبیّ(صلی الله علیه وآله وسلم) ذات یوم وإذاً عیناه تذرفان.

قلت: یا نبیّ الله! أغضبک أحدٌ، ما شأن عینیک تفیضان؟

قال: بل قام من عندی جبرئیل علیه السلام قبل، فحدّثنی: أنّ الحسین یقتل بشطّ الفرات.

قال: فقال: هل لک أن أشمّک من تربته؟ قلت: نعم.

قال: فمدّ یده، فقبض قبضته من تراب، فاعطانیها، فلم أملك عینی أن فاضتا.(۱)

(روزی خدمت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدم، چشمان مبارکش پر از اشک بود. عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا چشمان شما اشک آلود است؟ فرمود: آری! جبرئیل به نزد من آمد و گفت: حسین در شطّ فرات کشته می شود. آیا دوست

داری تربتش را استشمام کنی؟ گفتم: آری.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: جبرئیل دستش را دراز کرد و مقداری خاک را گرفت و به من داد. از آن وقت از چشمانم بی اختیار اشک می آید.)

هیثمی در کتاب (مجمع الزوائد) پس از نقل این حدیث، می گوید:

(این حدیث را احمد و ابو یعلی و بزار و طبرانی روایت کرده اند و راویان آن ثقه هستند.(۲)

روایات گوناگونی با سندهای مختلف و معتبر با همین مضمون در کتابهای حدیثی اهل سنّت نقل شده است.

۱. مسند أحمد ج۱، ص۸۵؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۸، ص۶۳۲؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۲۹۸؛ المعجم الکبیر، ج۳، ص۱۰۶؛ کنز العمّال، ج۳، ص ۶۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تهذیب الکمال، ج۲، ص۴۲۹.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

۳. مسند أحمد، ج ۶، ص ۲۹۴؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۷؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۱۲۳؛ أعلام النبوّه (الماوردی)، ص ۱۵۳.

۳. گریه اُمّ سلمه بر حسین علیه السلام

سلمی می گوید:

(به خدمت اُمّ سلمه رسیدم در حالی که گریه می کرد. عرض کردم: چرا گریه می کنی؟. گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)را در عالم خواب دیدم که سر و محاسن مبارکش خاک آلود است، از آن حضرت پرسیدم: تو را چه شده است ای رسول خدا؟! فرمود: پیش از این شاهد کشته شدن حسین بودم.(۱)

۴.خاکی که در شهادت حسین علیه السلام خون شد

اُمّ سلمه می گوید:

روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) مشتی از خاک قرمز به من داد و فرمود: این خاک مقداری از خاکی است که حسین در آنجا به شهادت می رسد. هرگاه این خاک

تبدیل به خون شد، بدان که حسین کشته شده است. این خاک را من در داخل شیشه ای کوچک گذاشتم، و در روز شهادت حسین علیه السلام دیدم آن خاک تبدیل به خون شده است.

۵.شهادت حسین علیه السلام آزمایش عمومی

خالد بن عرفطه در روز شهادت امام حسین علیه السلام به عماره بن یحیی بن خالد می گوید: از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرماید:

(شما امّت من به زودی درباره رفتار خویش با اهل بیت من آزموده خواهید شد.(۳))

هیثمی این روایت را نقل می کند و می گوید:

(طبرانی و بزار این روایت را نقل کرده اند. و راویانی که در سند طبرانی وجود دارند،

۱. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۳۷؛ التاریخ الکبیر (البخاری)، ج ۳، ص ۳۲۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۸؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۸، ص ۲۱۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۹، اُسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲. الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۵۶۵.

۳. المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۹۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۸۸؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۱۲۴.

غیر از عماره، راویان صحیح هستند و ابن حبّان عماره را ثقه می داند.(۱))

۶ گریه جنّ بر امام حسین علیه السلام

اُمّ سلمه می گوید: (شنیدم که جنّ بر حسین علیه السلام نوحه سرایی می کنند.(۲))

و هیثمی راویان این حدیث را صحیح می داند(۳).

و ابن کثیر نیز می گوید: (این روایت صحیح است)(۴).

و شگفتا از کسی مانند ابن کثیر که با وجود این همه روایتهای صحیح الاسناد

در کتابهای معتبر اهل سنّت با کمال بی انصافی می گوید:

(ظاهراً این روایات از روایتهای بی اساس شیعه است. آنان این روایات دروغین را ساخته اند تا موضوع شهادت حسین علیه السلام را بزرگ کنند. و شکّی نیست که شهادت حسین علیه السلام یک مسئله بزرگی است، ولی هیچ یک از این قضایایی که آنها به دروغ ساخته اند واقع نشده است؛ زیرا وقایع مهمتری قبل از شهادت حسین علیه السلام رخ داده است مانند شهادت پدرش علی علیه السلام و رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و... ولی هیچ یک از این قضایا اتّفاق نیفتاده است...(۵)

اکنون از ابن کثیر می پرسیم:

آیا شایسته است روایاتی را که با سندهای صحیح در کتابهای معتبر اهل سنّت از اشخاصی مانند طبرانی نقل می شود و کسانی مانند هیثمی بر آنها مُهر تأیید می زنند، روایاتی ساختگی و دروغین شمرده شود؟!

شما چگونه شهادت حسین بن علی علیه السلام را با آن همه ظلم و ستمی که بر او و اهل

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۴.

۲. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۱ ۱۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۹، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۶؛ الأصابه ۲: ۷۲.

۳. مجمع الزوائد ۹: ۱۹۹.

۴. البدایه والنهایه (ابن کثیر)، ج ۶، ص ۲۵۹.

۵.همان.

بیت او روا داشتند، با شهادت علی علیه السلام و رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و فرزندش ابراهیم مقایسه می کنید؟ سخن در عظمت و بزرگی اشخاص نیست، بلکه سخن در عظمت و چگونگی شهادت است.

از ابن کثیر مفسّر بزرگ قرآن کریم شگفت که چشمان خود را بر روی واقعیتهای موجود ببندد و بدون ارائه یک دلیل

منطقی روایاتی را که توسّط بزرگان از محدّثین اهل سنّت با سندهای معتبر نقل شده، با یک کلمه (ظاهراً) مردود بداند.

روایات دیگری نیز در خصوص امتیازات شهادت حسین بن علی علیه السلام در کتابهای اهل سنّت وجود دارد که ما به خاطر ضعیف بودن سندهای آنها نقل نکردیم. البتّه بسیاری از آن روایات با سندهای معتبری در کتابهای ما شیعیان نقل شده است.

بنابر این نتیجه می گیریم که شهادت حسین بن علی علیه السلام مصیبت بزرگی در نزد خدا و پیامبرش است. ابن عبّاس می گوید:

(مصیبه عظیمه عند الله نحتسبها

(مصیبت شهادت حسین بن علی علیه السلام را مصیبتی بزرگ در نزد خداوند متعال می دانیم.)

ویژگیهایی که برای شهادت حسین بن علی علیه السلام ذکر شد، برای هیچ یک از اولیای الهی ذکر نشده است. و این پاسخی است به کسانی که شیعه را متّهم به بزرگ نمایی شهادت حسین بن علی علیه السلام می کنند. شهادت حسین بن علی علیه السلام در نزد خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، اهل بیت و صحابه پیامبر و حتی زمین و آسمان بزرگ است و نیازی به بزرگ نمایی ندارد.

ب) اهداف شیعیان در عزاداری امام حسین علیه السلام

اهدافی که شیعیان در برپایی عزاداری حسین بن علی علیهما السلام دنبال می کنند، اهدافی بسیار مقدّس و مطابق با سنّت نبوی است. و اکنون به چند نمونه از این اهداف اشاره می کنیم:

۱. تهذیب الکمال، ج۶، ص ۴۴۰.

۱. نهی از منکرات

هر انسانی که به بررسی تاریخ قیام عاشورا بپردازد، درمی یابد که آنچه یزید بن معاویه و یارانش با امام حسین علیه السلام و یارانش انجام دادند، چیزی جز منکرات و فساد نبود. آنان حرمت اهل

بیت پیـامبر(صـلی الله علیه وآله وسـلم) را هتـک کردنـد، ظلم و سـتم درباره آنان را به نهایت رسانیدنـد، شخصـیتهای محترم و مسلمان را با بدترین شیوه شهید کردند و از اذیّت و آزار فرزندان و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) دریغ نکردند.

اینهـا منکراتی است که همواره در جوامع بشـری توسّـط عـدّه ای ممکن است انجـام بگیرد؛ چنانکه اکنون شاهـد بی حرمتی به پیامبر عظیم الشان اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) در بعضی کشورها هستیم.

نهی از چنیـن منکراتی در همـه عصـرها بر همـه مسـلمانان واجـب و لازم است، و پـایین ترین مرتبه نهی از منکر، آن است که اشخاص نسبت به آن منکر انزجار قلبی داشته، این انزجار را با انجام کاری ابراز نمایند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

(من رأی منکم منکراً فلیغیّره بیده، فإن لم یستطع فبلسانه، فإن لم یستطع فبقلبه، وذلک أضعف الایمان.(۱)

(اگر کسـی از شـما شاهـد انجـام منکر بـود، بایـد اگر ممکن است بـا دست آن منکر را تغییر دهـد و اگر تـوان آن را نـدارد با زبانش، و اگر آن هم ممکن نبود با قلبش. و این پایین ترین مرتبه ایمان است.)

شیعه بـا برپـائی مراسم عزاداری حسـین بن علی علیه السـلام یـادآور منکراتی می شود که در آن زمـان انجـام شـد و اکنون نیز دیگران انجام می دهند، و در این مراسم با تشـکیل مراسم سـخنرانی و نوحه سـرایی و گریه بر مصائب امام حسـین علیه السـلام انزجـار قلبی خویش را نسـبت به این منکرات اعلاـن می دارد و سـخنرانان با زبان خویش دیگران را از انجام این منکرات نهی می کنند.

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۰؛ مسند أحمد،

ج۳، ص۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج۲، ص ۱۳۳۰؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۶، ص۹۵.

از برادران اهل سنّت می پرسیم: آیا اگر این کار توسّط تمام مسلمانان انجام می گرفت و مردم دنیا متوجّه احترام پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت او در نزد مسلمانان می شدند، اکنون شاهد بی احترامی به پیامبر مکرّم اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) بودیم؟

آیا چنین کاری نمی توانست نقطه عطف و زاویه ای برای ایجاد انسجام اسلامی باشد؟ چرا بعضی معاندان مانند ابن تیمیّه از برگزاری مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام به عنوان نقطه افتراق و مرکز اختلاف میان مسلمانان یاد می کنند؟!

آیا نهی از منکر بر همه مسلمانان واجب نیست؟ آیا آنچه یزید بن معاویه با امام حسین علیه السلام انجام داد، منکر نبود؟ آیا در اسلام برای ابراز انزجار قلبی نسبت به منکرات، مسیر مشخّصی تعیین نشده است؟ و آیا منصفانه است تعدادی از مسلمانان که به شیوه ای مخصوص اظهار نفرت نسبت به منکرات می کنند، متّهم به بدعت شوند؟

۲. عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان

برگزاری مراسم عاشورا به هدف عبرت گرفتن و عبرت دادن مسلمانان انجام می گیرد؛ زیرا فتنه وتوطئه توسّط دشمنان اسلام در هر زمانی با شیوه مخصوص به آن زمان طرّاحی می شود و دشمنان با اغفال مسلمانان به اسلام ضربه می زنند.

در آن زمان عدّه ای با طرح خارجی بودن امام حسین علیه السلام و یارانش مسلمانان را فریب دادند و در این زمان با طرح رافضی بودن شیعیان، در صدد فریب مسلمانان اند.

۳. احیای مکتب جهاد و دفاع

در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام آموزه های عاشورا به مسلمانان یادآوری

می شود. درس ایثار و فداکاری، درس شهادت و شهامت، درس آزادی و سربلندی، درسهایی هستند که در عزاداری حسین بن علی علیه السلام به مسلمانان تعلیم داده می شود. و نتیجه آن را در عرصه های مختلف جهاد و فداکاری شاهد هستیم.

همه مسلمانان جهان شاهد بودند که تعدادی از جوانان سلحشور مکتب عاشورا در جنوب لبنان با تمسّك به امام حسین علیه السلام و یارانش در مقابل صهیونیسم و دشمنِ همه مسلمانان، با سربلندی تمام پیروز شدند و به تمام مسلمانان عزّت بخشیدند.

از برادران اهل سنّت می پرسیم: آیا کسانی که با برپایی مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام و یادآوری این واقعه عظیم و مصیبت بزرگ، درس عدالتخواهی، شهادت، شهامت، آزادی و سربلندی را تکرار می کنند، شایسته اتهاماتی مانند کفر وبدعت و شرك اند؟!

۴. اظهار محبّت به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام)

یکی دیگر از اهداف شیعیان از برگزاری با شکوه مراسم عاشورا اظهار محبّت و مودّت به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان اوست.

شکّی نیست که در این مصیبت بزرگ، پیش از هر کسی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)و امیرالمؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا (علیها السلام) عزادار و مصیبت دیده اند و اظهار عزاداری برای امام حسین علیه السلام ، نمونه ای بارز از اظهار محبّت به اهل بیت (علیهم السلام) است.

البتّه این اظهار محبّت نباید آلوده به کارهای نامشروع و بی اساس شود.

سخنی با اهل سنّت

در خاتمه به برادران اهل سنّت و جوانان و روشنفکران مسلمان توصیه می کنیم درباره مذهب شیعه و اعتقادات آنان بیش از پیش تحقیق کنند و فریب تبلیغات وهّابیون را

نخورند، زیرا تبلیغات آنان، چیزی جز فتنه و عاملی جز برای تفرقه میان مسلمانان وتخریب چهره شیعیان نیست.

حدیث غدیر ودلالت آن بر امامت علی علیه السلام

شبهه

مسلمانان در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده بود، یکپارچه کلمه شهادتین را اظهار می کردند و آن حضرت را سرپرست و حاکم خود می دانستند.

پس از رحلت آن حضرت، اتّحاد مسلمانان در این جهت از هم گسیخت و در موضوع امامت و خلافت با همدیگر اختلاف پیدا کردند.

در همین راستا دو دیدگاه اساسی درباره موضوع امامت در میان مسلمانان وجود داشته و اکنون نیز وجود دارد:

۱. مسئله امامت یک مسئله فرعی و از شاخه های امر به معروف و نهی از منکر است و چون اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر نیاز به وجود امام دارد، وجود امام لازم است. و امام در جامعه اسلامی به یکی از این شیوه های زیر تعیین می شود:

الف) عقلا و اندیشمندان و بزرگان و مردم جامعه با کسی بیعت کنند. این بیعت به امامت آن شخص مشروعیت می دهد.

ب) کسی که در جامعه اسلامی امام و خلیفه است، جانشین خود را به مردم معرّفی می نماید.

ج) کسی که امام جامعه است شورایی از شخصیّتهای بزرگ را برای تعیین امام پس از خود تشکیل دهد.

د) کسی با قهر و غلبه بر مردم، جانشین امام گردد.

از این رو، امام جامعه اسلامی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از رحلت او، ابتدا ابوبکر و سپس عمر و پس از او عثمان و آنگاه علی علیه السلام است. ابوبکر و علی علیه السلام به شیوه اوّل به عنوان امام و خلیفه رسول خدا صلی

الله علیه وآله انتخاب شدند و عمر به شیوه دوم، و عثمان به شیوه سوم و دیگران به شیوه چهارم.

این دیدگاه اهل سنّت در موضوع امامت و خلافت است.

۲. مسئله امامت یکی از اصول اعتقادات اسلامی است. امامت یک مقام الهی است و در این جهت هیچ تفاوتی با نبوّت ندارد. و لذا تنها راه مشروعیّت آن، نصب از طرف خداوند متعال است. در واقع هر کسی را که خداوند متعال به عنوان جانشین پیامبر اسلام معرّفی کرده باشد، امام، امیر و حاکم مسلمانان است.

خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله علیّ بن ابیطالب علیه السلام را به عنوان نخستین امام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به جامعه اسلامی معرّفی کرد. به این دلیل که پیامبر صلی الله علیه وآله در اجتماع با شکوه مردم در آخرین سال زندگی خویش و در غدیرخم خطاب به مردم فرمود: (ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟؛ آیا من از خود مؤمنان به آنها برتر نیستم؟.) همه مردم گفتند: (آری! تو بر همه ما برتری و دارای ولایت هستی.) و آنگاه دست علیّ بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: (من کنت مولاه فهذا علی مولاه؛ هرکسی که من ولیّ و سرپرست او هستم، علی نیز ولیّ و سرپرست اوست.)

این دیدگاه شیعه و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) می باشد.

استدلال به حدیث غدیر خم همواره توسّط اندیشمندان اهل سنّت با ایجاد شبهه و اشکال تضعیف شده و در حال حاضر نیز این شبهات توسّط بعضی دیگر تکرار می شود. ما در اینجا مجموعه ای از شبهاتی را که در باره حدیث غدیر مطرح شده

است ذکر نموده، پاسخ می دهیم.

شبهات و پاسخ آن

شبهاتی که از گذشته تا کنون درباره حدیث غدیر و دلالت آن بر امامت مطرح شده است، به پنج شبهه اساسی برمی گردد:

شبهه اوّل: عدم صدور این حدیث از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله

بعضی صدور این حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله را در روز غدیرخم ردّ کرده اند. دلیل آنها بر این مطلب این است:

اوّلاً: این حدیث با یکی دیگر از احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده تعارض دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید:

(مُزَیْنه وجهیْنه وغِفار وأسلم مُوالیّ دون الناس کلّهم، لیس لَهم مولی دون الله ورسوله.(۱)

(قبیله مُزیْنه و جُهیْنه و غِفار و اسلم یاران من هستند، نه همه مردم. آقا و مولای آنان کسی جز خداوند و رسولش نیست.)

با وجود این حدیث، اگر پیامبر صلی الله علیه وآله بفرماید: (من کنت مولاه فعلیّ مولاه) لازم می آید که یکی از این دو حدیث دروغ باشد؛ زیرا حدیث اوّل مولا بودن علی علیه السلام و دیگران را نفی می کند و حدیث دوم مولا بودن علی علیه السلام را ثابت می کند.

این دلیل به ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی نسبت داده شده است.

ثانیاً: حدیث غدیر با واقعیّات تاریخی مطابقت ندارد؛ زیرا علی علیه السلام در روز غدیر خم همراه با پیامبر صلی الله علیه وآله نبود، بلکه به یمن رفته بود. با این وجود چگونه پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که علی علیه السلام در غدیرخم نبوده، خطاب به مردم فرموده است: (من کنت مولاه فعلیّ مولاه)؟!

۱. صحیح البخاری، ج۴، ص۱۵۷؛ صحیح مسلم، ج۷، ص۱۷۸؛ مسند أحمد، ج۲، ص۲۹۱.

۲. المواقف، ج۳، ص۶۰۲.

۳. تفسیر القرطبی، ج۱، ص۲۶۷.

پاسخ شبهه

۱. حدیث اوّل هیچ منافاتی با حدیث دوم ندارد؛ زیرا کلمه (مُوالیّ) و (مولی) در حدیث اوّل از نظر معنا با کلمه (مولی) در حدیث غدیر بیگانه است. کلمه (موالیّ) و

(مولی) در حدیث اوّل به معنای یاران و یاور است؛ زیرا این حدیث همانطور که از کلمات ابن حجر و دیگران استفاده می شود در مقام بیان یک فضیلت برای این قبایل است و از آنجا که این قبایل در صدر اسلام نخستین قبایل عرب بودند که بدون جنگ و خونریزی به یاری رسول خدا صلی الله علیه وآله شتافتند، پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله به عنوان امتیازی برای آنان می فرماید: (این قبایل یاران من در صدر اسلام بودند، نه تمام مردم؛ و آنان نیز در صدر اسلام یاوری جز خداوند متعال و رسولش نداشتند.)

و امّا کلمه (مولی) در حدیث غدیر به دلیل قرائن مختلفی که عرض خواهیم کرد، به معنای ولیّ و سرپرست تمام مسلمانان است.

و از اینجا درمی یابیم که ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی کلمه (مولی) در حدیث غدیر را به معنای ولیّ و سرپرست مسلمانان دانسته اند؛ از این رو به گمان اینکه کلمه (موالیّ) و (مولی) در حدیث اوّل نیز به معنای ولیّ و سرپرست می باشد آن را معارض با حدیث اوّل می دانند.

۲. هیچ دلیل محکمی بر عدم حضور علی علیه السلام در روز غدیرخم وجود ندارد، بلکه بسیاری از روایات حضور آن حضرت را در روز غدیر خم تأیید می کند؛ زیرا در این روایات وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وآله دست مبارک حضرت علی علیه السلام را گرفت و آنگاه فرمود: (من کنت مولاه فعلیّ مولاه.)

۳. عدم حضور امام علی علیه السلام در روز غدیر خم هیچ منافاتی ندارد با اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به مردم ولایت و

امامت او را ابلاغ کند و بفرماید: (من کنت مولاه فعلی مولاه.)

۴. انکار صدور حدیث غدیر از پیامبر صلی الله علیه وآله نتیجه ای جز دروغگو دانستن بسیاری از صحابه و تابعین ندارد. و بی شکّ هر شخصی که به کتابهای حدیثی اهل سنّت مراجعه کند، پی به صدور قطعی حدیث غدیر می برد.

ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقه می گوید:

(انّه حدیث صحیح، لا مریّه فیه، وقد أخرجه جماعه کالترمذی والنسائی وأحمد، وطرقه کثیره جدًّا. ومن ثمّ رواه ستّه عشر صحابیاً. وفی روایه لأحمد أ نّه سمعه من النبی ثلاثون صحابیّاً وشهدوا به لعلیّ لَمّا نوزع أیّام خلافته، کما مرّ وسیأتی. وکثیر من أسانیدها صحاح وحسان. ولا التفات لمن قدح فی صحّته، ولا لمن ردّه بأنّ علیًّا کان بالیمن، لثبوت رجوعه منها وإدراکه الحجّ مع النبیّ.(۱)

(حدیث غدیر حدیث صحیحی است و هیچ شکّی در صدور آن نیست. این حدیث را گروهی از پیشوایان حدیث مانند ترمذی و نسائی واحمد روایت کرده اند و سندهای بسیار زیادی دارد. این حدیث را شانزده نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند. و احمد بن حنبل در روایتی نقل می کند: زمانی که بعضی درگیریها در هنگام خلافت امام علی علیه السلام روی داد، سی نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله گواهی دادند که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده اند. و بسیاری از سندهای این حدیث، صحیح و نیکوست. از این رو به اشکال بعضی در صدور این حدیث هیچ توجّهی نمی شود. همچنین اشکال بعضی دیگر مبنی بر عدم حضور امام علی علیه السلام

در غدیر خم بی مورد است؛ زیرا ثابت شده که علی علیه السلام از یمن بر گشت و به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله مناسک حج را انجام داد.)

در تأیید کلام ابن حجر و اثبات صدور قطعی حدیث غدیر، اسامی راویانی را که اندیشمندان اهل سنّت حدیث غدیر را از آنان نقل کرده اند، به طور گزارش گونه ذکر می کنیم.

راویان حدیث غدیر در کتابهای معتبر حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت عبارتند از: امیرالمؤمنان علی علیه السلام ، ابوسعید خدری، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، براء بن عازب، بریده بن حصیب، جابر بن سمره، عمیر بن سعید، جریر بجلی، زید بن

۱. الصواعق المحرقه، ج۱، ص۱۰۶.

یثیع، عبدالرحمن بن ابی لیلاـ زاذان ابی عمیر (بن عمر)، ابن عباس، بریده اسلمی، ریاح بن حارث، حذیفه بن اسید غفاری، ابوایّوب انصاری، ابوعبدالله شیبانی، زیاد بن ابی زیاد، سعد بن ابی وقّاص، حمید بن عماره، عمره بنت سعد، عمّار بن یاسر، عایشه بنت سعد، عبدالله بن یامیل، اصبغ بن نباته، عبد خیر، طلحه بن عبیدالله، عبدالله بن مسعود، سمره بن جندب، شریط بن انس، ابوهریره، عمر بن خطّاب، انس بن مالک، جریر بن عبدالله، ابوبسطام.

در موارد گوناگونی اندیشمندان اهل سنّت پس از ذکر حدیث غدیر از طریق یکی از راویانی که ذکر شده تصریح به صحیح بودن حدیث و ثقه بودن راویان آن کرده اند. برای مطالعه و تحقیق بیشتر به کتابهای حدیثی و تفسیری و رجالی اهل سنّت مراجعه شود.

شبهه دوم: حدیث غدیر دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد

گروهی دیگر از اندیشمندان اهل سنّت با پذیرش صدور قطعی حدیث غدیر، در دلالت آن شبهه کرده اند و می گویند: این حدیث در صورتی دلالت

بر امـامتِ علی علیه السـلام دارد که کلمه (مولی) در این حـدیث به معنـای (حاکم و اولی به تصـرّف) باشـد، در حالی که این کلمه به طور قطع به معنـای حاکمیت بر جان و مال مردم نیست؛ زیرا کلمه (مولی) بر وزن (مَفْعل) است و مَفْعل هرگز در لغت عرب به جای افْعل استعمال نمی شود.

۱. مسـند أحمد بن حنبل،ج۱،ص۸۴ و۱۱۸و۱۱۹ و۱۵۲ و ج۴،ص۲۸۱ و۳۶۸ و۳۷۰ و ۳۷۲ و۳۶۶ و۳۷۰. سـنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۵؛ سـنن الترمذی، ج۵، ص۲۹۷؛ مسـتدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۰۹ و۱۱۰ و۱۱۶ و۳۷۱؛ مجمع الزوائـد، ج۹، ص ۱۰۴ ۱۰۸؛ المصـنَّف (ابن أبی شـیبه)، ج۷، ص۴۹۵ ۴۹۹؛ السـنن الکبری، ج۵، ص۴۵ و۱۳۱ ۱۳۶؛ خصائص امیرالمؤمنین (النسائی)، ص۵۰ و۹۴ ۱۰۰؛ مســـند أبی یعلی، ج۱،ص۴۲۹؛صـحیح ابن حبـان،ج۱۵،ص۳۷۶؛المعجم الصـغیر،ج۱،ص۶۵و۷۱؛المعجم الأوسط،ج۱، ص۱۱۲؛ ج۲، ص۲۴ و۲۷۵ و۳۲۴ و۳۶۹؛ المعجم الکـبیر، ج۳، ص۱۷۹ و۱۸۰؛ ج۴، ص۱۷۳ ۱۷۴؛ج۵، ص۱۷۰ ۱۷۵، موارد الظمآن، ص۵۴۳ ۵۴۴؛الجامع الصغیر،ج۲،ص۱۷۷ و۶۴۲؛کنزالعمال،ج۱۱،ص۶۰۳ ۶۱۰؛ ج۱۳، ص۱۳۱ ۱۳۷ و۱۵۵ ۱۷۱.

۲. المواقف، ج۳، ص۶۰۲.

پاسخ شبهه

۱. کلمه (مولی) به معنـای (اولی) اسـتعمال شـده است. در قرآن کریم می فرمایـد: (مَأواکُمُ النّارُ هِیَ مَوْلاکُم)(۱) و بسیاری از مفسّران اهل سنّت در تفسیر کلمه (مولاکم) گفته اند: معنای مولاکم عبارتست از (اولی بکم.)

بخاری به نقل از مجاهـد طبری، بیضاوی، سـیوطی، شوکانی، ابن کثیر، واحدی، ثعالبی و ابن حجر، کلمه (مولاکم) را به معنای (اولی بکم) تفسیر کرده اند.

۲. شـکّی نیست که کلمه (مولی) در معـانی گونـاگون اسـتعمال شـده است، ماننـد یـاور، دوست، همسایه وشـریک. و یکی از موارد اسـتعمال آن مالک امر (کسـی که بر دیگران ولایت دارد) است؛ از این رو اسـتعمال این کلمه در یکی از معانی مذکور نیازمند ذکر

قرینه ای خواهد بود. در حدیث غدیر دو قرینه مهم بر استعمال کلمه (مولی) در معنای اولی به تصرّف بودن وجود دارد.

(هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه من در دنیا و آخرت بر او ولایت داشته باشم. اگر خواستید آیه (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) را قرائت کنید. لذا هر مؤمنی که از دنیا برود و اموالی را در دنیا بگذارد، خویشاوندان او ارث می برند و اگر قرض یا خانواده بی سرپرستی را ترک گفته باشد، به نزد من بیایند زیرا من مولای او هستم.)

در این حدیث کلمه (مولی) به طور قطع در (اولی به تصرّف) و (سرپرستی) استعمال شده است.

شبهه سوم: حدیث غدیر خم متواتر نیست

گروهی دیگر از اهل سنّت گفته اند: به اعتقاد شیعه تنها روایاتی در مباحث مربوط به امامت قابل استدلال است که متواتر باشند. حدیث غدیر متواتر نیست؛ زیرا کسانی مانند: ابوحاتم رازی و ابوداود سجستانی صدور این حدیث راقبول ندارند و کسانی مانند: مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند. بنابراین حدیث غدیر طبق نظر خود شیعیان قابل استدلال نخواهد بود.

پاسخ شبهه

۱. این حدیث نزد خود شیعیان متواتر است؛ زیرا راویانِ این حدیث بیش از سی نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند و اتّفاق همگی آنان بر چیزی که اساسی نداشته باشد، ممکن نیست.

۲. متواتر بودن این حدیث بنابر تمام مبانی اهل سنّت درباره معنای حدیث متواتر، ثابت و قطعی است.

مبنای ابن حزم در حدیث متواتر این است که چهار نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله آن

۱. الحدید / ۱۵.

۲. صحیح بخاری، ج۶، ص۵۷؛ تفسیرالبیضاوی، ج۱، ص۳۰۰؛ تفسیرالجلالین، ص۷۲۱؛ فتح القدیر، ج۵، ص۱۷۱؛ الوجیز، ج۱، ص۱۰۶۸؛ تفسیر الثعالبی، ج۵، ص۳۸۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج۴، ص۳۳۲؛ فتح الباری، ج۸، ص۴۸۲.

۳. المائده / ۶۷.

۴.تفسیر الکبیر، ج۲، ص۴۹ ۵۰؛ تفسیر المنار، ج۶، ص۴۶۴؛ تفسیر روح المعانی، ج۶، ص۱۹۳.

در چه صورت پیام (من کنت مولاه فعلی مولاه) می تواند بسیار با اهمیّت و فوق العاده شود و دیگران را متعجّب سازد و احتمال پذیرش آن از طرف مردم کم باشد؟

بدون شک اگر معنای این پیام دوست داشتن علی علیه السلام باشد، باعث تعجّب دیگران نمی شود و پذیرش آن برای مردم خیلی سخت نیست؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در گذشته بارها مردم را به دوست داشتن علی علیه السلام

توصـیه نموده و بسـیاری از مردم آن حضـرت را دوست داشـتند. و اگر معنای این پیام، یاری نمودن علی علیه السـلام باشـد نیز باعث تعجّب دیگران نمی شود. ولی اگر معنای این پیام این باشـد که علی علیه السـلام برتمام کسانی حاکمیت دارد که من بر آنان حاکمیت داشـتم و اطاعت از او بر تمام کسانی واجب است که اطاعت از من را واجب می دانستند، این پیام برای بسیاری از مردم ناگهانی و تعجّب آور می شود و احتمال پـذیرش آن از طرف مردم کم خواهـد شـد، زیرا گمان می کنند پیامبر صـلی الله علیه وآله خـودش، پسـر عمـو و دامـادش علیّ بن ابیطـالب علیه السـلام را برای جانشـینی خود برگزیـده است و این دسـتور خداوند نیست. چنانکه نعمان بن حارث فهری چنین پنداشـته بود. پس بهترین قرینه بر اینکه منظور از کلمه (مولی) حاکمیت و خلافت علی علیه السلام می باشد، اهمیّت این پیام و دستور خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله برای ابلاغ آن است.

ب) در بسـیاری از روایاتی که ذکر شـده است، ابتـدا رسول خـدا صـلی الله علیه وآله خطاب به مردم می فرمایـد: (ألست أولی بأنفسـکم) یا (ألست أولی بالمؤمنین من انفسـهم؟) و مردم می گوینـد: آری! شـما برجان ما حاکم هستی. و سـپس رسول خـدا صلی الله علیه وآله می فرمایـد: (من کنت مولاـه فعلی مولاه.) و این جمله در ابتـدای فرمایش پیامبر(صـلی الله علیه وآله وسـلم) قرینه است بر اینکه منظـور از کلمه (مولی) در اینجـا اولی به تصـرّف و حـاکمیت است. و در واقع پیـامبر صـلی الله علیه وآله با طرح آن سئوال می خواهد به

مردم بفهماند که علی علیه السلام نیز بر آنان حاکمیت دارد.

و این تنها موردی نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله کلمه ی (مولی) را در معنای اولی به تصرّف و سرپرست به کاربرده است، بلکه آن حضرت در مورد اشخاصی که از دنیا می روند و خانواده و بدهی خود را ترک می کنند، می فرماید:

(ما من مؤمن إلاّ وأنا أولی به فی الدنیا والآخره، اقرؤا إن شئتم: (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)فأیّما مؤمن هلک وترک مالاً فلیرثه عصبته من کانوا، ومن ترک دَیْناً أو ضیاعاً فلیأتنی، فإنّی مولاه فأنا مولاه .(۱)

۱. صحیح البخاری، ج۳، ص۸۴ و ج۶، ص۲۲؛ مسند أحمد، ج۲، ص۳۳۴ ۳۳۵؛ السنن الکبری (البیهقی)، ج۶، ص۲۳۸؛ تفسیر الثعالبی، ج۴، ص۳۳۶؛ الدر المنثور، ج۵، ص۱۸۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج۳، ص۴۷۶.

حدیث را روایت کنند و با همین مبنا متواتر بودن بسیاری از احادیث را قطعی دانسته است(۱). از این رو حدیث غدیر طبق مبنای ابن حزم به طور قطع متواتر است.

مبنای جلال الدین سیوطی در تواتر حدیث این است که ده نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله آن حدیث را روایت کنند و با همین مبنا بسیاری از احادیث را متواتر دانسته است(۲). پس طبق مبنای سیوطی نیز حدیث غدیر متواتر است.

مبنای مشهور در تواتر حدیث این است که یک حدیث را گروهی نقل کنند که سازش آنان بر دروغ گفتن متصوّر نیست(۳). طبق این مبنا نیز حدیث غدیر متواتر است؛ زیرا همانطور که گفته شد، حدیث غدیر را بیش از سی نفر از راویان و صحابه نقل کرده اند و سازش آنان بر دروغ گفتن در این موضوع محال

است.

۳. مخالفت ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی یا وجود نداشتن این حدیث در صحیح مسلم یا صحیح بخاری، دلیلی بر عدم تواتر حدیث غدیر نخواهد بود؛ زیرا در گذشته روشن شد که ابوداود و ابوحاتم در فهم احادیث دچار اشتباه شده اند و با این وجود تصریح به دروغ بودن حدیث غدیر نکرده اند، بلکه این حدیث را با حدیث دیگر معارض دانسته اند و دروغ بودن یکی از آن دو را ثابت کرده اند.

علاوه بر آن، مخالفت نکردن دو یا چند نفر با صدور یک حدیث به عنوان شرط متواتر بودن حدیث مطرح نشده است.

بسیاری از احادیث، حدیث متواتر شناخته شده اند، در حالی که در صحیح مسلم یا صحیح بخاری نقل نشده اند.

حدیث (لا وصیه لوارث إلّا أن یجیز الورثه) را شافعی متواتر می داند،(۴) در حالی که در صحاح و سُنن ذکر نشده است.

۱. المحلّی، ج۲، ص۲۱۳ و ج۸، ص۴۵۳ و ج۹، ص۷.

۲. ر.ک: المجموع، ج۱۹، ص۲۳۲.

۳. المحصول، ج۴، ص۲۲۷؛ إعانه الطالبین، ج۴، ص۲۴۴؛ الإحکام (الآمدی)، ج۲، ص۱۲.

۴.الاُمّ، ج۴، ص۱۰۴ و ر.ک: المجموع، ج۱۵، ص۴۲۱.

و نیز حدیث (إذا أتاکم کریم قوم فأکرموه) به عنوان حدیث متواتر شناخته شده است،(۱) در حالی که در صحاح نیامده است.

و حدیث (نضر الله امرأً سمع مقالتی) نیز حدیث متواتر شناخته شده است،(۲) ولی در صحیح مسلم و صحیح بخاری نقل نشده است.

شبهه چهارم: اجتماع دو ولایت ممکن نیست

اگر حدیث غدیر دلالت بر ولایت و امامت علیّ بن ابیطالب علیه السلام نماید، لازم می آید در یک زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله و ولایت علی علیه السلام با همدیگر اجتماع کنند، و این قابل تصوّر نیست.

پاسخ شبهه

شکی نیست که ولایت علی علیه السلام در طول ولایتِ پیامبر صلی الله علیه وآله است، همانطور که ولایت او در طول ولایتِ خداوند متعال است. و اجتماع چند ولایت در طول یکدیگر قابل تصوّر و ممکن است.

شبهه پنجم: صحابه به همراه علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کردند

اگر حدیث غدیر خم صحیح بود و دلالت بر امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام داشت، چرا همه صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن چشم پوشی نموده، با ابوبکر بیعت کردند؟!

معقول نیست که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در چنین امری مرتکب چنین خطای بزرگی شده باشند. و چرا علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد و در دفاع از ولایت مبارزه ننمود؟

۱. فیض القدیر ۶: ۳۷۳.

۲. مسند ابن راهویه، ج۱، ص۷.

پاسخ شبهه

۱. در جریان سقیفه بنی ساعده و بیعت با ابوبکر، همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله حضور نداشتند، بلکه امیر مؤمنان علی علیه السلام و بنی هاشم مشغول برگزاری مراسم عزاداری رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند. و تعدادی دیگر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نیز در مدینه نبودند. همانطور که عمر بن خطّاب گفته است: (کانت بیعه أبی بکر فلته(۱)؛ بیعت با ابوبکر ناگهانی و اشتباه بود.) عمر از مردم برای خلافت ابوبکر بیعت گرفت و سپس خلافت ابوبکر را تمام شده معرّفی نمود. و هنگامی که ابوبکر متوجّه اشتباه خود شد و خواست خلافت را ترک کند، عمر بن خطّاب ادامه خلافت ابوبکر را تنها راه نجات دین اسلام معرّفی نمود و موجب شد ولایت و خلافت از مسیر اصلی خویش انحراف پیدا کند و تمام سفارش های پیامبر صلی الله علیه وآله کنار گذاشته شود.

۲. چگونه کاری که مردم به پیروی از بعضی صحابه انجام دادند نامعقول و بعید است؛ در حالی که نظیر آن درباره هارون و موسی علیهما السلام اتّفاق افتاد و امّت

حضرت موسی علیه السلام پس از رفتن آن حضرت به کوه طور، هارون علیه السلام را که جانشین او بود تنها گذاشتند.

۳. علی علیه السلام تامدّتی با ابوبکر بیعت ننمود و پس از شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام) فقط برای حفاظت از کیان اسلام و جلوگیری ازخونریزی و تفرقه میان مسلمانان در ظاهر با ابوبکر بیعت نمود. کسانی که اهل دقّت نظر هستند، پس از مطالعه آنچه در سقیفه بنی ساعده گذشت، درمی یابند که برای امیرالمؤمنان علی علیه السلام در برابر جریان سقیفه سه گزینه بیشتر وجود نداشت:

الف) علی علیه السلام به طور آشکار در برابر آنچه در سقیفه گذشت، قیام کند و یاران خود را به جنگ با ابوبکر و پیروانش دعوت کند. بدون شک نتیجه این گزینه چیزی جز خونریزی و تفرقه میان نمی شد؛ از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام این راه را انتخاب ننمود.

۱. المعیار والموازنه، ص۳۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۱۵۸.

ب) آن حضرت از حکومت کناره گیری نموده، کنج عزلت گزیند و در برابر حکومت و آنچه انجام می شود هیچ واکنشی نداشته باشد. نتیجه این گزینه چیزی جز پایمال شدن قوانین اسلام و احکام الهی نبود؛ زیرا ابوبکر و عمر بن خطاب با قوانین الهی و سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله آشنایی کامل نداشتند، و گواه بر این مطلب این است که در موارد گوناگونی خلاف احکام الهی رای صادر کردند و با دخالت علی علیه السلام از اجرای آنها جلوگیری به عمل آمد. لذا آن حضرت این گزینه را نیز انتخاب ننمود.

ج) علی علیه السلام در ظاهر با ابوبکر بیعت کند و در ضمن

از کیان اسلام هر اندازه ممکن باشد محافظت نماید. این گزینه بهترین و بلکه تنها گزینه ای بود که انتخاب آن در آن موقعیّت به مصلحت اسلام و مسلمانان بود و به همین جهت علی علیه السلام این گزینه را به خاطر حفاظت از قوانین الهی و مصلحت مسلمانان انتخاب نمود.

بنابر این بیعت علی علیه السلام هیچ دلالتی بر مشروعیت خلافت ابوبکر نداشت.

۴. آن حضرت را تهدید به قتل کردند و عمر بن خطّاب به علی علیه السلام هشدار داد که اگر با ابوبکر بیعت نکند، کشته می شود. و بی شکّ امام علی علیه السلام اسدالله است و از کشته شدن باکی نداشت، ولی کشته شدن او در چنین موقعیّتی دارای هیچ نتیجه ای جز خاموش شدن چراغ دین اسلام در پی نداشت.

برای اثبات آنچه گفتیم کافی است چگونگی بیعت کردن علی علیه السلام را از قلم ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه نقل کنیم.

ابن قتیبه می گوید:

(وإن أبابکر(رضی الله عنه) تفقد قوماً تخلّفوا عن بیعته عند علی کرّم الله وجهه، فبعث إلیهم عمر، فجاء فناداهم وهم فی دار علی، فأبوا أن یخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والّذی نفس عمر بیده! لتخرجنّ أو لأحرقنها علی من فیها.

فقیل له: یا أبا حفص! إن فیها فاطمه؟ فقال: وإن.فخرجوا فبایعوا إلا علیّاً، فإنّه زعم أ نّه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبی علی عاتقی حتی أجمع القرآن.

فوقفت فاطمه رضی الله عنها علی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا أسوأ محضر منکم، ترکتم رسول الله جنازةً بین أیدینا، وقطعتم أمرکم بینکم، لم تستأمرونا، ولم تزدوا لنا حقّاً.

فأتی عمر أبابکر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلّف

عنک بالبیعه؟

فقال أبوبکر لقنفذ وهو مولی له : اذهب فادع لی علیّاً.

فذهب إلی علی، فقال له: ما حاجتک؟

فقال: یدعوک خلیفه رسول الله.

فقال علی: لسریع ما کذبتم علی رسول الله.

فرجع فأبلغ الرساله، قال: فبکی أبو بکر طویلاً.

فقال عمر الثانیه: لا تمهّل هذا المتخلّف عنک بالبیعه.

فقال أبو بکر(رضی الله عنه) لقنفذ: عد إلیه، فقل له: خلیفه رسول الله یدعوک لتبایع.

فجاءه قنفذ، فأدی ما أمر به، فرفع علیّ صوته فقال: سبحان الله؟! لقد ادّعی ما لبس له.

فرجع قنفذ، فأبلغ الرساله، فبکی أبو بکر طویلاً.

ثمّ قام عمر، فمشی معه جماعه، حتّی أتوا باب فاطمه، فدقّوا الباب، فلمّا سمعَتْ أصواتهم نادَتْ بأعلی صوتها: یا أبت! یا رسول الله! ماذا لقینا بعدک من ابن الخطّاب وابن أبی قحافه.

فلمّا سمع القوم صوتها وبکاءها، انصرفوا باکین، وکادت قلوبهم تنصدع، وأکبادهم تنفطر، وبقی عمر ومعه قوم، فأخرجوا علیّاً، فمضوا به إلی أبی بکر، فقالوا: له بایع.

فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟

قالوا: إذاً والله الّذی لا إله إلاّ هو نضرب عنقک.

فقال: إذاً تقتلون عبد الله وأخا رسوله.

قال عمر: أمّا عبد الله فنعم، وأمّا أخو رسوله فلا. وأبوبکر ساکت لا یتکلّم.

فقال له عمر: ألا تأمر فیه بأمرک؟

فقال: لا أکرهه علی شیء ما کانت فاطمه إلی جنبه.

فلحق علی بقبر رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) یصیح ویبکی، وینادی: یابن عمّ إنّ القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی.

فقال عمر لأبى بكر رضى الله عنهما، انطلق بنا إلى فاطمه، فأنّا قد أغضبناها.

فانطلقا جميعاً، فاستأذنا على فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتيا عليّاً فكلّماه، فأدخلهما عليها، فلمّا قعدا عندها، حولت وجهها إلى الحائط، فسلّما عليها، فلم ترد عليهما السلام .

فتكلّم أبو بكر فقال: يا حبيبه رسول الله! والله إن قرابه رسول الله أحبّ

إلىّ من قرابتى، وإنّك لأحبّ إلىّ من عائشه ابنتى، ولوددتُ يوم مات أبوك أنّى مت، ولا أبقى بعده، أفترانى أعرفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنعك حقّك وميراثك من رسول الله إلاّ أنّى سمعت أباك رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا نوّرث، ما تركنا فهو صدقه.

فقالت: أرأيتكما إن حدّثتكما حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه وتفعلان به؟

قالا: نعم.

فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمه من رضاى، وسخط فاطمه من سخطى، فمن أحبّ فاطمه ابنتى فقد أحبّنى، ومن أرضى فاطمه فقد أرضانى، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنى؟

قالا: نعم سمعناه من رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم).

قالت: فإنّى أشهد الله وملائكته أ نّكما أسخطتمانى وما أرضيتمانى، ولئن لقيت النبى لأشكونكما إليه.

فقال أبو بكر: أنا عائذ بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمه.

ثمّ انتحب أبو بكر يبكى حتّى كادت نفسه أن تزهق، وهى تقول: والله لأدعونّ الله عليك فى كل صلاه أصليها.

ثمّ خرج باكياً فاجتمع إليه الناس، فقال لهم: يبيت كلّ رجل منكم معانقاً حليلته، مسروراً بأهله، وتركتمونى وما أنا فيه، لا حاجه لى فى بيعتكم، أقيلونى بيعتى.

قالوا: يا خليفه رسول الله! إنّ هذا الأمر لا يستقيم، وأنت أعلمنا بذلك، إنّه إن كان هذا لم يقم لله دين.

فقال: والله لولا ذلك وما أخافه من رخاوه هذه العروه ما بتّ ليله ولى فى عنق مسلم بيعه، بعد ما سمعت ورأيت من فاطمه.

فلم يبايع على كرم الله وجهه حتّى ماتت فاطمه رضى الله عنها، ولم تمكث بعد أبيها إلاّ خمساً وسبعين ليله.

فلمّا توفّيت أرسل على إلى أبى بكر: أن أقبل إلينا.

فأقبل أبو بكر حتّى دخل على علىٍّ وعنده بنو هاشم، فحمد الله وأثنى عليه،

ثمّ قال: أمّا بعد يا أبا بكر! فإنّه لم يمنعنا أن نبايعك إنكاراً لفضيلتك، ولا نفاسةً عليك، ولكنّا كنّا نرى أنّ لنا فى هذا الأمر حقّاً، فاستبددتَ علينا)(۱).

(گروهی از اصحاب نزد علی علیه السلام جمع شده، با ابوبکر بیعت نکردند. ابوبکر از بیعت نکردن آنان مطّلع شد و عمر بن خطّاب را پیش آنها فرستاد.

عمر بن خطّاب نزد آنان رفت و همه را که در خانه علی علیه السلام بودند فرا خواند. ولی هیچ کس از خانه بیرون نیامد.

عمر دستور داد مقداری هیزم بیاورند، آنگاه آنان را تهدید به آتش زدن خانه نمود و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، یا از خانه خارج می شوید و یا خانه را با آنچه در آن است آتش می زنم.

بعضی از اصحاب به عمر گفتند: ای ابا حفص! اگر فاطمه (علیها السلام) نیز در این خانه باشد، آن را آتش می زنی؟!

عمر گفت: اگر فاطمه (علیها السلام) نیز باشد، آن خانه را آتش می زنم.

در این لحظه اصحاب از خانه خارج شده، بیعت کردند، ولی علی علیه السلام خارج نشد.

عمر پنداشت علی علیه السلام فرموده است: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع بندی نکنم از خانه خارج نشده، جامه ام را بر شانه نیندازم.

ولی فاطمه (علیها السلام) در کنار درِ خانه ایستاد و فرمود: برای من با شما کسانی که در بدترین اجتماع حاضر شدید، هیچ عهد و پیمانی نیست. شما جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله را در پیش روی ما گذاشتید و در میان خویش به خواسته خود حکم کردید. شما به سخن ما گوش نداده، حقّ ما

را به ما برنمی گردانید.

عمر بن خطّاب نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا این کسی را (علی علیه السلام) که از بیعت با تو سرپیچی می کند بازداشت نمی کنی؟

ابوبکر به قنفذ (عبد خودش) گفت: نزد علی علیه السلام برو و او را به اینجا دعوت کن.

قنفذ نزد علی علیه السلام رفت.

علی علیه السلام به او فرمود: چه می خواهی؟

قنفذ گفت: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله شما را به نزد خود می خواند.

علی علیه السلام فرمود: خیلی زود بر رسول خدا صلی الله علیه وآله دروغ بستید.

قنفذ بعد از شنیدن این سخن، نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ نمود.

ابوبکر پس از شنیدن جواب علی علیه السلام مدّت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطاب دوباره به ابوبکر گفت: به این کسی (علی علیه السلام) که از بیعت باتو سرپیچی می کند، مهلت نده.

ابوبکر دوباره [تحت تاثیر حرفهای عمر بن خطاب قرار گرفت و] به قنفذ گفت: به نزد علی علیه السلام رفته، بگو: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله تو را برای بیعت به نزد خود می خواند.

قنفذ به نزد علی علیه السلام رفت و آنچه را به او امر شده بود، به علی علیه السلام رسانید.

علی علیه السلام با صدای بلند فرمود: سبحان الله! ابوبکر مقام و منصبی را ادّعا می کند که حقّ او

نیست؟!

قنفذ به نزد ابوبکر آمد و جواب علی علیه السلام را به او ابلاغ کرد.

ابوبکر با شنیدن این جواب مدّت زیادی گریه کرد.

عمر بن خطّاب همراه با گروهی به خانه فاطمه (علیها السلام) آمدند و اجازه ورود خواستند [درب کوبه خانه

را به صدا درآوردند].

وقتی فاطمه (علیها السلام) صدای آنها را شنید، با صدای بلند فرمود: یا أبه! یا رسول الله! ببین ابن خطّاب (عمر) و ابن ابی قحافه (ابوبکر) بعد از تو با ما چگونه برخورد کردند!

وقتی همراهان عمر صدای فاطمه (علیها السلام) و گریه های او را شنیدند، همگی گریه کنان و در حالی که قلبهایشان در حال انفجار و جگرشان در حال متلاشی شدن بود، برگشتند. فقط عمر با عدّه ای دیگر باقی ماندند و علی علیه السلام را از خانه خارج نموده، نزد ابوبکر بردند.

در آنجا به علی علیه السلام گفتند: با ابوبکر بیعت کن.

علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟

گفتند: سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، اگر بیعت نکنی گردن تو را می زنیم.

علی علیه السلام فرمود: کار شما به جایی رسیده است که بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله را می کشید؟

عمر گفت: امّا اینکه گفتی: (بنده خدا) درست است، امّا اینکه گفتی: (برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله) درست نیست.

ابوبکر ساکت بود. عمر به او گفت: آیا به امر خویش به علی علیه السلام امر نمی کنی که بیعت کند؟

ابوبکر گفت: من علی علیه السلام را در حالی که فاطمه (علیها السلام) در کنارش نیست، مجبور به بیعت نمی کنم.

علی علیه السلام به کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت؛ در آنجا ناله و گریه می کرد و می فرمود: ای رسول خدا! می بینی این قوم مرا ضعیف نموده، قصد کشتن مرا کرده اند؟!

عمر بن خطّاب (پس از مدّتی) به ابوبکر گفت: بیا با هم

به نزد فاطمه (علیها السلام) رویم؛ زیرا ما او را ناراحت کردیم.

عمر و ابوبکر با هم نزد فاطمه (علیها السلام) رفتند و اجازه ورود خواستند. فاطمه (علیها السلام) به آنها اجازه ورود نداد. به نزد علی (علیها السلام) آمده، با او در این زمینه صحبت کردند [تا فاطمه (علیها السلام) را راضی کند] .

علی علیه السلام آنها را به نزد فاطمه (علیها السلام) برد. وقتی آنها وارد خانه شده، در مقابل فاطمه (علیها السلام) نشستند، فاطمه (علیها السلام) از آنان روی برگردانید و صورتش را به سمت دیوار نمود.

ابوبکر و عمر به فاطمه (علیها السلام) سلام کردند، ولی جوابی نشنیدند.

ابوبکر خطاب به فاطمه (علیها السلام) گفت: ای حبیبه رسول خدا! به خدا سوگند که نزدیکان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد من، از نزدیکان خودم محبوب ترانـد، و تو در نزد من از عایشه محبوب تر هستی. روزی که پدرت رحلت کرد، آرزو کردم که من هم بمیرم و پس از او باقی نمانم. آیا تو می پنداری که من فضل و شرف تو را می دانم و حقّ تو و میراثت از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را نمی دهم؟! من از پدرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)شنیدم که فرمود: آنچه را ما واگذاریم، به ارث برده نمی شود و صدقه است.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: آیا خوشبین باشم که حدیثی را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای شما نقل کنم و شما آن را شناخته و بدان عمل کنید؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: شما را به خداوند سوگند می دهم، آیا از رسول خدا(صلی الله علیه

وآله وسلم)نشنیدید که فرمود: خوشنودی فاطمه خوشنودی من است و ناراحتی او ناراحتی من؟! هر کسی که فاطمه را دوست دارد، مرا دوست داشته است و هر کسی که فاطمه را خوشنود سازد مرا خوشنود کرده و هر که فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است؟!

ابوبکر و عمر گفتند: آری، شنیده ایم.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: خداوند و فرشتگانش را گواه می گیریم که شما مرا اذیّت و ناراحت کردید و خوشنودم ننمودید. هرگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم نمود.

ابوبکر پس از شنیدن این سخنان، گفت: ای فاطمه! من از ناراحت کردن تو و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به خداوند پناه می برم.آنگاه ابوبکر آنقدر گریست که نزدیک بود نفسش بند آید.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: به خدا سوگند! در هر نمازی تو را نفرین خواهم کرد؛ ابوبکر گریه کنان از خانه فاطمه (علیها السلام) خارج شد. مردم اطراف ابوبکر جمع شدند. او خطاب به مردم گفت: هر مردی از شما شبها را با راحتی کنار همسرش می خوابد و با خانواده اش شاد است؛ بروید و به من کاری نداشته باشید، من نیازی به بیعت شما ندارم و اکنون بیعت خویش را از شما برمی دارم.

عدّه ای گفتند: ای خلیفه رسول خدا! این کار درست نیست و تو از ما بهتر می دانی که در این صورت دینی برای خداوند باقی نخواهد ماند.

ابوبکر گفت: به خدا سوگند! اگر چنین نبود و از سُست شدن این ریسمان نمی هراسیدم، بعد از آنچه که از فاطمه (علیها السلام) شنیدم و دیدم یک شب حاضر نبودم که

بر مسلمانان بیعتی داشته باشم.

علی علیه السلام تا زمانی که فاطمه (علیها السلام) زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد و او بعد از پدرش فقط هفتاد و پنج روز زندگی کرد.

وقتی فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت، علی علیه السلام کسی را نزد ابوبکر فرستاد.

ابوبکر نزد علی علیه السلام آمد در حالی که بنی هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شده بودند. آنگاه علی علیه السلام حمد و ثنای الهی را گفت و فرمود: ای ابوبکر! انکار فضیلت تو موجب نشد که ما با تو بیعت نکنیم، بلکه ما برای خود در این امر حقّی داشتیم که تو با استبداد و زورگویی گرفتی...)

کسانی که این قضیه را در کتاب ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶) مطالعه کنند بسیاری از حقایق را خواهند فهمید. و متأسّفانه بعضی از ناشرینِ کتاب الامامه والسیاسه قسمتهای مهم این قضیه را با زیرکی حذف کرده اند.

در این روایت که ابن قتیبه نقل کرده است نکات بسیار تلخی وجود دارد که خلاصه آنها را ذکر می کنیم:

۱. الإمامه والسیاسه، ج۱، ص۱۹ ۲۱.

۱. عمر بن خطاب بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه وآله و جگر گوشه آن حضرت را تهدید به آتش زدن کرده است و هیچ ارزشی برای آنان قائل نبوده است.

۲. علی علیه السلام به تهدید عمر بن خطاب توجّه نکرد و با شجاعت کامل در خانه ماند و از خانه خارج نشد، اگر چه عمر پنداشت که آن حضرت فرموده است: من قسم خورده ام تا قرآن را جمع بندی نکنم، از خانه خارج نشوم.

۳. از نظر علی علیه السلام ابوبکر جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود

و خود را به دروغ و حیله به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله معرّفی کرد.

۴. ابوبکر پس از سخنان فاطمه زهرا (علیها السلام) دریافت که خلافت حقّ او نیست، ولی وسوسه های عمر بن خطّاب او را بر کرسی غصب خلافت ماندگار نمود.

۵.عمر بن خطّاب در مرتبه دوم که نزد علی علیه السلام رفت، آن حضرت را مجبور به خروج از خانه نمود و به نزد ابوبکر برد.

۶. ابوبکر و عمر نخستین کسانی بودند که فاطمه (علیها السلام) را اذیّت و آزار دادند و به سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله عمل نکردند.

۷.ابوبکر و عمر نخستین کسانی اند که مورد نفرین فاطمه زهرا (علیها السلام) در هر نمازش قرار گرفته اند و آن حضرت شکایت آنان را به پیامبر صلی الله علیه وآله کرده است.

دلالت آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ... رَاكِعُونَ) بر امامت

دلالت آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ... رَاكِعُونَ) بر امامت

یکی از آیات قرآن کریم که از دیدگاه شیعه درباره علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده آیه ۵۵ سوره مائده است.

خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوة وَيُؤْتُونَ الزَّكَوة وَهُمْ رَا كِعُونَ)

(ولیّ و سرپرست شما، خداوند متعال و فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آورده، در حال رکوع صدقه می دهند.)

این آیه به اتّفاق تمام مفسّران شیعه در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و منظور از (الَّذِينَ ءَامَنُواْ... وَهُمْ رَا كِعُونَ) آن حضرت است. لذا دلالت این آیه بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام قطعی و مسلّم است.

درباره دلالت این آیه بر امامت امام علی علیه السلام ، شبهاتی توسّط اهل سنّت مطرح شده که

باید به آنها پاسخ دهیم.

شبهه اوّل: شأن نزول آیه علی علیه السلام نیست

دلیـل محکم و اسـتواری بر نزول این آیه در شأن علی علیه السـلام وجود نـدارد، بلکه دقّت در این آیه بیانگر این است که این آیه درباره تمامی مؤمنان نازل شده است؛ زیرا

خداوند متعال در این آیه از الفاظی با صـیغه جمع اسـتفاده کرده و اگر مقصود خداوند از این آیه، خصوص علیّ بن ابی طالب علیه السلام بود، از صیغه مفرد استفاده می نمود و می فرمود: (والذی آمن الّذی یقیم...)

پاسخ شبهه

۱. این آیه به اعتراف بسـیاری از مفسّران اهل سنّت و با استناد به روایات گوناگون در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

فخر رازی در کتاب التفسـیر الکبیر سه روایت از ابن عباس و عبـدالله بن سـلام و ابوذر در تأیید نزول این آیه در شأن علی علیه السلام نقل کرده است؛ بدون اینکه اشاره ای به ضعیف بودن این روایات کرده باشد.

ایشان می گویـد: از ابوذر چنین روایت شده: در یکی از روزها مشـغول اقامه نماز ظهر بودیم که مسـتمندی وارد مسـجد شد و تقاضای کمک کرد، ولی کسی به او کمک نکرد. در این هنگام، شخص مستمند دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! تو گواه باش که من در مسـجد رسول الله صلی الله علیه وآله از مردم کمک خواستم ولی هیچ کس به من کمک نکرد.

علی علیه السـلام که در حـال رکوع بود بـا انگشت کوچک دست راسـتش که انگشتر داشت به آن فقیر اشاره کرد و او به نزد علی علیه السلام آمد و انگشتر را از انگشت آن حضرت بیرون آورد.

این واقعه را رسول خدا صلی الله علیه

وآله مشاهده نمود و فرمود: (پروردگارا! برادرم موسی علیه السلام از تو درخواست نمود که سینه اش را بگشایی و کسی را وزیر و کمک او قرار دهی. و تو در پاسخ به درخواست موسی علیه السلام فرمودی: برادرت را پشتوانه تو قرار خواهم داد. پروردگارا! من محمّد پیامبر تو هستم و از تو درخواست می کنم که سینه ام را بگشایی و مشکلاتم را آسان گردانی و علی علیه السلام را که از اهل بیت من است، وزیر من قرار دهی و پشتوانه من را با وزارت او محکم گردانی.)

ابوذر می گوید: به خدا سوگند! هنوز درخواست پیامبر صلی الله علیه وآله تمام نشده بود که جبرئیل صلی الله علیه وآله نازل شد و آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) را به پیامبر صلی الله علیه وآله وحی فرمود.

بیضاوی می گوید:

(انّها نزلت فی علی علیه السلام حین سأله سائل وهو راکع فی صلاته، فطرح له خاتمه.(۲))

(این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است؛ آنگاه که مستمندی از علی علیه السلام که در رکوع بود تقاضای کمک کرد و علی علیه السلام انگشترش را به او داد.)

جصّاص در کتاب احکام القرآن به نزول این آیه در شأن علی علیه السلام اعتراف می کند.

و در تفسیر قرطبی نیز شأن نزول این آیه علیّ بن ابی طالب علیه السلام دانسته شده است.

سیوطی در کتاب الدر المنثور ده روایت با سندهای گوناگون نقل می کند که نزول این آیه را در شأن علی علیه السلام تأیید می کند.

۲. زمخشری، از مفسّران اهل سنّت، در پاسخ این شبهه می گوید: اگر چه این آیه دریک مرد (علی علیه

السلام) نازل شده است، ولی با لفظ جمع آورده شده تا مردم را به چنین عمل پسندیده ای ترغیب نماید و آرزوی ثواب آن را نمایند.

بیضاوی نیز در تفسیرش چنین جوابی را مطرح کرده است(۷).

۳. پاسخ دیگری که به این شبهه داده می شود، این است که در موارد گوناگونی برای یک فرد از صیغه جمع استفاده می شود تا از آن فرد به بزرگی یاد شود.

۱. التفسر الکبیر، ج۱۲، ص۲۶.

۲. تفسیر البیضاوی، ج۱، ص۳۳۸.

۳. أحکام القرآن (الجصاص)، ج۲، ص۵۵۸.

۴.تفسیر القرطبی، ج۶، ص۲۲۱.

۵.الدر المنثور، ج۱، ص۱۴۱ و ج۲، ص۲۹۳ ۲۹۴.

۶. تفسیر الکشاف، ج۱، ص۶۴۹.

۷.تفسیرالبیضاوی، ج۱، ص۳۳۸.

شبهه دوم: این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام ندارد

کلمه (ولیّ) دارای معانی گوناگونی است و هیچ دلیل محکم و استواری وجود ندارد که ثابت کند کلمه (ولیّ) در این آیه شریفه، به معنای سرپرست و اولی به تصرّف می باشد.

پاسخ شبهه

کلمه (ولیّ) مشترک لفظی است و به معنای سرپرست، دوست و یاور آمده است. در آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ...) به طور قطع معنای (ولیّ)، سرپرست و اولی به تصرّف است؛ زیرا در این آیه، ولایت با کلمه (انّما) همراه شده است و این کلمه دلالت بر انحصار دارد؛ از این رو کلمه (ولیّ) به معنایی است که فقط در خصوص خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله قابل تصوّر است. بدون شک ولایت به معنای دوستی و یاور، اختصاص به خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله ندارد، بلکه همه مؤمنان دوست و یاور همدیگر هستند. تنها معنایی که در خصوص خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام (در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله) تصوّر می شود، ولایت به معنای سرپرستی و اولی به تصرّف است. در واقع معنای آیه شریفه

این است:

(در مرتبه اول تنها خداوند متعال ولیّ و سرپرست شماست، در مرتبه بعد فقط پیامبر صلی الله علیه وآله ولیّ و سرپرست شماست و در مرتبه بعد، فقط علی علیه السلام ولیّ و سرپرست شما می باشد.)

شبهه سوم: تعارض ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله با ولایت علی علیه السلام

اگر این آیه شریفه دلالت بر امامت و ولایت علی علیه السلام داشته باشد. لازم می آید علی علیه السلام در هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله زنده بودند، امامت و ولایت داشته باشد؛ و این با ولایت و امامت پیامبر صلی الله علیه وآله در تعارض است.

پاسخ شبهه

ظاهر آیه شریفه همزمانی ولایت علی علیه السلام با ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد. و شکّی نیست که ولایت علی علیه السلام بر مؤمنان در طول ولایت خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد؛ همانطور که ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله در طول ولایت خداوند است. بنابراین استفاده از حقّ ولایت و اجرای احکام ولایی توسّط امیرالمؤمنان علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله، مشروط به اجازه رسول خدا صلی الله علیه وآله ست. بنابراین هیچ منافاتی میان ولایت امام علی علیه السلام و ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله وجود ندارد.

شبهه چهارم: دلالت آیه شریفه بر نفی امامت امامان دیگر

اگر کلمه (انّما) در آیه شریفه، دلالت بر حصر داشته باشد و کلمه (ولیّ) به معنای سرپرست باشد، این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه ولیّ و سرپرست مسلمانان کسی جز خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام نیست، در نتیجه امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر کسانی که امامان شیعه معرّفی شده اند، ولایت و امامت نخواهند داشت.

پاسخ شبهه

مورد حصر در این آیه شریفه، ولایت به طور مطلق نیست؛ بلکه مورد حصر عبارت است از ولایت علی علیه السلام در زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله نیز ولایت دارد، اگر چه ولایت علی علیه السلام در طول ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد. در واقع این آیه شریفه، ولایت هر کس دیگری غیر از علی علیه السلام در زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله را نفی می کند. و شکّی نیست که وقتی علی علیه السلام در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه وآله و در طول ولایت او دارای ولایت و امامت باشد، پس از رحلت او، به طریق اولی صاحب ولایت و امامت است، مگر اینکه خداوند یا رسولش ولایت و امامت را از آن حضرت بگیرند.

بنابراین، آیه شریفه هیچ منافاتی با ثبوت ولایت و امامت برای امامان معصوم دیگر در غیر از زمان ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله ندارد.

نبودن نام امامان در قرآن

شبهه

یکی دیگر از شگردهای تبلیغاتی وهّابیون برای سست کردن باورهای اعتقادی شیعیان این است که می گویند: چگونه ممکن است کسانی از طرف خداوند متعال به عنوان امامان مردم تعیین شوند، ولی خداوند در قرآن کریم که هدایتگر مسلمانان است نام آنان را نیاورد؟ آیا نبودن نام امامان دوازده گانه در قرآن کریم دلیلی بر بی اساسی مذهب اثنا عشری نیست؟

پاسخ شبهه

قرآن کریم اصول کلّی اسلام را بیان کرده و تبیین جزئیّات و مصادیق را بر عهده پیامبر صلی الله علیه وآله گذاشته است. همانطور که خداوند متعال می فرماید:

(وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَانُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)

(قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که برای مردم نازل شده است، روشن سازی شاید آنان بیندیشند.)

خداوند متعال در قرآن کریم موضوع نماز، روزه، خمس و زکات و بسیاری دیگر از موضوعات دینی را یادآور شده است، ولی درباره تعداد رکعات نماز، تعدات مفطرات روزه و تعداد اموالی که خمس و زکات به آنها تعلّق می گیرد، سخن نگفته است.

۱. النحل / ۵۵.

قرآن کریم در آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ...)(۱) اصل کلّی امامت و ولایت را در طول ولایت خدا و رسولش بیان کرده است و با نزول آن در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله را با ذکر شخصیّت و صفات او به مسلمانان معرّفی نموده ولی بیان خصوصیّات و مصادیق را به عهده پیامبر مکرّم اسلام گذاشته است. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به طور صریح نام علی علیه السلام را به عنوان نخستین سرپرست مسلمانان بر زبان جاری

می کند و در روز غدیر و آخرین روزهای زندگی خویش خطاب به مردم می فرماید:

(کأنّی قد دعیت، فأجبت، أنّی قد ترکت فیکم الثقلین کتاب الله تعالی وعترتی أهل بیتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فإنّهما لم یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، الله تعالی مولای، وانا ولیّ کلّ مؤمن. ثمّ أخذ بید علی علیه السلام فقال: من کنت مولاه فهذا ولیّه، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه.(۲)

(خداوند متعال مرا به سوی خود خوانده است ومن پذیرفتم. اکنون دو گوهر گرانبها را در میان شما می گذارم؛ قرآن و عترت من که اهل بیت من هستند . بیندیشید که چگونه پس از من با آنان رفتار کنید. قرآن و عترت من هرگز از همدیگر جدا نمی شوند، تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. خداوند مولای من است و من ولیّ هر مؤمنی هستم. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هرکسی که من مولای او هستم، علی نیز ولیّ اوست. پروردگارا! هر کسی را که علی را دوست دارد دوست بدار و هرکسی را که با علی دشمن است دشمن بدار.)

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در بستر مریضی احساس می کند که ولایت و امامت ممکن است از مسیر حقیقی خارج و به دست نااهلان سپرده شود؛ از این رو امام علی علیه السلام را در کنار قرآن و قرآن را در کنار علی علیه السلام به عنوان جانشین پس از خود معرّفی می کند. ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقه می گوید:

۱. المائده / ۵۵.

۲. مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۰۹.

(در روایتی نقل شده است که رسول خدا صلی

الله علیه وآله در بستر بیماری و قبل از فوت، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! به همین زودی و به سرعت از میان شما به دیار باقی خواهم رفت، اکنون به نزد شما آمدم تا حجّت را بر شما تمام کنم، آگاه باشید و بدانید که کتاب پروردگارم را به همراه عترت خویش (اهل بیت من) در میان شما به جانشینی می گذارم. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و خطاب به مردم فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی! آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا هنگامی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و من از آنان درباره موضوع جانشینی خواهم پرسید.)

حدیث ثقلین با سندهای معتبر در کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنّت آمده است. در بعضی از روایات این حدیث با لفظ (ثقلین) و در بعضی با لفظ (خلیفتین) و در بعضی دیگر با لفظ (آمرین) نقل شده است. و در بسیاری از روایات جمله (لن تضلّوا إن اتّبعتموهما) یا (إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابداً) وجود دارد.

بنابراین نتیجه می گیریم: خداوند متعال اصل امامت را به طور کلّی در قرآن کریم مطرح کرده و بیان ویژگی ها و تعداد امامان و نام آنها را بر عهده رسول خدا صلی الله علیه وآله گذاشته است. و پیامبر صلی الله علیه وآله نام نخستین امام مسلمین را برای آنان یادآور می شود. وقتی نخستین امام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله مشخّص شد، برای تعیین نام امام بعدی به امام هر زمان رجوع می شود، همانطور که شیعه معتقد است امامِ هر

زمانی امام بعد از خود را به دیگران معرّفی می نمود.

اکنون به برادران اهل سنّت و بخصوص روشنفکران و جوانان توصیه می کنیم با چشمانی باز و بدون تعصّب کورکورانه، به متن روایات و احادیث و تاریخ مراجعه کنند و از خود بپرسند که چرا پیامبر صلی الله علیه وآله در سال آخر عمر با برکت خویش، در

۱. الصواعق المحرقه، ج۲، ص۳۶۸.

۲. مسند أحمد، ج۳، ص۱۴ و۱۷ و۲۴ و۵۹؛ ج۵، ص۱۸۲، سنن الترمذی، ج۵، ص۳۲۸؛ مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۰۹؛ مجمع الزوائد، ج۱، ص۸۸؛ ج۹، ص۱۶۳ ۱۶۵؛ مسند ابن الجعد، ص۳۹۷؛ المصنّف (ابن أبی شیبه)، ج۷، ص۴۱۸؛ مسند أبی یعلی، ج۲، ص۲۹۷ و۳۷۶؛ المعجم الصغیر، ج۱، ص۱۳۱؛ المعجم الأوسط، ج۴، ص۳۳؛ المعجم الکبیر، ج۵، ص ۱۵۴ و۱۸۲ و۱۸۶؛ کنز العمال، ج۱، ص۱۷۳ ۱۸۹.

اجتماعات گوناگون روز عرفه، مسجد خیف، خطبه غدیر و در بستر بیماری مردم را به تبعیّت از دو حجّت متلازم توصیه می کند؟ آیا خبر دادن از جانشینی کتاب خدا و عترت معنایی جز لزوم اطاعت از فرمانها و دستورهای قرآن و عترت دارد؟ آیا کسی می تواند بگوید: مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله از سفارش مردم به قرآن و عترت فقط اظهار محبّت و دوستی نسبت به قرآن و عترت بوده است؟! و آیا خبردادن از جانشینی عترت و علی علیه السلام به همراه قرآن و جدا ناپذیری آنان می تواند معنایی جز لزوم اطاعت از دستورهای عترت و علی علیه السلام داشته باشد؟! و آیا لزوم اطاعت از دستور کسی بدون ثبوت مقام ولایت و امامت برای او قابل تصوّر است؟!

فهرست منابع و مآخذ

۱ قرآن کریم.

(الف)

۲ (الابهاج فی شرح المنهاج)، علی بن عبدالکافی

السبکی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۴.

۳ (الاتقان فی علوم القرآن)، عبدالرحمن بن الکمال جلال الدین السیوطی.

۴ (اثبات صفه العلو)، أبومحمد عبدالله بن أحمدبن قدامه المقدسی، دارالسلفیّه، کویت، ۱۴۰۶.

۵ (اثبات عذاب القبر)، احمدبن الحسین البیهقی، دارالفرقان، عمان، ۱۴۰۵.

۶ (الاحادیث الطوال)، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲.

۷ (الاحتجاج)، ابومنصور احمدبن علی الطبرسی، دارالنعمان، نجف، ۱۳۸۶.

۸ (الإحکام فی اصول الأحکام)، علی بن محمد الآمدی، المکتب الاسلامی، دمشق، ۱۴۰۲.

۹ (الإحکام فی اصول الأحکام)، ابو محمد علی بن احمدبن حزم الاندلسی، دارالحدیث، قاهره، ۱۴۰۴.

۱۰ (الاحکام الجنائز)، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۶.

۱۱ (احکام القرآن)، ابوبکر احمدبن علی الرازی الجصّاص، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵.

۱۲ (احکام القرآن)، ابوبکر محمدبن عبدالله (ابن العربی) دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۳ (الاخبار الطوال)، ابوحنیفه احمدبن داود الدینوری، داراحیاء الکتب العربیه، بیروت، ۱۹۶۰ م.

۱۴ (الاذکار النوویّه)، یحیی بن شرف النووی الدمشقی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴.

۱۵ (الارشاد الساری علی صحیح البخاری)، ابوالعباس احمد القسطلانی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت.

۱۶ (ارشاد الفحول)، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۹۹.

۱۷ (الاربعین البلدانیه)، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه الله ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۳.

۱۸ (إرغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی)، عبدالله بن محمدبن الصدیق الغماری، دارالامام النووی، عمان، ۱۴۱۲ه.ق.

۱۹ (ارواءالغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل)، محمد ناصرالدین الألبانی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵.

۲۰ (اسدالغابه فی معرفه الصحابه)، ابن الاثیر، ابوالحسن علی بن أبی الکرم محمد بن محمدبن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی، انتشارات اسماعیلیان، تهران.

۲۱ (الاستذکار)، ابن عبدالبر، أبوعمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبرّ النمری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱ه.ق.

۲۲ (الإصابه فی تمییز الصحابه)، احمدبن علی بن حجر العسقلانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۲۳ (اصول السرخسی)، محمدبن احمدبن ابی سهل السرخسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ه.ق.

۲۴

(اصول الکافی)، الکلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

۲۵ (اصول مذهب الشیعه الامامیه)، ناصربن عبدالله بن علی قفقازی، جامعه محمدبن سعود، ۱۴۱۵ه.ق.

۲۶ (اظهار الحق)، رحمه الله الهندی الدهلوی، دارالجیل، بیروت.

۲۷ (اعانه الطالبین)، السید البکوی، ابن السید محمد شطا الدمیاطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۸ه.ق.

۲۸ (الاعتصام)، ابواسحاق الشاطبی، دارالمعرفه، بیروت.

۲۹ (الاعتقادات فی مذهب الامامیه)، الشیخ الصدوق، ابوجعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی، قم، ۱۴۱۲ه.ق.

۳۰ (اغاثه اللهفان من مصائد الشیطان)، ابن القیم، محمدبن ابوبکر ایّوب الزرعی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۹۵ه.ق.

۳۱ (اقتضاء الصراط)، ابن تیمیّه، ابوالعباس احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، مطبعه السنّه المحمدیه، قاهره.

۳۲ (الإقناع فی حلّ ألفاظ أبی شجاع)، شمس الدین محمدبن احمد الشربینی الخطیب، دارالمعرفه، بیروت.

۳۳ (الأمّ)، الإمام الشافعی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ه.ق.

۳۴ (الأمالی)، محمدبن الحسن الطوسی، دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ه.ق.

۳۵ (الإمامه و السیاسه)، ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن سلام بن قتیبه الدینوری، موسسه الحلبی، قاهره، ۱۴۱۳ه.ق.

۳۶ (أمثال الحدیث)، ابن خلاد الرامهرمزی، دارالسلفیّه، بومیای هند، ۱۹۸۷ م.

۳۷ (الانتصار)، عبدالرحیم بن محمد الخیاط المعتزلی، دارالکتب المصریّه، قاهره.

۳۸ (أوائل المقالات)، الشیخ المفید، محمدبن محمدبن النعمان العکبری، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ه.ق.

۳۹ (الایضاح)، الفضل بن شاذان الازدی، تحقیق السید جلال الدین الحسینی الارموی.

۴۰ (الایمان)، ابن منده، محمدبن اسحاق بن یحیی بن منده، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۶ه.ق.

(ب)

۴۱ (بحارالأنوار)، المجلسی، محمد باقر المجلسی، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ه.ق.

۴۲ (البحر الرائق)، ابن نجیم المصری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ه.ق.

۴۳ (بـدایه المجتهـد و نهایه المقتصـد)، ابن رشد، محمدبن احمدبن محمدبن احمدبن رشد القرطبی، دارالفکر للطباعه، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۴۴ (البدایه والنهایه)، ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر الدمشقی، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸.

۴۵ (بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع)، علاءالدین ابوبکربن مسعود الکاسانی الحنفی، مکتبه الحبیبیه، پاکستان، ۱۴۰۹ه.ق.

۴۶

(البرهان فی اصول الفقه)، ابوالمعالی الجوینی، عبدالملک بن عبدالله بن یوسف الجوینی، موسسه الوفاء، مصر، ۱۴۱۸.

۴۷ (بصائر الدرجات)، صفار، محمدبن الحسن بن فروخ الصفار، موسسه اعلمی، تهران، ۱۳۶۲ش.

۴۸ (البیان)، الشهید الاول، محمدبن جمال الدین العاملی، مجمع الذخائر الاسلامیه، قم.

۴۹ (بیان تلبیس الجهمیّه)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، مطبعه الحکومه، مکه المکرمه، ۱۳۹۲ه.ق.

۵۰ (البیان فی تفسیر القرآن)، السید ابوالقاسم الخویی، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۱۳.

(ت)

۵۱ (تاج العروس)، محمد مرتضی الزبیدی، مکتبه الحیاه، بیروت.

۵۲ (تاریخ ابن معین)، ابن معین، یحیی بن معین بن عون الغطفانی، دارالمأمون للتراث، دمشق.

۵۳ (تاریخ أسماء الثقات)، ابن شاهین، أبوحفص عمربن شاهین، دارالسلفیّه، هند، ۱۴۰۴ه.ق.

۵۴ (تاریخ بغداد)، ابوبکر احمدبن علی الخطیب البغدادی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ه.ق.

۵۵ (تاریخ جرجان)، حمزه بن یوسف ابوالقاسم الجرجانی، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۱ه.ق.

۵۶ (التاریخ الصغیر)، البخاری، ابوعبدالله اسماعیل بن ابراهیم الجعفی البخاری، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ه.ق.

۵۷ (تاریخ الطبری)، ابوجعفر محمدبن جریر الطبری، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

۵۸ (التاریخ الکبیر)، البخاری، ابوعبدالله اسماعیل بن ابراهیم الجعفی البخاری، المکتبه الاسلامیه، دیار بکر.

۵۹ (تاریخ مدینه دمشق)، ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسین بن هبه الله بن عبدالله الشافعی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷.

۶۰ (تاریخ الیعقوبی)، احمدبن أبی یعقوب بن جعفربن وهب بن واضح، دار صادر، بیروت.

۶۱ (تبدید الظلام و تنبیه النیام)، ابراهیم سلیمان الجبهان، الطبعه الثالثه، السعودیه، ۱۴۰۸ه.ق.

۶۲ (التبیان فی تفسیر القرآن)، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ه.ق.

۶۳ (التبیین لأسماء المدلّسین)، سبط بن العجمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۶ه.ق.

۶۴ (تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه)، العلامه الحلّی، مکتبه التوحید، قم، ۱۴۲۰ه.ق.

۶۵ (تحریر الوسیله)، السید الامام، روح الله الخمینی، مطبعه الادب، النجف الاشرف.

۶۶ (تحفه الاحوزی)، ابوالعلاء محمدبن عبدالرحمن بن عبدالرحیم المبارکفوری، دارالکتب العلمیه، بیروت،

۱۴۱۰ه.ق.

۶۷ (التذکره)، القرطبی، ابوعبدالله محمدبن أحمد الانصاری القرطبی.

۶۸ (تذکره الحفاظ)، الذهبی، ابوعبدالله شمس الدین الذهبی، مکتبه الحرم المکّی، مکّه.

۶۹ (تذکره الفقهاء)، العلامه الحلّی، حسن بن یوسف بن المطهر الحلّی، موسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۴ه.ق.

۷۰ (تعظیم قدر الصلاه)، محمدبن نصر الحجاج المروزی، مکتبه الدار، مدینه منوره، ۱۴۰۶ه.ق.

۷۱ (تفسیر ابن کثیر)، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر القرشی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ه.ق.

۷۲ (تفسیر أبی السعود)، ابوالسعود، محمدبن محمد العمادی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت.

۷۳ (تفسیر البغوی)، (معالم التنزیل)، ابو محمد حسین مسعود الفراء البغوی، دارالمعرفه، بیروت.

۷۴ (تفسیر البیضاوی)، (أنوار التنزیل و أسرار التأویل)، البیضاوی، ابو سعید عبدالله بن عمربن محمد الشیرازی البیضاوی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ه.ق.

۷۵ (تفسیر الثعالبی)، (الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن)، عبدالرحمن بن محمدبن مخلوف أبو زید

الثعالبی، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ه.ق.

۷۶ (تفسیر الجلالین)، جلال الدین المحلی و جلال الدین السیوطی، دارالمعرفه، بیروت.

۷۷ (تفسیر روح المعانی)، الآلوسی، أبوالفضل محمود الآلوسی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت.

۷۸ (التفسیر الکبیر)، الفخر الرازی، محمدبن عمربن الحسین بن علی الرازی، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ه.ق.

۷۹ (تفسیر القرطبی)، (الجامع لاحکام القرآن)، ابوعبدالله محمدبن احمد الانصاری القرطبی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ه.ق.

۸۰ (تفسیر مجاهد)، ابن المصباح مجاهدبن جبر، مجمع البحوث الاسلامیه، اسلام آباد.

۸۱ (تفسیر النسفی)، (مدارک التنزیل و حقائق التأویل)، ابراهیم بن معقل النسفی الحنفی.

۸۲ (تفسیر نور الثقلین)، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲ه.ق.

۸۳ (تقریب التهذیب)، ابن حجر العسقلانی، احمدبن علی بن حجر العسقلانی، دارلکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۸۴ (تکمله حاشیه ردّ المختار)، محمد علاء الدین أفندی، دارالفکر للطباعه، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۸۵ (تلخیص الحبیر)، احمدبن علی بن حجر العسقلانی، دارالفکر، بیروت.

۸۶ (تمام المنّه فی التعلیق علی فقه السنّه)، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتبه الاسلامیه، دارالرایه، ۱۴۰۹ه.ق.

۸۷ (التمهید

فی تخریج الفروع علی الاصول)، عبدالرحیم بن الحسن الآسنوی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۰ه.ق.

۸۸ (التمهید لما فی الموطأ من المعانی و المسانید)، ابن عبدالبرّ، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبرّ النمری، وزاره عموم الاوقاف و الشئون الاسلامیه، مغرب، ۱۳۸۷.

۸۹ (تنویر الحوالک)، السیوطی، جلال الدین سیوطی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۹۰ (التوسل)، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی، بیروت.

۹۱ (التوصل الی حقیقه التوسل)، الشیخ نسیب الرفاعی.

۹۲ (التوحید)، ابن خزیمه، ابوبکر محمد ابن اسحاق بن خزیمه، مکتبه الرشید، ریاض، ۱۹۹۴ م.

۹۳ (التهذیب)، (تهذیب الاحکام)، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش.

۹۴ (تهذیب التهذیب)، ابن حجر العسقلانی، احمدبن علی بن حجر العسقلانی، دارالفکر للطباعه، بیروت، ۱۴۰۴ه.ق.

۹۵ (تهذیب الکمال)، جمال الدین ابوالحجاج یوسف المزی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ه.ق.

۹۶ (تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید)، سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، مکتبه الریاض، الحدیثه، ریاض.

(ث)

۹۷ (الثقات) ابن حبان، محمدبن حبان بن احمد ابوحاتم التمیمی، مجلس دائره المعارف العثمانیه، حیدر آباد، ۱۳۹۳ه.ق.

۹۸ (الثمر الدانی)، (شرح رساله ابن أبی زید)، صالح عبد السمیع الآبی الأزهری، المکتبه الثقافیّه، بیروت.

(ج)

۹۹ (جامع البیان عن تأویل آی القرآن)، ابوجعفر محمدبن جریر الطبری، دارالفکر للطباعه، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۱۰۰ (الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر)، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ه.ق.

۱۰۱ (الجرح والتعدیل)، ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۳۷۱ه.ق.

۱۰۲ (جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام)، الشیخ محمد حسن النجفی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ش.

۱۰۳ (جواهر المطالب فی مناقب الامام علی۷)، محمدبن احمد الدمشقی الشافعی، مجمع احیاءالثقافه الاسلامیه، قم، ۱۴۱۵ه.ق.

۱۰۴ (جامع المقاصد فی شرح القواعد)، المحقق الثانی، علی بن الحسین الکرکی، موسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۸ه.ق.

۱۰۵ (الجواهر النقی)، الماردینی، علاءالدین بن

علی بن عثمان الماردینی (ابن الترکمانی)، دارالفکر، بیروت.

(ح)

۱۰۶ (حاشیه ردّ المختار علی الدرّ المختار)، ابن عابدین، محمد امین، دارالفکر للطباعه والنشر، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۱۰۷ (حاشیه السندی علی النسائی)، نورالدین عبدالهادی، دارالکتب العربیه، بیروت، ۱۴۰۶ه.ق.

۱۰۸ (حاشیه الطحطاوی علی مراقی الفلاح)، احمدبن محمدبن اسماعیل الطحطاوی.

۱۰۹ (حدیث خیثمه)، خیثمه بن سلیمان بن حیدره، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ه.ق.

۱۱۰ (حواشـی الشـروانی و العبادی علی تحفه المحتاج)، عبدالحمید الشـروانی و احمدبن قاسم العبادی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

(خ)

۱۱۱ (خصائص امیرالمومنین)، النسائی، ابوعبدالرحمان احمدبن شعیب النسائی، مکتبه نینوی الحدیثه.

(د)

۱۱۲ (الدرّالمختار، شرح تنویر الابصار)، ابن عابدین، محمد امین، دارالفکر للطباعه والنشر، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۱۱۳ (الدرّ المنثور فی التفسیر المأثور)، جلال الدین السیوطی، دارالمعرفه للطباعه والنشر، بیروت، ۱۳۶۵ه.ق.

۱۱۴ (الدر النضید فی اخلاص کلمه التوحید)، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، مطبعه المنار، بیروت.

۱۱۵ (دفع الشبه عن الرسول)، ابوبکربن محمد بن عبدالمومن تقی الدین الحصنی، داراحیاءالکتاب العربی، قاهره، ۱۴۱۸ه.ق.

۱۱۶ (دفاع عن العقیده والشریعه)، محمد الغزالی، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۹۷۵ م.

۱۱۷ (دلائل النبوه)، اسماعیل بن محمدبن الفضل التیمی الاصفهانی، دارطیبه، ریاض، ۱۴۰۹ه.ق.

۱۱۸ (الدیباج علی مسلم)، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، دارابن عفان، ریاض، ۱۴۱۶ه.ق.

(ر)

۱۱۹ (الردّ علی المنطقیین)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دارالمعرفه، بیروت.

۱۲۰ (رسائل الشریف المرتضی)، السید المرتضی، ابوالقاسم علی بن الحسین الشریف المرتضی، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۰۵ه.ق.

۱۲۱ (رساله ابن أبی زید)، ابن أبی زید القیروانی، المکتبه الثقافیه، بیروت.

۱۲۲ (رساله التوحید)، الدهلوی، اسماعیل بن عبدالغنی الدهلوی، ط نامعلوم.

۱۲۳ (رفع المناره لتخریج أحادیث التوسل و الزیاره)، محمود سعید ممدوح، دارالامام النووی، عمان،

۱۴۱۶ه.ق.

۱۲۴ (روضه الطالبین)، یحیی بن شرف النووی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۲۵ (روضه الناظر و جنّه المناظر)، ابن قدامه، عبدالله بن احمدبن قدامه المقدسی، جامعه محمدبن

سعود، ریاض، ۱۳۹۹ه.ق.

۱۲۶ (ریاض الصالحین من حدیث سید المرسلین)، یحیی بن شرف النووی، دارالفکر المعاصر، بیروت، ۱۴۱۱ه.ق.

۱۲۷ (ریاض المسائل)، السید علی الطباطبایی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ه.ق.

(ز)

۱۲۸ (زادالمعاد)، ابن القیم الجوزیّه، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۷ه.ق.

(س)

۱۲۹ (سبُل السلام)، محمدبن اسماعیل الکحلانی، شرکه مکتبه مصطفی البابی الحلبی و أولاده، مصر، ۱۳۷۹ه.ق.

۱۳۰ (سبُل الهدی والرشاد)، محمدبن یوسف الصالحی الشامی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ه.ق.

۱۳۱ (السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی)، ابن ادریس، أبوجعفر محمدبن منصوربن احمدبن ادریس الحلّی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ه.ق.

۱۳۲ (السلسله الصحیحه)، محمد ناصرالدین الالبانی، مکتبه المعارف، ریاض.

۱۳۳ (سنن ابن ماجه)، ابن ماجه، محمدبن یزید القزوینی، دارالفکر، بیروت.

۱۳۴ (سنن أبی داود السجستانی)، ابوداود سلیمان بن الاشعث السجستانی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ه.ق.

۱۳۵ (سنن التِرمِذی)، الترمذی، ابو عیسی محمدبن عیسی سوره الترمذی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ه.ق.

۱۳۶ (سنن الدارمی)، عبدالله بن الرحمن بن الفضل بن بهرام الدارمی، مطبعه الاعتدال، دمشق.

۱۳۷ (السنن الکبری)، احمدبن شعیب النسائی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ه.ق.

۱۳۸ (السنن الکبری)، احمدبن الحسین بن علی البیهقی، دارالفکر، بیروت.

۱۳۹ (سنن النسائی)، احمدبن شعیب النسائی، دارالفکر، بیروت، ۱۳۴۸ه.ق.

۱۴۰ (سیر أعلام النبلاء)، الذهبی، محمدبن احمدبن عثمان الذهبی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۴۱ (سیره ابن اسحاق)، احمدبن اسحاق بن یسار، نشر دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۸ه.

۱۴۲ (السیف الصقیل فی الردّ علی ابن زفیل)، السُبکی الکبیر، ابوالحسن تقی الدین علی بن عبدالکافی السبکی، مکتبه زهران، قاهره.

(ش)

۱۴۳ (شرح الاصول الخمسه)، القاضی عبدالجبار، قاهره.

۱۴۴ (شرح تجرید العقاید)، علاءالدین علی بن محمد القوشجی، منشورات الرضی، قم.

۱۴۵ (شرح الرضی علی الکافیه)، رضی الدین محمدبن الحسن الاسترآبادی، موسسه الصادق، تهران.

۱۴۶ (شرح سنن النسائی)، جلال الدین السیوطی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ه.ق.

۱۴۷ (شرح صحیح مسلم)، النووی، ابوزکریا محیی الدین بن شرف النووی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ه.ق.

۱۴۸ (شرح العقیده

الطحاویه)، ابن ابی العزّ الحنفی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۳۹۱ه.ق.

۱۴۹ (الشرح الکبیر عل متن المقنع)، ابوالفرج عبدالرحمن بن أبی عمر محمدبن احمدبن قدامه المقدسی، دارالکتاب العربی، بیروت.

۱۵۰ (شرح موطأ مالک)، اللکنوی، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۵۱ (شرح مسند أبی حنیفه)، ملا علی القاری، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۵۲ (شرح معانی الآثار)، احمدبن محمدبن سلامه بن عبدالملک بن سلمه الازدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ه.ق.

۱۵۳ (شرح نهج البلاغه)، ابن ابی الحدید، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴ه.ق.

۱۵۴ (الشریعه)، ابوبکر محمدبن الحسین بن عبدالله الآجری.

۱۵۵ (شعب الایمان)، البیهقی، ابوبکر احمدبن الحسین البیهقی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ه.ق.

۱۵۶ (شواهد التنزیل لقواعد التنزیل)، الحاکم الحسکانی، عبیدالله بن احمد، مجمع احیاءالثقافه، تهران.

۱۵۷ (الشیخ الزنجانی و الوحده الاسلامیه)، مجمع التقریب بین المذاهب، تهران.

(ص)

۱۵۸ (الصارم المسلول)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۱۷ه.ق.

۱۵۹ (الصحاح)، اسماعیل بن حماد الجوهری، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ه.

۱۶۰ (صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان)، ابن حبان، علاءالدین علی بن بلبان الفارسی، محمدبن محمدبن احمد، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۴ه.ق.

۱۶۱ (صحیح ابن خزیمه)، ابوبکر محمدبن اسحاق بن خزیمه السلمی، المکتب الاسلامی، بیروت،

۱۴۱۲ه.ق.

۱۶۲ (صحیح البخاری)، محمدبن اسماعیل البخاری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ه.

۱۶۳ (صحیح الترغیب و الترهیب)، محمد ناصرالدین الالبانی، مکتبه المعارف، ریاض.

۱۶۴ (صحیح مسلم)، مسلم بن الحجاج النیشابوری، دارالفکر، بیروت.

۱۶۵ (الصراع بین الاسلام و الوثنیه)، عبدالله علی القصیمی، قاهره.

۱۶۶ (الصفدیّه)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۶ه.ق.

۱۶۷ (الصواعق المحرقه)، ابن حجر، ابوالعباس احمدبن محمدبن محمدبن علی بن الحجر الهیثمی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۹۹۷ م.

(ض)

۱۶۸ (ضعفاء العقیلی)، محمدبن عمروبن موسی بن حماد العقیلی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ه.ق.

(ط)

۱۶۹ (الطبقات الکبری)، ابن سعد، دار صادر، بیروت.

(ظ)

۱۷۰ (ظلال الجنّه)، محمد ناصرالدین الالبانی، المکتب الاسلامی،

بیروت، ۱۴۱۳ه.ق.

(ع)

۱۷۱ (العاقبه فی ذکر الموتی)، عبدالحق بن عبدالرحمن بن عبدالله الاشبیلی، مکتبه دارالاقصی، کویت، ۱۴۰۶.

۱۷۲ (عجائب الآثار)، عبدالرحمن بن حسن الجبرتی، دارالجیل

۱۷۳ (عدّه الصابرین)، ابن القیم الجوزیه، محمدبن ابوبکر ایوب الزرعی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۷۴ (العروه الوثقی)، السید محمد کاظم الطباطبایی الیزدی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۹ه.ق.

۱۷۵ (العظمه)، عبدالله بن محمدبن جعفربن حبان الاصفهانی، دارالعاصمه، ریاض، ۱۴۰۸ه.ق.

۱۷۶ (العلل)، الامام احمدبن حنبل، المکتب الاسلامی، بیروت.

۱۷۷ (علل الدار قطنی)، (العلل الوارده فی الاحادیث النبویّه)، ابوالحسن علی بن عمربن احمدبن مهدی الدار قطنی، دارطیبه، ۱۴۰۵ه.ق.

۱۷۸ (عمده القاری فی شرح صحیح البخاری)، بدرالدین العینی، دارالفکر، بیروت.

۱۷۹ (عمل الیوم و اللیله)، احمدبن شعیب علی النسائی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۶ه.ق.

۱۸۰ (عون المعبود)، محمد شمس الدین الحق العظیم آبادی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

(غ)

۱۸۱ (غریب الحدیث)، ابن سلام، أبوعبیده قاسم بن سلام الهروی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۶ه.ق.

(ف)

۱۸۲ (فتاوی مهمّه)،بن باز، عبدالعزیزبن عبدالله بن باز، دارالعاصمه، ریاض، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۸۳ (الفتاوی الکبری)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۸۶ه.ق.

۱۸۴ (فتح الباری شرح صحیح البخاری)، شهاب الدین ابن حجر العسقلانی، دارالمعرفه للطباعه و النشر، بیروت.

۱۸۵ (فتح العزیز فی شرح الوجیز)، عبدالرحیم بن محمد الرافعی، دارالفکر، بیروت.

۱۸۶ (فتح القدیر)، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، عالم الکتب، بیروت.

۱۸۷ (فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب)، زکریابن محمدبن احمدبن زکریا الانصاری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ه.ق.

۱۸۸ (الفصول فی الاصول)، احمدبن علی الرازی الجصاص، احیاءالتراث الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵ه.ق.

۱۸۹ (الفصل فی الملل و الأهواء و النحل)، علی بن احمدبن سعیدبن حزم الظاهری، مکتبه الخانجی، قاهره.

۱۹۰ (فضائل الصحابه)، احمدبن حنبل، ابوعبدالله الشیبانی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۳ه.ق.

۱۹۱ (فقه السنّه)، السید سابق، دارالکتاب العربی، بیروت.

۱۹۲ (الفقه علی المذاهب الاربعه)، عبدالرحمن الجزیری، دار احیاء التراث العربی،

بيروت.

۱۹۳ (فيض القدير)، محمد عبدالرؤف المناوى، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۵ه.ق.

(ق)

۱۹۴ (القاموس المحيط)، محمدبن يعقوب الفيروز آبادى.

۱۹۵ (قصص الانبياء)، ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل بن كثير، مطبعه دارالتأليف، دارالكتب الحديثه، مصر، ۱۳۸۸ه.ق.

۱۹۶ (قطف الثمر)، محمد صديق حسن خان القنوجى، عالم الكتب، بيروت، ۱۹۸۴ م.

(ک)

۱۹۷ (الكافى)، الكلينى، ابوجعفر محمدبن يعقوب اسحاق الكلينى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۸۸ه.ق.

۱۹۸ (الكافى فى فقه ابن حنبل)، عبدالله بن قدامه المقدسى، المكتب الاسلامى، بيروت، ۱۴۰۸ه.ق.

۱۹۹ (الكامل فى ضعفاء الرجال)، ابن عدى، ابواحمد عبدالله بن عدى، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۹ه.ق.

۲۰۰ (كتاب حياه عمربن خطاب)، عبدالرحمن احمد بكرى، مكتبه الارشاد، بيروت.

۲۰۱ (كتاب الدعاء)، الطبرانى، سليمان بن احمد الطبرانى، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۳ه.ق.

۲۰۲ (كتاب الزهد)، هنّادبن السرى الكوفى، دارالخلفاء للكتاب الاسلامى، كويت، ۱۴۰۶ه.ق.

۲۰۳ (كتاب السنّه)، عمروبن أبى عاصم الضحّاك، المكتب الاسلامى، بيروت، ۱۴۱۳ه.ق.

۲۰۴ (كتاب سليم بن قيس)، أبو صادق سليم بن قيس الهلالى، تحقيق محمد باقر الانصارى الشيرازى.

۲۰۵ (كتاب الضعفاء و المتروكين)، النسائى، احمدبن على بن شعيب النسائى، دارالمعرفه، بيروت، ۱۴۰۶ه.ق.

۲۰۶ (كتاب العرش)، ابن أبى شيبه، محمدبن عثمان بن ابى شيبه العبسى، مكتبه المعلا، كويت، ۱۴۰۶ه.ق.

۲۰۷ (كتاب العين)، ابوعبدالرحمن الخليل بن احمد الفراهيدى، موسسه دارالهجره، تهران، ۱۴۰۹ه.ق.

۲۰۸ (كتاب المجروحين)، ابن حبّان، محمدبن حبّان بن احمد التميمى، تحقيق محمود ابراهيم زايد.

۲۰۹ (كتاب المسند)، الامام الشافعى، ابوعبدالله محمدبن ادريس الشافعى، دارالكتب العلميه، بيروت.

۲۱۰ (کرامات الاولیاء)، هبه الله بن الحسن الطبری، دار طیبه، ریاض، ۱۴۱۲ه.ق.

۲۱۱ (الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل)، محمودبن عمر الزمخشری، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ه.ق.

۲۱۲ (کشف الخفاء و مزیل الالباس)، اسماعیل بن محمد العجلونی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ه.ق.

۲۱۳ (کشف القناع عن متن الاقناع)، منصوربن یونس البهوتی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ه.ق.

۲۱۴ (کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال)، علاءالدین المتقی الهندی،

موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ه.ق.

(ل)

۲۱۵ (لسان العرب)، ابن منظور، محمدبن مکرم بن منظور، نشر أدب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ه.ق.

۲۱۶ (لسان المیزان)، ابن حجر، احمدبن علی بن الحجر العسقلانی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ه.ق.

(م)

۲۱۷ (مؤلفات ابن عبدالوهاب)، محمدبن عبدالوهاب، جامعه محمدبن سعود، ریاض.

۲۱۸ (المبسوط)، السرخسی، شمس الدین السرخسی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ه.ق.

۲۱۹ (المبسوط)، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، المکتبه الرضویه، تهران، ۱۳۸۷ه.ق.

۲۲۰ (مجمع البحرین)، فخرالدین الطریحی، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ه.ق.

۲۲۱ (مجمع البیان)، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۲۲۲ (مجمع الزوائد)، الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ه.ق.

۲۲۳ (مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان)، المولی أحمد الاردبیلی، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۳ه.ق.

۲۲۴ (المجموع)، محیی الدین بن شرف النووی، دارالفکر، بیروت.

۲۲۵ (مجموع الفتاوی)، ابن تیمیّه، محمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، ریاض.

۲۲۶ (المحاسن)، احمدبن محمدبن خالد البرقی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

۲۲۷ (المحاسن والمساوی)، البیهقی، احمدبن الحسین بن علی البیهقی، دار صادر، بیروت.

۲۲۸ (المحصول فی علم اصول الفقه)، فخرالدین محمدبن عمربن الحسین الرازی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۲ه.ق.

۲۲۹ (المحلّی)، ابن حزم، ابو محمد علی بن احمدبن سعیدبن حزم، دارالفکر، بیروت.

۲۳۰ (مختار الصحاح)، محمدبن ابی بکربن عبدالقادر الرازی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۲۳۱ (مختصر المزنی)، اسماعیل بن یحیی المزنی، دارالمعرفه، بیروت.

۲۳۲ (مختلف الشیعه)، العلامه الحلّی، ابومنصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ه.ق.

۲۳۳ (مراقی الفلاح یا مداد الفتاح)، حسن بن عماربن علی الشرنبلانی الحنفی.

۲۳۴ (مروج الذهب)، المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، دارالاندلس، بیروت.

۲۳۵ (المستدرک علی الصحیحین)، ابوعبدالله الحاکم النیشابوری، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ه.ق.

۲۳۶ (المستصفی)، الغزالی، ابوحامد محمدبن محمدبن محمد الغزالی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ه.ق.

۲۳۷ (المستطرف)، شهاب الدین محمدبن احمد ابوالفتح الابشیهی، دارالکتب العلمیه، بیروت،

۱۹۸۶ م.

۲۳۸ (المستفاد من ذیل تاریخ بغداد)، محمدبن محمودبن الحسن بن هبه الله بن محاسن (ابن النجار البغدادی)؛ دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ه.ق.

۲۳۹ (مسند احمدبن حنبل)، الامام احمدبن حنبل، دار صادر، بیروت.

۲۴۰ (مسند ابن راهویه)، اسحاق بن ابراهیم بن مخلّد الحنطلی المروزی، مکتبه الایمان، مدینه، ۱۴۱۲ه.ق.

۲۴۱ (مسند ابن المبارک)، عبدالله بن المبارک، مکتبه المعارف، ریاض.

۲۴۲ (مسند ابن الجعد)، علی بن الجعدبن عبید، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۴۳ (مسند ابی داود الطیالسی)، ابوداودالطیالسی، سلیمان بن داودبن الجارود، دارالحدیث، بیروت.

۲۴۴ (مسند ابی یعلی)، ابو یعلی الموصلی، احمدبن علی بن المثّنی التمیمی، دارالمأمون للتراث، بیروت، ۱۴۰۷ه.ق.

۲۴۵ (مسند الحمیدی)، ابوبکر عبدالله بن الزبیر الحمیدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۹ه.ق.

۲۴۶ (مسندالشامیین)، سلیمان بن احمد الطبرانی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۶ه.ق.

۲۴۷ (مسندالشهاب)، محمدبن سلامه القضاعی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۵.

۲۴۸ (مشکاه المصابیح)، محمدبن عبدالله الخطیب التبریزی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵ه.ق.

۲۴۹ (المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر)، احمدبن محمدبن علی المقری الفیّومی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۷۲ش.

۲۵۰ (المصنّف)، ابن ابی شیبه، محمدبن أبی شیبه، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ه.ق.

۲۵۱ (المصنّف)، الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن هما الصنعانی، المجلس العلمی.

۲۵۲ (معارج القبول)، حافظ بن احمد حکمی، دار ابن القیم، دمّام، ۱۴۱۰ه.ق.

۲۵۳ (المعتبر فی شرح المختصر)، المحقق الحلّی، ابوالقاسم جعفربن الحسن، موسسه سیدالشهداء، قم، ۱۳۶۴ش.

۲۵۴ (المعتمد فی اصول الفقه)، ابوالحسین البصری، محمدبن علی بن الطیب البصری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۳.

۲۵۵ (المعجم الاوسط)، الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، دارالحرمین.

۲۵۶ (المعجم الصغير)، الطبرانی، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبرانی، دارالکتب العلميه، بيروت.

۲۵۷ (المعجم الکبير)، الطبرانی، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبرانی، مکتبه ابن تيميّه، قاهره.

۲۵۸ (معرفه الثقات)، العجلی، احمدبن عبدالله العجلی، مکتب الدار، مدينه، ۱۴۰۵ه.ق.

۲۵۹ (مع الصادقين)، محمد المدينی، قاهره.

۲۶۰ (المعيار و الموازنه)، ابو جعفر محمدبن عبدالله

الاسکافی المعتزلی، تحقیق الشیخ محمد باقر المحمودی، الطبعه الاولی.

۲۶۱ (المغنی)، ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمدبن قدامه، دارالکتاب العربی، بیروت.

۲۶۲ (مغنی اللبیب)، جمال الدین بن هشام الانصاری، مکتبه آیه الله المرعشی، قم، ۱۴۰۵ه.ق.

۲۶۳ (مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج)، محمد الشربینی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۳۷۷ه.ق.

۲۶۴ (المفارید عن رسول الله۹)، احمدبن علی بن المثّنی التمیمی، مکتبه دارالاقصی، کویت، ۱۴۰۵ه.ق.

۲۶۵ (المفردات فی غریب القرآن)، الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد الفضل، دفتر نشر الکتاب، ۱۴۰۴ه.ق.

۲۶۶ (مقالات الاسلامیین)، ابوالحسن الاشعری، علی بن اسماعیل الاشعری، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۲۶۷ (مقدمه ابن الصلاح)، ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن الشهروزی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ه.ق.

۲۶۸ (المناقب)، الخوارزمی، الموفق بن احمدبن محمد المکی الخوارزمی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۱ه.ق.

۲۶۹ (مناهل العرفان فی علوم القرآن)، محمد عبدالعظیم الزرقانی، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۶ م.

۲۷۰ (المنتظم)، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمدبن الجوزی، دار صادر، بیروت.

۲۷۱ (منتهی المطلب فی تحقیق المذهب)، العلامه الحلّی، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۱۵ه.ق.

۲۷۲ (من لا یحضره الفقیه)، الشیخ الصدوق، ابوجعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ه.ق.

۲۷۳ (منهاج السنّه)، ابن تیمیّه، احمدبن عبدالحلیم بن تیمیّه الحرّانی، موسسه قرطبه، ۱۴۰۶ه.ق.

۲۷۴ (منهاج الصالحین)، السید ابوالقاسم الموسوی الخویی، مدینه العلم، قم، ۱۴۱۰ه.ق.

۲۷۵ (موارد الظمآن الی زوائد ابن حبان)، الهیثمی، علی بن ابی بکر الهیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۷۶ (المواقف)، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی، دارالجیل، بیروت، ۱۹۹۷ م.

۲۷۷ (مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل)، الحطاب الرعینی، ابوعبدالله محمدبن محمدبن عبدالرحمن المغربی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ه.ق.

۲۷۸ (المواهب اللدنیّه بالمنح المحمدیه)، ابوالعباس شهاب الدین بن حجر العسقلانی.

۲۷۹ (الموضوعات)، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن الجوزی، المکتبه السلفیّه، مدینه، ۱۳۸۶ه.ق.

۲۸۰ (الموطأ)، الامام مالک

بن انس، داراحیاالتراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ه.ق.

۲۸۱ (میزان الاعتدال فی نقد الرجال)، الذهبی، ابوعبدالله محمدبن احمدبن عثمان الذهبی، دارالمعرفه، بیروت.

(ن)

۲۸۲ (الناسخ و المنسوخ)، ابن حزم الاندلسی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۸۳ (نصب الرایه لاحادیث الهدایه)، جمال الدین الزیعلی، دارالحدیث، قاهره، ۱۴۱۵ه.ق.

۲۸۴ (نواسخ القرآن)، ابن الجوزی، عبدالرحمن بن الجوزی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲۸۵ (النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی)، شیخ الطائفه، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، دارالاندلس، بیروت.

۲۸۶ (النهایه فی غریب الحدیث والأثر)، ابن الاثیر، المبارک بن محمد الجزری، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ش.

۲۸۷ (نیل الأوطار من أحادیث سید الاخیار)، محمدبن علی بن محمد الشوکانی، دارالجیل، بیروت.

(و)

۲۸۸ (الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز)، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد الواحدی.

۲۸۹ (وسائل الشیعه)، محمدبن الحسن الحرّ العاملی، مکتبه الاسلامیه، تهران.

۲۹۰ (الوسیله)، ابن حمزه، ابو جعفر محمدبن علی الطوسی، مکتبه آیه الله المرعشی، قم، ۱۴۰۸ه.ق.

(ی)

۲۹۱ (ینابیع المودّه)، سلیمان بن ابراهیم القندوزی، دارالاسوه، قم، ۱۴۱۶ه.ق.

پرتوی از اسرار حج

مقدمه ناشر

عباسعلی زارعی

بسمه تعالی مراسم شکوهمند حّج اگر بر اساس برنامه الهی انجام پذیرد - چونان عبادات دیگر - نتایج و بهره های فراوانی

نصیب امت اسلامی خواهد نمود.

در توضیح این مطلب باید دانست که حّج، مراسمی عبادی - سیاسی است و از ابعاد گوناگونی برخوردار می باشد و هر بعد آن دریچه ای از کمالات را در برابر انسان می گشاید.

- حّج، سبب تقویت پیوندهای الهی گردیده و انسان را از تاریکیهای گناه بیرون آورده و به سوی آینده ای روشن و مملو از امید رهنمون می سازد.

- حّج، ایثرگریها، رشادتها و دلاوریهای پیشوایان بزرگ الهی را در برابر چشمان انسان به تصویر می کشد که انسان با الگو گرفتن از راه و رسم آنان تولدی دوباره می یابد.

- حّج، اگر با تمام

ابعادش انجام پذیرد هم ((لبیک)) باشد و هم ((برائت)) عامل مهم وحدت مسلمانان شده و فریاد مظلومانه آنان، سراسر گیتی را می لرزاند و نابودی نظامهای سلطه و استکباری را به دنبال می آورد.

- حّج، یکی از مؤ ثرترین عوامل تبادل اندیشه ها و مایه استواری فرهنگ دینی مسلمانان به شمار می آید.

- حّج، به اقتصاد کشورهای اسلامی استحکام بخشیده و سبب می گردد آنان روی پای خود ایستاده و در برابر بیگانگان و دشمنان سر تعظیم فرود نیاوردند.

و در یک کلام به فرمایش امیر مومنان علی علیه السلام حّج برای تقویت آیین اسلام تشریع شده است.(۱)

بنابراین، حّج در عبادات اسلامی از جایگاهی بلند برخوردار است و حّج کامل، حّجی است که با آشنایی به ابعاد اسرار آن انجام پذیرد. البته واضح است که بررسی ابعاد و اسرار در چهارچوبی صحیح هرگز با تعبدی بودن مساله حّج منافات ندارد.

کتابی که اکنون در اختیار شما خواننده گرامی قرار گرفته در همین زمینه از سوی مؤ لف محترم به رشته تحریر درآمده و در آن گوشه ای از اسرار حّج با استفاده از روایات اهل بیت علیه السلام مورد بررسی قرار گرفته است، بدان امید که مسلمانان دوراندیش با شناختی بیشتر این عبادات الهی - سیاسی را به انجام رسانده و از ثمرات آن بهره مند شوند.

این دفتر پس از بررسی و ویرایش، آن را به زیور چاپ آراسته و در اختیار علاقمه مندان قرار میدهد امیدواریم مورد پذیرش حقتعالی قرار گیرد.

در خاتمه از محققان و دانش پژوهان عزیز می خواهیم که اگر انتقاد یا پیشنهادی دارند به آدرس: قم - دفتر انتشارات اسلامی - صندوق پستی

۷۴۹ – بخش فارسی، ارسال دارند.

با تشکر فراوان دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیشگفتار

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم ((الحمد للّه رب العالمین الصلوه والسلام علی سید الا نبیاء والمرسلین محمدبن عبداللّه وآله الطاهرین)) ((انسان))، موجودی است کمالجو و به طور فطری، به سعادت واقعی و ابدی تمایل دارد، ولی بعضی در مصداق ((سعادت))، اشتباه می کنند برخی از مردم، ((ثروت و اموال زیاد)) را منشاء سعادت می دانند و بعضی ((مقام و شهرت)) را تضمین کننده سعادت انسانی می دانند و عده ای هم معتقدند ((داشتن فرزندان زیاد)) سعادت انسان را تضمین می کند.

لکن پس از اندکی تاءمّل روشن می شود که این امور، نه تنها سعادت ابدی و واقعی را تضمین نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد، برای انسان ضرر آفرین است.

پس تنها چیزی که می تواند سعادت انسانی را هم در این دنیا و هم در جهان دیگر به طور ابدی تضمین کند، ((ایمان)) است.(۲)

((ایمان)) عبارت است از تصدیق ثابت و مطمئن قلبی به وجود خدا و صفات او و تصدیق رسالت پیامبران و معاد و امامت علیهم السّلام

مهمترین و اصیل ترین اصل در ایمان، اعتقاد به خداوند است. انسان وقتی خداوند را به عنوان کاملترین ذات، با کاملترین صفات و منزّه از هرگونه نقصی شناخت او را آفریننده و نگهدارنده خود و جهان آفرینش دانست، قطعاً در برابر او خضوع کرده و او را عبادت می کند.

و خداوند نیز فلسفه وجودی بشر را عبادت خویش قرار داده است و می فرماید:

(وَما خَلَقْتُ الجِنَّ وَالاءنسَ اِلاّ لَیَعْبُدُونِ)(۳)

یعنی: جن و انسان را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند.

اکنون

باید دو مطلب روشن شود:

۱- منظور از عبادت در کلام خداوند، چگونه عبادتی است؟ و عبادت حقیقی چیست؟

۲- چگونه عبادت حقیقی، انجام می پذیرد؟

۱- عبادت حقیقی چیست؟

((عبادت)) یعنی: پرستش و ستایش خداوند. عبادت بر سه قسم است:

الف عبادت لفظی: و آن عبارت است از اظهار بعضی از ذکرهایی که در مقام پرستش خداوند با زبان می گوییم؛ مانند خواندن دعای کمیل، دعای توسل و سایر ادعیه،

ب عبادت عملی: و آن عبارت است از یک سلسله اعمال و حرکاتی که بدون استفاده از ذکر و یا لفظی، در مقام اطاعت از خداوند انجام می گیرد؛ مانند پرداختن خمس، زکات، و طواف در حج، رمی جمره و...

ج عبادت لفظی و عملی: و آن عبارت است از عبادت و پرستشی که از یک سلسله ذکرها و کلماتی همراه با صدور حرکات و اعمال خاصی تشکیل شده است؛ مانند نماز و نماز طواف هریک از این سه قسم، یا ظاهری است و یا حقیقی:

الف عبادت ظاهری: گاهی انسان اعمال و یا الفاظی را که خداوند به وسیله پیامبرانش به ما آموخته، به صورت ظاهری انجام می دهد، یعنی هیچ توجهی به مضمون و مفاد آن عمل یا لفظ ندارد؛ مثلاً نماز می خواند ولی هیچ توجهی به معانی و مفاهیم و اسرار الفاظ و اعمال نماز ندارد. و یا اعمال و مناسک حج را انجام می دهد و تنها به صورت ظاهری این اعمال می نگرد بدون اینکه به معنا و مفهوم آن اعمال، عنایتی داشته باشد. صدور اعمال و الفاظ عبادی از چنین افرادی یا به صورت عادت است و یا از روی ترس از عقاب خداوند و یا بخاطر

گرفتن مزد و ثواب می باشد. در اینگونه عبادات، سپاسگزاری و ستایشگری وجود دارد، ولی کامل نیست. در واقع انسان با انجام این اعمال با این خصوصیات، البته تکلیف را از خود ساقط می کند، ولی اعمال او کامل نبوده و از روح عبادت برخوردار نیست.

ب عبادت حقیقی: عبادت حقیقی عبارت است از اینکه انسان در هنگام عبادت، به مضمون و مفاد اعمال و الفاظی که از او صادر می شود، توجه داشته باشد از تمام آنچه غیر خداست چشم پوشی کرده و خود را به عنوان بنده حاضر و خاضع در نزد خدا ببیند، خداوند را معشوق خود دانسته و با عشق با او صحبت کند و با محبّت به او اعمال را انجام دهد و عبادت را فقط به خاطر اینکه بنده و عاشق خدا هست، انجام دهد. اینگونه عبادت، فلسفه خلقت و غایت وجود و زینت بخش هستی و عرضی خداوند است. این عبادت، ((عبادت احرار)) است، چنانکه در حدیث شریف آمده است:

((عَنْ اءبی عَبْدِاللّه علیه السلام قالَ: الْعِبادَهُ ثَلاثَهٌ: قَوْمٌ عَبَدُواللّه عَزَّوَجَلَّ خَوْفاً، فَتِلْکَ عِبادَهُ العَبید. وَقَوْمٌ عَبَدُوااللّه تَبارَکَ وَتَعالی طَلَبَ الثَّوابِ، فَتِلْکَ عِبادَهُ الاجَرا. وَقَوْمٌ عَبَدُواللّه عَزَّوَجَلَّ حَبًّا لَهُ، فَتِلْکَ عِبادَهُ الا حْرار وَهِیَ اءفْضَلُ العِبادَهَ)).(۴)

یعنی: ((امام صادق علیه السلام فرمود: عبادت بر سه گونه است: گروهی خداوند عزّوجلّ را از ترس می پرستند که آن عبادت بردگان است. و گروهی به منظور رسیدن به پاداش، خدا را عبادت می کنند، و این عبادتِ مزدوران است. و گروهی خدا را از روی محبّت به او عبادت می کنند، و این عبادت آزادگان است و این برترین عبادت است)).

و ((عبادت احرار))

نیز دارای درجات گوناگونی است که به لحاظ شناختهای افراد، فرق می کند؛ زیرا اگرچه شناخت خداوند امری فطری است و هر انسانی فطرتاً خداونـد را قبول دارد، ولی تـدبّر و تعقّل در آیات و نشانه های خداونـد، انسانها را به درجه بالاتری ا شـناخت می رسانـد. و هر اندازه شـناخت انسانها نسـبت به خداوند بیشتر شود، به همان میزان یقین قلبی و نور ایمان در آنان افزونی می یابـد و در نتیجه، عبـادت شان به درجه بالاتری می رسـد. و بالاترین درجه عبادت، درجه ای است که عابـد در هنگام عبادت، فقـط خداونـد را می بینـد و بـه هیـچ چیز دیگری تـوجه نـدارد. رسـول خداصـلّی اللّه علیه و آله مه انسانهـا را به چنین عبـادتی سفارش نموده است و می فرماید:

((اُعْبُدُاللّه کَاءَنَّکَ تَراهُ فَإِ ن لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ یَراکَ)).(۵)

یعنی: ((خداوند را طوری عبادت کن که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، او او را می بیند)).

و از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که آن حضرت فرمود:

((جاءَ خَبرٌ اءلی اءمیرِالمُؤ مِنین صلوات اللّه علیه وآله فَقَالَ: یـا اءَمِیرَالمُؤ مِنین! هَلْ رَاءَیْتَ رَبَّکَ حینَ عَبَدْتَه؟ قالَ فَقالَ: وَیْلَکَ ماکُنْتُ اءَعْبُدُ رَبّاً لَمْ اَرِه...)).(۶)

یعنی: دانشـمند، خدمت امیرالمؤ منین علیه السـلام آمد و گفت: ای امیرالمؤ منین! آیا پروردگارت را هنگام پرسـتش دیده ای؟ امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده باشم پرستش نمی کنم...)).

دیدن خداوند، ندیدن دیگران است؛ یعنی وقتی کسی خدا را با قلب و چشم بصیرت ببیند، هیچ چیز دیگری را با چشم بصیرت نمی بیند؛ همانگونه که حضرت امیرالمؤ

منین علیه السلام می فرماید:

((طُوبی لِمَنْ اَخْلَصَ للّه العِبادَةَ وَالـدُّعاءَ، وَلَمْ یَشْـغِلْ قَلْبَهُ بِما تَری عَیْناهُ، وَلَمْ یَنْسِ ذِکْرَ اللّه بِما تَسْـمِعِ اُذُناهُ، وَلَمْ یَحْزُنْ صَدْرَهُ بِما اُعْطِیَ غَیْرُهُ)).(۷)

یعنی: خوشا به حال آن کس که عبادت و دعا را برای خـدا خالص گردانیده و قلب او به آنچه چشم او می بیند، مشـغول نشود و به آنچه گوشش می شنود، ذکر خدا را فراموش نکند و به آنچه به غیر او عطا شود، محزون نگردد)).

پس عبـادت حقیقی ((عبـادت احرار)) است و عبـادت احرار عبـادتی است که از روی شـناخت و بـا تـوجه به الفـاظ، اعمـال و خلوص انجام گیرد.

۲- چگونه عبادت حقیقی انجام می پذیرد؟

پس از روشن شـدن معنای عبادت حقیقی و درجات آن، اکنون باید راه وصول به چنین عبادتی را جسـتجو نمود. برای روشـن شدن این مطلب، ذکر دو مقدمه لازم است:

الـف: هر ظـاهری را بـاطنی و هر صـورتی را معنـایی و هر بیرونی را درونی و هر قشـری را لُبّی و هر مجـازی را حقیقـتی و هر حکمی را حکمـتی و خلاـصه هر وجودی را سرّی هست. در این عـالم هرچه هست، مخلوق خداونـد است و ممکن نیست در خلقت خدا و افعال او، هیچ حکمت و سرّی نباشد، چنانکه در قرآن کریم می فرماید:

(وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالاَرْضَ وَمابَیْنَهُما باطِلاً).(۸)

و نیز می فرماید: (وَما خَلَقْناالسَّمواتَ وَالاَرْضَ وَمَا بَیْنَهُما لاعِبینَ).(۹)

پس هرچه در ظاهر هست دارای باطنی می باشـد. و کتاب خداوند نیز دارای ظاهری و باطنی است؛ چنانکه امام محمد باقرعلیه السّلام می فرماید:

(اِنَّ لِکِتابِ اللّه ظاهِراً وَباطِناً...).(۱۰)

پس احکامی که در این کتاب هست نیز، دارای باطنی است.

ب: آشنایی با رمز و راز

اعمال و درک ماهیت و حقیقت آنها، انسان را به بهره مندی کافی از آنها نزدیک می کند. اطاعت از اوامر و نواهی خداوند بدون چون و چرا، لذّتبخش است ولی اطاعت از اوامر و نواهی او با فهم اسرار و معانی آنها، بسیار لذّتبخش تر است.

با توجه به این دو مقدمه، درمی یابیم که ((عبادت احرار)) یعنی عبادتی که از روی محبّت و عشق به خدا و باللّذت انجام می گیرد. و عبادت، زمانی از روی عشق و محبت و خلوص انجام پذیر است که عابد از ماهیت عبادت و اسرار نهفته در آن اطلاع پیدا کند. هراندازه معرفت و شناخت انسان از اسرار عبادت و مفاهیم آن بیشتر شود، عبادت او لذّت بیشتری داشته و به حقیقت عبودیّت نزدیکتر می شود. پس برای رسیدن به عبادت حقیقی لازم است قبل از هر اقدامی با اسرار عبادات آشنایی پیدا کنیم.

کلید آشنایی با اسرار عبادات و باطن احکام الهی در دست اولیای خداوند است؛ زیرا قرآن کتابی است که: (لایَمَسُّهُ إِلاّ المُطَهَّر ونَ).(۱۱) و در خود قرآن فرموده است:؛

(یُریدُ اللّه لِیذهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ اءَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً)(۱۲) این اهلبیت عصمت و طهارت هستند که پاک و مطهَّر هستند و فقط آنان می توانند قرآن را مس کنند و دست روی نکات و اسرار قرآن بگذارند. پس ما باید با استفاده از بیانات معصومین علیهم السّلام که راهنمای بیرونی و عقل که راهنمای درونی ماست، از اسرار عبادات پرده برداریم.

اکنون که به لطف پروردگار متعال، پرچم اسلام در سرزمین مابرافراشته شده و به برکت جمهوری اسلامی، شرایط تعلیم و تعلّم احکام الهی، فراهم گشته و به

ویژه در هر سال، هزاران مسلمان در کنگره عظیم حج، شرکت نموده و به زیارت خانه خدا می روند، لازم است زایران خانه خدا قبل از مشّرف شدن به حج، احکام فقهی آن را آموخته و نسبت به حقیقت و ماهیت حج نیز آشنا شوند.

حقیقت حج، هنگامی برای زایران حرم الهی، روشنتر می شود که به اندازه توان از رمز و توان از رمز و راز اعمال و مناسک حج بیشتر آگاهی یابند، لذا این جانب بر خود لازم دانستم کتابی راجع به گوشه ای از ((اسرار حج)) بنویسم تا ان شاءاللّه زایران خانه خدا، هنگام انجام مراسم حج، با شناخت کافی نسبت به اعمال و مناسک آن، حقّ عبودیت را آنگونه که شایسته است، ادا کنند.

این کتاب، در چند بخش نوشته شده است:

۱-مکّه و اسرار آن.

۲-کعبه و اسرار آن.

۳-مسجد الحرام و اسرار آن.

۴-حج و عمره.

۵-اسرار مناسک حج.

والسلام عباسعلی زارعی سبزواری قم حوزه علمیه ۲۰/۱۰/۱۳۷۵-

بخش اوّل: مکّه و اسرار آن

شهر مکّه و نامهای آن

شهر ((مکّه)) از مهمترین شهرهای حجاز است. این شهر، در سرزمین قدس و طهارت است. شهری است که کسانی چون محمدبن عبداللّه صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السلام در او متولد شده اند. شهری است که جبرئیل بر آن فرود آمده. شهر مکّه، شهر ابراهیم علیه السلام و هاجر است، شهر آدم علیه السلام و حواست.

این شهر در قرآن و روایات، نامهای مختلفی دارد و در نامگذاری آن به هریک از این نامها، سرّی وجود دارد که ذکر می کنیم.

۱-مکّه

یکی از نامهای معروف این شهر، ((مکّه)) است. و درباره علّت نامگذاری آن به ((مکّه))، چند مناسبت وجود دارد:

الف: کلمه ((مکّه)) مشتق از ((المک)) یعنی ((نابود کردن)) است. ((مَکّ الشی ء؛ یعنی آن شی ء را نابود کرد)). پس کلمه ((مکّه)) در واقع به معنای نابود کردن است. و این شهر را ((مکه)) نامیده اند چون گناهان را نابود می سازد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((لایَدْخُلُ مَکَّهَ رَجُلٌ بِسَکینَهٍ إ لاّ غَفَرَ لَهُ))(۱۳).

یعنی: ((هر فردی که با متانت وارد شهر مکه بشود، خداوند گناهان او را می آمرزد)).

ب: کلمه ((مکه)) به معنای ((نابود کردن)) است،. و علت نامگذاری این شهر به ((مکه)) این است که هر کسی به قصد ظلم و ستم به مکه برود، خداوند او را نابود می سازد، همانطور که اصحاب فیل نابود شدند.

ج: کلمه ((مکّه)) از ((مکایمکو مُکاءَ) مشتق است. و ((مُکاء)) به معنای ((سوت زدن)) است. از بعضی از روایات استفاده می شود که علت نامگذاری می آمدند و در کنار خانه کعبه به جای نماز، سوت و دست می زدند. امام رضاعلیه السّلام می فرماید:

((سُمّیَتْ

مَكّهُ مَكّه لاَنَّ النّاسَ كانُوا يَمُكَونَ فيها...)).(۱۴)

یعنی: ((مکه را از آن جهت مکه نامیدند که مردم در آنجا سوت می زدند)).

ظاهراً این عمل تا زمان پیامبر اسلام و ابتدای ظهور اسلام ادامه داشته است. مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان می گوید: ((روایت شده است که هرگاه پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله ر مسجدالحرام نماز می خواندند، دو مرد از طایفه بنی عبدالدار در سمت راست او سوت می زدند و دو مرد دیگر در سمت چپ آن حضرت دست می زدند تا نمازش را بر او پریشان سازند، و خداوند تمام آنان را در جنگ بدر به هلاکت رسانید)).(۱۵)

د: واژه ((مُكّاء)) نام پرنده ای است در سرزمین حجاز که هنگام پرواز، سوت شدیدی از او صادر می شود. ممکن است علّت نامگذاری مکّه، وجود این پرنده باشد.

۲–بکّه

یکی دیگر از نامهای شهر مکه، ((بکّه)) است. این نام در قرآن کریم نیز ذکر شده است. در قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ اءَوَّلَ بَيْتٍ لِلنّاسِ لِلَّذِی بِبَكَّهَ مُبارَكاً وَهُدیً لِلْعالَمِينَ)(۱۶)

یعنی: ((نخستین خانه ای که برای پرستش مردم نهاده شد، همان است که در بکّه است، آنجا با برکت و راهنمایی برای جهانیان است)).

واژه ((بکّه)) در اصل ((البکّ)) است و معنای آن ((مزاحم شدن)) است. وقتی عده ای از مردم در مکانی ازدحام می کنند، می گویند: ((بیاکّ الناس)).

در روایات منقوله از معصومین علیهم السّلام علّت نامگذاری مکه به ((بکه))، ((ازدحام مردم در کنار خانه خدا)) معرفی شده است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام سؤ ال کرده اند چرا ((مکه)) را ((بکّه)) نامیدند؟ امام علیه السلام رمود:

((لاَنَّ النّاسَ يَبُكُّ بَعْضَهُمْ بَعْضاً فيهَا بِالاَيْدىِ))(۱۷)

یعنی: ((چون مردم

در آنجا با دستان خویش مزاحم بعضی می شوند)).

و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

((عَنْ مُعاوِیَهِ بنَ عَمّار قالَ: قُلْتُ لا بی عَبْدُاللّه علیه السلام اءَقْوُمُ اصَلّی بِمَکَّهَ وَالمَراءَهَ بَیْنَ یَدَیَّ جالِسَهٌ اءوْ مارَّهٌ؟ فَقالَ: لابَاءسَ، اِنَّما سُمِّیَتْ بَکَّهَ لا نَّها تَبُکُّ فیها الرِّجالُ وَالنّساءُ)).(۱۸)

یعنی: ((معاویه بن عمار می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در مکه می خواهم نماز بخوانم در حالی که رو به روی من زنی نشسته یا در حال عبور است، این چه حکمی دارد؟ امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد، مکه را از آن جهت بکّه نامیدند که در آنجا مردان و زنان ازدحام می کنند)).

و ممکن است علّت نامگذاری این شهر به نام ((بکّه)) این باشد که کلمه ((البک)) به معنای ((گردن زدن)) نیز آمده است. و شهر مکه را ((بکّه)) نامیده اند چون هر ظالم و ستمگری که در این شهر مرتکب ظلم و ستم شود، گردن او را می زنند. در روایتی نقل شده است:

((کانَتْ تُسَمّی بَکَّهَ لاَنَّها تُبکُّ اءعْناقُ الباغینَ إ ذا بَغَوا فیها))(۱۹)

یعنی: ((شهر مکه را ((بکه)) نامیده اند چون هر جنایتکاری را که در آنجا جنایت کند، گردن می زنند)).

و در روایت دیگری که در تفسیر صافی نقل شده،(۲۰) علت نامگذاری آن را ((گریه کردن مردم در مکه)) دانسته است؛ زیرا لفظ ((بکاء)) به معنای گریه کردن است.

در بعضی روایات گفته شده: ((مکه)) به تمام شهر گفته می شود و ((بکّه)) به مکانی که خانه خدا در آنجا قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((وَضِعُ البَیْتِ بَکَّهُ وَالقِرْیَهُ مَکَّه))،(۲۱)

یعنی: ((مکانی که خانه خدا آنجا واقع

شده، بکّه و تمام شهر، مکه نام دارد)).

۳–اُمّ القُری

یکی دیگر از نامهای مکه، ((امّ القری)) است. در قرآن کریم می فرماید:

(وَکَذلِکَ اءَوْحَیْنا إ لَیْکَ قُراناً عَرَبِیّاً لِتُنْذِرَ اُمَّ القُری وَمَنْ حَوْلَها)(۲۲)

یعنی: ((و این چنین قرآنی عربی به تو وحی کردیم تا مردم شهر مکه و اطراف آن را انذار بدهی)).

و اما علت نامگذاری این شهر به ((امّ القری)) چیست؟ در روایات راجع به علت نامگذاری آن به ((ام القری)) سخن گفته نشده است. و شاید از آن جهت که از خود این نام، علت نامگذاری آن روشن هست کسی از ائمه علیه السلام راجع به آن سؤ ال نکرده است. ((امّ‌القری)) یعنی ریشه شهرها. ((مکه))، ریشه تمام شهرهاست، زیرا اولین نقطه ای است که در روی زمین ظاهر شد. علاوه بر اینکه از نظر عظمت و شکوه نیز بر همه شهرها شرف دارد؛ چون نهال اسلام در آنجا رویید و بر سایر سرزمینها و مملکتها سایه افکند.

۴–البلد الا مین

((البلدالا مین)) یکی دیگر از نامهای مکه است. در قرآن کریم می فرماید:

(وَهَذا البَلَدُ الاَمِینَ)(۲۳) و همه مفسّرین اتفاق دارند بر اینکه منظور از ((البلدالا مین))، ((مکّه مکرمه)) است.

جمله ((بلدالا مین)) یعنی شهر کسی که امنیت دارد در علّت نامگذاری شهر مکه به ((البلدالا مین)) دو احتمال وجود دارد:

احتمال اوّل: شهر مکه حرم خداست. و هر کسی که در حرم بمیرد، خداوند او را در روز قیامت از وحشت و ترس در آن روز، در امان قرار می دهد. از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله وایت شده است که به ((اءبوذر)) فرمود:

(وَمَنْ ماتَ فی حَرَمِ اللّه آمَنَهُ اللّه مِنَ الفَزَعِ الا کْبَرِ وَاذْخَلَهُ الجَنَّهَ).(۲۴)

یعنی: کسی که در حرم خدا بمیرد، خداوند او را از

وحشت بزرگ در امان می دارد و او را داخل بهشت می کند)).

و در روایت دیگری فرموده است: ((مَنْ ماتَ فی اءَحَدِ {هذَیْنِ} الحَرَمَیْنِ حَرَمُ اللّه وَحَرَمُ رَسُولِهِ بَعَثَهُ اللّه تَعالی مِنَ الا مِنین)) (۲۵)

یعنی: ((کسی که در یکی از این دو حرم حرم خدا و حرم رسول او بمیرد، خداوند او را در قیامت جزء کسانی که امنیت دارند برمی گزیند)).

احتمال دوّم: مکه جزء حرم خداست. و هر کسی که در حرم خدا وارد شود، امنیت دارد و لذا مکه را ((البلد الا مین)) نامیده اند. در قرآن کریم می فرماید:

وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً)(۲۶)

یعنی: ((هر کسی که داخل حرم شود، امنیت دارد)).

هم در زمان جاهلیّت و هم بعد از اسلام، هر کسی که به حرم خدا پناهی می برده، امنیت داشته است.

((عبداللّه بن سنان)) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از آن حضرت درباره تفسیر آیه (وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ امناً) سؤ ال شد، آن حضرت فرمودند: ((کسی که داخل حرم شود و به آن پناه ببرد، از غضب خداوند در امان است. و هر حیوان وحشی یا پرنده ای که داخل حرم شود تا زمانی که از حرم خارج نشده، از خشم و اذیت کسی، در امان است)).(۲۷)

۵-و۶-البساسه واُمّ رُحِمْ

یکی دیگر از نامهای مکه ((بساسه)) است. کلمه ((بساسه)) به معنای ((راندن)) است. و مکه را از آن جهت ((بساسه)) نامیده اند که در مکه هر کسی که به دیگران ظلم و ستم می کرد، او را از شهر خارج می کردند و به هلاکت می رساندند.

یکی دیگر از نامهای مکه ((اُمّ رُحِمْ)) است. در وجه نامگذاری شهر مکه به ((بساسه)) و اُمّ رُحم))

امام صادق علیه السلام می فرماید:

((اءَسْماءُ مَكَّةَ خَمْسَةٌ: اءُمّ القُرى وَمَكَّةَ وَبَكّه وَالبَساسَةُ كانُوا إ ذا ظَلَمُوا بِها، بَسَّتْهُمْ اءَىْ اءَخْرَجْتُهُمْ وَاَهْلَكْتَهُمْ وَاءُمُّ رُحِم كانُوا إ ذا لَزِمُوها رُحِمُوا)).(۲۸)

یعنی: ((مکه پنج نام است، امّالقری، مکه، بکه و بساسه؛ چون هرگاه کسی در مکّه ظلم می کرد، او را بساسه می کردند، یعنی او را از شـهر خارج نموده و به هلاکت می رسانیدند. و نام دیگر مکه، ((امّرحم)) است؛ چون هرگاه کسی خانه نشین می شد، به او رَحْم می کردند)).

و مانند همین روایت را شیخ صدوق در کتاب ((من لایحضره الفقیه)) نقل کرده است.(۲۹)

عظمت شهر مکّه

شهر ((مکّه)) از عظمت خاصی برخوردار است. و عظمن آن از جهت گوناگون، قابل بررسی است.

اوّلاً: نقطه ای که شـهر مکه در آنجا واقع شـده، نخستین نقطه ای است که در سـطح زمین به صورت خشـکی پدیـدار گردیـد، زیرا خانه کعبه که در آنجا واقع شده، اولین نقطه از سطح زمین است؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید:

(اِنَّ اَوَّلَ بَیتِ وُضِعَ لِلنَّاسِ الذّی بِبَكَّه مُبارکاً...)(۳۰)

و در روایتی امام باقرعلیه السّلام می فرمایـد: ((وقتی خداوند اراده نمود زمین را بیافریند، به بادها و دسـتور داد تا به آب زنند، آنگـاه موجی پدیـد آمـد و بر اثر این موج، مجموعه ای از کف به وجود آمـد. خداونـد آن مجموعه را در مکـان کنونی خانه کعبه، گردآوری نمـوده و کوهی از کف را تشـکیل داد. آنگـاه زمین از زیر آن کوه گسـترش پیـدا کرد. و آیه: (اِنَّ اءَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَكَّهِ مُبارَکاً) اشاره به همین مطلب دارد. پس نخستین نقطه ای که در روی زمین پدیـدار شـد، کعبه است و سایر سرزمینها

از این نقطه گسترش یافت)).(۳۱)

ثانیاً: مکه، شهری است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آنجا متولد شد و در آنجا از طرف خداوند به پیامبری مبعوث گشت. و نیز از آنجا دعوت مردم به اسلام را شروع کرد، لذا پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله این شهر را به شدت دوست داشت. و زمانی که مجبور به ترک مکه شد، بسیار محزون و غمگین بود.

از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که آن حضرت درباره مکه فرمودند:

((ماأَطْیَبُکَ مِنْ بَلَدٍوَماأَحِبُّکَ إِلَیَّ وَلَولا اءنَّ قَوْمی اَخْرِجُونی مِنْکَ ماسَکَنْتُ غَیْرَکَ))(۳۲)

یعنی: هیچ شهری پاکتر از تو نیست و هیچ شهری نزد من از تو بهتر نیست. و اگر قوم من مرا از تو خارج نمی کردند، هیچ شهری غیر از تو را برای سکونت انتخاب نمی کردم)).

و در روایت دیگری نیز از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که هنگام خروج از مکه به مدینه، خطاب به شهر مکه فرمود:

((خدا می داند که من تو را دوست دارم. و اگر مردم تو من را از تو بیرون نمی کردند، هیچ شهری غیر از تو را برای زندگی انتخاب نمی کردم و هیچ شهری را به جای تو آرزو نمی نمودم. و اکنون برای جدا شدن از تو، غمگین هستم...)).(۳۳)

شدت علاقه رسول خداصلّی اللّه علیه و آله حکایت از عظمت و معنویت این شهر دارد. و روشن است که علاقه رسول خدا به این شهر، بخاطر زندگی دنیوی نبوده است؛ زیرا شهر مکه از نظر آب و هوا، برای زندگی مناسب نیست، بلکه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه

و آله ه خاطر عظمت معنوی و قداست این شهر، هنگام خارج شدن از آن، غمگین و محزون می شود.

ثالثاً: مکه، شهری است که از امنیت دنیوی و اخروی برخوردار می باشد. در روایات مختلفی،(۳۴) معصومین علیهم السّلام فرموده اند:

((کسی که در مکه بمیرد، در روز قیامت امنیت دارد و خداوند او را داخل بهشت می کند. علاوه بر اینکه قبل از مرگ نیز هر موجودی در شهر مکه امنیت دارد. و این امر از ویژگیهای شهر مکه است که خداوند تنها به این شهر، موهبت فرموده است)).

رابعاً: شهر مکه تنها شهری است که جزء حرم خدا می باشد. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله ر روز فتح مکه فرمود:

((اِنَّ اللّه حَرَّمَ مَکَّهَ یَوْمَ خُلِقَ السَّماواتَ وَالاَرْضَ وَهِیَ حَرامٌ اِلی اءَنْ تَقُومَ السّاعَهُ...)).(۳۵)

یعنی: ((روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، مکه را حرام کرده و حرمت این شهر تا روز قیامت ادامه خواهد داشت...)).

عظمت شهر مکه به کسی اجازه صید و قطع نمودن درختی را نمی دهد؛ زیرا جزء حرم خداوند است و محدوده حرم به پاس حرمت کعبه، از احترام ویژه ای برخوردار است.

خامساً: اجر و ثواب عبادت در شهر مکه، بیشتر از اجر و ثواب آنها در سایر شهرهاست؛ چنانکه کیفر گناه و معصیت در این شهر نیز بیشتر از شهرهای دیگر است. خداوند قرآن و ختم آن در شهر مکه، از پاداش ویژه ای برخوردار است. امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((مَنْ خَتَمَ القُرْآنَ بِمَکَّهَ مِنْ جُمُعَهٍ إ لی جُمُعَهٍ وَاءقَلّ مِنْ ذلِکَ وَاءکْثَرُ وَخَتَمَهُ فی یَوْمِ الجُمُعَهِ کَتَبَ اللّه لَهُ مِنَ الا جْرِ وَالحَسَناتِ مِنْ اَوَّلِ جُمُعَهٍ کانَتْ فی الدُنیا إلی

آخَرِ جُمُعَهٍ تَكَونُ فیها وَاِنْ خَتَمْهُ فی سایِرِ الاَیّامِ فَکَذلِکَ))(۳۶)

یعنی: ((هر کسی که قرآن را در مکه از جمعه ای تا جمعه دیگر و یا کمتر یا بیشتر از آن بخواند و در روز جمعه آن را ختم کند، خداوند از نخستین جمعه ای که در دنیا بوده تا آخرین جمعه ای که در دنیا هست، برای او ثواب و پاداش می نویسد. و اگر قرآن را در روزهای دیگر ختم کند، باز همین پاداش را دارد)).

و در روایت دیگری نیز از امام باقرعلیه السّلام نقل شده است که آن حضرت علیه السلام می فرماید:

((مَنْ خَتَمالقُرانَ بِمَکَّه لَمْ یَمُتْ حَتّی یَری رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله وَیَری مَنْزِلَهُ فِیالجَنَّهِ))(۳۷)

یعنی: ((هر کسی که در مکه قرآن را از ابتدا تا پایان آن تلاوت کند، نمی میرد مگر اینکه قبل از مرگ، رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و منزل خودش را در بهشت می بیند)).

در شهر مکه راه یافتن نیز عبادت است؛ چنانکه امام زین العابدین علیه السلام فرموده است:

((وَالماشی بِمَکَّهَ فی عِبادَهِ اللّه عزوجلّ)).(۳۸)

یعنی: ((کسی که در مکه راه می رود، در حال عبادت خداست)).

روزه گرفتن در شهر مکه، اجر و پاداش زیادی دارد. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله ی فرماید:

((مَنْ اَدْرَکَ شَهْرُ رَمِضان بِمَکَّهَ مِنْ اءَوَّلِهِ إلی آخَرِهِ صِیامَهُ وَقیامَهُ کَتَبَ اللّه لَهُ ماءَئَهَ اءَلْف شَهر رَمَضان فی غَیرِ مَکَّه))(۳۹)

یعنی: کسی که ماه رمضان را از اول تا آخر آن در مکه روزه بگیرد، خداوند برای او ثواب هزار ماه رمضان در غیر مکه را می نویسد)).

نماز خواندن در مکه و صدقه دادن در آن نیز ثواب ویژه ای دارد؛

چنانکه گناه و معصیت در این شهر، دارای کیفیت ویژه ای است. و این امر حکایت از عظمت و قداست مکّه دارد. و از جمله عظمتهای شهر مکه این است که بدون احرام، نمی شود وارد آن شد.

چگونه وارد مکّه شویم

شهر مکه، شهر عظمت و شوکت و شهر رحمت و برکت است. شهر آمرزش و مغفرت است. و لذا از احترام و حرمت ویژه ای برخوردار می باشد.

ورود به شهر مکه، وارد شدن به شهر خدا و رسول اوست، وارد شدن به شهر صفا و مروه، وارد شدن به ((ام القری)) است، لذا ائمه معصومین علیهم السّلام در زمینه ورود به شهر مکه، دستورات و سفارشاتی دارند که شایسته است حجاج محترم آنها را رعایت کنند.

یکی از آداب در هنگام وارد شدن به شهر مکه، ((تواضع و فروتنی حجاج)) است. انسان، هنگام ورود به این شهر باید بداند که وارد شهری می شود که خانه خداوند در آنجاست. خداوند که هر شب و روز در برابر او و به سمت خانه او پیشانی خود را برخاک می گذاریم. تکبّر و تفاخر در شهر مکه، هیچ ثمره ای ندارد. آنجا همه بندگان خدا هستند و همه در برابر خدا و مهمان او می باشند. اسحاق بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

((لایَدْخُلُ مَکَّهَ رَجُلٌ بِسَکینَهٍ إِلا غَفَرَ لَهُ، قُلْتُ: مَاالسَّکینَه؟ قالَ یَتَوُاضَعُ)).(۴۰)

یعنی: ((مردی نیست که با سکینه وارد مکه شود مگر اینکه خداوند گناهان او را می بخشد، من به امام علیه السلام عرض کردم: سکینه چیست؟ فرمود: سکینه این است که مرد در برابر خداوند تواضع و فروتنی کند)).

یکی دیگر از آداب ورود به شهر

مکه این است که قبل از ورود، حمام نموده و با بدنی تمیز و پاکیزه وارد شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ فی کِتابِهِ: (... وَطَهِّرْ بَیْتِی لِلطائفینَ وَالعاکِفینَ والرُّکَّعِ السُّجُودِ(۴۱) فَیَنْبَغِی لِلْعَبْدِ اءَنْ لایَدْخُلَ مَکَّهَ إ لاّ وَهُو طاهِرٌ قَدْ غَسَلَ عَرَقَهُ وَالا ذْیَ وَتَطَهَّرَ).(۴۲)

یعنی: ((خداوند در قرآن کریم به ابراهیم فرموده است: ((و خانه مرا پاک گردان برای طوف کنندگان، بپای ایستادگان، رکوع کنندگان و سجود کنندگان، پس شایسته است بنده خدا وارد مکه نشود مگر اینکه پاک و تمیز باشد و عرق بدنش را شستشو بدهد و پاک کند)).

اقامت در شهر مکه

در روایات زیادی، اقامت در شهر مکه را برای حجاج مکروه دانسته اند و چنانچه کسی بخواهد از شهر و کشور خودش هجرت نموده و در مکه سکونت کند، مکروه است. فلسفه و سرّ کراهت داشتن اقامت در مکه آنگونه که از فرمایشات ائمه معصومین علیهم السّلام استفاده می شود سه امر است:

۱- چنانچه قبلاً ذکر کردیم، عظمت و احترام شهر مکّه در حدّی است که ثواب و پاداش اعمالی که در آنجا انجام پذیرد، بیشتر از پاداش آنها در غیر شهر مکه است. همینطور کیفر گناه و معصیت کسی که در شهر مکه مرتکب شود، چندین برابر کیفر آن گناه در غیر شهر مکه است. و علّت اینکه اقامت در شهر مکه مکروه دانسته شده این است که انسان وقتی در این شهر اقامت کند، ممکن است مرتکب گناه و معصیت شود و حرمت شهر مکه را هتک نماید.

((ابوالصحاح کنانی)) می گوید: ((از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه مبارکه:

(... وَمَنْ یَرِدُ فیه بِإ لْحادٍ نَذِقْهُ مِنْ

عَذاب اءلیم)(۴۳) پرسیدم؛ آن حضرت علیه السلام فرمود: ((کُلَّ ظُلمُ بِهِ الرَّجُلُ نَفْسَهُ بِمَکّه مِنْ سِرْقَةٍ اءَوْ ظُلْم اءَحَدٍ اءَوْ شَی ءٍ مِنَ الظُّلْمِ فَانّی اءراه اِلحاداً وَلِذلِکَ کانَ یَنهی اءنْ یَسْکُنَ الحَرَمَ))(۴۴)

یعنی: ((هر ظلمی را که مردی در مکه روا دارد، از قبیل دزدی، یا ستم به کسی، یا هر نوع ظلمی، من آن را الحاد می دانم و لذا نهی شده است از اینکه در حرم خدا سکونت کنند)).

۲- شهر مکّه و خانه خدا از احترام ویژه ای برخوردار است. و چنانچه انسان در آنجا اقامت کند و سکنی گزیند، ممکن است با گذشت زمان، نسبت به شهر مکّه و خانه خدا انس پیدا کرده و به آنها اهمیّتی ندهد. در نتیجه باعث می شود احترامی که شایسته مکّه و خانه خدا هست مورد توجه او قرار نگیرد و در واقع به آنها احترامی کند. و به تعبیر دیگر: اقامت در شهر مکّه موجب می شود انسان نسبت به مکه و خانه خدا سنگدل و بی عاطفه شود.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

((اِذا قَضی اَحَدُکُمْ نُسُکَهُ فَلْیَرْکَبْ راحِلَتَهُ وَلْیَلْحَقْ بِاءَهْلِهِ فِاِنَّ المَقامَ بِمَکَّه یَسقِی القَلْبَ))(۴۵)

یعنی: ((هرگاه یکی از شما مناسک حج را انجام داد، سوار بر راحله اش شود و به خانواده اش ملحق گردد؛ زیرا اقامت در مکه، قلب را بی عاطفه می کند)).

۳- اقامت در شهر مکه باعث بی رغبتی به زیارت خانه خدا و دوری از مکه، موجب شوق بسیار به زیارت بیت اللّه الحرام می شود، لذا اقامت در شهر مکه مکروه است.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

(اِذا فَرَغْتَ مِنْ نُسُلِکَ فَارْجَعْ فَاِنّهُ اءَشْوَقَ لَکَ إ لی الرُّجُوعِ).(۴۶)

یعنی: ((هرگاه

از انجام مناسک حج فارغ شدی، برگرد؛ زیرا این امر تو را به برگشتن (به سوی خانه خدا) تشویق می کند)).

اینجا ممکن است کسی بگوید: مکروه بودن اقامت در مکه با عظمت و شوکت آن منافات دارد؛ زیرا چگونه ممکن است مکانی دارای عظمت و نورانیت باشد ولی ایستادن در آن مکان کراهت داشته باشد؟ به دست آوردن و استفاده کردن از عظمت و معنویت چنین مکانی، متوقف بر بودن و ایستادن در آن مکان است.

در پاسخ می گوییم: مکروه بودن اقامت در مکانی، دو حیثیت دارد:

۱- گاهی بودن در یک مکان و انجام عبادتی در آنجا از آن جهت مکروه است که آن مکان گنجایش و قابلیت پذیرش آن عبادت را ندارد و در واقع آن مکان، یک مکان پستی است که با عظمت عبادت، سازگار نیست؛ مانند خواندن نماز در حمام.

۲- اما گاهی مکان عبادت فی نفسه بسیار باعظمت است و عبادت در آن مکان نیز بسیار مهم است، ولی کسانی که در آن مکان هستند، ضعیف می باشند و نمی توانند حق آن مکان را آنچنانکه شایسته اش هست رعایت کنند، پس علّت کراهت، امامت در مکّه، عظمت احترام مکه و ضعف افراد در رعایت حق آن است.

وداع با مکه

وقتی که وداع با مکه فرا می رسد، کمتر کسی است که به این شهر برود و هنگام خروج از آن خوشحال باشد. کسانی که عظمت و شکوه این شهر را درک کنند و عاشق آن شوند، پیوسته در آروزی دیدار دوباره آن هستند.

آروزی برگشتن به شهر مکه، موجب طولانی شدن عمر می گردد و لذا در روایات، سفارش شده است که هنگام خداحافظی

بـا شـهر مکه، نیت کننـد که دوبـاره برگردیـد. و کسـانی که در هنگـام وداع با مکه نیت برگشـتن به مکه را ندارنـد، مرگشان نزدیک می شود. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

((مَنْ اَرادَ دُنیا وَآخَرَهَ فَلْیَؤْمِ هذا البَیْت وَمَنْ رَجَعَ مِنْ مَکَّه وَهُوَ یَنْوی الحَجَّ مِنْ قابِلٍ زیدَ فی عُمْرِهِ وَمَنْ خَرَجَ مِنْ مَکَّه وَهُوَ لایَنْوی العَوْدَ اِلَیْها فَقَدْ قَرُبَ اَجَلُهُ وَدناعَذابُهُ))(۴۷)

یعنی: ((هرکسی که دنیا و آخرت بخواهد باید این خانه را قصد کند. و کسی که از مکه برگردد و نیت کند در سال آینده هم حج انجام دهد، عمر او فزونی می یابد و کسـی که از مکّه برگردد ولی نیت برگشتن به آن را نکند، مرگ و عذاب او نزدیک خواهد شد)).

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت علیه السلام به کسانی که همراه او بودند فرمود:

((این ((کوه ثافل)) را می بیند؟ یزیدبن معاویه هنگامی که از حج برگشت و قصد رفتن به شام را کرد، شعری سرود و گفت:

اذا انزلنا ثافلًا(۴۸) یمیناًفلن نعود بعدَه سنیناً

للحجّ والعمره مابقینا

یعنی:

((وقتی از این کوه ثافل که در سمت راست ما هست بگذریم تا زمانی که زنده هستیم، هرگز برای حج و عمره برنمی گردیم.

((یزید پس از اینکه به شام رسید، قبل از اینکه مرگ (طبیعی) او فرا رسد، از دنیا رفت)).(۴۹)

امام رضاعلیه السّلام درباره آداب خروج از مکه، رعایت چند امر را سفارش کرده اند:

۱- هفت بار طواف خانه خدا که این طواف را ((طواف وداع)) می نامند.

۲- استلام حجرالاسود و ارکان خانه خدا در هر هفت بار از طواف.

۳- از خدا بخواهد که این زیارت را آخرین

زیارت او قرار ندهد.

۴- خواندن دعا و گفتن جمله: ((آئِبونَ تائِبُونَ لِرَبِّنا حامِدُون وَإِ لی اللّه راغِبُون وَإِ لَیهِ راجِعُونَ)).

۵- خارج شدن از درب حنّاطین.

۶- سجده کردن در درب مسجدالحرام.(۵۰)

یکی دیگر از اموری که در هنگام وداع با مکه، بسیار سفارش شده است، ((دادن صدقه)) می باشد. امام رضاعلیه السّلام فرموده است:

((اِذا فَرَغْتَ مِنَ المَناسِکِ کُلِّها وَاءَرْدْتَ الخُرُوجَ تُصَدِّقُ بِدَرْهَمْ تَمْراً. حَتّی تَکُونَ کَفّارَهً لِمادَخَلَ عَلَیْکَ فی اِحرامِکَ مِنَ الخَلَلِ وَالنُّقْصانِ وَاءنتَ لاتَعْلَمُ)).(۵۱)

یعنی: هرگاه تمام مناسک حج را انجام دادی و خواستی از مکّه خارج شوی، یک درهم خرما خریداری کن و صدقه بده. تا این صدقه کفّاره ای باشد برای امور ناقصی که گاه در هنگام احرام از تو صادر شده است ولی تو آنها را نمی دانی)).

مانند همین روایت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.(۵۲)

بخش دوّم: کعبه و اسرار آن

قداست خانه کعبه

خانه کعبه نخستین و برترین خانه در روی زمین است. این خانه در جایگاهی بسیار مقدس واقع شده است و مورد احترام خاص پروردگار می باشد. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله ی فرماید:

((اِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ اَخْتارَ مِنْ کُلِّ شَیٍّءٍ شَیْئاً، اَخْتارَ مِنَ الا رْضِ مَکَّهَ وَاخْتارَ مِنْ مَکّه المَسْجِدَ وَاخْتارَ مِنَ المَسْجِدِ المَوْضِعَ الَّذِی فیهِ الکَعْبَه)).(۵۳)

یعنی: ((خداوند (عزّوجل) از هر چیزی، یکی را به عنوان بهترین برمی گزیند، از زمین، مکه را و از مکه، مسجد را و از مسجد، محلّ کعبه را برگزیده است)).

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است:

((اِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ اَخْتارَ مِنْ کُلِّ شَی ءٍ شَیئاً، اَخْتارَ مِنَ الاَرْضِ مَوْضِعَ الکَعْبَهِ))(۵۴)

یعنی: ((خداوند (عزوجل) از هر چیزی یکی را به عنوان دیگری نیز از

امام صادق علیه السلام قل شده است که آن حضرت در حالی که به کعبه اشاره می نمود فرمود:

((خداونـد در روی زمین هیـچ خانه ای نیافریـده است که محبوبتر و ارجمنـدتر از کعبه در نزد خودش باشد. خداوند به احترام کعبه، ماههای حرام را حرمت بخشیده است)).(۵۵)

پس خـانه کعبه، از احترام ویژه ای برخوردار است و هتـک حرمت آن جـایز نیست. لـذا خداونـد بیرون نمودن کسـی را که به آنجا پناه برده، حرام کرده است. ((کعبه))، ستون دین و اساس پایداری شریعت است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((لایَزالُ الدّین قائِماً ماقامَتْ الکَعْبَهُ)).(۵۶)

یعنی: ((تا هنگامی که کعبه برپاست دین نیز پایدار می باشد)).

سیر پیدایش خانه کعبه

سخن دربـاره چگونگی پیـدایش و بنـای خـانه کعبه است. بعضـی از روایـات بیـانگر این مطلب است که خـانه خـدا و بیت اللّه الحرام به امر خداونـد و به وسـیله ملائکه ساخته شـده است و پس از طوفان نوح، آن خانه به آسـمان برده شـد و هر روز هفتاد هزار فرشته آن را طواف می کنند. و سپس حضرت ابراهیم علیه السلام دوباره آن را در زمین، تجدید بنا نمود.

امام باقرعلیه السّلام فرموده است: ((خداوند در زیر عرش، چهار اسطوانه ساخت و آن را ((ضرّاح)) نامید و او ((بیت المعمور)) است. سـپس به ملاـئکه فرمود: آن را طواف کنیـد. و سـپس ملاـئکه را برانگیخت و به آنـان فرمود: در زمین خـانه ای بنا کنید مانند بیت المعمور. و بعد به کسانی که در زمین بودند امر نمود که آن خانه را طواف نمایند. و وقتی حضـرت آدم علیه السلام از بهشت به زمین هبوط کرد، خداوند به

او فرمود: ((من به همراه تو خانه ای را فرستادم تا پیرامون آن طواف کنی آنچنانکه ملائکه پیرامون عرش طواف می کنند و کنار آن خانه نماز بخوانی آنگونه که در کنار عرش خوانده می شود. و وقتی زمان طوفان نوح فرا رسید، این خانه به آسمان برده شد و پیامبران علیهم السّلام مناسک حج را انجام می دادند بدون اینکه از مکان آن خانه اطلاعی داشته باشند، تا هنگامی که خداوند آنجا را برای ابراهیم علیه السلام سکنی قرار داد و جایگاه خانه را به او نشان داد و ابراهیم علیه السلام آن خانه را از سنگها پنج کوه تجدید بنا کرد:

۱- کوه حرا.

۲- کوه ثبیر.

۳- کوه لبنان.

۴- کوه طور.

۵- و کوه حمر)).(۵۷)

روایات دیگری نیز وجود دارد که مضمن روایت مذکور را دلالت دارند.

و از بعضی روایات استفاده می شود که نخستین سازنده خانه کعبه حضرت آدم علیه السلام وده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((إ نّ آدَمَعلیه السّلام هُوَ الَّذی بَنی البَیْتَ وَوَضَعَ اَساسَهُ...))(۵۸)

یعنی: ((حضرت آدم علیه السلام خانه کعبه را ساخت و آن را پایه گذاری نمود...)).

اگرچه پیدایش ابتدایی و سازنده اوّلی خانه خدا قدری نامعلوم است، ولی تجدید بنای خانه خدا به وسیله حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام امری روشن و معلوم است؛ زیرا در قرآن کریم می فرماید:

(وَاِذْ یَرْفَعُ اِبراهِیمُ القَواعِدَ مِنَ البَیْتِ وَاِسماعِیلُ...)(۵۹)

یعنی: ((آنگاه که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل، پایه های خانه کعبه را بالا بردند)).

در تفسیر قمی، روایتی را از امام صادق علیه السلام پیرامون آمدن حضرت ابراهیم به سرزمین مکّه و ساختن خانه کعبه نقل می کند. در این روایت، امام صادق علیه السلام فرموده

است:

((وقتی اسماعیل به سن مردان رسید، خداوند به ابراهیم علیه السلام امر نمود تا خانه کعبه را بنا کند، حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگارا! در کدام مکان آن را بنا کنم؟ خداوند فرمود: در همان مکانی که قبّه (بهشتی) بر حضرت آدم علیه السلام فرود آمد و حرم خدا به وسیله آن قبله، نورانی شد. قبه ای که خداوند بر حضرت آدم علیه السلام نازل فرموده بود تا روزگار طوفان نوح علیه السلام ثابت و استوار بود. وقتی با طوفان تمام دنیا در آب غرق شد، خداوند آن قبه را به آسمان برد و تمام دنیا جز محدوده خانه خدا غرق شده بود. و لذا آن را ((بیت عتیق)) نامیده اند؛ چون از غرق شدن رهایی یافت. وقتی خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام امر نمود تا خانه کعبه را دوباره بسازد، او نمی دانست در چه مکانی آن را بسازد، لذا جبرائیل علیه السلام ظاهر شد و محلّ خانه خدا را مشخص کرد. و سپس خداوند ستونهای خانه را از بهشت برای حضرت ابراهیم علیه السلام فرستاد. سنگی که خداوند برای حضرت آدم علیه السلام فرستاد از برف سفیدتر بود، ولی چون کفار آن را لمس کردند، سیاه شد و حضرت ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را بنانهاد...)).(۶۰)

فلسفه و آثار وجود کعبه

در ابتدای کتاب گفتیم که هر وجودی را سرّی است، خانه کعبه، ظاهر و باطنی دارد. این خانه در ظاهر مانند سایر خانه های زمینی، درب و دیوار و سقفی دارد، ولی در واقع، سرزمین آن الهی و دیوارهای آن بهشتی و فضای آن ملکوتی است. پس در خلقت خانه خدا حکمتی است؛ چنانکه در

خلقت سایر موجودات نیز سرّ و حکمتی وجود دارد. مراجعه به منابع و روایت اسلامی، بیانگر این واقعیت است که در خلقت و پیدایش خانه کعبه، اسرار گوناگونی وجود دارد:

۱- یکی از اسرار وجودی کعبه این است که کعبه، محلّ آمرزش گناهان قرارداده شده است. از آنجا که فلسفه خلقت بشر، عبادت و رسیدن به سعادت ابدی هست و شیطان همیشه در راه رسیدن بشر به سعادت ابدی مزاحمت ایجاد نموده و پیوسته موانعی را برای بشر به وجود می آورد، به طوری که گاه بر انسانها غلبه پیدا نموده و آنان را غافل می کند و آنان نیز مرتکب گناه می شوند، خداوند مهربان کعبه را خلق نمود تا بتوانند در کنار آن استغفار نموده و از خداوند آمرزش گناهانشان را بخواهند تا خداوند آنان را ببخشد.

از امام محمد باقرعلیه السّلام روایت شده است که آن حضرت علیه السلام درباره تفسیر آیه شریفه:

(إ نّی جاعِلٌ فِی الاَرْضِ خَلیفَهً قالُوا اءَتَجْعَلَ فیها مَنْ یَفْسِدَ فیها وَیَسْفِکُ الدَّماءَ وَنَحْنُ نُسَّبِحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ...)(۶۱)

فرمود: ((ملائکه با این سخن خواستند بر خداوند منّت بگذارند. و این سخن را بعضی از ملائکه گفتند چون نسبت به گذشته کسانی که قبلاص در زمین بودند، آگاهی داشتند. وقتی اینان چنین گفتند، خداوند از آنان روی گردان شد و آدم را خلق کرد و تمام اسماء را به او آموخت.

پس آن اسماء را از ملائکه پرسید. آنان گفتند: (لاعِلْمَ لَنا اِلاّ عَلَّمْتَنا)(۶۲)

خداوند به آدم علیه السلام فرمود:

(یا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاءَسْمائِهِمْ)

یعنی: ((ای آدم! نامهای ملائکه را به آنان اطلاع بده)).

وقتی نامهای آنان را گفت، خداوند به ملائکه فرمود: (اُسْجُدُوا لا دَمَ)(۶۳) آنان سجده

کردند و در حال سجده با خود می گفتند:

((ما فکر نمی کردیم که خداوند کسی بزرگوارتر از ما را بیافریند در حالی که ما همسایگان او نزدیکترن خلق به او هستیم)).

وقتی ملائکه سجده نموده و سرهایشان را بلند کردند، خداوند فرمود:

(اِنّی اَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ...)(۶۴) آنگاه ملائکه فهمیدند که اشتباه کرده اند، لذا به عرش خداوند پناهنده شدند و پیرامون آن طواف می کردند و از خداوند طالب عفو و رضایت می نمودند. خداوند از آنان راضی شد و به ملائکه امر نمود در روی زمین خانه ای بسازند تا هر کس از فرزندان آدم علیه السلام مرتکب گناهی شد همانطور که ملائکه پیرامون عرش و طواف می کنند، او نیز پیرامون آن خانه طواف کند تا خداوند از او راضی شود؛ چنانکه از ملائکه راضی شده...)).(۶۵)

در ادامه این روایت، امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((وقتی حضرت آدم علیه السلام به سوی خانه کعبه رفت و همانطور که ملائکه پیرامون عرش طواف می کنند، او نیز هفت مرتبه پیرامون خانه کعبه طواف نمود، سپس نزد ((مستجاد)) توقف نمود و فریاد زد: (ربّ اغفرلی). در پاسخ ندا آمد: (یا آدَمُ قَدْ غَفَرُاللّه لَکَ). و حضرت آدم علیه السلام فرمود: (یارَبِّ! وَلِذُرِیَّتی).

یعنی: ((خداوندا! اولاد من را نیز ببخش)).

در پاسخ ندا آمد:

((یا آدَمُ! مَنْ باءَ بِذَنْبِهِ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ حَیْثُ بُؤْتَ اءَنْتَ بِذَنْبِکَ هاهُنا غَفَرَاللّه لَهُ)).

یعنی: ای آدم! هر فردی از فرزندان که مانند تو در خانه کعبه با اعتراف به گناهش به سوی خدا برگردد، خداوند او را می بخشد)).(۶۶)

در تفسیر عیاشی (۶۷) مانند همین حدیث از امام سجادعلیه السّلام با کمی تغییر روایت شده است.

پس خانه کعبه ((خانه مغفرت))

است و هر کسی که با حفظ تمام شرایط و اخلاص در کنار خانه کعبه آمرزش گناهان را از خداوند بخواهد، خداوند او را می آمرزد. و در واقع این یک فرصت دیگری برای پاک ساختن درون و نزدیک شدن به سعادت ابدی است.

۲- خداوند کعبه را محلی برای آزمودن انسانها قرار داد؛ زیرا کعبه را در بیابانی بدون آب و در میان کوههایی ناهموار و دور از آبادی، با گرمایی سوزان قرار داد و به آنان دستور داد برای عبادت خویش به آنجا رفتهو به راز و نیاز بپردازند. امیرالمؤ منین علی علیه السلام می فرماید:

((اءلا تَرَوْنَ اءنّ اللّه اخْتَبَرَ الا وَّلينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ اِلىَ الاخِرينَ مِنْ هذَا العالَمِ بِاءحجارٍ لاتَضُرُّ وَلاتَنْفَعُ وَلاتُبْصِرُوا وَلاتَسْمَعُ، فَجَعَلَها بَيْتَهُ الحَرامَ الَّذِى جَعَلَهُ اللّه لِلنّاسِ قِياماً...))(۶۸)

یعنی: ((آیا نمی بینید که خداوند سبحان پیشینان از زمان آدم علیه السلام تا آخرین نفر از این جهان را به وسیله سنگهایی که (در ظاهر) نه زیان دارد و نه سود بخشد و نه می بیند و نه می شنود، آزموده است، سپس آن سنگها را بیت الحرام خود قرار داد، خانه ای که آن را برای مردم برپا گردانید...)).

۳- یکی دیگر از اسرار وجود خانه خدا این است که این خانه پیام آور توحید محض است. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَإِ ذْ بَوَّاءْنا لاِبْراهِيمَ مَكانَ البَيْتَ اءَنْ لا تُشْرِكْ بى شَيْئاً)

یعنی: و یاد کن آنگاه که جای آن خانه را برای ابراهیم مکان عبادت ساختیم [و گفتیم] که هیچ چیزی را با من شریک مگیر)).

خانه کعبه به همان علت آفریده شد که ((بیت المعمور)) برای فرشتگان آفریده شد. ((بیت

المعمور)) برای عبادت یکتا وجود مطلق و یگانه پروردگار جهان توسط فرشتگان عالم قدس آفریده شد. پس ((بیت اللّه)) و ((کعبه)) نیز برای عبادت خداوند یگانه توسط حضرت آدم علیه السلام فرزندانش آفریده شد. پس غرض از آفرینش خانه کعبه این است که اهل زمین با اهل ملکوت هماواز شده و خدای واحد، و احد را بخوانند.

نامهای خانه خدا

در قرآن کریم و روایات اسلامی، از خانه خدا با نامهای متفاوتی تعبیر شده است. و قطعاً در هر یک از این نامها و نامگذاری خانه خدا به آنها سرّی و حکمتی است.

۱ کعبه

قرآن کریم در دو مورد از خانه خدا با نام ((کعبه)) تعبیر کرده است.

(یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَاَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ماقَتَلَ مِنَ النَّعَمْ یَحْکُمُ بِهِ ذُوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الکَعْبَهِ...).(۶۹)

(جَعَلَ اللّه الکَعْبَهَ الْبَیْتَ الحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ...).(۷۰)

از روایات، استفاده می شود که علّت نامگذاری خانه خدا به ((کعبه)) این است که این خانه به شکل مربع است.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا خانه کعبه، کعبه نامیده شده است؟ آن حضرت علیه السلام رمود: زیرا این خانه به شکل مربع است.

پرسیدند: چرا به صورت مربع آفریده شده؟ امام علیه السلام فرمود: چون خانه کعبه در برابر بیت المعمور قرار دارد و بیت المعمور به شکل مربع است.

پرسیدند: چرا بیت المعمور به شکل مربع آفریده شد؟ فرمود: چون بیت المعمور در برابر عرش قار گرفته است و عرش به شکل مربع است.

پرسیدند: چرا عرش به شکل مربع آفریده شد؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا کلماتی که اسلام بر آنها پایه ریزی شده، چهار کلمه است و آنها عبارتند از: ((سبحان اللّه والحمدللّه ولااله الاّ اللّه واللّه اکبر)).(۷۱)

۲ بکّه

در قرآن کریم می فرماید: (انَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّهِ...).(۷۲)

از بعضی روایات استفاده می شود که کلمه ((بکّه)) به محلّی که خانه خدا آنجا واقع شده اطلاق می شود، و کلمه ((مکّه)) به

تمام شهر یا حرم اطلاق می شود.

از امام باقرعلیه السّلام روایت شده است که آن حضرت علیه السلام فرمود:

((اِنَّ بَكَّهَ مَوْضِعُ البَیْتِ وَاِنَّ مَكَّهً جَمِیعُ مااكْتَنَفَهُ الحَرَمُ))(۷۳)

یعنی: ((بكّه محلی است كه خانه خدا در آنجا واقع شده و مكه تمام جاهایی است كه حرم، آن را فرا

می گیرد)).

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود:

((مَوْضِعُ البَیْتِ بَکَّهُ وَالقِرْیَهُ مَکَّه)).(۷۴)

یعنی: ((مکان خانه، بکّه و خود شهر، مکه است)).

و اما فلسفه نامگذاری خانه خدا به این نام چیست؟ عبداللّه بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا ((کعبه)) را ((بکّه)) نامیده اند؟ امام علیه السلام فرمود:

((لبکاء الناس حولها وفیها))(۷۵)

یعنی: ((چون مردم پیرامون خانه کعبه و در درون آن گریه نموده و اشک می ریزند)).

۳ البیت العتیق

یکی دیگر از نامهای خانه خدا ((البیت العتیق)) است. و در قرآن کریم نیز از خانه خدا به این نام تعبیر شده است. در قرآن می فرماید:

(ثُمَّ لِیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُرَهُمْ وَلْیَطَوَّفُوا بِالبِیْتِ العَتِیقِ).(۷۶)

و نیز می فرماید: (لَکُمْ مَنافِعُ اِلی اَجَلٍ مُسَمّی ثُمَّ مَحِلُّها اِلی البَیْتِ العَتیقِ).(۷۷)

در این دو آیه شریفه از خانه کعبه به عنوان ((البیت العتیق)) نام برده شده است. و سرّ نامگذاری خانه خدا به این نام، یکی از این سه امر است:

۱ کلمه ((عتیق)) به معنای ((آزاد شده)) است؛ یعنی کسی ادعای ملکیت آن را ندارد. ((العبد العتیق؛ یعنی بنده ای که آزاد شده است)) و چون خانه کعبه از قید مملوکیت آزاد خست و کسی ادعای ملکیت آن را ندارد لذا خانه کعبه را ((البیت العتیق))، یعنی: خانه آزاد)) نامیده اند.

((ابوحمزه ثمالی)) می گوید: از امام محمد باقرعلیه السّلام در مسجدالحرام پرسیدم: چرا خداوند خانه کعبه را ((العتیق)) نامیده است؟

آن حضرت پاسخ داد: ((هیچ خانه ای در روی زمین وجود ندارد که خداوند آن را آفریده باشد مگر اینکه دارای آقا و کسانی باشد که در آن می نشینند، فقط خانه کعبه است که کسی در

آن سکونت ندارد و کسی جز خداوند، آقای آن نیست، پس خانه کعبه آزاد است)).(۷۸)

۲- کلمه ((عتیق)) به معنای ((قدیمی)) هم آمده است. و ممکن است علت نامگذاری خانه کعبه به ((البیت العتیق)) این باشد که خانه کعبه، قدیمیترین و نخستین خانه ای است که در روی زمین بنا نهاده شده است. در ادامه روایت قبلی نیز امام باقرعلیه السّلام به همین مطلب اشاره نموده و می فرماید:

((اِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ قَبْلَ الاَرْضِ ثُمَّ خَلَقَ الاَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ...))(۷۹)

یعنی: ((خداوند خانه کعبه را قبل از زمین آفرید و سپس زمین را خلق کرد)).

۳- در بحث سیر پیدایش خانه کعبه گفتیم: روایات اسلامی بیانگر این واقعیت است که خداوند، خانه کعبه را توسط ملائکه با حضرت آدم علیه السلام بنا نهاد. و این خانه تا مدتها در همین مکان کنونی بود، ولی پس از طوفان نوح علیه السلام که تمام زمین را آب فراگرفت، خداوند باری تعالی آن خانه را از مکان کنونی برداشته و به آسمان و عالم قدس منتقل نمود. و در واقع خانه کعبه را از غرق شدن نجات داد. و علت نامگذاری خانه کعبه به ((البیت العتیق)) این است که این خانه در آن زمان از غرق شدن نجات پیدا کرده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود:

((اِنَّما سُمِّیَ البَیْتَ العَتیقَ لاَنَّهُ اُعْتِقَ مِنَ الفَرْضِ...))(۸۰)

یعنی: ((خانه کعبه را ((البیت العتیق)) نامیده اند چون از غرق شدن نجات داده شد)).

۴ بیت الحرام

در قرآن کریم، خداوند کلمه ((بیت)) را در چند مورد به ذات اقدسش اضافه نموده است؛ مانند آیه ۱۲۵ از سوره بقره و آیه ۲۶ از سوره حج، ولی

از خانه کعبه ((بیت اللّه الحرام)) نام نبرده است.

اما در روایات در موارد زیادی از خانه کعبه با این عنوان نام برده شده است. و از امام صادق علیه السلام که راجع به فلسفه نامگذاری خانه کعبه به این نام پرسیده اند، آن حضرت فرموده است:

((لاَنَّهُ حُرِمَ عَلَی المُشْرِکینَ اءَنْ یَدْخُلُوه)).(۸۱)

یعنی: ((خانه کعبه را ((بیت اللّه الحرام)) نامیده اند؛ چون بر مشرکین حرام شده است که داخل کعبه روند)).

عظمت و حرمت کعبه

((خانه کعبه)) از حرمت ویژه ای برخوردار است. خداوند باری تعالی به این خانه نظر خاصی دارد. و هیچ کس جراءت جسارت و بی احترامی به این خانه را ندارد؛ زیرا کسی که به خانه کعبه بی احترامی کند و حرمت آن را هتک نماید، قطعاً مورد عقوبت دنیوی و اخروی خداوند قرار خواهد گرفت. در زمانهای گذشته و قبل از ظهور اسلام، بعضی از قبائل، قصد هتک حرمت و انهدام خانه کعبه را نمودند، ولی خداوند از عملی شدن قصد آنان جلوگیری نمود و بر آنان عذاب نازل کرد. همانطور که در داستان اصحاب فیل و ابرهه، گویای این واقعیت است، خداوند در قرآن کریم درباره این مطلب، سوره ای را نازل کرده و می فرماید:

(اءَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحابِ الفیل اءَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فی تَضلیل وَاءَرسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً اَبابِیل تَرمْیهِمْ بِحِجارَهٍ مِنْ سِجِّیل فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَاءَکُولٍ)(۸۲)

یعنی: ((یا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا نیرنگ آنان را تباه نساخت؟ وبر آنان پرندگانی را گروه گروه فرستاد که انسان را سنگی از گل می انداختند و سپس آنان را مانند کاهبرگهای خورده شده گردانید)).

داستان ابرهه و اصحاب فیل به صورت مفصّل در

بعضی از کتب حدیثی و تاریخی نقل شده است.(۸۳)

ساختمان کعبه و اجزای آن

ساختمان خانه کعبه متشکل از چند جزء است:

۱ داخل کعبه

گویند داخل خانه کعبه با سنگ مرمر سفید و سیاه، فرش شده و در وسط خانه، سه ستون چوبی منبت کاری شده وجود دارد. دیوارها و سقف آن نیز با پارچه حریر قرمز رنگی پوشیده شده است و روی آن پارچه ها اسامی خداوند و جملاتی مانند ((لااله الاّاللّه و محمد رسول اللّه)) نوشته شده است. در داخل خانه کعبه، لوحهایی از اسامی هدیه کنندگان وجود دارد.

۲- ارکان کعبه

خانه کعبه دارای چهار رکن است:

الف ((رکن اسود)): و آن عبارت است از زاویه شرقی خانه کعبه و جایی که ((حجرالاسود)) نصب گردیده است.

ب ((رکن شامی)): و آن عبارت است از زاویه شمالی خانه کعبه که در سمت حجر اسماعیل قرار گرفته است.

ج ((رکن غربی)): و آن زاویه غربی خانه کعبه است که در سمت دیگر حجر اسماعیل می باشد.

د ((رکن یمانی)): و آن زاویه جنوبی خانه کعبه است که در سمت کشور یمن واقع شده است

۳ – شاذروان

به برآمدگی که در اطراف خانه کعبه برای تعیین حدود اصلی و اولیه خانه ایجاد شده ((شاذروان)) می گویند؛ چنانکه از بعضی احادیث استفاده می شود که خانه کعبه بارها دچار حادثه شده و در معرض تخریب قرار گرفته و دوباره تجدید بنا گشته است.

در زمان عبدالملک بن مروان لشکری به سرپرستی حجاج بن یوسف برای دستگیری عبداللّه بن زبیر به مکه اعزام شد. طبق روایتی که در فروع کافی نقل شده،(۸۴) وقتی حجاج خانه کعبه را خراب کرد و ابن زبیر را کُشت، مردم به خانه کعبه هجوم آورده و خاک آن را بردند. و هنگامی که تصمیم گرفتند خانه کعبه را مجدداً بسازند، مار بزرگی ظاهر و مانع

از ساختن خانه گردیـد. این خبر را به حجاج رسانیدند. او از مردم چاره جویی کرد. پیرمردی، علی بن الحسـین علیه السـلام را برای چاره جویی معرفی کرد. از امام علیه السلام چاره جویی کردند و آن حضرت فرمود:

((باید تمام خاکهایی که مردم برده اند برگردد)).

حجاج دستور داد تا مردم تمام خاکها را برگردانند، وقتی تمام خاکها را برگرداندند، خانه کعبه دوباره تجدید بنا شد.

در این تجدیـد بنا، حجاج دسـتور داد هر چهار قسـمت خانه کعبه را به یک میزان به سـمت داخل خانه برده و بسازنـد. و برای تعیین حدود اصلی و اولیه خانه، اطراف آن را به ارتفاع حدود ۲۵ سانتی متر بالا بردند و آن ((شاذروان)) است. و در واقع جزء خانه کعبه محسوب می شود که زایران باید خارج از آن حد طواف کنند.

۴ و ۵ درب و ناودان

((درب خانه کعبه)) در ضـلع شـرقی خانه کعبه قرار دارد و ((ناودان)) آن که از جنس طلا می باشد، بین رکن شـمالی و غربی بر بالای بام خانه قرار گرفته است.

۶ پرده کعبه

خانه کعبه را با پارچه ای می پوشانند. و این کار را ((پرده داری یا کسوت خانه خدا)) می گویند. طبق بعضی از روایات، اولی کسی که خانه خدا را پرده پوشانید، حضرت آدم علیه السلام بوده است.

ابوبصـیر از امام صادق علیه السـلام نقل کرده است: ((اولین کسـی که خانه خدا را با مو پوشانید حضرت آدم علیه السلام بوده است)).(۸۵)

و در ((من لایحضـره الفقیه)) روایت کرده است نخستین کسـی که خانه خدا را با پارچه پوشانید، حضـرت ابراهیم علیه السـلام بوده است.(۸۶)

و طبق بعضی دیگر از روایات، اولین کسی که خانه خدا را پرده پوشانید، حضرت اسماعیل علیه السلام بوده است.(۸۷)

۷ مستجار

مکـانی کـه در نزدیکی رکـن یمـانی، پشت خـانه کعبه و در مـوازات درب خـانه کعبه است، ((مسـتجار)) نـام دارد. نـام دیگر مستجار، ((ملتزم)) یا ((منفوذ)) است.

دعا نزد خانه کعبه

کنـار خـانه کعبه، بهترین مکـان برای دعا و راز و نیاز با خداونـد است؛ زیرا قـداست و عظمت این مکان ایجاب می کنـد تا در

آنجا دعا زودتر اجابت شود. و لذا باید از این فرصت نورانی و مکان ملکوتی استفاده کافی ببریم. و بهترین و کاملترین راه برای دعا نزد خانه خدا این است که سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهارعلیهم السّلام ا پیروی کنیم و دعاهایی را که آنان نزد خانه خدا می خوانده اند ما نیز به پیروی از آنان بر زبان جاری نماییم. پس شایسته است در اینجا ادعیه ای را که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ائمه اطهارعلیهم السّلام نزد خانه خدا می خوانده اند، ذکر کنیم.

دعای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

در حدیثی نقل شده است که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خانه کعبه را طواف می کرد و به رکن یمانی می رسید، سرش را به سوی کعبه بلند می کرد و می فرمود:

((اَلْحَمْدُللّه الَّذِی شَرَّفَکَ وَعَظَّمَکَ وَالحَمْدُللّه الَّذی بَعَثَنی وَجَعَلَ عَلِیّاً إ ماماً، اللّهُمَّ اهْدِ لَهُ خِیارَ خَلْقِکَ وَجَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِکَ)). (۸۸)

دعای ائمه اطهارعلیهم السّلام

امام حسن علیه السلام در کنار رکن ایستاد و فرمود:

((اِلهی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَمْ تَجِدْنی شاکِراً وَابْتَلَیْتَنی فَلَمْ تَجِدْنی صابِراً، فَلااَنْتَ سَلَبْتَ النِّعْمَهَ بِتَرْکِ الشُّکْرِ وَلااءَنْتَ اءَدَمْتَ الشِّدَّهَ بِتَرْکِ الصَّبْرِ، اِلهی مایَکُونُ مِنَ الکَریمِ اِلاّ الکَرَم)).(۸۹)

و امام سجادعلیه السّلام در کنار خانه خدا فرمود:

((سَیِّدی! سَیِّدی! هذِهِ یَدایَ قَدْ مَدَرْتُها إ لَیْکَ بِالذُّنوبِ مَمْلُوَّهٌ وَعَیْنایَ بِالرجاءِ مَمْدُودَهٌ وَحَقُّ لِمَنْ دَعاکَ بِالنَدْمِ تَذَلُّلاً اءنْ تُجیبَهُ بِالکَرَمِ تَفَضُّلاً.

سَیِّدی! اءَمِنْ اءهْلِ الشِّقاءِ خَلَقْتَنی فَاءَطیلُ بُکائی؟ اءَمْ مِنْ اءهْلِ السَّعادَهِ خَلَقْتَنی فَاءَبْشِرُ رَجائی؟

سَیِّدی! اءلِضَرْبِ المَقامِعِ خَلَقْتَ اءعْضایی اءمْ لِشُرْبِ الحَمیم خَلَقْتَ امْعائی؟

سَیِّدی! لَوْ اءَنَّ عَبْداً اسْتَطاعَ الهَرْبَ مِنْ مَوْلاهُ لَکُنْتُ اءوَّلَ الهارِبینَ مِنْکَ، لکِنّی اَعْلَمُ انّی لااءَفوُتُکَ.

سَیِّدی! لَو اءنَّ عَذابی مِمّا یَزیدُ فی مُلْکِکَ لَسَاءَلْتُکَ الصَّبْرَ عَلَیْهِ، غَیْرَ اءنِّی اَعْلَمُ اءنَّهُ لایَزیدُ فی مُلْکِکَ طاعَهُ المُطیعینَ وَلایَنْقُصُ مِنْهُ مَعْصِیَهُ العاصین.

سَیِّدی! مَا اءَنَا وَماخَطَری، هَبْ لی بِفَضْلِکَ وَجَلِّلْنی بِسِتْرِکَ وَاعْفِ عَنْ تَوبیخی بِکَرَمِ وَجْهِکَ.

إ لهی وَسَیِّدی! ارْحَمْنی مَصْرُوعاً عَلَی الفَراشِ تَقَلَّبنی اءیْدی اَحِبَّتی وَارْحَمْنی مَطْرُوحاً عَلَی المُفتَصِلِ یَغْسِلُنی صالِحَ جیرَتی

وَارْحَمْنی مَحْمُولاً قَد تَناوَلَ الاَقْرَباءُ اءَطْرافُ جنازَتی وَارْحَمْ فی ذلِکَ البَیْتِ المُظْلِکَ وَحْشَتی وَوَحْدَتی وَغُرْبَتی)).(۹۰)

یعنی: ((آقای من! آقای من! این دستهای من است که پر از گناه به سوی تو دراز می کنم و چشمانم به امید تو دوخته شده است. و شایسته است کسی را که

با پشیمانی و در حالت خواری تو را بخواند، با فضل و کرم خویش به او پاسخ دهی.

آقای من! آیا مرا از اهل شقاوت آفریدی تا گریه ام را طولانی کنم یا از اهل سعادت آفریدی تا امیدوار باشم؟

آقای من! آیا اعضا و جوارح مرا برای زدن و سرکوبی آفریده ای، یا روده هایم را برای آشامیدن آب جوشان خلق کرده ای؟

آقای من! اگر عبدی باشد که بتواند به سوی مولایش بگریزد، من اولین کس هستم که به سوی تو می گریزم، ولی می دانم که من تو را ترک نمی کنم (تا دوباره به سوی تو بگریزم)

آقای من! اگر در تحت فرمانروایی تو عذاب من زیاد شده است، پس از تو صبر بر آن را می خواهم، ولی من یقین داردم که اطاعت کسانی که تو را اطاعت می کنند، بر ملک و فرمانروایی تو چیزی اضافه نمی کند معصیت کسانی که تو را معصیت می نمایند، از آن چیزی کم نمی کند.

آقای من! چه کنم که بیم دارم، به فضل خود بر من ببخش و با پوشش خود، مرا بپوشان. و با گرم خویش، از توبیخ من درگذر.

خدای من! و مولای من! لطف و مرحمت خود را شامل من گردان، آنگاه که زمینگیر شدم، دوستانم به کمک من بیایند و آنگاه که در غسّالخانه هستم، بهترین همسایه ام مرا غسل دهد و آنگاه که مرا در تابوت حمل می کنند، نزدیکانم پیرامون جنازه ام باشند. و در آن قبر تاریک، بر وحشت و تنهایی و بی کسی من ترّحم کن)).

این دعا بسیار پرمحتوا و عالی است، خداوند به همه ما توفیق دهد که

بتوانیم این دعا را با توجه و اخلاص کامل در کنار خانه خدا بخوانیم و فیض ببریم.

سایر ائمه اطهارعلیهم السّلام نیز در کنار خانه خدا به گونه ای با خدا راز و نیاز می کرده اند که گویا جز او کسی را در پیش روی خود نمی دیده اند. و ما همیشه باید دعا کنیم و از خداوند بخواهیم تا توفیق دعای با اخلاص را در کنار خانه خودش به ما عنایت کند؛ زیرا اگر دعا در کنار خانه خدا با اخلاص باشد بدون شک اجابت می شود؛ چون فلسفه وجودی خانه کعبه این است که بندگان خدا پیرامون این خانه طواف می کنند و از خداوند بخواهند تا گناهانشان را ببخشد.

لذت دعا نزد خانه خدا و نتیجه اخروی و معنوی آن را کسانی درک می کنند که به مقام و منزلت این مکان قدسی آشنا باشند. و اگر کسی به مقام و منزلت این مکان و ملکوتی بودن آن آشنا باشد، هیچگاه از عبادت و راز و نیاز به درگاه حضرت حق باری تعالی در کنار خانه کعبه، خسته نمی شود.

((طاووس فقیه)) می گوید: ((امام چهارم، سید الساجدین علیه السلام را در کنار خانه کعبه دیدم که شب تا صبح طواف و عبادت می کرد. وقتی کنار خانه کعبه خلوت شد و دیگر کسی را در کنار خانه ندید، به آسمان نگریست و فرمود:

((الهی! غارَتُ نُجُومُ سَماواتِکَ وَهَجَعَتْ عُیُونُ آنامِکَ وَاءبْوابُکَ مُفْتَحاتٌ لِلسّائِلِین، جِئْتُکَ وتَرحَمْنی وَتَرینی وَجْهَ جَدّی مُحَمَّدصلّی اللّه علیه و آله فی عَرَصاتِ القِیامَهِ))

یعنی: ((پروردگارا! اکنون ستارگان آسمانهاست خاموش شده و همه افراد خوابیده اند. و درهای رحمت تو برای گداها مفتوح

است. من اکنون به نزد تو آمده ام تا مرا ببخشی و مورد رحمت قرار دهی و در روز قیامت، مرا در صورت جدّم محمدصلّی اللّه علیه و آله بینی)).

سپس امام سجادعلیه السّلام گریست و فرمود:

((وَعِزَّتِکَ! وَجَلالِکَ! مااءَرَدْتُ بِمَعْصِیَتی مُخالِفَتَکَ وَماعَصَیْتُکَ اِذْ عَصَیْتُکَ وَاَنابِکَ شاکٌ وَلابِنِکالِکَ جاهِل وَلالِعُقوبَتِکَ مُتَعَرِّض وَلکِنْ سَوَلْتْ لی نَفسی وَاَعانَنی عَلی ذلِکَ سَتْرُکَ المُرضی بِهِ عَلَیَّ، فَاءَنا الا نُ مِنْ عَذابِکَ مَنْ یَستنقِذُنی وَبِحَبْلِ مَنْ اعْتَصِمُ إ نْ قَطَعْتَ حَبْلَکَ عَنّی، فَواسَوْاءَتاهُ غَداً مِنَ الوُقُوفِ بَینَ یَدَیْکَ إ ذا قیلَ لِلْمُخّفینَ جُوزوا وَلِلْمُثْقِلینَ حُطّوا، اءَمَعَ المُخْفین اءَجُوزُ اءَوْمَعَ المُثْقِلینَ اءَحُطُّ؟ وَیْلی کُلَّما طالَ عُمری کَثَرَتُ خَطایایَ وَلَمْ اءَتُبْ، اءما آنٌ لی اءَنْ اسْتَحی مِنْ رَبّی؟)).

یعنی: ((به عزت و جلالت سوگند می خورم که با گناه خویش قصد مخالفت تو را ننموده ام. و اگر معصیتی را مرتکب شده ام به خاطر این نبوده است که به تو شک دارم، یا به تنبیه تو، جاهل باشم و یا عقوبت تو را نادیده گرفته باشم، بلکه هوای نفس، مرا به وسوسه انداخت و اینکه تو آن گناه را می پوشانی نیز مرا به انجام آن وادار نمود. اکنون با خود می گویم چه کسی مرا از عذاب تو نجات می دهد؟ و اگر تو ریسمانت را از من بُبُری، به ریسمان چه کسی چنگ بزنم. وای بر فردا! آنگاه که روبه روی تو به سبکبالان گفته می شود: ((بروید)). و به سنگین بالان گفته می شود: ((توقّف کنید)). آیا من با سبکبالان هستم یا با سنگین بالان هستم تا بمانم؟ وای بر من! که هر اندازه از عمرم می گذارد، خطاهایم بیشتر می

شود در حالی که توبه نکرده ام. آیا وقت آن نرسیده است که از پروردگارم خجالت بکشم؟)).

و سپس امام علیه السلام گریست و این شعر را سرود:

اءَتَحْرُقَنی بِالنّارِ یاغایَهُ المُنی

فَاءَیْنَ رَجائی ثُمَّ اءَیْنَ مُحِبَّتی

اءَتَیْتُ بِاءعْمالٍ قَباحٍ رَدِیَّهٍ

وَمافِی الوَری خَلْقٌ جَنی کَجِنایَتی

یعنی: ((ای هدف آرزومندان! آیا مرا با آتش می سوزانی! پس امید و محبّت من به کجا رفته؟ من با اعمالی زشت و پست، نزد تو آمده ام و در جهان، هیچ کس نیست که مثل من چنین جنایتی مرتکب شده باشد)).

من چنین جنایتی مرتکب شده باشد)).

پس از سرودن این شعر،گریست و فرمود:

((سُبْحانَکَ تَعْصی کَاءَنَّکَ لاتَری، وَتَحْلِمُ کَاءَنَّکَ لَمْ تُعصی، تَتَوَدَّدُ إ لی خَلْقِکَ بِحُسْنِ الصَّنیع کَاءَنَّ بِکَ لِحاجَهٍ إ لَیْهِمْ وَاءنْتَ یاسَیِّدیَّ! الغِنی عَنْهُمْ)).

پس از این کلمات، به حالت سجده بر روی زمین افتاد.

در این هنگام من نزدیک رفتم و سر مبارک آن حضرت را آهسته گرفتم و روی زانوهایم گذاشتم و گریستم به طوری که اشکهایم جاری شد و روی صورت آن حضرت ریخت.

آن حضرت حرکت کرد و نشست و فرمود: ((چه کسی من را از ذکر پروردگارم بازداشت؟)).

گفتم: من ((طاووس)) هستم. (سپس پرسیدم) این چه بی لیاقتی و ترسی است که در تو می بینم؟ این کار را ما که گناهکار هستیم باید انجام دهیم! نه شما که پدرت حسین بن علی و مادرت فاطمه زهرا و جدّت رسول خداست.

آن حضرت فرمود: ((هرگز! هرگز ای طاووس! پدر و مادر و جدّم را واگذار؛ زیرا خداوند بهشت را خلق کرده است برای کسی که او را اطاعت نموده و کار نیک انجام دهد هرچند بنده ای حبشی باشد. و آتش را آفریده است

برای کسی که او را معصیت کند هرچند از طایفه قریش باشد. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

(فَاِذا نُفِخَ فِي الصُورِ فَلاانْساب بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلايَتَساءَلُون).(۹۱)

به خدا سوگند فردا هیچ کس تو را یاری نمی کند مگر عمل شایسته ای که پیش فرستاده باشی)).(۹۲)

این حدیث، بیانگر اهمیت دعا و راز و نیاز در کنار خانه کعبه است.

امام صادق علیه السلام نیز در کنار خانه کعبه، چنین دعا می کند:

((اللّهم من قِبَلِكَ الرَّوْحُ وَالفَرَجُ وَالعاقِبَهُ، اَللّهُمَّ اِنَّ عَمَلی ضَعِيفٌ فَضاعِفْهُ لی وَاغْفِرلی مَااطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنّی وَخَفی علی خَلْقِكَ وَتَسْتَجِيرُ مِنَ النّارِ)).(۹۳)

و طبق حدیث دیگری از امام رضاعلیه السّلام نقل شده است که آن حضرت وقتی رو به روی ((رکن یمانی)) قرار می گرفت، دستهای خود را به سوی آسمان بلند می کرد و می فرمود:

((يا اَللّه! يا وَلِيَّ الصافِيهِ! وَ ياخالِقُ العافِيهِ! و يا رازِقُ العافِيهِ! وَالمُنْعِمُ بِالافِيهِ وَالمَنّانُ بِالعافِيهِ وَالمُتفضّلُ بِالعافِيهِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، يا رَحْمانُ الدُّنيا وَالا خِرَهِ وَرَحِيمُهَما! صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقنا العافِيَهَ وَدَوامَ العافِيهِ وَتَمامَ العافِيهِ وَشُكْرَ العافِيهِ فی الدُّنيا وَالا خِرَهِ يا اَرْحَمُ الرّاحِمين)).(۹۴)

وداع با کعبه

درباره چگونگی و آداب وداع با خانه خدا نیز از ائمه اطهارعلیهم السّلام دستوراتی وارد شده است. در حدیثی ((معاویه بن عمّار)) از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت علیه السلام رمود:

((هرگاه خواستی از مکه خارج شده و نزد خانواده ات برگردی، با خانه خدا وداع و خداحافظی کن. ابتدا هفت مرتبه پیرامون کعبه طواف کن و اگر توانستی در هر مرتبه، حجرالاسود و رکن یمانی را با دستهای خود بگیر، و اگر نتوانستی، طواف را از حجرالاسود شروع و

در رکن یمانی ختم کن. و اگر این را هم نتوانستی، هر طور که مقدور است انجام بده. و سپس به رکن مستجار آمده و مانند اولین روزی که به مکه آمدی، عمل کن و هر دعایی که خواستی بخوان. و سپس از آن، حجرالاسود را در بغل گرفته و شکم خود را به دیوار کعبه چسبانیده و یک دست را بر روی حجرالاسود و دست دیگر را بر دیوار نزدیک به درب کعبه بگذار و بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت او صلوات بفرست و سپس بگو:

((اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَاءَمِینِکَ و جَبِیکَ وَنَجِیِّکَ وَخَیرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ.

اللّهُمَّ! کَمابَلَّغَ رِسالاتَکَ وَجاهَدَ فی سَبیلِکَ وَصَدَّعَ بِاءمْرِکَ وَاُوذِیَ فی جَنْبِکَ وَعَبَدَکَ حَتی اَتاهُ الیَقین.

اللّهُمَّ! اقِلبْنی مُفْلِیً مُنْبِحاً مُسْتَجاباً لی بِاءفْضَلِ مایَرْجَعُ بِهِ اءحدٌ مِنْ وَفْدِکَ مِنَ المَغْفِرَهِ وَالبَرَکَهِ وَالرَّحْمَهِ وَالرِّضْوانِ وَالعافِیه.

اللّهُمَّ! إ نْ اءمتَّنی فَاغْفِرلی وَإ نْ اَحْیَیْتَنی فَارْزُقْنیه مِنْ قابِلٍ.

اللّهُمَّ! لاَتَجْعَلْهُ آخِرُّ العَهْدِ مِنْ بَیْتِکَ.

اللّهُمَّ! إ نّی عَبْدُکَ وَابنُ عَبْدِکَ وَابنُ اَمَتِکَ، حَمَلْتَنی عَلی دَوابِکَ وَسَیَّرْتَنی فی بِلادِکَ حَتّی اءَقْدَمْتَنی حَرَمَکَ وَاءَمْنَکَ وَقَدْ کانَ فی حُسْنِ ظَنّی بِکَ اءَنْ تَغْفِرَلی ذُنُوبِی فَإ نْ کُنتَ قَدْ غَفَرْتَ لی ذُنُوبی فَازْدُدْ عَنّی وَقَرِّبْنی إ لَیْکَ زُلْفی وَلاتُباعِدْنی وَإ ن کُنْتَ لَمْ تَغْفِرْلی فَمِنَ الا نِ فَاغْفِرلی قَبْلَ اءَنْ تَناءی عَنْ بَیْتِکَ داری، فَهذا اءَوانُ انْصِرافی إنْ کُنتَ اءَذْنْتَ لی غَیرُ راغِبٍ عَنْکَ وَلاعَنْ بَیْتِکَ وَلامُسْتَبْدِل بِکَ وَلابِهِ.

اللّهُمَّ! احْفَظْنی مِنْ بَیْنَ یَدَیَّ وَمِنْ خَلْفی وَعَنْ یَمینی وَسَمْن شِمافی حَتّی تُبَلِّغُنی اءَهْلی فَإ ذا بَلَّغْتَنی اءَهْلی فَاکْفنی مَؤْونَهَ عِبادَکَ وَعَیالِی فَاِنَّکَ وَلِیُّ ذلِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَمِنّی)).

پس از خواندن این دعا

به کنار چاه زمزم آمده و از آب آن بیاشام. و پس از آن به بیرون رفته و بگو:

((آئبون تائبون عابدون لربّنا حامدون إ لی ربنا راغبون إ لی اللّه راجعون إ ن شإ اللّه)).

((معاویه بن عمّار)) می گوید: ((خود امام صادق علیه السلام وقتی خانه کعبه را وداع گفت و خواست از مسجدالحرام خارج شود، در کنار درب مسجد تا مدت زیادی به سجده رفت و سپس حرکت کرد و از مسجد خارج شد)).(۹۵)

بخش سوّم: مسجد الحرام و اسرار آن

حدود مسجدالحرام

((مسجدالحرام)) از قدیمیترین مساجد است. عظمت و قداست این مسجد، از همه مساجد بیشتر است. ((مسجدالحرام)) تنها مسجدی است که در قرآن کریم از آن به عظمت و شوکت نام برده شده است. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(یا اَیُّهَالَّذینَ امَنُوا اِنَّما المُشْرِکُونض نَجِسٌ فَلایَقْرِبُوا المَسْجِدِالحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا...).(۹۶)

و نیز می فرماید: (لَقَدْ صَدَقَ اللّه رَسُولَهُ الرُّءْیا بِالحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ المسجدالحرام...)(۹۷)

و لازم است قبل از هر موضوعی، حدود مسجدالحرام مشخص شود.

از بعضی روایات استفاده می شود که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهماالسّلام سجدالحرام را از طرف مشرق به صفا و مروه محدود کرده اند.(۹۸)

پس از تحقیق و تفحّص راجع به این موضوع، نتیجه می گیریم که مسجدالحرام ابتدا دارای محدوده و فضای مشخصی بوده است. و دلیل روشن آن این است که در قرآن کریم فرموده است:

(فلا یقربوا المسجدالحرام)؛ یعنی: ((مشرکین نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند)).

و یا می فرماید: ((لتدخلنّ المسجدالحرام)؛ یعنی: ((تا داخل در مسجدالحرام شوند)).

امر نمودن خداوند به اینکه مشرکین نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند و همچنین داخل شدن رسول خدا و همراهان او به مسجدالحرام، مستلزم این است که محدوده مسجدالحرام مشخص بوده باشد. پس مسجدالحرام در

ابتدا دارای حدود مشخصی بوده است هرچند اکنون آن محدوده اصلی، نامشخص است.

برای مسجدالحرام پس از ظهور اسلام و بخصوص در زمان خلیفه دوم، فضای معیّنی در نظرگرفته شد و پیرامون آن دیوار کشیدند. همچنین بعد از خلیفه دوّم، در زمان خلیفه سوم و سپس در دوران حکومت عباسیان، در فضا مساحت مسجدالحرام تغییراتی انجام گرفت و مسجد را بزرگتر بنا کردند. این تغییرات ادامه پیدا کرد تاکنون که آل سعود مساحت مسجد را به بیش از ۳۵۶ هزار متر مربع افزایش داده اند.

جایگاه معنوی مسجدالحرام

عظمت و قداست و شوکت مسجدالحرام در حدّی بالاست که هیچ مسجدی با او همتراز نمی باشد؛ زیرا خداوند برای این مسجد، ویژگیهایی قرار داده است که برای هیچ مسجدی قرار نداده است. و آن ویژگیها عبارتند از:

۱ تحریم ورود مشرکین به مسجدالحرام

در قرآن کریم صراحتاً از داخل شدن مشرکین به مسجدالحرام نهی شده است، خداوند می فرماید:

(یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِنَّما المُشْرِكُونَ نَجِسٌ فَلایَقْرِبُوا المَسْجِدُالحَرام بَعْدَ عامِهِمْ هذا...)(۹۹)

((ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکین نجس هستند و پس از این نباید به مسجدالحرام نزدیك شوند)).

در این آیه از نزدیک شدن مشرکین به مسجدالحرام ممانعت شده است؛ زیرا قداست و پاکیزگی و عظمت این مکان با نزدیك شدن کسی که نجس است، هیچ سازگاری ندارد. این مکان، مورد نظر خدا و جایگاه عاشقان اوست، پس هر کس که پاك و منزّه از شرکت و نجاست درونی باشد، اجازه ورود به آن را دارد و هر کس که آلوده به شرك و نجاست درونی باشد، حق ورود به آنجا را ندارد.

۲ امن بودن مسجدالحرام

از ویژگیهای مسجدالحرام، امنیت آن است. کسی که به داخل مسجدالحرام پناه ببرد، امنیت پیدا کند و کسی حق آزار و اذیت او را ندارد، زیرا مسجدالحرام جزء حرم خداست و هر کسی که داخل حرم خدا شود، امنیت دارد؛ همانطور که خداوند می فرماید:

(وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ اٰمِناً)(۱۰۰) یعنی: ((و هر کسی که داخل حرم خدا شود، امنیت دارد)).

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا منظور از این آیه که می فرماید: ((هرکسی که داخل آن شود، امنیت دارد))، خانه کعبه است یا حرم خدا؟

آن حضرت فرمودند: هر کسی که در حرم داخل شود و به آنجا پناه ببرد از غضب خداوند در امان است. و هر حیوان وحشی و پرنده ای که داخل حرم شود، از اذیت و آزار دیگران در امان است تا هنگامی که از حرم خارج شود)).

از این روایت و سایر روایات استفاده

می شود که اذیت و آزار رساندن به دیگران در مسجدالحرام که جزء حرم خدا می باشد، حرام است.

شاید فلسفه نامگذاری این مسجد به ((المسجدالحرام)) این باشد که گشتن و یا اذیت و آزار رساندن به هر موجود زنده ای در آن حرام است.

و ممکن است علت نامگذاری آن به ((مسجدالحرام)) احترام ویژه ای باشد که این مسجد نزد خداوند دارد؛ زیرا بعضی از روایات بیانگر این مطلب است که محدوده مسجدالحرام مکانی است که میخ خیمه بهشتی در آنجا کوبیده شده. در روایتی از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که فرمود:

((وقتی که آدم و حواعلیهماالسّلام به زمین هبوط کردند، مدتی دور از هم و در تنهایی می زیستند و برای رسیدن به همدیگر، به درگاه خداوند تضرّع و گریه کردند تا خداوند بر آنان ترحّم نمود و به جبرئیل دستور داد خیمه ای از خیمه های بهشتی را به زمین برده و آدم و حوا را در آن خیمه جمع کرد. این خیمه دارای ستونی بسیار نورانی و از جنس یاقوت سرخ بود، تا هر جا نور این ستون امتداد داشت، خداوند به احترام ستون و خیمه بهشتی آن را جزء حرم خود قرار داد)).

و در همین روایت می فرماید: ((این خیمه دارای طنابهایی بود که میخ آنها در محدوده مسجدالحرام کوبیده می شد)).(۱۰۱) لذا ممکن است فلسفه نامگذاری مسجدالحرام، احترام ویژه ای باشد که این مکان به لحاظ آن خیمه و ستون بهشتی دارد.

۳ نماز و دعا در مسجدالحرام

یکی دیگر از ویژگیهای مسجدالحرام این است که نماز و دعا در مسجدالحرام، در مقایسه با نماز و دعا در سایر مساجد از بیشترین اجر

و ثواب برخوردار است. فقهـا و علمـا در رسـاله هـای علمّیه به این مطلب تصـریح کرده انـد. و روایات زیادی نیز در این رابطه وارد شده است.

در بعضی از روایات، یک نماز در مسجدالحرام را معادل با صد هزار نماز دانسته اند.(۱۰۲)

و در بعضی از روایات، نماز فرادا در مسجدالحرام از نماز جماعت در منزل، افضل دانسته شده است.(۱۰۳)

حضرت امیرالمؤ منین علی علیه السلام فرموده است:

((النافِلَهُ فی المَسْجِدِالحَرامِ الْاَعْظَمِ تَعْدِلُ عُمْرَهً مَبْرُورَهً وَصَلاهُ الفَریضَهِ تَعْدِلُ حَجَّهً مُتَقَبَّلَه))(۱۰۴)

یعنی: ((نماز نافله در مسجدالحرام برابر با عمره مبرور و نماز واجب در آن برابر با حج مقبول است)).

دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند نیز در مسجدالحرام از منزلت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا در این مسجد، خانه خدا که خانه رحمت و مغفرت هست قرار دارد، و خود این مسجد در شهر مکه که شهر ((اُمُّ رُحْم)) هست، قرار گرفته است. پس اگر کسی با اخلاص و فروتنی کامل وارد مسجدالحرام شود و به درگاه خداوند مناجات کند، خداوند دعای او را اجابت خواهد کرد.

ائمه اطهارعلیهم السّـلام در این مسـجد، نمازهای زیادی با سـجده های طولانی اقامه می کرده انـد و این گویای اهمیت نماز و دعا در مسجدالحرام است.

مکانهای معنوی مسجدالحرام

در مسـجدالحرام، مکانها و جایگاههای بسـیار مقدس و با عظمتی وجود دارد که در واقع وجود این جایگاهها به مسجدالحرام، عزّت و قداست ویژه ای بخشیده است.

۱ کعبه

((کعبه)) مهمترین جایگاه در مسجدالحرام است. و راجع به اهمیّت و فلسفه وجود آن، درگذشته مطالبی را مرقوم داشتیم.

۲- حجرالاسود

((حجرالاسود)) همانطور که از اسم آن پیداست، سـنگ سـیاهی است که در رکن شـرقی با ارتفاع یک متر و نیم از زمین قرار دارد. این سنگ به شکل بیضی و در قابی از نقره قرار گرفته است. در اینجا باید چند نکته را پیرامون حجرالاسود تذکر دهیم:

الف ماهیت حجرالاسود:

حجرالاسود، یاقوت سـفید از یاقوتهای بهشت بوده است که خداوند آن را در کوه ((ابوقبیس)) قرار داد و به حضرت ابراهیم و

اسماعیل علیهماالسّلام وحی کرد تا آن را از کوه ابوقبیس، استخراج نمایند و به همین شکل که اکنون هست، در کعبه جاسازی نمایند.

و از حضرت علی علیه السلام نقل گردیده است که پیش از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام خداوند این سنگ را از بهشت همراه حضرت آدم علیه السلام به زمین فرستاد و آن حضرت سنگ را در همین مکان کنونی قرار داد، ولی پس از طوفان نوح علیه السلام حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام از طریق وحی، آن را از کوه ابوقبیس استخراج نمودند.(۱۰۵)

این سنگ که ابتدا یاقوت بسیار سفید و نورانی بود، بر اثر تماس کفّار و مشرکین با آن و معصیت گناهکاران، رنگ آن تغییر پیدا کرد و سیاه شد.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بر عایشه که در حال طواف بود فرمود: ((اگر چنین بود که خداوند این سنگ را بر اثر پلیدی و نجاسات دوران جاهلیت متاءثّار سازد، اکنون هر دردی با آن شفا پیدا می کرد و این سنگ به همان شکلی بود که در اوّل، خداوند آن را با آن شکل به زمین فرستاد و خداوند آن را به همان حالت اوّلی که داشت، ظاهر می کرد.

این سـنگ، ابتـدا یـاقوتی سـفید از یاقوتهـای بهشت بود، ولی خداونـد زیبـایی آن را بر اثر معصـیت گناهکاران، تغییر داد...)). (۱۰۶)

و در روایت دیگری از امیرالمؤ منین علی علیه السـلام نقل شده است که آن حضـرت فرمود: ((حجرالاسود در ابتدا سنگی بود که سفیدی آن مانند سفیدی مروارید و درخشش آن مانند یاقوت بود، سپس دستهای کفّار آن را سیاه کرد...)).(۱۰۷)

ب استلام حجرالاسود:

((اسـتلام)) یعنی ((دست کشیدن)) استلام حجرالاسود، یکی از اعمال مستحبی است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهارعلیهم السّلام انجام دادن آن را بسیار سفارش کرده اند. و در بسیاری از روایات، استلام حجرالاسود به عنوان سنّت رسول خدا معرفی شده است.

البته در اسـتلام حجرالاـسود لاـزم است رعـایت دیگران بشود و چنانچه موجب اذیت و آزار دیگران شود، بهتر است از دور به آن اشاره کنیم.

از امـام رضـاعلیه السّـلام پرسـیدند: آیـا در اسـتلام حجرالاسود، وقتی مردم زیاد شدنـد و ازدحام کردنـد کسـی حق دارد برای استلام آن، ضارعه کند؟

آن حضرت فرمود: ((در این صورت با دست خود به حجرالاسود اشاره کن)).(۱۰۸)

و در روایت دیگری نقل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا حجرالاسود را استلام نمی کنی؟

آن حضرت فرمود: ((اءکرِهُ اءن اُوذیَ ضعیفاً اءو اءتاءذّی)).(۱۰۹)

یعنی: ((نمی خواهم انسان ضعیفی را اذیت کرده باشم یا خود، اذیت شوم)).

نقل شـده است که در مکّه مردی از کارگزاران بنی امیّه زنـدگی می کرد که به او ((ابن ابی عوانه)) می گفتند. این شـخص با اهل بیت پیامبرعلیهم السّـلام دشـمنی داشت و هرگاه امام صادق علیه السلام ا یکی از بزرگان اهل بیت علیهم السّلام وارد مکه می شد، آن مرد او

را به بازیچه می گرفت. روزی نزد امام صادق علیه السلام آمد در حالی که آن حضرت در طواف بود، به او عرض کرد: نظر شما درباره استلام حجرالاسود چیست؟

آن حضرت فرمود: ((رسول خداصلّی اللّه علیه و آله آن را استلام می کرد)).

او عرض کرد: من ندیده ام شما آن را استلام کنی.

آن حضرت فرمود: ((نمی خواهم انسان ضعیفی را اذیت کرده یا خود اذیت شوم.

آن مرد به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من گمان می کردم که رسول خداصلّی اللّه علیه و آله ن را استلام می کرد ((یعنی به اذیت دیگران یا خودش کاری نداشت))؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آری، رسول خداصلّی اللّه علیه و آله آن را استلام می کرد ولی مردم وقتی پیامبرصلّی اللّه علیه و آله را می دیدند، حقّش را ادا می کردند و راه را برای او باز می نمودند ولکن حقّ مرا را ادا نمی کنند)).(۱۱۰)

ج بوسیدن حجرالاسود:

یکی دیگر از عملهای مستحب، بوسیدن حجرالاسود است. البته سفارش شده است که بوسیدن حجرالاسود نباید موجب اذیت و آزار دیگران شود. ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم مکه برای شما بد می دانند که حجرالاسود را نبوسی در حالی که رسول خداصلّی اللّه علیه و آله آن را بوسیده است.

امام صادق صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ((إ نَّ رَسُولَ اللّه صلّی اللّه علیه و آله کانَ إ ذا إ نتَهی إ لی الحَجَرِ یَغْرِجُوا لَهُ وَ اءنَا لایَفْرِجُونَ لی)).(۱۱۱)

یعنی: ((هرگاه رسول خداصلّی اللّه علیه و آله به سمت حجرالاسود می رفت، مردم راه را برای او باز می کردند، ولی برای من راه را باز

نمی کنند)).

د فلسفه استلام و بوسیدن حجرالاسود:

طبق آنچه از احادیث استفاده می شود، سفارش به استلام و بوسیدن حجرالاسود، سرّ و حکمتی دارد. در قرآن کریم تصریح شده است که خداوند در عالم ذر، تمام فرزندان آدم را حاضر نمود و خطاب به آنان فرمود: (اءَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟)(۱۱۲)

یعنی: ((آیا من پروردگار شما نیستم؟)).

((قالُوا: بَلی))؛(۱۱۳)

یعنی: ((همگی گفتند: آری، تو پروردگار ما هستی)).

از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهارعلیهم السّلام نقل شده است که وقتی خداوند فرزندان آدم را حاضر نمود، از آنان میثاق و اقرار گرفت، حجرالاسود را نیز فراخواند و به آن امر کرد که میثاق فرزندان آدم را در خود حفظ و نگهداری کن. و استلام حجرالاسود در واقع تجدید میثاق و بیعت است و هر کسی که آن را استلام کند، در روز قیامت، حجرالاسود شهادت می دهد که او دوباره تجدید میثاق و بیعت کرده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: ((عمربن خطاب از کنار حجرالاسود گذشت و گفت: ای سنگ! به خدا سوگند! ما می دانیم تو سنگی هستی که هیچ ضرر و نفعی نداری، فقط می دانیم که رسول خداصلّی اللّه علیه و آله تو را دوست داشت، و به همین جهت ما نیز تو را دوست داریم)).

امیرالمؤ منین علی علیه السلام به عمربن خطاب فرمود: ((ای پسر خطاب! به خدا سوگند! خداوند این سنگ را در روز قیامت حاضر می کند در حالی که یک زبان و دو لب دارد و برای کسانی که تجدید میثاق کرده اند شهادت می دهد...)).(۱۱۴)

و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: ((خداوند حجرالاسود را آفرید و سپس از

بندگانش میثاق گرفت و به این سنگ دستور داد: این میثاق را حفظ کن و مؤ منین با او تجدید میثاق می کنند)).(۱۱۵)

در مرفوعه ((ابن ابی عمیر)) آمده است که از امام صادق علیه السلام یا امام باقرعلیه السّلام پیرامون علت بوسیدن حجرالاسود سؤ ال شد، آن حضرت فرمود: ((این سنگ در بهشت یک گوهر بسیار سفیدی بود و حضرت آدم علیه السلام آن را می دید، وقتی خداوند این سنگ را به زمین فرستاد، حضرت آدم علیه السلام با آن برخورد کرد و فوراً آن را بوسید، از این پس، خداوند بوسیدن این سنگ را یک سنّت قرار داد)).(۱۱۶)

ه - دعا در کنار حجرالاسود:

دعا در کنار حجرالاسود از آداب ویژه ای برخوردار است. امام صادق علیه السلام فرموده است: ((هرگاه نزدیک حجرالاسود رسیدی، دو دست خود را به طرف آسمان بلند کرده و حمد و ثنای پروردگار را انجام بده و بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت او صلوات بفرست و از خداوند درخواست کن تا از تو قبول کند. سپس حجرالاسود را استلام نموده و ببوس، چنانچه نتوانستی آن را ببوسی فقط استلام کن، و اگر نتوانستی استلام کنی، فقط به آن اشاره کن و بگو:

((اَللّهُمَّ! اءَمانَتی اءَدَّیْتُها وَمیثاقی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لی بِالمُوافاهِ، اَللّهُمَّ! تَصْدیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّهِ نَبیکَ اَشْهَدُ اءَنْ لااِلهَ اِلا اللّه وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَاءَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرسُولُهُ امَنْتُ بِاللّه وَکَفَرْتُ بِالجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالعُزّی وَعِبادَهِ الشَّیْطانِ وَعِبادَهِ کُلِّ نِدٍّ یُدَّعی مِنْ دُونِ اللّه)).

و اگر نتوانستی همه آن را بگویی، فقط قسمتی از آن را بخوان و بگو:

((اَللّهُمَّ! اِلَیْکَ بَسَطْتُ یَدی وَفیها عِنْدِکَ عَظَمْتُ رِغْبَتی فَاقْبَلْ سیحَتی وَاْغْفِرلی وَارْحَمنی،

اَللّهُمَّ! إِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الکَفرِ وَالفَقْرِ وَمَواقِفِ الخَزْیِ فِی الدُّنیا وَالا خِرَهِ)).(۱۱۷)

۳ رکن یمانی:

همانگونه که قبلاً ذکر شد، خانه کعبه دارای چهار رکن است.

۱ رکن اسود یا رکن شرقی.

۲ رکن شامی.

۳ رکن غربی.

۴ رکن یمانی.

در بین ارکان کعبه، رکن یمانی از موقعیت معنوی ویژه ای برخوردار است و لذا ما، در اینجا آن را جداگانه مطرح کردیم.

((رکن یمانی))، زاویه جنوبی خانه کعبه است که در سمت کشور یمن واقع شده است. در بعضی روایات، رکن یمانی به عنوان ((یَمْینُ اللّه فی اءَضِهِ)) مطرح گردیده است. و سفارش شده است که رکن یمانی را استلام کنید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

((طُوفُوا بِالبَیْتِ وَاسْتَلِمُوا الرّکْنَ فَاِنَّهُ یَمینُ اللّه فی اءَرْضِهِ یُصافِحُ بِها خَلْقَهُ مُصافِحَه العَبْدِ اءَوْ الرَّحیلِ یَشهَدُ لِمَنْ اسْتَلَمَّهُ بِالمُوافاتِ)).(۱۱۸)

یعنی: ((به دور خانه کعبه طواف کنید و رکن یمانی را استلام نمایید، زیرا رکن یمانی، یمین اللّه در زمین ساتَ و خداوند به وسیله آن با بندگانش مصافحه می کند، چنانکه یک عبد با مولایش مصافحه می کند و رکن یمانی برای کسانی که آن را استلام کنند، روز قیامت شهادت می دهد که اینها وفای به عهد کردند)).

شیخ صدوق (ره) فرموده است: معنای ((یمین اللّه)) راهی است که خداوند از آن راه، مؤ منین را به بهشت وارد می کند.(۱۱۹)

دعا در کنار رکن یمانی از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا در بعضی از روایات، رکن یمانی به عنوان دربی از دربهای بهشت معرفی شده است.(۱۲۰) و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که خداوند در کنار رکن یمانی، فرشته ای را موکِّل ساخته تا به دعای شما آمین بگوید.(۱۲۱)

از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که آن حضرت خانه کعبه را طواف

می کرد تا به رکن یمانی می رسید، آنگاه سرش را به سمت کعبه بلند می کرد و می فرمود:

((اَلْحَمْدُ للّه الـذی شَرَّفَکَ وَعَظَّمَکَ وَالحَمْدُللّه الَّذی بَعَثَنی نَبِیّاً وَجَعَلَ عَلِیّاً اِماماً، اَللّهُمَّ اهْدِ لَهُ خَلْقِکَ وَجَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِکَ)). (۱۲۲)

در بعضی روایات، از ((مستجار)) با نام ((ملتزم)) تعبیر شده است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: ((حضرت آدم علیه السلام در حال طواف خانه کعبه بود، وقتی به ملتزم رسید، جبرئیل به او فرمود: در این مکان برای پروردگارت اقرار به گناه خود کن. حضرت آدم علیه السلام ایستاد و فرمود: ای پروردگارا هر کسی که کاری انجام دهد، اجری دارد، من عمل کردم پس اجر من چیست؟ خداوند به او وحی کرد: هر کس از فرزندان تو که به این مکان آید و در آنجا به گناهانش اقرار کند، من او را می بخشم)).(۱۲۳)

و در روایت دیگری نیز آن حضرت فرموده است:

((فَاِنَّ هذا مَکانٌ لَمْ یَقِرُّ عَبْدٌ لِرَبِّهِ بِذُنُوبِهِ ثُمَّ اسْتَغْفَرَاللّه اِلاّ غَفَرَ اللّه لَهُ))(۱۲۴)

یعنی: ((ملتزم، مکانی است که هیچ عبدی نیست که در این مکان به گناه خود نزد خداوندش اقرار کرده و استغفار کند، مگر اینکه خداوند او را آفریده باشد)).

۴ مستجار

((مستجار)) محلّی است نزدیک رکن یمانی، پشت کعبه و موازی با درب کعبه. و این مکان نیز از فضیلت و موقعیت ویژه ای برخوردار است؛ جایی که گناهکاران به آنجا پناه می برند. امام صادق علیه السلام می فرماید: در کنار مستجار بگو: ((اَللّهُمَّ! البَیْتُ بَیْتُکَ وَالعَبْدُ عَبْدُکَ وَهذا مَکانُ العائِذ بِکَ مِنَ النّارِ)).(۱۲۵)

۵ حجر اسماعیل

((حِجْر اسماعیل)) فضای دیواری است به شکل نیمدایره و به ارتفاع یک متر و سی سانتیمتر که در سمت دیوار شمالی خانه کعبه قرار دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

((الحِجْرِ بَیْتُ اسْماعِیلَ وَفیهِ قَبْرُ هاجَرِ وَقَبْرُ اِسْماعِیلَ)).(۱۲۶)

یعنی: ((حجر، خانه اسماعیل است و قبر هاجر و اسماعیل در آن قرار دارد)).

((حجر اسماعیل)) محل دفن بسیاری از پیامبران، نیز هست. و دعا و نماز در آنجا مستحب می باشد.

۶ مقام ابراهیم

((مقام ابراهیم)) در محلی نزدیک خانه کعبه و دارای گنبدی کوچک است که با دیواره ای از شیشه احاطه شده است.

در قرآن کریم می فرماید:

(وَفیهِ آیاتٌ بیِّناتٌ مَقامُ اِبْراهِیمَ وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ امِناً).(۱۲۷)

در این آیه از مقـام ابراهیم به عنوان یکی از نشـانه هـای آشـکار یـاد کرده است. و در آیه دیگری نمـاز خوانـدن در کنار مقام ابراهیم را مورد سفارش قرار داده و می فرماید:

(وَاتَّخَذُوا مِنْ مَقامِ اِبْراهِیمَ مُصَلّی)؛(۱۲۸)

یعنی: ((مقام ابراهیم را جایگاه نماز قرار دهید)).

((مقام ابراهیم)) سـنگ سیاه رنگی است که رد پای حضرت ابراهیم علیه السلام در آن نمایان است. این مقام در زمان حضرت ابراهیم علیه السـلام متصـل به دیوار کعبه بود و پس از ایشـان که مردم برای طواف پیرامون کعبه ازدحـام می کردنـد، آن را به این مکان کنونی انتقال دادند، و حضـرت رسول اکرم اسـلام صـلّی اللّه علیه و آله دوباره آن را به مکان اصلی برگردانید، ولی در زمان خلیفه اوّل ابتدای خلافت خلیفه دوّم، به مکان کنونی برگردانیده شد.(۱۲۹)

امـام صادق علیه السـلام می فرمایـد: ((وقتی خداونـد به حضـرت ابراهیم علیه السـلام وحی کرد: (اءذّن فی النّاس بالحـج)، آن حضرت این سنگی را که اکنون اثر دوپایآن بزرگوار بر آن

نمایان هست و مقام ابراهیم نام دارد، برداشت و در کنار خانه کعبه متصل به آن گذاشت و سپس روی آن رفته و با صدای بلند آنچه را خداوند امر کرده بود به گوش دیگران رسانید. وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام صحبت می کرد و پیام خدا را به دیگران می رسانید، این سنگ که زیر پای او بود، نتوانست او را تحمل کند و پاهای آن بزرگوار در سنگ فرو رفت و ابراهیم علیه السلام پاهای خود را از سنگ جدا کرد...)).(۱۳۰)

۷ چاه زمزم

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل را در بیابان خشک و سوزان مکّه به امر خداوند رها کرد و نزد ساره بازگشت، ذخیره آب آنان تمام شد و هر لحظه بر اثر شدت گرما و تشنگی، سختی هاجر و طفل شیرخوارش، بیشتر می گشت، هاجر چند بار فاصله بین کوه صفا و مروه را برای جستجوی آب، پیمود در آخرین بار که هاجر برای دیدن اسماعیل آمد، اسماعیل با پاهای کوچک خود زمین را گود می کرد، در این هنگام به امر خداوند از زیر پای اسماعیل چشمه ای جوشید و نام آن ((چشمه زمزم)) است.

((چاه زمزم))، در طول تاریخ، بارها بر اثر حوادث، خراب شده و دوباره آن را مرمّت کرده اند. نامهای این چاه، علاوه بر ((چاه زمزم)) عبارتند از: ((رکضه جبرائیل، حفیره اسماعیل، حفیره عبدالمطلب، برّه، المضمونه، الرداء، شبعه، طعام، مطعم و شفاء شقم)).(۱۳۱)

آشامیدن ((آب زمزم)) بعد از نماز طواف، مستحب است و سرّ آن را بعداً ذکر خواهیم کرد.

آب زمرم، بسیار مورد توجه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است. و گاهی در مدینه

آب زمزم را درخواست می فرمودند.

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرموده است:

((ماء زمزم شفاء لما شرب له))(۱۳۲)

یعنی: ((آب زمزم برای هر کسی که آن را بیاشامد، شفاست)).

روایت شده است که وقتی از آب زمزم نوشیدی، بگو: ((اَللّهُمَّ اْجعَلْهُ نافِعاً وَرِزقْاًواسِعاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داءٍ وَسُقْمٍ)).(۱۳۳)

چگونه وارد مسجدالحرام شویم؟

وارد شدن به مسجدالحرام، آداب ویژه ای را می طلبد. امام صادق علیه السلام پیرامون آداب وارد شدن به مسجدالحرام فرموده است: ((هرگاه خواستی به مسجدالحرام وارد شوی پابرهنه و با آرامش و متانت و خشوع وارد آن شوید)).(۱۳۴)

((ابن ابی عمیر)) می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ((هرکسی که با خشوع وارد مسجدالحرام شود، خداوند او را می آمرزد))

من عرض کردم: خشوع چیست؟

آن حضرت فرمود: ((خشوع یعنی متانت، با غرور وارد مسجدالحرام نشوی و هرگاه به درب مسجدالحرام رسیدی، توقّف کن و بگو: السلام علیک اءیّها النبی ورحمه اللّه وبرکاته)).(۱۳۵)

انسان وقتی با وارد شدن به مسجدالحرام، وارد منطقه امن الهی می شود و آنجا بسیاری از نشانه های خداوند را مشاهده می کند، باید خشوع کرده و در برابر عظمت خداوند فروتنی نماید.

بخش چهارم: حج و عمره

تعریف حج

((حج)) در لغت به معنای ((قصد)) است. و در اصطلاح به معنای ((انجام دادن مناسک مخصوص در ایام حج می باشد)). ولی چنانکه قبلاً گفتیم، هر ظاهری را باطنی و هر صورتی را معنایی است. حج در ظاهر، انجام دادن اعمال و مناسک مخصوصی است که در شرع مقدس اسلام مشخص شده است. اما در واقع و باطن، بریدن از خلق و روی آوردن به حق است.

((حج)) یعنی نزدیک شدن به خدا و دور شدن از غیر او. انسان با رفتن به حج، با نشانه ها و جایگاههای معنوی و ملکوتی، ماءنوس می شود و از مظاهر دنیوی و اهل و عیال و خانه و زندگی فاصله می گیرد. و در واقع حج، رهبانیت مشروع است؛ زیرا راهب شدن و ترک زن و فرزند و مال کردن، اگرچه در اسلام مورد

مـذّمت واقع شـده است ولكن ترك وطن و اهل و عيال و غير اينها براى انجام حج، مشـروع مى باشد. از رسول اكرم صـلّى اللّه عليه و آله وايت شده است كه آن حضرت به ((ابن امّ عبد)) فرمود:

((اءتَدْرِى مارَهْبانِيَّهُ اُمَّتى؟))

يعنى: ((آيا مى دانى رهبانيت امت من، چيست؟)).

او گفت: خدا و رسولش بهتر مى داند.

رسول خداصلّى اللّه عليه و آله فرمود: ((الهِجْرَهُ وَالجَهادُ وَالصَّلاهُ وَالصُّوْمُ وَالحَجُّ وَالعُمْرَهُ)).(١٣۶)

((حج)) فرار از غير خدا به سوى خداوند است. امام باقر در تفسير آيه: (فَفَرُّوا اِلَى اللّه اِنّى لَكُمْ مِنْهُ نَذيرٌ مُبينٌ)(١٣٧)

مى فرمايد: يعنى: ((مردم به حج بروند)).(١٣٨)

((حج))، نزد سالك الى اللّه، منزلى از منازل قرب و وصول است. او با ظاهر به باطن و با پوسـته به درون نظر دارد، و شريعت و انجام تكليفهاى الهى را راهى براى رسيدن به حقيقت مى بيند.

در واقع، حـج راه رسـتگارى و سـعادت اسـت و هر كسـى حـج را آن گـونه كه واقعيت و حقيقت آن مى طلبـد، انجـام دهـد، رسـتگار شـده است. و شايـد علت نامگـذارى حـج اين باشـد كه اين اعمال و مناسك، راهنماى انسان به خدا و رسـتگارى مى باشد. از امام باقرعليه السّلام ؤ ال شد: چرا حج را حج ناميده اند؟ امام باقرعليه السّلام فرمود:

((حَجَّ فَلانٌ اءىْ اءَفْلَحَ فَلانٌ))(١٣٩)

يعنى: ((فلانى حج كرد؛ يعنى رستگار شد)).

حج، پذيرش عملى دعوت خداوند است. على بن ابراهيم قمى در تفسير آيه:

(اءَذِّنْ فِى النّاسِ بِالحَجِّ يَاءْتُوكَ رِجالاً وَعلى كُلِّ ضامِرٍ يَاءْتينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ)،(١۴٠)

روايتى را نقل نموده و مى گويـد: ((وقتى حضـرت ابراهيم عليه السـلام ساختمان خانه كعبه را تمام كرد، خداوند به او امر كرد تا مردم را به

حج دعوت کند. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگارا! صدای من به همه مردم نمی رسد.

خداوند فرمود: تو بانگ بزن و مردم را دعوت کن، رساندن آن به مردم با ماست.

حضرت ابراهیم علیه السلام بالای ((مقام))(۱۴۱) که آن زمان به خانه کعبه متصل بود، رفت، مقام را بالاـ برد تا از کوهها بلندتر شود. در بالای مقام، انگشتانش را در گوشهایش کرد و به سمت شرق و غرب با صدای بلند گفت:

ای مردم! خداوند حج را بر شما واجب کرده است، سپس دعوت پروردگارتان را اجابت کنید.

تمام انسانها این ندا را شنیده و تمام کسانی که در دریاها یا مشرق و مغرب و یا گوشه ای از زمین بودند و تمام کسانی که هنوز متولد نشده و در صُلب مردان یا رحم زنان بودند، این دعوت را اجابت نموده و گفتند: لبیّک! اللّهم لبّیک!))(۱۴۲)

پس در آن زمان تمام بندگان خدا دعوت خداوند را با سخن و کلام پذیرفتند و اکنون که به حج می روند، سخن و کلامشان را با عمل، همراه نموده و به میهمانی خداوند می روند.

طلب نمودن حج از خداوند

حج با معنا را فقط باید از خداوند باری تعالی طلب کرد؛ زیرا انسان اگرچه به میهمانی خداوند دعوت شده است، ولی حضور در این میهمانی، اسباب ویژه ای می طلبد و آن اسباب را نیز باید از خداوند بخواهیم تا فراهم سازد.

البته منظور ما حج واقعی است که انسان با انجام آن مرحله ای از مراحل کمال را پیموده و به منزلی از منازل قرب و وصول الی اللّه رسیده است. این حج، توفیق الهی می خواهد و باید دعا کرد تا خداوند آن را

به ما موهبت کند.

راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من چند چیز به خداوند بدهکار هستم در حالی که زن و فرزند دارم و نمی توانم عمل حج را انجام دهم، برای من دعایی بیاموز تا با خواندن آن از عهده بدهکاریهایم برآیم. امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از هر نمازی بگو:

((اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِمُحَمَّدٍ وَاقْضِ عَنّی دَیْنَ الدُّنْیا وَدَیْنَ الا خِرَهِ)).

عرض کردم: دَیْن دنیا را می دانم چیست، ولی دَین آخرت چیست؟ امام علیه السلام فرمود: ((دَین آخرت حج است)).(۱۴۳)

دَین دنیا همین بـدهی و قرضـهای دنیوی است، ولی دین آخرت، حـج است. پس حج مربوط به آخرت است و چنانکه خواهد آمد، فلسفه وجوب حج، بهره وری از نعمات معنوی و الطاف خفیّه خداوند و استغفار از گناهان است. حج، قصد به سوی خدا و چشـم پوشـی از غیر خداونـد است. بـا رفتن به حـج برای کسب عنـوان ((حـاجی)) و یـا برای تجـارت و بهره وری از مظـاهر دنیوی، دَیْن آخرت پرداخت نخواهد شد.

اءبوبصیر به امام باقرعلیه السّلام عرض کرد: در حج امساق چقدر حاجی زیاد و ناله ها بلند است!

امام باقرعلیه السّلام فرمود: ((بلکه چقـدر ناله ها زیاد و حاجی کم است! آیا می خواهی به حقیقت و راستی آنچه گفتیم آگاه شده و با چشمانت ببینی؟)).

امام باقرعلیه السّلام با دست خویش، چشـمان ابوبصـیر را مسح کرد و دعایی خواند پرده حجاب از پیش روی او برداشـته شد. سپس به ابوبصیر فرمود: ((چشمانت را باز کن و به حاجیها نگاه کن)).

ابوبصیر نگاه کرد، دید اکثر مردم به شکل میمون و خوک می باشند و اما عده دیگری

که مؤ من هستند مانند ستاره ای درخشان در آسمانی تاریکند که میان آنان می درخشند.

ابوبصیر عرض کرد: مولای من! راست گفتی، چقدر حاجی کم و ناله ها زیاد است)).(۱۴۴)

باید از خداوند بخواهیم تا حج واقعی را به ما موهبت کند و نام ما را در دفتر حجبج ثبت نماید و از دفتر ضحجیج محو کند.

اینجاست که می فهمیم از حج ظاهری تا حج واقعی، فاصله بسیار است و چه بسیار کسانی که به ظاهر اعمال و مناسک حج را انجام می دهند و بعد خواهند فهمید که نامشان در دفتر حج ثبت نشده است. و چه بسیار کسانی که بارها حج می روند، ولی از فیض حج و نایل شدن به سرمنزل حقیقت و استفاده بردن از چنین موقعیت مهمّی، محروم هستند، لذا باید دعا نموده و بگوییم: پروردگارا! آنگاه حج و زیارت خانه ات را به ما موهبت فرما که بتوانیم از فیض و برکت آن بهره برده و با انجام مناسک آن، قدمی به سوی تو برداریم.

حج واقعی را باید از خدا خواست و تنها با استطاعت مالی و بدنی، انجام حج معنوی میسّر نخواهد شد، لذا ائمه اطهارعلیهم السّلام همواره سفارش می کنند که برای رفتن به حج، باید از امور معنوی و الهی کمک گرفت. چه بسیار کسانی هستند که بر قلّه های ثروت، نشسته اند ولیکن موفق به انجام حج واقعی نمی شوند.

در بعضی روایات سفارش شده است که برای موفق شدن به انجام حج واقعی و رفتن به زیارت خانه خدا، ((سوره حج)) را هر سه روز، یک بار و سوره ((عمّ یتساءلون)) را در هر روز بخوانید.(۱۴۵)

کسی که به حج می رود، دعوت شده خداوند است، پس او به میهمانی می رود و خداوند، میزبان اوست، تا میزبان اجازه ورود ندهد، رفتن به میهمانی ممکن نیست. میزبان، میهمانان خود را می شناسد، و می داند از چه طبقه و با چه ویژگیهایی هستند، پس باید کسی که به میهمانی می رود، آن ویژگهای میهمان خداوند را داشته باشیم و به دست آوردن این ویژگیها جز از طریق دعا و رعایت دستورات ائمه اطهارعلیهم السّلام مکن نیست. چنانچه انسان به میهمانی کسی برود، غالباً میزبان به میهمانانش می گوید: باز هم تشریف بیاورید. و اگر میهمان از او بخواهد که دوباره بتواند به این مهمانی بیاید، قطعاً میزبان نیز قبول می کند. ما باید رفتن به میهمانی خدا را وقتی بخواهیم که میهمان او هستیم؛ مثلاً در ماه مبارک رمضان که سفره رحمت خداوند برای ما گسترده شده است، از او بخواهیم که حج را نصیب ما گرداند. و لذا امام صادق و امام باقرعلیهماالسّلام فرموده اند: در ماه مبارک رمضان، بعد از هر نماز، این دعا را بخوانید:

((اَللّهُمَّ! ارْزُقْنی حَجَّ بَیْتِکَ الحَرام، فی عامی هذا وَفی کُلِّ عام مااَبْقَیْتَنی فی یُسْرٍ مِنْکَ وَعافِیَهٍ وَسَعَهِ رِزْقٍ وَلاتُخْلِنی مِنْ تِلْکَ المَواقِفِ الکَریمَهِ وَالمَشاهِدِ الشَّریفَهِ وَزِیارَهِ قَبْرِ لَبیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَالِدِ وَفی جَمیعِ حَوائِجِ الدُّنیا وَالا خِرَهِ فَکُنْ لی.

اَللّهُمَّ! اِنّی اَسْئَلُکَ فیها تَقضی وَتُقَدِّرُ مِنَ الاَمْرِ المَحْتُوم فی لَیْلَهِ القَدْرِ مِنَ القَضاءِ الَّذی لایُرَدُّ وَلایُبَدَّلُ اَنْ تَکْتُبَنی مِنْ حُجّاجِ بَیْتِکَ الحَرامِ المَبْرُورِ حَجُّهُمْ المَشْکُورِ سَعْیُهُمْ المَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ المُکَفَّرِ عَنْهُمْ سَیِّئاتُهُمْ وَاْجْعَلْ فیما تَقضی وَتُقَدِّرُ اَنْ تُطیلَ عُمری وفی طاعَتِکَ وَتُوَسِّعَ عَلَیَّ رِزْقی وَتُؤَدِّیَ عَنّی

اَمانَتی وَدَیْنی امِینَ رَبِّ العالَمین)).

فلسفه تشریع حج

در قرآن کریم: (للّه عَلَی النّاسِ حَجُّ البَیْتِ مَنْ إ سْتَکاعَ إ لَیْهِ سَبیلًا)(۱۴۶)

یعنی: ((برای خداوند است بر مردم که آن خانه را زیارت کنند، هر که تواند به آن راهی ببرد)).

پس خداوند حج را بر همه کسانی که استطاعت و توان رفتن به آن را دارند، واجب نموده است و در این مطلب، هیچ شك و شبهه ای وجود نـدارد. نکته مهم و قابل بررسی، فلسفه تشریع حج است؛ زیرا خداوند باری تعالی حکیم است و هیچ فعلی از افعال او بدون حکمت نیست. پس تشریع حج نیز بدون فلسفعه و حکمت نمی باشد. درباره فلسفه تشریع حج چند مطلب قابل توجه است:

الف حج، عبودیت است

فلسفه خلقت بشر عبادت و شناخت خداوند باری تعالی و رسیدن به کمال مطلوب است:

(مَا خَلَقْتُ الجِنَّ وَالاِنْسَ اِلاّ لَیَعْبُدُونِ).(۱۴۷)

یعنی: ((جن و انسانها را نیافریدم جز برای اینکه من را عبادت کنند)).

حج، یك نوع از انواع عبودیت و نمونه ای از نمونه های کامل آن است. پس یکی از حکمتهای تشریع حج، عبادت سات که فلسفه خلقت بشر می باشد. در روایتی از امام صادق و امام باقرعلیهماالسّلام نقل شده است:

((اَحَبَّ اللّه تَبارَکَ وَتَعالی اءَنْ یُعْبَدَ بِتِلْکَ العِبادَه فَخَلَقَ اللّه البَیْتَ فی الاَرْضِ وَجَعَلَ عَلی العِبادِ الطَّوافَ حَوْلَهُ وَخَلَقَ البَیْتَ المَعْمُورَ فی السَّماءِ یَدْخُلُهُ کُلَّ یَوْمٍ سَبْعُونَ اءَلف مَلَكٍ لایَعُودُنَ إ لَیْهِ اِلی یَوْمِ القِیامَهِ))(۱۴۸)

یعنی: ((خداوند دوست داشت او را اینگونه عبادت کنند، لذا خانه کعبه را در زمین آفرید و بر بندگانش طواف پیرامون آن را واجب نمود. و بیت المعمور را در آسمان آفرید که هر روز هفتاد هزار ملائکه بر آن وارد می شوند و تا روز قیامت

از حالت طواف پیرامون آن، بیرون نمی روند)).

حج را خداوند واجب کردچون نمونه کامل عبودیت و تسلیم است.

ب حج، عفو گناهکاران است

انسان هر لحظه در خطر است و هر زمان ممکن است مغلوب وسوسه شیطان قرارگیرد، لذا خداوند به انسان فرصتهای مناسبی داده است تا بتواند به درگاه خداوند توبه نموده و طلب بخشش کند. در بین شب و روزها، شب و روز جمعه را و در بین ماهها، ماه مبارک رمضان را و در بین سالها و طول عمر، سفر به حج را قرار داد تا بندگانش چنانچه گول شیطان را خورده و مغلوب هموای نفس واقع شدند، به درگاه خداوند پناه آورده و طلب بخشش کنند.

امیرالمؤ منین علیه السلام در وصف حج و عمره می فرماید:

((وَيَرْحَضانِ الذَّنْبَ))؛(۱۴۹) یعنی: ((حج و عمره، گناه را پاک می سازد)).

ج حج، نشانه عظمت خداوند است

انسان وقتی به سفر حج می رود با نشانه های عظیم خداوند بیشتر آشنا می شود. و همین امر باعث می شود که بندگان خدا بیش از پیش در برابر عظمت خداوند تواضع نمایند. امیرالمؤ منین علی علیه السلام می فرماید:

((جَعَلَهُ سُبْحانَهُ عَلامَةً لِتَواضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ))(۱۵۰)

یعنی: ((خداوند حج را نشانه ای برای تواضع مردم در برابر عظمت خداوند قرار داد)).

د حج، آزمون انسانهاست

در بعضی روایات، فلسفه تشریع حج را آزمایش بندگان خدا معرفی کرده اند. خداوند با تشریع حج، پایبندی انسانها را به امر خودش می آزماید. حضور در این سرزمین گرم و پوشیدن لباس مخصوص و استفاده نکردن از سایه بان و ترک شکار و نزدیکی با همسر و دهها چیز دیگر، همه برای امتحان و آزمایش است. امام صادق علیه السلام ی فرماید:

((هذا بَيْتٌ اِسْتَعْبَدَ اللّه تَعالی بِهِ خَلْقَهُ لِيَخْتَبِرَ بِهِ طاعَتَهُمْ فی اِتْيانِهِ)).(۱۵۱)

یعنی: ((خانه کعبه، خانه ای است که خداوند از بندگانش خواسته است تا نزد آن آمده و خدا را عبادت کنند. و می خواهد با این عمل، آنان را در انجام وظایف و طاعات، آزمایش کند)).

ه - حج، تجدید خاطره رسولخدا است

وقتی انسان به حج می رود و وارد مکه و مدینه می شود، نزول جبرئیل و فرشتگان بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فداکاریها و پیکارهـای مسـلمانان، بنـای مکه توسط حضـرت ابراهیم و اسـماعیل، اسـلام آوردن علی علیه السـلام و خـدیجه علیه السـلام مقاومت مسـلمانان در شـعب ابی طالب و صـدها واقعه و جریانات معنوی را در ذهن خود مجسم می سازد. و این امر باعث می شود تمام آن جریانات در طول تاریـخ زنـده بمانـد. و زنـده مانـدن این جریانات باعث تقویت اسـلام و مسـلمین می شود. پس یکی از حکمتهای تشـریع حج در اسلام تجدید خاطره دوران رسول خدا است. امام صادق علیه السلام نیز درباره علت و فلسفه تشریع حج می فرماید:

(وَلِتُعْرَفُ آثارِ رَسُولِ اللّه صلّی اللّه علیه و آله وَتُعْرَفُ اَخْبارُهُ وَیُذَکَرُ وَلایُنْسی)).(۱۵۲)

یعنی: ((حج تشریع شده است تا آثار رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و اخبار او شناخته و

یادآوری شود و فراموش نگردد)).

و حج، تقویت دین اسلام است

حج پایگاه عظیم مسلمانان است. و حضور یکپارچه مسلمانان از سراسر دنیا موجب تقویت دین می شود. مسلمانان در موسم حج، پیروی از آیین اسلام و پایبندی به احکام الهی را به نمایش می گذارند و قدرت و توانایی خویش را به سایر ملّتها معرفی می کنند.

امیرالمؤ منین علی علیه السلام می فرماید:

((وَالحَجَّ تَقْوِیَهٌ لِلدّینِ))(۱۵۳)

یعنی: حج تقویت دین اسلام است)).

و فاطمه زهرا۳ نیز می فرماید:

((وَالحَجُّ تَشْییداً لِلدّینِ))(۱۵۴)

یعنی: ((حج، نمایش و اقامه دین است)).

پس فلسفه تشریع حج این است که مسلمانان با حضور گسترده خویش در مراسم حج، قدرت واقعی خویش و قوّت دین را در معرض نمایش بگذارند، لذا مراسم حج هرچه باشکوه و عظمت بیشتری برگزار شود، بهتر است.

ز حج، پایگاه تبلیغات احکام اسلام است

در حج، مردم از همه نقاط جهان شرکت می کنند، لذا بهترین پایگاه برای تبلیغ و تعلیم احکام شرع مقدس اسلام است. و یکی از حکمتهای مهم تشریع حج این است که در این موسم، کسانی که نسبت به مسایل اسلام و احکام شرع، کمتر آشنا هستند، از کسانی که آنها را می دانند، بیاموزند و پس از مراجعت به کشور و شهر خود نیز آنچه را یاد گرفته اند، نشر داده و به دیگران تعلیم دهند.

امیرالمؤ منین علیه السلام در نامه ای به ((قُثَمْ بن عباس)) که از جانب آن بزرگوار بر مکه حکمفرما بود، می فرماید:

((فَاءَقِمْ لِلنّاسِ الحَجَّ وَذَکِّرهُمْ بِاَیّامِ اللّه وَاجْلِسْ لَهُمْ العَصْرَینِ فَاءَفْتِ المُسْتَفْتی وَعَلِّم الجاهِلَ وَذاکِرِ العالِمَ...))(۱۵۵)

یعنی: ((با مردم، حج را بر پا دار و آنان را به روزهای خدا یادآوری کن، در صبح و عصر با آنان بنشین و به کسانی که از تو حکمی از احکام دین را

پرسیدند، پاسخ بده و نادان را بیاموز و با دانا گفتگو کن...)).

((فضل بن شاذان)) نیز از امام رضاعلیه السّلام نقل می کند که آن حضرت راجع به فلسفه تشریع حج فرمود:

((... مَعَ مافیهِ مِنَ التَّفَقُّهِ وَنَقْلِ اَخْبارِ الاَئِمَّهِ عَلَیْهِمُ السَّلام إِلی کُلِّ صُقْعٍ وَناحِیَهٍ، کَما قالَ اللّه تَعالی: فَلَوْلا نَفَرٌ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فی الدّینِ وَلِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِ ذا رَجَعُوا اِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ...)).(۱۵۶) (۱۵۷)

علما و اندیشمندان اسلامی باید از این فرصت استثنایی استفاده کنند و مردم مسلمان را با مسایل اجتماعی، معنوی، اقتصادی و سیاسی اسلام آشنا نمایند. باید مردم مسلمان را با سیره رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهارعلیهماالسّلام آشنا سازند. باید آنان را نسبت به گرفتاریهای مسلمین و نقشه های شوم دشمنان اسلام آگاه نمایند. در این زمینه توصیه می کنم برادران و خواهران گرامی، پیام عرفانی و سیاسی حضرت امام خمینی (ره) به کسانی که به حج مشرّف شده اند را مطالعه نمایند. در خرازی از این پیام آمده است:

((روحانیون و مسؤ ولین محترم کاروانها و حج با توجه به مسؤ ولیت خطیری که در اداره و توجیه زایران محترم پذیرفته اند و با درنظر گرفتن شرایط استثنایی کشور جمهوری اسلامی ایران باید تمام همّت و تلاش خود را در برگزاری صحیح و منظم حج به کار گیرند و با سعه صدر و به دور از هر گونه توقع و منّتی زایران محترم بیت اللّه را در آموزش و تعلیم مناسک و مسائل حج همراهی نمایند و متناسب با حضور قشرهای مختلف اعم از بی سواد و باسواد برای آنان برنامه ریزی کنند و از نقش

سازنـده خود و تاءثیر بزرگی که حـج برای همیشه در سـرنوشت انسان می گـذارد، غافل نشوند، چرا که در آن فضا و شـرایط معنوی، همه دلها برای تحول و پذیرفتن حق آماده است...)).(۱۵۸)

در این موسم، می توان مسایـل مهم اسـلام را به مسـلمانان جهـان رسانیـد. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله ارها در موسم حج خطبه های طولانی برای مردم خواند، در ((صـفا و منی)) بارها مردم را با مسایل اسـلام آشنا می کرد و در روز غدیر، پیام مهم سیاسی الهی را برای مردم ابلاغ نمود.

ح حج، نمونه اجتماع و وحدت مسلمین است

در موسم حجّ از همه اقشار و گروهها و ملتهای مسلمان حضور دارند. همه آنان با هم لبّیک می گویند و مناسک حج را انجام می دهنـد. در حـج مسـلمانان بـا همـدیگر آشـنا می شونـد و گرفتاریها و نیازهای همـدیگر را مطرح می کننـد و منافع عمومی مسلمانان را بررسی می نمایند و در نتیجه، وحدت و همبستگی آنان بیشتر می شود. در قرآن کریم می فرماید:

(وَاءذِّنْ فی النّاسِ بِالحَـجِّ یَاءتُوکَ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَاءتینَ مِنْ کُلِّ فَـجٍّ عَمیقٍ لِیَشْـهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَیَذْکُرُوا اِسْمَ اللّه فی اَیّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی مارَزَقَهُمْ مِنْ بَهیمَهِ الا نْعامِ، فَکُلُوا مِنْها وَاطْعمُوا البائِسَ الفَقیرَ).(۱۵۹)

از امام صادق علیه السـلام پرسیدند: چرا خداوند بندگان را مکلّف به انجام حج و طواف خانه کعبه گردانید؟ آن حضرت علیه السلام فرمود:

((... فَجَعَلَ فیهِ الاِجْتِماعَ مِنَ المَشْرِقَ وَالمَغْرِبِ لِیَتَعارَفُوا وَلِیَتَرَبَّح کُلُّ قَوْمٍ مِنَ التّجاراتِ مِنْ بَلَدٍ اِلی بَلَدٍ...))(۱۶۰)

یعنی: ((در حج، مسـلمانان از مشـرق و مغرب در یک مکان اجتماع می کنند و همدیکر را می شناسند و هر گروهی از آنان از راه تجارت سود می

برند)).

حج واجب و فلسفه وجوب آن

((حج)) یا واجب است و یا مستحب. و حج واجب چند صورت دارد:

۱ ((حجه الاسلام)).

و این حج را خداوند بر همه کسانی که استطاعت داشته باشند، واجب کرده است. (وَللّه عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیْتِ مَنْ اِسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبیلًا).(۱۶۱)

۲ ((حج استیجاری)).

۳ ((حجی که به نذر و قسم و غیر اینها بر انسان واجب می شود)).

((حجه الاسلام)) در تمام عمر، فقط یکبار واجب است. ((ابن عباس)) می گوید: ((وقتی رسول خداصلّی اللّه علیه و آله مشغول خواندن خطبه ای پیرامون حج بود، اءقرع بن حابس نزد آن حضرت رفت و عرض کرد: آیا در هر سال باید حج برویم؟ رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرمود: خیر...)).(۱۶۲)

حجه الاسلام و تنها یکبار در تمام عمر واجب است، و چنانچه انسان مستطیع باشد، مستحب است، تکرار شود. و سرّ این مطلب روشن است؛ زیرا خداوند، رحمان و رحیم است و همواره در تکلیف بندگانش آسانترین آن را واجب کرده است. علاوه بر اینکه دین اسلام دین رحمتاست و هیچ گونه مشقت و سختی را بر امّت اسلام تحمیل نمی کند. و خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(یُریدُ اللّه بِکُمْ الیُسْرَ وَلایُریدُ بِکُمُ العُسْرَ)(۱۶۳)

یعنی: ((خداوند، برای شما آسمانی را می خواهد نه سختی را)).

لذا در مسافرت روزه را برداشت و رکعتهای نماز را کمتر کرده است. و حج نیز در تمام عمر فقط یکبار واجب شده است تا مسلمانان گرفتار عُسر و حرج نشوند. اگر حج در هر سال واجب بود، بندگان خدا قادر به انجام آن نبودند و لازم می آمد خداوند متعال انسانها را به بیشتر از میزان توانایی و استعدادشان تکلیف کرده باشد، در حالی که می فرماید:

(لایُکَلِّفُ اللّه نَفْسا اِلاّ وُسْعَها).(۱۶۴)

یعنی: ((خداوند هیچ انسان را مگر به میزان توانایی و استعدادش تکلیف نمی کند)).

در روایات نیز فلسفه یکبار واجب بودن حج، مطرح گردیده است. امام

رضاعلیه السّلام نیز می فرماید:

((اِنّما اُمِرُوا بِحَجَّهِ واحِدَهٍ لااَكْثَرُ مِنْ ذلِكَ لا نَّ اللّه وَضَعَ الفَرائِضَ عَلی اءَدْنی القُوَّهِ))(۱۶۵)

یعنی: ((بر مسلمانان یک حج واجب شده است؛ زیرا خداوند واجبات را با توجه به پایین ترین نیرو، وضع کرده است)).

سفر به حج

رفتن به حج، ثواب ویژه ای دارد، کسی که به حج می رود خداوند بهشت را به او وعده داده است. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله می فرماید:

((الحَجَّهُ ثَوابُها الجَنَّهُ))؛(۱۶۶)

((یعنی: ثواب حج بهشت است)).

و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((الحَجُّ وَالعُمْرَهُ سُوقانِ مِنْ اءَسْواقِ الا خِرَهِ وَالعامِلُ بِهِما فی جَوارِ اللّه، اِنْ اءَدَرَكَ مایَاءْمُلُ غَفَرَاللّه لَهُ وَاِنْ قَصرَ بِهِ اءَجَلُهُ وَقَعَ اءَجْرُهُ عَلَی اللّه)).(۱۶۷)

یعنی: ((حج و عمره دو بازار از بازارهای آخرت است. هر کسی که در این دو بازار کار کند در حمایت خداوند است. اگر آنچه را خواسته بود به دست آورد، خداوند او را می آمرزد و اگر عمر او کوتاه بود و نتواند آنچه را خواسته بود به دست آورد، خداوند پاداشش را می دهد)).

در بعضی روایات وارد شده است: ((با هر قدم که زایر خانه خدا برمی دارد، برای او یک ثواب نوشته می شود و یک گناه از او کم می گردد)).(۱۶۸)

در شرع مقدس اسلام وارد شده است: ((مستحب است کسی که می خواهد به زیارت خانه خدا برود، رفتن پیاده را بر رفتن سواه ترجیح دهد و رفتن با پای برهنه را بر رفتن با کفش برگزینند)).

از امام صادق علیه السلام با سندهای مختلف نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((ماعُبِدَ اللّه بِشَی ءٍ اءَفْضَلُ مِنَ المَشیِ إِلی بَیْتِهِ))(۱۶۹)

یعنی: ((خداوند به چیزی

بهتر از پیاده رفتن به خانه اش، عبادت نشده است)).

و از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله روایت شده است:

((مَنْ حَجَّ بَیْتَ اللّه ماشِیاً کَتَبَ اللّه لَهُ سَبْعَهَ آلاف حَسَنَهٍ مِنْ حَسَناتِ الحَرَمِ. قیلَ: یا رسُولَ اللّه وَماحَسَناتُ الحَرَمِ؟ قالَ: حَسَنَهُ اءَلْفِ اءَلْفِ حَسَنَهٍ))(۱۷۰)

یعنی: ((هرکسی که پیاده به خانه خدا برود، خداوند هفت هزار خیرات از خیراتهای حرم را برای او می نویسد. از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله پرسیدند: خیراتهای حرم چیست؟ فرمود: خیرات هزار هزار خیرات)).

و نقل شده است که: ((هر گاه امام حسن علیه السلام به حج می رفت، پیاده و گاه پا برهنه بود)).(۱۷۱)

نکته قابل توجه این است که چرا و به چه علت پیاده رفتن به حج بهتر از سواره رفتن و پابرهنه رفتن، بهتر از با کفش رفتن است؟ و به عبارت دیگر: فلسفه و سرّ این مطلب چیست؟

به نظر می رسد انسان در این سفر به دیار معشوق می رودو رسیدن به معشوق هرچه مشکلاتش بیشتر باشد، بیشتر نیز است. علاوه بر اینکه پیاده رفتن و یا پابرهنه رفتن نزد کسی، علامت خضوع و فروتنی در برابر آن کس می باشد. و عبادت خداوند هر اندازه از خضوع و فروتنی بیشتری برخوردار باشد، به حقیقت عبودیت نزدیکتر است.

در سه مورد، سواره رفتن به حج بهتر از پیاده رفتن است:

۱ در صورتی که پیاده رفتن به حج موجب شود انسان در انجام مناسک حج و عبادت خدا ضعیف و ناتوان گردد، سواره رفتن بهتر است.(۱۷۲)

۲ در صورتی که انسان در ناز و نعمت باشد و تنها به خاطر اینکه کمتر خرج کند، پیاده به حج برود سواره رفتن

بهتر است.(۱۷۳)

۱۳اگر پیاده رفتن به حج سبب شود که انسان در رفتن به مکه از دیگران عقب بماند، سواره رفتن بهتر است.(۱۷۴)

فلسفه این احکام با کمی دقت روشن می شود:

اما در صورت اول، سواره رفتن به حج بهتر است؛ زریا رفتن به حج و پیمودن مسافت، از مقدمات حج است و فی نفسه مطلوب نمی باشد، ولی خود حج یک عمل واجب و مستقلی است و فی نفسه مطلوب می باشد. پس باید مقدمه را طوری انجام داد که به ذی المقدّمه نقصی وارد نگردد.

و اما در صورت دوّم نیز سواره رفتن بهتر است، زیرا در چنین پیاده روی قصد قربت نشده است و تنها ثمره آن تحمّل مشقّت است، پس چه بهتر که انسان سواره به حج برود و بدون احساس خستگی، مشغول دعا و عبادت شود.

و اما در صورت سوم نیز بهتر است انسان سواره به حج برود؛ زیرا هر اندازه در مکّه بیشتر حضور داشته باشد از فیض و برکات آن بهتر می تواند استفاده کند. واللّه العالم.

حج از ارکان دین اسلام است

حج از ارکان و ستونهای دین اسلام است، لذا اسلام و مسلمانی بدون حج تحقق پیدا نمی کند و اگر کسی بتواند به حج برود و از انجام آن سرپیچی کند، یکی از ارکان اسلام را ترک کرده است. امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((بُنِیَ الاِسْلامُ عَلی خَمْسٍ: عَلیَ الصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَالصَّوْمِ وَالحَجِّ والوِلایَهِ وَلَمْ یُنادَ بِشَی ءٍ کَما نُودِیَ بِالوِلایَهِ)).(۱۷۵)

یعنی: ((اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و آنطور که برای ولایت سفارش شده است، برای هیچ چیزی سفارش نشده است)).

حج، جهاد ضعفاست

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

((اَلْحَجُّ جَهادُ الضُّعَفاءِ))(۱۷۶)

یعنی: ((حج جهاد ضعفاست)).

سپس امام صادق علیه السلام دستش را روی سینه اش گذاشت و فرمود: ((ضعفا ما هستیم، ضعفا ما هستیم)).

امام موسی کاظم علیه السلام نیز می فرماید:

((اَلْحَجُّ جَهادُ الضُّعَفاءِ وَهُمْ شیعَتِنا))(۱۷۷)

یعنی: ((حج جهاد ضعفاست و ضعفا، شیعه ما هستند)).

از این روایات استفاده می شود که پیکار با دشمنان دین به دو صورت ممکن است:

۱- پیکار و مبارزه با سلاحهای جنگی در میدان نبرد: اینگونه پیکار، شرایط ویژه ای دارد. باید انسان قدرت سلاح به دست گرفتن را داشته باشد، تشکّل و حکومت در دست او باشد، سربازان و جنگجویان در اختیار او باشند.

۲- پیکار و مبارزه با سلاح تبلیغات: در این گونه پیکار نیازی به سلاح جنگی نیست، بلکه چنانچه سلاح جنگی نبود یا حکومت در دست دیگران بود و سربازانی در اختیار ما نبود، می توانیم با سلاح تبلیغات و نشر معارف الهی و راهنمایی مردم، با دشمنان دین پیکار کنیم. موسم حج، مهمترین زمان و بهترین مکان برای تبلیغ

معارف الهی و تبیین حقایق قرآنی و ترویـج مسایل اسـلامی است، لذا امام صادق علیه السـلام پس از نقل حدیث نبوی ((الحج جهاد الضعفا)) می فرماید: ((ضعفا ما هستیم)).

و امام کاظم علیه السلام نیز می فرماید: ((ضعفا، شیعه ما هستند)).

شاید مراد این دو بزرگوار این باشد که اکنون حکومت در دست مخالفین ماست و برای پیکار و مبارزه آشـکار و با سلاحهای جنگی، ضعیف هستیم، لذا باید به حج برویم تا از این راه بتوانیم معارف الهی را برای دیگران بیان کنیم.

شخصـی خدمت امام سـجادعلیه السّـلام آمد و گفت: ((شما حج را بر جهاد ترجیح دادید درحالی که خداوند عزّوجلّ فرموده است:

(اِنَّ اللّه اشْتَرى مِنَ المُؤ مِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَاءَمْوالَهُمْ بِاءَنَّ لَهُمُ الجَنَّهَ...).(۱۷۸)

امام سجادعلیه السّلام فرمود: ادامه آیه را هم بخوان که درباره اوصاف مجاهدین فرموده است:

(التّائِبُونَ العابِدُونَ الحامِدُونَ...).(۱۷۹)

هرگاه چنین رزمندگانی با این اوصاف پیدا کردم، جهاد با آنان بهتر از حج است.(۱۸۰)

حج و برائت از مشرکین

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَاذانٌ مِنَ اللّه وَرَسُولِهِ اِلَى النّاسِ یَوْمَ الحَجِّ الاَکْبَرِ اءنّ اللّه بَرى ءٌ مِنَ المُشْرِکینَ وَرَسُولُهُ).(۱۸۱)

یعنی: ((و این اعلامی است از خدا و پیامبرش برای مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش از مشرکین بیزارند)).

اینجا لازم است پیرامون دو مطلب تحقیق کنیم:

۱- معنای حج اکبر و اصغر.

۲- فریاد برائت از مشرکین.

معنای حج اکبر و حج اصغر

مفسّران قرآن در تفسیر جمله (یوم الحج الاکبر) اختلاف کرده اند. درباره ((حج اصغر)) گفته اند: حج اصغر، عمره است. ولی درباره حج اکبر آرا و نظریات گوناگونی وجود دارد، مهمترین آنها سه نظریه است:

۱ ((روز حج اکبر))، روز عرفه است. این قول به عمر، سعیدبن مسیّب، عطا، طاووس، مجاهد، ابوحنیفه و ابن زبیر نسبت داده شده است.(۱۸۲)

۲ ((روز حج اکبر)) تمامی روزهای حج است، همانگونه که ((جنگ جمل، جنگ صفین و جنگ بعاث)) را که روزها طول کشید، ((روز صفین، روز جمل و روز بعاث)) می نامند، اینجا نیز منظور از ((روز حج اکبر))، تمامی ایّام حج است. این نظریه به ((مجاهد و شعبه)) نسبت داده شده است.(۱۸۳)

۳ ((روز حج اکبر))، روز عید قربان است. این نظریه را بسیاری از محدثان و مفسران قرآن کریم برگزیده اند و روایات زیادی نیز آن را تاءیید می کند.

فضیل بن عیاض می گوید: ((از امام صادق علیه السلام پیرامون حج اکبر پرسیدم که چه روزی است؟ آن حضرت فرمود: مگر درباره حج اکبر، مطلب خاصی داری؟ عرض کردم: بله، ابن عباس می گوید: حج اکبر، روز عرفه است... امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤ منین علی علیه السلام فرموده است: حج اکبر، روز عید قربان است، آنگاه به فرموده خداوند عزّوجّل: (فسیّحُوا فی الاَرْضِ اَرْبَعَهَ اَشْهُرٍ)(۱۸۴) استدلال کرده

و می فرمود: این چهار ماه که به مشرکین مهلت داده شد، عبارت است از بیست روز از ماه ذیحجه، ماه محرم، صفر و ربیع الاوّل با ده روز از ماه ربیع الا خر. و اگر حج اکبر، روز عرفه باشد، مهلت داده شده، چهار ماه و یک روز خواهد شد)).(۱۸۵)

در ادامه، همین روایت، فضیل بن عیاض می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای حج اکبر چیست؟

آن حضرت فرمود: این روز را حج اکبر نامیده اند؛ چون در آن سال بود که مسلمانان و مشرکان اجتماع کرده و هر دو طایفه حج را انجام دادند و پس از آن سال، هیچ مشرکی حج انجام نداد)).(۱۸۶)

علاّمه طباطبایی در تفسیر المیزان نیز همین نظریه را برگزیده است و می فرماید:

((این نظریه مورد تاءیید روایاتی است که از ائمه اطهارعلیهماالسّلام رسیده و با معنای اعلان برائت، مناسب تر، و با عقل نیز سازگار است؛ زیرا آن روز، بزرگترین روزی بود که مسلمانان و عموم مشرکین به حج آمده و در مِنی جمع شده بودند...)).(۱۸۷)

اعلان برائت از مشرکین

خداوند در قرآن می فرماید:

(بَراءَةٌ مِنَ اللّه وِرَسُولِهِ اِلی الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ المُشْرِکینَ فَسیحُوا فی الاَرْضِ اءَرْبَعَهَ اءَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا اءَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللّه وَاءَنَّ اللّه مُخْزِی الکافِرِینَ وَاذانٌ مِنَ اللّه وَرَسُولِهِ اِلی النّاسِ یَوْمَ الحَجِّ الاَکْبَرِ اءَنَّ اللّه بَری ءٌ مِنَ المُشْرِکینَ وَرَسُولُهُ فَاِ نْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا اَنَّکُمْ غَیْرَ مُعْجِزِی اللّه وَبَشِّر الَّذینَ کَفَروا بِعَذابٍ اءلیمٍ).(۱۸۸)

یعنی: ((این اعلام بیزاری است از طرف خدا و پیامبرش به سوی مشرکانی که با آنان پیمان بسته اید. پس ای مشرکان! چهار ماه در زمین بگردید و بدانید که شما ناتوان

کننـده خداونـد نیستیـد و خدا خوارکننده کافران است. و این هشداری است از طرف خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند، پس اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید، پس بدانید که شما ناتوان کننده خدا نیستید. و کسانی را که کافر شده اند، به عذابی دردناک مژده بده)).

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

(وقتی رسول خداصلّی اللّه علیه و آله مکّه را فتح کرد، از انجام مراسم حج توسط مشـرکین جلوگیری ننمود. یکی از سنّتهای اعراب جـاهلی در حـج این بود که وقـتی کسـی وارد مکّه می شـد و بـا لبـاس خود طواف می کرد، پس از طواف، دیگر نمی بایست آن لباس را نگه داشـته و از آن اسـتفاده کنـد، لـذا آنان پس از طواف، لباس خود را به دیگری صـدقه می دادند و یا از آن استفاده نمی کردند. بر این اساس، کسی که به مکه می آمد، لباسی را از کس دیگری عاریه می گرفت و پس از طواف به او برمی گرداند و اگر لباس عاریه ای پیدا نمی کرد، لباسی را کرایه می کرد و کسی که قدرت کرایه کردن لباس را نداشت و برایش یک لباس نیز بیشتر نبود، آن را از بـدن بیرون آورده و عریان طواف می کرد. روزی زنی زیبا و خوبروی از زنان عرب، برای طواف به مسـجدالحوام آمد و از دیگران درخواست کرد لباسـی را به صورت عاریه یا کرایه به او بدهند، ولی کسی به او لباس نداد. به او گفتند: اگر با لباس

خود طواف کنی بایـد آن را صدقه بدهی، آن زن گفت: این تنها لباس من است، چطور آن را صدقه بدهم؟ لذا برهنه مشـغول طواف شـد، مردم به تماشـای او ایسـتادند... پس از پایـان طواف، عـده ای از او خواسـتگاری کردنـد، آن زن گفت: من شوهر دارم. سیره رسول خداصلّی اللّه علیه و آله قبـل از نزول سوره برائت این بود که بـا هیـچ کس نجنگـد مگر اینکه او جنـگ را شروع کند.

وقتی این آیات از اوّل سوره برائت نازل شـد، پیامبر آنان را به ابابکر داده و به او امر فرمودند تا به مکه برود و آیات را در منی و روز عیـد قربان برای مردم بخوانـد. همینکه ابابکر رفت، جبرئیلبر رسول خداصـلّی اللّه علیه و آله نازل شـد و فرمود: یا محمد الا ـیؤ دّی عنـک الاّ رجل منك، این پیام را بایـد مردی از خانـدان خودت ابلاغ کنـد. پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله امیرالمؤ منین علی علیه السـلام را به دنبـال ابابکر فرسـتاد. علی علیه السـلام در منطقه ((روحاء))(۱۸۹) به ابـابکر رسـید و آیات را از او گرفت. ابابکر خدمت رسول خداصـلّی اللّه علیه و آله برگشت و گفت: آیا درباره من آیه ای نازل شده است که تصـمیم خود را عـوض کردی؟ پیامبرصـلّی اللّـه علیه و آله فرمـود: خیر، خداونـد به من امر فرمـود که این پیـام توسـط خـود من یـا مردی از خانواده ام ابلاغ گردد...)).(۱۹۰)

درباره مفاد این پیام، طبرسـی در مجمع البیان از زیدبن نضـیع نقل می کند که او گفته است: از علی علیه السـلام سؤ ال کردم: ماءموریت شما در ذیحجه چه بود؟

آن حضرت فرمود: ((من

برای ابلاغ چهار چیز ماءمور شدم:

۱ فقط افراد مؤ من می توانند داخل کعبه شوند.

۲ کسی حق ندارد برهنه طواف کند.

۳ از این سال به بعد، هیچ کافری حق ندارد با افراد مؤ من در مسجدالحرام اجتماع کند.

۴ اگر بین پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و کسانی از مردم، پیمانی هست که زمان آن مشخص است، آن پیمان تا آن زمان باقی است و اگر بین پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و کسانی از مردم پیمانی نیست تا زمان باقی مانده از ماههای حرام (چهار ماه) فرصت دارد)).(۱۹۱)

نکته اوّل: علّت اینکه پیامبرصلّی اللّه علیه و آله علی علیه السلام را برای ابلاغ این پیام ماءمور کرد، فقط دستور خداوند باری تعالی بود. و این از فضایل بزرگ امیرالمؤ منین علی علیه السلام است. پیام خداوند بخصوص چنین پیام مهمی را فقط خود رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یا کسی که در مقام و قرب الهی نزدیک به او باشد، می تواند ابلاغ کند.

و جای تاءسف است که عده ای از مفسرین اهل سنت برای انکار این فضیلت مهم، از ظاهر کلام اینکه رسول خداصلّی اللّه علیه و آله علی صلّی اللّه علیه و آله را برای ابلاغ این پیام ماءمور کرد، این بود که در گذشته اعراب، پیمانهای خود را نقص نمی کردند مگر با حضور کسی که آن پیمان را بسته بود، یا مردی از آن خاندان باشد، لذا پیامبرصلّی اللّه علیه و آله ی خواست بهانه را از دست مشرکان بگیرد و علی علیه السلام را که از اهل خود بود، به سوی مکه فرستاد!!!(۱۹۲)

این سخن صحیح نیست؛ زیرا از مفسرین

اهل سنّت سؤ ال می کنیم آیا پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ودش و بـدون اینکه جبرئیل به او امر کنـد، علی علیه السـلام را برای گرفتن پیـام از ابـابکر و ابلاـغ آن به مردم فرسـتاد یـا آن حضـرت پس از نزول جبرئیل و امر به اینکه ((لا یؤ دی عنک الا رجل منک)) اقدام به فرستادن علی علیه السلام به دنبال ابابکر و گرفتن پیام از او نمود؟

در صورت اوّل ممکن است بگوییم: پیامبرصلّی اللّه علیه و آله فقط به خاطر رعایت سنّت دیرینه اعراب، اقدام به این کار کرده است، ولی جای این سؤ ال باقی است که پیامبرصلّی اللّه علیه و آله قبل از دادن پیام به ابابکر نیز به این رسوم اعراب آگاه بود، پس چرا از همان ابتدا این پیام را ب علی علیه السلام نداد تا برای مردم ابلاغ کند؟

و در صورت دوم ممکن نیست بگوییم: اقدام پیامبرصـلّی اللّه علیه و آله برای فرسـتادن علی علیه السلام فقط طبق رسوم اعراب جـاهلی بوده است؛ زیرا نزول جبرئیـل برای چنین امری بخصوص، پس از دادن این پیام به ابابکر، حکایت از یک انتخاب الهی دارد و ممکن نیست خداوند جبرئیل را فقط برای پاسـخگویی به یک سـنّت غلط و رسم جاهلی، به سوی پیامبرصلّی اللّه علیه و آله بفرستد.

نکته دوّم: کعبه به منزله قلب مسـجدالحرام است؛ چنانکه مسـجدالحرام قلب حرم خدا و حرم خدا قلب جوامع اسـلامی است. و همانطور که کعبه و مسـجدالحرام جایگاه مسـلمین است و باید از وجود مشـرکین و بت پرسـتان پاک شود، جوامع اسـلامی نیز باید از وجود مشرکین و بت پرستان پاک

گردد. خـدا و رسولش از مشـرکین بیزارنـد و این پیام به صورت آشـکار در روز عید قربان توسط علی علیه السـلام اعلان شد. چرا پیامبرصلّی اللّه علیه و آله ماءمور به ابلاغ و اعلان این پیام در جمع تمام مسـلمانان و مشرکان شد؟ آیا غرض خداوند فقط نیامـدن مشـرکان به حرم خـدا بود؟ اگر چنین باشـد، پیامبرصلّی اللّه علیه و آله ی توانست با نوشـتن نامه و پیغام دادن به قبایل مشـرکین، این پیام را به آنان برسانـد. پس هـدف، تنها نیامـدن به حرم خدا نبود، بلکه هدف خداوند، اعلان انزجار و کوچک کردن مشرکان بود. هدف خداوند این بود که تمام مسلمانان از این امر آگاه شوند، لذا فرمود:

(اذانٌ مِنَ اللّه وَرَسُولِهِ اِلیَ النّاسِ). و نفرمود: ((اذانٌ مِنَ اللّه وَرَسُولِهِ اِلَی المُشْرِکینَ)).

هـدف این بود که اعلاـن برائت از مشـرکین به صورت یـک سنّت در میان مسـلمین پایـدار بمانـد و مسـلمانان در هر کجا که هسـتند و بخصوص در کنـار خانه کعبه، بساط انواع شـرک را برچیننـد. مسـلمانان بایـد در همه زمانها شـرک را در هر لباسـی بشناسـند و از آن اعلان برائت کنند. شرک در هر زمانی با لباس مخصوص آن زمان جلوه می کند. در گذشته در لباس لات و منات و عزّی جلوه می کرد و اکنون در لباس فحشا و فساد و اسـتکبار و اسـتعمار جهانی، جلوه کرده است. پس مسـلمانان باید در چنین اجتمـاع بزرگی، فریـاد برائت از زورگویی و اسـتکبار را به گوش زورگویـان و مسـتکبرین جهـان برساننـد، لـذا امـام خمینی (ره) آن عارف آگاه می فرماید:

((اعلان برائت از مشرکان که از ارکان توحیدی و واجبات سیاسی حج است،

باید در ایام حج به صورت تظاهر است و راهپیمایی با صلابت و شکوه هرچه بیشتر و بهتر، برگزار شود)).(۱۹۳)

توصیه می کنم هر یک از زایران بیت اللّه الحرام قبل از سفر، پیام فریاد برائت امام خمینی (ره) را مطالعه کرده و رهنمودهای مقام معظم رهبری، حضرت آیت اللّه خامنه ای دامه ظله را که راهگشای زایران حج ابراهیمی است، ملاحظه نمایند.

آثار و منافع حج

حج علاوه بر آثار معنوی و اخروی، دارای منافع دنیوی نیز هست. در قرآن کریم می فرماید:

(وَاءَذِّنْ فِی النّاسِ بِالحَجِّ یَاءْتُوکَ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَاءْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ)(۱۹۴)

یعنی: ((و در میان مردم به حج آواز ده، پیاده و سوازه بر شتران لاغر از راههای دور به سوی تو آیند تا سودهایی را که برای آنان هست، بنگرند)).

در این آیه، جمله ((لیشهدوا منافع لهم)) اطلاق دارد و منافع دنیوی و اخروی را شامل می شود.

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه می فرماید: ((کلمه منافع، در این آیه اطلاق دارد و مقیّد به منافع دنیوی یا اخروی نشده است)).(۱۹۵)

((ربیع بن خیثم)) از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را درخواست کرد، امام در پاسخ فرمود: ((منافع دنیا و آخرت را شامل می شود)).(۱۹۶)

تحقیق و تفحص در روایات، بیانگر این واقعیت است که منافع دنیوی و اخروی حج، عبارتند از:

۱ رفتن به حج موجب سلامتی بدن می شود؛ زیرا بدن انسان با سعی بین صفا و مروه، طواف، حضور در صحرای عرفات و... در تحرّک است و به گونه ای ورزش می کند.

۲ حج، موجب زیاد شدن رزق می شود و فقر را می زداید.

۳ حج، موجب بخشیده شدن

گناهان می گردد.

۴ حج، انسان را وارد بهت کرده و از آتش جهنم محفوظ می دارد.

امام صادق علیه السلام از امام سجادعلیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

((حَجُّوا وَاعْتَمِرُوا تَصِحُّ اءَبْدانُكُمْ وَتَتَّسِعُ اءَرْزاقُكُمْ وَيَصْلِحُ ايمانكم وَتَكْفَوُامَؤُونَه النّاسِ وَمَؤُونَهَ عَيالاتِكُمْ))

یعنی: ((به حج و عمره بروید تا بدنهای شما سلامت باشد و رزق و روزی شما زیاد شود و مخارج خانواده تان فراهم گردد)).

امیرالمؤ منین علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه می فرماید:

((وَحَجُّ البَيْتِ وَاعْتِمارِهِ فَإِنَّهُما يَنْفِيانِ الفَقْرَ وَيْرخَضانِ الذَّنْبَ))(۱۹۷)

یعنی: ((یکی از بهترین راههای تقرّب به خداوند، حج و عمره است؛ زیرا حج و عمره فقر را می زدایند و گناه را پاک می سازند)).

((هشام بن حکم)) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

((کسانی که به حج می روند سه گروه هستند: گروهی از آتش جهنم نجات پیدا می کنند و گروهی بی گناه می شوند مانند روزی که از مادر متولد شده اند و گروهی خانواده و اموالشان حفظ می شود و این کمترین فردی است که به حاجی می رسد)).(۱۹۸)

حضور امام زمان (عج) در موسم حج

شکی نیست که خداوند باری تعالی این اجتماع عظیم و کنگره جهانی اسلام را بدون امام و پیشوا نمی گذارد. و امام زمان عج در تمام سالها در مراسم حج شرکت می کنند.

((عبید بن زراره)) می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

((يَفْقَدَ النّاسِ اِمامَهُمْ فَيَشْهِدُ المَوْسِمَ فَيَراهُمْ وَلايَرَوْنَهُ))(۱۹۹)

یعنی: ((مردم امام خود را نمی بینند، آن حضرت در هنگام حج حاضر می شود و مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند)).

و از ((محمد بن عثمان عمری)) که یکی از کسانی است

که از سوی امام به نیابت منصوب شده بود، نقل شده است که او می گوید:

((واللّه انَّ صاحِبَ هذا الاَمر لَیَحْضُر المُوسِمَ کُلَّ سِنَهٍ یَری النّاسَ وَیَعْرِفَهُمْ وَلایَعْرِفُونَهُ))

((یعنی: به خدا سوگند! صاحب این امر هر سال در این موسم شرکت کرده و مردم را می بیند و آنان را می شناسد، ولی مردم، آن حضرت را نمی شناسند)).

((عبداللّه بن جعفر حمیری)) می گوید: از محمد بن عثمان عمری پرسیدم: آیا صاحب الا مر را دیده ای؟

او گفت: بله، آخرین بار در کنار خانه خدا آن حضرت را زیارت کردم و او می فرمود:

((الَّلهُمَّ اَنْجِزْ لی ما وَعَدْتَنی)).

شرایط قبول شدن حج

هر عبادتی، زمانی مورد قبول پروردگار واقع می شود که شرایط آن رعایت گردد؛ مثلاً- نماز در صورتی قبول می شود که نمازگزار در مکان غصبی نباشد، لباس یا بدنش نجس نباشد، طهارت داشته باشد، حج نیز در صورتی مورد قبول پروردگار واقع می شود که شرایط آن رعایت شود. شرایط قبول شدن حج سه چیز است:

۱ مخارج حج از مال حلال باشد

مالی که انسان صرف حج می کند باید حلال باشد؛ زیرا این سفر یک سفر الهی و مقصود از آن، رسیدن به کمالات معنوی است و چنین مقصودی با مال حرام، تحقق پیدا نمی کند.

از ائمه معصومین روایت شده:

((هر کسی که با مال حرام به حج برود، هنگامی که در حال احرام کلمه ((لبّیک)) را بر زبان جاری می کند، خطاب می رسد ما تو را نمی پذیریم)).(۲۰۰)

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است:

((إِذا اِکْتَسَبَ الرَّجُلُ مالاً مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ ثُمَّ حَجَّ فَلَبّی، نُودِیَ لالَبَّیکَ وَلاسَعْدَیْکَ وَإِنْ کانَ مِنْ حَلِّهِ فَلَبّی، نُودِیَ: لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ)) (۲۰۱)

یعنی: ((اگر کسی مال حرامی کسب کند و با آن به حج برود، هنگام گفتن کلمه ((لبیّک))، خطاب می رسد: ما تو را نمی پذیریم. و اگر مال حلالی کسب کند و به حج برود، هنگام گفتن کلمه ((لبیّک))، خطاب می رسد: ما تو را می پذیریم)).

از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که آن حضرت در آخرین خطبه ای که قبل از رحلت بیان کردند، فرمود:

((وَمَنْ اِكْتَسَبَ مالاً حَراماً لَمْ يَقْبِلِ اللّه مِنْهُ صَدِقَةً وَلاعِتْقاً وَلاحَجّاً وَلااعتِماراً)).(۲۰۲)

یعنی: ((هر کسی که مال حرامی کسب کند، خداوند صدقه و آزاد کردن بنده و حج و عمره اش را قبول نمی کند)).

۲ قصد قربت و اخلاص

قصـد قربت، شـرط قبولی هر عبادتی است. و هیـچ عبادتی بـدون قصـد قربت و اخلاص، مقبول درگاه خداوند نمی شود. و هر چه مرتبه اخلاص بالاتر و کاملتر باشد، عابد به حقیقت عبادت، نزدیکتر شده و عبادتش مقبول درگاه احدیت می شود.

در حج نیز قصد قربت و اخلاص شرط است. اگر کسی حج برود صرفاً برای اینکه به

او ((حاجی)) بگویند، و یا برای اینکه مورد طعن دیگران واقع نگردد و یا برای اینکه تجارت کند و یا برای اینکه تفریح کند، حج او مقبول درگاه خداوند نیست؛ زیرا حقیقت حج عبارت است از روی آوردن به سوی خداوند و بریدن از هر چه غیر اوست.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرموده است:

((یَاءْتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَکُونُ فیهِ حُجُّ المُلُوکِ نَزْهَةً وَحَجُّ الاَغنِیاءِ تَجارَةً وَحَجُّ المَساکِینَ مَسْاءَلَةً))(۲۰۳)

یعنی: ((زمانی می رسد که پادشاهان به حج می روند تا تفریح کنند و ثروتمندان به حج می روند تا تجارت کنند و فقرا به حج می روند تا نیاز خود را برآورده سازند)).

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

((مَنْ حَجَّ یَریدُ بِهِ اللّه وَلایُریدُ بِهِ رِیاءً وَلاسُمْعَةً غَفَرَ اللّه لَهُ اَلْبَتَّه))(۲۰۴)

یعنی: ((کسی که به حج برود فقط برای خدا، نه برای خودنمایی و کسب عنوان، خداوند او را می آمرزد)).

و در روایت دیگری نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

((اَلْحَجُّ حَجّانِ: حَجٌّ للّه وَحَجٌّ لِلنّاسِ، فَمَنْ حَجَّ للّه کانَ ثَوابُهُ عَلَی اللّه الجَنَّهَ وَمَنْ حَجَّ لِلنّاسِ کانَ ثَوابُهُ عَلَی النّاسِ یَوْمَ القِیامَهِ)). (۲۰۵)

یعنی: ((حج دو نوع است: حج برای خدا و حج برای مردم؛ کسی که برای خدا حج کند، پاداش او بهشت است و کسی که برای مردم حج برود، در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد)).

۳ ولایت

((ولایت)) ائمه اطهارعلیهم السّلام یکی از اساسی ترین شرایط قبولی حج است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

((وَاللّه! لَوْ اَنَّ عَبْداً عَبَدَاللّه اءَلْف عامٍ حَتّی یَنْقَطِعُ عَلْباؤُهُ هِوَماً ثُمَّ اءَتی اللّه بِبُغْضِفا اَهْلَ البَیْتِ لَرَدَّ اللّه عَلَیْهِ عَمَلَهُ))(۲۰۶)

یعنی: ((به خدا سوگند! اگر بنده ای خداوند را هزار

سـال عبـادت كنـد به انـدازه اى كه رگ گردن او فرتوت گردد، ولى بـا كينه مـا اهـل بيت بميرد، خداونـد تمام اعمال او را به خودش برمى گرداند)).

و از امام سجادعليه السّلام نيز نقل شده است كه آن حضرت فرمود:

((إنَّ اَفْضَلَ البَقاعِ مابَيْنَ الرُّكْنِ وَالمَقامِ وَلَوْ اَنَّ رَجُلاً عَمَّرَ ماعَمَّرَ نُوحٌ٧ فى قَوْمِهِ، يَصُومُ النَّهارَ وَيَقُومُ الَّليلَ فى ذلِكَ المَقام ثُمَّ لَقَى اللّه عَزَّوَجَلَّ بَغَيْرِ وِلايَتِنا لَمْ يَنْتَفِعْ بِذلِكَ شَيْئاً)).(۲۰۷)

يعنى: ((بهترين مكان براى عبادتو بين ركن و مقام ابراهيم است، ولى اگر كسـى غمر نوح را داشـته باشد و در تمام عمر، روزه نگيرد و ميان ركن و مقام ابراهيم، شـبها را تا صـبح نماز بخواند، اما بدون ولايت ما خداوند را ملاقات كند، هيچ ارزشـى براى او ندارد)).

حـج بـدون ولايت، حـج مردمى است كه در زمان جاهليت زنـدگى مى كردنـد. از امام باقرعليه السّـلام نقل شده است كه آن حضرت در حالى كه مى ديد مردم به اطراف خانه كعبه طواف مى كنند، فرمود:

((مردم در دوران جاهليت اينطور طواف مى كردنـد، ولى خداوند به مردم فرمان حج داد تا پس از طواف، به سـراغ ما بيايند و پايدارى خودشان را نسبت به اطاعت ما و دوستى و محبتشان را نسبت به ما و قدرتشان را براى يارى ما عرضه نمايند.(۲۰۸)

اين روايات، بيانگر اين واقعيت است كه انجام مناسك حـج بـدون ولايت، همان حج مردم زمان جاهليت است. و حج كامل و صحيح آن است كه انسان مناسك حج را به گونه اى كه ائمه اطهارعليهم السّلام دستور داده اند، انجام دهد.

در بعضى از روايات، ((ولايت)) به عنوان يكى از اركان دين مطرح گرديده؛ چنانكه

حج نیز یکی از ارکان شمرده شده است.

امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((بُنِیَ الاِسْلامُ عَلی خَمْسٍ: عَلیَ الصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَالصَّوْمِ وَالحَجِّ والوِلایَهِ وَلَمْ یُنادَ بِشَی ءٍ کَما نُودِیَ بِالوِلایَهِ)).(۲۰۹)

یعنی: ((اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و آنطور که برای ولایت سفارش شده است، برای هیچ چیزی سفارش نشده است)).

این روایات نیز حکایت از این مطلب دارد که حج، بدون ولایت، حج کامل و صحیح نیست.

اقسام حج و عمره

اینجا لازم است قبل از پرداختن به عمره و اهمیت آن، خلاصه اقسام حج و عمره را بیان کنیم و تفصیل آن بعداً خواهد آمد. فریضه حج سه نوع است:

۱- حج تمتّع

این نوع از حج بر کسانی واجب است که مستطیع بوده و فاصله مسکن او با مکّه شانزده فرسخ (۹۶ کیلومتر) یا بیشتر باشد.

((حج تمتع، دارای سیزده عمل است: احرام در مکه، وقوف در عرفات، وقوف در مشعرالحرام، رمی جمره عقبه، قربانی در منی، تراشیدن سر یا تقصیر در منی، طواف حج تمتع، نماز طواف، سعی بین صفا و مروده، طواف نساء، نماز طواف نساء، ماندن در منی، در شب یازدهم و دوازدهم ذیحجه، رمی سه جمره در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه.

علّت نامگذاری این نوع از حج را به ((حج تمتع)) این است که کلمه ((تمتّع)) به معنای لذت بردن و بهره مند شدن است. و در فاصله میان عمره تمتع و حج تمتّع، چیزهایی که به واسطه احرام، حرام شده بود، حلال می شود و می توان از آنها بهره مند شد، فقط تراشیدن سر در میان عمره و حج تمتّع به حرمت خود باقی است.

۲- حج افراد

این نوع از حج در سه صورت واجب می شود:

الف: کسی که مستطیع است و منزل او تا مکه کمتر از شانزده فرسخ (۹۶ کیلومتر) فاصله داشته باشد.

ب: کسی که حج تمتع بر او واجب است ولی به خاطر تنگی وقت و دیر رسیدن به مکه نتواند تمام اعمال عمره تمتع را به جا آورد، در این صورت، چنین اشخاصی باید نیت خود را از احرام عمره تمتع به احرام حج افراد، تغییر دهند، و به عرفات رفته و سپس به مشعر بروند و سایر اعمال حج را انجام دهند و بعداً عمره مفرده ای به جا آورند.

ج: زنی که به واسطه عادت ماهیانه نتواند وارد مسجدالحرام

شود و از انجام اعمال عمره تمتع باز بماند؛ چنانچه این حالت تا روز نهم ذیحجه موقع وقوف در عرفات هست، ادامه پیدا کند، باید نیت خود را از حج تمتع به حج افراد تغییر دهد و پس از انجام اعمال حج، عمرهغ مفرده ای انجام دهد.

علت نامگذاری این نوع از حجبه حج افراد این است که انسان در این حج، منفرداً و بدون قربانی به حج می رود.

۳ حج قران

این حج نیز مخصوص کسانی است که مستطیع هستند و فاصله منزل آنها تا مکه کمتر از شانزده فرسخ (۹۶ کیلومتر) است.

در حج افراد لازم است هنگام بستن احرام، تلبیه گفته شود، ولی در حج قران انسان می تواند در هنگام احرام، تلبیه بگوید و یا حیوانی را برای قربانی همراه خود ببرد. و علت نامگذاری این نوع از حج به حج قران، این است که انسان در این حج گاهی با خود قربانی را همراه و مقرون می نماید.

((عمره)) نیز دو قسم است:

۱ عمره تمتّع

عمره تمتّع قبل از حج تمتّع انجام می گیرد و اعمال آن عبارتند از: احرام در میقات، طواف کعبه، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، تقصیر. عمره تمتّع و حج تمتّع مربوط به همدیگر هستند، طوری که هر دو یک عمل محسوب می شوند.

۲ عمره مفرده

عمره مفرده، دارای هفت واجب است: احرام، طواف، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، حلق یا تقصیره، طواف نساء، نماز طواف نساء، عمره مفرده فقط در چند مورد واجب است:

الف: کسی که منزل او تا مکه کمتر از شانزده فرسخ فاصله داشته باشد. این شخص اگر استطاعت حج و عمره را داشته باشد، هر دو بر او واجب است. و اگر استطاعت حج تنها یا عمره مفرده تنها را داشته باشد، فقط همان حج یا عمره بر او واجب می باشد.

ب، ج: در آن دو مورد دیگری که در حج افراد ذکر شد.

د: در موردی که عمره مفرده متعلّق نذر یا عهد یا قسم قرار گیرد.

در غیر این موارد، عمره مفرده در تمام ماههای سال و بخصوص در ماه رجب، مستحب است.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می فرماید:

((اَلْحَجَّهُ ثَوابُها الَجَنّهُ وَالعُمْرَهُ کَفّارَهُ کُلِّ ذَنْبٍ)).(۲۱۰)

یعنی: ((پاداش حج، بهشت می باشد و عمره، کفاره هر گناهی است)).

عمره مفرده در ماه رجب از عمره مفرده در سایر ماهها افضل است. امام صادق علیه السلام ی فرماید:

((اَلْمُعْتَمَرُ یَعْتَمِرُ فی اءَیِّ شُهُورِ السَّنَهِ شاءَ وَاءَفْضَلُ العُمْرَهِ عُمْرَهُ رَجَبٍ)).(۲۱۱)

یعنی: ((کسی که می خواهد عمره برود، در هر یک از ماههای سال که بخواهد می تواند، ولی بهترین عمره، عمره ماه رجب است)).

پاداش کسی که به حج و عمره می رود

((حج))، یک عبادت بسیار

با فضیلتی است. و برای کسی که توفیق یابد به حج یا عمره برود، خداوند پاداش ویژه ای را اختصاص داده است.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: ((حاجی، هنگامی که آماده رفتن به حج می شود، خداوند در برابر هر چیزی که بردارد و بگذارد، ده حسنه برای او می نویسد و ده گناه را از او برمی دارد، و ده درجه او را بالا می برد. و نیز وقتی سوار بر شترش می شود، در برابر هر قدمی که شتر برمی دارد همین پاداش برای حاجی ثبت می شود...)).(۲۱۲)

امام باقرعلیه السّلام نیز فرموده است: ((کسی که به حج می رود، وقتی لوازم سفر را آماده می کند، خداوند در برابر هر قدمی که برای آماده کردن لوازم سفر برمی دارد، ده حسنه برای او می نویسد و ده گناه را از او می زداید و ده درجه او را بالا می برد. و هنگامی که لوازم سفر را آماده نمود و به کاروان پیوست، خداوند در برابر هر قدمی که به زمین بگذارد و بردارد، همان پاداش قبلی را به او می دهد و وقتی تمام مناسک حج را انجام دهد، خداوند گناهانش را می بخشد...)).

حج انسان را از گناهان بیمه می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

((وَلاتَكْتُبُ عَلَيْهِ الذُّنُوبُ اءَرْبَعَهُ اءَشْهُرٍ وَتَكْتُبُ لَهُ الحَسَناتُ اِلاّ اءَنْ يَاءتی بِكَبيرَهٍ)).(۲۱۳)

یعنی: ((کسی که به حج برود تا مدت چهار ماه، گناهان او (که از روی سهل انگاری انجام می دهد) نوشته نمی شود و فقط کارهای نیک و شایسته اش ثبت می شود، مگر اینکه گناه کبیره انجام دهد)).

اگر حاجی در سفر

حج بمیرد، خداوند او را از وحشت روز قیامت در امان می دارد. امام صادق علیه السلام فرموده است:

((مَنْ ماتَ فی طَریقِ مَکَّه ذاهِباً اءَوْجائِیاً اءَمِنَ مِنَ الفَزَعِ الاکْبَرِ یَوْمَ القِیامَهِ)).(۲۱۴)

یعنی: ((هر کسی که در راه رفتن به مکه یا آمدن از مکه بمیرد، از وحشت بزرگ در روز قیامت در امان است)).

پاداش دیگر حاجی این است که در طول مسافرتو بر خداوند وارد می شود و مهمان اوست لذا هر حاجت مشروع و ممکنی را که از خداوند بخواهد، او برآورده می سازد.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می فرماید:

((الحَجّاجُ وَالعُمّارُ وَفْدُ اللّه یُعْطبهِمْ ماسَاءَلُوا وَیَسْتَجیبُ دُعائَهُمْ وَیَخْلِفُ نَفَقاتَهُمْ)).(۲۱۵)

یعنی: ((کسانی که به حج و عمره می روند، بر خداوند وارد شده اند و هرچه از خداوند بخواهند به آنان می دهد و دعای آنان را مستجاب می کند و مخارج آنان را می پردازد)).

و از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((إِنَّ ضَیْفَ اللّه عَزَّوَجَلَّ رَجُلٌ حَجَّ وَاعْتَمَرَ، فَهُوَ ضَیْفُ اللّه حَتیّ یَرْجِعَ اِلی مَنْزِلِهِ))(۲۱۶)

یعنی: ((مهمان خداوند مردی است که حج و عمره می رود، او تا هنگامی که به خانه اش برگردد، مهمان خداوند است)).

یکی دیگر از پاداشهای کسی که به حج و عمره برود این است که تمام گناهانش پاک می شود و مانند روزی که از مادر متولد شده، هیچ گناهی ندارد. از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله قل شده است که آن حضرت فرمود:

((مَنْ حَجَّ هذا البَیْتِ فَلَمْ یَرْفَثْ وَلَمْ یَفْسِقْ، خَرُجَ مِنْ ذُنُوبِهِ کَیومٍ وَلَدَتْهُ اَمُّهُ)).(۲۱۷)

یعنی: ((هر کسی که خانه خدا را طواف نموده و اعمال حج را انجام دهد (و

در آن هنگام) آمیزش، و نافرمانی خدا نکند، از گناهانش بیرون می رود مانند روزی که مادرش او را زاییده است)).(۲۱۸)

پاداش کسی که به حاجی کمک کند

کمک کردن به کسی که قصد مسافرت به حج را دارد، پاداش ویژه ای دارد. امام سجادعلیه السّلام فرموده است:

((مَنْ خَلَفَ حاجّاً فی اَهْلِهِ وَمالِهِ کانَ لَهُ کَاءَجْرِهِ حَتّی کَاءَنَّهُ یَسْتَلِمُ الاَحْجارَ)).(۲۱۹)

یعنی: ((کسی که سرپرستی خانواده و اموال حاجی را بر عهده بگیرد، پاداش او مانند پاداش حاجی است و گویا خود او سنگهای خانه کعبه را استلام می نماید)).

آداب سفر حج و عمره

سفر حج و عمره از جهات گوناگونی با سایر مسافرتها فرق دارد. و در واقع سفر حج یک سفر الهی است. در این سفر، انسان به دیدار دوست و معشوق حقیقی خویش می رود. و لذا در طول سفر، رعایت چند نکته لازم است:

۱ صدقه بدهد

هرگاه انسان بخواهد مسافرتی برود، مستحب است در ابتدای سفر، صدقه بدهد؛ زیرا صدقه، بلا را دفع می کند. در بعضی از روایات، سفارش شده است که در روز چهارشنبه یا در حالی که قمر در برج عقرب هست، به مسافرت نروید، زیرا مسافرت در این روزها عاقبت و نتیجه خوبی ندارد، ولی انسان می تواند با دادن صدقه در همین روزها نیز به مسافرت برود.

((حماد بن عثمان)) می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مسافرت در روزهای نحس مانند روز چهارشنبه و غیر آن، مکروه است؟

آن حضرت فرمود: ((در ابتدا سفر صدقه بده و هرگاه خواستی به مسافرت بروی آیه الکرسی را هر شب قرائت کن)).(۲۲۰)

۲ دعای سفر را بخواند

مستحب است انسان هنگام رفتن به حج دعای سفر حج را بخواند. از امام صادق علیه السلام قل شده است که آن حضرت درباره دعای سفر حج و عمره، فرموده است: هر گاه خواستی از خانه بیرون آمده و به حج و عمره بروی دعای فرج را بخوان و بگو:

((لااِلهَ اِلاّـ اللّه الحَلیمُ الکَریمُ، لااِلهَ اِلاّـ اللّه العَلِیُّ العَظِیمُ، سُبْحانَ اللّه رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الاَرْضینَ السَّبْعِ وَرَبِّ العَرْشِ العَظِیمِ وَالحَمْدُللّه رَبِّ العالَمین)).

سپس بگو: ((اءَللّهُمَّ کُنْ لی جاراً مِنْ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَمِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مَریدٍ)).

سپس بگو: ((بِسْمِ اللّه دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللّه خَرَجْتُ وَفی سَبیلِ اللّه، اءَللّهُمَّ إِنّی اُقَدِّمُ بَینَ یَدَی نِسْیانی وَعَجِلَتی بِسْمِ اللّه وَمَا شاءَ اللّه فی سَفَری هَذا ذَکَرْتُهُ اءَوْ نَسیتُهُ، اءَللّهُمَّ اءَنْتَ الْمُسْتَعانُ عَلَی الاُمُورِ کُلِّها وَاءَنْتَ الصّاحِبُ فی السَّفَرِ وَالخَلیفَهُ فی الاَهْلِ، اءَللّهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنا سَفَرَنا وَاطوِلَنا الاَرْضَ وَسَیِّرْنا فیها بِطاعَتِکَ وَطاعَهِ رَسُولِکَ، اءَللّهُمَّ اصْلِحْ لَنا ظَهْرَنا وَبارِکْ لَنا فیها رزَقْتَنا

وَقِنا عَذابَ النّارِ، اَللّهُمَّ إنّی اَعُوذُبِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَةِ المُنْقَلِبِ وَسُوءِ المُنْظِرِ فی الاَهْلِ وَالمالِ وَالوَلَدِ، اَللّهُمَّ اَنْتَ عُضُدی وَناصِری، بِکَ اَحِلُّ وَبِکَ اَسیرُ، اَللّهُمَّ إنّی اَسْئَلُکَ فی سَفَری هَذا السُّرُورُ وَالعَمَلُ بِما یُرضیکَ عَنّی، اَللّهُمَّ اقْطَعْ عَنّی بُعْدَهُ وَمَشَقَّتَهُ وَاصْحِبْنی فیهِ وَاخْلِفْنی فی اَهْلی بَخَیْرٍ وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ اِلاّ بِاللّه، اَللّهُمَّ إنّی عَبْدُکَ وَهذا حَمْلانُکَ وَالوَجْهُ وَجْهُکَ وَالسَّفَرُ إلَیْکَ وَقَدْ اطَلَعْتَ عَلی مالَمْ یَطَّلِعْ عَلَیْهِ اَحَدٌ، فَاجْعَلْ سَفَری هذا کَفّارَةً لِما قَبلَهُ مِنْ ذُنُوبی وَکُنْ عَوْناً لی عَلَیْهِ وَاکْفِنی وَعْثَهُ وَمَشَقَّتَهُ وَلَقِّنّی مِنَ القَوْلِ وَالعَمَلث رِضاکَ فَإنَّما اَنا عَبْدُکَ وَبِکَ وَلَکَ)).

و وقتی پای خود را در وسیله ای که برای رفتن به حج مهیّا شده گذاشتی، بگو:

((بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، بِسْمِاللّه وَاللّه اَکْبَرُ)).

و هنگامی که سوار آن وسیله شدی و لوازم خود را برداشتی، بگو:

((اَلْحَمْدُللّه الَّذی هَدانا لِلا سلام وَعَلَّمْنا بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ، سُبْحانَ اللّه سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَلَنا هذا وَماکُنّا لَهُ مُقْرِنینَ وَاَنا إلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ وَالحَمْدُللّه رَبِّ العالَمین، اَللّهُمَّ اَنْتَ الحامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَالمُسْتَعانُ عَلَی الاَمْرِ، اَللّهُمَّ بَلِّغْنا بِلاغاً یَبْلُغُ إلی خَیْرٍ، بَلاغاً یَبْلُغُ إلی مَغْفِرَتِکَ وَرِضْوانِکَ، اَللّهُمَّ لاطَیْرَ اِلاّ طَیْرُکَ وَلاخَیْرَ إ لاّ خَیْرُکَ وَلاحافِظَ غَیْرُکَ)).(۲۲۱)

۳ وصیت بکند

سفر حج بخصوص برای مسافرانی که از نقاط مختلف جهان به حج تمتّع و عمره مفرده می روند، سفری طولانی است و ممکن است از این سفر برنگردند و قبل از برگشتن از دنیا بروند، لذا اهل بیت اطهارعلیهم السّلام سفارش کرده اند که انسان قبل از هر مسافرتی، به ویژه مسافرت حج، وصیّت کند و دیگران را نسبت به حقوق واجبه و پرداخت دیون خویش آگاه سازد.
از امام رضاعلیه السّلام

نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((إِذا اءَرَدْتَ الخُرُوجَ إِلَی الحَجِّ وَدَّعْتَ اءَهْلَکَ وَاءَوْصَیْتَ وَقَضَیْتَ ماعَلَیْکَ ماعَلَیْکَ مِنَ الَّدینِ)).(۲۲۲)

یعنی: ((هرگاه خواستی به حج بروی با خانواده ات خداحافظی کن و وصیت نما و قرض خویش را پرداخت کن)).

۴- خانواده خود را جمع کند

مستحب است قبل از شروع به سفر حج خانواده خود را جمع کرده و با همه آنان خداحافظی نماید. شیخ صدوق در کتاب ((المقنع فی الفقه)) می گوید: ((هرگاه خواستی به سفر حج بروی، خانواده خود را جمع کن)).(۲۲۳)

در کتاب ((فقه الرضا))(۲۲۴) نیز به این امر، سفارش شده است.

و سرّ این امر شاید این باشد که انسان وقتی خویشان و خانواده اش را جمع کند، در حضور خود آنان حلالیت می طلبد و در واقع با خاطری آسوده به دیار دوست سفر می کند. بدیهی است در این سفر الهی، هنگامی انسان موفق به انجام آن و به مطلوب نایل می گردد که هیچکس از او ناراضی نباشد.

۵ دو رکعت نماز بخواند

در کتاب ((فقه الرضا)) فرموده است: هرگاه خواستی به سفر حج بروی، خانواده خود را جمع کن و دو رکعت نماز بخوان و خداوند را تمجید کن و بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله لوات بفرست و آنگاه دو دست خویش را به سوی خداوند بلند کن و بگو:

((اءَلَّلهُمَّ إِنی اءَسْتَوْدِعُکَ الیَوْمَ دینی وَمالی وَنَفسی وَاءَهْلِی وَوَلَدی وَجَمِیعَ حَیْرانی وَاءَخْوانَنَا المُؤ مِنینَ الشّاهِدَ مِنّا وَالغائِبَ عَنّا)). (۲۲۵)

۶ تنها به مسافرت نرود

در روایات زیادی سفارش شده است که تنها به مسافرت نروید. امیرالمؤ منین علی علیه السلام ه امام حسن وصیت می کند که:

((سَئِلْ عَنِ الرَّفیقِ قَبْلَ الطَّریقِ)).(۲۲۶)

یعنی: ((قبل از مسافرت، جویای رفیق باش)).

((لقمان)) نیز به پسرش سفارش کرده است که:

((یابُنَی! اَلرَّفیقُ ثُمَّ الطَّریقُ))(۲۲۷)

یعنی: ((ای پسرم! ابتدا رفیق پیدا کن و سپس به مسافرت برو)).

امام صادق علیه السلام نیز از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: ((آیا می خواهید برترین مردم را به شما معرفی کنم؟))

اصحاب گفتند: بله.

آن حضرت فرمود: ((کسی که تنها مسافرت کند و کسی که از کمک به دیگران خودداری نماید و کسی که خدمتکارش را بزند)).(۲۲۸)

۷ در مسافرت اخلاق نیکو داشته باشد

امام باقرعلیه السّلام می فرماید:

((مایَعْبَؤُ مَنْ یَسْلِکُ هَذا الطَّریقَ إِذا لَمْ یَکُنْ فیهِ ثَلاثٍ خِصالِ: وَرَعٌ یَحْجُرُهُ عَنْ مَعاصِی اللّه وَحِلْمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الصُّحْبَهِ لِمَنْ صَحِبَهُ)).(۲۲۹)

یعنی: ((اعتنایی نیست به کسی که این راه (حج) را بپیماید ولی سه خصلت در او نباشد: ۱- پاکدامنی که او را از گناه بازدارد. ۲- بردباری که بر خشمش چیره شود. ۳- برخورد خوب با رفیقش)).

۸ به همسفر خود کمک کند

لازم است در مسافرت به همراهان کمک کرده و احتیاجات دیگران به ویژه کسانی که ضعیف هستند را برآورده سازد)). رسول خداعلیه السّلام فرموده است:

((مَنْ اءعانَ مُؤْمِناً مُسافِراً نَفَّسَ اللّه عَنْهُ ثَلاثاً وَسَبْعینَ کُرْبَهً وَاءجارَهُ فی الدُّنیا وَالا خِرَهِمِنَ الغَمِّ وَالهَمِّ. وَنَفَّسَ عَنْهُ کَرْبَهُ العَظِیمَ یَوْمَ یَغُصُّ النّاسُ بِاءَنْفاسِهِمْ)).(۲۳۰)

یعنی: ((هر کسی که مسافر مؤ منی را کمک کند، خداوند ۷۳ گرفتاری را برای او برطرف می کند و او را در دنیا و آخرت از نگرانی و اندوه پناه می دهد و آن گره بزرگ را روزی که مردم نفسهایشان در گلو حبس می شود، برای او می گشاید)).

گزیده مناسک حج و عمره

همانطور که قبلاً اشاره شد، حج سه نوع است:

۱- حج تمتّع.

۲- حج قِران.

۳- حج اِفراد.

عمره نیز بر دو نوع است:

۱- عمره تمتّع.

۲- عمره مفرده.

((عمره تمتّع)) در واقع یک عمل مستقلّی نیست، بلکه مربوط به حج تمتّع می باشد و باید قبل از اعمال حج تمتّع، اعمال و مناسک عمره تمتع انجام گیرد.

مهمترین نوع از انواع حج، حج تمتّع است؛ زیرا حج تمتّع جامع تمام مناسک و اعمال حج قران و افراد و عمره مفرده هست، ولی این انواع جامع تمام مناسک حج تمتّع نمی باشند. و لذا ما ابتدا مناسک حج تمتع را توضیح می دهیم و سپس سایر انواع را ذکر خواهیم کرد.

حج تمتّع

((حج تمتع)) بر کسانی واجب است که فاصله منزل آنان با مکّه شانزده فرسخ (۹۶ کیلومتر) یا بیشتر باشد مانند حجاج ایرانی. اعمال و مناسک حج برای این افراد از دو قسمت تشکیل یافته است.

۱ عمره تمتع

حجاج ایرانی و کسانی که وظیفه آنان انجام حج تمتّع می باشد، باید قبل از اعمال و مناسک حج، ((عمره تمتّع)) به جا آورند. آنان فرصت دارند از اول ماه شوّال تا ظهر روز نهم ذیحجه، اعمال و مناسک عمره تمتع را به جا آورند و سپس آماده انجام مناسک حج بشوند. اعمال و مناسک عمره تمتع عبارتند از:الف

احرام

اوّلین عمل عمره تمتّع، ((احرام)) است؛ یعنی مردان باید دو تکّه پارچه غیر دوخته که یکی را لنگ و دیگری را روی شانه می اندازند،(۲۳۱) بر تن انداخته و با نیّت احرام عمره تمتّع، تلبیه بگویند. بانوان نیز همین عمل را می توانند انجام بدهند هرچند می توانند لباس دوخته نیز بپوشند.

((تلبیه)) عبارت است از گفتن:

((لَبَّیْکَ اءلَّلهُمَّ لَبَّیْک! لَبَّیْکَ لاشَریْکَ لَکَ لَبَّیْکَ!(۲۳۲) إِنَّ الحَمْدَ وَالنِّعْمَهَ لَکَ وَالمُلْکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْک!)).

این عمل را زایرین خانه خدا باید در یکی از میقاتهایی که در مسیر راه آنان هست انجام دهند.

میقاتهایی که برای احرام تعیین شده، پنج نقطه است:

۱ مسجد شجره (ذوالحلیفه):

((مسجد شجره)) در هشت کیلومتری غرب شهر مدینه واقع شده است. افرادی که از مدینه و اطراف آن عازم مکه می باشند، در این میقات احرام می بندند.

۲ وادی عقیق:

این محل در ۹۴ کیلومتری شمال شرقی مکه قرار دارد. افرادی که از راه عراق و نجد می خواهند به مکه مشرّف شوند، در این محل مُحرم می شوند.

۳ جُحفه:

((جُحفه)) در ۱۵۶ کیلومتری شمال غربی مکه واقع شده است. و کسانی که از شام و کشورهای مجاور آن عازم مکه هستند، در این محل مُحرم می شوند.

۴ یَلَمْلَم:

((یَلَمْلَم)) نام کوهی است که در ۸۴کیلومتری جنوب شرقی مکه واقع شده است. افرادی که از سمت یمن وارد مکه می گردند، آنجا مُحرم می شوند.

۵ قرن المنازل:

این محل در ۹۴ کیلومتری شرق مکه قرار دارد. و کسانی که از طائف عازم مکه هستند، آنجا مُحرم می شوند.

پس از پوشیدن لباس احرام به نیت احرام عمره تمتع و گفتن تلبیه، افراد، مُحرم می شوند. و در حالت احرام از اتکاب و انجام چند امر باید اجتناب شود:

۱ شکار کردن حیوان.

۲ جماع کردن.

۳ عقد کردن.

۴ استمنا.

۵ استعمال عطریات.

۶ سرمه کشیدن.

۷ نگاه کردن در آینه.

۸ فسوق.(۲۳۳)

۹ جدال.(۲۳۴)

۱۰ کشتن جانورانی که در بدن هستند.

۱۱ انگشتر به دست کردن برای زینت.

۱۲ روغن مالیدن به بدن.

۱۳ زدودن مو از بدن.

۱۴ بیرون آوردن خون از بدن.

۱۵ ناخن گرفتن.

۱۶ کندن دندان هرچند خون نیاید.

۱۷ کندن گیاه یا درختی که در محدوده حرم روییده باشد.

۱۸ همراه داشتن سلاح.

این موارد بین زن و مرد مشترک است. علاوه بر اینها، چهار امر دیگر بر مردان حرام است:

۱ پوشیدن جامه دوخته

۲ پوشیدن چیزی که تمام روی پا را بگیرد

۳ پوشاندن سر.

۴ سایه قرار دادن بالا سر. و دو امر دیگر نیز بر زنان حرام است:

۱ پوشیدن زیور برای زینت.

۲ پوشاندن روی خود با نقاب و روبند.

ب طواف کعبه

زایر خانه خدا پس از احرام وارد مکه می شود و باید به نیّت طواف، هفت مرتبه به دور خانه کعبه دور بزنند.

طواف را باید از مکانی که حجرالا سود در آنجا قرار دارد شروع کند و در همان جا به پایان ببرد.

۱ نیّت طواف کند.

۲ اگر طواف کننده مرد است ختنه شده باشد.

۳ عورتین پوشیده باشد.

رعایت چند نکته در حال طواف لازم است:

۴ در حال طواف باید با طهارت باشد و بدن و لباسش نجس نباشد.

۵ خانه کعبه در حال طواف باید در سمت چپ طواف

کننده باشد.

۶ طواف کننده باید خارج از حجر اسماعیل طواف کند.

۷ فاصله طواف کننده از خانه کعبه بیش از ۵/۲۶ ذراع حدود سیزده متر، نباشد. البته از طرف حجر اسماعیل این فاصله کم می شود و ۵/۶ ذراع می گردد.(۲۳۵)

ج نماز طواف

پس از پایان یافتن طواف، باید دو رکعت نماز به نیّت نماز طواف نزد مقام ابراهیم بخواند.

د سعی بین صفا و مروه

چهارمین عمل از اعمال عمره تمتع این است که پس از انجام نماز طواف، باید هفت مرتبه فاصله بین کوه صفا و مروه را بپیماید، البته نقطه شروع سعی، کوه صفا و ختم آن در کوه مروه می باشد.

ه – تقصیر

بعد از سعی، باید تقصیر کند؛ یعنی مقداری از ناخن یا موی سر یا صورت را کوتاه کند. پس از تقصیر، تمام اموری که بعد از احرام بر مُحرم حرام بود، بجز تراشیدن سر، حلال می شود.

۲– حج تمتّع

پس از اتمام اعمال عمره تمتّع، انسان از حالت احرام بیرون آمده و باید در مکه برای انجام مناسک حج تمتّع، بماند. اعمال و مناسک حج تمتّع عبارتند از:

الف احرام

اوّلین عمل از اعمال حج، احرام است. و کیفیت آن مانند احرام عمره تمتّع می باشد با این تفاوت که در اینجا باید نیت احرام حج تمتّع کند. این عمل باید در مکه و زمانی انجام شود که بتواند به وقوف در عرفات که ظهر روز نهم ذیحجه شروع می شود، برسد.(۲۳۶)

ب وقوف در عرفات

پس از احرام در مکّه، باید برای وقوف در عرفات به صحرای عرفات رفت و از ظهر روز نهم ذیحجه تا مغرب همان روز، در آنجا ماند.

ج وقوف در مشعر

بعد از وقوف در عرفات و پس از مغرب روز نهم ذیحجه باید به طرف مشعرالحرام حرکت کرده و شب دهم را از اذان صبح تا طلوع آفتاب در آنجا بماند.

د– رمی جمره عقبه

پس از طلوع آفاب در روز دهم ذیحجه بایـد به منی رفت. در منی چنـد عمل باید انجام گیرد، اولین عمل واجب در منی، زدن هفت عدد سنگ به ستونی به نام ((جمره عَقبه))(۲۳۷) است.

ه – قربانی:

پس از سـنگ زدن به جمره عقبه، بایـد به قربانگـاه رفته و یـک شتر یـا گـاو و یـا گوسـفند، قربانی کرد. حیوانی که قربانی می شود، باید این شرایط را داشته باشد:

۱ مریض نباشد.

۲ خیلی پیر نباشد.

۳ ناقص العضو نباشد.

۴ کوری یا لنگی واضح نداشته باشد.

۵ دُم بریده نباشد.

۶ گوش بریده نباشد.

۷ شاخش شکسته نباشد.

۸ لاغر نباشد.

۹ بیضه هایش را نکشیده باشند.

و حلق یا تقصیر

ششـمین عمل حج، حلق یا تقصـیر است؛ یعنی باید سر را بتراشد و یا مقداری از ناخن یا موی خود را بچیند.(۲۳۸) با انجام این

عمل، تمام محرّمات احرام بر شخص حلال می شود بجز بوی خوش و زن.

ز طواف حج

پس از انجام اعمال منی، بایـد افراد به مکّه برگردنـد و در آنجا هفت مرتبه به همان ترتیبی که در طواف عمره ذکر شد به دور خانه کعبه دور بزنند، البته باید نیت طواف حج بنمایند.

ح نماز طواف حج

پس از طواف حج باید دو رکعت نماز به نیت نماز طواف حج خوانده شود.

ط سعی بین صفا و مروه

بعد از نماز طواف باید هفت مرتبه بین کوه صـفا و مروه را بپیماید. پس از سعی بین صفا و مروه استعمال بوی خوش حلال می شود.

ی طواف نساء

پس از سعی بین صفا و مروه، باید هفت مرتبه به دور خانه کعبه با نیت طواف نساء دور بزنند.

ک نماز طواف نساء

یازدهمین عمل حـج این است که بایـد پس از طواف نساء، دو رکعت نماز طواف نساء خوانده شود. با انجام این اعمال، زن بر مرد و مرد بر زن حلال می شود.

ل بیتوته در منی

دوازدهمین عمل حج این است که شب یازدهم ذیحجه و شب دوازدهم را از غروب تا نیمه شب با قصد قربت در منی باشند.

م رمی جمرات

در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه بایـد به هر یک از سه سـتون سـنگی،ابتـدا ((جمره اولی)) و بعد ((جمره وسـطی)) و سـپس ((جمره عقبه)) را سنگ بزنند.

در روز دوازدهم ذیحجه بعـد از ظهر شـرعی، حاجی می تواند از منی خارج شود. و اگر روز دوازدهم از منی خارج نشود و تا غروب آفتاب بمانـد، بایـد شب سـیزدهم را در منی بماند و روز سـیزدهم، جمرات سه گانه را سـنگ بزند و بعد، از منی خارج

شود.

حج قران و حج افراد

((حـج قران و حـج افراد)) بر کسانی واجب است که فاصـله منزل آنان تا مکّه کمتر از شانزده فرسـخ باشـد. تفاوت حج قران با حـج افراد در این است که در حـج افراد، بایـد بـا گفتن تلبیه، لباس احرام را پوشـید و محرم شـد، ولی در حـج قران، انسان می توانـد با گفتن تلبیه محرم شود و می توانـد یک حیوانی برای قربانی به همراه خود بیاورد. و تفاوت این دو با حـج تمتع در این است که اولاً: عمره لازم نیست و ثانیاً از منزل خود مُحرم می شوند.

عمره مفرده

در عمره مفرده، علاوه بر اعمالی که در عمره تمتّع ذکر شد، باید طواف نساء و نماز طواف نساء نیز انجام گیرد.

انواع حجهای واجب

حجهای واجب سه نوع است:

۱ ((حجه الاسلام))؛

یعنی حج تمتّع، حج قران و حج افراد.

۲ ((حج نذری))؛

اگر انسان نذر کند یا عهد کند و یا قسم بخورد که به حج برود، به وسیله نذر و عهد و قسم، حج واجب می شود.

۳ ((حج نیابتی))؛

اگر انسان از طرف انسان دیگری اجیر شود که به حج برود، باید برای کسی که از طرف او اجیر شده، حج به جا آورد.

شرایط وجوب حجه الاسلام

((حجه الاسلام))، در تمام عمر، یک مرتبه بر کسی که دارای شرایط ذیل می باشد، واجب می شود:

۱ بالغ باشد.

۲ عاقل باشد.

۳ آزاد باشد؛ یعنی بنده نباشد.

۴ با رفتن به حج، مجبور به انجام حرام و یا ترک واجب مهمتری نشود.

۵ مستطیع باشد. و استطاعت در صورتی حاصل می شود که:

اولاً: توشه راه و سفر را دارا باشد.

ثانیاً: توان رفتن یا تهیه کردن سواری را داشته باشد.

ثالثاً: در راه، مانع از رفتن نباشد.

۶- به اندازه انجام دادن اعمال حج، وقت داشته باشد.

۷- مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است (مثل زن و بچه) داشته باشد.

۸- بعد از مراجعت از حج، کسب، زراعت و یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد.

علامت قبول شدن حج

در روایتی امیرالمؤ منین علی علیه السلام از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

((اٰیَهُ قَبولِ الحَجَّ تَرْکُ ماکانَ عَلَیْهِ العَبْدُ مُقیماً مِنَ الذُّنُبِ))(۲۳۹)

یعنی: ((نشانه قبول شدن حج این است که حاجی پس از حج، گناهانی را که قبل از حج انجام می داده، ترک کند.))

همانطور که قبلاً اشاره شد، یکی از آثار حج این است که انسان را از گناهان پاک می کند. و کسی که از گناهان پاک شود، نباید دوباره مرتکب آنها شود.

بخش پنجم: اسرار مناسک حج

اشاره

در بخشهای گذشته، پیرامون اسرار مکّه و کعبه، مسجدالحرام، حج و عمره نکاتی بررسی و ذکر گردید، اکنون درباره اسرار مناسک حج و فلسفه تشریع آنها مطالبی را ذکر می کنیم.

این بخش از کتاب دارای اهمیت ویژه ای است؛ زیرا حج و هر عبادت دیکری، زمانی به حقیقت عبودیت نزدیک شده و مقدمه ای برای رسیدن به معبود می شود که عابد رمز و راز اجزای آن را بفهمد و نسبت به حقیقت هر یک از اعمال و چگونگی انجام آنها آشنا باشد.

ترتیب در هر عبادتی، دلیل روشنی است بر اینکه اعمال و اجزای آن عبادت در طول همدیگر هستند و درک حقیقت هر یک از اجزای عبادت و انجام صحیح آن، متوقّف بر درک حقیقت و انجام صحیح جزء قبلی آنهاست. کسی که نماز می خواند، هنگامی مقام و مرتبه و حقیقت تکبیره الاحرام را درک خواهد کرد که حقیقت و مرتبه نیّت را درک کرده و انجام دهد. و نیز زمانی به حقیقت قرائت و مفاد آن می رسد که تکبیره الاحرام را نیز آن گونه که شایسته آن هست انجام

دهد و درک مقام والای رکوع و انجام صحیح آن نیز متوقف بر شناختن مرتبه و حقیقت قرائت است. و همینطور سجده را زمانی می توان درک کرد و به حقیقت آن رسید که رکوع را درک کرده باشیم و سایر اعمال و اجزای نماز نیز چنین است.

در حج نیز ترتیب ویژه ای برای اعمال و مناسک آن مشخص شده است. و حج زمانی به حقیقت عبودیت نزدیک می شود که اعمال و مناسک آن را با شناختن حقیقت و فهمیدن فلسفه و اسرار آنها به همان ترتیب که در شرع مقدس اسلام ذکر شده، انجام دهیم.

در بسیاری از روایات چنانکه خواهد آمد انجام حج بدون توجه به اسرار و حقیقت اعمال حج، تنها انجام ظاهری مناسک حج است و انجام ظاهری مناسک حج در واقع رفتن به میهمانی بدون استفاده از سفره میهمانی است.

ما در اینجا به ترتیب، مناسک حج را ذکر کرده و به فلسفه تشریع و اسرار نهفته آنها اشاره خواهیم کرد، اگرچه اسرار، منحصر به آنچه ما ذکر می کنیم نیست، ولی در حدّ مکان اسرار اعمال حج را ذکر می کنیم:

۱ إحرام

احرام در ظاهر پوشیدن دو تکّه لباس غیردوخته (پارچه) پس از بیرون آوردن لباسهای دوخته است، ولی هر ظاهری را باطنی است و ممکن نیست مقصود از تشریع احرام، فقط بیرون آوردن لباسها و پوشیدن دو تکّه لباس غیردوخته باشد؛ زیرا خداوند، حکیم است و تمام دستورات او دارای حکمت و فلسفه می باشد، لذا اینجا این سؤ ال مطرح می شود که ((سرّ احرام)) چیست؟ و به عبارت دیگر: حقیقت و ماهیت این عمل و هدف از تشریع

آن چیست؟

حقیقت این است که احرام اشاره به چند امر دارد:

۱ بیرون آوردن لباسهای رنگین، اشاره دارد به اینکه اگر انسان تاکنون مرتکب گناه و معصیت خداوند شده است، از این لحظه باید لباس گناه و معصیت را از نفس خویش بیرون کند. و پوشیدن لباس احرام نیز اشاره دارد به اینکه از این لحظه، باید لباس اطاعت و فرمانبرداری از خداوند را بپوشد و به میهمانی او برود.

وقتی امام سجّادعلیه السّلام از سفر حج برگشت، ((شبلی)) به استقبال آن حضرت آمد. امام سجادعلیه السّلام به ((شبلی)) فرمود: ((آیا تو به حج رفته ای؟))

شبلی گفت: بلی.

امام سجّادعلیه السّلام به او فرمود: آیا در سفر حج، به میقات رفتی و لباسهای دوخته را از بدون بیرون آوردی و غسل کردی؟)).

او گفت: بلی.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا وتی به میقات (برای احرام) رفتی، نیت کردی که لباس معصیت را از بدن بیرون آورده و لباس اطاعت از خدا را بپوشی؟)).

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا وقتی لباسهای دوخته را از بدن بیرون آوردی، نیت کردی که نفس خویش را از ریا و نفاق و مرتکب شدن شبهات، خالی کنی؟)).

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا وقتی غسل کردی، نیت نمودی که خود را از خطاها و گناهان پاک کنی؟))

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((در این صورت تو در واقع به میقات نرفته و لباسهای دوخته را از بدن بیرون ننموده و غسل نکرده ای)).(۲۴۰)

۲- لباس احرام، دو تکّه پارچه ساده است و انسان با پوشیدن لباس احرام، خود را با ظاهری ساده و بدون آلایش در برابر عظمت پروردگار احساس می کند.

۳- پوشیدن لباس احرام

یـادآور پوشـیدن کفن پس از مرگ می باشـد. و یـادآوری مرگ و قبر و معاد بهترین وسـیله برای اخلاص در عمل است و در میهمانی خداوند اخلاص در عمل و عشق رسیدن به قرب الهی لازم است.

راز تلبیه

وقتی انسان لباس احرام را پوشید، لازم است بگوید:

((لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إ نّ الحَمْدَ وَالنِّعْمَهَ لَکَ وَالمُلْکَ، لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ)).

((لبّیک یعنی: گوش به فرمان ت هسـتم)). این کلمه در واقع، هنگامی اسـتعمال می شود که کسی را برای امری دعوت کنند و آن کس جواب مثبت داده و می گوید: ((لبیک))؛ یعنی: دعوت تو را پذیرفتم)).

((تلبیه)) هنگام احرام نیز پاسخ مثبتی است که زایران، به دعوت خداوند می دهند. گویا خداوند همه آنان را برای زیارت خانه خودش دعوت نموده است و آنان اکنون در عمل به دعوت خداوند خویش، ((لبّیک)) می گویند.

روایـات، بیـانگر ایـن واقعیـت است که وقـتی خداونـد به حضـرت ابراهیم علیه السـلام دسـتور داد که همه مردم را برای انجـام مناسـک حـج دعوت کنـد، حضـرت ابراهیم علیه السـلام تمـام انسانهـا را برای حـج فراخوانـد، تمـام کسانی که در روی زمین زنـدگی می کردنـد و نیز تمـام کسانی که در آینـده زاده می شونـد و در صـلب مردان و رحم زنان بودنـد، نـدای ابراهیم علیه السـلام ا شـنیدند و لبیک گفتنـد. اکنون که به حج می روند، دوباره لبّیک گفته و عملاً دعوت خداوند را اجابت می کنند. از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((لَمّا نادی اِبْراهِیمُعلیه السّلام بِالحَجِّ لَبی الخَلْقُ فَمَنْ لَبّی تَلْبِیَهً واحِدَهً حَجَّ واحِدَهً وَمَن لَبی مَرَّتَیْنِ حَجَّ حَجَّتَینِ وَمَنْ زادَ فَبِحَسابِ

ذلِکَ))(۲۴۱)

یعنی: ((وقتی ابراهیم علیه السلام مردم را به حج فراخواند، تمام آنان اجابت کردند، هر کسی که یک مرتبه اجابت کرد، اکنون یک مرتبه به حج می رود و کسانی که دو مرتبه اجابت کردند، اکنون دو مرتبه به حج می روند و کسانی که بیشتر اجابت کردند، بیشتر به حج می روند)).

باید دانست که هنگامی می توانیم به دعوت خداوند پاسخ صحیح بدهیم که شرایط حج را اجابت کرده باشیم. و انسان هنگام تلبیه باید امیدوار به پذیرش و قبولی لبّیک باشد در حالی که می ترسد خداوند بفرماید: ((لالبّیک ولاسعدیک))؛ یعنی: خداوند لبیک او را نادیده بگیرد. و روشن است که لبّیک گفتن، اولین قدم و در واقع کلید ورود در اعمال حج است و چنانچه تلبیه پذیرفته نشود، سایر اعمال نیز پذیرفته نمی شود.

در حالات امام سجادعلیه السّلام نقل شده است که آن حضرت وقتی لباس احرام می پوشید، رنگ صورتش زرد شده و لرزه بر اندامش می افتاد، طوری که نمی توانست تلبیه بگوید: در این حال کسی از او پرسید: چرا لبیک نمی گویی؟ آن حضرت فرمود: ((می ترسم پروردگارم بفرماید: ((لالبّیک ولاسعدیک)).

مستحب است مردها تلبیه را بلند بگویند. سرّش این است که بلند گفتن تلبیه، یک نوع اعلام برای دین خداست، علاوه بر اینکه انسان هنگام تلبیه گفتن، در مقام راه یافتن به درگاه ربوبی و وصول به دروازه رحمت الهی است، لذا هرچه بلندتر و باشکوه تر اعلان اجابت کند با این مقام سازگارتر است و اما وقتی به درگاه ربوبی راه یافت و مکّه و ظهر عرفه را درک کرد، باید تلبیه را تمام نموده و با

متانت و بردباری در درگاه خداوند متعال حضور یابد.

مستحبات احرام

در احرام رعایت چند امر مستحب است:

۱ گرفتن ناخن و شارب.

۲ از بین بردن موی زیر بغل و عانه با نوره.

۳ پاکیزه نمودن بدن خود قبل از احرام.

۴ رها نمودن موی سر و ریش از اوّل ذیقعده.

۵ غسل نمودن پیش از احرام.

این پنج امر، حکایت از لزوم نظافت دارد؛ زیرا انسان در این هنگام به میهمانی خداوند می رود و کسی که به میهمانی می رود، باید نظافت و پاکیزگی را رعایت کند.

۶ دو جامه احرام از پنبه باشد.

۷ بعد از نماز ظهر محرم شود.

مکروهات احرام

۱ احرام در جامه سیاه

بهترین پارچه برای احرام، پارچه سفید است؛ زیرا پارچه سفید یادآور مرگ، قبر و کفن است و این امر موجب می شود انسان در آن حال، بیشتر به یاد آخرت باشد. علاوه بر اینکه انسان هرچه در میهمانی خداوند، پاکیزه تر باشد بهتر است و بهترین لباس برای پاکیزه ماندن، لباس سفید است؛ زیرا زود متوجه کثیفی آن می شود.

۲ احرام بستن در جامه چرکین.

سرّ کراهت این امر نیز این است حضور در درگاه حضرت احدیت و رفتن به میهمانی خداوند با جامه کثیف و چرکین، شایسته نیست.

۳ احرام بستن در جامه راه راه

۴ استعمال حنا پیش از احرام در صورتی که اثر آن تا به حال احرام باقی بماند.

سرّ کراهت این دو امر این است که جامه رنگین و راه راه و همچنین استعمال حنا و زینت با مظاهر دنیوی سازش دارد، در حج، انسان به میهمانی خداوند می رود و باید تا ممکن هست از مظاهر دنیوی و متعلّقات فریبنده آن پرهیز نماید.

۵ لبیک گفتن در پاسخ کسی که او را صدا می زند.

کلمه

((لبیک)) در حال احرام، پاسخی است که فقط دعوت خداوند را باید با آن پاسخ داد و اگر کسی ما را صدا بزند و در پاسخ او کلمه ((لبیک)) را استعمال نماییم در واقع او را شریک خداوند در این جهت قرار داده ایم.

۶ حمام رفتن در حال احرام

محرمات احرام

محرمات احرام را قبلاً ذکر کردیم، و سرّ حرمت آنها این است که تمام آن امور به گونه ای با مظاهر دنیوی مربوط می شود و اشتغال به آنها انسان را از ذکر خداوند و اخلاص در عمل، غافل می کند.

۲ طواف

علت تشریع طواف

طواف یعنی دور زدن به اطراف خانه کعبه. و این عمل اگرچه در ظاهر، دور زدن به اطراف یک خانه است، ولی در آن اسراری نهفته است که بر صاحبان بصیرت، پوشیده نیست. ابتدا باید علت و فلسفه تشریع طواف را جستجو کرده و ببینیم چرا خداوند متعال برای بندگانش دستور طواف در اطراف خانه کعبه را صادر کرده است؟

تحقیق و تفحّص در روایات و بیانات ائمه اطهارعلیهم السّلام بیانگر این واقعیت است که فلسفه و علت تشریع طواف، رحمانیّت و رحیمیّت خداوند متعال است؛ زیرا خداوند بندگانش را دوست دارد و چون همه بندگان قابلیت پذیرش ملکه عصمت را ندارند، گاه مرتکب گناه شده و معصیت خداوند را می کنند، لذا خداوند طواف به اطراف خانه کعبه را تشریع نمود تا از این راه به درگاه خداوند آمده و نسبت به گناهی که مرتکب شده اند، طلب مغفرت کنند تا خداوند آنها را ببخشد.

((محمد بن مروان)) می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: با پدرم در حجر اسماعیل بودیم، پدرم مشغول نماز بود که مردی آمد و کنار او نشست، آن مرد پس از اینکه پدرم نمازش را تمام کرد به او سلام کرد و گفت: ((من از تو سه سؤ ال دارم که پاسخ آن را جز تو و یک مرد دیگر نمی داند. پدرم فرمود: آن

سه سؤ ال چیست؟ او گفت: به من بگو علّت طواف در اطراف این خانه چیست؟

پدرم فرمود: هنگامی که خداوند به ملائکه دستور داد تا بر آدم سجده کنند، بعضی اعتراض نموده و گفتند:

(اءَتَجْعَلُ فیها مَنْ یَفْسِدُ فیها وَیَسْفِکُ الدِّماءَ وَنَحْنٍ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ...)

خداوند متعال فرمود: (... إ نّيِ اءعْلَمُ مالا تَعْلَمُونَ). سپس بر ملائکه خشم کرد و از آنان خواست نسبت به این اعتراض توبه کنند و به آنان امر نمود که برای توبه باید به اطراف بیت المعمور طواف نمایند، ملائکه هفتاد سال به اطراف بیت المعمور طواف نموده و نسبت به آنچه گفته بودند استغفار و طلب بخشش می کردند، پس از هفتاد سال طواف و استغفار، خداوند آنان را بخشید. سپس خداوند خانه کعبه را روی زمین موازی با ((ضرّاح))(۲۴۲) آفرید تا هر کس از فرزندان آدم علیه السلام که مرتکب گناه شود، به اطراف او طواف نموده و توبه کند تا خداوند او را بخشیده و از گناه پاک نماید.(۲۴۳)

در بعضی روایات فرموده اند: ((ملائکه هفت هزار سال به کنار عرش خداوند پناهنده شدند تا خداوند آنان را بخشید)).(۲۴۴)

پس طواف، بهترین نوع استغفار و توبه به درگاه خداوند است، لذا در هنگام طوافباید انسان حضور قلب داشته و میان خوف و رجا با اخلاص کامل به اطراف خانه کعبه دور بزند. و باید توجه داشته باشد که در این هنگام خود را با ملائکه تشبیه نموده و می خواهد مانند آنان نزد خداوند آمده و استغفار کند.

و نیز باید توجه داشت که خانه کعبه، مثل ظاهر در عالم مُلک برای حضرت باری تعالی بوده و موازی با بیت المعمور در

عالم ملکوت است؛ چنانکه بدن قالبی ظاهری در عالم شهادت برای قلب در عالم غیب است و لذا در حال طواف باید به ظاهر کعبه در عالم مُلک که مربوط ب بدن در عالم شهادت است توجه نکرد و به حقیقت کعبه و موازات آن با بیت المعمور در عالم ملکوت که مربوط به قلب در عالم غیب هست توجه نمود، پس طواف واقعی، طواف قلب است نه طواف بدن.

و به عبارت دیگر، طواف بر دو قسم است:

۱ طواف صوری:

و آن عبارت است از طواف بدن و حرکت صوری در اطراف ظاهر خانه کعبه. پس در اطراف صوری، طواف کننده جسم و بدن است و طواف شده، ظاهر خانه کعبه است.

۲ طواف معنوی:

و آن عبارت است از طواف قلب در اطراف حقیقت کعبه. در اینجا انسان به ظاهر خانه کعبه توجه ندارد بلکه کعبه را نمودی و نشانه ای از او و موازی با بیت المعمور در عالم ملکوت دانسته و مقصودش پروردگار کعبه است نه خود کعبه. این طواف، طواف واقعی است، و برای انجام آن باید اراده و شوق تام و صفای قلب و بریدن از خلق و طلبیدن حضرت حق در درون انسان جمع شود.

چرا طواف هفت شوط است؟

از بعضی روایات (۲۴۵) استفاده می شود که ملائکه پس از اعتراضی که به خلقت آدم علیه السلام ردند و بعد متوجه اشتباه خود شدند، هفت هزار سال به عرش خداوند پناهنده شده و استغفار کردند، آنگاه خداوند گناه و اشتباه آنان را بخشید، ولی انسانها چون قدرت چنین عملی را ندارند، خداوند اجازه داده است برای توبه و استغفار، به موازات هر هزار سال یک مرتبه

به اطراف خانه کعبه طواف کنند.

حجرالاسود، ابتدا و انتهای طواف

واجب است طواف از ((حجرالاسود)) شروع و به آن ختم شود. و سرّش این است که ((حجرالاسود)) در روز قیامت حضور یافته و برای کسانی که در آن مکان رفته و طواف کرده اند شهادت می دهد. پس ((حجرالاسود)) تمام اعمال و کیفیّت و کمیّت طواف را مشاهده می کند و در قیامت نیز شهادت می دهد و در واقع شروع طواف و پایان آن را ضبط نموده و روز قیامت گواهی می دهد.

۳ سعی بین صفا و مروه

یکی دیگر از واجبات حج، ((سعی بین صفا و مروه)) است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(انَّ الصَّفا وَالمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ البَیْتَ اءَوْاِعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَیْهِ اءَنْ یَطَوَّفَ بِهِما وَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَاِنَّ اللّه شاکِرٌ عَلیمٌ). (۲۴۶)

یعنی: ((صفا و مروه از نشانه های خداوند است، پس هر که، حجّ خانه کند یا عمره برود، بر او باکی نیست که به گرد آن دو بگردد و هر کس که کار نیکی انجام دهد، خداوند سپاس داشته و می داند)).

((صفا و مروه))، نام دو کوه معروف در مکه است. امام صادق علیه السلام پیرامون علّت نامگذاری این دو کوه، به ((کوه صفا و مروه)) می فرماید:

((کوه صفا را صفا نامیده اند؛ زیرا حضرت آدم علیه السلام مصطفی علیه السلام از بهشت بر روی این کوه فرود آمد، لذا نامی از نامهای آدم علیه السلام (یعنی صفا که خلاصه کلمه مصطفی است) بر آن نهاده شد، همانطور که خداوند می فرماید: ان اللّه اصطفی آدم و... و حضرت حوا نیز بر روی کوه مروه، فرود آمد و چون مراءه (زن حضرت آدم) بر روی آن فرود آمده، نام آن را کوه مروه

نامیدند)).(۲۴۷)

سعی بین صـفا و مروه، در ظاهر پیمودن مسافت بین کوه صـفا و مروه است، ولی در واقع و حقیقت، پیمودن مسافت بین رجا و خوف است. انسان با رفتن به کوه صـفا با امیـد به رحمت خداوند به سوی کوه مروه حرکت می کند و با ترس از عذاب او در روز قیامت برمی گردد.

امام سجّادعلیه السّلام به ((شبلی)) فرمود: ((آیا سعی بین صفا و مروه را انجام دادی و مسافت میان آنها را پیمودی؟

شبلی گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: ((آیا در حالت سعی نیت کردی که اکنون میان خوف و رجا سپری می کنی؟)).

او گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: ((پس در واقع تو سعی نکرده و مسافت بین صفا و مروه را پیموده ای)).(۲۴۸)

سعی بین صـفا و مروه مهلت دیگری است برای اسـتغفار و اصـلاح انسانهـا؛ زیرا در این حـال، انسان مهمان خـداست و بایـد با متانت و خضوع از این مهمانی استفاده نمود.

مسـتحب است قبل از انجام سعی، نزد چاه زمزم رفته و مقداری از آن را بیاشامد؛ زیرا آب زمزم اگرچه در ظاهر آب است ولی در حقیقت ((علم)) است. سالک الی اللّه و کسـی که در راه رسـیدن به خداونـد سـعی می کند، برای طلبیدن عین الیقین، ابتدا باید علم الیقین را طلبیده و درک کند تا پس از عین الیقین به حق الیقین برسد.

و نیز مسـتحب است که قبل از سـعی؛ نزد حجرالاسود رفته و آن را استلام کند تا حجرالاسود از نیت او برای انجام سعی اطلاع یافته و نام او را در ردیف کسانی که سعی بین صفا و مروه می کنند ثبت نمود و روز قیامت

شهادت دهد.

آثار و برکات سعی بین صفا و مروه زیاد است و ما به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱- کسی که سعی بین صفا و مروه را انجام می دهد، از گناهان پاک می شود.(۲۴۹)

۲- کسی که سعی بین صفا و مروه را انجام دهد، پاداش کسی را دارد که پیاده از شهر خودش به مکه برای انجام حج برود و پاداش کسی را دارد که هفتاد کنیز مومنه را آزاد کند.(۲۵۰)

۳- کسی که سعی بین صفا و مروه را انجام دهد، ملائکه او را شفاعت می کنند.(۲۵۱)

و این مطلب باقی می ماند که چرا سعی بین صفا و مروه هفت مرتبه قرار داده است؟ از ابن عباس نقل شده است که وقتی گروهی را در حال سعی بین صفا و مروه دید، به آنان گفت:

((این کار را مادر شما یعنی مادر اسماعیل به ارث گذاشت؛ زیرا مادر اسماعیل در بیابان گرم و سوزان مکه تشنه شد و لذا به بالای کوه صفا رفت تا ببیند در بیابان کسی هست که او را یاری کند یا نه، دوباره به کوه مروه رفت و به بیابان نگاه کرد، ولی کسی را ندید. این فاصله میان کوه صفا و مروه را هفت مرتبه پیمود، و خداوند سعی بین صفا و مروه را هفت مرتبه واجب کرد)).(۲۵۲)

۴ تقصیر

((تقصیر))؛ یعنی کوتاه نمودن مقداری از ناخن یا موی سر یا صورت در قرآن کریم می فرماید:

(لَقَدْ صَدَقَ اللّه رَسُولَهُ الرُّؤ یا بِالحَقِّ لِتَدْخُلُنَّ المَسْجِدَالحَرامَ اِنْ شاءَ اللّه امِنینَ مُحَلِّقینَ رُؤُسَکُمْ وَمُقَصِّرینَ...).(۲۵۳)

پس از انجام سعی و طواف، در واقع انسان از مسافرت به دیار معشوق برگشته و بدن او

که قبـل از احرام و تلبیه بـدنی ظلمانی و غرق در معصـیت بود، به بـدنی نورانی و خالی از هر گناه تبـدیل شـده است. پس این بـدن کنونی غیر از بـدن قبلی است؛ زیرا او به میهمانی خداونـد رفته است، با کوله باری از گناه رفته وبا کوله باری از حسـنات برگشته است. خداوند علامت و نشانهغ این تغییر و تبدیل در بدن و تحصیل نورانیت را تقصیر قرار داده است.

پس از انجام عمل تقصیر، تمام آنچه با احرام بر مُحرم حرام شده بود، حلال می شود، جز عمل حلق یعنی سرتراشیدن. و سرّش این است که انسان وقتی موفق به انجام عمره و حـج می شود و برای تولّـدی دوباره به نزد خداوند پناه می برد، پس از احرام و تلبیه با وجودی ظلمانی وارد درگاه ربوبی می شود و خداوند او را از تصرّف در ملک خویش و استفاده از نعمات خود محروم می کند و پس از انجام طواف و نماز طواف و سـعی بین صـفا و مروه، دوباره به وجودی نورانی تبدیل شده و با کسب علامت و نشانهغ نورانیت یعنی تقصیر، مجوّز استفاده از نعمات خویش را برای او صادر می کند.

۵ احرام برای حج

پس از اعمال و مناسک عمره تمتّع، انسان از حالت احرام بیرون آمده و باید در مکه برای انجام مناسک حج تمتع، بماند.

اوّلین عمل حـج، احرام است. اسـرار احرام را قبلاً ذکر کردیم و امّا سـرّ تکرار آن برای حـج تمتّع این است که انسان دوباره به میهمانی خداوند می رود و در واقع، اعمال عمره مقدمه و تمرینی برای عمل اجتماعی و گروهی حج است و گویا

انسان در عمره تمتع پس از کسب علم الیقین به مرحله عین الیقین می رسد و رسیدن به مرحله عین الیقین، مقدمه برای رسیدن و درک حق الیقین است.

حجاج روز هشتم ذیحجه برای شروع در اعمال حج تمتع، از خود مکه مُحرم می شوند، و پس از احرام، تمام آنچه قبلاً ذکر شد، بر محرم حرام می شود.

روز هشتم ذیحجه، ((یوم الترویه)) نام دارد. از امام صادق علیه السلام پیرامون علّت نامگذاری این روز به ((یوم الترویه)) پرسیدند، آن حضرت فرمود: ((در آن زمان، آب در صحرای عرفات نبود، مردم در روز هشتم برای آب دادن به مردم از مکه آب می بردند و لذا بعضی از آنان به بعضی دیگر می گفتند: ((تَرَوَّیْتَمْ مِنَ المَاءِ))؛ یعنی: سیراب شدید)) و لذا نام آن روز را ((یوم الترویه)) نامیدند)).(۲۵۴)

۶ وقوف در عرفات

پس از احرام در مکه، حجاج باید به صحرای عرفات رفته و از ظهر روز نهم تا مغرب آن روز در آنجا بمانند.

علت نامگذاری عرفات

چرا صحرای عرفات با این نام، نامگذاری شده است؟ معاویه بن عمار می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا صحرا عرفات را عرفات نامیده اند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ((جبرائیل علیه السلام در این روز بر ابراهیم علیه السلام نازل شد و هنگام غروب خورشید به او فرمود: ای ابراهیم! به گناه خود اعتراف کن (۲۵۵) و مناسک حج را بیاموز. و همچنین به خاطر اینکه جبرائیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام فرمود: اِعْتَرِف؛ اعتراف کن، این صحرا، صحرای عرفات نامیده شد)).(۲۵۶)

اسرار وقوف در عرفات

روز عرفه، روزی بسیار با عظمت و باشکوه است. و در این روز و حضور در صحرای عرفات اسراری نهفته است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱ روز عرفه نموداری از روز قیامت است؛ زیرا در روز عرفه همه حجاج با رنگها و شغلها و مقامهای گوناگون در یک مکان اجتماع کرده و به راز و نیاز خداوند می پردازند. انسان وقتی آن جمعیت عظیم را در صحرای عرفات می بیند، به یاد صحرای محشر روز قیامت می افتد.

۲ حجاج پس از اعمال عمره تمتع، در فاصله زمانی که با اعمال حج دارند، ممکن است مرتکب گناه و معصیت شده باشند. و نیز کسانی که حج قران و افراد انجام می دهند ممکن است در گذشته آلوده به گناه شده باشند، لذا خداوند به آنان فرصتی داده است تا پس از احرام حج، به صحرای عرفات آمده و استغفار نمایند تا آنان را ببخشد. پس روز عرفه، روز استغفار و تضرّع به درگاه خداوند است.

شیخ صدوق در کتاب ((اءمالی))، روایتی را از امام حسن علیه السلام نقل

می کنـد که آن حضـرت فرموده است: شخصـی یهودی خـدمت رسول خداصـلّی اللّه علیه و آله آمد. این یهودی که داناترین افراد یهود بود، به رسول خداصـلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: ای محمد! من پیرامون ده کلمه از تو می پرسم...رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرمود: ((بپرس))او چنـد سؤ ال را مطرح می کنـد و درباره سؤ ال نهم می گویـد: چرا خداونـد به بنـدگانش امر نمود تا بعد از ظهر در صحرای عرفات وقوف نمایند؟

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ((بعد از ظهر، ساعتی است که حضرت آدم علیه السلام در آن ساعت، مرتکب معصیت (ترک اولی) شد. و خداوند بر امّت من واجب گردانید تا در بهترین مکانها وقوف نموده و نزد او تضـرّع و دعا نمایند تا بهشت را در اختیار آنان قرار دهد. و آن ساعتی که مردم از عرفه می روند (یعنی مغرب) ساعتی است که حضرت آدم علیه السلام در آن ساعت از خداونـد خویش سـخنانی را فراگرفت و خداونـد با رحمت خود بر او بازگشت و توبه او را پـذیرفت؛ زیرا او توبه پـذیر و مهربـان است)).و سـپس پیـامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: ((سوگنـد به پروردگاری که مرا به پیامبری برگزیـد، خداونـد برای آسـمان دنیـا در بی قرار داده است و نـام آن، درب رحمـت، توبه، حاجات، تفضّل، احسان، بخشـش، کرم و عفو است، و تمام کسانی که در عرفات اجتماع می کنند، شایسـته این صـفات هستند. خداوند در آنجا صد هزار فرشته دارد که هر یک از آنان ۱۲۰ هزار فرشته در خدمت دارند. و نیز خداوند برای کسانی

که در عرفات هستند، رحمت ویژه ای اختصاص داده است که بر آنان نازل می کند و هنگامی که می خواهند از صحرای عرفه خارج شوند، خداوند ملائکه اش را گواه می گیرد که همه آنان را از آتش جهنم نجات دادیم و بهشت را برای آنان واجب گردانیدم و در این هنگام، فرشته ای بانگ می زند: از عرفه بروید در حالی که بخشیده شدید و شما مرا راضی کردید و من نیز از شما راضی شدم)).(۲۵۷)

صحرای عرفات و روز عرفه، مهلتی دیگر برای گناهکاران است. در این روز نباید از رحمت خداوند غافل شد. و اگر کسی در این روز، گمان کند خداوند او را نمی بخشد، گناه کرده است. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله می فرماید:((اَعْظَمُ اَهْلِ عَرَفات جُرماً مَنْ اِنْصَرَفَ وَهُوَ یَظُنُّ اَنَّهُ لَمْ یَغْفِرْ لَهُ))(۲۵۸)

یعنی: ((در میان کسانی که به عرفات رفته اند، بزرگترین گناه را کسی مرتکب شده است که از عرفات برود و گمان کند خداوند او را نبخشیده است)).

۳ در این اجتماع پرشکوه، همه افراد یکسان هستند؛ ثروتمندان بدون هستند و با فقیر در یک مکان جمع گشته اند، فرمانروایان با فرمانبردارها، رئیسها با مرئوسها اجتماع کرده اند. و این حکایت از مساوات و برابری انسانها در برابر خداوند دارد.

در این مکان، ثروت، شهرت، ریاست و قدرت هیچ معنایی نداشته و فضیلت محسوب نمی شود؛ زیرا همه افراد در برابر مالک اصلی، قادر علی الاطلاق و پروردگار جهان، قرار گرفته اند و آنچه آنان داشته و دارند مانند عدم است زیرا اکنون از آنها جدا شده اند، بلکه تنها تقوا و پرهیزگاری است که برای افراد،

فضیلت می آورد.

۴ وقـوف در عرفـات، مکـانی برای طهـارت بـاطنی انسانهـا و مقـدمه ای برای رفتن دربـاره بـد حریم حرم امن الهی است؛ زیرا عرفات از محـدوده حرم خارج است و بعد از وقوف در عرفات، باید به مشـعرالحرام که در محدوده حرم قرار دارد رفت و باید برای رفتن به حرم امن الهی و ورود به میهمـانی خداونـد نفس را از هرگونه آلودگی پاکیزه نمود و بهترین مکان برای طهارت نفس، ((صحرای عرفات)) است.

۷ وقوف در مشعرالحرام

پس از مغرب روز نهم ذیحجه، حجـاج بایـد از عرفـات خارج شـده و به مشـعرالحرام رفته و تا طلوع آفتاب در آنجا بماننـد. در قرآن کریم خداوند می فرماید:

(فَإِ ذا اءَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فاذْكُرُوا اللّه عِنْدَالمَشْعَرِ الحَرامِ).(۲۵۹)

یعنی: ((هنگامی که از عرفات کوچ کردید، در مشعرالحرام خداوند را یاد کنید)).

فلسفه نامگذاری مشعر و وقوف در آن

((مشعرالحرام)) که در فاصله بین عرفات و منی واقع شده است، دارای چند نام است:

۱ مشعرالحرام:

واژه ((مشعر؛ یعنی محل درک و شعور)). و وقوف در مشعر، به معنای وقوف و دقت در محل شعور است. و ممکن است اشاره به مشاعر و قواهای نفس و ترتیب مراتب کمال باشد؛ زیرا مراتب کمال عبارتند از: تجلیه، تخلیه، تحلیه و فناء.

((تجلیه))؛ یعنی جلا بخشیدن نفس با پذیرش دین مبین اسلام و رعایت حلال و حرام.

((تخلیه))؛ یعنی زدودن هرگونه گناه و صفت رذیله از نفس.

((تحلیه))؛ یعنی جایگزینی صفات نیک و پسندیده در نفس.

((وقوف در عرفات)) اشاره به مرتبه تخلیه دارد؛ زیرا انسان در آنجا باید با دعا و استغفار، نفس خویش را از هر گونه آلودگی پاکسازی نمایـد. و ((وقوف در مشـعر)) اشاره دارد به مرتبه تحلیه؛ زیرا در این مکان، انسان تمام مشاعر و قواهای نفس را باید در خدمت خدا گرفته و آنها را با فضیلتهای نفسانی و رحمتهای خداوند آشنا نماید.

و علت نامگذاری مشعر به ((مشعرالحرام)) این است که این مکان، جزء حرم می باشد.

۲ مزدلفه:

در علت نامگذاری مشعر به ((مزدلفه)) چند احتمال وجود دارد:

الف: واژه ((مزدلفه)) از ((ازدلاف)) مشتق گرفته شده است و ((ازدلاف)) به معنای تقدّم است. و چون مشعرالحرام مکانی مقدّم بر منی است، نام آن را ((مزدلفه)) گذاشته اند.

ب: ((ازدلاف)) یعنی ((تقرّب))، و چون در این مکان، مردم به خداوند تقرّب می جویند لذا ((مزدلفه)) نامیده شده است.

س: ((إ زدلاف)) یعنی ((اجتماع)). و به خاطر اینکه مردم در آنجا اجتماع می کنند، ((مزدلفه)) نامیده شده است.

۳ جمع:

گفته شده علت نامگذاری آن به ((جمع)) این است که حضرت آدم و حواعلیهماالسّلام ر این مکان با هم ملاقات کرده و اجتماع کردند.

حرکت به سوی منی

در روز دهم ذیحجه پس از طلوع آفتاب، حجاج از مشعرالحرام خارج شده و برای انجام اعمال منی روانه آنجا می شوند.

علت نامگذاری این مکان به نام ((منی)) این بوده است که در این مکان، جبرائیل علیه السلام ر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد و به او فرمود: (تَمَنِّ یا اِبْراهِیم)؛ یعنی: ای ابراهیم! هر آرزویی داری از خداوند درخواست کن)).

از امام رضاعلیه السّلام نقل شده است که آن حضرت درباره علت نامگذاری این مکان به نام ((منی)) فرموده است:

((اِنَّ جِبْرائیلَعلیه السّلام قالَ هُناکَ: یا اِبْراهِیمُ! تَمَنِّ عَلی رَبِّکَ ماشِئْتَ، فَتَمَنّی اِبْراهِیمَ فی نَفْسِهِ اءَنْ یَجْعَلَ اللّه مَکانَ ابنِهِ اِسماعیلَ کَبْشاً یَاءْمُرُهُ بِذِبْحِهِ فِداءً لَهُ فَاَعْطی مُناهُ)).(۲۶۰)

یعنی: جبرئیل علیه السلام در آن مکان به ابراهیم علیه السلام فرمود: ای ابراهیم! هر آرزویی که داری از خداوند خویش درخواست کن. ابراهیم در قلب خویش آرزو کرد که ای کاش! خداوند دستور می داد یک گوسفندی (قوچی) را به جای اسماعیل ذبح کند. خداوند آرزویش را برآورده ساخت)).

((منی)) سرزمین آرزوهاست و باید در آنجا فقط برآورده شدن آرزوها را از خداوند خواست؛ زیرا در آنجا همه مهمان خداوند هستند. اعمال منی عبارتند از:

۱ رمی جمره عقبه.

۲ قربانی کردن.

۳ حلق یا تقصیر.

۸ رمی جمره

در منی سه ستون سنگی وجود دارد که وقتی انسان از مشعر به منی می رود، آنها را در آخر منی می بیند. ستون اوّل از طرف مشعر، ((جمره اولی)) و ستون دوم ((جمره وسطی)) و ستون سوّم ((جمره عقبه)) نام دارد.

در روز دهم ذیحجه باید حجاج هفت عدد سنگ به ((جمره عقبه)) بزنند. و در روز یازدهم و دوازدهم باید ابتدا ((جمره اولی))، سپس

((جمره وسطی)) و بعد ((جمره عقبه)) را سنگ ((ریگ)) بزنند.

معنا و حقیقت رمی جمره

درباره فلسفه و سرّ این عمل و در واقع معنا و حقیقت رمی جمرات می گوییم: هر یک از این ستونها به منزله شیطان می باشند و انسان با زدن سنگ به هر یک از این ستونها شیطان را از نفس خویش دور و منکوب می سازد. نفس انسانی سه قسم است:

۱ نفس امّاره:

نفس امّاره از نظر خداوند مذموم است؛ زیرا همیشه انسان را به انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه، وسوسه می کند و لذا باید برای رسیدن به کمال، با نفس امّاره ستیز نموده و با اطاعت خداوند و ترک معاصی، آن را کشت و نابود کرد. در قرآن می فرماید:

(وَمَا اُبَرِّی ءُ نَفْسِی إِنَّ النَّفسَ لأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبّی إ نَّ رَبّی غَفُورٌ رَحِیمٌ).(۲۶۱)

رمی جمره اولی اشاره به ستیز و مقابله با شیطان و غلبه بر نفس امّاره دارد؛ زیرا اولین دشمن انسان در رسیدن به کمال و قرب به خداوند، نفس امّاره است ولذا باید از رمی جمره اولی شروع نموده و گام به گام با نیت خالص به سوی خداوند رفت.

۲ نفس لوّامه:

نفس لوّامه انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت و سرزنش می کند و به تجدید نظر وادار می سازد. در قرآن کریم خداوند فرموده است:

(وَلا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ)(۲۶۲) یعنی: ((و سوگند به نفس ملامتگر)).

در واقع، نفس لوّامه انسان را هنگامی که مردّد بین انجام عمل خلاف و انجام ندادن آن هست، بر انجام آن سرزنش می کند. و در رمی جمره وسطی، انسان دوباره به شیطان سنگ می زند تا به او

نزدیک نشـده و در هنگام تردیـد بین ارتکاب عمل خلاف و عـدم ارتکاب آن، او را گول نزنـد و نفس لوّامه را بی اثر نسازد. پس با رمی جمره وسطی شیطان را از نفس لوامه دور کرده تا نفس لوّامه به سرزنش خود بر انجام عمل خلاف، ادامه دهد.

۳ نفس مطمئنه:

وقتی انسـان نفس امـاره را بکشـد و نفس لوّامه او را از ارتکـاب اعمـال خلاف باز دارد و نسـبت به انجام گناهان از او مراقبت نماید، به نفس مطمئنه که در پرتو ایمان به خداوند و انس با اخلاق حمیده و صفات نیک حاصل شده، می رسد. و رمی جمره عقبه اشاره به دور کردن شـیطان از نفس مطمئنه دارد؛ زیرا دو بار به شیطان سنگ زد تا چنین مرحله ای را کسب کند و اکنون که آن را کسب نمـوده، ممکن است شـیطان برای از میـان بردن آن تلاـش نمایـد و لـذا جمره عقبه را سـنگ می زنـد. پس از تحصیل نفس مطمئنه، خداوند می فرماید:

(یا اءَیَّتُهَا النَّفْسُ المُطْمَئِنَّهُ اِرْجِعِی إِلی رَبِّکَ راضِیَهً مَرْضِیَّهً).(۲۶۳)

و ممکن است فلسـفه رمی جمره عقبه پس از مشـعر و رمی جمرات، پس از اعمال مکه این باشد که انسان با حضور در عرفات و دعا و مناجات به درگاه خداوند، در مشـعرالحرام نفس امّاره را کشـته و شـیطان را از نفس لوامه دور کرده و نفس مطمئنه را کسب نموده و اکنون آمـاده برای رفتن به درگـاه ربوبی است و برای حفـاظت از نفس مطمئنه (۲۶۴) لازم است جمره عقبه را سنگ بزنند. و پس از اعمال مکه تمام این ستونها را سنگ می زند تا برای همیشه پس

از اعمال حج، شیطان را از خود دور کرده باشد.

زدن هفت ریگ

در روایتی وارد شده است که شیطان، سه بار (یک بار در محل جمره اولی و بار دوم در محل جمره وسطی و بار سوم در محل جمره عقبه) بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و در هر بار جبرائیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا به شیطان سنگ بزند. حضرت ابراهیم در هر مرتبه، هفت ریگ به شیطان زد.(۲۶۵)

۹ قربانی

یکی دیگر از اعمال، منی، ((قربانی)) است، لذا انسان پس از رمی جمره عقبه به قربانگاه رفته و ریگ شتر یا گاو و یا گوسفندی را قربانی می کند.

اسرار قربانی

قربانی در ظاهر، کشتن و ذبح یک حیوان در منی است، ولی در واقع و حقیقت، دارای اسراری است که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ قربانی حیوان اشاره به قربانی و ذبح حیوانیت انسان دارد؛ یعنی به انسان می آموزد که باید برای رسیدن به کمال انسانی، نفس حیوانی خویش را در همینجا بکشد و قصد کند که دنبال هوا و هوس نفس نرود و در قیامت خود را از آتش جهنم نجات بدهد. امام سجّادعلیه السّلام فرموده است:

((اِذا ذَبَحَ الحاجُّ کانَ فِداهُ مِنَ النّارِ))(۲۶۶)

یعنی: ((هرگاه حاجی حیوانی را ذبح کند از آتش نجات می یابد)).

در واقع، قربانی درسی است که حضرت ابراهیم علیه السلام به امر خداوند برای انسانها به یادگار گذاشت. ابراهیم علیه السلام وقتی به ذبح اسماعیل ماءمور شد بدون هیچ تردیدی به جانب خداوند رفت و از پیروی هوا و هوس پرهیز نمود و جگر گوشه خودش را برای تقدیم به خداوند، آماده قربانی کرد.

امام سجّادعلیه السّلام به ((شبلی)) می فرماید: ((آیا هنگام قربانی، نیت کردی که حنجره طمع را ذبح می کنی؟ و آیا نیت کردی که با این عمل از سنّت ابراهیم علیه السلام پیروی می کنی که پسرش و میوه قلبش و گُل سرسبدش را برای خداوند قربانی نمود؟))

او گفت: نه.

امام سجّادعلیه السّلام فرمود: ((پس تو قربانی نکرده ای)).(۲۶۷)

۲ قربانی، نموداری از انفاق و دستگیری مساکین است. رسول خداصلّی اللّه علیه و آله می فرماید:

((إِنّما جَعَلَ

اللّه هذَا الا ضْحی لِتَتَّسِعَ مَساکِینَکَمْ مِنَ اللَحْمِ فَاطْعِمُوهُمْ))(۲۶۸)

یعنی: ((خداوند قربانی را تشریع نموده است تا تهیدستان مسلمان دسترسی به گوشت داشته باشند، لذا شما قربانی خود را به نیازمندان بدهید)).

۳ قربانی، فدیه ای برای رهایی از گناهان است. از امام صادق علیه السلام سؤ ال شد: فلسفه تشریع قربانی چیست؟ آن حضرت فرمود:

((اءَنَّهُ یَغْفِرُ لِصاحِبِها عِنْدَ اءَوَّلَ قَطْرَهٍ تَقْطُرُ مِنْ دَمِها إ لی الاَرْضِ))(۲۶۹)

یعنی: ((کسی که قربانی می کند، هنگامی که اولین قطره از خون قربانی به زمین برسد، گناهانش بخشیده می شود)).

۱۰ حلق یا تقصیر

پس از قربانی، باید سر را تراشید و یا مقداری از ناخن یا موی خود را گرفت.(۲۷۰) و با انجام این عمل، تمام محرمات احرام بر محرم حلال می شود، بجز بوی خوش و زن.

در گذشته سرّ ((تقصیر)) را بیان کردیم و در اینجا دوباره آن را یادآوری می کنیم. سرّ عمل حلق و یا تقصیر این است که وقتی انسان موفق به انجام حج می شود و برای توّلدی دوباره و کسب روحی خالی از هر گناه به نزد خداوند پناه می آورد، ابتدا با وجودی ظلمانی بر خداوند وارد می شود و خداوند در این مدت، او را از استفاده بعضی نعمات محروم می کند. پس از انجام اعمال حج، آن وجود ظلمانی، تبدیل به وجود نورانی می شود و به تعبیر دیگر، قبل از اعمال حج، نفس انسانی در خدمت شیطان و مهمان او بود، ولی پس از انجام اعمال حج نفس او مهمان خداوند شده و تبدیل به وجودی نورانی می شود. حلق و یا تقصیر، علامت آن تبدیل و میهمانی خداوند است.

۱۱ حرکت به سوی مکّه

پس از انجام اعمال منی در روز عید قربان، باید دوباره به مکه برگردد و پنج عمل را انجام دهد:

۱ طواف حج.

۲ نماز طواف حج.

۳ سعی بین صفا و مروه.

۴ طواف نساء.

۵ نماز طواف نساء.

سرّ طواف و سعی بین صفا و مروه را قبلاً ذکر کردیم. اکنون فقط به اسرار تکرار این اعمال اشاره می کنیم. بدون شک، تکرار این اعمال، بی هدف و بدون غایت و ثمره نیست بلکه تکرار آنها دارای اسراری است که عبارتند از:

۱ تکرار این اعمال اشاره دارد به اینکه اگر انسان نتواند

بار اوّل آنگونه که شایسته این اعمال هست آنها را به انجام برساند، در این مرتبه دوم سعی کند که آنها را به انجام برساند.

۲ انسان این اعمال را تکرار می کند تا چنانچه در مرتبه اوّل، مقبول واقع نشده است، در مرتبه دوّم مورد قبول خداوند قرار گیرد.

۳ تکرار این اعمال، اشاره دارد به اینکه اگر در مرتبه اول به حقیقت این اعمال توجه نداشته و از اسرار آنها آگاه نبوده است، اکنون به حقیقت آنها توجه نموده و با آشنایی به اسرار آنها، انجام دهد.

۱۲ بیتوته در منی

در شب یازدهم و دوازدهم باید در منی بیتوته کرد؛ یعنی در منی مانده و به تضرّع و شب زنده داری پرداخت؛ زیرا در این حال، انسان از گناه پاک شده و نفس او آماده بندگی تام خداوند را دارد.

در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه باید به هر یک از سه ستون: ((جمره اولی، جمره وسطی، جمره عقبه)) هفت عدد سنگ زده شود. و سرّ آن را در گذشته توضیح دادیم.

البته خداوند به اسرار این اعمال و مناسک آگاه است و آنچه ما ذکر کردیم، ذرّه ای از واقعیات و اسرار این اعمال است که با استفاده از کلام معصومین علیه السلام و راهنمایی عقل و پیامبر درونی، بیان کردیم.

فهرست منابع

۱ الاحتجاج: چاپ بیروت، مؤ سسه الاعلمی، ۱۴۰۳ ه.

۲ الاختصاص: چاپ بیروت، مؤ سسه الا علمی، ۱۴۰۲ ه.

۳ اصول کافی: چاپ ایران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام

۴ بحارالا نوار: چاپ بیروت، مؤ سسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه.

۵ التهذیب (تهذیب الا حکام):: چاپ بیروت، دار صعب دارالتعارف، ۱۴۰۱ه.

۶ ثواب الا عمال (ترجمه): چاپ تهران، کتابفروشی صدوق.

۷ الخصال: چاپ بیروت، دارالتعارف، ۱۳۸۹ ه.

۸ تفسیر مجمع البیان: چاپ بیروت. دارالمعرفه، ۱۴۰۸ ه.

۹ تفسیر الصافی: چاپ ایران، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۱۰ تفسیر المیزان: چاپ ایران، قم، دارالکتاب الاسلامی.

۱۱ تفسیر التبیان: چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۱۲ تفسیر القمی: چاپ ایران، قم مؤ سسه دارالکتاب.

۱۳ تفسیر العیاشی: چاپ ایران، قم، چاپخانه علمیه قم.

۱۴ فروع کافی: چاپ بیرون، دارصعب دارالتعارف، ۱۴۰۱ ه.

۱۵ معانی الاخبار: چاپ بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۹ه.

۱۶ من لایحضره الفقیه: چاپ بیروت، مؤ سسه الا علمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه.

۱۷ مستدرک الوسائل: چاپ بیروت، مؤ سسه آل البیت، ۱۴۰۸ ه.

۱۸ المحاسن: چاپ

ایران، قم، المجمع العالمی لا هل البیت علیهم السّلام ۱۴۱۳ ه.

۱۹ المناقب (مناقب آل ابی طالب): چاپ بیروت، دارالا ضواء.

۲۰ عیون اخبار الرضا: چاپ ایران، قم، دارالعلم.

۲۱ علل الشرایع: چاپ ایران، قم، مکتبه الداوری.

۲۲ سلسله الینابیع الفقهیه: چاپ بیروت، الدارالاسلامیه، ۱۴۱۰ ه.

۲۳ جواهر الکلام: چاپ ایران، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۲۴ فقه الرضا: در مجموعه ((سلسله الینابیع الفقهیه)) چاپ شده است.

۲۵ وسائل الشیعه: چاپ بیروت، دارإ حیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه.

۲۶ مستمسک العروه الوثقی: چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۲۷ نهج البلاغه (فیض الاسلام):

۲۸ اءمالی الصدوق: چاپ بیروت، مؤ سسه الا علمی.

۲۹ اءمالی الطوسی: چاپ ایران، قم، مکتبه الداوری.

۳۰ صحیفه نور: چاپ ایران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

۳۱ الجعفریات: چاپ تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.

۳۲ امالی شیخ مفید: چاپ تهران، قم، مؤ سسه النشرالاسلامی، ۱۴۱۲ ه.

۳۳ دعائم الاسلام: چاپ قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۳ ه.

۳۴ تفسیر البیضاوی: چاپ بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۸ ه.

۳۵ تفسیر المنار: چاپ بیروت، دارالمعرفه.

۳۶ قرب الا سناد: چاپ تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.

پاورقی ها

۱- ((الحّج تقویه للدین))، (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۵۲)

۲- بحث از ایمان و آثار آن و کیفیت سعادت آفرین بودن آن، بسیار مفصّل است که اکنون از موضوع این کتاب خارج است.

۳- ذاریات /۵۶.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۵.

۵- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۴.

۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۷- وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳.

۸- ص /۲۷.

۹- دخان /۳۸.

۱۰- المحاسن، ج ۱، ص ۴۲۱.

۱۱- واقعه /۷۹.

۱۲- احزاب /۳۳.

۱۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۱.

۱۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۷.

۱۵- مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳۱.

۱۶- آل عمران /۹۶.

۱۷- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۸.

۱۸- المحاسن، ج ۲، ص ۶۶.

۱۹- فروع کافی،

ج ۴، ص ۲۱۱.

۲۰- تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۷.

۲۲- شوری /۷.

۲۳- تین /۳.

۲۴- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۶۳.

۲۵- من لایحضره الفقیه، ج ۲. ص ۱۵۱.

۲۶- آل عمران /۹۷.

۲۷- فروع الکافی، ج ۴، ص ۲۲۶. و من لایحضره الفیه، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲۸- خصال، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲۹- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳۰- آل عمران /۹۶.

۳۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۰.

۳۲- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۳۴.

۳۳- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۴۵.

۳۴- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۴. و من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۸ و ۱۵۱.

۳۵- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۲۳۱۴، فروع الکافی، ج ۴، ص ۲۲۶.

۳۶- ثوال الا عمال، ص ۲۲۵، اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۵.

۳۷- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۰،ح ۲۲۵۷. المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۴.

۳۸- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۲۵۹.

۳۹- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۶۴، ح ۱۱۰۸۹.

۴۰- فروع الکافی، ج ۴، ص ۴۰۱.

۴۱- حج /۲۶.

۴۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۱۸.

۴۳- حج /۲۵.

۴۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۵.

۴۵- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۶.

۴۶- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۷۰، فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰.

۴۷- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۵.

۴۸- ((ثافل)) نام کوهی است بین مکه و شام که وقتی کسی از مکه برگردد، این کوه در سمت راست او قرار می گیرد.

۴۹- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۵. التهذیب، ج ۵، ص ۴۴۴.

۵۰- فقه الرضا، سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۷، ص ۱۵.

۵۱- فقه الرضا، سلسله الینابیع الفقهیه،

ج ۷، ص ۱۴.

۵۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳۳۳، و وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۳۵.

۵۳- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۴۷.

۵۴- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۲.

۵۵- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۲.

۵۶- فروع کافی، ح ۴، ص ۲۷۱.

۵۷- مستدرک وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۲۸، ح ۱۱۰۱۶.

۵۸- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۲۲۸۶.

۵۹- بقره /۱۲۷.

۶۰- تفسیر القمی. ج ۱، ص ۶۱۶۲.

۶۱- بقره /۳۰.

۶۲- بقره /۳۲.

۶۳- بقره /۳۴.

۶۴- بقره /۳۳.

۶۵- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۱.

۶۶- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۲.

۶۷- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۱.

۶۸- نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹۴.

۶۹- مائده /۹۵.

۷۰- مائده /۹۷.

۷۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۸.

۷۲- آل عمران /۹۶.

۷۳- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۷۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۷.

۷۵- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۷.

۷۶- حج /۲۹.

۷۷- حج /۳۳.

۷۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

۷۹- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

۸۰- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۹

۸۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۸.

۸۲- سوره فیل /۵،۴،۳،۲،۱.

۸۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۲۲۱۵، اءمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۷۸۸۰، وامالی، شیخ مفید، ۳۱۲۳۱۵.

۸۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۲.

۸۵- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۷.

۸۶- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۳.

۸۷- جامع الاحادیث، ج ۱۰، ص ۷۴.

۸۸- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۲۲۹۵.

۸۹- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۲۲۹۵.

۹۰- امالی، الصدوق، ص ۱۸۲.

۹۱- مؤ منون /۱۰۱.

۹۲- المناقب، ج ۴، ص ۱۵۱.

۹۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۴، ح ۱۷۹۱۴.

۹۴- وسایل الشیعه، ج ۹، ص ۴۱۷، ح ۱۷۸۸۴.

۹۵- فروع کافی، ج

۴، ص ۵۳۱.

۹۶- توبه /۲۸.

۹۷- فتح /۲۷.

۹۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۹.

۹۹- توبه /۲۸.

۱۰۰- آل عمران /۹۷.

۱۰۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۳۹.

۱۰۲- فروع کافی، ج، ص.

۱۰۳- فروع کافی، ج، ص ۵۲۷.

۱۰۴- الجعفریات، ص ۷۲.

۱۰۵- امالی، طوسی، ج ۲، ص ۹۱.

۱۰۶- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۷.

۱۰۷- امالی، طوسی، ج ۲، ص ۹۱.

۱۰۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۵.

۱۰۹- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

۱۱۰- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

۱۱۱- التهذیب، ج ۵، ص ۱۰۴.

۱۱۲- اعراف /۱۷۲.

۱۱۳- اعراف /۱۷۲.

۱۱۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۶.

۱۱۵- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۵.

۱۱۶- المحاسن، ج ۲، ص ۶۷.

۱۱۷- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۳.

۱۱۸- علل الشرایع، ج ۲، ص

۱۱۹- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۴.

۱۲۰- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۹۱، ح ۱۱۱۵۲.

۱۲۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۸.

۱۲۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۰.

۱۲۳- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۹۳، ح ۱۱۱۵۵.

۱۲۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱.

۱۲۵- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱.

۱۲۶- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۰.

۱۲۷- بقره /۱۲۵.

۱۲۸- آل عمران /۹۷.

۱۲۹- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۳.

۱۳۰- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۳.

۱۳۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۳.

۱۳۲- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۴۷، ح ۱۱۰۵۰.

۱۳۳- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۵۲، ح ۱۷۶۶۷.

۱۳۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۱.

۱۳۵- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۱.

۱۳۶- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۷، مجمع البیان، ج، ص ۳۶۶.

۱۳۷- الذاریات /۵۰.

۱۳۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۸، بحار، ۹۶/۶.

۱۳۹- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۱۱.

۱۴۰- حج /۲۷.

۱۴۱- یعنی مقام ابراهیم که اکنون مقداری از خانه کعبه فاصله دارد.

۱۴۲- تفسیر قمی، ج ۲،

ص ۸۳.

۱۴۳- معانی الاخبار، ص ۱۷۵.

۱۴۴- المناقب، ج ۴، ص ۱۸۴.

۱۴۵- ثواب الاعمال، ص ۲۴۴ و ۲۷۳.

۱۴۶- آل عمران /۹۷.

۱۴۷- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۲.

۱۴۸- زاریات /۵۶.

۱۴۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹، ص ۳۳۸.

۱۵۰- نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۴۰.

۱۵۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۴.

۱۵۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۵.

۱۵۳- نهج البلاغه، حکمت ۲۴۴، ص ۱۱۹۷.

۱۵۴- الاحتجاج، ح ۱، ص ۹۹.

۱۵۵- نهج البلاغه، نامه ۶۷، ص ۱۰۶۳.

۱۵۶- توبه /۱۲۲.

۱۵۷- توبه /۱۲۲.

۱۵۸- صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۲۴.

۱۵۹- الحج /۲۷۲۸.

۱۶۰- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۵.

۱۶۱- آل عمران /۹۷.

۱۶۲- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۱۴، ح ۸۹۳۹.

۱۶۳- بقره /۱۸۵.

۱۶۴- بقره /۲۸۶.

۱۶۵- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۲، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۰.

۱۶۶- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۳.

۱۶۷- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶.

۱۶۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۱.

۱۶۹- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۹.

۱۷۰- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۶.

۱۷۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۶.

۱۷۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۵۶. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸.

۱۷۳- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹. فروع کافی، ج ۴، ص ۴۵۶.

۱۷۴- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷.

۱۷۵- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۰.

۱۷۶- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۹.

۱۷۷- ثواب الاعمال، ص ۱۱۵.

۱۷۸- توبه /۱۱۱.

۱۷۹- توبه /۱۱۲.

۱۸۰- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۵.

۱۸۱- التوبه /۳.

۱۸۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۹، التبیان، ج ۵، ص ۱۷۱.

۱۸۳- مجمع البیان، ج ۹، التبیان، ج ۵، ص ۱۷۱.

۱۸۴- توبه /۲.

۱۸۵- معانی الاخبار، ص ۲۹۶.

۱۸۶- معانی الاخبار، ص ۲۹۶.

۱۸۷- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹.

۱۸۸- توبه /۱۳.

۱۸۹- ((روحاء))، منطقه ای است بین مکه و

مدینه که فاصله آن تا مدینه، حدود سی مایل است.

۱۹۰- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۱۲۸۲.

۱۹۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۷.

۱۹۲- تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۳۹۵. تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

۱۹۳- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۱.

۱۹۴- حج /۲۷۲۸.

۱۹۵- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۹.

۱۹۶- تفسیر المیزان به نقل از کافی، ج ۱۴، ص ۳۷۷.

۱۹۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹، ص ۳۳۸.

۱۹۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۲. و همین روایت را معاویه بن عمار نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

۱۹۹- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۹۶.

۲۰۰- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲۰۱- التهذیب، ج ۶، ص ۳۶۸.

۲۰۲- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۰۳.

۲۰۳- تهذیب، ج ۵، ص ۴۶۳.

۲۰۴- ثواب الاعمال، ص ۱۱۶،۱۰۸.

۲۰۵- ثواب الاعمال، ص ۱۱۶.

۲۰۶- المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲۰۷- امالی، طوسی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲۰۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۸.

۲۰۹- اصول کافی، ج ۳، ص ۳.

۲۱۰- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲۱۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳۶.

۲۱۲- ثواب الاعمال، ص ۱۰۹.

۲۱۳- تهذیب، ج ۵، ص ۲۰.

۲۱۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۳.

۲۱۵- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۱.

۲۱۶- خصال، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲۱۷- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۱.

۲۱۸- البته گناهانی که حقّ اللّه باشند نه حقّ الناس.

۲۱۹- المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲۲۰- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۸۳.

۲۲۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۸۴۲۸۵.

۲۲۲- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۳۳.

۲۲۳- سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۷، ص ۱۹ و ۴.

۲۲۴- سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۷، ص ۱۹ و ۴.

۲۲۵- سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۷، ص ۴.

۲۲۶- نهج البلاغه، ج ۵، ص ۹۳۶.

۲۲۷- الاختصاص،

ص ۳۳۷.

۲۲۸- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲۲۹- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۸۶.

۲۳۰- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۹.

۲۳۱- پارچه احرام باید تمام شرایط لباس نمازگزار را دارا باشد، از قبیل پاک بودن، غصبی نبودن و سایر شرایط.

۲۳۲- به نظر مبارک امام خمینی (ره) همین مقدار از لبیک ها واجب است و بقیه مستحب می باشد.

۲۳۳- یعنی دروغ گفتن، فحش دادن و فخر فروشی.

۲۳۴- یعنی قسم خوردن به نام اللّه ((بلی واللّه)) و((ولاواللّه)).

۲۳۵- این نظر مبارک امام (ره) و بعضی دیگر از فقهاست، ولی عده ای دیگر از فقها فرموده ان: ((فاصله او از طرف حجر اسماعیل نیز اگر ۵/۲۶ زراع بیشتر نباشد، کافی است)). آیت اللّه خوئی نیز فرموده اند: ((طواف در فاصله دورتر از مسافت ۵/۲۶ ذراع کافی است)).

۲۳۶- به فتوای امام و برخی دیگر از مراجع، مکه هر چند محلّه های جدید آن می تواند جای محرم شدن به احرام تمتع باشد. و به فتوای آیت اللّه خوئی، باید از مکه قدیم محر

۲۳۷- در منی سه ستون سنگی هست که وقتی انسان از مشعرالحرام به منی می آید، اولین ستون، ((جمره اولی)) و دوّمی ((جمره وسطی)) و سومی ((جمره عقبه)) نام دارد.

۲۳۸- البته کسی که سال اوّل حج اوست، باید سر را بتراشد و زنان باید تقصیر کنند، و این فتوای امام (ره) و اکثر فقهاست، ولی به فتوای آیت اللّه خوئی، مرد بین حلق و تقصیر مخیّر بوده و سرتراشیدن افضل است.

۲۳۹- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۵، ح ۱۱۷۶۶.

۲۴۰- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶، ح ۱۱۷۷۰.

۲۴۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۶، ح ۱۰۶۰۱.

۲۴۲- یعنی بیت

المعمور.

۲۴۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۸.

۲۴۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲۴۵- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲۴۶- بقره /۱۵۸.

۲۴۷- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۲.

۲۴۸- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۹، ح ۱۱۷۷۰.

۲۴۹- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲۵۰- المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲۵۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲۵۲- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۵۲، ح ۱۱۳۱۵.

۲۵۳- فتح /۲۷.

۲۵۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲۵۵- اعتراف به گناه با عصمت انبیا منافات دارد، لذا ممکن است منظور از ((اعتَرِفْ بِذَنْبِکَ)) اعتراف به گناه امت خویش باشد؛ چنانکه در تفسیر آیه دوّم از سوره فتح: ((لیغفر لک اللّه ماتقدّم من ذنبک)) گفته اند: منظور از ((ذنبک)) گناه امّت پیامبر (یعنی مشرکین که پیامبر را از مکه خارج کردند) است (مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۹، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

۲۵۶- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۶.

۲۵۷- اءمالی الصدوق، ص ۸۶۲.

۲۵۸- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۹، ح ۱۱۳۷۹.

۲۵۹- بقره /۱۹۷.

۲۶۰- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۱.

۲۶۱- یوسف /۵۳.

۲۶۲- قیامه /۲.

۲۶۳- فجر/۲۷ و ۲۸.

۲۶۴- در فاصله زمانی، بنی وقوف در مشعرالحرام و اعمال مکه.

۲۶۵- قرب الاسناد، ص ۱۰۵.

۲۶۶- المحاسن، ج ۱، ص ۶۷.

۲۶۷- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۱.

۲۶۸- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲۶۹- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲۷۰- برای کسانی که سفر اولشان است، ((حلق)) معیّن است.

مناسبتهای ذی الحجه

اول ذی الحجه

ازدواج علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام

پژوهش: حجه الاسلام و المسلمین علی غزالی اصفهانی

علی بن ابی طالب علیه السلام به سن ۲۵ تا ۲۶ سالگی رسیده است و بنابر امر الهی و سنت حسنه اسلامی باید با همسری که از نظر ایمان و تقوا و دانش

و بینش و نجابت و اصالت همشأن او باشـد،ازدواج کنـد تا به کشتی زنـدگی خود سـکون و آرامش بخشد.چنین همسـری جز دختر رسول خـدا«فاطمه زهرا»که به همه خصوصـیات او از هنگام تولـد تا آن زمان کاملا آشـنایی داشت،کسـی دیگری وجود نداشت.از طرف دیگر،فاطمه زهرا علیها السلام به نه سالگی رسیده بود و در ضمن این که در این سن به رشد جسمانی مناسب رسـیده بود،از رشـد و کمـال عقلانـی وافری نیز بهره منـد بود و بـا وجود کمی سن از جهت رشـد فکری و عقلانـی از دیگران ممتـاز بود،و خـدای عز و جـل ذهنی وقـاد و هوشـی سـرشار به او عطـا کرده بود.از جمـال و زیبـایی نیز بهره وافری داشت.این فضایـل،وی را از دختـران دیگر ممتـاز می کرد.از همـه مهمـتر این که او در دانشـگاه بزرگ وحی و رسـالت از علـوم و دانش اسلامی بهره فراوانی برده بود،از این رو فاطمه علیها السلام از هر جهت به حد کمال رسیده بود.همین فضایل و کمالات او بود کـه بسـیاری از ثروتمنـدان و صـحابی معروف رسـول خـداهمچون ابـوبکر،عمر،عثمـان،عبـد الرحمـان بـن عـوف و دیگرانبه خواسـتگاری وی می آمدند،اما پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به هیچ کدام پاسخ مثبت نمی داد و این جملات را در پاسخ آنهـا می گفت:«إن أمرهـا إلی ربهـا،إن شـاء أن یزوجهـا زوجهـا،ازدواج فـاطمه به دست خـداست.و اگر خـدا بخواهـد او را به زوجیت کسی در آورد،در می آورد. (۱) هنوز زمان ازدواج او نرسیده است.» (۲)

فاطمه علیها السـلام به تقدیر الهی باید با شخصـیتی ازدواج کند که او همچون از فضایل و کمالات بی شماری برخوردار باشد و آن شخصیت غیر از«علی بن ابی طالب علیه السلام »کس دیگری

نخواهد بود.

خواستگاران کوته نظر

برخی از کوته نظران خیال می کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچون آنها همه مسائل را از دریچه پول و مادیات می نگرد.اگر کسانی که به خواستگاری دخترش می روند،پاسخ مثبت به آنان نمی دهد،منتظر شخص ثروتمند و شناخته شده تری است.آنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درست نشناخته بودند و در فکر بودند به صورتی خود را با مال و ثروت خویش به حضرت نزدیک سازند،در حالی که بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله،و سلم،برای مبارزه با این افکار غلط بود و اسلام آمده بود تا این افتخارات موهوم و بی اساس را کنار بزنند و معیارها را بر اساس فضایل و کمالات معنوی استوار سازد.این روش پیامبر اسلام در ازدواج دخترش نیز جریان داشت،لذا فاطمه علیها السلام را که نور چشم و میوه دلش بود به ازدواج علی علیه السلام در آورد که از نظر مادی و مال و منال دنیا چیزی نداشت،کابین و صداقی که برای این ازدواج قرار داده شد این حقیقت را بخوبی اثبات می کند.

پاسخ منفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر و عمر

انس بن مالك نقل می کند که ابوبکر روزی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در مقابل آن حضرت نشست و عرض کرد:«ای رسول خدا!سبقت مرا در اسلام و دلسوزی و خیرخواهی مرا برای اسلام می دانید و من چنین و چنان کرده ام...»حضرت هدف او را از بیان این سخنان سؤال کرد.ابوبکر گفت:«فاطمه علیها السلام را به ازدواج من درآور... (۳)»پیامبر سکوت کرد و یا از وی روبرگرداند. (۴) ابوبکر پس از بازگشت از نزد حضرت،به عمر گفت:«هلاك شدم»،عمر پرسید:«مگر چه شده؟» گفت:«فاطمه را خواستگاری کردم،ولی پیامبر صلی

الله علیه و آله و سلم از من روی برگرداند!»عمر گفت:«همین جا باش تا من بروم و آنچه را تو از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستی من هم بخواهم.»

سپس به نزد رسول خدا آمد و در مقابل او نشست و عرض کرد:«ای پیامبر خدا!

پیشگامی مرا در قبول اسلام و نیز خیرخواهیم را برای اسلام می دانی و نیز می دانی که من چنین و چنان بوده ام.»حضرت،هدف او را از بیان این سخنان جویا شد،عمر گفت:«فاطمه علیها السلام را به من ازدواج نما.»حضرت از او روی برگرداند و با وی سخنی نگفت.عمر به سوی ابوبکر بازگشت،و گفت:«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره فاطمه منتظر فرمان خدا است.» (۵)

از هیثمی در مجمع الزوائد نقل شده که ابوبکر و عمر هر یک به دختر خود گفتند:فاطمه را از رسول خدا خواستگاری کنند،و حضرت در پاسخ به هر کدام می فرمود:«منتظر فرمان خداوند هستم.» (۶)

ظاهرا رسول خدا نمی خواسته اند با صراحت به آنها بگوید،شما در شأن و هم کفو دخترم فاطمه نیستید،لذا با جملاتی که نقل شد یا با روی برگرداندن از آنها،پاسخ منفی می داد.

در خصائص نسائی و دیگر کتب اهل سنت،هست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو (ابوبکر و عمر) فرمود:«إنها صغیره،فخطبها علی علیه السلام فزوجها منه،او کوچک است،اما وقتی علی علیه السلام خواستگاری کرد فاطمه علیها السلام را به تزویج او در آورد.» (۷)

علی علیه السلام هم کفو فاطمه سلام الله علیها

درست است که در آیین اسلام هر مرد مسلمانی کفو مسلمان دیگر است و همین طور هر زنی که در عقد مرد مسلمانی در می آید با او هم شأن است،ولی اگر به جنبه های روحی

و فکری افراد توجه شود برخی از زنان هم شأن بعضی مردان و یا بعضی از مردان در شأن بعضی زنان نیستند،مردانی که دارای افکاری بلند و سجایای اخلاقی عالی و بینش وسیع اسلامی هستند،باید با زنانی پیمان زناشویی ببندند که از نظر فکری و اخلاقی با آنان هم سطح باشند،و بدون رعایت این مسأله به هدف عمده ازدواج که سکونت و آرامش خاطر در زندگانی است،نخواهند رسید.با توجه به این نکته حقیقت کلام خدا (۸) به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روشن می شود که فرمود:

«لو لم أخلق علیا لما کان لفاطمه إبنتک کفو علی وجه الأرض،آدم فمن دونه،اگر علی را نمی آفریدم،برای دخترت فاطمه،در روی زمین هم شأنی نبود،از آدم گرفته تا دیگران.» (۹)

همچنین از رسول خدا نقل شده است:«لو لم یخلق علی ما کان لفاطمه کفو،اگر خدای تعالی،علی را خلق نکرده بود،برای فاطمه کفو و هم شأنی نمی بود.» (۱۰)

در حدیث دیگری می فرماید:«لو لا ـ أن الله تعالی خلق امیر المؤمنین لم یکن لفاطمه کفو علی وجه الأرض آدم فمن دونه،اگر خدای تعالی امیر المؤمنین را برای همسری فاطمه خلق نمی کرد،برای آن بانوی بزرگ کفو و همسری در روی زمین وجود نداشت،نه از آدم و نه دیگران.» (۱۱) بی تردید مقصود از این هم سویی و هم شأنی،جنبه روحی و معنوی است.

پی نوشتها:

۱.بحار الانوار،ج ۴۳،ص ۱۲۵،در کتب اهل سنت تعبیری که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده چنین است:«أنتظر بها القضاء،لم ینزل القضاء،حتی ینزل القضاء»،ر.ک:احقاق الحق،ج ۱۰،ص ۳۲۶.۳۳۳

۲.مناقب ابن شهر آشوب،ج ۲،ص ۱۸۲ و ج ۳،ص ۳۴۳،احقاق الحق،ج ۱۰،.۳۳۱

۳.از رسومات عرب که اکنون نیز مرسوم است این است که

ازدواج مکرر امری عـادی است و قبحی نـدارد،حتی ممکن است چنـد همسـر در یـک خانه با شوهرشان زنـدگی کننـد و هیچ گونه اختلاف و نزاعی هم در میان نباشد.تعـدد ازدواج از سـنتهای حسـنه اسـلام است این عمل در جامعه امروز ما ناشایست به نظر می رسد و آن را قبیح می شمرند.

۴.در طبقات ابن سعد،ج ۸،ص ۱۹،چنین نقل شده است:پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ او و عمر فرمود: «در این باره منتظر فرمان الهی هستم.»

۵.احقاق الحق،ج ۱۰،ص ۳۲۶ به نقل از مجمع الزوائد،ج ۹،ص.۲۰۵

۶.همان مدرک.

۷.احقاق الحق،ج ۱۰،ص ۳۳ به نقل از خصائص،ص ۳۱،مشکاه المصابیح،خطیب تبریزی،ج ۳،ص.۲۴۶

۸.این کلمات که به خدا نسبت داده می شود،غیر از وحی است و به حدیث قدسی معروف است.

۹.بحار الانوار،ج ۴۳،ص.۹۲

۱۰.کنوز الحقایق،مناوی،ص.۱۲۴

۱۱.بحار الانوار،ج ۴۳،ص.۱۰۷

مظهر ولایت ص ۲۴۶

اصغر ناظم زاده قمی

هفتم ذی الحجه

شهادت امام محمد باقر

پرتوی از سیره و سیمای امام محمّد باقر علیه السلام

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام اوّل ماه رجب، یا سوم صفر سال ۵۷ هجری قمری در مدینه متولّد گردید.

پـدر بزرگوارش، حضـرت علی بن الحسـین، زین العابدین علیه السـلام ، و مادر مکرّمه اش، فاطمه معروف به «امّ عبدالله» دختر امام حسن مجتبی می باشد.

از این رو، آن حضـرت از ناحیه پدر و مادر به بنی هاشم منسوب است.شـهادت امام باقر علیه السـلام در روز دوشـنبه ۷ ذیحجّه سال ۱۱۴ هجری قمری در ۵۷ سالگی، به دسـتور هشام بن عبـدالملک خلیفه اموی، به وسـیله خوراندن سمّ، اتّفاق افتاد و مزار

شریفش در مدینه در قبرستان بقیع میباشد.

آن حضرت یکی از اطفال اسیر فاجعه کربلا می باشد که در آن وقت سه سال و شش ماه و ده روز از

سنّ مبارکش گذشته بود.

حضرت باقر علیه السلام به علم و دانش و فضیلت و تقوا معروف بود و پیوسته مرجع حلّ مشکلات علمی مسلمانان به شمار می رفت.

وجود امام محمّد باقر علیه السلام مقدّمه ای بود برای اقدام به وظایف دگرگون سازی امّت.

زیرا مردم، او را نشانه های فرزند کسانی می شناختند که جان خود را فدا کردند تا موج انحراف که نزدیک بود نشانه های اسلام را از میان ببرد متوقّف گردد.آنان از این رو قربانی شدند تا مسلمانان بدانند که حکّامی که به نام اسلام حکومت میکنند، از تطبیق اسلام با واقعیت آن به اندازه ای دوراند که مفاهیم کتاب خدا و سنّت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در یک طرف قرار دارد و آن حاکمان منحرف در طرف دیگر.

امام باقر علیه السلام بر آن شد تا انحراف حاکمان و دوری آنان از حقایق اسلام را به مردم بفهماند و برای مسلمانان آشکار سازد که چنان اموری تحقّق یافته است.

هشام بن عبدالملک خلیفه نابکار اموی وقتی به امام علیه السلام اشارت می کند و می پرسد که این شخص کیست؟ به او میگویند او کسی است که مردم کوفه شیفته و مفتون اویند.

این شخص، امام عراق است. در موسم حجّ، از عراق و خراسان و دیگر شهرها، هزاران مسلمان از او فتوا میخواستند و از هرباب از معارف اسلام از او می پرسیدند.

این امر اندازه نفوذ وسیع او را در قلوب توده های مردم نشان می داد.از سوی فقیهان بزرگ که وابسته به حوزه های فکری و علمی بودند، مسائل دشوار در محضر او مطرح میشد و گفتگوهای بسیار با امام به

عمل میآمد، از او پاسخ میخواستند تا امام را در تنگنا قرار دهند و در مقابل مردم او را به خاموشی وادارند، ولی آن حضرت با پاسخ های قانع کننده و مستدلّ و محکم خود آنان را به اعجاب وامیداشت.

حوزه علمی او برای صدها دانشمند و محدّث که تربیت کرده بود پایگاهی مهّم به شمار میآمد.

جابر جعفی گوید: «ابوجعفر هفتاد هزار حدیث برای من روایت کرد.» و محمّد بن مسلم گوید: «هر مسئله که در نظرم دشوار مینمود از ابوجعفر علیه السلام میپرسیدم تا جایی که سی هزار حدیث از او سؤال کردم.»امام باقر علیه السلام شیعیان خود را چنین وصف میکند:«همانا شیعه ما، شیعه علی، با دست و دل گشاده و از سر گشاده دستی و بیریایی از ما طرفداری میکنند و برای زنده نگاه داشتن دین، متّحد و پشتیبان ما هستند. اگر خشمگین گردند، ستم نمیکنند و اگر خرسند باشند از اندازه نمیگذرند. برای آن کس که همسایه آنان باشد برکت دارند و با هر کس که با آنان مخالف باشد طریق مسالمت پیش میگیرند. و شیعه ما اطاعت خدا میکند.»

امام باقر علیه السلام و خلفای جور

امام باقر علیه السلام با پنج خلیفه از خلفای بنیامیّه معاصر بود که عبارتند از:۱ ولید بن عبدالملک ۲ سلیمان بن عبدالملک ۳ عمر بن عبدالعزیز ۴ یزید بن عبدالملک ۵ هشام بن عبدالملک.

و همه آنان جز عمر بن عبدالعزیز در ستمگری و استبداد و خودکامگی دست کمی از نیاکان خود نداشتند و پیوسته برای امام باقر علیه السلام مشکلاتی فراهم مینمودند.

ولی در عین حال، او از طریق تعلیم و تربیت، جنبشی علمی به وجود آورد و مقدّمات تأسیس یک مرکز علمی

اسلامی را در دوران امامت خود پیریزی کرد که در زمان فرزند بزرگوارش امام جعفر صادق علیه السلام به نتیجه کامل رسید.

روش کار پیشوایان ما به ویژه امام سجّاد و امام باقر(علیهم السلام) که در اوضاع فشار و خفقان به سر میبردند به شیوه مخفی و زیرزمینی بود، شیوه ای که موجب میشد کسی از کارهای آنان مطّلع نشود.

همین کارهای پنهانی، گاهی که آشکار میشد، خلفا را سخت عصبانی مینمود در نتیجه، وسایل تبعید و زندانی آنها فراهم میشد.

سرانجام، امام باقر علیه السلام که پیوسته مورد خشم و غضب خلیفه وقت، هشام بن عبدالملک بود، به وسیله ایادی او مسموم شد و در سال ۱۱۴ هجری به شهادت رسید. جنازه آن بزرگوار، کنار قبر پدر بزرگوارش، در قبرستان بقیع، به خاک سپرده شد.

فضل و دانش امام باقر علیه السلام

امام محمّدباقر علیه السلام در دوران امامت خود، به نشر و پخش معارف دین به ویژه فقه و احکام اسلامی پرداخت و ضمن حلّ مشکلات علمی به تعلیم و تربیت شاگردانی فاضل و آگاه مانند: محمّدبن مسلم، زرارهبن اعین، ابونصیر، هشام بن سالم و جابربن یزید و حمران بن اعین و بُریدبن معاویه عجلی، همّت گماشت.

آن حضرت در فضل و فضیلت، زهد و تقوا، اخلاف و معاشرت، سر آمد بزرگان بنی هاشم در عصر خود بود.

آوازه علوم و دانش او چنان اطراف و اکناف پیچیده بود که ملقّب به باقرالعلوم؛ یعنی شکافنده دانش ها گردید.

یکی از علمای بزرگ سنّی به نام ابن حجر هیتمی درباره او مینویسد:«محمّد باقر به اندازه ای گنج های پنهان معارف و دانش ها را آشکار ساخته، حقایق احکام و حکمت ها و لطایف دانشها را بیان نموده

که جز بر عناصر بی بصیرت یا بد سیرت پوشیده نیست و از همین جاست که وی را شکافنده دانش و جامع علوم و برافروزنده پرچم دانش خوانده اند.»عبدالله بن عطا یکی از شخصیّت های علمی زمان امام، میگوید:«من هرگز دانشمندان اسلام را در هیچ محفل و مجمعی به اندازه محفل محمّد بن علی علیه السلام از نظر علمی حقیر و کوچک ندیدم.»امام باقر علیه السلام در سخنان خود، اغلب به آیات قرآن کریم استناد مینموده و از کلام خدا شاهد میآورده و فرموده است: «هر مطلبی را گفتم، از من بپرسید که در کجای قرآن است تا آیه مربوط به آن موضوع را معرّفی کنم.»

امام و مسابقه تیراندازی

هشام بن عبدالملک تصمیم گرفت امام باقر را به مسابقه تیراندازی فرا خواند تا به واسطه شکست او در مسابقه، امام را در نظر مردم حقیر و کوچک جلوه دهد! به همین جهت پیش از ورود امام علیه السلام به قصر خلافت، عدّه ای از درباریان را واداشت نشانه ای نصب کرده مشغول تیراندازی گردند.

امام باقر وارد مجلس شد و اندکی نشست.

ناگهان هشام رو به امام کرد و گفت: آیا مایلید در مسابقه تیراندازی شرکت نمایید؟ حضرت فرمود: من دیگر پیر شده ام و وقت تیراندازیام گذشته است، مرا معذور دار.

هشام که خیال می کرد فرصت خوبی به دست آورده و امام باقر را با شکست مواجه ساخته است، اصرار و پافشاری کرد و وی را سوگند داد و همزمان به یکی از بزرگان بنی امیّه اشاره کرد که تیر و کمان خود را به آن حضرت بدهد.

امام علیه السلام دست برد و کمان را گرفت و تیری در

چلّه کمان نهاد و نشانه گیری کرد و تیر را درست به قلبِ هـدف زد! آن گاه تیر دوم را به کمان گـذاشت و رها کرد و این بار تیر در چوبه تیر قبلی نشـست و آن را شـکافت! تیر سوم نیز به تیر دوم اصـابت کرد و به همین ترتیب نُه تیر پرتـاب نمود که هر کـدام به چـوبه تیرِ قبلی خورد!این عمـل شـگفت انگیز، حاضـران را به شـدّت تحت تـأثیر قرار داده، اعجـاب و تحسـین همه را برانگیخت.

هشـام که حسـاب هـایش غلـط از آب درآمـده و نقشه اش نقش بر آب شـده بود، سـخت تحت تـأثیر قرار گرفت و بی اختیار گفت: آفرین بر تو ای ابـاجعفر! تو سـر آمـد تیر انـدازان عرب و عجم هستی، چگونه میگفتی پیر شـده ام؟! آن گـاه سـر به زیر افکند و لحظه ای به فکر فرو رفت.

سپس امـام بـاقر و فرزنـد برومنـدش امـام صادق علیه السـلام را در جایگاه مخصوص کنار خود جای داد و فوق العاده تجلیل و احترام کرد و رو به امام کرد و گفت: قریش از پرتو وجود تو شایسته سروری بر عرب و عجم است.

این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است و در چه مدّتی آن را فرا گرفته ای؟ حضرت فرمود: میدانی که اهل مدینه به این کار عادت دارند، من نیز در ایّام جوانی مدّتی به این کار سـرگرم بودم ولی بعد آن را رها کردم، امروز چون تو اصـرار کردی ناگزیر پذیرفتم.

هشام گفت: آیا جعفر نیز مانند تو در تیراندازی مهارت دارد؟ امام فرمود: ما خاندان، اکمال دین و اتمام نعمت را که در آیه

«أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكَمْ دينَكَمْ» آمده از یکدیگر به ارث میبریم و هرگز زمین از چنین افرادی خالی نمیماند.

اینک در میان سخنان اخلاقی و تربیتی آن امام معصوم، چهل حدیث برگزیده راکه هر کدام رهنمودی پربها در جهت تعالی اخلاق و نزدیک شدنِ به خداست به جویندگانِ مکتبِ آن امامِ هُمام تقدیم می دارم.

* * *

چهل حدیث

۱-نافرجام و خوش انجام

«فَلَرُبَّ حَریص عَلی أَمْر مِنْ أُمُورِ الدُّنْیا قَدْ نالَهُ، فَلَمّا نالَهُ کانَ عَلَیْهِ وَبالاً وَشَقِیَ بِهِ وَلَرُبَّ کارِه لأَمْر مِنْأُمُورِالآخِرَهِ قَدْنالَهُ فَسَعِدَبِهِ.»:چه بسا حریصی بر امری از امور دنیا دست یافته و چون بدان رسیده باعث نافرجامی و بدبختی او گردیده است، و چه بسا کسی که برای امری از امور آخرت کراهت داشته و بدان رسیده، ولی به وسیله آن سعادتمند گردیده است.

۲-بهترین فضیلت و برترین جهاد

«لا فَضیلَهَ کَالْجِهادِ، وَ لا جِهادَ کَمُجاهَدَهِ الْهَوی.»:

فضیلتی چون جهاد نیست، و جهادی چون مبارزه با هوای نفس نیست.

۳- استقامت بزرگ

«أُوصیکَ بِخَمْس: إِنْ ظُلِمْتَ فَلا تَظْلِمْ وَ إِنْ خانُوکَ فَلا تَخُنْ، وَ إِنْ کُذِّبْتَ فَلا تَغْضَبْ، وَ إِنْ مُدِحْتَ فَلا تَفْرَحْ وَ إِنْ ذُمِمْتَ فَلا تَجْزَعْ.»: تو را به پنج چیز سفارش میکنم:۱ اگر مورد ستم واقع شدی ستم مکن،۲ اگر به تو خیانت کردند، خیانت مکن،۳اگر تکذیب کردند، خشمگین مشو،۴ اگر مدحت کنند، شاد مشو،۵ و اگر نکوهشت کنند بیتابی مکن.

۴- پذیرش سخن پاک

«خُذُوا الْکَلِمَهَ الطَّیِّبَهَ مِمَّنْ قالَها وَ إِنْ لَمْ یَعْمَلْ بِها.»:

سخن طیّب و پاکیزه را از هر که گفت بگیرید، اگرچه او خود، بدان عمل نکند.

۵- زیبایی حلمِ با علم«ماشیبَ شَیْءٌ بِشَیْء أَحْسَنَ مِنْ حِلْم بِعِلْم.»: چیزی با چیزی نیامیزد که بهتر از حلم با علم

باشد.

۶- کمالِ جامع انسانی«أَلْکَمالُ کُلُّ الْکَمالِ أَلتَّفَقُّهُ فِی الدّینِ وَ الصَّبْرُ عَلَی النّائِبَهِ وَ تَقْدیرُ الْمَعیشَهِ.»:

همه کمال در سه چیز است: ۱ فهم عمیق در دین، ۲ صبر بر مصیبت و ناگواری، ۳ و اندازه گیری خرج زندگانی.

۷- سه خصلت نیکو

«ثَلاثَهٌ مِنْ مَکارِمِ الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ: أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَکَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَکَ، وَ تَحْلُمَ إِذا جُهِلَ عَلَیْکَ.»:

سه چیز از مکارم دنیا و آخرت است:۱ گذشت کنی از کسی که به تو ستم کرده است،۲ بپیوندی به کسی که از تو بریده است،۳ و بردباری ورزی در وقتی که با تو به نادانی برخورد شود.

۸- اصرار در دعا

«إِنَّ اللّهَ کَرِهَ إِلْحاحَ النّاسِ بَعْضِهِمْ عَلی بَعْض فِی الْمَسْأَلَهِ وَ أَحَبَّ ذلِکَ لِنَفْسِهِ، إِنَّ اللّهَ جَلَّ ذِکْرُهُ یُحِبُّ أَنْ یُسْأَلَ وَ یُطْلَبَ ما عِنْدَهُ.»:

خدا را بد آید که مردم در خواهش از یکدیگر اصرار ورزند، ولی اصرار را در سؤال از خودش دوست دارد، همانا خداوند که یادش بزرگ است دوست دارد که از او سؤال شود و آنچه نزد اوست طلب گردد.

۹- فضیلت عالم بر عابد

«عالِمٌ یُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعینَ أَلْفَ عابِد.»:دانشمندی که از علمش استفاده شود، از هفتاد هزار عابد بهتر است.

۱۰- دو خصلت عالم

«لا یَکُونُ الْعَبْدُ عالِمًا حَتّی لا یَکُونَ حاسِدًا لِمَنْ فَوْقَهُ وَ لا مُحَقِّرًا لِمَنْ دُونَهُ.»:

هیچ بنده ای عالم نباشد تا این که به بالا دست خود حسد نبرد و زیر دست خود را خوار نشمارد.

۱۱- سه پاداش

«مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَکا عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسُنَتْ نِیَّتُهُ زیدَ فی رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِأَهْلِهِ زیدَ فی عُمْرِهِ.»:

هر که زبانش راست است کردارش پاک است،و هر که خوش نیّت است روزیاش

فزون است، و هر که با اهلش نیکی میکند به عمرش افزوده شود.

۱۲- پرهیز از کسالت

«إِيّاكَ وَ الْكَسَلَ وَ الضَّجْرَ فَإِنَّهُما مِفْتاحُ كُلِّ شَرٍّ، مَنْ كَسِلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا وَ مَنْ ضَجِرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلى حَقٍّ.»:

از کسالت و تنگدلی بپرهیز که این دو کلید هر بدی باشند، هر که کسالت ورزد حقّی را نپردازد، و هر که تنگدل شود بر حقّ شکیبا نَبُوَد.

۱۳- بدترین حسرت در روز قیامت

«إِنَّ أَشَدَّ النّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيمَهِ عَبْدٌ وَصَفَ عَدْلاً ثُمَّ خالَفَهُ إِلى غَيْرِهِ.»:

پر حسرتترین مردم در روز قیامت، بنده ای است که عدلی را وصف کند و خودش خلاف آن را عمل کند.

۱۴- نتایج صله رحم

«صِلَهُ الْأَرْحامِ تُزَكِّى الْأَعْمالَ وَ تُنْمِى الْأَمْوالَ وَ تَدْفَعُ الْبَلْوى وَ تُيَسِّرُ الْحِسابَ وَ تُنْسِىءُ فِى الْأَجَلِ.»:

صله ارحام، اعمال را پاکیزه گرداند و اموال را بیفزاید و بلا را بگرداند و حساب را آسان کند و اجل را به تأخیر اندازد.

۱۵- نیکو گفتاری با دیگران

«قُولُوا لِلنّاسِ أَحْسَنَ ما تُحِبُّونَ أَنْ يُقالَ لَكُمْ.»به مردم بگویید بهتر از آن چیزی که خواهید به شما بگویند.

۱۶- هدیّه الهی

«إِنَّ اللّهَ يَتَعَهَّدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلاءِ كَما يَتَعَهَّدُ الْغائِبُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّهِ وَ يَحْميهِ عَنِ الدُّنْيا كَما يَحْمِى الطَّبيبُ الْمَريضَ.»:

همانا خداوند بنده مؤمنش را با بلا مورد لطف قرار دهد، چنان که سفر کرده ای برای خانواده خود هدیّه بفرستد، و او را از دنیا پرهیز دهد، چنان که طبیب مریض را پرهیز دهد.

۱۷- راستگویی و ادای امانت

«عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ الْاِجْتَهادِ وَ صِدْقِ الْحَديثِ وَ أَداءِ الْأَمانَهِ إِلى مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلَيْها بَرًّا كانَ أَوْ فاجِرًا، فَلَوْ أَنَّ قاتِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبى طالِب عليه السلام إِئْتَمَنَنى عَلى أَمانَه لَأَدَّيْتُها إِلَيْهِ.»:بر شما

باد پارسایی و کوشش و راستگویی و پرداخت امانت به کسی که شما را امین بر آن دانسته، نیک باشد یابد. و اگر قاتل علی بن ابیطالب علیه السلام به من امانتی سپرد، هر آینه آن را به او برخواهم گرداند.

۱۸- تعریف غیبت و بهتان

«مِنَ الْغیبَهِ أَنْ تَقُولَ فی أَخیکَ ما سَتَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ، وَ أَنَّ الْبُهْتانَ أَنْ تَقُولَ فی أَخیکَ ما لَیْسَ فیهِ.»:

غیبت آن است که درباره برادرت چیزی را بگویی که خداوند بر او پوشیده و مستور داشته است. و بهتان آن است که عیبی را که در برادرت نیست به او ببندی.

۱۹- دشنام گو، مبغوض خداست

«إِنَّ اللّهَ یُبْغِضُ الْفاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ.»:خداوند، دشنام گوی بی‌آبرو را دشمن دارد.

۲۰- نشانه های تواضع

«أَلتَّواضُعُ أَلرِّضا بِالْمجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ، وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلی مَنْ لَقیتَ وَ أَنْ تَتْرُکَ الْمِراءَ وَ إِنْ کُنْتَ مُحِقًّا.»:

تواضع و فروتنی آن است که (آدمی) به نشستن در آنجا که فروتر از شأن اوست راضی باشد، و این که به هر کس رسیدی سلام کنی، و جدال را وانهی گرچه بر حقّ باشی.

۲۱- پاکدامنی، بهترین عبادت

«أَفْضَلُ الْعِبادَهِ عِفَّهُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ.»:بالاترین عبادت، عفّت شکم و شهوت است.

۲۲- نشانه شیعه واقعی

«ما شیعَتُنا إِلاّ مَنِ اتَّقَی اللّهَ وَ أَطاعَهُ.»:

شیعه ما نیست، مگر آن که تقوای الهی داشته باشد و خدا را فرمان بَرَد.

۲۳- ریشه گناه، نشناختن خداست

«ما عَرَفَ اللّهَ مَنْ عَصاهُ.»:خدا را نشناخته آن که نافرمانیاش کند.

۲۴- عقل، بهترین مخلوق الهی

«لَمّا خَلَقَ اللّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ. ثُمَّ قالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قالَ: وَ عِزَّتی وَ جَلالی ما خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَیَّ

مِنْکَ وَ لا أَکْمَلْتُکَ إِلّا فیمَنْ أَحِبُّ، أَما إِنّی

إِيّاکَ آمُرُ وَ إِيّاکَ أَنْهی وَ إِيّاکَ أُعاقِبُ وَ إِيّاکَ أُثيبُ.»:

چون خداوند، عقل را آفريد از او بازپرسی کرد، به او گفت: پيش آی! پيش آمد. گفت: بازگرد. بازگشت. فرمود: به عزّت و جلالم سوگند، مخلوقی را که از تو به پيشم محبوبتر باشد نيافريدم. و تو را تنها به کسانی که دوستشان دارم به طور کامل دادم. همانا امر و نهی و کيفر و پاداشم متوجّه توست.

۲۵- بر اساس عقل

«إِنَّما يُداقُّ اللّهُ الْعِبادَ فِی الْحِسابِ يَوْمَ الْقِيمَهِ عَلی قَدْرِ ما آتاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِی الدُّنْيا.»:

خداوند در روز قيامت در حساب بندگانش، به اندازه عقلی که در دنيا به آنها داده است، دقّت و باريک بينی ميکند.

۲۶- مزدِ معلّم و متعلّم

«إِنَّ الَّذی يُعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْکُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِ، فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَهِ الْعِلْمِ وَ عَلِّمُوهُ إِخْوانَکُمْ کَما عَلَّمَکُمُوهُ الْعُلَماءُ.»:

آن که از شما به ديگری علم آموزد مزد او به مقدار مزد دانشجوست و از او هم بيشتر.

از دانشمندان دانش فراگيريد و آن را به برادران دينی خود بياموزيد، چنان که دانشمندان به شما آموختند.

۲۷- گناهِ فتوا دهنده بی دانش

«مَنْ أَفْتَی النّاسَ بِغَيْرِ عِلْم وَ لا هُدًی لَعَنَتْهُ مَلائِکَهُ الرَّحْمَهِ وَ مَلائِکَهُ الْعَذابِ وَ لَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْياهُ.»:

هر که بدون علم و هدايت به مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند و گناه آن که به فتوايش عمل کند دامنگيرش شود.

۲۸- عالمان دوزخی

«مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُباهِیَ بِهِ الْعُلَماءَ، أَوْ يُمارِیَ بِهِ السُّفَهاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ إِنَّ الرِّئاسَهَ لاتَصْلُحُ إِلاّ لِأَهْلِها.»:

هر که علم و دانش را جويد برای

آن که بر علما ببالد یا با سفها بستیزد یا مردم را متوجّه خود کند، باید آتش دوزخ را جای نشستن خود گیرد؛ همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.

۲۹- سرنگونان جهنّمی

«فی قَوْلِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ «فَکُبْکِبُوا فیها هُمْ وَ الْغاوُنَ» قالَ: هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلاً بِأَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ خالَفُوهُ إِلی غَیْرِهِ.»:

درباره آیه شریفه «فَکُبْکِبُوا فیها هُمْ وَ الْغاوُنَ»؛ یعنی: «اینها و گمراهان در دوزخ سرنگون گردند.»، فرمود: ایشان گروهی باشند که عدالت را به زبان بستایند، امّا در عمل با آن مخالفت ورزند!

۳۰- غیر خدا را تکیهگاه نگیرید

«لا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ وَلیجَةً فَلا تَکُونُوا مُؤْمِنینَ فَإِنَّ کُلَّ سَبَب وَنَسَب وَقَرابَه وَوَلیجَه وَبِدْعَه وَشُبْهَه مُنْقَطِعٌ إِلاّ ما أَثْبَتَهُ الْقُرآنُ.»:

غیر خدا را برای خود تکیهگاه و محرم راز مگیرید که در آن صورت مؤمن نیستید، زیرا هر وسیله و پیوند و خویشی و محرم راز و هرگونه بدعت و شبهتی، نزد خدا، بریده و بیاثر است جز آنچه را که قرآن، اثبات کرده است.

[و آن ایمان و عمل صالح است.]

۳۱- نشانه های فقیهِ پارسا

«إِنَّ الْفَقیهَ حَقَّ الْفقیهِ أَلزّاهِدُ فِی الدُّنْیا، أَلرّاغِبُ فِی الاْخِرَهِ أَلْمُتَمَسِّکُ بِسُنَّهِ النَّبِیِّ(صلی الله علیه وآله وسلم).»:

فقیه حقیقی، زاهد در دنیا، مایل به آخرت و چنگ زننده به سنّت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) است.

۳۲- شوخیِ بدون فحش

«إِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یُحِبُّ الْمُلاعِبَ فِی الْجَماعَهِ بِلا رَفَث.»:

خدای عزّوَجلّ آن کس را که میان جمعی شوخی و خوشمزگی کند دوست دارد، در صورتی که فحشی در میان نباشد.

۳۳- عذاب زودرسِ سه خصلت

«ثَلاثُ خِصال لا یَمُوتُ صاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتّی یَری وَ بالَهُنَّ: أَلْبَغْیُ، وَ قَطیعَهُ الرَّحِمِ وَ الْیَمینُ الْکاذِبَهُ یُبارِزُ اللّهَ بِها.»:

سه خصلت است که

مرتکبشان نمیرد تا وبالشان را بیند: ستمکاری و از خویشان بریدن و قسم دروغ که نبرد با خداست.

۳۴- مطلوبِ خدا

«ما مِنْ شَیْء أَفْضَلُ عِنْدَاللهِ عَزَّوَجلَّ مِنْ أَنْ یُسْأَلَ وَ یُطْلَبَ مِمّا عِنْدَهُ.»:

چیزی نزد خداوند عزَّوجَلّ بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست خواسته شود.

۳۵- پافشاری در دعا

«وَ اللّهِ لا یُلِحُّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَی اللّهِ عَزَّوَجلَّ فی حاجَتِهِ إلاّ قَضاها لَهُ.»:

به خدا سوگند هیچ بنده ای در دعا پافشاری و اصرار به درگاه خدای عزّوجلّ نکند، جز این که حاجتش را برآورد.

۳۶- دعا کردن در سحر

«إنَّ اللّهَ عَزَّوَجلَّ یُحِبُّ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنینَ کُلَّ عَبْد دَعّاء فَعَلَیْکُمْ بِالدُّعاءِ فِی السَّحَرِ إلی طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّها ساعَةٌ تُفْتَحُ فیها أَبْوابُ السَّماءِ، وَ تُقْسَمُ فیهَا الأَرْزاقُ، وَ تُقْضی فیهَا الْحَوائِجُ الْعِظامُ.»:

همانا خداوند عزّوجلّ از میان بندگان مؤمنش آن بنده ای را دوست دارد که بسیار دعا کند، پس بر شما باد دعا در هنگام سحر تا طلوع آفتاب، زیرا آن ساعتی است که درهای آسمان در آن هنگام بازگردد و روزی ها در آن تقسیم گردد و حاجت های بزرگ برآورده شود.

۳۷- دعا برای دیگران

«أَوْشَکُ دَعْوَةً وَ أَسْرَعُ إجابَةً دُعاءُ الْمَرْءِ لأَخیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ.»:

دعایی که بیشتر امید اجابت آن میرود و زودتر به اجابت میرسد، دعا برای برادر دینی است در پشت سرِ او.

۳۸- چشم هایی که نمی گریند

«کُلُّ عَیْن باکِیَةٌ یَوْمَ الْقِیمهِ غَیْرُ ثَلاث: عَیْن سَهِرَتْ فی سَبیلِ اللّهِ وَ عَیْن فاضَتْ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ، وَ عَیْنِ غُضَّتْ عَنْ مَحارِمِ اللّهِ.»:

هر چشمی روز قیامت گریان است، جز سه چشم:۱ چشمی که در راه خدا شب را بیدار باشد،۲ چشمی که از ترس

خدا گریان شود،۳ و چشمی که از محرّمات الهی بسته شود.

۳۹- حریص همچون کرم ابریشم

«مَثَلُ الْحَریصِ عَلَی الدُّنْیا مَثَلُ دُودَهِ الْقَزِّ، کُلَّما ازْدادَتْ مِنَ الْقَزِّ عَلی نَفْسِها لَفًّا کانَ أَبْعَدَ لَها مِنَ الْخُرُوجِ حَتّی تَمُوتَ غَمًّا.»:

شخص حریص به دنیا، مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می پیچد راه بیرون شدنش دورتر و بستهتر می گردد، تا این که از غم و اندوه بمیرد.

۴۰- دو رویی و دو زبانی

«بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ یَکُونُ ذاوَجْهَیْنِ وَ ذالِسانَیْنِ، یُطْری أَخاهُ شاهِدًا وَ یَأْکُلُهُ غائِبًا، إِنْ أُعْطِیَ حَسَدَهُ وَ إِنابْتُلِیَ خَذَلَهُ.»:

بد بندهای است آن بندهای که دو رو و دو زبان باشد، در حضورِ برادرش او را ستایش کند، و در پشت سر، او را بخورد! اگر دارا شود بر او حسد برد و اگر گرفتار شود، دست از یاری او بردارد.

امام باقر (ع) پس از عمری تلاش در میدان بندگی خدا و احیای دین و ترویج علم و خدمات اجتماعی به جامعه اسلامی، در روز هفتم ماه ذو الحجه سال ۱۱۴ (۱) رحلت کرد.

در سال رحلت و شهادت آن حضرت آرای دیگری نیز وجود دارد.دسته ای از مورخان سال ۱۱۷ (۲) و بعضی سال ۱۱۸ (۳) و گروه اندکی سالهای ۱۱۶ (۴) و ۱۱۳ (۵) و ۱۱۵ (۶) و ۱۱۱ (۷) را یاد کرده اند، اما بیشترین منابع تاریخی سال ۱۱۴ (۸) را متذکر شده اند.

منابع روایی و تاریخی علت وفات آن حضرت را مسمومیت دانسته اند، مسمومیتی که دستهای حکومت امویان در آن دخیل بوده است. (۹)

از برخی روایات استفاده می شود که مسمومیت امام باقر (ع) به وسیله زین آغشته به سم، صورت گرفته است، به گونه ای که

بدن آن گرامی از شدت تأثیر سم بسرعت متورم گردید و سبب شهادت آن حضرت شد. (۱۰)

در این که چه فرد یا افرادی در این ماجرای خائنانه دست داشته اند، نقلهای روایی و تاریخی از اشخاص مختلفی نام برده اند.

بعضی از منابع، شخص هشام بن عبد الملک را عامل شهادت آن حضرت دانسته اند. (۱۱)

بخشی دیگر، ابراهیم بن ولید را وسیله مسمومیت معرفی کرده اند. (۱۲)

برخی از روایات نیز زید بن حسن را که از دیر زمان کینه های عمیق نسبت به امام باقر (ع) داشت، مجری این توطئه به شمار آورده اند. (۱۳)

به طور مسلم وفات امام باقر (ع) در دوران خلافت هشام بن عبد الملک رخ داده است، (۱۴) زیرا خلافت هشام از سال ۱۰۵ تا سال ۱۲۵ هجری استمرار داشته، و آخرین سالی که مورخان در وفات امام باقر (ع) نقل کرده اند ۱۱۸ هجری می باشد. (۱۵)

با این که نقلها بظاهر مختلف است، اما با اندکی تأمل در منابع روایی و تاریخ، بعید نمی نماید که همه آنها به گونه ای صحیح باشد زیرا عامل شهادت آن حضرت لازم نیست یک نفر باشد بلکه ممکن است افراد متعددی در شهادت امام باقر (ع) دست داشته اند که هر روایت و نقل، به یکی از آنان اشاره کرده است.

با توجه به برخوردهای خشن و قهر آمیز هشام با امام باقر (ع) و عداوت انکار ناپذیر بنی امیه با خاندان علی (ع) شک نیست که او در از میان بردن امام باقر (ع) اما بشکلی غیر علنی انگیزه ای قوی داشته است.

بدیهی است که هشام برای عملی ساختن توطئه خود، از نیروهای مورد اطمینان خویش بهره جوید، از این رو ابراهیم بن ولید (۱۶) را که عنصری

اموی و دشمن اهل بیت (ع) است به استخدام می گیرد و او امکانات لازم را در اختیار فردی که از اعضای داخلی خاندان علی (ع) بشمار می آید و می تواند در محیط زندگی امام باقر (ع) بدون مانع راه یابد و کسی مانع او نشود، قرار دهد، تا به وسیله او برنامه خائنانه هشام عملی گردد و امام به شهادت رسد.

امام باقر (ع) این چنین به شهادت رسید و به ملاقات الهی شتافت و در بقیع، کنار مرقد پدر بزرگوارش امام سجاد (ع) و عموی پدرش حسن بن علی (ع) مدفون گشت. (۱۷)

پی نوشت ها:

۱ فرق الشیعه ۶۱، اعلام الوری به جای ماه ذو الحجه، ماه ربیع الاول را یاد کرده است.ر ک: ص.۲۵۹

۲ تاریخ یعقوبی ۲/۳۲۰، تذکره الخواص ۳۰۶، الفصول المهمه ۲۲۰، اخبار الدول و آثار الاول ۱۱، اسعاف الراغبین ۱۹۵، نور الابصار، مازندرانی ۶۶ و...در بسیاری از این منابع، مطلب به صورت «قیل» یاد شده است.

۳ کشف الغمه ۲/۳۲۲، وفیات الاعیان ۴/۱۷۴، تاریخ ابی الفداء ۱/۲۴۸، تتمه المختصر ۱/۲۴۸، اعیان الشیعه ۱/.۶۵۰

۴ المختصر فی اخبار البشر ۱/۲۰۳، تتمه المختصر ۱/.۲۴۸

۵ مرآه الجنان ۱/.۲۴۷

۶ کامل ابن اثیر ۵/.۱۸۰

۷ مآثر الانافه فی معالم الخلافه ۱/.۱۵۲

۸ طبقات الکبیر ۵/۲۳۸، اصول کافی ۲/۳۷۲، تاریخ قم ۱۹۷، ارشاد مفید ۲/۱۵۶، دلائل الامامه ۹۴، تاج المواليد ۱۱۸، مناقب ۴/۲۱۰، سیر اعلام النبلاء ۴/۴۰۹، الانوار البهیه ۱۲۶، تاریخ ابن خلدون ۲/۲۳، عمده الطالب ۱۳۷، شذرات الذهب ۱/۱۴۹، و...

۹ الصواعق المحرقه ۲۱۰، احقاق الحق ۱۲/۱۵۴، اسعاف الراغبین بهامش نور الابصار ۲۵۴، مثیر الاحزان، جواهری.۲۴۴

۱۰ الخرائج و الجرائح، راوندی ۲/۶۰۴، مدینه المعاجز ۳۴۹، بحار ۴۶/۳۲۹، مستدرک الوسائل ۲/.۲۱۱

۱۱ مآثر الانافه فی معالم الخلافه ۱/۱۵۲،

مصباح کفعمی.۵۲۲

۱۲ سبائک الذهب ۷۴، دلائل الامامه ۹۴، مناقب ابن شهر آشوب ۴/۲۱۰، الفصول المهمه ۲۲۰، الانوار البهیه.۱۲۶

۱۳ منابع یاد شده در پاورقی شماره.۱

۱۴ تاریخ یعقوبی ۲/۳۲۰، مروج الذهب ۳/۲۱۹، الانوار البهیه ۱۲۶، اعیان الشیعه ۱/. ۶۵۰

۱۵ در کتاب اخبار الدول و آثار الاول ص ۱۱۱ شهادت امام باقر (ع) در خلافت ابراهیم بن ولید دانسته شده است، ولی چنان که توضیح داده شد وفات آن حضرت در خلافت هشام بوده و ابراهیم بن ولید می توانسته است از مجریان نقشه هشام به شمار آید.

۱۶ ابراهیم بن ولید بن عبد الملک، بعدها در سال ۱۲۹، به خلافت رسید، ولی خلافتش دیری نپایید و پس از هفتاد روز کشته شد.ر ک: تاریخ الخلفاء، سیوطی.۲۵۴

۱۷ فرق الشیعه ۶۱، اصول کافی ۲/۳۷۲، ارشاد مفید ۲/۱۵۶، دلائل الامامه ۹۴، اعلام الوری ۲۵۹، کشف الغمه ۲/۳۲۷، تذکره الخواص ۳۰۶، مصباح کفعمی ۵۲۲، شذرات الذهب ۱/۱۴۹ و...

از برخی منابع استفاده می شود که آن حضرت، هنگام رحلت در شهر مدینه نبوده است، بلکه در محلی به نام حمیمه از روستاهای نواحی مکه یا شام بوده، پس از شهادت، آن گرامی را به مدینه منتقل کرده اند.

ر ک: وفیات الاعیان ۴/۱۷۴، المختصر فی اخبار البشر ۱/۲۰۳، احقاق الحق ۱۲/. ۱۵۲

نهم ذی الحجه

شهادت حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه

چرا مسلم

روح بزرگ انسانهای خود ساخته و پاک به دیگران هم، پاکی و ایمان می آموزد. صداقت و فداکاری ایثارگران در راه خدا الهام بخش تعهد و فداکاری است. حماسه های جهاد و شهادت مردان بزرگ اسلام، مجاهد ساز و شهید پرور است. عظمت انسانی چهره های پرفروغ تاریخ خونبار ما اسوه همه کسانی است که در زندگی به هدفهایی والاتر از خوردن و خوابیدن اعتقاد دارند و ارزشهای متعالی را

می جویند. انسانهای نمونه از نظر ایمان، اخلاق، شهامت، جوانمردی و استقامت، همیشه زینت تاریخ بوده و هستند.

«مسلم بن عقیل » یکی از این چهره هاست. شنیدن نام این انسان والا و سرباز فداکار راه حق، یاد آور همه خوبیها، رشادتها و جوانمردیهاست؛و خواندن زندگینامه این سردار رشید اسلام، درس آموز و الهام بخش و سازنده است. حماسه مسلم بن عقیل در کوفه، پیش درآمدی بر نهضت عظیم عاشورا بود؛ و خود مسلم، پیشاهنگ نهضت سیدالشهدا –علیه السلام و سفیر انقلاب کربلا و پیشمرگ حماسه تاریخ ساز و جاویدان عاشورا بود.

درباره مسلم، چه می توان گفت، جز بیان صداقت و رشادت و ایمانش؟ و چه می توان نوشت، جز فداکاری و حماسه وآزادگی اش، و چه می توان شنید جز عمل به وظیفه و اطاعت از امام و جهاد در راه حق تا مرز شهادت. و مسلم بن عقیل کیست؟ تجسمی از ارزشهای والای مکتب؛ الگو و اسوه ای از یک جوانمرد سلحشور و انقلابی پاکباخته و دل به راه خدا داده و سر به راه دوست سپرده و قدم در راه حق نهاده و با شهادت به معراج قرب پروردگار رسیده. پس، با هم با چهره این شخصیت بزرگ،آشنا شویم.

مسلم بن عقیل کیست؟

در میان جوانان برومند «بنی هاشم » مسلم، فرزند عقیل یکی از چهره های تابناک و شخصیتهای بارز، به شمار می رفت. «عقیل » برادر حضرت علی(ع) و دومین فرزند ابوطالب بود. در ترسیم زیر رابطه نسبی مسلم، آشکارتر است:

ابوطالب: – طالب – عقیل – مسلم – جعفر – علی – حسین بن علی

مسلم بن عقیل، برادرزاده امیرالمؤمنین و پسر عموی حسین بن علی بود. دودمانی که مسلم در آن رشد یافت، دودمان علم و فضیلت و شرف بود و خاندانی که شخصیت انسانی و اسلامی مسلم در

آن شکل گرفت، بهترین زمینه را برای تربیت و تکامل معنوی و حماسی مسلم فراهم کرد. از آغاز کودکی، در میان جوانان بنی هاشم بخصوص در کنار امام حسن و امام حسین -علیهما السلام بزرگ شد و کمالات اخلاقی و بنیان ولایت و درسهای حماسه و ایثار و شجاعت را بخوبی فرا گرفت. اجداد مسلم کسانی، چون «ابوطالب » و «فاطمه بنت اسد» بودند که در فرزندان خویش، شجاعت و ایمان و دلاوری را به ارث می گذاشتند و مسلم، شاخه ای پربار از این اصل و تبار بود؛و بنا به اصل وراثت،خصلتهای برجسته را از نیاکان خود به ارث برده بود. (۱)

مسلم در زمان حضرت امیر(ع) نوجوانی رشید و پاک بود که به افتخار دامادی آن حضرت نایل شد و با یکی از دختران امام به نام «رقیه » ازدواج کرد. این وصلت بر میزان فضیلتهای مسلم افزود و او را بیشتر در محور «حق » و در خدمت نظام الهی آن حضرت در دوران خلافتش قرار داد.

به نقل مورخان، در زمان حکومت آن حضرت (بین سالهای ۳۶ تا ۴۰ هجری) از جانب آن امام، متصدی برخی از منصبهای نظامی در لشگر بوده است، از جمله در جنگ صفین، وقتی که امیرالمؤمنین(ع) لشگر خود را صف آرایی می کرد، امام حسن و امام حسین(ع) و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل را بر جناح راست سپاه، مامور کرد و بر جناح چپ لشگر، محمدبن حنفیه و محمدبن ابی بکر و هاشم بن عتبه (مرقال) را گماشت و مسؤولیت قلب لشگر را به عبدالله بن عباس و عباس بن ربیعه و مالک اشتر سپرد (۲).

پس از شهادت حضرت علی(ع)

شناسنامه مسلم را، پیش از آن که از نیاکان و سرزمین وقبیله جستجو کنیم، باید

در فکر، عمل و زندگانی اش بیابیم؛ این بهترین معرف مسلم است. مسلم، در دوران خلافت علی(ع) در خدمت آن حضرت، مدافع حق بود و پس از شهادت آن امام، هرگز از حق که در خاندان او و امامت دو فرزندش، حسنین -علیهما السلام تجسم پیدا کرده بود جدا نشد و عاقبت هم، جان پاکش را بر این آستان فدا کرد.

در دوران امامت دهساله امام حسن مجتبی(ع) که از سخت ترین دوره های تاریخ اسلام نسبت به پیروان اهل بیت و طرفداران حق بود،مسلم با خلوص هر چه تمام در مسیر حق بود و از باوفاترین یاران و از خواص اصحاب امام حسن محسوب می شد. پس از شهادت امام مجتبی(ع) که امامت به حسین بن علی(ع) رسید تا مرگ معاویه که یک دوره دهساله بود؛باز مسلم را در کنار امام حسین(ع) می بینیم. در این دوره بیست ساله -یعنی از شهادت علی(ع) تا حادثه کربلا بسیاری از کسان یا مرعوب تهدیدها شدند یا مجذوب زر و سیم و فریفته دنیا و صحنه حق را رها کردند و یا به معاویه پیوستند و یا انزوای بی دردسر را برگزیدند، ولی آنان که قلبی سرشار از ایمان و دلی سوخته در راه حق داشتند و مسلمانی را در صبر و مقاومت و مبارزه در شرایط دشوار می دانستند، امامان حق را تنها نگذاشتند و با زبان و مال و جان و فرزند، به فداکاری در راه خدا و جهاد فی سبیل الله پرداختند. ارزش و فضیلت پیروان حق در آن دوره، بخصوص وقتی آشکارتر می شود که به شرایط دشوار دینداری و حق پرستی در روزگار سلطه امویان آگاه باشیم.

ارجمندی و فضیلت ومقام مسلم، در این جاست که برای ما روشنتر می گردد، و

همچنان که در فصلهای آینده خواهیم دید، مسلم بن عقیل دست از محبت و ولایت و حمایت امام زمان خویش -حسین بن علی(ع)- بر نداشت تا این که به عنوان پیشاهنگ نهضت کربلا در کوفه به شهادت رسید و افتخار اولین شهید کاروان عاشورا را به خود اختصاص داد و اولین شهید از اصحاب امام حسین بود. از اولاد عقیل که به همراهی حسین بن علی(ع) و در رکاب او قیام کردند، تعداد ۹ نفر، به شهادت رسیدند،که مسلم شجاع ترین آنان بود. این فضیلت بزرگ، از زبان پیامبر اسلام هم بیان شده است. حضرت علی(ع) از پیامبر اسلام حدیثی را در مدح «عقیل » نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «من او را (عقیل را) به دو جهت دوست دارم: یکی، به خاطر خودش، و یکی هم به خاطر این که پدرش ابوطالب او را دوست می داشت.» و در آخر، خطاب به علی(ع) فرمود:

«فرزند او -مسلم کشته راه محبت فرزند تو خواهد شد. چشم مؤمنان بر او اشک می ریزد و فرشتگان مقرب پروردگار بر او درود می فرستند.» آن گاه پیامبر اسلام گریست تا آن که اشکهایش بر سینه اش ریخت و فرمود: «به سوی خدا شکایت می برم، از آنچه که خاندانم پس از من می بینند.» (۳)

حمایتهای این خانواده از اهل حق موقعیت و اعتباری خاص برای آنان فراهم کرده بود و فضایلشان همواره مورد تقدیر امامان(ع) قرار داشت. امام سجاد -علیه السلام نسبت به خاندان عقیل عطوفت و محبت بیشتری از دیگران نشان می داد و می فرمود: من هر گاه خاطره آن روزی را که اینان با حسین -علیه السلام بودند به یاد می آورم، اندوهگین می شوم.

خانواده شهیدپرور

قبلا هم اشاره شد که از فرزندان عقیل

۹ نفر قربانی راه حسین(ع) که راه خدا بود شدند و مسلم تابنده ترین این چهره ها بود. این خاندان با استقبال از شهادت در راه قرآن افتخار ویژه ای برای خود کسب کردند و فرزندان مسلم هم در ادامه خط سرخ پدر شهیدشان در صحنه کربلا حضور یافتند تا وفاداری خویش را به خاندان پیامبر که تعهد اسلامی هر مؤمن راستین به حساب می آمد نشان دهند.

صحنه شورانگیز شب عاشورا سند زنده ای بر این وفا و تعهد و اخلاص است. در آن شب شگفت و عظیم، که سالار شهیدان، حسین بن علی(ع) با اهل بیت و بستگان و یاران خویش، از ماجراهای فردای خونین سخن می گفت و وفاداری اصحابش را می ستود و از نیکی و حقشناسی اهل بیت خویش تقدیر می کرد و از خدا برای همه، پاداش نیک می طلبید، آری در آن شب که بیعت را از یاران خود برداشت تا هر که می خواهد برود خطاب به عموزادگانش؛ یعنی فرزندان عقیل کرده و فرمود: شما شهید داده اید، شهادت مسلم شما را بس است، اجازه می دهم که شما بروید. در پاسخ گفتند: اگر ما، بزرگ و سرور و پسر عموی والا مقام خود را رها کنیم و در رکابش نه تیری بیندازیم و نه شمشیر و نیزه ای بزنیم،آن گاه مردم چه خواهند گفت و جواب مردم را چه خواهیم داد؟ نه! به خدا سوگند،ما نخواهیم رفت و جان و مال و خانواده خویش را فدای تو می کنیم و در کنار تو می مانیم و می جنگیم تا با تو وارد بهشت شویم؛ زشت و ناگوار باد، زنده ماندن پس از تو!» (۴) و این گونه فرزندان مسلم و اولاد عقیل، در کنار امام حسین ماندند و

از حق دفاع کردند. در ماجرای کربلا- دو تن از فرزندان مسلم بن عقیل به شهادت رسیدند و دو فرزند دیگر در کربلا به اسارت نیروهای دشمن درآمدند که آنها را به کوفه برده و تحویل «ابن زیاد» دادند. نزدیک به یک سال در زندان بودند که پس از فرار به شهادت رسیدند. (در این باره، توضیحی خواهیم داشت).

این اجمالی بود از خانواده مسلم، نیاکانش، فرزندانش و شهادت طلبی این دودمان پاک و وفاداری شان نسبت به اهل بیت پیامبر و خط امامت و ولایت و دفاعشان از حق و ستیزشان با باطل پس از آن که مولا امیرالمؤمنین(ع) به شهادت رسید و جبهه حق و عدل، یارانی مخلصتر و سربازانی فداکارتر می طلبید. قسمت عمده تلاش و جهاد «مسلم بن عقیل » در دوره امامت حسین بن علی(ع) و زمینه سازی برای نهضت آن امام شهید، در کوفه بود، که در فصل آینده، آن را می خوانیم.

سفیر انقلاب کربلا

می دانیم که «مسلم بن عقیل » پیشاهنگ نهضت کربلا و سفیر امام حسین به سوی مردم کوفه بود. برای آشنایی با پیوستگی حوادث کوفه و کربلا- لازم است که خیلی کوتاه و فشرده به حوادث مقدماتی اعزام مسلم به کوفه جهت گرفتن بیعت به نفع امام حسین(ع) اشاره کنیم:

معاویه، پس از بیست سال سلطنت استبدادی مرد. یزید، پس از معاویه بر سر کار آمد و با تهدید و تطمیع بر اوضاع مسلط شد. می خواست اباعبدالله الحسین(ع) را هم به بیعت وادار کند،که سیدالشهدا، نپذیرفت و به طور مخفیانه، همراه با جمعی از خانواده خود، شبانه از مدینه بیرون آمد و به حرم خدا در مکه پناهنده شد، تا در ضمن آن، از فرصت مناسب ایام حج در جهت آگاهانیدن مردم، بهره برداری کند.

سال شصت

هجری بود. اقامت چهار ماهه امام حسین(ع) در مکه و برخورد با مردم و تشکیل اجتماعات و گفتگوها، مردم را با انگیزه و اهداف امام، از امتناع از بیعت با یزید، آشنا کرد؛بخصوص مردم کوفه از اقدام انقلابی امام حسین(ع) خوشحال و امید وار شدند. مردم کوفه، خاطره حکومت چهارساله علوی را به یاد داشتند و در این شهر، شخصیتهای برجسته و چهره های درخشانی از مسلمانان متعهد و یاران اهل بیت بودند. از این رو نامه ها و طومارهای مفصلی با امضای چهره های معروف شیعه در کوفه و بصره به امام حسین(ع) نوشتند، که تعداد این نامه ها به هزاران می رسید. کوفیان،گروهی را هم به نمایندگی از طرف خود به سرکردگی «ابوعبدالله جدلی » به نزد آن حضرت فرستادند و نامه هایی همراه آنان ارسال کردند.

در میان نامه ها و امضاها، نام شخصیتهای بزرگی از کوفه همچون «شبث بن ربعی » و «سلیمان بن صرد» و «مسیب بن نجبه » و... به چشم می خورد که از آن حضرت می خواستند مردم را به بیعت با خود دعوت کند و به کوفه بیاید و یزید را از خلافت خلع کند. (۵)

امام، تصمیم گرفت در مقابل اصرار و دعوتهای مکرر مردم کوفه، عکس العمل نشان داده و اقدامی کند. برای ارزیابی دقیق اوضاع کوفه و میزان علاقه و استقبال مردم و تهیه مقدمات لازم و شناسایی و سازماندهی و تشکل نیروهای انقلابی، ضروری بود که کسی قبلا به کوفه رفته و این ماموریت را انجام دهد و گزارشی دقیق از وضعیت شهر و مردم، به او بدهد.

حضرت حسین بن علی(ع) مناسبترین فرد برای این ماموریت محرمانه را «مسلم بن عقیل » دید، که هم آگاهی سیاسی و درایت کافی داشت،و هم تقوا و دیانت،و هم خویشاوند نزدیک امام

بود. به نمایندگانی که از کوفه آمده بودند، فرمود:من، برادر و پسر عمویم (مسلم) را با شما به کوفه می فرستم، اگر مردم با او بیعت کردند؛من نیز خواهم آمد. این که امام از مسلم به عنوان «برادرم » و «فرد مورد اعتمادم » نام می برد، میزان اعتبار و لیاقت و کفایت مسلم بن عقیل را می رساند. آن گاه مسلم را طلبید و به او فرمود: به کوفه می روی، اگر دیدی که دل وزبان مردم یکی است و آنچنان که در این نامه ها نوشته اند متفقند و می توان به وسیله آنان اقدامی کرد،نظر خودت را بر من بنویس و مسلم را وصیت و سفارش کرد، به این که:

پرهیزکار و با تقوا باش؛نرمش و مهربانی به کار ببر؛ فعالیتهای خود را پوشیده دار؛ اگر مردم، یکدل و یکجان بودند و در میانشان اختلافی نبود، مرا خبر کن. (۶)

امام حسین(ع) طی نامه و پیامی جداگانه که خطاب به مردم کوفه نوشت، تکلیف مردم و ماموریت مسلم را روشن ساخت. متن نامه امام چنین بود:

«بسم الله الرحمن الرحیم

از حسین بن علی، به جماعت مؤمنان و مسلمانان؛

اما بعد،

سعید و هانی، با نامه هایتان نزد من آمدند. آنان آخرین کسانی بودند از فرستادگانتان که نزد من آمدند. من تمام مقصود و هدفی را که ذکر کرده بودید فهمیدم. بیشتر سخن شما این بود که: ما را امام و پیشوایی نیست، پس بشتاب! شاید خدا ما را به واسطه تو بر هدایت، هماهنگ و مجتمع کند. اینک، من برادرم،عموزاده ام و شخص مورد اعتمادم از خانواده خویش «مسلم بن عقیل » را به سوی شما فرستادم و او را مامور کردم که از حال شما و از کار و نظرتان به من

گزارش بفرستد. اگر به من چنین گزارش دهد که رای بزرگان و صاحبان فضل و خرد شما،همانند چیزی است که قاصدان شما گفتند و در نامه های شما نوشته شده است به خواست خدا بزودی به سویتان خواهم آمد.

به جانم سوگند پیشوا و امام، تنها و تنها کسی است که به کتاب خدا حکم و عمل کند و به قسط رفتار نماید و به حق، گردن بنهد و خود را وقف و پایبند فرمان خدا سازد، والسلام.» (۷)

اعزام مسلم و فرستادن این پیام به کوفه، پاسخی به همه نامه ها و دعوتها و طومارها بود. محتوای پیام امام، در این چند محور، خلاصه می شود:

۱ – تایید کامل از مسلم به عنوان برادر، پسر عمو و نماینده ای مورد اطمینان.

۲ – محدوده مسؤولیت مسلم در کوفه نسبت به ارزیابی وحدت کلمه و صداقت مردم.

۳ – پاسخی به دعوتهای مکرر، به عنوان اتمام حجت.

۴ – درخواست از مردم برای حمایت و اطاعت از مسلم.

مسلم با گرفتن دو راهنما از مکه به سوی کوفه حرکت کرد. روزهای متوالی راه طی کرد. آن دو راهنما در راه، از تشنگی جان سپردند. مسلم، همراه با «قیس بن مسهر صیداوی » و «عماره بن عبدالله ارحبی » با تحمل مشقتهای توانفرسای راه، پس از بیست روز، خود را به کوفه رساند و مسافت سی روزه را با همه سختیها در بیست روز پشت سرگذاشت. (۸)

اینک، مسلم، با شهری رو به روست، حادثه خیز و پرماجرا و با گرایشهای مختلف؛ شهری با افکار گوناگون که اگر چه بظاهر آرام است،اما آرامش قبل از طوفان را می گذراند.

مسلم، وارد کوفه شد و به خانه مختار ثقفی، که از شیعیان خالص حضرت علی(ع) وعلاقه مندان به اهل بیت بود، رفت. (۹)

مسلم، در کوفه

فلق

با تیغ آذر،خیمه شب را زهم بدرید و... شب، دامان خود برچید خبر در گوشهای کوفیان پیچید که مسلم، افسر جانباز و پیشاهنگ این نهضت پیام انقلاب عدل را با خویش آورده است. و مشتاقان،بسان موج خشم آلود اما طالب و مشتاق به سوی خانه مسلم، روان گشتند. درون چشمهاشان اشگهای شوق و جانها، تشنه آزادی و دلها پر از شادی هزاران دست گرم شیعیان در دست مسلم بود و بیعت تا غروب، آن روز بر پا بود. طرفداران حق، چون حلقه، پیرامون این رهبر شعور و شور، اندر سینه و در سر و گاهی دیدگان از اشگ شوق یاوران، تر بود.

شیعیان، دسته دسته به خانه مختار می آمدند و با مسلم دیدار و بیعت می کردند و مسلم هم نامه امام حسین(ع) را خطاب به مؤمنان و مسلمانان کوفه برای هر جماعتی از آنان می خواند.

در یکی از همین دیدارها «عابس بن شبیب شاکری » برخاست و پس از ستایش خداوند، خطاب به مسلم گفت:

«من از مردم چیزی نمی گویم و نمی دانم که در دلها چه دارند و تو را به آنها مغرور نمی کنم. من از خود و آمادگی خودم به تو خبر می دهم. به خدا سوگند! اگر بخوانید، شما را اجابت می کنم و در رکابتان با دشمنانتان می ستیزم و در راه شما با شمشیرم کارزار می کنم تا با شهادت، خدا را ملاقات کنم؛ و از این کار،فقط پاداش الهی را می طلبم.»

پس از او دلیر مردی دیگر، کهنسال و جوان دل برخاست، به نام «حبیب بن مظاهر» و گفت: (خطاب به عابس)

«رحمت خدا بر تو باد! آنچه را در دل داشتی با سخنی کوتاه و گویا بیان کردی. به خدای یکتا

سوگنـد، عقیده و موضع من نیز همچون تو است.» (۱۰) و کسان دیگر هم برخاسـته و اعلام وفاداری و آمادگی برای فداکاری کردند.

«از آن پس، دست بود و دست که پیمان با سخنگوی «حسین بن علی » می بست.»

روز به روز بر تعـداد هواداران امام حسـین(ع) که با نماینـده اش مسـلم،بیعت می کردنـد افزوده می شـد تا این که پس از چند روز، به هزاران نفر می رسید. (۱۱)

بـا وجود این همه بیعتگران جـان بر کف و انقلابیهـای آمـاده برای هرگونه فـداکاری در راه حمـایت حسـین(ع) و بر انـداختن کومت یزیـد، مسـلم بن عقیـل، طی نـامه ای اوضـاع را به امام گزارش داد و با بیان شـرایط و زمینه مساعـد برای نهضت از امام خواست که به سوی کوفه بشتابد. در نامه ای که به امام نوشت،چنین بیان کرد:

«نامه های فرسـتاده شـده، راست بوده و سـخن فرسـتادگان هم درست است. مردم کوفه آماده جهاد و جانبازی در راه خداینـد. هم اکنون هیجـده هزار نفر، بـا من بیعت کرده انـد و آماده فـداکاری در رکاب تو هسـتند. هر چه زودتر به سوی کوفه حرکت کن!»این نـامه را که مسـلم،بیست و هفت روز پیش از شـهادتش به امـام حسـین(ع) نوشت، توسـط «عـابس بن شبیب شاکری » برای آن حضـرت فرستاد. همراه او،نامه های دیگری هم کوفیان به امام نوشتند و با گزارش این که صدهزار شمشیر برای یاری تو آماده است،از آن حضرت خواستند که در آمدن به کوفه شتاب کند. (۱۲)

کنون مسـلم، نگینی در میـان حلقه انبوه یـاران است حضورش مایه دلگرمی امیـدواران است شـکوه و هیبتی دارد، میان کوفیان جـایی و محبوبیـتی دارد، و هر شب، صـحبت از جنـگ است، سـخن از شسـتشوی لکه هـای ذلت و ننـگ است کلاـم از شـور جانسوز حقیقتهاست، ز «رفتن » ها

و «ماندن » هاست. ولی دوران آن کم بود و کم پایید، تمام شعله ها ناگه فرو خوابید...

والی کوفه «نعمـان بن بشـیر» بود که از جانب معاویه و پس از او از سوی یزیـد به این سـمت،گماشـته شـده بود. وقتی از تجمع مردم کوفه، پیرامون مسـلم و بیعت با او آگاه شد، در یک سـخنرانی مردم را تهدید کرد و آنها را از رفت وآمد پیش مسلم بن عقیل و شـنیدن حرفهایش اکیدا نهی کرد؛ اما انقلابیون کوفه که دل به مهر حسین(ع) سپرده و دست بیعت با نماینده اش مسلم داده بودند برای سخنان تهدیدآمیز او ارزشی قائل نشدند.

یکی از هم پیمانان بنی امیه به نام عبـدالله بن مسـلم بن ربیعه حضـرمی پس از او برخاست و با سـخنانی خواسـتار آن شـد که با مخالفان با شدت عمل بیشتری برخورد کند، چرا که برخوردی این گونه که از موضع ناتوانی و ضـعف است فتنه مسلم را نمی تواند بخواباند. با اوجگیری نهضت نیمه مخفی مسـلم در کوفه گزارشـهای تندی به شام و نزد «یزید» فرسـتاده می شد. از جمله همان عبـدالله حضـرمی، که از او یاد شد،طی نامه ای برای یزید این گونه نوشت: «مسـلم بن عقیل به کوفه آمده و شـیعه به نفع حسـین بن علی با او بیعت کرده اند. اگر به کوفه نیاز داری، مرد نیرومندی برای سـرکوبی شورشـیان و اجرای فرمانت بفرست، چرا که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است یا خود را ضعیف می نمایاند...»

یزید برای حفظ سـلطه و حاکمیت بر کوفه عنصـر ناپاک و سـفاک و خشـنی همچون «عبیدالله بن زیاد» را که حاکم بصره بود، انتخاب کرد. «ابن زیاد» با حفظ سـمت، والی کوفه نیز شد. ماموریت ابن زیاد آن بود که به کوفه برود و مسـلم را دستگیر کند و سپس او

را محبوس یا تبعید کند، یا به قتل برساند. (۱۳)

ابن زیـاد،با اجازه و اختیارهای نامحـدودی برای قلع وقمع و کشـتار و فرونشانـدن آتش مبارزات، مخفیانه و با قیافه ای مبـدل و نقابدار به هنگام شب وارد کوفه شد و مراکز قدرت را، با عملیاتی شبیه کودتا به دست گرفت.

ابن زیاد قبل از آمدن به کوفه در بصـره سخنرانی کرد و برای این که در غیاب او هیچ گونه حادثه و شورشی پیش نیاید،ضمن تهدیداتی که نسبت به مردم نمود، برادر خودش را که عثمان نام داشت، به جای خود گماشت و خود به کوفه رفت. (۱۴)

مردمی که با مسلم بیعت کرده و در انتظار آمدن حسین بن علی(ع) به کوفه بودند، با ورود ابن زیاد به کوفه، وضعی دیگر پیدا کردند. فردا صـبح که مردم برای نماز جماعت به مسـجد آمدند،ابن زیاد از دارالاماره بیرون آمد و در سـخنان خود، خطاب به مردم گفت: «... امیرالمؤمنین یزیـد، مرا فرمـانروای شـهر و این مرز و بوم و حـاکم بر شـما و بیت المـال قرار داده است و به من دسـتور داده که با ستمدیدگان،انصاف و با محرومان بخشش داشته باشم و به فرمانبرداران نیکی کنم و با متهمان به مخالفت و نافرمـانی با شـدت و با شمشـیر و تازیانه رفتار کنم. پس هر کس بایـد بر خویش بترسـد. راستی گفتارم هنگام عمل روشن می شود؛ به آن مرد هاشمی (مسلم بن عقیل) هم برسانید که از خشم و غضب من بترسد.» (۱۵)

از این پس، مجرای بسـیاری از حوادث، دگرگون شـد و اوضاع برگشت. ابن زیاد، رؤسای قبایل و محله ها را طلبیـد و برایشان صحبتهای تهدیدآمیز کرد و از آنان خواست که نام مخالفان یزید را به او گزارش

دهند،و گرنه خون و مال و جانشان به هدر خواهد رفت. (۱۶)

حزب اموی، که می رفت بساطش نابود و برچیده گردد،دیگر بار، جان گرفت و آن تهدیدها و تطمیع ها و فریبکاریها و تبلیغهای دامنه دار، تاثیر خود را بخشید و والی جدید، توانست با قدرت و قوت و با تمام امکانات جاسوسی و خبرگیری و خبررسانی، جوی از وحشت و ارعاب را فراهم آورد. با دستگیریها و خشونتها و برخوردهای تندی که انجام داد، بر اوضاع مسلط شد و ورق برگشت.

دوران اختفا

مسلم بن عقیل، در خانه «مختار» بود که صحنه حوادث به صورتی که یاد شد، پیش آمد. از آن جا که ابن زیاد، برای سرکوبی انقلابیها به دنبال رهبر این نهضت؛ یعنی مسلم می گشت، مسلم می بایست جای امنتر و مطمئنتری انتخاب کند. این بود که مقر و مخفیگاه خود را تغییر داد و به خانه «هانی » رفت.

هانی بن عروه،از بزرگان کوفه و چهره های معروف و پرنفوذ شیعه در این شهر بود که هواداران و نیروهای مسلح و سواره ای که تعدادشان به هزاران نفر می رسید در اختیار داشت. هانی، در آن هنگام حدود نود سال داشت و افتخار حضور پیامبر را هم درک کرده بود و در زمان امیرالمؤمنین(ع) هم در جنگهای جمل و صفین و نهروان ملازم رکاب آن حضرت بود و از اخلاصی والا و وفایی شایسته در حق اهل بیت پیامبر برخوردار بود. (۱۷) اینک، بار دیگر موقعیتی پیش آمده بود که هانی، صداقت و ایمان و تعهد خویش را نسبت به حق نشان دهد و در این شرایط خطرناک و اوضاع بحرانی، پذیرای «مسلم » گردد که در راس نیروهای شیعی است و تحت تعقیب از سوی حاکم کوفه.

هانی، مسلم

را در خانه خود در موقعیتی مطمئن جا داد. از آن پس، شیعیان دوباره رفت وآمدهای پنهانی خود را به خانه هانی شروع کردند و دیدارها با مسلم، در آن جا انجام می گرفت و هنوز «عبیدالله زیاد» از مخفیگاه جدید مسلم بی اطلاع بود. (۱۸)

یکی از وقایع مربوط به دوران مخفی بودن مسلم در خانه هانی نقشه ترور «ابن زیاد» است که انجام نشد. قضیه از این قرار بود:

یکی از بزرگان بصره، که از شیعیان خالص امیرالمؤمنین(ع) محسوب می شد، «شریک بن اعور» بود. شریک از کسانی بود که در رکاب علی(ع) و همراه عمار یاسر، در جنگ صفین با معاویه جنگیده بود. هنگام آمدن «عبیدالله زیاد» به کوفه او هم همراه جمعی اجبارا از بصره به طرف کوفه می آمد که در راه، از قافله عقب ماند و چون بیمار هم شده بود، پس از رسیدن به کوفه به خانه «هانی » وارد شد. ابن زیاد که از بیماری شریک مطلع شد، تصمیم گرفت برای عیادت او به خانه هانی برود.

به پیشنهاد شریک، تصمیم بر آن شد که «مسلم » در پستوی خانه و پشت پرده، کمین کند و در وقت حضور ابن زیاد با علامتی که به مسلم می دهند (آب خواستن شریک) بیرون آمده و او را به قتل برساند. طبق برخی از نقلها، در اجرای این طرح، بنا بود که سی تن از شیعیان هم حضرت مسلم را یاری کنند.

«ابن زیاد» آمد و نشست و صحبتهایی کردند، ولی وقتی شریک، آب طلبید، مسلم برای اجرای طرح، بیرون نیامد و با تکرار علامت، باز هم از مسلم خبری نشد. ابن زیاد که احتمال خطری می داد، از هانی پرسید: او چه می گوید؟ گفتند: تب کرده و هذیان

می گوید. اما عبیدالله زیاد، زود از آن جا رفت.

پس از رفتن او از مسلم پرسیدند چرا نقشه را عملی نکردی؟ گفت: به دو جهت، یکی به خاطر سخنی که علی(ع) از پیامبر اسلام(ص) نقل کرده که: «ایمان، مانع کشتن غافلگیرانه است » دیگری به خاطر اصرار همراه با گریه همسر هانی که از من خواست در خانه او چنین کاری نکنم. هانی گفت: وای بر آن زن که هم خودش و هم مرا از بین برد و از آنچه که می ترسید، در آن واقع شد. شریک گفت: اگر او را کشته بودی،فاسق فاجر و مکاری را از بین برده بودی (۱۹).

نفوذ دشمن به تشکیلات نهضت

نهضت مسلم و هوادارانش، صورت مخفیتری گرفت و ارتباطها پنهانتر انجام می شد. با تغییر شرایط،کوفه به کانون خطری برای انقلابیهای شیعه تبدیل شده بود که با کمترین غفلتی ممکن بود خطرات بزرگی پیش بیاید. سیاست کلی «ابن زیاد» نابودی مسلم و شکست این نهضت بود و برای این کار، دو نقشه کلی را در دست اجرا داشت:

۱ - جستجو و تعقیب مسلم و طرفدارانش.

۲ - خریدن سران شهر و چهره های با نفوذ.

برای پی بردن به مخفیگاه مسلم و اطلاع از قرارها و برنامه ها و شناختن عوامل مؤثر در نهضت مسلم، راهی که از سوی ابن زیاد پیش گرفته شد، استفاده از یک عامل نفوذی بود که با جاسوسی، اخبار نهضت مسلم را به حکومت برساند. این عامل نفوذی ابن زیاد کسی جز «معقل » نبود. معقل که از سرسپردگان حکومت بود، با دریافت سه هزار درهم، ماموریت یافت که به عنوان یک هوادار مسلم و طرفدار نهضت با طرفداران مسلم تماس بگیرد و به عنوان یک انقلابی،که می خواهد این پولها را برای صرف در راه انقلاب و تهیه سلاح

و امکانـات مبـارزه به مسـلم تحویـل دهـد، کم کم به پیش مسـلم راه یافته و از خانه او و تشـکیلات و افراد مؤثر، گزارش تهیه کرده و به ابن زیاد خبر دهد.

معقل، به مسـجد آمد و نماز خواند و با عده ای صـحبت کرد تا این که او را به «مسلم بن عوسجه » راهنمایی کردند، که مردی شریف و از شخصـیتهای بارز شـیعه در تشـکیلات مسلم بن عقیل بود. معقل صبر کرد تا نماز «مسلم بن عوسجه » تمام شد. آن گاه پیش رفت و طبق برنامه از پیش دیکته شده،خود را چنین معرفی کرد: مردی از اهل شام و از قبیله «ذی الکلاع » هسـتم که خداونـد، نعمت محبت و دوستی اهل بیت را به من عطا کرده است. شـنیده ام که مردی از این خاندان به کوفه آمده و مردم را به یـاری پسـردختر پیامبر دعوت کرده و از آنان بیعت می گیرد. پولی دارم که می خواهم به او برسانم و نیز دوست دارم که او را از نزدیک دیدار کنم. مردم تو را به من معرفی کرده اند. این پولها را از من بگیر و مرا نزد آن مرد ببر تا با او بیعت کنم.

مسـلم بن عوسـجه که سـخنان او را باور کرده بود،ضـمن ابراز خوشـحالی از دیـدن آن مرد که خود را دوسـتدار خاندان پیامبر معرفی کرده بود،از «معقل » قولها و پیمانهای اسـتوار گرفت که قـدمی از راه خیرخواهی فراتر نگـذارد و جریان را پوشـیده نگه دارد. معقل هم هر قول و پیمانی را که وی می خواست به او داد.

مسـلم بن عوسـجه که به سخنان او اطمینان پیدا کرده بود، به او گفت: چند روزی به خانه من بیا، تا من مقدمات و اجازه دیدار تو را با

آن مرد که در جستجوی او هستی فراهم کنم.

به این صورت، کم کم این جاسوس ابن زیاد، به خانه هانی هم که پناهگاه مسلم بن عقیل بود راه پیدا کرد و با مسلم ملاقات نمود و پولها را به او تحویل داد و بتدریج خود را یکی از طرفداران نهضت، جا زد. صبحها زودتر از همه می آمد و دیرتر از همه می رفت و اخبار درونی نهضت را به عبیدالله زیاد،گزارش می داد. (۲۰)

این از یکسو، اخبار نهضت را به دشمن انتقال داده بود و از سوی دیگر، نامه ای را که مسلم بن عقیل توسط «عبدالله یقطر» (۲۱) برای حسین بن علی(ع) نوشته و از اوضاع جاری به امام گزارش داده بود، به دست گشتیهای عبیدالله زیاد افتاد. حامل نامه را پیش عبیدالله زیاد بردند. (۲۲) وقتی که آن مرد، حاضر نشد نویسنده نامه را معرفی کند و مقاومت کرد، به دست ماموران و به دستور ابن زیاد، به شهادت رسید اما خیانت نکرد.

با پی بردن به مخفیگاه مسلم و مرکزیت نهضت و افراد مؤثر در جریان مبارزه، ابن زیاد، بیشتر احساس خطر کرد و تصمیم گرفت که هر چه زودتر دست به کار شود و انقلاب را قبل از آن که به مرحله غیرقابل کنترلی برسد، درهم شکسته و سران نهضت و مقاومت انقلابیها را درهم شکند. این بود که نقشه حمله گسترده به نهضت و پیشگامان آن و چهره های سرشناس تشکیلات مسلم کشیده شد و اولین گام،دستگیری «هانی » بود.

نهضت در خطر

نقش «هانی » در نهضت، بسیار بود؛ از این رو والی کوفه به فکر دستگیری هانی افتاد تا از این طریق به مسلم هم دسترسی پیدا کند، زیرا می دانست تا وقتی که هانی، در محل

خود مستقر باشد، بازداشت مسلم بن عقیل عملی نیست و نیروهای زیادی که در اختیار و در فرمان هانی هستند،مقاومت و دفاع خواهند کرد. پس باید با نقشه ای پای هانی را به «دارالاماره » بکشد و او را در همان جا زندانی کند تا بین او و مسلم جدایی بیفتد.

هانی به بهانه مریضی پیش «عبیدالله زیاد» نمی رفت، تا این که ابن زیاد، چند نفر را در پی او فرستاد و با این بهانه که والی کوفه می خواهد تو را ببیند، او را به دارالاماره بردند. (۲۳)

«عبیدالله بن زیاد» والی کوفه در اولین برخورد، سخنان تندی به او گفت، از جمله این که هنگام ورود هانی گفت: «خیانتکار، با پای خود آمد!»

سخنان نیشدار ابن زیاد و گوشه و کنایه های او سبب شد که هانی بپرسد: مگر چه شده است؟

ابن زیاد گفت: این چه غوغایی است که در خانه خود،علیه امیرالمؤمنین یزید،بر پا کرده ای؟! مسلم را در خانه خود جا داده و برای او افراد جنگی و سلاح، جمع می کنی و گمان کرده ای که اینها بر من پوشیده است؟

هانی انکار کرد، اما ابن زیاد، هانی را با «معقل » روبه رو کرد. این جا بود که هانی فهمید که معقل،جاسوس ابن زیاد بوده است (۲۴) و خود را به عنوان یک انقلابی هوادار اهل بیت و بیعت کننده با مسلم به نفع حسین بن علی(ع) در درون تشکیلات نهضت، جا زده است.

آن دیدار به جر و بحث کشیده شد و پس از گفتگوهای تندی که رد و بدل شد،ابن زیاد عصای غلام خویش (مهران) را گرفت،و در حالی که مهران، از موهای سر هانی گرفته بود،با عصا آن قدر بر سر و صورت او زد تا این که

دماغ و پیشانی هانی شکست. در این لحظه هانی دست برد تا شمشیر نگهبانی را که نزدیکش بود بکشد و... که جلوی دستش را گرفتند، و به فرمان عبیدالله زیاد او را به زندان انداختند. (۲۵)

دستگیری هانی، که برای حکومت، یک موفقیت به حساب می آمد و از این طریق ابن زیاد توانسته بود مانعی بزرگ را از پیش پای خود بردارد، در وضع روحی بعضی از انقلابیها تاثیر منفی گذاشت.

انفجار پیش از موعد

هانی در بازداشت «عبیدالله بن زیاد» بود. سربازان والی در اندیشه حمله به خانه هانی و مسلم، در فکر دفاع و مقابله بود. برنامه انقلاب، به صورتی که از پیش طرح ریزی شده بود، عملی نبود، مسلم تصمیم گرفت وقت حمله را جلو بیندازد.

عده ای زیاد از نیروها که در خارج شهر بودند و انتظار رسیدن وقت موعود را می کشیدند،از تصمیم جدید، بی خبر بودند. مسلم به یکی از یاران خود دستور داد تا رمز حمله و شروع نهضت حق طلبانه را در قالب درگیری با نیروهای دشمن در شهر اعلام کند. شعار پرشور و حماسی «یامنصور، امت » (۲۶) طنین افکند. دلها به هم پیوست و پنجه ها بر قبضه شمشیرها فشرده شد و پیروان حق و سربازان دین و بیعت کنندگان با مسلم از هر سو برای یاری او گرد آمدند. قلب تپنده این حرکت، خانه هانی بود که مسلم را در خود جای داده بود. در خانه های اطراف هم، حدود چهارهزار نفر، نیروی مسلح برای کارهای ضروری و برنامه های پیش بینی نشده، به عنوان ذخیره، آماده بودند. نیروهای موجود، می بایست به شکلی سازماندهی می شدند تا با سپاه مهاجم دشمن، مقابله کنند. گرچه نیروها خیلی زیاد نبودند، اما مسلم بن عقیل، همین تعداد را هم به صورت زیر،

جناح بندی و سازماندهی کرد:

«عبدالرحمن بن عزیز کندی » و امیر «ربیعه » و فرمانده سوارکاران و گروه پیشاهنگ.

«مسلم بن عوسجه » امیر قبایل مذحج و بنی اسد و فرمانده نیروهای پیاده.

«ابو ثمامه صاعدی » امیر قبیله تمیم و همدان.

«عباس بن جعده جدلی » فرمانروای نیروهای مدینه.

با این آرایش نظامی دستور حمله به طرف قصر و مرکز فرماندهی «عبیدالله زیاد» را صادر کرد. (۲۷)

در این لحظه ها مسلم بن عقیل، فقط به «حق » می اندیشید و به مظلومیت همیشگی پیروان حق. مبارزه با ستم و مجسمه های فسق و ظلم را وظیفه ای مقدس و مسؤولیتی عظیم و الهی می دید. عمل به وظیفه سبب شده بود که مسلم، «خود» را فراموش کند و به «خدا» بیندیشد.

آمده بود، تا صدای حق را جایگزین همه همهمه ها و هیاهوهای عربده جویان دنیاخواه و زرپرست و قدرت طلب قرار دهد؛ آمده بود تا اراده ها و بازوها و شمشیرهای آزادگان مؤمن را در راه خدا و در خط رهبری حسین بن علی(ع) متحد و منسجم سازد، و اینک در شرایط دشواری که پیش آمده است، جهادی عظیم و فداکاری خونرنگ و حماسه ای جاوید و ماندگار و لازم است؛ و... مسلم،قدم در این میدان گذاشت.

ابن زیاد که به دنبال دستگیر کردن «هانی » احساس خطر می کرد، برای پیشگیری از بروز هرگونه عکس العمل تند مردم، در مسجد، مشغول سخنرانی برای مردم بود و کسانی را که در مقام مخالفت با حکومت باشند، تهدید می کرد... که خبر دادند،مسلم و هوادارانش قیام را آغاز کرده اند. از منبر فرود آمد و بسرعت به قصر رفت و دستور داد درها را ببندند و خود در قصر، پناهنده شد. چیزی نگذشت که قصر در محاصره نیروهای طرفدار مسلم قرار گرفت و مسجد کوفه از یاران مسلم پر

شد و هر ساعت بر تعدادشان افزوده می گشت. (۲۸)

عبیدالله، برای نجات از این بحران از شیوه به کارگیری مزدوران خود فروخته استفاده کرد. از سویی جمعی را به بیرون فرستاد تا ضمن تشکیل یک گروه مقاومت برای مبارزه با یاران مسلم از طریق پخش شایعات، در صفوف سربازان مسلم دودستگی ایجاد کنند، و از طرفی هم،کسانی را مامور ساخت که با گفته های خود،مردم را از اطراف مسلم بن عقیل متفرق سازند تا به این طریق، هم حلقه محاصره قصر، شکسته شود و هم مسلم تنها بماند.

خائنانی خودفروخته حاضر شدند برای رضای خاطر عبیدالله که در داخل قصر محاصره شده و چیزی به نابودی اش نمانده بود،به میان جمع مردم آیند و از آنان بخواهند که پراکنده شوند و جان خود و سرنوشت خانواده خویش را به خطر نیندازند. کثیربن شهاب یکی از این مزدوران بود که خطاب به مردم گفت:

«شتاب نکنید! به سوی خانه و خانواده خود برگردید و خود را به کشتن ندهید. هم اکنون سپاه مجهز یزید از شام فرا می رسد...

امیر شما عبیدالله تصمیم گرفته است که:هر یک از شما، تا شب به خانه خود نرود و مقاومت کند، حقوقش قطع شود و جنگجویانتان را نیز بدون حقوق به جنگ در مرز شام بفرستد و بی گناهان را به جای گناهکاران،و حاضران را به جای غایبان بگیرد و در بند کشد،تا احدی از شما نماند...»

این سخن و امثال آن، باعث شد که وحشتی در دلها پیدا شود جمعی از سست ایمانان بتدریج از اطراف مسلم پراکنده شدند (۲۹) ؛ طایفه و عشیره مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر نیز برای حفاظت آنان، آنها را گرفته و در جائی حبس کردند. (۳۰)

شروع

پیش از موعد مقرر عملیات که به مسلم بن عقیل تحمیل شد،از یکسو،و تبلیغات مسموم و شایعه پراکنیها و تهدیدها و ارعابهای دشمنان و منافقان از سوی دیگر و عدم آمادگی همه نیروهای مسلم برای برنامه طرح ریزی شده از طرف دیگر، امکان موفقیت مسلم را ضعیف کرده بود.فقط چهارهزار نیرو، از جمع سی هزار نفری بیعت کننده، حضور داشتند و مسلم نمی توانست با این تعداد از افراد، هم محاصره را داشته باشد و هم در جبهه دیگری که به دنبال این تبلیغات و تهدیدها، پدید آمده بود به مبارزه بپردازد، زیرا شهر بزرگ کوفه شاهد صحنه های درگیری متعددی بود که بین هواداران دو جناح به وجود آمده بود.

مسلم، در این اوضاع وخیم همراه نیروهای تحت فرمان خود با قلبی سرشار از ایمان به خدا و حقانیت راه و جهاد خویش دلاورانه می جنگید. مسلم،آن روز، کربلایی در درون کوفه به وجود آورد! تعدادی از یارانش به شهادت رسیدند و خود نیز پس از آن همه درگیری و جنگ،مجروح شده بود. (۳۱) آن روز به پایان رسید. سختی مبارزه، عده ای را به خانه های خود کشاند. تهدیدهای حکومت، عده ای دیگر را از میدان جهاد و تعهدات «بیعت » به خانه و زندگی آسوده کشاند. تبلیغات گسترده هم در روحیه عده ای دیگر تزلزل و ضعف پدید آورد. در نتیجه، شب هنگام، مسلم بن عقیل در مسجد، نماز مغرب را فقط با حضور سی نفر اقامه کرد. پس از نماز،آن عده کمتر شده بودند (ده نفر) از مسجد که بیرون آمد،حتی یک نفر هم همراهش نبود که او را به جایی راهنمایی کند. (۳۲)

تمام آن هزاران مرد که با او عهدها بستند به هنگام «بلا» هنگامه سختی

شگفتا! عهد بشکستند. یکی از قطع نان ترسید یکی مرعوب قدرت بود یکی مجذوب زر، مغلوب درهم، عاشق دینار چه شد آن عهدهای سخت؟ چه شد آن دستهای گرم بیعتگر؟ کجا ماندند؟... کجا رفتند؟... که مسلم ماند و شهری بی وفا مردم؟...

غربت مظلومانه مسلم

کوفه که به خاطر نهضت برای مسلم «وطن » شده بود، اینک به غربت تبدیل شده است و مسلم، غریبی در وطن! مسلم برای یافتن خانه ای که شب را به روز آورد و در پناه آن، مصون بماند، در کوچه ها غریبانه می گشت و نمی دانست به کجا می رود.

سر از محله «بنی بجیله » درآورد. همه درها بسته بود و هر کس، سودای سلامت و آسایش خویش را در سر داشت.

زنی به نام «طوعه »، جلوی خانه اش ایستاده، نگران و منتظر پسرش بود. طوعه شیعه و هوادار مسلم بود، اما این غریب را نمی شناخت. مسلم، جلو رفت و سلام داد و آب خواست...

زن آب آورد. مسلم نوشید و ظرف را به طوعه باز پس داد. زن ظرف را در خانه گذاشت و برگشت. دید که این مرد،همچنان ایستاده است. زن پرسید:

– مگر آب نخوردی؟

– چرا.

– پس به خانه ات و نزد خانواده خودت برو!

–...

– گفتم برخیز و به خانه خویش برو! بودن تو در این جا برای من خوب نیست،من راضی نیستم.

– من که در این شهر خانه و کسی را ندارم!

– مگر تو کیستی و از کجایی و...؟

– من مسلم بن عقیلم... آیا ممکن است نیکی کنی؟ شاید روزی بتوانم جبران کنم! «طوعه » وقتی مسلم را شناخت، او را به درون منزل دعوت کرد و با نهایت احترام و خضوع،از او پذیرایی کرد. (۳۳)

این زن فداکار، که به مردان پیمان شکن و سست عنصر و

ترسو درس شهامت و وفا می آموزد، دین خویش را به مکتب و راه حسین(ع) ادا کرد و به وظیفه اش در قبال سفیر و نماینده آن حضرت در نهضت، عمل نمود و در خدمتگزاری مسلم از هیچ چیز کوتاهی نکرد. اما مسلم، شوری دیگر در سر داشت. از سویی به بی وفایی مردم می اندیشید و از سویی به نامه و گزارشی فکر می کرد که به حسین بن علی(ع) فرستاده و از وی خواسته بود که بسرعت،خود را به کوفه برساند که زمینه از هر جهت آماده است، و از دیگر سو سرنوشت خویش را در «شهادت » می یافت و در اندیشه پایان کار و سرانجام این نهضت و فردای حوادث بود.

و... غذا نخورد. شب را به عبادت و تهجد پرداخت و نخوابید. فقط سحرگاهان اندکی خواب چشمانش را فرا گرفت و امیرالمؤمنین را دید و خواب شهادت را و مهمان علی شدن را. (۳۴)

لحظه های آن شب برای مسلم معنای دیگری داشت. شب قدر بود. شب آخر بود. انتظار آن را می کشید که در همان جا به سراغش بیایند تا دستگیرش کنند.

پسر طوعه، بر خلاف مادرش از هواداران «ابن زیاد» بود. شب که به خانه آمد، از حرکات و رفتار مادر، متوجه اوضاع غیرعادی شد. با کنجکاوی فراوان بالاخره فهمید که مهمان خانه شان کسی جز مسلم بن عقیل نیست. بسیار خوشحال شد، که اگر به والی شهر خبر دهد، جایزه خواهد گرفت. گرچه به مادرش قول داد و تعهد سپرد که به کسی نگوید (۳۵)، ولی صبح زود،خبر را به وابستگان عبیدالله بن زیاد رسانده بود. این به دنبال حوادث همان شب در کوفه و مسجد بود.

آن شب، خانه گردی وسیع در کوفه

شروع شـد. راههای خروجی شـهر زیر کنترل قرار گرفت و عـده ای هم دسـتگیر شدند. عبیدالله، مطمئن شد که کسـی از یاران مسـلم نمانده و مراکز مقاومت نهضت،درهم شکسته است. همان شب، اعلام کرد که همه در مسجد جامع، جمع شوند. مسجد پر از جمعیت شد.

ابن زیـاد، بـا جوش و خروش، برای مردم، سـخنانی تهدیـدآمیز، همراه بـا تطمیع، بیـان کرد. قساوت و خشونت از گفتارش می بارید. بیشترین تهدید، نسـبت به کسانی بود که به مسـلم پناه دهند و مژده جایزه به کسی داد که مسلم را -یا خبری از او را نزد او بیـاورد. به «حصـین بن نمیر»،رئیس پلیس شـهر، دسـتور اکیـد داد تـا شـهر را دقیقا زیر نظر و کنترل خود بگیرد و برای یافتن مسلم، خانه ها را بگردد. پس از این سخنان، از منبر به زیر آمد و به قصر بازگشت. (۳۶)

فردای آن شب، ابن زیاد، دیـدار عمومی داشت. محمدبن اشـعث (۳۷) را هم در مجلس، کنار خود نشانـده بود و از خـدماتش تعریف می کرد و دیگران هم حاضـر بودند. پسـر طوعه،که از بودن مسـلم در خانه خودشان، خبر داشت، ماجرای شب گذشته را به پسـر محمدبن اشـعث نقل کرد. او هم خبر را آهسته در گوش محمدبن اشعث گفت. وقتی ابن زیاد،از ماجرا مطلع شد، به او ماموریت داد که مسلم را نزد وی حاضر سازد. (۳۸)

امـا دسـتگیری مسـلم و آوردنش پیش عبیـدالله زیـاد، کـار آسـانی نبود. از این رو ابن زیاد، شـصت، هفتاد نفر از قبیله قیس را، همراه و تحت فرمان محمد اشعث قرارداد تا برای گرفتن و آوردن مسلم به خانه طوعه بروند.

کربلایی درون کوفه

سپاه آل سفیان، در پی آیینه دار آفتاب عدل تمام خانه ها را سخت می گردید. نگهبانان شهر

شب طرفداران قصر ظلم روان در جستجوی مسلم از هر سوی، می رفتند و باطل در پی حق بود «غسق » در جستجوی فجر سیاهی در پی خورشید!

صدای پای اسبها،خبر از تهاجم ماموران ابن زیاد می داد. هدف،خانه طوعه بود و نقشه، دستگیری مسلم. مسلم که پرورده سایه سلاح و بزرگ شده صحنه های کارزار بود، از شجاعت خویش برای درهم شکستن حلقه محاصره استفاده کرد و پس از به پایان رساندن عبادت خویش، زره پوشید و سلاح برگرفت و بر مهاجمان حمله کرد و آنان را از خانه بیرون راند. (۳۹)

برای این که خانه آن شیر زن متعهد، در این میان، آسیب نبیند، مبارزه را به بیرون از خانه کشید و با دیدن انبوه ماموران مهاجم که آماده آتش زدن و سنگباران کردن خانه بودند،گفت:

این همه سر و صدا برای کشتن فرزند عقیل است؟

ای نفس!

به سوی مرگی که از آن، گریزی نیست، بیرون شو! (۴۰)

شمشیری آخته بر کف، اراده ای استوار در سر، قوتی کم نظیر در دل و بازو، خون شرف و غیرت در رگها، بی هراس و ترس، بر آنان تاخت و برای دومین مرحله، آنان را پراکنده ساخت.

مسلم نایب و نماینده حسین بود. نسخه ای برابر با اصل. تصمیم گرفته بود کربلایی در کوفه بر پا سازد، و حماسه ای به یاد ماندنی و درسی عظیم از قدرت رزمی و روحی یک «مؤمن » در تاریخ، بر جای بگذارد. یک تنه در برابر انبوهی از سپاهیان ابن زیاد ایستاده بود و دلیرانه مقاومت و جنگ می کرد. هر هجومی را با شمشیر دفع می کرد و هر مهاجمی را ضربتی کاری می زد.

عاشورایی بود و نبرد حق و باطل در رزم مسلم بن عقیل با آن گروه، تجلی یافته

بود. نیروهای حکومت که خود را از مقابله با آن قهرمان، ناتوان دیدنـد، عده ای به پشت بامها رفته و بر سـرش سـنگ و آتش ریختند،ولی حماسه مسلم،همچنان جریان داشت و آن بزدلان بی ایمان از مقابل حمله هایش می گریختند. (۴۱)

و در هنگام حمله رجز می خواند (۴۳) و می گفت: (خطاب به خود)

«این مرگ است، هر چه می خواهی بکن!

بی شک،جام مرگ را خواهی نوشید.

برای فرمان خدا شکیبا باش!

که حکم خدا در میان بندگان،جاری است.» (۴۴)

گرچه والی کوفه نمی خواست خود را تسلیم این واقعیت کند که مسـلم، شـجاع است و مامورانش حریف رزم او نیستند، ولی تلفات سنگین نیروهایش به دست مسلم بن عقیل گویاتر از هر گزارش و سندی بود که می توانست به آن، اعتماد کند.

و... مسلم، همچنان درگیر با سپاه ابن زیاد بود و این حماسه را بر لب داشت که:

«سوگند خورده ام که جز آزاد مرد، کشته نشوم، هر چند که مرگ را چیز ناخوشایندی ببینم.

بیم از آن دارم که به من دروغ گفته، یا فریبم داده باشند. بالاخره این آب خنک با آب گرم دریای تلخ، آمیخته می شود.

پراکندگی خاطر را بزدای و با تمرکز و استقرار بجنگ! هر کس، روزی بدی را ملاقات خواهد کرد.» (۴۵)

گرچه قوای کمکی به تعـداد ۵۰۰ نفر به سـربازان ابن زیاد پیوسـتند، ولی مسلم،این حماسه آفرین شجاع، همچنان به تنهایی به جنـگ بـا آنان مشـغول بود و از آنان می کشت. (۴۶) تلاش محمد اشـعث و نیروهایش برای زنده دسـتگیر کردن مسـلم بود و چون درگیریها به طول انجامیـد و به این هـدف نرسـیدند، ابن زیاد،از این تاخیر بسـیار در دسـتگیری یک نفر ناراحت شد و به محمد اشعث، پیغام فرستاد.

او، در جواب ابن زیاد گفت: «ای امیر» خیال می کنی که مرا به سراغ

یکی از بقالهای کوفه فرستاده ای؟! تو مرا به مقابله با شمشیری از شمشیرهای محمدبن عبدالله فرستاده ای!...» سپس، باز هم برایش نیروی امدادی فرستاد. (۴۷)

ابن زیاد، پیغام داد که به مسلم، امان بدهند. می خواست که از این طریق، مسلم را به تسلیم وادارد، ولی مسلم بن عقیل،امان آن عهدشکنان را باور نمی کرد و زیر بار آن نمی رفت. این بود که به مبارزه ادامه داد.

آن قدر ضربه و جراحت بر او وارد شده بود که به دیواری تکیه داد و گفت:

«چرا سنگبارانم می کنید؟ کاری که با کافران می کنند،در حالی که من از خاندان پیامبران و ابرارم. آیا حق پیامبر(ص) را درباره خاندان و عترتش مراعات نمی کنید؟» (۴۸)

جنگ طولانی و سخت با آن همه دشمن،او را به شدت مجروح و ناتوان و تشنه کرده بود. پیکر و چهره خون گرفته اش شاهد جهاد عظیم او بود. مسلم، تصمیم داشت که تا آخرین قطره خون و تا واپسین دم و تا شهادت بجنگد، اما اطرافش را گرفتند و در یک حلقه محاصره از پشت سر، نیزه ای بر او زده و او را به زمین افکندند و بدین گونه، اسیرش کردند. (۴۹) طبق برخی از نقلها سر راهش گودالی کندند و مسلم در آن افتاد و اسیر شد.

مسلم را گرفتند؛ آزاده ای که در اندیشه نجات آن اسیران بود، خود، در دست آنان گرفتار شد. او را به سوی دارالاماره بردند و ورقی دیگر از حماسه در پیش دیدگان تاریخ، نمودار شد.

اسیر آزاد

قهرمان، گرفتار دشمن شد و به سوی قصر والی روان گردید. زخمهای جانکاه،خستگی شدید،خونهای سر و صورت، مسلم قهرمان را از توان و قدرت انداخته بود. شهادت را بروشنی احساس می کرد و از آن

خرسند بود. گویا با خود می گفت:

من،امروز، از خم خون، می چشم شهد شهادت را ولی خرسند و خشنودم که مرگم جز به راه حق و قرآن نیست. از این مردن سرافرازم که پیش باطل و بیداد نیاوردم فرود، این سر نکردم سجده بر دینار نسودم لحظه ای پیشانی ام،بر زر کنون در چنگ این دشمن، شرافتمند می میرم نگرید مادرم بر من نریزد خواهرم در سوگ من، اشکی زجام دیده بر دامن بگوییدش که من، مردانه جنگیدم و بر مرگ دلیران و جوانمردان نمی بایست گرییدن.

ولی... مسلم را گریه فرا گرفت،و گفت: «انا لله وانا الیه راجعون » یکی از سران سپاه ابن زیاد، از روی طعنه، گفت: کسی که در پی این کارها باشد، بر این پیشامدها نباید گریه کند. مسلم گفت: «به خدا سوگند! گریه ام برای خویش و به خاطر ترس از مرگ نیست، بلکه گریه من برای خانواده ام و برای حسین بن علی و خانواده اوست، که به سوی شما می آیند.» (۵۰)

سواران بسیار او را به قصر آوردند. تشنگی زیاد و خونریزیهای شدید، ضعف فراوانی در مسلم پدید آورده بود،بحدی که به دیوار تکیه داد. با دیدن ظرف آبی در آن جا،آب طلبید. یکی از وابستگان پست و فرومایه، علاوه بر این که به مسلم گفت به تو آب نخواهیم داد،زخم زبان هم بر او زد و مسلم،از این همه پستی و سنگدلی و بی عاطفگی آن مرد،تعجب کرد و او را نفرین نمود. (۵۱)

یکی از حاضران به نام عماره بن عقبه، با دیدن این صحنه از ناجوانمردی دلش سوخت و به غلامش گفت که برای مسلم آب بیاورد. آب را در ظرفی ریختند،همین که مسلم آن را به لبهای خویش نزدیک

کرد که بیاشامد، ظرف آب، از خون، رنگین شد و نیاشامید. بار دیگر هم همین صحنه تکرار شد.

مرتبه سوم کاسه را پر از آب کردند. این بار که خواست بنوشد، دندانهای جلوی مسلم در کاسه ریخت. مسلم از نوشیدن آب، صرف نظر کرد و گفت:

الحمد لله!

اگر این آب، قسمتم بود، می خوردم! (۵۲)

در زیر برق سرنیزه ها،آن اسیر آزاد، و آن آزاده گرفتار را نگهداشته بودند. هم به سرنوشت افتخارآمیز خویش می اندیشید و هم به فکر کاروانی بود که به سوی همین کوفه در حرکت بود و سالار آن قافله، کسی جز اباعبدالله الحسین(ع) نبود.

مسلم، هنگام ورود بر ابن زیاد سلام نکرده بود و همین، سبب خشم و ناراحتی او و اطرافیانش شده بود. گفتگوهای خشونت آمیزی بینشان رد و بدل شد.

او را تهدید به مرگ کردند. مرگی که مسلم از آن نمی هراسید، بلکه به آن افتخار می کرد. معلوم بود که او را خواهند کشت. از حاضران، عمر سعد را برای وصیت انتخاب کرد. سه موضوع را در وصیتهای خود،مطرح کرد: «قرضهایم را در کوفه با فروختن زره و شمشیرم بپرداز! جسد مرا از ابن زیاد تحویل بگیر و به خاک بسپار! کسی را پیش حسین بن علی(ع) بفرست تا به کوفه نیاید!» (۵۳)

گرچه مسلم از او قول گرفته بود که وصیتهایش به عنوان راز، نزد او پنهان بماند، ولی عمر سعد که خبث و خیانت با وجودش آمیخته بود، در همان مجلس، خیانت کرد و وصیتهای سه گانه مسلم را، برای ابن زیاد،فاش ساخت و در واقع، ماهیت پلید خود را آشکار نمود.

از جمله گفتگوهای ابن زیاد و مسلم بن عقیل این بود که آن ناپاک، به مسلم گفت:

ای فرزند عقیل! آمدی تا اتحاد مردم را بر

هم بزنی. از کار مردم تفتیش کردی و جمعشان را متفرق ساختی و بعضی را بر ضدبرخی دیگر شوراندی.

مسلم: خیر، هرگز چنین نکردم، بلکه مردم این شهر دیدند که پدرت نیکان را کشت و خونها ریخت و همچون سلاطین ایران و روم پادشاهی کرد. ما آمدیم تا آنان را به عدالت امر کنیم و به قانون خدا دعوت نماییم. ابن زیاد: تو را به این کارها چه کار؟! ای فاسق،آیا در آن هنگام که تو در مدینه،شراب می خوردی، ما کار نیک و عمل به کتاب خدا نمی کردیم؟

مسلم: آیا من شراب می خوردم؟! خدا می داند که تو دروغ می گویی و بدون آگاهی، سخن می گویی. من آن گونه که گفتی نیستم. شراب خوردن برای کسی رواست که خون بی گناهان را می خورد و به ناحق، خون می ریزد و براساس خشم و دشمنی و سوءظن، انسان می کشد و در عین حال،از این کار زشت خرم و شاداب است،گویی که کاری نکرده است!

ابن زیاد: گویا می پنداری که برای شما هم در امرحکومت، بهره ای است!

مسلم:به خدا سوگند! گمان نیست، بلکه یقین است.

ابن زیاد: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! آن هم کشتنی که در اسلام، کسی را آن گونه نکشته اند.

مسلم: آری، تو به ایجاد بدعت در میان مسلمانان و مثله کردن و بدطینتی سزاوارتری! (۵۴)

جوابهای کوبنده و منطقی و دندان شکن مسلم، ابن زیاد را به ستوه آورد،تا آن جا که آن خائن، به علی(ع) و حسین(ع) و عقیل، ناسزا گفت. راستی، چه شگفت است که ستم، به محاکمه عدالت بپردازد!

مسلم، که صبرش تمام شده بود،گفت: ای دشمن خدا! هر چه می خواهی بکن! (۵۵) ابن زیاد هم دستور کشتن «مسلم بن عقیل » را داد.

تنها اسلحه دشمنان

حق، کشتن است؛ و اگر یک انسان حق پرست و با ایمان،شهادت طلب باشد و از مرگ نترسد، در واقع، دشمن را خلع سلاح کرده است. مسلم نیز، آرزویش شهادت در راه خدا به دست شقی ترین افراد است. و... طبیعی است که مسلم، به عبیدالله بن زیاد بگوید:

«چه باك از کشته شدن؛

بدتر از تو،بهتر از مرا کشته است...»

فرمان قتل مسلم برای او که آرزومند این سرنوشت مقدس و مبارك است،بشارتی است و این لحظه های آخر پیش از شهادت، عزیزترین لحظه ها و پربارترین دقایق، و زیباترین حالات روح را داراست. اشتیاق قبل از دیدار است.

مرگ سرخ

کشتن مسلم را به «بکربن حمران احمری » سپردند، کسی که در درگیریها از ناحیه سر و شانه با شمشیر مسلم بن عقیل مجروح شده بود. مامور شد که مسلم را به بام «دارالاماره » ببرد و گردنش را بزند و پیکرش را بر زمین اندازد.

مسلم را به بالای دارالاماره می بردند، در حالی که نام خدا بر زبانش بود، تکبیر می گفت، خدا را تسبیح می کرد و بر پیامبر خدا و فرشتگان الهی درود می فرستاد و می گفت: خدایا! تو خود میان ما و این فریبکاران نیرنگ باز که دست از یاری ما کشیدند، حکم کن!

جمعیتی فراوان، بیرون کاخ، در انتظار فرجام این برنامه بودند. مسلم، چون کوهی استوار،مصمم و مطمئن، دریا دل و شکیبا، بر فرار قصر خیانت و ستم بود. نگاهش به افق حقیقت بود، و به راه پاك و خونینی که هزاران شهید، جان خود را در آن راه به خداوند هدیه کرده اند.

شکوه و عظمت مسلم در آن اوج و بر فراز آن سکوی شهادت و معراج، دیدنی بود. گرچه آنان، این قهرمان اسیر و دست بسته را با

تحقیر و توهین برای کشتن به آن بالا برده بودنـد، لیکن عزت مرگ شـرافتمندانه در راه حق، چیز دیگری است که دیـده های بصـیر و دلهای آگاه، شـکوهش را می یابند. مسـلم را رو به بازار کفاشان نشاندند. با ضربت شمشیر، سر از بدنش جدا کردند، و... پیکر خونین این شـهید آزاده و شـجاع را از آن بالاـ به پـایین انداختنـد و مردم نیز هلهله و سـروصدای زیادی به پا کردنـد. (۵۶)

پس از شهادت

مسلم، شهید شد و به ابدیت و ملکوت پیوست.

چند صفحه ای هم از حوادث پس از شهادتش و قضایای مربوط به آن را یادآوری کنیم:

قاتل مسـلم پس از آن جنایت، پایین آمد و پیش ابن زیاد رفت. ابن زیاد پرسـید: وقتی که مسـلم را از پله های قصر، به بالا می بردید چه عکس العملی داشت و چه می گفت؟

گفت: خدا را مرتب، تسبیح می گفت و از او مغفرت و بخشش می طلبید... (۵۷)

وقتی پیکر مطهر آن شـهید را از فراز دارالاماره به پایین و به میان مردم انداختنـد، دسـتور داده شد تا بر آن بدن، طناب بسـته و سرطناب را بکشند. و... چنان کردند، تا آن که بدن بی سر را برده و به دار کشیدند.

پس از شهادت مسلم، به سراغ «هانی » رفتند.

هانی در زندان بود. دستهایش را از پشت بسته بودند که برای کشتن آوردند. هانی هنگام آمدن، هواداران خود از قبیله مذحج را به یاری می طلبید، ولی کسـی او را یاری نکرد. با قدرت،دست خود را کشـید و از بند،بیرون آورد و در پی سلاح و ابزاری می گشـت که به دست گرفته و بر آنـان حمله کنـد،که مـاموران دوبـاره گرفتنـد و دسـتانش را محکم از عقب بسـتند و بـا دو ضربت، سر این انسان

والا و حامی بزرگ مسلم را از بدن،جدا کردند.

هانی، در زیر ضربات جلاد می گفت: «بازگشت به سوی خداست. خدایا مرا به سوی رحمت و رضوان خویش ببر!» (۵۸)

آن فرومایگـان،بـدن هانی را هم به طنابی بسـتند و در کوچه ها و گـذرها بر خاک کشـیدند. خبر این بی حرمتی به مـذحجیان رسید. اسب سوارانشان حمله کردند و پس از درگیری با نیروهای ابن زیاد بدن هانی و مسلم را گرفتند و غسل دادند و بر آنها نماز خواندند و دفن کردند، در حالی که جسد مسلم، بی سر بود. (۵۹) آن روز، تنی چند از سرداران اسلام هم دستگیر شده و بـه شـهادت رسـیدند و اجسـاد مطهرشـان در کنـار آن دو قهرمـان رشـید بـه خـاک سـپرده شـد و در روز نهم ذیحجه،کربلای کوچکی در کوفه بر پا شد و یادشان به جاودانگی پیوست.

از صدای سـخن عشق، ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند خرقه پوشان همگی مست گذشـتند و گذشت قصـه ماست که بر هر سر بازار بماند

در پی این شهادتها که وضع کوفه این گونه بحرانی و اوضاع نامساعد بود، کاروان امام حسین(ع) هم که از مکه به سوی کوفه حرکت کرده بود به سوی این شهر می آمد.

حسـین بن علی(ع) در یکی از منازل میان راه، خبر شهادت این سه یار وفادار خویش را شنید. شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبـدالله یقطر، امام را ناراحت کرد و امام فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون » و اشک در چشـمانش حلقه زد.و چندین بار، برای مسـلم و هانی از خداوند رحمت طلبید و گفت: «خدایا برای ما و پیروانمان منزلتی والا قرار بده و ما را در قرارگاه رحمت خویش جمع

گردان، که تو بر هر چیز، توانـایی!»آن گاه نامه ای را که محتوایش گزارش شـهادت آنان و دگرگونی اوضاع کوفه بود بیرون آورد و برای همراهـان خـود،خوانـد و گفت: هر کس از شـما می خواهـد برگردد، برگردد، از جـانب مـا بر عهـده او پیمـان و عهدی نیست. (۶۰)

سخنان امام حسـین(ع) پس از شـهادت آن بزرگان،نشانه موقعیت والا و وظیفه شناسـی و عمل به تعهد و رسالت از سوی مسلم بود. درباره مسلم،فرمود:

خدا مسلم را رحمت کند که او به رحمت و رضوان خدا شتافت و تکلیفش را ادا نمود و آنچه که به دوش ماست مانده است.» (۶۱)

امام، آن گاه خبر شـهادت مسـلم را به زنان کاروان خویش هم داد و دختر کوچک مسـلم بن عقیل را طلبید و دست محبت بر سرش کشید. دختر متوجه شهادت پدر شد. امام فرمود:

من به جـای پـدرت... دختر گریست، زنـان گریسـتند. امام هم اشک در چشـمانش حلقه زد. (۶۲) پس از شـهادت اینان وقتی بعضـی از رهگـذران که از اوضـاع کوفه به امام گزارش می دادنـد و از آن حضـرت می خواسـتند که برگردد و به کوفه نرود، امام جواب می داد: «بعد از آنان در زندگی خیری نیست.» و به همه می فهماند که تصمیم به رفتن دارد. (۶۳)

فرزندان مسلم بن عقیل

قبلا گفتیم که تنی چند از فرزندان مسـلم در واقعه عاشورا در رکاب سالار شـهیدان جنگیدند و به شـهادت رسـیدند. دو فرزند کوچک دیگر او که در کاروان اسـرای اهل بیت بودنـد، به دسـتور عبیـدالله زیاد، زنـدانی شدنـد. در زندان به آن دو کودک، سخت می گرفتند. یک سال در زندان ماندند. عاقبت، خود را به پیرمردی که متصدی زندانشان بود، معرفی کردند. پیرمرد که از علاقه مندان به اهل بیت

پیامبر بود به شـدت متاسف شـد و در زنـدان را به روی آنان گشود. آن دو کودک از زنـدان گریختند. شب، خود را به منزلی رسانده و مهمان پیرزنی شدند که خود را علاقه مند به خاندان رسول معرفی می کرد.

داماد نابکار آن زن، که از هواداران ابن زیاد بود و برای دریافت جایزه برای پیـدا کردن این دو زنـدانی فراری، بسیار گشـته و خسـته شـده بود، آن شب عبورش به خانه زن افتاد و پس از سـخنهای بسیار، تصـمیم گرفت که شب را همان جا بخوابد. نیمه شب، متوجه حضور آن دو کودک در خانه شد،برخاست و جستجو کرد. وقتی شناخت که آن دو فراری اززندان،همین هایند، با بی رحمی تمام، دستهایشان را بست و سحرگاه به همراه غلامش آن دو کودک را برداشت و به کنار فرات برد. نه غلام و نه پسـر آن مرد،هیچ یک حاضـر نشدند فرمان او را در کشـتن این دو کودک بی گناه مسلم بن عقیل اجرا کنند و خود را به آب زدند و شناکنان از چنگ او گریختند. اما این دو فرزند معصوم ماندند و آن سنگدل زرپرست و دنیا زده.

کودکـان برخاسـتند و به درگـاه خـدا چهـار رکعت نماز خواندنـد و با پروردگار مناجات کردنـد و گفتنـد:«یاحی یا حکیم. یا احکـم الحـاکمین. احکـم بیننـا و بینـه بـالحق » آن جلاـد، سـر آن کودکـان را بریـد و بـدنشان را در فرات انـداخت و سـرهای مطهرشان را برای گرفتن جایزه نزد عبیـدالله زیاد برد. (۶۴) آری،وقتی دنیا و ثروت، چشم دنیاخواهان را کور کنـد، برای درهم و دینار و مقام و قدرت، غیرانسانی ترین کارها را هم انجام می دهند.

سلام خدا و فرشتگان و پاکان بر روح

بلند «مسلم بن عقیل » باد، که شرط وفا و جوانمردی را ادا نمود و جان خویش را فدای رهبر و مولایش سیدالشهدا«ع » کرد.

و... درود بر همه ادامه دهندگان راه او، که راه «حق » و «آزادی » است.

(پایان)

منابع:

۱. ابن شهر آشوب،مناقب آل ابی طالب، چهار جلد، انتشارات علامه، تهران.

۲. ابن اثیر، الکامل، انتشارات دار صادر، بیروت ۱۳۹۶ق.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی، انتشارات صدوق، قمر ۱۳۹۰.

۴. خوارزمی، مقتل الحسین(ع)، مکتبه المفید، قم ۱۳۸۳.

۵. السماوی، محمد، ابصار العین فی انصار الحسین، مکتبه بصیرتی، قم.

۶. قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، انتشارات جاویدان، تهران.

۷. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ترجمه شعرانی، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۷۴.

۸. مفید، ابوعبدالله، محمدبن محمدبن نعمان، ارشاد، دو جلد، کنگره شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ ق.

۹. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، شش جلد، انتشارات لیدن.

۱۰. المقرم، عبدالرزاق، الشهید مسلم بن عقیل، بی تا، بی نا.

۱۱. المقرم، مقتل الحسین(ع)، مکتبه بصیرتی، قم ۱۳۶۷.

۱۲. مجلسی، محمد باقر،بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۳.

پی نوشتها:

۱. اشاره است به سخن پیامبر اسلام(ص) در فتح مکه -سال ۸ هجری که فرمودند: «اگر همه مردم از نسل ابوطالب بودند، همه شجاع می بودند.»

۲. در بحار، ج ۸، طبع قدیم،در مورد وقایع صفین و در بعضی از کتب تاریخ از جمله در «فتوح الشام » واقدی از حضور مسلم

بن عقیل در فتوحات مصـر و آفریقا و ارض صعید و فتح شهری به نام «بهنساء» که در زمان خلیفه دوم انجام شده،سخن به میان آمده است و از شـجاعتها و رزم آوریهای مسلم در آن جنگها فراوان نقل شده است، ولی چون خیلی قابل اعتماد نیست از نقل آنها خودداری می شود.

۳. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ص ۲۱۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸؛ مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۵۸.

۵.

شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۳۶.

۶. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۳۹.

۷. شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۰۴.

۸. آغاز سفر در نیمه ماه رمضان و رسیدن به کوفه در ۲۵ شوال بود. (مقتل الحسین مقرم، ص ۱۶۶).

۹. شیخ مفید،ارشاد، ج ۲، ص ۲۰۵. بعضی هم نقل می کنند که به خانه «مسلم بن عوسجه » وارد شد.

۱۰. تاریخ طبری،ج ۶، ص ۱۹۹.

۱۱. در کتابهای تاریخ، دوازده هزار، هجده هزار، بیست و پنجهزار تا چهل هزار نفر هم نقل شده است.

۱۲. مقرم، مقتل الحسین،ص ۱۶۸.

۱۳. نفس المهموم، ص ۳۹.

۱۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳.

۱۵. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۴۵.

۱۶. مقرم، مقتل الحسین، ص ۱۷۲.

۱۷. همان، ص ۱۷۳.

۱۸. شیخ مفید،ارشاد، ج ۲، ص ۴۵.

۱۹. مقتل الحسین،مقرم ص ۱۷۵.

۲۰. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۴۶.

۲۱. برادر رضاعی (شیری) امام حسین -علیه السلام.

۲۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۲.

۲۳. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۴۷.

۲۴. همان.

۲۵. مقرم، مقتل الحسین، ص ۱۷۸.

۲۶. این جمله، شعار مسلمانان صدر اسلام به هنگام جهاد بود؛یعنی «ای یاری شده و نصرت یافته! بمیران و جانش را بگیر...»

۲۷. کامل ابن اثیر، ج ۴،ص ۳۰.

۲۸. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲۹. بحارالانوار،ج ۴۴، ص ۳۴۹.

۳۰. اعیان الشیعه، ده جلد، ج ۴، ص ۵۵۴؛ ابصار العین،ص ۵۷.

۳۱. خوارزمی، مقتل الحسین،ج ۱، ص ۲۰۷.

۳۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۰.

۳۳. شیخ مفید، ارشاد،ج ۲، ص ۵۵.

۳۴. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۵۰.

۳۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۱.

۳۶. همان، ص ۳۲.

۳۷. یکی از مهره های کثیف و سرسپرده به ابن زیاد.

۳۸. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۲.

۳۹. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۲.

۴۰. نفس المهموم،ص ۵۱.

۴۱. شیخ مفید،ارشاد ج ۲، ص ۵۶.

۴۲. بحارالانوار، ج ۴۴،ص ۳۵۴؛ نفس المهموم، ص ۵۷.

۴۳. رجز، شعرهای حماسی و شعارهایی بود که رزمندگان در میدان نبرد می خواندند.

۴۴. هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع فانت بکاس الموت لا شک جارع فصبرا لامر الله جل جلاله فحکم قضاء الله فی الخلق

ذایع

«الشهید مسلم بن عقیل، مقرم ص ۱۶۴.»

.۴۵

ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه، ص ۱۰۳.

۴۶. نفس المهموم، ص ۵۱.

۴۷. مقرم،مقتل الحسین، ص ۱۸۳.

۴۸. نفس المهموم، ص ۵۲.

۴۹. مقرم، مقتل الحسین، ص ۱۸۶.

۵۰. نفس المهموم، ص ۵۲.

۵۱. بحارالانوار،ج ۴۴، ص ۳۵۵.

۵۲. نفس المهموم، ص ۵۳.

۵۳. شیخ مفید،ارشاد، ج ۲، ص ۶۱.

۵۴. همان، ج ۲،ص ۶۳.

۵۵. مقرم، مقتل الحسین، ص ۱۸۹، به نقل از لهوف.

۵۶. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۶۴.

۵۷. نفس المهموم، ص ۵۴.

۵۸. الی الله المعاد، اللهم الی رحمتک و رضوانک. «مقرم، مقتل الحسین » ص ۱۹۰.»

۵۹. مقرم، مقتل الحسین، ص ۱۹۰.

۶۱. شیخ مفید، ارشاد،ج ۲، ص ۷۵. ۱. رحم الله مسلما فلقد صار الی روح الله وریحانه و رضوانه اما انه قدقضی ما علیه وبقی ما علینا. «سید عبدالله شبر، جلاء العیون، ج ۲، ص ۵۲.»

۶۲. منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۹۸.

۶۳. نفس المهموم، ص ۹۱.

۶۴. نقل به اختصار از «منتهی ال آمال » شیخ عباس قمی، ص ۷۶ – ۷۸.

روز عرفه

«شرح فرازهایی از دعای عرفه»

مطالب این نوشتار، برگرفته از اثری است تحت عنوان: «شرح گزیده ای از دعای عرفه» از عارف نامور، حضرت آیت الله جوادی آملی، که اکنون مراحل تحقیق را، جهت تکمیل و انتشار، طی می کند تا به فضل الهی از سوی مؤسسه تحقیقاتی اِسراء منتشر شود و تشنگان معارف زلال اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) را سیراب نماید.

بدیهی است احاطه استاد محترم به تفسیر قرآن کریم و مبانی حکمتی و عرفانی، این شرح را امتیاز خاصی بخشیده و درک مضامین بلند کلمات امام حسین علیه السلام را در پیشگاه با عظمت الهی، که بدون آشنایی با مبانی یاد شده امکان پذیر نیست، بر علاقمندان مقدور ساخته است.

چند نکته مقدماتی

دعای عرفه سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام یکی از دعاهای مأثوری است که از مضامین بلند و معارف عمیق برخوردار است. شرح تفصیلیِ همه فقره های آن، به چندین جلد کتاب نیازمند است.

قبل از شرح دعا، در این اثر، نکاتی به عنوان مقدمه مورد توجه قرار گرفته، از آن جمله:

دعا، عبادت و مراتب آن ها، طولانی بودن درجات، شیوه ای نو در تفسیر متون وحیانی، ائمه(علیهم السلام) مرجع تفسیر معارف، ویژگی ها و آثار موجودات زمانی و مکانی، تعلّق مشهود به زمان و مکان، اهمیت عرفه در امت های گذشته، فضیلت عرفات، مأذون بودن انسان کامل برای دعا، گوناگونی معارف دعای عرفه و انتساب بخش پایانی دعای عرفه به امام حسین علیه السلام .

در توضیح نکته اخیر آمده است:

«قسمت نخست دعای شریف عرفه را همه نقل کرده اند، اما بخش پایانی آن را برخی مانند علاّمه مجلسی(رحمهم الله) نقل نکرده است. از این رو،

بعضی احتمال داده اند که از امام حسین علیه السلام نباشد. لیکن قرائن و شواهدی بر صدور آن از سالار شهیدان گواهی می دهد.

در بررسی اسناد روایات، آنچه اصل است و موضوعیت دارد، صدور آن از امام معصوم است؛ یعنی یک حدیث پژوه باید اطمینان یابد که محتوای مورد نظرِ وی، از معصوم علیه السلام صادر شده است. این اطمینان گاهی از راه وثاقت و اصالت و صداقت راوی به دست می آید، گاهی از راه بلندی محتوا و اتقان متن و گاهی نیز از راه شواهد و قرائن منفصل و متصل. از این رو، بررسی سندی احادیث از آن جهت مورد توجه قرار می گیرد که راهی برای حصول این اطمینان است و به اصطلاح موضوعیت ندارد، بلکه طریقیت دارد».

سپس در ادامه چند شاهد و قرینه ذکر شده و آمده است:

۱ سید بن طاووس(قدس سره) که از بزرگان امامیه است، آن را در کتاب قیّم اقبال الأعمال نقل کرده ودرنقل او هیچ خدشه ای نیست. گرچه بر اثر شهود نسیان برخی ازنسخه نویسان در برخی نسخ دست نویس اقبال، ذیل دعای عرفه نیامده، لیکن استاد بزرگوار مرحوم علامه شعرانی نوشته اند:

در کتابخانه آستان قدس رضوی به نسخه ای قدیمی و معتبر از اقبال الاعمال برخوردم که ذیل دعا در آن آمده است.

۲ محتوای بلند این دعای نورانی نشانه صدور این متن از زبان معصوم علیه السلام است.

۳ بخش آغازین دعای شریف عرفه محتوای عمومی دارد، مسألت کردن از خدا، در میان گذاشتن مشکلات با ذات اقدس الهی، حوائج علمی و عینی را از او خواستن و... این ها در سایر دعاها نیز هست، لیکن

سلطان مباحث دعای عرفه و کوهان بلند معارف آن، قسمت های پایانی دعاست که شباهت محتوایی با سخنان دیگر امام حسین علیه السلام دارد.

در ذیل یکی دیگر از نکات یاد شده، استاد معظم در تبیین تفاوت اولیای الهی با دیگران، اظهار نموده اند:

«اولیای الهی زمانی لب به دعا می گشایند و دست نیاز به سوی بی نیاز دراز می کنند که به تجربه درونی دریابند. برخی مقامات جز با دعا به دست نمی آید؛ یعنی با توجه به آگاهی آنان از سرّ قدر و اسباب نزول مقدّرات الهی، هنگامی که دانستند سبب دستیابی به آن مقام والا فقط دعاست، دست به دعا بلند می کنند، چنان که برای امام حسین علیه السلام ، مقامی بود که جز با شهادت به آن نمی رسید و در حقیقت تنها سبب نیل به آن فیض و فوز عظیم، شهادت بود و چون رسیدن به آن مقامات بلند مطلوب خدای سبحان است، اسباب منحصر آن نیز مطلوب اوست. این همین اذن و امر الهی به شمار می رود».

در یک نکته دیگر از مباحث مقدماتی، دعای شریف عرفه مانند هر سوره قرآن کریم که آیات فراوانی داشته و مطالب گوناگونی را در بر دارد، حاوی مطالب متنوع شمرده شده است.

ادب دعا

در نخستین فراز شرح دعای عرفه، ضمن اشاره به «استحباب ستودن خداوند به صفات جمال و جلال»، پیش از بیان حاجات خویش یادآور شده که امام علیه السلام نیز این ادب دعا را مراعات نموده و در این بخش از دعا نکاتی را مطرح فرموده است: همه جهان هستی فعل خداست، حاکمِ مطلقِ نظامِ هستی، ذات اقدس الهی است، حکومت

خدا گاهی به صورت قضا و گاهی به صورت عطا ظهور می کند، قدرت الهی نامحدود است و هیچ موجودی توان جلوگیری از قضا و عطای او را ندارد.

شارح محترم با استناد به آیات قرآن کریم، هر یک از نکات چهارگانه فوق در کلام امام را تفسیر نموده است.

در تبیین و تحلیل «مانع نداشتن عطای الهی» آمده است:

«مانع عطای خداوندی یا بیرون از ذات اقدس پروردگار است یا درون او؛ یعنی از ناحیه خود خداست، یا از سوی غیر او. مانع بیرونی با توجه به بیان صحیح قضای الهی فرض صحیحی ندارد؛ یعنی نمی توان تصور کرد در نظام هستی که سراسر آن قضا و قدر خداست، چیزی باشد که در برابر عطای او مانع تراشی کند. مانع درونی نیز ندارد؛ زیرا آن، چیزی جز جهل و عجز و بخل نیست. یعنی اگر مشکل دیگران را حل نکردن از آن جهت است که فرد راه حلّ مشکل را نمی داند یا توانایی آن را ندارد یا بخل میورزد، هیچ یک از این سه، در باره خدا فرض ندارد؛ زیرا همگی جزو صفات سلبیّه آن جمیل مطلق و کامل بی همتاست.»

لزوم قدرشناسی و سپاسگزاری

امام حسین علیه السلام در یکی از فرازهای دعای عرفه می فرمایند:

«لَمْ تُخْرِجْنِی لِرَأْفَتِکَ بِی وَ لُطْفِکَ لِی] بِی [وَ إِحْسَانِکَ إِلَیَّ فِی دَوْلَهِ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ الَّذِینَ نَقَضُوا عَهْدَکَ وَ کَذَّبُوا رُسُلَکَ لکِنَّکَ أَخْرَجْتَنِی] رَأْفَهً مِنْکَ وَ تَحَنُّنا عَلَیَّ [لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدَی الَّذِی لَهُ یَسَّرْتَنِی وَ فِیهِ أَنْشَأْتَنِی...»

استاد این جمله را در حقیقت قدرشناسی از یک نظام الهی و اسلامی شمرده و با استناد به آیات قرآن کریم که از نبوت

و رسالت و ولایت و امامت و هدایت و ایمان به عظمت یاد شده، آن ها را منّت های الهی بر بندگانش دانسته اند. آنگاه با اشاره به فرازی از دعای عرفه امام سجاد علیه السلام که وجود امام عادل و حاکمیت او را مایه احیای آثار دین دانسته «اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَیَّدْتَ دِینَکَ فِی کُلِّ أَوَان بِإِمَام أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبَادِکَ،... وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِینَ مُطِیعِینَ»، افزوده اند:

«آن حضرت نیز مانند امام حسین علیه السلام تولّد خود را در دوران حاکمیت اسلام و رخت بربستن جاهلیت را نعمت مشکور می داند؛ زیرا حکومت اسلامی یکی از پاک ترین میوه های شجره طیّبه دین الهی است که مایه حفظ دین و تباه نشدن حق می گردد و حاکم دینی مجری احکام اوست. بنابراین، به دنیا آمدن و همچنین زندگی کردن در سایه نظام اسلامی نعمتی است که شکر آن لازم است، چنان که زوال جاهلیت و ظلم که ظهور قهر الهی است، شکر گزاری می طلبد. {فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ}(۱) امام حسین علیه السلام با اشاره به همین نعمت، شکر می کند که درحاکمیت کفر و رواج بت پرستی به دنیا نیامد؛ زیرا گر چه با نورانیت غیبی حق را می دید، اما توان زنده کردن حق و احیای جامعه بر محور حق را نداشت. حتی اگر زمانی به دنیا می آمد که عمرش در عصر معاویه به پایان می رسید، باز هم آن توفیق بزرگ نصیبش نمی شد. چون معاویه با مکر خویش از پیدایش حماسه جاوید عاشورا می توانست جلوگیری کند و حسین بن علی علیهما السلام را مانند

برادرش مسموم سازد و زمام قدرت را به دست گیرد، اما خامی و ناپختگیِ خمّاری همانند یزید، زمینه ایثار و نثار را برای امام حسین علیه السلام فراهم ساخت تا احیاگر نظام اسلامی باشد.»

ناتوانی ستایش خدا

استاد در شرح این جمله امام حسین علیه السلام : «لَوْ حَاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَی الْأَعْصَارِ وَ الْأَحْقَابِ لَوْ عُمِّرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّیَ شُکْرَ وَاحِدَه مِنْ أَنْعُمِکَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِکَ إِلا بِمَنِّکَ الْمُوجِبِ عَلَیَّ بِهِ شُکْرُکَ أَبَدا جَدِیدا وَ ثَنَاءً طَارِفا عَتِیداً»، با تبیین ناتوانی انسان از ستایش خدا و این که بهترین راه ستایش خدا اظهار ناتوانی است، چنان که توجه به عجز از معرفت، معرفت خداست اظهار داشته اند:

«امام حسین علیه السلام در این قسمت از دعا با حقیقت ایمان، با عهد و پیمان قلبی، با توحید خالص، با باطن نادیدنی خود و... شهادت می دهد که اگر عمر طولانی به او دهند و او در این مدت با کوشش فراوان شکر یکی از نعمت های خدا را بخواهد به جا آورد، هرگز نمی تواند؛ زیرا توفیق شکر هر یک از نعمت های خدا، نعمت جدید است که نیاز به شکر تازه دارد و این شکر جدید نیز نعمت تازه ای است... و این سلسله تا بی نهایت و در حقیقت این نعمت های نو از لوازم آن نعمت اصلی است. بنابراین، شکر یک نعمت با تمام لوازم آن توان فرساست.»

حکیم متأله، آیت الله جوادی آملی در تشریح فراز دیگری از سخنان امام مبنی بر این که «وجود شریک در فرمانروایی خدا موجب می شود در آفرینش به ناسازگاری با وی برخیزد» به تشریح بی همتایی خداوند پرداخته و به

تفصیل آیه مبارکه {لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا} را تفسیر کرده و پرسش های پیرامون آن را پاسخ گفته اند.

درخواست بی نیازی از دیگران

استاد در شرح این جمله دعا «اَللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَایَ فِی نَفْسِی» ضمن بیان غنی مطلق بودن خدا و فقیر مطلق بودن غیرخدا، با استناد به آیات قرآن، انسان ها را در برخورداری از مواهب طبیعت سه گروه شمرده:

۱ فقیری که چیزی ندارد.

۲ گداخویی که مال دارد ولی در اندرون خود گرفتار بخل است و به بیان دیگر مستغنی است؛ یعنی نیازمندی است که با دارایی هایش نیاز خود را می تواند برآورده سازد.

۳ بی نیازی که اساساً به چیزی احتیاج ندارد.

در این میان تنها گروه سوم به اندازه غنای خود، آیت خدای سبحان هستند و مهم همین بی نیازی است نه استغنا؛ زیرا بی نیازی نه زحمتی به دنبال دارد و نه سبب گناه می شود. ولی رسیدن به چیزی و استغنا به وسیله آن غالباً با رنج همراه است و چه بسا مایه عصیان و طغیان می شود.

امام حسین علیه السلام مظهر عزت خدا

در شرح این جمله دعا «یَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالشُّمُوخِ وَ الرِّفْعَهِ فَأَوْلِیَاؤُهُ بِعِزِّهِ یَتَعَزَّزُونَ وَ یَا مَنْ وَضَعَتْ لَهُ الْمُلُوکُ نِیرَ الْمَذَلَّهِ عَلَی أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ خَائِفُونَ» با تشریح عزّت خدا، رسول خدا و مؤمنان، در جمع میان عزت خدا و عزت غیرخدا سه راه حل ارائه شده است:

۱ خدای سبحان اولاً و اصالتاً عزیز است و دیگران ثانیاً و تبعاً از عزت برخوردارند.

بنابراین، احتمال عزت خدا اصلی و به خود او انتساب دارد، اما عزت رسول خدا و مؤمنان برگرفته از انتساب و ارتباط آنان با خداست.

۲ خدای

سبحان اولاً و بالذات عزیز است ولی دیگران ثانیاً و بالعرض از عزّت برخوردارند.

در این دو قسم، اسنادِ عزّت به غیرخدا، اسناد الی ما هو له است، لیکن به جهت تبعیت و عرضی.

۳ خداوند حقیقتاً عزیز است و دیگران مجازاً عزیزند.

سپس در مقام قضاوت فرموده اند:

«مقتضای بینش توحیدی آن است که هر کمالی ویژه ذات اقدس الهی است، از این رر عزت نیز مختص اوست و دیگران اصلًا عزتی ندارند، پس اگر بخواهند از عزّت یا سایر کمالات بهره مند شوند، در سایه خلافت الهی و آیت حق بودن، شدنی است.»

در این قسم اصطلاحاً، اسناد عزّت به غیر خدا اسناد الی غیر ما هو له است.

سپس افزوده اند:

«جمله امام حسین علیه السلام به یکی از سه راهِ پیش گفته تفسیر می شود، هر که ولیّ خداست به یکی از راه های سه گانه، از عزّت برخوردار است و امام حسین علیه السلام از نوادر اولیای الهی و مظهر عزّت خداست و دیگران نیز بر اثر ارتباط با او و دیگر معصومان(علیهم السلام) این ارتباط به صورت پیروی از خدا ظهور می کند به عزّت می رسند. اما اگر سرکشی و گناه کنند، نه تنها عزّت اصلی و ذاتی و حقیقی ندارند، بلکه از عزّت تبعی و عرضی و مجازی نیز بی بهره اند. از این رو، در مقابل سرفرازی مجازی انبیا و اولیای الهی، جبابره و سلاطین ستم پیشه هیچ عزّتی، حتی عزّت مجازی ندارند. سربلندی ادعایی آن ها درونی و غلط و پنداری و برگرفته از گناه است. و بر اثر طغیان و عصیان، خودشان را عزیز می پندارند... از این رو، امام حسین

علیه السـلام عرضه می دارد: تنها اولیای خدا بر اثر پیوند با او عزیز می شوند، اما سـلاطین و عزیزان خیالی که چنین ارتباطی با خداوند ندارند، یوغ ذلّت بر گردن خویش نهاده اند.»

کرامت و بزرگواری در عفو

استاد محقق در شـرح ایـن فراز از دعـا کـه امـام خـدای سـبحان را توصـیف می کنـد: «وَ أَکْرَمُ مَنْ عَفَـا»، به تشـریح کرامت و بزرگواری خداونـد در عفو و بخشـش انسان ها پرداخته اند. چون عفو و گذشت انسان ها مراتب مختلفی دارد؛ بعضـی پس از مـدتی اعتـذار و التماس می بخشـند، برخی در برابر دریافت دیه و جریمه می بخشـند و... و کریم ترین بخشـنده ها بـدون هیچ توقعی می بخشـند، امـا ناخودآگـاه نشـانه هـای انتقـام در گفتـار یا کردارشان ظهور می کنـد و در مقابل انسان بخشوده شـده، احساس خجلت زدگی می کند. و هر چه بخشـش بیشتر و کریمانه تر باشد، حس شرمندگی انسان بیشتر می شود. هیچ کریمی انفعال درونی انسان را که عذاب دردناکی است، نمی تواند برطرف کند. خدای سبحان تنها بخشنده ای است که نه تنها زشتی هـا را می پوشانـد و زیبایی ها را آشـکار می سازد، بلکه بر صـفحه نفس و ذهن انسان سـلطه دارد و گناه انسان را از یاد او می برد و بـا عفو خویش شـرمساری درونی انسـان را می توانـد بـا فراموشانـدن نابود سازد. لـذا در بهشت هیچگونه خجلت زدگی نیست.

منشأ ظهور هستی

شـارح محترم در تفسـیر جملات عارفانه دعای عرفه «أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ...» به بحث «منشأ ظهور هستی» می پردازد و با نفی استقلال در آثار و صفات

غیرخدا، ابتدا تفسیری عمومی از کلام امام ارائه می کند و در ادامه می افزاید:

«برداشت دقیق تر و لطیف تر آن است که نه تنها ظهور تو کمتر از ظهور دیگران نیست و تو برای آشکار شدن به دیگران نیازمند نیستی و نه تنها ظهور آنان برگرفته از توست و از خود چیزی ندارند، بلکه معنایش این است که هرگونه خودنمایی و ظهوری که دیگران دارند، از آنِ تو و مال توست و چیز دیگری نیست. در نتیجه این جلوه ها پیش از آن که دیگران را بنماید، تو را نشان می دهد. چگونه از ظهور دیگران تو را می توان روشن کرد؟...

به بیان دیگر، سخن او این نیست که دیگران توان راهنمایی به سوی تو را ندارند، بلکه سخن او این است که تو از چنان جلوه ای برخورداری که به راهنمایی به سوی تو نیازی نیست؛ زیرا اگر بخواهیم وجود یا مفهوم واقعی چیزی را با علم حصولی یا شهودی برهانی کنیم، باید از ظاهر به باطن، از حاضر به غایب و از نزدیک به دور پی ببریم. درحالی که ظهور، حضور و نزدیکی خدای سبحان نه تنها کمتر از ظهور، حضور و نزدیکی دیگران نیست، بلکه برخورداری دیگران از این صفات به برکت افاضه ذات اقدس الهی است؛ چون او این خصال را به صورت نامحدود داراست و اگر چیزی از جهتی نامحدود است، جای خالی نمی گذارد تا دیگران آن را پر کنند. در نتیجه هر ظهور، حضور و قربی که در جهان هست، از آن خداست.

بنابراین، نمی توان تصور کرد که دیگران ظهوری داشته باشند که خدای سبحان از آن

برخوردار نباشد.»

سلوک شیفتگان ناب

استاد در شرح فراز دیگری از دعا، که امام از خدای سبحان درخواست می کند: «إِلَهِی حَقِّقْنِی بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ وَ اسْلُکْ بِی مَسْلَکَ أَهْلِ الْجَذْبِ»، سالکان کوی الهی را چهار گروه معرفی می کنند:

۱ سالکان مطلق که همواره با استدلال علمی و سلوک عملی، آرام آرام طی طریق می کنند. این گروه تا آخر عمر در راهند.

۲ شیفتگان ناب که از آغاز تا پایان با جذبه الهی می نگرند و پیش می روند، نه با استدلال علمی و نه با سلوک عملی.

۳ سالکان مجذوب که ابتدا با استدلال علمی و سلوک عملی پیش می روند، ولی در پایان راه لطف خدا آن ها را در بر می گیرد و بقیه راه را با جذبه و کشش راه می پیمایند.

۴ مجذوبان سالک که در آغاز جذبه ای حرکتشان می دهد ولی در میانه راه به حال عادی بر می گردند و باقیمانده راه را با استدلال علمی و سلوک عملی می پیمایند.

امام حسین علیه السلام در این جمله از خداوند می خواهد که سلوک شیفتگان ناب را نصیب او گرداند تا عشق برای او ملکه شود و در پرتو آن تمام کارهایش فقط با جاذبه الهی انجام گیرد. آنان بندگان مقرّب الهی و فرشتگان و انسان های کاملند.

فراز و نشیب در دعای عرفه

در پایان این معرفی اجمالی، به دو مطلب مهم دیگر که در شرح این دعا تذکر داده شده، اشاره می شود.

نخست آن که، انسان کامل چون جلوه های مختلف دارد، گاهی در اوج از خدا چیزی می طلبد و گاهی در حضیض و فرودستی مطلبی را می خواهد، این فراز و

نشیب در دعای عرفه نیز مشهود است. امام گاهی خواستار مقام احسان از خداست «اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِی أَخْشَاکَ کَأَنِّی أَرَاکَ» و گاهی مسائل جزئی دنیایی می طلبد و می گوید: «وَ انْصُرْنِی عَلَی مَنْ ظَلَمَنِی وَ أَرِنِی فِیهِ ثَارِی وَ مَآرِبِی وَ أَقِرَّ بِذَلِکَ عَیْنِی».

استاد در تشریح علت این فراز و فرود در دعا می گویند:

«سرّ این فراز و نشیب آن است که خواسته های مادی، امور دنیای محض نیست، بلکه در باطن آن ها مسائل معنوی و اخروی نیز نهفته است. زیرا ظلم به آن حضرت، شخصی نیست بلکه کسی که به دین مقدس اسلام و شخصیت حقوقی وی که همان امامت است، ستم روا می دارد، به آن حضرت جفا می کند».

سپس با استناد به آیاتی که وعده حتمی و قطعی الهی را تبیین می کند، خواسته امام را وعده ضمنی برای یاری دین خدا می شمارند که برای رسیدن به آن مقام و تحقق بخشیدن به این وعده از خدا می خواهد که قله های کمال دنیا و آخرت یعنی شهامت و شجاعت و جهاد فی سبیل الله و شهادت را بهره او سازد «وَ اجْعَلْ لِی یَا إِلَهِی الدَّرَجَةَ الْعُلْیَا فِی الْآخِرَهِ وَ الْأُولَی».

ادب ورود به حرم الهی

مطلب دوم آن که چون هر مهمانی آداب و شرایطی دارد که مهمان باید آنرا بیاموزد، و طهارت درونی و آمادگی روحی شرط اصلی ورود به میهمانی خداست. از این رو به هر زائر بیت الله دستور داده اند که برای انجام مناسک حج و میهمان شدن خدا، نخست از حرم بیرون آید و در صحرای عرفات با زمزمه دعاهای روح انگیز و مناجات های معرفت آمیز روح

خود را صـفا بخشـد تا پاکیزه شود و لیاقت ورود به حرم را پیدا کند. آنگاه در صـحرای مشـعر از هر گونه علقه ای و علاقه ای بریـده، به یاد خدا باشد {... فَاذْکُرُوا اللهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ...}(۲) سـپس در سـرزمین منا، نماد ابلیس را با انگیزه رجم شیطان درون سـنگ باران کند و پس از راندن وی، تمام امیال و خواسـته هی درونی را سـر ببرد و سـرانجام با تراشیدن موی سر، تمام جمال و زیبایی را زیر پای محبوب قربانی کند و آنگاه آهنگ خانه خدا و پرداختن به مناسک حج را پیدا کند.

دعای امام در سرزمین عرفه را نیز بر همین اساس باید ارزیابی کرد:

«همه تضـرع و نـاله هـای امـام حسـین علیه السـلام در بیرون حرم برای آن است که شایسـتگی ورود به حرم و ضـیافت الهی به چنگ آید».

عرفان عرفه

آنچه در این مقـاله و مقالاـت بعـد بـا عنوان «عرفـان عرفه» می آیـد، قطراتی است از دریـای بی کران معـارف الهی که از زبان اولیای خـدا جاری شـده است. انسان وقتی به نیایش های ائمه اطهار (علیهم السـلام) رجوع می کند، خود را در کنار اقیانوسـی بی کران می بیند. میل به شنا در این اقیانوس از یک سوی، بی پایانی آن از سوی دیگر، آدمی را حیران می سازد.

نه چنان حیران که پشتش سوی اوست بل چنان حیران که محو روی دوست

زیرا:

عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند

نیـایش انسـان هـای کامـل جوشـش عشق ناب است که موجب گشایش نطق بلبل طبع عاشـقی در حضور معشوق می شود. در واقع معشوق از زبان عاشق حرف می زند و دریای

ساکن و ساکت وی را به جوش و خروش می آورد.

اولم این جزر و مد از تو رسید ورنه ساکن بود این بحر ای مجید

هم از آنجا کاین تردّد دادی ام بی تردد کن هم از روی کرم

حدیث دلبردگی و سر سپردگی قدیمی ترین قصه پر غصه تاریخ انسانی است. هر نیایشی به نوعی تقریر قصه دلبردگی و دلدادگی است. مناجات روز عرفه از حضرت سیدالشهدا و حضرت سیدالساجدین علیهما السلام از آن جمله است. پدر و پسر عاشق یک معشوق اند و ساجد یک مسجود و عابد یک معبود. صدا و ندایی که از نای این ناموران به گوش رسد، صاحب گوش را از هوش برد و محو او کند.

پسر شرح دعای پدر می دهد. پدر سرّ الست از سینه به در می کند و سینه در مقابل غیر حق سپر می کند.

ما نیز که دستی از دور به آتش داریم، نهال عشق آنان در صحرای دل کاریم و به عشق آنان نازیم؛ زیرا که:

به سدر و جنّت و طوبی چه نازها دارد هر آنکه دامن اهل عبا رها نکند

آنچه از خودشان یاد گیریم در طبق اخلاص ریزیم و تا نمیریم، چشم از کریمان برنگیریم.

مقالات عرفان عرفه، تفسیر موضوعیِ دعای عرفه امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام است، که تقدیم اهل معنی می شود.

این مقالات پیرو مقالات سال های گذشته است که با عنوان «اسرار و عرفان حج» آوردیم.

لازم می دانم که از جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سید علی قاضی عسکر تشکر و قدردانی کنم که با تشویق و پی گیری خود، ما را به تقریر این مطالب واداشتند.

امام حسین

علیه السلام

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا فَیَكُونَ مَوْرُوثاً وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ شَرِیكٌ فِی مُلْكِهِ فَیُضَادَّهُ فِیمَا ابْتَدَعَ وَ لا وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ فَیُرْفِدَهُ فِیمَا صَنَعَ فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ لَوْ كَانَ فِیهِمَا آلِهَهٌ إِلاّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَ تَفَطَّرَتَا سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ لَیْسَ دُونَكَ ظَهِیرٌ وَ لا فَوْقَكَ قَدِیرٌ وَ أَنْتَ الْعَلِیُّ الْكَبِیرُ یَا مُطْلِقَ الْمُكَبَّلِ الْأَسِیرِ یَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ یَا عِصْمَهَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِیرِ یَا مَنْ لا شَرِیكَ لَهُ وَ لا وَزِیرَ».

سپاس مخصوص خداوندی است که فرزندی برنگزید تا وارث وی شود و شریکی در سلطنت ندارد تا با وی به ضدّیت برخیزد و به معاون و کمکی در آفرینش نیاز ندارد. پاک پروردگاری که پاک است از این که جز او خدایی باشد که اگر چنین بود زمین و آسمان فاسد شده، از هم می گسست پاک پروردگاری که یکتای یکتا و صمد است. خدایی که نه زاده است و نه می زاید و کسی همانند او نیست.

و نه جز تو پشتیبانی هست و نه بالاتر از تو قدرتمندی، و تنها تو بلندمرتبه و بزرگی. ای که نه شریکی داری و نه وزیری.»

امام حسین علیه السلام

«أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلَّا أَنْتَ، الْأَحدُ الْمُتَوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ.

أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلَّا أَنْتَ، الْكَرِیمُ الْمُتَكَرِّمُ، الْعَظِیمُ الْمُتَعَظِّمُ، الْكَبِیرُ الْمُتَكَبِّرُ...

أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلَّا أَنْتَ... الدَّائِمُ الْأَدْوَمُ.

أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلَّا أَنْتَ، الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحد، وَ الْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَد.

أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلَّا أَنْتَ، الدَّانِی فِی عُلُوِّهِ، وَ الْعَالِی فِی دُنُوِّهِ.

أَنْتَ الَّذِی لَمْ یُعِنْكَ عَلَى خَلْقِكَ شَرِیكٌ، وَ لَمْ یُوَازِرْكَ

فِی أَمْرِکَ وَزِیرٌ، وَ لَمْ یَکُنْ لَکَ مُشَاهِدٌ وَ لا نَظِیرٌ.

أَنْتَ الَّذِی لا تُحَدُّ فَتَکُونَ مَحْدُوداً، وَ لَمْ تُمَثَّلْ فَتَکُونَ مَوْجُوداً، وَ لَمْ تَلِدْ فَتَکُونَ مَوْلُوداً.

أَنْتَ الَّذِی لا ضِدَّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ، وَ لا عِدْلَ لَکَ فَیُکَاثِرَکَ، وَ لا نِدَّ لَکَ فَیُعَارِضَکَ...

فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِیدَکَ وَ نَفْیَ الْأَضْدَادِ وَ الْأَنْدَادِ وَ الْأَشْبَاهِ عَنْکَ».

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. یکتای بی همتا، تنهای بی مانند.

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. بخشنده بی همانند و عظیم بی مانند. بزرگ و بزرگوار.

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. دائم و همیشگی. اول هر کس و آخر هر چیز.

تویی خدا و جز تو خدایی نیست. پایین ترین چیز در عین بلندی و عالی ترین چیز در عین نزدیکی.

تو آنی که کس را در آفرینش به یاری نخوانی و کسی را درکارهایت لایق مشورت و همیاری ندانی. نگاهدار و نظیر نداری.

تویی خدا که در حدود نگنجی تا محدود شوی. مثل نداری تا موجود گردی. زاده نشوی تا مولود شوی. تو آنی که نه ضدی داری تا با تو دشمنی کند و نه همتا که انبازی نماید و نه بدیل داری که با تو به مبارزه برخیزد. پس من، توحیدت را با نفی اضداد و انداد و اشباهت به پیشگاهت عرضه می کنم.

خداوند رکن اصلی همه نیایش ها، بهویژه نیایش های اولیای الهی است؛ زیرا دعا مولود رابطه انسان با خداوند است و بدین جهت در اول و آخر و وسط هر مناجاتی مطرح می گردد.

شناخت انسان نیایشگر از خود و خدایی که وی را آفریده است و معرفت آدمی به صفات کمالیه و جمالیه و شوق و اشتیاق جهت رسیدن به این معدن

عظمت از طرفی، و احساس احتیاج به این مبدأ اعلی و احساس قصور و تقصیر انسان در راستای تکالیف انسانی خود از طرفی دیگر، موجب فوران آتشفشان دل را قالب ادعیه و نیایش های عرفانی شده است.

انسان نیایشگر، خدا را آن چنان که می یابد می ستاید و آن چنان وی را سجود می کند که شهود می کند. بنابراین معرفتِ داعی هر قدر قوی تر و جامع تر باشد، مضامین دعای او به همان مقدار عالی تر می گردد. از آنجایی که معرفت انسان های کامل، کاملترین معرفت است. لذا مناجاتشان نیز کاملترین مناجات خواهد بود.

تنوّع جهات در ادعیه حضرات معصوم (علیهم السلام) بدین جهت است؛ زیرا آنان حضرت احدیت را از جهات و ابعاد گوناگون ادراک کرده و با او به راز و نیاز می پردازند.

در این مقال به نمونه هایی از آن جهات گوناگون به قدر امکان اشاره می کنیم:

توحید باری تعالی

اشاره

مراد از توحید، یکتا دانستن خداوند است و منظور از یکتایی آن است که آدمی خداوند را به صفاتی متصف بداند که مخصوص وی بوده و برای غیر خدا جایز نباشد.

امام سجاد علیه السلام از این حالت با عبارت های: «الْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ» و «الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ» تعبیر می کند.

یعنی خداوند واحدی است که وحدانیّتش مخصوص او است و هیچ واحدی از چنین وحدانیتی برخوردار نیست.

فردیّت خداوند سبحان، مخصوص اوست و هیچ فرد دیگری از چنین تفرّدی بهره مند نیست.

در غیر خداوند، هر چیزی که یکی است برایش دویی متصور است و هیچ واحدی بدون ثانی نیست، اما خداوند سبحان احدی است که ثانی ندارد؛ یعنی یکتای همه است که هیچ تایی ندارد. از

این، رو خودش را در قرآن کریم چنین توصیف می کند:

{قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ * اللهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ }.

بگو تنها خداوند یکی است و بی نیاز است، که نه زاید و نه زاییده شود و احدی مانند او نیست.

احد است و شمار ازو معزول صمد است و نیاز ازو مخذول

آن احد نی که عقل داند و فهم و آن صمد نی که حس شناسد و وهم

نه فراوان نه اندکی باشد یکی باشد یکی اندر یکی یکی باشد

در دویی جز بدو سقط نبود هرگز اندر یکی غلط نبود

احدیت در کلام امام حسین علیه السلام چنین بیان می شود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ... الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا أَحَدٌ».

«حمد مخصوص آن خداوندی است که فرزندی برنگرفت و شریکی ندارد... خدای واحد و احد و صمدی که نه زاید و نه زاده شود و کسی مانند او نیست.»

امام سجاد علیه السلام نیز به خدا عرض می کند:

«أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ الْأَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ أَحد، وَ الْاخِرُ بَعْدَ کُلِّ عَدَد».

«تو آن خدایی که جز تو خدای دیگری نیست. خداوند، احدی است که احدیتش مخصوص اوست. خدای فردی که فردیتش جز در او یافت نشود. اوّلی که قبل از هر احدی و آخری که بعد از هر عددی است.»

دلایل توحید

الف: بی نهایت و بی حد بودن خدا

یکی از دلایل توحید و وحدانیت باری تعالی، بی حد و بی نهایت بودن او است.

از آنجا که حضرت حق، وجود محض است و اقتضای

ذاتی وجود محض، بی نهایت بودنِ اوست؛ زیرا عدم که تنها نقیض وجود است در ذات وجود راه ندارد تا بتواند آن را محدود سازد و از طرفی چون ذات باری تعالی به جهت صرف الوجود بودن ماهیت ندارد،] که ماهیات، حدود و رسومِ وجودند [لذا وجود وی بی حد و نهایت می گردد. از این رو امام سجاد علیه السلام عرض می کند:

«أَنْتَ الَّذِی لا تُحَدُّ فَتَكُونَ مَحْدُوداً».

«تو آن خدایی هستی که حدی نداری تا بدان جهت محدود گردی.»

لازمه بی حد و نهایت بودن خداوند واحد بودن او است؛ زیرا اقتضای بی نهایت واقعی، وحدت واقعی است که با دوگانگی و اثنیّت سازگار نیست. چون لازمه عقلی وجود دو موجودِ بی نهایت، محدود گشتن هر دو می باشد. محدود بودن نیز لازمه ماهیت داشتن و لازمه ماهیت، مرکب بودن و لازمه ترکیب احتیاج به اعضای ترکیبی است. که احتیاج با خداوند نمی سازد؛ زیرا خداوند باید غنی علی الاطلاق باشد.

در قرآن کریم این مطلب با تعابیر گوناگون آمده است:

{فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ } ؛ (۱) «هر طرف که روی گردانید؛ با خدا روبرویید و خدا همانجا است.»

{وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ } ؛ (۲) «اوست که در آسمان خدا و در زمین نیز خدا است.»

{هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ } ؛ (۳) «اوست که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. و با شماست هر جا که باشید.»

بی نهایت و بی حد بودن خداوند باعث شده است که وجود اقدس او در همه جا باشد.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست کور

دل آنکه نیابد به جهان جای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

امام عارفان، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «مَلَأَتْ] غَلَبَتْ [أَرْکَانَ کُلِّ شَیْء»؛ «تار و پود هر چیز را پر کرده است.»

بدین جهت هیچ مکانی خالی از خدا نیست و در عین حال خدا در هیچ مکانی نیست؛ زیرا او برتر از مکان و امکان است. از این رو امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد: «أَنْتَ الَّذِی لا- یَحْوِیکَ مَکَانٌ»؛ «تو آن خدایی هستی که هیچ مکانی تو را در بر نگیرد.»

همه جا از او پر است و او خالی از همه جا. مکان و لامکان مخلوق اویند و او خالق همه.

ای خدا، ای هم تو پیدا هم نهان هم مکان ها از تو پر هم لامکان

نی زتو جایی پر و نی خالی است وصف تو از این و از آن عالی است

ای منزه از «چه» و از «چون» بری هر چه گویم تو از آن بالاتری

ناگفته نماند که اگر در بعضی از بخش های ادعیه ائمه اطهار (علیهم السلام) مکان به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این قسمت از نیایش امام زین العابدین علیه السلام که:

«سُبْحَانَکَ مَا أَجَلَّ شَأْنَکَ، وَ أَسْنَی فِی الْأَمَاکِنِ مَکَانَکَ».

«پاک پروردگار را! شأن تو چقدر جلیل است و مرتبه ات در میان مراتب، چقدر نورانی است.»

و کلام امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل که گفت:

«اَللّهُمَّ عَظُمَ سُلْطانُکَ وَ عَلا مَکانُکَ» ؛ «بار الها! سلطنت تو عظیم و مکانت تو برتر است.»

و تعبیرهایی مانند آن را

بایـد متناسب با مقام الهی معنی کرد؛ یعنی منظور از مکان در اینجا یا مکانت و مرتبت است که از آن، به درجه و جایگاه تعبیر می کنند، در این صورت نمی توان مکان را به معنای جایی مادی و محسوس معنی کرد که شأن خداوند سـبحان اجلّ از مکان بوده است. همانطور که مفسّران گرانقدر «استوی» در {الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى } (۴) رابه معنای تسلط و فرمانروایی آورده اند نه به معنای رکوب و نشستن.

محیی الـدین عربی در این بـاره می گویـد: انسـان دو نوع علوّ دارد. علوّ مکـانی و علو مکـانتی، خداونـد در یکی از آنهـا با ما شریـک است که همـان علوّ مکانتی است و مبرّا از علو مکانی است؛ {سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى } ؛(۵) «روشـن است که در این آیه، مراد از علوّ، علو مکانتی است».

گواه صدق این مدّعی کلام امام زین العابدین علیه السلام در دعای عرفه است که عرضه می دارد:

«وَ تَوَلَّنِی بِمَا تَتَوَلَّی بِهِ أَهْلَ طَاعَتِکَ وَ الزُّلْفَی لَدَیْکَ وَ الْمَکَانَهِ مِنْکَ».

«و ولیّ من باش آن گونه که ولیّ بندگان فرمان برداری، و آنان را به دوستی خود برگزیده ای و منزلت و مکانت داده ای.»

احتمـال دیگر این است که مراد از مکـان، همـان مکـان مـادی و جـایی خاص باشـد. در این صورت نسـبت دادن آن مکان به خداوند، نسبت اشراقی، حبّی و ملکی خواهد بود؛ یعنی مکانی که متعلق به خدا بوده و خدا بدان محل عنایت مخصوص دارد؛ مانند «بیت الله الحرام».

خانه ای را به خدا نسبت می دهیم، در حالی که می دانیم خداوند بی نیاز از خانه و کاشانه بوده و بلکه

خالق آن است. این نسبت، نسبتِ ارزشی و حبّی است؛ یعنی خداوند این مکان را بیشتر از سایر مکان ها دوست دارد و ارزش این مکان بیش از مکان های دیگر است.

از طرفی، چون همه مکان ها متعلق به خداوند است، پس می توان هر مکانی را به خدا نسبت داد و گفت: مکانِ خدا؛ به این معنی که مال خدا است و جز خداوند مالکی ندارد.

خلاصه کلام این که: عبارت مکان در نیایش ها یا به معنای مکانت است و یا به معنای مکانی که متعلق به خداوند است؛ زیرا مکان و لامکان هر دو مخلوقند و مرزوق و خدای را نسزد که محاط در مخلوق خود باشد. بلکه او در زمین و آسمان، خداست. {وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ }.

حقیقت منزل او لامکان است به معنی در زمین و آسمان است

مقام او بود اندر همه جا ازو خالی نباشد هیچ مأوا

خداوندی که عالم نامور زوست زمین و آسمان زیر و زبر زوست

دو عالم خلقت هستی ازو یافت فلك بالا زمین پستی ازو یافت

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

نبینم در جهان مقدار مویی که آن را نیست باروی تو رویی

همه باقی به توست و تو نهانی درون جان و بیرون جهانی

جهان از تو پر و تو در جهان نه همه در تو گم و تو در میان نه

عرفا با توجه به آیات قرآنی و نیایش های عرفانیِ اولیای الهی، طبق ذوق و کشف و شهود خود عباراتی را در ترجمه مضامین نصوص دینی بیان کرده اند.

امام خمینی (قدس سره)

دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تو

را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را

هیچ دستی نشود جز برِ خوانِ تو دراز کس نجوید به جهان جز اثر پای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

همه جامنزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نبیند به جهان جای تو را

بابا طاهر

به دریا بنگرم دریا ته بینم به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

به هر جا بنگرم و کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم

عطار نیشابوری

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

زهی اسم و زهی معنی همه تو همی گویم که ای تو ای همه تو

تو را بر ذره ذره راه بینم دو عالم ثمّ وجه الله بینم

دویی را نیست ره در حضرت تو همه عالم تویی و قدرت تو

وجود جمله ملل حضرت توست همه آثار صنع قدرت توست

در منطق الطیر می گوید:

هم ز جمله پیش و هم بیش از همه جمله از خود دیده و خویش از همه

با توجه به همین بی نهایت بودن وجود محض است که عطار می گوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

حکما مضمون این شعر را تحت عنوان «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء» بیان کرده اند.

منظور از بسیط الحقیقه، وجود محض است. وجود محض یا «صرف الوجود» آن است که مجرد از ماهیت باشد. چون ماهیت حدود اشیاء است. شیء بی ماهیت، بی حد و بی نهایت می گردد.

کمـال وجود در بی حـد و نهـایت بودن است. از آنجـا که بی حـد و نهـایت بودن حقیقی، تنهـا بـا بی همتـایی سازگـار است، ضرورتاً

کمال توحید ملازم آن بوده و موجود کامل واقعی جز یکی نخواهد بود. از این رو، هر موجودی باید کمال وجودی خود را از وجود کامل که همان وجود محض و بی حد و نهایت است دریافت کند؛ زیرا غیر از او هر چه هست ناقص است و معلول یک علّت تامه کامل، که هر موجودی هر چه دارد از اوست. همه محتاج او و سائلِ درگاه اویند.

{أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ } ؛(۶) «شما فقیران به سوی خدایید و تنها خدا غنیّ پسندیده است.»

{يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْم هُوَ فِي شَأْن } ؛ (۷) «هر چه در آسمان و زمین است، از خدا می خواهند و خدا هر روز در کار جدیدی است.»

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می گوید:

«... و قد تبيّن بما تقدّم أنّ الواجب لذاته تمام كلّ شيء. و هذا هو المراد بقولهم بسيط الحقيقه كلّ الأشياء».

«از آنچه گفته شد، روشن گشت که واجب بالذات تمام همه چیز بوده و مراد حکما از این عبارت که بسیط حقیقی همه اشیاء است همین مطلب می باشد.»

مرحوم ملّا صدرا نیز می گوید:

«یقیناً بسیط الحقیقه، همه اشیاء وجودی است. مگر آنچه به نقایص و نیستی ها تعلّق دارد. واجب تعالی که بسیط الحقیقه است، از هر حیث واحد است. پس او همه وجود است همان طور که تمامش وجود محض است.»

سپس در جایی دیگر و در ادامه بحث می گوید:

همان گونه که وجود یک حقیقت واحد است که در همه موجودات به تشکیک و اختلاف در کمال و نقص، سریان دارد؛ همچنین صفات حقیقی این وجود که همان علم

و قدرت و اراده و حیات است نیز به همان عنوان سریان دارد؛ به گونه ای که راسخین در علم می دانند. بنابراین، حتی جمادات نیز زنده و عالم و ناطق اند که تسبیح خدا را به جا می آورند و به خالق خود علم دارند.»

دلایل توحید

الف: بی نهایت و بی حد بودن خدا

یکی از دلایل توحید و وحدانیت باری تعالی، بی حد و بی نهایت بودن او است.

از آنجا که حضرت حق، وجود محض است و اقتضای ذاتی وجود محض، بی نهایت بودنِ اوست؛ زیرا عدم که تنها نقیض وجود است در ذات وجود راه ندارد تا بتواند آن را محدود سازد و از طرفی چون ذات باری تعالی به جهت صرف الوجود بودن ماهیت ندارد،] که ماهیات، حدود و رسومِ وجودند [لذا وجود وی بی حد و نهایت می گردد. از این رو امام سجاد علیه السلام عرض می کند:

«أَنْتَ الَّذِی لا تُحَدُّ فَتَکُونَ مَحْدُوداً».

«تو آن خدایی هستی که حدی نداری تا بدان جهت محدود گردی.»

لازمه بی حد و نهایت بودن خداوند واحد بودن او است؛ زیرا اقتضای بی نهایت واقعی، وحدت واقعی است که با دوگانگی و اثنینیّت سازگار نیست. چون لازمه عقلی وجود دو موجودِ بی نهایت، محدود گشتن هر دو می باشد. محدود بودن نیز لازمه ماهیت داشتن و لازمه ماهیت، مرکب بودن و لازمه ترکیب احتیاج به اعضای ترکیبی است. که احتیاج با خداوند نمی سازد؛ زیرا خداوند باید غنی علی الاطلاق باشد.

در قرآن کریم این مطلب با تعابیر گوناگون آمده است:

{فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ } ؛ (۱) «هر طرف که روی گردانید؛ با خدا روبرویید و خدا

همانجا است.»

{وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ } ؛ (۲) «اوست که در آسمان خدا و در زمین نیز خدا است.»

{هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ } ؛ (۳) «اوست که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. و با شماست هر جا که باشید.»

بی نهایت و بی حد بودن خداوند باعث شده است که وجود اقدس او در همه جا باشد.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نیابد به جهان جای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

امام عارفان، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «مَلَأَتْ] غَلَبَتْ [أَرْكَانَ كُلِّ شَیْءٍ»؛ «تار و پود هر چیز را پر کرده است.»

بدین جهت هیچ مکانی خالی از خدا نیست و در عین حال خدا در هیچ مکانی نیست؛ زیرا او برتر از مکان و امکان است. از این رو امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد: «أَنْتَ الَّذِی لا ـ يَحْوِيكَ مَكَانٌ»؛ «تو آن خدایی هستی که هیچ مکانی تو را در بر نگیرد.»

همه جا از او پر است و او خالی از همه جا. مکان و لامکان مخلوق اویند و او خالق همه.

ای خدا، ای هم تو پیدا هم نهان هم مکان ها از تو پر هم لامکان

نی زتو جایی پر و نی خالی است وصف تو از این و از آن عالی است

ای منزه از «چه» و از «چون» بری هر چه گویم تو از آن بالاتری

ناگفته نماند که اگر در بعضی از بخش

های ادعیه ائمه اطهار (علیهم السلام) مکان به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این قسمت از نیایش امام زین العابدین علیه السلام که:

«سُبْحَانَکَ مَا أَجَلَّ شَأْنَکَ، وَ أَسْنَی فِی الْأَمَاکِنِ مَکَانَکَ».

«پاک پروردگار را! شأن تو چقدر جلیل است و مرتبه ات در میان مراتب، چقدر نورانی است.»

و کلام امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل که گفت:

«اَللّهُمَّ عَظُمَ سُلْطانُکَ وَ عَلا مَکانُکَ» ؛ «بار الها! سلطنت تو عظیم و مکانت تو برتر است.»

و تعبیرهایی مانند آن را باید متناسب با مقام الهی معنی کرد؛ یعنی منظور از مکان در اینجا یا مکانت و مرتبت است که از آن، به درجه و جایگاه تعبیر می کنند، در این صورت نمی توان مکان را به معنای جایی مادی و محسوس معنی کرد که شأن خداوند سبحان اجلّ از مکان بوده است. همانطور که مفسّران گرانقدر «استوی» در {الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی } (۴) رابه معنای تسلط و فرمانروایی آورده اند نه به معنای رکوب و نشستن.

محیی الدین عربی در این باره می گوید: انسان دو نوع علوّ دارد. علوّ مکانی و علو مکانتی، خداوند در یکی از آنها با ما شریک است که همان علوّ مکانتی است و مبرّا از علو مکانی است؛ {سَبِّحْ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی } ؛(۵) «روشن است که در این آیه، مراد از علوّ، علو مکانتی است».

گواه صدق این مدّعی کلام امام زین العابدین علیه السلام در دعای عرفه است که عرضه می دارد:

«وَ تَوَلَّنِی بِمَا تَتَوَلَّی بِهِ أَهْلَ طَاعَتِکَ وَ الزُّلْفَی لَدَیْکَ وَ الْمَکَانَهِ مِنْکَ».

«و ولیّ من باش آن گونه که ولیّ بندگان فرمان برداری، و آنان را به دوستی خود

بر گزیده ای و منزلت و مکانت داده ای.»

احتمـال دیگر این است که مراد از مکـان، همـان مکـان مـادی و جـایی خاص باشـد. در این صورت نسـبت دادن آن مکان به خداوند، نسبت اشراقی، حبّی و ملکی خواهد بود؛ یعنی مکانی که متعلق به خدا بوده و خدا بدان محل عنایت مخصوص دارد؛ مانند «بیت الله الحرام».

خـانه ای را به خـدا نسبت می دهیم، در حـالی که می دانیم خداونـد بی نیاز از خانه و کاشانه بوده و بلکه خالق آن است. این نسـبت، نسـبتِ ارزشـی و حبّی است؛ یعنی خداونـد این مکان را بیشتر از سایر مکان ها دوست دارد و ارزش این مکان بیش از مکان های دیگر است.

از طرفی، چون همه مکان ها متعلق به خداونـد است، پس می توان هر مکانی را به خـدا نسبت داد و گفت: مکانِ خدا؛ به این معنی که مال خدا است و جز خداوند مالکی ندارد.

خلاصه کلام این که: عبارت مکان در نیایش ها یا به معنای مکانت است و یا به معنای مکانی که متعلق به خداونـد است؛ زیرا مکـان و لامکـان هر دو مخلوقنـد و مرزوق و خـدای را نسـزد کـه محـاط در مخلـوق خـود باشـد. بلکـه او در زمین و آسـمان، خداست. {وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ }.

حقیقت منزل او لامکان است به معنی در زمین و آسمان است

مقام او بود اندر همه جا ازو خالی نباشد هیچ مأوا

خداوندی که عالم نامور زوست زمین و آسمان زیر و زبر زوست

دو عالم خلقت هستی ازو یافت فلک بالا زمین پستی ازو یافت

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام

و نهایت

نبینم در جهان مقدار مویی که آن را نیست باروی تو رویی

همه باقی به توست و تو نهانی درون جان و بیرون جهانی

جهان از تو پر و تو در جهان نه همه در تو گم و تو در میان نه

عرفا با توجه به آیات قرآنی و نیایش های عرفانیِ اولیای الهی، طبق ذوق و کشف و شهود خود عباراتی را در ترجمه مضامین نصوص دینی بیان کرده اند.

امام خمینی (قدس سره)

دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تو را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را

هیچ دستی نشود جز برِ خوانِ تو دراز کس نجوید به جهان جز اثر پای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را

همه جامنزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نبیند به جهان جای تو را

بابا طاهر

به دریا بنگرم دریا ته بینم به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

به هر جا بنگرم و کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم

عطار نیشابوری

نه هرگز کبریایش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

زهی اسم و زهی معنی همه تو همی گویم که ای تو ای همه تو

تو را بر ذره ذره راه بینم دو عالم ثمّ وجه الله بینم

دویی را نیست ره در حضرت تو همه عالم تویی و قدرت تو

وجود جمله ملل حضرت توست همه آثار صنع قدرت توست

در منطق الطیر می گوید:

هم ز جمله پیش و هم بیش از همه جمله از خود دیده و خویش از همه

با توجه به همین بی نهایت بودن وجود محض است که عطار می گوید:

غیرتش غیر

در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

حکما مضمون این شعر را تحت عنوان «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء» بیان کرده اند.

منظور از بسیط الحقیقه، وجود محض است. وجود محض یا «صرف الوجود» آن است که مجرد از ماهیت باشد. چون ماهیت حدود اشیاء است. شیء بی ماهیت، بی حد و بی نهایت می گردد.

کمال وجود در بی حد و نهایت بودن است. از آنجا که بی حد و نهایت بودن حقیقی، تنها با بی همتایی سازگار است، ضرورتاً کمال توحید ملازم آن بوده و موجود کامل واقعی جز یکی نخواهد بود. از این رو، هر موجودی باید کمال وجودی خود را از وجود کامل که همان وجود محض و بی حد و نهایت است دریافت کند؛ زیرا غیر از او هر چه هست ناقص است و معلول یک علّت تامه کامل، که هر موجودی هر چه دارد از اوست. همه محتاج او و سائلِ درگاه اویند.

{أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ } ؛(۶) «شما فقیران به سوی خدایید و تنها خدا غنیّ پسندیده است.»

{يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ } ؛ (۷) «هر چه در آسمان و زمین است، از خدا می خواهند و خدا هر روز در کار جدیدی است.»

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می گوید:

«... و قد تبیّن بما تقدّم أنّ الواجب لذاته تمام کلّ شیء. و هذا هو المراد بقولهم بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء».

«از آنچه گفته شد، روشن گشت که واجب بالذات تمام همه چیز بوده و مراد حکما از این عبارت که بسیط حقیقی همه اشیاء است همین مطلب می باشد.»

مرحوم ملّا صدرا نیز

می گوید:

«یقیناً بسیط الحقیقه، همه اشیاء وجودی است. مگر آنچه به نقایص و نیستی ها تعلّق دارد. واجب تعالی که بسیط الحقیقه است، از هر حیث واحد است. پس او همه وجود است همان طور که تمامش وجود محض است.»

سپس در جایی دیگر و در ادامه بحث می گوید:

همان گونه که وجود یک حقیقت واحد است که در همه موجودات به تشکیک و اختلاف در کمال و نقص، سریان دارد؛ همچنین صفات حقیقی این وجود که همان علم و قدرت و اراده و حیات است نیز به همان عنوان سریان دارد؛ به گونه ای که راسخین در علم می دانند. بنابراین، حتی جمادات نیز زنده و عالم و ناطق اند که تسبیح خدا را به جا می آورند و به خالق خود علم دارند.»

ضد نداشتن خدا

یکی دیگر از دلایل وحدانیت خداوند سبحان، ضد نداشتن او است. هر چیزی جز ذات باری تعالی یا در برون ضدّی دارد یا در درون. چون خدا ضدّی ندارد پس بی نهایت است. که اگر ضدّی داشت با او به معارضه و مبارزه پرداخته و دولت و سلطنت خدا را محدود می نمود.

شایدبتوان گفت چون خدا بی نهایت است، واحد است ووحدانیّت بامثلوضد داشتن نمی سازد؛ یعنی می توان ضد نداشتن را دلیل و گواه بی نهایت بودن، و بی حدّ و نهایت بودن وی را دلیل ضد نداشتن خدا دانست که هر دو، دلیل بر توحید باری تعالی است.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می گوید:

«... وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فی مُلْکِهِ فَیُضادَّهُ فِیها ابْتَدَعَ».

«و در ملکش شریکی ندارد تا با خدا در آفرینش به معارضه پردازد.»

امام زین

العابدین علیه السلام نیز عرضه می دارد:

«أَنْتَ الَّذِی لا ضِدَّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ، وَ لا عِدْلَ لَکَ فَیُکَاثِرَکَ، وَ لا نِدَّ لَکَ فَیُعَارِضَکَ...»

«تو آن خدایی که برایت ضدّی نیست تا به تو انبازی کند. و برابری نداری تا بر تو سرافرازی کند. و همتایی نداری تا با تو به معارضه برخیزد.»

با توجه به این مسائل است که گفته شده، یکی از علل عدم شناخت کامل خداوند، ضد نداشتن اوست؛ زیرا وجود ضد، یکی از راه های شناخت است؛ مثلا انسان شب را به روز، گرما را به سرما، سیاهی را به سفیدی و... می شناسد، که هر کدام از این اضداد معرّف طرف مقابل خود هستند. بدین لحاظ فلاسفه گفته اند: «تُعْرَفُ الأشیاءُ بِأَضْدادِها» ؛ «هر چیزی به ضد خود شناخته می شود.»

چون خدا ضدی ندارد. شناخت صحیح و کامل او برای انسان ناممکن است. مولوی در این باره چنین سروده است:

بی ز ضدی ضد را نتوان نمود وآن شه بی مثل را ضدی نبود

پس نهایتها به ضد پیدا شود چونکه حق را نیست ضد پنهان بود

که نظر بر نور بود آنگه به رنگ ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ

پس به ضدّ نور دانستی تو نور ضد، ضد را می نماید در صدور

نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد او را توان پیدا نمود

پس هلاک نار نور مؤمن است زانکه بی ضد دفع ضد لا یمکن است

زانکه هر چیزی به ضد پیدا شود بر سپیدی آن سیه رسوا شود

قرآن کریم یکی از دلایل توحید را نظم عالم می داند و نظم نشانه بی ضد بودن خالق عالَم است؛ زیرا اگر

خداونـد ضـدّی داشت، با خـدا به معارضه پرداخته و نتیجه معارضه دو منشأ قدرت و علّت تامّه بر روی یک معلول، جز فساد و تباهی چیز دیگری نیست. چون فساد و تباهی وجود نـدارد، پس ضدی برای ناظم هستی نیست تا علیه وی لشـگر انگیزد و نظام وی را به هم ریزد.

{لَوْ کـانَ فِیهِمـا آلِهَهٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَـدَتا } ؛ «اگر در زمین و آسـمان خـدایانی جز خـدای واحـد بودنـد، هر دو به فساد کشـیده می شدند.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه بدین مطلب چنین اشاره می کند:

«فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ، لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهً اِلاَّ الله لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا».

«پـاک و منزّه است خـدایی که اگر در زمین و آسـمان خـدایانی بودنـد، هر آینه نظم آن دو از میان رفته و از هم گسـیخته می شد.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می فرماید:

«فَلَیْسَ لَهُ فیما خَلَقَ ضِدٌّ وَ لا فِیما مَلَکَ نِدٌّ وَلَمْ یُشْرِکْ فی مُلکِهِ اَحَدٌ».

«در میان آنچه آفریده، ضدّی و در میان آنچه که مالک اوست نظیر و بدیلی نداشـته و در ملک خداوندی کسـی با او شـریک نیست.»

مثل نداشتن خدا

لازمه وحـدانیت الهی، بی مثل وماننـد بودن اوست. چون مثل ندارد واحد است. بدین جهت جز خداوند سـبحان هر موجودی مثل و مانند و به عبارت دیگر زوج دارد. قرآن کریم می فرماید:

{وَمِنْ کُلِّ الثَّمراتِ جَعَلَ فِیها زُوْجَیْنِ اثْنَیْنِ }.

«و از هر میوه ای در میانشان زوج قرار داد.»

{وَمِنْ کُلِّ شَیء خَلَقْنا زَوجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرون }.

«و هر چیزی را زوج آفریدیم، شاید که شما متذکّر گردید.»

{سُبْحانَ الَّذی خَلَقَ الأَزواجَ کُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الأَرضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمّا لا یَعْلَمُونَ }.

«پاک پروردگاری که همه جفت ها را آفرید

از آنچه در زمین می روید و آنچه از خودتان هست و از آنچه که نمی دانید.»

{وَخَلَقْناكُمْ اَزواجاً }(۸)؛ «و شما را زوج آفریدیم.»

هر زوجی از این ازواج، مثل و مانند زوج خویش است. اما خداوند چون زوج ندارد، مثل نیز ندارد. به همین دلیل {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیءٌ }.(۹) «چیزی همانند او نیست.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

«فَلا اِلهَ غَيْرُهُ وَلا شَیءَ يَعدِلُهُ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ».

«هیچ خدایی جز او نیست و چیزی معادل وی نبوده و هیچ چیزی به او شبیه نیست.»

چون چیزی مانند خدا نیست، از این رو، رابطه انسان با چیزهای دیگر نباید مانند رابطه او با خدا باشد. وحدانیّت خداوند اقتضا می کند که روابط مخلوقات با او نیز وحدانی باشد.

معنای توحید عبادی در اینجا بهتر ظاهر می شود که آدمی تنها مطیع خدا است و در مقابل وی سر تعظیم فرود می آورد. عشق و عبادت و اطاعت هر خداشناسی باید چون خدا، واحد و یکتا باشد؛ به گونه ای که غیر خدا را از آن مرتبه دور دارد.

دلم خلوت سرای اوست غیری در نمی گنجد که غیر او نمی زیبد در این خلوت سرای دل

نه تنها عبادت خداوند منحصر به خدا بوده و غیر او را چنان عبادت نمی کنیم، سؤال از خدا نیز مخصوص بارگاه کبریایی وی است و جز او همه چیز لا شیء است.

هم تو گو و هم تو خواه و هم تو باش ما همه لاشیم با چندین تلاش

مولوی

بدین جهت امام حسین علیه السلام عرضه می دارد:

«لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَسْؤُولٌ» ؛ «هیچ چیز همانند تو مسؤول نیست.»

آنچه ما از خدا می خواهیم، مخصوص اوست

و از غیر خدا آن گونه مسألت نمی کنیم؛ زیرا فقط خداوند است که می توان خیر دنیا و آخرت را از او خواست. فقط اوست که می توان آمرزش گناهان و افزایش حسنات را از وی طلب کرد. اوست که می تواند توفیق عطا کند و حال دعا ببخشد و امکان سؤال دهد، و اوست که هر چه در زمین و آسمان است سائل از وی هستند و او معطیِ همه.

{يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمواتِ وَالأَرضِ كُلَّ يَوْم هُوَ فِي شأْن }.

«هر چه در آسمان و زمین است از او سؤال می کنند و او هر روز در کار جدیدی است.»

پس ذات خدا بی مثل است، صفات وی نیز بی مثل است، در معطی بودن و مسؤول بودن هم بی مثل و مانند است.

امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه می گوید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیءٌ وَ لا يَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَیء»؛ «همانندی ندارد و هم از علم او چیزی مخفی نماند.»

«أَنتَ الَّذی لا تَمُدُّ فَتَكُونَ مَحْدُوداً وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَ مَوْجوداً».

«تو آن خدایی که حدّ بر نداری تا محدود گردی. و مثل و شبیه نمی گیری تا مخلوق شوی.»

مثل گیری مساوی با مخلوق شدن است که لازمه اش محدود بودن نیز هست. پس بی نهایت بودن خداوند که بیشتر بیان شد، دلیل بر بی مثال بودن او جلّ شأنه بوده و بی مثال بودن دلیل بر واحد بودن اوست.

هر چه هست و بود و خواهد بود نیز مثل دارد جز خداوند عزیز

هر چه را جویی جز او یابی نذیر اوست دایم بی نظیر و ناگزیر

شیخ محمود شبستری می گوید:

ظهور جمله اشیاء به ضد است ولی حق را

نه مانند و نه نِدّ است

چو نبود ذات حق را شبه و همتا ندانم تا چگونه داند او را

ندارد ممکن از واجب نمونه چگونه دانندش آخر چگونه

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان

البته منظور از نفی مِثل و شبیه، نفی تماثل و تشابه تامّه است؛ نه نفی سنخیت تامّه یا نفی تشابه جزئی؛ یعنی مراد این است که «چیزی شبیه خدا نیست»، نه این که «چیزی به خدا شبیه نیست». میان این دو عبارت فرق است. منظور از نفی شبیه، نفی همانند و همتا است، که با این نفی، توحید اثبات می شود. اما منظور از شباهت به خدا، بیان ارتباط خالق و مخلوق، و سنخیّت بین آن دو است. اگر شباهت موجود میان خالق و مخلوق را نفی کنیم در واقع ارتباط خالق و مخلوق را نفی کرده ایم.

خداوند علّت تامّه و هستی بخش و جهان معلول وی است. در حکمت متعالیه این بحث به اثبات رسیده است که معلول شأنی از شؤون علت تامّه خویش است. بحث سنخیّت نیز یکی دیگر از بحث های فلسفی است که در آن ضرورت سنخیّت میان علّت معلول به ثبوت رسیده است. بدین جهت باید تشابهی میان علت و معلول و خالق و مخلوق باشد تا بتوان آن ها را به همدیگر نسبت داد.

عرفا نیز جهان را تجلّی اسماء و صفات الهی می دانند. پس باید بین «مَجْلی» و «مُتَجَلّی» تشابه و سنخیت باشد. لیکن این تشابه جزئی و ذو مراتب است؛ یعنی هر مخلوقی به اندازه سعه وجودی خود معرّف حضرت حق بوده و عالَم با همه اجزایش شأنی از شؤون

بی پایان حضرت احدیت است. و به قول حافظ:

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

این مطلب با توجه به آنچه که در حکمت متعالیه ثابت شده است، از وحدت وجود و تشکیک وجود، بهتر درک می شود.

همه موجودات در وجود داشتن به خدا شباهت دارند؛ زیرا خالق و مخلوق هر دو موجودند و شدیدترین نوع ارتباط میان خالق و مخلوق، ارتباط وجودی است.

از آنجا که وجود به همراه خود کمالاتی؛ از قبیل علم و حلم، جمال و کمال و... را دارد، از این رو موجودات به خصوص انسان در این صفات و سایر فیوضات وجودیِ حضرت باری تعالی به وی شباهت دارند.

مسأله مثلیّت که در روایات و ادعیه مأثوره بیان شده به این معنی است که آوردیم.

در روایتی آمده است که خداوند می فرماید: «عَبْدی اَطِعْنی حَتّی اَجْعَلَکَ مِثْلی» ؛ «بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود گردانم.» از این رو، عرفا انسان را شبیه ترین موجود به خدا و از میان انسان ها، انسان کامل را اشبه از همه می دانند.

شیخ محمود شبستری می گوید:

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندرین یک میم غرق است

در روایات مربوط به قرب نوافل و قرب فرایض نیز این مضمون به چشم می خورد که خدا می فرماید:

«بنده من در اثر قرب فرایض به مقامی می رسد که او دست من می شود که با آن کار می کنم و چشم من می شود که با آن می بینم

و... و در اثر قرب نوافل به مقامی می رسد که من دست او می شوم که کار می کند و چشم او می شوم که می بیند و گوش او می شوم که می شنود.»

میزان و معیار تشابه به خداوند، تزکیه و تکامل آدمی است. از آنجا که انسان کامل پاک ترین و کامل ترین موجود است، شبیه ترین موجود به خدا نیز خواهد بود.

حضرت استاد علامه حسن حسن زاده آملی دام ظلّه در تفسیر آیه شریفه {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيءٌ } می فرمود: انسان کامل مثل خداست و چیزی مانند انسان کامل نیست.

با توجه به این توضیحات، خلاصه کلام این می شود که منظور از نفی مثلیّت از خدا، مثلیّت در الوهیت و ربوبیّت است، نه مثلیّت در کمال و جمال؛ زیرا هر کمال و جمالی فیضان جمال و کمال او و قطره ای از دریای بی پایان حضرت اوست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نَزِّلُونا عَنِ الرُّبُوبيَّةِ فَقُولُوا فِينا ما شِئْتُمْ»؛ «ما اهل بیت را از مرتبه ربوبیّت پایین بیاورید، پس هر چه در علوّ مقام ما می خواهید بگویید.»

زیرا علم و حلم و جمال و کمالشان همه خدایی بوده و خودشان آیینه تمام نمای خدایند. پس جز الوهیّت و ربوبیّت، همه چیزشان از او و شبیه به اوست.

بنابراین، آنچه ممنوع است، تشبیه کلّی است که همان تشبیه در ربوبیّت است، نه تشبیه جزئی که تشبیه در مرآتیّت و صفات و صفا است.

ولی تشبیه کلّی نیست ممکن ز جست و جوی او می باش ساکن

پاورقی

۱. بقره: ۱۱۵

۲. زخرف: ۸۴

۳. حدید: ۳

۴. طه: ۵

۵. اعلی، ۱

۶. فاطر، ۱۵

۷. رحمن، ۲۹

۸. نبأ: ۸.

۹. شوری: ۱۱.

دهم ذی الحجه

عید قربان

روز دهم ماه ذی حجه (دوازدهمین ماه قمری) عید قربان است و از اعیاد مهم و رسمی مسلمانان به شمار می رود. " عید اضحی" نام دیگر این روز است. از سنتهای اسلامی قربانی کردن گوسفند و تقسیم آن بین مستمندان در این روز است. کسانی که به سفر حج می روند. در چنین روزی در صحرای "منا" قربانی می کنند و حاجی می شوند. قربانی کردن، یکی از واجبات حج است. گرامیداشت این روز، احیای خاطره قربانی کردن اسماعیل (ع) توسط حضرت ابراهیم (ع) به فرمان خداوند است.روزه گرفتن در عید قربان حرام است.

احکام نماز عید فطر وقربان

۱۵۱۶ نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است و بایدبه ماعت خوانده شود، و در زمان ما که امام علیه السلام غایب است مستحب می باشد. و احتیاط واجب آن است که آن را به جماعت نخوانند، ولی به قصد رجاء مانع ندارد. و چنانچه ولی فقیه یا ماذون از طرف او اقامه جماعت نماید،اشکال ندارد.

۱۵۱۷ وقت نماز عید قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر.

۱۵۱۸ مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند بعد از نماز عید را بخوانند.

۱۵۱۹ نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید، و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعداز قنوت پنجم تکبیری بگوید و به رکوع رود و دو سجده بجا آورد و برخیزد، و در رکعت دوم

چهار مرتبه تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد

۱۵۲۰ در قنوت نماز عید قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافی است ولی بهتر است این دعا را به قصد امید ثواب بخوانند: "اللهم اهل الکبریاء و العظمه و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمه و اهل التقوی و المغفره اسالک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و شرفا و کرامه و مزیدا ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد و ان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد صلواتک علیه و علیهم اللهم انی اسالک خیر ما سالک به عبادک الصالحون و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون".

۱۵۲۱ مستحب است در نماز عید فطر و قربان قرائت را بلند بخوانند.

۱۵۲۲ نماز عید سوره مخصوصی ندارد، ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره "شمس" سوره و در رکعت دوم سوره "کاشیه" سوره را بخوانند، یا در رکعت اول سوره "سبح اسم" سوره و در رکعت دوم سوره "شمس" را بخوانند.

۱۵۲۳ مستحب است در روز عید فطر قبل از نماز عید به خرما افطار کند،و در عید قربان از گوشت قربانی بعد از نماز قدری بخورد.

۱۵۲۴ مستحب است پیش از نماز عید غسل کند، و دعاهایی که پیش از نماز و بعد از آن در کتابهای دعا ذکر شده به امید ثواب بخواند.

۱۵۲۵

مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و نماز را بلند بخوانند.

۱۵۲۶ بعد از نماز مغرب و عشای شب عید فطر و بعد از نماز صبح و ظهر و عصر روز عید و نیز بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگویند:"الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا".

۱۵۲۷ مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهایی را که در مساله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید: "الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا" ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعداز پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید.

۱۵۲۸ کراهت دارد نماز عید را زیر سقف بخواند.

۱۵۲۹ اگر شک کند در تکبیرهای نماز و قنوتهای آن، اگر از محل آن تجاوز نکرده است بنابر اقل بگذارد، و اگر بعد معلوم شود که گفته بوده اشکال ندارد.

۱۵۳۰ اگر قرائت یا تکبیرات یا قنوتها را فراموش کند و بجا نیاورد، نمازش صحیح است.

۱۵۳۱ اگر رکوع یا دو سجده یا تکبیره الاحرام را فراموش کند، نمازش باطل می شود.

۱۵۳۲ اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز آن را رجاءا بجا آورد، و اگر کاری کند

که برای آن،سجده سهو در نمازهای یومیه لازم است، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز رجاءا دو سجده سهو برای آن نماز بنماید.

پانزدهم ذی الحجه

ولادت امام علی الهادی علیه السلام

پیشگفتار

الحمد للّه رب العالمین، والسلام علی النبیّین والصدّیقین، و صلوات اللّه وبرکاته علی خاتم المرسلین محمّد و آله الهداه المیامین.

گاه پیش خود می اندیشم که آیا همین شناخت جزئی به نامهای ائمه وتاریخ ولادت و شهادت آنها برای ارتباط ما با این بزرگواران کفایت می کند؟وآیا فقط همین شناخت ما را پیرو آنان و آنها را امام ما می گرداند؟ در این صورت نشانه اقتدای به آنها چیست؟ اگر یکی از ما را در پیشگاه پروردگارحاضر کنند و خداوند از او بپرسند: پیشوا و یا پیشوایان تو کیانند؟ و او درپاسخ نام پیشوایانش را بر زبان آورد بدون آنکه ویژگیها و کردارها و تعالیم آنان را شناخته باشد، و ائمه علیهم السلام نه تنها اورا نشناسند که حتی منکر شیعه بودنش شوند، آیا در این صورت او عذری پذیرفتنی در نزد خدا دارد؟ من در این باره تردید می کنم و احتمال می دهم که بر دوستداران اهل بیت که مدعی هوا خواهی خاندان پیغمبر و پیروی از راه و روش این بزرگوارنند،واجب است که آنان را به گونه ای مورد شناخت قرار دهند که پیمان آنها و ائمه ارتباط تام و کامل بر قرار کند والبته این شناختی است که از حد و مرز اسماوالقاب بسیار فُراتر می رود و دست کم به شناخت شیوه کلی آنان در زندگی وقسمتی از آنچه که آنان به اجرای آن دستور داده اند، می انجامد.

اگر چنین احتمالی صواب باشد، بر یک فرد شیعه واجب است که دربرنامه مطالعتی و پژهشی خود، شناخت تاریخ ائمه علیهم السلام را ولو بطور خلاصه،بگنجاند.

هر چند

که شناخت بیشتر سیما و زندگی این رهبران و غور و تأمل در گفتار آنان، بر درجات انسان در پیشگاه پروردگار می افزاید و بهای کردارصالح او را افزونی می بخشد.

آنچه در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت در واقع بضاعت مزجاتی است که به پیشگاه ائمه علیهم السلام به تحفه می بریم به این امید که خداوند متعال به فضل و کرم خویش آن را از ما به نیکویی قبول کند. محمّدتقی مدرّسی

زندگانی حضرت

نام: علی پدر و مادر: امام جواد و سمانه شهرت: هادی، نقی کنیه: ابو الحسن سوّم زمان و محلّ تولّد: ۱۵ ذیحجّه سال ۲۱۳ هجری در مدینه.

زمان و محلّ شهادت: سوّم رجب سال ۲۵۴ در سنّ ۴۱ سالگی در شهر "سامراء" بر اثر زهری که با دسیسه "معتزّ")سیزدهمین خلیفه عبّاسی(توسط معتمد عبّاسی، به آن حضرت خوراندند، به شهادت رسید.

مرقد شریف: شهر سامره، واقع در عراق.

دوران زندگی: در سه بخش: ۸ – ۱ سال قبل از امامت)از سال ۲۱۲ تا۲۲۰ه.

ق(۲ – دوران امامت، در زمان خلفای قبل از متوکّل ۱۲ سال)از سال ۲۲۰ تا ۲۳۲ ه.

ق(.

۳ – دوران امامت در سخت ترین شرائط، در زمان خلافت چهارده ساله دیکتاتوری متوکّل)دهمین خلیفه عبّاسی(و سپس خلفای بعدی.

نقطه عطف جنبش مکتبی از هنگامی که آدم ابو البشرعلیه السلام به زمین فتنه ها و بلایا هبوط کرد،وتا زمان بر پایی قیامت، همواره میان نیکان که در جستجوی خشنودی خدایند و گمراهان که از دسیسه های شیطان پیروی کردند، مبارزه و ستیزبر قرار بود و هست.

با این حال زمین هیچ گاه و در هیچ برهه ای از وجود باقیماندگان تبارپیامبران و پیروانشان که از فساد و تباهی در زمین جلوگیری و حجّتِ خدای را بر مردمان، اقامه می کرده اند، تهی نبوده است.

پروردگار سبحان در اشاره

به همین حقیقت می فرماید:)فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ(۱)).

"پس چرا نبود از قرنهای پیش از شما بازماندگانی که از تباهکاری درزمین نهی کنند.

" او می فرماید این "بقیه صالحه"، پیامبران مرسل یا جانشینان پیامبرو یا علمای ربّانی بوده اند که درفش دعوت به سوی خدا و قیام به فرمان اورا به میراث برده بودند.

امام هادی علیه السلام این رهبریِ خردمندانه را از پدر بزرگوارش، امام جواد،به ارث برده بود که میراث رسول خداصلی الله علیه وآله، خاتم پیامبران که بر تمام مکاتب الهی برتری و هیمنه داشت، بدو منتهی می شد، به ارث برده بود.

بندگان برگزیده خدا، امامت ربّانی را به میراث بردند و علمای ربّانی وزاهدان و صالحان شیعه، حق و پیروی از خط مشی پیامبران را میراث خویش گرفتند.

هدف این خط مبارک، تحقّق بخشیدن به همان آرمانهایی بود که پیامبران وصالحان در طول تاریخ برای تحقّق بخشیدن آنها کوشیدند و به عبارتی به همان آرمانهایی که خداوند متعال در این آیه آنها را به اختصاربیان کرده است، جامه تحقّق پوشاندند:)لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ(۲)).

"همانا که ما پیامبران خویش را با نشانیها فرستادیم و با ایشان کتاب وترازو فرو فرستادیم تا مردم به قسط قیام کنند، و آهن را فرو فرستادیم که درآن نیرویی است سخت و سودهایی برای مردم تا خدا شناسد آن را که اووفرستادگانش را به غیب یاری می کند که خداوند توانا و عزّتمند است.

" آنچه در دیگر آیات قرآنی و نیز در این آیه بدان اشارت رفته، اهداف والای بعثت پیامبران به شمار می آیند

که عبارتند از: الف – دعوت به خدا با دلایل آشکار)بیّنات(.

این نکته در این فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام بروشنی بیان شده است: "پس خداوند هر چند گاه پیامبرانی فرستاده و به وسیله آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق را ادا کنند و نعمت فراموش شده را یادآرند و نهفته های خرد را آشکار سازند".

بابیدار کردن عقل و برانگیختن وجدان از زیر ابرهای غفلت و پالایش فطرت از آلودگیها و موانع و حجب، حجّت خدا بر بندگانش، از راه بعثت پیامبران تمام می شود! ب – تلاوت کتاب خدا که در آن تمام نیازمندیهای مردم تبیین شده است.

از طریق تلاوت کتاب و آیات آن، پیامبران علیهم السلام به تزکیه و تعلیم مردم همّت می گماشتند.

خداوند در این باره می فرماید:)هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَإِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ(۳)).

"او)خدا(است که آن که در بی سوادان، پیامبری از خودشان برانگیخت تا بر ایشان آیات خدا را بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمت بیاموزدشان وگر چه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

" ج – فراهم آوردن میزان به این معنی که ولّیِ امر)حاکم(کسی است که میان مردم به عدل و داد فرمان می راند.

خداوند در این باره فرماید:)فَلَا وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً(۴)).

"نه چنین است، به پروردگارت سوگند که ایمان به تو نیاورند مگر آنکه تورا به داوری بگیرند آنچه میانشان روی داده است سپس در دل خود از آنچه توقضاوت کرده ای چاره ای نیابند و کاملاً تسلیم شوند.

" پس هر که عهده دار منصب خلافت الهی شد میزان حق و فرقان و نورمی گردد تا اگر شیوه ها

به یکدیگر مشتبه شد و نظریات و آرا با یکدیگرتفاوت یافتند آنها به مردم بیاموزند که کدامین راه و کدامین شیوه آنانرا به سوی پروردگار و جلب خشنودی خالق رهنمون می شود.

د - والاترین هدف از همه این آرمانهای برتر، تحقّق یافتن بالاترین درجات عدالت در بین مردم یعنی "قسط" است که جز با ایمانِ مردم به پیامبران وپیروی آنها از کتاب خداوند و تسلیم در برابر میزان، صورت نخواهد پذیرفت و هم از این روست که خداوند می فرماید:)لِيَقُومَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ(.

بدیهی است که تحقّق کامل این قسط، جز با اتکابه نیروی مادّی و بازدارنده ای که در آهن متجلّی است و فرو فرستاده از جانب خداست و درآن قوّتی است سخت، میّسر نخواهد بود.

آهن نیز به سهم خود، اگر در دستان دلیر مردانِ از جان گذشته در راه خدا وبرای یاری دین و پیامبران او نباشد، مفهومی نخواهد داشت.

اگر این دلاوران، آهن را برای دفاع از وحی خدا و خط مشی پیامبران خدا به کار برند، یاری خدا نیز بر آنان فرود آید که خداوند بسیار تواناوعزّتمند است وخود فرموده است:)وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۵)).

"و خدا البته یاری کند آن را که به یاری او برخاسته که خداوند تواناوعزّتمند است.

" این آرمانها، خط و حرکت مکتبی بود که امام هادی علیه السلام در روزگارخویش زمام آنرا به دست داشت.

اینک باید پرسید که نقاط عطف این خط از هنگام تشکّل آن در عصر امام علی علیه السلام تا زمان امام هادی چه چیزهایی بوده است؟ پس از پیوستن پیامبرصلی الله علیه وآله به "رفیق اعلی"، امّت تازه بنیاد اسلام به پیشوایی نیاز داشت که از میراث آن حضرت پاسداری کند و از خط اصیل وی که از

چپ وراست امـاج حملات عـدّه ای قرار می گرفت، دفـاع کندوارزشـهای والایی را که توسط وحی فرود آمـده بود، در میان امّت استواری بخشد.

امیرمؤمنـان به بهترین شـکل به این وظیفه همّت گمـارد و گروهی ازبرگزیـدگان و پاکـان امّت، که جزو همـان "بقیه صالحه" بودند به گرد اوجمع آمدند و به دفاع از خط اصیل رسالت الهی مشغول شدند.

بـا وقـوع جنـگ صـفین، شـکاف میـان این خـط بـا سـایر خطوط، وضوح بیشـتری به خود گرفت و ابرار که بقیه سـلف صـالح پیامبرصـلی الله علیه وآله نیز در میـان آنان بودنـد، کلاً به سوی امام علی گرایش یافتنـد و این خط برغم وحشت ایجاد شـده از طرف حزب حاکم اموی، همچنان برجستگی و برتری خویش را حفظ کرد.

امّا آوازه این خط در دنیا نپیچید مگر پس از آنکه رنگ خون به خود گرفت و حرارت فاجعه را پس از واقعه طف لمس کرد.

بنابر این اگر بگوییم این خط در روز صفین متبلور شد، باید بگوییم که رشد و تکامل آن در روز عاشورا به وقوع پیوست.

در زمان امام زین العابدین این صبغه الهی دو چندان شد و در روزگارامامت امام باقر خط مشی توحیدی تبلور یافت.

چرا که در اوج آن عقل نیِّر با وحی منزل تلاقی پیدا کرد.

در دوران پیشوایی امام صادق ونیزجزئیّات این خط در احکام و اخلاق و آداب و مواعظ بصورتی کامل ترسیم شد.

در دوره امام کاظم این خط رنگی سیاسی یافت زیرا مسأله طرح ریزی انقلابی مردمی در کار بود.

امّـا در دوران ائمه بعـدی یعنی امـام رضـا و سه فرزنـدش علیهم السـلام خـط مکتبی به عنوان یک نیروی سیاسـی و اجتماعی و نفوذیافته در هیأت حاکمه که در تصمیم گیریها و اشراف بر حیات دینیِ جامعه نیز بی تأثیر نبودند، تجلّی

پیدا کرد.

دوران امام هادی، به تجلّی قدرت خط مکتبی در تمام زمینه هامتمایز بود.

اگر چه نظام عبّاسی همواره و بویژه در دوران متوکّل عبّاسی به قدرت سرکوب خویش متمایز بود.

شاید بتوان از برخی از شواهد تاریخی زیر، به اوضاع و احوال شیعیان در دوران امامت امام هادی پی برد:

اوضاع و احوال شیعیان در دوران امام هادی

۱ - در حدیث مفصلی که شیخ کلینی در مورد آنچه که پس از وفات امام جوادعلیه السلام رخ داد روایت کرده، آمده است: "چون ابو جعفر)امام جواد(درگذشت از خانه ام بیرون نیامدم تاآنکه دانستم سران طایفه)شیعه(نزد محمّد بن فرج الرخجی که ازاصحاب موثق امام رضا و امام جواد و وکیل امام هادی بود گرد آمده درباره امر)امامت(به رایزنی می پردازند".

(۶) این روایت بیانگر آن است که شیعیان در آن روزگار مجالسی داشتندکه در آنها در باره امور بسیار مهم به گفتگو و رایزنی می نشستند.

یکی ازاین امور مهم، شناخت امام و بیعت با او و پذیرفتن دستوراتش بوده است.

آنان پس از وفات امام جوادعلیه السلام، به خاطر وجود اخبار صحیحی که در دست داشتند، بر امامت امام هادی اجماع کردند.

در پایان این روایت آمده است: همه کسانی که در آن مجلس بودند به امامت امام هادی تسلیم شدند.

شیخ مفید همچنین می افزاید: "اخبار در این باره بسیار فراوان است بطوری که اگر بخواهیم همه این اخبار را در اینجا بیان کنیم کتاب طولانی شود.

همین که شیعیان پس از امام جواد بر امامت امام هادی اجماع کرده اند و کسی در آن زمان جز خود آن حضرت ادعای امامت نکرد، ما رااز ایراد اخبار و نصوص صریح بر امامت آن حضرت بی نیاز می سازد".

(۷) بنابر این می بینید که شیخ مفید، امامت امام هادی را به اجماع سران شیعه مربوط می داند.

چرا که آنان برگزیدگان امّت و

از فقهای بزرگ بودند و معرفت آنان به امامی که با وی و پدر و جدّ بزرگوارش زیسته بودند، راهی عقلانی برای شناخت امام به حساب می آید.

سخن شیخ مفید و حدیثی که او روایت کرده، فقط بیانگر اوضاع واحوال طایفه شیعه در آن دوران است.

۲ – فتح بن خاقان وزیر متوکّل بود امّا به امام هادی مهر می ورزیدوعلّت این مهر ورزی یا گرایش شخصی او بود و یا اینکه وی در حقیقت یکی از یاران نفوذی آن حضرت در دستگاه حاکمه به شمار می آمد.

امّا درروایت آمده است که آن حضرت به خاطر حفظ جان فتح بن خاقان او رامورد نکوهش قرار داده است.

اجازه دهید به حدیث زیر که بیانگرگوشه ای از کرامات امام هادی و در عین حال نمودار بخشی از اوضاع واحوال شیعه در آن دوران است، گوش بسپاریم: روزی نزد امام علیه السلام رفته عرض کردم: سرورم! این مرد مرا طرد کرده وروزی ام را بریده و ملولم ساخته است و نزد او به چیزی متّهم نیستم مگر به این جرم که ملازم شمایم و اگر شما چیزی از او درخواست کنیدقبول آنرا از شما لازم می داند، بنابر این بر من منّت نهید و از او درخواست کنید.

امام فرمود: اگر خدا خواهد کفایت شوی.

چون شب فرا رسید، پیغام رسانان متوکّل یکی پس از دیگری نزد من آمدند.

من نزد متوکّل رفتم.

فتح بن خاقان که بر در ایستاده بود، پرسید:ای مرد شبانه در خانه ات چه چیزی نهان داشته ای، این مرد از بس که تورا طلبیده مرا به ستوه آورده است! درون رفتم و متوکّل را دیدم که بر بسترش نشسته است.

پرسید: ای ابوموسی! ما از تو غافلیم و تو نیز ما را به فراموشی سپرده ای، چه چیزی ازتو

پیش من است؟ گفتم: فلان انعام و فلان رزق و چیزهایی نام بردم و اودستور داد آنها را دو برابر به من دادند.

سپس از فتح پرسیدم: آیا امام هادی علیه السلام بدین جا آمد.

پاسخ داد: نه.

گفتم: یادداشتی نوشته بود؟ پاسخ داد: نه.

آنگاه من بازگشتم.

فتح مرا دنبال کرد و به من گفت: شک ندارم که تو از او خواستی برایت دعا کند.

پس از ایشان برای من نیز دعایی خواهش کن.

چون نزد امام رفتم، به من گفت: ای ابو موسی! این آبروی رضاست.

عرض کردم: به برکت شما سرورم! امّا به من گفتند که شما نه پیش متوکّل رفتید و نه از او درخواستی کردید.

فرمود: خداوند می داند که ما در امور مهم جز بدو پناه نمی بریم و درکارهای دشوار جز بر او توکّل نمی کنیم و ما را عادت داد که چون از اودرخواست کنیم، اجابتمان کند و می ترسیم از این شیوه منحرف شویم که او نیز از ما روی گرداند.

عرض کردم: فتح وزیر متوکل به من چنین و چنان گفت.

امام فرمود:او به ظاهر، ما را دوست دارد و در باطن از ما کناره می گیرد.

دعا برای کسی است که پروردگارش را می خواند: چون در طاعت خدا خود راخالص کردی و به رسول خداصلی الله علیه وآله و به حقّ ما اهل بیت اعتراف نمودی واز خدا چیزی در خواست کردی، تو را بی بهره نگذارد.

(۸) ۳ – امام هادی در سامرّا که مرکز خلافت بود سکونت داشت و نزدمتوکّل می رفت.

راویان در باره نحوه ورود آن حضرت بر متوکّل گفته اند: زمانی که امام هادی به کاخ متوکل نزدیک می شد هیچ یک از کسانی که بر در کاخ متوکل منتظر ایستاده بودند، از هیبت و جلال امام چاره ای جز پیاده شدن از مرکبهای

خویش نداشتند.

.محمّد فرزند حسن فرزنداشتر علوی، یکی از این صحنه ها را چنین نقل می کند: با پدرم بر در کاخ متوکّل بودیم.

در آن هنگام من بچه بودم و در میان عدّه ای از خاندان ابو طالب وبنی عبّاس و سپاهیان قرار داشتم.

چون امام هادی علیه السلام وارد شد همه مردم از مرکبهای خود پیاده شدند تا آن حضرت به درون رفت.

یکی از حاضران به دیگران گفت: چرا به خاطر این بچّه پیاده شویم در حالی که او نه شریفتر از ما و نه بزرگتر و سالخورده تروداناتر از ما است؟ آن عدّه گفتند: به خدا سوگند برای او پیاده نمی شویم.

ابو هاشم به آنها گفت: به خدا قسم چون او را ببینید به خاطرش باحقارت و ذلّت از مرکبهایتان پیاده می شوید.

مدّتی نگذشته بود که امام به طرف آن جمع آمد و تا چشم حاضران به او افتاد همگی از مرکبهای خودفرود آمدند.

سپس ابو هاشم از آنها پرسید: مگر ادعا نمی کردید که به خاطر او فرود نخواهید آمد؟ آنها پاسخ دادند: به خدا قسم ما اختیار دارخویش نبودیم که فرود آمدیم.

(۹) هر گاه امام هادی بر متوکّل وارد می شد، پرده ها را برایش کنارمی زدند و با تمام وقار آن حضرت را مورد احترام قرار می دادند.

درروایت آمده است: یکی از اشرار، روزی به متوکّل گفت: هیچ کسی با توبیشتر از آن نمی کند که تو با هادی می کنی.

در خانه کسی نمی ماند جز آن که او را خدمت می کند وزحمت بالا زدن پرده و باز کردن درب را بعهده می گیرند حال آنکه اگر مردم این مسائل را بفهمند خواهند گفت: اگرخلیفه از شایستگی وی برای خلافت بی خبر نبود بااو چنین رفتار نمی کرد.

(۱۰) از این حدیث مفصّل که گوشه ای به بحث ما مرتبط بود نقل کردیم، برمی آید که

آن حضرت حتّی در کاخ ستمگرترین خلیفه عبّاسی در عصرخودش یعنی متوکّل، از چه شکوه و جلالی برخوردار بوده است.

آن حضرت چون بر خلیفه وارد می شد، با وی به حق به موضع گیری وگفتگو می پرداخت.

به عنوان مثال روزی آن حضرت نزد متوکّل رفت.

متوکّل از او پرسید: ای ابو الحسن! از میان مردم چه کسی در شاعری تواناتر است؟ امام در پاسخ، نام شاعری علوی را ذکر کرد و فرمود: چون این ابیات را سروده است: لقد فاخرتنا من قریش عصابه بمط خدود و امتداد اصابع(۱۱) فلما تنازعنا القضاء قضی لنا علیه بما فاهوا نداء الصوامع(۱۲) متوکّل پرسید: نداء الصوامع چیست؟ امام علیه السلام فرمود: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً.

جدّ من یاجدّ شما است.

متوکّل از این سخن بسیار خندید و گفت: او جدّ توست و ما تو را از اونمی رانیم.

(۱۳) یک بار دیگر متوکّل، امام را به مجلس باده نوشی خویش داخل کردواز او خواست که وی را در آنچه بدان مشغول بود، همراهی کند.

ولی امام او را موعظتی بلیغ فرمود.

اجازه دهید این ماجرا را آنچنان که مسعودی در تاریخ خود آورده است، نقل کنیم.

وی گوید: از امام هادی پیش متوکّل بدگویی کرده و گفته بودند در خانه اش نامه ها وسلاحهایی از پیروان قمی اش دارد و بر این قصد است که به حکومت دست یابد.

متوکّل عدّه ای از ترکها را به خانه آن حضرت روانه کرد.

آنها شبانه به خانه حضرت یورش بردند امّا چیزی در آنجا نیافتند وخود آن حضرت رادر اتاقی در بسته پیدا کردند، او جامه ای پشمین بر تن داشت و روی ریگ و خاک نشسته و توجهش به خدای تعالی معطوف بود و آیاتی از قرآن رامی خواند.

مأموران او را در همان حال نزد متوکّل برده گفتند: در خانه اش چیزی نیافتیم

و او را دیدیم که رو به روی قبله نشسته است و قرآن می خواند.

متوکّل آن لحظه در مجلس باده گساری نشسته و جام شراب به دستش بود.

امام علیه السلام را نزد او بردند.

چون متوکّل چشمش به امام افتادهیبت وبزرگی امام در وی کارگر شد.

او را در کنارش نشاند و جامی راکه در دست داشت، به طرف آن حضرت گرفت.

امام فرمود: به خدا گوشت و خون من هرگز خمر ننوشیده اند، مرا عفوکن.

متوکّل آن حضرت را معاف کرد و آنگاه گفت: برایم شعری بخوان.

امام پاسخ داد: من اندکی شعر می دانم.

متوکّل گفت: گریزی نیست.

امام که در کنار متوکل نشسته بود، آغازبه خواندن اشعار زیر کرد: باتوا علی قلل الأجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل(۱۴) و استنزلوا بعد عز من معاقلهم و اسکنوا حفرا یابئسما نزلوا(۱۵) ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الأساور و التیجان و الحلل(۱۶) این الوجوه التی کانت منعمه من دونها تضرب الأستار والکلل(۱۷) فافصح القبر عنهم حین ساءلهم تلك الوجوه علیها الدود تنتقل(۱۸) قد طال ما اکلوا دهراً و ما شربوا و اصبحوا الیوم بعدالأکل قد اکلوا(۱۹) متوکّل از شنیدن این ابیات چنان گریست که محاسنش به آب دیدگانش تَر شد، حاضران نیز.

گریستند.

آنگاه چهار هزار دینار به امام هادی علیه السلام داد و او را در کمال احترام به خانه اش باز گرداند.

(۲۰) بنابر آنچه که در منابع تاریخی می خوانیم بسیاری از نزدیکان ومحرمان اسرار خلیفه، پیرو امام هادی بودند.

البته ممکن است این پیروی حقیقی بوده و یا به این خاطر بوده است که شیعه را وزنه ای سیاسی می دانستند.

به عنوان نمونه فتح بن خاقان که یکی از بزرگترین وزیران متوکّل بود و به هنگام کودتای ترکها علیه خلیفه با او کشته شد، پیوسته می کوشید به امام تقرّب جوید و

از برخی روایات هم پیداست که متوکّل او را متّهم به شیعی گری می کرد که این امر خود نشانگر آن است که متوکّل تا حدودی به وضع او پی برده بود.

(۲۱) در باره فتح آمده است که متوکّل به او گفت: ای فتح این)امام هادی(دوست توست و در صورت فتح خندید، و فتح هم در چهره خلیفه خندید.

همچنین از داستان زیر آشکار می شود که برخی از فرماندهان سپاه نظام، مهر آن امام و چه بسا ولایت او را در دل نهان داشتند.

از طرفی این ماجرا گوشه ای از انتشار دوستی امام و احترام او در بین عموم مردم،بخصوص در حرمین شریفین)مکّه و مدینه(، پرده بر می دارد.

از یحیی بن هرثمه، فرمانده سپاه عبّاسی، نقل می کنند که گفت:متوکّل مرا به مدینه فرستاد تا امام هادی را به خاطر مطلبی که در باره اوشنیده بود، به نزدش ببرم.

چون به مدینه رفتم، مردم آنجا چنان بنای بانگ و شیون نهادند که تا آن هنگام همانند آن را نشنیده بودم.

من شروع به تسکین دادن آنها کردم وسوگند خوردم که در باره وی به انجام کارناپسندی مأمور نشده ام، آنگاه به بازرسی منزلش پرداختم و در آنجاچیزی جز قرآن و دعا و همانند اینها نیافتم.

سپس او را حرکت دادم وخودعهده دار خدمتش شدم و با وی خوشرفتاری کردم.

یکی از روزها در حالی که آسمان صاف بود و خورشید هم می درخشید، بر مرکبش سوار شد در حالی که بارانی در بر کرده و دم مرکبش را گره زده بود، من از کار او در شگفت شدم امّا دیری نپائید که ابری در آسمان پیدا شد و بارانی تند با ریدن گرفت و کار ما بسیار دشوارگشت.

در این هنگام امام هادی رو به من کرد و گفت:

من می دانم آنچه راکه دیدی)بستن دم مرکب(غریب شمردی و پیش خود پنداشتی که من دراین کارها از تو داناترم.

امّا این گونه نبود که تو گمان کردی بلکه من درصحرا پرورش یافته ام و بادهایی را که دنبال خود باران دارند، بهترمی شناسم از این رو خود را برای بارش باران آماده کردم.

چون به مدینه السلام رسیدم، ابتدا نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری که والی بغداد بود، رفتم.

او گفت: ای یحیی! این مرد زاده رسول خداصلی الله علیه وآله است ومتوکّل هم همان کسی است که او را می شناسی اگر او را علیه این مرد بر انگیزی او را خواهد کشت و آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله خصم تو خواهدبود.

به او پاسخ دادم: به خدا سوگند از او جز کردار نکو ندیدم.

آنگاه به سمت سامرّاء روانه شدم و در آغاز نزد وصیف ترکی که ازیاران او بودم، رفتم وصیف به من گفت: به خدا قسم اگر یک مو از سراین مرد)امام هادی(کم شود با من طرفی! من از گفتار این دو)اسحاق ووصیف(تعجب کردم.

آنگاه از آنچه از امام هادی دیده بودم، متوکّل را آگاه کردم و او رابسیار تمجید گفتم.

متوکّل نیز پاداش خوبی به امام هادی داد و به وی بسیار احترام گذاشت و خوبی کرد.

(۲۲) روزگار امام هادی علیه السلام به واسطه وجود تحولات سیاسی، دوره ممتازی بود.

چرا که در این دوره، بازگشت ترکان به کاخ عبّاسی فزونی گرفت و هر یک از فرماندهان آنان به طرف یکی از نامزدهای خلافت گراییده بودند و در پی فرصت می گشتند تا نامزد مورد نظر خود را به حکومت بنشانند و با خلیفه نامیدن او و به نام وی امور و مصالح کشور راهر طور که خواهند به بازی بگیرند.

پس

از وفات معتصم، فرزندش الواثق باللّٰه عهده دار حکومت شدوابن الزیات را به وزارت خویش برگزید و بر برادر خود جعفر خشم گرفت.

امّا حکومت او دیری نپایید که با مرگ وی پایان پذیرفت ومتوکّل جانشین او شد وابن الزیات را کشت.

دوران حکومت متوکّل تا حدودی روی ثبات و آرامش به خود دید.

اندکی پیش از مرگ واثق از وی در باره جانشینش پرسید و او پاسخ داد: خدا مرا نبیند که خلافت را زنده و مرده به گردن خویش بندم! از این سخن معلوم می شود که خلافت در عصر او حاوی چه مفهومی بوده است.

آیا مگر این واژه بجز سرکوب و فریب و توطئه و غوطه وری درشهوتها مفهومی دیگری هم داشت؟ بعلاوه مگر او خود برادرش متوکّل راپس از آنکه اِمارت حج را بدو سپرد، به این خاطر که پی برد او بر سرخلافت با وی به رقابت پرداخته، روانه زندان نکرد و شفاعت هیچ کس را هم در باره او پذیرا نشد؟ پس از وفات الواثق باللّٰه، متوکّل به حکومت رسید و چنان که گفتیم عصر او تا حدودی شاهد ثبات و آرامش بود.

امّا این آرامش و ثبات برپایه ظلم و گمراه سازی مردم استوار گشته بود.

برجسته ترین نمودهای سیاستِ وحشت آفرین او، در اقدامات وی درقبال علوی ها تجلّی می یابد.

او دستور داد قبر سید الشهداءعلیه السلام را به همراه خانه های اطرافش ویران کنند و به جای آن زمین را شخم زنند و تخم بکارند و آبیاری کنند که تمام آثار آن محو شود و مردم هم از زیارت آن قبر منع شوند و ندا داد هر که پس از سه روز در اطراف قبر دیده شود گرفتار و به زندان "مطبق" سپرده خواهد شد.

مردم هم از ترس اینکه مبادا

دستگیر شوند، گریختند، در واقع متوکّل با پیش گرفتن این سیاست حمیّت و خشم مسلمانان و بویژه بغدادیان را که به سب علویها در مساجد و خیابانها اعتراض کرده بودند، برانگیخت.

(۲۳) همچنین در دوران خلافت متوکّل خشکسالی وحشتناکی در عراق روی داد و بسیاری از مردم جان خود را از دست دادند.

در این اثنا رومیان، با دیدن ضعف حکومت عبّاسی در بلاد اسلام طمع کردند و از نو حملات خود را به شهر قالیقلا واقع در جنوب آسیای صغیر،آغاز کردند و مردم آنجا را شکست سختی دادند.

احادیث گهربار منتخب

قالَ الا مامُ اءبو الحسن، علیّ الهادی صلوات اللّه و سلامه علیه:

۱ مَنِ اتَّقیَ اللّهَ یُتَّقی، وَمَنْ اءطاعَ اللّهَ یُطاعُ، وَ مَنْ اءطاعَ الْخالِقَ لَمْ یُبالِ سَخَطَ الْمَخْلُوقینَ، وَمَنْ اءسْخَطَ الْخالِقَ فَقَمِنٌ اءنْ یَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقینَ.(۶۲)

ترجمه:

فرمود: کسی که تقوی الهی را رعایت نماید و مطیع احکام و مقرّرات الهی باشد، دیگران مطیع او می شوند.

و هر شخصی که اطاعت از خالق نماید، باکی از دشمنی و عداوت انسان ها نخواهد داشت؛ و چنانچه خدای متعال را با معصیت و نافرمانی خود به غضب درآورد، پس سزاوار است که مورد خشم و دشمنی انسان ها قرار گیرد.

۲ قالَ علیه السلام : مَنْ اءنِسَ بِاللّهِ اسْتَوحَشَ مِنَ النّاسِ، وَعَلامَهُ الْاُنْسِ بِاللّهِ الْوَحْشَهُ مِنَ النّاسِ.(۶۳)

ترجمه:

فرمود: کسی که با خداوند متعال مونس باشد و او را اءنیس خود بداند، از مردم احساس وحشت می کند.

و علامت و نشانه اءنس با خداوند وحشت از مردم است یعنی از غیر خدا نهراسیدن و از مردم احتیاط و دوری کردن.

۳ قالَ علیه السلام :السَّهَرَ اءلَذُّ الْمَنامِ، وَالْجُوعُ یَزیدُ فی طیبِ الطَّعامِ.(۶۴)

ترجمه:

فرمود: شب زنده داری، خواب بعد از آن

را لذیذ می گرداند؛ و گرسنگی در خوشمزگی طعام می افزاید یعنی هر چه انسان کمتر بخوابد بیشتر از خواب لذت می برد و هر چه کم خوراک باشد مزّه غذا گواراتر خواهد بود.

۴ قالَ علیه السلام : لا تَطْلُبِ الصَّفا مِمَّنْ کَدِرْتَ عَلَیْهِ، وَلاَ النُّصْحَ مِمَّنْ صَرَفْتَ سُوءَ ظَنِّکَ إ لَیْهِ، فَإ نَّما قَلْبُ غَیْرِکَ کَقَلْبِکَ لَهُ.(۶۵)

ترجمه:

فرمود: از کسی که نسبت به او کدورت و کینه داری، صمیّمیت و محبّت مجوی.

همچنین از کسی که نسبت به او بدگمان هستی، نصیحت و موعظه طلب نکن، چون که دیدگاه و افکار دیگران نسبت به تو همانند قلب خودت نسبت به آن ها می باشد.

۵ قالَ علیه السلام : الْحَسَدُ ماحِقُ الْحَسَناتِ، وَالزَّهْوُ جالِبُ الْمَقْتِ، وَالْعُجْبُ صارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ داعٍ إ لَی الْغَمْطِ وَالْجَهْلِ، وَالبُخْلُ اءذَمُّ الاْ خْلاقِ، وَالطَّمَعُ سَجیَّةٌ سَیِّئَةٌ.(۶۶)

ترجمه:

فرمود: حسد موجب نابودی ارزش و ثواب حسنات می گردد.

تکبر و خودخواهی جذب کننده دشمنی و عداوت افراد می باشد.

عُجب و خودبینی مانع تحصیل علم خواهد بود و در نتیجه شخص را در پَستی و نادانی نگه می دارد.

بخیل بودن بدترین اخلاق است؛ و نیز طَمَع داشتن خصلتی ناپسند و زشت می باشد.

۶ قالَ علیه السلام : الْهَزْلُ فکاهَةُ السُّفَهاءِ، وَ صَناعَةُ الْجُهّالِ.(۶۷)

ترجمه:

فرمود: مسخره کردن و شوخی های - بی مورد - از بی خردی است و کار انسان های نادان می باشد.

۷ قالَ علیه السلام : الدُّنْیا سُوقٌ رَبِحَ فیها قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ.(۶۸)

ترجمه:

فرمود: دنیا همانند بازاری است که عدّه ای در آن برای آخرت سود می برند و عدّه ای دیگر ضرر و خسارت متحمّل می شوند.

٨ قالَ عليه السلام : النّاسُ فِى الدُّنْيا

بِالْ مْوالِ وَ فِی الْاخِرَهِ بِالْ عْمالِ.(۶۹)

ترجمه:

فرمود: مردم در دنیا به وسیله ثروت و تجمّلات شهرت می یابند ولی در آخرت به وسیله اعمال محاسبه و پاداش داده خواهند شد.

۹ قالَ علیه السلام : مُخالَطَهُ الاْ شْرارِ تَدُلُّ عَلی شِرارِ مَنْ یُخالِطُهُمْ.(۷۰)

ترجمه:

فرمود: همنشین شدن و معاشرت با افراد شرور نشانه پستی و شرارت تو خواهد بود.

۱۰ قالَ علیه السلام : أ هْلُ قُمْ وَ أ هْلُ آبَهِ مَغْفُورٌلَهُمْ، لِزیارَتِهِمْ لِجَدّی عَلیّ ابْنِ مُوسَی الرِّضا علیه السلام بِطُوس، اءلا وَ مَنْ زارَهُ فَأ صابَهُ فی طَریقِهِ قَطْرَهٌ مِنَ السَّماءِ حَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ.(۷۱)

ترجمه:

فرمود: اءهالی قم و اءهالی آبه یکی از روستاهای حوالی ساوه آمرزیده هستند به جهت آن که جدّم امام رضا علیه السلام را در شهر طوس زیارت می کنند.

و سپس حضرت افزود: هر که جدّم امام رضا علیه السلام را زیارت کند و در مسیر راه صدمه و سختی تحمّل کند خداوند آتش را بر بدن او حرام می گرداند.

۱۱ عَنْ یَعْقُوبِ بْنِ السِّکیتْ، قالَ: سَاءلْتُ أ بَاالْحَسَنِ الْهادی علیه السلام : ما بالُ الْقُرْآنِ لا یَزْدادُ عَلَی النَّشْرِ وَالدَّرْسِ إ لاّ غَضاضَه؟

قالَ علیه السلام : إ نَّ اللّهَ تَعالی لَمْ یَجْعَلْهُ لِزَمانٍ دُونَ زَمانٍ، وَلالِناسٍ دُونَ ناسٍ، فَهُوَ فی کُلِّ زَمانٍ جَدیدٌ وَ عِنْدَ کُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إ لی یَوْمِ الْقِیامَهِ.(۷۲)

ترجمه:

یکی از اصحاب حضرت به نام ابن سِکّیت گوید: از امام هادی علیه السلام سؤ ال کردم: چرا قرآن با مرور زمان و زیاد خواندن و تکرار، کهنه و مندرس نمی شود؛ بلکه همیشه حالتی تازه و جدید در آن وجود دارد؟

مام علیه السلام فرمود: چون که خداوند متعال قرآن را برای زمان

خاصّی و یا طایفه ای مخصوص قرار نداده است؛ بلکه برای تمام دوران ها و تمامی اقشار مردم فرستاده است، به همین جهت همیشه حالت جدید و تازه ای دارد و برای جوامع بشری تا روز قیامت قابل عمل و اجراء می باشد.

۱۲ قالَ علیه السلام :الْغَضَبُ عَلی مَنْ لا تَمْلِکُ عَجْزٌ، وَ عَلی مَنْ تَمْلِکُ لُؤْمٌ.(۷۳)

ترجمه:

فرمود: غضب و تندی در مقابل آن کسی که توان مقابله با او را نداری، علامت عجز و ناتوانی است، ولی در مقابل کسی که توان مقابله و رو در روئی او را داری علامت پستی و رذالت است.

۱۳ قالَ علیه السلام : یَاْتی عَلماءُ شیعَتِنا الْقَوّامُونَ بِضُعَفاءِ مُحِبّینا وَ اءهْلِ وِلایَتِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ، وَالاْ نْوارُ تَسْطَعُ مِنْ تیجانِهِمْ.(۷۴)

ترجمه:

فرمود: علماء و دانشمندانی که به فریاد دوستان و پیروان ما برسند و از آن ها رفع مشکل نمایند، روز قیامت در حالی محشور می شوند که تاج درخشانی بر سر دارند و نور از آن ها می درخشد.

۱۴ قالَ علیه السلام : لِبَعْضِ قَهارِمَتِهِ: اسْتَکْثِرُوا لَنا مِنَ الْباذِنْجانِ، فَإ نَّهُ حارٌّ فی وَقْتِ الْحَرارَهِ، بارِدٌ فی وَقْتِ الْبُرُودَهِ، مُعْتَدِلٌ فِی الاْ وقاتِ کُلِّها، جَیِّدٌ عَلی کلِّ حالٍ.(۷۵)

ترجمه:

به بعضی از غلامان خود فرمود: بیشتر برای ما بادمجان پخت نمائید که در فصل گرما، گرم و در فصل سرما، سرد است.

و در تمام دوران سال معتدل می باشد و در هر حال مفید است.

۱۵ قالَ علیه السلام : التَّسْریحُ بِمِشْطِ الْعاجِ یُنْبُتُ الشَّعْرَ فِی الرَّأ سِ، وَ یَطْرُدُ الدُّودَ مِنَ الدِّماغِ، وَ یُطْفِیءُ الْمِرارَ، وَ یَتَّقِی اللِّثَهَ وَ الْعَمُورَ.(۷۶)

ترجمه:

فرمود: شانه کردن موها به وسیله شانه عاج، سبب روئیدن و افزایش مو

می باشد، همچنین سبب نابودی کرم های درون سر و مُخ خواهد شد و موجب سلامتی فکّ و لثه ها می گردد.

۱۶ قالَ علیه السلام : اُذکُرْ مَصْرَعَکَ بَیْنَ یَدَیْ اءهْلِکَ لا طَبیبٌ یَمْنَعُکَ، وَ لا حَبیبٌ یَنْفَعُکَ.(۷۷)

ترجمه:

فرمود: بیاد آور و فراموش نکن آن حالت و موقعی را که در میان جمع اعضاء خانواده و آشنایان قرار می گیری و لحظات آخر عمرت سپری می شود و هیچ پزشکی و دوستی و ثروتی نمی تواند تو را از آن حالت نجات دهد.

۱۷ قالَ علیه السلام : إ نَّ الْحَرامَ لایَنْمی، وَإ نْ نَمی لا یُبارَکُ فیهِ، وَما اءنْفَقَهُ لَمْ یُؤْجَرْ عَلَیْهِ، وَ ما خَلَّفَهُ کانَ زادَهُ إ لَی النّارِ.(۷۸)

ترجمه:

فرمود: همانا اموال حرام، رشد و نموّ ندارد و اگر هم احیاناً رشد کند و زیاد شود برکتی نخواهد داشت و با خوشی مصرف نمی گردد.

و آنچه را از اموال حرام انفاق و کمک کرده باشد اءجر و پاداشی برایش نیست و هر مقداری که برای بعد از خود به هر عنوان باقی گذارد معاقب می گردد.

۱۸ قالَ علیه السلام : اَلْحِکْمَهُ لا تَنْجَعُ فِی الطِّباعِ الْفاسِدَهِ.(۷۹)

ترجمه:

فرمود: حکمت اثری در دل ها و قلب های فاسد نمی گذارد.

۱۹ قالَ علیه السلام : مَنْ رَضِیَ عَنْ نَفْسِهِ کَثُرَ السّاخِطُونَ عَلَیْهِ.(۸۰)

ترجمه:

فرمود: هر که از خود راضی باشد بدگویان او زیاد خواهند شد.

۲۰ قالَ علیه السلام : اَلْمُصیبَهُ لِلصّابِرِ واحِدَهٌ وَ لِلْجازِعِ اِثْنَتان.(۸۱)

ترجمه:

فرمود: مصیبتی که بر کسی وارد شود و صبر و تحمّل نماید، تنها یک ناراحتی است؛ ولی چنانچه فریاد بزند و جزع کند دو ناراحتی خواهد داشت.

٢١ قالَ عليه السلام : اِنّ لِلّهِ بِقاعاً يُحِبُّ اءنْ يُدْعى فيها

فَیَسْتَجیبُ لِمَنْ دَعاهُ، وَالْحیرُ مِنْها.(۸۲)

ترجمه:

فرمود: برای خداونـد بقعه هـا و مکـان هـائی است که دوست دارد در آن هـا خـدا خوانـده شود تـا آن که دعاهـا را مسـتجاب گرداند که یکی از بُقْعه ها حائر و حرم امام حسین علیه السلام خواهد بود.

۲۲ قالَ علیه السلام : اِنّ اللّهَ هُوَ الْمُثیبُ وَالْمُعاقِبُ وَالْمُجازی بِالْاَعْمالِ عاجِلاً وَآجِلاً.(۸۳)

ترجمه:

فرمود: همانا تنها کسـی که ثواب می دهـد و عِقاب می کنـد و کارها را در همان لحظه یا در آینـده پاداش می دهـد، خـداوند خواهد بود.

۲۳ قالَ علیه السلام : مَنْ هانَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فَلا تَاءمَنْ شَرَّهُ.(۸۴)

ترجمه:

فرمود: هرکس به خویشتن إ هانت کند و کنترل نفس نداشته باشد خود را از شرّ او در اءمان ندان.

۲۴ قالَ علیه السلام : اَلتَّواضُعُ اءنْ تُعْطَیَ النّاسَ ما تُحِبُّ اءنْ تُعْطاهُ.(۸۵)

ترجمه:

فرمود: تواضع و فروتنی چنان است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو آن کنند.

۲۵ قالَ علیه السلام : اِنّ الْجِسْمَ مُحْدَثٌ وَاللّهُ مُحْدِثُهُ وَ مُجَسِّمُهُ.(۸۶)

ترجمه:

فرمود: همانا اجسام، جدید و پدیده هستند و خداوند متعال به وجود آورنده و تجسّم بخش آن ها است.

۲۶ قالَ علیه السلام : لَمْ یَزَلِ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَیْئٌ مَعَهُ، ثُمَّ خَلَقَ الْاَشْیاءَ بَدیعاً، وَاخْتارَ لِنَفْسِهِ اءحْسَنَ الْا سْماء.(۸۷)

ترجمه:

فرمود: خداونـد از اءزَل، تنهـا بود و چیزی بـا او نبود، تمـام موجودات را بـا قـدرت خود آفریـده، و بهترین نام ها را برای خود بر گزید.

۲۷ قالَ علیه السلام : اِذا قامَ الْقائِمُ یَقْضی بَیْنَ النّاسِ بِعِلْمِهِ کَقَضاءِ داوُد علیه السلام وَ لا یَسْئَلُ الْبَیِّنَهَ.(۸۸)

ترجمه:

فرمود: زمانی که حضرت حجّت (عجّ) قیام نماید در بین مردم به علم خویش قضاوت می نماید؛ همانند حضرت داود علیه السلام

که از دلیل و شاهد سؤ ال نمی فرماید.

۲۸ قالَ علیه السلام : مَنْ اَطاعَ الْخالِقَ لَمْ یُبالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقینَ وَ مَنْ اءسْخَطَ الْخالِقَ فَقَمِنٌ اءنْ یَحِلَّ بِهِ الْمَخْلُوقینَ.(۸۹)

ترجمه:

فرمود: هرکس مطیع و پیرو خدا باشد از قهر و کارشکنی دیگران باکی نخواهد داشت.

۲۹ قالَ علیه السلام : اَلْعِلْمُ وِراثَةٌ کَریمَةٌ وَالاْ دَبُ حُلَلٌ حِسانٌ، وَالْفِکْرَةُ مِرْآتٌ صافِیَةٌ.(۹۰)

ترجمه:

فرمود: علم و دانش بهترین یادبود برای انتقال به دیگران است، ادب زیباترین نیکی ها است و فکر و اندیشه آئینه صاف و تزیین کننده اعمال و برنامه ها است.

۳۰ قالَ علیه السلام : الْعُجْبُ صارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ، داعٍ إ لیَ الْغَمْطِ وَ الْجَهْلِ.(۹۱)

ترجمه:

فرمود: خودبینی و غرور، انسان را از تحصیل علوم باز می دارد و به سمت حقارت و نادانی می کشاند.

۳۱ قالَ علیه السلام : لا تُخَیِّبْ راجیکَ فَیَمْقُتَکَ اللّهُ وَ یُعادیکَ.(۹۲)

ترجمه:

فرمود: کسی که به تو امید بسته استناامیدش مگردان، وگرنه مورد غضب خداوند قرار خواهی گرفت.

۳۲ قالَ علیه السلام : مَا اسْتَراحَ ذُو الْحِرْصِ.(۹۳)

ترجمه:

فرمود: شخص طمّاع و حریص نسبت به اموال و تجمّلات دنیا هیچگاه آسایش و استراحت نخواهد داشت.

۳۳ قالَ علیه السلام : الْعِتابُ مِفْتاحُ التَّقالی، وَالعِتابُ خَیْرٌ مِنَ الْحِقْدِ.(۹۴)

ترجمه:

فرمود: (مواظب باش که) عتاب و پرخاش گری، مقدّمه و کلید غضب است، ولی در هر حال پرخاش گری نسبت به کینه و دشمنی درونی بهتر است (چون کینه، ضررهای خطرناک تری را در بردارد).

۳۴ قالَ علیه السلام : الْغِنی قِلَّهُ تَمَنّیکَ، وَالرّضا بِما یَکْفیکَ، وَ الْفَقْرُ شَرَهُ النّفْسِ وَ شِدَّهُ القُنُوطِ، وَالدِّقَّهُ إ تّباعُ الْیَسیرِ وَالنَّظَرُ فِی الْحَقیرِ.(۹۵)

پاورقی ها

۱) سوره هود، آیه ۱۱۶.

۲) سوره حدید، آیه ۲۵.

۳) سوره جمعه، آیه ۲.

۴) سوره نساء،

آیه ۶۵.

۵) سوره حج، آیه ۴۰.

۶) چنان که گفته شد این حدیث مفصل است و ما تنها به نقل قسمتی که در اینجاضروری می نمود پرداختیم.

بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۰.

۷) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۱ به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۰۸.

۸) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۷.

۹) بحارالانوار، ج ۵۰،ص ۱۳۷.

۱۰) همان مأخذ، ص ۱۲۸.

۱۱) گروهی از قریش با بر چیدن ابروها)از روی تکبر(و دراز گردانیدن انگشتان با مابه مفاخره برخاستند.

۱۲) چون با یکدیگر منازعه کردیم، قضا به نفع ما و بر زیان ایشان حکم داد بدانچه بانگ صومعه ها گفتند.

۱۳) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

۱۴) بر فراز قلّه های کوههایی که آنان را نگاهبانی می کرد خفتند و مغلوب شدند و قله هاآنها را سودی نرساند.

۱۵) پس از دوره ای از عزّت و سر فرازی از دژهایشان پایین کشیده شدند و در گودالی مسکن گرفتند ای وای که درچه جای بدی فرود آمدند! ۱۶) بانگ دهنده ای پس از دفن آنها فریاد زد: کجا رفت آن دستبندها و تاجها وجامه های فاخر ابریشمین؟ ۱۷) کجا شد آن چهره های به ناز پرورده که در برابر آنها پرده ها می زدند و سایبانها؟ ۱۸) پس قبر، چهره آنان را نشان دهد هنگامی که بدشان آید: این است چهره هایی که کرمها)برای خوردن آنها(بر روی چهره شان رفت و آمد می کنند.

۱۹) دیر زمانی کامرانی و عیش و نوش کردند و امروز چنان شده اند که پس از آن همه خوردن و کامروایی کردن، خورده می شوند.

۲۰) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۲ - ۲۱۱.

۲۱) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۶، حدیث هشتم.

۲۲) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۸ - ۲۰۷.

۲۳) تاریخ الإسلام السیاسی - حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۵.

۲۴) تاریخ الإسلام السیاسی - حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۵.

۲۵) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۴ - ۲۱۳.

۲۶) همان مأخذ به نقل از ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۹.

۲۷) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸

به نقل از ابن اثیر، ج ۷، ص ۶۱ - ۶۰.

۲۸) همان مأخذ، ص ۱۰.

۲۹) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۹.

۳۰) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۳.

۳۱) همان مأخذ، ص ۱۷۶.

۳۲) بحارالانوار، ج ۳۰۱.

.۵۰

۳۳) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۱.

۳۴) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۳.

۳۵) همان مأخذ، ص ۱۳۰.

۳۶) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۸.

۳۷) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

۳۸) سوره توبه، آیه ۲۵.

۳۹) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۳ - ۱۶۲.

۴۰) سوره هود، آیه ۶۵.

۴۱) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۴.

۴۲) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۰ - ۱۹۹.

۴۳) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۵ - ۱۲۴.

۴۴) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۰ ۴۵) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۳.

۴۶) فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۳.

۴۷) همان مأخذ، ص ۱۸۳.

۴۸) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴.

۴۹) سوره حج، آیه ۴۰.

۵۰) سوره طلاق، آیه ۳.

۵۱) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۶.

۵۲) همان مأخذ، ص ۱۴۰.

۵۳) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

۵۴) همان مأخذ، ص ۱۵۵.

۵۵) بحارالانوار، ج ۱۴۲ - ۱۴۱.

.۵۰

۵۶) بحارالانوار، ج ۱۶۰ - ۱۵۸.

.۵۰

۵۷) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۹.

۵۸) سوره حجر، آیه ۷۵.

۵۹) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۱.

۶۰) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۱.

۶۱) همان مأخذ، ص ۱۴۴ - ۱۴۲.

۶۲) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۳.

۶۳) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۳.

۶۴) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۶ - ۱۵۵.

۶۵) همان مأخذ، ص ۱۷۳.

۶۶) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۷.

۶۷) زیارت جامعه از کتاب "الانوار اللّامعه فی شرح زیاره الجامعه"، عبد اللَّه شبّر،ص ۱۲۳.

۶۸) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۸ - ۱۷۷.

۶۹) فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۰.

۷۰) فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۱.

چهاردهم ذی الحجه

شق القمر معجزه ای از معجزات پیامبر(ص)

۱-تاریخ وقوع این معجزه

در اینکه این معجزه در زمان رسول خدا(ص)و در مکه انجام شده اختلافی در روایات و گفتار محدثین نیست و مسئله اجماعی است،ولی در مورد تاریخ آن اختلافی در روایات و کتابها بچشم می خورد.

از مرحوم طبرسی در اعلام الوری و راوندی در خرائج نقل شده که گفته اند این داستان در سالهای اول بعثت اتفاق افتاد (۱) ولی مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در دو جا ذکر کرده که این ماجرا در

سال پنجم قبل از هجرت اتفاق افتاد (۲) و در یک جای آن از پاره ای روایات نقل کرده که:

این داستان در آغاز شب چهاردهم ذی حجه پنج سال قبل ازهجرت اتفاق افتاد.و مدت آن نیز اندکی بیش نبود.

۲-چگونگی ماجرا

در روایات مختلفی که در تواریخ شیعه و اهل سنت ازابن عباس و انس بن مالك و دیگران نقل شده عموما گفته اند:

این معجزه بنا بدرخواست جمعی از سران قریش و مشرکان مانندابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دیگران انجام شد،بدین ترتیب که آنها در یکی از شبها که تمامی ماه در آسمان بود بنزدرسول خدا(ص)آمده و گفتند:اگر در ادعای نبوت خود راستگو وصادق هستی دستور ده این ماه دو نیم شود!رسول خدا(ص)

بدانها گفت:اگر من اینکار را بکنم ایمان خواهید آورد؟

گفتند:آری،و آنحضرت از خدای خود درخواست این معجزه راکرد و ناگهان همگی دیدند که ماه دو نیم شد بطوری که کوه حرا را در میان آن دیدند و سپس ماه به هم آمد و دو نیمه آن به هم چسبید و همانند اول گردید،و رسول خدا(ص) دوبار فرمود:

«اشهدوا،اشهدوا»یعنی گواه باشید و بنگرید!

مشرکین که این منظره را دیدند بجای آنکه به آنحضرت ایمان آورند گفتند!«سحرنا محمد»محمد ما را جادو کرد،و یاآنکه گفتند:«سحر القمر،سحر القمر»ماه را جادو کرد!

برخی از آنها گفتند:اگر شما را جادو کرده مردم شهرهای دیگر را که جادو نکرده!از آنها بپرسید،و چون از مسافران و مردم شهرهای دیگر پرسیدند آنها نیز مشاهدات خود را در دو نیم شدن ماه بیان داشتند (۳).

و در پاره ای از روایات آمده که این ماجرا دو بار اتفاق افتادولی برخی از شارحین حدیث گفته اند:منظور از دو بار همان دوقسمت شدن ماه است نه اینکه این جریان دو

بار اتفاق افتاده باشد. (۴) و البته مجموع روایاتی که درباره این معجزه وارد شده حدود بیست روایت میشود که در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت مانند بحار الانوار و سیره النبویه ابن کثیر و در المنثور سیوطی ودیگران نقل شده.

۳–گفتار بزرگان در مورد اجماع و تواتر روایات در این باره

عموم محدثین و علمای اسلامی درباره وقوع این معجزه ازرسول خدا(ص)ادعای اجماع و تواتر روایات را کرده اند چنانچه مرحوم طبرسی از علمای شیعه در مقام رد گفتار مخالف گفته:

«المسلمین اجمعوا علی ذلک فلا یعتد بخلاف من خالف فیه...» (۵) مسلمانان بر انجام این معجزه اجماع دارند و از اینرو بگفتار مخالف اعتنائی نیست.

و ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

«اجمع المفسرون و المحدثون سوی عطاء و الحسن و البلخی فی قوله «اقتربت الساعه...»انه اجتمع المشرکون.و آنگاه داستان را نقل کرده » (۶).

و از علمای اهل سنت نیز فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب درتفسیر سوره قمر گوید:

«المفسرون باسرهم علی ان المراد ان القمر حصل فیه الانشقاق...» (۷).

مفسران همگی بر این عقیده اند که در ماه انشقاق پدید آمد و دو نیم شد...

و سپس داستان را بهمانگونه که ما نقل کردیم بیان می کند.

و از قاضی در شفاء نقل شده که گفته:

«اجمع المفسرون و اهل السنه علی وقوع الانشقاق ». (۸) چنانچه ابن کثیر در سیره النبویه گوید:

«و قد اجمع المسلمون علی وقوع ذلک فی زمنه علیه الصلاه و السلام و جاءت بذلک الاحادیث المتواتره من طرق متعدده تفید القطع عند من احاط بها و نظر فیها» (۹).

–مسلمانان اجماع بر وقوع آن در زمان آنحضرت دارند و حدیثهای متواتره نیز از طرق متعدده در این باره رسیده که برای هر کس که بدانها احاطه داشته ودر آنها نظر افکنده موجب قطع خواهد شد.

و مرحوم علامه طباطبائی از دانشمندان و

مفسران معاصر نیزفرموده:

«آیه شق القمر بید النبی(ص)بمکه قبل الهجره باقتراح من المشرکین مما تسلمها المسلمون بلا ارتیاب منهم ».

-معجزه شق القمر بدست رسول خدا(ص)در مکه پیش از هجرت بنابدرخواست مشرکان از موضوعاتی است که مسلمانها همگی وقوع آنرا مسلم دانسته و تردیدی در آن نکرده اند.

و از دانشمندان معاصر اهل سنت نیز دکتر سعید بوطی نویسنده کتاب فقه السیره در اینباره گوید:

«و هذا امر متفق علیه بین العلماء انه قد وقع فی زمان النبی(ص)و انه کان احدی المعجزات » (۱۰).

-و این چیزی است که میان علماء مورد اتفاق است که در زمان رسول خدا(ص)اتفاق افتاده و یکی از معجزات اوست.

و این بود نمونه هائی از گفتار علماء و محدثین شیعه واهل سنت در اینباره،و از اینرو بهتر آنست که از ذکر گفته های مخالفان صرفنظر کرده و بدنبال بخش بعدی برویم و انشاء الله تعالی در پایان مقاله به برخی از شبهات آنها پاسخ خواهیم داد.

۴-دلیلی از قرآن کریم

بجز برخی معدود از اهل تفسیر همانگونه که در خلال بحثهای گذشته گفته شد:عموم مفسران شیعه و اهل سنت گفته اند: آیه مبارکه:

«اقتربت الساعه و انشق القمر،و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحرمستمر».

-قیامت نزدیک شد و ماه شکافت،و اگر معجزه ای ببینند روی بگردانند وگویند جادوئی است مستمر.

درباره همین معجزه شق القمر نازل شده و همان داستان راباز گو میکند که مشرکان درخواست چنین معجزه ای کردند و چون به وقوع پیوست روی گردانده و گفتند:جادوئی است مانندجادوهای دیگر.

تنها از حسن و عطا و بلخی نقل شده که گفته اند:«انشق »در اینجا بمعنای «سینشق »است یعنی بزودی در قیامت ماه دونیم خواهد شد و اینکه بلفظ ماضی آمده بخاطر اینکه محققا واقع خواهد شد،ولی این تفسیر بگفته علامه طباطبائی و دیگران بسیاربی پایه است و دلالت آیه بعدی که می فرماید:«و ان یرو

آیه یعرضوا،و یقولوا سحر مستمر»آنرا رد می کند برای اینکه سیاق آن آیه روشن ترین شاهد است بر اینکه منظور از«آیت »معجزه بقول مطلق است،که شامل دو نیم کردن ماه هم میشود،یعنی حتی اگر دو نیم شدن ماه را هم ببینند میگویند سحری است پشت سر هم،و معلوم است که روز قیامت روز پرده پوشی نیست،روزیست که همه حقایق ظهور می کند،و در آنروز همه در بدر دنبال معرفت می گردند،تا بآن پناهنده شوند.و معنا ندارد درچنین روزی هم بعد از دیدن «شق القمر»باز بگویند این سحری است مستمر،پس هیچ چاره ای نیست جز اینکه بگوئیم شق القمرآیت و معجزه ای بوده،که واقع شده،تا مردم را بسوی حق وصدق دلالت کند،و چنین چیزی را ممکن است انکار کنند وبگویند سحر است.

نظیر تفسیر بالاـ در بی پایگی گفتار بعضی دیگر است که گفته اند:کلمه «آیت »اشاره است بآن مطلبی که ریاضی دانان این عصر بآن پی برده اند،و آن اینستکه کره ماه از زمین جداشده،همانطور که خود زمین هم از خورشید جدا شده،پس جمله «و انشق القمر»اشاره است بیک حقیقت علمی،که در عصرنزول آیه کشف نشده بود،بعد از صدها قرن کشف شد.

وجه بی پایگی این تفسیر اینستکه در صورتی که گفتارریاضی دانان صحیح باشد آیه بعدی که می فرماید:«و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر»با آن نمی سازد،برای اینکه از احدی نقل نشده که گفته باشد خود ماه سحری است مستمر.

علاوه بر اینکه جدا شدن ماه از زمین اشتقاق است،و آنچه درآیه شریفه آمده انشقاق است،و انشقاق را جز بپاره شدن چیزی و دو نیم شدن آن اطلاق نمی کنند،و هرگز جدا شدن چیزی از چیز دیگر که قبلا با آن یکی بوده را انشقاق نمی گویند.

و نظیر وجه بالا در بی پایگی این وجه است که بعضی اختیارکرده گفته اند:انشقاق قمر بمعنای برطرف شدن لمت شب هنگام طلوع آن است،و

نیز اینکه بعضی دیگر گفته اند:انشقاق قمر کنایه است از ظهور امر و روشن شدن حق.

البته این آیه خالی از این اشاره نیست،که انشقاق قمر یکی از لوازم نزدیکی ساعت است.

۵-پاسخ از چند اشکال

یکی از اشکالهائی که بر وقوع معجزه شق القمر شده و بامعجزه معراج رسول خدا(ص)نیز از این جهت مشترک است اشکالی است که سابق بر این،روی فرضیه بطلمیوس که خرق و التیام را در افلاک محال می دانستند کرده اند و خلاصه فرضیه آنها این بود که افلاک را اجسامی بلورین می دانستند و مجموعه آنها را نیز نه فلک می پنداشتند که همانند ورقه های پیاز روی هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده بود و حرکت ستارگان را نیز با حرکت افلاک می گرفت،یعنی هر فلکی حرکتی داشت و قهرا با حرکت فلک گل میخی هم که بر او چسبیده بود حرکت می کرد،و روی این نظریه می گفتندخرق و التیام-یعنی شکسته و بسته شدن-در آنها محال است،و چون شق القمر-دو نیم شدن ماه-و هم چنین داستان معراج جسمانی رسول خدا مستلزم خرق و التیام در افلاک میشد آنرامنکر شده و یا دست به تاویل و توجیه در آنها می زدند،غافل ازآنکه قرنها قبل از جا افتادن این نظریه غلط،قرآن کریم آنرامردود دانسته و پنبه افلاک پوسته پیازی را زده است،آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید:«و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم،و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم،لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون ».

(سوره یس آیه ۳۸-۴۰)

که اولا حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت میدهد،و ثانیا«فلک »را مدار آنها دانسته و ثالثا حرکت آنها رادر این مدار بصورت «شنا»و شناوری بیان فرموده،و فضای آسمان بی انتها

را بصورت دریای بیکرانی ترسیم فرموده که این ستارگان همچون ماهیان در آن شناوری میکنند.و علم وکشفیات و اختراعات جدید و سفینه های فضائی و موشکها وآپولوها و لوناها نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید،و برهیئت بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن کرد. و یا این آیه که در سوره فصلت(آیه ۱۱)آمده که می فرماید:

«ثم استوی الی السماء و هی دخان »که آسمان را همانند دودی دانسته،و آیات دیگر که جای ذکر آنها نیست.

اشکال دیگری که برخی به این معجزه کرده اند اینستکه اگراینطور که میگویند قرص ماه دو نیم شده باشد باید تمام مردم دنیادیده باشند،و رصد بندان شرق و غرب عالم این حادثه را دررصدخانه خود ضبط کرده باشند،چون این از عجیب ترین آیات آسمانی است،و تاریخ تا آنجا که در دست است و همچنین کتب علمی هیئت و نجوم که از اوضاع آسمانی بحث می کندنظیری برای آن سراغ ندارد،و قطعا اگر چنین حادثه ای رخ داده بود اهل بحث کمال دقت و اعتناء در شنیدن و نقل آن را بکارمی بردند،و می بینیم که نه در تاریخ از آن خبری هست و نه درکتب علمی اثری از آن دیده می شود؟

پاسخی که از این اعتراض داده اند خلاصه اش این است که گفته اند:اولا ممکن است مردم آنشب از این حادثه غفلت کرده باشند،زیرا چه بسیار حوادث جوی و زمینی رخ می دهد که مردم از آن غافلند،و اینطور نیست که هر حادثه ای رخ دهد مردم بفهمند،و آنرا نزد خود محفوظ نگهداشته،پشت به پشت و سینه بسینه تا عصر ما به یکدیگر منتقل کنند.

و ثانیا سرزمین حجاز و اطراف آن از شهرهای عرب غیره رصدخانه ای نداشتند،تا حوادث جوی را ضبط کند، رصدخانه هائی که در آن ایام بفرضی که بوده باشد در شرق درهند،و

در مغرب در روم و یونان و غیره بوده،در حالیکه تاریخ ازوجود چنین رصدخانه هائی در این نواحی و در ایام وقوع حادثه هم خبر نداده و این جریان بطوریکه در بعضی از روایات آمده دراوائل شب چهاردهم ذی الحجه سال هشتم بعثت یعنی پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاده.

علاوه بر اینکه بلاد مغرب که اعتنائی باینگونه مسائل داشته اند(البته اگر در آن تاریخ چنین اعتنائی داشته بودند)بامکه اختلاف افق داشته اند،اختلاف زمانی زیادیکه باعث میشدآن بلاد جریان را نبینند،چون بطوریکه در بعضی از روایات آمده قرص ماه در آن شب تمام بوده،و در حوالی غروب خورشیدو اوائل طلوع ماه اتفاق افتاده،و میانه انشقاق ماه و دوباره متصل شدن آن زمانی اندک فاصله شده است،ممکن است مردم آن بلاد وقتی متوجه ماه شده اند که اتصال یافته بوده.

از اینهم که بگذریم،ملت های غیر مسلمان یعنی اهل کلیساو بتخانه را در امور دینی و مخصوصا حوادثی که بنفع اسلام باشد متهم و مغرض می دانیم،و چه بسیار حوادث مهمتر از این رانادیده گرفته و نقل نکرده اند.

اشکال دیگری هم برخی با استناد به پاره ای از آیات کریمه قرآنی کرده اند که مرحوم علامه طباطبائی در ذیل همین آیات سوره قمر نقل کرده و جواب کافی و شافی به آن داده بتفصیلی که هر که خواهد به تفسیر المیزان آنمرحوم مراجعه نماید.

و بطور کلی در پاسخ این گونه اعتراضات و شبهات بایدبگوئیم:

ما وقتی مسئله نبوت را پذیرفتیم و به «غیب »ایمان آورده ومعجزه را قبول کردیم دیگر جائی برای بحث و رد و ایراد و تاویل و توجیه باقی نمی ماند،مگر با کدام تجزیه و تحلیل مادی مسئله شکافتن سنگ سخت با ضربه چوب و بیرون آمدن دوازده چشمه آب گوارا قابل توجیه است (۱۱)،و با کدام حساب ظاهری حاضرکردن تخت بلقیس در

یـک چشم برهم زدن از صـنعا به بیت المقـدس قابـل درک و قبول است (۱۲)،و با کدام وسـیله ای-جز معجزه-میتوان عصای چوبی را به اژدهائی بزرگ «ثعبان مبین »تبـدیل نمود (۱۳)،و یا با زدن همان عصای چوبین بدر یا میتوان آنراشکافت،و دوازده شکاف در آن پدیدار کرد، (۱۴) و لشکری عظیم را از آن دریا عبور داد.

اینهـا و امثـال اینهـا معجزاتی است که در قرآن کریم آمـده وروایات صـحیحه اثبات آنها را تضـمین کرده که از آنجمله اسـت معجزه معراج جســمانی و«شـق القمر»و در برابر آنهـا نمی تـوان باتئوریهـا و فرضـیه هـائی همچـون «محـال بـودن خرق و التیـام درافلاک »و هیئت بطلمیوسـی که سالها و قرنها بعنوان یک قانون مسـلم علم هیئت مورد قبول دانشـمندان بوده و امروزه بطلان آن به اثبات رسیده و بصورت مضحکه ای در آمده دست بتاویل و توجیه این آیات و روایات زد،چنانچه برخی در گذشته و یا امروزمتاسفانه اینکار را کرده اند.

و اسـاس این توجیهـات و تاویلاـت آن است که ظـاهرا اینـان معنـای صـحیح «نبوت »و«وحی »و ارتبـاط انبیـا را بـا عالم غیب و حقیقت جهان هستی ندانسـته و یا همه را خواسـته اند با فکرمادی و عقل ناقص خود فهمیده و تجزیه و تحلیل کنند،و قدرت لا یزال و بی انتهـای آفریـدگار جهـان را از یـاد برده انـد و در نتیجه به چنین تاویلاـتی دست زده انـد و گرنه بگفته «ویلیم جونز» (۱۵):

-آن قدرت بزرگی که این عالم را آفرید از اینکه چیزی از آن کم کند یا چیزی بر آن بیفزاید عاجز و ناتوان نخواهد بود!

و بگفته آن دانشـمند دیگر اسلامی «دکتر محمد سعیدبوطی » (۱۶) اطراف وجود ما و بلکه خود وجودمان را همه گونه معجزه ای فرا گرفته ولی بخاطر انس و الفتی که ما به آنها پیداکرده ایم برای ما عادی شده و آنها را معمولی می دانیم

درصورتیکه در حقیقت هر کدام معجزه و یا معجزاتی شگفت انگیزاست.

مگر این ستارگان بی شمار،و حرکت این افلاک،و قانون جاذبه زمین و یا ستارگان دیگر،و حرکت ماه و خورشید،و این نظم دقیق و حساب شده،و خلقت اینهمه موجودات ریز و درشت بلکه خلقت خود انسان-که آن دانشمندان بزرگ او را موجودناشناخته نامیده-و گردش خون در بدن،مسئله روح،و مسئله مرگ و حیات،و هزاران مسئله پیچیده و مرموز دیگری که دروجود انسان و خلقت حیوانات و موجودات دیگر بکار رفته وموجود است معجزه نیست!

با اندکی تامل و دقت انسان به اعجاز همگی پی برده و همه را معجزه میداند ولی از آنجا که مانوس و مالوف بوده برای ماصورت عادی پیدا کرده و از حالت اعجازی آنها غافل شده ایم.

یک تذکر پایانی

همانگونه که گفتیم:در مسئله معراج و شق القمر هر چه رابرای ما از نظر قرآن و حدیث صحیح به اثبات رسیده می پذیریم،و اما پاره ای از روایات غیر صحیح و به اصطلاح «شاذ»ی را که درکتابها دیده می شود،مانند آنکه در مسئله شق القمر نقل شده که ماه به دونیم شد و بگریبان رسولخدا رفت و سپس نیمی از آستین راست و نیمی از آستین چپ آنحضرت خارج شد و دوباره به آسمان رفت و بیکدیگر چسبید.نمی پذیریم و بلکه اینگونه نقلهارا مجعول می دانیم.و بگفته ابن کثیر این گفته برخی قصه پردازانی است که هیچ اصلی ندارد و دروغی آشکار است که صحت ندارد (۱۷).

و یا پاره ای از خصوصیات و روایاتی که در داستان معراج ومشاهدات رسولخدا صلی الله علیه و آله در آسمانها و بهشت ودوزخ آمده و روایت صحیح و نقل معتبری آنرا تایید نکرده مانمی پذیریم و اصراری هم به قبول آن نداریم.

پی نوشتها:

۱.بحار الانوار-ج ۱۷-ص ۳۵۴ و ۳۵۷.

۲.المیزان-ج ۱۹-ص ۶۹ و

.۷۲

۳.بحار الانوار-ج ۱۷-ص ۳۴۷-۳۶۳،سیره ابن کثیر-ج ۲-ص ۱۱۳-۱۲۱.

۴.به صفحه ۳۵۰ از جلد ۱۷ بحار و پاورقی آن مراجعه شود.

۵.مجمع البیان-ج ۹-ص ۱۸۶.

۶.بحار الانوار-ج ۱۷-ص ۳۵۷.

۷.مفاتیح الغیب-ج ۲۹-ص ۲۸.

۸.بحار الانوار-ج ۱۷-ص ۳۴۹.

۹.سیره النبویه-ج ۲-ص ۱۱۴.

۱۰.فقه السیره-ص ۱۵۰.

۱۱.«و اوحینا الی موسی اذا استسقی قومه ان اضرب بعصاک الحجر،فانبجست منه اثنتا عشره عینا...»(سوره اعراف-آیه ۱۶۰).

۱۲.«قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک...»(سوره نمل-آیه ۴۰).

۱۳.«فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین »(سوره شعرا-آیه ۳۲).

۱۴.به آیات مبارکه سوره بقره-آیه ۵۰ و سوره طه-آیه ۷۷ و سوره شعرا-آیه ۶۳ و سوره دخان-آیه ۲۴ مراجعه شود.

۱۵.و ۱۶.فقه السیره-ص ۱۵۰-۱۵۱.

۱۷.سیره النبویه ابن کثیر-ج ۲-ص ۱۲۰-۱۲۱.

درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام جلد ۳ صفحه ۲۴۷

رسولی محلاتی

هجدهم ذی الحجه

عید غدیر خم بزرگ ترین واقعه تاریخی اسلام از زبان علما و راویان سنی

عید غدیر خم بزرگ ترین واقعه تاریخی اسلام از زبان علما و راویان سنی

مسند احمد ج ۴ ص ۲۸۱

عبدالله... از براء بن عازب روایت می کند: همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله) و سلم در غدیر خم پیاده شدیم. حضرت دستور داد همه برای نماز جمع شوند سپس زیر دو درخت را تمییز کرد و نماز ظهر را خواند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من نسبت به مؤمن از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. عمر نزد آن حضرت (علی علیه السلام) رفت و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

اسد الغابه ج ۴ ص ۲۸

ابو الفضل ابن ابی عبیدالله... از عبدالرحمان بن ابی لیلی روایت می کند: دیدم علی علیه السلام در میدان کوفه می فرماید: مردم شما را به خدا کدامیک از شما شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. راوی می گوید: دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند برخاستند و شهادت دادند که ما در غدیر خم شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر از خودشان نیستم و آیا زنان من مادران مؤمنین نیستند؟ همه گفتند: بله. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

مثل همین روایت از براء بن عازب نقل شده که در آن آمده: عمر به آن حضرت (علی علیه

السلام) گفت: ای پسر ابوطالب امروز ولی و پیشوای هر مؤمن گشتی.

الروضه المختاره ص ۷۹

غدیر خم محلی است بین مکه و مدینه. در این محل بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. عمر گفت: خوشا به سعادتت یا علی که مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.

المعیار و الموازنه ص ۲۱۳

خطیب و حافظ حسکانی و ابن عساکر و ابن کثیر و خوارزمی و ابن مغازلی با سندهای مختلفی از ابو هریره روایت می کنند: هر کس روز هیجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد، شصت ماه روزه برای او نوشته می شود. روز هیجدهم ذی الحجه روز غدیر خم است که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بلند نمود و فرمود: آیا من ولی و سرپرست مؤمنین نیستم؟ گفتند: بله یا رسول الله! فرمود: هر که را من مولای اویم پس علی مولای اوست (من کنت مولاه فعلی مولاه) عمر بن خطاب به آن حضرت عرض کرد: به به! ای پسر ابو طالب! مولای من و مولای هر مسلمان شدی. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود " الیوم اکملت لکم دینکم " (امروز دین شما را کامل کردم)

کنز العمال ج ۱۳ ص ۳۳۳ ح ۳۶۴۲۰

براء بن عازب روایت می کند: همراه رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم پیاده شدیم. حضرت دستور داد همه برای نماز جمع شوند. سپس زیر دو درخت را تمییز کرد و نماز ظهر را خواند. سپس دست علی علیه السلام گرفت و فرمود: ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من نسبت به مؤمن از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. عمر نزد آن حضرت (علی علیه السلام) رفت و گفت: مبارك باشد ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد

و زن مؤمن شدی

البدایه و النهایه ج ۵ ص ۲۲۷

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله هنگام بازگشت از حجه الوداع در محلی بین مکه و مـدینه، نزدیک جحفه بنام غدیر خم خطبه خوانـد و در آن فضائـل علی بن ابی طـالب علیه السـلام را بیـان فرمود و شـکایت کسـانی را که از آن حضـرت شاکی بودنـد، بیمورد دانست، زیرا آنچه را که آنـان بخـل و جور تصور می کردنـد جز عـدالت و صواب نبوده است. در همان سال در همان محل در روز یکشنبه هیجدهم ذی الحجه در زیر درخت خطبه ای عظیم خواند و در آن فضیلت و امانتداری و عدالت و قرب و منزلت او (علی علیه السلام) را نسبت به خود بیان فرمود بطوریکه هر کس ناراحتی از او به دل داشت آنرا فراموش کرد. ما در اینجا احادیث ابو جعفر محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ را که در دو جلد آنها را از ضعیف و صحیح جمع آوری کرده نقل می نمائیم همچنین احادیث حافظ کبیر ابو القاسم بن عساکر را که بسیار در این مورد روایاتی را آورده، می نویسیم. مـا عین روایات را با همان الفاظ نقل می کنیم. اما شـیعیان بایـد بداننـد که نمی تواننـد به آن روایت بر حقانیت خود اسـتدلال نمایند که در آینده دلیل آنرا خواهیم گفت.

محمـد بن اسـحاق... از یزیـد بن طلحه بن یزیـد بن رکانه روایت می کنـد: هنگامی که علی علیه السـلام از یمن بازمی گشـت عجله داشت که زودتر در مکه خود را به رسول خدا صـلی الله علیه وآله برساند. لذا یکی از اصـحاب را به جای خود قرار داد. این شخص

لباسهائی را که (بعنوان زکات یا غنیمت) همراه داشت بین افراد تقسیم کرد و همه پوشیدند. هنگامی که سپاه نزدیک شد، علی علیه السلام بدیدن آنها رفت. دید همه لباسها را پوشیده اند. پرسید: برای چه اینکار را کردند؟ گفت: می خواستم وقتی به میان مردم می رسند با لباسهای زیبا باشند. حضرت فرمود: فورا آنها را درآورید. قبل از آنکه به رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم برسیم. لباسها را درآوردند اما وقتی به خدمت حضرت رسیدند شروع به شکایت نمودند.

ابن اسحاق... از ابو سعید روایت می کند: مردم از علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم شکایت کردند. حضرت خطبه خواند و فرمود: مردم از علی علیه السلام شکایت نکنید. او درباره خدا و راه خدا بسیار خشن و سختگیر است و هیچ کس حق شکایت از او را ندارد.

احمد... از بریده روایت می کند: همراه علی علیه السلام در یمن برای جهاد بودیم. از آن حضرت سختیهائی دیدیم. هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم برگشتیم از او (علی علیه السلام) شکایت کرده و عیبهائی از او ذکر کردم. دیدم رنگ صورت حضرت تغییر کرد. فرمود: بریده! آیا من اولی و سزاوارتر به مؤمنین از خودشان نیستم؟ عرض کردم: بله. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

نسائی در سنن... از زید بن ارقم روایت می کند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از حجه الوداع برگشت در محل غدیر خم پیاده شد و دستور داد محلی را از خار و درختان پاک کرده، سپس فرمود: گویا اجل

من نزدیک است. من دو چیز گرانبها را در میان شما به امانت می گذارم. کتاب خدا و عترتم را، ببینم چگونه آنها را حفظ می کنیـد. این دو از هم جـدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. خدا مولای من است و من مولای هر مؤمن. سپس دست علی علیه السـلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فهذا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه (هر کس را که من مولای اویم پس این علی مولای اوست. خدایا دوستش

را دوست بدار و دشمنش را دشمن......)

ابن مـاجه... از براء بن عازب روایت می کنـد: همراه رسول خـدا وآله) و سـلم از حجه الوداع برمی گشتیم. در راه پیاده شـد و دستورصلی الله علیه داد همه جمع شونـد. سـپس دست علی علیه السـلام را گرفت و فرمـود: من از مؤمنین به خودشـان اولی و سزاوارتر نیسـتم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا من از مؤمن بخودش سـزاوارتر نیسـتم؟ گفتند: بله. فرمود: پس این (علی علیه السـلام) مولای کسی است که من مولای اویم. خدایا دوستش را دوست و دشمنش را دشمن بدار.

حافظ ابویعلی موصـلی... از براء بن عازب روایت می کنـد: همراه رسول خـدا صـلی الله علیه (وآله) و سـلم در غـدیر خم پیاده شـدیم. حضـرت دسـتور داد همه برای نماز جمع شوند. سـپس زیر دو درخت را تمییز کرد و نماز ظهر را خواند. سـپس دسـت علی علیه السـلام گرفت و فرمود: ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان سـزاوارتر نیسـتم؟ گفتنـد: بله. فرمود: آیا من نسـبت به مؤمن از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. آنگاه دست

علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. عمر نزد آن حضرت (علی

علیه السلام) رفت و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

احمد... از زاذان از ابن عمر روایت می کند: شنیدم علی علیه السلام در میدان کوفه فرمود: مردم شما را به خدا کدامیک از شما حاضر است شهادت بدهد که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم چه فرمود: دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

عبدالله بن احمد در مسند پدرش... از سعید بن وهب و زید بن یثیغ روایت می کند: علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد که کدامیک از آنان حرفهای رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم را در غدیر خم شنیده است؟ دوازده تن برخاستند و شهادت دادند که ما شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در روز غدیر خم فرمود: آیا خدا سزاوارتر از مؤمنین به خود آنها نیست؟ گفتند: بله. فرمود: خدایا هر کس را که من مولای اویم علی هم مولای اوست. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و در روایت دیگر است: و انصر من نصره و اخذل من خذله●

نسائی در کتاب خصائص علی علیه السلام ... از سعید بن وهب روایت می کند: علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد که آیا شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه

(وآله) و سلم در روز غدیر خم فرمود: خداوند ولی مؤمنین است و هر کس را که من مولای اویم پس این (علی) هم مولای اوست. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره...

نسائی از حدیث اسرائیل از ابو اسحاق از عمرو ذی امر روایت می کند: علی علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد. عده ای برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم شنیدند که فرمود: من کنت مولاه فان علیا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره.

عبدالله بن احمد... از عبدالرحمان بن ابی لیلی روایت می کند: دیدم علی علیه السلام در میدان کوفه می فرماید: مردم شما را به خدا کدامیک از شما شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. راوی می گوید: دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند برخاستند و شهادت دادند که ما در غدیر خم شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر از خودشان نیستم و آیا زنان من مادران مؤمنین نیستند؟ همه گفتند: بله. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. مثل همین روایت از براء بن عازب نقل شده که در آن آمده: عمر به آن حضرت (علی علیه السلام) گفت: ای پسر ابوطالب! امروز ولی و پیشوای هر مؤمن گشتی.

عبدالله بن احمد... از عبید بن

ولیـد قیسـی روایت می کند: نزد عبدالرحمان بن ابی لیلی بودم. گفت: دیدم علی علیه السـلام در میدان کوفه مردم را قسم داد کـدامیک حاضـرند شـهادت بدهنـد کـه رسـول خـدا صـلی الله علیـه (وآلـه) و سـلم در روز غـدیر خم چه فرمـود؟ دوازده نفر برخاسـتندو گفتند:ما دیدیم و شـنیدیم که فرمود: خدایا دوست بدار هر که او (علی علیه السلام) را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشـمن دارد. یارش را یار باش و مخالفش را تنها بگذار و خوار کن. سه نفر که در غدیر خم بودند و شنیده بودند حاضر نشدند شهادت بدهند. حضرت آنها را نفرین کرد که نفرین آنها را گرفت.

ابن جریر... از محمـد بن عمر از پـدرش از علی روایت می کنـد: رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در کنار درخت در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

اسـماعیل بن عمرو بجلی... از عمیره بن سـعد روایت می کند: علی علیه السـلام بر روی منبر اصـحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را قسم داد که آیـا شـنیدند که آنحضـرت در غـدیر خم چه فرمـود؟ دوازده تن من جمله ابو هریره و ابو سـعید و انس بن مالک برخاسـتند و شـهادت دادند که ما آنروز شاهد بودیم که حضرت فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

احمد... از ابو طفیل روایت می کند: علی علیه السـلام در میدان مسـجد کوفه مردم را قسم داد که آیا حاضـرند شهادت بدهند که شـنیدند رسـول خـدا صـلی الله علیه (وآله) و سـلم در روز غـدیر خم چه فرمـود: عـده زیـادی برخاستندوشـهادت دادنـدکه آنروزحضرت

دست او(علی علیه السلام) را گرفت و فرمود: آیامی دانید که من نسبت به مؤمنین از خودآنها سزاوارترم؟ گفتند: بله یا رسول الله! فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ابو طفیل می گوید: در دلم تردیدی بوجود آمد. پیش زید بن ارقم رفتم و قضیه را تعریف کردم. گفت: چرا قبول نمی کنی؟ منهم شنیدم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم آنروز چنین فرمود.

ترمذی... از ابو سریحه یا زید بن ارقم روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

احمد... از زید بن ارقم روایت می کند: با رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در محلی بنام غدیر خم پیاده شده و در آفتاب نماز خواندیم. سپس حضرت خطبه خواند و فرمود: آیا نمی دانید و یا آیا شهادت نمی دهید که من از مؤمن بخودش اولی ترم؟ گفتند: بله. فرمود: فمن کنت مولاه فان علیا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

احمد... از رباح بن حارث روایت می کند: گروهی در میدان کوفه نزد علی علیه السلام رسیده عرض کردند: السلام علیك یا مولانا. حضرت فرمود: چگونه من مولای شما هستم، در حالی که شما عرب هستید؟ گفتند: ما خود از رسول خدا صلی الله علیه(وآله) و سلم در غدیر خم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه فهذا مولاه. هر کس را که من مولای اویم پس این (علی علیه السلام) هم مولای اوست. رباح بن حارث می گوید: آنها که رفتند پرسیدم: اینها که بودند؟ گفتند: گروهی از انصارکه ابو

ایوب انصاری هم جزو آنهاست.

ابن جریر... از عائشه دختر سعد از پدرش روایت می کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم در روز جحفه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم! آیا من ولی و مولای شمایم؟ گفتند: بله، حضرت دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: این ولی من و کسی است که حقوق مرا ادا خواهد کرد. خداوند دوست کسی است که او را دوست بدارد و مولا بداند و دشمن کسی است که او را دشمن بدارد.

مطلب بن زیاد از عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر بن عبدالله روایت می کند: در جحفه در غدیر خم بودیم که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از خیمه بیرون آمد ودست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

ذهبی می گوید: این حدیث خوبی است.

احمد... از یحیی بن آدم که در حجه الوداع حاضر بود روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود: علی از من است و من از علی. هیچکس حق مرا ادا نمی کند مگر خودم یا علی. یعنی هیچکس قرض های مرا نخواهد داد مگر خودم یا علی ....

حافظ ابویعلی... از پدر ابو یزید اودی روایت می کند: ابو هریره وارد مسجد شد. مردم دورش را گرفتند. جوانی از او پرسید: ترا بخدا شنیدی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ گفت: بله.

شرح واقعه

شاید بتوان ادعا نمود واقعه غدیر خم مهم ترین واقعه ای است که در تاریخ

اسلام از ابتدا تا انتها اتفاق افتاده است اگرچه عده ای از علمای سنی همیشه در پی آن بوده اند که به نوعی آنرا انکار کرده و یا شأن نزول آیات آن را تغییر داده و یا معانی خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن روز تحریف و یا تأویل نابجا نمایند اما به هر تقدیر نتوانستند این حقیقت بزرگ تاریخ اسلام را بپوشانند و چنانکه در بالا ملاحظه شد به طور اعجاب انگیز منابع و مسانید و سنن آنها مملو از روایات غدیر خم است آنقدر که خود آنها هم شگفت زده شده اند!

اگر کسی از روی عدل و انصاف کتب تاریخی و روایی و تفسیری و رجالی علمای سنی را بررسی کند در می یابد واقعه غدیر خم نتیجه تمامی فضائلی است که در طول بیست و سه سال پیامبر صلی الله علیه و آله در باره امام علی علیه السلام فرموده است.

برای آنکه تحقیق مسأله خالی از دلیل و برهان نباشد به انواع روایاتی که در کتب و مسانید و سنن و صحاح سنی ها در باره فضائل علی علیه السلام وارد شده است اجمالا اشاره می گردد تا روشن شود واقعه غدیر خم حقیقتی بود که باید صورت می گرفت و چاره ای از وقوع آن نبود.

قبل از ذکر روایات سزاوار است این مطلب تذکر داده شود که آنچه از روایات ذکر می شود تماما از منابع خود سنی هاست و حتی یک روایت هم از شیعه نقل نخواهد شد.

البته ناگفته نماند بسیاری از آن روایات را نیز منابع شیعیان نقل کرده اند ولی ما فقط به اسناد سنی ها بسنده می کنیم تا راه هرگونه اعتراضی

مسدود گردد.

همچنین ما به روایات معروف استناد کرده و از ذکر سندها به علت کثرت آنها چشم پوشی می نماییم.

عبد الله بن عباس شخصیتی است که علمای سنی شدیدا به او اعتماد کرده و روایاتش را پذیرفته اند. از او پرسیدند: آیا فضائل علی علیه السلام به سه هزار می رسد؟ جواب داد: به سی هزار نزدیک تر است.

این روایت که از روایات معروف سنی هاست به وضوح می رساند کسی که دارای قریب سی هزار فضیلت است امامت و ولایت او بر امت مسلمان نه تنها دور از انتظار نیست بلکه اصلا جز آن انتظاری نیست.

روایات سنی ها در باب فضائل امام علی علیه السلام بقدری متنوع و گوناگون است که مشکل بتوان آنها را دسته بندی نمود اما یک دسته از آن روایات به گونه ای است که می توان گفت تماما یک حقیقت را بیان می کند که این دسته هم از روایات مشهوره است و هم بعضی از آنها به قدری سند دارد که به حد تواتر می رسد لذا برای اثبات آنها نیاز به هیچ دلیل و مدرکی نیست.

این دسته از روایات گویای این است که حقیقت امام علی علیه السلام با حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله اتحاد حقیقی دارد به گونه ای که دلالت دارد آنها یک روح در دو بدن هستند. در این صورت طبیعی است که بهترین فرد برای خلافت و امامت غیر از امام علی علیه السلام شخص دیگری نخواهد نبود زیرا اوست که ثانی و بدل حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله است. همچنانکه با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله شخص دیگری صلاحیت برای امامت و ریاست

امت ندارد با وجود امام علی علیه السلام نیز همین گونه است.

این دسته از روایات ناشی از قرآن و کلام خداوند هستند. به بیان دیگر می توان گفت: این روایات تفسیر واقعی و معنای حقیقی قرآن هستند. این ادعای ما گزاف و بی دلیل نیست زیرا تمامی منابع تفسیری و حدیثی سنی ها مملو از آن است به طوری که شاید بتوان گفت که فوق حد تواتر است و یک مراجعه جزئی به کتب معتبر تفسیری آنها به احسن وجه ادعای ما را اثبات می نماید.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: " فمن حاجک فیه من بعد ما جاء ک من العلم فقل تعالوا ندع ابناء نا و ابناء کم و نساء نا و نساء کم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین " آل عمران: ۶۱ (چنانچه کسی پس از آنچه که از علم بر تو نازل گردید، مناظره کرد پس بگو: بیایید پسران مان و پسران تان و زنان مان و زنان تان و خودمان و خودتان را بیاوریم سپس مباهله کرده و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم)

این آیه شریفه در باره مناظره پیامبر صلی الله علیه و آله با نصارای نجران (مسیحیان) نازل گردید. تمامی تفاسیر و کتب حدیثی سنی ها اقرار و اعتراف دارند که مراد از پسران مان امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مراد از زنان مان حضرت فاطمه زهرا علیها سلام و مراد از انفسنا " خودمان " علی علیه السلام است. به عبارت دیگر علی علیه السلام را آورد تا خودش را آورده باشد و به بیان واضح تر در آنجا علی علیه السلام خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود و

از آنجا که معقول

نیست دو نفر در یک جا یک حقیقت باشند و در جای دیگر نباشند اثبات می گردد که علی علیه السلام به اقرار و اعتراف تمامی علمای سنی نفس پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

هنگامی که علی علیه السلام نفس و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد به طور طبیعی نتیجه ای را می دهد که در غدیر خم اتفاق افتاد. همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله اولای از هر مؤمنی به خودش و ولی و امام هر مسلمانی می باشد علی علیه السلام هم خواهد بود چرا که او غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله چیز دیگری نبود. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم کلمه " أنفسنا " را در آیه شریفه مباهله در سوره آل عمران تفسیر نمود و تجزیه کرد.

همچنین هنگامی که علی علیه السلام نفس و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد

نتیجه ای که حاصل می گردد این است که چنانچه امر دائر گردد بین اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه و امام باشد یا ابوبکر، کدام یک سزاوار خلافت و امامت خواهد بود؟!

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام نیازی به استدلال برای اثبات اولویت خود برای امر خلافت و امامت نداشت چرا که او بدل حقیقی و ثانی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله به امر الهی رئیس امت و امام و ولی هر مسلمانی بود، بالطبع علی علیه السلام هم امام و ولی هر مسلمانی به امر الهی

می گردید.

روایت دیگری که در کتب و منابع روایی سنی ها از کثرت به فوق حد استفاضه رسیده و شاید بتوان ادعای تواتر آنرا نمود، حدیث نور است.

حدیث شریف نور دارای الفاظ گوناگون است که حکایت از آن دارد که به دفعات مختلف و مناسبت های متعدد از لسان مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر گردیده است.

معروف ترین جمله آن که تقریبا در تمامی روایات مشترک می باشد این جمله است: " کنت أنا و علی نورا واحدا بین یدی الله عز و جل " رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی یك نور واحد در مقابل خداوند عز و جل بودیم.

این حدیث به قدری در میان علمای سنی مشهور است که احتیاج به هیچ بحث و استدلالی ندارد. مرحوم میر حامد حسین هندی از علمای شیعه اسناد این روایت و الفاظ مختلف آنرا از کتب و منابع سنی ها استخراج کرده که کتابی قطور و بزرگ گردیده است.

این حدیث شریف نیز به نوبه خود تفسیر دیگر آیه شریفه " انفسنا " است. شاید بتوان گفت: آیه شریفه " انفسنا " حاکی از اتحاد نزولی آنها و حدیث شریف نور حاکی از اتحاد صعودی و ملکوتی آنهاست.

این حدیث شریف اتحاد حقیقی روحی و نفسی پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام را به صراحت بیان می دارد و دیگر جای هیچ سخنی را در امر امامت و ولایت امام علی علیه السلام باقی نمی گذارد. جایی که روح علی علیه السلام روح رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد طبیعتا نفس آن دو نیز یکی می گردد. هنگامی

که نفس آن دو یکی شد حکم یک دیگر را پیدا می کنند. این اتحاد به فرمایش شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در نبوت تخصیص خورده و استثناء شده است اما در امامت و ولایت و اولویت در حکم خود باقی مانده است چنانکه در غدیر خم بیان فرمود.

بنابراین ابوبکر برای اشغال مسند خلافت نه تنها دلیلی نداشت بلکه صریحا به حق پیامبر صلی الله علیه و آله تجاوز نمود چرا که وجود علی علیه السلام حاکی از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پر واضح است که با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ حقی برای ابوبکر در امر ریاست و امامت و خلافت محفوظ نیست.

عطار نیشابوری سنی شاعر و عارف پرآوازه ایرانی حدیث شریف نور را به نظم کشیده و می گوید:

تو نور احمد و حیدر یکی دان که تا اسرار گردد بر تو آسان

با توجه به حدیث شریف نور روشن می گردد که در غدیر خم حقیقتی بیان شد که قبلا با الفاظ دیگر بیان شده بود اگرچه برای آنها که به حقیقت عارف به حق پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمایشات ایشان بودند اتفاق تازه ای رخ نداد بلکه نتیجه ای صورت گرفت که در طول بیست و سه سال تدریجا به عنوان فضائل علی علیه السلام صادر شده بود.

حدیث مشهور دیگری در کتب علمای سنی نظیر حدیث شریف نور وجود دارد که آن هم به نوبه خود تفسیر دیگر کلمه مقدسه " انفسنا " در آیه شریفه مباهله در سوره آل عمران است. آن حدیث شریف دیگر که آنهم الفاظ مختلفی دارد حدیث

شجره است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

" الناس من شجره شتی و أنا و علی من شجره واحده "

مردم از درخت های گوناگونی هستند اما من و علی از یک درخت هستیم

این روایت شریفه هم با بیانی زیبا و رسا و صریح اتحاد حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را اعلام می دارد. قطعا نتیجه این اتحاد همان غدیر خم می گردد. هنگامیکه درخت وجود علی علیه السلام همان درخت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ریشه و شاخ و برگ های آنها هم که همان احکام وجودی آنهاست یکی می گردد. لذا امامت و ولایت علی علیه السلام همان امامت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله است بنابراین با وجود چنین ولایتی دیگر نوبت به امثال

ابوبکر و عمر و... نمی رسید که بخواهند در میدان خلافت جولان دهند!

روایت معروف و مشهور دیگری که منابع روایی سنی ها فراوان آنرا نقل کرده اند این حدیث شریف است:

" قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: علی منی و أنا من علی "

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی از من است و من از علی

این حدیث شریف به قدری در معنای خود صراحت دارد که بهتر آن است که برای تفسیر آن چیزی گفته نشود. جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام باشد و وجودش وابسته به آن چگونه می توان به امثال ابوبکر اجازه سخن گفتن داد.

حدیث معروف دیگری که منابع سنی ها به وفور ناقل آن است جمله ای است که پیامبر صلی الله علیه و

آله در ضمن فرمایشات دیگر فرموده است و آن این است:

" علی خود من است "

سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله به نص صریح قرآن " ما ینطق عن الهوی إن هو الا وحی یوحی " تماما وحی است و هرگز آن حضرت از روی هوای نفس و خواهش دل چیزی نمی گوید. بنابراین هنگامی که ایشان بفرماید: " علی خود من است " این بیان شوخی و تعارف نیست بلکه در واقع و نفس الامر حقیقتا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است و این بیان حاکی از این است حضرت بر اساس وحی چنین می گوید و از آنجا که وحی مختص ذات احدیت " الله " است اثبات می گردد که خداوند متعال علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را یک نفس و یک شخص قرار داده

است. لذا در دوران امر بین علی علیه السلام و ابوبکر و عمر، حکم دوران امر بین پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر جاری می گردد. هر حکمی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شود همان حکم هم بدون کمترین تفاوتی برای علی علیه السلام خواهد بود.

بسیار عجیب است که علمای سنی با داشتن چنین روایات محکم و مشهور و معتبری در منابع و مسانید خود باز هم ابوبکر و عمر و عثمان را از علی علیه السلام برتر می دانند و خلافت را حق آنان می خوانند. در حقیقت ابوبکر و عمر و عثمان را برتر از پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند چرا که به نص صریح فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و

آله علی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بود!!

اگر این روایات را که به حقیقت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و بر گرفته از قرآن مجید است، تنها شیعیان اهل بیت علیهم السلام ادعا می کردند علمای سنی می توانستند بدان ملتزم نشوند. اما سخن اینجاستکه این روایات تماما از روایات مشهوره و معتبره خود آنهاست و شیعیان دستی در آنها نداشته اند!

خود را اهل سنت می نامند یعنی آنانند که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کنند. حال آیا نباید از آنها پرسید: آیا این فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله که مؤید به تأیید قرآن است، سنت نیست؟!!

روایت دیگری که در نزد علمای سنی به شهرت روایات فوق نیست ولی از روایات معتبره آنهاست این روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

" علی منی بمنزله رأسی من جسدی "

علی علیه السلام نسبت به من مانند سر من نسبت به بدن من است

این روایت شریفه به صراحت اعلام می دارد که علی علیه السلام مهمترین جزء بدن پیامبر صلی الله علیه و آله است همچنانکه سر نسبت به سایر اجزاء بدن از اهمیت بیشتری برخوردار است.

پر واضح است که سر بدون بدن و بدن بدون سر به هیچ دردی نمی خورد و صدق انسان بر آن نمی شود، به دلیل این روایت شریفه علی علیه السلام بدون پیامبر صلی الله علیه و آله کامل نیست و ناقص است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بدون علی علیه السلام ناقص و غیر کامل است و به بیان دیگر آندو مکمل و متمم یکدیگرند.

این حدیث شریف به بیان دیگری اتحاد

وجودی امام علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می کند.

روایت دیگری که در منابع و مسانید علمای سنی در فضیلت امام علی علیه السلام نقل گردیده است که در شهرت از روایت قبل کمتر نیست روایتی است که راوی آن شخص ابوبکر خلیفه اول سنی هاست که می گوید: خودم از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

" علی منی بمنزله روحی من جسدی "

علی علیه السلام نسبت به من مانند روح من است نسبت به بدن من

این روایت شریفه هم مانند روایت قبل صراحت دارد در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام مکمل و متمم یکدیگرند همچنانکه روح و بدن کامل کننده یکدیگر می باشند و نیز صراحت دارد در اینکه همچنانکه روح و بدن بانضمام هم یک موجودند، علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله منضم به یکدیگرند و با هم یکی هستند.

نتیجه تدبر در این روایات شریفه که کتب و منابع معتبر علمای سنی مملو از آنهاست این است که واقعه غدیر خم اتفاق جدیدی در اسلام نبود بلکه ثمره و میوه بیست و سه سال نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم عملاـ آیات قرآن را تفسیر نمود و سنتی را که سالهای متمادی قولا بنیان نهاده بود عملا مجسم کرد و از مردم بیعت گرفت که علی علیه السلام را خود پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم و خلافت و ولایت و اولویت او را بر مسلمانان همان حکم و خلافت و ولایت و اولویت پیامبر صلی الله

علیه و آله بدانند.

بنابراین غدیر خم به امر خداوند تأکید عملی بر تمام آیات و سنتی بود که طی بیست و سه سال بیان گردیده بود و اتمام حجتی بود برای آنانیکه با نقشه های قبلی در پی اشغال مسند خلافتی بودند که نه حق آنها بود و نه شأن آنها!!

اینها روایاتی بود که اتحاد وجودی امام علی علیه السلام را با پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می کرد. اما علمای سنی روایات بسیاری در نص بر خلافت و امامت امام علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارند که بسیاری از آنها متواتر و بسیاری دیگر در حد استفاضه هستند که مجموعا خلافت بلا فصل امام علی علیه السلام را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات می نمایند.

یکی از روایاتی که نزد علمای سنی و جمیع علمای اسلامی بسیار معروف و مشهور است و اسناد فراوان و معتبری دارد " حدیث دار " است. در این حدیث شریف که در ابتدای نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نزول آیه شریفه " و أنذز عشیرتک الاقربین " از لسان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله صادر گردیده است تصریح به خلافت و وصایت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله گردیده است.

زمانیکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود: اسلام را علنی کرده و ابتدا از فامیل و عشیره خود شروع کن در همان مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اولین کسی که امروز به من ایمان بیاورد همان بعد از من وصی و

خلیفه و جانشین من خواهد بود و آن روز تنها کسی که اظهار ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد امام علی علیه السلام بود و بس. این حدیث شریف نزد تمامی علمای سنی معروف و مشهور و معتبر است ولی بخاطر مضمون و صراحتی که در امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، آنرا متروک و مسکوت گذاشته و از آن پریده و سخنی به میان نمی آورند.

حدیث شریف دار چنان معنا و مضمون صریحی دارد که هیچ یک از علمای سنی حاضر به بحث در باره آن نیستند و هر یک به نوعی از بحث و تحقیق در باره آن فرار می کنند.

این ظلمی است که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله شده است که یکی از بهترین و شریف ترین سخنان آن حضرت را مخفی کرده و عوام و جوانان خود را از آن بی خبر نگه می دارند!!

روایت شریفه دیگری که نص بر خلافت و وصایت بلا فصل امام علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد حدیث شریف " منزلت " است. این حدیث شریف که چند بار از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است این است که به امام علی علیه السلام فرمود:

" أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی "

تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست

حضرت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام سه نسبت و خصوصیت داشت. اولا: برادر موسی علیه السلام بود. ثانیا: وصی و خلیفه و جانشین موسی

علیه السلام بود. ثالثا: خودش هم پیامبر بود "

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی یعنی هر نسبتی که هارون به موسی داشته است، تو هم داری. او برادری داشت تو هم داری. او وصایت و خلافت و جانشینی داشت تو هم داری.

اگر تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به عدم نبوت پس از خود نبود به مقتضای روایت شریفه منزلت می گفتیم که علی علیه السلام نبوت هم داشته است اما از آنجا که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نبوت پس از خود را نفی کرده است ما نیز معتقد به عدم نبوت امام علی علیه السلام می باشیم. اما آن دو منصب قبلی به جای خود باقی است.

به اقرار و اعتراف کلیه علمای سنی اعم از مفسرین و محدثین و مورخین و غیره و جمیع علمای اسلام از تمامی فرق و مذاهب پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برادر خود کرد و با هم عقد اخوت بستند و این مسأله لااقل دوبار در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. وصایت و خلافت و جانشینی هم به مقتضای حدیث منزلت واقع گردید. بنابراین با وجود حدیث منزلت هیچ تردیدی در خلافت و جانشینی بلافصل علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نمی ماند و از آنجا که حدیث منزلت از کثرت روایت و طرق و اسناد به حد تواتر می رسد از دلائل قطعیه خلافت بلافصل علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله

علیه و آله می باشد.

با توجه به حدیث دار و حدیث منزلت که نص صریح بر خلافت امام علی علیه السلام می باشند اثبات می گردد که واقعه شریفه غدیر خم تجسم عملی تمامی نصوصی بود که در طول نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله از ابتدا تا انتها صادر گردیده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله می خواست بیعت بر آن نصوص باضافه خود غدیر خم بگیرد تا اتمام حجتی شود برای تمامی کسانی که در فکر اشغال منصب خلافت و ولایت پس از ایشان بودند. ولی متأسفانه چه سود که تمامی تلاش آن حضرت بی نتیجه ماند و کردند آنچه را کردند که بر آنها باد آنچه باید بر آنها باد!!

در منابع و مسانید و سنن و صحاح سنی ها روایات و اخبار فراوانی در باره خلافت و وصایت بلافصل امام علی علیه السلام نقل گردیده است که در بعضی از آنها لفظ وصی و در بعضی لفظ خلیفه و در بعضی لفظ امام بکار رفته است که اگر مجموع آنها را بر روی گذاشته و کنار هم بچینیم مجموعه ای از دلائل قطعیه بر خلافت بلافصل امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می گردد که به اصطلاح علمی هم تواتر معنوی و هم تواتر اجمالی بر خلافت و امامت بلافصل علی علیه السلام دارند.

در یکی از همین روایات آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: " إن الله عهد إلی فی علی أنه رایه الهدی و إمام أولیائی و نور من أطاعنی و هو کلمه التی ألزمتها المتقین " (خداوند در

باره علی علیه السلام از من پیمان گرفته است که او پرچم هدایت و امام دوستان من و نور کسانی است که مرا اطاعت می کنند و او کلمه ای است که بر متقین لازم کرده ام)

هر یک از صفات مذکوره در این روایت شریفه را تفسیر کنیم منتهی به امامت امام علی علیه السلام می گردد مضافا بر اینکه لفظ امام و پیشوا در آن بکار رفته است که هیچ معنایی جز امام و خلیفه بلافصل پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد.

ابن ابی الحدید سنی معتزلی در شرح نهج البلاغه خود روایتی از عمر و ابن عباس نقل می کند که سابقا آنرا اجمالا ذکر کرده که در اینجا به مناسبت آنرا دوباره تکرار می نماییم باشد که انشاء الله موجب ارشاد و هدایت و مزید اطلاع برای اهل حق و پیروان حقیقت گردد:

ابن عباس می گوید: روزی نزد عمر رفتم... تا آنجا که می گوید: عمر از من پرسید: نظرت در باره خلافت علی علیه السلام چیست؟ گفتم: به نظر من حق با اوست. از پدرم عباس هم پرسیدم، گفت: حق با علی است. عمر گفت: إن رسول الله صلی الله علیه و سلم اراد ان یذکره للامر فی مرضه فصددته عنه (همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد داشت در بیماریش به خلافت علی علیه السلام وصیت کند که من نگذاشتم)

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۱۴

مسأله خلافت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از اساسی ترین اموری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از ابتدای نبوتش به امر الهی بدان همت گمارده بود و در غدیر خم

آنرا عملی نمود و در لحظات آخرین عمر شریفش قصد داشت آنرا مسجل و مکتوب نماید تا به عنوان سند رسمی نوشته شده باقی بماند تا کسی نتواند آنرا انکار کند که عمر به اعتراف خودش مانع آن گردید و نگذاشت آن سند تحقق یابد.

به هر تقدیر کتب تفسیر و حدیث و تاریخ سنی ها چنان مملو از اسناد خلافت بلافصل علی علیه السلام است که مجموعه آنها با اسناد و طرقی که دارند ده ها و شاید صدها کتاب گردد. ولی متاسفانه علمای سنی چشم های خود را بر روی آنها بسته و آن حقایق بیشمار و ارزشمند را از مردم خود پنهان داشته اند!! فالله یحکم بینهم

یکی از مطالبی که در روایات غدیر خم از جمله روایات فوق آمده است این است که پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت و مولویت امام علی علیه السلام را اعلام می فرماید و مردم بر امر ولایت با ایشان بیعت می نمایند عمر هنگام بیعت جمله ای می گوید که از معروف ترین سخنان اوست. البته بعضی از الفاظ آن مختلف است ولی در مجموع همه یک معنا را می رسانند. به امام علی علیه السلام عرض می کند: " هنیئا لک یابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه " (عمده الاخبار فی مدینه المختار ص ۲۱۹ و ۲۲۰) مبارک باشد ای پسر ابی طالب که مولای هر مرد مومن و زن مومنه گشتی •

در بعضی از روایات دیگر آمده است: " بخ بخ لک یا علی! اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه " (کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین ص

۵۱۷ چاپ پاکستان)

به به یا علی! که مولای من و هر مرد و زن مؤمنی شدی

در بعضی دیگر آمده است: " بخ بخ لك یابن ابی طالب! اصبحت مولای و مولی کل مسلم " (تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۹۰) به به ای پسر ابی طالب! که مولای من و هر مسلمانی شدی.

ناگفته نماند که این تنها جایی نیست که عمر به امام علی علیه السلام مولا خطاب کرده است. موارد دیگری را نیز منابع سنی ها نقل کرده اند که عمر در آنها امام علی علیه السلام را مولا نامیده است که ذیلا به آنها اشاره می گردد:

مورد اول: محب طبری روایت می کند: دو نفر عرب که با یکدیگر نزاع داشتند نزد عمر آمدند. عمر به علی علیه السلام عرض کرد: یا ابا الحسن! بین آنها حکم کن. یکی از آن دو گفت: او بین ما حکم کند؟ عمر از جا پرید و موهای او را گرفت و گفت: وای بر تو! او مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر کس که او مولایش نباشد مؤمن نخواهد بود (ذخائر العقبی: ص ۶۸)

مورد دوم: یک بار علی علیه السلام بر علیه مردی اعرابی حکم کرد اما او راضی نشد. عمر یقه او را گرفت و گفت: وای بر تو! او مولای تو و هر مرد و زن مؤمنی است. (الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۷۰)

مورد سوم: طبرانی می گوید: به عمر گفتند: چنان با احترام در باره علی علیه السلام رفتار می کنی که با هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان نمی کنی! جواب داد: بخاطر آنکه او

مولای من است. (الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۷۰)

مطالعه کتب و منابع علمای سنی هر محقق منصفی را که طالب حق باشد به احسن وجه بر حقانیت و امامت و ولایت امام علی علیه السلام واقف می گرداند و نیاز به هیچ بحث و استدلالی نیست. فضائل امام علی علیه السلام به حدی کتابهای علمای سنی را پر ساخته است که انسان را به حیرت وا می دارد که چگونه با این همه روایت باز هم معتقد به ولایت و امامت و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نمی گردند و چگونه جواب خداوند را خواهند داد؟!

به هر تقدیر واقعه شریفه غدیر خم قطعی ترین دلیل و برهان بر خلافت و امامت مطلقه امام امیرالمومنین علی علیه السلام است که از نظر روایی از طریق خود راویان سنی متواتر می باشد که مرحوم علامه امینی از علمای شیعه تمامی آن اسناد را در یازده جلد بنام " الغدیر " جمع آوری کرده است بگونه ای که خود علمای سنی از آن تقدیر کرده اند.

بعضی از علمای سنی که نتوانستند واقعه غدیر را انکار کنند از روی تعصبی که داشتند در صدد برآمدند معنای حدیث غدیر را تحریف نمایند به این صورت که لفظ " مولا " را که چند بار در روایت آمده است به معنای دوست بگیرند یعنی معنای روایت چنین شود: هر که را که من دوست اویم علی هم دوست اوست. ولی هر عاقل ذی شعوری می داند که چنین معنایی با الفاظ صریح روایت نمی سازد زیرا قبل از آن پیامبر صلی الله علیه و آله از همه

اقرار گرفت که آیا من نسبت به شما اولای از خودتان نیستم؟ پس از آنکه مردم جواب دادند: بلی، حضرت بلافاصله فرمود: پس هر که را که من مولای اویم یعنی اولای از خودش به اویم پس علی هم مولاـ و اولای از او به خودش است. این معنا بقدری صریح بود که حتی عمر هم نتوانست در برابر آن مقاومت کند و مجبور شد به اولویت و مولویت امام علی علیه السلام اقرار و اعتراف کرده و بدان مناسبت به آن حضرت تبریک بگوید!

این بود گذری اجمالی بر واقعه شریفه غدیر خم. علاقمندان می توانند برای اطلاع بیشتر از این حقیقت مظلوم تاریخ به کتابهایی که در این باره نوشته شده است مراجعه نمایند.

نکته ای دیگر در باره واقعه شریفه غدیر خم که بسیار قابل دقت و تأمل است!!

در روز غدیر خم رنگ عمر و ابوبکر پرید

لسان المیزان ج ۱ ص ۳۸۷

ابن الموفق بن محمد بن یحیی ابوالفضل واعظ... در فرهنگ ادبیات بسیار کارکشته و خبره بود. فقه شافعی می خواند و ادعای تشیع داشت و بسیار متواضع و عابد بود و زیاد قرآن می خواند. عده ای از عدول بغداد از او روایت می کنند که در مجلس درسی که در کوفه داشت می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، رنگ ابوبکر و عمر تغییر کرد و این آیه نازل شد " فلما رأوه زلفه سیئت وجوه الذین کفروا " (هنگامی که مقام و منزلت او (علی علیه السلام) را دیدند رنگ صورت کافران از ناراحتی زشت شد.

واقعه ای که در سقیفه بنی ساعده روی داد و کار

به خلافت ابوبکر خاتمه یافت مسأله ای نبود که یکباره اتفاق افتاده باشد بلکه نقشه ای بود از پیش تعیین شده و توافق های پنهانی بین احزاب و گروه هایی که در این واقعه ذی نفع بودند.

هر محققی که کمترین اطلاعی از تاریخ اسلام و جریانات سیاسی در سال آخر عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد بخوبی می داند قضیه خلافت پس از آن حضرت ریشه در وقایع قبل از رحلت آن حضرت داشته است و امکان ندارد اتفاقی به آن مهمی یکباره و ناگهانی صورت بگیرد بی آنکه نقشه و موافقت هایی قبل از آن بعمل آمده باشد.

انشاء الله به زودی خواهد آمد که به محض آشکار شدن آثار مرگ در پیامبر صلی الله علیه و آله اجرای نقشه آنانیکه در پی اشغال مسند خلافت بودند نمایان شد. تا آن هنگام هر نقشه و جریانی بود زیر زمینی و پنهانی بود. اما از آن هنگام به بعد علنی و آشکار گردید.

اولین چشمه نقشه آنها امتناع ابوبکر و عمر از رفتن با سپاه اسامه بود. با تمام تأکیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله به رفتن آندو با سپاه اسامه داشت و حتی به اعتراف روایات سنی ها آن حضرت هر کسی را که از رفتن با سپاه اسامه خودداری کند لعنت نمود باز هم ابوبکر و عمر حاضر به همراهی با سپاه نشدند. به بهانه آنکه نگران حال پیامبر صلی الله علیه و آله هستند در مدینه ماندند و این اولین اجرای علنی نقشه آنها بود.

دومین چشمه نقشه و مخالفت علنی آنها هنگام وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. آنجا که حضرت فرمود: قلم

و دواتی بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، عمر بی رحمانه بر آن حضرت تاخت و با کمال گستاخی و بی ادبی که نشان از کمال بی ایمانی به مقام قدسی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، گفت: این مرد هذیان می گوید. کتاب خدا در بین ماست. همان ما را بس است. همین جمله عمر باعث اختلاف بین حاضرین شد. عده ای مخالف عمر و عده ای موافق او. آنهایی که با عمر هم صدا شدند همانهایی بودند که از قبل با هم توافق کرده بودند. وگرنه چگونه

امکان داشت مسلمانانی که در طول سالیان دراز آنهمه علم و حکمت و معجزه از آن حضرت دیده بودند و ایمان به نبوت و رسالت ایشان از جانب خداوند داشتند به عمر اعتراض نکنند و او را از مجلس بیرون نیندازند

سومین چشمه نقشه آنها این بود که عمر به محض آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله چشم از دنیا فرو بست شمشیر بدست گرفت و اعلام کرد آن حضرت نمرده است. هر کس بگوید پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است او را خواهم کشت. آن لحظه ابوبکر آنجا نبود. عمر آنقدر این بازی را ادامه داد تا آنکه ابوبکر آمد. ابوبکر که گفت: بله پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، عمر

پذیرفت و ساکت شد. آن شمشیر کشیدن و این ساکت شدن کاملا روشن می ساخت که تمامی این برنامه ها از پیش تعیین شده و مطابق موافقت های قبلی اجرا می گردد.

چهارمین چشمه نقشه آنها هم این بود که بلافاصله جنازه مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده و

به سقیفه بنی ساعده رفته و بالاخره کار را به نفع ابوبکر خاتمه دادند.

با توجه به نکاتی که ذکر گردید کاملاً مشخص می گردد ابوبکر و عمر از قبل در تدارک برنامه هایی برای اشغال مسند خلافت بوده اند. بنابراین بسیار طبیعی است که هر جریانی که مخالف برنامه های آنها رخ می داد آنها را به وحشت می انداخت. پیش آمد جریان غدیر خم که برای امثال ابوبکر و عمر بسیار ناگهانی و کوبنده بود پرواضح است که آنها را بهت زده کرده و رنگ آنها را می پراند! چرا که اصلا انتظار چنین چیزی را نداشتند و تا آنجا را حساب نکرده بودند که ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله با اقدامی تازه تمامی نقشه های آنها را برهم زند. بدین خاطر از شدت شگفتی و ناراحتی رنگ صورت آنها تغییر کرد و از شدت عصبانیت سرخ و سیاه شدند.

در روایت مورد بحث که در فوق ذکر گردید راوی شخصی است که عدول و متدینین بغداد از او روایت نقل می کرده اند. بدین خاطر نمی توان گفت: چنین شخصی اهل دروغ و جعل حدیث باشد خصوصا بر علیه مذهب و خلفای خود! لذا با شواهد و قرائن تاریخی که ذکر گردید صدق روایت بیشتر و واضح تر می گردد.

با تفصیلی که گذشت روشن می گردد که آیه شریفه ای که در روایت آمده است تا چه حد گویا بوده و صراحت دارد. آیه شریفه دو دسته را معرفی می کند:

دسته اول: شخصیتی که قرآن مجید از مقام قرب او به حضرت حق سخن می گوید و از آنجا که واقعه غدیر خم در شأن مبارک امام علی

علیه السلام صورت گرفت معنای آیه شریفه چنین می گردد: هنگامی که مقام قرب و منزلت امام علی علیه السلام را دیدند.

دسته دوم: کسانی که قرآن کریم از آنان به کافران تعبیر می نماید. یعنی هنگامی که مقام قرب امام علی علیه السلام را دیدند رنگ صورت آنان که کافر شده بودند از ناراحتی و عصبانیت زشت گردید و از آنجا که در روایت تصریح شده است که رنگ صورت ابوبکر و عمر پرید معلوم می گردد مراد قرآن از کسانی که کافر شده بودند چه کسانی هستند!!

مطلب دیگری که از آیه شریفه بدست می آید این است که خداوند صیغه ماضی را در کلمه کفر بکار می برد و می فرماید: " سیئت وجوه الذین کفروا " زشت گردید صورت کسانی که کافر شده بودند. بکار بردن صیغه ماضی نشان می دهد که آنها از قبل مخالف خلافت امام علی علیه السلام بوده و در صدد کنار زدن آن حضرت از منصب امامت بوده اند و این تعبیر قرآن کاملا نقشه آنها را از قبل برملا می سازد.

نکته دیگری که از آیه شریفه بدست می آید این است که هر کسی که از مقام امامت و مولویت و ولایت امام علی علیه السلام ناخشنود و ناراضی باشد کافر است. زیرا حکم امامت و ولایت و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند است. بنابراین هر کس این حکم را نپذیرد در حقیقت حکم خداوند را انکار کرده است و به ضرورت تمامی مذاهب اسلامی انکار حکم حتمی خداوند متعال کفر است!!

حمله عمر و معاویه برای دور کردن آیه (الیوم اکملت...) از روز غدیر

بخاری ج ۱ ص ۱۶

حسن بن صباح... از

طارق بن شهاب روایت می کند: شخصی یهودی به عمر بن خطاب گفت: آیه ای در قرآن شماست که اگر بر ما یهودیان نازل شده بود ما آنروز را عید می گرفتیم. عمر پرسید: کدام آیه؟ گفت: " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا " (امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و به دیانت اسلام برای شما راضی شدم) عمر گفت: بله ما می دانیم کی و کجا نازل شده است. روز عرفه و روز جمعه بر پیامبر صلی الله علیه (وآله) و سلم در حال قیام نازل شد.

و بخاری ج ۵ ص ۱۲۷ و سنن نسایی ج ۸ ص ۱۱۴

مسلم ج ۸ ص ۲۳۸

ابوبکر بن ابی شیبه... از طارق بن شهاب روایت می کند: یهودیان به عمر گفتند: اگر روزی را که آیه " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا " بر ما نازل شده بود حتما آنروز را جشن می گرفتیم. عمر گفت: من آنروز و آن ساعتی را که آیه نازل شد می دانم و نیز می دانم رسول خدا صلی الله علیه در کجا بود. این آیه در شب مشعر الحرام در عرفات بر رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم نازل شد و ما هم همراه آن حضرت بودیم.

نسائی می گوید: آیه " اکملت... " در عرفه روز پنجشنبه نازل شده است

سنن نسائی ج ۵ ص ۲۵۱

اسحاق بن ابراهیم... از طارق بن شهاب روایت می کند: شخصی یهودی به عمر گفت: اگر این آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " بر ما یهودیان نازل شده بود آنروز را جشن می گرفتیم. عمر گفت: می دانم در چه روز و شبی نازل شد. شب جمعه در عرفات بر رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم نازل شد که ما هم در کنارش بودیم.

سنن نسائی ج ۱ ص ۲۹۰

ابراهیم بن هارون... از جابر بن عبدالله روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) به عرفه آمد. برایش چادری در، نمره، زده بودند. در آنجا بیتوته کرد تا ظهر شد. سپس سوار بر ناقه خود، قصواء، شده به بطن الوادی رفته و در آنجا خطبه خواند. سپس بلال اذان گفت و حضرت نماز ظهر و عصر را پشت سر هم خواند.

واقدی شهادت می دهد: روز عرفه جمعه نبوده است

واقدی ج ۲ ص ۱۱۰۱

عمر ضمری می گوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه روز ترویه (هشتم ذی الحجه) و روز عرفه (روز نهم) هنگام ظهر بر روی مرکب خود قبل از نماز و روز قربانی بعد از ظهر خطبه خواند. گفته شده روز ترویه (هشتم ذی الحجه) روز جمعه بوده است.

چنانکه عرض شد واقعه شریفه غدیر خم مهم ترین واقعه ای است که در اسلام اتفاق افتاده است. روزی است که دین کامل گردید و خداوند متعال به دین اسلام راضی شد.یعنی تا قبل از آن واقعه خداوند هنوز از اسلام راضی نبود زیرا تکمیل نگردیده و ناقص بود. آیه شریفه " الیوم اکملت لکم دینکم..." دارای چنان معنا و مفهوم بلندی است که حتی یهودیان هم بدان غبطه می خوردند چنانکه می گفتند: اگر این آیه بر ما نازل شده بود آنروز را عید اعلام کرده و جشن می گرفتیم.

از آنجا که آیه شریفه اکمال دین در روز غدیر خم یعنی هجدهم ذی الحجه بمناسبت اعلام خلافت و ولایت و مولویت امام علی علیه السلام نازل گردید لذا این آیه شریفه هیچ مدلولی جز امامت و خلافت امام علی علیه السلام ندارد. به همین خاطر مخالفین خلافت امام

علی علیه السلام برای آنکه ارتباط این آیه شریفه را با امامت آن حضرت قطع کنند در صدد برآمدند روز نزول آیه را تحریف کرده و تغییر دهند.

اولین کسانی که اقدام به این کار کردند عمر و معاویه بودند. اگرچه این عمل آنها چندان نتیجه مهمی به همراه نداشت زیرا آنها علی رغم تمامی تصریحات پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت امام علی علیه السلام مسند خلافت را اشغال کرده و دیگر کسی را همت و غیرت آن نبود که بخواهد حکومت را از آنان پس بگیرد ولی به هر تقدیر هر عملی در جهت خلاف امامت امام علی علیه السلام مطلوب و محبوب آنها بود و از آن استقبال می کردند خصوصا بنی امیه که حقیقتا دشمنی آنها با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کینه توزانه و از سر خونخواهی بود. مسائل بسیاری در آیه شریفه اکمال دین مطرح است که باید یک به یک به آنها رسیدگی نمود:

مسأله اول: آنکه سه دسته روایت در باره روز عرفه در حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله در منابع سنی ها وجود دارد:

دسته اول: روایاتی است که راوی آن عمر و معاویه هستند که می گویند: روز عرفه جمعه بوده است.

دسته دوم: روایتی است که باز راوی آن عمر است و در سنن نسایی آمده است که می گوید: روز عرفه پنجشنبه بوده است.

دسته سوم: روایتی که می گوید: روز عرفه شنبه بوده است.

هر سه دسته روایت را در فوق ذکر کردیم. با توجه به اختلاف روایات از ناحیه خود راویان سنی نمی توان اثبات کرد که روز عرفه چه روزی

بوده است. مضافا بر اینکه روایات متعارض بوده و تساقط کرده و از حجیت و اعتبار ساقط می گردند.

بنابراین با اختلاف در روز عرفه و مجهول شدن آن زمان نزول آیه شریفه اکمال دین هم به حسب روایات فوق نامعلوم می گردد.

مسأله دوم: در مورد آیه شریفه اکمال دین نیز دو اختلاف و احتمال مهم در روایات سنی هاست:

اول: آنکه روز نزول آیه شریفه اکمال دین " الیوم اکملت لکم دینکم..." در عرفه یعنی نهم ذی الحجه و روز جمعه بوده است.

دوم: آنکه روز نزول آیه شریفه روز هجدهم ذی الحجه و روز غدیر خم بوده است.

احتمال اول به دلائل و قرائن و شواهد قطعیه و گوناگونی ساقط است:

دلیل اول: چنانکه عرض شد روایات روز عرفه در کتب فقهی و روایی و تاریخی خود سنی ها متعارض است لذا استدلال به آنها از نظر علمی باطل می باشد.

دلیل دوم: به اتفاق جمیع علمای مذاهب اسلامی در روز عرفه هیچ اتفاق مهمی روی نداد تا آیه نازل شود که امروز دین شما را کامل کردم و به اسلام راضی شدم. مگر قبل از روز عرفه اسلام چه مشکلی داشت که ناقص بود و خداوند بدان راضی نبود؟

اگر واقعا قبل از روز عرفه اسلام مشکل داشته و ناقص بوده است پس باید در روز عرفه آن مشکل برطرف و آن نقص اصلاح شده باشد در حالیکه تمام علما متفق القول اند که در روز عرفه که مدعی اند روز جمعه بوده است هیچ اتفاقی نیفتاد و بطور عادی آن روز سپری شد. بنابراین هیچ دلیلی برای نزول آیه شریفه اکمال دین در عرفه وجود ندارد.

دلیل سوم: اگر روز عرفه روز نزول آیه شریفه

اکمال دین بوده است با وجود حاجیان بسیاری که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه و برای انجام اعمال حج آمده بودند باید راویان بسیاری واقعه مهم روز اکمال دین را نقل می کردند در حالی که فقط راوی آن عمر است و بس و هیچ کس دیگری آنرا روایت نکرده است!! این خود از مهم ترین دلائلی است که اثبات می کند روز نزول آیه شریفه اکمال دین روز عرفه نبوده است. روایات تصریح دارند که از هفتاد هزار تا یکصد و بیست هزار نفر در حجه الوداع همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برای انجام حج آمده بودند. حال چگونه امکان دارد روز عرفه، روز جمعه بوده و در آن روز آیه شریفه اکمال دین با آن اهمیت نازل گردد و اتمام دین را اعلام نماید ولی از آن همه جمعیت فقط یک نفر یعنی عمر مدعی شود که روز عرفه و روز نزول آیه شریفه اکمال دین جمعه بوده است؟!

دلیل چهارم: بر طبق روایات معتبره ای که منابع سنی نقل کرده اند سیره پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بوده است که معمولا روز پنجشنبه را روز آغاز سفر قرار می داده است چنانکه در صحیح بخاری ج ۴ ص ۶ و سنن ابی داود ج ۱ ص ۵۸۶ آمده است.

و در عیون الاثر ج ۲ ص ۳۴۱ تصریح کرده است که آغاز سفر آن حضرت در حجه الوداع از مدینه روز پنجشنبه بوده است.

از طرف دیگر روایات گویای این هستند که سفر آن حضرت از مدینه تا مکه هشت روز بیشتر طول نکشیده است.

همچنین روایات صراحت دارند در اینکه

آن حضرت چهار روز مانده به ذی الحجه از مدینه حرکت کرده است. با این حساب آن حضرت روز پنجشنبه بیست و ششم یا بیست و هفتم ذی القعده از مـدینه خارج شـده و هشت روز بعد یعنی چهارم ذی الحجه روز پنجشـنبه هفته بعد به مکه رسـیده است. بنابراین روز عرفه پنج روز بعد از پنجشنبه یعنی روز سه شنبه هفته آینده می شود.

حـال چگونه عمر ادعا می کنـد که روز عرفه روز جمعه بوده است در حالیکه هیـچ تأییـدی حتی بر مـذهب خود علمای سـنی برای این ادعا وجود ندارد؟!

دلیل پنجم: علما و راویان سنی بر طبق روایات بسیاری که دارند معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد روز پس از نزول آیه شریفه اکمال دین وفات یافت و از طرف دیگر روز وفات پیامبر صـلی الله علیه و آله را روز دوازدهم ربیع الاول می دانند. حال اگر روز نزول آیه شـریفه اکمال دین روز عرفه بوده باشد تا زمان وفات آن حضـرت بیش از نود روز می گردد. بنابراین معلوم می گردد روز عرفه روز نزول آیه شریفه مزبور نبوده است!!

سیوطی در الدر المنثور ج ۲ ص ۲۵۹ و ابن حجر در تلخیص الحبیر در پاورقی مجموع نووی ج ۷ ص ۳ و طبری در تفسیر خود ج ۴ ص ۱۰۶ و قرطبی در تفسیر خود ج ۲۰ ص ۲۲۳ تماما نقل کرده اند که پیامبر صـلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه شریفه اکمال دین هشتاد یا هشتاد و یک روز بیشتر زندگی نکرد. با این حساب باز هم ادعای عمر کذب و دروغ می گردد.

دلیل ششم: در روایات عمر که در

بالاـ هم ذکر شد آمده است: عمر در جواب آن یهودی گفت: ما هم روز اکمال دین را عید می دانیم زیرا آیه شریفه اکمال دین روز عرفه و روز جمعه نازل شده است و این دو الحمد لله عید است در حالی که به اعتقاد تمامی مسلمانان از شیعه و سنی روز عرفه عید نیست و هیچ مسلمانی نیست که روز عرفه را عید بداند! این هم دلیل قطعی دیگری است که اثبات می کند عمر در ادعای خود کاذب می باشد.

دلیل هفتم: چنانکه در گذشته گفتیم ابن عباس شخصیتی است که تمامی علمای سنی وی را معتبر و محترم و از علمای بزرگ و یگانه عالم اسلام می دانند.

منابع و مسانید سنی ها به طرق مختلف و معتبر از ابن عباس روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه به دنیا آمد و در روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و در روز دوشنبه از مکه خارج گردید و در روز دوشنبه مکه فتح شد و در روز دوشنبه سوره مائده و آیه " الیوم أکملت لکم دینکم " نازل گردید و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه از دنیا رحلت فرمود.

مراجعه شود به: دلائل بیهقی ج ۷ ص ۲۳۳ و مجمع الزوائد هیثمی ج ۱ ص ۱۹۶ و سیره ابن کثیر ج ۱ ص ۱۹۸

چنانکه در این روایت ملاحظه می شود ابن عباس تصریح می کند که آیه شریفه اکمال دین در روز دوشنبه نازل گردید. بنابراین این روایت معروف و معتبر هم به صراحت ادعای عمر را تکذیب می نماید که آیه مزبور روز

جمعه نازل گردید.

دلیل هشتم: اثبات احتمال دوم است یعنی اینکه اثبات نماییم آیه شریفه اکمال دین در روز هجدهم ذی الحجه روز غدیر خم نازل شده است.

چنانکه در گذشته هم گفتیم غدیر خم از طریق سنی ها بقدری سند و روایت دارد که روایات آن به حد تواتر می رسد. در این روایات تصریح شده است که آیه " الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا " در روز غدیر خم و بمناسبت اعلام ولایت امام علی علیه السلام نازل شده است.

چنانچه یک محقق منصف و بی غرض تاریخ را مطالعه کرده و به دقت نکات دقیق آنرا بررسی نماید شواهد و قرائن دیگری نیز می یابد که اثبات می کند عمر در ادعای خود کاذب بوده و سعی در تحریف شأن نزول آیه شریفه اکمال دین دارد.

تلاش ذهبی برای توجیه عمر

البدایه و النهایه ج ۵ ص ۲۳۳

روایت ضمره از ابن شوذب از مطر الوراق از شهر بن حوشب از ابو هریره که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، آنگاه این آیه نازل شد " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی " ابو هریره می گوید: روز غدیر خم هیجدهم ذی الحجه را هر که روزه بگیرد شصت ماه روزه برایش حساب می شود، این روایات همه دروغ است. لذا در صحیح بخاری و مسلم بطور صحیح ثابت شده که عمر گفته است: آیه " الیوم اکملت لکم دینکم... " روز جمعه و روز عرفه نازل شده است. همچنین روایت روزه هیجدهم ذی الحجه یعنی روز غدیر

خم نیز دروغ است. زیرا در روایات صحیح آمده که روزه تمام ماه رمضان مطابق با ده ماه روزه است، چگونه ممکن است روزه یک روز معادل شصت ماه روزه باشد؟!

حافظ ابو عبدالله ذهبی بعد از نقل این روایت می گوید: این روایت دروغ است. روایت این روزه صحیح نیست و بخدا قسم این آیه هم قبل از غدیر خم در روز عرفه نازل شده است.

ابو هریره کسی است که سنی ها او را از راویان مهم و معتبر می شناسند. شاید در منابع و مسانید علمای سنی هزاران روایت از ابو هریره نقل شده باشد که علما و فقهای سنی مذهب بدانها عمل می نمایند. حال چگونه شده است در اینجا که روایت ابو هریره به نفع امام علی علیه السلام می باشد روایت او دروغ می گردد؟!

روایت ابو هریره را اکثریت قاطع راویان و علمای سنی نقل کرده اند که بسیاری از اسناد آن بر طبق مذهب خود آنها صحیح و معتبر است و روایت او نیز از مشهورترین روایات است اما به خاطر آنکه روایت او مخالف نظر عمر و موافق ولایت امام علی علیه السلام است. می خواهند روایت او را تکذیب کرده و انکار نمایند در حالیکه تمامی شواهد و قرائن تاریخی نیز مؤید روایت ابو هریره است و مخالف روایت عمر!!

آنچه که بسیار جالب است این است که علمای سنی بر اساس قاعده عدالت صحابه که مهمترین اصل مذهب آنهاست تمامی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را عادل دانسته و هر گونه اعتراضی را به آنها حرام می دانند اما در اینجا این اصل را در باره ابو هریره

جاری نمی کنند زیرا روایت او مخالف روایت عمر است حال آنکه هم عمر از صحابه است و هم ابو هریره!! چرا روایت عمر را تکذیب نمی کنند که مخالف روایت ابو هریره است؟!

علمای سنی اصل عدالت صحابه را هر جا که صلاح بدانند و به نفع شان باشد جاری می کنند وگرنه چه دلیلی دارد که روایت عمر را می پذیرند و روایت ابو هریره را رد می کنند؟!

ابو هریره در باره روز هجدهم ذی الحجه دو روایت دارد. در یک روایت می گوید: در روز هجدهم ذی الحجه در غدیر خم پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به ولایت و جانشینی خود منصوب نمود که این آیه نازل گردید " الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا " و در روایت دوم می گوید: هر کس روز هجدهم ذی الحجه یعنی روز غدیر خم را روزه بگیرد معادل شصت ماه روزه حساب می گردد و به عبارت دیگر ثواب شصت ماه روزه را به او می دهند.

روایت اول روایتی است تاریخی با دهها دلیل و شاهد و قرینه و مطابق با صدها روایت از راویان دیگر که به تواتر اثبات می کند در روز غدیر خم یعنی هجدهم ذی الحجه پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به امامت و ولایت و جانشینی خود منصوب فرمود. حال به چه دلیل باید این روایت را که این همه دلیل و برهان و شاهد دارد را به خاطر آنکه مخالف نظر عمر است، رد کنیم و روایت عمر را که هیچ دلیلی

ندارد بپذیریم؟!

روایت دوم یک امر عبادی را نقل می کند که این روایت هم به طریق و اسناد مختلف و معتبر و صحیح بر طبق مذهب سنی ها در کتب و منابع معتبر آنها ذکر گردیده است حال اگر ثواب روزه آن روز با عقل ما انسانها درک نمی شود آیا باید آنرا رد کرده و تکذیب نماییم؟!

ذهبی که هر دو روایت ابو هریره را تکذیب کرده و قسم می خورد که آن دو روایت دروغ است زیرا مخالف نظر عمر است چگونه می خواهد جواب خدا را بدهد و چگونه می خواهد محققین منصف را قانع نماید؟!

آیا به صرف اینکه ذهبی قسم بخورد که روایات ابو هریره دروغ است وجدان علمی علما و محققین راضی می شود و باور می کنند که حدیث غدیر خم و نزول آیه شریفه اکمال دین در آن روز با آنهمه روایت مستفیضه و متواتره دروغ است و تنها روایت عمر راست است؟!

حتما قسم خوردن هم یکی از دلائل علمی نزد ذهبی و امثال اوست!!

صاحب تفسیر المنار بدون دلیل نزول آیه را در روز غدیر خم نفی می کند

تفسیر المنار: هر روایتی بگوید: آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " در غدیر خم نازل شده است ضعیف است.

تفسیر المنار ج ۶ ص ۱۱۶

سوره مائده پنجمین سوره و آیات آن نزد قراء کوفه صد و بیست آیه و نزد حجازیها و شامی ها صد و بیست و دو آیه و نزد بصریها صد و بیست و سه آیه می باشد. این سوره مدنی است بنابر آنکه مدنی سوره هائی باشد که بعد از هجرت نازل شده هر چند در مکه باشد. در روایت

صحیح از عمر نقل شده که آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " جمعه شب در عرفه و در حجه الوداع نازل شده است و از ابن مردویه از ابو سعید روایت شده که در روز غدیر خم نازل گشته و ابو هریره می گوید روز هیجدهم ذی الحجه هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از حجه الوداع نازل شده است.

ولی هر دوی این روایات غیر صحیح می باشند. بیهقی در شعب الایمان می گوید: اول سوره مائده در منی و در حجه الوداع نازل شده و از عبید از محمد بن کعب روایت می کند: تمام سوره مائده در حجه الوداع در محلی بین مکه و مدینه نازل شده است.

چنانکه ملاحظه می شود صاحب تفسیر المنار بدون هیچ دلیلی روایات غدیر خم را ناصحیح و روایت عمر را صحیح می شمرد در حالیکه همچنانکه خود او آورده است روایات غدیر خم بیشتر راوی و سند دارد و نیز تصریح می کند که تمام سوره مائده که آیه اکمال دین هم جزء آن است در محلی بین مکه و مدینه نازل شده است ولی نام آن محل را ذکر نمی کند. تمامی این اعمال و رفتار غیر علمی و مخالف منطق و وجدان آنها بخاطر این است که عمر گفته است که آیه اکمال دین در روز عرفه نازل شده است و از آنجا که تعصب سنی گری به آنها اجازه نمی دهد بر خلاف خلیفه خود سخن بگویند لذا تمام روایات غدیر خم را بدون دلیل و مدرک ناصحیح می شمرند ولی روایت خلیفه خود عمر را با آنکه هیچ دلیل

و مدرکی هم ندارد صحیح می خوانند!!

این رفتار غیر علمی آنها خود یکی از بهترین دلائل محکومیت آنهاست و باید بدانند که آفتاب حق زیر ابر باطل نمی ماند و آنکس را که خداوند متعال توفیق هدایت و رستگاری روزیش نماید با تمام این مخفی کاری و تزویرها باز هم حق را یافته و از زیر ابر باطل خارجش می نماید. همچنین امثال ذهبی و رشید رضاها (صاحب تفسیر المنار) هم باید بدانند روزی در محضر عدل الهی باید حاضر شده و پاسخ گوی تمامی این ظلم هایی باشند که در حق اهل بیت پیامبر علیهم السلام روا داشته اند و نیز باید جواب گوی جاهلانی باشند که بواسطه مخفی کاری آنها در جهل و گمراهی باقی ماندند!!

تلاش معاویه و بنی امیه برای اثبات نزول

آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " در روز جمعه و عرفه

تفسیر ابن کثیر ذیل آیه " الیوم أکملت لکم دینکم "

ابن جریر... از عمرو بن قیس سکونی روایت می کند: شنیدم معاویه بن ابی سفیان آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " را تا آخر خواند و گفت: روز عرفه و روز جمعه نازل شد.

ابن مردویه... از سمره روایت می کند: آیه " اکملت لکم دینکم " روز عرفه هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) وسلم ایستاده بود، نازل شد.

تمامی مورخین و محققین مسلمان یا غیر مسلمان که با تاریخ اسلام آشنایی دارند بخوبی از دشمنی کینه توزانه بنی امیه به سرپرستی معاویه با اهل بیت پیامبر علیهم السلام خصوصا امام علی علیه السلام مطلع اند. تاریخ اسلام مملو از دشمنی های معاویه و دستگاه حکومت او با امام علی علیه السلام است. هر کجا فتنه ای بر

علیه امام علی علیه السلام بر پا گردید آثار دست معاویه در آن هویدا بود.

دشمنی معاویه با پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت علیهم السلام از سر انتقام و خونخواهی بود. عده بسیاری از بستگان معاویه در جنگ های بدر و احد به دست امام علی علیه السلام کشته شدند.

بزرگترین رهبر کفار قریش و مکه پدر معاویه، ابو سفیان بود که تا آخرین لحظاتی که توانست در مقابل اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادگی و مقاومت کرد و تا آنجا که قدرت داشت به اسلام ضربه وارد کرد تا آنکه در فتح مکه هنگامی که تیزی شمشیر را بالای سر خود دید منافقانه مسلمان شد تا بتواند از این راه دشمنی خود را با اسلام ادامه دهد.

تمامی تواریخ از شیعه و سنی نوشته اند: هنگامی که عثمان به خلافت رسید در مجلسی که حاضرین آن تماما از بنی امیه یعنی طایفه ابوسفیان بودند، ابوسفیان خطاب به آنها گفت: حال که حکومت به دست شما افتاده است نگذارید از دستتان خارج شود و آنرا مانند توپ به یکدیگر پاس دهید. این حرف در آن لحظه و موقعیت چنان خطرناک بود که عثمان دستور داد او را از مجلس اخراج کردند.

معاویه تمامی این دشمنی ها و کینه ورزی ها را از پدرش آموخت و به ارث برد و آنها را ضمیمه حیله گری و دغل بازی هایش کرد و از زمان ابوبکر و عمر که حاکم شام گردید، ریشه دوانیدن را در شام و دیگر مناطق زیر سلطه اش آغاز کرد و کم کم زمینه یک پادشاهی و امپراطوری را فراهم نمود.

تا زمانی که ابوبکر و عمر و عثمان بر

سر کار بودند او مزاحمی نداشت و آزادانه هر چه می خواست می کرد بی آنکه کسی او را مورد بازخواست قرار دهد. این مدت که بیش از بیست سال بطول انجامید زمان کمی نبود و برای فردی مانند معاویه که در سیاست بازی های مزورانه کم نظیر بود کافی بود تا بتواند با پول و رشوه دنیا طلبان و با ارعاب و تهدید دیگران را مطیع خود گرداند و پایه های قدرتش را مستحکم کند.

معاویه یکی از بدنام ترین افراد در تاریخ اسلام است. او کسی است پیامبر صلی الله علیه و آله او را لعنت و نفرین کرده است.

مورخین و محدثین اسلامی اعم از شیعه و سنی نوشته اند: روزی ابوسفیان سوار بر اسب می رفت. افسار اسب او در دست پسرش معاویه بود و دیگر پسرش یزید اسب را از عقب می راند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را که دید، فرمود: خداوند هر سه آنها را لعنت کند. هم آنرا که سوار بر اسب است و هم آنکه او را می کشد و هم آنکه او را می راند.

و نیز شیعه و سنی متفق اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه معاویه را روی منبر من دیدید او را بکشید.

و باز شیعه و سنی نوشته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله او را نفرین کرد که خدا شکمش را سیر نگرداند. این نفرین مستجاب شد چنانکه معاویه هر چه می خورد سیر نمی شد تا آنکه از خستگی کنار می رفت لذا معاویه را جزو پرخوران عالم شمرده اند.

با تمام مطاعن و رذالت هایی که معاویه در تاریخ اسلام دارد ولی نزد علمای سنی

معتبر است و حدیث او را پذیرفته اند.

علمای سنی امام علی علیه السلام را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند و خلافت آن حضرت را مشروع می دانند ولی عجیب این جاست که از طعن و اعتراض بر معاویه طفره می روند.

فقهای سنی مذهب خروج و شورش بر علیه ولی امر و امام و خلیفه مشروع را حرام می دانند و فرد خروج کننده و شورشی را واجب القتل و مهدور الدم می شمرند اما در مورد معاویه و طلحه و زبیر که اقدام به جنگ بر علیه امام امیر المومنین علی علیه السلام کردند، استثناء قائل شده و از اینکه آنها را شورشی و واجب القتل بخوانند امتناع می ورزند!!

آنچه که بسیار جای تعجب و شگفتی است این است که علمای سنی تمامی صحابه یعنی همه کسانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده اند، عادل دانسته و اعتراض به آنها را حرام می شمرند در حالی که بسیاری از صحابه بدست دیگر صحابه کشته شده و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

اعتراض به معاویه را حرام می دانند چرا که او را از صحابه می دانند حال آنکه معاویه بر علیه ولی امر شرعی خود قیام و شورش کرد و جنگ صفین را به راه انداخت و بر طبق حکم شرعی باید او را مهدور الدم و واجب القتل بخوانند بر عکس او را عادل دانسته و اعتراض به او را حرام می شمرند!!

تمامی محدثین سنی روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره عمار بن یاسر فرمود: عمار تقتله فئه الباغیه (عمار بدست گروه یاغیان کشته خواهد شد.

این

روایت را تمامی علمای سنی پذیرفته اند و نیز تماما قبول دارند که عمار در جنگ صفین بدست لشکر معاویه به شهادت می رسد اما باز هم از اعتراض به معاویه خودداری می کنند با آنکه به صراحت فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله معاویه و یاران او گروه یاغیان اند!!

حال چگونه می توان معاویه را عادل خطاب کرد بلکه بالاتر علمای سنی او را ولی امر شرعی نیز می خوانند و خروج بر علیه او را حرام می شمرند.

معاویه دستور داد امام امیر المومنین علی علیه السلام را بر روی منابر و در خطبه ها و سخنرانی ها (العیاذ بالله) لعن کرده و دشنام دهند و این جریان بیش از پنجاه سال ادامه داشت. حال چگونه می توان حدیث او را بر علیه امام علی علیه السلام قبول کرد؟! این ظلم را باید به کجا برد که صدها حدیث از افراد معتبر و موثق را در باره نزول آیه شریفه " الیوم اکملت لکم دینکم... " در روز غدیر خم که روز اعلام امامت و ولایت امام علی علیه السلام است، رد کنیم و تنها به صرف اینکه عمر و معاویه گفته اند که در عرفه نازل شده است را بپذیریم؟!

عدل و انصاف حکم می کند از آنجا که شخصی مثل معاویه مدعی است که آیه شریفه اکمال دین در عرفه نازل شده است، در اصل و اساس این ادعا تردید شود حتی اگر روایتی دیگر در باره نزول آیه شریفه در غدیر خم نباشد!!

علمای سنی از معاویه اظهار رضایت و ترضی می کنند در حالی که خود از عبدالله بن حنظله روایت می کنند: روزی از نزد معاویه

می آمد. از او پرسیدند: از کجا می آیی؟ جواب داد: از نزد کافرترین مردم. پرسیدند: کافرترین مردم کیست؟ جواب داد: معاویه. علت را جویا شدند، گفت: به معاویه گفتم: به اسلام و احکام آن عمل کنید، جواب داد: ابوبکر به اسلام عمل کرد عاقبت مرد و نام آن مرد (مراد او پیامبر صلی الله علیه و آله است) بر فراز گلدسته های مساجد برده می شود و نیز عمر هم به اسلام عمل کرد تا آنکه مرد و هنوز نام آن مرد بلند است. من دیگر چنین نخواهم کرد!!

از این روایت بخوبی استفاده می گردد که معاویه از اساس مسلمان نبود و به پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان رسول و فرستاده خدا ایمان نداشت. حال چگونه علمای سنی از او اظهار رضایت کرده و برایش آمرزش می طلبند؟!

همچنین علمای سنی و دیگر مورخین و محدثین اسلامی روایت کرده اند: معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام به منبر رفت و صلح نامه را زیر پایش گذاشت و گفت: من نیامده ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید. من فقط می خواهم بر شما حکومت کنم!!

آری معاویه این است و شخصیت او چنین است. اما از آنجا که معاویه حاکم منصوب از طرف عمر بوده و طرفدار دستگاه خلافت خلفای سه گانه و مخالف خلافت امام امیر المومنین علی علیه السلام مورد رضایت علمای سنی واقع گردیده است و او را مسلمان دو آتشه و ولی امر شرعی می خوانند و حدیثش را خصوصا بر علیه امام علی علیه السلام بر دیگر احادیث مقدم می دارند!!

این است راه و رسم علم و تحقیق و

عدل و انصاف نزد علمای سنی!!

ناگفته نماند که عده ای از علمای سـنی که قدری نور حق بر دلشان تابیده متوجه حقیقت شده و معاویه و پسـرش یزید را طعن و لعـن کرده و آن دو را از جرگـه مسـلمین بیرون شـمرده انـد. امـا تعـداد این عالمـان بسـیار کم و انگشت شـمار است اگرچه طرفداران حق همیشه چنین بوده اند!!

یکی از دلائـل علمـای سـنی برای نزول آیه شـریفه اکمال دین در عرفه حـدیث معاویه است. با تعریفی که از معاویه شـد دیگر هیچ احتیاجی به رد و بحث در باره حدیث او نیست. شخصـیت معاویه معرف سـخن اوست و صحت و سقم سخن او از سیره و مرامش پیداست. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!

تلاش ابن کثیر برای اثبات نزول آیه " الیوم اکملت لکم دینکم "

در روز عرفه و جمعه بدون هیچ دلیل و برهانی!!

تفسیر به رأی ابن کثیر برای ادعای بی دلیل!!

تفسیر ابن کثیر ذیل آیه شریفه " الیوم اکملت لکم دینکم "

.... اما روایت ابن جریر .... از ابن عباس که پیامبر صـلی الله علیه (وآله) و سـلم روز دوشـنبه به دنیا آمـد و مهاجرت آن حضـرت از مکه و ورودش به مـدینه و فتـح جنگ بـدر و نزول سوره مائـده و آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " و بالا رفتن ذکر و بلنـد شـدن نام رسول خدا صـلی الله علیه وآله طبق آیه شـریفه " و رفعنا لک ذکرک " همه در روز دوشـنبه اتفاق افتاده است، حدیث ناشناخته و ضعیف می باشد.

احمـد بن حنبل... از ابن عباس روایت می کنـد: تولـد پیامبر صـلی الله علیه (و آله) و سـلم و بعثت آن حضـرت و مهاجرتش از مکه

و ورودش به مـدینه و وفـاتش و نصب حجر الاسود همه در روز دوشـنبه بوده است. اما چیزی درباره نزول سوره مائـده در روز دوشـنبه نمی گوید: شاید مراد ابن عباس از دوشنبه دو عید بوده، یعنی سوره مائده در روزی که دو عید بوده نازل شده است و راوی تصور کرده که مراد از " اثنین " دوشـنبه بوده، در حالی که، اثنین، یعنی، عیدین اثنین، دو عید. بعضـی ها گفته اند: روز نزول سوره مائده مجهول و نامعلوم است و کسی آنرا نمی داند. سپس

از طریق عوفی از ابن عباس روایت می کند: روز نزول آیه " الیوم اکملت لکم دینکم " نزد مردم معلوم نیست.

بعضـی ها می گویند: این آیه در راه حجه الوداع بر حضـرت رسول صـلی الله علیه (وآله) و سـلم نازل شد و همین روایت را از طریق ابوجعفر رازی از ربیع بن انس نقل می کند.

ابن مردویه از طریق ابو هارون عبـدی از ابو سـعید خـدری روایت می کنـد: این آیه در روز غـدیر خم هنگامی که رسول خـدا صلی الله علیه (وآله) و سـلم درباره علی علیه السـلام فرمود: " من کنت مولاه فعلی مولاه " نازل شد. سپس از ابو هریره روایت می کنـد: آنروز (روز غـدیر خم) هیجدهم ذی الحجه هنگام بازگشت آن حضـرت علیه السـلام از حجه الوداع بود. ولی نه این روایت درست است و نه آن روایت، بلکه بدون هیچ شکی و شبهه ای آن آیه روز عرفه و روز جمعه نازل شده است.

ابن کثیر از مفسـرین و مورخین بنـام سـنی هـاست ولی از آنجا که تعصب سـنی گری او بر علم و تحقیق او غالب گشـته اسـت بجای

آنکه مطالب و وقایع و افراد را با میزان حق بشناسد، وقایع و افراد را میزان حق قرار داده است.

خود در کلام فوق که در تفسیرش آورده است روایات بسیاری نقل کرده که آیه شریفه اکمال دین در بین راه مکه و مدینه و در غدیر خم و در روز دوشنبه نازل گردیده است اما بی هیچ دلیلی تمام روایات را رد کرده و می گوید: هیچ یک از این روایات صحیح نیست و بدون هیچ شک و شبهه ای آیه اکمال دین در روز عرفه و روز جمعه نازل شده است.

روایت معروف ابن عباس را که در شرح روایات قبل هم به آن اشاره شد از جهت معنا تحریف کرده و می گوید: مراد ابن عباس از اینکه آیه اکمال دین در روز " اثنین " نازل شده است، روز دوشنبه نیست بلکه مراد او از " اثنین " دو عید است یعنی آیه شریفه مزبور در دو عید نازل شده است و آن دو عید روز عرفه و روز جمعه است.

سخن این مفسر سنی به دلائل مختلفی مردود می باشد:

دلیل اول: در بحث های گذشته روشن گردید که هیچ یک از مسلمانان حتی خود سنی ها روز عرفه را عید نمی دانند. بنابراین چگونه می توان بر گردن ابن عباس گذاشت که او روز عرفه را عید می دانسته است؟!

دلیل دوم: در هیچ کجا تا کنون کلمه " اثنین " را هنگامیکه بدون قید و شرط می آید در غیر روز دوشنبه بکار نمی برند. هر گاه عرب کلمه " اثنین " را مطلق بکار می برد مراد او روز دوشنبه است.

اگر مراد ابن عباس واقعا

از کلمه " اثنین " دو عید بود چه مانعی داشت که کلمه عید را بکار می برد و بجای اثنین، عیدین (دو عید) می گفت؟!

دلیل سوم: ابن عباس وقوع چندین واقعه را در روز دوشنبه یعنی " اثنین " نام می برد که در ردیف آنها نزول آیه اکمال دین در روز اثنین یعنی دوشنبه است.

همچنانکه مراد او از اثنین در واقعه های دیگر روز دوشنبه است مراد او از اثنین در نزول آیه شریفه اکمال دین هم روز دوشنبه است و به عبارت دیگر همچنانکه کلمه اثنین در موارد قبلی در روز دوشنبه بکار رفته است در آیه اکمال دین هم چنین می باشد.

دلیل چهارم: عرب به روز دوشنبه " اثنین " می گوید و اگر بخواهد معنای دیگری را قصد کند برای آن قرینه ای می آورد. اگر ابن عباس هم می خواست از کلمه " اثنین " چیزی غیر از روز دوشنبه را قصد کند حتما برای آن قرینه ای قرار می داد در حالیکه در کلام او هیچ قرینه ای وجود ندارد. بنابراین سخن ابن کثیر هیچ دلیلی ندارد و او صرفا از روی تعصب سنی گری و بدون دلیل و مدرک کلمه اثنین را در غیر روز دوشنبه معنا می کند و این تفسیر به رأی است که نزد تمامی علما و محققین باطل و مردود است!!

با توجه به جهات فوق و مطالبی که در گذشته ذکر گردید یک محقق منصف و بی غرض نیک در می یابد که علمای سنی از جمله ابن کثیر تا چه حد در تلاش اند واقعه غدیر و آیات و روایات مربوط به آنرا تحریف کرده و از اعتبار بیندازند

ولی آنانکه اهل حق و پیرو حقایق دینی آنچنان که هست، هستند از لابلای این تحریفات حق را در می یابند و بدان تمسک می جویند هر چند که علمای سنی را خوش نیاید!!

گویا آیه " الیوم اکملت لکم دینکم "

ابتدا آیه مستقلی بوده سپس آنرا جزء آیه دیگر کردند!

ظلم به قرآن مظلوم!

یا ایها الذین آمنوا اوفوابالعقود احلت لکم بهیمه الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید و انتم حرم ان الله یحکم ما یرید یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا و اذا حللتم فاصطادوا و لا یجرمنکم شنئان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و المنخنقه و الموقوذه و المتردیه و النطیحه و ما اکل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصه غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه و اتقوا الله ان الله سریع الحساب الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب

حل لکم و طعامکم حل لهم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهن محصنین غیر مسافحین و لا متخذی اخدان و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هم فی الآخره من الخاسرین " سوره مائده: ۱ ۵

ترجمه:

(ای کسانی که ایمان آورده اید به عقدهای خود وفا کنید. دامها و چهارپایانتان برای شما حلال شده مگر آنها را که در حال احرام شکار کرده اید. خدا آنچه را بخواهد حکم خواهد کرد. ای کسانی که ایمان آورده اید شعائر خداوند و ماه حرام و قربانی و شتران قلاده دار (را در حج) و لبیک گویان و حجاج بیت الله الحرام را که برای بدست آوردن فضل و رضوان پروردگارشان عازم شده اند کوچک و پست نشمارید و هنگامیکه از احرام بیرون آمدید می توانید صید کنید و دشمنی با قوم و گروهی که راه زیارت مسجد الحرام را بر شما بستند شما را وادار نسازد که از حق و عدالت تجاوز کنید و یک دیگر را بر خیر و نیکی و تقوی یاری کرده و از تعاون بر گناه و معصیت و دشمنی بپرهیزید و تقوی پیشه کنید. همانا خداوند کیفرکننده ای سخت می باشد. میته و خون و گوشت خوک و آنچه که برای غیر خدا سر بریده شده و حیوانی که خفه شده یا با پرتاب سنگ و مانند آن کشته شده یا از جائی پرتاب شده و مرده است و یا در اثر شاخ زدن حیوان دیگری کشته شده و آنچه را که درندگان دریده است و آنچه که برای بت ها ذبح شده و آنچه را که با تیر تقسیم می

کنیـد همـه بر شـما حرام است مگر آنچه را که تـذکیه می کنیـد. امروز روزی است که کفـار از شـما ناامیـد شـده پس از آنها نترسـید و از من بترسـید. امروز دین شـما را کامل کردم و نعمتم را بر شـما تمام نموده و راضـی به دین اسـلام برای شما شدم. چنانچه کسـی در قحطی و گرسنگی ناچار شود که از چنین حیواناتی بخورد و قصد معصیت هم نداشته باشد خداوند آمرزنده مهربان است. از تو می پرسـند چه چیزی برایشان حلال است؟ بگو آنچه که طیب و طاهر است و آنچه که سگهای شکاری که آموزش داده ایـد و برای شـما شـکار کرده اند اسم خدا را ببرید و از خدا بترسـید خداوند سـریع الحساب است. امروز غذاهای پاکیزه و غذای کسانی که دارای کتاب هسـتند برای شـما حلال است وغذای شـما هم برای آنان حلال می باشد. زنان مؤمنه و زنان اهل کتاب قبل از شـما اگر مزد آنان را (مهریه) دادید حلال هسـتند بشرط آنکه زناکار و رفیق گیری نباشد. هر کس بعد از ایمان کافر شود تمامی اعمال او از بین رفته و در آخرت از زیان کاران خواهد بود.)

یکی از مسـائلی که بسـیار مورد بحث و تحقیق واقع گردیـده و شدیـدا مورد اختلاـف است مسـأله تـدوین و جمع آوری قرآن مجید است. در باره جمع آوری قرآن شـریف انشاء الله در آینده در بحث عمر و قرآن تحقیق مبسوطی خواهد آمد اما آنچه در اینجا اجمالا و فهرست وار باید به آن اشاره گردد چند نکته است:

نکته اول: اینکه قرآنی که هم اکنون در دست ماست و در جمیع ممالک اسلامی تمامی مسلمانان با آن سر و کار

دارند همان قرآنی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده و یک حرف نه به آن اضافه شده و نه کم گردیده است و ترتیبی که بین آیات و سوره های آن وجود دارد همان ترتیبی است که خداوند قرآن را بدان گونه نازل کرده است. این نظریه در بین تمامی محققین اعم از شیعه و سنی چندان طرف داری ندارد اگرچه عموم مسلمانان معتقد به این امر هستند و هر کس خلاف آنرا بگوید او را طرد کرده و محکوم می نمایند.

نکته دوم: بعضی ها قائل به این هستند که قرآن مورد دستبرد واقع شده و هم از آن کم گردیده و هم بدان اضافه شده است. این نظریه هم طرفداران محکمی ندارد اگرچه اول کسی که قائل به این نظریه گردید و تا آخر بدان پایبند بود عمر خلیفه دوم سنی هاست که در بحث عمر و قرآن بحث آن خواهد آمد.

نکته سوم: عده زیادی از محققین و مفسرین قائل به این هستند که قرآن موجود که در تمامی ممالک اسلامی وجود دارد تماما از طرف خداوند است و هیچ حرف یا کلمه ای به آن اضافه نگردیده است اما از قرآن آیه یا آیاتی کم شده و هم ترتیب بین آیات و سوره های آن ترتیب واقعی نیست بلکه هنگام جمع آوری قرآن هم آیاتی از قرآن را حذف نموده و هم آنکه ترتیب آیات و سوره ها را به هم زدند. این نظریه بیشترین طرف داران را در بین محققین و مفسرین و محدثین دارد.

صاحبان این نظریه دلائل مختلفی از تاریخ و حدیث و حتی خود قرآن دارند. از آنجا که تحقیق و بررسی دلائل آنها

خارج از موضوع کتاب ماست لذا فقط به مطلبی اشاره می نماییم که با بحث ما رابطه مستقیم دارد

یکی از دلائلی محکمی که طرف داران نظریه مزبور اقامه می نمایند آیات شریفه اول سوره مائده می باشد که در بالا ذکر گردید. چنانکه از ظاهر و سیاق آیات شریفه مورد بحث پیداست صدر و ذیل آیات همگی با هم در ارتباط بوده و به بیان احکام می پردازند جز وسط آیات که یکباره ارتباط آیات قطع شده و مطلبی خارج از احکام و شدیدا بیگانه با آنها به میان آمده سپس دوباره آیات به بیان احکام برگشته و همان رشته قبلی ادامه می یابد.

آنچه که واقعا تردید برانگیز است این است که آیه شریفه ای که آیه اکمال دین جزء آن قرار داده شده است ابتدای آن در باره گوشتهای حرام می باشد. وسط آن متعرض اکمال و اتمام دین گردیده و آخر آن نیز دوباره به بیان همان گوشتهای حرام می پردازد که در چه شرائطی یک مسلمان می تواند از آن گوشتها بخورد و پس از آن هم آیات دیگری در باره دیگر احکام عنوان شده است. حال چند مطلب در اینجا جدا قابل توجه می باشد:

مطلب اول: آنکه چه ربطی آیه اکمال دین و اتمام نعمت با گوشتهای حرام دارد که باید مسأله اکمال دین در وسط آیه گوشتهای حرام بیاید؟! این سؤالی است که هنوز هیچ مفسر و محققی نتوانسته است بدان پاسخ بگوید!!

مطلب دوم: آنکه احکام بسیار مهم تر و ممتازتر از احکام گوشتهای حرام در قرآن مجید وجود دارد که مرز بین کفر و اسلام می باشد مانند نماز، حج و جهاد

که آیات قرآن مملو از احکام آنها می باشد و نیز از اعتقادیات نظیر توحید، نبوت و معاد که کمتر آیه ای از قرآن مجید است که خالی از آنها باشد. حال چگونه شده است که آیه اکمال دین و اتمام نعمت در آیات این همه احکام مهم عملی و اعتقادی نیامده ولی در میان آیه گوشتهای حرام قرار داده شده است؟!

مطلب سوم: آیه شریفه اکمال دین و اتمام نعمت صریحا اعلام می دارد که دین کامل گردید و اسلام به اتمام رسید. بنابراین بر طبق مضمون صریح آیه شریفه دیگر نباید پس از آن حکمی نازل گردد زیرا دین تمام شده و اسلام به اتمام رسیده است، در حالی که با کمال تعجب می بینیم پس از آیه اکمال دین باز هم حکم و بلکه احکامی نازل گردیده است!!

مطلب چهارم: چنانکه از مضمون صریح آیه شریفه اکمال دین و اتمام نعمت بدست می آید قاعدتا می بایست آیه شریفه مزبور به صورت یک آیه مستقل در قرآن قرار داده می شد نه آنکه جزء آیه دیگر قرار گیرد آنهم آیه ای که هیچ ارتباط منطقی بین آنها وجود ندارد!!

با توجه به نکات و مطالب فوق هر محقق بصیر و منصفی اعم از شیعه و سنی قطعا از وجود آیه اکمال دین در میان احکام گوشتهای حرام این سؤال و تردید برایش پیش می آید که هیچ ارتباط منطقی بین این دو آیه وجود ندارد که سبب گردد آیه اکمال دین در بین آیه گوشتهای حرام قرار داده شود! بدین خاطر چند احتمال بسیار قوی در اینجا شکل می گیرد:

احتمال اول: آنکه آیه شریفه اکمال دین به

صورت یـک آیه مسـتقل بوده است که بعـدا هنگام جمع آوری قرآن بنا به مصالـح سیاسـی و حکومتی آنرا از اسـتقلال خارج کرده و در ضمن آیه ای قرار دادند که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند تا حقیقت معنای آیه برای مردم روشن نگردد!!

احتمـال دوم: آنکه آیه شـریفه اکمـال دین به صورت یـک آیه مسـتقل بوده و محـل آنهم جای دیگری از قرآن بوده است که هنگام تدوین و جمع آوری قرآن جای آن را تغییر داده و در جای فعلی قرار دادند!!

احتمال سوم: که عده ای از محققین و مفسـرین قائل به آن هستند این است که آیه شریفه اکمال دین آیه مستقلی بوده و قبل و بعـد از این آیه آیات دیگری بوده است که رابطه منطقی با این آیه شـریفه داشـته که هنگام جمع آوری قرآن حـذف گردیـده است.

با توجه به مطالب فوق شـخص محقق دیگر اعتمادی به محل فعلی آیه شـریفه اکمال دین برایش باقی نمی مانـد اما از آنجا که قرآن موجود به همین کیفیت در دست تمامی مسـلمانان است لـذا هیچکس بـدان اعتراض ننموده و به همین صورت فعلی قراء ت می گردد.

البته ناگفته نمانـد آیه شـریفه اکمال دین با همین کیفیت فعلی به کمک روایات قطعی الصدور و صـحیح السـند شـیعه و سـنی اثبات می نماید که آیه شریفه مزبور در روز غدیر خم یعنی هجدهم ذی الحجه در سال حجه الوداع و در باب خلافت بلافصل امام امیرالمومنین علی علیه السـلام نازل گردیده است اما به هر حال این مقدار محقق منصف و دقیق را نسبت به محل فعلی آیه شریفه اکمال دین قانع نمی گرداند

متن خطبه غدیر

اشارت

ممکن است افراد بسیاری در طول تاریخ از

حادثه غدیر و اهمیت آن سخن گفته و از آن تعاریفی ارائه داده باشند، اما هیچ یک از این سخنان نمی توانند بیانگر عظمت و شکوه غدیر باشد، زیرا تنها کسانی می تواننـدتعریف جامع از وقایع و حوادث عرضه نمایند که خود پدید آورنده آن باشند. تنها زیبنده خدا، پیامبر(ص) و علی(ع) است که غدیر را به بهترین شکل معرفی نمایند.

پیامبر به دستور خداوند سبحان حادثه غدیر را در میان دو نزول قرآنی قرارداد: ابتدا فرمود: یاایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک، و افزود: وان لم تفعل فما بلغت رسالته(مائده،۶۷) و پس از معرفی علی(ع) به وسیله پیامبر(ع) با جمله من کنت مولاه فهذا علی مولاه، خدا نیز فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً(مائده،۳)؛ یعنی واقعه غدیر، اکمال دین، اتمام نعمت و موجب رضایت و خوشنودی خداست و روز غدیر ظرف زمانی این ارزشها معرفی کرد.

علی(ع) نیز در خطبه عید غدیر خود که خوب است آن را خطبه غدیریه بنامیم به تفسیر و تحلیل این رویداد عظیم تاریخ پرداخت. معرفی این خطبه که در گوشه و کنار برخی از کتابهای ادعیه و روایت در غربت به سر می برد و بررسی سند و کتابشناسی آن و شرح پاره هایی از آن، موضوع این جستار است.

متن خطبه غدیریه

الحمدللّه الذی جعل الحمد من غیر حاجه منه الی حامدیه طریقاً من طرق الاعتراف بلاهوتیته وصمدانیته وربانیته وفردانیته، و سبباً الی المزید من رحمته ومحجهً للطالب من فضله و کمنّ فی ابطان اللفظ حقیقه الاعتراف له، بانه المنعم علی کل حمد باللفظ وان عظم واشهد ان لااله الا اللّه وحده لاشریک له،

شهادةً نُزِعت عن اخلاص الطوى و نطق اللسان بها عباره عن صدق خفّى، انه الخالق البارئ المصور، له الاسماء الحسنى، ليس كمثله شيئ، اذ كان الشيئ من مشيته، فكان لايشبهه مكوّنه. واشهد ان محمّداً عبده ورسوله استخلصه فى القِدَم على سائر الامم على علم منه، انفرد عن التشاكل والتماثل من ابناء الجنس، وانتجبه آمراً وناهياً عنه، اقامه فى سائر عالمه فى الاداء مقامه اذ كان لاتدركه الابصار ولاتحويه خواطر الافكار ولاتمثله غوامض الظنن [الظنون] فى الاسرار لااله الا هو الملك الجبّار.

قرن الاعتراف بنبوته بالاعتراف بلاهوتيته واختصه من تكرمته بما لم يلحقه فيه احد من بريّته، فهو اهل ذلك بخاصّيته وخلّته، اذ لايختص من يشوبه التغيير ولايخالل من يلحقه التظنين وامر بالصلاه عليه مزيداً فى تكرمته وطريقاً للداعى الى اجابته، فصلى اللّه عليه و كرّم وشرّف و عظّم مزيداً لايلحقه التنفيد ولاينقطع على التأبيد. وان اللّه تعالى اختص لنفسه بعد نبيّه(ص) من بريته خاصةً علاهم بتعليته وسمّاهم الى رتبته وجعلهم الدعاه بالحق اليه والادلاء بالارشاد عليه لقرن قرنٍ وزمن زمنٍ، انشأهم فى القِدم قبل كل مَذْرَوٍّ و مَبْرُوٍّ انواراً انطقها بتحميده والهمها شكره و تمجيده وجعلها الحجج على كل معترف له بملكه الربوبيه وسلطان العبوديه واستنطق بها الخرسات بانواع اللغات بخوعاً له، فانه فاطر الارضين والسماوات، واشهدهم خلقه، وولّاهم ما شاء من امره، جعلهم تراجم مشيته والسن ارادته عبيداً لايسبقونه بالقول وهم بامره يعملون، يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولايشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون، يحكمون باحكامه ويستنّون بسنته ويعتمدون حدوده ويودّون فرضه ولم يدع الخلق فى بُهم صُمّاً ولافى عمياء بكماء، بل جعل لهم عقولاً مازجّت شواهدهم وتفرقت فى هياكلهم وحقّقها فى

نفوسهم واستعبدلها حواسهم فقرر بها على اسماع ونواظر وافكار وخواطر، الزمهم بها حجته واراهم بها محجته وانطقهم عما شهد [تشهد] به بالسن ذَرِبه بما قام فيها من قدرته وحكمته وبين عندهم بها ليهلك من هلك عن بيّنه ويحيى من حىّ عن بيّنه وان اللّه لسميع عليم[انقال، ۴۲] بصير شاهد خبير.

ثم ان اللّه تعالى جمع لكم معشر المؤمنين فى هذا اليوم عيدين عظيمين كبيرين، لا يقوم احدهما الا بصاحبه، ليكمل عندكم جميل ضعه [ضيعته] ويقفكم على طريق رشده ويقفو بكم آثار المستضيئين بنور هدايته ويشملكم منهاج قصده و يوفر عليكم هنيأ رفده، فجعل الجمعه مجمعاً ندب اليه لتطهير ما كان قبله وغسل ما كان اوقعته مكاسب السوء من مثله الى مثله وذكرى للمؤمنين وتبيان خشيه المتقين ووهب من ثواب الاعمال فيه اضعاف ما وهب لاهل طاعته فى الايام قبله وجعله لايتم الا بالايتمار لما امر به، والانتهاء عما نهى عنه، والبخوع بطاعته فيما حثّ عليه وندب اليه فلا يقبل ديناً الا بولايه من امر بولايته ولاتنتظم اسباب طاعته الا بالتمسک بعصمه وعصم اهل ولايته.

فانزل على نبيه(ص) فى يوم الدوح ما بيّن به عن ارادته فى خلصائه وذوى اجتبائه وامره بالبلاغ و ترک الحفل باهل الزيع والنفاق وضمن له عصمته منهم، وكشف من خبايا اهل الريب وضمائر اهل الارتداد ما رمز فيه، فعقله المؤمن والمنافق، فاعزّ معزّ وثبت على الحق ثابت، وازداد جهله المنافق وحميه المارق ووقع العَض على النواجد والغمز على السواعد. ونطق ناطق و نعق ناعق ونشق ناشق و استمر على مارقيته، ووقع الادغان من طائفه باللسان دون حقائق الايمان ومن طائفه باللسان وصدق الايمان، وكمّل اللّه دينه واقر عين نبيه(ص) والمؤمنين والمتابعين، وكان ما

قد شهده بعضكم وبلغ بعضكم وتمت كلمه اللّه الحسنى على الصابرين ودمّر اللّه ما صنع فرعون وهامان وقارون وجنوده [هم] وما كانوا يعرشون وبقيت حثاله من الضلال لايألون الناس خبالاً يقصدهم اللّه فى ديارهم ويمحو اللّه آثارهم ويبيد معالمهم ويعقبهم عن قرب الحسرات ويلحقهم بمن بسط اكفهم ومد اعناقهم ومكنهم من دين اللّه حتى بدلوه ومن حكمه حتى غيّروه وسيأتى نصراللّه على عدوّه لحينه واللّه لطيف خبير وفى دون ما سمعتم كفايه وبلاغ. فتاملوا رحمكم اللّه ما ندبكم اللّه اليه وحثّكم عليه واقصدوا شرعه واسلكوا نهجه ولاتتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله.

ان هذا يوم عظيم الشأن، فيه وقع الفرج، ورفعت الدرج، ووضحت الحجج وهو يوم الايضاح والافصاح عن المقام الصراح ويوم كمال الدين و يوم العهد المعهود ويوم الشاهد والمشهود ويوم تبيان العقود عن النفاق والجحود، ويوم البيان عن حقائق الايمان، ويوم دحر الشيطان، ويوم البرهان، هذا يوم الفصل الذى كنتم توعدون، هذا يوم الملاء الاعلى الذى انتم عنه معرضون، هذا يوم الارشاد، ويوم محسنه العباد، ويوم الدليل على الرّداد، هذا يوم ابدى خفايا الصدور ومضمرات الامور، هذا يوم النصوص على اهل الخصوص، هذا يوم شيث، هذا يوم ادريس، هذا يوم يوشع، هذا يوم شمعون، هذا يوم الأمن والمأمون، هذا يوم اظهار المصون من المكنون، هذا يوم ابلاء السرائر، فلم يزل عليه السلام يقول: هذا يوم هذا يوم، فراقبوا اللّه عزّ وجلّ واتقوه واسمعوا له واطيعوه، واحذروا المكر ولاتخادعوه وفتّشوا ضمائركم ولاتواربوه، و تقربوا الى اللّه تعالى بتوحيده، وطاعه من امركم ان تطيعوه ولاتمسكوا الكوافر، ولايجنح بكم الغى فتضلوا عن سبيل الرشاد باتباع اولئك الذين ضلّوا واضلّوا، قال اللّه عزّ من قائل فى طائفه ذكرهم

بالذم فی کتابه: «انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا ربنا آتهم ضعفین من العذاب والعنهم لعناً کبیراً» [احزاب،۶۷و۶۸] ،وقال اللّه تعالی: «واذ یتحاجون فی النار فیقول الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعاً فهل انتم مغنون عنّا من عذاب اللّه من شئ قالوا لو هدانا اللّه لهدیناکم»۱.

افتدرون الاستکبار ماهو؟ هو ترک الطاعهلمن امروا بطاعته، والترفع علی من ندبوا الی متابعته والقرآن ینطق من هذا عن کثیر، ان تدبّره متدبّر، زجره ووعظه، واعلموا ایها المؤمنون انّ اللّه عزّ وجلّ قال: «ان اللّه یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص» [صفّ،۴] ، اتدرون ما سبیل اللّه ومن سبیله؟ ومن صراط اللّه؟ ومن طریقه؟ أنا صراط اللّه الذی من لم یسلکه بطاعه اللّه فیه هوی به الی النار، وأنا سبیله الذی نصبنی للاتباع بعد نبیه(ص) أنا قسیم الجنه والنار، وأنا حجه اللّه علی الفجار والابرار وأنا نور الانوار، فانتبهوا من رقدهِ الغفله وبادروا بالعمل قبل حلول الأجل وسابقوا الی مغفره من ربکم قبل ان لیضرب بالسور بباطن الرحمه وظاهر العذاب. فتنادون فلا یسمع نداءکم وتضجّون فلا یحفل بضجیجکم وقبل ان تستغیثوا فلا ثغاثوا.

سارعوا الی الطاعات قبل فوت الاوقات، فکان قد جاءکم هادم اللذات فلا مناص نجاءٍ ولامحیص تخلیص. عودّوا رحمکم اللّه بعد انقضاء مجمعکم بالتوسعه علی عیالکم والبرّ باخوانکم والشکر للّه عزّ وجلّ علی ما منحکم واجمعوا یجمع اللّه شملکم وتبارّوا یصل اللّه الفتکم، وتهادوا نعم اللّه کما مناکم [وتهانوا نعمه اللّه کما هناکم] بالتواب فیه علی اضعاف الاعیاد قبله او بعده الاّ فی مثله والبرّ فیه یثمر المال ویزید فی العمر والتعاطف فیه یقتضی رحمه اللّه وعطفه وهیّوا لاخوانکم وعیالکم عن فضله بالجهد من جودکم

وبما تناله القدره من استطاعتکم واظهر البشر فیما بینکم والسرور فی ملاقاتکم والحمدللّه علی ما منحکم وعودوا بالمزید من الخیر علی اهل التأمیل لکم وساروا بکم ضعفاءکم فی ماکلکم وماتناله القدره من استطاعتکم وعلی حسب امکانکم. فالدرهم فیه بمأه الف درهم والمزید من اللّه عزّ وجلّ.

وصوم هذا الیوم مما ندب اللّه تعالی الیه وجعل الجزاء العظیم کفاله عنه حتّی لو تعبّد له عبد من العبید فی الشبیبه من ابتداء الدنیا الی تقضیها، صائماً نهارها، قائماً لیلها، اذا اخلص المخلص فی صومه لقصرت الیه الدنیا عن کفایه، ومن اسعف اخاه مبتدءً وبرّه راغباً فله کاجر من صام هذا الیوم وقام نهاره. ومن فطر مؤمناً فی لیلته فکانما فطر فئاماً وفئاماً یعده ها بیده عشره.فنهض ناهض وقال: و ما الفئام؟

قال: مأه الف نبی و صدیق و شهید،فکیف بمن تکفّل عدداً من المؤمنین والمؤمنات، وأنا ضمینه علی اللّه تعالی الأمان من الکفر والفقر، وان مات فی لیلته او یومه او بعده الی مثله من غیر ارتکاب کبیره فاجره علی اللّه تعالی، ومن استدان لاخوانه واعانهم، فأنا الضامن علی اللّه ان بقاه قضاه وان قبضه حمله عنه واذا تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم وتهانوا النعمه فی هذا الیوم ولیبلغ الحاضر الغایب والشاهد البائن ولیعد الغنی علی الفقیر، والقوی علی الضعیف، امر فی رسول اللّه(ص) بذلک، ثم اخذ صلی الله علیه وآله [علیه السلام] فی خطبه الجمعه وجعل صلاه جمعته صلاه عیده وانصرف بولده وسیعتد الی منزل ابی محمّد الحسن بن علی(ع) بما اعدله من طعام وانصرف غنیهم وفقیرهم برفده الی عیاله.۲

نگاهی گذرا به مفاد خطبه به عنوان سند جهانی اسلام

امام امیرالمؤمنین(ع) در یکی از روزهای جمعه که مصادف با روز عید غدیر بوده است، خطبه ای ایراد می کند

که با حمـد و ثنای الهی و با کلمات و جملاتی پر معنا و شـهادت به وحـدانیت ذات اقـدس اله و بیان برخی از صـفات ثبوتیه و سلبیه او، شـروع می شود، و پس از تشـریح اهمیت نبوت و رسـالت، و بیـان این که گواهی به نبوت، قرین اعتراف به لاـهوتیت خـداست، به بیـان مسـئله امـامت و مقام امامان(ع) می پردازد و درباره جایگاه واقعی ائمه، خلقت و نشأت وجودی آنها و دیگر ویژگی هایشان سخن می گوید.

در ادامه به نقش پراهمیت خود می پردازد و در کنار حجت ظاهر، شاهـدی دیگر را بر حقانیّت خود مطرح می فرمایـد. پس از آن، اهمیت روز جمعه و عید غدیر را خاطر نشان می سازد و فلسـفه روز جمعه و اعمال مستحب آن را بیان می نماید. آنگاه به ارتباط توحید، نبوت و ولایت و دین با یکدیگر اشارت می کنند و آثار و ثمرات معرفی ولیّ، در واقعه غدیر را به تفصـیل بیان کرده و با تعابیری بلند به تفسیر آن می پردازد. پس از آن نصایح و پندهای ارزشمندی می دهد و با استناد به آیات قرآن مردم را به اطاعت خدا و رعایت تقوا و دوری از گناه تشویق می نماید. سـپس در بیان معنای اسـتکبار، استکبار را سرپیچی از پیروی کسی که می بایست اطاعت شود می داند و به تفسیر «طریق»، «صراط» و «سبیل اللّه» می پردازد و می فرماید: صراط منم، سبیل اللّه منم، نورالانوار منم و....

در پایـان خطبه بار دیگر مردم را به اخلاق فردی، اجتماعی، مالی و... سـفارش می کنـد و اسـتحباب روزه روز غـدیر و پاداش بس عظیم

آن را یادآور می شود.

گوینده این سخنان کسی است که همه ملل اسلام به علم، فضل، کمال، مقام والا و عدالت و تقوایش اعتراف دارند؛ از این روی جای دارد همگان به این خطبه به عنوان «سند جهانی اسلام» بنگرند و بدان احتجاج کنند، و به برکت آن، شبهه های اعتقادی خود را رفع کنند و مرزبندی های ساختگی میان فرقه ها را بردارند، پیوند وثیق میان توحید، نبوت، رسالت و امامت را درک کنند و براساس آن عقاید، احکام و معارف را از باب حکمت و علم نبی دریافت دارند.

خطبه غدیریه در منابع روایی

این خطبه اگرچه در کتب اربعه اول یافت نمی شود، اما در دیگر منابع معتبر وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم.

۱ مصباح المتهجد وسلاح المتعبد: به حسب ظاهر مرجع اصلی این روایت «مصباح المتهجد وسلاح المتعبد» تألیف شیخ طوسی، مؤلف کتابهای «استبصار» و «تهذیب الاحکام»، از کتب اربعه است، که نویسنده مقاله نیز روایت را از تصویر نسخه خطی آن نقل می کند.۳

۲ منابع دیگر: پس از شیخ طوسی، دیگر نویسندگان، مؤلفان جوامع روایی و ادعیه، این روایت را با واسطه و یا بی واسطه از شیخ طوسی و «مصباح المتهجد» نقل کرده اند، که برخی از آنها تمام خطبه را نقل کرده اند و بعضی تنها به نقل پاره هایی از آن بسنده کرده اند.

الف: منابعی که همه خطبه را نقل کرده اند

۱. اقبال الاعمال: رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس (متوفای۶۶۴)، تمام این خطبه را در کتاب «اقبال الاعمال» نقل کرده است، یادآوری می کنیم ابن طاووس این روایت را به سند خود از شیخ طوسی

و با همان سند شیخ با اندک تفاوتی در بعضی از کلمات نقل می کند.۴

۲. مصباح کفعمی:شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی ابن الحسن ... الکفعمی (متوفای۹۰۵)، این خطبه را از «مصباح المتهجد»، در کتاب خود به نام «جنه الامان الواقیه وجنه الایمان الباقیه» معروف به «مصباح کفعمی» با کمی تفاوت آورده است.۵

۳. بحارالانوار: علامه ملا محمّد باقر مجلسی، این خطبه را از «مصباح الزائر»، تألیف سید ابن طاووس، صاحب «اقبال الاعمال»، و به طور کامل در «بحارالانوار» نقل کرده است، لکن با نسخه «مصباح المتهجد» اندکی تفاوت دارد.۶

۴. مصباح الزائر: از آنجا که علامه مجلسی این خطبه را از «مصباح الزائر» نقل می کند بی شک این کتاب نیز از جمله منابعی است که خطبه را به طور کامل ذکر کرده است، ولی باید توجه داشت که چون مؤلف «اقبال الاعمال»، «مصباح الزائر» یک نفر است و کتاب اخیر اولین تألیف سید ابن طاووس است، ممکن است این دانشمند آنچه را که در «اقبال الاعمال»، نقل کرده است همان باشد که در «مصباح المتهجد» بیان داشته است.

۵. مسند الامام الرضا(ع): مؤلف این اثر، متن کامل خطبه را از کتاب «مصباح المتهجد» نقل کرده است.۷

ب: منابعی که تنها به نقل پاره هایی از خطبه بسنده کرده اند

۱. مناقب ابن شهر آشوب: رشید الدین محمّد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفای۵۸۸)، بخش کمی از این خطبه را در کتاب خود به نام «مناقب آل ابی طالب» نقل کرده است.۸

۲. وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی بخشهایی از این روایت را که در ارتباط با استحباب روزه عید غدیر است از کتاب «مصباح المتهجد»، در کتاب الصوم

«وسائل الشیعه» با ذکر سند نقل کرده است.۹

۳. تفسیر نورالثقلین: محدث مفسر عبدعلی حویزی، پاره هایی از این خطبه که در اهمیت عقل و خرد و کارایی آن است و مشتمل بر آیه شریفه لیهلک من هلک عن بیّنه...(انفال،۴۲) است، ذیل همین آیه، و بخشی دیگر را به مناسبت آیه لاتمسکوا بعصم الکوافر...(ممتحنه،۱۰) را در جای دیگر آورده است.۱۰

۴. جامع احادیث الشیعه: در این مجموعه که زیر نظر آیه اللّه العظمی بروجردی، تدوین گردیده است، به مناسبت استحباب روزه در روز هجدهم ذو الحجه، بخشی از خطبه را که مربوط به روزه و صدقه است، نقل شده است.۱۱

۵. الغدیر:

علامه امینی در کتاب «الغدیر» به ذکر بخشهایی از این خطبه که مشتمل بر واژه «عید» است به مناسبت «عید الغدیر العتره» پرداخته است.۱۲ علامه امینی اگرچه خود تصریح نمی کند که خطبه را از کدام منبع نقل کرده است، ولی از قراین و شواهد و بویژه از پاورقی کتاب بخوبی معلوم می شود که آن را از «مصباح المتهجد» نقل کرده است.

پژوهشی در سند خطبه

شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتهجد وسلاح المتعبد» زیر عنوان «خطبه امیرالمؤمنین یوم الغدیر» می نویسد:

...اخبرنا جماعه عن ابی محمّد هارون بن موسی التلعکبری، قال حدثنا ابوالحسن علی بن احمد الخراسانی الحاجب فی شهر رمضان سنه سبع وثلاثین وثلاث مأه، قال حدثنا سعید بن هارون ابو عمرو المروزی وقد زاد علی الثمانین سنه، قال حدثنا الفیاض بن محمّد بن عمر الطوسی بطوس سنه تسع وخمسین ومأتین وقد بلغ التسعین، انه شهد ابا الحسن علی بن موسی الرضا(ع) فی یوم الغدیر و بحضرته جماعه من خاصته وقد احتبسهم للافطار... وهو یذکر فضل الیوم وقِدمه فکان

من قوله(ع) حدثنی الهادی [الکاظم(ع)] ابی، قال حدثنی جدّی الصادق(ع) قال حدثنی الباقر(ع)، قال حدثنی سید العابدین(ع) قال حدثنی ابی الحسین(ع) قال: اتفق فی بعض سنتی امیرالمؤمنین الجمعه والغدیر فصعد المنبر علی خمس ساعات من نهار ذلک الیوم فحمد اللّه واثنی علیه حمداً لم یسمع مثله....

شیخ طوسی آنگاه خطبه غدیریه را تا پایان نقل می کند.۱۳

۱ بررسی رجال و سند روایت

سلسله سند این روایت از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول آن سلسله ذهبیه است که از امام هشتم، علی بن موسی الرضا(ع) شروع و با واسطه ائمه معصومین(ع) به امام امیرالمؤمنین(ع) منتهی می شود که تنها به جهت تبرک و تیمن، نام مبارک آنها ذکر شد. اما بخش دوم سند از شیخ طوسی و کتاب «مصباح المتهجد» آغاز و به «فیاض بن محمّد» منتهی می شود که محور پژوهش در این بخش از مقاله است.

۲ اهمال در روایت

این حدیث از نظر علم رجال و علم درایت، از روایتهای «مهمل» به شمار می رود، چرا که تعریف روایت مهمل به طور کامل بر این روایت منطبق است.

علمای رجال و درایت، در تعریف خبر مهمل گفته اند:مهمل، روایتی است که برخی از رجال سند آن در کتابهای رجالی ذکر نشده باشد و یا اگر ذکر شده وصفی از آن نشده باشد.۱۴

ارباب رجال درباره رجال سند این روایت به جز «هارون بن موسی» که مدح و توثیق شده و با تعابیری چون، وجه، ثقه، معتمد، جلیل القدر، عظیم المنزله وعدیم النظیر یاد شده است،۱۵ از دیگران ذکری به میان نیاورده اند و وصفی چه مدح و چه ذم و قدح درباره آنها نگفته اند. مراجعه به

جوامع رجالی و سخن علامه نمازی شاهرودی گواه بر این گفته است. وی تصریح دارد که علمای رجال از علی بن احمد، سعید بن هارون و فیاض بن محمّد طوسی سخنی به میان نیاورده اند.۱۶ بنابراین، روایت مهمل است اما این باعث آن نمی شود که دست از روایت شسته و بدان توجهی نکنیم، چرا که میان دانشمندان علم رجال و درایت گفتار یکسان و هماهنگی وجود ندارد، و اتفاق و اجماعی بر میزان اعتبار روایت مهمل در بین نیست و در این باره دست کم سه نظریه وجود دارد.

آراء دانشمندان درباره روایت مهمل

۱ روایت مهمل بسان روایت مجهول: این سخنی است که به شهید ثانی، مجلسی و ممقانی نسبت می دهند که گفته اند: مجهول اعم از روایتی است که تصریح به مجهول بودن آن شده باشد و روایتی که مدحی و قدحی درباره آن ذکر نشده باشد.۱۷

ممقانی ضمن این که روایت مهمل و مجهول را جزء اقسام خبر ضعیف می شمارد می افزاید: در «لب اللباب»۱۸ نیز این قسم از روایات در حکم ضعیف دانسته شده است.۱۹

۲ مهمل، مجهول لغوی است: این گفته محمّدباقر استرآبادی در «رواشح» است، که معتقد است مجهول بر دو قسم است: مجهول اصطلاحی، یعنی روایتی که پیشوایان رجال نسبت به یکی از راویان آن حکم به جهالت نموده باشد، و مجهول لغوی یعنی روایتی که از راوی آن در کتابهای رجالی نام برده نشده است. در قسم اول مسلماً روایت ضعیف است ولی در قسم دوم نمی توان حکم به ضعف و صحت نمود.۲۰

۳ روایت مهمل جزء روایت ممدوح است: این عقیده علامه حلی و ابن داود (محمّد بن احمد بن

داود) و گذشتگان از رجالیان است. مولف «قاموس الرجال» می نویسد:

علامه، مهمل را اصلاً عنوان نکرده و ابن داود نیز آن را در جزء اول کتاب و در شمار روایتهای ممدوح ذکر کرده است.

مفهوم این کار این است که به روایت مهمل عمل می کرده اند همانند عمل به خبر ممدوح.

مؤلف«قاموس الرجال» با تعبیر «هو الحق الحقیق بالاتباع و علیه عمل الاصحاب» آن را تایید می کند.۲۱

در نتیجه باید گفت، از آنجا که نسبت به رجال روایت مهمل تصریحی بر جهل و قدح نشده است و میان دانشمندان نیز سخن یکسانی در بی ارزشی روایت مهمل وجود ندارد، و از سوی دیگر علامه مجلسی با فرض بی اعتباری و ضعف روایت مهمل، این خطبه را در «بحارالانوار» نقل کرده است می توان آن را تلقی به قبول کرد، بویژه اینکه بزرگانی چون شیخ طوسی، ابن طاووس، کفعمی، حرّ عاملی و امینی این خطبه را نقل کرده اند.

شکوه غدیر در نگاه علی علیه السلام

در این بخش به پاره های از خطبه غدیریه که درباره معرفی روز غدیر و بیان عظمت و شکوه آن است، اشارت می شود.

۱ روز غدیر، عید بزرگ:

«ان اللّه جمع لکم معشر المؤمنین، فی هذا الیوم عیدین عظمین کبیرین». آن گونه که پیش از این نیز یادآوری شد، هنگامی که امام(ع) این خطبه را ایراد فرمود، روز غدیر مصادف با روز جمعه بوده است، به همین دلیل تعبیر به «عیدین» کرده و هر دو را به عظمت و بزرگی یاد کرده است. این خود بهترین دلیل بر «تعیّد» روز هجدهم ذو الحجه و برگزاری مراسم جشن و سرور و بزرگداشت آن است.

در عید بودن روز غدیر، روایات متعددی

از پیامبر(ص) و امامان شیعه(ع) به ما رسیده است، از جمله در روایتی از پیامبر(ص) می خوانیم که فرمود:

یوم غدیرخم افضل اعیاد امتی.۲۲

در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود:

نه یوم عید و فرح و سرور.۲۳

و یا می فرماید:

اشرف و اعظم اعیاد است.۲۴

نویسنده «الغدیر»، از برخی بزرگان از دانشمندان اسلام چون ابو ریحان بیرونی، ابن طلحه شافعی و ابن خلکان نقل می کند که از این روز با نام «عید» یاد کرده اند.۲۵

۲ روز بیان اراده خدا و روز بلاغ:

«فانزل اللّه علی نبیه فی یوم الـدوح ما بیّن به عن ارادته فی خلصائه وذوی اجتبائه وامره بالبلاغ...». «واژه دوح»، جمع «دوحه» به معنای درختان بزرگ و تنومنـد است،۲۶ این بخش از خطبه در حقیقت بیـانگر موقعیت جغرافیای تاریخی غـدیر است. امام(ع) می فرماید، آن روز زیر درختان تنومند، آیاتی نازل شد که مبیّن اراده خدا برای بندگان خالص، مخلص و برگزیده اوست.

در آن روز که هجـدهم ذو الحجه بود جبرئیل فرود آمـد و آیه یا ایها الرسول بلغ... را بر پیامبر(ص) نازل کرد، و آن حضـرت را مأمور به تبلیغ امری کرد که بین خدا وپیامبر(ص) وجود داشت وآن ولایت علی(ع) است.۲۷

از جمله بلغ مـا انزل الیـک بخوبی روشن می شود که پیش از آن ولیّ امر تعیین شـده بود و آن روز تنهـا برای معرفی و ابلاغ بوده است.

۳ غدیر روز بزرگ، روز گشایش، روز تکامل ...:

«ان هـذا یوم عظیم الشأن، فیه وقع الفرج ورفعت الـدرج ووضـحت الحجـج». عظمت این روز بـدان جهت است که ظرف ظهور اراده الهی و زمان ابلاغ پیام الهی و آثار مترتب بر آن است؛ روزی است که

گشایش و فرج حاصل شد، چرا که نگرانی امت اسلام نسبت به زمان پس از پیامبر را برطرف کرد و بدانها امید بخشید؛ روزی که نردبان تکامل افراشته شد و با طرح مسئله امامت و معرفی امام، دین به کمال لازم خود رسید، روزی که حجت ها آشکار شد و بر همگان اتمام حجت گردید.

۴ روز پرده برداری از مقام امامت:

«هذا یوم الایضاح والافصاح عن المقام الصراح». «افصاح» به معنای اظهار کردن و مرادف با «ایضاح» است، و صراحت به معنای خالص بودن چیزی از تعلقات است، و سخن صریح از همین باب است بدان جهت که اظهار و تأویل ندارد.۲۸ اما مقام صراح یعنی جایگاه پاکی، پیراستگی، و منظور از آن مقام عصمت و امامت است که در روز غدیر از آن پرده برداری شد و امام برای همگان مشخص شد تا دیگر بهانه ای برای منافقان و دو رویان نباشد که پیامبر(ص) به صراحت کسی را معرفی نکرده است.

۵ روز کامل شدن دین:

«ویوم کمال الدین ...»، روزی است که دین خداوند کامل شد. کاری که در روز غدیر صورت گرفت آنچنان از اهمیت برخوردار بود که حق تعالی در شأن آن فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم، کاری که اگر صورت نمی گرفت، نه تنها دین به مرحله کمال خود نمی رسید که در حقیقت اصل رسالت نیز ابلاغ نشده بود، فان لم تفعل فما بلغت رسالته از این روی علی(ع) نیز خود فرمود: وکمل اللّه دینه....

۶ روز پیمان بستن:

«ویوم العهد المعهود»، روز پیمانِ بسته شده است، پیمانی که پیامبر(ص) پس از گرفتن اقرار و اعتراف از مردم مبنی بر اینکه پیامبر حتی از

خود مردم نسبت به خودشان، بر آنها اختیار و حق دارد و مردم نیز آن را تأیید کردند.

ایها الناس من اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: اللّه ورسوله اعلم. قال: ان اللّه مولای وانا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فعلی مولاه.۲۹

ممکن است عهد معهود اشاره به عهدی باشد که در آغاز خلقت از انسان گرفته شد، واذ اخذ ربک من بنی آدم...(اعراف، ۱۷۲)، چرا که در دعای غدیر می خوانیم که علی(ع) فرمود: «وجددت لنا عهدک و ذکرتنا میثاقک المأخوذ منا فی ابتداء خلقک ایانا».۳۰

۷ روز شهود و حضور:

«ویوم الشاهد والمشهود». این تعبیری است که قرآن درباره قیامت به کار برده است،۳۱ به این معنا که شاهدْ پیامبر و مشهود، قیامت است، شاهدْ انسانها و مشهود، اعمال آنان است، شاهد ملائکه و مشهود، قرآن است و شاهدْ پیامبر و مشهود، علی(ع) است.

به کار بردن این تعبیر درباره روز غدیر، مفید همین معناست که پیامبر، شاهد و علی، مشهود است. پیامبر(ص) شهادت به ولایت علی(ع) داد و انسانها و فرشتگان بر این امر گواهی دادند. تاریخ نیز گواهی داد که گروهی به دلیل نیل به مقام ولایت به علی(ع) تبریک و تهنیت گفتند، لکن پس از چندی و در ظرف تنها چند ماه آن را زیرپا گذاشتند.

۸ روز نمایش قرارها از دورویی ها:

«یوم تبیان العقود عن النفاق والجحود». روزی که خط حق از جریان نفاق مشخص شد، روزی که باعث شد حامیان واقعی از مدعیان دروغین جدا شوند؛ آنان که حقایق را آگاهانه انکار کردند و نفاق خود را در عمل آشکار ساختند، علی(ع) در متن خطبه فرمود: «وکشف خبایا اهل الریب

وضمائر اهل الارتداد، وقع الاذعان من طائفه باللسان دون حقائق الایمان و من طائفه باللسان وصدق الایمان».

۹ روز بیان حقایق:

«ویوم البیان عن حقائق الایمان». روزی که خط ایمان از دیگر خطوط ممتاز شد، کسانی که تا آن روز ادعای ایمان به خدا و اطاعت از پیامبر را داشتند، در آن روز درونشان آشکار شد. در آن روز همه دانستند که اگر واقعاً معتقد به اطیعوا اللّه واطیعوا الرسول هستند باید از اوامر خدا و پیامبر و از جمله ولی امر، علی بن ابی طالب(ع) که مصداق بارز و اَتم اطاعت از خدا و رسول است نیز پیروی کنند.

اینجا بود که با نصب علی(ع) و نقش بر آب شدن نقشه ها و برباد رفتن خواب و خیالها، حقایق را انکار کردند و مصداق قل لم تؤمنوا(حجرات،۱۴) شدند، چرا که ایمان فقط گفتن شهادتین نیست، بلکه پذیرش ولایت، حقیقت آن است که باید در قلب تجلی و در عمل جلوه نماید.

۱۰ روز راندن شیطان:

«یوم دحر الشیطان». «دحر» بر وزن «دهر» به معنای راندن است.۳۲ در روز غدیر با کامل شدن دین، شیطان نیز برای دومین بار رانده شد، شیطان که از دین کامل و حقیقت ایمان دل خوشی ندارد، دوست می داشت دین، ناتمام و ابتر بماند و به کفار وعده می داد که با مرگ پیامبر(ص) نفس راحتی می کشند، با واقعه غدیر، وسوسه ها، توطئه ها و نقشه ها، نقش بر آب شد و همان گونه که کافران مأیوس و نومید شدند (الیوم یأس الذین کفروا من دینکم مائده،۵)، شیطان نیز مأیوس و رانده درگاه الهی شد؛ همو که راضی به خلافت انسان برای خدا

نبود و با سجده نکردن طرد و رجم شد، راضی به خلافت علی(ع) برای پیامبر(ص) نیز نبود و از این رو مدحور گردید. از این روست که در حدیثی از امام رضا(ع) می خوانیم که فرمود:یوم مرغمه الشیطان.۳۳

۱۱ روز برهان:

«یوم البرهان». قرآن کریم، یهود و نصارا را که مدعی انحصار بهشت بودند و می گفتند جز ما کسی به بهشت نمی رود (وقالوا لن یدخل الجنه الامن کان هوداً او نصاری بقره،۱۱۲)، محکوم می کند و آنان را به استدلال فرا می خواند و می فرماید: قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین(بقره،۱۱۲). روز غدیر دلیل حقانیت اهل ولایت و رهروان امام و ولی اللّه الاعظم و منصوب الهی است، و دلیل و برهانی است که تاریخ، حدیث و تفسیر گواه آن است. دیگران اگر مدعی هستند باید اقامه دلیل کنند و برهان بیاورند.

۱۲ روز داوری:

«هذا یوم الفصل الذی کنتم توعدون»، روز غدیر روز جدایی حق از باطل است و این عبارت امام(ع) در حقیقت تشبیهی از غدیر به قیامت است و یا به عبارت صحیح تر تاویل به آن است، که قرآن فرمود: هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون(صافات،۲) و نیز فرمود: وهذا یومکم الذی کنتم توعدون(انبیاء،۱۰۳).

در این تشبیه و تأویل دو نکته وجود دارد: اوّل این که آن گونه که روز قیامت حق از باطل جدا می شود و اهل حقیقت و ایمان روانه بهشت می شوند و گروه باطل به سوی دوزخ برده می شوند، روز غدیر نیز فرقه ناجیه، مؤمنان به ولایت هستند و در صراط مستقیم که همان امام مفترض الطاعه است (انا سبیله الذی نصبنی للاتباع بعد نبیّه) قرار

دارند، و جز آنها که از حق و ولایت اعراض کرده اند، دوزخی اند.

دوم این که کفار و مشرکان انتظار وقوع قیامت را نداشتند و می پنداشتند که واقعیت ندارد؛ دشمنان ولایت نیز انتظار چنین روزی را نداشتند و نمی پنداشتند که خداوند وصی و جانشینی برای پیامبر(ص) تعیین و نصب کنند، اما با حیرت تمام مشاهده کردند که خداوند خود داوری کرد و امام و ولی را تعیین نمود و پیامبر(ص) را مأمور به ابلاغ آن فرمود.

۱۳ روز فرشتگان:

«هذا یوم الملاء الاعلی الذی انتم عنه معرضون»، غدیر روز فرشتگان والامقام در عالم بالاست. این فقره از خطبه، برگرفته از کلام الهی است که فرمود: لایسمعون الی الملأ الاعلی(صافات،۸). به کار بردن این تعبیر بیانگر آن است که در این روز فرشتگان به امر الهی فرود آمده و چنین مأموریتی را برای پیامبر(ص) آوردند، پس از، آن نیز طبق روایت رضوی در عالم فرشتگان محفل انس برگزار می شود که فرمود:

وهو الیوم الذی یامر جبرئیل ان ینصب کرسی کرامه بازاء بین المعمور ویصعده جبرئیل وتجتمع الیه الملائکه من جمیع السموات.۳۴

و نیز می فرماید:ان یوم الغدیر فی السماء اشهر منه فی الارض.۳۵

اما معاندان نمی توانند و یا نمی خواهند این معنا را درک کنند، از این روی امر مهم الهی را از صقع ربوبی و ملأ اعلی تنزل داده و به یک امر بشری تبدیل کردند.

۱۴ روز رهنمون:

«هذا یوم الارشاد». غدیر، روزی است که خداوند به وسیله پیامبر(ص) مردم را به مسیر آینده شان راهنمایی کرد، حقایق را گفت، ولیّ امر را معرفی کرد، و با بدرقه کردن آن با دعای معروف اللّهمّ وال من والاه

وعـاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضـه۳۶ راه ولایت و مسـیر عـداوت، طریق حب و بغض مردم را مشـخص فرمود. پیامبر(ص) ارشاد کرد و رهنمون داد، مسیر آینده را روشن کرد، اما امت چه کرد؟

۱۵ روز آزمون:

«ویوم محنه العبـاد»، «محنت» به معنـای آزمودن است و «امتحـان» نیز از همین باب است. روز غـدیر روز آزمایش بنـدگان بود، روزی که خداوند، ولی و پذیرش ولایتش را وسیله آزمودن انسانها قرار داد، هر که آن را پذیرفت و بدان پای بند بود، سرفراز از بوته آزمـایش درآمـد، و هر که آن را رفض کرد هر چنـد در آن هنگام تبریک گفت در این امتحان پـذیرفته نشـد، چرا که نفی ولایت در حقیقت رها کردن رسالت و ترک توحید است.

۱۶ روز پیشاهنگان:

«یوم الدلیل علی الرواد». «رواد» جمع «راید» به معنای پیش قراول است، این عبارت ممکن است بدین معنا باشد که علی(ع) که خود از پیشگامان ایمان و اسلام است (اول من آمن به، اول من اسلم۳۷) و گوی سبقت را در این میدان از دیگران ربوده است (که فرمود «والسابقون السابقون اولئک المقربون واقعه،۱۰و۱۱)۳۸،به این روز و واقعه غدیر بر فضایل خود اسـتدلال می کند و می گویـد: روز غـدیر که روز ولاـیت و معرفی ولی است دلیلی است بر شـناخت پیشـگامان و پیشاهنگان. پیشـگام در ایمانِ به رسالت، پیشاهنگِ در امامت و صدر الائمه است.

۱۷ روز هویدا شدن نهانها:

«هذا یوم ابدی خفایا الصدور ومضمران الامور». در این بخش از خطبه دو احتمال وجود دارد.یکی گوشزد کردن مجدد جریان نفاق و دورویيهای مذموم که پیش از این بدان اشارت فرمود.

دیگر، آشکار شدن اسرار ممدوح؛ یعنی

روزی که خداوند، راز بین خود و رسولش را آشکار کرد، در آن روز پیامبر(ص) سرّی را که خداوند در درونش به ودیعت نهاده بود و پیامبر از افشای آن در هراس بود، با تضمین بر تأمین آن را آشکار کرد. (بلغ ما انزل الیک من ربک ... واللّه یعصمک من الناس). شاید ترکیب «مضمرات الامور» مؤید همین معنا باشد.

۱۸ روز شناسایی خاصان:

«هذا یوم النصوص علی اهل الخصوص». پیامبر مکرم(ص) از آغاز بعثت تا حجه البلاغ، بارها به اشاره و کنایه به معرفی علی(ع) پرداخته بود، در حدیث «یوم الانذار»، در حدیث منزلت و ... اما در جریان غدیر بدون هیچ پرده پوشی و به دور از هر گونه کنایه و اشاره و با صراحت تمام به معرفی علی(ع) به عنوان ولی امر مسلمین پرداخت و راه هرگونه توجیه را مسدود کرد زیرا که فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه». از این روست که امام می فرماید: غدیر روز تنصیص است روز معرفی خاصان (علی) با سخن صریح است.

۱۹ روز اوصیا و انبیا:

«هذا یوم شیث، هذا یوم ادریس، هذا یوم یوشع، هذا یوم شمعون». در این بخش از خطبه امام به تعلق روز غدیر به برخی از انبیا و اوصیا چون ادریس، شیث، یوشع و شمعون اشارت می کند، قرآن کریم درباره ادریس می فرماید: واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً(مریم،۵۶).

شیث، به حسب تاریخ، وصی حضرت آدم بوده است؛ یوشع نیز جانشین حضرت موسی(ع)،۳۹ و شمعون جانشین حضرت عیسی(ع) بوده است.۴۰ در ادامه روایت می خوانیم که روز غدیر به آدم (قبول توبه)، ابراهیم (نجات از آتش)، هارون (جانشینی از موسی) و عیسی(ع)

تعلّق دارد.۴۱

گویا روز غدیر یادآور نقاط حساس در نبوت و وصایت است که بسیاری از انبیا از جمله پیامبر اسلام(ص) در آن تعیین جانشین کرده اند.

۲۰ روز آسایش و آسودگی:

«هذا یوم الامن و المأمون». قبل از واقعه غدیر، نگرانیهایی نسبت به آینده اسلام وجود داشت و حتی از پیامبر(ص) نیز چنین نگرانی یی ابراز می شد، چرا که در حدیث ثقلین و خطبه حجه الوداع فرمود: «فانظروا کیف تخلفونی فی الثقلین» اما پس از جریان غدیر می بینیم این نگرانی به سرور و شادی مبدل می شود که فرمود:

اللّه اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمه ورضی الرب برسالتی والولایه لعلی من بعدی.۴۲

علی(ع) نیز در همین خطبه فرمود: «واقر عین نبیه والمؤمنین والتابعین»، افزون بر این که خداوند برای پیامبر(ص) نسبت به پیامدهای غدیر، امنیت و آسایش را تضمین کرد: «وضمن له عصمته منهم» که از این جهت نیز غدیر روز آسودگی است.

۲۱ روز گنج پنهان:

«هذا یوم اظهار المصون من المکنون». غدیر روزی است که آنچه در نهان نگهداری می شد، علنی گردید، و این همان امر مهم ولایت است. تعبیر به «المصون من المکنون» بیانگر آن است که حادثه غدیر برنامه ای نبوده است که خلق الساعه پدید آمده باشد، بلکه پیش از فرا رسیدن این برهه از زمان در مکنون (صندوقچه) حفظ شده علم الهی و سینه پیامبر(ص) وجود داشته است و روز غدیر تنها ظرف اعلان آن است.

۲۲ روز آشکار شدن رازها:

«هذا یوم ابلاء السرائر». این قسمت از خطبه تعبیر دیگری از بیانی است که قبلاً بیان شده بود، در حقیقت امام با توجه به اهمیت این اعلان، آن را به چند گونه

بیان کرده است. یک بار فرمود: «یوم الایضاح»، بار دیگر گفت: «یوم ابـدی خفایا الصدور و مضـمرات الامور»، و در مرتبه بعد فرمود: «اظهار المصون» و بالاخره در آخر فرمود: «ابلاء السـرائر»؛ روزی که اسـرار درون اعم از کفر و ایمان، بغض و حب، شر و خیر، ریا و اخلاص و... آشکار شد.

تعبیر اخیر برگرفته از وصف قیامت است که قرآن بـدان اشارت دارد و می فرماید: یوم تبلی السـرائر(طارق،۹). تشبیه روز غدیر به روز قیـامت می توانـد بیـانگر این نکته باشـد که آن گونه که روز قیامت اعلان نهایی پایان دوره ای از حیات و آغاز حیاتی دیگر است، غـدیر نیز به نوبه خود اعلاـن پایـان دوره ای از هـدایت و ارشاد (به صورت نبوت) وآغاز دوره ای دیگر در شـکل امامت است و ویژگی جاودانگی دین را تضمین می کند.

نکته پایانی

از آنچه گـذشت، روشن شد که جریان غدیر، تنها رخدادی تاریخی و یا گذرگاهی جغرافیایی و یا بحثی روایی و یا مسـئله ای سیاسـی نیست و حتی به رغم تصور عموم، حدّ فاصل میان شـیعه و سـنی در مسئله امامت نیست؛ زیرا اختلاف نظر میان این دو فرقه بر سـر وقوع حادثه تاریخی غـدیر، یا صـدور روایت آن و یا لزوم وجود امام و رهبر نیست، که همگان بر آن ها اتفاق نظر دارنـد؛ آنچه در این رهگذر مورد نقض و ابرام فریقین است، لزوم تنصیصـی بودن نصب امام و ولیّ به همان وجه که در نبوت و رسالت است، می باشد.

بنابراین، غدیر، نه تاریخ است، نه جغرافیا، نه روایت است و بحث درایت، و نه سیاست و حکومت، بلکه ولایت است و

ولایت.

به عبارت دیگر غدیر سر فصل عقیده ای است که سرچشمه همه طاعتها و نمود همه رسالتها و نبوت همه انبیا است.

غدیر کلمه ای است که پیشوندش لاهوت و رسالت، و پسوند آن امامت و ولایت است. غدیر جمله ای است که مبتدای آن توحید، خبرش معاد و قیامت و ربطش ولایت است پس بر ماست که با درک ربط بین توحید و نبوت و ولایت همه عقاید، اخلاقیات و اعمال خود را با ولیّ (صراط مستقیم مجسم) بسنجیم و بر وفق آن گام برداریم.

پی نوشت ها

۱. این قسمت، ترکیبی است از آیه ۲۱ سوره ابراهیم وآیه ۴۷ سوره غافر.

۲. آنچه بین کروشه قرار گرفته است، به استثنای مورد اخیر ونشانی آیات، همگی بر گرفته از نسخه خطی مصباح المتهجد است.

۳. مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، شیخ طوسی، به تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی، ص۶۹۴، نسخه ای از این کتاب، در کتابخانه مدرسه امام حسین(ع) مرکز آموزش تخصصی تفسیر و علوم قرآن حوزه علمیه قم وجود دارد.

۴. اقبال الاعمال، ص۴۶۱

۵. مصباح کفعمی، ص۶۹۵

۶. بحارالانوار، ج۹۷،ص۱۱۲

۷. مسند الامام الرضا(ع)، عزیز اللّه عطاردی، ج۲، ص۱۱

۸. مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۴۳

۹.وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(ب۴۱) ح۱۱

۱۰. تفسیر نورالثقلین، ج۲، ص۱۶۰ و ج۵، ص۳۰۵

۱۱. جامع احادیث الشیعه، ج۱۱، ص۶۶۶

۱۲. الغدیر فی الکتاب والسنّه والأدب، ج۱، ص۲۸۴و ۲۸۷

۱۳. مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، ص۶۹۴

۱۴. ر.ك: مقباس الهدايه، ص ۷۰؛ درايه الحديث، شانه چى، ص۸۸؛ كليات فى علم الرجال، جعفر سبحانى، ص۱۲۲

۱۵. ر.ك: رجال النجاشى، ج۲، ص۴۰۷؛ جامع الرواه، ج۲، ص۳۰۸؛ معجم الرجال، ج۱۹، ص۲۳۵

۱۶. ر. ك: مستدرك علم رجال الحديث،ج۵، ص۲۹۱؛ ج۴، ص۸۵ و ج۶، ص۳۲۸

۱۷. ر. ك: كليات علم الرجال، ص۱۲۲

۱۸. تأليف

مولی محمّد جعفر شریعتمدار استرآبادی(م.۱۲۶۳). ر.ک: الذریعه، ج۱۸، ص۲۸۳

۱۹. ر. ک: مقباس الهدایه، ص۷۱۷۲

۲۰. ر. ک: درایه الحدیث، ص۸۹

۲۱. ر. ک: قاموس الرجال، ج۱، ص۳۱

۲۲. ر. ک: بحار الانوار، ج۹۷، ص۱۱۰

۲۳. بحارالانوار، ج۹۸، ص۲۹۸

۲۴. ر. ک: وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(ب۱۴) ح۹،۷،۶،۴،۲،۱ و ۱۰

۲۵. الغدیر، ج۱، ص۲۶۷ و ۲۶۸

۲۶. ر.ک: المصباح المنیر؛ مجمع البحرین: ماده «دوح»

۲۷. ر. ک: الغدیر، ج۱، ص۹۶۱

۲۸. المصباح المنیر؛ مجمع البحرین: ماده «صرح» و «نصح»

۲۹. الغدیر، ج۱ ص۱۱

۳۰. مصباح المتهجد، ص۲۹۴

۳۱. سوره بروج، آیه۳

۳۲.صحاح اللغه، مادّه «دهر»

۳۳. مسندالامام الرضا(ع)، ج۲، ص۱۸

۳۴. مسند الامام الرضا(ع)، ج۲، ص۱۸

۳۵. همان، ص۲۰

۳۶. الغدیر، ج۱، ص۱۱

۳۷. فضایل الخمسه من الصحاح السته، ج۱، ص۱۷۸ و۱۸۷

۳۸. ر. ك: الدر المنثور فی التفسیر الماثور، ج۸، ص۶

۳۹. مجمع البحرین: مادّه های «شیث»، «یوشع»؛ تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۸ و۴۶

۴۰. وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(باب۱۴) ح۱۲

۴۱. همان.

۴۲. الغدیر، ج۱، ص۱۱

بیست و چهارم ذی الحجه

روز مباهله پیامبر با مسیحیان نجران

نویسنده: رسولی محلاتی

از جمله هیئتهایی که در این سال به مدینه آمدند هیئت نصارای نجران بودند که به دنبال نامه ای که پیغمبر اسلام به کشیش بزرگ آنجا نوشت و او را به اسلام دعوت فرمود آنها به مدینه آمدند تا از حال آن حضرت از نزدیک تحقیق کنند.

و داستان ورود هیئت مزبور را به مدینه محدثین سنی و شیعه به اجمال و تفصیل در کتابهای سیره و تاریخ و حدیث نقل کرده اند که شاید جامعترین و در عین حال فشرده ترین نقلها نقل مرحوم طبرسی در اعلام الوری است که ما عینا با تلخیص مختصری برای شما ترجمه می کنیم.

هیئت نجران که شامل گروهی بیش از ده نفر از بزرگان آنها بود به ریاست و سرپرستی سه نفر یعنی عاقب، سید

و ابو حارثه به مدینه آمدند.

عاقب که نامش عبد المسیح بود، سمت ریاست آنها را داشت که بدون نظر و رای او کاری نمی کردند. سید که نامش ایهم بود ملجا و تکیه گاه آنها در کارها بود و ابو حارثه کشیش بزرگ و اسقف اعظم ایشان بود که پادشاهان روم کلیساها به نام او ساخته بودند.

هنگامی که به سوی مدینه حرکت کردند ابو حارثه در کنار خود - در کجاوه - برادرش کرز یا بشر را سوار کرد و در راه که می آمدند قاطر آنها به زمین خورد و هم کجاوه او چون می دید این رنج سفر را برای دیدار پیغمبر اسلام متحمل شده اند، به صورت کنایه گفت: نابودی بر این مرد دور از خیر و سعادت باد - و منظورش پیغمبر(ص)بود - ابو حارثه که این حرف را شنید با ناراحتی بدو گفت:

نابودی بر خودت باد!

وی گفت: برای چه برادر؟!

ابو حارثه پاسخ داد: برای آنکه به خدا سوگند او همان پیغمبری است که ما چشم به راه آمدن او هستیم.

وی با تعجب گفت: پس چرا پیرویش نمی کنی؟

ابو حارثه گفت: این مقام و منصبی که این مردم به ما داده اند مانع از آن است که من پیرو او گردم و تازه اگر من هم پیرو او شوم اینان از من پیروی نمی کنند و سرانجام هم وقتی به مدینه آمد به دست پیغمبر اسلام مسلمان شد.

و به هر صورت آنها هنگام عصر بود که به شهر مدینه آمدند و با جامه های فاخر و زربفت که به تن کرده و انگشترهای طلا که در دست داشتند با تجملات و وضعی که تا به آن روز شهر مدینه به خود

ندیده بود وارد شهر شدند، اما وقتی پیش پیغمبر اسلام رفتند و سلام کردند دیدند آن حضرت رو از ایشان گرداند و پاسخ سلامشان را نیز نداد و سخنی با آنها نگفت. (۲)

هیئت مزبور که با عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف سابقه آشنایی داشتند به نزد آن دو رفته گفتند: پیغمبر شما برای ما نامه ای نوشته بود و چون ما به نزد او آمده ایم پاسخ سلام ما را نداده و با ما سخن نمی گوید، چاره چیست؟

آن دو نفر برای تحقیق مطلب و راه چاره به نزد علی بن ابیطالب(ع)آمده گفتند: ای ابو الحسن به نظر شما چه باید کرد؟علی(ع)فرمود: به نظر من اگر اینها این جامه ها را از تن بیرون کرده و این انگشترهای طلا را از انگشتان خود بیرون آورند، پیغمبر آنها را می پذیرد و همین طور هم شد که چون جامه ها و انگشترهای طلا را بیرون کردند و به نزد آن حضرت رفتند پیغمبر اسلام پاسخ سلامشان را داد و آنها را پذیرفت، و آن گاه فرمود: سوگند بدانکه مرا به حق مبعوث فرموده اینان بار اول که پیش من آمدند شیطان همراهشان بود.

سپس برای تحقیق حال، سؤالاتی از آن حضرت کردند که از آن جمله سید پرسید: ای محمد درباره مسیح چه می گویی؟

فرمود: او بنده و رسول خدا بود. ولی سید سخن آن حضرت را نپذیرفته و بنای ردو ایراد را گذارد تا اینکه آیات سوره آل عمران - از نخستین آیه تا حدود ۷۰ آیه - در این باره بر پیغمبر نازل شد که از آن جمله این آیه در پاسخ همین گفتارشان بود که خدا فرموده:

«ان مثل

عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب...» (۳)

[همانا حکایت عیسی در نزد خدا حکایت آدم است که او را از خاک آفرید...]

و در ضمن همین آیات دستور«مباهله »با آنها را نیز به پیغمبر داد که فرمود:

«فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین » (۴)

[و هر کس با وجود این دانش که برای تو آمده باز هم درباره عیسی با تو مجادله کند به آنها بگو: بیایید تا ما پسران خود را بیاوریم و شما هم پسرانتان را و ما زنانمان را و شما نیز زنانتان را و ما نفوس خود را و شما هم نفوس خود را، آن گاه تضرع و لابه کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.]

و بدین ترتیب پیغمبر اسلام به امر خدای تعالی نصارای نجران را به مباهله دعوت کرد و آنها نیز پذیرفته و گفتند: فردا برای مباهله می آییم.

سپس ابو حارثه به همراهان خود گفت: فردا که شد بنگرید اگر محمد با فرزندان و خاندان خود به مباهله آمد از مباهله با او خودداری کنید و اگر با اصحاب و پیروانش آمد به مباهله اش بروید.

و چون روز دیگر شد رسول خدا(ص)در حالی که دست حسن و حسین را در دست داشت و فاطمه(س)نیز دنبالش بود و علی(ع)از پیش رویش می رفت برای مباهله حاضر شد.

عاقب و سید هم نزد ابو حارثه آمدند و چون رسول خدا(ص)را دیدند ابو حارثه پرسید: اینها که همراه محمد هستند کیان اند؟

بدو گفتند: آن یک برادر زاده و داماد اوست، و آن دو کودک

پسران دخترش هستند و آن زن نیز دختر او و عزیزترین و نزدیکترین افراد نزد او می باشد.

رسول خدا(ص)همچنان آمد و در جای مباهله دو زانو روی زمین نشست. (۵)

ابو حارثه که آن منظره را دید گفت:

به خدا سوگند محمد به همان گونه که پیمبران برای مباهله روی زمین می نشینند نشسته است و از این رو از مباهله با پیغمبر اسلام خودداری کرده و سرباز زد و گفت: من مردی را می بینم که با تمام جدیت آماده مباهله است و ترس آن را دارم که در ادعای خود راستگو باشد و یک سال بر ما نگذرد که در دنیا نصرانی مذهبی به جای نماند و همگی هلاک شوند و به دنبال آن به نزد رسول خدا(ص)آمده گفتند:

ای ابا القاسم ما با تو مباهله نمی کنیم و حاضر به مصالحه و پرداخت جزیه هستیم، و رسول خدا(ص)برای آنها قراردادی نوشت که هر ساله دو هزار جامه که قیمت هر جامه چهل درهم خالص باشد بپردازند.

مرحوم طبرسی دنباله گفتار بالا نقل کرده که ابو حارثه در آخرین روز توقف در مدینه به دست آن حضرت مسلمان شد.

و در تاریخ یعقوبی و ارشاد مفید و کتابهای دیگر متن قرارداد را با تفصیل بیشتری نقل کرده و از جمله نوشته اند که از جمله مواد و شروطی که در قرارداد مزبور ذکر شد این بود که نصارای نجران متعهد شدند هرگاه در ناحیه یمن میان مسلمانان و مردم آنجا جنگی درگیر شد تعداد سی عدد زره، و سی راس اسب، و سی راس شتر به عنوان عاریه مضمونه در اختیار سربازان اسلام بگذارند، و دیگر آنکه نصارای مزبور از آن پس دیگر ربا

نخورند و گرنه پیغمبر اسلام تعهدی در برابر آنها نخواهد داشت.

این بود داستان مباهله که با مختصر اختلافی مورخین و علمای اهل سنت مانند ابن اثیر و زمخشری و فخر رازی و سیوطی و ابن بطریق و دیگران نقل کرده اند، و چنانکه خواندید معلوم شد که منظور از«ابناءنا»در این آیه: حسن و حسین و از«نساءنا»فاطمه(س)و از«انفسنا»علی بن ابیطالب(ع)بوده است چنانکه واحدی یکی از نویسندگان و دانشمندان ایشان در کتاب اسباب النزول عین همین مطلب را از شعبی روایت کرده است و زمخشری و دیگران نیز همانند او روایاتی نقل کرده اند و بدین ترتیب بزرگان اهل سنت یکی از بزرگترین فضیلت خاندان اهل بیت و بخصوص علی بن ابیطالب و همسر بزرگوارش فاطمه(س)را ذکر کرده و با این نقل معتبر، سند برتری علی(ع)را پس از رسول خدا(ص)بر تمام امت بلکه همه مردم عالم و رهبری آن بزرگوار را بر امت اسلام پس از رحلت پیغمبر امضا کرده اند، زیرا با این بیان علی(ع)به منزله نفس رسول خدا(ص)است و بجز مقام نبوت و لوازم آن که به صریح قرآن کریم و دلیلهای قطعی دیگر مخصوص به رسول خدا است مقامهای دیگر آن حضرت برای امیر المؤمنین(ع)ثابت می شود که چون بحث در این باره از طرز تدوین و تالیف کتاب تاریخی خارج است شما را به کتابهای کلامی و استدلالی که در این باره نوشته شده است ارجاع داده و از ادامه بحث در این باره خودداری می کنیم و تنها به ذکر یک روایت که زمخشری در کشاف و مسلم در صحیح و حاکم در مستدرک در ذیل داستان «مباهله »نقل کرده اند اکتفا نموده به دنباله حوادث سال نهم باز می گردیم:

اینان از عایشه روایت کرده اند

که در روز مباهله رسول خدا(ص)چهار تن همراهان خود را در زیر عبای مویی و مشکی رنگ خود گرد آورد و این آیه را تلاوت نمود:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (۶)

پی نوشت ها:

۱. نجران نام قسمتی از سرزمین سرسبز حجاز بود که در نزدیکیهای مرز یمن قرار داشته و شامل بیش از پنجاه دهکده بود و سالها پیش از ظهور اسلام به دین نصرانیت درآمده بودند.

۲. در برخی از تواریخ آمده که هدایایی هم برای آن حضرت آورده بودند که پیغمبر در ابتدا قبول نکرد و بعدا از ایشان پذیرفت.

۳. آیه ۵۹.

۴. آیه ۶۱.

۵. در بسیاری از تواریخ آمده که رسول خدا جایی را در خارج شهر مدینه برای مباهله تعیین کرده بود و گروه زیادی از مهاجر و انصار برای مشاهده جریان مباهله بدانجا آمده بودند.

۶. سوره الاحزاب، آیه ۳۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹